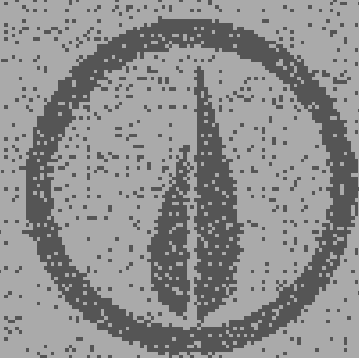




نشر نی

قوم‌های کهن

در قفقاز،
ماورای قفقاز،
بین‌النهرین و
هلال حاصلخیز

رقیه بهزادی



قوم‌های کهن

در قفقاز، ماورای قفقاز، بین‌النهرین

و هلال حاصلخیز

قوم‌های کهن

در قفقاز، ماورای قفقاز، بین‌النهرین
و هلال حاصلخیز

دکتر رقیه بهزادی



نشرنی

بهزادی، رقیه، ۱۳۱۱ -

قوم‌های کهن در قفقاز، ماورای قفقاز، بین‌النهرین و هلال حاصلخیز / رقیه بهزادی. - تهران: نشر نی، ۱۳۸۲. ۵۲۲ ص.

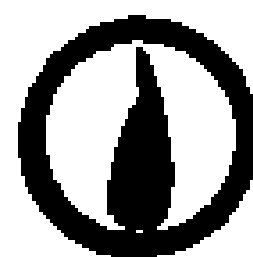
ISBN 964-312-703-6

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. قوم‌شناسی - بین‌النهرین. ۲. قوم‌شناسی - قفقاز. ۳. علوم - بین‌النهرین - تاریخ و نقد. ۴. علوم - قفقاز - تاریخ و نقد. الف. عنوان. ۹ ب ۹ ب / GN ۶۳۵ ۳۰۵/۸۰۰۹۵۶۷

کتابخانه ملی ایران

۸۲-۱۹۲۳۰ م



نشر نی

نشانی: تهران، خیابان فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۵۸
صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۲۵، نشر نی تلفن ۵۹ و ۸۰۰۴۶۵۸
دفتر فروش: خیابان انقلاب، رویروی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده،
شماره ۵۱۲ تلفن ۶۲۹۸۲۹۳ فکس ۶۲۹۸۲۹۴
کتابفروشی: خیابان کریم‌خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹ تلفن ۸۹۰۱۵۶۱
www.nashreny.com

قوم‌های کهن در قفقاز، ماورای قفقاز،

بین‌النهرین و هلال حاصلخیز

رقیه بهزادی

• چاپ اول ۱۳۸۲ تهران • تعداد ۱۱۰۰ نسخه • لیتوگرافی غزال • چاپ غزال

ISBN 964-312-703-6

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۷۰۳-۶

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است Printed in Iran

تقدیم به

روان پاک مادر و پدر و همهٔ نیاکانم که از دیرباز
در سرزمین ایران زیسته‌اند

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱۵
بخش اول . قفقاز و ماورای قفقاز	
هوریانی ها	۳۱
خاستگاه، ترکیب قومی	۳۱
زبان	۳۳
دین	۳۴
هنر و فرهنگ کهن هوریانی و ماورای قفقازی	۳۵
میتانی ها (فرمانروایان هندواروپایی)	۴۳
جغرافیای تاریخی	۴۳
روابط با مصر و هیتی	۴۶
خزرها	۴۹
وجه تسمیه خزرها	۴۹
خاستگاه و منشأ نژادی	۵۰
فرضیه منشأ اویغوری خزرها	۵۳
خزرستان (خزریه)	۵۴
خانات خزر و فرمانروایی خزرها	۵۵
زبان	۵۶

۵۸	دین
۵۹	رسم شاه‌گشی در میان خزرها
۶۰	هنر
۶۱	ارمنی‌ها
۶۱	گستره جغرافیایی و ریشه‌های نژادی
۶۳	خاستگاه و تاریخ
۶۸	طبقات اجتماعی و سیاسی
۷۱	اقتصاد و تجارت
۷۴	زبان، خط و ادبیات
۷۷	دین
۸۰	معماری و تندیس‌سازی
۸۳	هنرهای ظریف
۸۳	نقاشی
۸۷	گرجی‌ها
۸۷	گستره جغرافیایی و ریشه‌های تاریخی
۸۹	ریشه‌های نژادی
۹۰	ویژگی‌های فردی، مردم
۹۲	فرهنگ
۹۵	طبقات اجتماعی و ساختار حکومتی
۹۸	ادبیات، خط و زبان
۱۰۲	دین
۱۰۶	یافته‌ها و گورها
۱۱۰	آلبانیایی‌های قفقاز (آذربایجان و اران)
۱۱۰	وجه تسمیه آلبانیا
۱۱۰	فرهنگ کهن آلبانیای قفقاز
۱۱۱	هنر کهن آلبانیای قفقاز
۱۱۲	مردم، ساختار سیاسی و فرهنگی
۱۱۴	آذربایجان: مردم و خاستگاه
۱۱۶	زبان
۱۱۷	ترکی شدن زبان آذربایجان
۱۱۹	آس‌ها (آلان‌ها)
۱۱۹	از «آس‌ها» تا «یاس‌ها»

فهرست مطالب ۹

۱۲۱	آلان‌ها در لهستان
۱۲۲	یازیگ‌ها
۱۲۳	آلان‌ها در اروپای مرکزی و غربی
۱۲۵	آلان‌ها و هون‌ها
۱۲۶	آثار آلان‌ها در اروپای شرقی
۱۲۷	آلان‌ها در قفقاز
۱۲۸	مهاجرت یازیگ‌ها
۱۲۹	یاس‌ها
۱۲۹	وجه تسمیه یاس
۱۳۰	اصل و منشأ
۱۳۲	زبان
۱۳۳	هنر آس‌ها
۱۳۵	یادداشت‌ها

بخش دوم. بین‌النهرین و هلال حاصلخیز

۱۵۳	طرح تاریخی بین‌النهرین
۱۵۵	سومری‌ها
۱۵۵	ریشه‌های نژادی
۱۵۸	موقعیت جغرافیایی
۱۵۹	فرهنگ اوروک
۱۶۰	خط و زبان
۱۶۱	دوره پیش - خطی
۱۶۲	طرح تاریخی
۱۶۸	اوضاع اجتماعی
۱۷۱	دین
۱۷۲	وظایف خدایان
۱۷۴	کیهان‌شناختی و نقش خدایان
۱۷۸	هنر و معماری
۱۸۳	سامی‌ها
۱۸۳	ریشه‌های نژادی و خاستگاه
۱۸۵	آگدی‌ها
۱۸۵	ریشه‌های نژادی و طرح تاریخی

۱۹۴	 بابلی‌ها
۱۹۴	 طرح تاریخی
۱۹۷	 ریشه‌های نژادی، تاریخ
۲۰۱	 فرهنگ و تمدن
۲۰۴	 گاه‌نگاری سلسله‌ها
۲۰۴	 سامی‌های غربی و سلسله‌های کهن
۲۰۵	 طبقات اجتماعی و حقوق زنان
۲۱۱	 اقتصاد و بازرگانی
۲۱۲	 دادگستری و قضاوت
۲۱۳	 کاهنان و اخترشناسان
۲۱۴	 سلسله پادشاهان «سرزمین دریا»
۲۱۸	 جنگ بالولوها و آشور
۲۲۱	 تأثیرات اسطوره‌ای و دینی بر اقوام دیگر
۲۲۶	 کاسی‌ها در بین‌النهرین
۲۲۶	 زمینه نژادی و فرهنگی
۲۳۲	 سلسله کاسی‌ها و روابط با مصر
۲۳۸	 روابط کاسی‌ها با دولت‌های هیتی و میثانی
۲۴۶	 کودوزو (سنگ مرزی)
۲۵۱	 آشوری‌ها
۲۵۱	 موقعیت جغرافیایی
۲۵۱	 مردم، ویژگی‌های نژادی
۲۵۳	 سازمان‌ها، دولت و خانواده
۲۵۴	 ارتش
۲۵۷	 دین
۲۶۱	 معماری، هنر و صنعت
۲۶۷	 کنعانیان
۲۶۷	 جغرافیای تاریخی
۲۷۰	 تکامل فرهنگی
۲۷۰	 دین
۲۷۲	 الهه‌ها
۲۷۳	 خدایان کم‌اهمیت‌تر
۲۷۴	 دوره کشاورزی

فهرست مطالب ۱۱

۲۷۶	اساطیر
۲۷۶	اسطورهٔ بعل
۲۷۶	سلطنت
۲۷۷	تولد اقت
۲۷۸	فنیقی‌ها
۲۷۸	وجه تسمیهٔ فنیقی
۲۸۲	تاریخ کهن
۲۸۴	دین و خدایان
۲۸۷	خط و زبان
۲۸۹	هنر، معماری و تندیس‌سازی
۲۹۷	اقتصاد، تجارت و توسعه
۳۰۱	فنیقی‌ها در قبرس
۳۰۴	فنیقی‌ها در کارتاژ (غرتاجنه)
۳۰۸	یافته‌ها
۳۰۹	ساختار سیاسی، دین و مراسم پرستشی
۳۱۳	کشاورزی، اقتصاد و بازرگانی
۳۱۶	هنر و معماری
۳۲۳	خط و زبان
۳۲۳	فنیقی‌ها در سیسیل
۳۲۷	فنیقی‌ها در ساردنیا
۳۳۲	فنیقی‌ها در اسپانیا
۳۳۷	کلدانیان
۳۳۷	ریشه‌های قومی و نژادی
۳۳۹	زبان و کتابت
۳۴۰	دین
۳۴۴	هنر جانوری کلدانی
۳۵۰	مندیان
۳۵۰	شناخت قومی
۳۵۱	ریشه‌های تاریخی و گسترهٔ جغرافیایی
۳۵۳	مراسم تعمید
۳۵۷	خط و زبان
۳۵۸	نوشته‌های مندایی

۱۲ قوم‌های کهن ...

۳۶۰	معبد مندایی یا مشکنه
۳۶۰	جشن‌ها و مراسم
۳۶۲	مراسم تدفین
۳۶۴	تقویم مندایی
۳۶۵	منداییان کنونی (صائبین)
۳۶۷	یادداشت‌ها

بخش سوم . دانش قوم‌های کهن

۳۸۵	مقدمه
۳۸۷	نجوم
۳۸۷	نجوم در ایران کهن
۳۹۰	نجوم در بین‌النهرین
۳۹۱	ریاضیات
۳۹۱	مفهوم عدد در اساطیر و نزد قوم‌های کهن
۳۹۶	ریاضیات در ایران کهن
۳۹۹	عدد در اوستا
۴۰۴	مفاهیم کثرت، نهایت و بی‌نهایت
۴۰۷	شمار در ایرانی میانه
۴۰۹	انواع عدد در دوره میانه
۴۱۱	مقوله‌سازی ثابت اعداد
۴۱۳	نظام عددگویی
۴۱۴	روش‌های ریاضی
۴۱۴	مفهوم چهار عمل اصلی ریاضی شامل: جمع، تفریق، ضرب، تقسیم
۴۱۵	مفهوم وزن و حجم
۴۱۵	مقیاس‌های هندسی
۴۱۵	شمارش مجازی و اسطوره‌ای
۴۱۶	شمارش تمثیلی
۴۱۶	شمارش با بیان وصفی
۴۱۶	بیان‌های نجومی
۴۱۷	مفهوم عدد در زبان‌های میانه شرقی (سغدی)
۴۱۷	شمار در سغدی
۴۱۸	مفهوم انواع عدد

۴۲۴		مقیاس طول، وزن
۴۲۴		مقیاس های هندسی، اوقات روز
۴۲۵		یک صورت حساب عیلامی
۴۲۷		ریاضیات در بین النهرین
۴۳۰		خط
۴۳۰		خط در دنیای کهن
۴۳۰		خط نزد قوم های کهن در شرق باستان
۴۳۳		دو خط اولیه در شرق باستان
۴۳۵		خط آرامی
۴۳۶		خط در ایران کهن
۴۳۷		پزشکی
۴۳۷		پزشکی کهن
۴۴۰		بیماری و پزشکی در ایران کهن
۴۴۲		وظایف پزشک و پای مزد او
۴۴۶		پزشکی در بین النهرین
۴۴۷		لواح یافت شده مربوط به پزشکی
۴۴۹		پزشکی در سومر
۴۵۱		خنیاگری (موسیقی)
۴۵۱		موسیقی قوم های کهن
۴۵۲		موسیقی در ایران کهن
۴۵۶		خنیاگری، گوسانی، مگوسانی (ایران و قفقاز)
۴۵۸		موسیقی در قفقاز
۴۵۹		موسیقی در بین النهرین و شرق باستان
۴۶۶		پیدایی موسیقی نیایشی در شرق باستان
۴۶۷		حرکت دسته جمعی
۴۶۷		رقص در اساطیر شرق باستان
۴۶۹		موسیقی و جادوگری
۴۷۲		موسیقیدانان، مقام و وظایف آنها
۴۷۳		لیراهای موسیقی کهن
۴۷۵		لیراهای دسته جمعی
۴۷۶		شش آبیاری و سفالگری

۴۷۸.....	کیمیاگری
۴۷۸.....	دانش کیمیاگری
۴۸۱.....	شترنج
۴۸۱.....	شترنج؛ دانشی که همچون زنان اسرارآمیز است
۴۸۲.....	ترجمه متن پهلوی گزارش شترنج
۴۸۵.....	بررسی و گسترش تاریخی شترنج
۴۸۶.....	نماد شترنج در اساطیر و نزد قوم‌های کهن
۴۸۸.....	شترنج در روزگار کنونی
۴۸۹.....	یافته‌های دارای نقش شترنج
۴۹۰.....	یادداشت‌ها
۵۰۱.....	کتاب‌نامه
۵۰۷.....	فهرست اعلام

پیشگفتار

در این بررسی به شناخت اقوام با توجه به ریشه‌های تژادی، خاستگاه و زیستگاه قومیت و جامعه، صنعت و هنر، اقتصاد و تجارت، اساطیر، دین و خدایان آنان می‌پردازیم.

سیر مهاجرت‌ها، جنگ‌ها و جابه‌جایی‌ها تغییرات و تحولاتی را در زندگی قوم‌های کهن موجب می‌شده است. ایجاد کوچ‌نشین‌ها، سبب توسعه و تغییر فرهنگ و عامل به عاریت دادن و گرفتن خط و زبان، باورهای دینی و اجتماعی می‌شود. دقت در سبک و ساخت پرستشگاه‌ها و زیگورات‌ها را به نحوه کار نخستین معماران و پایه‌گذاران قصرها، برج و باروها و شهرها رهنمون می‌شود.

از روزگاری که بشر از مرحله گله‌داری گذر کرده و به دوره اسکان یافته کشاورزی رسید موفق به ساختن ابزارآلاتی مانند خیش و داس شد و از آن زمان که برای صیانت و حفظ مرزهای نقاط مسکونی مجبور به مبارزه شد، ناچار به ساختن ابزارهای جنگی نخست از سنگ و بعدها، از فلز گردید. برای ساختن ظروف خود، چرخ سفال‌سازی را ساخت که این خود مستلزم ذوب فلز و گداختن سنگ آهن برای چرخ بود.

زمانی که به زندگی اسکان یافته و ثابت رسید، صورت‌هایی چون تیره، طایفه، قبیله و شورا مورد لزوم بود. برای حفظ و صیانت زیستگاه خود به ساختن دیوار و برج و بارو و حصار پرداخت و با این اختراعات و اکتشاف‌ها بشر به پیشرفت‌های زیادی نایل آمد. آن‌گاه که در کنار رودها و دریاها می‌زیست مجبور به ساختن کلک و قایق از الوار، چوب و نی و الیاف دیگر شد. زندگی در کنار دریاها و رودها امر بازرگانی و سفر به نقاط دیگر را لازم می‌ساخت.

با بازپس رفتن در مسیر راه‌های گوناگون و پشت سر گذاشتن همه مراحل و یک یک نهادها، اختراع و کشف‌های او می‌توان به پیشرفتی که انسان در هر دوره داشته است پی برد. درست است که این پیشرفت نسبت به آنچه که بشر امروز انجام می‌دهد بسیار کند و با تأنی بوده است و پیشرفت امروزی انسان بسیار درخشان و غیرقابل قیاس با پیشرفت اقوام کهن است، اما سهم این اقوام در ایجاد اصل و منشأ تمدن امروزی نباید نادیده گرفته شود. مراتب تدریجی پیشرفت در بازمانده‌های هنر کهن در غالب جوامع یکسان است. این تجربه بشر در مرحله‌ای که به تمدن دست‌نیافته بود بسیار طولانی‌تر از مدت زمانی است که بشر به تمدن دست یافته و نتیجه بسیار مهمی در قوم‌شناسی به دست می‌دهد.

گاه تبادل‌های فرهنگی نزد اقوام کهن میان دو قاره صورت می‌گرفت که یکی از این‌گونه تبادل‌ها ابداع خط است. خط، برای نخستین بار توسط اقوام پیش-سومری ابداع شد و از آن‌جا که فنیقی‌ها قومی ساکن در کنار بحرالمتیت بودند و به دریانوردی می‌پرداختند سراسر کرانه‌های مدیترانه و شمال آفریقا را درنوردیدند و خط را تا آن نقاط گسترش دادند. درست است که آثار بازمانده به خط‌های کهن ادیبانه نیست و کامل به نظر نمی‌آیند، اما در واقع، پایه‌گذار تمدن در نزد اقوام در شرق و غرب بوده‌اند. استرابون^۱، هومر^۲ را پدر دانش جغرافیا می‌داند و این بدان معناست که هومر از طریق شعرهای خود بسیاری از هنرها، قوانین اجتماعی، باورها و شیوه زندگی یونان باستان را بازسازی می‌کند.

دو خانواده آریایی^۳ و سامی^۴ به خاطر اختلاط نژادی و موقعیت مکانی، نخستین گروه از نژاد بشری بودند که از حالت پیش-تمدنی بیرون آمدند. این دو قوم اساساً، بتیان‌گذار تمدن بودند. نیاکان آن‌ها در میان گروه‌های مختلف اقوام متفاوت نامشخص‌اند. نخستین نشان از گروه آریایی مربوط به دوره گله‌داری و زمانی بود که اقوام سامی و آریایی یک واحد ملحوظ می‌شدند. دو خانواده آریایی و سامی از دیرباز ارتباطاتی نه بر پایه فرهنگ و تمدن داشته‌اند. به هر حال در روزگار تمدن، نقش این دو به تدریج معلوم شد.

دو خانواده آریایی و سامی در درون سرزمین‌های خود به تمدن‌های درخشان دست یافتند و تمدن و فرهنگ‌های هر یک از این دو قوم بر دیگری تأثیری شگرف داشت و طی هزاران سال مهاجرت‌ها و جنگ‌ها و غلبه‌ها این اثرات بیش‌تر نمایان شد.

در کتابی دیگر به نام قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران^۵ از اقوام سکایی^۶، سارماتی^۷

1. Strabo

2. Homer

3. Arian

4. Semitic

۵. رقیه بهزادی، ۱۳۷۳. قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.

6. Scythians

7. Sarmatians

ماساژت‌ها^۱، هیتی‌ها^۲، ماناها^۳ و اقوام دامنه‌های زاگروس و عیلامی‌ها سخن به میان آورده شد. اینک در این اثر به اقوام قفقاز، ماورای قفقاز، بین‌النهرین و هلال حاصلخیز می‌پردازیم. در این جا ریشه‌های نژادی خاستگاه، فرهنگ و تمدن، اقتصاد و بازرگانی اقوام مزبور مورد بررسی قرار می‌گیرند. نخستین قوم هوریانی‌ها^۴ هستند که از آنان مدارک کم و بیش موثقی در دست است و معلوم شده است که آنان در هزاره سوم پیش از میلاد، در شرق دجله و خاک آشور می‌زیستند. اصطلاحاتی مربوط به پرورش اسب که توسط نویسندگانی هوریانی نوشته شده در دست است. دین آنان با دین اقوام ساکن ماد غربی و آشور مشابه بوده است. هوریانی‌ها را می‌توان عنصر مهمی در تمدن خاور نزدیک دانست و دلیل این مدعا وجود نام‌های افراد هوریانی در الواح اکدی است.

قوم دیگری که در این کتاب مورد پژوهش قرار گرفته‌اند خزرها^۵ هستند. برای ریشه‌های نژادی و نیز نام این قوم صورت‌های مختلفی در نظر گرفته شده است برخی آن‌ها را از اویغورها و گروهی آنان را یافثی و نزدیک به قفقازی و بعضی حتی فنلاندی می‌دانند. مورخین سریانی تاریخ آن‌ها را قبل از ۶۲۷ میلادی ذکر می‌کنند و بر طبق نظراتی دیگر، خزرها در اواسط سده ششم از آسیای مرکزی به قفقاز رسیدند. طبق برخی پیشنهادها، آنان به گروه چرکسی^۶ مربوطند. یعقوبی مورخ معروف، از بلغارها، آلان‌ها، خزرها و ارمنی‌ها نام می‌برد. مسعودی مورخ دیگر پایتخت آن‌ها را بلنجر می‌داند. وهب بن منبه می‌گوید که اسکندر آنان را در منطقه مرو و هرات یافت و عبارات منقول از نویسندگان مسلمان حاکی از آن است که آنان با پادشاهان ایرانی به‌ویژه خسرو انوشیروان در ارتباط بوده‌اند.

ابن فضلان اصل و منشأ آن‌ها را اویغوری می‌داند و تشابهاتی به‌ویژه از لحاظ نوع حکومت در آن‌ها می‌بیند. پایتخت آن‌ها ایتل^۷ نامیده شده که در مصب رود ولگا قرار داشت و مرکز تجاری ایران، روم و ارمنستان و منبع درآمد آن‌ها متکی بر بازرگانی بود. زبان آن‌ها یک شعبه ترک به نام «لیر» بود و ابن ندیم در کتاب فهرست می‌گوید که آن‌ها پس از پذیرفتن دین یهود از الفبای عبری استفاده کردند. هنرشان تلفیقی از هنر بیزانس و ساسانی بود.

ارمنی‌ها از دوران پارینه سنگی، در بلندی‌های ارمنستان سکونت داشتند. کهن‌ترین سند مکتوب درباره این قوم بر روی الواح هیتی‌ها از بغازکوی است. نام اقوام ناییری^۸ در تواریخ آشوری آمده است که مشتمل بر اتحادیه پادشاهان کوچکی در منطقه جنوب دریاچه وان^۹ بوده و قوم اورارتو^{۱۰} یکی از اقوام ناییری بوده است. این نام در تورات به صورت آارات آمده است. اینان قومی هندواروپایی

1. Massagetae

2. Hitties

3. Mannaeans

4. Hurrians

5. Khazarz

6. Circassian

7. IteI

8. Nairi

9. Van

10. Urartu

هستند و درباره‌ی خاستگاه آن‌ها هیچ سند موثقی در دست نیست. موسی خورنی^۱، اصل آن‌ها را از هایک^۲ و از اخلاف یافت پسر نوح می‌داند. ظهور اعراب در ۶۴۰ به ارمنستان باعث شد که تسلط اعراب را گردن نهند. هارون الرشید سلطنت ارمنستان را به خانواده‌ی باگراتونی^۳ سپرد. در روزگار این خانواده، آنی^۴ پایتخت آن‌ها به اوج قدرت خود رسید. بعد از غلبه‌ی سلجوقیان بر ارمنستان تا مدتی این کشور اهمیت تجاری خود را از دست داد. زبان این قوم هندواروپایی و در طی سیطره‌ی ایرانیان، بسیاری از عبارات و واژه‌های فارسی وارد زبان آن‌ها شد. ادبیات ارمنی با ابداع الفبای آن آغاز می‌شود که تاریخ آن را برخی ۴۰۶ میلادی می‌دانند و این عمل توسط مسروپ ماشتوتس^۵ صورت گرفت. در روزگار تسلط ایرانیان،خدایان و ایزدان ایرانی مانند آرامزد (اهورامزدا) که خدای زمین و آسمان بود وارد باورهای دینی آنان شد. الهه‌ی آناهیتا^۶ ایزد بانوی حاصلخیزی و باروری و نیز میترا^۷ از این دست بوده‌اند. هنر آنان فقط جنبه‌ی دینی دارد. ستون‌های یادمانی معروف به صلیبی جزو مهم‌ترین آثار آن‌هاست. از دیگر هنرهای آنان باید از نقاشی‌های زیبا و هنرهای ظریف و نیز جلدهای بسیار مزین انجیل نام برد.

گرجی‌ها را از نقطه‌ی نظر انسان‌شناسی با سوان‌ها^۸ و مردم مینگرل-لاز^۹، معروف به گروه پونتو-زاگروس^{۱۰} از خانواده‌ی قفقازی مربوط می‌دانند. آنان به مانند ارمنی‌ها و روستاییان آناتولی، حاصل چندین هزار سال اختلاط نژادی هستند و از هزاره‌ی سوم پیش از میلاد با امواج گروه‌های مهاجم مانند عناصر هندواروپایی، سکاهای، کیمیری‌ها^{۱۱}، عرب‌ها، مغول‌ها و ایرانی‌ها مخلوط شدند. از لحاظ وضع حکومتی تغییراتی عمده داشته‌اند. خانواده‌ی خسرویانی ایرانی به مدت دو سده در آن‌جا حکومت کردند. آناتولی در ۶۵۴ به تصرف اعراب درآمد و بعدها حکامی از طرف خلیفه فرستاده شد. سلجوقیان در ۱۰۶۴ از آسیای مرکزی آمدند و آنی پایتخت گرجستان را ویران ساختند ولی بین سال‌های ۱۱۱۰ و ۱۱۲۲ داوود از سلسله‌ی باگراتونی تفلیس را طی مبارزاتی تصرف کرد. زبان آن‌ها یعنی زبان کارتولی^{۱۲} تا امروز کاربرد دارد. ابداع الفبای گرجی به توسط انجمنی تحت نظارت مسروپ انجام گرفت زیرا تا آن زمان متون گرجی به زبان یونانی و سریانی بود و هنگامی که احساس شد به کتاب‌های مذهبی به زبان مادری نیاز است ابداع‌کنندگان سعی کردند با حفظ ظاهر خط یونانی این کار را انجام دهند و بدان خط، اسناد و کتیبه‌ها و نیز شرح‌های بسیاری از زندگی مقدسان نوشته شد. سنت‌ها و دین این قوم برگرفته از سنن هیتی‌ها، فروگیایی‌ها^{۱۳}، سومری‌ها^{۱۴} و آشوری‌ها بود. بعدها آیین مزدایی رواج یافت و سپس شاهد دین عیسوی در این دیار هستیم.

1. Mosses Khoreni

2. Hayk

3. Bagratoni

4. Ani

5. Mesrop Mashtots

6. Anahita

7. Mithra

8. Svans

9. Mingre-laz

10. Ponto-Zagros

11. Cimmerians

12. Kartveli

13. Phrygians

14. Summerians

ارانی‌ها^۱ قوم دیگر ساکن در قفقاز بودند در کتیبه‌های پادشاهان اشکانی و ساسانی، سرزمین آن‌ها آلبانیا^۲ نامیده شده و در متون اسلامی به صورت الران و آلان آمده است. استرابون می‌گوید که بیست و شش طایفه در الران می‌زیستند و پلینی^۳ پایتخت آن‌ها را کابولاکا^۴ می‌نامد. این قوم نخست، مظاهر طبیعت را می‌پرستیدند و سپس به آیین زرتشتی درآمدند. مسروپ، با توجه به الفبای ارمنی، الفبایی ویژه برای آن‌ها ابداع کرد. از این قوم برای نخستین بار در سده چهارم پیش از میلاد در روزگار هخامنشان نام برده شده است. در اوایل سده هفتم، دولتی از خاندان ایرانی مهران در آلبانیا بر سر کار آمدند که در تاریخ به ارانشاه معروف شدند. بعد از حمله اعراب و ترکان، نشانی از خط و زبان مردم آلبانیا برجای نماند و زبان آن‌ها در زبان عربی و ترکی مستحیل شد.

قوم دیگری که درباره آن‌ها گفت‌وگو می‌شود در منطقه آذربایجان ساکن بودند. دسته بزرگی از این قوم به نام مادها در شمال غربی ایران سکونت اختیار کردند. در تورات بارها از شاهان ماد سخن رفته است. در مورد نام آذربایجان معروف به «ماد کوچک» سندی در دست است که به موجب آن، اسکندر فرماندارانی به نام آتروپات را برای فرمانروایی آتروپاتکان تعیین کرد. برخی از دانشمندان معتقدند که زبان کهن آذربایجان از زبان اوستایی گرفته شده است و می‌گویند که ریشه نام‌های پاره‌ای از شهرها که امروزه مفهوم نیست شاید روزگاری مفهوم بوده است. زبان این قوم یعنی آذری، هیچ‌گونه ارتباطی با زبان ترکی ندارد. مارکوآرت^۵، ایران‌شناس بزرگ عقیده دارد که زبان پهلوی حقیقی همان زبان مردم آذربایجان است و زبان مردم آذربایجان، پهلوی آذری بوده است. زبان ترکی از زمان حمله سلجوقیان ترک‌زبان به آذربایجان راه یافت.^۶

آس‌ها^۷ قومی هستند که آمیانوس مارسلینوس^۷ آن‌ها را شاخه‌ای از ماساژت‌ها می‌داند که هالان‌ها^۸ نامیده می‌شدند. هنگامی که هون‌ها^۹ آخرین جایگاه آس‌ها را در جنوب اورال به تصرف درآوردند، آس‌ها بسیاری از سنت‌های آن‌ها را اتخاذ کردند که یکی از این رسوم، تغییر شکل دادن مصنوعی شکل جمجمه نوزادان از طریق بستن به سبکی خاص بود. رسمی که در آسیای مرکزی در سده‌های اول میلادی متداول بود. شواهد باستان‌شناختی حاکی از آن است که آس‌های غربی به لهستان رسوخ کردند و شعبه‌ای از آن‌ها در شمال مولداوی و بessarabi تا پایان سده دوم میلادی ساکن شدند. یازیگ‌ها^{۱۰} جزو نخستین دسته از این قوم بودند که در شمال مجارستان و شرق اسلواکی سکونت اختیار کردند. قوم آس به مهاجرت خود ادامه دادند. دو گویش آسی وجود دارد یکی ایرون^{۱۱} و دیگری دیگورون^{۱۲}، گویش دوم قدیم‌تر از گویش اول است این زبان هفت مصوت و

1. Arranians

2. Albania

3. Pliny

4. Kabulaka

5. Markwart

6. Asi

7. Amianus Marcellinus

8. Halani

9. Huns

10. Yazigs

11. Iron

12. Digoron

بیست صامت دارد و ساختار زبان آن، صرفی است قوم یاس^۱ که در منطقه یاس برینی^۲، نزدیکی بوداپست زندگی می‌کنند بازمانده قوم آس هستند که در نتیجه هجوم هون‌ها به درون اروپا کشیده شدند.

در بخش دوم این کتاب از قوم‌های مقیم در بین‌النهرین و هلال حاصلخیز سخن می‌رود. از میان این اقوام نخست از سومری‌ها و سپس از اکدی‌ها^۳ گفت‌وگو می‌شود که بعداً بر سومری‌ها مستولی شدند. معلوم نیست که آیا سومری‌ها از جمعیت کهن بین‌النهرین بودند یا از محلی دیگر به آن‌جا آمدند. سومری‌ها در بین‌النهرین مرکزی و از حدود نیپور^۴ تا خلیج فارس ساکن بودند. خط و زبان این قوم را از طریق آثار یافت شده و مهرهای استوانه‌های شکل و لوحه‌های گل رس می‌توان شناخت. متون نخستین این قوم به زبان سومری نوشته شده است. ریشه نژادی آن‌ها به درستی شناخته نیست. سومری‌ها از لحاظ سیاسی و اقتصادی و هنری و فرهنگی به درجاتی رسیدند. شاید سه پادشاه نخستین آن‌ها از نژاد سامی نبودند، زیرا نام سامی ندارند و بعدها با سامی‌ها مخلوط شدند و نام‌های آن‌ها پس از سه پادشاه مزبور به صورت سامی درآمد. یکی از پادشاهان مشهور آن‌ها گیلگمش^۵ است که داستان زندگی او جزو اساطیر کهن به‌شمار می‌آید.

سامی‌ها را از اعقاب سام پسر نوح می‌دانند و این اصطلاح، دربرگیرنده اقوامی مانند عرب‌ها، اکدی‌ها، آشوری‌ها، کنعانی‌ها، فنیقی‌ها^۶، عبرانیان و بخش عمده‌ای از مردم حبشه است. علت نامیدن این قوم بیابانگرد تحت یک نام واحد، مربوط به بستگی زبان‌های این اقوام است که همان زبان «سامی» است.

بعد از سومری‌ها، اکدی‌ها بر سرکار آمدند که در سرزمین سومر و اکد اقامت گزیدند. آنان از اقوام سامی بودند و شهر اکد را در بخش شمالی بین‌النهرین مرکزی بنیان نهادند. سرزمین اکد دارای شهرهای بسیار مانند بابل، کیش^۷، کوتا^۸ و سیپار^۹ بود. پادشاه باکفایتی به نام سارگون^{۱۰} در ۲۳۰۰ پیش از میلاد، حکومت اکد را به دست گرفت و مدت پنجاه و پنج سال فرمانروایی کرد و شهرهای مستقل آزاد را تحت حکومتی واحد درآورد. پس از او پسرش نارام-سین^{۱۱}، بر محدوده سومر و اکد تسلط یافت در کتیبه‌ای که از او به دست آمده وی خود را پادشاه «چهارگوشه جهان» می‌نامد.

بابلی‌ها^{۱۲} در منطقه اطراف فرات می‌زیستند و دارای فرهنگی متعالی بودند. شهرهای خود را بر فراز تپه‌های مصنوعی می‌ساختند و به احداث ترعه‌هایی می‌پرداختند. از مس و نقره استفاده

1. Yasz

2. Jasz brini

3. Akkadians

4. Nippur

۵. Gilgamesh، پادشاه اوروک (عراق باستان).

6. Phoenicians

7. Kish

8. Kuta

9. Sippar

10. Sargon

11. Naram-sin

12. Babylonians

می‌کردند و از فلز اسلحه می‌ساختند. با اقوام و نژادهای مختلف پیوسته در ارتباط بودند. بابل «دروازه خدایان» از مراکز مهم تمدن باستانی بین‌النهرین بود. زبان بابلی به صورت زبان بین‌المللی در شرق درآمد و حتی فراعنه مصر در مکاتبات خود با فرمانروایان بابل و آشور، از خط و زبان بابلی استفاده می‌کردند. گوروش، پادشاه هخامنشی پس از تصرف بابل به عنوان بازگرداننده حقوق و امتیازات باستانی به شمار آمد. در تورات از او به نیکی یاد شده است. شاهان هخامنشی زمستان را در بابل به سر می‌بردند این شهر، در دوره اشکانان، مانند سلوکیه به صورت یک مرکز مهم درآمد و در روزگار مسلمین، به مداین شهرت یافت.^۱ از لحاظ اجتماعی، جامعه بابلی شامل اشراف، طبقه متوسط و بردگان بودند. زنان نقش مؤثری داشتند. کاهنان و اخترشناسان دارای مقامی ارجمند بودند. در علوم ریاضی، گاه‌شماری و نجوم پیشتاز و تقسیمات دوازده‌گانه ساعت که یونانیان به وجود آوردند، ریشه در نجوم بابلی داشت.

قوم دیگری که در بخش مرکزی سلسله جبال زاگروس می‌زیستند کاسی‌ها^۱ بودند. از زبان آن‌ها به جز متون اکدی حاوی کلمات کاسی مطلبی در دست نیست. زبان آن‌ها به گروه آسیانی^۲ وابسته بود و ریشه در زبان عیلامی داشت. بعدها به بابل حمله نموده و آن را به تصرف درآوردند اما سنن بین‌النهرینی را حفظ کرده و به باورهای مردم آن دیار احترام گذاشتند. این قوم که تربیت اسب را از هندواروپاییان آموخته بودند، اسب را وارد بین‌النهرین کردند، گو این‌که گروهی معتقدند که اسب با نام سیسو^۳ در زمان پادشاهان سلسله ماری^۴ وجود داشته است. یکی از اقدامات مهم کاسی‌ها، ضمن پنج سده حکومت در بابل، تصحیح گاه‌نگاری بود. کار مهم دیگر ابداع سنگ‌هایی به نام کودورو^۵ «سنگ مرزی» بود؛ بدین مفهوم که مشخصات زمین‌ها و املاک را روی سنگ می‌نوشتند و در معابد می‌گذاشتند. سرانجام، در اوایل سده سیزدهم پیش از میلاد دولت آشور بابل را تصرف و به مدت هفت سال بر آن حکومت کرد و سپس، عیلام دشمن دیرین بابل به فرمانروایی کاسی‌ها پایان داد.

آشوری‌ها^۶ یکی دیگر از اقوام ساکن در این منطقه بودند که در بخش علیای بین‌النهرین می‌زیستند. در کتاب تورات (اشعیا باب ۳۳، آیه ۱۹)، از آشوریان به عنوان «قومی ستمگر» نام برده شده و پایتخت آن‌ها «شهر خونین» نامیده می‌شود. آشور، خدای سرزمین آشور فرمانروای این شهر بود. هر شهر آشوری خدای ویژه خود را داشت. جامعه به دو طبقه آزاد و برده تقسیم می‌شد. پادشاه در رأس قوا قرار نمی‌گرفت و این کار به عهده تورتان^۷ بود. دین آشوریان با دین بابلی‌ها فرقی نداشت و سنت‌های آنان از بابل الهام گرفته بود. پس از خدا-آشور، ایشتار^۸ در میان خدایان آشوری اهمیت بسیار داشت و خدایی جنگجو به شمار می‌آمد، پرستشگاه‌های آشوری به مانند معابد مصری و اکدی به شکل زیگورات بود. پادشاه نماینده خدایان بر روی زمین به شمار می‌آمد و از طرف آنان سلطنت

1. Kassites

2. Asianic

3. Sisu

4. Mari

5. Kudurru

6. Assyrians

7. Turtan

8. Ishtar

می‌کرد و پس از بازگشت از سفر جنگی، بخشی از غنایم را برای نگاه‌داری پرستشگاه‌ها اختصاص می‌داد. از ویژگی هنر آنان این بود که پیکرنگاران و تندیس‌سازان بیش‌تر به مطالب غیردینی مانند مناظر شکار و شکارگاه و نشان دادن شکوه و جلال شاهان می‌پرداختند.

یکی از مناطق هلال حاصلخیز، کنعان نام داشت که در تورات به سوریه و فلسطین اطلاق می‌شد. در این جا کشاورزان در واحه‌های کوچکی می‌زیستند و از باران‌های موسمی برخوردار می‌شدند. آنان زمین‌های حاصلخیز را «زمین‌های بعل»^۱ می‌نامیدند. استقلال جوامع محلی در کنعان مانع از تکامل سیاسی دولت-شهرها می‌شد. مهم‌ترین مراکز تمدن در این منطقه عبارت بودند از شهرهای صور^۲، صیدا^۳، ببلس^۴، عراد^۵ و اوگاریت^۶. در این جا از خدایان بین‌النهرینی نامی برده نمی‌شود ولی خدای بزرگ آن‌ها به نام ال^۷ شبیه خدای آنو^۸ در بین‌النهرین بود و مادر-اله‌ای با نام آشراح^۹ وجود داشت که دارای اصل و منشأ اساطیری بود.

* از روزگاری که هومر ویژگی‌های دریانوردی و بازرگانی قوم فنیقی را آشکار ساخت و از زمانی که معلوم شد الفبای جهان غرب از الفبای این قوم مشتق شده است، فنیقی‌ها بیش از هر قوم دیگری مورد توجه قرار گرفتند. کاوش‌های انجام گرفته در اوگاریت دانشمندان را بر آن داشته است که تمدن فنیقی را به تاریخی کهن‌تر از آن یافته‌ها منسوب بدانند. این کاوش‌ها هم در سوریه و فلسطین، یعنی زیستگاه نخستین آن‌ها، و هم در کارتاژ و در فراسوی مدیترانه انجام گرفته یعنی زمانی که آنان از ناحیه سوریه و فلسطین از طریق دریانوردی به قبرس، کرس، ساردنیا، سیسیل، مالت و سپس، به شمال آفریقا و به کارتاژ رسیدند. البته این کوچ‌نشین‌های فنیقی که پایداری و تکامل تمدن فنیقی در آن‌جاها به تعالی رسید، در پاره‌ای از جاها دارای یافته‌های همگون و در برخی نقاط دیگر همچون کارتاژ، یافته‌ها بسیار پراکنده و ناهمگون بوده‌اند. هنر فنیقی‌ها در کارتاژ جنبه‌ای سیاسی-تاریخی داشت. در واقع، تمدن آن‌ها در مرحله آغازین در سرزمین اصلی آن‌ها یعنی در جا‌هایی میان شوکشو^{۱۰} و تل سوقاس^{۱۱} و عکا^{۱۲} بوده است و بعدها این تمدن تا فراسوی ستون‌های هرکول^{۱۳} (جبل طارق) گسترش یافت، اما این تمدن در کارتاژ زمینه‌ای ثانوی یافته بود. البته پایان تمدن فنیقی را می‌توان هم‌زمان با پیدایی یونانی مآبی دانست که به تدریج، ولی به تمامی استقلال فرهنگی شهرهای فنیقی را از میان برداشت و این بحران بر اثر پیروزی‌های روم به پایان آمد.

در تورات، در سفر تکوین، باب یازدهم، آیه‌های ۹-۱، کلدی را جایی می‌داند که هنوز زبان به گویش‌های مختلف تقسیم نشده و نژادها به مفهوم امروزی از هم جدا نبودند. در واقع، نام آرامی یا

1. Baal

2. Tyre

3. Sidon

4. Byblos

5. Arad

6. Ugarit

7. El

8. Anu

9. Ashrah

10. Shukshu

11. Tell Suqas

12. Akka

13. pillars of Hercules

سامی به مردمی اطلاق می‌شود که از مصب فرات و دجله تا دریای سیاه و فلسطین می‌زیستند. دلایلی در دست است که مردمی از نژاد سامی و آریایی در این سرزمین ساکن بودند و سرانجام، مخلوط شدند. در روزگار ابراهیم پیامبر اتحادیهٔ چهار پادشاه، با چهار تقسیم نژادی مشتمل بر سامی، آریایی، تورانی و کوشی^۱ مطابقت دارد و زبان آنان نیز چنین آمیختگی‌هایی را نشان می‌دهد. به‌رحال کلدانیان قومی خالص نبودند. قدیم‌ترین یادمان‌های آن‌ها عبارت از یک دسته آجر بود که بر روی آن‌ها عباراتی را به خط میخی نوشته‌اند. دین آن‌ها مبتنی بر پرستش ستارگان بود و خورشید و ماه و بعضی از سیارات را می‌پرستیدند. هنر جانوری کلدانیان نبوغ آنان را در هنر تجسمی به حد اعلا می‌رساند. هنر جانوری آنان به مراتب بهتر از هنر تندیس‌سازی در مورد انسان است. به‌طوری‌که تندیس‌سازان آشوری از این هنر الهام گرفته‌اند. نقوش سگ‌هایی در شکارگاه با حالت‌های مختلف هنر آنان را نشان می‌دهد.

منداییان^۲ یک شعبهٔ بازمانده از نژاد سامی هستند و اندیشه‌ها و ادبیات آن‌ها بر پایهٔ تفکرات گنوسی^۳ (عرفانی) باستانی است. زیستن در مجاورت رودها الزامی است، زیرا غوطه خوردن در آب روان، یک جنبهٔ مشخص آیینی آن‌هاست. برخی نام آن‌ها را از کلمه مادا^۴ و ماد گرفته‌اند ولی بعضی دیگر از دانشمندان معتقدند که کلمهٔ «مندا» به معنای عرفان است. خط و زبان این قوم ریشه در آرامی دارد. پیشوایان دین آن‌ها، اصرار در پوشیده نگاه داشتن آثار و مطالب دینی دارند. انجام مراسم تعمید لزوم دیرباز، میان آن‌ها متداول بوده است. گویشی که ادبیات آن‌ها به آن نوشته شده یک لهجهٔ آرامی بابلی است که توسط نولدکه^۵ مورد بررسی قرار گرفته است. نوشته‌هایی دینی دارند که بزرگ‌ترین آن‌ها گنزا ربا^۶ «گنجینهٔ بزرگ» است که به توسط لیدزبارسکی^۷ ترجمه و منتشر شده است. البته کتاب‌های دینی دیگری نیز وجود دارد.

بحث دربارهٔ بشر نخستین و جوامع کهن از این جا آغاز می‌شود که وی پیوسته در جستجوی سرپناهی در مقابل ناسازگاری‌های جوی، حیوانات درنده و خطرات دیگر بوده است. این نیاز او را به سوی راه‌چاره‌هایی رهنمون شد. ابزارهایی که قوم‌های کهن به کار می‌بردند گواه این واقعیت است که پیوسته در صدد ساختن وسایلی جهت برآوردن نیازهای خود بوده‌اند. از الیاف گیاه برای خود جامه می‌بافتند و از سنگ و استخوان ابزارهای نخستین را می‌ساختند و آن‌گاه که به ارزش فلز پی بردند وسایل مورد نیاز خود را از آن ساختند. شاید مهم‌ترین مرحلهٔ تاریخ نوع بشر، گذر از زندگی بیابانگردی به زندگی استقرار یافته باشد و آن‌گاه که مستقر شد، کاشت و داشت و برداشت را فراگرفت. در کنار آب‌ها ساختن کلک و قایق و کشتی را آموخت و وقتی که به نقاط دیگر سفر کرد تجارت را یاد گرفت و با مبادلهٔ زبان، مبادلهٔ فرهنگ‌ها و باورهای دینی و اجتماعی و اقتصادی در

1. Cushite

2. Mandaeans

3. Gnostic

4. Mada

5. Noldeke

6. Ganza Raba

7. Lidzbarski

میان قوم‌های نخستین صورت گرفت.

یکی از کهن‌ترین و پایدارترین جنبه دانش در میان اقوام نخستین مرحله ستاره‌پرستی و نیز پرستش اجرام سماوی بود که هر پگاه و هر شام شاهد طلوع و افول آن‌ها بود و چون آن‌ها را ورای فهم و ادراک خود می‌دانست می‌پرستید و ستایش می‌کرد. بعدها شناخت این کواکب مورد توجه اقوام مختلف قرار گرفت و غور و تفحص در مورد کرات آسمانی به کار گرفته شد. از جمله پیامبر بزرگ ایرانی زرتشت خود یک ستاره‌شناس بود که از شکاف غار محل اعتکاف خود به رصد ستاره‌ها می‌پرداخت. بعدها یکی از پادشاهان ایرانی دستور داد که مطالب مربوط به نجوم آن زمان را بر پوست درخت توز بنویسند و در دژی نزدیک آتشکده‌ای قرار دهند. در کتاب دینکرد^۱ و بنداهش^۲، که دو منبع مهم آیین کهن زرتشتی است مطالب بسیاری درباره نجوم ایرانی آمده است. داریوش بزرگ مشوق حکما و علما و پزشکان بوده است. دیوجانس^۳ از قول ارستو نقل می‌کند که یکی از موبدان ایرانی که در دانش ستاره‌شناسی متبحر بود به آتن سفر کرد و با سفرات به مباحثه پرداخت و درباره مرگ او پیشگویی کرد. پیشگویی‌های مغان ایرانی در مورد ولادت مسیح از روی حرکت ستاره‌ها انجام گرفت. در روزگار حکومت پارت‌ها، جمعی از مغان سیستان به هند رفتند و سنت‌های اخترشناسی هندی را پایه‌گذاری کردند. زیج شهریار، که در دوره ساسانی تنظیم شده بود، منبع مورد مراجعه بسیاری از دانشمندان در سده‌های بعد بود. پیشرفت نجوم در بین‌النهرین به اندازه دانش آنان در ریاضی نبوده است، ولی بابلیان را در تاریخ بیش‌تر وابسته به دانش نجوم می‌شناسند برخی نجوم بابلی را متأثر از نجوم کلدانی می‌دانند. تقویم بابلی بر اثر گردش ماه و در نتیجه، سال آن‌ها یازده یا دوازده روز از سال شمسی کم‌تر بوده است. به منظور آن‌که شمارش روزهای سال درست انجام گیرد، بابلیان سال را دوازده ماه می‌انگاشتند و گاه ماه سیزدهمی بر آن می‌افزودند. تعیین هفته و اندیشه ساعات متساوی نیز از ابداعات بابلی‌ها به‌شمار می‌رود.

در ریاضیات مفهوم عدد یکی از اساسی‌ترین و کهن‌ترین مفاهیم است. همه ملت‌ها حتی در ژرفای تاریخ با عدد سروکار داشته و بعدها، بسته به نیازهای عملی خود، مفهوم عدد را تکامل بخشیده‌اند. شاید انسان‌ها روزگاری و در جایی، فقط تا عدد دو می‌توانستند بشمارند و برای بعد از آن با ابهام و تاریکی روبه‌رو می‌شدند. از واژه «سیزده» به معنای «تاریکی و ابهام» استفاده می‌کردند و در طول زمان، نحوست عدد ۱۳ اعتبار خود را یافت. در آغاز، بشر برای شمارش، از انگشتان دست و پا استفاده کرد. شمارش و مبنای ده‌می که امروزه رایج است بر همین پایه قرار دارد. در نوشته‌های ریاضی بابلی کهن خیلی کم از استدلال منطقی استفاده شده است. در ریاضیات کهن ایران و در کتاب‌های اوستا و پهلوی مفاهیم اولیه ریاضی شکل گرفته است. عددگویی و عددنویسی در اوستا شامل مرحله بیان وصفی، بیان کمی و فاقد مرحله نمادین است. بیان وصفی برای مقیاس و

اندازه گیری، کثرت، نهایت و بی نهایت است. مفاهیم جمع، تفریق، ضرب و تقسیم همگی به صورت توصیفی هستند. از زبان سغدی که متون آن از اواخر سده اول پیش از میلاد تا سده نهم میلادی به دست آمده و شامل متن های بودایی، مانوی و مسیحی است نیز در ریاضی از بیان وصفی و بیان کمی استفاده شده است. بخش اعظم شناخت ریاضی ما متکی بر معرفت ریاضیات در بابل است، اما باید دانست که این دانش، رنگ سومری دارد. علم مزبور بر روی لوح هایی نوشته شده اند که تاریخ دقیقی ندارند. عددشماری سومری ترکیب عجیبی بر مبنای دهدهی و شصت شصتی است. سومری ها صفر را نمی شناختند و جای صفر را در مرتبه آن خالی می گذاشتند و درعین حال محاسبان نابغه ای بودند. ریاضیات بابلی دارای سه شعبه حساب، مقیاس و نجوم بود. سومریان در ۴۰۰۰ سال پیش به اندازه ای در علم جبر پیشرفته بودند که دانشمندان امروزی را شگفت زده ساخته اند.

خط کلید همه دانش هاست. ستایشی بسیار در خور قوم یا ملتی است که خط را ابداع کرده است. بدون تردید، عوامل اجتماعی و فرهنگی و تاریخی در پیدایی دانشی همچون خط مؤثر بوده است. خط تنها وسیله حفظ و ضبط میراث کهن قوم ها بوده است. البته غیرقابل قبول است بپذیریم که خط نزد قوم های کهن بدون طی مراحل اولیه ابداع شده باشد. این هنر، از مراحل مختلف گذشته و فرایندهای تکمیلی داشته است. در بین النهرین تا پایان هزاره سوم پیش از میلاد عموماً زبان سومری به کار می رفت و از آن زمان به بعد، رفته رفته زبان های سامی شرقی، یعنی اکدی، بابلی و آشوری، جای سومری را گرفت. همه این زبان ها را با خط واحدی بنابر شکل آن که به صورت میخ خوابیده بود می نوشتند، ولی مصری ها کار خود را با خط میخی آغاز نکردند، بلکه شروع کار آنان با نوشته های تصویری بود. اقوام بین النهرین بر روی الواح گل رس می نوشتند ولی مصری ها، از پاپیروس استفاده می کردند. آرامیان که قبیله ای سامی نژاد از سوریه و بازرگانان چیره دستی بودند در حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد خط فنیقی را آموختند و به هر جایی که می رفتند آن را رواج می دادند. این مطلب خط میخی را از رونق انداخت و بدین ترتیب خط و زبان آرامی در تمام سرزمین های سامی نژاد، از کرانه های مدیترانه تا دامنه های زاگروس مورد استفاده قرار گرفت و خط و زبان بین المللی شد. خط آرامی به صورت وسیله ارتباطی در دربار هخامنشان گردید. درباره خط اوستایی باید گفت که پیش از تدوین اوستا، مطالب آن سینه به سینه به توسط موبدان حفظ می شد. در دوره اشکانان و در روزگار بلاش^۱ اوستا تدوین یافت و از آن جا که خط پهلوی با شناسه های اندک برای نوشتن اوستا کافی نبود، بزرگان زرتشتی در زمان شاپور دوم برای ضبط دقیق سروده های دینی، از خط پهلوی و با توجه به خط آرامی، خطی به نام دین دبیره ابداع کردند و برای آنچه که از اوستا باقی مانده بود به کار بردند.

به نظر می‌رسد که پزشکی یکی از کهن‌ترین دانش‌هاست. شناخت گیاهان و استفاده از آن، دانشی است که مستلزم زمان‌های دراز و تجربه‌های بسیار بوده است. پزشکی در دوره‌های پیش از تاریخ جنبه نیمه تجربی و نیمه جادویی داشته است. پزشک کاهن در هنگام درمان، نقاب شیر به چهره می‌زده که ارواح خبیثه و شیاطین را دور کند. پزشک می‌بایستی به‌هنگام آموزش پزشکی مراحل جهت آموختن سحر و اوراد را نیز طی کند، زیرا هر بیماری در قلمرو حکومت دیوی جداگانه بود. در برخی موارد، باستان‌شناسان، ابزارها و لوازمی یافته‌اند که نشان می‌دهد اقوام کهن طرز سوراخ کردن جمجمه و برداشتن قسمتی از آن را می‌دانستند. در اوستا عقاید مربوط به بیماری‌های جسمی و معالجه آن‌ها بخش قابل ملاحظه‌ای از نظام اوستایی را تشکیل می‌داد. بر طبق تصور دوگانه جهان، بیماری‌ها و معالجه آن‌ها به توسط هنر پزشکی دقیقاً با گناه مربوط می‌شد. در کتاب وندیداد انگر مینو (اهریمن) ۹۹۹۹۹ بیماری را آفرید و بنابر همین کتاب، ثریته^۱ (فریدون) نخستین پزشک بوده است که اهورامزدا یک کارد فلزی برای عملیات پزشکی به او داده است. هزاران گیاه درمان‌بخش به توسط اهورامزدا آفریده شده و پای مزد پزشکان و وظایف آن‌ها نیز ذکر گردیده است. در رساله دایرةالمعارف مانند دینکرد، مطالبی درباره پزشک و پزشکی وجود دارد. غیر از ثریته، نام پزشک دیگری در تاریخ پزشکی کهن ایران وجود دارد یعنی یمما^۲ (جم)، که به‌عنوان پزشک، بیماران را درمان می‌کند. آریاها علت بیماری را خشم ایزدان می‌دانستند و برای فرونشاندن این خشم، قربانی می‌کردند. در بین‌النهرین نیز بیماری به‌منزله قصوری تلقی می‌شد که مردم در توجه به وظایف دینی و انجام اعمال زشت به حساب می‌آمد و این امور موجب لطمه زدن به خدایان می‌شد. در مجموعه قوانین حموربی^۳ آمده است که «هر کس میله‌های موزی را جابه‌جا کند»، دچار بیماری‌های خطرناک خواهد شد. اما با مطالعه دقیق متون کهن بین‌النهرینی معلوم می‌شود که در آن‌جا، پزشکان واقعی نیز وجود داشتند که بیماری‌ها را می‌شناختند پزشک (اوسو^۴)، متعلق به طبقه بالای اجتماعی آشوری-بابلی بود. درباره پزشکان خود را مبادله می‌کردند. پزشکی بین‌النهرینی به یونان منتقل شد و به همراه پزشکی مصریان راه را برای بقراط هموار ساخت. در حفاری‌های بین‌النهرین سی‌هزار لوحه از گل رس از کتابخانه آشوربانی پال^۵ به دست آمده است و معلوم می‌شود که بیماری‌هایی چون اسهال و تیفوید را می‌شناختند، صدها متن پزشکی اکدی از هزاره اول پیش از میلاد در دست است که در آن‌ها، همه‌گونه کلمات و عبارات مربوط به پزشکی سومری دیده می‌شود و نیز لوحه‌هایی وجود دارد که بر روی آن‌ها نسخه‌هایی نوشته شده است.

یکی از کهن‌ترین هنرها موسیقی است. همان‌گونه که بشر به آب و آتش محتاج است به موسیقی نیز نیاز دارد. انسان در میان اصوات به دنیا آمده است. یادداشت‌هایی مربوط به موسیقی بر روی

1. Thritha

2. Yema

3. Hammurabi

4. Osu

5. Ashurbani-pal

سنگ، گل رس، پوست و پاپیروس دیده می‌شود. از وسایل موسیقی جهان کهن تعدادی ابزارها و میزان اندکی اثرهای خطی در دست است. هیکمن^۱، پژوهشگر برجسته در موسیقی مصر باستان، ثابت کرده است که مصریان با همان خط هیروگلیف خود حتی تداوم صوت‌های موسیقی را ثبت کرده‌اند. کرامر^۲، سومرشناس معروف، از نخستین سرودهای تدفینی و نیز ترانه‌هایی نام می‌برد که در مراسم سالانه در پیشگاه شاه در جشن سال نو برگزار می‌شد. موسیقی‌شناسان، با نت‌هایی که سومریان در هزاره سوم پیش از میلاد داشتند، آشنا هستند. درباره موسیقی ایران باید گفت که قوم آریا از دیرباز با موسیقی آشنا بود. مدارک مربوط به دوره ساسانی نشان می‌دهد که این عصر، دوره‌ای درخشان در هنر موسیقی بوده است و موسیقیدانان تحت سرپرستی «خرم‌باش» انجام وظیفه می‌کردند. اختراع دستگاه‌های موسیقی را به باربد نسبت می‌دهند. دستگاه‌های ایرانی مرکب از هفت خسروانی بوده که ابداع آن را به نکیسا، خواننده معروف دربار خسرو پرویز، منسوب می‌دارند. در روزگار هخامنشان موسیقی جنبه رزمی داشته است و بنا به گفته هرودوت، کوروش به هنگام آغاز نبرد سرود می‌خوانده و سپاهیان او پاسخ می‌گفته‌اند. از روزگار ساسانی ظروفی به دست آمده که دارای صحنه‌هایی از بزم و موسیقی است. در ادبیات فارسی غیر از خنیاگر واژه دیگری به صورت گوسان^۳ آمده که وجه اشتقاق آن نامعلوم است و شاید با کلمه شارگوس ارمنی و گوسان گرجی هم‌ریشه باشد به هر حال هر دوی آن‌ها نوازندگان و آوازخوانان بوده‌اند. در گرجستان گرجی‌ها در قرون وسطا از موسیقی مذهبی و غیرمذهبی لذت می‌بردند و سازهای ویژه‌ای داشتند. در بین‌النهرین موسیقی تحت تأثیر رسوم و عادات دینی و غیردینی بود. تصویرهای فراوانی از آلات موسیقی در بین‌النهرین در دست است. اما این ابزارها کسی را به خود موسیقی رهنمون نمی‌شود. دولت‌های مذهبی سومر، آشور، مصر و بابل اهمیت بسیاری به دین و پرستش خدایان خود می‌دادند. در سومر، موسیقی از مقام شامخی برخوردار بود. در سراسر جهان باستان از چنگ به عنوان ابزار موسیقی استفاده می‌شد و غالباً سر حیوانی مثل گاو را روی آن نصب می‌کردند که معرف صدای بلند آن باشد. سومریان اساس و پایه یک سنت دعاخوانی را پی‌ریزی کردند که به صورت جدایی‌ناپذیری به موسیقی بستگی داشت و بر تمدن‌های بعدی اثر گذاشت. رقص نیز در نزد اقوام باستان به منزله نیروی آفریننده کیهانی و تقلیدی از بازی آفرینش بود. در رقص‌های دَورانی از مسیر خورشید در آسمان پیروی می‌شود. مرگ در اوپانیشادها^۴ به صورت رقص است. در تورات از اهمیت شقابخشی موسیقی در طرد ارواح خبیثه آگاه می‌شویم. رامشگران پیوسته به دربارها بستگی داشتند. پادشاه عیلام کوتیک اینشوشی‌ناک^۵ گروهی رامشگر داشت که پیوسته در پای قصر او آهنگ‌هایی می‌نواختند. در هندوستان و سوریه رقاصه‌های معبد به منزله روسپی‌های خدایان بودند.

1. Hikman

2. Kramer

3. Gosan

4. Upanishads

5. Kutik Inshushinak

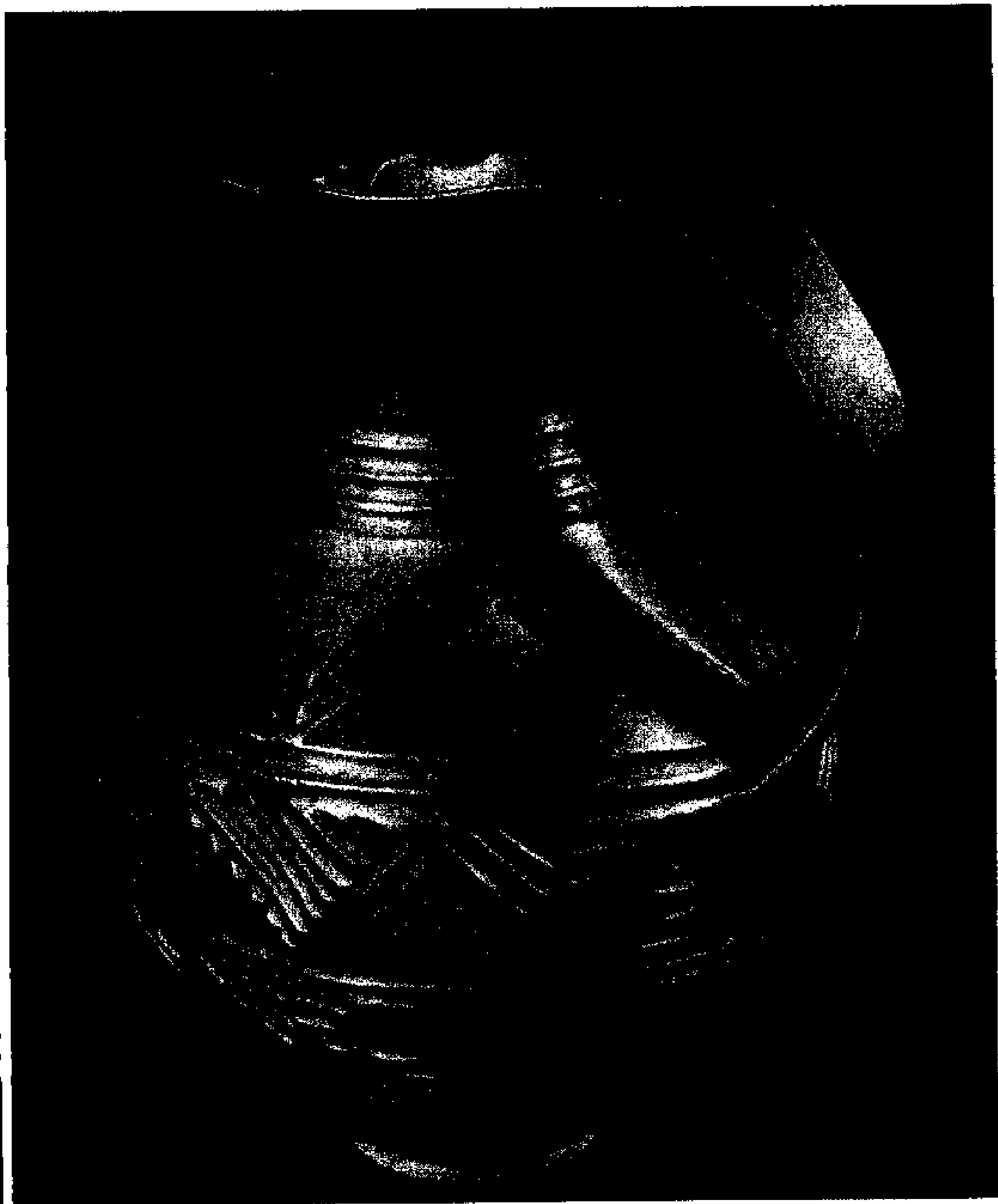
دانش کیمیاگری نخست در اسکندریه به وجود آمد و بعدها از طریق امپراتوری روم و سپس به توسط اعراب ادامه یافت. در سراسر تاریخ کیمیاگری دربارهٔ ارتباط میان فلزات با قوای طبیعی و خدایان سخن رفته و فلزات، با سیارات مربوط بوده‌اند. اما اندیشه‌های اصلی کیمیاگری به صورت آداب دینی در آمد و چنان با ستاره‌شناسی کهن مربوط شد که گفته‌اند دین بابلی‌ها در زمینهٔ آن قرار گرفت. جابر بن حیان دانشمند ایرانی در علم کیمیاگری تبحر داشت. پدرش یک پزشک بود و او بعد از مرگ پدر به تحقیقات در زمینهٔ پزشکی و در نتیجه، به تجزیه و ترکیب علاقه‌مند شد. دو سده بعد از مرگش از ویرانه‌های خانه او بازماندهٔ آزمایشگاهی به دست آمد و از طریق آثار جابر، پیشرفت‌های واقعی صورت گرفت.

شترنج از میان همهٔ بازی‌های عمده، محبوب‌ترین و کهن‌ترین بازی‌هاست. بر طبق روایتی افسانه‌ای، خاستگاه بازی شترنج ایران بوده است. گویند که زرتشت برای آن که ذهن گشتاسپ شاه را متوجه تفکر و اندیشه و مبارزه کند، شیوهٔ این بازی را به شاه آموخت، ولی به موجب افسانهٔ دیگری بازی شترنج در روزگار انوشیروان از هند به ایران آورده شد و بازی «نرد» از ایران به هند رفت. یک متن پهلوی به نام «گزارش شترنج» نیز در دست است.

از این فرصت برای سپاسگزاری از استاد دکتر اسماعیل دولتشاهی استفاده می‌کنم که به من اجازه می‌دادند پیوسته سؤالاتم را مطرح کنم و از اطلاعات ذیقیمتشان بهره جویم. رهین منت استاد پرویز شهریار هستم که با رهنمودهای خود در زمینهٔ ریاضیات مرا یاری فرمودند. از آقای بهنام صادقی‌نژاد که مطالبی دربارهٔ شترنج در اختیارم نهادند و مقداری از یادداشت‌های مرا بازنویسی کردند صمیمانه سپاسگزارم. از همهٔ عزیزانی که در رابطه با ویراستاری، حروفچینی لیستوگرافی و صفحه‌آرایی زحماتی را متحمل شدند متشکرم. عمر این عزیزان دراز باد.

بخش اول

قفقاز و ماورای قفقاز



کوزه زرین از آلاجه‌ویوک (حدود ۲۴۰۰—۲۰۰۰ پیش از میلاد)، موزه باستان‌شناسی آنکارا، شاید متعلق به عصر مفرغ

هوریانی‌ها^۱

خاستگاه، ترکیب قومی

این قوم که از کوهستان‌های ارمنستان برخاسته بودند، در هزارهٔ دوم پیش از میلاد در نواحی شمالی دجله و دامنه‌های زاگروس می‌زیستند، سپس به‌سوی غرب پیش رفته و تا به سوریه رسیدند، این جابه‌جایی شاید به‌لحاظ ورود اقوام هند و ایرانی به فلات ایران و هم‌زمان با ورود کاسی‌ها^۲ به بابل صورت گرفت، اینان حتی برخی از سلسله‌های آشور را برانداخته و بر سرزمین آن‌ها دست یافتند و سپس امیرنشینان آن‌ها متحد شده و دولت میتانی را تشکیل دادند و واشوکانی^۳ را به پایتختی برگزیدند. گفته می‌شود که بخشی از خاک ماد در هزارهٔ سوم پیش از میلاد جزو منطقه‌ای بود که منابع کتبی به آن اشاراتی دارند. آثاری به زبان سومری، اکدی^۴ و هوریانی در دست است که در آن‌ها آمده که در کوهپایه‌های غربی زاگروس و در آن جایی که بعدها ماد غربی تشکیل یافت، قبایل هوریان، لولوبیان^۵ [۲] و گوتیان^۶ [۳] و دیگر اقوامی که با عیلامیان قرابت داشتند، زندگی می‌کردند. می‌توان گفت که ترکیب قومی این اقوام ماد، تا آغاز هزارهٔ اول پیش از میلاد، بلا تغییر بوده است. لولوبیان در خط غربی و گوتیان در مناطق شرقی، کاسی‌ها در جنوب غربی و همچنین عناصر قومی هوریانی، در برخی دره‌های غربی زاگروس مجاور دریاچهٔ اورمیه، به‌ویژه در شمال و مغرب آن، زندگی می‌کردند.

خط میخی بابلی ابتدا به توسط قوم هوریانی در شمال غربی بین‌النهرین، در آغاز هزارهٔ دوم پیش

1. Hurrians

2. Kassites

3. Wassukani

4. Akkad

5. Lullubians

6. Guttians

از میلاد اقتباس شد. هوریانی‌ها خط میخی را برای نوشتن زبان خود، که زبانی سامی و نه هندواروپایی بود به وام گرفتند و چندی بعد، آن را به اقوام باستانی ساکن آناتولی و پیش از همه به قوم هیتی، که در آن خط می‌زیستند و دارای نژاد و زبان هندواروپایی بودند، آموختند [۴]. هیتی‌ها هم، به نوبه خود، خط میخی بابلی را نه فقط برای نوشتن زبان خود برگزیدند، بلکه آن را جهت نوشتن زبان همسایگان هندواروپایی خود مثل لوویایی‌ها^۱ [۵] و پالایی‌ها^۲ [۶] به کار بردند و سرانجام ساکنان سرزمین اورارتو^۳، در کوهستان‌های ارمنستان، از سده نهم تا ششم پیش از میلاد، زبان خود را با حروف میخی آشوری نوشتند [۷].

هوریانی‌ها که خود از نژاد هندواروپایی نبودند، ظاهراً توسط یک طبقه حاکم از نژاد هندواروپایی رهبری می‌شدند. دامنه فتوحات آنان تا درون آسیای صغیر کشیده شد ولی بعدها، مقهور آشوریان شدند. قوم هیتی علاوه بر خط، میراث‌های فرهنگی گوناگونی از جمله اسطوره‌ها و حماسه‌های هوریانی و بابلی، مانند حماسه گیلگمش را نیز از هوریانی‌ها به ارث برد.

مدارک کم و بیش موثقی که درباره زبان این اقوام در دست است متحصراً مربوط به عیلامیان و هوریانی‌هاست. زبان هوریانی، با زبان اورارتویی^۴ خویشاوندی نزدیک داشت. نوشته‌ای به خط اکدی و به زبان هوریانی از شخصی به نام تیشاری^۵، پادشاه اورکیش^۶ و ناوار^۷، از سومین ربع هزاره سوم پیش از میلاد در دست است. محل اورکیش مشخص نیست، ولی ناوار بعدها، «نامار» یا «نامروه» خوانده شده است. قبایلی که به زبان هوریانی سخن می‌گفتند در هزاره دوم پیش از میلاد، در بین‌النهرین شمالی و تا حدی در سوریه پراکنده بودند. در هزاره سوم پیش از میلاد، در شرق دجله و خاک آشور، وجود هوریان به اثبات رسیده و آن‌ها در ناحیه آراپخای^۸ باستانی (کرکوک کنونی) پراکنده بودند و در ۷۰۰ پیش از میلاد، آن اراضی که بعدها تحت عنوان «ماد» متحد شد، از لحاظ قومیت، از گوناگونی ویژه‌ای برخوردار بود که ساکنان اصلی آن، گوتی-لولوبی و هوریانی-اورارتویی بودند. [۸]

علت لشکرکشی‌های شاهان سومر و اکد به کوهستان، ظاهراً تمایل به گرفتن اسیر بود. مدارکی مربوط به تاریخ سال پنجم سلطنت شاه «بور-سوئن»^۹، یعنی ۲۰۵۱ پیش از میلاد، موجود است که نمودار شرایط و اوضاع وحشتناک زندگی زنان اسیر و از آن جمله، زنان باردار و مرگ و میر عجیبی بود که در اردوگاه حکمفرما بود. استروه^{۱۰} معتقد است که، لااقل بخشی از زنان مذکور هوریانی بودند و خاطرنشان ساخته است که، ناحیه اوربیلوم (اربل)، بر سر راه مناطق اقوام اکدی، آشوری، هوریانی و گوتی بوده است. این نکته معلوم می‌دارد که اقوام سومری و اکدی، ظالم و ستمگر بودند

1. Luwians

2. Palaians

3. Urartu

4. Urartian

5. Tishari

6. Urkish

7. Navar

8. Arapxa

9. Bor-Suan

10. Ostrove

و قبایل زیردست را به‌منزلهٔ مخزنی می‌شمردند که از آن برده به‌دست بیاورند. در زبان هوریانی، آراپخه-نولو^۱، به‌معنای کوهستانیانی بود که از میان آنان برده می‌گرفتند. چون قدرت نارام-سین^۲ [۹] و پسر او شارکالی‌شاری^۳ [۱۰] به ضعف گرایید، شاه عیلام به‌نام پوزور-اینشوشی‌ناک^۴ کوشید تا سلطنت «چهار کشور جهان» را به‌وجود آورد، در نتیجه، یک رشته عملیات نظامی علیه موتوران^۵ (نزدیک بغداد)، شیلوان^۶ و گوتو^۷ (سرزمین گوتیان) و کاشان^۸ (سرزمین کاسی‌ها)، (نزدیک کرکوک کنونی) به‌عمل آورد. اکثر این نقاط، مساکن هوریان و لولوییان بود.

زبان [۱۱]

در مورد زبان هوریانی و اصطلاحات مربوط به پرورش اسب که نویسندهٔ آن یک نفر هوریانی از میتانی بود، مسئله‌ای وجود ندارد، زیرا هوریانی‌ها از حدود ۲۳۰۰ پیش از میلاد به بعد، به‌تدریج از خاستگاه خود، در منطقهٔ کوهستانی جنوب دریای کاسپی، به‌سوی جنوب و غرب به حرکت درآمدند و به‌صورت گروه‌های متشکلی چندین دولت نیرومند در مجاورت آب‌های شمالی فرات و رود خابور^۹ تشکیل دادند. یکی از این دولت‌ها یعنی میتانی^{۱۰}، در مکاتبات سیاسی خود، از زبان هوریانی استفاده می‌کرد و تحت استیلای سلسلهٔ پادشاهانی بود که نام‌های آنان از لحاظ ریشه‌شناسی، آریایی بود.

در دومین ربع هزارهٔ دوم پیش از میلاد، استفاده از اسب، به‌مانند حیوان اهلی در بسیاری از نقاط آسیای مقدم متداول بود. در آسیای صغیر، در یکی از کوچ‌نشین‌های آشوری، در سدهٔ بیستم پیش از میلاد، به تصویر اربه برمی‌خوریم که اسب‌هایی آن را می‌کشند. در ربع سوم هزارهٔ دوم، هیتی‌ها، نه‌تنها برای کشیدن اربه‌های جنگی، بلکه برای شخم زدن زمین نیز از مادیان استفاده می‌کردند. در سرزمین هوریانی (میتانی)، که در اواسط هزارهٔ دوم پیش از میلاد، بخش شمالی بین‌النهرین و قسمت جنوبی ارمنستان و قسمتی از سوریه و سرزمین‌های واقع در شرق دجله را شامل می‌شد، استفاده از اسب متداول بود، زیرا رسالاتی به زبان هوریانی در سرزمین هیتی‌ها و همچنین آشور نوشته شده بود. [۱۲]

تا زمان سلطنت سوپی لولیوماس^{۱۱}، پادشاه هیتیایی، اراضی واقع در آسیای غربی، به‌هم نزدیک شده و تحت استیلای سه دولت بزرگ مصر، بابل (= کاردونیاش^{۱۲}) و میتانی (دولت هوریانی تحت استیلای اشراف هند و ایرانی)، درآمده بودند. این دولت‌ها، نوعی تعادل ایجاد کرده بودند و

1. Arapxe nullu

2. Naram-sin

3. Šarkališari

4. Puzur-inšušinak

5. Muturran

6. Šilvan

7. Gutu

8. Kaššan

9. Khabur

10. Mittani

11. Suppiluliumas

12. Karduniash

مکاتبات آنها در تل العمارنه^۱ کشف شده است و نشان می‌دهد که، هر سه پادشاه یکدیگر را برادر خطاب می‌کردند و دوستی میان آنها، از طریق ازدواج تقویت می‌شد، ولی جنگ‌های سوپی لولیوماس، به قدرت میتانی‌ها پایان داد. [۱۳]

دین

دین در معتقدات شرق باستان عامل مهمی بوده است. داوری دربارهٔ دین هزارهٔ اول پیش از میلاد، و در مورد ماناها، از طریق متون آشوری و پاره‌های نام‌های خاص معلوم می‌شود. از روی شکل بت‌های مزبور و تا حد زیادی از مفرغ‌های لرستان و تصاویر منقوش بر یافته‌های زیویه، در مورد دین در آن دوران می‌توان داوری کرد. مدارک موجود نشان می‌دهد که کیش سرزمین‌های غربی ماد قدیم، بیش‌تر با دین هوریانی و تا اندازه‌ای، با دین آشوریان از یک نوع بوده است و به‌ویژه، تصاویر موجودات عجیب‌الخلقه نیمه دال و نیمه انسان و ابوالهول‌های بالدار و حیوانات شگفت‌انگیز تخیلی، که در اساطیر هوریانی بسیار رایج بوده است، از ویژگی‌های کیش آنان به‌شمار می‌رود.

مشهورترین پرستشگاه‌های خدای آب و هوا، در منطقهٔ توروس و دشت شمال سوریه قرار داشت، که بخشی از امپراتوری هیتیایی بود که در آن، هوریانی‌ها عنصر اصلی جمعیت را تشکیل می‌دادند و بنابراین، می‌بینیم که در سراسر این ناحیه، مراسم عبادی مربوط به تسحوب^۲، خدای هوریانی و همسرش حبات^۳ است. در میان خدایان هوریانی الههٔ حبات یا حپیت^۴، به‌همان اندازهٔ شوهرش محبوب است. هر دو را با هم در حلب، ساموحا^۵ (ملطیه) کومانی^۶ (احتمالاً کومانای کاپادوکیا)، اودا^۷ (هودهٔ باستانی)، هورما^۸، آپزیستنا^۹ می‌پرستیدند. [۱۴]

یک خدای برجستهٔ هوریانی، الههٔ شائوشکا^{۱۰} بود که او را با ایشتار یکی دانسته‌اند. ایشتار هوریانی در ساموحا و برخی از شهرهای دیگر در منطقهٔ توروس، مورد پرستش بود. این الهه، دارای دو ملازم زن به نام‌های نیناتا^{۱۱} و کولیتا^{۱۲} بوده است. در غرب سرزمین هوریانی‌ها، میان حاشیهٔ جنوبی حوزهٔ نمک و پای بلندی‌ها توروس، چند شهر مهم قرار داشت. در این جا، خدای آب و هوا با نام‌هایی چون ساهاس ساراس^{۱۳}، هوواساناس^{۱۴}، تاسی میس^{۱۵} شناخته می‌شود و خدای دیگری تحت نام خدای جنگ به نام زابابا^{۱۶} را می‌توان دید. [۱۵]

1. Tell el Amarna

2. Teshub

3. Hebat

4. Hepit

5. Samuha'

6. Kumani

7. Uda

8. Hurma

9. Apzistna

10. Shaushka

11. Ninatta

12. Kulitta

13. Sahas saras

14. Huwassanas

15. Tasimis

16. Zababa

هنر و فرهنگ کهن هوریانی و ماورای قفقازی

در دولت‌های شمالی سوریه، سنت هیتیایی با یک فرهنگ بومی تکامل یافت و با اصل و منشأ بین‌النهرینی به رقابت پرداخت و در نتیجه، در آن‌جا، با آمیزه‌ای از سبک‌های مختلف مواجه می‌شویم. پیدایی ناگهانی هنر تندیس‌سازی از سنگ، در آغاز دولت جدید هیتیایی، به‌طور کلی، هیتیایی نیست، بلکه هوریانی است، بر این اصل که بسیاری از جنبه‌های ویژه آن در سوریه خصوصاً تل حلف^۱ یافت شده است تا فلات ایران. براساس این فرضیه، هیتیایی‌ها نقشمایه‌های اصلی هنر هوریانی را در سده پانزدهم پیش از میلاد اقتباس کردند، آن هم در زمانی که هوریانی‌ها در مذهب و ادبیات هیتی‌ها نفوذ فراوان داشتند.

برای تعیین محل جمعیتی که دارای فرهنگ پیشین ماورای قفقازی در بافت خاورمیانه باستان بود، جایی که در آن‌جا، مدارک مکتوب، اطلاعات تاریخی ناچیزی را عرضه می‌کند که به‌نظر شایسته و درخور می‌آید، شناخت هیأت ظاهری از لحاظ مردم‌شناسی نیز کمک‌کننده نیست و منابع مکتوب موجود از خود این منطقه مرتفع تا سده نهم پیش از میلاد، با روی کار آمدن اورارتو نیز ما را هیچ‌گونه یاری نمی‌دهد. قدر مسلم این است که زبان اورارتویی بسیار نزدیک به زبان هوریانی بوده است به‌طوری‌که، علی‌رغم احتیاط‌های برخی از زبان‌شناسان، می‌توان زبان اورارتویی را مربوط به زبان هوریانی متأخر دانست.

دلایل موجهی در دست است که معلوم می‌کند می‌توانیم مردم اورارتو را، از لحاظ نژادی هوریانی بدانیم و این نتیجه را، با سکونت عده زیادی از هوریانی‌ها در شمال سوریه و شمال بین‌النهرین، در هزاره دوم پیش از میلاد را، نمی‌توان رد کرد. الواح به‌دست آمده از نوزی^۲ [۱۶] و آلاخ^۳ [۱۷]، جزو منابعی به‌شمار می‌روند که گواه حضور هوریانی‌ها در قوس مرکزی هلال خصیب^۴ (حاصلخیز) است. مورسی لیس^۵ اول، پادشاه هیتی‌ها، که حمله‌ای برق‌آسا بر بابل کرد و در حدود ۱۵۹۵ پیش از میلاد، سلسله حموربی^۶ [۱۸] را از میان برداشت و به کاسی‌ها، که قومی عمدتاً از نژاد هندواروپایی بودند و از کوه‌های زاگروس وارد دشت‌های اکد^۷ شده بودند فرصت داد که بر بابل مسلط شوند و چهار سده در آن‌جا باقی بمانند. مورسی لیس به‌هنگام بازگشت از بابل، درحالی‌که غنایمی بسیار همراه داشت، از سرزمینی که سپاهیان او مجبور به عبور از آن بودند، از سوی هوریانی‌ها آسیب بسیار دید. [۱۹]

هوریانی‌ها در کرانه مدیترانه، جایی که برخی از شهرهای فنیقی مانند آرواد^۸، که هنوز در

1. Tell Halaf

2. Nuzi

3. Alalakh

۴. قسمت حاصلخیزی در کناره شرقی و شمالی جزیره العرب، شامل عراق، سوریه و فلسطین، ر.ک.: دایرةالمعارف فارسی.

5. Mursilis

6. Hammurabi

7. Akkad

8. Arvad

سده‌های متأخر نام‌های هوریانی خود را حفظ کرده بودند، اقامت گزیدند و سپس محل اسکان خود را به سوی غرب و به طرف کیزوواتنا^۱ [۲۰] و سپس کوئه^۲ و بعداً کیلیکیا، ادامه دادند، و در آن‌جا، نفوذ شدید خود را بر دربار هیتی‌ها و نیز بر مراسم دینی و دولت جدید هیتیایی در سده سیزدهم و تا اندازه کم‌تری در نسل‌های بعدی، ادامه دادند. نقش هوریانی‌ها در خاور نزدیک در هزاره دوم پیش از میلاد، به وضوح آشکار است و معلوم می‌دارد که از لحاظ جغرافیایی نفوذ آنان گسترده بود. اما از سوی دیگر، دانسته شده است که آنان به عنوان افراد تازه‌وارد در شمال سوریه و بین‌النهرین به شمار می‌آمدند و در آن‌جا، با گروه‌های مختلف سامی و به ویژه آموری‌ها^۳، که از لحاظ سیاسی برجسته بودند، مخلوط شدند. با وجود این، عنصر هوریانی در جمعیت کیزوواتنا وارد دشتی شد که پیش از آن اقوام هندواروپایی از گروه لوویایی^۴ در آن‌جا ساکن شده بودند. گروه لوویایی در اصل از شمال غربی آناتولی^۵ بودند، و ورودشان (در حدود ۲۳۰۰ پیش از میلاد)، دوره سوم آغاز عصر مفرغ مربوط به کیلیکیا را نشان می‌دهد.

در حدود دو سده بعد (حدود ۲۱۰۰ پیش از میلاد)، ظروف رنگ‌شده‌ای وارد کیزوواتنا شد که از دوره سوم عصر مفرغ پیشین بود و با ظروفی که در آلاخ و نقاط دیگر در شمال سوریه به دست آمده بود، پیوستگی‌های مسلم داشت. تعدادی از این ظروف رنگ‌شده از منطقه الازیگ - ملطیه^۶ است و به نظر می‌رسد که متعلق به دوره کهن ماورای قفقازی باشد. هر چند این نفوذ ممکن است در مناطق دیگر نیز رسوخ کرده و از سوریه به سوی شمال و تا دره فرات کشیده شده بود. عصر مفرغ میانه کیلیکیایی، با ورود این ظروف رنگ‌شده آغاز می‌شود و حال آن‌که برخی منابع هیتی‌ها، یک برتری فرهنگی هیتیایی را در آن‌جا و چندین سده پیش از آن، در عصر مفرغ نشان می‌دهد. هیچ تاریخ حد وسطی برای ورود هوریانی‌ها به کیزوواتنا که ممکن است در آن‌جا، از حدود ۲۱۰۰ پیش از میلاد، اقامت کرده باشند موجه نیست، شاید آنان در شمال سوریه، یا جایی که از آن آمده بودند، حضور داشتند. بدین لحاظ هوریانی‌ها را می‌توان عنصری در تمدن خاور نزدیک، در فراسوی مناطق مرتفع و قبل از ۲۰۰۰ پیش از میلاد به شمار آورد. دلیل این مدعا نام‌های افراد هوریانی در الواح اکدی (حدود ۲۳۴۰-۲۱۸۰) پیش از میلاد، در چغار بازار^۷، در کنار رود خابور^۸ است. حضور آن‌ها در کنار این شعبه قابل کشتیرانی فرات، بدان مفهوم است که هوریانی‌ها، حتی در آن زمان، شروع به دستیابی به تجارت پُر درآمد بین‌النهرین کرده بودند، که از طریق لشکرکشی‌ها و فعالیت‌های تجاری سارگون^۹ از آگاه (اکد) و جانشینانش، به ویژه نارام-سین توسعه یافته بود. این لشکرکشی‌ها ضمن آن‌که تا اندازه‌ای موجب دستیابی به هدف‌های سنتی بود، سبب ایجاد بازارهای تازه شده و شاید برقراری بازرگانی کوچ‌نشینان

1. Kizzuwatna

2. Que

3. Amorites

4. Luvian

5. Anatolia

6. Elazig-Malatya

7. Chagar Bazar

8. Khabur

9. Sargon

تجارت پیشه آشوری در کانش^۱، در آناتولی مرکزی را تسهیل کرده و موجب تأسیس کوچ‌نشین‌های دیگری شده باشند و این کوچ‌نشین‌ها، در سرزمین حاتی‌ها^۲ بود تا در سرزمین هوریانی‌ها. اما راه مهمی تا آناتولی مرکزی از طریق الازیگ که بعدها هیتیایی‌ها آن را ایسوا^۳ می‌نامیدند، وجود داشت. جمعیت این منطقه، از طریق ارتباط آن با شمال سوریه بود که احتمالاً، هوریانی به‌شمار می‌آمدند. [۲۱]

شواهد بالا مستلزم وجود خاستگاهی است که از آن‌جا هوریانی‌ها به مناطق مجاور، در جنوب و غرب هجوم بردند. این خاستگاه ممکن است در منطقه‌ای مرتفع بوده باشد. چه افرادی غیر از هوریانی‌ها می‌توانند فرهنگ پیشین ماورای قفقاز را برجای نهاده باشند؟ تداوم فرهنگی کلی که در منطقه مرتفع، در سراسر هزاره سوم پیش از میلاد ادامه یافت و ثبات آن نژادی را می‌رساند که بدون تردید از نژاد هوریانی بودند و در پایان هزاره چهارم پیش از میلاد، چنین وضعی را داشتند. اعتراض به فرضیه تداوم نژادی شاید بر این زمینه استوار باشد که گنجینه‌های مایکوپ^۴ [۲۲] و گورهای تپه‌ای بزرگ در دره کوبان و آلاجا^۵ «گورستان بزرگ در فلات آناتولی مرکزی»، حاکی از یک هجوم فرهنگی و حتی نژادی از استپ‌های شمالی تا آناتولی بوده است، شاید این نظریه تا اندازه‌ای متکی بر این عقیده باشد که «سبک جانوری»، که نخستین تجلی آن در مایکوپ دیده می‌شود، یک پدیده اصلی ساکنان استپ‌ها، یعنی بیابانگردان شمالی بوده است.

یکی از دانشمندان پیشنهاد کرده است که پیوستگی‌های هندواروپایی در مورد مایکوپ و آلاجا، وجود داشته و او قوم آلاجا را با نخستین هیتیایی‌ها که در انحای رود هالیس^۶ (قزل ایرماق) کنونی مقیم بودند، مربوط دانسته است. عقیده اخیر را برخی دیگر از دانشمندان نمی‌پذیرند، زیرا مردم آلاجا حاتی بودند، یعنی جمعیت بومی آسیانی‌های^۷ غیر هندواروپایی که در فلات آناتولی، بلافاصله در غرب منطقه هوریانی‌ها، سکونت داشتند. نفوذ فرهنگی از آلاجا و نواحی مجاور آن ناشی می‌شد و احتمالاً، از طریق هوروزتپه^۸ و نواحی نزدیک کرانه دریای سیاه تا مایکوپ بود و نه در جهت عکس آن. این را تنها دلیل نفوذ تأثیرات خاور نزدیک به قفقاز و استپ‌های فراسوی آن می‌توان دانست. این امکان، که یک طبقه ویژه جنگجو از نژاد هندواروپایی، گورهای تپه‌ای مرحله اول کوبان را ایجاد کرده و حتی به آلاجا رسیده باشند، به هیچ وجه در پیوستگی‌های فرهنگ مادی آلاجا و مایکوپ و همچنین در ترکیب نژادی تأثیر نداشته است. [۲۳]

ظروف پرداخت شده مربوط به فرهنگ پیشین ماورای قفقاز با ویژگی‌های خود، مورد توجه باستان‌شناسان خاورمیانه قرار گرفت و آن هم، در مورد ظروفی بود که به خربت کرک^۹ معروف است. این محل، در دره اردن قرار دارد. اما، همان‌گونه که غالباً اتفاق می‌افتد، هنگامی که یک فرهنگ یا یک اثر هنری را به اسم یک محل می‌نامند، این بدان معنا نیست که این کالا تنها در آن محل یافت

1. Kanesh

2. Hattians

3. Isuwa

4. Maikop

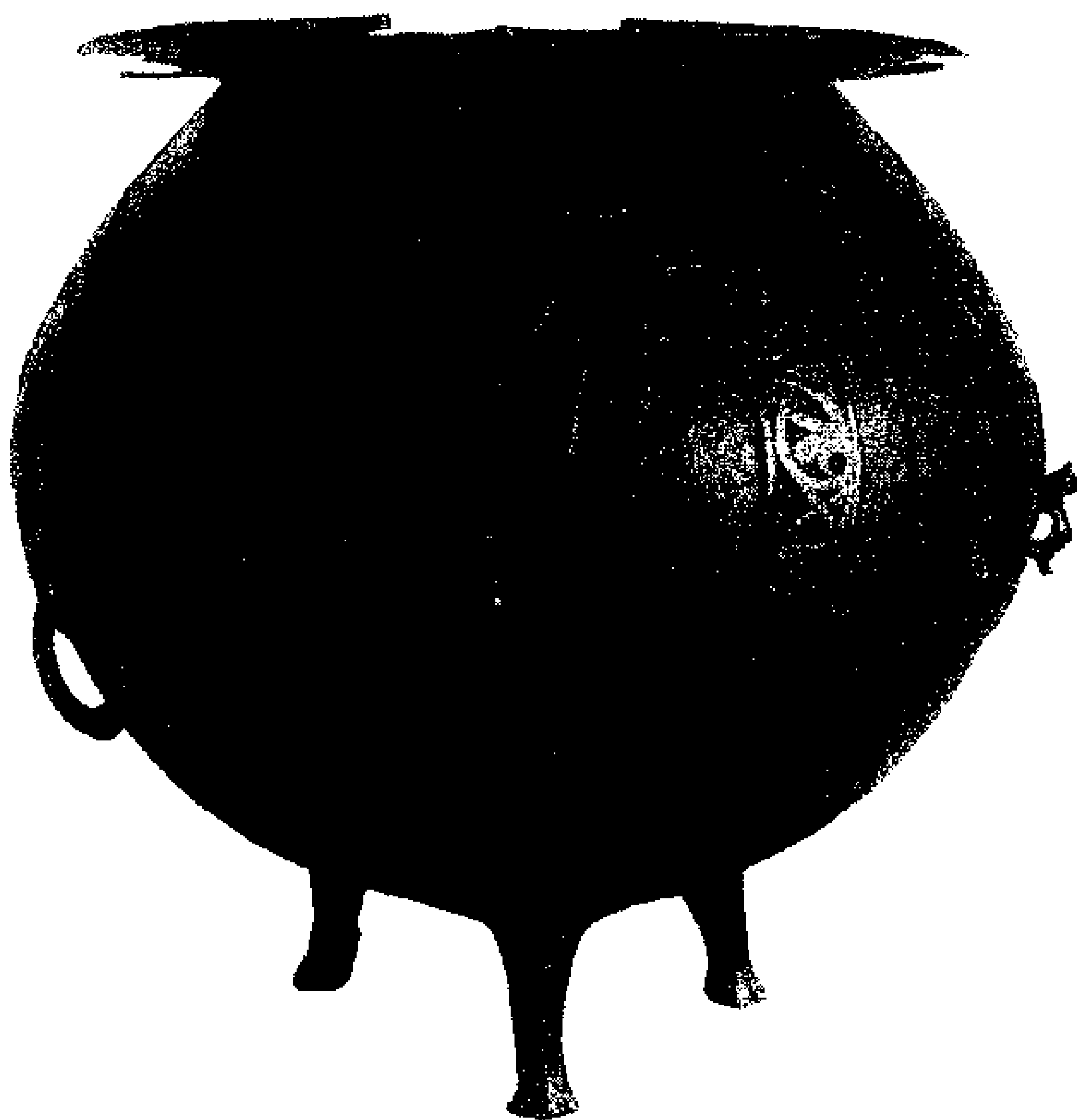
5. Alaca

6. Halys

7. Asianic

8. Horoztepe

9. Khirbat Kerak



دیگ مفرغی از داغستان. بخش فوقانی این دیگ به قسمت‌های پیل مانند تقسیم شده که اصل و منشأ آن از آسیای مرکزی است و بر روی آن نقش اسب و سوارکار دیده می‌شود.

شده است. از این ظروف به مقدار زیادی، در دشت آموق^۱ انطاکیه به دست آمده است. علاوه بر ظروف سفالی، تنوری به شکل نعل اسب که از مشخصات فرهنگ پیشین ماورای قفقازی است، در تل جدید^۲، کشف شده است. از گونه ظروف آموق خربت کرک معروف به «ظروف صیقلی شده به رنگ سرخ و سیاه»، در چتل هویوک^۳ و نواحی دیگر، به دست آمده است. هر قومی که ساخت این ظروف را متداول کرد، ظاهراً آن را در خود محل می‌ساخت، زیرا گلی که در آن‌ها به کار رفته، از نقاط محلی بوده است. بخش اعظم ظروف پیشین ماورای قفقازی سیاه نیست، بلکه به رنگ روشن است. ظروف خربت کرک، بدون تردید، از سرزمین هوریانی صادر می‌شد، ولی بعضی از نقوش، از جمله تصاویر پرندگان را بر روی آن‌ها نقش می‌کردند. به طرف جنوب و از طریق سوریه تا فلسطین که در آنجا اکتشافات بسیاری انجام گرفته، از این ظروف خربت کرک به دست آمده است و در اریحا^۴

1. Amug

2. Tell Jadeideh

3. Catal Hüyük

4. Jericho

نیز فقط در گورها مشاهده شده است. [۲۴]

هوریانی‌ها مسلماً، یکی از اقوامی بودند که جزو هیکسوس‌ها^۱ به‌شمار می‌رفتند که در عصر مفرغ، تمدنی درخشان در فلسطین بنیان نهادند. بعضی از ظروف آلاجا و نقاط دیگر در آناتولی مرکزی و تقریباً هم‌زمان با ظروف خربت کرک، تا اندازه‌ای با آن قابل مقایسه است، ولی عاملی وجود ندارد که نشان دهد یکی از آن‌ها بر دیگری تأثیر گذاشته باشد. در دشت حاصلخیزی که اکنون در قلب ارمنستان قرار دارد، فرهنگی جالب توجه وجود داشته و در آن‌جا، تزیین ظروف بیش از سایر مناطق ماورای قفقاز متداول بوده است. در ناحیه اورمیه، نظیر چنین فرهنگی از شمال رسوخ کرده و تا منطقه همدان نیز ادامه داشته است. اصل و منشأ این فرهنگ را نمی‌توان از ایران دانست و حتی آن را به آناتولی شرقی نیز نمی‌توان نسبت داد. [۲۵]

تاریخ آغاز فرهنگ ماورای قفقاز پیشین دوره اول را در حدود ۳۰۰۰ پیش از میلاد در گرجستان و همچنین دره رود آراکس می‌دانند. گفته شده است که خانه‌های مدور از ویژگی‌های بخش شرقی فرهنگ پیشین ماورای قفقازی بوده و این فرهنگ، شامل نقاطی مانند داغستان در شمال شرقی قفقاز و ناحیه اورمیه نزدیک تبریز نیز می‌شده است. اندکی دورتر به طرف غرب، خانه‌های مستطیل شکل دیده شده که در این خانه‌ها، یک تیر چوبی را در مرکز قرار می‌دادند و اجاقی در کنار آن تعبیه می‌کردند. نیاز به یک تیر مرکزی، بیش‌تر متناسب با قطر خانه بود. دیوارها را بسیار ضخیم می‌ساختند، به‌طوری که قطر آن‌ها، از بیست تا هفتاد سانتی متر می‌رسید. در کول تپه^۲، بعضی از شالوده‌ها را از سنگ و برخی را از آجر ساخته‌اند. درباره اجاق مطالب فراوانی گفته شده است، از جمله در کواتس خلیبی^۳، حریق‌ی که این دهکده را ویران ساخت، احتمالاً در زمانی روی داد که ساکنان آن در پیرامون هر اجاق خانواده مراسم ویژه‌ای برپا می‌کردند. اهمیتی که به اجاق داده می‌شد تزئیناتی معلوم می‌شود که بر روی اجاق‌ها و پایه‌های قابل حمل دیده شده است. در یانیک تپه^۴، اجاق‌ها نه قابل حمل هستند و نه در مرکز قرار دارند، بلکه آن‌ها را نزدیک درگاه ساخته‌اند و حاکی از آن است که بدین وسیله می‌خواستند دود را از اجاق خارج سازند و این معنا می‌رساند که بیرون رفتن دود، مقدم بر آن بود که اجاق را در وسط خانه قرار دهند، جایی که انسان‌های نخستین، در دشتان‌های سخت، مدت‌ها در تاریکی می‌نشستند و دیدگان خود را بر آتش می‌دوختند.

یک جنبه پایدار اقامتگاه‌های مهم در دشت‌ها، عبارت از دیوارهای دفاعی در پیرامون دهکده‌های شنگاویت^۵ بود که در مجاورت رود هرازدان^۶ قرار دارد که به طرف جنوب جاری است و به رود آراکس می‌پیوندد. این دیوار را از قطعات بزرگ سنگ ساخته و آن‌ها را به‌دقت در کنار یکدیگر قرار

1. Hyksos

۲. Kültepe، کانش باستانی نزدیک قیصریه.

3. Kvatskhelebi

4. Yanik Tepe

5. Shengavit

6. Hrazdan

دادند. در بخش شمالی آن، یک معبر زیرزمینی بود که تا رود ادامه داشت. این سنگ‌ها، که آن را به صورت طبیعی آن به کار برده‌اند می‌بایستی از چندین فرسنگی به محل آورده و احتمالاً برای آن‌ها از گاری یا سورت‌مه استفاده کرده باشند. چنین استحکاماتی حاکی از مقابله با خطرهای خارجی است و برای ساخت آن، نیاز به همکاری جامعه بوده است. [۲۶]

روی هم رفته، حدود پنجاه و هفت خانه مدور، به صورت کلی یا جزئی، در یانیک تپه کشف شده است. با تراکم جمعیت، به تدریج به وسعت این خانه‌های مدور افزوده شد. در درون خانه معمولاً، نیمکت‌هایی گذاشته شده است و درب خانه معمولاً دارای آستانه بلندی بود و کف اتاق غالباً، اندکی پایین‌تر از سطح حیاط بود.

استحکامات ضخیم پیرامون یانیک تپه، آن را به صورت شهری درآورده بود و احتمال می‌رود که در اطراف آن شهر بیابانگردان غارتگر وجود داشته بودند. در یانیک تپه هم شاید، افراد زیادی سکونت نداشتند، زیرا هنگامی که دره آراکس را ترک گفتند، در راه خود به سوی جنوب که تا مرزهای لرستان ادامه داشت، در نقاط مختلف اقامت گزیدند. سقف خانه‌های یانیک تپه را معمولاً از گل رس پخته می‌ساختند. گاهی نیز داخل خانه را به بخش‌هایی تقسیم می‌کردند، تا اتاق‌ها از آشپزخانه جدا باشد. معلوم است که این خانه‌ها دارای روشنایی زیادی نبوده است، زیرا چراغ‌های کوچکی که سقفال به دست آمده، دلیل این امر است. در یانیک تپه، مقدار زیادی ظروف به دست آمده است که ظروف ارمنستان رقابت می‌کرده است.

در حدود ۲۳۰۰ پیش از میلاد، در فرهنگ پیشین ماورای قفقازی تحول تازه‌ای صورت گرفت. بدین معنا که فرهنگ‌های محلی ایجاد شد که بخش عمده سنت‌های دیرین خود را حفظ کرد، و نه تنها شکل‌های تازه‌ای در ظروف، بلکه در آثار فلزی نیز به وجود آمد. این تغییر به صورتی ناگهانی انجام نگرفت، بلکه نتیجه تکامل و باروری فرهنگ دیرین و بر اثر تماس‌های خارجی و به ویژه تحت تأثیر تمدن بین‌النهرین بود که تحت استیلای سلسله‌اگدی قرار داشت. در این دوره، فلزکاری که براساس نمونه سومری بود، در شمال سوریه به وجود آمد و از آن جا، به دشت آناتولی رسوخ کرد. مدت‌ها پیش، تشابهی میان ابزارها و سلاح‌های ماورای قفقازی، با ابزارهای مشابه آن‌ها در سوریه، مشاهده شده بود و همه شواهد، دال بر آن است که روابط تجاری در سطح نسبتاً وسیعی بین‌النهرین آغاز شده بوده است. به درستی معلوم نیست که راه‌های تجاری دقیقاً از کجا می‌گذشت است. احتمال می‌رود که بازرگانان آشوری در حدود ۲۱۰۰-۲۰۵۰ پیش از میلاد، در کانش (کور تپه)، مراکز تجاری خود را تأسیس کردند و از قراین معلوم می‌شود که، قلع را از شرق و از طریق ایران و آشور به آناتولی می‌بردند. در مورد روابط تجاری از طریق ناحیه اورمیه و به طرف جنوب از طریق کوه‌های زاگروس در حدود ۲۳۰۰ تا ۲۰۰۰ پیش از میلاد، شواهد و دلایل زیادی در دست نیست. [۲۷]

خانه‌های مربوط به فرهنگ ماورای قفقازی پیشین نیز در بعضی از مناطق دیده شده است. برخی

نواحی مانند مناطق اطراف دریاچه وان احتمالاً، از لحاظ فرهنگی پیشرفت‌ی نداشته و تنها آثاری از اقامتگاه‌های دائمی به چشم خورده است. در محلی به نام کوبستان^۱ در جنوب باکو، طرح‌هایی از اسب بر صخره‌ها نقش کرده‌اند.

فلزکاری در دوره پیش از تاریخ در ماورای قفقاز نیز رواج داشته، ولی بیش‌تر مربوط به صنعت مس بوده است. مس را غالباً با آرسنیک و سایر عناصر مخلوط می‌کردند، اما ابزارها و سلاح‌ها را با چکش‌کاری و نه با ریخته‌گری می‌ساختند و طبعاً، در این نوع تولیدات محدودیت‌هایی از لحاظ تنوع شکل و سرعت عمل وجود داشت. در هزاره سوم پیش از میلاد، به عقیده خان‌زادیان^۲، در لرمنستان یک مرکز فلزکاری وجود داشته که از لحاظ تنوع ابزارها و طول مدت صنعت مزبور، منحصر به فرد بوده است. بیش‌تر آثار این منطقه، مربوط به هزاره سوم و دوم پیش از میلاد است، ولی آثار مربوط به پیش‌ترین مرحله، متنوع‌تر بوده است. مهم‌تر از همه، گوزن مفرغینی را می‌توان نام برد که نظیر آن را در دره آراکس نمی‌توان یافت. لوله‌های گلی که در کوره‌ها برای استفاده از کوره آهن‌گری به کار می‌رفته، یافت شده است. اقوام بربر در شمال، به سرعت، مخلوط کردن مس را با قلع برای ساختن مفرغ آموختند و توانستند ابزارها و سلاح‌های فراوانی تولید کنند. بر طبق آمار به دست آمده، حدود ۴۱۸ معدن مس در قفقاز وجود داشته است. این واقعیت به تنهایی می‌رساند که، نزدیک بودن این منطقه به خاورمیانه، تنها دلیل رواج فلزکاری در ماورای قفقاز و در شمال قفقاز نبوده است. ناحیه غربی قفقاز نیز از لحاظ معادن مس و بخش اعظم ماورای قفقاز مرکزی و ناحیه شرق قفقاز، از همین لحاظ غنی بوده است.

مهارت ساکنان ماورای قفقاز پیشین، در یک سلسله اقدامات از قبیل ایجاد آثار هنری از سنگ و همچنین ابزارهای معمولی مانند هاون یا آلات کشاورزی تا تراش دادن سنگ‌های گرانبها برای جواهرات، به چشم می‌خورد. در بعضی از گورها نیز سرنیزه‌هایی از جنس سنگ آتشفشان به دست آمده است و در محلی به نام گارنی^۳، در حدود ۱۷۰ قطعه سنگ آتشفشان در یک بنا دیده شده که شاید دکانی بوده باشد. صنعت ابزارهای استخوانی بیش‌تر محدود به ساختن درفش و مته بوده است. برای قطعات کوچک نیمه مدور، پایانه مفصلی یک استخوان عضو بدن یک جانور را می‌بریدند و آن را صیقل می‌دادند و احتمالاً به عنوان بخشی از دوک از آن استفاده می‌کردند.

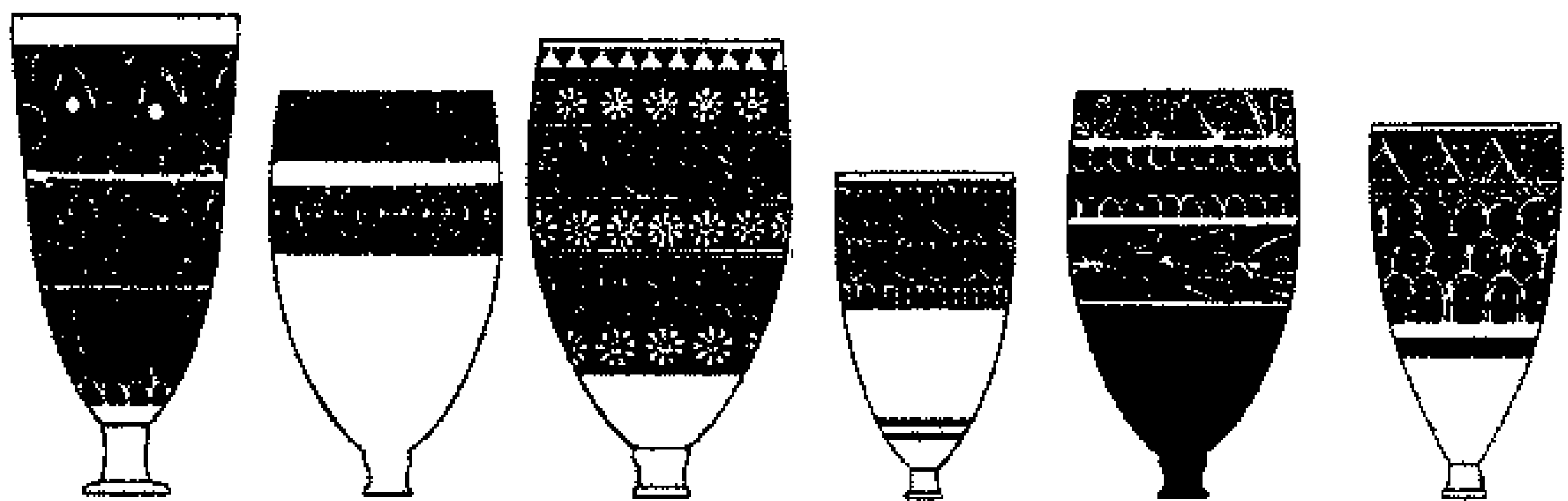
چکش‌های استخوانی، که در یاتیک تپه یافت شده، شاید برای چرم‌سازی به کار می‌رفته است. صنایع دیگر نیز، آثار خود را در محل‌های حفاری شده مربوط به این فرهنگ، برجای گذاشته‌اند. مردم این دوره، در حدود هزاره سوم پیش از میلاد، در محل‌های ماورای قفقاز پیشین، از اسب برای حمل و نقل استفاده می‌کردند، ولی ظاهراً آن را برای سواری به کار نمی‌بردند و بیش‌تر برای شیر و گوشتشان از آن‌ها نگهداری می‌کردند. اما در اواخر هزاره سوم پیش از میلاد، اسب را در قفقاز اهلی و

از آن برای سواری استفاده می‌کردند. در این نواحی، پرورش گاو بیش‌تر متداول بود تا گوسفند و پشم‌ریزی و تولید پشم. در ۱۹۲۷-۱۹۲۸ ضمن کاوش‌هایی که در محل‌های ماورای قفقاز پیشین صورت گرفت، تعدادی از گوسفندان و گاوهای استخوان‌گوسفند یا بز تا استخوان‌های گاو به‌دست آمد. علت این امر افزایش جمعیت بوده است. از این‌رو، درختان جنگل را می‌بریدند و چراگاه‌های مناسبی برای پرورش گوسفند و بز به‌جای می‌آوردند. گاو، فراهم می‌ساختند. قطع جنگل ممکن است به نوبه خود، بدی آب و هوا را، در صورت کمبود باران، ایجاد کرده و در نتیجه، موجب افزایش فقر و تهیدستی شده باشد. جمعیت، به‌ویژه در گرجستان به‌سوی مناطقی که دارای آب بیش‌تری بود، حرکت کرد و دلیل این مطلب، سکونت فوم‌اوست^۱، در کنار چراگاه‌های کوهستانی است که در منطقه گردنه‌های شمال گرجستان، برفراز سلسله جبال عمده قفقاز قرار دارد. در این‌جا، در غاری در ۱۵۰۰ متری از سطح دریا، ظروف گلی یافت شد که ظاهراً، در پایان یک فصل تابستان در زمین پنهان کرده و هرگز به‌دنبال آن نرفته بودند.

تندیس‌های کوچک از جانوران، مربوط به دوره ماورای قفقازی پیشین هیچ‌گونه مفهوم دینی نداشته است و تنها آن‌ها را، اسباب‌بازی می‌توان دانست و در هر صورت، این تندیسک‌ها اهمیت گله‌داری را نشان می‌دهد. از کاوش‌ها معلوم می‌شود که این دوره، مرحله انتقالی از کشاورزی به گله‌داری است.

در این که اقوام پیشین ماورای قفقاز، به‌نوعی به حیات اخروی ایمان داشتند تردیدی نیست، زیرا بیش‌تر اقوام پیش از تاریخ، دارای چنین اعتقادی بودند. در این منطقه، گورهای دسته‌جمعی یافت شده که به‌صورت مستطیل و در هریک تا ده جسد دفن شده بود. کاوشگران عقیده دارند که در این گورها، هیچ‌گونه تمایز طبقاتی یا مالی وجود نداشته است. در میان ابزارهای داخل گور، اشیای ساخته شده از مس و سنگ مانند سلاح‌ها و تزیینات شخصی به‌دست آمده است. همه تندیس‌های آدمی، به‌شکل مرد است و شاید اختلاف عمده آن با تندیس‌های خاور نزدیک، عبارت از تأکید هنرمندان آن منطقه، در ساختن تندیس‌های زنانه است.

در مورد ارزیابی تغییرات عمده‌ای که در ماورای قفقاز در دو سده یا سه سده آخر هزاره سوم پیش از میلاد صورت گرفت، باید به توالی فرهنگی استپ‌های شمال قفقاز و دشت‌های جنوب روسیه، شامل اوکراین نیز اشاره شود. [۲۸]



ظرف‌های نقاشی میتانیایی از آتچانا (Atchana) (آلاخ)، طرح تزیینات غالباً از طبیعت الهام گرفته شده و بر روی زمینه‌های سیاه و سفید قرار دارند. این کالاهای نوزی (Nuzi) و نظیر آن‌ها از شمال سوریه از سده پانزدهم تا سیزدهم پیش از میلاد به دست آمده است.

میتانی‌ها^۱ [۲۹]

(فرمانروایان هندواروپایی)

جغرافیای تاریخی

در آغاز هزاره دوم پیش از میلاد، هنگامی که فرمانروایان سومر با یکدیگر مبارزه می‌کردند، حوادث مهمی در آن سوی کوه‌های توروس و زاگروس به وقوع پیوست. اقوامی که از مناطق دوردست آمده بودند وارد آسیای صغیر شدند و در آناتولی دولتی را تشکیل دادند که بعدها به دولت هیتی معروف شد. تقریباً در همان زمان در ارمنستان و ایران بیگانگان دیگری از میان طوایف هوریانی و کاسی به عنوان اشراف فرمانروا مستقر شدند. سیصد یا چهارصد سال بعد، هیتی‌ها به بابل حمله بردند و کسی‌ها دولتی را که به وسیله حموربی تشکیل شده بود برانداختند و هوریانی‌ها تحت فرمان رهبران «میتانیایی» خود نواحی شمالی بین‌النهرین را به تصرف درآوردند.

هیتی‌ها، میتانیایی‌ها و طبقه فرمانروای کاسی‌ها وابسته به یک گروه وسیع نژادی-زبانی به نام «هندواروپایی» بودند و مهاجرت آن‌ها بخشی از حرکات نژادی وسیع‌تر بود که در اروپا و هندوستان و همچنین در آسیای غربی تأثیر گذاشت.

هندواروپاییان به طور مستقیم یا غیرمستقیم، تمدن را به مناطقی آوردند که هنوز در عصر فلز می‌زیستند، مانند آناتولی و یونان. آنان تمدن را در مناطقی که به حد اعلای خود رسیده بود مورد تهدید قرار دادند و سازمان‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نژادی را متغیر ساختند. تهاجم آن‌ها

1. Mittanians

به خاورمیانه نتایج گوناگون و گسترده‌ای داشت که آشکارترین آن‌ها، ایجاد ملت‌های جدید و جاه‌طلبی بود که هم مصر و هم بین‌النهرین می‌بایستی با آن‌ها دست و پنجه نرم کنند.

از ۱۶۰۰ پیش از میلاد به بعد، تاریخ بین‌النهرین را باید با توجه به زمینه آن شامل مصر، آناتولی و بعدها ایران در روزگار مادها و پارس‌ها و سرانجام اروپا با جهانگشایان یونانی-مقدونی بررسی کرد. بنابراین، برای درک سلسله حوادث بعدی، باید به اختصار از مهاجرت هند و آریاها سخن میان آورد و طرحی از تاریخ فرمانروایی میتانیایی‌ها و مصری‌ها بر هوریانی‌ها به دست داد. [۳۰]

هوریانی‌ها را که از اوایل قرن بیستم و با توجه به یک متن منحصر به فرد به خط میخی (نامهمی مکشوف در تل‌العمارنه در مصر) و نیز از اشاره‌ای در تورات، سفر پیدایش، باب ۳۶، آیه ۲۰-۳۰ می‌شناسیم و اخیراً مورد توجه تاریخ‌نویسان و باستان‌شناسان قرار گرفته‌اند. این قوه خاورمیانه تا سده پانزدهم پیش از میلاد، جز مدتی کوتاه سهمی نداشتند. اما امروزه شواهدی در دست است که نشان می‌دهد که آنان عنصر مهم و فعالی در میان جوامع بین‌النهرین و سوریه در سی هزاره دوم پیش از میلاد بودند.

هم‌چنان که ذکر شد زبان آن‌ها که به خط میخی نوشته می‌شد، نه سامی و نه آرامی بود. نزدیک‌ترین زبان به زبان آن‌ها، اورارتویی یعنی زبانی بود که در سرزمین اورارتو (ارمنستان)، در هزاره اول پیش از میلاد تکلم می‌شد. زبان و دین آن‌ها حاکی از اصل و منشأ آنان در کوهستان‌های شمالی و به‌طور دقیق‌تر، ارمنستان بود. اما این طایفه هرگز به‌طور دقیق، فعالیت خود را بر آن منطقه



مهر استوانه‌ای میتانیایی. قرص بالدار که نماد آسمان است و بر روی ستونی قرار دارد و نمودار اندیشه میتانیایی درباره کیهان‌شناختی است.



مرد-گاو و الهه که شیری را می‌کشند و درخت زندگی نیز مشاهده می‌شود.

محدود نکرد. در دوره سومین سلسله اور^۱، نام‌های پراکنده شخصی در اسناد اقتصادی نزدیک **نپور**^۲، حاکی از آن است که آن‌ها در سومر گروه‌های کوچکی از مهاجران را تشکیل می‌دادند. در **اول هزاره دوم**، هوریانی‌ها به هلال حاصلخیز وارد شدند و در میان حلب و انطاکیه، در شهر **سوزی آلاخ** در حدود ۱۸۰۰ پیش از میلاد، اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند و عنصر **هوریانی** در شمال سوریه و شمال عراق به صورت عنصر غالب درآمد. مرکز این دولت بالیاخ-**خابور**^۳ در منطقه‌ای بود که آشوری‌ها آن را هانی گال بات^۴ و سامی‌های غربی آن را نهرم^۵ می‌نامیدند. [۳۱]

در شماری از متن‌ها، دولت هوریانی «جزیره میتانی» نامیده شده و از این کلمه وجه تسمیه «میتانیایی»؛ مشتق شده که درباره یک عنصر هندواروپایی و قابل تشخیص در یک جامعه هوریانی هر دوره‌ای معین به کار می‌رود؛ معلوم نیست که میتانی‌ها در چه زمانی و چگونه با هوریانی‌ها مخلوط شدند و بر آن‌ها استیلا یافتند، ولی تردیدی نیست که لااقل، در طی سده‌های پانزدهم و **چهاردهم پیش از میلاد**، آن قوم در میان آنان به عنوان یک طبقه اشرافی و حاکم ساکن شدند. نام‌های **چتمین تن** از پادشاهان میتانی مانند ماتی وازا^۶ و توش راتا^۷ و اصطلاح «مارانو»^۸ که نشان‌دهنده یک **گروه از جنگجویان** است، به احتمال قوی، اصل و منشأ هندواروپایی دارند. [۳۲]

در عهدنامه‌ای میان میتانیایی‌ها و هیتی‌ها، از خدایان **میتراسیل**^۹ **آروناسیل**^{۱۰}، **ایندرا**^{۱۱} و **ناساتیانا**^{۱۲} که البته همان خدایان مشهور آریایی یعنی **میترا**، **وارونا**^{۱۳} و **ناساتیا**^{۱۴} هستند همراه با **تسحوب** و **حپا**^{۱۵} نام برده می‌شود و از آن‌ها استمداد می‌گردد [۳۳]. بدون تردید، آن اقوام بیابانگرد

1. Ur

2. Nippur

3. Baliakh-Khabur

4. Hani-Galbat

5. Naharem

6. Mattiwaza

7. Tushrata

8. Marannu

9. Mitrasil

10. Arunasil

11. Indra

12. Nasattiana

13. Varuna

14. Nasatia

15. Heppa

باستانی در دشت‌های آسیای مرکزی بودند که به هوریانی‌ها فن تربیت اسب را آموختند و یکی از افراد هوریانی ساکن در بغازکوی رساله‌ای در آن‌باره نوشت. [۳۴]

روابط با مصر و هیتی

در آغاز قرن پانزدهم پیش از میلاد، آشفتگی‌هایی در خاورمیانه روی داد که از ناحیه‌ای نامنتظر آشوب گرفته بود. مصر که از سوی بیابان‌های کناره دره نیل از تجاوز دشمنان محفوظ مانده بود، قریب به هزار سال از لحاظ سیاسی، ولی نه از لحاظ اقتصادی، از بقیه نواحی مشرق زمین جدا مانده بود. نواحی شمال شرقی مصر در معرض هجوم طوایف آسیایی از جمله طایفه هیکسوس^۱ قرار گرفته بود. بنابراین مصر، برای جلوگیری از هجوم مشابهی می‌بایستی با اقوام آسیایی در سرزمین خود بجنگد و آنان را مجبور به اطاعت کند.

در تعقیب همین منظور بود که تحوتمس^۲ سوم در ۱۴۸۰ پیش از میلاد در صدد فتح سرزمین برآمد و افق‌های تازه‌ای در برابر جاه‌طلبی‌های مصر گشود و نمونه‌ی سیاستی را به دست داد که اخلاف آن را دنبال کردند. این واقعیت که تحوتمس هفده سال صرف استیلای بر فلسطین و ناحیه‌ی باریک ساحلی در لبنان و سوریه کرد نشان می‌دهد که وی با نیرویی به مراتب برتر از نیروهای امیران کوچک سوریه و فلسطین سروکار داشت با آن که دشمنانش همه گونه کمک از لحاظ نفر و سلاح و اسلحه دولت نیرومندی دریافت می‌داشتند که می‌توانست این کمک‌ها را در اختیارشان قرار دهد. دشمن واقعی مصر در سوریه هوریانی‌ها و میتانیایی‌ها به شمار می‌رفتند که از مدت‌ها پیش، در آن نواحی مستقر شده و اکنون تشکیلات سازمان‌یافته‌ای بنیان نهاده بودند. دولت میتانی منطقه‌ای را در تصرف داشت که آشوری‌ها به آن هانی گال بات می‌گفتند و آن عبارت از ناحیه‌ای بود میان دجله و فرات در جنوب سلسله کوه‌های توروس. در مجاورت این ناحیه واشوکانی^۳، پایتخت دولت میتانی قبیله داشت که موقعیت آن هنوز مشخص نشده است.

مرزهای شمالی و جنوبی سرزمین آن‌ها دقیقاً روشن نشده است اما آن‌طور که از منابع هیتیایی برمی‌آید آن‌ها در ارمنستان استقرار یافته و دولت هیتی را تهدید می‌کردند. در سده پانزدهم پیش از میلاد، شمال سوریه به طرف غرب و آشور به طرف شرق تحت تسلط دولت میتانی بود. نخستین پادشاه میتانی که نام او باقی مانده است پاراتارنا^۴ (حدود ۱۴۸۰ پیش از میلاد) بود. نام او در سنگتوشته ایدریمی^۵ پادشاه آلالاخ ذکر شده که او را سرور خود می‌نامد. همچنین در لوحه‌ای مکشوف در کرکوک^۶، از او نام برده شده است. در همین شهر مهر جانشین پاراتارنا به نام شائو شاتار

۱. Hyksos

۲. Thutmos

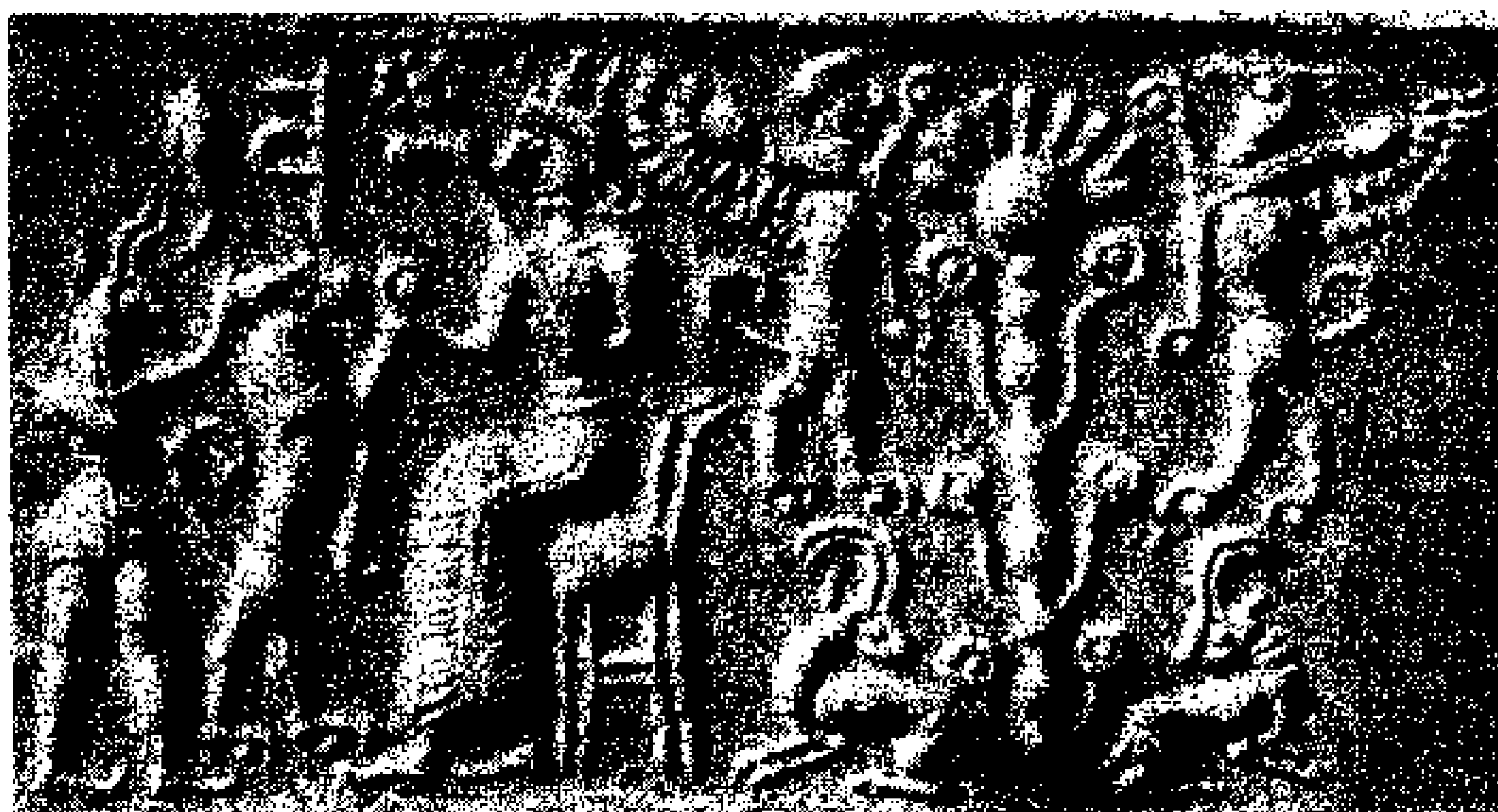
۳. Washukkani

۴. Paratarna

۵. Idrimi

۶. Kirkuk

۷. Shaushatar



نقش یک نفر که نشسته است و از یک لوله فلزی می‌نوشد. دیگر نمادها صحنه را پر کرده‌اند.

به دست آمده است. گذشته از این، شواهد فراوانی دربارهٔ نفوذ سیاسی میتانی‌ها در اوگاریت^۱ و به طور غیرمستقیم وجود دارد. نفوذ بیش‌تر آن‌ها را حتی در شمال عراق می‌توان یافت. دلایلی در دست است که نشان می‌دهد همهٔ پادشاهان آشور که بین ۱۵۰۰ تا ۱۳۶۰ پیش از میلاد بر سر کار بودند، از اتباع پادشاهان میتانی به شمار می‌رفتند. هنگامی که یکی از پادشاهان آشور سر به شورش برداشت شائوشاتار، آشور را به باد غارت داد و دری از طلا و نقره با خود به واشوکانی برد.

پیروزی تحوتمس سوم تنها بخشی از این کشور پهناور را تحت استیلای مصر قرار داد. در سوریه، میتانیایی‌ها، آلاخ و کرکمیش را تحت سلطهٔ خود نگاه داشتند و از آن‌جا در بخش‌هایی که از دست داده بودند، شورش‌هایی برپا کردند که موجب شد آمنوفیس دوم فرعون مصر، به آن‌جا لشکرکشی کند. در زمان تحوتمس چهارم (۱۴۲۰-۱۴۰۵ پیش از میلاد) این خصومت دیرینه به بیان رسید و میان دربارهای تب^۲، پایتخت مصر و واشوکانی پایتخت میتانی روابط دوستانه برقرار شد. «هفت بار» فرعون مصر از آرتاتاما^۳ی اول پادشاه میتانی خواهش کرد که دخترش را به عقد ازدواج او درآورد و آمنوفیس^۴ سوم (۱۴۰۵-۱۳۶۷ پیش از میلاد)، با کیلوهپا^۵ دختر شوتارنا^۶ ازدواج کرد. دلیل این تغییر ناگهانی در سیاست عبارت از وحشت از هیتی‌ها بود، ولی این نکته مسلم نیست. در حدود ۱۴۶۷ پیش از میلاد، تودخالیاس^۷ اول در آناتولی سلسله‌ای تأسیس کرده و مردی درنگ مدعی سرزمین‌های واقع در جنوب توروس شده و حلب را به تصرف درآورده بود. شاید همه این عمل بر اثر توطئه‌چینی با تحوتمس سوم انجام گرفته بود. اما جانشینان او که گرفتار

1. Ugarit

2. Thebes

3. Artatama

4. Amenophis

5. Kilu-Hepa

6. Shutarna

7. Tudkhalias

جنگ‌های آناتولی بودند، هم برای مصر و هم برای دولت میتانی، چنان خطری به وجود نمی‌آورد که میان این دو کشور روابط نزدیکی برقرار شود.

احتمال می‌رود که مصریان در توانایی خود در تسلط بر سراسر سوریه تردید داشتند. میتانیایی‌ها قادر نبودند در فلسطین و در سواحل سوریه دوباره قدرت را به دست آورند. هر دو در وضع موجود را پذیرفتند و دشمنی دیرینه را مبدل به اتحادی دوستانه کردند.

با قدرت یافتن دولت آشور، ماتی و ازا پادشاه میتانی متزلزل شد. وی علیه آشور سر به صیاح برداشت ولی آشوریان تا فرات پیش رفتند و هرگونه اثری از دولت میتانی را (سده چهاردهم پیش میلاد) از میان برداشتند. [۳۵]



خزرها^۱

وجه تسمیه خزرها

نام «خزر» به نظر می‌رسد که با کلمه «هوسر^۲»، که در آغاز درباره سواره نظام مجارها به کار می‌رفت، در ارتباط بود. پیوستگی میان خزرها و مجارها یعنی بنیانگذاران دولت هنگری، تاریخی و مسلم است. کلمه کتزر^۳ در آلمانی، به معنای رافضی نیز از کلمه «خزر» (احتمالاً به معنای یهودیان گرفته شده است.) معمولاً این کلمه، از ستاک فعلی کلمه غز^۴، در ترکی به معنای «سرگردان بودن، یا بیابانگرد بودن» آمده است به طوری که، کلمه خزر، مترادف با بیابانگرد است. قابل ملاحظه است که در عبری نیز این نام به صورت «کوزاری^۵» تلفظ می‌شود. همچنین کلمه یونانی خزروها^۶ و گاهی خوت زر^۷ و کلمه لاتینی کزری^۸ و گزری^۹ و در زبان عبری، در سندی معروف به «مکاتبات خزری» را داریم که سوند تردید، آن را باید کزر یا (غزر) تلفظ کرد.

دنی^{۱۰} اشاره می‌کند که نام خزر، شاید با توجه به غُزَر Quz-er، غُزار Quz-är، غُزَر Quzar یا غوزَر Qozar از غز باشد که به معنای بخشی از کوه در معرض باد شمال است و همونیز می‌گوید که در زبان‌های ارمنی و گرجی، به خاقان خزر، بارها به عنوان «پادشاه شمال» و به خزریه^{۱۱} به عنوان «سرزمین شمالی» اشاره شده است. در سند کمبریج که به زبان عبری نوشته شده، غُزَر Qazar (و خندرت غُزَر، Quzar) آمده است. نام خزرها از منابع عبری، عربی و اروپایی و از یک سنگنوشته

1. Khazars

2. Hussar

3. Ketzer

4. qaz

5. Kūzari

6. Khazaroi

7. Khotzer

8. Chazari

9. Gazari

10. Deny

11. Khazaria

منحصر به فرد مربوط به قرن دهم، به گویش اورخون-انیسی^۱ به دست آمده است که در آن کلمه اوغروم^۲، به معنای «من خواندم» می باشد. اصل نام خزر، به احتمال قوی از ریشه ترکی (گردیدن) آمده که در این صورت، معنی ساده آن «بیابانگرد» است. مثلاً کلمه روسی «قزاق» و کلمه مجاری «هوسر» که هر دو به معنی سواره نظام است و نیز کلمه آلمانی Ketzer که به معنای مرتد یعنی یهودی است، از همین ریشه گرفته شده است. [۳۶]

خاستگاه و منشأ نژادی

نام ترک، نخستین بار، در مورد گروه هایی به کار رفت که به یک خانواده هم نژاد، که در ادوار مختلف ظاهر شدند، تعلق داشت. در این که خزرها، به مفهوم کلی ترک بودند و نه فنلاندی و نه یاقی نزدیک به قفقازی و مانند آن ها، تردیدی وجود ندارد و با توجه به مدارک فراوان، می توان خزرها را با او یغورها مربوط دانست. نام او یغورها قبل و بعد از امپراتوری ترکان در شرق، در مدارک چینی و نوشته های کهن ترک و مطالب کتاب های نویسندگان بیزانس وجود داشت.

تئوفانس^۳، تاریخ نویس (متوفی در حدود ۸۱۸ میلادی)، آن ها را چنین معرفی می کند «ترکانی شرق، که خزرها نامیده می شوند». تاریخ نویسان سریانی، خزرها را پیش از سال ۶۲۷ میلادی ذکر می کنند. هم میخائیل سیروس^۴ [۳۷] و هم، برهبرایوس^۵ [۳۸]، می گویند که، ظاهراً در زمان سلطنت امپراتور بیزانس به نام موریس^۶ (۵۸۲-۶۰۲) سه برادر از «سکائیه داخلی» به سوی غرب حرکت کردند و هنگامی که به مرز یونان رسیدند، یکی از آن ها به نام بلغاریوس^۷، از رود دون گذشت و درون امپراتوری بیزانس ساکن شد. دیگران «سرزمین آلا ن ها»، موسوم به بارسالیا^۸ را اشغال کردند. ساکنان قبلی، نام خزرها را از کزریگ^۹، برادر ارشد، گرفتند. بر طبق این گفته، به طور واضح معلوم می شود که خزرها در اواخر سده ششم از آسیای مرکزی به قفقاز رسیدند. [۳۹]

از سوی دیگر، نظریه قدیم تر، دلالت بر این دارد که خزرها پیش از پیدا شدن ترکان (حدود ۵۵۰ میلادی)، در حوالی اروپا بودند. براساس این نظریه، پیوستگی خزرها با هون ها برقرار بود. هنگامی که پریسکوس^{۱۰}، در ۴۴۸، به عنوان سفیر نزد آتیلا فرستاده شد، درباره قومی سخن گفت که تابع هون ها بودند و در «سکائیه، نزدیک دریای سیاه» می زیستند و به آک تزر^{۱۱} شهرت داشتند. این ها همان آق-خزرها^{۱۲}، یعنی خزرها ی سفید بودند. یوردانس^{۱۳}، در حدود ۵۵۲ نوشته است که آک تزرها قومی جنگجو هستند و به کشاورزی نمی پردازند، بلکه از طریق شکار و چراندن گله ها زندگی می کنند.

1. Orkhon-Enisei

4. Michail Syrus

7. Bulgarius

10. Priscus

13. Jordanes

2. Qqurüm

5. Bar Hebraeus

8. Barsalia

11. Akatzir

3. Theophanes

6. Maurice

9. Kazarig

12. Aq-khazars

از سوی دیگر، در آثار اصطخری جغرافی دان می خوانیم که خزرها بر دو نوعند: یکی قره خزرها (خزرهای سیاه) و دیگری، آق خزرها (خزرهای سفید). نظرات زکی ولیدی طغان، منحصرأ بر پایه منابع شرقی است و کاملاً، از ملاحظاتى که تاکنون به عمل آمده، جداست. وی عقیده دارد که آثاری که ترکان را نه تنها در منابع اسلامی، بلکه در منابع چینی نیز یافته است و می گوید که منابع چینی، در این باره، تا به دوره سلسله وی^۱ (۳۶۶-۵۸۸)، باز می گردد. وی می گوید، خزرها در این منابع، نقشی عمده بازی می کنند و حتی مدعی هستند که بومی سرزمین خودشان بوده اند.

زکی ولیدی مطلبی را از گردیزی نقل می کند که بر طبق آن، نیای قرقیزها، پس از کشتن یک افسر رومی، به دربار خاقان خزر پناهنده شد. این ها، ادعاهای قابل توجهی برای قدمت خزرهاست. تاریخ ارمنستان اثر موسی خورنی^۲ (سده پنجم)، حاوی داستانی است که از خزرها، در بیست سال میان ۱۹۷ و ۲۱۷ میلادی، سخن به میان می آورد. بر طبق این داستان، اقوام شمالی یعنی خزرها و باسیلی ها^۳، توافق کردند که از گردنه خور^۴، بگذرند. آن هایی که از رود کور^۵، گذشتند، با سپاه ارمنی مواجه شدند که ارمنی ها، شکست خورده و به سوی شمال، رانده شدند، ولی بار دیگر، ارمنی ها، دوباره با نیروی فراوان از قفقاز گذشتند و خزرها و باسیلی ها را شکست دادند. اما این شرح ها، اگرچه خود به خود جالب توجه هستند، به سبب فقدان تأیید، معتبر به شمار نمی آیند. [۴۰]

نویسندگان اسلامی، میزان قابل توجهی مدرک در اختیار ما می گذارند که انتظار می رود، تاریخ پیدایی خزرها را روشن سازد. بعضی از این مطالب به طور آشکار، از منابع پهلوی اخذ و قبل از ورود اعراب به ایران تصنیف شده بود. آنچه نویسندگان عرب و ایرانی درباره خزرها می گویند در خور موشکافی دقیق است و چون مربوط به دوره ای پیشین می شود، از لحاظ اطلاعات موثق و قابل اعتماد است، زیرا به هنگام ترقی دولت خزرها، نخستین نسل های مسلمان در آسیای مرکزی به آنان برخورد کردند. مثلاً در جایی خزرها را با گونه های مهم بشر معاصر، در کنار هم قرار داده اند. در بحثی میان ابن مقفع (متوفی به سال ۱۴۲ هجری قمری) و دوستانش این سؤال مطرح شد که باهوش ترین ملت ها کدامند، جالب توجه آن که ترکان و خزرها را تنها پس از آن پیشنهاد کردند که ایرانیان، یونانیان، چینی ها، هندی ها و سیاه پوستان مطرح شده بودند. ظاهراً از این بابت که ترک ها و خزرها دارای شهرت بدی بودند، بدین صورت که «ترکان به منزله سگان لاغر، و خزرها گاوهای مشغول چرا هستند!» اگرچه این داورى مطلوب نیست، ولی این احساس وجود دارد که خزرها گروه نژادی متمایز و حتی، مهمی بودند.

بر طبق پیشنهادهایی خزرها را با گونه چرکسی^۶، مربوط دانسته اند و گفته اند که آن ها، دارای چهره رنگ پریده و چشمان آبی بودند و از طریق باسیلی ها یا بارسیلی ها^۷، با «سکاهاى سلطنتی»، بر طبق

1. Wei

2. Moses chorene

3. Basilians

4. Chor

5. Kur

6. Circassian

7. Barsilians

گفته هرودوت، پیوستگی داشتند. ابن سعید مغربی در یکی از منابع عربی می‌گوید: «اما درباره خزرها، آن‌ها در سمت چپ [شمال] ربع مسکون به سوی هفتمین اقلیم هستند و بر فراز سرشان صورت فلکی خیش است. سرزمین آن‌ها، سرد و مرطوب است از این‌رو، رنگ چهره آن‌ها سفید و چشمانشان آبی و موهایشان بلند و بیش‌تر متمایل به قرمز است و هیأت کلی آن‌ها وحشیانه است.» این خود، به‌منزله توصیفی سنتی از یک قوم شمالی است، ولی، کمکی به پیوستگی خزرها با گونه «چرکسی» نمی‌کند و اگر قرار باشد به گفته خلیل بن احمد اعتماد کنیم، خزرها مانند مغولان، دارای چشمانی مورب بودند.

بحث مشابهی درباره ویژگی‌های نژادهای مختلف، از روزگاران کهن، از دوران اسلامی گزارش شده است که در آن، افرادی چون نعمان بن منذر عرب، از اهالی حیره، و نیز خسرو انوشیروان اظهار عقیده می‌کنند که یونانیان، هندی‌ها و چینی‌ها، برتر از اعراب هستند و چنین هستند ترکان و خزرها که علی‌رغم سطح پایین زندگی مادی خود، لااقل سازمانی تحت فرمان پادشاهان خود دارند. در این‌جا نیز، خزرها در کنار ملت‌های بزرگ شرق قرار داده شده‌اند. مطابق با این مطلب، قصه‌هایی درباره سفیرانی از سوی چینی‌ها و ترکان و خزرها وجود دارد که بنا بر آن‌ها، خزرها پیوسته ملازم «دربار خسرو» بودند و حتی، وی سه تخت زرین در قصر خود داشت که هرگز آن‌ها را بر نمی‌داشتند و کسی بر آن‌ها نمی‌نشست و به امپراتور چین، بیزانس و خاقان خزرها اختصاص داده شده بود.

یعقوبی در جایی آورده است که، پس از اختلاط زبان‌ها در بابل، اخلاف نوح نزد فالج^۱، پسر عابر^۲ آمدند و از او خواستند که زمین را میان آن‌ها تقسیم کند. وی چین، هند، سند، سرزمین ترکان و خزرها و همچنین تبت، سرزمین بلغارها، دیلم و منطقه مجاور خراسان را، به اخلاف یافت، تخصیص داد. یعقوبی همچنین در جای دیگر از بُرجان^۳ (بلغارها)، آلان‌ها، خزرها و ارمنی‌ها نام می‌برد. طبری می‌گوید که یأجوج و مأجوج، از اخلاف مأجوج بودند و می‌افزاید که اینان در شرق ترکان و خزرها می‌زیستند. این آگاهی، از اعتبار گفته زکی ولیدی طغان می‌کاهد که می‌خواهد، یأجوج و مأجوج موجود در آثار عربی را، با اهالی نروژ یکسان بداند. وی کلمه مشخ^۴ را احتمالاً صورت مفرد ماساژت^۵ [۴۱] باستانی می‌داند. باشماکوف^۶، به پیوستگی مشخ با خزرها تأکید می‌ورزد، تا فرضیه خود را درباره خزرها به اثبات برساند، نه به عنوان ترکانی از درون آسیا، بلکه آنچه را که او گروه یافشی^۷، یا گروه آلاودی^۸، از جنوب قفقاز می‌داند. [۴۲]

باید دانست که مسعودی، بلنجر را که یک مرکز معروف خزرها بود، به عنوان پایتخت آن‌ها ذکر می‌کند. مجموعه افسانه‌های ایرانی روایتی دارد، مبنی بر این‌که فریدون زمین را میان پسرانش توج (تور) سلم و ایرج تقسیم کرد. در این‌جا خزرها، با ترکان و چینیان، در حصه تخصیص داده شده به

1. peleg

2. Eber

3. Burjan

4. Meshekh

5. Massagetai

6. Bashmakov

7. Japhetic

8. Alarodian

تور، یعنی پسر ارشد، به چشم می‌خورند. زکی ولیدی طغان، به حضور خزرها در سرزمین خراسان و در تاریخی دور دست، تأکید می‌ورزد. در رابطه با قصه‌های مربوط به اسکندر گفته شده است که یکی از اقوامی که سر به اطاعت او نهادند خزرها بودند. وهب بن منبه می‌گوید که آن جهانگشا، خزرها را در منطقه مرو و هرات یافت. طبری می‌گوید محل ملاقات اسکندر و فرمانروای ایران در خراسان و نزدیک مرز خزرها بود که در آنجا، نبرد سختی درگرفت. اگر این مطالب از لحاظ تاریخی درست باشد، گواه مهمی بر ادامه فعالیت خزرها در شرق دریای خزر در روزگاران کهن به‌شمار می‌رود. [۴۳]

عبارات منقول از نویسندگان مسلمان حاکی از آن است که خزرها، با پادشاهان مختلف ایرانی به‌ویژه خسرو انوشیروان، مربوط بوده‌اند. منابع دیگر هم به فارسی و هم به عربی، درباره خاقان خزرها در ادوار پیش اسلام، به‌عنوان پادشاهی بزرگ سخن می‌گویند و مقامش را هم‌پایه پادشاهان ساسانی و امپراتوران چین به‌شمار می‌آورند. مسعودی نیز ذکری از وجود خزرها، در زمان اردشیر (۲۲۶-۲۴۰ میلادی) به میان می‌آورد و به‌ویژه از تصرف شول^۱ (صول)، یعنی دربند، توسط او، بنابه گفته طبری، فیروز، پادشاه ایران (۴۵۷-۴۸۴)، بنایی از سنگ در مجاورت شول (صول) آلان‌ها بر افراشت، تا کشور خود را از گزند ملت‌های شمالی محفوظ بدارد.

از وجود یک خاقان در میان قوم ترک معمولاً چنین استنباط می‌شود که آن‌ها حاکمیت و استقلال داشتند و به‌عنوان بخشی از اتحادیه ترکان غربی بودند که تحت فرمان ترکان غربی حرکت می‌کردند. ضمن آن‌که خزرها ممکن است در غرب قبل از اتحادیه ترکان (۵۵۲ میلادی)، وجود داشته باشند، عملاً به‌نظر مسلم می‌آید که ظهور آن‌ها، به‌عنوان یک قدرت مربوط به انحطاط ترکان غربی تلقی می‌شود. فرمانروایی خاقان‌های ترکان غربی تا سال ۶۵۷ یا ۶۵۹ میلادی ادامه یافت و در این زمان، مغلوب چینی‌ها شدند. [۴۴]

فرضیه منشأ اویغوری خزرها

نام ترک، نخستین بار در سده ششم، در مورد گروه‌هایی به کار می‌رود که به یک خانواده هم‌نژاد که در ادوار مختلف ظاهر شدند، تعلق داشت. در این که خزرها به مفهوم کلی ترک بودند و نه فنلاندی (فینو-اوگرین^۲)، و نه یافثی و نزدیک به قفقازی و مانند آن‌ها، تردیدی وجود ندارد.

با توجه به مدارک فراوان، می‌توان خزرها را با اویغورها مربوط دانست. اویغورها، پیش و بعد از امپراتوری ترکان در شرق، وجود داشتند. درباره وجود اویغورها در غرب، عباراتی در کتاب‌های نویسندگان بیزانس می‌توان یافت.

1. Sul

2. Finno-ugrian

بنابر نوشته گیبون^۱، چینی‌ها، قوم خزر را کوزا^۲ می‌نامیدند و برای این نظریه شگفت‌انگیز از کتاب تاریخ هون‌ها اثر دوگین^۳ نام می‌برد. دوگین کلمه کوزا را به معنای «خزرها» از کتاب ون-هسین تائونگ-کائو^۴ گرفته است که تحریر نهایی آن در ۱۳۲۲ میلادی بوده است. این منبع، مقاله‌ای درباره امپراتور بیزانس به دست می‌دهد که از یک اثر چینی گرفته شده که منبع اصلی آن، گفته شخصی به نام توهوآن^۵ است. توهوآن ظاهراً، خزرها را همسایگان شمالی اعراب می‌داند و به طور مشخص به آن‌ها، به عنوان ترکان کوزا، اشاره می‌کند. در منابع چینی، مطالبی موجود است که ما را بر آن می‌دارد تصور کنیم که ششمین طایفه از نه طایفه نخستین اویغوری به کوزا معروف بود. [۴۵]

تأیید یک طبقه پیشین از اویغورها، که به خزرها مشهور شدند، شاید از روایتی منقول از میخائیل سیروس و برهبرایوس مستفاد می‌شود که در نوشته‌های آن‌ها از قومی به نام پوگورایا^۶، یا، پانگورایا^۷ نام برده شده است که، یکی از ملت‌هایی بوده‌اند که قبل از ظهور خزرها و بلغارها، اروپای شرقی را اشغال کرده بودند. این دو مورخ، مجارها را پانگوریان^۸ نامیده‌اند ولی مارکوآرت^۹ این مطلب را بدین‌گونه تغییر داد که به معنای مردم بلنجر است و این آخرین نظر بیش‌تر موجه است.

در میان بزرگان خزر، بنابه گفته ابن فضلان، تشابهاتی با اویغورها مشاهده می‌شود. پادشاه اویغورها (تغزغزها) مانند خاقان خزرها، خود فرمانروایی نمی‌کند و همه امور کشور، در دست وزیران و حاجبان است. خاقان خزرها شصت کنیز و پادشاه تغزغزها (سیصد) یا شصت کنیز دارد. پادشاه تغزغزها، مردم را سالی یک بار می‌بیند و بنابه گفته ابن فضلان خاقان خزرها، هر چهار ماه یک بار، به میان مردم ظاهر می‌شود. مردم در مقابل اوزانو می‌زنند، که این رسم اویغورهای تیان‌شان بوده است که حق بر آن است که نوعی پیوستگی آن‌ها را با خزرها، موجه بدانیم. [۴۶]

خزرستان (خزریه)

خزریه، منطقه‌ای است که در آن، قوم بیابانگرد خزر سرگردان بود. مرزهای خزریه از طریق کرانه‌های غربی دریای خزر، تا رود سولک^{۱۰} در شمال داغستان و به وسیله رود دون، تا محل التقای آن به ولگا، تشکیل یافت. مدت‌ها پس از سقوط خانات خزر در سده دهم، نام خزریه، در مورد بخش شرقی کریمه به کار می‌رفت. نویسندگان اروپایی آن‌ها را «ونیزی‌های دریای خزر و دریای سیاه» خوانده‌اند. پایتخت آن‌ها «ایتل»^{۱۱}، مرکز تلاقی تجارت ایران، روم و ارمنستان بود. مرزهای خزرستان، پیوسته در تغییر بود، ولی در شرایط عادی می‌توان آن را سرزمین بین جبال قفقاز و رودهای ولگا و دون به انضمام ایالت کریمه «خزرستان صغیر» دانست. [۴۷]

1. Gibbon

2. Kosa

3. De Guignes

4. Wen-Hsien T'ung-K'ao

5. Tuhuan

6. Puguraya

7. Pangurayan

8. Pangurians

9. Marquart

10. Sulak

11. Itel

خانات خزر و فرمانروایی خزرها

یک دولت ملوک الطوائفی قدیمی در اواسط سده هفتم، در منطقه ولگای سفلا و در بخش شرقی قفقاز شمالی، پس از تجزیه خانات ترک غربی، به وجود آمد. پایتخت خانات خزر، شهر سمندر^۱ (در داغستان) تا اوایل سده هشتم بود و در این زمان به ایتل، در ولگای سفلا انتقال یافت.

در نیمه دوم سده هفتم، خزرها قوم سابیر^۲، در ساحل داغستان و بعضی از بلغارهای منطقه آزوف را مطیع خود ساختند. آلبانیای قفقاز، باجگزار خانات خزر شده و تا اوایل سده هشتم، خزرها بر شمال قفقاز و سراسر منطقه آزوف و بخش اعظم کریمه و قسمتی از اروپای شرقی تا رود دنیپر^۳ مستولی شدند.

خزرها، با ایرانیان در اواسط سده ششم میلادی در تماس بودند و به هراکلیوس^۴، امپراتور بیزانس (سلطنت از ۶۱۰-۶۴۱)، در مبارزه‌اش بر ضد ایرانیان کمک کردند. تا آغاز سده هفتم، خزرها، از دولت ترک‌زبان شرقی جدا نشدند اما، تا اواسط آن سده، دولت روبه ترقی مسلمین تا شمال قفقاز، تسلط خود را گسترش داد و از آن به بعد، تا اواسط سده هشتم، خزرها در یک سلسله جنگ با مسلمین، درگیر شدند. مسلمین در آغاز توانستند خزرها را (در ۶۶۱) مجبور به ترک شهر دربند کنند، اما در حدود ۶۸۵، خزرها به حمله متقابل پرداختند و به طرف جنوب قفقاز تا گرجستان کنونی و ارمنستان و آذربایجان نفوذ کردند. [۴۸]

خزرها و اعراب در ارمنستان در دهه ۷۲۰، به مبارزه پرداختند و اگرچه پیروزی به طور متناوب، نصیب یکی از دو طرف می‌شد، حملات متقابل اعراب سرانجام، خزرها را مجبور ساخت که برای همیشه، از شمال قفقاز دست بردارند. اما، نخستین پیروزی‌های خزرها از آن لحاظ حائز اهمیت بود که از توسعه نفوذ مسلمانان به سوی شمال و تا اروپای شرقی جلوگیری به عمل آوردند. خزرها، که مجبور شده بودند مرکز قلمرو خود را به سوی شمال بکشانند، پس از ۷۳۷، پایتخت خود را در ایتل، واقع در مجاورت مصب ولگا قرار دادند و کوه‌های قفقاز را به منزله مرز جنوبی خود پذیرفتند. اما در همان دوره، نفوذ خود را به سوی غرب گسترش دادند. تا نیمه دوم سده هشتم، قلمرو آنها به حد انحصاری خود رسیده بود و در طول کرانه شمالی دریای سیاه، از ولگای سفلا و دریای خزر در شرق، تا رود دنیپر در غرب، امتداد داشت.

خزرها، بر آلان‌ها و دیگر اقوام قفقاز شمالی غلبه و از آنها خراج مطالبه می‌کردند. این اقوام، در شمال قفقاز، میان کوه‌ها و رودکوبان اقامت داشتند. همچنین، خزرها، از مجارها، در ناحیه‌ای پیرامون رود دونتس و از گوت‌ها^۵ و نیز کوچ‌نشین‌های یونانی در کریمه، باج می‌گرفتند. بلغارهای

1. Samandar

2. Sabir

3. Dnieper

4. Heraclius

5. Goths

ولگا و طوایف بی‌شمار اسلاونیز، فرمان خزرها را گردن می‌نهادند.

دولت خزرها، اگرچه اساساً ترک‌نژاد بودند، شباهت زیادی به سایر دولت‌های ترک در آسیای مرکزی نداشتند. در رأس آن، فرمانروای نیمه مذهبی موسوم به «خان» قرار داشت که دارای قدرت زیادی نبود. [۴۹] همچنین رؤسای طوایف موسوم به «بیگ‌ها» بر آن‌ها حکمرانی می‌کردند. سازمان نظامی دولت، به‌اندازه سازمان‌های ترک-مغول، نیرومند نبود. به‌نظر می‌رسد که خزرها، به زندگی اسکان یافته، بیش‌تر تمایل داشتند و به ساختن شهر و دژ و کشت و زرع و ایجاد تاکستان علاقه‌مند بودند. داد و ستد و گردآوری خراج، به‌منزله منابع عمده درآمد آن‌ها بود.

منبع عمده درآمد خزرها عبارت از بازرگانی و به‌ویژه از نظارت آنان بر راه تجاری شرق و غرب به‌دست می‌آمد که خاور دور را، به بیزانس و راه شمال و جنوب را، با سرزمین‌های اسلاو شمالی مربوط می‌ساخت. عایدات حاصل از حقوق گمرکی کالاهایی که از طریق سرزمین خزرها عبور داده می‌شد، به‌اضافه خراجی که طوایف تابع می‌پرداختند، باعث قدرت دولت خزرها در طی سده نهم شد. اما در سده دهم، دولت خزرها، که با قدرت روزافزون پچنگ‌ها [۵۰] در شمال و غرب، و قدرت روس‌ها در کیف مواجه شده بود، دچار انحطاط شد. هنگامی که اسویاتوسلاو^۱، فرمانروای کیف، مبارزه‌ای را بر ضد خزرها آغاز کرد (۱۹۶۵)، دولت خزر شکست خورد. اگرچه در اسناد تاریخی تا سده دوازدهم، نامی از خزرها برده می‌شود، تا ۱۰۳۰، سهم سیاسی آن‌ها در سرزمین‌های شمال دریای سیاه، به‌مراتب، کاهش یافته بود. علی‌رغم سطح نسبتاً عالی تمدن خزرها، وفور اطلاعات مربوط به آن‌ها که در منابع بیزانسی و اسلامی حفظ شده است، حتی یک خط از زبان خزرها باقی نمانده است.

زبان

از قرن پنجم به بعد، بسیاری از اقوام را «ترک» می‌نامیدند و این کلمه ظاهراً اصل و منشأ چینی دارد که بعدها، به طوایفی به این نام موسوم شدند که به زبان‌هایی با ویژگی‌های مشترک سخن می‌گفتند و با عنوان «گروه زبان ترکی» شناخته شدند. بنابراین، اصطلاح «ترک»، در همان معنا که نویسندگان سده‌های میانه و نژادشناسان به‌کار می‌بردند، مشخص‌کننده زبان است. زبان خزرها از لهجه چوواش^۲ است که هنوز در چوواش، در حد فاصل ولگا (نهرایتل) و سورا^۳، بدان تکلم می‌کنند. [۵۱] پیوستگی احتمالی زبان اویغورها و خزرها را یادمان‌های موجود به لهجه اویغوری، تأیید نمی‌کنند. این نکته مورد قبول است که لهجه خزرها، به یک شعبه زبان ترکی به نام «لیر^۴» تعلق داشت، در مقابل زبان ترکی «شاز^۵»، همان‌گونه که تقریباً همه لهجه‌های ترکی شناخته شده، آن را

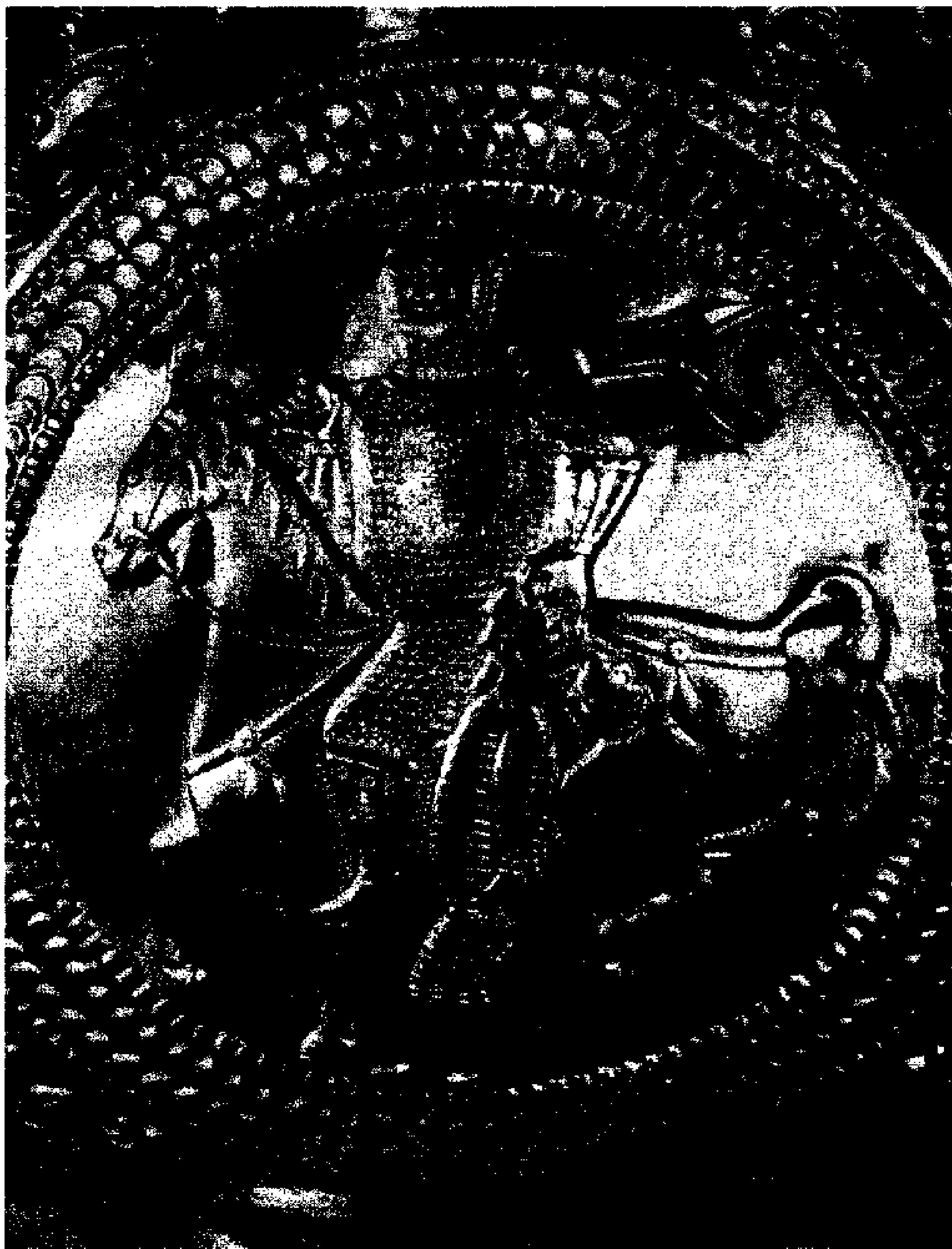
1. Svyatoslav

2. Chuvash

3. Sura

4. Lir

5. Shaz



شاهزاده پیروزمند» که با اسیری جنگی باز می‌گردد و سری بریده به فتراک زین آویخته است. تنگ زرینی که این تصویر از آن گرفته شده از گنجینه «ناجی سنت میکلوس (Nagi St. Miklos)» سده نهم میلادی است که می‌تواند تصویری از هنر مرسوم در امپراتوری خزران را به‌دست دهد.

نشان می‌دهند. هرگاه رابطه میان اویغور- خزر، مورد قبول باشد، می‌توان تصور کرد که در زمانی بسیار دور، به لهجه ترکی لیر، به طور گسترده‌ای تکلم می‌شده است، اما استدلال‌ات زبانی قابل اثبات نیست.

این نظریه را نمی‌توان نادیده گرفت که نام‌های محلی بلغارها و باشقیرها اساساً یکسان هستند و با اختلافات میان لهجه ترکی لیر و لهجه ترکی شاز، مطابقت دارند و با توجه به این که رابطه میان خزرها و بلغارها در همه اوقات، نزدیک بوده است. [۵۲]

دانسته نشده است که خزرها، پیش از تغییر مذهب، به چه خطی می‌نوشتند. ابن ندیم در کتاب «فهرست» می‌نویسد که خزرها، پس از پذیرش آیین یهود، از الفبای عبری استفاده می‌کردند و با این الفبا همه خطابه‌های خود را می‌نوشتند. و این طور معلوم است که الفبای عبری، از طریق خزرها، به کشورهای همسایه راه یافت. چوولسون^۱، می‌گوید که نوشته‌هایی به زبانی غیرسامی با خط عبری در کریمه (خزرستان کوچک) یافت شده است. [۵۳] علاوه بر این، سکه‌هایی سیمین در لهستان به دست آمده که نقش روی آن‌ها، به زبان لهستانی و خط عبری است. پولیاک^۲ معتقد است که این سکه‌ها می‌تواند، دلیل قاطعی بر انتشار خط عبری توسط خزرها، به کشورهای اسلاو مجاور باشد. وجود این سکه‌ها نمایانگر آن است که مردم لهستان، با خط عبری بیش‌تر از خط رومی آشنا بودند. [۵۴]

دین

با اطلاعی که از زندگی قبایل بیابانگرد در دست است، حداقل می‌توان تصور کرد که خزرها، پیش از پذیرفتن آیین یهود، همانند همسایگان خود به نوعی آیین شمن پرستی، هم‌چنان که ابن فضلان نیز از آن سخن می‌گوید، اعتقاد داشتند. همواز گروهی سخن می‌گوید که آلت تناسلی را می‌پرستیدند و علت آن را چنین توضیح می‌دادند که چون از چیزی مانند آن، بیرون آمده‌ام و برای خود، آفریننده‌ای جز آن نمی‌شناسم. ابن فضلان چنین توضیح می‌دهد که: «در میان ایشان کسانی هستند که به وجود دوازده خدا اعتقاد دارند، گروهی مار، و عده‌ای دُرنا را می‌پرستند.»

خزرها که روابط نزدیکی با بیزانس و خلیفه داشتند به این نتیجه رسیده بودند که دین آن‌ها، که نوعی بت پرستی بود، در مقایسه با مذاهب توحیدی نه تنها وحشیانه و کهنه تلقی می‌شد، بلکه سران خزر را از نفوذ معنوی و قانونی، که خلیفه و امپراتور به عنوان دو فرمانروای مهم از آن برخوردار بودند، محروم می‌ساخت و از سوی دیگر، پذیرفتن هر یک از دو مذهب، به معنای قبول اطاعت و پایان استقلال بود که از نظر خزرها معقول نبود. لذا باید به دین ثالثی گروید که در مقابل هیچ یک از دو نیروی یاد شده تعهدی نداشته و در عین حال، اساس مورد احترام هر دو دین محسوب شود.

1. Chwolson

2. Poliac

بیری^۱ در این مورد اظهار نظر می‌کند که تردیدی نیست که قبول دین یهود از طرف خزرها انگیزه سیاسی داشته است. قبول اسلام باعث می‌شد که آنان اطاعت خلیفه را گردن نهند، پذیرفتن آیین مسیح نیز، فرمانبرداری از کلیسا را دربرداشت، ولی گفته شده است که خاقان آنان، پس از انجام دادن مراسم ختنه، به یک باره، احکام سخت آیین یهود را به اجرا نگذاشت و به رعایای خود اجازه داد که آیین دیرین باقی بمانند و بت‌های خود را همچنان بپرستند. در واقع، دین یهود، پناهگاهی برای اقوام به حساب آمد.

اگرچه انگیزه سیاسی این امر مورد تردید نیست، ولی نباید تصور کرد که پذیرفتن آیین یهود، ولی بدون تأمل و کورکورانه بوده است. در واقع، خزرها، دست‌کم از یک قرن پیش از تغییر آیین، با یهودیان آشنا بوده و از مراسم دینی آن‌ها اطلاع داشته‌اند. این آشنایی، بر اثر هجوم مهاجرین یهود که در مسیر و تعقیب و شکنجه بیزانس می‌گریختند حاصل شد. در واقع خزرها، در میان اقوام پارتی‌نشین‌های بیابانگردان، مردمی نسبتاً متمدن به‌شمار می‌آمدند که به هیچ‌کدام از ادیان مبارزه‌طلب، حق نتهاده بودند و به‌همین جهت، پذیرای آن مهاجرین یهودی شدند که دولت بیزانس، آن‌ها را مجبور به ترک دین می‌کرد. در دوران حکومت امپراتوران بیزانس ضربه شدیدی بر یهودیان وارد آمد آخرین امپراتور دستور داد که همه را غسل تعمید دهند و به آیین مسیح در آورند.

پس از آن که خاقان خزر به سال ۷۳۷ از اعراب شکست خورد، اسلام آورد، لیکن اسلام وی دیری بود و دیری نپایید که خاقان به دین سابق خود بازگشت و اثری از مسلمانی در میان مردم نماند. [۵۵]

رسم شاه‌گشی در میان خزرها [۵۶]

تختی یادآور می‌شود که رسم خفه کردن شاه آینده ظاهراً تا چندی پیش در میان یکی دیگر از اقوام به نام گوگ ترک متداول بود. زکی ولیدی از قول سن ژولین^۲ نقل می‌کند که «هر زمان که رئیس قبیله‌ای برگزیده شود امرا و رعایا، او را بر اسبی می‌نشانند. نواری ابریشمین بر گردنش می‌بندند، نه سلطان سفت که یکباره خفه شود و در آن حال از او می‌پرسند تا چند سال می‌توانی خان ما باشی؟ شاه در آن حالت آشفتگی نمی‌تواند به‌روشنی چیزی بگوید. آن‌گاه رعایا خود، بر مبنای کلماتی که از دهان او بیرون آمده، تصمیماتی می‌گیرند که آیا دوره حکومت او باید طولانی باشد یا کوتاه.»

معلوم نیست که رسم کشتن شاه در میان خزران، حتی بعد از گرویدن آن‌ها به آیین یهود معمول بوده است یا نه. ولی آن‌چه مسلم است نقش خاقان الهی بوده و دانسته نشده است که به قربانی شدن او می‌انجامیده است یا نه. اما وجود نظام دودشاهی در میان خزرها، رسمی معمول در میان قبایل آسیای مرکزی بوده است. مقایسه جالب دیگری نیز در این باره انجام می‌گیرد و آن نظام حکومتی سابق

ژاپن است که قدرت مادی در دست شوگون^۱ بود و میکادو^۲ به عنوان تصویر الهی، پرستیده می شد. کاسل^۳، مشابهتی میان نظام حکومتی خزرها و بازی شترنج یافته است، یعنی مظهر پادشاهی دوگانه در شترنج، شاه (خاقان) و وزیر (بیک) می باشد. شاه در کنار، تحت حفاظت سربازان محافظت می شود و خود نیروی چندانی ندارد و در یک لحظه نمی تواند بیش از یک حرکت انجام دهد، ولی وزیر، با آن که مقتدرترین عنصر صفحه شترنج است، ولی با از بین رفتن او، بازی تمام نمی شود و حال آن که سقوط شاه ضربه نهایی است که بازی را به پایان می برد. بنابراین، پادشاهی دوگانه، نشان دهنده تمایز اساسی در میان دو احساس دینی و دنیوی خزران است.

هنر

هنر خزرها آمیخته ای از هنر بیزانس و هنر ساسانی بود. هنر بیزانس توسط فراریانی که از زجر و تعقیب گریخته بودند به خزرها رسید، اما در مورد هنر ساسانی همانند هنر مجارها و بلغارها، بیش تر تقلیدهایی براساس الگوهای ساسانی بود. بادر^۴، بر تأثیر خزرها در اشاعه سبک نقره کاری ایرانی در نواحی شمالی تأکید دارد. شاید خزرها در نقش واسطه، بسیاری از اشیایی را که وارد می نمودند به کشورهای دیگر، صادر می کردند. اما بخش های زیادی از این صادرات، آن هایی بود که صنعتگران خزری، در کارگاه های خود، به تقلید از دیگران می ساختند. آثار بازمانده این کارگاه ها، نزدیک قلعه کهن خزرها در سارکل^۵، کشف شده است. سنگ های قیمتی که در داخل این قلعه، از دل خاک بیرون آمده و نیز روکش ها، سگک ها و قلاب های تزینی به دست آمده همه با الهام از شیوه ساسانی ساخته شده است.

باستان شناسان مجار عقیده دارند که طلاکاری ها و نقره کاری های سده دهم در آن کشور، به وسیله قبیله کبر^۶، که از قبایل خزری بوده است انجام گرفته، زیرا این قبیله در طلاسازی و نقره کاری مشهور آفاق بود و مجارها که بدوی تر بودند، این فنون را از خزرها آموختند. [۵۷]



سردیسۀ مفرغین آفرودیت یافت شده در ارزنجان، که در دوران باستان (Frez) نامیده می‌شد و پرستشگاه مهم این الهه در آنجا بود. موزۀ بریتانیا.

ارمنی‌ها^۱

مستقره جغرافیایی و ریشه‌های نژادی

مستقره ارمنستان که بخشی از یک کوه متوالی را تشکیل می‌دهد، از آسیای صغیر تا ایران ادامه دارد و ارتفاع آن از ۸۰۰ تا حدود ۲۰۰۰ متر می‌رسد. در شمال آن، جبال پونتیک^۲ و در جنوب آن، سلسله جبال توروس^۳ قرار دارد، که موانع صعب‌العبوری را تشکیل می‌دهند. میان این محدوده‌ها، چندین کوه که جهت آن‌ها از شرق و جنوب شرقی است، این سرزمین را به تعدادی نواحی متمایز، با مرزهای مهیب از شمال به جنوب، تقسیم می‌کند. ستیغ‌های بلند، با اصل و منشأ آتشفشانی، بر این فلات نمودار است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از: مخروط باشکوه آرارات^۴ بزرگ، و جهت کوچک در کنار آن و در مرکز کشور آلاگوز^۵ (آراگاتس^۶) در شمال کوه آرارات و تندورک^۷ در جنوب. در غرب بینگول داغ^۸ «کوهی با هزار دریاچه»، که رود آراکس^۹ و شعبه‌های بزرگ فرات، از آن سرچشمه می‌گیرد. کوه سیپان^{۱۰} در شمال دریاچه وان و کوه عظیم نمروود داغ^{۱۱}، با دریاچه‌ای بر فراز عظیم آن، در غرب همان دریاچه قرار دارد. در دشت آرارات، وسیع‌ترین و حاصلخیزترین جهت. شهر باستانی ارمنستان تشکیل یافت. دریاچه وان^{۱۲}، دریایی بسته است و ۱۵۹۰ متر از دریا ارتفاع دارد. در شمال شرقی، دریاچه سوان^{۱۳} محصور به وسیله یک رشته کوه است.

1. Armenians

2. Pontic

3. Taurus

4. Ararat

5. Alagöz

6. Aragates

7. Tendurek

8. Bingöl Dag

9. Arax

10. Sipan

11. Nimrud Dag

12. Van

13. Sevan

دریاچه اورمیه^۱، در جنوب شرقی خارج از محدوده ارمنستان تاریخی است. هر چند بخشی از همان مجموعه جغرافیایی را تشکیل می دهد. [۵۸]

بررسی های منظم نواحی بی شمار، در دامنه های کوه های آراگاتس و آرارات و در طول مسیر وسطای رود هرازدان، نشان می دهد که بلندی های ارمنستان، از دوره دیرینه سنگی سفلا مسکون بوده است. قدیم ترین مدرک مکتوب، مربوط به ساکنان سرزمین هایی است که بخشی از ارمنستان را تشکیل دادند و بر روی الواح هیتیایی از بغازکوی یافت شده است. سالنامه های سوپی لولیوماس شاه هیتی ها (حدود ۱۳۸۸-۱۳۴۷ پیش از میلاد) و سالنامه پسرش مورسی لیس (حدود ۱۳۴۷-۱۳۲۰)، حاکی از جنگ هایی است که بر ضد سلسله های سلطنتی کوچک هایاسا-آزی^۲ و اندکی در جنوب، بر ضد اقوام سوهما^۳، ایشووا^۴ و آلشی^۵ انجام گرفت. [۵۹]

تواریخ آشوری به اقوام ناییری^۶ اشاره می کنند که اتحادیه ای از پادشاهان کوچک در منطقه جنوب دریاچه وان بوده و مغلوب توکولتی نینورتای^۷ اول شده بودند. تیگلت-پیلسر^۸ نیز، علیه آن ها لشکرکشی کرد، در کتیبه ای مکشوف در یونکالو^۹، نزدیک ملازگرد، تیگلت-پیلسر، خود را فاتح سرزمین های ناییری دانست و آشور-نصیرپال^{۱۰} با غرور می گوید، دوستان و پنجاه شهرک ناییری ویران ساخت که سرزمینی بود شامل ناحیه ای که تا اورارتو ادامه داشت. این کلمه در تورات به صورت آرارات آمده است، در حالی که خود آن مردم، سرزمین خود را بیانی لی^{۱۱} می نامیدند. ولی اورارتویی ها ظاهراً، یکی از طوایف ناییری، با اصل و تبار هوریانی بودند. نقوش برجسته بر روی دروازه های مشهور مفرغی از بالawat^{۱۲} مضبوط در موزه بریتانیا، مناظری از نبردهای پیروزمندان تخریب شهر ساگونیا^{۱۳} و تسخیر دژ آراشکو^{۱۴} توسط شلمنصر^{۱۵} را نشان می دهد. [۶۰]

در سده هشتم، تسلط اورارتوها بر منطقه میان دریاچه وان و دریاچه اورمیه، تا ماورای قفقاز در شمال و تا شمال سوریه در غرب، برقرار بود. آرگیشتی^{۱۶} شاه اورارتو دژ اربونی^{۱۷} را در دشت آرارات بنا کرد و این نام هنوز به صورت ایروان پایتخت ارمنستان باقی مانده است. در زمان آرگیشتی دوم و روسای^{۱۸} دوم، شهر جدیدی به نام تئی شبایی نی^{۱۹}، نزدیک ایروان ساخته شد که امروزه آن را کرمیر-بلور^{۲۰} می نامند. تا پایان سده هفتم، اورارتو به عنوان بخشی از امپراتوری ماد، از صحنه تاریخ ناپدید شده بود، ولی در طی سده های موجودیت خود، به صورت مرکز یک فرهنگ بزرگ در آن

1. Urmiah

2. Hayasa-Azzi

3. Suhma

4. Shuwa

5. Alshi

6. Nairi

7. Tukulti-Ninurta

8. Tiglath-Pileser

9. Yoncalu

10. Ashur-nazirbal

11. Bianili

12. Balawat

13. Sagonia

14. Arzashku

15. Shalmaneser

16. Argishti

17. Erebuni

18. Rusa

19. Teishebaini

20. Karmir-blur

بود که کاوش‌های علمی، یادمان‌ها و مصنوعات هنری آن فرهنگ را به تدریج معلوم می‌سازد و همه این اکتشافات، از لحاظ تاریخ هنری ارمنستان، حایز اهمیت است. [۶۱]

خاستگاه و تاریخ

درباره خاستگاه ارمنی‌ها که قومی هندواروپایی هستند، هیچ‌گونه مدرک و سند تاریخی در دست نیست. در کتیبه داریوش اول در بیستون، از سرزمین آن‌ها، به عنوان آرمینا^۱، ذکری به میان آمده است. در بخشی از کتاب ارمیا (در تورات)، که بنا به گفته دانشمندان کنونی، تاریخ آن حدود ۵۹۴ پیش از میلاد است، این پیامبر، «دولت‌های آارات، مینی^۲ و اشکناز^۳» را علیه بابل برمی‌انگیزد، اما در ترجمه بابلی کتیبه بیستون، به جای آرمینا، اورارتو آمده است. بنا به گفته هرودوت (کتاب هفتم، ۷۳)، ارمنی‌ها از فروگیا^۴ (فریجیه)، مهاجرت کرده بودند. در سده چهارم، ائودوکسوس^۵، نیز به اصل و منشأ آن‌ها با فروگیایی‌ها اشاره می‌کند و می‌افزاید که زبان‌های این دو گروه، به یکدیگر شباهت دارد، اما تاریخ‌نویسان متأخر ارمنی، در جایی که سخن از تشکیل ملت ارمنی به میان می‌آید، به گروه هایاسا-آزی، در مسیر فرات و به آرمنی-شوبریا^۶ بیش‌تر تکیه دارند که در منطقه واقع در غرب دریایچه وان سکونت داشتند. [۶۲]

در روایات ارمنی، چندین افسانه درباره اصل و منشأ ملت ارمنی آمده است. مهم‌ترین آن‌ها درباره بعل^۷ و هایک^۸، قهرمان و سر دودمان ارمنی‌ها سخن می‌گوید که خود را، هایک می‌نامند و نه لورمنی. موسی خورنی^۹ [۶۳]، مورخ ارمنی می‌نویسد که هایک، از اخلاف یافت پسر نوح، علیه بعل توتیتان‌ها^{۱۰} [۶۴]، پس از تخریب بابل، شورش کرد و پس از آن که همه خانواده خود را با خود برد، به سرزمین آارات در شمال رفت. در راه، در کنار کوهی توقف نمود و یک کوچ‌نشین در آن‌جا تأسیس کرد که آن را به نوه خود به نام آرمناک^{۱۱} پسر کادموس^{۱۲}، داد. بعل، پس از شنیدن خبر نافرمانی هایک، با سپاهی به مقابله او شتافت. رویارویی آن‌ها در کنار دریایچه وان صورت گرفت. نبردی قهرمانانه در گرفت و هایک که تیراندازی ماهر بود، سینه بعل را با تیر سوراخ کرد. سپس هایک، به یار خود پیروزی خود، دهکده‌ای ساخت که آن را هایک نامید. این منطقه به هایوت دزور^{۱۳} (دره لورمنی‌ها)، معروف و ملت ارمنی مطابق نام نیای خود، هایک نامیده شدند. موسی خورنی، از قصصات دلیرانه آرام^{۱۴}، از اخلاف هایک، سخن می‌گوید و نتیجه‌گیری می‌کند که ملت‌های مجاور،

1. Armina

4. Phrygia

7. Bel

10. Titans

13. Hayot's dzor

2. Mini

5. Eudoxus

8. Hayk

11. Armenak

14. Aram

3. Ashchenaz

6. Armeni--Shubria

9. Moses of Khoren

12. Cadmus

آن قوم را آرمن‌ها^۱ یا ارمنی‌ها نامیدند. [۶۵]

در کتاب گزنفون به نام تربیت کوروش^۲ [۶۶]، منظره محاکمه پادشاه ارمنستان نشان داده شده است که در آن، پسر ارشدش به نام تیگران^۳، از دوستان نزدیک کوروش، به سود پدر خود وساطت کرده است. موسی خورنی، این تیگران را می‌شناسد و او را با پسر اورونتس^۴، یکی می‌داند. اکنون توسط تاریخ‌نویسان ارمنی ثابت شده است که سلسله اورونتسی‌ها (خانواده‌ای از اخلاف هخامنشیان)، به عنوان شهریان ارمنستان، از حدود ۴۰۱ پیش از میلاد حکومت می‌کردند و قبل از آن‌ها، سلسله آرتاکسیاها^۵ (آرتاشس^۶) بر روی کار بودند و پس از ۳۳۱ پیش از میلاد، و در مواردی تحت فرمان سلوکیان، به عنوان پادشاه فرمان می‌راندند. [۶۷]

در طی سلطنت اورونتس چهارم، اقامتگاه سلطنتی از آرماویر^۷، به پایتخت جدید به نام ارواندشت^۸، به نام مؤسس آن ارواند^۹، نامیده شد، که صورت ارمنی نام اورونتس است. تأسیس چندین شهرک دیگر به وسیله اورونتسی‌ها تا حد زیادی، به تکامل تجارت کمک کرد. یک شعبه از راه تجاری مهمی که آسیای مرکزی را با دریای سیاه و مدیترانه مربوط می‌ساخت، از دشت آرات می‌گذشت و شهرهایی مانند آرماویر و ارواندشت، احتمالاً، به عنوان مراکز تجمع بازرگانی بود و شمار قابل ملاحظه از درهم‌های دوره سلوکی در ارمنستان، حاکی از یک اقتصاد تکامل یافته و تجارت روزافزون با کشورهای مجاور است. فرمانروایی اورونتسی‌ها در اواخر سده سوم پیش از میلاد، به پایان رسید. قلمرو یک سردودمان محلی به نام آرتاشس، تقریباً شامل سراسر بلندی‌های ارمنستان بود و از فرات در غرب، تا دریای خزر، و از قفقاز در شمال تا کوه‌های توروس، امتداد داشت. پایتخت او به نام آرتاکساتا^{۱۰}، در کنار رود آراکس قرار داشت. [۶۸]

دولت سلطنتی ارمنستان تحت فرمانروایی تیگران کبیر، به اوج قدرت خود رسید. نخستین اقدام او، پس از جلوس بر تخت سلطنت، تصرف سرزمین سوفنه^{۱۱} بود و بدین ترتیب، دو قلمرو جداگانه خاک ارمنستان به هم پیوست و سومین قلمرو، یعنی ارمنستان کوچک نیز که در آن سوی فرات بود به وسیله مهرداد ائوپاتور^{۱۲}، فرمانروای پونتوس^{۱۳}، ضمیمه شد. در طی مبارزات پیروزمندانه تیگران، دولت روم شرقی، حالت بی‌طرفی خود را کنار گذاشت، زیرا تأسیس یک دولت نیرومند بیگانه، متصرفات او را مورد تهدید قرار می‌داد. ارتش روم طی حرکتی پنهانی به خاک ارمنستان حمله برد و لوکولوس^{۱۴}، یا تیگران-کرد را، در محاصره گرفت. تیگران شکست خورد و شهر به دست سربازان بی‌رحم غارت شد. و بدین ترتیب، تیگران در (۹۶ پیش از میلاد)، تقاضای صلح کرد.

1. Armens

2. Cyropaedia

3. Tigran

4. Orontes

5. Artaxiads

6. Artashes

7. Armavir

8. Ervandasht

9. Ervand

10. Artaxsata

11. Sophene

12. Mithridates Eupator

13. Pontus

14. Lucullus

برقراری قدرت روم در آسیای صغیر، وضعی سیاسی پیش آورد که در تاریخ آینده ارمنستان تأثیر گذاشت و هنگامی که بیزانس جانشین روم شد و اعراب ایران را تصرف کردند، هر کدام از این دولت‌ها، سعی کردند که از بلندی‌های ارمنستان به صورت سپر بلایی استفاده کنند. این رقابت‌ها، با تضعیف قدرت مرکزی پادشاه، یکی از عوامل از دست رفتن استقلال ملی بود.

جنگی که میان ایران و روم شعله‌ور شد، در سرنوشت ارمنستان نتایج معمول را به بار آورد. وضع هنگامی بحرانی‌تر شد که ساسانیان به ارمنستان حمله بردند و پادشاه ارمنستان به قتل رسید و در ۲۹۸ میلادی، عهدنامهٔ چهل ساله‌ای میان روم و ایران در نصیبین منعقد شد، ولی شاپور دوم پادشاه ایران، به بین‌النهرین حمله برد و وارد ارمنستان شده و جنگ، پنجاه سال ادامه یافت و دوباره در ۳۸۷ میلادی، بعد از انعقاد صلح میان بیزانس و ایران، ارمنستان میان دولت بیزانس و ساسانی به ترتیب تقسیم شد. در بخش ارمنستان متعلق به بیزانس، شاه ارشک سوم، قدرت ظاهری خود را حفظ کرد و پس از مرگ او، جانشینی تعیین نشد. در ارمنستان متعلق به ایران، یک پادشاه ارمنی قوت ظاهری خود را تا ۴۲۸ حفظ کرد، ولی پس از مرگ او این بخش، توسط یک مرزبان که از سوی پادشاه ایران تعیین می‌گشت، اداره می‌شد. [۶۹]

وضع سیاسی میان دو بخش به‌طور کلی، با یکدیگر متفاوت بود. سیاست بیزانس، معطوف به تخریب نظام فئودالی ارمنی‌ها و مقاومت ملی آن‌ها که توسط ناخارار [۷۰]ها^۱ ایجاد شده بود، گردید و ارمنستان بیزانسی، معروف به ارمنستان چهارم، تحت نظارت استانداری با مقام کنسولی قرار گرفت. در ارمنستان ایرانی، فرمانروایان به ساختار اجتماعی و سیاسی احترام گذاشتند. حتی، پس از نشانیدن یک مرزبان به جای پادشاه ارمنستان، ایرانیان سعی نکردند نظام فئودالی را برهم بزنند. ناخارارها، بسیاری از امتیازات خود را حفظ کردند، اما، به عنوان رعایای پادشاه ایران مجبور بودند که هر زمان جنگ قوای خود را تحت اختیار او قرار دهند. اما، حکومت ایرانیان به تدریج ظالمانه شد و تقاضای ارمنی‌ها، به شورش علنی انجامید و آن در هنگامی بود که یزدگرد سوم اصرار ورزید که آن‌ها، دست از دین مسیحی بردارند و به آیین زرتشتی بگروند [۷۱]. تقاضای ارمنی‌ها از بیزانس برای دریافت کمک نظامی رد شد و بنابراین، ارمنی‌ها خود وارد جنگ با ایران شدند، ولی شکست خوردند، اما خود ایرانیان نیز که در مبارزه بر ضد هون‌ها شکست سختی خورده بودند، مجبور شدند که ارمنی‌ها کنار بیایند و حقوق و امتیازات اشراف و آزادی در مراسم مذهبی به رسمیت شناخته شود. ظهور اعراب بر صحنهٔ سیاست و حملات آن‌ها به ارمنستان در ۶۴۰، باعث شد که ارمنی‌ها، تسلط اعراب را گردن نهند. ناخارارها، بعضی طرفدار بیزانس، و برخی طرفدار اعرابی بودند که منتظر آزادی خواه‌تر از بیزانسی‌ها بودند. اما، پس از مدتی حکومت اعراب، وقتی که عباسیان سلسلهٔ اموی را برانداختند، ظالمانه شد. بسیاری از ناخارارها، خانواده و اطرافیان خود را برداشته به بیزانس

پناهنده شدند. اراضی به دست اعراب افتاد و شماری امیرنشین عرب تشکیل یافت. شورش ارمنی‌ها در ۸۵۱، پس از مبارزه‌ای طولانی و نومیدانه سرکوب شد و همه ناخارارها، به اسارت به سامرا برده شدند، ولی در ۸۶۱ خلیفه، ناخارارها را آزاد ساخت و آشوت با گراتونی^۱ را به عنوان امیرالامرای ارمنستان و گرجستان و اراضی قفقاز، به کار گماشت و این لقبی بود که حق گرفتن مالیات از مردم را به او اعطا می‌کرد. [۷۲]

با گراتونی‌ها، که در آن زمان خانواده فتودال برجسته‌ای بودند و از آن‌جا که در شورش‌ها شرکت نجسته بودند، دستگاه خلافت به آن‌ها نیازمند بود. بنابراین، هارون الرشید لقب امیر ارمنستان را به پدر خانواده با گراتونی اعطا کرده و برادر او را به عنوان سردار قوای ارمنی گماشته بود. از آن زمان به بعد، خانواده با گراتونی به تدریج، به متصرفات خود افزودند. پس از آن که آشوت، به عنوان امیرالامرا منصوب شد، از اختیارات و امتیازات ویژه‌ای برخوردار شد. در ۸۸۵-۸۸۶، انجمن ناخارارها و جاثلیق^۲ (رییس کلیسا)، او را به عنوان پادشاه ارمنستان برگزید و خلیفه، این انتخاب را با ارسال تاجی تأیید کرد و اندکی بعد نیز، تاجی از جانب امپراتور روم شرقی به نام بازیل^۳ اول دریافت داشت. پس از آشوت، سمبات^۴ بر تخت نشست. آرتسرونی‌های واسپوراکان^۵، که از رقبای باگراتوهانی‌ها بودند، سرزمین‌هایی از استان آیرارات^۶، تا دریاچه اورمیه در جنوب شرقی، را در اختیار داشتند. آشوت، از حمایت آن‌ها برخوردار بود، ولی یک عمل غیرسیاسی سمبات، آن اتحاد را از هم گسیخت. گاگیک^۷، از یوسف امیر آذربایجان کمک خواست و اعراب از این استمداد بسیار شادمان شدند، زیرا یکی از هدف‌های ثابت سیاست آن‌ها، برافروختن آتش خصومت میان خانواده‌های فتودال، به منظور تضعیف قدرت مرکزی بود. در سال ۹۰۸، بنابر توصیه خلیفه، تاج سلطنتی به گاگیک بخشیده شد و بدین ترتیب، منطقه واسپوراکان، به صورت یک دولت سلطنتی جداگانه درآمد. یوسف امیر آذربایجان، به اتفاق گاگیک لشکرهای سلطنتی را شکست دادند و یوسف، سمبات را به قتل رسانید. بسیاری از ناخارارها به دور پسر سمبات یعنی آشوت دوم گردآمدند. آدارناس^۸ پادشاه ایبری، تاج شاهی را بر سر آشوت دوم نهاد و امپراتور او را به قسطنطنیه دعوت کرد و با احترام فراوان پذیرفته شد. آشوت با کمک بیزانسی‌ها، ناخارارها و همچنین اعراب را شکست داد و پس از آشتی با گاگیک، تنها فرمانروای واسپوراکان شناخته شد.

در سال ۱۹۶۱، آشوت سوم موافقت کرد که ایالت واناد^۹، به برادرش واگذار شود و سپس، ناحیه تاشیر^{۱۰} و مناطق مجاور آن را، به پسر سوم خود داد و در واقع، در سال ۹۶۸، قلمرو واسپوراکان میان سه برادر تقسیم گردید. با وجود این تقسیمات، سده دهم و اوایل سده یازدهم، عصری مسالمت‌آمیز

1. Ashot Bagratuni

2. Catholicus

3. Bazil

4. Smbat

5. Vaspurakan Artsrunis

6. Ayrarat

7. Gagik

8. Adarnase

9. Vanad

10. Tashir

و مترقی بود. امرای محلی مسلمان، سیطرهٔ باگراتیان را گردن نهاده بودند.

سلطنت طولانی گاگیک اول ۹۸۹-۱۰۲۰، حاکی از اعتلای حکومت باگراتیان بود. و پادشاه، آنی^۱ را به پایتختی برگزید. آنی، از سوی شرق و جنوب شرقی، به وسیلهٔ درهٔ عمیق آرپا-چای^۲ (آخوریان^۳) شعبه‌ای از آراکس، و از سوی غرب، به وسیلهٔ درهٔ آلاجا-چای^۴، به رود آرپا-چای می‌پیوست. قصرها و کلیساهای بی‌شماری به وجود آمد، به طوری که آنی، به شهر هزار و یک کلیسا معروف شد. پس از مرگ گاگیک، دورهٔ انحطاطی طولانی آغاز شد. رقابت، میان دو فرزندش منجر به کاهش قلمرو سلطنتی شد. عدم وحدت در میان دولت‌های سلطنتی و امیرنشینان مختلف، و سربرآوردن ترکان سلجوقی به عنوان دشمنی نیرومند، نتایجی مهلک برای ارمنستان دربرداشت. بین سال‌های ۹۶۶-۹۶۷، بیزانس، برخی ایالت‌های ارمنستان را به متصرفات خود افزود. در سال ۱۰۲۱-۱۰۲۲، شاه واسپوراگان تحت فشار سلجوقیان، قلمرو خود را به بازیل دوم واگذار کرد و همهٔ ایالت‌های شرقی و جنوبی ارمنستان، به صورت بخشی از امپراتوری بیزانس درآمد، ولی توسعه‌طلبی امپراتوری بیزانس که برای ارمنستان سرنوشت‌ساز بود نیز مصیبت‌هایی برای بیزانس به وجود آورد، زیرا این امپراتوری، در موقعیتی نبود که با نیروی مسلح و کافی جانشین لشکرهای ارمنی شود و در این هنگام بود که راه ورود سلجوقیان به استان‌های حیاتی آسیای صغیر گشوده شد. حملات سلجوقیان به ارمنستان در ۱۰۴۸ آغاز شد، و در ۱۰۶۴ شهر آنی سقوط کرد و پس از شکست یافتن بیزانس در ملازگرد در ۱۰۷۱، سراسر ارمنستان تحت سیطرهٔ سلجوقیان درآمد. [۷۳]

آغاز قدرت گرجی‌ها که تحت سلطنت شاه داوود چهارم (۱۰۸۹-۱۱۲۵) معروف به «سازنده» آغاز شده بود، در دورهٔ سلطنت نوادهٔ او ملکه تامارا (۱۱۸۴-۱۲۱۳)، به اوج خود رسید. فرمانروایان گرجی پس از آزاد ساختن اراضی خود از دست سلجوقیان، به سوی ارمنستان پیش رفتند و سراسر استان‌های شمالی، مرکزی و شرقی ارمنستان تحت نفوذ گرجی‌ها و تحت سیطرهٔ اشراف فتودال ارمنی، یا ارمنی شده قرار داشت و خانواده‌هایی چون زاکاریان^۵ که فرماندهان کل ارتش‌های گرجی و ارمنی بودند و اوربلی‌ها^۶ که مقامی مشابه داشتند از اعیان فتودال بودند. [۷۴]

در بخش دوم سدهٔ دوازدهم و ربع اول سدهٔ سیزدهم، تا ورود مغولان، ارمنستان، عملاً مستقل و در حال ترقی بود. اعیان جدید و بازرگانان ثروتمند، به پیروی از ناخارارهای پیشین، صومعه‌هایی وقف و بناهای مذهبی و غیرمذهبی احداث کردند. حملات مغول‌ها در ۱۲۲۰ آغاز شد، در ۱۲۳۶ به تصرف ارمنستان انجامید. ارمنستان پس از آن که به صورت بخشی از امپراتوری پهناور مغول درآمد، اوضاع اقتصادی به تدریج بهبود یافت. اراضی تحت سیطرهٔ مغولان از آزادی مذهبی برخوردار بودند ولی، زجر و تعقیب آن‌ها هنگامی آغاز شد که مغول‌ها به آیین اسلام درآمدند.

1. Ani

2. Arpa-tchai

3. Akhuryan

4. Alaja-Tchai

5. Zakarian

6. Orbelians

روی هم رفته، ارمنستان در طی سده سیزدهم و بخشی از سده چهاردهم، تا اندازه‌ای از استقلال برخوردار بود. میان مغول‌ها و اشراف ارمنی روابط صمیمانه‌ای وجود داشت. واردان^۱ مورخ، از دربار مغول چندین بار دیدار کرد و به‌ویژه از سوی هولاگو^۲، به مجمع بزرگ (قوریلتا) در ژوئیه ۱۲۶۴ دعوت شد. ارمنی‌هایی که با زبان‌های شرقی آشنایی داشتند، غالباً به‌عنوان مترجم خدمت می‌کردند. شاهزاده سمبات از سیونیک^۳ به زبان‌های گرجی، اویغوری، فارسی و مغولی سخن می‌گفت.

اتحاد میان مغول‌ها و پادشاهان ارمنی کیلیکیا نیز این روابط دوستانه را تحکیم بخشید. با وجود این تماس‌ها، شاهزادگان ارمنی در موقعیتی نبودند که بتوانند جلو بسیاری از اخاذی‌های رؤسای مغول را بگیرند. ولی ضربه نهایی با حمله مغرب تیمورلنگ در اواخر سده چهاردهم وارد شد. از این زمان به بعد، همه آثار استقلال ملی از میان رفت. ارمنی‌ها مناصب مهمی در دستگاه اداری به‌عهده داشتند. چندین تن از آن‌ها به‌عنوان استاندار منصوب شدند، سلسله معروف به مقدونی، سلسله‌ای ارمنی بود. برخی از تاریخ‌نویسان معاصر، از سده‌های نهم و دهم، به‌عنوان دوره یونانی-ارمنی یاد می‌کنند. ارمنی‌ها نیز در حیات فرهنگی امپراتوری نقشی بازی کردند. دوره ده ساله تصدی سزار بارداس^۴، یعنی سال‌های ۸۵۶-۸۶۶، یکی از درخشان‌ترین ادوار در تاریخ بیزانس به‌شمار آمده است. دانشگاه قسطنطنیه را در قصر ماگناورا^۵ دوباره گشود و بدین ترتیب، احیای فرهنگ باشکوهی را که در سده‌های نهم و دهم صورت گرفت، بنیان نهاد. بدین‌سان، ارمنی‌ها در زمینه‌های گوناگون به عظمت بیزانس کمک کردند. فرصت‌های مناسبی که بر اثر وجود امپراتوری وسیع و نیرومندی فراهم شده بود، آنان را قادر ساخت که سهمی مهم‌تر از آنچه که به ارمنی‌ها در سرزمین خودشان داده شده بود، برعهده بگیرند. [۷۵]

طبقات اجتماعی و سیاسی

آگاهی درباره ساختار سیاسی و اجتماعی ارمنستان در روزگار هخامنشان اندک، و بازسازی آن فرایند تدریجی که در روزگار فرمانروایی اشکانان منجر به نظام ملوک‌الطوایفی کاملاً تکامل یافته‌ای شد، دشوار است. مظاهر مختلف این نظام که در زمان فرمانروایی سلسله آرتاکساتاها دیده می‌شد، پس از فروپاشی دولت سلطنتی ارمنستان، به‌ویژه از بخش‌هایی از آن سرزمین که در تصرف ایرانیان و بسعدها عرب‌ها قرار گرفت، باقی ماند. مقدم در نظام سلسله‌مراتب، چهار بدشخ^۶، یعنی نایب‌السلطنه‌های موروثی و مدافعان مناطق مرزی بود، که در آن‌جا، املاک وسیعی داشتند. سپس نوبت به ناخارارها می‌رسد که رؤسای موروثی خانواده‌های شاهزادگان بودند و نقشی قاطع در تاریخ

1. Vardan

2. Hulagu

3. Siunik

4. Caesar Bardas

5. Magnaura

6. Bdeashkh

سیاسی کشور داشتند. پادشاهان حقوق انتقال‌ناپذیر ناخارارها را قبول داشتند، زیرا پس از مرگ آنان، املاکشان را به وارثان آن‌ها باز می‌گرداندند. ناخارارها، نسبت به پادشاه سوگند وفاداری یاد می‌کردند و خدمتانی که برعهده ناخارارها گذاشته می‌شد عبارت از تهیه سواره‌نظام در زمان جنگ بود.

از لحاظ فرضی، همه ناخارارها متساوی به‌شمار می‌رفتند ولی عملاً، اختلافاتی میان آن‌ها وجود داشت و معمولاً، وابسته به اهمیت املاک آن‌ها و شمار سربازانی بود که می‌توانستند گردآوری کنند. براساس منابع گوناگون، تاریخ‌نویسان امروزی، محاسبه کرده‌اند که نیرومندترین ناخارارها می‌توانستند تا ده‌هزار سوار گردآورند. طبقه سوم، سپوه‌ها^۱ بودند که در نظام اجتماعی بعد از ناخارارها قرار داشتند. آن‌ها شاهزادگان کوچک‌تری به‌شمار می‌رفتند که در اصل، شریکان املاک وابسته به سلسله‌ها بودند. طبقه چهارم، آزات‌ها^۲ شامل اشراف کوچک بود. آنان که مالکان تیول‌های کوچک بودند، رعایای پادشاه یا رعایای ناخارارها به‌شمار می‌رفتند و قوای نظامی آن‌ها را تشکیل می‌دادند. بسیاری از کارگزاران درباری از میان آن‌ها انتخاب می‌شدند. طبقه پنجم، رامیک‌ها^۳ یعنی پایین‌ترین طبقه در نظام ملوک‌الطوایفی به‌شمار می‌آمدند و این اصطلاح کلی، هم شامل طبقه فقیر شهرنشین و هم روستاییان (شیناکان‌ها^۴) می‌شد. شیناکان‌ها، مانند رعایا وابسته به زمین، ولی شخصاً آزاد بودند. آن‌ها می‌توانستند چند حیوان و ابزارهای کشاورزی خود را داشته باشند. آن‌ها جمعیت مالیات‌پردازی را تشکیل می‌دادند که یک دهم مالیات ویژه کلیسا را نیز می‌پرداختند و برای لوباب خود، در قبال زمینی که اجاره می‌کردند، کار انجام می‌دادند و در کارهای عام‌المنفعه مانند ساختن پل، جاده، قلعه و مانند آن‌ها، شرکت می‌جستند. در زمان جنگ، رامیک‌ها، در صفوف پیاده‌نظام بودند و بدون جیره و مواجب در ارتش خدمت می‌کردند و سهمی در غنائم نداشتند. [۷۶]

جمعیت شهری، به‌ویژه صنعتگران و پیشه‌وران که بسیاری از آنان از بیگانگان بودند، آزادی بیش‌تری داشتند. درباره بردگان، اطلاع زیادی در دست نیست، جز این که شمار آن‌ها، نسبتاً اندک بود. اکثر آن‌ها اسیران جنگی و تا اندازه کم‌تری، افرادی بودند که در مقابل تسویه وام‌ها فروخته شده بودند. [۷۷]

تشکیلات کلیسایی شباهت‌های آشکاری با نظام فئودالی داشت. طبقه روحانی جزو طبقه آزاده‌ها (آزات‌ها) بودند و کشیش‌ها اقطاعی از دست اسقف یا رئیس صومعه‌های بزرگ، در قبال خدمت به کلیسا دریافت می‌داشتند. در آغاز، مقام جاثلیق، یا رئیس کل کلیسا، مقامی اختصاصی و از میان اشراف انتخاب می‌شدند. مقر جاثلیق در قلمرو سلطنتی بود. مقرهای اسقف‌ها، متناسب با املاک شاهزادگان مهم بود. جاثلیق، قاضی القضاة قلمرو بود؛ اسقف‌ها و کشیش‌ها، وظایف قضات را در موارد کوچک‌تر برعهده داشتند. در طی بخش اعظم قرون وسطی، تنها مجموعه مکتوب قوانین

1. Sepuhs

2. Azats

3. Ramiks

4. Shinakans

عبارت از مقرراتی بود که در شوراهای کلیسایی مختلف تنظیم شده، یا مجموعه‌ای از احکام کلیسایی بود. «کتاب قانون» یا کتاب دادگاه‌ها که در اواخر سدهٔ سیزدهم به وسیلهٔ مخیتار گوش^۱ تألیف شده تا اندازهٔ زیادی، ترکیبی از این قوانین کامل ارمنی است. [۷۸] این اثر، به وسیلهٔ سمبات پاسبان^۲ برادر شاه هتوم^۳ اول، به زبان محلی کیلیکیایی، اقتباس و ترجمه شد. ارمنی‌هایی که در سدهٔ چهاردهم مهاجرت کرده و در لهستان اقامت گزیده بودند، از طرف پادشاه اجازه یافتند که بر طبق قوانین ملی خود که به وسیلهٔ مخیتار گوش مدون شده بود، محاکمه شوند. «کتاب قوانین» او بعدها در ۱۵۱۸، به دستور شاه سی‌گیس موند^۴، به لاتینی ترجمه شد و همچنین برای ارمنی‌های کریمه، آن اثر را به زبان مغولی ترجمه کردند و در سدهٔ هجدهم، واختانگ^۵ ششم شاه گرجستان، بخش‌هایی از آن را وارد مجموعهٔ قوانین خود ساخت.

سمبات پاسبان، کتاب قانون مخیتار گوش را با وضع داخلی سرزمین خود تطبیق داده بود، ولی در قضایای مربوط به طبقهٔ فئودالی، ارمنی‌ها ظاهراً از رسوم غربی پیروی می‌کردند. در همان کتاب آمده است که چون رسوم فرانک‌ها به کیلیکیا سرایت کرده، لازم است که گونهٔ ارمنی این قوانین در دست باشد و بنابراین، کتاب محاکم انطاکیه را که مقدم بر سایر مجموعه‌های قوانین در کیلیکیا بود ترجمه کرد. این ترجمهٔ ارمنی، سند گرانبهائی به شمار می‌رود، زیرا، متن اصلی کتاب «محاکم انطاکیه» از دست رفته است.

مباحثات عالمان مذهبی و متون تاریخی تا اندازه‌ای زندگی روزانهٔ اشراف ارمنی را روشن می‌سازد. فرمانروایان سلسلهٔ آرتاکسیاها و اشکانی‌ها جنگل‌های وسیعی ساخته بودند که در آن‌ها، جانوران وحشی را نگهداری می‌کردند. شکار، بسیار مورد علاقهٔ آن‌ها بود. رفتن به تماشاخانه آن‌ها را جذب می‌کرد. در کیلیکیا، شمشیربازی سواره به تقلید از فرانک‌ها متداول شده بود. ویلبراند^۶ اهل اولدنبورگ^۷، که از کیلیکیا در ۱۲۱۱ دیدار کرد، توصیف می‌کند که در جشن خاج شویان، پادشاه در میان شوالیه‌های توتونی^۸ و سایر درباریان سوار بر اسب حرکت می‌کرد و به دنبال ایشان، روحانیان ارمنی و بطریق^۹ یونانی، با ظروف مقدس روان بودند. همهٔ این گروه‌ها، به ساحل رود آمدند و صلیب را در آب فرو بردند. پس از این تشریفات، جشن و سرور بزرگی برپا شد و اشراف به بازی‌هایی مانند نیزه‌بازی سواره و سایر نمایش‌های قدرت می‌پرداختند. [۷۹]

در کیلیکیا، پادشاهان و اشراف از رسوم ایرانی و عربی چشم پوشیدند و جامه‌هایی به سبک فرانک‌ها بر تن کردند. این تغییر، در سدهٔ دوازدهم انجام گرفت و این مطلب، با توجه به تساوی فرمانروایان کیلیکیایی بر روی سکه‌ها و دستنوشته‌ها، تأیید می‌شود. پادشاهان کیلیکیا، مانند بسیاری از فرمانروایان قرون وسطی، از جامه‌های تشریفاتی بیزانسی‌ها تقلید می‌کردند و آن‌ها را به

1. Mkhitar Gosh

2. Smbat the Constable

3. Hetum

4. Sigismund

5. Wakhtang

6. Willbrand

7. Oldenbourg

8. Tutunic

9. Patriarch

صورتی نشان می‌دادند که، خلاموهای^۱ نوع بیزانسی هستند.

بناهای غیرمذهبی ارمنستان همگی ویران شده‌اند، ولی توصیف قصری که شاه گاییک آرتسرونی در جزیره آغتامار^۲ برپا کرده بود، تا اندازه‌ای، ما را از وسایل آن قصر آگاه می‌سازد. تالار اصلی دارای سکوه‌های نشیمن مسقف و اتاق‌های مدور بی‌شمار، همگی به طرز باشکوهی مزین شده بود. بر فراز این قصر، گنبد زراندود بلندی قرار داشت که از دور می‌درخشید. در تواریخ دیگر، از پرده‌های مجلل دیوارها و همچنین از درهای قصرها و ظروف گرانبه‌ای بعضی از اشراف، سخن به میان آمده است. زنان، در قصرها و منازل افراد توانگر دارای جاهای ویژه خود بودند، ولی به صورت منزوی به سر نمی‌بردند و در زندگی اجتماعی شرکت می‌جستند. به تماشاخانه می‌رفتند و در ضیافت‌های شوهرانشان، به ویژه در سده‌های پیشین، حاضر بودند. هیچ زنی هرگز به تنهایی در ارمنستان و کیلیکیا سلطنت نکرد، اما در چند مورد، ملکه برای مدت کوتاهی در غیاب پادشاه یا طی خردسالی فرزند خود پس از مرگ پادشاه، زمام امور را به دست گرفته است. گاهی نیز زنان به عنوان سفیر یا میانجی عمل می‌کردند. مثلاً در ۸۵۱ هنگامی که یوسف به ارمنستان حمله برد و بر ضد آشوت، شاهزاده واسپوراکان لشکرکشی کرد، شخص اخیر از مادر خود به نام هریپ سیمه^۳، تقاضا کرد که نامه‌اش را نزد یوسف ببرد. هریپ سیمه در مأموریت خود، توفیق یافت و صلح به طور موقت برقرار شد. زنان، تا اندازه‌ای از ثروت برخوردار و دارای اموالی بودند. کتیبه‌های بی‌شماری وجود دارد که حاکی از وقف مزارع و دهکده‌ها از سوی آن‌ها به صومعه‌ها می‌شد. چندین کلیسا به تمامی، بر اثر جوهی که زنان تهیه می‌کردند، برپا شد.

کلیساها، صومعه‌ها و قصرهایی که پادشاهان و اشراف فتودال می‌ساختند و جامه‌های فاخری که می‌پوشیدند، همگی علائم خارجی ترقی و پیشرفتی به شمار می‌رود که طبقات بالا، در زمانی که کشور گرفتار جنگ و هجوم نبود، از آن برخوردار بودند. اما، اگر شرحی از احوال طبقات پایین به دست داده شود، تصویر دقیقی از زندگی به‌طور کلی را نمی‌توان عرضه کرد. از این بابت، اطلاعات زیادی از تواریخ حاصل نمی‌شود اما، اشارات پراکنده حاکی از فقر بسیار توده‌ها، حتی در دوره‌های ترقی است. کاوش‌های آنتی، کمبود مسکن را می‌رساند و می‌گویند که بسیاری از اشخاص در کاروانسراها به سر می‌بردند. با پیشرفت تجارت، انواع و اقسام رباخواری متداول گشت و مردان و کودکان به صورت برده خرید و فروش می‌شدند. [۸۰]

اقتصاد و تجارت

مردم ارمنی پایه اصلی اقتصاد ارمنستان را تشکیل می‌داد. سلطنت تیگران کبیر، پیش از پیروزی‌های

۱. Chlamys، بالاپوش یا ردای کوتاهی که یونانیان قدیم می‌پوشیدند.

2. Aghtamar

3. Hrip Simē

رومیان، دوره‌ای بسیار مرفعی بود و این موضوع، از نوشته‌های پلوتارک^۱ [۸۱]، برمی‌آید. وی روایت می‌کند که لوکولوس، بعد از غلبه بر تیگران-کرد، هشت هزار تالان پول مسکوک در خزانه یافت و از غنایم آن شهر، هشتصد درهم به هر یک از سربازان بخشید. هنگامی که عهدنامه صلح با پمپی^۲ [۸۲] منعقد شد، تیگران شش هزار تالان پرداخت کرد.

در هیچ زمانی طی سده‌های بعد، ارمنستان از لحاظ اقتصادی موقعیت بهتری نداشت. اما وضع جغرافیایی کشور برای تکامل مبادله کالا مساعد بود. در طی دوره پارت‌ها، راه اصلی به‌سوی مدیترانه، از جنوب دریای کاسپی می‌گذشت و از طریق اکباتان، تیسفون و سلوکیه به سوریه می‌رسید. اما، یک راه خشکی به‌سوی دریای سیاه از طریق بین‌النهرین شمالی در ارمنستان وجود داشت که بسیاری از بازرگانان از آن‌جا می‌گذشتند. تأسیس شهرهای جدید در ارمنستان در دوره اشکانان، مصادف با تکامل تجارت جهانی در دوره‌های روم و بیزانس بود و ارمنی‌ها به‌عنوان واسطه در این مبادلات شرکت می‌جستند. آرتاکساتا، یکی از سه شهر مذکور در فرمان امپراتوری روم در ۴۰۸-۴۰۹ بود که بر اثر توافق میان بیزانس و ایران دوره ساسانی، تجارت بین‌المللی در آن انجام می‌گرفت. تئودوسیوپولیس^۳ (ارزروم) و دوین^۴ در شمال، نخجوان در جنوب، بر سر راه اکباتان و آرتاکساتا، دو مرکز مهم تجاری دیگر بود. مورخین، از بازرگانان بی‌شماری سخن می‌گویند که، در دوین و دهکده‌های مجاور به تجارت می‌پرداختند. [۸۳]

مبادله کالا در سال‌های تسلط مسلمانان کاهش یافت و مالیات‌های سنگینی که از سوی خلفای عباسی تحمیل می‌شد، کشور را ویران ساخت و با کسانی که قادر به پرداخت مالیات نبودند، به خشونت رفتار می‌شد. اوضاع، در هنگامی که باگراتیان بر سرکار آمدند، به تدریج بهتر شد. در آن روزگار، ارمنستان سرزمین بی‌طرفی را تشکیل می‌داد که در آن‌جا، بیزانس و دستگاه خلافت که با یکدیگر در نبرد بودند، می‌توانستند مبادلات تجاری داشته باشند. این تجارت بین‌الملل، منبع عایدی شهرهایی مانند آنی، قارص^۵، آرتسن^۶ شد که شاهراهی از مقر خلیفه تا ترابوزان، از آن‌جا می‌گذشت. راه دیگری، آنی و قارص را با آردانوش^۷، مرکز تجارتی مهم گرجستان، مربوط می‌ساخت و از آن‌جا، به سواحل شرقی دریای سیاه منتهی می‌شد. اریستاکس^۸ [۸۴] مورخ ارمنی، که در ۱۰۴۹ شاهد تصرف و غارت شهر به‌دست سلجوقیان بود، از ثروت عظیمی که به‌وسیله ساکنان آرتسن گردآوری شده بود، سخن می‌گوید.

پس از غلبه سلجوقیان، ارمنستان تا مدتی موقعیت مهم خود را در تجارت جهانی از دست داد. در سده سیزدهم، در زمان تسلط گرجستان بر ایالت‌های شمالی ارمنستان، اوضاع مناسب‌تری وجود داشت و این دوره، با برقراری روابط تجاری میان ونیز و جنووا و بنادر دریای سیاه مصادف بود. ایجاد امپراتوری وسیع مغول‌ها، مبادلات میان خاور دور، آسیای مرکزی و سرزمین‌های قفقاز را

1. Plutarch

2. Pompey

3. Theodosiopolis

4. Dvin

5. Kars

6. Artsn

7. Ardanuch

8. Aristakes

تسهیل کرد. راه‌های شمالی، بر راه‌های جنوبی‌تر، ترجیح داشت. بناهای ساخته شده بی‌شمار در سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم در ارمنستان، همچنین بناهایی که به صومعه‌ها اهدا شده، گواه ثروت بسیار اشراف زمیندار و حتی تا درجه‌ای بیش‌تر، گواه ثروت طبقه بازرگان است. [۸۵]

شگفت‌انگیز است که هیچ سکه ارمنی در دوره متریقی باگراتیان وجود نداشت؛ تنها سکه‌های ضرب شده به وسیله پادشاهان لوری^۱ [۸۶] شناخته شده‌اند. مسکوکات بیزانسی و عربی در معاملات تجاری و همچنین برای استفاده داخلی به کار می‌رفت. در سده سیزدهم، در زمان تجارت فعل دریاپی دریای سیاه، سکه‌های زرین و نیزی در ارمنستان رواج داشت. بدون تردید، سکه‌های گرجی در آن‌جا نیز، دست به دست می‌گشت و البته، از سکه‌های مغولی هم، در اواخر سده سیزدهم و چهاردهم استفاده می‌شد. [۸۷]

ارمنستان، دارای صنعت نساجی متریقی بود و رنگ‌های معدنی و گیاهی آن، در روزگار باستان شهرت داشت. در دوره تسلط عرب، رنگ ارغوانی که از قرمز دانه گرفته می‌شد، به بهای گزافی به فروش می‌رفت. رتاکساتا، مرکز صنعت رنگ در ارمنستان بود و بلاذری، به سبب شهرت این رنگ آن شهر را «قریه‌القرمز» - دهکده قرمز نامیده است [۸۸]. جاحظ، نویسنده عرب سده نهم عقیده داشت که بهترین - رچه‌ها عبارت از پارچه‌های قرمز رنگ است که آن را با موی بز ارمنی می‌بافند و آن‌ها را بالاتر از رچه‌های زربفت ساسانی و بیزانسی به‌شمار می‌آورد. ارمنستان خز و کالاهای چرمی نیز صادر می‌کرد. تجارت نیز در اقتصاد کشور سلطنتی کیلیکیا تأثیر داشت. کیلیکیا، نقطه آغاز یکی از راه‌های تبریزمینی عمده به تبریز و به داخل آسیا به‌شمار می‌آمد. اتحاد با مغول‌ها، سفرهای بسیاری از بازرگانان و جهانگردانی مانند مارکوپولو را تسهیل می‌کرد که مبدأ آن در کیلیکیا بود. بدین ترتیب، بندر آياس^۲، به‌صورت یکی از بازارهای بزرگ خاورمیانه و یکی از مراکز عمده صدور کالاهای آسیای مرکزی از طریق مدیترانه شد. بندر مهم دیگر، کوروکوس^۳ در کیلیکیای غربی بود. گذشته از این، راه‌های آبی قابل کشتیرانی، شهرهای آدانا^۴ و مامیسترا^۵ را، با دریا مربوط می‌ساخت.

شاه لئوی^۶ اول، از طریق عهدنامه منعقد شده در مارس ۱۲۰۱، امتیازات ویژه‌ای به بازرگانان ونیزی داد که به‌موجب آن، این عده از پرداخت عوارض گمرکی بابت صادرات و واردات خود معاف شدند، تا بتوانند در پایتخت، یعنی در سیس^۷ همچنین در مامیسترا و طرسوس بنگاه‌های تجارتی داشته باشند. در سده‌های سیزدهم و چهاردهم، این عهدنامه‌ها تجدید شد و بازرگانان ایتالیایی، به‌ویژه ونیزی‌ها، امتیازات اضافی به‌دست آوردند.

ارمنی‌ها تعداد فراوانی اسب، استر، گاو، گوسفند و مرغ و همچنین پوست گاو میش، پشم و پنبه صادر می‌کردند. از جنگل‌های دامنه‌های توروس، مقادیر زیادی الوار برای صدور به‌دست می‌آمد،

1. Lori

2. Ayas

3. corycus

4. Adana

5. Mamistra

6. Leo

7. Sis



تندیس مسروپ ماشتوتس، مبدع خط ارمنی. سده پنجم میلادی. این تندیس در ایروان جلو کتابخانه ماتناداران (Matenadaran) قرار دارد.

ولی دربارهٔ صادر کردن مصنوعات، ملاکی در دست نیست. فروش برده نیز، منبع عمدهٔ دیگر درآمد بود، با این فرق که قید می‌شد که اگر بردگان عیسوی بودند، نمی‌بایستی آن‌ها را به غیر عیسویان بفروشند. فرمانروایان کیلیکیا، برخلاف فرمانروایان ارمنی، دارای مسکوکات خود بودند و بخش اعظم سکه‌ها سیمین یا مسین بود.

جنگ‌ها و حمله‌ها، باعث مهاجرت‌های عظیم ارمنی‌ها شده بود. با تکامل تجارت بین‌الملل، بسیاری از آن‌ها، به‌عنوان بازرگان به تجارت پرداختند و در کشورهای بیگانه ساکن شدند و برخی از آن‌ها، تا نقاط دور دست و حتی تا چین، سفر کردند. در نامه‌ای مکتوب به سال ۱۳۱۸، اسقف کاتولیک به‌نام پرگرین^۱ گزارش می‌دهد که نسطوریان چین به سایر مسیحیان اجازه ندادند که در خان-بالیق^۲، مقر خان بزرگ، کلیسا بسازند. اما می‌گوید پس از آن که سراسقف جان (یوحنا) به آن‌جا رسید، دستور داد چندین کلیسا بسازند. در همین نامه به کلیسای زیبایی با همان‌سرا اشاره شده که در شهر زیتون^۳، به فرمان یک بانوی ارمنی ساخته شده بود. بانوی مزبور، عضو یک خانوادهٔ بازرگان بود که در چین، بر اثر اتحاد با مغول‌ها ساکن و بر اثر داد و ستد بازرگانی ثروتمند شده بود. [۸۹]

زبان، خط و ادبیات [۹۰]

یک شعبهٔ مستقل از خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی، زبان ارمنی است. به قول برخی از خین، مور

1. Peregrine

3. Zaitun

۲. خان بالغ = پکن

ارمنی‌ها به زبانی سخن می‌گویند که بسیار شبیه زبان مردم فروگیا (فریجیه) است. به سبب فقدان اسناد مکتوب کهن، نمی‌توان مراحل گوناگون تکامل زبان ارمنی را، طی سده‌هایی که از دوره هندواروپایی تا سده پنجم میلادی، در زمانی که الفبای ارمنی ابداع شد، دنبال کرد. بعضی از دانشمندان عقیده دارند که تصویر نگاشت‌های منقوش روی صخره‌ها در دره رود آراکس، شاید صورتی ابتدایی از خط ارمنی باشد. موسی خورنی مورخ ارمنی، گزارش می‌دهد که یک نوشته ویژه معبد کافران وجود داشته اما مشخص نمی‌کند که چه نوع خطی به کار می‌رفته است. برای تأیید این مطالب، هیچ‌گونه شاهی در دست نیست.

در طی سده‌های سبطره ایرانیان و به‌ویژه هنگامی که سلسله اشکانی از اصل و نسب پارتی بر فرمستان حکومت می‌راند، بسیاری از کلمات ایرانی وارد واژگان ارمنی شد و حتی، بعضی از عبارات از شیوه سخن گفتن ایرانیان تقلید گردید. پس از برقراری مسیحیت، واژه‌های یونانی و سریانی و پارتی وارد زبان ارمنی شد و نمایشنامه‌های یونانی در تماشخانه تیگران کرد، به روی صحنه می‌آمد.

اگرچه هیچ متن مکتوبی پیش از اختراع الفبای ارمنی وجود نداشت، ولی انتقال از طریق سنت شفاهی صورت می‌گرفت. حتی برخی از آواها به شفاهی، تا سده یازدهم دهان به دهان نقل می‌شد. از طریق همین ادبیات شفاهی قطعاتی باقی مانده است که نشان می‌دهد، زبان ارمنی تکامل یافت و به درجه‌ای عالی رسید که آثار سده پنجم، یعنی عصر زرین ادبیات ارمنی را تشکیل می‌دهد. ادبیات ارمنی، با ابداع الفبای ارمنی آغاز می‌شود که بیش‌تر دانشمندان شروع آن را سال ۴۰۶ میلادی می‌دانند. پس از برقراری مسیحیت در ارمنستان، مراسم عبادی به زبان یونانی یا سریانی، متناسب با منطقه انجام می‌گرفت، و درس‌های مأخوذه از کتاب مقدس، به وسیله گروهی از کشیشان مجرب به‌طور شفاهی، به ارمنی ترجمه می‌شد. اما، اوضاع و احوال دیگری پیش آمد که در اوایل سده پنجم لازم شد که ارمنی، به صورت زبان مکتوب درآید. [۹۱]

کار ابداع الفبای ارمنی، همچنان‌که قبلاً ذکر شد، به یک روحانی دانشمند به نام مسروپ-ماشتوتس^۱ [۹۲] سپرده شد و او کسی بود که در زبان‌های یونانی و سریانی تبهر داشت، ولی پیش از این، برخی حروف ارمنی به وسیله یک اسقف اهل سوریه به نام دانیل^۲ ابداع شده بود، و چون متناسب با زمان نبود، به کار نرفته بود. ناچار برای مشورت به شهرهای دیگر سفر کرد و پس از شور با دانشمندان و خوشنویسان، به ارمنستان بازگشت و الفبایی مرکب از ۳۶ حرف با خود آورد که دقیقاً با همه آواهای زبان ارمنی تطابق داشت. کارهای عظیمی که در پیش بود عبارت از ترجمه کتاب مقدس و مراسم عبادی و ترجمه نوشته‌های آباء کلیسایی بود. چندین مکتب در ارمنستان تأسیس شد. ترجمه‌هایی از سریانی و یونانی که بیش‌تر در دو سده پس از ابداع الفبا صورت گرفت، بسیار است. ترجمه‌ها، علاوه بر نوشته‌های آباء کلیسایی، یونانی و سوریه‌ای شامل آثار غیردینی مانند

1. Mesrop-Mashtots

2. Daniel

«سرگذشت شگفت‌انگیز اسکندر» و نیز، نوشته‌های فلسفی بسیار، به‌ویژه فلاسفه نوافلاتونی است. ارستو، بیش از هر فیلسوف باستانی دیگر، در افکار و عقاید ارمنی‌ها تأثیر گذاشت. [۹۳]

تاریخ‌نویسان کهن در وهله اول، به حوادث زمان خود توجه داشتند آگاتا آنگلوس^۱ که ادعای می‌کند منشی تیردادشاه بوده است، تاریخ تغییر دین ارمنستان به وسیله «گریگوری روشنگر» را نوشت که علی‌رغم نقایص آن، اثری مهم برای تاریخ پیشین دینی و سیاسی ارمنستان به‌شمار می‌رود. نوشتن کتاب‌های تاریخی در تألیفات ادبی سده‌های بعد، جای مقدمه‌ی را اشغال می‌کند. بعضی از این آثار تاریخی، اگرچه از لحاظ وسعت نظر محدود هستند، جالب توجه به‌شمار می‌روند، زیرا مؤلفان آن‌ها کمابیش حوادث زمان خود را مورد بحث قرار می‌دهند. بدین ترتیب، تاریخ هراکلیوس^۲، منسوب به سبه‌ئوس^۳، حملات اعراب را به ایران، ارمنستان و امپراتوری بیزانس تا سال ۶۶۱ میلادی، به تفصیل توصیف کرده است. اریستاکس^۴، شاهد پیروزی سلجوقیان بود و «تاریخ» او مبدأ گرانبهای برای تاریخ بیزانس و همچنین تاریخ ارمنستان به‌شمار می‌رود. [۹۴]

در آن زمان، رسم بر این بود که «تواریخ» معروف به «تواریخ جهانی» را به با سرگذشت آفرینش آغاز می‌شد، بنویسند. بخش‌های نخستین، ظاهراً، بدون ارزش تاریخی است، حتی، آن‌هایی که مربوط به تاریخ ارمنستان باستان است، زیرا آن‌ها به‌طور کلی، تلاصه‌هایی از نوشته‌های تاریخ‌نویسان باستان است. به‌سبب موقعیت جغرافیایی ارمنستان، تاریخ این کشور از جهات بسیار. بخشی از تاریخ عمومی خاورمیانه به‌شمار می‌آید و اطلاعات داده شده به‌وسیله نویسندگان ارمنی. غالباً به ملت‌های مجاور نیز مربوط می‌شود، مانند «تاریخ آلبانیایی‌ها»، اثر موسی داسخورانتسی^۵ که تنها منبع موجود درباره ملت قفقازی است. تاریخ اوختانس^۶ مربوط به جدا شدن گرجی‌های کلیسای ارمنی در سده ششم است. در این اثر، از اصل و منشأ گرجی‌ها و از تاریخ و نژاد طوایف مختلف آن‌ها گفتگو می‌شود و نیز تواریخ متیو^۷ اهل رها^۸، سمبات پاسبان، که تا اندازه‌ای، به تاریخ سلجوقیان قونیه^۹ و، جنگ‌های صلیبی مربوط می‌شود. [۹۵]

همه آثار ادبی این دوره، تقریباً شامل نوشته‌های دین، چون شرح حال بزرگان، مواعظ و تفاسیری درباره کتاب‌های مقدس، یا درباره مراسم نیایش است. در میان این کتاب‌ها، مقام اول به «کتاب ادعیه» مکتوب در ۱۰۵۲، مرثیه‌سرا گریگور^{۱۰}، راهالی ناریک^{۱۱}، است. عرفان، با ته رنگ‌های شاعرانه نیز، نوشته‌های منشورگریگور را می‌آراید. سردها و اشعار طولانی‌تر تصنیف شده در سده یازدهم، به‌وسیله چاثلیق نرسی^{۱۲}، ماهیتی آرام‌تر، رلی به‌همان اندازه، زاهدانه را آشکار می‌سازد.

۱. Agatha angelus

۲. Aristakes

۳. Matthew

Grigor

2. History of Heraclius

5. Movses Daskhurantsi

8. Edessa

11. Narek

3. Sebeos

6. Ukhtanes

9. Iconium

12. Nerses

از میان نخستین کسانی که آثار مبتکرانه آن‌ها، به پیشرفت دانش کمک کرد باید از آنانیاس^۱، اهل شیراک^۲، که از دانشمندان سده هفتم بود، نام برد. آنانیاس، برای درک محضر اساتید بزرگ به ترابوزان وقت و نزد توخیکوس^۳، استاد بزرگ که شهرتش شاگردانی را از قسطنطنیه به سوی خود جلب می‌کرد، شتافت. آنانیاس، از سوی توخیکوس، با مهربانی پذیرفته شد و هشت سال نزد او ماند و اطلاعاتی وافی، از ریاضیات و علوم آموخت و کتاب‌های استاد خود را که به ارمنی ترجمه نشده بود، خواند. آثار علمی او، که پس از بازگشت او به ارمنستان به رشته تحریر درآمد، شامل کتاب‌هایی است درباره ریاضی، کیهان‌شناسی، اوزان و مقادیر و گاه‌شناسی و جغرافیا. از میان آثاری که به آنانیاس نسبت داده می‌شود، که دارای اهمیتی پایدار است، کتاب «جغرافیا» است که علاوه بر توصیفات کلی درباره سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا که تا حد زیادی متکی بر «جغرافیای» بطلمیوس است، ولی توصیف مفصل او از ارمنستان و سرزمین‌های مجاور آن، یعنی گرجستان، آلبانیای قفقاز، ایران و بین‌النهرین، حاوی اطلاعات فزاینده است. [۹۶]

از میان ارمنی‌هایی که آثارشان مربوط به دانش‌های پایه است مهم‌تر از همه، باید از یوحنا شماس^۴ نام برد که معاصرانش او را، سوفسطایی یا فیلسوف می‌نامیدند. وی مؤلف تعدادی اثر درباره موضوعات فلسفی و ریاضی و نیز دارای رساله‌ای گرانبها در زمینه اعداد و چند ضلعی‌هاست. مطالب او و اطلاعات گریگوری ماگستروس^۵، تا اندازه‌ای، ما را با مکاتب و تعالیم در ارمنستان قرون وسطایی آشنا می‌سازد. صومعه‌ها، به منزله مراکز فرهنگی عمده به شمار می‌آمدند و مشهورترین آن‌ها، عبارت از بنیادی به نام مدرسه سیونیک بود و به این مدرسه، عالمان مشهوری وابسته بودند. صومعه دیگر صومعه تاتف^۶، که نیز در استان سیونیک واقع بود و بعدها مقامی برجسته یافت زیرا تعداد کشیشان و راهبان آن‌ها به پنج هزار نفر می‌رسید. کتابخانه صومعه هاجبات^۷، غنی بود و گفته‌اند هرگاه کتابی ویژه که در آن یافت نمی‌شد، راهبان سعی وافر می‌کردند که نمونه‌ای از آن را بیابند و از آن نسخه برداری کرده و به مجموعه خود بیفزایند. مراکز صومعه‌ای مهمی نیز در کیلیکیا به وجود آمد و از لحاظ مادی، به حفظ رابطه با سرزمین اصلی کمک کرد. [۹۷]

کهن

درباره دین کهن ارمنی‌ها اطلاع زیادی در دست نیست زیرا، مطالب اساطیری و تاریخی از روزگار پیشین آن‌ها، درهم آمیخته است. در طی دوره تاریخی، خدایان ایرانی، خدایان ارمنی به شمار می‌آمدند. اهورامزدا، پدر همه خدایان و آفریننده زمین و آسمان، تحت نام آرامزد^۸، پرستیده می‌شده است. او، منبع همه بخشش‌ها و موجد حاصلخیزی بر روی زمین بود و پرستشگاه بزرگ او در

1. Ananias

2. Shirak

3. Tychikos

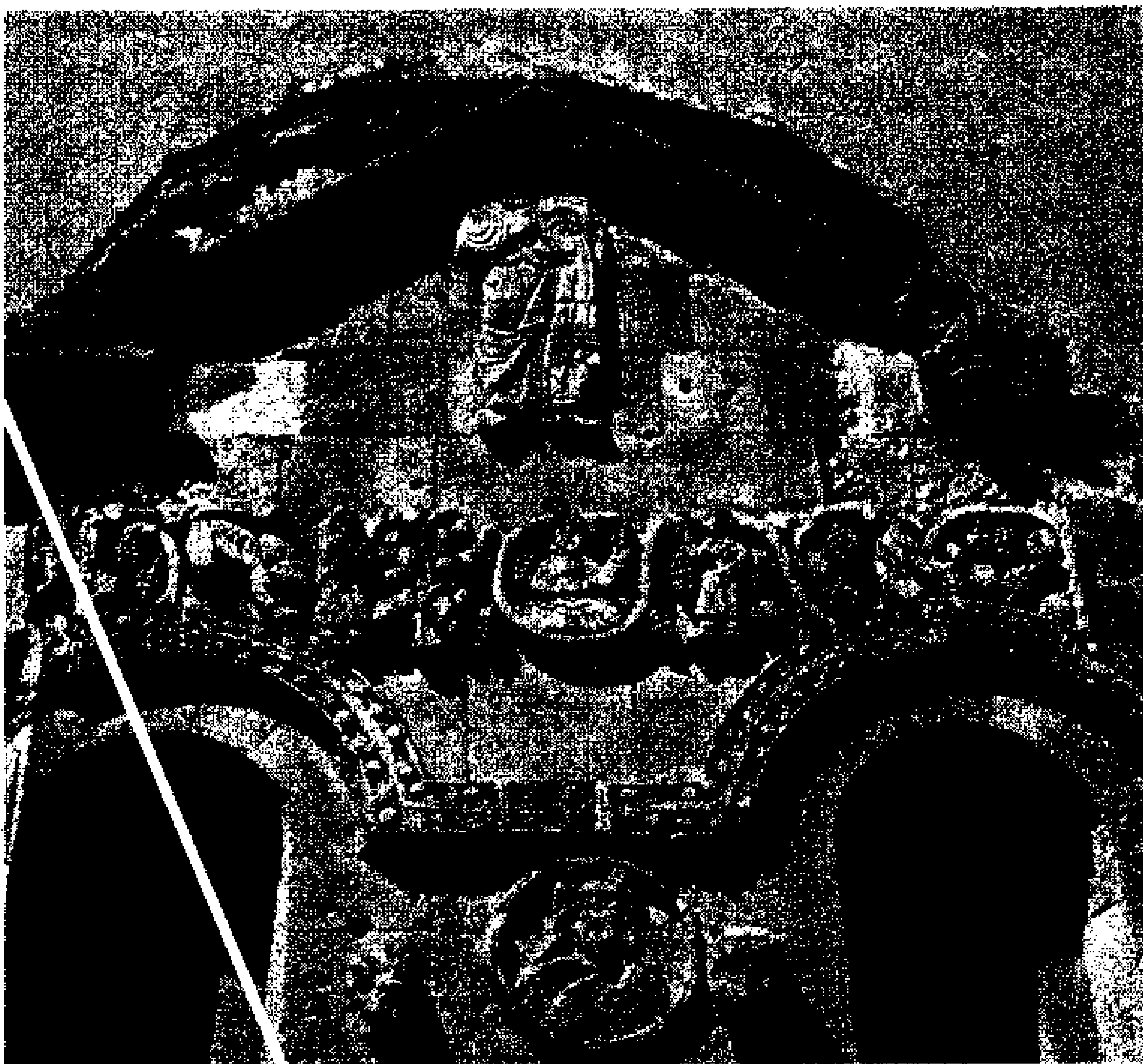
4. John the Deacon

5. Gregory Magistoros

6. Tat'ev

7. Haghbat

8. Aramazd



کلیسای صلیب مقدس در آغتامار (Aght'mar)، از ضلع غربی.

آنی-کاماخ^۱، قرار داشت. میترا^۲، همسان با خورشید توانا، خدای روشنی و آتش، حامی حقیقت و عدالت با عنوان مهر، شهرت داشت. آناهیتا^۳ الهه حاصلخیزی و باروری، مادر همه دانش‌ها. به صورت الهه مورد توجه و حامی ارمنی‌ها درآمد. مشهورترین پرستشگاه‌ها در ارز^۴ قرار داشت. ورترگنا^۵ (ورثرغنه)، خدای جنگ و پیروزی تحت نام واه‌اگن^۶، پرستش می‌شد. تیر^۷، کاتب آرامزد، خدای دانش بود و کارهای نیک و بد افراد را ثبت می‌کرد.

در تاریخ موسی خورنی، معادل‌های یونانی این خدایان چنین‌اند: آرامزد = زئوس^۸؛ واه‌اگن = هراکلس^۹ (هرکول)؛ آستغیک^{۱۰} = آفرودیت^{۱۱}؛ تیر = آپولون^{۱۲}؛ و، نانه^{۱۳} = آتنا^{۱۴}. شواهد این گونه

1. Ani-Kamakh

2. Mithra

3. Anahita

4. Erez

5. verethragna

6. Vahagn

7. Tir

8. Zeus

9. Heracles

10. Astghik

11. Aphrodite

12. Apollo

13. Nane

14. Athena

همسانی‌ها، در نقاط دیگر به چشم می‌خورد. در ویرانه‌های یک پرستشگاه زرتشتی در پرسپولیس، کتیبه‌های نذری به زبان یونانی نشان‌دهندهٔ اهورامزدا، میترا و آناهیتا به ترتیب به‌عنوان، زئوس مگیستوس^۱، آپولون و آتنا است. ورود عناصر یونانی به دینی با اصل و منشأ ایرانی نیز از طریق شرح موسی خورنی دربارهٔ پرستش تندیس‌هایی که از شهرهای یونان آورده شد، معلوم می‌شود. او می‌نویسد، شاه آرتاشس تندیس‌های مفرغین زراندود آرتیمیس^۲، آپولون، و هراکلس را آورد. تندیس‌های زئوس اولومپیا^۳، و تندیس آرتیمیس آتنا و آفرودیت، که آن‌ها را در یونان یافت، به ارمنستان فرستاد. [۹۸]

حضور کاهنان یونانی در ارمنستان، بر اثر کشف یک نوشتهٔ یونانی در آرماویر^۴ تأیید شده است. سر یک تندیس مفرغی از آرتیمیس-آناهیتا، در ارزنجان کشف شده و اکنون در موزهٔ بریتانیا است. در نتیجه، یک نوع ایرانی-یونانی از خدایان متداول بود و اگر چه بت‌پرستی به‌طور رسمی در اوایل سدهٔ چهارم منسوخ شد، ولی در ارمنستان مانند نقاط دیگر، تا مدتی شمار قابل توجهی از بت‌پرستان باقی ماندند و عقاید دیرینه در فرهنگ و رسوم عامهٔ بومیان از میان نرفت.

بر طبق روایات ارمنی، انجیل در ارمنستان به‌وسیلهٔ تادئوس^۵، در بخش جنوبی کشور و توسط بارتولومی^۶ حواری در شمال، تبلیغ می‌شد. زجر و تعقیب عیسویان در حدود ۱۱۰ میلادی و نیز در تاریخ ۲۳۰ میلادی آغاز شد و بعدها، در ۲۸۷ میلادی در زمان سلطنت شاه تیرداد، ادامه داشت و در دورهٔ سلطنت همو بود که مسیحیت سرانجام پیروز شد. پس از آن که تیرداد به‌وسیلهٔ گریگوری مقدس، به آیین مسیحی گروید، مسیحیت به‌عنوان دین رسمی اعلام شد. تاریخ سنتی آن را ۳۰۱ میلادی می‌دانند ولی پژوهش‌های اخیر نشان داده است که پیش از ۳۱۴ میلادی نبوده است. در هر صورت این حادثه، ارمنستان را به‌صورت نخستین کشوری درآورد که مسیحیت را پذیرفت. زیرا فرمان کنستانتین در سال ۳۱۳، تنها مربوط به آزاد گذاشتن مسیحیان بود و گریگوری از دست لئونتیوس^۷ سراسقف قیصریه، مقام اسقفی یافت و از سوی تیرداد و مردم در رأس کلیسای ارمنی قرار گرفت. او پرستشگاه‌ها و تندیس‌های خدایان کافران را از میان برد و به‌جای آن‌ها، کلیسا ساخته شد.

کلیسای بزرگی در پایتخت به‌نام اچمیادزین^۸، به‌معنای «تنها-مولود فرود آمد»، ساخته شد. جدی‌ترین خطر به‌ویژه در بخش‌های شرقی تحت سیطرهٔ دولت ایران کوشش‌های بسیار پادشاهان ساسانی، برای رواج دادن آیین مزدایی بود. هم کلیسای اورتودوکس و هم کلیسای کاتولیک رومی، به اشتباه ارمنی‌ها را مونوفیزیت^۹ می‌دانستند. کلیسای ارمنی همیشه به‌طور جدی، با اختلاط یا اشتباه

1. Zeus Megistos

2. Artemis

3. Olympian

4. Armavir

5. Thaddeus

6. Bartholomew

7. Leontius

8. Etchmiadzin

۹. Monophysite، اصلی که بر طبق آن، جنبهٔ انسانی و الهی در شخص مسیح تنها یک ماهیت را نشان می‌دهد، زیرا Mono به‌معنای «یک» و physis به‌معنای «ماهیت و طبیعت» است.



تندیس کوچک مفرغین از اورارتو.

دو ماهیت در عیسی مخالفت کرده و در وجود او، یک ماهیت الهی و یک ماهیت انسانی تشخیص داده که عبارت از یک انسان بودن کامل به شمار می رفته و به وسیله یک روح معقول، جان یافته است. هرگاه از مسائل اصولی و روابط با سایر جوامع عیسوی، به موقعیت کلیسای ارمنستان در درون ملت بازگردیم، می توانیم ببینیم که این کلیسا، سرچشمه وحدت ملی بود و از دژهای عمده ملی گرایی ارمنی به شمار می رفت. [۹۹]

معماری و تندیس سازی

از میان رفتن پرستشگاه ها و بت ها، پس از برقراری مسیحیت، تقریباً، ما را از همه آثار تندیس سازی غیرمسیحی محروم ساخته است. سر مفرغین آفرودیت، یافت شده در ارزنجان، تنها نمونه باقی مانده از سردیسه هایی است که از شهرهای هلنیستی به وسیله تیگران کبیر آورده شده است. نخستین تأثیر هلنیستی از روی سکه هایی معلوم می شود که توسط تیگران کبیر و جانشینان او ضرب شد. بر پشت سکه ها، عناوین معمول یونانی دیده می شود. بررسی های اخیر، بعضی از سکه های

تیگران کبیر را به سه گروه تقسیم کرده است: اول، سکه‌هایی با نوشته باسیلئوس [۱۰۰] تیگرانو^۱ و توخه^۲، یا الهه بخت از انطاکیه که در انطاکیه ضرب شده است؛ دوم، سکه‌هایی با نوشته باسیلئوس باسیلئو تیگرانو^۳؛ با همان نقش توخه ضرب شده در ارمنستان؛ سوم، سکه‌هایی با نوشته باسیلئوس تیگرانو و یک توخه متفاوت، ضرب شده در دمشق. دو سکه مفرغی از تیگران کبیر در نصیبین یافت شده است که در آن‌ها آنتیوخوس^۴ در نقوش برجسته نمرود داغ، نیمتاج ارمنی بر سر دارد و در برابر تعدادی ایستاده و دست او را گرفته است و آمیزه‌ای از سنت‌های هنری هخامنشی و یونانی را نشان می‌دهد. اما در ارمنستان که مدت‌ها، تحت سیطره ایرانیان بود، تأثیر هنر ایرانی، بسیار دیده می‌شد. هیچ بنای به سبک هخامنشی در ارمنستان یافت نشده است، اما، چند نقش برجسته ایرانی بر روی ستون‌ها می‌شناسیم که از طریق طرح‌های جهانگردان در سده نوزدهم، به دست ما رسیده است. در نزد دو نفر (مغ؟) در دو سوی محرابی ایستاده‌اند و نقش حیوانی را حمل می‌کنند. بر روی ستون‌های نزدیک دریاچه اورمیه، دو پادشاه ساسانی احتمالاً اردشیر اول و شاپور اول، سوار بر اسب نشان داده شده‌اند و در برابر هر یک از آن‌ها مردی و شاید یک پادشاه ارمنی، ایستاده است. [۱۰۱]

در پرستشگاه گارنی^۵، طومارهای کنگر مانند (شوکه‌الیهود) فراوان، با تصاویر شیران و نخل‌های خالص و تزیینات گل و بوته‌دار و هندسی، نمونه‌ای از یادمان‌های آن زمان در آسیای صغیر است. بر روی تخته‌سنگ‌های سردابی متعلق به پادشاه اشکانی که در آغست^۶ در ۳۶۴ پیش از میلاد ساخته شده است، مردی برهنه نیزه خود را به سوی یک گاو وحشی پرتاب می‌کند که مورد حمله دو سگ قرار گرفته است. نظیر این آثار، در کلیساهای کوچک کرچ^۷ در کریمه و ماریسا^۸ در فلسطین، بر روی ستون‌هایی از صیدا (صیدون) و بر روی یادمان‌های بعدی، می‌توان یافت. در تندیس‌های سده‌های پنجم تا هفتم، گرایش شرقی غلبه دارد اگرچه تقابل تندیس‌ها، کم‌تر دیده می‌شود تا در هنر پارسی، ترکیب‌ها به ندرت، دارای وحدت هستند و بیش‌تر به صورت تقارن جداگانه‌اند. [۱۰۲]

خاچکار^۹، یا ستون‌های یادمانی حجاری شده معروف به صلیبی یا ضربدری، مهم‌ترین گروه در این دوره نخستین را تشکیل می‌دهند. بیش از هفتاد عدد از این سنگ‌های مربوط به تدفین یا هنری، در بخش‌های مختلف ارمنستان و غالباً، نزدیک به کلیساهای بزرگ یافت شده است. شکل آن‌ها شبیه ستون‌های مستطیل شکل است که بر روی پایه‌های مکعب سوار شده است. در چهار سطح ستون‌ها و در پایه‌ها، تصاویرهایی از مسیح، مقدسان و فرشتگان حجاری شده است. [۱۰۳]

جالب‌تر از همه، مناظری است با جنبه‌های کاملاً ملی که از حکایت تبدیل دین شاه تیرداد اول به زرتشت گرفته است. بارها این پادشاه را با سر خوک نشان داده‌اند، یعنی به صورتی بوده که تصور می‌رفته است از عیسوی شدن داشته است و برخی ترکیب‌ها، شیران دو طرف دانیال نقش گیلگمش شرقی را

1. Basileos Tigranou

2. Tyche

3. Basileos Basileou Tigranou

4. Antiochus

5. Garni

6. Aghts

7. Kerch

8. Marissa

9. Khatchkar

به خاطر می آورد. نماهای بناها را با پیکره‌های برجسته آراسته‌اند. در مواردی که چنین تزییناتی را بر روی کلیساهای سبک بیزانسی می‌توان دید، آن‌ها شامل تخته‌هایی از مرمر حجاری شده است که در داخل بنای آجری کار گذاشته شده است. نقوش بر روی نماها غالباً، مطالب ابتدای مسیحیت را نشان می‌دهد و اغلب، مسیح را در میان مقدسان جلوه‌گر ساخته است.

ناخارارها، که کلیساهای را برپا می‌داشتند می‌خواستند که یاد آن‌ها از طریق تصویرهایشان جاودان بماند و برای نشان دادن تصاویر این وقف‌کنندگان، ضوابط گوناگون شمایل‌سازی به کار رفته است. تصاویر را گاهی روی سرستون‌ها و نعل درگاه‌ها نشان می‌دادند. نقشمایه‌های تزیینی در این دوره، نسبتاً محدود است. طومارهای نخلی شکل و طومارهای تاک مانند نقشپردازی شده، با یک برگ بزرگ و یک خوشه انگور در میان پیچ و خم‌ها، جزو عناصر مورد توجه از حیات گیاهی است. یک نمونه کلیسای تزیین شده عبارت از کلیسای «صلیب مقدس» است که به وسیله شاه گاگیک آرتسرونی^۱ بر روی جزیره آغتامار^۲، در دریاچه وان بین سال‌های ۹۱۴-۹۲۱ بنا شد، حاکی از تجدید فعالیت هنری در این ناحیه است. نقوش بزرگ‌تری بر روی سطوح دیوارهای بلندتر دیده می‌شود. در کلیسای «صلیب مقدس» نقوش حواریونی که انجیل را در ارمنستان تبلیغ می‌کردند، همراه با «گریگوری روشنگر»^۳ با سایر مقدسان و نیز، مناظری مربوط به تورات، تصاویر مسیح و مریم و پیامبران و مقدسان دیوارهای نمای غربی و شمالی و جنوبی را می‌پوشاند. [۱۰۴]

بناهای کهن ارمنستان از لحاظ تصویری، ترکیبات محدودی عرضه می‌کردند و هنرمندان مجبور بودند از منابع گوناگونی الهام بگیرند. منظره جشن، در مرکز طومارهای تاک مانند در نهایت، از یکی از موضوعات مورد توجه پیکرنگاری دوره ساسانی تکامل یافته و همچنین، در هنر اسلامی جاویدان شده است. نقشمایه‌های ساسانی در گونه و تجسم حیوانات، به ویژه ماهی در مجموعه یونس که به صورت سیمرخ ایرانی [۱۰۵] یا کرماهی (خرماهی^۴) [۱۰۶] تبدیل شده است به چشم می‌خورد. تأثیر هنر اسلامی آن زمان را، در نشان دادن حیوانات دیگر و در پیکرنگاری بیزانسی در مناظر دینی می‌توان دید. کلیسای سده یازدهم نوراونک^۵ در بغن^۶ در ایالت سیونیک، را مناظری از انجیل، تصاویر مسیح و مقدسان و فرشتگان زینت بخشیده است.

در کلیساهای سده سیزدهم و چهاردهم، گونه‌های پیکرنگاری شکارگاه‌های سلطنتی ساسانی، که در هنر اسلامی جاودانی شده است، گاهی به وسیله هنرمندان ارمنی به کار رفته است. در دوره باگراتیان، شکل‌های ساده‌تر خطوط به هم بافته، که در سده‌های پنجم-هفتم به کار می‌رفته، به خوبی تکامل یافت. رشته‌های به هم بافته، شماری از شکل‌های هندسی مانند مثلث، لوزی، دایره و مستطیل را تشکیل می‌دهد، بدون آن که تداوم طرح را بر هم بزند. نوارهایی از نقشمایه‌های ستاره‌ای

1. Gagik Artsruni

2. Aghtamar

3. Gregory the illuminator

4. Hippocamp

5. Noravonk

6. Bghen

که یک گونه تزئینی از هنر سلجوقی بود، به کار می‌رفت. از میان پرندگان سیرن‌ها^۱ و گریفین‌هایی با سر آدمی، به‌طور مکرر دیده می‌شوند بزرگ‌ترین طرح‌های تزئینی را روی صلیب‌های سنگی می‌توان دید که از سده نهم به بعد، به‌صورت تخته‌سنگ‌های مستطیل مسطحی است که آن‌ها را فقط، از یک رو حجاری کرده‌اند. به‌هرحال، نیروهای تخیلی تندیس‌سازان ارمنی، بهترین تأثیر خود را در صلیب‌های سنگی برجای گذاشته است. [۱۰۷]

هنرهای ظریف

از این‌گونه هنرها، تنها، چند جعبه اشیای متبرکه و جلد‌های سیمین باقی مانده است. از طریق همین‌هاست که می‌توانیم از هنرهای ظریف دولت سلطنتی کیلیکیا، تا اندازه‌ای آگاه شویم. بر روی یک جعبه اشیای متبرکه به شکل سه لته و ساخته شده در صومعه اسکورا^۲ در ۱۲۹۳، مسیح بر روی صلیب دیده می‌شود. این صلیب را به‌طور برجسته ساخته و در وسط قرار داده‌اند و عید تبشیر و تصاویر مقدسان که ایستاده‌اند، در درون ترنج قرار گرفته و آن‌ها را حکاکی کرده‌اند. سبک ظریف این تصویرها، علاقه به طبیعت را نشان می‌دهد که از ویژگی‌های نقاشی کیلیکیایی است. دو جلد سیمین از ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵، مهارت نقره‌کاران را که در مقر بطریق^۳ هرومکلا^۴ کار می‌کرده‌اند، نشان می‌دهد. بر روی جلد سال ۱۲۵۵ (ماتناداران^۵ شماره ۷۶۹۰) تصویرها بزرگ‌ترند و تقریباً سراسر لوح را اشغال می‌کنند، موضوع اصلی شمایل‌نگاری بیزانسی مربوط به دیسیس^۶، یعنی مسیح است که میان مریم و یوحنا تعمید دهنده ایستاده است. این ترکیبات جلد سیمین روکشدار از طلا را می‌آزاید. تعدادی جلد‌ها و جعبه‌های سیمین اشیای متبرکه ساخته شده در ارمنستان بزرگ نیز باقی مانده است. جالب‌ترین آن‌ها، نقاشی سه‌لته‌ای است که در ۱۳۰۰، به فرمان اآتچی پروشیان^۷ از اشراف فتودال، انجام گرفته است. ظرافت سبک ویژه هنر نقره‌کاران، این شکل را از پیکره‌های سنگی آن زمان متمایز می‌سازد و آن‌ها را بیش‌تر به نمونه‌های کیلیکیایی مربوط می‌کند. [۱۰۸]

نقاشی

تنها نمونه موجود هنر تصویری دوره غیرمسیحی عبارت است از یک اطاق مفروش با موزاییک در گارنی است. تجسم اوقیانوس و دریا، که آن‌ها را به‌صورت نیمه نشان داده‌اند و به‌طور بدی آسیب دیده است، بخش میانی اتاق را دربرمی‌گیرد. در پیرامون اتاق و در یک زمینه سبز که دریا را به یاد می‌آورد، خدایان و تصاویر تمثیلی که با نوشته‌های یونانی تشخیص داده می‌شوند، به چشم می‌خورند. بخش عمده موزاییک‌ها از بین رفته و فقط مقدار کمی باقی مانده است. وسیع‌ترین

۱. Sirens، جانوری که نیمی زن و نیمی پرنده بود و ملوانان را شیفته صدای خود می‌کرد.

2. Skevra

3. patriarchal

4. Hromkla

5. Matenadaran

6. Deesis

7. Eatchi Proshian

زمین‌های مفروش با موزاییک و دارای خطوط ارمنی، در کلیسایی نزدیک «دروازه دمشق» است. ز موزاییک برای تزیینات دیواری نیز استفاده می‌کردند.

در رساله‌ای علیه یک فرقه مخالف شمایل‌سازی که در پایان سده ششم یا اوایل سده هفتم ز رسته شده، مؤلف این گفته را تأیید کرده است که «همه مطالب کتاب مقدس در کلیساها به تصویر کشیده شده است.» وی، به‌ویژه از ولادت مسیح، غسل تعمید، رنج‌های مسیح، مصلوب شدنش، تدفین او، برخاستن او از گور و صعودش به آسمان، مریم عذرا و کودک، مناظری از زندگی مقدس، مان سخن می‌گوید. تکامل کلی نقاشی ارمنی را می‌توان در وهله اول، از طریق دست‌نوشته‌های تذهیب شده، ردیابی کرد. تاریخ نویسان در شهرهای خود از نابود شدن مجموعه‌های وسیع سخن می‌گویند. بنابه گفته استفن اوربلی^۱، هنگامی که سلجوقیان دژ باغابرد^۲ را در ۱۱۷۰ تصرف کردند، بیش از ده هزار نسخه را که از کلیساها و صومعه‌های سیونیک به آنجا برده شده بود، نابود ساختند. بارها کاتبان، در یادداشتی که به نسخه‌ها منظم می‌ساختند، از صاحب آن می‌خواستند که آن نسخه‌ها را در زمان جنگ در خاک دفن کند. بسیار احتمال دارد که در دوره فعالیت شدیدی که بعد از ابداع الفبا پیش آمد، نقاشان گاه‌گاه با کاتبان همکاری می‌کردند و دست‌نوشته‌های تذهیب‌شده^۳ ارمنی را که در ارمنستان آورده شده بود، الگوی کار خود قرار می‌دادند. [۱۰۹]

وارتانس کرتوغ^۴ درباره نسخه‌های انجیلی سخن می‌گوید که آن‌ها را ز پوست گوساله و به رنگ ارغوانی ساخته و با آب طلا و آب نقره آراسته و با صفحات عاج،^۵ جافی کرده بودند. جلدهای عاجی کتاب‌های متعلق به مسیحیان نخستین، مانند جلد انجیل اچ سیادزین و متعلق به سده دهم، گواهی وارتانس را تأیید می‌کند. بقایای نقاشی‌های دیواری و -تی، دو ورق از انجیل مذهب به‌وسیله سبک خود، به‌وضوح نشان می‌دهد که بقایای سنت پاتری و نفوذ هنر ساسانی را نیز باید به حساب آورد. آمیزه دقیق این دو رگه هنری، سبک ارمنی را ممتاز می‌سازد. یک اثر برجسته حاکی از تجدید فعالیت هنری پس از سده‌های مربوط به غلبه اعراب است. این اثر عبارت از انجیل مشهور به ملکه (ملکه)^۶ بوده که به همسر شاه گاگیک، از خانواده واسپوراکان تعلق داشته و نسخه‌ای بوده است که در ۸۶۲، احتمالاً برای یک عضو از خانواده آرتسرونی، با تذهیب و بعدها به‌وسیله آن ملکه، به صومعه واراگ^۷ اهدا شده است. [۱۱۰]

تنها کلیسای ارمنی که تقریباً به تمامی تزیینات نقاشی خود را حفظ کرده است کلیسایی است که به امر گاگیک و واسپوراکان در جزیره آغتامار ساخته شد. یک دوره ممتد مربوط به انجیل که آغاز آن، بشارت تولد مسیح و پایانش، روز رستاخیز است، در درجا در دورتادور دیوارها، به چشم می‌خورد. با وجود این، نقاشی‌های مزبور، بر اثر وقار و هیبت بسیار و کیفیت عالی خود و علی‌رغم

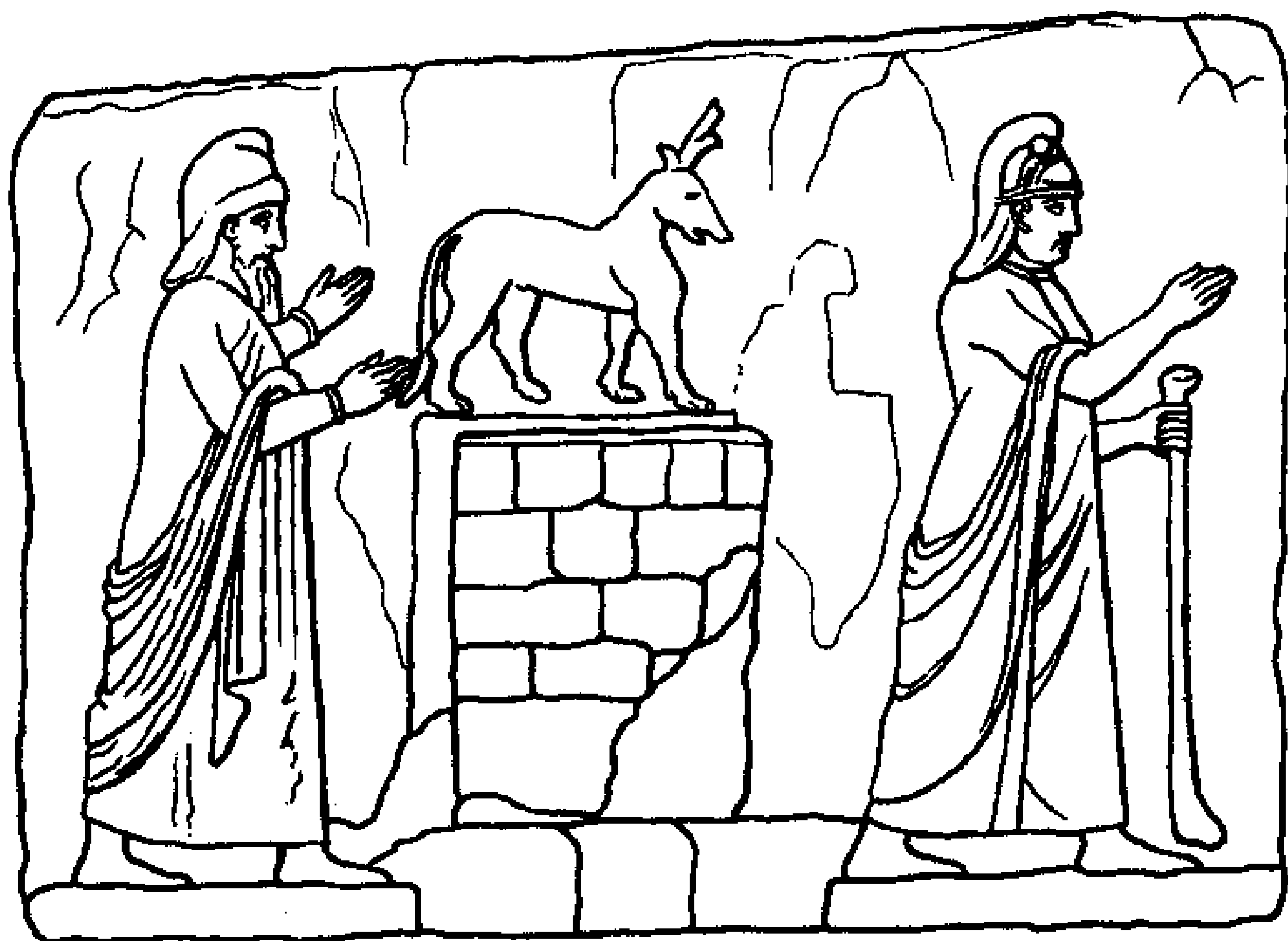
1. Orbelian stephen

2. Baghaberd

3. Vrtanes kertogh

4. Mik`ē

5. Varag



نقش برجسته از بایزید (Bayazid).

ناشیانه بودنشان به طرزی شگفت‌انگیز مؤثر و گیرا هستند. نقاشی‌های مینیاتوری سدهٔ دهم که در آن، کیفیت‌های تزیینی و انتزاعی به حد افراط عرضه می‌شد، مانند انجیل مصور سال ۹۶۶، که اکنون در تالار هنری والترا^۱ قرار دارد، دیده می‌شود. در موارد دیگر و در کار نقاشان ماهرتر، نقشپردازی با توجه به پیدایی شکل طبیعی آدمی، انجام گرفت و انجیل اچمپادزین و مصور در سال ۹۸۹، بهترین نمونه از این دست است. [۱۱۱]

در زمان اعتلای قدرت باگراتیان در سدهٔ یازدهم، پادشاهان و شاهزادگان و امرای عالی رتبهٔ کشور، هنرمندان را مأمور می‌کردند که نمونه‌هایی عالی از آثار هنری بردارند، این خود دورهٔ اعتلای بیزانس بود و نفوذ بیزانس در این نقاشی‌ها شدیدتر از نفوذهای سدهٔ پیشین بود مثلاً منظرهٔ غسل تعمید، با بهترین آثار بیزانسی برابری می‌کند. انجیلی که به دستور گاگیک شاه قارص مصور شد به تمامی، کار یک نفر ارمنی است که ضمن الهام گرفتن از یک الگوی بیزانسی، آن سبک را با سلیقهٔ خود موافق ساخت و عناصر تزیینی بسیاری را در آن وارد کرد.

نسخهٔ مهم دیگر، عبارت از انجیل ماتناداران در ایروان است که به انجیل موغنی^۲، شهرت دارد. در مناظر انجیلی، اگرچه ترکیبات با هم تناسب دارند روی هم‌رفته در شمایل‌نگاری بیزانسی، تغییر

1. Walter

2. Moghni

صورت‌ها به سبک ترسیمی آشکارتر است. سبک ملی در نسخه‌هایی بهتر محفوظ مانده است که برخلاف نسخه‌های باشکوه تذهیب شده برای محافل درباری، جایی که اعتبار شهر امپراتوری قسطنطنیه در حد اعلای بود، در صومعه‌های دوردست یا محافظه کارتر تهیه می‌شد. بعد از یک دوره وقفه ناشی از تاخت و تازهای سلجوقیان، کار در سده سیزدهم و چهاردهم دوباره از سر گرفته شد، تشابه با نسخه‌های بیزانسی دیگر وجود ندارد و رگه غیردینی در سبک مردم‌پسند نقاشان ایالت واسپواکان بیش‌تر دیده می‌شود. [۱۱۲]

تزیینات شامل نقشمایه‌های هندسی مرکب از مشبک‌کاری‌های گل و بوته‌دار و نخلی برتری دارد و پرندگان نقشپردازی شده‌اند و نقاشی‌های یادمانی بسیار مورد توجه بود و این مطلب، شاید مربوط به نفوذ گرجی‌ها باشد. در آثار تائوروس روسلین^۱، نقاش پیش‌تاز سده سیزدهم که ریاست اتاق کتابت را در مقر بطریق^۲ در هر و مکلا به عهده داشت، ابتکار مشابهی است از دوره‌ای که مناظری از انجیل به تصویر کشیده شده است. شکوه ترکیبات پیشین در سده دوازدهم جای خود را به یک حالت طبیعی جدید و به یک حرکت سرزنده و سیماهای واقعی داده است. تائوروس روسلین غالباً، ضوابط کهنه را کنار می‌گذارد و حکایات انجیل را به روشی تازه تعبیر می‌کند، مانند ورود عناصر مربوط به زندگی روزانه که نه تنها در جامعه‌های آن زمان، بلکه در خود ترکیبات واقعی ظاهر می‌شوند.

بسیاری از نسخه‌های کیلیکیایی به دستور اعضای خانواده سلطنتی تهیه شده و تصاویر آن‌ها، به عنوان اهداکنندگان، یک تالار نقاشی جالب توجه را تشکیل می‌دهد. در انجیلی که در ۱۲۷۲، پس از تاجگذاری شاهزاده لئو و همسرش کران^۳ نوشته شد، همه اعضای خانواده زانو زده‌اند و تاج‌های کوچک که علایم حمایت خداوندی به شمار می‌رود، به صورت شعاع‌های نور فرود می‌آید. در انجیلی که برای جان^۴ اسقف، برادر شاه هتوم اول مذهب شده است، وقف‌کننده را در حالی نشان می‌دهند که وی مشغول انجام وظیفه خود، یعنی به کار گماشتن شماسان یا کشیشان است. با غلبه ممالیک، هرگونه فعالیت هنری در کیلیکیا به پایان رسید، ولی در ارمنستان بزرگ تا سده هفدهم ادامه یافت [۱۱۳].

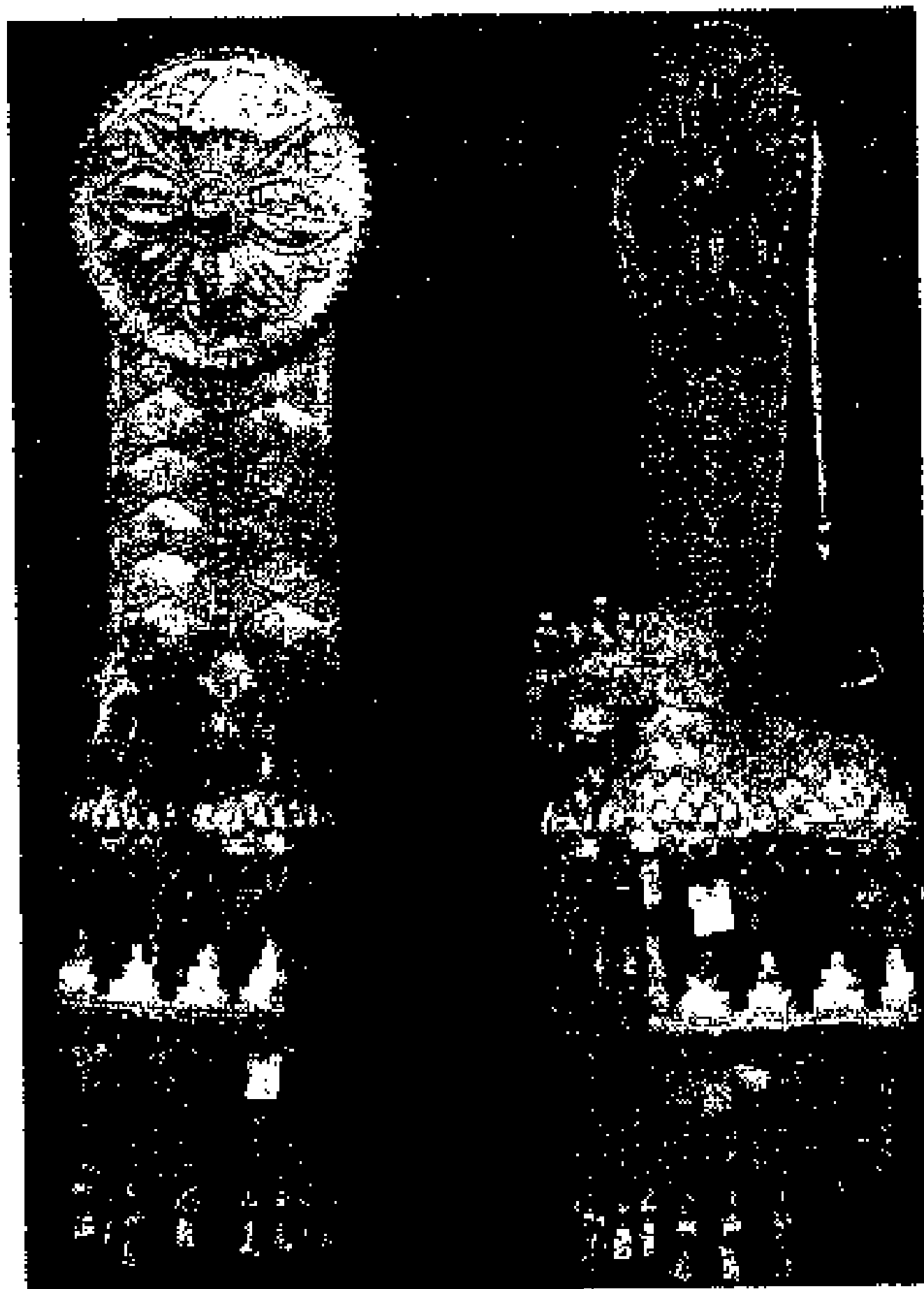
1. T'oros Roslin

2. Patriarch

3. Keran

4. John

گوشواره زرین معروف به آخالگوری
(Akhalgori)، سده پنجم پیش از
میلاد، موزه دولتی گرجستان.



گرجی‌ها^۱

گستره جغرافیایی و ریشه‌های تاریخی

گرجی‌ها، که امروزه یکی از اقوام منفرد آسیا به‌شمار می‌روند، مورد توجه تاریخ‌نویسان وستان‌شناسان قرار گرفته‌اند. این امر، در نتیجه غنا و تنوع فرهنگ مادی باستانی آن‌ها و تداوم نهادهای اجتماعی به‌هم پیوسته آنان صورت پذیرفته است. زمان تکامل نهادهای مزبور را با اعتماد و اطمینان می‌توان سه هزار سال پیش دانست، هر چند از دلایل و شواهد چنین برمی‌آید که اقوامی ز نژاد دیرینه قفقازی که نیاکان گرجیان امروزی بودند، در منطقه قفقاز و نواحی مجاور مدت‌ها پیش زین تاریخ می‌زیستند.

محل سکونت اصلی گرجیان و اقوام ایبریایی-قفقازی که با آن‌ها نسبت نزدیک دارند، منطقه‌ای سه‌گوشه را در منتهی‌الیه شرقی دریای سیاه تشکیل می‌دهد. این سرزمین از شمال به سلسله جبال قفقاز، از جنوب به ارمنستان، و از مشرق به آذربایجان کنونی، آلبانیای^۲ جغرافی‌نویسان قدیم، محدود است. بخش اعظم ملت گرجی امروزی در درون مرزهای گرجستان زندگی می‌کنند. گرجی‌ها خود را کارتول-ابی^۳ می‌نامند، زیرا خاستگاه آن‌ها به سا-کارتول-ابی^۴ شهرت داشت. هر دو این نام‌ها، به نام یک خدای نیمه اساطیری معروف به کارتلوس^۵ یعنی نیای مردم گرجی مربوط است. [۱۱۴] همان‌گونه که غالباً در مورد اصطلاحات نژادی معمول است، ملت‌های بیگانه برای

1. Georgians

2. Albania

3. Kartvel-ebi

4. Sa-Kartvel-ebi

5. Kartlos

گرجی‌های از نام‌هایی استفاده کرده‌اند که ربطی به کارتول^۱، یعنی نام قومی خود آن‌ها ندارد. بدین ترتیب، ارمنی‌ها و ایرانیان باستان، گرجی‌های منطقه شرقی را به ترتیب ویرک^۲ یا ویرسهن^۳ می‌نامیدند و عنصر ویر^۴ کلمه ایوروی یا ایبریایی را به وجود آورد که یونانیان و رومیان آن را به کار می‌بردند. به احتمال زیاد، ریشه کلمه vir یا ber تا اندازه‌ای مربوط به طوایف باستانی قفقاز یعنی ساسپروها^۵ و تیبارن‌ها^۶ می‌شود که در روزگار هرودوت شناخته شده بودند. عرب‌ها و ایرانیان در زمان بعد، گرجی‌ها را گرج^۷ یا گرج^۸ می‌نامند. از این صورت‌ها، اروپاییان غربی کلمه جرجی‌ها^۹ را جعل کردند و به طور کاملاً غلط، آن را از اسم جورج مقدس^{۱۰} (جرجیس) مشتق می‌دانند که حامی گرجستان به شمار می‌رفت.

آلبانیایی‌های قفقاز که نام آن‌ها با کلمه ارمنی آغوان^{۱۱} یا آلوان^{۱۲} مربوط است، مطلقاً، ربطی به آلبانیایی‌های امروزی در کنار دریای آدریاتیک ندارند. آلبانیایی‌های کنونی، چندین سده بعد از آلبانیایی‌های قفقاز وارد صحنه تاریخ شدند و به یک زبان هندواروپایی سخن می‌گویند. از نقطه نظر انسان‌شناسی، گرجی‌ها باسوان‌ها^{۱۳} و مردم مینگرل-لاز^{۱۴} به گروه معروف به پونتو-زاگروس^{۱۵} تعلق دارند و در میان اقوام دیرینه-قفقازی^{۱۶}، جایی میانه را اشغال می‌کنند.

گرجی‌ها مانند ارمنی‌ها و همچنین روستاییان آناتولی امروزی، حاصل چندین هزار سال اختلاط نژادی هستند. در طی این فرایند، امواجی از گروه‌های مهاجم وارد و با افراد بومی مخلوط شدند. دور بودن گرجستان از راه‌های عمده مهاجمان باستانی، منجر به تداوم مردم شناختی بیش‌تری شد. به طوری که گرجی‌های امروزی را می‌توان ساکنان برزخ قفقاز و نواحی مجاور جنوب غربی دانست. هر چند، هم عناصری هندواروپایی از هزاره سوم، و بعدها گروه‌هایی از سکاهای^{۱۷} [۱۱۵] و کیمیری‌ها^{۱۸} [۱۱۶] از کوچ‌نشینان ملطیه و سپس، جماعتی از فاتحان عرب، مغول، ترک و ایرانی با آن‌ها مخلوط شدند. پیش از حملات سلجوقیان در سده یازدهم، این منطقه کوهستانی کنار دریای سیاه، سهمی اساسی در تکامل فرهنگی، زبانی و نژادی ملت گرجی داشت. در دوره‌ای پیش‌تر، طوایف جنگجوی آناتولی مرکزی که همان طوایف ماشک^{۱۹} و توبال^{۲۰} مذکور در تورات هستند. حلقه‌ای مهم میان ناحیه ماورای قفقاز و تمدن‌های باستانی سوریه و فلسطین به شمار می‌رفتند. [۱۱۷]

1. Kartvel

4. Vir

7. Kurj

10. St. George

13. Svans

16. Paleo-caucasian

19. Meshek

2. Virk

5. Sasperoi

8. Gurj

11. Aghuan

14. Mingrelo-laz

17. Scythians

20. Tubal

3. Wyrshn

6. Tibareni

9. Georgians

12. Alvan

15. Ponto-zagros

18. Cimmerians

ویشه‌های نژادی

در مدارک تاریخی آشور، سخن از فرمانروایان و طوایفی به میان می‌آید که آن‌ها را می‌توان پیشتازان گرجی‌ها نامید. به نظر می‌رسد که اقوام ساکن قفقاز و آناتولی شرقی که به توسط هیتی‌ها متوقف شده بودند، از انقراض این دولت استفاده کرده و به شمال بین‌النهرین و مرکز آناتولی تاخته و بدین ترتیب، با پادشاهان آشور درافتاده باشند. در میان طوایف تازه‌وارد، از قومی به نام گاسگاها^۱ یا کاشک‌ها^۲، سخن به میان می‌آید که قومی نیمه بربر به شمار می‌رفتند و از سواحل جنوبی دریای سیاه آمده بودند. بیش‌تر آن‌ها، به پرورش خوک اشتغال داشتند و جنگجویانی بودند که پادشاهان هیتیایی می‌بایستی تقریباً هر سال لشکرهایی برای تنبیه آن‌ها اعزام دارند. قوم دیگری که از انقراض دولت هیتیایی استفاده کردند موشک‌ها^۳ بودند، که در منطقه شمالی فرات، در طول رود مرادسو^۴ در ناحیه آلزی^۵ و پورولومزی^۶ ساکن شدند و در حدود ۱۱۶۵ پیش از میلاد، در آن‌جا استحکاماتی برپا ساختند.

تیگلت پیلسر اول پادشاه آشور (۱۱۱۵-۱۰۷۷ پیش از میلاد) به آن‌ها حمله برد و آن‌ها را شکست داد و بیست هزار اسیر گرفت. پس از این شکست موشک‌ها ظاهراً به گروه‌هایی تقسیم شدند. یک شعبه از آن‌ها به سوی غرب رفت و در کرانه‌های جنوبی رود هالیس^۷ (قزل ایرماق) سکنی گزید و با اهالی فروگیا دولت نیرومندی تشکیل داد. شعبه دیگر به سوی شمال شرقی و نواحی هاورای قفقاز رفت و در جنوب غربی گرجستان سکونت اختیار کرد و بعدها هسته اصلی و مهم گرجی-موشک‌ها را تشکیل داد که ایالت آن‌ها سامتسخه^۸ هنوز هویت خود را تا زمان حاضر دارد. موشک‌ها در تورات تحت نام ماشک^۹، جزو فرزندان یافث^{۱۰} آمده‌اند (سفر پیدایش، باب ۱۰، آیه ۲؛ کتاب اول تواریخ ایام، باب ۱، آیه ۵). بعضی‌ها آن‌ها را با توبال^{۱۱} و گومر^{۱۲}، کیمری‌ها، یا با یلوان^{۱۳} (ایونی‌ها، یونانی‌ها)، یکی دانسته‌اند. کتاب حزقیال نبی^{۱۴} (باب ۲۷، آیه ۱۳)، آن‌ها را به عنوان بازرگان، برده‌فروش و فلزکار می‌نامد. پیامبر مزبور (باب ۳۲، آیه ۲۶)، از شهرت آن‌ها با عنوان «جنگجویان کافر» در بلندی‌های آسیای صغیر، سخن می‌گوید. طایفه توبال که در این‌جا مربوط به موشک‌ها هستند، در سالنامه‌های آشوری جایگاهی مهم تاریخی و طولانی دارند. شاه سلیمانصر سوم (۸۵۹-۸۲۴ پیش از میلاد)، ادعا می‌کند که از بیست و چهار پادشاه توبال خراج گرفته است. این قوم با توبال-قاین^{۱۵} سفر پیدایش یکی دانسته شده‌اند و از نخستین اقوامی بودند که از

1. Gasgas

4. Muradsu

7. Halys

10. Japhet

13. Javan

2. Kashki

5. Alzi

8. Samtskhe

11. Tobal

3. Mushki

6. Purulumzi

9. Meshech

12. Gomer

15. Tubal-Cain

۱۴. و. ک.: تورات، کتاب حزقیال نبی، باب ۸، آیه ۱۴.

آهن استفاده کردند و در روزگار باستان، به تیبارن‌ها^۱ شهرت یافتند و در جنوب غربی گرجستان ساکن شدند و بدین ترتیب، می‌توانیم به کلمهٔ ایبری‌های قفقاز^۲ برسیم که گرجی‌های شرقی در روزگار باستان و بیزانس (روم شرقی)، بدان نام معروف بودند. خود گرجی‌ها از این کلمه استفاده نمی‌کردند، بلکه سرزمین خود را ساکارتولو^۳ یا کشور مردم کارتول^۴، می‌نامیدند. کتیبه‌های اورارتویی اطلاعاتی دقیق دربارهٔ جمعیت و ثروت معدنی و کشاورزی جنوب غربی سرزمین گرجی‌ها، در سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد به دست می‌دهد و ذکر می‌کند که در این سرزمین در آن روزگار، کشوری با دژها و شهرک‌های تکامل یافته وجود داشت و در آن، زرگران و نقره‌کاران، مسگران و مفرغ‌کاران به کار مشغول بودند [۱۱۸].

یکی از عناصر ملت گرجی، کولخیسی‌ها^۵ بودند که احتمالاً، در اواسط عصر مفرغ در قفقاز ساکن شدند. امکان دارد که کیلخ‌ها^۶، که در کنار دریای سیاه می‌زیستند و تحت نام کول‌ها^۷ بودند، همان قوم باشند. بر طبق گفتهٔ استاد ملی کیشویلی^۸، اشاره به آهن در کتیبه‌های اورارتویی، علامت مفیدی در مورد تکامل صنعت آهن در کولخیس باستانی است. [۱۱۹]

ویژگی‌های فردی، مردم

گرجی‌ها در رفتار انفرادی و اجتماعی خود در طی قرن‌ها، برخی خصایص کاملاً ویژه پیدا کرده‌اند. در بعضی از این خصایص، با همسایگان خود از لحاظ میراث قفقازی، در موارد شرافت، مهمان‌نوازی و وفاداری قبیله‌ای مشترکند و پاره‌ای دیگر از این خصایص، مربوط به احساسات ملی و سنت‌های باستانی ملت گرجستان است. در مقایسه با همسایگان روسی و مسلمان خویش، از لحاظ غرور و حتی رفتار خودنمایانه و متکی بر برتری فرهنگی و کارهایشان، متمایز هستند. تا همین اواخر، عملاً هیچ مطلبی دربارهٔ وجود زندگی بشر در گرجستان پیش از عصر مفرغ نمی‌دانستند. دانشمندان برجسته پیشین، مانند ژاک دومورگان^۹ تردید داشتند که فرهنگ‌های مربوط به دیرینه سنگی یا نوسنگی در آنجا وجود داشته باشد.

کاوش‌های باستان‌شناختی در طی نیمهٔ آخر سدهٔ بیستم، معلوم می‌دارد که گرجستان، جزو سرزمین‌هایی محسوب می‌شود که شاهد پیدایی حیات انسانی بر روی زمین بوده است. گواه حضور بشر عصر سنگ در گرجستان از دوره‌های دیرینه سنگی متأخر به بعد، در تعدادی از یافته‌هایی مشاهده می‌شود که در درهٔ ریونی^{۱۰} و فاسیس^{۱۱}، و کرانهٔ دریایی آبخازیا، پراکنده شده است.

۱. Tibareni

۲. Kartvel

۳. Qulha

۴. Rioni

۵. Iberian

۶. Colchians

۸. Melikishvili

۱۱. Phasis

۳. Sakartvelo

۶. Kilkhi

۹. Jacques de Morgan

۱۹۱۴، اشمیت^۱ و کوزلوفسکی^۲ نخستین کاوش منظم اقامتگاه‌های عصر سنگ را در گرجستان انجام دادند و کارهای دستی از سنگ چخماق مربوط به فرهنگ اورینیاکی^۳ را در غار ساکاژیا^۴ نزدیک موتسامتی^۵، در ساحل چپ رود دسقالدسیتله^۶ کشف کردند. از آن تاریخ به بعد، باستان‌شناسان روسی و گرجی در شمار زیادی از جاها در دشت‌ها و غارها به کاوش پرداخته و افق تاریخی دانش را عقب‌تر برده‌اند.

در ۱۹۵۸، یک هیأت اعزامی از سوی فرهنگستان علوم گرجستان و به‌ریاست نینو بردزنیشویلی^۷، ابزارهایی مربوط به فرهنگ آبیولی^۸ شلئی^۹ را در محلی در آبخازیا، نزدیک کرانه‌های شمال شرقی دریای سیاه کشف کرد. فرهنگ آشولئی^{۱۰} در گرجستان و مناطق مجاور به‌خوبی آشکار است. در ۱۹۳۴-۱۹۳۶، هیأتی به رهبری سرگی زامیاتنین^{۱۱} ۱۸۹۹-۱۹۵۸، گروه مهمی مربوط به این دوره را در طول ساحل آبخازیا، یا در دریای سیاه، کشف کرد. این محل‌ها، بیش‌تر میان گاگرا^{۱۲} و مصب رود اینگوری^{۱۳} قرار دارد. دربارهٔ حیات نخستین بشر در گرجستان، به دورهٔ موستری^{۱۴} می‌رسیم که شامل همهٔ دوره‌ها و فرهنگ‌های بین ۱۰۰'۰۰۰ و ۴۰'۰۰۰ پیش از میلاد است. دانشمندان غربی آن‌ها را تحت نام «دیرینه سنگی میانه»^{۱۵} گروه‌بندی می‌کنند.

در میان بقایای عصر دیرینه سنگی علیا، آن‌هایی را می‌توان یافت که در ۱۹۱۶ به‌وسیلهٔ کروکوفسکی^{۱۶} توصیف شده و از غار گوارجی لاسکلده^{۱۷} نزدیک رگانی^{۱۸} در ناحیهٔ چیاتورا^{۱۹} در ایمرتی^{۲۰} به‌دست آمده است. این یافته را به طبقهٔ علیای فرهنگ ماگدالنی^{۲۱} نسبت می‌دهند. نقاشی‌های غاری دورهٔ دیرینه سنگی در آن‌جا، بسیار نادر است و آن‌ها را با نقاشی‌های موجود در غارهای فرانسه و اسپانیا نمی‌توان مقایسه کرد. نقاشی غارهای مغویمه‌وی^{۲۲} نزدیک چیاتورا جالب توجه است. [۱۲۰]

کوسون^{۲۳} معتقد است که دورهٔ دیرینه سنگی علیا، شاهد تشکیل نظام «مادرسالاری» یا نظام قبیله‌ای مادر سالاری بود که در سراسر ادوار میان سنگی و نوسنگی رواج داشت [۱۲۱]. دورهٔ بعدی یعنی انثولیتیک^{۲۴} و کالکولیتیک^{۲۵} است و بر طبق فرضیهٔ او، انتقال به تسلط به مرد یا رهبر قبیله

1. Schmidt

2. Kozlovsky

3. Aurignacian

4. Sakazhia

5. Motsameti

6. Dsqaldsitela

7. Nino Berdznishvili

8. Abbevillian

9. Chellean

10. Acheulian

11. Zamyatnin

12. Gagra

13. Inguri

14. Mousterian

15. Middle palaeolithic

16. Krukovsky

17. Gvarjilasklde

18. Regani

19. Chiatura

20. Imerti

21. Magdalean

22. Mghvimevi

23. Kosven

۲۴. E. Neolithic، دورهٔ انتقالی میان عصر نوسنگی و اعصار مفرغ که در آن مقداری مس به کار رفت «فرهنگ

۲۵. Chalcolithic، عصر مس و سنگ.

هنرهای تجسمی.

یعنی نظام «مردسالاری»، مشخص می‌شود. آغاز عصر جدید، یعنی عصر نو-سنگی در دوره بعد از یخبندان بود. بشر از غارهای مرطوب یا شکاف‌های کوه‌ها بیرون آمد و از روش زندگی خود در غار دست برداشت و در خارج به فعالیت پرداخت. هزاره پنجم و چهارم پیش از میلاد، شاهد ظهور یک فرهنگ نو سنگی در گرجستان و مناطق مجاور بود. در کولخیس^۱ [۱۲۲]، کشاورزی به مرحله عالی رسید. کالاندازه^۲ از اودیشی^۳، بقایای ظروف سفالین از دوره نو-سنگی به دست آورد که دارای نقشمایه‌های تزئینی و شامل خطوط شکسته و موجدار و گاهی جناقی بوده است و بقایای استخوان‌های گاو، گوسفند و بز نشان می‌دهد که جانوران را اهلی می‌کردند. [۱۲۳]

فرهنگ

در ربع اول هزاره سوم پیش از میلاد، هنگامی که قفقاز بخش کاملی از خاورمیانه را تشکیل می‌داد، نه تنها ساخت فلزات، بلکه تمامی سطح فرهنگ مادی در ماورای قفقاز، تکامل عمده‌ای یافت. این امر به سبب گسترش تماس‌های بازرگانی به مقیاس زیاد و تبادل فرایندهای فنی میان طوایف قفقاز و تمدن‌های بزرگ خاورمیانه باستان بود. تاریل چوبی نیشویلی^۴، تاریخ اقامتگاه عصر مس و سنگ را در آمیرانیس گورا^۵، نزدیک آخال‌تسیخه^۶ جنوب غربی گرجستان، به ۳۰۰۰ تا ۲۷۰۰ پیش از میلاد می‌رساند.

یک جنبه عمده و در واقع هیجان‌انگیز فرهنگ کورا-ارسی^۷ ماورای قفقاز در هزاره سوم پیش از میلاد، عبارت از ظروف سفالی دست‌ساز است که، آن‌ها را با رنگ‌های سیاه و قرمز می‌آراستند و مانند فلز جلا می‌دادند [۱۲۴]. این ظروف را معمولاً با تزیینات شیاردار هندسی زینت می‌کردند و گاهی آن‌ها را به صورت‌های غیرعادی می‌ساختند. مثلاً فنجانهایی یافت شده با پایه‌هایی به اندازه‌ای باریک که نمی‌توان آن را برجای خود استوار ساخت. پژوهش‌های باستان‌شناسان روسیه و غرب نشان می‌دهد که این ظروف کورا-ارسی، عملاً شبیه آن‌هایی است که در سوریه و فلسطین یافت شده و به خربت کرک^۸ [۱۲۵] مشهور است و این نام، از دهکده‌ای نزدیک بیت-یره^۹ باستانی گرفته شده که در گوشه غربی دریای جلیل قرار دارد، یعنی جایی که این‌گونه ظروف برای نخستین بار از آن‌جا آمد. به عقیده آلبرایت^{۱۰}، ظروف مزبور نمونه‌ای از ظرف‌های زیبایی هستند که در فلسطین ساخته شده و از حدود ۲۶۰۰-۲۴۰۰ پیش از میلاد رواج داشته و ظروف منظم و دراز متداول در آن زمان را که با چرخ کوزه‌گری می‌ساختند، از دور خارج کرده است.

1. Colchis

2. Kalandadze

3. Odishi

4. Taril chubinishvili

5. Amiranis gora

6. Akhaltsikhe

7. Kuro-araxes

8. Khirbet Kerak

9. Beth-Yerah

10. Albright

چند تن از دانشمندان از جمله کاتلین کنیون^۱ و، روث آمیران^۲، نتیجه می‌گیرند که ظروف خربت کرک را گروه مهاجمی از شرق آناتولی و یا فراسوی آن، به فلسطین آوردند. گوردون چایلد^۳، آن‌ها را «طوایف وحشی» می‌نامد و حدس می‌زند که از گرجستان آمده بودند. این مهاجمان سازنده ظروف خربت کرک، شاید نخستین موج از هوریانی‌ها^۴ بودند. قومی که بعدها در تاریخ سوریه و شمال بین‌النهرین مقامی ارجمند یافت. به احتمال قوی، آن‌ها نژادی وابسته به نیاکان آناتولی مرکزی و شرقی، حتی داغستان و چچنو-اینگوش^۵ در شمال، بزرگ‌ترین بخش سلسله جبال قفقاز، همگی به وسیله یافته‌هایی از ظروف کاملاً مشابه با ظروف خربت کرک مشخص می‌شوند. این واقعیت، به مرحله‌ای از نفوذ شدید فرهنگی و نژادی اقوامی در هزاره سوم پیش از میلاد دلالت دارد که در حاشیه دریای مدیترانه تا دریای سیاه و کوه‌های قفقاز می‌زیستند.

تحقیقات و بررسی‌هایی درباره تاریخ نیاکان گرجی در عصر مس و سنگ قفقازی توسط دانشمندان صورت گرفته است. این بررسی‌ها شامل مطالب گرانیهایی است درباره انواع ظروف متقارن گرجی و سلاح‌های مسی و مفرغی بدوی و ابزارهایی که در طی هزاره سوم پیش از میلاد همراه آن‌ها معمول بوده است. اوتار جاپاریدزه^۶، دوره مس و سنگ را در داخل گرجستان، کارتلی^۷ داخلی، به دقت مورد تحقیق قرار داده است و به دهکده کولباکبی^۸ نزدیک تسخینو والی^۹ در جنوب اوستیه^{۱۰}، توجهی مبذول داشته است. چندین تیغه داس از چخماق و همچنین یک چاقو، تعدادی سر تبر و پیکان یافت شده است. ظروف کولباکبی از لحاظ زیبایی شکل، تناسب الگو قابل توجه و بیش‌تر شامل ظروف صیقلی است. تبرهایی با تیغه‌هایی متمایل به دسته، در گرجستان در عصر مس و سنگ متأخر، متداول بود. این تبرها شبیه به تبرهای بین‌النهرین است که ما آن‌ها را از روی الگوهای گلی آن‌ها می‌شناسیم. در اواخر عصر مس و سنگ، فلز را به صورت سرد، چکش‌کاری می‌کردند و ریخته‌گری به تدریج متداول شد. این نکته از قالب‌های شنگاویت^{۱۱} کواتس خلبی^{۱۲} و کول تپه^{۱۳} برمی‌آید، تا پایان عصر مس و سنگ گرجی، بین سال‌های ۲۴۰۰-۲۲۰۰ پیش از میلاد، همه گونه ابزار شامل داس، سر تبر، نیزه و سایر سلاح‌ها از فلز ساخته می‌شدند. [۱۲۶]

دانشمندان گرجی شرح می‌دهند که چگونه در عصری که مس گرجی برای بار نخست به کار می‌رفت، استادان پیشین از خواص فلز آگاهی یافتند: قالب‌پذیری، چکش‌خوری، درخشندگی و بوی ویژه فلز، و خواص دیگری که آن را از سنگ متمایز می‌سازد. استادان توانستند فلزات و کانی‌ها را از یکدیگر، با توجه به رنگشان، تشخیص دهند. مثلاً مس را از طلا و نقره متمایز ساختند. انتقال از

1. Kathleen kenyon

2. Ruth Amiran

3. Gordonchield

4. Hurrians

5. Chcheno-Ingush

6. Otar Japaridze

7. Kartli

8. Kulbakebi

9. Teskhinvali

10. Ossetia

11. Shengavit

12. Kvatskhelebi

13. Kul-Tepe



صحنه‌ای از اجرای مراسم دینی بر روی جامی از تریالتی (Trialeti) کورگان پنجم. ردیف بالا پیروانی را نشان می‌دهد که بر چهره خود ماسک جانوری زده‌اند و ردیف پایین شامل جانوران قربانی است. حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد، موزه دولتی گرجستان.

عصر مس به عصر پیشین مفرغ که در آن عصر استاد صنعتگر پس از آشنایی با خواص فلز، هم به صورت گداخته و هم به صورت داغ آشنا شد، و بعد از آن که مشاهده کرد که فلز گداخته بعد از سرد شدن به شکل مضروف خود درمی‌آید، شروع به ساختن قالب‌های ساده از سنگ و بعدها از موم کرد. ساختن مفتول نیز در این دوره آغاز شد. تا اواسط عصر مفرغ، بسیاری از شعبه‌های فلزکاری پیشرفته در گرجستان تکمیل شد: مانند ریخته‌گری، کوره‌کاری، قلم‌زنی، برش، مهرکوبی، آسیاب کردن، صیقلی کردن و خاتم‌کاری. وحدت فرهنگ عصر مس و مفرغ اوایل عصر مفرغ در آناتولی شرقی و ماورای قفقاز در هزاره سوم از میان رفت و این امر ظاهراً، تحت تأثیر هجوم هند و اروپاییان از استپ‌های شمال قفقاز صورت گرفت.

ظروف سفالی از تریالتی^۱ با آرایش هندسی و با الگوی بسیار زیبا در این گورها یافت می‌شود. بعضی از ظروف رنگ شده، دارای لعاب درخشان و متمایل به رنگ سفید و پوشیده از طراحی به رنگ قهوه‌ای تیره درخشان هستند. گروه دیگری از ظروف به تمامی به صورت سرخ، رنگ شده‌اند. اگر به سبب تکامل قابل ملاحظه در استخراج معدن و صنعت فلز که ریشه در عصر مس و سنگ ماورای قفقاز دارد نبود، هیچ عامل خارجی نمی‌توانست این تحول را در گرجستان در طی هزاره دوم پیش از میلاد، به وجود آورد. بیهوده نیست که دربارهٔ توبال-قاین^۲ (توبال آهنگر) پسر لمک^۳ و «سازنده همه گونه ابزارهای مفرغی و آهنی» (سفر پیدایش، باب ۴، آیه ۲۲)، سخن می‌رود که آن‌ها را

1. Trialeti

2. Tubal-cain

3. Lamech

با نیاکان اقوام گرچی و قفقازی مربوط می‌دانند. هانری فرانکفورت^۱ و گوردون چایلد، پس از بررسی دقیق شواهد از منطقه اژه، آناتولی و شمال ایران، از این عقیده حمایت کردند که ماورای قفقاز به منزله گاهواره باستانی فلزکاری بوده است. [۱۲۷]

طبقات اجتماعی و ساختار حکومتی [۱۲۸]

تشکیلات سیاسی و ساختار اجتماعی ایبریای قفقاز مربوط به دوره پیش از مسیحیت، وجوه مشترک فراوانی با دولت‌های یونانی شده معاصر آن‌ها در آسیای صغیر و آسیای مرکزی دوره سلجوقیان داشت. بر طبق گفته استرابون^۲، چهار طبقه عمده در ایبریا در دوره کهن وجود داشت که عبارت بودند از: خانواده سلطنتی؛ کاهنان؛ جنگجویان آزاد؛ کشاورزان خرده‌مالک و بردگان. کاهنان، به عنوان سیاستمدار نیز انجام وظیفه می‌کردند. بردگان که بسیاری از آنان اسیران جنگی بودند، نیازمندی‌های خانواده سلطنتی و اشراف را برمی‌آوردند و در کارهای عمومی، مانند ساختن برج و باروهای عظیم و مراکز دیگر به کار می‌پرداختند، اما بردگان در ارمنستان و گرجستان کهن، سهمی شبیه سهم بردگان در روم، مصر، یا یونان نداشتند، زیرا در این کشورها آن‌ها را تحت نظام معینی درمی‌آوردند و از آن‌ها، در یک مقیاس صنعتی وسیع بهره‌برداری می‌کردند، حتی در این زمان کهن، تمایل بر این بود که بردگان قفقازی را بدزدند و آن‌ها را در بازارهای بزرگ خاورمیانه به فروش برسانند.

درباره وجود یک طبقه بازرگان و هنرمند گرچی در روزگار باستان اطلاعات مشخصی در دست نیست. این طبقه، مانند روزگاران بعد، بیش‌تر از یونانیان، ارمنی‌ها، یهودی‌ها، ایرانیان و سایر عناصر خارجی تشکیل یافته بود.

سلسله خسرویان در ایبریا مدت دو سده بر سر کار بودند، تا آن که مقام سلطنت عجالتاً به دست ایرانیان در طی سده ششم منسوخ شد. خسرویان دارای یک احساس نیرومند همبستگی خانوادگی بودند. اما خانواده سلطنتی پیوسته گرفتار رعایای سرکش خود بودند. طبعاً، پادشاه به املاک دوک‌های ایبرایی^۳ به عنوان املاک به ارث نبردنی می‌نگریست، همان‌گونه که منصب رییس مذهبی غیرموروثی بود. اعضای خانواده سلطنتی که پایه و اساس نظام فئودالی را تشکیل می‌دادند، تیول‌ها را املاک موروثی خود به شمار می‌آوردند. کوشش‌های پادشاه برای نظارت بر جانشینی دوک‌ها با مقاومت مواجه شد و تنش‌های ناشی از آن، به سقوط سلطنت از سده ششم منجر گشت. [۱۲۹]

انقراض قدرت سلطنتی در ایبریا، خلأیی در ساختار اداره محلی گرجستان ایجاد کرد. اکنون این خلأ به وسیله سلطنت نوپایی در غرب گرجستان ایجاد شد. در این محل، قدرت سلطنتی از زمان مهرداد کبیر پادشاه پونتوس^۴، دشمن سرسخت پومپتیوس^۵ و رومیان، دچار انحطاط شده بود.

1. H. frankfort

2. Strabo

3. Iberia

4. Pontus

5. Pompey

دولت سلطنتی جدید، که قلمرو آن شامل کولخیس باستانی و بخش اعظم خود پونتوس بود، لازیکا^۱ نامیده می‌شد و تحت تسلط طوایف لاز^۲ از سواحل دریای سیاه قرار داشت. شاه تساته^۳، پادشاه لازیکا غسل تعمید یافت و یک پادگان بیزانسی در قلعه مستحکم پترا به کار گماشت که مشرف بر دریای سیاه میان باتومی^۴ و کوبولتی^۵ بود. در سراسر سده ششم، ایرانیان و رومیان شرقی بر سر تسلط بر لازیکا و همچنین سوانتی^۶ با یکدیگر جنگیدند، و پترا صحنه درگیری‌های خونین بود. پس از الغای سلطنت در ایبریای قفقاز، جنبه ملی مورد توجه شاهزادگان محلی گرجی قرار گرفت که علی‌رغم فشارهای ایرانیان، آیین عیسوی را در استان‌های کارتلی و کاختی^۷ حفظ کردند. بعدها نام امیران گرجی در سکه‌ها به کار رفت و صلیب عیسوی را، به جای آتش مقدس زرتشتی، در پشت سکه قرار دادند و این اثر به منزله تقویت آیین مسیح بود. یک نمونه عالی از کلیسای صلیب مانند و گنبددار، به وسیله معماران دوک استفن ساخته شد که اکنون، در حوالی شمال غربی تفلیس قرار دارد. همچنین در روزگار دوک استفن بود که کلیسای گرجستان سرانجام با کلیسای ارمنستان قطع رابطه کرد و دوباره به کلیسای اورتودوکس بیزانس پیوست.

در آغاز سده هفتم، سپاهیان بیزانس تحت رهبری مقتدرانه امپراتور هراکلیوس (هرقل) به رهبری جیبغو^۸، خاقان مخوف خزرها، ترک، در زیر دیوارهای تفلیس حاضر شدند. ایرانیان و گرجی‌ها، پادگان تفلیس را تشکیل می‌دادند. نخست رومیان شرقی و خزرها با ناکامی مواجه شدند، ولی در سال ۶۲۷، موفق به گرفتن شهر و ارگ تفلیس شدند و با موفقیت بسیار، ایرانیان و گرجی‌ها را شکست دادند، ولی پیروزی آن‌ها، جلو تکامل تاریخی و طولانی قفقاز عیسوی را نگرفت. [۱۳۰] بعد از حمله اعراب به ارمنستان در (۶۴۰) و تصرف ارزروم، ارگ مستحکم بیزانس در شرق آناتولی، در ۶۵۴ به تصرف اعراب درآمد و سراسر ارمنستان به دست آنان افتاد. گرجی‌ها مصلحت خود را در مقاومت ندیدند و داوطلبانه تسلیم شدند. به منظور اداره کارتلی و بقیه گرجستان شرقی، یک امیر یا نایب السلطنه عرب به نام خلیفه به کار گماشته شد، ولی مردم از فرمانروایی اعراب مانند غلبه بیزانس و دولت ساسانی بر این سرزمین رضایت نداشته بودند.

در ۹۱۲ از شخصی به نام جعفر بن علی در تفلیس به عنوان جانشین خلیفه نام برده شده است. بعد از انقراض خلافت عباسی در اواسط سده دهم میلادی، اداره امور شهر و حومه تفلیس تا دو قرن، در دست اخلاف جعفر باقی ماند. در سال ۱۱۲۲، امور اداره شهر به دست «داوود سازنده» افتاد که پس از محاصره‌ای کوتاه آن را تصرف کرد. هنگامی که مسلمانان در تفلیس بر سر کار بودند و دولت سلطنتی گرجستان رو به انحطاط می‌رفت، یک خانواده نیرومند حاکم در سرزمین‌های مجاور گرجستان و ارمنستان به قدرت رسید که با گراتیان نامیده می‌شدند. آن‌ها، گرجستان را تا هزار سال تمام به

1. Lazica

2. Laz

3. Tsate

4. Batumi

5. Kobuleti

6. Svaneti

7. Kakheti

8. Jibghu

صورت واحدی درآوردند و اداره کردند. تحقیقات تاریخی نشان می‌دهد که خانواده باگراتیان در واقع، از یک دودمان باستانی محترم قفقاز بودند. سمبات اول باگراتونی در سال‌های ۲۲۸-۳۰۱، در ارمنستان دارای مناصبی بود و افراد این خانواده، مقامات مهمی در دولت سلطنتی ارمنستان برعهده داشتند. در سده هشتم، باگراتیان نفوذ خود را به طرف شمال تا گرجستان ادامه دادند و تا ۱۸۰۱ در آنجا فرمانروایی کردند. [۱۳۱]

باگراتیان بارها به امپراتوران بیزانس برای مقابله با خلفای عرب کمک کردند. آدارناس^۱ چهارم از باگراتیان‌ها، سلطنت ایبریایی را که طی سه قرن از میان رفته بود، احیا کرد و با لقب شاه گرجیان بر تخت نشست. نفوذ گرجی‌ها در بیزانس در سده دهم بالا گرفت. در یکی از این گونه مداخلات، از داوود کوروپالاتس^۲ گرجی کمک خواسته شد و او، با دوازده هزار سوار برگزیده شورشیان را سرکوب کرد و بازیل دوم امپراتور جوان، به مناسبت این پیروزی برجسته، بعضی از استان‌های شرقی امپراتوری خود را در ارمنستان، به عنوان تیول به داوود کوروپالاتس سپرد. پس از داوود، فرزندی از خاندان باگراتیان به نام باگرات سوم بر تخت سلطنت کارتلی نشست و در سال ۹۷۸، سلطنت آباسگیا^۳ (آبخازیا) را نیز به دست آورد. باگرات سلسله نیرومند تریالتی^۴ را که به راتی با گراشی^۵ معروف بود، برانداخت و افراد فتودال سرکش را مجبور به اطاعت کرد.

رومیان شرقی که قدرت سلسله باگراتیان باعث خشم آن‌ها شده بود، شروع به نشان دادن عکس العمل کردند، زیرا سرزمین‌هایی که به داوود کوروپالاتس واگذار شده بود می‌بایستی پس از مرگ داوود به بازیل دوم امپراتور بیزانس پس داده شود، ولی این امتناع موجب آن شد که بازیل در ۱۰۲۱ به گرجستان حمله کرد و گیورگی^۶ اول، پادشاه جوان را شکست داد و استان‌های تائو^۷، کولا^۸، و اردهان و حتی جواختی^۹ را به خاک خود ملحق ساخت. این امر، پس از مرگ گیورگی و حکومت پسرش باگرات چهارم نیز ادامه یافت و سرانجام، باگرات در ۱۰۲۸-۱۰۳۴، با آن‌ها عهدنامه صلحی منعقد کرد و به پاس این دوستی دختر امپراتور بیزانس به عقد پادشاه گرجستان درآمد. [۱۳۲]

باگرات چهارم در (۱۰۷۲) وفات یافت و مدتی پیش از آن یعنی در ۱۰۶۰، ترکان سلجوقی از آسیای مرکزی به سوی غرب روی آوردند و در ۱۰۶۴ آنی^{۱۰} پایتخت ارمنستان را گرفتند و در ۱۰۶۶، جواختی را به باد غارت دادند و مرکز گرجی آخالکالاکی^{۱۱} «شهر جدید» را ویران ساختند. پس از مرگ باگرات، حکومت به گیورگی دوم پسر او رسید و او نیز در ۱۰۸۹، به نفع پسرش داوود موسوم به آغماشن ابلی^{۱۲} یا «سازنده» به کنار رفت. بین سال‌های ۱۱۱۰ و ۱۱۲۲ داوود پیروزی‌های درخشانی بر ضد سلجوقیان به دست آورد که منجر به تصرف تفلیس در ۱۱۲۱ به دست گرجیان شد.

1. Adarnas

2. David Kuropalates

3. Abasgia

4. Trialeti

5. Rati Bagrashi

6. Giorgi

7. Tao

8. Kola

9. Javakheti

10. Ani

11. Akhalkalaki

12. Aghmashenebeli

داوود مرزهای گرجستان را به مراتب دورتر از مرزهای تاریخی آن گسترش داد و بخش ارمنستان را با شهرهای آنی، شروان، شماخی، دامنه‌های داغستان را تا دریند، و همچنین اوستیه و آبخاز را تصرف کرد. تحت رهبری او هنر، دانش و تجارت رونق یافت و وحدت ملی به صورت نخست درآمد. گرجی‌ها او را در مبارزه با بیگانگان پرچمدار و حامی خویش می‌دانند.

کارهای داوود «سازنده» توسط توه دخترى او به نام ملکه تامار (۱۱۸۴-۱۲۱۳)، ادامه یافت و از جمله پیروزی‌های سیاسی و نظامی بسیار زمان سلطنت باشکوه تامار به تأسیس امپراتوری بیزانس توجهی ویژه معطوف شد. پس از تجزیه امپراتوری بیزانس، تامار و سرداران گرجی او، ترابوزان و نواحی دریای سیاه را به طرف غرب تصرف کردند. در سال ۱۰۲۸ گرجی‌ها قوایی به ایران فرستادند و اردبیل را اشغال کردند، و بعد، به تبریز و قزوین حمله بردند. یک سلسله گرجی به نام بشکنی‌ها^۱ بر ناحیه مهم اهر در آذربایجان ایران طی چند نسل حکومت راند [۱۳۳].

ادبیات، خط و زبان

در درون یک حوزه جغرافیایی محدود، گرجی‌ها شماری از فرهنگ‌ها و لهجه‌هایی را حفظ کردند که از لحاظ منطقه‌ای کاملاً از یکدیگر متمایز هستند. کارتولی‌ها (همان‌گونه که گرجی‌ها خود را چنین می‌نامند)، در آغاز از لحاظ زبان‌شناسی، به سه گروه عمده تقسیم می‌شدند: ایبرها یا گرجی‌های خاص، سوان‌ها و طوایف مینگول-لاز. طوایف اخیر، در کناره زیراستوایی دریای سیاه متمرکز شدند. سوان‌ها به صورت قبایل مستقلی در دره‌های کوه‌های بلند قفقاز می‌زیستند، در صورتی که ایبریایی-گرجی‌ها^۲، استان‌های کنونی کارتلی، سامتسخه^۳ ایمرتی را در تصرف داشتند. دو هزار سال پیش استرابون، سوان‌ها را به عنوان ملت نیرومندی به شمار آورد که قادر بودند ۲۰۰'۰۰۰ نفر جنگجو به صحنه نبرد بفرستند. امروزه شمار کسانی که به زبان سوانی سخن می‌گویند بیش از ۲۵'۰۰۰ نفر نیست.

در زمان سیطره مسلمین بر قفقاز، بسیاری از گرجی‌زبانان به سوی غرب و از گردنه سورامی^۴ به کولخیس باستانی مهاجرت و حوزه‌ای مثلث شکل از این سوی منطقه دلتای ریونی^۵ تا دریای سیاه ایجاد کردند و مینگول‌ها را از تماس با جمعیت خویشاوند خودشان یعنی لازها، جدا ساختند. زبان‌های گرجی، سوانی و مینگول-لازی، روی هم رفته گروه زبانی ایبریایی-قفقازی را، در درون خانواده زبان‌های قفقازی تشکیل می‌دهد. گرجی زبانی پیچیده و صرفی و مورد علاقه زبان‌شناسان است. البته زبان‌های قفقازی، از خانواده زبان‌های هندواروپایی، ترکی و سامی به کلی جدا و متمایز است، هر چند با گذشت روزگار، بسیاری از واژه‌ها و ساختارها از این زبان‌ها وام گرفته شده است.

1. Beshkenids

2. Ibero-Georgians

3. Samtskhe

4. Surami

5. Rioni

باید متذکر شد که اصطلاح قفقازی در این بخش، فقط برای نشان دادن ملت‌ها و طوایف باستانی است که از روزگاران بسیار قدیم در برزخ قفقاز و نواحی مجاور زیسته‌اند و مهم‌ترین آن‌ها، گذشته از خود گرجی‌ها عبارتند از چرکسی‌ها^۱، کاباردیایی‌ها^۲ و آبخازها در جنوب غربی و چچنو-اینگوش‌ها، همچنین آوارها^۳، لزگی‌ها^۴ و سایر اقوام داغستان در شمال شرقی. فشار از جنوب و عوامل گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، دست به هم داد و وحدت طوایف پراکندهٔ ایبریایی-قفقازی را تسریع و تشدید کرد و آن‌ها را به صورت سه گروه وسیع‌تر اجتماعی-سیاسی درآورد. این گروه‌ها به نوبهٔ خود، کمابیش، در پراکندگی زبانی اقوام کارتولی^۵ مؤثر افتاد و تا امروز ادامه یافت و زبان‌های گرجی، سوانی^۶ و مینگول-لازی و همچنین لهجه‌های فرعی هر یک از آن‌ها را تغییر داد. کسانی که به زبان مینگول-لازی سخن می‌گفتند، شامل بخش اعظم جمعیت کولخیسی‌های باستانی از درهٔ فاسیس^۷ (ریونی) بودند، همچنین طوایف باقی ماندهٔ کوه‌نشین، که میان باتومی^۸ و ترا بوزان نزدیک دریای سیاه می‌زیستند. سوان‌ها در دژهای دوردست جنوبی کوه البرز، در سلسله جبال اصلی قفقاز سکونت داشتند، که شامل نواحی راتچا^۹ و لکخومی^{۱۰} و همچنین شامل نواحی دیگر ایمرتی یا گرجستان غربی بود. سرزمین گرجی‌های خاص، یعنی ایبریایی‌های دورهٔ باستان، عبارت از گرجستان شرقی، کارتلی، کاختی، سامتسخه، تریالتی، جواختی و تائوکلارجتی^{۱۱} بود.

دولت ایبریایی باستانی که به وسیلهٔ یک زبان مشترک گرجی متحد شد، شامل گروه‌های نژادی مهم و باستانی بود که عبارت بودند از بقایای دیوئه‌ها^{۱۲} (تائوخواها)^{۱۳}، موسخواها^{۱۴}، بازمانده‌های دولت اورارتویی و گروه‌های سکایی^{۱۵} شمال قفقاز و نیز عناصر بومی که نیاکان آن‌ها احتمالاً، چندین هزار سال در ماورای قفقاز زیسته بودند. بعضی از دانشمندان مشهور اعتقاد دارند که زبان‌های گرجی باسک^{۱۶} و بعضی زبان‌های شمال قفقاز دارای اصل و منشأ مشترکی هستند. بعضی دیگر، یک زبان «پیش-قفقازی» را عنوان می‌کنند که از آن زبان‌های کارتولی، آدیغه-چرکسی^{۱۷}، چچنو-اینگوشی و داغستانی مشتق شده است. تنها پیوستگی زبان‌های کارتولی (ایبریایی-قفقازی) معلوم و مشخص است.

لازم‌مینگولی از شعبه‌های فرعی زبان کولخیسی و تزانی^{۱۸} باستان است. در آغاز قرون وسطی، از سدهٔ هفتم به بعد، گویندگان به زبان گرجی از شرق از سلسله جبال سورامی^{۱۹} و قفقاز کوچک وارد

1. Circassians

2. Kabardians

3. Avars

4. Lezghians

5. Kartveli

6. Sevans

7. Phasis

8. Batumi

9. Ratcha

10. Lechkhum

11. Tao-klarjeti

12. Diauehi

13. Taokhoi

14. Meskhians

15. Scythian

16. Basque

17. Adyghe-circassian

18. Tzanic

19. Surami

کولخیس شدند و ناحیه‌ای را به‌سوی دریای سیاه از طریق گوریا^۱ و آتچارای^۲ جدید گشودند. در نتیجه، لازها و مینگرل‌ها تماس با یکدیگر را از دست دادند و زبان‌های آن‌ها در مسیرهای جداگانه‌ای تکامل یافت. استرابون معتقد است که سوان‌ها، به‌عنوان یک ملت جداگانه، مدت‌ها در ارتفاعات قفقاز و به دور از سایر سخن‌گویان زبان‌های ایبریایی-قفقازی می‌زیستند. این مطلب تا اندازه‌ای فرضی است ولی نام‌های مکان‌های باستانی نزد نویسندگان یونانی شناخته شده هستند. بررسی نام‌های محل‌های گرجی یا قفقازی، این اعتقاد را تأیید می‌کند که عناصر مهمی از ملت کنونی گرجستان، بومی بودند یا لاقل در قفقاز در دوره‌ای دور دست، ساکن شدند. [۱۳۴]

اطلاع عمده دانشمندان از نوشته‌ها و کتیبه‌های مربوط به گرجستان پیش از عیسویت، در ۱۹۴۰ افزایش یافت و آن هنگامی بود که دو تخته‌سنگ حاوی کتیبه در مجاورت متسخته کشف شد. یکی از آن‌ها کتیبه‌ای دوزبانه از شاهزاده خانمی گرجی به نام سراپیتا^۳، با متون مشابه ولی نه کاملاً یکسان، به یونانی و فارسی میانه بود ولی آنچه که به فارسی میانه نوشته شده بود، به یک صورت غیرعادی آرامی بود که آن را خط آرمازی^۴ می‌نامند. نوشته سنگ گور سراپیتا که رمز آن در ۱۹۴۲ به وسیله استادگیورگی تسرتلی^۵، کشف و منتشر شد و مربوط به سال ۱۵۰ میلادی بود، قدیمی‌ترین متن ادبی گرجستان به‌شمار می‌آید. [۱۳۵]

تاریخ و چگونگی ابداع الفبای گرجی همیشه مورد بحث بوده است. می‌دانیم که عیسویت در اوایل سده چهارم، به صورت دین رسمی ارمنستان و ایبریا درآمد و به سرعت به آلبانیای مجاور در قفقاز گسترش یافت. پس از یک قرن استفاده از متون دعایی به یونانی و سریانی، نیاز به کتاب‌های مذهبی به زبان مادری، در سراسر قفقاز مسیحی به شدت احساس شد. با تشویق کلیسای بیزانس، انجمنی تحت نظارت مسروپ^۶ مقدس کشیش ارمنی برجسته، تشکیل یافت. این شخص، با آگاهان محلی به کار پرداخت و الواحی را که از لحاظ آوایی به طرز شگفت‌انگیزی دقیق بود، از آواهای زبان‌های ارمنی، گرجی و آلبانیایی تهیه کرد. بر این اساس و با پیروی از نظام الفبای یونانی، روش‌هایی نوشتاری برای هر سه ملت عیسوی به دست آمد که در اوایل سده پنجم مورد استفاده قرار گرفت. ابداع‌کنندگان این الفباهای بسیار دقیق و زیبا، سعی کردند که تا حد امکان ظاهر خط معاصر یونانی را حفظ کنند. همچنین به نظر می‌رسد که از گونه آرمازی خط آرامی مشهود بر روی سنگ گور سراپیتا و یک یا دو کتیبه دیگر استفاده کردند، هر چند خط گرجی، بر خلاف آرامی از چپ به راست نوشته می‌شود و به‌طور کلی، حاکی از جدایی کامل گرجستان از گذشته غیر عیسوی این سرزمین است. [۱۳۶]

گرجی‌ها، به محض آن که به الفبای ویژه خود مجهز شدند، به سرعت در صدد تزئین بناهای عمومی خود با کتیبه‌های حجاری شده برآمدند و ادبیاتی به وجود آوردند که هم ابداعی و هم از

1. Guria

2. Atchara

3. Serapita

4. Armazi

5. Tsereteli

6. Mesrop

منابع دیگر ترجمه شده بود. کتیبهٔ عظیم خوتسوری^۱، که روی دیوار کلیسای بولنیسی سیونی^۲ کنده شده، مربوط به سال‌های ۴۹۲ و ۴۹۳ است. گرجی‌ها به‌زودی از زبان ارمنی چهار انجیل (متی، مرقس، لوقا و یوحنا) و سپس، مزامیر داوود و بعد از آن، سایر متون توراتی و متون مربوط به مراسم دعایی را ترجمه کردند. بسیاری از این نوشته‌های کهن که در بعضی موارد به متون اصلی از دست‌رفته سریانی و یونانی باز می‌گردد، به‌طوری استثنایی جالب توجه هستند که در جای دیگر دیده نمی‌شوند. در مرثیهٔ اوستاس مقدس^۳، «ده فرمان موسی» به‌صورت عجیبی تنظیم شده و شرحی از زندگی مسیح در آن به کار رفته که دیاتسارون^۴ اثر تاتیان^۵ را به‌خاطر می‌آورد که قرینهٔ انجیل سدهٔ دوم به‌شمار می‌رود و حاکی از آن است که کلیسای گرجستان در آغاز، دارای یک دیاتسارون از خود بود. [۱۳۷]

یک گروه دیگر و جالب توجه از اسناد مربوط به مقدسان، دربارهٔ زندگی زاهدان و گوشه‌نشینان گرجی، در آغاز عصر عیسویت است. یک مجموعهٔ خواندنی مشهور به: «زندگی پدران سوریه‌ای»، بین سال‌های ۹۵۵ و ۹۸۰ به‌وسیلهٔ آرسنیوس^۶ دوم، نمایندهٔ مذهبی گرجستان تألیف شد. این پدران سوریه‌ای، که تعداد آن‌ها به سیزده نفر می‌رسید، میان سدهٔ پنجم و اواسط سدهٔ ششم به قفقاز آمدند و مقررات و دستورهای اخلاقی رهبانیت سوریه و مصر را با خود آوردند و در گرجستان رواج دادند. آغاز مطالب تاریخی گرجستان مربوط به حکایات مقدسان پیشین و همچنین، حاوی اصل و منشأ بشر و مأخوذ از «کتاب تکوین» و سایر منابع سنتی است. نخستین شرح وقایع به‌ترتیب تاریخ، معروف به «تبدیل دین ایبریا» در سدهٔ هفتم تألیف و در نسخهٔ خطی کتاب مقدس در ۹۷۳-۹۷۶ شات‌بردی^۷، استنتاج و حفظ شده است.

ادبیات گرجی، بر اثر تماس با گنجینهٔ ادبیات پیشین عیسوی پاتریسی غنی شد، راهبان گرجی، صومعه‌ها و کتابخانه‌هایی در همهٔ مراکز عیسوی شرق شامل فلسطین، کوه سینایی، کوه سیاه نزدیک انطاکیه، قبرس و همچنین کوه اولمپ^۸، کوه آتوس^۹ و باخکوو^{۱۰} (پتریت‌سونی^{۱۱} در بلغارستان) تأسیس کردند. در ۴۴۰ پترایبریایی، فردی توانگر و پرهیزگار از خاندان سلطنتی گرجستان، شروع به ساختن صومعه‌ها و خانه‌هایی برای زائران در اورشلیم و صحرای یهودیه نزدیک بیت لحم کرد. همین پتراست که یکی از بانفوذترین متألهین زمان خود بود. [۱۳۸]

بسیاری از آثار مهم مربوط به ادبیات و حکمت شرق از طریق ترجمهٔ مستقیم از عربی به گرجستان رسید. در اواخر سدهٔ یازدهم، انحصار ادبیات و علم به کلیسا، از سوی مراکز متعدد مورد تعرض قرار گرفت و در معرض کشمکش شدید واقع شد. باروی کار آمدن گرجستان در صحنهٔ بین‌المللی و تماس‌های روزافزون با تمدن درخشان اسلامی آن زمان، شاعران و فیلسوفان گرجی از

1. Khutsuri

2. Bolnisi Sioni

3. St. Eustace

4. Diatesaron

5. Tatian

6. Arsenius

7. Shatberdi

8. Olympus

9. Athos

10. Bachkovo

11. Petritsoni

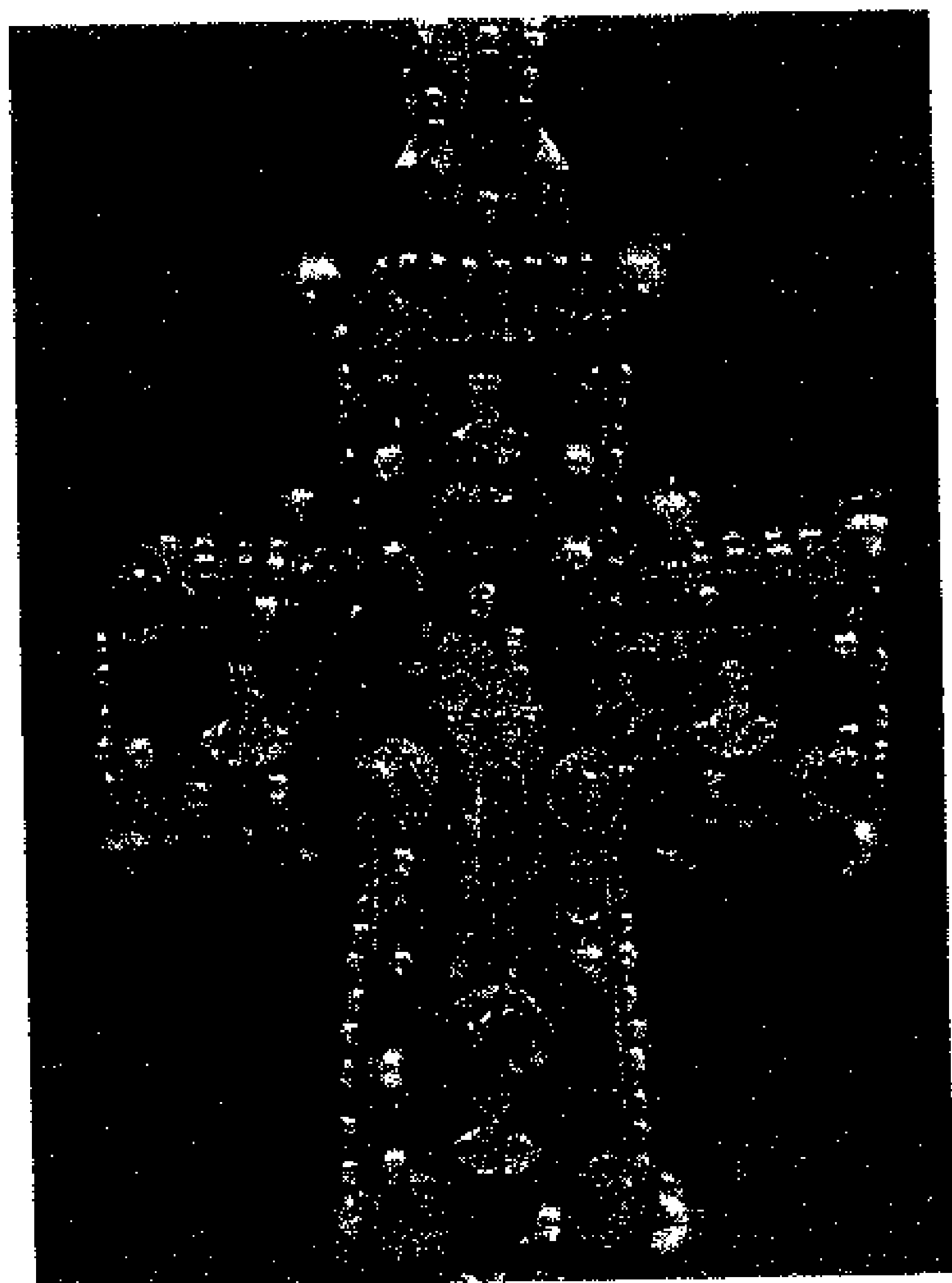


نقش ماماس (Mamas) مقدس از گلاتی (Glati) سوار بر شیر، سده یازدهم، موزه دولتی هنرهای تفلیس.

سخت‌گیری‌های اولیای کلیسا ناراحت شدند. پادشاهان گرجی، مانند سلاطین ایرانی و ترک هم عصر خود، حامیان بزرگ هنر بودند و به شاعران و قصه‌پردازان درباری و همچنین به تاریخ‌نویسان صومعه‌نشین و سایر مردان مقدس احترام می‌گذاشتند. از سده دوازدهم به بعد گرجی‌ها، از همه طبقات اجتماعی گنجینه‌ای غنی از قصه‌های عامیانه، داستان‌های حماسی مردم‌پسند و آوازهای ویژه محافل بزم تهیه کرده بودند که بسیاری از آن‌ها ریشه در دوران باستان داشت. تماس با بیزانس و ایران در قرون وسطی و امکانات روزافزون مسافرت و تجارت در سراسر شرق، این گنجینه را غنی‌تر ساخت. در بسیاری از موارد، موضوعات خارجی در صحنه جدید قفقازی خود، جرح و تعدیل می‌یافتند و به صورت ابتکارات تخیلی تازه و خود به خود مردم عادی تبدیل می‌شدند. مثلاً در مورد شاهنامه فردوسی، از همان آغاز به رستمیانی شهرت یافت. رستم یکی از قهرمانان افسانه‌ای بود که در این اثر حماسی فارسی جاویدان شد. گونه‌های بسیاری به صورت نظم و نثر از همان آغاز در گرجستان رواج یافت. اشعار عاشقانه و غیرمذهبی را در صورت لزوم می‌توان به عنوان سرگرمی بی‌زیانی برای پادشاهان و شاهزادگان دانست. [۱۳۹]

دین

بعضی از طوایفی که به تشکیل هسته اصلی ملت ایبریایی کمک کردند، به عنوان اخلاف مستقیم اقوام باستانی آناتولیایی، مراسم و سنت‌هایی را به ارث بردند که شبیه مراسم و سنن هیتی‌ها، فروگیایی‌ها و شاید حتی سومری‌ها، آشوری‌ها و بابلی‌ها بود. گواه این مطلب، یکی جام تریالتی^۱



صليب زرین جواهرنشان از مارتویلی (Martvili)،
گرجستان غربی، سده ۸-۹ میلادی.

ست که مناظری از مراسم باروری مربوط به درخت زندگی و آشام جاودانگی را دربردارد و دیگری تشابهی است که میان بعضی از مراسم ساکنان نواحی مرتفع قفقاز و تشریفات مذهبی مردم آناتولی و خاورمیانه در روزگار باستان دیده می‌شود [۱۴۰]. منابع ملی گرجی، اطلاعات جالب توجه و گاه تخیل آمیزی دربارهٔ مراسم رسمی گرجستان پیش از عیسویت را دربردارد. بر طبق این منابع، خدایان می گرجی عبارت بودند از آرمازی^۱ (شبیه اهورامزداي دین زرتشت)، زادن^۲، گتسی^۳، گتیم^۴؛ آرمازی را در منابع ملی به صورت بتی نشان داده‌اند که به شکل مردی ساخته شده از مفرغ و ملبس به سلاح‌های زرین و دارای شانه‌ها و چشم‌هایی از زمرد و یاقوت کبود و با شمشیری در دست است. گتسی بتی زرین بود و گتیم صنمی سیمین [۱۴۱].

رواج آیین مزدایی در گرجستان بر اثر شواهد باستان‌شناختی تأیید می‌شود که شامل حدود پنج کاسهٔ سیمین مکشوف در آرمازی و در محلی به نام بوری^۵ است، که تصویر اسبی را نشان می‌دهد که در برابر مذبح آتشکده ایستاده است و می‌خواهند او را قربانی کنند، حتی یکی از کاسه‌ها دارای نوشته‌ای به خط فارسی میانه است. استرابون (جغرافیا [۱]، ۲، بند ۱۷) دربارهٔ معبد الههٔ خورشید

1. Armazi

2. Zaden

3. Gatsi

4. Gaim

5. Bori

به نام لئوکوتیا^۱، سخن می‌گوید. یک معبد آپولون^۲ در فاسیس^۳ (پوتی Poti)، در مصب رود ریونی، حتی در سده پنجم پیش از میلاد وجود داشته است. می‌توان نتیجه گرفت که ایبریای کولخیس پیش از دوره عیسویت، مراکز یک حیات مذهبی فعال و گوناگون بود که در آن، مراسم دینی آناتولیایی متعلق به طوایف باستانی پیش-گرجی، یا عناصر عقاید عمومی و افکار مربوط به تکوین جهان، که از یونان و ایران زرتشتی گرفته شد، درهم آمیخت و تلفیقی از مراسم مذهبی و اعتقادی به وجود آورد که بخش‌هایی از آن‌ها، پس از رواج آیین مسیح هم از میان نرفت و بار دیگر در روزگار ما، بر اثر کاوش باستان‌شناسان و متخصصان آشکار شد [۱۴۲].

اهمیت مسیحی شدن گرجستان را که در طی سلطنت کنستانتین کبیر در حدود ۳۳۰ میلادی روی داد و تأثیر آن را در هنر، ادبیات، فرهنگ و به‌طور کلی در روش زندگی گرجی‌ها نمی‌توان به‌خوبی برآورد کرد. این تبدیل دین در سنت‌های گرجی، یونانی و ارمنی به یک کنیز مقدس ز کاپادوکیا^۴ به نام نینوی مقدس، نسبت داده می‌شود که دارای نیروی معجزه‌گر شفابخشی بود. این زن، یک ملکه ایبریایی به نام نانا^۵ را که از بیماری مرموزی رنج می‌برد شفا داد و مورد توجه و اعتماد او قرار گرفت. مفسران ارمنی و گرجی تبدیل دین ایبریای قفقازی را به دست نینو^۶، با تبدیل دین ارمنستان به دست گریگوری روشنگر و ریپ سیم^۷ مقدسه و با کردهای همکار او، در ۳۰۱ میلادی اشتباه می‌کنند و در شرح خود مطالب خیال‌انگیزی آورده‌اند. مؤلف دانشمند میخایل بوردو^۸ در ۱۹۶۵ در کتاب *تخدیر مردم*^۹ نینو را مرد دانسته و می‌گوید که او را به صلیب کشیده‌اند، در صورتی که کنیز مقدس کاپادوکیا به مرگ طبیعی و در اوج تقدس درگذشت و در بودبه^{۱۰} در استان کاختی، به خاک سپرده شد. [۱۴۳]

در روایات بعدی، توجه خاصی به مطالب مربوط به «صلیب واقعی» و پیراهن بی‌درز عیسی مسیح شده است و می‌گفتند که آن را یهودیان از کوه جلعتا^{۱۱} به متسخته^{۱۲} بردند و بعد از مصلوب شدن عیسی در آن‌جا نگاه‌داری کردند. این افسانه در سنت‌های باستانی امت یهود در گرجستان اندازه‌ای، اعتبار دارد، زیرا حتی پیش از مأموریت تبلیغی نینو، عیسویت در گرجستان دارای پیروانی بود. همچنین، باید به‌خاطر داشت که تا زمان نینوی مقدس، بخش‌هایی از گرجستان غربی، شامل کولخیس، آبخازیا و لازیکا، بر اثر فعالیت‌های تبلیغی مبلغان مسیحی، در طول کرانه‌های دریای سیاه، به عیسویت گرویده بودند. اگرچه مسیحیت تا سده ششم به عنوان مذهب رسمی پذیرفته نشد، در شورای نیکیه^{۱۳} در ۳۲۵ میلادی، اسقف‌هایی هم از ترابوزان (بندر عمده لازیکا)، و هم از

1. Leucothea

2. Apolo

3. Phasis

4. Cappadocia

5. Nana

6. Nino

7. St. Ripsim

8. Bourdeaux

9. *Opium of the People*

10. Bodbe

11. Golgotha

12. Mtskheta

13. Nicaea

بیچوینتا^۱ (پیتونت pitunt) بندر سوق الجیشی و مقر مطران^۲ در ساحل آبخازیا، شرکت جستند و سرزمین گرجستان، دین رسمی رومیان را پذیرفت و از این تاریخ به بعد، حیات فرهنگی و اجتماعی آنان از فرهنگ ایران زرتشتی به دور و به مراکز بزرگ اورتودوکس عیسوی متمایل شد و تحت تأثیر حیات اجتماعی و فرهنگی آن قرار گرفت.

در زمانی که پادشاهان ایبریایی، احتمالاً به علل سیاسی، عیسویت را به سهولت پذیرفتند، بت پرستی نفوذ خود را در میان عوام بدون کشمکش از دست نداد، در بعضی موارد، بت پرستی تنها صیغه عیسوی به خود گرفت و در نهان به فعالیت پرداخت و به صورت های مختلف در دره های دوردست قفقاز، تا روزگار ما باقی ماند. کتاب «زندگی نینوی مقدس» شرح می دهد که چگونه شاه میریان^۳، و یکی از دوکهایش، طوایف کوهستانی را که دارای هیأتی وحشی بودند فراخواندند و انجیل را برای آنها موعظه کردند، ولی آنها حاضر نشدند غسل تعمید را بپذیرند. از این رو، دوک شمشیر برکشید و بت های آنها را برافکند. پادشاه، مالیات سنگینی بر کسانی که مایل به غسل تعمید نبودند تحمیل کرد و آنها به هم پیوستند و سر به صحرا نهادند. بعضی از آنها، به وسیله آبی بوس مقدس^۴ اهل نکرسی^۵ [مردی مقدس در سده ششم]، به آیین عیسوی درآمدند، ولی دیگران تا روزگاران بعد، به صورت بت پرست باقی ماندند. در محلی به نام کولا^۶ در جنوب غربی گرجستان، گروهی از پدران و مادران کافر، کودکان هفت تا نه ساله خود را به درون گودالی افکندند و آنها را با سنگ کشتند تا به تبدیل دین آنها به عیسویت تن در ندهند.

کلیسای گرجستان در آغاز کار، تحت حمایت بطریق های^۷ انطاکیه قرار گرفت و طی سده بعد، کاملاً به آیین اورتودوکس وابسته شد. این وابستگی، بر اثر اقدامات شورای خالسدون^۸، که در کلیساهای شرقی متفوق بود، گسسته شد. شاهزاده ای گرجی به نام ناربارنگیوس^۹ (حدود ۴۰۹-۴۸۸)، از قسطنطنیه به فلسطین رفت، و با نام پتر ایبریایی جامه راهبان را در بر کرد و صومعه ای عالی نزدیک بیت لحم با سنگ فرش های موزاییکی که قدیم ترین خطوط گرجی را در بر دارد، ساخت. در شورای کلیسای ارمنی و گرجی، معتقدان به مونوفیزیت، که در دین^{۱۰}، در ۵۰۶ تشکیل شد، بیست و چهار نفر از سی و سه اسقف گرجی حاضر بودند و در محکوم ساختن اصول شورای خالسدون با ارمنی ها و آلبانیایی های قفقاز هم آواز شدند. شاه واختانگ گرگ اسلان^{۱۱}، استقلال کلیسای ملی گرجستان را تأمین کرد که از آن به بعد، بطریق خود را انتخاب کرده و اکنون نیز در تفلیس مقیم است. در طی سده ششم، پناهندگان مونوفیزیت از سوریه و

1. Bichvinta

۲. لقب یکی از رؤسای مسیحی.

3. Mirian

4. St. Abibos

5. Nekresi

6. Kola

7. Patriarchs

8. Chalcedon

9. Narbarangios

10. Dvin

11. Vakhtang Gorgaslan

معروف به «پدران سوری» به گرجستان آمدند و جوامع رهبانی بسیار، بنا بر الگوی مصری و سوری‌های بنیان نهادند. [۱۴۴]

یافته‌ها و گورها

ماریا گیمبوتاس^۱، طوایف هندواروپایی را حاملان فرهنگ کورگان^۲ اوراسیایی می‌داند که نمونه آن را در گورستان نالچیک^۳، در بخش رود تیرک^۴ علیا می‌توان یافت. دوره مایکوپ^۵ [۱۴۵]، از این فرهنگ کورگانی هندواروپایی که از ۲۳۰۰ تا ۲۱۰۰ پیش از میلاد، به سبب داشتن گورهای سلطنتی در مایکوپ و تسارسکایا^۶، در حوزه کوبان شهرت دارند، با گورهایی که از الوار یا تخته سنگ ساخته شده و مقدار شگفت‌انگیزی اشیای زرین، سیمین، مسین و ظروف سفالی و سنگی و تندیس‌های کوچکی از گاو و شیر، دانه‌های زرین تسبیح و حلقه‌های طلا، همچنین تبرها، دشنه‌ها و سرنیزه‌های مسین به دست آمده که همگی، پیوستگی نزدیک آن‌ها را با شمال ایران و آناتولی مرکزی، نشان می‌دهد. در واقع، تشابهات میان گورهای مایکوپ و گورهای آلاجاهویوک^۷ [۱۴۶] و هوروزتپه^۸، بسیاری از دانشمندان را بر آن داشته که فرهنگ مایکوپ را به نیاکان هیتیایی که از لحاظ تاریخی شناخته شده‌اند، نسبت دهند و چنین نتیجه‌گیری کنند که این پیشینیان هیتی‌ها از طریق گرجستان و ماورای قفقاز در حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد، در آناتولی ظاهر شدند.

ورود هندواروپاییان به صحنه، تأثیرات گسترده‌ای بر فرهنگ گرجستان و مناطق مجاور در آغاز عصر مفرغ نداشته و به‌ویژه، در تشکیل تمدن بومی باشکوهی که متمرکز در تریالتی بود کمک کرده است (تریالتی ناحیه‌ای در جنوب غربی تفلیس است که به وسیله رود خرامی^۹ مشروب می‌شود). م.م. ایواشچنکو^{۱۰} (۱۸۹۱-۱۹۴۶) و ب.ا. کوفتین^{۱۱} (۱۸۹۲-۱۹۵۳)، بیش از چهل گور تپه‌ای را کشف کردند، که کهن‌ترین آن‌ها تقریباً، به ۲۱۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد. این‌ها، گورهای رؤسا و امیران طوایف متمول گوسفندچران بود. بقایای خاکستر شده آن‌ها گاهی، نزدیک یک ارابه چهارچرخه از چوب، که به وسیله گاو کشیده می‌شد، بر روی آن‌ها یافت شده و به علاوه، ظروف رنگ شده زیبا و زینت‌آلات و کوزه‌های زرین و سیمین را درون آن‌ها یافته‌اند.

هر یک از این گورهای تپه‌ای جالب توجه، تنها یک جسد را در بر دارد. فقدان اسلحه در این گورها، نشان می‌دهد که آن‌ها گورهای رؤسای جمعیتی صلح‌دوست بوده است. میان جانوران بسیاری که آن‌ها را وقف مردگان می‌کردند، اسب به چشم نمی‌خورد. از آن‌جا که اسب، در زمان

۱. Mariya Gimbutas، باستان‌شناس آمریکایی.

۴. Terek

۷. Alaca Hüyük

۱۰. Ivashchenko

۲. Kurgan

۵. Maikop

۸. Horoztepe

۱۱. Kuftin

۳. Nalchik

۶. Tsarskaya

۹. Khrami



گردن‌بند زرین مزین به سنگ‌های درخشان یافت شده از گور شماره ۷،
اواخر سده دوم میلادی، موزه دولتی گرجستان.

کورگان‌های تریالتی به کار گرفته می‌شده است، تحریمات دینی، اقتصادی یا عاطفی وجود داشته که قربانی کردن اسب در موارد سوگواری ممنوع بوده است. گذشته از این، ارابه را تمام و کمال با زین و یراق در گودال می‌گذاشتند، ولی خود اسب‌ها را به‌ندرت قربانی می‌کردند. یافته‌های موجود در گورهای تریالتی، متنوع و بسیار است. سطل سیمین بسیار زیبایی که آن را با طلا آراسته‌اند به‌دست آمده که تعدادی جانور وحشی را در جنگلی نقشپردازی شده نشان می‌دهد و نیز مقداری جام یا قنجان زرین وجود دارد که یکی را با اشکال حلزونی مليله‌کاری شده آراسته‌اند و در آن، فیروزه و

عقیق جگری رنگ نشانده‌اند. یک سیتولای^۱ شگفت‌انگیز از مفرغ چکش‌کاری شده که آن را بر پایه‌ای تهی قرار داده‌اند و از کورگان پانزده به‌دست آمده، به نمونه‌ی مشابهی از رأس شمرا^۲ شباهت دارد و تاریخ آن را بین ۱۵۵۰ و ۱۴۰۰ پیش از میلاد می‌دانند. از این نوع کالاهای گوری در تریالتی، به‌طور واضح می‌توان دید که هنرمندان گرجی در عصر مفرغ میانه، همه نوع ابزارهای پیچیده به‌کار می‌بردند که نمونه‌های نخستین کوره‌ی ذوب آهن، کوره‌ی آهن‌گری، سندان و انواع و اقسام اژه‌ها و پرگارهایی جهت بریدن و وسایلی جهت قالب‌ریزی فلزات به‌شمار می‌روند. [۱۴۷]

علاوه بر فرهنگ عالی عصر مفرغ در تریالتی که به تمدن کورگان ارمنی در نقاطی مانند کروفاکان^۳ وابسته است، یک فرهنگ متمایز عصر مفرغ در گرجستان غربی (ایمرتی) وجود داشت که در آن‌جا، پژوهش‌هایی توسط تاکاریشویلی^۴ در ۱۹۱۰، صورت گرفت. در این‌جا، محل جالب‌توجه تسارتسیس-گورا^۵ در ناحیه‌ی ساکخره^۶ وجود دارد که در آن‌جا گورهای طایفه‌ای، آثاری از تمدن بومی خود را حفظ کرده‌اند که به ادوار متأخر مس و سنگ (۲۴۰۰-۲۲۰۰ پیش از میلاد) بازمی‌گردد، و در عصر میانه‌ی مفرغ تکامل یافت. زینت‌آلات ساکخره شبیه اشیایی است که از ترووای^۷ دوم به‌دست آمده، در صورتی که تبرهای مفرغی با تیغه‌های منحنی دارای قرابت‌های روشن آناتولیایی است. در میان زینت‌آلات فلزی از تپه‌های ساکخره، سنجاق‌های بزرگی بر دو گونه یافت شده است، یکی به شکل سرپیچ دستبند و یکی به شکل تور. این‌گونه سنجاق‌ها در نقاط مختلف از ترووا تا قفقاز شمالی پراکنده شده است. ثروت این ناحیه از گرجستان غربی بر پایه‌ی چندین مرکز استخراج و فلزکاری بومی، مانند محلی در نزدیکی دهکده‌ی گبی^۸، در بخش علیای رود ریونی^۹ بود.

فرهنگی که در اواخر هزاره‌ی سوم پیش از میلاد در طول دریای سیاه در آبخازیا تکامل یافت، عبارت از یک فرهنگ جالب‌توجه عصر مفرغ بود. این منطقه، به‌سبب وفور بقایای مربوط به عصر پارینه‌سنگی شهرت دارد. این تمدن که از طریق شمال غربی قفقاز تا کریمه ادامه داشت، به‌وسیله‌ی تعداد زیادی گورهای خرسنگی^{۱۰} شکل مشخص می‌شود که لااقل، ۱۵۰۰ نوع آن تاکنون مورد بررسی قرار گرفته است. شناخته‌ترین مقبره‌ی خرسنگی در اشری^{۱۱} میان سوخومی^{۱۲} و گوداوتی^{۱۳} وجود دارد و با آن که بسیاری از مقبره‌های خرسنگی را غارت کرده‌اند، هنوز در بعضی از آن‌ها تعدادی اسکلت با اشیای مفرغی یافت می‌شود. این مقبره‌های خرسنگی آبخازی معمولاً، از پنج تخته‌سنگ عظیم تشکیل می‌شود که ارتفاع آن‌ها هشت پا و طول آن‌ها به دوازده پا می‌رسد.

۱. Situla، ظرفی باستانی به شکل سطل.

2. Ras Shamra

3. Kirovakan

4. Taqarishvili

5. Tsartsis gora

6. Sachkhere

7. Troy

8. Gebi

9. Rioni

10. dolmen

11. Esheri

12. Sukhumi

13. Gudauti

تخته‌سنگ قدیمی، دارای سوراخی بیضوی شکل است که قطر آن، به ۱۸ اینچ بالغ می‌شود و آن را برای دو منظور می‌ساختند. یکی برای قرار دادن اجساد تازه و دیگری احتمالاً برای خروج روح متوفی به سوی دنیای دیگر. این سوراخ‌ها را با سنگی به وزن پنجاه پوند می‌بستند. گرجستان مانند ارمنستان از لحاظ ساختارهای عظیم باستانی، شهرت دارد. [۱۴۸]

در گرجستان علاوه بر مقبره‌های خرسنگی، دیوارهای عظیمی از سنگ تراشیده بدون ساروج را می‌توان دید. این دیوارها، در ساختارهای عظیم باستانی وجود دارد. این ساختارها برای طوایف، به منزله حفاظی علیه برخوردها و مهاجرت‌های مکرر اقوام ماورای قفقاز، در عصر مفرغ بود. به همین مناسبت، برج و باروهای وسیعی از سنگ‌های عظیم برپا می‌شد که معمولاً روی دامنه‌ها یا قله‌های تپه‌ها قرار داشت، مانند آنچه که در گوخناری^۱، آورانلو^۲ و سانتا^۳ دیده می‌شود. این محل‌های مستحکم، غالباً به صورت چهارگوش با برج‌های مراقبت استوانه‌ای شکل، مردم و اغنام و احشام آن‌ها را قادر می‌ساخت که در زمان گرفتاری و محاصره به آن‌جا پناه ببرند. گذشته از این، در منطقه مرزی میان گرجستان و ارمنستان، سنگ‌های عمودی شکل یا منهیر^۴، یافت می‌شود که در آن‌جا غالباً، تصاویر حیوان یا پرنده‌ای را بر روی توت‌ها نقش کرده‌اند.

از برخی آثار بازیافته، نفوذ فرهنگ هیتیایی در فرهنگ گرجی به خوبی آشکار است. یک مورد باستانی از تأثیر مراسم آناتولیایی در گرجستان، با توجه به فنجان سیمینی آشکار می‌شود که از کورگان‌های تریالتی به دست آمده و حاشیه‌ای در زیر دارد که گروهی از روحانیان را نشان می‌دهد که در خدمت کاهن اعظمی ایستاده‌اند و او بر روی تختی نشسته است که میان یک ظرف فنجان مانند عظیم و یک درخت مقدس و احتمالاً سدر قرار دارد و تلی پینوس^۵، خدای هیتیایی در این باره به ذهن انسان خطور می‌کند، به ویژه که سوان‌های کوه گرجستان، به ایزدی عامیانه به نام تولپیا ملیا^۶ «تولپای روباه»، احترام می‌گذارند. همچنین تشابهات میان خدایان آناتولیایی و هیتیایی و خدایان مردم گرجستان، مورد بررسی زاخاروف^۷ و میخائیل تسرتلی^۸ قرار گرفته است. [۱۴۹]

1. Gokhnari

2. Avranlu

3. Santa

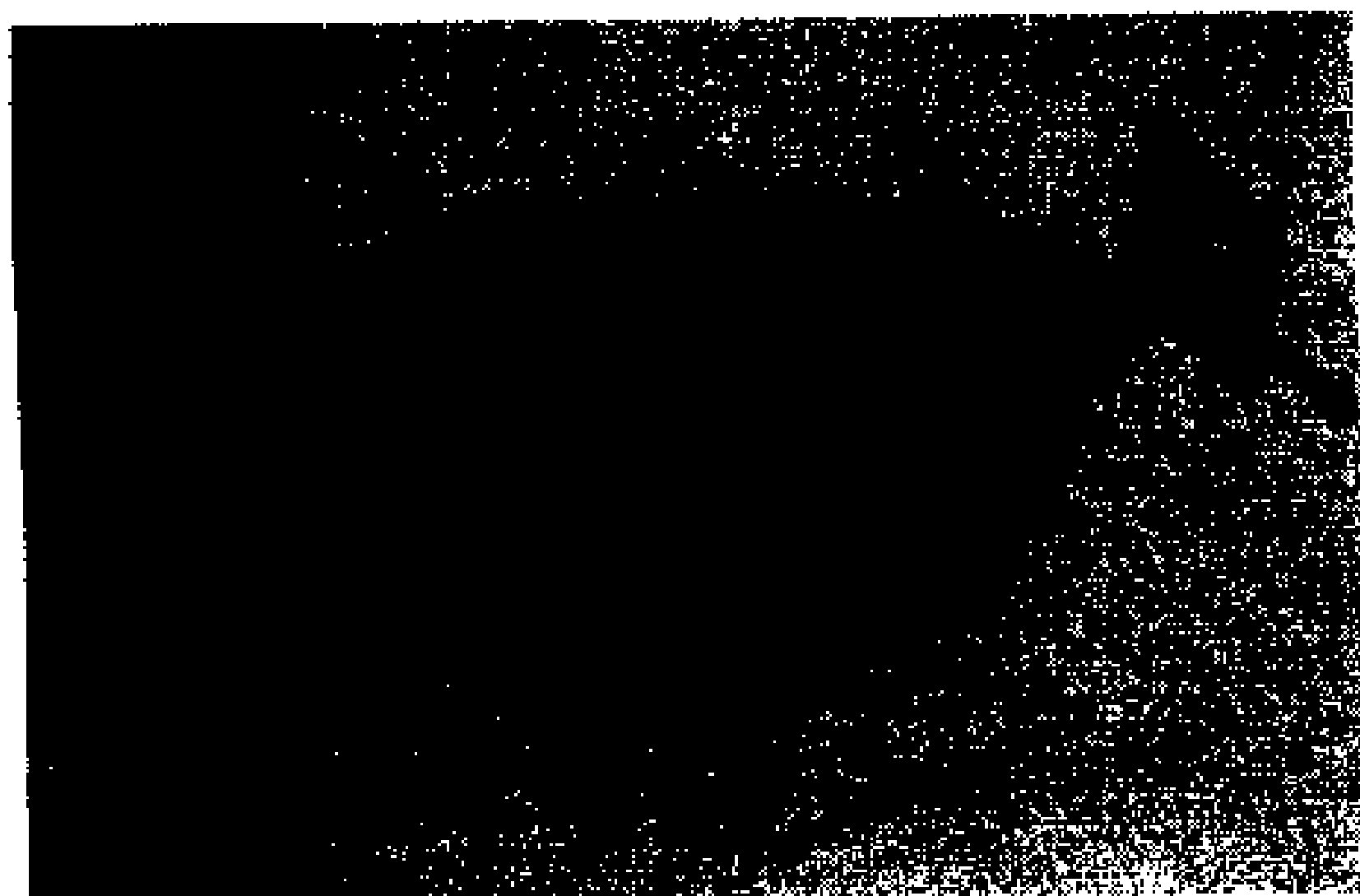
4. Menhir

5. Telipinus

6. Tulepia Melia

7. Zakharov

8. Micheil Tsereteli



آلبانیایی‌های قفقاز (آذربایجان و اران)^۱

وجه تسمیهٔ آلبانیا [۱۵۰]

این نام که توسط جغرافی‌دانان با نام‌های مختلف آمده است نزد رومیان به آغوان^۲ و در کتیبه‌های پادشاهان اشکانی و در کتیبهٔ شاپور ساسانی در نقش رستم، اران^۳ نامیده شده است، جغرافی‌نویسان یونانی و بیزانسی این سرزمین را «آلبانیا» نامیده‌اند و این همان کلمه است که به‌توسط مورخان ارمنی به‌صورت آغوان [۱۵۱]، آلوان ذکر شده است. این نام، در آثار مورخان و جغرافی‌نگاران اسلامی به‌صورت‌های الران و آلان آمده است و برخی از پژوهشگران بر این عقیده‌اند که، این هر دو نام، یکی است. شاید هم «آران» تلفظ فارسی نام «آلبانیا» باشد. این نام در سنگنوشته‌های یونانی به‌صورت «آلبانیا» و در متون پارتی به شکل «اردان» آمده است. کسروی واژهٔ «آران» را به‌معنای «گرمسیر» گرفته است و می‌گوید که ترک‌زبانان آذربایجان و آران نواحی گرمسیر را «ارائلق» می‌نامند، ولی اصل ریشه کلمه را از واژهٔ «آر» می‌داند که نام نژاد بزرگ «آریایی» است. برخی این قوم را از اخلاف یافت می‌دانند که از بابل آمده بود.

فرهنگ کهن آلبانیای قفقاز

آلبانیای قفقاز در کنار ارمنستان و گرجستان، یکی از سه دولت پیشرفتهٔ قفقاز به‌شمار می‌آمد. سرزمین آن در شمال تا دربند و در غرب به خاخه‌تیا^۴ و در جنوب در سدهٔ سوم تا رود کورا، و یک

1. Caucasian Albania

2. Aghvan

3. Aran

4. Khakhetia

سده بعد تا ارس امتداد داشت. در صورتی که در شرق، مرزهای آن به دریای کاسپی می‌رسید. آلبانیا بیش از ارمنستان یا گرجستان ویژگی خود را حفظ کرد. مردم آن در آغاز، به طوایف مختلفی تقسیم می‌شدند و حتی در روزگار استرابون، بیست و شش طایفه آن‌ها، هنوز موجود بود اما در ۲۱۵ پیش از میلاد، تحت فرمان نخستین پادشاه خود متحد شدند. [۱۵۲] موسی کالانکاتو^۱ که در سده هفتم میلادی می‌زیست و نخستین مورخ آن‌ها به‌شمار می‌رفت نوشته است که در ۱۵۲ پیش از میلاد، فرمانروای آن‌ها یکی از اعضای خاندان ایرانی اشکانی بود. آلبانیایی‌ها زمانی که تحت استیلای اشکانان بودند، با یونانی‌مآبی شرقی تماس حاصل کردند، ولی این برخورد، تنها اثر کمی در فرهنگ و هنر آنان باقی گذاشت. [۱۵۳]

پایتخت آنان در آغاز کابولا^۲ و در نوشته‌های پلینی^۳ به‌صورت کابولاکا^۴ و در روزگار اعراب کاباله^۵ و در قرون وسطی به شماخه^۶ معروف بود. [۱۵۴] در آن زمان، مردم آلبانی به‌اندازه‌ای تحت نفوذ ایران بودند که از پرستیدن مظاهر طبیعت دست برداشتند و به آیین زرتشتی گرویدند. سپس، گریگوری مقدس پس از تبدیل دین ارمنستان، تصمیم به برقراری عیسویت در آلبانیا گرفت. در این‌جا، از مسروپ کمک خواست و این شخص، از روی الفبای ارمنی خود، یک الفبای آلبانیایی ساخت. با وجود این، آلبانیایی‌ها به ایرانیان بیش‌تر از گرجی‌ها نزدیک بودند و تأثیرات فرهنگی ایرانی بر روی آن‌ها، بیش‌تر از فرهنگ گرجی بود و از الفبای پهلوی مانند الفبای خودشان استفاده می‌کردند. در دوره‌های بعد، حروف عربی را نیز به‌کار بردند.

هنر کهن آلبانیایی قفقاز

صنعتگران آلبانیایی، طی سال‌ها، به ساختن سفالینه‌ها، پارچه‌های زربفت و ظروف فلزی پرداختند و در این راه، شهرت عظیمی به‌دست آوردند. در واقع، آن‌ها به‌اندازه همسایگان خود هنرمند بودند. صنایع آن‌ها در سده هفتم، در روزگار شاه جوانشیر^۷، به حد کمال رسید. اما همچنان تا اواخر قرون وسطی به ساختن ظروف، کوزه‌ها، لگن‌های مفرغی و به‌ویژه دیگ‌ها و بخورسوزها ادامه دادند. سفالینه‌ها و دیگ‌هایی که در منطقه کوباچی^۸، در داغستان ساخته می‌شد، بسیار زیبا بود. این سفالینه‌ها غالباً، دارای طرح‌های گل و بوته‌دار و خطوط ظریف بودند. آثار فلزی و تندیس‌های سنگی که داغستان همچنان بدان مشهور است، غالباً، طرح‌های فرهنگ ساسانی را منعکس می‌کند. [۱۵۵] در سده دوازدهم، هنگامی که ارمنستان، بخش جنوبی آلبانیا و نواحی غربی گرجستان را به متصرفات خود ضمیمه کرد، آلبانیایی‌ها هنوز دیگ‌های دهان‌گشاد و مدوری دارای سه پایه

1. Kalankatu

2. Kabula

3. Pliny

4. Kabulaka

5. Kabbalah

6. Shamakha

7. Jevansher

8. Kubachi

می ساختند که از هر جهت، به دیگرهای کوچک زرینی شباهت داشتند که در مایکوپ^۱ [۱۵۶]، حدود ۴۰۰۰ سال پیش از آن، ساخته شده بود.

هنرمندان همچنان حاشیه بسیاری از دیگرها را با طرح‌های جانوری به سبک سکایی می‌آراستند و دسته‌های آن‌ها را، به شکل جانوران درمی‌آوردند و همچنین دیگرهای لوله‌داری با سرپوش می‌ساختند که از ویژگی‌های آن سرزمین به‌شمار می‌رود و تشت‌های سفالی به‌صورت بز یا پرنده که تأثیر شدید فرهنگ ساسانی در آن مشاهده می‌شد، درست می‌کردند [۱۵۷]. تزیینات کنده‌کاری شده‌ای که شماری از تخته‌سنگ‌های همان دوره را زینت بخشیده و به‌وسیله اوربلی^۲، در ناحیه کوباجی کشف شده است، اگرچه تحت تأثیر هنر و فرهنگ ساسانی قرار دارد، اما برخی از طرح‌های آن، بعضی طرح‌های یافت‌شده‌ای را به خاطر می‌آورد که بر روی نمدهای پازیریک^۳ [۱۵۸] و نوین‌اولا^۴ [۱۵۹] ساخته شده بودند. آن‌ها را همراه با اشیایی می‌توان دید که شباهت آشکاری به طرح‌های مشابهی دارد که در تاریخی هم‌زمان، در مناطقی جدا از هم، مانند آنی^۵ در ارمنستان، آئاتولی در روزگار سلجوقیان و روسیه در زمان ولادیمیر تکامل یافتند. بنابراین، به این گوشه دور دست قفقاز، باید برای یافتن فرهنگ و عناصری روی آوریم که در سده‌های پیش‌تر در آسیای مرکزی تکامل یافته بود و هنوز در زمانی ترقی می‌کرد که در نقاطی دیگر چارچوبی را تشکیل می‌داد که در آن، هنرهای تزیینی اروپا در اواخر قرون وسطی، تکامل یافت.

مردم، ساختار سیاسی و فرهنگی

سرزمین قفقاز که در روزگار باستان به آلبانیا معروف بود، شامل چندین سرزمین و اقوام مختلف بود. یکی از مورخان سده ششم و اوایل سده پنجم، درباره اقوام قبایل ساکن در آلبانیا از قبیله‌ای به نام «میک»^۶ نام برده است که در کرانه‌های رود ارس می‌زیستند و هرودوت نام این قبیله را به‌صورت موخوها^۷ آورده و پاره‌ای از محققین نام «منخ» را به‌وجود آمده از نام این قبیله می‌دانند. به‌نظر می‌رسد که این قوم در بخشی از اراضی کاسپی‌ها می‌زیستند و شاید جزیی از آنان بودند. قوم کاسپی در سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد، تابع شاهنشاهی هخامنشی بودند، ولی پس از سقوط این شاهنشاهی، به تابعیت دولت ماد کوچک درآمدند. در سده اول پیش از میلاد، سرزمین کاسپی‌ها در زمره سرزمین اقوام و قبایلی قرار گرفت که مهم‌ترین آن‌ها «آلبانیایی‌ها» بودند. بنابر مآخذ موجود، کاسپی‌ها در سرزمینی که محل پیوستن دو رود ارس و کر شناخته شده است، زندگی می‌کردند.

هرودوت به‌هنگام ثبت مطالبی پیرامون اقوام ساکن منطقه شرق قفقاز از میک‌ها، کاسپی‌ها و اوت‌ها^۷ نام برده است که گویا این سه قبیله، هسته اصلی ساکنان آلبانیای باستان را تشکیل می‌داده

1. Maikop

2. Orbeli

3. Pazyryk

4. Noin ula

5. Ani

6. Muchoi

7. Uti

هست. گویا «اوت» نامی بوده است که ساکنان آلبانیای قفقاز، خود را بدان نام می‌نامیدند. دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد، می‌نویسد که یامپولسکی^۱ حدس خود را در این باره چنین آورده است که نام قبیله «کوتیان» همان عنوان نژادی است که در منابع متأخر به شکل اوتیان، اوئیتیان، اودیان و لودینیان و اتیان ذکر شده است و ادعا می‌کند که آلبانیایی‌ها، خود را بدین نام می‌خواندند، ولی دیاکونوف این نظر را نمی‌پذیرد و می‌گوید که واژه «کوتی»، فقط در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد مفهوم داشته و به یک گروه نژادی خاص اطلاق می‌شده که احتمالاً در آذربایجان کنونی، ایران و کردستان زندگی می‌کردند و در هزاره اول پیش از میلاد، همه قوم اورارتو و مردم مانا و ماد را «کوت» می‌نامیدند. [۱۶۰]

نام آلبانیایی‌ها برای نخستین بار در سده چهارم پیش از میلاد و در پایان روزگار هخامنشان برده شده است. از نوشته‌های مورخان باستان برمی‌آید که در روزگار هخامنشان، سرزمین‌های ماد، آلبانیا، سکاسنه و کادوسیه همه تابع یک ساتراپ بودند. بعدها، همه این‌ها به تابعیت (اتروپات)، ساتراپ ماد کوچک یا ماد آتروپاتن درآمدند و از این پس، آلبانیایی‌ها در تاریخ مردم سرزمین قفقاز، نقشی به‌سزا بازی کردند. آلبانیایی‌ها قبایل را با خود متحد ساختند و دولت آلبانیای قفقاز را بنیان نهادند. [۱۶۱]

موسی خورنی، مورخ و جغرافی‌نگار ارمنی در روزگار ساسانی از خردمندی به نام ازان یاد می‌کند که از قبیله سیسک^۲ و فرمانروای آلبانیا بود. شاید نام ازان که مورخان و سیاحان از آن نام می‌برند از همین نوشته موسی خورنی نشأت گرفته باشد. آنچه مسلم است این است که اطلاع درباره مردم آلبانیایی قفقاز بسیار اندک و متناقض است.

در اوایل سده هفتم میلادی، دولتی در آلبانیا بر سر کار آمد که فرمانروای آن، از دودمان ایرانی «مهران» بود. گفته شده است که فرمانروای آلبانیا با آن که از دودمان ساسانی بود، به آیین مسیح درآمد. [۱۶۲] بنابر نوشته بارتولد^۳ کسانی که از دودمان مهران بودند بر اران حکومت می‌کردند در تاریخ به «ارانشاه» معروف بودند. یعقوبی نوشته است که اسقف بزرگ اران نیز ارانشاه نامیده می‌شد و شهر در بند (چور)، یکی از مراکز اسقف‌نشین عمده مسیحی در آلبانیای قفقاز بود و بعدها این شهر به «بردع» انتقال یافت. [۱۶۳]

بعد از حمله اعراب به آلبانیا در سده هفتم، جانشیر فرمانروای آن سامان ناگزیر از پذیرفتن معاهده و پرداخت خراج به تازیان شد و بعدها، برادر او نیز خراجگزار خلفای بنی‌امیه بود و در روزگار همین خلفا، تازیان، ارمنستان و آلبانیا را «ازان» می‌نامیدند و در رأس این منطقه، نماینده خلیفه قرار داشت و در این روزگار اقوام بسیاری در این سرزمین می‌زیستند که تا حمله ترکان همچنان این وضع برقرار بود. بر اثر همین تعدد اقوام بود که هرودوت، ضمن بحث پیرامون زبان

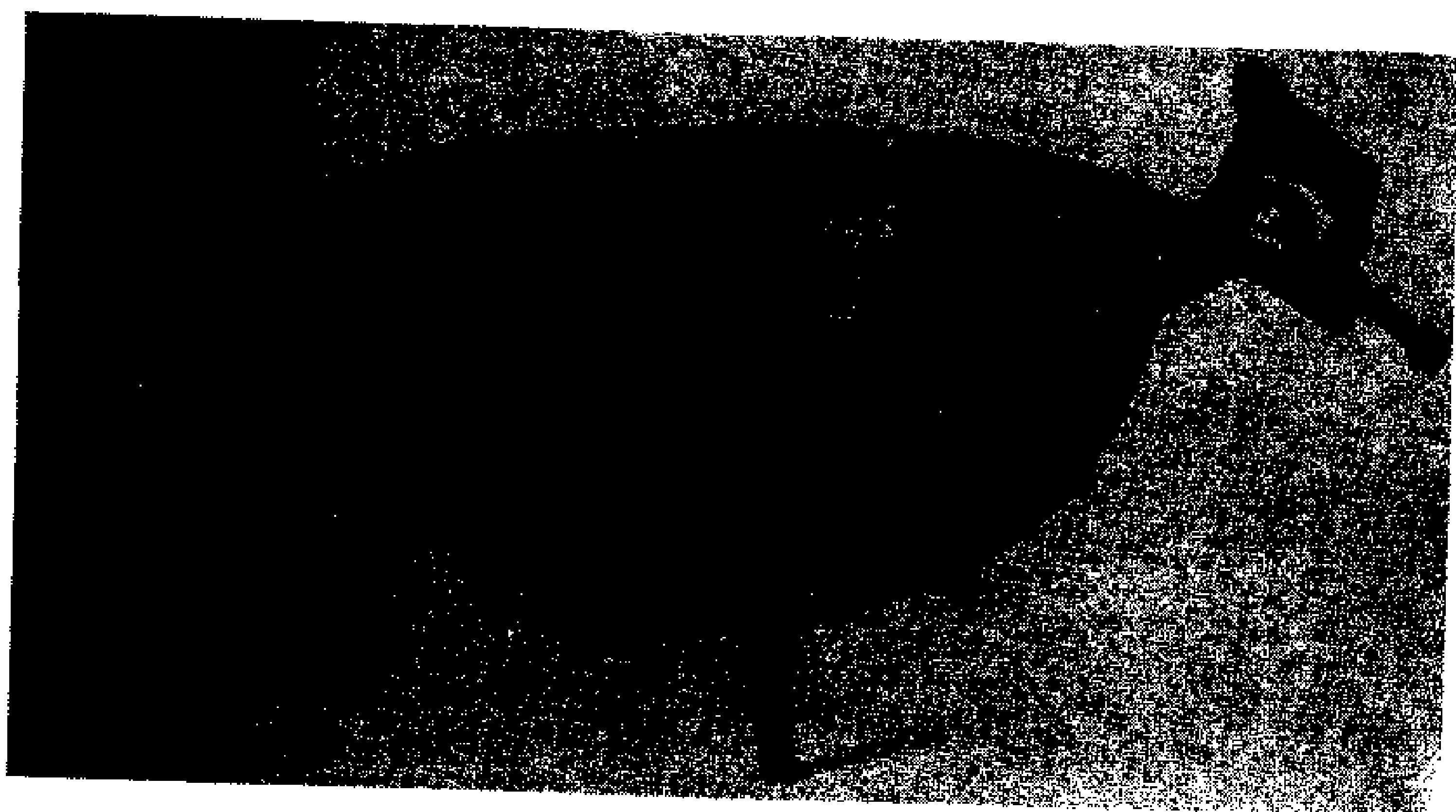
مردم آلبانیای قفقاز نوشته است که «قبایل آلبانیای قفقاز به بیست و شش گویش سخن می‌گویند.» و این تعدد زبان و گفتار، مانع از پیشرفت خط و نوشتار قوم آلبانیا شده است [۱۶۴] و نیز هیچ نوع سکه‌ای متعلق به قبل از سده سوم پیش از میلاد به دست نیامده است و قدیم‌ترین سکه به دست آمده در اراضی آلبانیای قفقاز متعلق به اسکندر مقدونی و سکه‌های سده دوم پیش از میلاد از آن سلوکیان و پارتیان و بعدها نیز از آن رومی‌ها بوده است.

هنگامی که در اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم میلادی، آلبانیایی‌ها کم‌کم به آیین مسیح درآمدند، ارتباط نزدیکی با ارمنی‌ها برقرار ساختند و کشیش‌های ارمنی کوشیدند تا خط و کتابتی برای مردم آلبانیای قفقاز ابداع کنند. اما خط و نوشتار آن‌ها هنوز شکل اساسی به خود نگرفته بود که حمله تازیان به این سرزمین آغاز شد و به مانند نواحی تابع دیگر، خط و نوشتار عربی جای خط و کتابت آن‌ها را گرفت و البته اقوامی چون ایرانیان، ارمنی‌ها و برخی دیگر، که فرهنگ‌های غنی و پیشرفته‌ای داشتند، ادب و فرهنگ خود را، تا آن‌جا که میسر بود، حفظ کردند، اما اقوامی که فرهنگی متعالی نداشتند در قوم غالب، مستحیل شدند. بدین روی، از خط و نوشتار مردم آلبانیای قفقاز چیزی باقی نماند و در زبان عربی و ترکی مستحیل شد.

آذربایجان: مردم و خاستگاه

آریایی‌ها در روزگاران پیشین، از دشت‌های میان اروپا و آسیا، در هزاره سوم یا چهارم پیش از میلاد، از زیستگاه خود جدا شده و به سوی ایران و هندوستان و برخی سرزمین‌های دیگر مهاجرت کردند. اصل نام این قوم در اوستا به معنای پاک و آزاده است. بدون تردید، در روزگاران بسیار کهن، همه مردم آریایی یک گروه بوده و همه با هم در یک سرزمین زندگی می‌کرده‌اند و از سرزمین اصلی خود کوچ کرده و در آسیا و اروپا پراکنده شده‌اند. در مورد کوچ آریاییان به فلات ایران، اختلاف نظر وجود دارد. برخی مسیر آنان را از طریق قفقاز به آذربایجان و بعضی دیگر، مسیر آن‌ها را از شمال و شرق دریای کاسپی و آسیای میانه می‌دانند و گروه سوم معتقدند که مهاجرت آن‌ها از هر دو سوی شرق و غرب دریای کاسپی روی داده است. سرزمینی که آریاییان در آن می‌زیسته‌اند در کتاب مقدس اوستا به نام اثیریاناویجو (ایران ویج) آمده و ذکر شده است که در آن‌جا، ده ماه زمستان و تنها دو ماه تابستان بوده است. اینان از خاستگاه اصلی خویش کوچیده و هر گروهی از ایشان به هر جا که رسیده و مسکن گزیده‌اند بر بومیان منطقه چیره شده و بنیان فرمانروایی گذارده‌اند و در تاریخ مشهور است که، یونانیان و رومیان و نیز اساس زندگی اروپاییان از ایشان است و آنان در تاریخ سرزمین اروپا فصلی گسترده برای خود گشودند و چنین بودند ژرمن‌ها که جنبش نوینی در تاریخ اروپا ایجاد کردند. دسته‌هایی از مهاجران که به فلات ایران رسیدند دارای سه تیره بودند که از آنان، ماد و پارس و پارت، هر یک به نوبه خود، بنیان فرمانروایی در آسیا را نهادند. [۱۶۵]

جای گفتگو نیست که مردم «ایر» چون به فلات ایران رسیدند دسته بزرگی از ایشان که ماد نامیده



دیگ مفرغی با دسته‌ای به شکل جانور از اواسط قرون وسطی، ماورای قفقاز به سبب فلزکاری و به ویژه دیگ‌های آن شهرت داشت که مانند دیگ‌های سکاها آن را بر روی آتش قرار می‌دادند و نمی‌آویختند.

می‌شدند، شمال غربی ایران را که اکنون آذربایجان و شهرهای همدان و کرمانشاهان و قزوین و اسپهان و تهران در آن قرار دارد فرو گرفتند و این نواحی به نام ایشان، سرزمین ماد خوانده می‌شد که آذربایجان «ماد کوچک» و بخش دیگر «ماد بزرگ» بود. پس پیداست که از تاریخ سه هزار سال پیش، مادها در آذربایجان و نواحی اطراف آن می‌زیسته‌اند و می‌دانیم که تا دو هزار سال پیش، ترکان از این نواحی بسیار دور بوده‌اند و در نواحی مرکزی آسیا می‌زیستند و این خود پنداری نابه‌جاست اگر گفته شود که آذربایجان از نخست سرزمین ترکان بوده است. بنابر نظر استاد پیگولوسکایا «مادها نیرومندترین قبیله ایرانی بودند که به تدریج، در شمال غربی ایران سکونت اختیار کردند.» جای تردید نیست که بومیانی که در این سرزمین، پیش از مهاجرت آریاها می‌زیستند، در نتیجه همزیستی متمادی در تازه‌واردین مستحیل شدند. بنابر متون آشوری و اورارتویی، مادها در اطراف دریاچه اورمیه می‌زیستند. اینان در آغاز، همراه با اورارتوها، ماناها و دیگران در آذربایجان و کردستان سکنی گزیدند. در تورات به طور مکرر، از شاهان ماد سخن رفته است و ذکر شده که اقوام اورارتو، مانا و سکا نیز، به عنوان اقوام تابع دولت پادشاهی ماد بوده‌اند. در مورد نام آذربایجان که آن‌جا را «ماد کوچک» می‌نامیدند سندی در دست است مبنی بر آن که وقتی اسکندر به ایران آمد به همه سرزمین ایران دست یافت و در آذربایجان فرمانروایی «آتورپات» نام را برگماشت و بدان لحاظ، آن سرزمین به نام او، آتورپاتکان نامیده شد که بعدها به صورت آذربایجان تغییر یافت.

مورخان و جغرافی‌نگاران باستان از جمله استرابون، آریان و ژوزف فلاویوس، آذربایجان را بخشی از سرزمین ماد دانسته و آن را «ماد اتروپاتن» نامیده‌اند و بارتولد نیز آذربایجان را بخشی

جدایی ناپذیر از سرزمین ماد دانسته است. بعضی از دانشمندان معتقدند که در پهلوی، نام کهن ماد تغییر یافته و به صورت «ماه» نوشته شده است. در نوشته‌های مورخان اسلامی، مکرر به نام «ماه» برمی‌خوریم چون ماه نهاوند، ماه دینور که صورت دیگری از نام ماد است.

برخی از مورخان از جمله حمزه اصفهانی و ابن فقیه و مسعودی، آذربایجان را زادگاه زرتشت سپیتامان، پیامبر بزرگ آریاییان می‌دانند و معتقدند که وی از آذربایجان به شرق، نزد کبی گشتاسپ رفت و دین خود را در آن سرزمین، رواج داد. به هر حال در جای تولد زرتشت و زادگاه او، اختلاف نظر وجود دارد. در فروردین یشت فقره ۱۰۲، جزو نام‌های مقدسان که به فروهرشان درود فرستاده می‌شود نام «آترپات» مشاهده می‌گردد. در واقع، آریایی‌ها آذربایجان را به صورت یکی از پایگاه‌های مهم خود درآوردند. [۱۶۶]

زبان

در مورد زبان کهن آذربایجان اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی معتقدند که زبان کتاب اوستا، زبان آذربایجان کهن بوده است. برای درک آن که بدانیم چگونه زبان یک قوم تغییر یافته است، طرق مختلفی پیشنهاد می‌گردد. نخست بررسی و شناختن نام رودها و کوه‌ها و دریاها و دریاچه‌ها و روستاهاست، زیرا این گونه نام‌ها، خاص مردم هر سرزمین است. راه دیگر، بررسی زبان مردمی است که بدان تکلم می‌کرده‌اند. راه سوم مطالعه یافته‌های تاریخی است که می‌تواند راهنمای خوبی برای شناخت آن قوم باشد. کسروی نام‌های دسته نخست یعنی نام‌هایی چون تبریز، خوی و سلماس و برخی دیگر را، نام‌هایی ناشناس می‌داند که اگرچه امروزه معنایی برای آن‌ها متصور نیست، ولی قطعاً روزگاری معنا و مفهوم داشته‌اند. دسته دوم نام‌هایی که از راه زبان‌شناسی به ریشه‌های آن‌ها می‌توان دست یافت مانند مرنده، آروق و مارالان و غیره. دسته سوم نام‌هایی که دارای معنای روشنی هستند چون سردرود، گرم‌رود، زرین‌رود، گریوه، روین دژ و مانند آن‌ها. شاید برخی از این نام‌ها مربوط به پیش از روزگار آریاها باشد، چون هیچ‌گونه ربطی با زبان‌های ایرانی ندارند، اما بعضی دیگر کاملاً ایرانی هستند و بدین لحاظ می‌توان گفت که مردم آذربایجان باستان، جز از نژاد ایرانی و ایران نبوده‌اند. [۱۶۷]

برخی به خطا، زبان کنونی مردم آذربایجان را «ترکی آذری» می‌نامند درحالی که زبان آذری، از زبان‌های ایرانی باستان بوده و هیچ‌گونه ارتباط و خویشاوندی با زبان ترکی نداشته است. ابن ندیم در کتاب «فهرست» زبان مردم ایران را به پنج گروه بخش کرده و نام‌های پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی را برای زبان‌های موجود در ایران آورده است. وی با استناد به گفته ابن مقفع، دری را زبان درباریان و از اهل خراسان و مشرق و اهل بلخ، فارسی را زبان موبدان و دانشمندان و متعلق به فارسی و خوزی را زبان خلوت شاهان و سریانی را زبان اهل عراق و پهلوی را زبان مردم اصفهان، ری، همدان ماه (ماد) کوچک دانسته است. بنابر نوشته مؤلفان، زبان مردم آذربایجان یا «ماد کوچک»

همانند زبان مردم نواحی غربی و مرکزی و به عبارت دیگر، زبان ساکنان سرزمین «ماد بزرگ»، یعنی زبان پهلوی بوده است. نخستین مؤلفان سده‌های اول اسلامی، زبان مردم آذربایجان را گاه «پهلوی آذری» و گاه «آذری» نامیده‌اند.

مارکو آرت ایران‌شناس مشهور می‌گوید که «زبان پهلوی حقیقی همان زبان آذربایجانی است». یعقوبی که در حدود سده سوم هجری می‌زیسته است، در کتاب البلدان زبان مردم آذربایجان را «پهلوی آذری» نامیده و مردم آذربایجان را ایرانی می‌خواند. در این‌که زبان مردم آذربایجان ایرانی بوده جای هیچ‌گونه تردیدی نیست. بی‌گمان «آذری»، از گویش‌های ایرانی به‌شمار می‌رفته است. مسعودی، گویش‌های پهلوی، دری و آذری را از یک ریشه و ترکیب و همه آن‌ها را از دسته زبان‌های فارسی نامیده است.

ترکی شدن زبان آذربایجان [۱۶۸]

از زمان سلجوقیان و از راه کوچ ایل‌های ترک زبان، ترکی به آذربایجان راه یافت. پیش از آن، اگر از وجود ترکان در آذربایجان نشانی پیدا شود، بی‌گمان، جز دسته‌ای اندک نبوده است. در واقع، نبرد دندانقان که در آن، سلجوقیان بر سلطان محمود غزنوی پیروز شدند، باید یکی از حوادث مهم تاریخی تلقی شود، زیرا در نتیجه پیروزی در آن جنگ، موج عظیمی از ترکان در ایران و عراق و سوریه و آسیای صغیر پراکنده شدند و حتی دامنه‌های کشورگشایی آن‌ها، تا فراسوی دانونب پیش رفت.

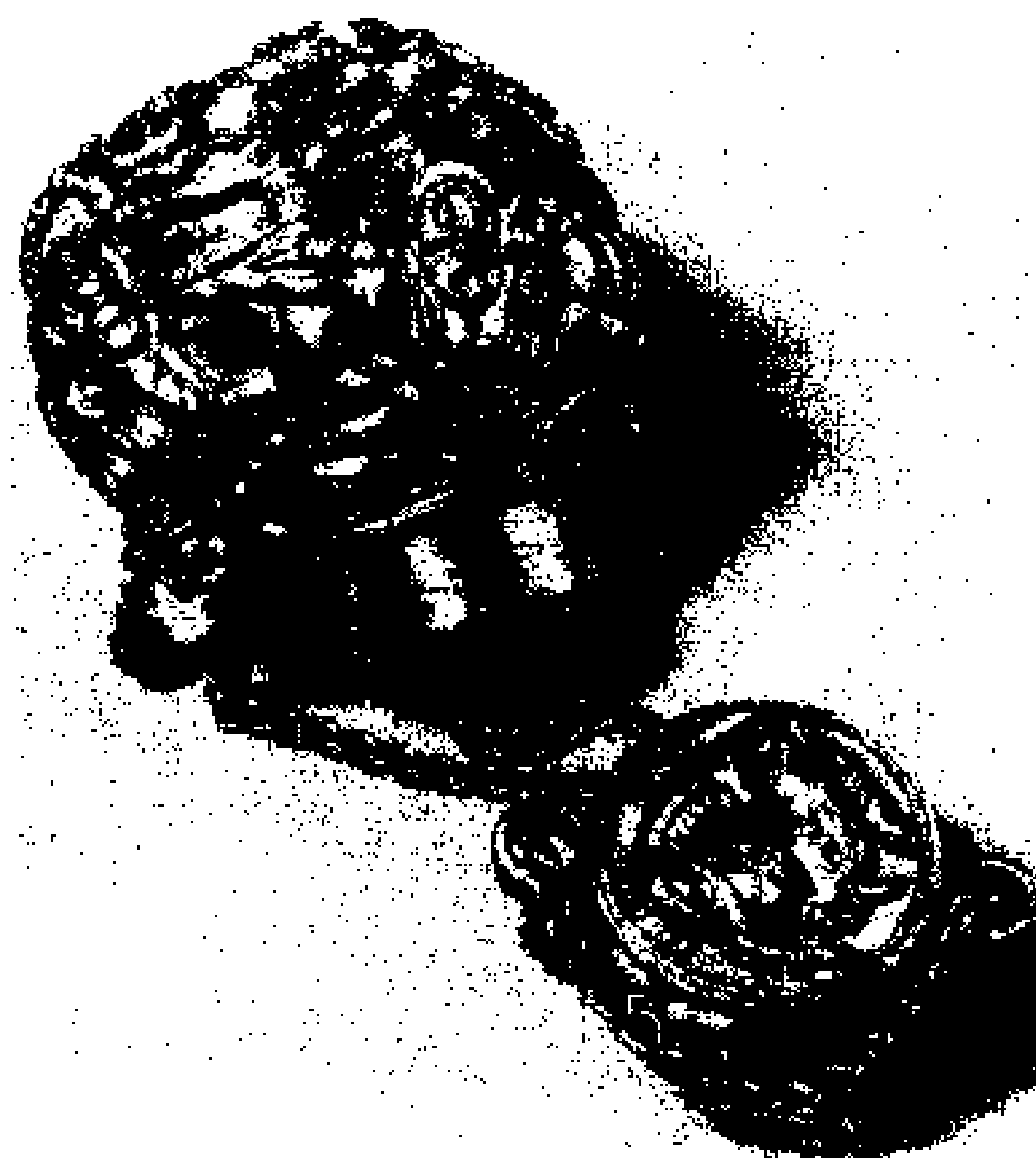
در روزگار اشکانان، ترکان، در مرزهای ایران سکونت داشتند، ولی در آن زمان و در دوران شاهان ساسانی نیز جرأت دست‌اندازی نیافتند و بعدها نیز تازیان، پس از فتح ایران در مقابل آن‌ها مقاومت کردند و بیش از سیصد سال جلو تازش آن‌ها را گرفتند، سامانیان و غزنویان که خود در واقع ترک بودند، ولی درباری ایرانی داشتند نیز جلو تهاجمات آن‌ها را می‌گرفتند.

نخستین دسته ترکان از روزگار سلجوقیان و حتی قبل از آن، به ایران آمده و حتی، دسته‌هایی از آن‌ها، پیش‌تر به آذربایجان رسیده بودند. گروهی نیز در خراسان ماندند. آنان که به آذربایجان وارد شده بودند، با ایل‌هایی که از پشت‌سرشان از ترکستان آمدند، همه‌جا پراکنده شدند و چون آذربایجان مرغزارها و چراگاه‌های فراوان داشت و برای زندگی گله‌داری مناسب‌تر بود، بی‌گمان ایل‌های ترک در آن‌جا بیش‌تر و فراوان‌تر ماندند و چون از آن زمان تا آمدن مغول‌ها به ایران فرمانروایی از آن ترکان شد، مردم ناگزیر از رفت و آمد و گفتگو می‌بودند و پیدا است که مردم به آن زبان آشنا شدند و کم‌کم به آن سخن گفتند و حتی نام بسیاری از جاها را به ترکی برگرداندند. از این‌گونه نام‌ها در آذربایجان فراوان است. کسروی از این نام‌ها یاد کرده است.

در روزگار مغولان که آذربایجان پایتخت آن‌ها شد، آن‌ها گروه‌های انبوهی از مردم را که از مغولستان آورده بودند، در آن‌جا ساکن کردند و بدین روی زبان آن‌ها فزونی گرفت و روزبه‌روز چیره‌تر و نیرومندتر شد. پس از گزند مغول نوبت به تیمور رسید. دوره او زیاد طولانی نبود، ولی

آذربایجان میدان کشاکش و ستیز گردید و این مسئله تا برخاستن شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۶ هجری قمری پیوسته برقرار بود و بدین سان زبان آذری از آن دیار رخت بربست و ترکی جای آن را گرفت. در روزگار صفویان نیز زبان ترکی رایج بود و بدان زبان در آذربایجان و همه شهرهای آن سخن می گفتند. دربار صفویان به تمامی در دست ترکان بود و در دربار آنها، چه در تبریز و چه در قزوین و چه در اصفهان به زبان ترکی سخن گفته می شد. در روزگار صفویان نیز عثمانیان بارها به آن سرزمین لشکر کشیدند و تا تبریز پیش رفتند و به واسطه جنگ های بسیار پادشاه صفوی مجبور شد که به موجب عهدنامه ای همه شهرهای آذربایجان جز اردبیل را به آنها واگذار کند. این جنگ ها و لشکرکشی ها همه به زیان زبان آذری بود، زیرا طرفین مخاصمه هر دو ترک بودند و کلیه امور به زبان ترکی انجام و بدین روی زبان ترکی جای زبان آذری را گرفت.

عطردان متعلق به یک
ملکه سارماتی در
نووجرکاسک.



آس‌ها^۱ (آلان‌ها)

از «آس‌ها» تا «یاس‌ها»

در کتاب چینی وقایع سالانه‌هان^۲ متأخر (۲۶-۲۱۱) میلادی آمده است که آنتسایها^۳ (آئورس‌ها^۴) را آلان‌ها^۵ نامیده‌اند. کلمه «آئورس‌ها»، در اسناد مکتوب غربی دیگر ذکر نشده است و به جای آن، نویسندگان باستان به آئورس‌ها^۶ اشاره کرده‌اند. آلان‌های «غربی» یا آلان‌های «سفید»، احتمالاً به معنای شعبه‌ای از آئورس‌هاست. در ۶۸ میلادی، وجود آلان‌ها را در مجاورت دریای آزوف گزارش داده‌اند، این قوم تا اوایل سده دوم میلادی، بر مناطقی که در دست آئورس‌ها بود، مستولی شدند. بعضی از آئورس‌ها به سوی غرب پیش رفتند و برخی دیگر، تسلط آلان‌ها را گردن نهادند و پس از مخلوط شدن با افراد تازه‌وارد، هویت خود را از دست دادند، اما پیشروی آلان‌های «شرقی» به سوی غرب دون^۷ احتمالاً به توسط آئورس‌ها که به آن‌جا عقب‌نشینی کرده بودند متوقف و جلو توسعه آن‌ها به طرف جنوب، گرفته شد. ژوزفوس^۸، مورخ رومی (۳۷-۹۵ میلادی)، شرحی درباره حملات مرزی آلان‌ها در سده اول میلادی به آذربایجان ایران و ارمنستان برجای نهاده است.

آمیانوس مارسلینوس^۹ می‌گوید که آلان‌های روزگاری به ماساژت‌ها معروف بودند و بر اثر پیروزی‌های مکرر، اقوامی را که با آن‌ها مواجه می‌شدند، فرسوده می‌کردند و نام خود را به آن‌ها می‌دادند. این اقوام، هالان‌ها^{۱۰} نامیده می‌شدند. هون‌ها، که بنابر گفته آمیانوس مارسلینوس «سواره

1. Asians

2. Han

3. Antsai

4. Aorsi

5. Allani

6. Alanorsi

7. Don

8. Josephus

9. Ammianus Marcellinus

10. Halani

می خوردند، می آشامیدند، می خفتند و شورا تشکیل می دادند»^۱ خشن ترین و بی رحم ترین اقوام بیابانگردی بودند که به جان جهان غرب افتادند. در سده اول میلادی، ظاهراً سراسر سرزمین استپی آسیا، یعنی آخرین جایگاه سارماتی-آلانی در جنوب اورال را به تصرف درآوردند و آلانها نیز بسیاری از رسوم آنان را اتخاذ کردند.

میزان تأثیر هونها بر آلانها در ناحیه شرق بیش تر بود. در بخش جنوبی تر، در سرزمین استپی واقع در غرب دریای کاسپی و در شمال شرقی قفقاز، بسیاری از جنبه های ویژه دوره پیشین، به ویژه در مراسم تدفین، باقی ماند. یک جنبه فرهنگی در جلگه واقع در شرق ولگا، تغییر شکل دادن مجموعه هاست. رسم بستن سر کودک و درآوردن آن به شکلی ویژه، در ادوار و فرهنگ های پیش از تاریخ، یافت می شود. این رسم در آسیای مرکزی در سده های اول میلادی، متداول گشت و آلانها و هونها از آن پیروی کردند. بسیاری از جنبه های شرقی، حاکی از ارتباطات نزدیک میان آلانهای شرقی و هونها و سایر اقوام آسیای مرکزی بوده است. [۱۶۹]

در طی سده دوم میلادی، آلانهای غربی، یا گروه دیگری از سارمات های تازه وارد، به کریمه نفوذ و احتمالاً سکاهای کریمه ای یا توروسکاه^۲ را جذب کردند. اما هیچ گونه گورسارماتی خاصی تاکنون در آن جا یافت نشده است. از سوی دیگر، ساتارکها^۳، از طوایف سارماتی در کریمه، در سده دوم میلادی در کریمه می زیستند. می گویند که این طایفه مانند آلانها، سفیدپوست بوده و بیش تر در غار می زیسته اند. هجوم گوتها^۴ در سده سوم میلادی، وضع پیچیده ای را در اوکراین برجای نهاد. آلانهای غربی به طرف غرب عقب نشینی کردند و اوکراین را به گوتها واگذاشتند و در نتیجه، هیچ نوع بقایای آلانی در آن جا یافت نشد. اما در شرق دنیپر، میان پولتاوا^۵ و کورسک^۶ تا رود دون، آثار بسیاری از خود برجای نهادند. این شعبه از آلانهای غربی، تحت نفوذ آلانهای شرقی از استپ ولگا درآمدند و در نتیجه، فرهنگ آنها، شبیه فرهنگ دوره متأخر سارماتی در کنار ولگا است. یک گروه از گورهای تپه ای که بیش تر مربوط به سده های دوم و سوم میلادی است، در نشچرتوف^۷ نزدیک استروبلسک^۸، و چندین مجموعه تغییر شکل داده که از ویژگی های آلانهای شرقی در کنار ولگا است، دیده شده است. هنگامی که آلانهای غربی تحت فشار گوتها به سوی جنوب یا غرب مهاجرت کردند، بنابر شواهد باستانشناختی، بعضی از آنها به والاشی شرقی رسیدند، ولی بیش تر آنها در نیمه شمالی بسارابی و ناحیه مجاور مولداوی، در دو سوی رود پروث^۹ اقامت گزیدند. در آن جا آلانها می بایستی جمعیت بومی دارای اصل و نسب گیتی^{۱۰} را مطیع و منقاد ساخته باشند، زیرا نویسندگان آن زمان به سرزمین مزبور آلانیا^{۱۱} و به پروث «رود آلان» می گفتند. تعداد نام جاها دارای ریشه

1. Tauru Scythians

2. Satarchs

3. Gots

4. Poltava

5. Kursk

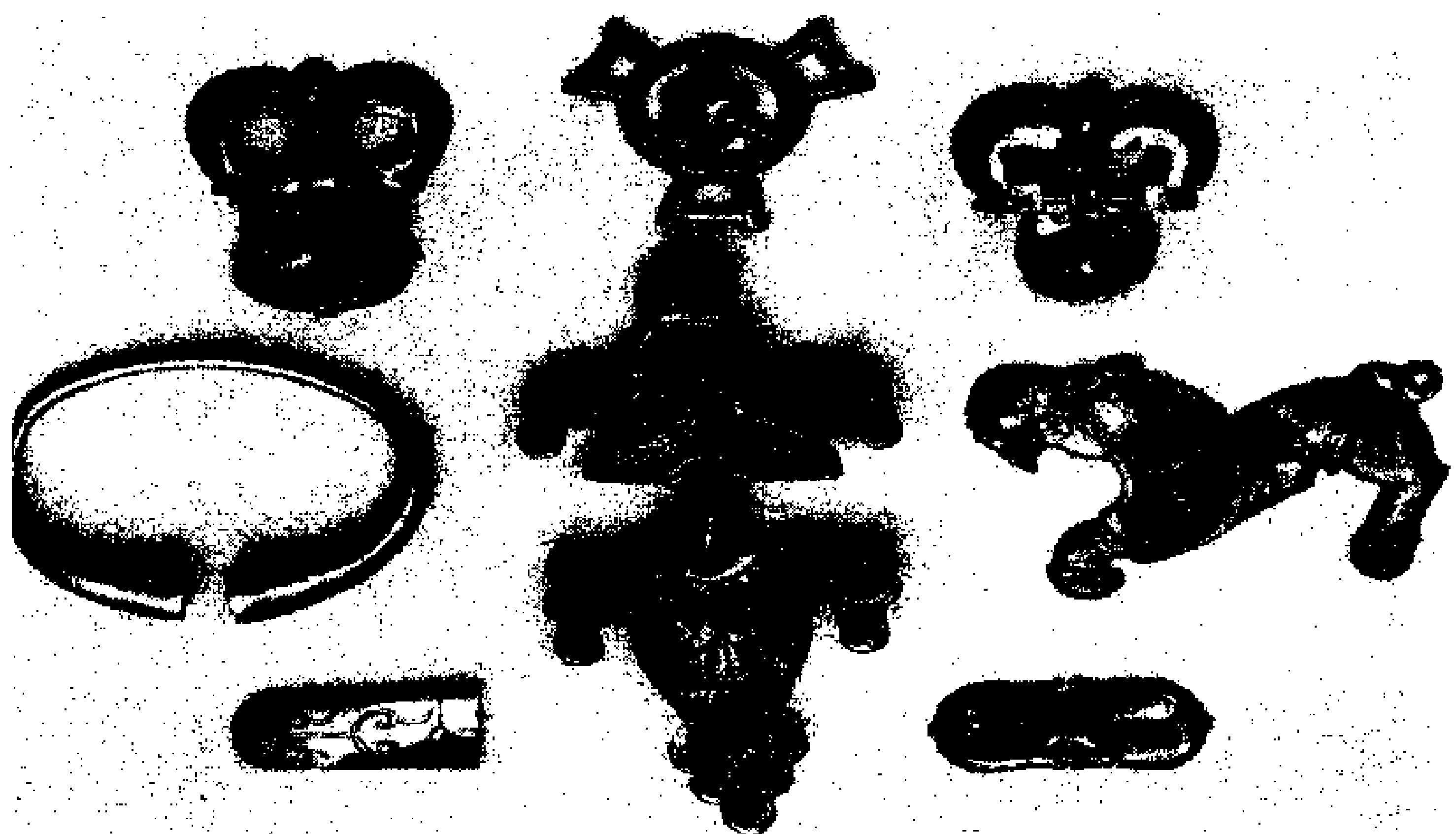
6. Neshcheretove

7. Strublesk

8. Pruth

9. Getic

10. Alania



گنجینه سیمین از مارتینوفکا (Martinovka) در اوکراین، احتمالاً در مالکیت یک خانواده فرمانروا از آنتاها (Antae)،
 اخلاف اسلاوی شده آنتاهای آلانی که مغلوب آوارهای ترک نسب شدند. حدود ۶۰۰ میلادی پایانه رکاب در پایین دارای علائم
 تمغای متأخر است. موزه بریتانیا.

یاس^۱، مانند یاسی^۲ پایتخت مولداوی نشان می‌دهد که آن‌ها شعبه‌ای از آلان‌های غربی، آئورس‌ها،
 یاس‌ها، یا به قول بطلمیوس جغرافیدان، آسای‌نوها^۳ بودند.
 مرز شمال غربی گروه بسارابی (آلان‌ها، آنتاها) تعیین نشده است. شاید شامل بخش جنوبی
 پودولایای غربی بوده باشد. نام‌های محلی دارای اصل و ریشه آلانی، در پودولایای غربی و نیز اندکی
 دورتر در غرب و شمال به چشم می‌خورد؛ نام‌های چندین خاکریز باستانی در شمال غربی مرکز
 بسارابی دارای ریشه آلانی هستند. [۱۷۰]

آلان‌ها در لهستان

شواهد باستان‌شناختی حاکی از آن است که آلان‌های غربی و احتمالاً آنتاها، به لهستان جدید رسوخ
 کردند و در آن‌جا به صورت یک شعبه جداگانه درآمدند. حضور آن‌ها در لهستان در تاریخچه سده
 پنجم، تحت عنوان تاریخچه لانگوباردی‌ها^۴ ذکر شده است که ضمن شرح سفر لانگوباردی‌ها از
 اقامتگاه اصلی آن‌ها در کنار رود الب سفلا تا اتریش سفلا، می‌گوید که آن‌ها ضمن عبور از آنته‌ایب^۵،
 یعنی سرزمین آنتاها، مجبور به جنگیدن شدند. دوورنیک^۶ می‌گوید که سرزمین آنتاها شامل سیلیزی

1. Yas

2. Yasi

3. Asaioi

4. Langobardians

5. Anthaib

6. Dvornik

و لهستان سفلا بود که لانگوباردها ضمن حرکت خود به سوی جنوب از آن عبور کردند. اما دولت سلطنتی آنتاهای آلانی در لهستان دیری نپایید و در سده پنجم میلادی آنها مقهور هون‌های مجارستان شدند، ولی سنت‌های آنها تا مدت مدیدی در لهستان باقی ماند.

شعبه‌ای از سارمات‌ها، آلان‌های غربی (آئورس‌ها، آس‌ها) ظاهراً در شمال مولداوی و بخش مجاور بسارابی تا پایان سده دوم میلادی ساکن شده بودند؛ علایم تمغا (تمقا)^۱ نشان می‌دهد که اصل و منشأ این گروه در کرانه شمال غربی دریای آزوف بوده است. به نظر می‌رسد که بعدها گروهی از آلان‌های شرقی که خویشاوندان شرقی آنها بودند، به آنها پیوستند و رسم تغییر شکل دادن مجسمه را متداول کردند که در بعضی از گورهای سارماتی در رومانی دیده می‌شود. [۱۷۱]

یازیگ‌ها^۲

یازیگ‌ها جزو نخستین سارمات‌هایی بودند که از دون گذشتند و از استپ‌های ولگای سفلا به مهاجرت پرداختند. در دوره میانه سارماتی، درجایی در سرزمین استپی کنار دنیستر می‌زیستند، ولی حضور آنها نیز در نقطه‌ای جنوبی‌تر، در کنار دانوب و در دوبروجا که در آن هنگام بخشی از امپراتوری روم بود، احساس می‌شد، احتمالاً در حدود ۲۰-۳۰ میلادی، این قوم از برابر روکسولان‌های^۳ پیش‌رونده پیش‌تر به سوی غرب رفتند و در شمال دشت مجارستان و شرق اسلواکی ساکن شدند. آنها در سرزمین تازه خود تا اندازه‌ای جابه‌جا گردیدند، ولی بیش‌تر آنها اهالی سلتی-داکیایی^۴ را مطیع خود ساختند. شواهد باستان‌شناختی نشان می‌دهد که جمعیت بومی موفق شدند هویت خود را لااقل تا پایان سده سوم میلادی حفظ کنند.

یازیگ‌ها که رومیان آنها را «سارمات‌ها» می‌نامیدند، بیش از ۴۵۰ سال در دشت مجارستان باقی ماندند و چون از خویشاوندان خود در ناحیه شمال دریای سیاه جدا شدند، تاریخ آنها وجه مشترکی با تاریخ اقوام سارماتی که در شرق باقی ماندند، ندارد. خویشان عمده آنها عبارت از گروه‌های روکسولانی و آلانی بود که بعد از آشوب‌های عظیم در اوکراین به طرف غرب عقب‌نشینی کردند، از کوه‌های کارپات گذشتند و به آنها پیوستند. در طی دوره پیشین، یازیگ‌ها ظاهراً با رومی‌ها روابط دوستانه‌ای برقرار ساختند و با آنها عهدنامه‌ای بستند که بر طبق آن، سربازان کمکی برای دولت روم تهیه می‌دیدند. در ۵۰ میلادی یک گروه از سواره نظام یازیگی در کنار وانیوس^۵ پادشاه سوئوها، که از رعایای امپراتور روم بود، جنگیدند. یازیگ‌ها اگرچه در مجاورت ایالت رومی پانونیا^۶ بودند، هرگز به این ایالت وارد نشدند. قوای آنها علیه داکیایی‌ها متمرکز شد و در جنگ‌های تراژان در سال ۸۵-۸۶ و ۱۰۱ به عنوان متفق روم علیه داکیایی‌ها جنگیدند. در ۱۱۷-۱۱۹،

1. Tamaga

2. Yaziges

3. Roxolani

4. Celto-Dacian

5. Vannius

6. Pannonia



ظرف زرین به دست آمده از گورهای سارماتی در نووچوکاسک.

هادریانوس^۱، هنگامی که یازیگ‌ها به داکیای رومی (ترانسیلوانی)، از طرف غرب حمله کردند، به سختی با آن‌ها جنگید و آن‌ها را منهزم ساخت و صلحی که منعقد گشت آرامش را برقرار ساخت. بقایای باستان‌شناختی از سارمات‌ها در مجارستان، بیش‌تر و گسترده‌تر است. بعضی از گورهای تپه‌ای معروف به گروه «نچ هج»^۲ و پراکنده در سرزمین یازیگ‌ها، اگرچه از لحاظ تعداد زیاد نیست، ما جالب توجه است. این گورها متعلق به طبقه حاکمه و از لحاظ نوع مراسم تدفین و کالاهای درون‌گور، با گورهای دیگر فرق داشته است. سلاح به‌طور معمول یافت می‌شود و اسب را غالباً با صاحبش به خاک می‌سپردند. ظروفی با دسته‌هایی به شکل جانور از ویژگی آلان‌های ولگای سفلا و کوبان است. یک گورتپه‌ای بسیار جالب از ۳۰۰ میلادی در هرپالی^۳، در حاشیه شرقی سرزمین یازیگ‌ها، یافت شد که در آنجا یک جنگجوی سارماتی را که ظاهراً به طبقه بالای اجتماع تعلق داشت، با اسبش به خاک سپرده بودند. این گور دارای مهره‌های سارماتی و کنده‌کاری شده از نوع توتونی^۴ بود.

آلان‌ها در اروپای مرکزی و غربی

سرنوشت آلان‌هایی که از برابر هون‌ها به طرف غرب عقب‌نشینی کردند، پیچیده است. قبل از هجوم

1. Hadrianus

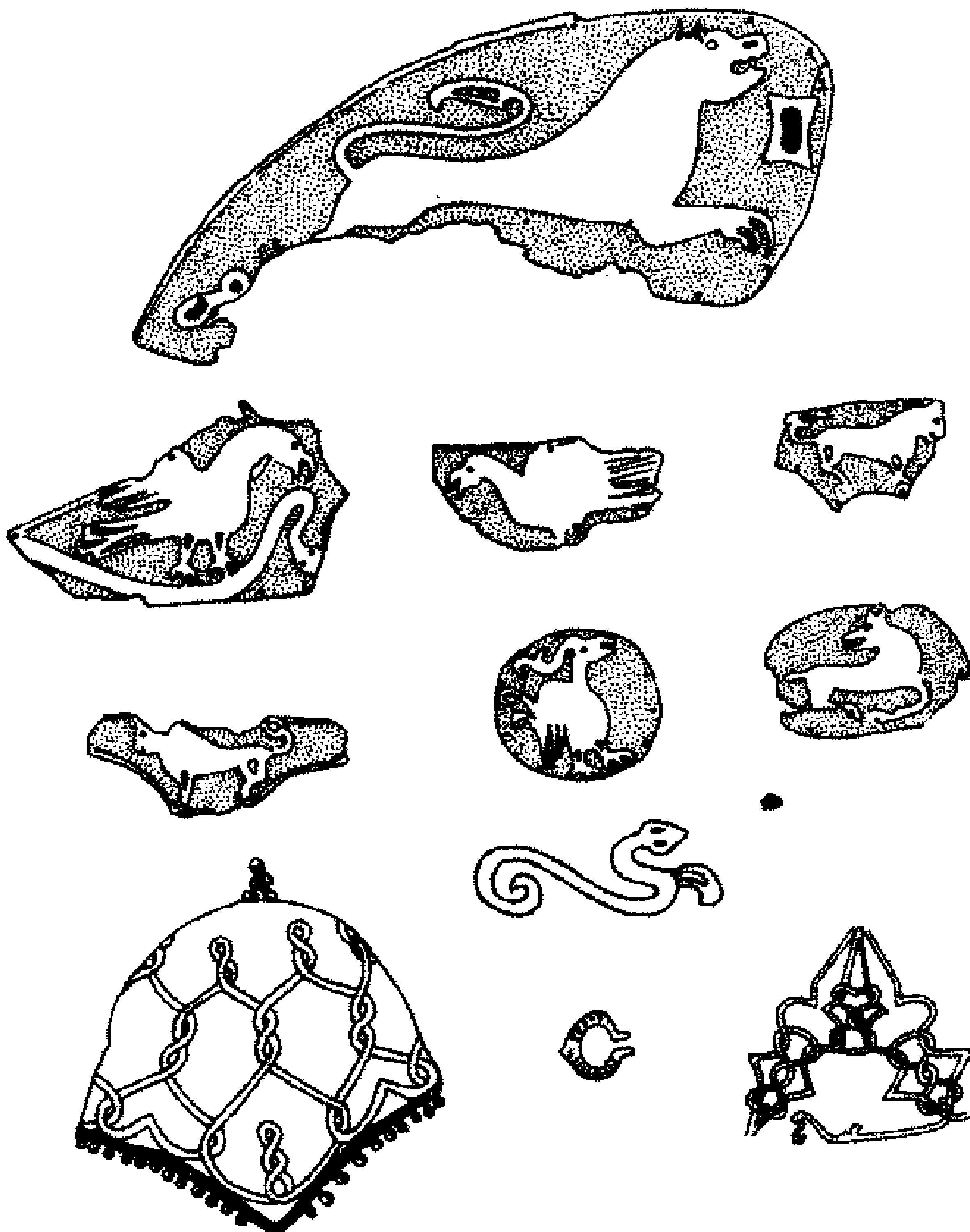
2. Nagy heg

3. Herpali

4. Tutunic

هون‌ها، در ناحیه شمالی دریای سیاه و در غرب دنیپر، آلان‌ها و گوت‌ها، بعضی لوازم و کالاهای یکدیگر را اقتباس کردند. این امر به مفهوم آن است که فرهنگ مادی هر دو قوم شبیه یکدیگر شد، به طوری که گورهای آلان‌ها را از گورهای گوت‌ها به آسانی نمی‌توان تشخیص داد.

بقایای باستان‌شناختی اندک است، ولی مدارک مکتوب دوره مهاجرت و دوره اوایل قرون وسطی، اطلاعاتی درباره پراکندگی آلان‌ها به دست می‌دهد. در ۳۸۰ پیش از میلاد آلان‌ها با اوستروگوت‌ها و گروهی از هون‌ها به سوی شمال حرکت کردند و در پانونیا مقیم شدند و در ۴۰۸



زینت‌آلات شخصی مفرغین و سیمین مزین به طلا، تزیینات گیسو، آرایش‌های زین و مانند آن از گورهای دخمه‌ای آلانی در زمیسکایا (Zmeyskaya)، شمال شرقی قفقاز، سده‌های دهم - دوازدهم میلادی.

بعد از ایجاد وحشت در گُل (فرانسه)، آلان‌ها به اسپانیا رفتند و با متفقین خود سراسر آن شبه جزیره را به باد غارت دادند و سرانجام در لوسیتانیا^۱ پرتقال جدید و بخشی از اسپانیا در غرب مادرید، ساکن شدند. در ۴۱۸ آلان‌ها از ویزیگوت‌ها، که از سوی امپراتور روم برای طرد «بربرها» مأمور شده بودند، شکست خوردند. آداک^۲، پادشاه آلان‌ها کشته شد و بقایای آن قوم به گالیسیا^۳ گریختند و به واندال‌ها پیوستند. گوندریک^۴ پادشاه واندال‌ها لقب «پادشاه واندال‌ها و آلان‌ها»^۵ را بر خود نهاد و جانشینان او تا انقراض دولت واندال‌ها در ۵۳۳ میلادی این لقب را حفظ کردند. عده دیگری از آلان‌ها به فرانسه رسیدند و تحت فرمان شاه گوار^۶ در مواقع مختلف با ویزیگوت‌ها و رومی‌ها همدست شدند. می‌دانیم که سایر پادشاهان آلانی (بئوگوس پادشاه آلان‌ها^۷ در ۴۶۴؛ ائوچار فروسیسیموس^۸ در ۴۴۰) در نبردهایی شرکت جستند و سرانجام آلان‌ها با جمعیت بومی فرانسه درآمیختند. [۱۷۳]

آلان‌ها و هون‌ها

هون‌ها در ۴۰۵، به مجارستان رسیدند و تا حدود ۴۳۲ بر بخش اعظم آن سرزمین مستولی شدند و اقوام مقیم آن‌جا را مطیع خود ساختند. گروه کثیری از آلان‌های شرقی، می‌بایستی به دنبال هون‌ها آمده باشند. بعضی از نام‌های اقامتگاه‌های آلان‌های شرقی در خدمت هون‌ها با توجه نام‌های اقوام اسلاوی کنونی معلوم می‌شود. مثلاً کلمه «صرب» (serb) غیراسلاوی است و نخستین بار پلینی^۹ بزرگ در سده اول میلادی آن را ذکر کرد و به عنوان یک قوم آلانی شرقی و مقیم در استپ آمده است که در نوشته‌های بطلمیوس (سده سوم) آن‌ها در جایی در شمال شرقی دریای آزوف می‌زیستند و در سده چهارم احتمالاً مغلوب هون‌ها شدند.

در آغاز سده پنجم ویبوس سکوستر^{۱۰} می‌گوید که «رودالب سوئوها را از صرب‌ها جدا می‌کند» و در قرون وسطی کشوری که به صربستان سفید^{۱۱} معروف است ساکسونی^{۱۲} (تورینگیا^{۱۳})، یعنی ناحیه‌ای را دربرمی‌گرفت که روزگاری جزو قلمرو هون‌ها بود. بنابراین، به احتمال قوی، گروهی از ارتش هون که بر این منطقه نظارت داشت، عمدتاً شامل آلانی-صربی‌های شرقی بودند که پس از مرگ آتیل^{۱۴} به استقلال رسیده بودند. ژرمن‌های بومی در غرب رود زاله^{۱۵} ظاهراً یوغ آلان‌ها را برانداختند. موجه‌ترین نتیجه این است که صرب‌های آلانی سرانجام، با جمعیت اسلاوی مقهور مخلوط شدند. [۱۷۴]

1. Lusitania

2. Adaac

3. Galicia

4. Gunderich

5. Rex Vandalorum et Alanorum

6. Goar

7. Rex Alanorum-Beogus

8. Eochar Ferrocissimus Alanorum Rex

9. Pliny

10. Vibius Sequester

11. White. serbia

12. Saxony

13. Thuringia

14. Attila

15. Saale

آثار آلان‌ها در اروپای شرقی

پس از فاجعهٔ هون‌ها، بسیاری از طوایف آلانی به سوی غرب مهاجرت کردند، اما بسیاری از آن‌ها در استپ‌ها باقی ماندند و بعدها جذب هون‌ها و سایر طوایف ترک (اوتی‌گورها^۱، کوتتری‌گورها^۲، خزرها^۳، بلغارها^۴) شدند که به‌طور متوالی بر بخش‌هایی از اروپای شرقی فرمانروایی کردند. در اوکراین تعدادی گور متعلق به سدهٔ چهارم و پنجم در کنار دنیپر سفلا یافت شده است و برخی از دانشمندان عقیده دارند که این گورها متعلق به آلان‌هایی با رگهٔ هونی است. شاید در حدود دوازده گور امیرانهٔ مجهز و گورهای زنانی با تاج‌های زرین و مرصع به سنگ‌های نیمه‌گرانیتها یا شیشهٔ رنگین، دارای اصل و منشأ آلانی یافت شده است. این گورها در سرزمینی وسیع از شمال قزاقستان گرفته تا مجارستان و لهستان پراکنده هستند. در اروپای شرقی رسم کهنی وجود داشت که در آثار باقی‌مانده از سدهٔ دوم پیش از میلاد به چشم می‌خورد که زنان از نیمتاج‌های مرصع با پیشانی‌بندهای تزئینی استفاده می‌کردند. این رسم در میان آلان‌ها متداول بود (مانند تاج باشکوهی از خوخلاک-نووچرکاسک^۵). گورهایی با نیمتاج‌های آلانی از دروازهٔ هون‌ها در اروپای شرقی که منحصرأ در ناحیهٔ مسکونی آلان‌ها یافت شده است. دوتای از آن‌ها (بوهائنی^۶، کونتستی^۷) در منطقهٔ رود پروث^۸ و تحت نفوذ آلان‌ها پیدا شده است. وجود اشیایی مانند یک آینهٔ مفرغی آلانی از ملیتوپول^۹ و یک قوری آلانی حاکی از جنبهٔ آلانی این گورهاست. جوامع کوچکی در ساحل دریای سیاه، جایی نزدیک خرسون^{۱۰} در سدهٔ سیزدهم دیده شده است و از گروه‌های کوچکی از آلان‌ها که به کریمه پناه بردند و تعدادی از آن‌ها با گوت‌ها مخلوط شدند، در سدهٔ هفدهم نام برده شده است. در حدود ۱۲۴۰ تئودوروس^{۱۱} اسقف آلان‌ها بود و در سدهٔ چهاردهم منطقهٔ میان فئودوسیا^{۱۲} (تئودوسیه^{۱۳}) و آلوشا^{۱۴} به «آلانی» شهرت داشت. آلان‌ها در سدهٔ دهم به آیین عیسوی گرویدند. بقایای باستان‌شناختی از سدهٔ پنجم تا هفتم، که لااقل بخشی از آن منسوب به آلان‌هاست، در جنوب کریمه در منطقه شرقی سباستوپول^{۱۵} و در ساحل جنوب شرقی در توریون^{۱۶} شامل گورستان مشهور سوئوک-سو^{۱۷} یافت شده است که در بعضی از آن‌ها جنبه‌های ویژهٔ آلانی، از جمله تغییر شکل دادن مجسمه‌های کودکان به چشم می‌خورد. همچنین بخشی از گروهی به نام آسو^{۱۸} (آلان‌ها. آس‌ها)، با مذهب اورتودوکس، ظاهراً از اروپای شرقی، بخشی از ارتش مغول را در چین تشکیل

1. Utiguri

2. Kutriguri

3. Kazars

4. Bolgars

5. Khokhlach-Novocherkast

6. Buhaeni

7. Contesti

8. Pruth

9. Meleitopol

10. Kherson

11. Theodorus

12. Feodosia

13. Theodosia

14. Alusha

15. Sevastopol

16. Taurion

17. Suuk-su

18. Asu

می‌دادند. درباره آن‌ها اطلاع دقیقی در دست نیست، شاید آن‌ها را در سده دوازدهم یا سیزدهم به زور به چین کوچانده بودند. [۱۷۵]

آلان‌ها در قفقاز

اوست‌ها^۱، یعنی اخلاف آلان‌ها (آس‌ها) طایفه‌ای هستند که در مرتفعات قفقاز ساکنند و تنها مردمی به‌شمار می‌روند که به زبان آلان‌های نیرومند گذشته، ولی با لهجه‌ای تغییر یافته سخن می‌گویند. طوایف سارماتی که در سده چهارم پیش از میلاد به قفقاز رسیدند، منحصرأ در کوهپایه‌ها و استپ‌های مجاور اقامت گزیدند. پس از حمله هون‌ها، گروه‌های وسیعی از آلان‌ها از استپ‌های ولگای سفلا، به این منطقه رسیدند و بخش عمده‌ای از آن‌ها وارد بلندی‌های مرکزی قفقاز شدند و در آن‌جا اقامت کردند. آلان‌های قفقاز پس از حمله آوارها در پایان سده ششم و سپس حمله ترکان آلتایی، از میان نرفتند. از حدود ۶۵۰ میلادی به بعد، تحت استیلای خزرها بودند و در مدارک آن زمان از آن‌ها به‌طور مکرر نام برده شده است. مثلاً در ۵۵۸ میلادی ژوستینین پسر گرمانیکوس^۲ فرمانده رومی در کولخیس، پیامی از ساروس^۳ یا (ساروزی)^۴ پادشاه آلان‌ها دریافت داشت. نام فرمانروای دیگر آلانی ایتاز^۵ در سده هشتم ذکر شده است و سراسر ناحیه واقع در شرق دره کوبان^۶ تا داغستان «آلانی» نام داشت. این ناحیه تحت سیطره آلان‌هایی بود که شاهزاده‌ها و شاهزاده‌خاتم‌های آن‌ها غالباً با خانواده‌های گرجستان در ماورای قفقاز به‌طور متقابل ازدواج می‌کردند.

گورهایی از آلان‌ها در داغستان یافت شده است، ولی فرهنگ ویژه آلانی به‌تدریج محدود و سرانجام منحصر به تپه‌های شمالی منطقه مرکزی شد و این خود به‌سبب جذب تدریجی فرهنگ آلان‌ها از سوی جمعیت بومی بود. اما این سرزمین را هنوز آلانی می‌نامیدند و از آلان‌ها غالباً در مدارک مکتوب نام می‌بردند، ولی حملات تاتاری-مغولی در سده‌های دوازدهم و سیزدهم به موجودیت آلان‌ها پایان داد، به‌نام آن‌ها دیگر اشاره نمی‌کردند و نام «آلانی» از مدارک مکتوب حذف شد و به‌جای آن اکنون نام‌های اقوام شمال قفقاز را می‌شنویم که فرهنگشان ظاهراً از فرهنگ آلان‌ها اتخاذ شده بود. سرانجام باید از فرهنگ سالتوو-مایکی^۷ نام برد که دانشمندان آن را آلانی به‌شمار آورده‌اند. مظهر این فرهنگ، شمار زیادی گور و اقامتگاه است که آن را در دو منطقه عمده و نسبتاً دور از یکدیگر و یا چند محل در میانه آن‌ها، یافته‌اند. یک منطقه در دره دون سفلا و چند شعبه غربی آن قرار دارد؛ دیگری ناحیه وسیعی در حوضه دوتس علیا و منطقه جنگلی استپی اوکراین را دربرمی‌گیرد. مردم دارای این فرهنگ، عبارت از کشاورزان و دامپروران و درعین حال صنعتگران ماهری بودند. تشابهات بسیار میان چندین شیء وابسته به فرهنگ سالتوو-مایکی و فرهنگ آلانی

1. Ossetians

2. Germanicus

3. Sarus

4. Sarozi

5. Itaz

6. Kuban

7. Saltovo-Maiaki

شمال قفقاز، مربوط به مرحله پیشین (سده چهارم میلادی) بعضی از دانشمندان را بر آن داشته است که قوم سالتوو-مایکی را به عنوان کوچ نشینان آلانی بدانند که از قفقاز مهاجرت کرده بودند. [۱۷۶]

مهاجرت یازیگ‌ها

یازیگ‌ها در دوره سارمات‌های کهن، در شمال غربی دریای آزوف، میان دنیپر و دون می‌زیستند، در پشت سر آن‌ها در شرق دون، در ولگای سفلا، روکسولان‌ها بودند. در اوایل سده دوم پیش از میلاد، روکسولان‌ها، تحت فشار آئورس‌ها، سرزمین خود را ترک کردند و به سوی ناحیه استپی شمال دریای سیاه رفتند و ساکنان آن‌جا را مجبور به عقب‌نشینی از رود دنیپر کردند، یازیگ‌ها به غرب به طرف ناحیه استپی دنیستر سفلا مهاجرت کردند. و برخی از طوایف یازیگی به سوی دلتای داتوب رفتند. اووید^۱، که از سال ۸-۱۷ میلادی در تومی^۲ (کنستانتای^۳) جدید، به عنوان تبعیدی می‌زیست چندین شرح درباره یازیگ‌ها برجای نهاده است. تومی یک شهر ایرانی در ساحل غربی دریای سیاه بود که در آن زمان، در ایالت رومی مویشیا^۴ قرار داشت.

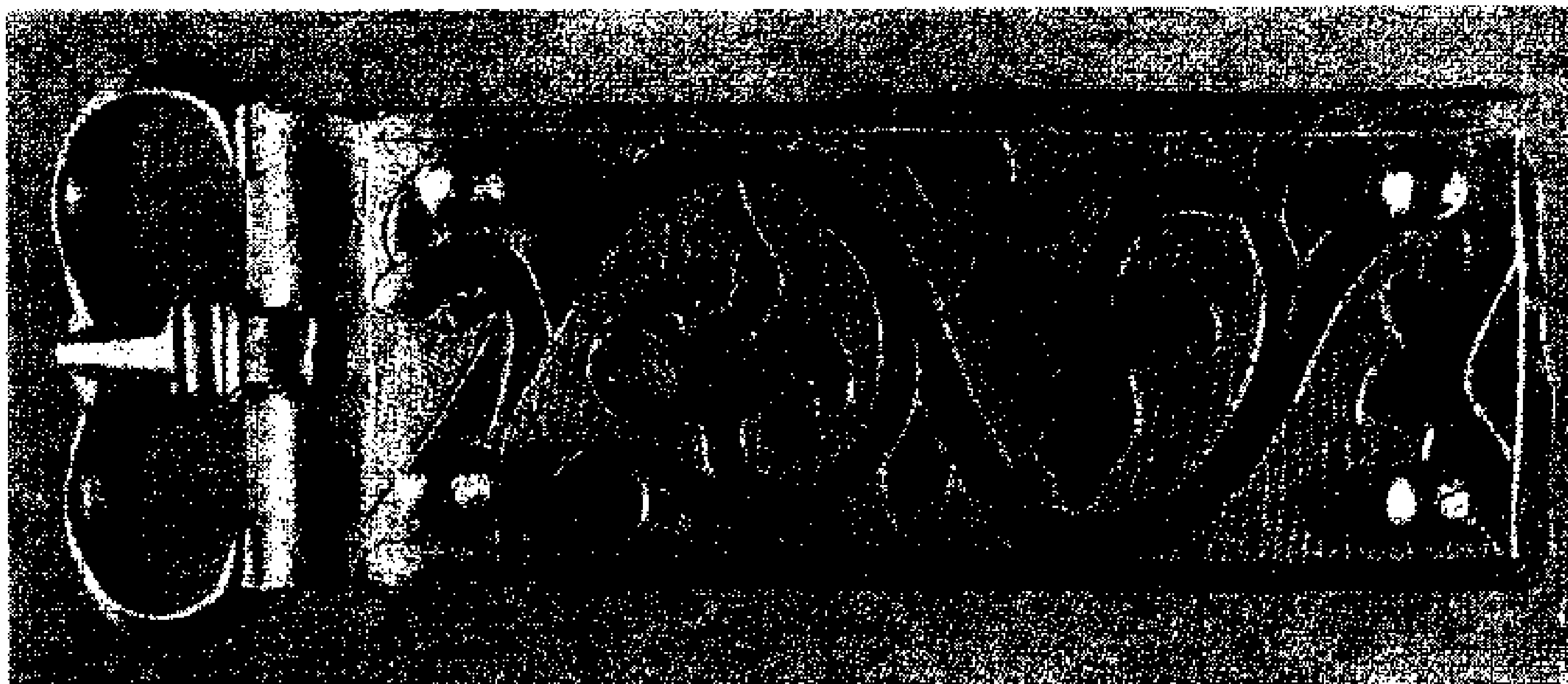
یازیگ‌ها که رومی‌ها همیشه آن‌ها را «سارمات‌ها» می‌نامیدند، بیش از ۴۵۰ سال در دشت مجارستان باقی ماندند. خویشان عمده آن‌ها گروه‌های روکسولانی و آلانی بودند. با توجه به بقایای نخستین یازیگ‌ها، آن‌ها جمعیت زیادی را تشکیل نمی‌دادند. [۱۷۷]

1. Ovid

2. Tomi

3. Constantia

4. Moesia



اشیایی (قلاب‌هایی) از کمر بند از ناحیه فنشوست کرای (Felsőzentkiraly).

یاس‌ها

وجه تسمیه یاس

نام نژادی یاس‌ها برای نخستین بار در ۱۳۱۸، به صورت صفت لاتینی یازونیکه^۱ در منابع هنگریایی ظاهر می‌شود. سندی از ۱۳۲۳ در دست است که حضور تعداد قابل توجهی از این قوم را به دست می‌دهد. این سند، نام‌های هجده یازونش^۲ را مشخص می‌کند که ظاهراً نمایندگان برجسته طبقه متوسط مهاجران تازه‌وارد بودند. اینان از طرف خود و خویشان و هم‌پیمانانشان از شاه چارلز روبرت تقاضا کردند که آنان را تحت فرمان خود و به عنوان یاس‌هایی که به طور مستقیم به عنوان سرباز در خدمت او بودند و در ارتش ثابت پادشاه خدمت می‌کردند به شمار آرد.

یک دهه بعد، در حدود ۱۳۳۳-۱۳۳۴، از نخستین رهبر یاسی به نام ساندور^۳ آگاهی در دست است. ولی هیچ یک از این اسناد ذکر نمی‌کنند که یاسی‌هایی که به آن‌ها اشاره شد در کجا مقیم بودند. در آغاز، کوچ‌نشینان یاسی در شمال غربی بودا^۴ در مرزهای پیلش^۵ و نواحی استرگوم^۶ ساکن بودند. اقامتگاه یاس‌ها در این جا یاس‌فالو^۷ تا سال ۱۴۱۴ وجود داشت و زبان ساکنانش در تهیه یک واژه‌نامه لاتینی-یاسی^۸ در ۱۴۲۲ مؤثر بود. گیورگی گیورفی تحقیق کرده است که منطقه میان رود تمش^۹ و دانوب سفلا ممکن است جزو نخستین اقامتگاه‌های یاسی بوده باشد. [۱۷۸]

نخستین نکته درباره یاس‌ها، در ارتباط با ناحیه‌ای که امروزه یاساگ^{۱۰} (سرزمین یاس‌ها) نامیده

1. Yazonice

2. Yazones

3. Sandur

4. Boda

5. Pilis

6. Esztergom

7. Jaszfalu

8. Latin-Ias

9. Tames

10. Jaszag

می شود در ۱۳۶۶ به چشم می خورد. یاس های مورد بحث، ساکنان دهکده ای بودند که بعدها آروک سالاش^۱ نامیده می شدند. آپاتی-سالاش^۲ و نج سالاش^۳ نقاط دیگری در همان منطقه هستند که جزو نخستین جایگاه های یادشده مربوط به یاس ها می باشند. تا سده پانزدهم، کوچ نشین های یاسی در طول رود زاجوا و تارنا حلقه ارتباط جمعی را تشکیل می دادند که مقر مستقل اداره عمومی با مرکز آن در برنی سالاش^۴ را به وجود آوردند و در بسیاری موارد، اقامتگاه های یاس ها نام های محل مجاور را که پیش از آن موجود بود، بر خود نهادند.

برخلاف جنبه های تاریخ اقامتگاه یاس ها^۵، که هنوز مبهم و مورد بحث است به نظر می رسد یاس هایی که به طور دائم در این منطقه می زیستند و این نام را به آن ناحیه دادند، اخلاف گروهی بودند که در ۱۳۲۳ به آن ها امتیازات سلطنتی اعطا شد. این امتیازاتی که توسط شاه سی گیس موند در ۱۴۰۷ و از طریق جانشینان او در چندین مورد بعدی داده شد، عبارت از حق قضاوت رهبران آن ها در مورد امور آنان و مسافرت به هر نقطه سرزمین بدون مانع و همچنین معافیت از پرداخت باج های قایقرانی و راهداری بوده است. در منابع سده های چهاردهم و پانزدهم، به یاس ها به طور مرتب با عنوان فیلیستینی ها^۶، یعنی مردمان کم فرهنگ و مادی اشاره شده است. استفاده از این نام باستانی توراتی شاید در رابطه با دین کفرآمیز آنان یا لاقل یکی از ویژگی های آن بوده باشد.

بررسی آثار زبان شناختی موجود، نام های شخصی، اسامی مشترک و مانند آن ها به طور مسلم نشان داده است که یاس ها به یک لهجه فارسی سخن می گفتند که بسیار شبیه گویش نژاد آلانی^۷ کهن در قفقاز بوده است (و امروز اوستی^۸ نامیده می شود). نام نژادی یاس^۹ از سوی اهالی هنگری به آن ها داده شده است و در روزگار باستان با یازیگ های سارماتی که اصل و نسب آن ها ایرانی بود، یکی دانسته شده اند. این گروه بر اثر فشار اقوام مختلف به درون هنگری رانده شدند. بعضی از دانشمندان به صورت فخر فروشانه ای کوشیده اند که توضیح دهند که آن نام از کلمه یاس^{۱۰} هنگریایی به معنای «تیرانداز» گرفته شده است و یانوش ملیک^{۱۱} نشان داده است که کلمه یاس، از نام نژادی آس^{۱۲} و مربوط به اوست های قفقاز گرفته شده است. [۱۷۹]

اصل و منشأ

درباره اصل و منشأ قوم آن ها یافته های کارولی تسه گلدی^{۱۳} را می توان ذکر کرد. در سده دوم پیش از میلاد، طوایف آسی وابسته به شاخه شمال اقوام ایرانی دولتی صحرانشین در نواحی شمالی

1. Arokszallas

4. Berenyszallas

7. Alanic

10. Iyas

13. Karoly Czegledy

2. Apati-Szallas

5. Jaszags

8. Ossetian

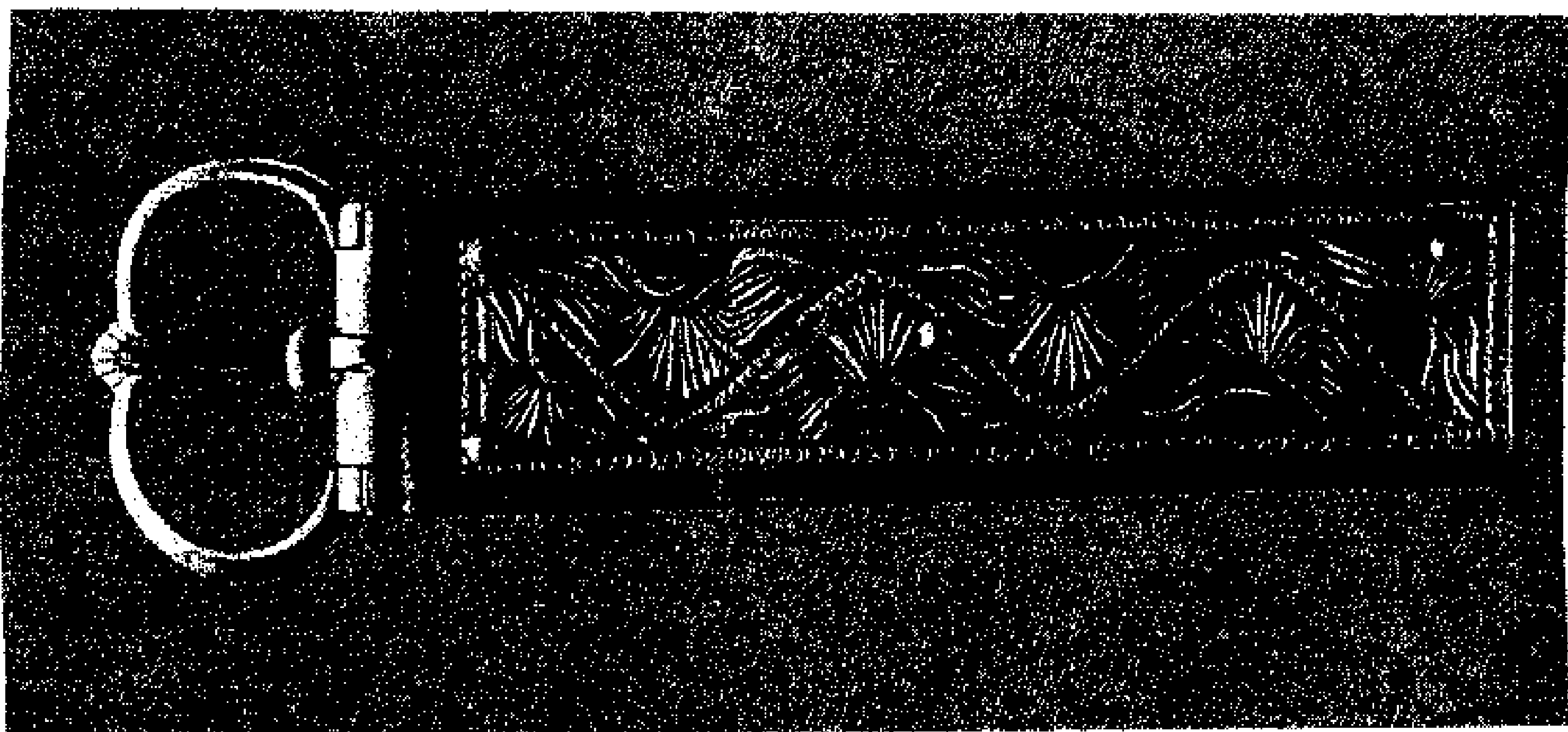
11. Janos Melich

3. Negyszallas

6. Philistei

9. Jasz

12. As



قلاب کمر بند از چولیوش (Csolyos).

سیحون میانی تأسیس کردند که در منابع چینی این رود به صورت کانگ‌چو^۱ و در اوستا کنگه^۲ نامیده شده است. در سده اول میلادی، منطقه‌ای که از قفقاز به سوی شمال امتداد داشت و اقامتگاه طوایف آلان (مردم فارسی زبان دیگر) بود، تحت تسلط امپراتوری کانگ‌چو درآمد. در دوره‌های بعد، طوایف آسی ممکن است به این سرزمین آلانی مهاجرت کرده و دو گروه وابسته به تدریج به یکدیگر پیوستند. در یک کتاب مربوط به سده نهم تحت عنوان «کتاب راه‌ها و حکومت‌های سلطنتی» اثر الجیهانی^۳، چهار طایفه بزرگ آلانی ذکر شده‌اند، که دوتای از آن‌ها دوگ-آس^۴، و تووال-آس^۵ نام نژادی آس را با خود دارند.

در آغاز در زمانی که اقوام کومانی^۶ برای نخستین بار به اروپا مهاجرت کردند، شاید از خوارزم همراه گروه‌هایی بیرون آمدند که وابسته به نژاد آس‌ها بودند، هر چند شمار این گروه‌ها نمی‌تواند زیاد باشد. از میان آن‌ها گروه‌هایی که برای استپ اروپای شرقی در قرون وسطی اهمیت داشتند جمعیت آلانی-آسی^۷ بود که با کشاورزی و دام‌پروری و صنایع پیشرفته، سرانجام در کوهپایه‌های شمالی قفقاز ساکن شدند و در سده‌های هشتم و دهم تحت نفوذ خان‌نشین^۸ قرار گرفتند. قومی با اصل و نسب آلانی در منطقه جنگی دون-دونتس^۹، در بخش شمالی قلمرو خزرها اقامت و با کشاورزی خود به تکامل اقتصادی ناحیه کمک کردند. در پایان سده یازدهم، آلانیا^{۱۰} تحت تسلط اتحادیه طوایف کومانی درآمد و علایق اقتصادی مشترک، بیابانگردان و آلان‌های اسکان‌یافته را به روابط مجدد نزدیکتر وادار کرد. [۱۸۰]

1. Cang chu

2. Kangha

3. Al-Dzailhani

4. Dugs-As

5. Tuval-As

6. Cumans

7. Alanic-As

8. Khaganate

9. Don-Donets

10. Alania

در آغاز سده دوازدهم، جمعیت نسبتاً مهمی از یاس‌ها در شهرهای کوچ‌نشینان منطقه دوتس ساکن بودند و یاس‌های هنگری از اخلاف آس‌ها بودند و منطقه قفقاز را پس از بزرگ‌ترین لشکرکشی مغولان به غرب ترک گفتند و تعدادی از آن‌ها در نیمه اول سده سیزدهم، در جنگ بر سر قدرت در بالکان، به خدمت بلغارستان و بیزانس درآمدند. تعداد قابل ملاحظه‌ای از یاس‌ها در مولداوی و والاشی، پس از حمله مغول ساکن شدند و امپراتوران بیزانس آنان را به عنوان بیگاران بر روی املاک خود به کار می‌گماشتند. اما آن‌ها را به زحمت می‌توان اجداد یاس‌هایی دانست که بعدها، از امتیازات سلطنتی برخوردار شدند.

زبان

با ارزش‌ترین سند زبان‌شناختی درباره یاس‌ها در هنگری عبارت از کتاب نفیسی است که در دهکده یاس‌فالو^۱، در تپه‌های پیلش^۲ نوشته شده است. این کتاب لغت که به وسیله گیولانمت^۳، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، دارای چهارصد لغت روزانه است، که بیش‌تر آن‌ها نام‌های حیوانات و محصولات و مواد غذایی، با نام لاتینی و بعضی موارد، معادل هنگریایی آن‌هاست.

یک مجموعه زبان‌شناختی مهم، که دارای اهمیت کم‌تری نیست، و دارای نام‌های شخصی است. عبارت از نام‌هایی که در ۱۳۲۳ در عریضه‌ای برای دریافت امتیاز آمده است و در آن چهارده نام عیسوی دیده می‌شود و بقیه نام‌های شخصی و نام خانوادگی غیر عیسویان است. بعضی از نام‌های شخصی غیر عیسویان را می‌توان به نام‌های انسانی تعبیر کرد که مشابه آن‌ها در زبان‌های ایرانی وجود دارد و مشخص شده است که معانی آن‌ها با نظام نام‌های شخصی آلانی-اوستی^۴ تطابق دارد و دارای کلماتی است که حاکی از این ارتباط است. مانند فوردوه^۵ از کلمه اوستی فورت^۶ به معنای «زاده کسی» و نام‌هایی که به ویژگی‌های جسمانی و عقلانی دلالت دارند، مانند گوبول «توله‌سگ» و نام‌هایی که حاکی از شجاعت و قدرت است و نام‌هایی که هدف از آن‌ها، درآوردن طفل تازه به دنیا آمده تحت حمایت بخت و اقبال نیکوست مانند هورژ «خوب» یا «خوشبختی؛ کامروایی»، کورمان^۷ به معنای «قربانی»، (یعنی کودکی که در جشن قربان به دنیا آمده است)، آمبولاتان^۸، به معنای «من برنده شدم». بعضی از نام‌ها در اصل، ترکی و شاید کومانی باشند. یاس‌هایی که در نزدیکی پیلش چابا^۹ بودند دارای نام‌های شخصی غیر عیسوی مانند چاتارچ^{۱۰}، ژودک^{۱۱}، بیک^{۱۲}، کاراچین^{۱۳} و چیاوچ^{۱۴} بودند.

1. Jaszfału

4. Alanic-Ossetian

7. Kurman

10. Chatharch

13. Karachin

2. Pilis

5. Furduh

8. Ambulatan

11. Zudak

14. Chywach

3. Gyula Nemeth

6. Furt

9. Piliscsaba

12. Byk



روی سکه شاه بلای
(Bella) چهارم.

لاسلو سابو^۱، بر اثر مطالعات نژادشناسی خود پیشنهاد کرده است که برخی عقاید شخصی و تعدادی از رسوم وابسته به جادوگری، که در جمعیت‌های مختلفی در هنگری دیده نمی‌شود، فقط در عقاید مختصر یاساگ^۲ حفظ شده است. به عبارت دیگر، یاس‌ها علی‌رغم تماس تاریخ متمادی آن‌ها با اقوام استپ‌ها، هرگز آیین شمنی را نپذیرفتند.

بعضی از آثار زبان و فرهنگ یاس‌های نخستین، حتی پس از حرکت آن‌ها به سوی دره‌های زاجوا و تارنا و درآمدن آن‌ها به آیین عیسوی و تشابه تدریجی زبان آنان به مجاری، باقی ماند. اختلاف در نامگذاری یاس‌ها و جوامع نزدیک به آن‌ها حتی در نیمه سده شانزدهم و در مناطقی که تحت تسلط حکومت عثمانی درآمد، هنوز آشکار بود. در یک فهرست مالیاتی برای ایالت هاتوان^۳، لایوس فکته^۴ توانسته است، گروهی از نام‌های خانوادگی را از یاساگ تشخیص دهد که به یاس‌های کهن و لهجه یاس‌ها ارتباط دارد. این‌ها استفاده از نام‌هایی را نشان می‌دهد که در آغاز، به صورت نام‌های شخصی کافران بود و بعدها به صورت نام‌های خانوادگی درآمد. نام‌هایی از این دست، تقریباً به طور انحصاری، در مکان‌هایی به چشم می‌خورد که محل اقامت یاس‌ها بود و گواه تداوم این جمعیت در قرون وسطی به شمار می‌رفت. [۱۸۱]

هنر آس‌ها

آلان‌های بدوی، هنگامی که به صورت قومی ساکن درآمدند، اقتصاد خود را به صورت اقتصادی

1. Laszlo Szabo

2. Jaszag

3. Hatvan

4. Layos Fekete

کشاورزی و دامداری تبدیل کردند. در اواخر سدهٔ دهم، یک دولت آسی تشکیل یافت و روابط خارجی اقوام نزدیک دریای کاسپی، با دولت روم شرقی یا بیزانسی نقشی به عهده گرفت. تکامل تجارت باعث شد که شهرهایی به وجود آید. آثار مساکن و دخمه‌های محل گور، در شمال رود دون و در شمال قفقاز، حاکی از غنای آس‌هاست. آنان در پیرامون بعضی اقامتگاه‌های خود، دیوارهایی می‌کشیدند و روی آن‌ها را با طرح‌های هندسی می‌کنند و گاهی طرح‌ها دارای تصاویر جانوری و انسانی بود.

آثار هنری آن‌ها در سدهٔ چهارم و پنجم، عبارت از زینت‌آلات سیمین و زرین بود که در آن‌ها، سنگ‌های کم‌بها به کار می‌بردند. تعدادی اشیای یافت شده در گورهای باستانی، دارای اصل و منشأ سارماتی-آلانی است و در جزو آن‌ها آینه‌های مفرغی، سنجاق سینه‌های تقلید از گوت‌ها را می‌توان ذکر کرد. [۱۸۲]

یادداشت‌ها

۱. نخستین زیستگاه هوریانی‌ها در ارمنستان و در اطراف دریاچه وان و منطقه کوهستانی جنوب دریای کاسپی بود و از حدود ۲۳۰۰ پیش از میلاد به بعد، به حرکت درآمدند و در هزاره دوم به صورت گروه‌های متشکلی، چندین دولت نیرومند در مجاورت آب‌های شمال فرات و رود خابور (Khabor) تشکیل دادند. ر.ک. به:

O.R. Gurney. 1990. *The Hitties*, Penguin Books, pp. 18, 106, 107;

Sabatino Moscati آنان را قومی می‌شناسد که طبقه‌ای از اقوام هندواروپایی به نام میتانی بر آن‌ها حکومت می‌کردند. ر.ک. به:

Sabatino Moscati. 1962. *The Face of the Ancient orient*, Vallentine, Mitchell & co., Ltd, U.S.A, p. 162;

هرودوت از قومی به نام هوریانی‌ها یاد می‌کند که جزو هجدهمین ساتراپ‌نشین دوره هخامنشان بودند. ر.ک. به:

Sirarpie Der Nersessian. *The Armenians*, Thames and Hudson, U.S.A, p. 22;

Kramer، یادآور می‌شود که این قوم در اصل در کوه هوروم (Hurum)، در اطراف دریاچه وان (Van) مسکن داشتند و کلمه هوروم در ادبیات سومری یافت شده است که به معانی «خشن، ابله» است، همو معتقد است که هوروم جایی میان ارک (Erech) و آراتا (Aratta) و یا جایی دورتر در شرق بوده است. ر.ک. به:

Noah Kramer. 1972. *The Sumerians*, Chicago Press, Chicago, pp. 257, 287; Ignace J Gelb. 1973. *Hurrians and Subarians*, Chicago Press, Illinois, p. 8; Giovanni Garbini. 1966. *The Ancient World*, Paul Hamlyn, London, p. 77.

۲. قومی که در هزاره سوم پیش از میلاد، بر بخش علیای رود دیاله تا دریاچه اورمیه فرمانروایی داشتند. برای آگاهی بیشتر ر.ک.: رقیه بهزادی. ۱۳۷۳: *قوم‌های کهن در آسیای مرکز و فلات ایران*، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، صص ۲۸۳-۲۸۸.

۳. گوتی‌ها، در کوهپایه‌های غربی زاگروس، جایی که بعدها ماد غربی تشکیل شد سکونت داشتند. ر.ک.: همان اثر، صص ۲۶۳-۲۶۶.

۴. در هزاره دوم پیش از میلاد، زبان اکدی زبان شرق باستان شد و خط میخی آن‌ها که دارای همان اهمیت بود گسترش یافت. کتیبه‌های میخی تل‌العمارنه (Tell el-Amarana) در مصر و نیز کتیبه‌های یافت شده در بغازکوی در آناتولی و سراسر خاور نزدیک به این خط نوشته شد. بعدها خط میخی به توسط کاسی‌ها، هیتی‌ها، میتانی‌ها، هوریانی‌ها و اورارتویی‌ها (Urartians)، کنعانیان، پارس‌ها و شاید ساکنان کاپادوکیا نیز به کار رفت. ر.ک.:

David Diringer. 1962. *Writing*, Frederick A. Praeger, New York. Washington, pp. 42-43; Georges Roux. *Ancient Iraq*, George Allen & unwin LTD, London, pp. 192-193; Leo Oppenheim. 1964. *Ancient Mesopotamia*, The Univeristy of Chicago Press, Chicago, London, pp. 48-49.

۵. برای زبان لوویایی، ر.ک. به: *The Hitties*, p. 102.
۶. برای زبان پالایی، ر.ک. به: *Ibid.*, p. 102.
۷. یک فرزند مستقیم زبان هوریانی زبان سرزمین اورارتوست که آن را وانی (Vannic) یا خالیدیایی (Khaldian) می‌نامند و مطالب این زبان را با خط میخی می‌نوشتند. ر.ک. به: *The Hittites*, pp. 102-103.
۸. کتیبه‌های یافت شده از بغازکوی به زبان هوریانی نوشته شده است و کتیبه‌های معادل آن در تل‌العمارنه و نیز نامه‌های مربوط به زبان میثانی همگی مشابه و همسان‌اند و بدون تردید گروه زبانی هوریانی را تشکیل می‌دهند. ر.ک. به: *Hurrians and Subarians*, p. 15;
- زبان هوریانی وابسته به زبان اورارتویی بود و ریشه در منابع سده‌های نهم-هفتم پیش از میلاد داشت. ر.ک. به:
- Jean Bottero, Elena Cassin, Jean vercouter. 1967. *The Near East: The Early Civilization*, Translated by R. F Tannenbaum, Weidentel and Nicolson, London, p. 209.
۹. پسر مانیش توسو (Manishtusu) پادشاه اکد (شهری در جنوب بین‌النهرین و وادی فرات) که در سده بیست و هفتم پیش از میلاد می‌زیست. کتیبه زیبایی پیروزی او را بر قوم «لولو» و متعلق به ۲۲۸۰ پیش از میلاد را نشان می‌دهد. ر.ک. به: *Ancient Iraq*, pp. 132-133.
۱۰. بزرگ‌ترین و آخرین شاه اکد. ر.ک. به: *Ibid.*, p. 132.
۱۱. *Hurrians and Subarians*, p. 11;
- زبان‌کتیبه‌های هوریانی نه خط میخی، نه به زبان سامی و نه هندواروپایی، بلکه زبانی وابسته به گروه آسیانی (Asianic) و مربوط به زبان اورارتوها در اولین هزاره پیش از میلاد است. ر.ک. به:
- Ancient Iraq*, p. 192.
۱۲. درباره اسب و ارابه که اقوام آریایی آن را با خود به بین‌النهرین و فلات ایران آوردند، ر.ک. به:
- Jorgen Laessoe. 1963. *People of Ancient Assyria*, Routldge & Kegan Paul, London, pp. 90-91.
۱۳. برای ارتباط هوریانی‌ها با مصر و دولت هیتیایی، ر.ک. به: *The Hitties*, p. 62.
۱۴. در مورد برخی از خدایان هوریانی، ر.ک. به: *Ibid*, pp. 111-112; *Ancient Iraq*, p. 192.
۱۵. *Hurrians and Subarians*, p. 16.
- برای نام تمام این خدایان، ر.ک. به: *The Hitties*, p. 112.
۱۶. نوزی یا پورگان یا، یالقان تپه در شرق دجله در جنوب غربی کرکوک که مرکز مهم هوریانی‌ها بوده است. ر.ک.: احمد بهمنش. ۱۳۶۹: *تاریخ ملل قدیم آسیای غربی*، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۱۲۹ و ۱۵۵:
- People of Ancient Assyria*, pp. 84-85.
۱۷. آلالاخ، نام قدیم عطشانه که حفاری‌های باستان‌شناسی در آن‌جا انجام گرفته است. ر.ک. به:
- The Hitties*, pp. 11, 23; *People of Ancient Assyria*, p. 125.
۱۸. از پادشاهان کهن سرزمین بابل که تاریخ سلطنت او را به اختلاف میان ۲۰۶۷-۲۰۲۵ و ۱۷۹۲-۱۷۵۰ پیش از میلاد می‌دانند. مجموعه قوانین او یکی از بزرگ‌ترین قانون نامه‌های باستانی است. ر.ک. به:
- A. Leo Oppenheim. 1964. *Ancient Mesopotamia*, The University of Chicago Press, Chicago, p. 159.

19. Charles Burney. 1971. *The Peoples of the Hills*, Weidenfeld and Nicolson, London, pp. 48-49; *People of Ancient Assyria*, pp. 84, 85.
۲۰. شهر کاتاونیا (cataunia)، سیلیسز شرقی در روزگار رومی‌ها، ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۱۵۳ و ۱۹۵.
21. *Ancient Iraq*, p. 193; *The People of the Hills*, p. 49.
۲۲. منطقه‌ای در قفقاز که گورهای سلطنتی متعلق به هزاره سوم پیش از میلاد از آن‌جا مورد کاوش قرار گرفته است، ر.ک. به:
- Tamara Talbot Rice. 1957. *The Scythians*, Thames and Hudson, London, pp. 152, 155; *The Peoples of the Hills*, p. 50.
23. *Ibid.*, p. 50.
24. *Ibid.*, pp. 50-51.
۲۵. درباره هیكسوس‌ها که از نژاد سامی بودند و برخی معتقدند که با هوریانی‌ها از یک نژاد بودند و در زمان سلسله سیزدهم فراعنه به مصر حمله کرده و آن نواحی را به تصرف درآورده و در مصب رود نیل اسکان گزیدند و شهر تانیس (Tanis) را مرکز حکومت خود قرار دادند، ر.ک. به:
- Givanni Garbini. 1966. *The Ancient World*, Paul Hamlyn, London, p. 140; *The People of the Hills*, p. 51; Jean Bottero, Eleana Cassin, Jean Vercoutter. 1967. *The Near East, The Early Civilizations*, Translated by Tannenbaum Weidenteld and Nicolson, London, pp. 399 ff.
۲۶. ر.ک. به: *The People of the Hills*, pp. 56-57.
27. *Ibid.*, pp. 60-63.
28. *Ibid.*, pp. 64, 73-76, 78.
29. Sabatino Moscati. 1962. *The Face of the Ancient Orient*, Vallentine Mitchell Ltd., U.S.A, p. 162; *The Ancient Iraq*, pp. 193-194;
- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۱۸۳-۱۸۶.
30. *People of Ancient Assyria*, pp. 85, 86, 87.
31. *Ancient Iraq*, p. 192; *The Hittites*, pp. 103-104.
32. *Hurrians and Subarians*, p. 5; *Ancient Iraq*, p. 194.
۳۳. برای نام خدایان، ر.ک. به: *Ancient Iraq*, p. 194; *The Hittites*, pp. 122-123.
۳۴. درباره رساله کی‌کولی (Kikuli) نوشته یک نفر هوریانی راجع به تربیت اسب و نیز این‌که مردم بین‌النهرین آن را نمی‌شناختند و نیز استفاده از ارابه توسط هوریانی‌ها، ر.ک. به: *People of Ancient Assyria*, pp. 86;
- 91.
۳۵. برای روابط دولت میتانی با دولت‌های مصر و هیتی و نیز معاهدات منعقدشده میان آن‌ها، ر.ک. به: *Ancient Iraq*, pp. 208-210; *People of Ancient Assyria*, pp. 85-86; *The Hittites*, pp. 62-64.
36. D. M. Dunlop. 1967. *The History of the Jewish Khazars*, Schocken Book, New York, pp. 3, 9;

- آرتور کستلر. ۱۳۷۴: خزران، ترجمه محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی، تهران، صص: ۲۶ و ۲۷.
۳۷. Michail syrus، نویسنده و مورخ سریانی.
۳۸. Bar Hebraeus (گریگوریوس ابوالفرج ابن العبری)، ۸۶-۱۲۲۶، یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان و محققین سریانی بوده و این نویسنده تبار یهودی داشته ولی بعداً به مسیحیت گرویده و در سن بیست سالگی به مقام اسقفی رسیده است. ر.ک.: خزران، ص ۱۶۷.
۳۹. حبیب لوی. ۱۳۳۹: تاریخ یهود ایران، ج ۲، بروخیم، تهران، صص ۳۴۵، ۳۴۷-۳۵۰؛ خزران، ص ۲۵؛
- The History of the Jewish Khazars*, p. 5.
40. *Great Soviet Encyclopedia*, Edited by A. N. Prokhorov, Macmillan, Inc. New York, 1978, V28, pp. 578-579; *The New Encyclopaedia Britanica*, U.S.A, 1994, V6, p. 836; *The History of the Jewish Khazars*, pp. 6, 7, 9; خزران، ص ۲۷.
۴۱. Massagetai، قومی وابسته به سکاها که در ناحیه‌ای میان دو رود آمودریا و سیر دریا می‌زیستند. بر طبق گفته مورخان نام آن‌ها از کلمه ماهی (ماسی) گرفته شده است. کوروش پادشاه هخامنشی در جنگ با این قوم کشته شد (۵۲۹ پیش از میلاد). ر.ک.به: رقیه بهزادی. ۱۳۷۳: قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، صص ۹۱-۹۹.
42. *The History of the Jewish Khazars*, pp. 10, 11, 12, 13;
- احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی). ۱۳۶۶. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، صص ۲۲۰-۲۲۱؛ درباره‌ی هیأت ظاهری وحشتناک و نام‌آجوج و مأجوج برای خزرها، ر.ک.: خزران، صص ۲۳-۲۴، ۱۰۰.
۴۳. نادر بیات. ۱۳۶۷: تورانیان از یگانه تاریخ تا پذیرش اسلام، نشر ایرانشهر، تهران، صص ۱۹-۲۰؛
- The History of the Jewish Khazars*, p. 13.
۴۴. تورانیان از یگانه تاریخ تا پذیرش اسلام، ص ۱۴؛
- The History of the Jewish Khazars*, pp. 18, 22.
45. *Ibid.*, pp. 34, 35; تورانیان از یگانه تاریخ تا پذیرش اسلام، ص ۱۵.
46. *The History of the Jewish Khazars*, pp. 38, 39.
47. *Great Soviet Encyclopedia*, 1975, V 28, p. 578.
48. *Ibid.*, p. 578; *The History of the Jewish Khazars*, p. 45.
۴۹. به نظر می‌رسد که خان‌های خزری اختیارات زیادی مانند «خاقان»‌ها نداشتند و نزد آنان هیچ‌کس صلاحیت خاقانی نداشت. هر کس نزد خاقان برود باید تعظیم کند و بر خاک بیفتد. در واقع، خاقان مظهر قدرت الهی و «بیک» مظهر قدرت این جهان بوده است. ر.ک.: خزران، صص ۶۵۷ و ۲۸۵.
۵۰. Pečenegs، این قوم تا سال ۸۹۵، در استپ‌های سرسبز شرق رود ولگا و شمال دریای کاسپی و دریای آرال ساکن بودند. نام آن‌ها در گزارش‌های سده هشتم، که توسط نماینده‌ی اویغورها به تبتی نوشته شده آمده است. به زبان ترکی مثل زبان قیپاق‌ها، کومان‌ها (Cumans) و کیماک‌ها (Kimaks) سخن می‌گفتند. برای آگاهی پیش‌تر ر.ک.به:
- András Paloczi Hovarth. 1989. *Pechenegs, Cumons, Iasians, Stepp Peoples in Medvival Hungry*, Hereditas, Corvina Kaido, Budapest, p. 27;

- دربارهٔ مهاجرت این قوم ترک به غرب در سدهٔ نهم میلادی، ر.ک.: و. بارتولد. ۱۳۷۶: تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمهٔ دکتر غفار حسینی، انتشارات توس، تهران، ص ۱۲۰ به بعد.
۵۱. برای شناخت زبان اقوام ترک زبان و نیز لهجهٔ چوواش (به معنای رود)، که خزرها به آن گفت‌وگو می‌کردند، ر.ک. به: Eva Apor. 1981. *Codex Cumanicus*, Budapest;
- تاریخ ترک‌های آسیای میانه، صص ۳۸-۳۹.
۵۲. دربارهٔ لهجهٔ ترکی «لیر» و «چوواش»، ر.ک.:
- خزران، ص ۱۲۴; *The History of the Jewish Khazars*, p. 186;
۵۳. ر.ک.: خزران، ص ۷۵; *The History of the Jewish Khazars*, p. 142 ff;
۵۴. برای سکه‌های سیمین لهستانی متعلق به سده‌های دوازدهم و سیزدهم، ر.ک.: همان اثر، همان صفحه.
۵۵. مؤلف کتاب تاریخ یهود از قول تولستوو (Tolstov) می‌گوید که خزران در ۷۱۱ به دین یهود درآمدند، ولی ربی یهودا حالوی، شاعر و مورخ یهودی اسپانیا، این تاریخ را ۷۴۰ بیان می‌کند. برای آگاهی بیش‌تر ر.ک.:
- تاریخ یهود ایران، ص ۳۴۸ به بعد؛ خزران، صص ۷۱، ۷۲، ۷۶؛ بنابر منابع اسلامی، دین یهود، دین حکومت خزرها بوده است و نه دین مردم. ر.ک.: تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ص ۸۰.
۵۶. برای رسم خفه کردن شاه در میان خزرها، ر.ک.: خزران، صص ۶۴-۶۶.
۵۷. T. J. Arn باستان‌شناس معتقد است که جامعهٔ خزری به شدت تحت تأثیر هنر ساسانی است و به یافته‌هایی اشاره می‌کند که طرح‌های ایرانی دارد و این طرح‌ها از ایران به خزریه بعد از سدهٔ هشتم رفته است. برخی از یافته‌های دیگر رنگ و بوی بیزانسی دارند. ر.ک.: خزران، ص ۵۸ به بعد;
- The History of the Jewish Khazars*, p. 231.
58. Sirarpie Der Nersessian. 1972. *The Armenians*, Thames and Hudson, U.S.A, pp. 11-12; Charles Burney, David Marshall Lang. 1971. *The Peoples of the Hills, Ancient Ararat and Caucasus*, Weidenfeld and Nicolson, London, pp. 127 ff.
- عباس مهرین. تاریخ ارمنستان، عطایی، تهران، بی‌تا، ص ۳۹.
۵۹. در مورد سالنامهٔ موریسی لیس، ر.ک.:
- O. R. Gurney. 1990. *The Hitties*, Penguin Books, London, pp. 94-95; *The Armenians*, p. 14;
- قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، صص ۲۰۱-۲۰۲.
۶۰. در منطقهٔ نایبری حدود بیست و سه فرمانروا وجود داشتند که از تیگلت پیلسر پادشاه آشور در تاریخ (۱۱۴-۱۰۷۷ پیش از میلاد) شکست خوردند. ر.ک. به:
- The Peoples of the Hills*, p. 130; *The Armenians*, p. 15.
۶۱. قوم‌های کهن در آسیای مرکزی فلات ایران، صص ۲۰۲-۲۰۴. *The Armenians*, p. 16.
۶۲. پیش از آمدن اقوام ارمنی که از نژاد خالص هندواروپایی بودند و در طی سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد به منطقه‌ای که ارمنستان نامیده می‌شود، قومی بومی به نام خالیدی (Khaldi) در آن‌جا سکونت داشتند که سرزمین آن‌ها به نام اورارتو بود. ر.ک.: هراند پاسدار ماجیان. ۱۳۶۹: تاریخ ارمنستان، ترجمهٔ محمد قاضی، چاپ ارژنگ، تهران، ص ۱۸؛ *The Armenians*, p. 20.
۶۳. موسی خورنی در ناحیهٔ خورنی (Kor'ni) تارون (Taron) در توروبران (Turuberan) ارمنیه زاده شد. در

اسکندریه تحصیل کرد. بعد از دیدار روم و آتن در ۴۴۰ به قسطنطنیه رفت. از مورخ و جغرافی دان ارمنی است و کتاب شرح پیدایی ارمنستان بزرگ را در سه مجلد بزرگ نگاشت. ر.ک.: جورج سارتون، ۱۳۶۰: مقدمه بر تاریخ علم از هومر تا خیام، ترجمه غلامحسین صدری افشار، نقش جهان، تهران، صص ۴۵۰-۴۵۱. ۶۴. از غول‌های اساطیری یونان، دوازده غول فرزند گایا (Gaya) و اورانوس (Uranus) و اجداد خدایان اولومپیا (Olympians) بودند و از جمله آن‌ها اطنس بود که محکوم به حمل آسمان بود و او را پیوسته درحالی که گره بزرگی بر دوش می‌کشید نشان می‌دهند:

Webster's Third New International Dictionary, Merriam-Webster, William Benton, VIII. 1768, p. 2399.

65. *The Armenians*, p. 21; *The People of the Hills*, p. 164, 179.

۶۶. Xenophon، در حدود ۴۳۰ پیش از میلاد در آتن زاده شد و در حدود ۳۵۵ پیش از میلاد در کورینت (Cyrinth) درگذشت. وی مورخ یونانی و کسی بود که ده هزار مزدور یونانی را در بازگشت خود (۴۰۱-۴۰۰ پیش از میلاد) از کوناکسا (Kunaksa) در ساحل فرات از طریق کردستان، ارتفاعات ارمنستان و گرجستان به ترابوزان در ساحل دریای سیاه رهبری کرد. گزارش این سفر، یکی از شاهکارهای تاریخی است. کتاب تربیت کوروش (Cyropedia)، داستانی تاریخی و رساله‌ای در سوارکاری و شکار است. ر.ک.: مقدمه بر تاریخ علم، ص ۱۷۶؛ اثری دیگر این کتاب را فاقد اطلاعات تاریخی درباره ارمنیان تحت سیطره مادها و کوروش بزرگ می‌داند.

67. *The Peoples of the Hills*, p. 179; *The Armenians*, p. 22; *The Peoples of the Hills*, p. 183. ۶۸. تاریخ ارمنستان، ص ۱۱: ۲۴. *The Armenians*.

تاریخ ارمنستان، صص ۴۴ و ۶۷؛ ۲۹-۲۵، ۲۴. 69. *Ibid.*, pp. 24-25, 29;

۷۰. ناخارارها، اشراف، خان یا بارون‌های فئودال ارمنی بودند. امپراتور زنون (Zeno)، انتقال موروئی آن‌ها را ممنوع ساخت. ناخارارها صومعه‌هایی وقف می‌کردند و برای جاودان ساختن نام خود می‌کوشیدند. ناخارارها از حقوق مالی قضایی و اداری برخوردار بودند که این حقوق پیوسته مورد قبول شاهان ارمنستان بود. آنان کلیساها را برپا می‌داشتند و نقوش و تصاویر خود را باقی می‌گذاشتند و می‌خواستند از طریق تصویرهایشان جاودان بمانند و همین نقوش و تصاویر موجب آن شد که هنر شمایل‌سازی در ارمنستان از مقامی والا برخوردار شود. ر.ک. به:

The Armenians, pp. 30-36, 54-56, 100; *The People of the Hills*, p. 209;

تاریخ ارمنستان، صص ۱۲۸-۱۲۹.

۷۱. درباره دین کهن ارمنی‌ها و گرویدن آنان به آیین زرتشت در روزگار اشکانیان، ر.ک.: تاریخ ارمنستان، صص ۱۰۳-۱۰۴؛ برای اثبات برقراری آیین زرتشت در ارمنستان از طریق یافته‌های باستان‌شناختی؛ ر.ک. به:

The Peoples of the Hills, pp. 183, 194, 223-224.

۷۲. در سده هفتم ایران و قفقاز توسط مسلمانان فتح شد. امیرانی از طرف خلفای دمشق و بغداد در دوین (Dvin) و تفلیس امور را به دست گرفتند. فشار بسیاری بر مسیحیان وارد آمد و مجبور به مهاجرت به بیزانس و نواحی دیگر شدند. ر.ک. به:

The Peoples of the Hills, p. 208; *The Armenians*, p. 33.

۷۳. برای سلطنت باگراتونیان و حوادث آن، ر.ک. به:

The Peoples of the Hills, pp. 208-210; *The Armenians*, pp. 33-34, 36, 37;

تاریخ ارمنستان، صص ۱۷۶-۲۱۳.

74. *The Peoples of the Hills*, pp. 211-212; *The Armenians*, p. 40.

75. *Ibid.*, pp. 41, 42, 43; *The Peoples of the Hills*, p. 243.

76. *Ibid.*, p. 196; *The Armenians*, pp. 54, 55, 56; تاریخ ارمنستان، ص ۱۶۷.

77. *Ibid.*, p. 57; *The Peoples of the Hills*, pp. 196-197.

۸۱. مخیتار گوش (۱۱۳۳-۱۲۱۳)، که کتاب *مجموعه قانون* او در میان جوامع مختلف ارمنی مورد استفاده بود و به زبان‌های لاتین، گرجی، لهستانی، روسی و حتی قبطی ترجمه شد، کتاب او با نام *داتستان‌گیرک* (*Datastanagirk*) کتاب قانون، ترکیبی از قوانین مکتوب و غیرمکتوب است. ر.ک.: تاریخ ارمنستان، صص ۲۰۴.

The Armenians, pp. 57-58; *The Peoples of the Hills*, p. 213.

79. *The Armenians*, pp. 59, 60, 61.

80. *Ibid.*, pp. 62-63; تاریخ ارمنستان، صص ۲۰۶-۲۰۷.

۸۱. پلوتارک در سالی‌های ۴۶-۵۰ در کائرونیا بوئتیا (Chaeronea Boetia) زاده شد، او مدت‌ها در نواحی مختلف به سر برد و میان سال‌ها ۱۲۰ و ۱۲۵ به کائرونیا بازگشت و در آن‌جا وفات یافت. نویسنده‌ای که بیش‌تر به‌خاطر *زندگی‌نامه مردان مشهور* معروف است، برخی مطالب او راجع به علم و دانش است. کتاب *لذات فلسفه*، (*Philosophorum Placita*)، یکی از مآخذ برای مطالعه فلسفه قدیم است. پلوتارک را می‌توان از بنیانگذاران مطالعه دین تطبیقی دانست. ر.ک.: جورج سارتون، ۱۳۶۰: *مقدمه بر تاریخ علم از هومر تا خیام*، ترجمه غلامحسین صدری افشار، نقش جهان، تهران، صص ۳۰۵-۳۰۶.

۸۲. سردار و سیاستمدار معروف روم.

۸۳. پروکوپ (Procopé)، از شهر دوین به‌عنوان یکی از مراکز مهم تجاری یاد می‌کند چه در طی سلطنت آخرین پادشاهان اشکانی و چه در طول سلطه پادشاهان ساسانی بر ارمنستان. این کشور همچنان به ایفای نقش اقتصادی بسیار مهم خود، به‌عنوان رابط تجارت میان شرق و غرب و نیز انحصار تجارت ابریشم ادامه می‌داد. کالاهای از طریق جاده معروف ابریشم از ورای ترکستان و ایران به اروپا منتقل می‌شد. ر.ک.: تاریخ ارمنستان، ص ۱۶۴؛ و برای راه‌های تجاری، ر.ک.:

The Armenians, p. 64; *The Peoples of the Hills*, pp. 188, 193-195.

۸۴. آریستاکس مورخ ارمنی سده یازدهم، اهل لاسی‌ورت (Lastivert). ر.ک.: تاریخ ارمنستان، ص ۲۰۶.

۸۵. تاریخ ارمنستان، ص ۱۶۹. *The Armenians*, pp. 65-66.

۸۶. Lori، آشوت به کمک پادشاه واسپوراکان (Vaspurakan) و پادشاهان سوزمین گرجستان علیه برادرش قیام کرد و قسمت شمال کشور را متصرف شد و در آن‌جا کشور جدیدی به نام کشور ارمنی لوری (گورکان *gurkân*) تأسیس کرد. ر.ک.: تاریخ ارمنستان، صص ۴۰ و ۱۹۰.

۸۷. برای سکه‌های سیمین تیگران کبیر (۹۵-۵۵ پیش از میلاد)، پادشاه ارمنستان، در انطاکیه، دمشق و تیگران-کرد، فارکین (Farkin) کنونی یا سیافارقین، ر.ک.به:

The Peoples of the Hills, pp. 201-202.

۸۸. برای رنگ قرمز که قوم فنیقی آن را از صدفی به نام مورکس (Murex) می‌گرفتند، ر.ک.به:

Sabatino Moscati. 1968. *The World of the Phoenicians*, Weidenfeld & Nicolson, London, pp. 3-4; ۱۶۶ *The Armenians*, p. 67.

89. *Ibid.*, pp. 68, 69, 70.

۹۰. برای زبان هندواروپایی ارمنی و نیز خط ارمنی که براساس نظام هجایی ساخته شده و نیز برای نظریه یونکر (Junker) که معتقد است این خط عمدتاً بر مبنای الفبای اشکانان، یعنی پهلوی شمالی ایران شکل گرفته، ر.ک.: یوهانس فریدریش. ۱۳۶۸: *تاریخ خط‌های جهان*، ترجمه فیروز رفاهی، دیپا، تهران، ص ۱۵۵؛ و برای نظریه دیگر که زبان ساکنان اولیه ارمنستان، نه از گروه زبان‌های سامی و نه از دسته زبان‌های هینایی، بلکه احتمالاً از نوع زبان‌های قفقازی است، ر.ک.: *تاریخ ارمنستان*، ص ۱۸؛ و برای شباهت این زبان با زبان مردم فروگیا، ر.ک.به:

The Armenians, pp. 79, 80, 82; *The Peoples of the Hills*, pp. 178, 192-193.

91. *Ibid.*, pp. 192-193, 226; *The Armenians*, pp. 80, 82.

۹۲. Mesrop-Mashtots در ارمنستان به دنیا آمد و ۴۴۰ درگذشت. او کار ابداع الفبای ارمنی را به خواهرش ساهاک اول (Sahak) (جاثلیق ارمنستان)، در ۳۹۶ انجام داد و بدین ترتیب، به حیات فرهنگی ارمنستان وحدت بخشید. کتاب عهد جدید و عهد عتیق را به زبان ارمنی ترجمه کرد و این امر باعث شد که کتاب‌های دیگری نیز به ارمنی ترجمه شود. ر.ک.به:

Tamara Talbot Rice. 1965. *Ancient Arts of Central Asia*, Thames and Hudson, London, p. 224;

مقدمه بر تاریخ علم، صص ۴۵۳-۴۵۴: *تاریخ ارمنستان*، ص ۹۳؛

The Peoples of the Hills, p. 228; *The Armenians*, p. 85.

93. *Ancient Arts of Central Asia*, p. 224, L 22 ff; *The Peoples of the Hills*, p. 230 ff; *تاریخ ارمنستان*، ص ۱۳۴ به بعد.

۹۴. آگاتا آنگلوس مورخ ارمنی نویسنده تاریخ دین ارمنی‌ها، ر.ک.به:

Ibid., p. 232; *The Armenians*, pp. 87-88.

تاریخ ارمنستان، ص ۱۳۷.

۹۵. برای تاریخ آلبانیایی‌های قفقاز، ر.ک.به:

David Marshall Lang. *The Georgians*, pp. 101-102, 105; *The Armenians*, p. 90.

96. *Ibid.*, pp. 91-92; *The Peoples of the Hills*, pp. 234, 236, 238.

97. *The Armenians*, pp. 94, 95;

در سال ۱۶۰۹ اسقف سرکیس (Sarkis) و پدر روحانی کیراکوس (Kirakos) صومعه معروف «تاتف» را که یکی از کانون‌های مهم فرهنگی بود در ارمنستان شرقی بنیان نهادند. برای آگاهی بیشتر، ر.ک.: *تاریخ ارمنستان*، ص ۳۱۲.

۹۸. برای آیین کهن ارمنی‌ها و پرستش مظاهر طبیعت و نیز بسیاری از خدایان مقتبس از ایران و یونان و نیز بعدها تحت تأثیر اشکانان ر.ک.: *تاریخ ارمنستان*، صص ۱۰۳-۱۰۵؛

The Peoples of the Hills, p. 214, 215, 216, 217; *The Armenians*, pp. 72, 73.

99. *Ibid.*, pp. 74, 75, 76.

یادداشت‌ها ۱۴۳

۱۰۰. به عقیده برخی از مورخین لقب «باسیلیئوس» نخستین بار توسط هراکلیوس (هرقل) در سال ۶۱۰، یعنی سال جلوس او بر تخت سلطنت به کار رفت و بعدها لقب امپراتوران بیزانس شد. ر.ک.: تاریخ ارمنستان، ص ۲۱۶.

101. *The Armenians*, p. 117.

۱۰۲. کلیسای قدیمی گارنی در نیمه دوم سده اول میلادی ساخته شد و در زلزله ۱۶۷۹ آسیب فراوان دید. ر.ک.به:

The Peoples of the Hills, pp. 250-251; *The Armenians*, p. 118.

۱۰۳. هر ملتی روش‌های ویژه‌ای در تندیس‌سازی دارند. ستون‌های یادمانی به شکل ضربدر یا به شکل صلیب با نقشمایه‌های گل و درخت زندگی و صحنه‌های مذهبی بر روی آن‌ها از ویژگی‌های هنر ارمنی است. برای آگاهی بیش‌تر ر.ک.به:

The Peoples of the Hills, pp. 257-258.

۱۰۴. ر.ک.به: *The Armenians*, pp. 122, 124.

۱۰۵. سیمرغ در اوستا saēna (رشن یشت بند ۱۷، بهرام یشت بند ۴۱)، در پهلوی sēn murw (بند هشت)، مرغ سین. مستشرقین این کلمه را به شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند. در شاهنامه سیمرغ بر بالای کوه البرز زال پدر رستم را پرورش داده است. در متون پهلوی آشیانه آن بالای درخت گوکرن (gokaran) است که در دریای فراخکرت (Fraxkart) روئیده و منشأ حیات نباتی است. ر.ک.: رقیه بهزادی. ۱۳۶۸: **بند هشت هندی** (ترجمه و تصحیح)، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ص ۲۴۶.

۱۰۶. در اوستا Kara، نام ماهی افسانه‌ای است که در ژرف‌ترین جای دریای فراخکرت وجود دارد. به موجب اوستا جانور عظیم الجثه‌ای است که در قعر دریا از درخت مقدس گوکرن (gokaran) (= هوم سپید) مراقبت می‌کند. ر.ک.به: همان اثر، ص ۲۴۷.

۱۰۷. ر.ک.به: *The Armenian*, pp. 128, 131.

۱۰۸. ر.ک.به: *Ibid.*, p. 134; *The Peoples of the Hills*, p. 260; Tamara Talbot Rice. 1965.

Ancient Arts of Centrol Asia, Thames and Hudson, London, pp. 224 ff.

109. *The Armenians*, pp. 136-137.

۱۱۰. نقاشی‌های آبرنگ روی دیوار یک سنت مشخص در ارمنستان است که این هنر ریشه در هنر دینی اورارتویی دارد. در حدود ۶۱۰ میلادی، یک متاله به نام وارتانس کرتوغ از بسیاری از صحنه‌های دینی عیسوی نقاشی شده بر روی دیوارهای کلیساها و ضریح‌ها گفت‌وگو می‌کند. بیش‌تر این نقاشی‌ها دربارهٔ مریم و کودک و مقدسان مسیحی است. ر.ک.به:

The Peoples of the Hills, p. 261; *The Armenians*, pp. 136, 137.

۱۱۱. کلیسای معروف به نام آغتامار که وارتانس کرتوغ در مورد غنای نقاشی‌های آن بحث کرده و متعلق به سده دهم میلادی است که از آغاز تا مصلوب شدن زندگی مسیح را نشان می‌دهد. ر.ک.به:

The Peoples of the Hills, p. 261; *The Armenians*, p. 141.

Ibid., pp. 142, 144.

۱۱۲. ر.ک.به:

113. *Ibid.*, pp. 150, 152; *The Peoples of the Hills*, p. 236.

۱۱۴. نویسنده سالنامه گرجی این قوم را از تاگارموس (Tagarmos)، بازماندهٔ پافث می‌داند و تاگارموس، همان تورگوم (Torgom) موجود در سنت ارمنی است. ر.ک.به:

W. E. Allen. 1971. *A History of the Georgian People*, Routledge & Kegan Paul, London, p. 16.

گرجی‌ها را می‌توان در عصر پارینه‌سنگی، و مربوط به فرهنگ شلنی (Chellean) دانست که در گستره وسیعی سکونت گزیده بودند و یکی از قرارگاه‌های آن زمان در یاشتخوا (Yashtkhua) در نزدیکی سوخومی کنونی است. ر.ک.: رویین مٹرولی. ۱۳۷۵: گرجستان، ترجمه بهرام امیر احمدی، زیر نظر جمشید گیوناشوینی استاد دانشگاه تفلیس، تهران. صص ۷-۸؛

David Marshall Lang. 1966. *The Georgians*, Thames & Hudson, London, p. 17.

۱۱۵. Scythians، سکاها قومی که در اودیسه هومر در آیایا (Aeaea)، یا «سرزمین خورشید طالع» در «سکائی» در سواحل شرقی دریای سیاه و در محلی که امروزه کوبان (Koban) یا شبه جزیره تامان (Taman) نامیده می‌شود می‌زیستند. آثار بازیافته از آنان از استپ‌های آسیای مرکزی، کمک بسیاری به شناخت شیوه زندگی آنان نموده است. این قوم شامل اقوام هم‌نژاد بسیاری بوده‌اند که می‌توان آن‌ها را یک واحد ملحوظ داشت. ر.ک.:

Tamara Talbot Rice. 1957. *The Scythians*, Thames and Hudson, London, p. 11.

۱۱۶. Cimmerians، هرودوت (تواریخ، IV، ۱۱-۱۳) بوسفور کیمیریایی یا تنگه کرچ (Kerch) را به نام این قوم می‌خواند. در منابع آشوری از آنان با نام گیمیرایی (Gimirrai) نام برده شده و آن‌ها را با گومر (Gomer) پسر یافت مربوط می‌دانند (سفر پیدایش، باب ۱۰، آیه ۲-۳). در اسناد آشوری و یونانی کیمیری‌ها را گاهی با سکاها یکی دانسته‌اند.

117. W. E. D Allen. *A History of the Georgian People*, Routledge & Kegan Paul, London, 1971, pp. 3 ff; *The Georgians*, pp. 17, 18, 19, 20, 22.

۱۱۸. در پایان سده هفتم پیش از میلاد، پادشاهی ماد قدرت را در جنوب غربی گرجستان به دست گرفت و در اواسط سده ششم هخامنشان گرجیان را مقهور خویش ساختند، از اقوامی که در محدوده نوزدهمین ستراب آن‌ها بودند باید از تبارن‌ها، موسونویک‌ها (Mossynoeci)، ماکرون‌ها (Macrons)، موسخی‌ها (Moskhi)، مارها (Mars) نام برد که هر ساله به پارس‌ها خراج می‌پرداختند. ر.ک. به:

The Georgians, pp. 55, 56, 57, 59;

درباره ملت ایبریایی که شامل یک گروه نژادی از ناحیه ماورای قفقازی همراه با بازمانده‌های دیاتوئه‌ها و (Diauchi) (تائوخواها Taokhi) و موسخواها (Moskhai) و مسخی‌ها (Meskhian) و دیگر عناصر آناتولیایی بودند، ر.ک. به:

Charles Burney and David Marshall Lang. 1971. *The Peoples of the Hills*, Weidenfeld and Nicolson, London, p. 194;

درباره نام کارتلوس (Kartlos)، یعنی قهرمانی که ملت گرجی خود را به نام او می‌خواند، ر.ک. به:

A History of Georgian People, p. 16.

۱۱۹. در اسناد مکتوب پادشاهان اورارتو «آرگیشتی Argishti» و «سردوری sarduri» دوم از اتحادیه بزرگی شامل دیاتوخواها (Diaochi) و کول‌ها (Qolha) (قول‌ها) نام برده می‌شود. ثروت و قدرت «کول‌ها» در اسطوره مربوط به آرگونوت‌ها (Argunutes) یونان باستان منعکس است و تا سده هشتم پیش از میلاد این اتحادیه دوام داشته است. *The Georgians*, p. 59.

۱۲۰. درباره نخستین زیستگاه گرجی‌ها، ر.ک. به: *A History of the Georgians*, p. 51.

Ibid, pp. 27, 29, 30, 32.

۱۲۱. نظام مادرسالاری در آسیای غربی از دیرباز وجود داشت و زنان واحد ثابت جامعه بودند، نژاد از طریق زنان مشخص می‌شد. فریزر (Frazer) نشان داده است که نظام مادرسالاری در لاتئوم (Latium) باستانی (در مرکز ایتالیا جنوب شهر رم) وجود داشت جایی که فرمانروایی در میان زنان برقرار بود. ر.ک. به:

A History of Georgian People, p. 35.

۱۲۲. کولخیس نامی که توسط نویسندگان باستان به ایمرتی داده شده بود. ر.ک. به:

Ibid., p. 402.

۱۲۳. ر.ک. به: *The Georgians*, p. 33.

۱۲۴. ظروف سفالی دست‌ساز مربوط به فرهنگ کورا-ارسی (Kura-Araxes) در ۳۰۰۰ پیش از میلاد در سالمه کلد (Saleme Kldc) «غار روباه» در ناحیه چیاتورا (Chiatura) در شمال غربی گرجستان به دست آمده است. ر.ک. به: *The People of the Hills*, p. 52; *The Georgians*, p. 37.

۱۲۵. ظروف خربت-کرک، به رنگ‌های روشن و دارای اصل و منشأ هوریانی و دارای تزییناتی است. در کارش‌های ناحیه سوریه و فلسطین مقادیر بسیاری از این‌گونه ظروف پیدا شده است. ر.ک.:

The Peoples of the Hills, pp. 51-52, *The Georgians*, p. 38.

126. *Ibid.*, pp. 39, 40; *The Peoples of the Hills*, pp. 69-71.

127. *Ibid.*, pp. 41, 48, 49.

در مورد ساختن ظروف و سر تبر و اشیای دیگر از فلز و نیز این‌که در کشفیات ۱۹۱۷، بالغ بر ۴۱۸ مکان در مورد شناخت مس در قفقاز به دست آمده است و این خود سخنان دانشمندان را که قفقاز گاهواره فلزکاری در شرق نزدیک بوده است را تأیید می‌کند. ر.ک. به: *The People of the Hills*, pp. 69-73;

اطلاع از فراوانی مس در قفقاز از طریق اسطوره پرومته (Promethian) حاصل می‌شود که همراه با شناخت هویت توبال (Tubal) و مشخ (Meshech) با اپلوس (Uplos) در تورات و نیز مزختوس (Mitzkhetos)، دو تن از نیا قهرمانان گرجی است که اختراع هنر فلزکاری به آن‌ها منسوب است. ر.ک. به:

A History of the Georgian People, pp. 12, 18.

۱۲۸. برای تقسیم‌بندی چهارگانه و طبقات اجتماعی در گرجستان کهن، ر.ک. به:

Ibid, pp. 222-227; *The Georgians*, p. 85; *A History of the Georgian People*, pp. 221 ff.

129. *The Georgian*, pp. 85, 95.

۱۳۰. در سال ۶۲۳-۶۲۵ هراکلیوس امپراتور بیزانس از طریق ارمنستان به کیلیکیا رسید و ایرانیان را در سه جنگ شکست داد و در سال بعد به همراهی سپاه خزرها به کنار تفلیس رسیدند و ایرانیان و گرجیان را شکست دادند. ر.ک. به:

A History of the Georgian People, p. 79; *The Georgians*, pp. 99, 101-102.

131. *Ibid.*, p. 104;

در سده هفتم (۶۵۴-۸۵۹) ایران و قفقاز تحت سلطه اعراب درآمد و نایب خلیفه دمشق و بغداد در دوین، پایتخت ارمنستان و تفلیس، مرکز گرجستان بر تخت نشست. بسیاری از ارمنی‌ها به نقاط دیگر بیزانس مهاجرت کردند. برای آگاهی بیش‌تر از شرح پایداری و مبارزات ارمنی‌ها و گرجی‌ها، ر.ک. به:

The Peoples of the Hills, p. 208; *The Georgians*, p. 104; *A History of the Georgian People*, pp. 79 ff, 232.

هراند پاسدار ماجیان. ۱۳۶۹: تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی، ارژنگ، تهران، ص ۱۴۹ به بعد.

۱۳۲. داوود کوروپالاتس در نیمه اول سده دهم، مبتکر استقرار سیاسی در گرجستان شد، او صلح و امنیت را در گرجستان برقرار ساخت و برادر خود باگرات باگراتونی را برای تصاحب تاج کارتلی در ۹۷۵ میلادی و آبخازیا (Abkhazia) در ۹۷۸ میلادی برانگیخت و در نتیجه عملاً گرجستان شرقی و غربی به یک دولت فتودالی غربی مبدل شد. برای آگاهی درباره سلسله باگراتیان و تحولات بعدی، ر.ک. به:

The Georgians, p. 107; *A History of the Georgian People*, pp. 84 ff;

تاریخ ارمنستان، ص ۱۷۶ به بعد.

۱۳۳. دوران سلطنت داوود (سازنده، بانی) که سال‌های (۱۰۸۹-۱۱۲۵) را دربرمی‌گرفت، روزگار درخشان گرجی‌ها در تاریخ خود بود و در دوران حکومت دختر او تامار (Tamar) نیز گرجستان به اوج قدرت خود رسید. برای آگاهی بیشتر، ر.ک. به:

The Georgians, pp. 110, 111, 114; *A History of Georgians*, pp. 95 ff; *The Peoples of the Hills*, p. 211.

134. *The Georgians*, pp. 22, 23, 24, 75, 77.

زبان گرجی از خانواده زبان‌های ایرو-قفقازی است. ر.ک.: یوهانس فریدریش. ۱۳۶۸: تاریخ خط‌های جهان، ترجمه فیروز رفاهی، دیبا، تهران، ص ۱۵۵.

۱۳۵. برای آگاهی درباره کتیبه منسخته به خط آرامی، ر.ک. به:

The Peoples of the Hills, pp. 227; *The Georgians*, p. 152.

۱۳۶. خط گرجی در سده پنجم میلادی، پس از گرویدن گرجی‌ها به مسیحیت در قفقاز به وجود آمد. گرجیان دارای دو الفبا یکی به خط خوتسوری (Khutsuri) و دیگری مخدرولی (Mekhedrevli) (خط نظامیان) بودند هر دو خط از راست به چپ نوشته می‌شوند. ر.ک.: تاریخ خط‌های جهان، ص ۱۵۵؛ درباره مسروپ و ابداع خط گرجی‌ها توسط او، ر.ک.:

The Georgians, pp. 152, 153; *The Peoples of the Hills*, pp. 228-229; *A History of the Georgian People*, p. 306.

137. *The Georgians*, p. 153;

گرجی‌ها، بعد از ابداع خط، زودتر از ارمنی‌ها به نوشتن انجیل‌های چهارگانه و کتب مقدس خود پرداختند ر.ک. به:

The Peoples of the Hills, p. 231; *A History of the Georgian People*, p. 306.

138. *The Georgians*, pp. 156, 159.

139. *Ibid*, p. 160, *The Peoples of the Hills*, pp. 229, 235, 238, 492, 493; *The Georgians*, p. 160.

درباره اشعار حماسی و عاشقانه و غیرمذهبی، ر.ک. به:

A History of the Georgian People, pp. 220, 308;

شوتا روستاولی. ۱۳۷۷: پلنگینه‌بوش، پژوهش و ترجمه فرشید دلشاد، انجمن روابط علمی فرهنگی و

همکاری گرجستان و ایران، انتشارات جام، تهران.

۱۴۰. برای جام تریالتی، ر.ک.: به یادداشت ۱۲۷.

۱۴۱. برای دین و خدایان محلی، ر.ک.به:

The Georgians, p. 87; *A History of the Georgian People*, pp. 37-39; *The Peoples of the Hills*, p. 223.

و در مورد پرستش یکی از این خدایان بومی به نام (زادن)، و وجود پرستشگاهی در زدازادنی (Zedazadeni) در ساحل چپ رود آرگاوی (Argavi) به فاصله چند مایل در شمال شرقی ایبریا، ر.ک.به:

A History of the Georgian People, p. 63.

۱۴۲. درباره رواج آیین مزدایی در گرجستان، ر.ک.به:

The Georgians, pp. 89-90; *The Peoples of the Hills*, pp. 215, 223-224; *A History of the Georgian People*, pp. 36-42.

143. *The Georgians*, p. 91; *The Peoples of the Hills*, pp. 205-207, 224;

تاریخ ارمنستان، صص ۲۸۸-۳۰۱.

144. *The Georgians*, pp. 94, 97, 98;

درباره مسیحی شدن اجباری ارمنیان و نیز به قتل رسیدن کودکان آن‌ها، پیش از غسل تعمید توسط خود آن‌ها ر.ک.به:

The Peoples of the Hills, pp. 206-207.

۱۴۵. برای شناخت فرهنگی که دوره مایکوپ به آن تعلق دارد، ر.ک.به:

Tamara Talbot Rice. 1961. *The Scythians*, Thames & Hudson, London, pp. 152, 156;

The Georgians, p. 44.

۱۴۶. آلاجاهویوک در انحنا رود هالیس (Halys) (قرن ایرماق کنونی) قرار دارد که شارل تکسیه (Charles Texier) در ۱۸۳۹ و ویلیام همیلتون (William Hamilton) آن را شرح کرده‌اند و صخره نوشته‌های

معروف هیتی‌ها در آلاجاهویوک نزدیک بغازکوی است. ر.ک.به:

O.R. Gurney. 1990. *The Hitties*, Penguin Books, London, p. 3.

۱۴۷. به نظر می‌رسد که استفاده از ارابه و چرخ متعلق به نواحی اطراف ماورای قفقاز باشد و در گرجستان،

ارمنستان، نخجوان، آذربایجان و شرق آناتولی به کار می‌رفته است. ر.ک.به:

The Peoples of the Hills, pp. 74-75;

برای سبک جانوری در قفقاز در عصر مفرغ، ر.ک.به:

A History of the Georgian People, pp. 293-294; *The Georgians*, pp. 44, 47.

148. *Ibid.*, pp. 50-51.

149. *Ibid.*, pp. 52-53.

۱۵۰ و ۱۵۱. سرزمین آلبانیا در طول ساحل جنوبی رود متکواری (Mtkvari)، جایی که مرز نامعینی با ایالت

ارمنی اوتنه (Otene) (اودی Udi) و سکاسنه و ماد آتروپاتن داشت. ر.ک.به:

A History of Georgian People, p. 38.

با تکیه بر مستندات تاریخی دسته‌ای از اقوام آریایی به نام آرانی (Arani) (به زبان ایرانی آلانی یا به یونانی آلبانی)، نام اران و آلبان را به خود گرفت. درباره نام «آوان» و آغوان «آخوانگ» و مقر جاثلیقی در آن،

ر.ک. به:

Ibid., pp. 64, 65;

رحیم رئیس‌نیا. ۱۳۷۹: *آذربایجان در سیر تاریخ ایران*. از آغاز تا اسلام. بخش اول، انتشارات مینا، تهران، ص ۶۸ به بعد.

152, 153. *A History of Georgian People*, p. 64.

۱۵۴. مهم‌ترین شهر در آلبانیا، کاباگاک (Kabaghak)، یعنی کاباکالا (Kabakala) در آثار پلینی و کاباله (Kabala) در آثار نویسندگان اسلامی است. این شهر مقر جاثلیق و دارای استحکاماتی در مقابل بربرهای داغستان بود. ر.ک. به:

A History of the Georgian People, p. 66.

۱۵۵. برای هنر آلبانیای قفقاز و سفالینه‌های رنگ شده ر.ک. به:

The People of the Hills, p. 169.

۱۵۶. ر.ک.: یادداشت ۱۴۵.

۱۵۷. برای نقشمایه‌های تزئینی و نقش‌های جانوری، ر.ک. به:

The Peoples of the Hills, p. 169.

۱۵۸. Pazyrik، ناحیه‌ای در آلتایی که دارای گورهای تپه‌ای غنی سکاهاست و قالی معروف پازیریک که کهن‌ترین قالی گره‌دار در جهان به‌شمار می‌رود و متعلق به سده چهارم پیش از میلاد است از حفاری‌های آن ناحیه به دست آمده و اکنون در ارمیتاژ قرار دارد. ر.ک. به:

Tamara Talbot Rice. 1965. *Ancient Art of Central Asia*, Thames and Hudson, London, pp. 30, 32-34, 45-47; *Scythians*, Thames and Hudson, London, 1958, p. 86 cf.

۱۵۹. ناحیه‌ای در آلتایی و دارای گورهای تپه‌ای ر.ک. به: *Ibid.*, p. 86 cf.

۱۶۰. ا. م. دیاکونوف. ۱۳۵۷: *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران، صص ۲۵۷-۲۵۸.

۱۶۱. همان اثر، ص ۳۸؛

A History of the Georgian People, p. 64.

۱۶۲. به نوشته موسی کالانکاتوکی (Movses Kalankatuki)، مهرانیان از خویشان شاه ایران خسرو پرویز بوده‌اند. این خاندان یکی از خاندان معروف اشراف سالار دوران ساسانی که ریشه در روزگار و خاندان پارتیان داشته‌اند. ر.ک.: *آذربایجان در سیر تاریخ ایران*، جلد سوم، ص ۳۶۶ به بعد.

۱۶۳. احمد بن ابی یعقوب «ابن واضح یعقوبی». ۱۳۶۶: *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ص ۲۲۰؛ درباره بردع بردغ، برذعه که گونه دیگری از نام پرثو و پرثوه است ر.ک.: *آذربایجان در سیر تاریخ ایران*، ج اول، صص ۳۵۶، ۳۵۷ و بعد.

۱۶۴. پلینی قفقاز را کوهستان زبان‌های مختلف دانسته است. ر.ک.: جان، ف بادل. بهار ۱۳۷۶. *قفقازی‌ها و سیاست روس‌ها برای تصرف قفقاز (ایران شناخت)*، ترجمه وهاب ولی، شماره چهارم، تهران، ص ۹۷.

۱۶۵. برای مهاجرت اقوام هند و ایرانی از دشت‌های اوراسیا (Urasia)، و دو شاخه شدن آن‌ها و فرود یک گروه به درون فلات ایران و رفتن گروهی دیگر به دره سند، ر.ک.: *قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران*، صص ۲۶۸-۲۷۰؛ *The People of the Hills*, p. 222؛ *آذربایجان در سیر تاریخ ایران*، جلد اول، صص ۲۶۳-۲۶۵.

۱۶۶. احمد کسروی. ۱۳۵۶: *کاروند کسروی*، به کوشش یحیی ذکاء، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، تهران، صص ۳۱۳-۳۱۷؛ *آذربایجان در سیر تاریخ ایران*، ص ۷۳ به بعد.

۱۶۷. کاروند کسروی، صص ۳۲۲-۳۵۰؛ برای نام‌های جغرافیایی و ریشه‌های تاریخی آن در ماد آتروپاتن، ر.ک.:

و. سینورسکی. ۱۳۷۸: نام‌های جغرافیایی و ریشه‌های تاریخی آن‌ها، ترجمه رقیه بهزادی، نشر پژوهنده، تهران.

۱۶۸. کاروند کسروی، ص ۳۲۶ به بعد.

۱۶۹. آلان‌ها در سده اول میلادی در میان سارمات‌هایی بودند که بین دریای کاسپی تا حدود رود دون

می‌زیستند. آمیانوس مارسلینوس (Amianus Marcellinus) می‌گوید که آنان از نژاد ماساژت‌ها بودند.

مدارک تاریخی و باستان‌شناسی ما را بر آن می‌دارد که آنان را با ین‌تساها (yen-ts'ai) (آئورس‌ها، آلان‌ها، و

کانگ‌چوها k'ang-chü) و با قبایل ایرانی مربوط بدانیم. ر.ک.:

Y. A. Zadneprovskiy. 1994. «The nomads of northern Central Asia.» *History of Civilizations of Central Asia*, Edited by Janos Harmatta, Unesco Publishing, p. 467. T.

sulimirsky. 1970. *The Sarmatians*, Thames and Hudson. London, pp. 141, 142, 149.

170. *Ibid*, pp. 155, 158.

171. *Ibid*, pp. 166-167.

172. *Ibid*, pp. 171, 172, 177.

173. *Ibid*, pp. 185, 187.

174. *Ibid*., pp. 188, 189.

175. *Ibid*, pp. 194, 197,

176. *Ibid*, pp. 197, 198.

177. *Ibid*., p. 134.

178. Andras pólóezi Hovart. 1989. *Pechenegs, Cumans, Iasians, Steppe Peoples in Medieval Hungry*, Hereditas, Corvina, Budapest, p. 62.

179. *Ibid*., pp. 63-64.

180. *Ibid*., p. 64

181. *Ibid*., pp. 66, 67.

182. *Ibid*., p. 197.

بخش دوم

بین النهرین و هلال حاصلخیز

طرح تاریخی بین‌النهرین

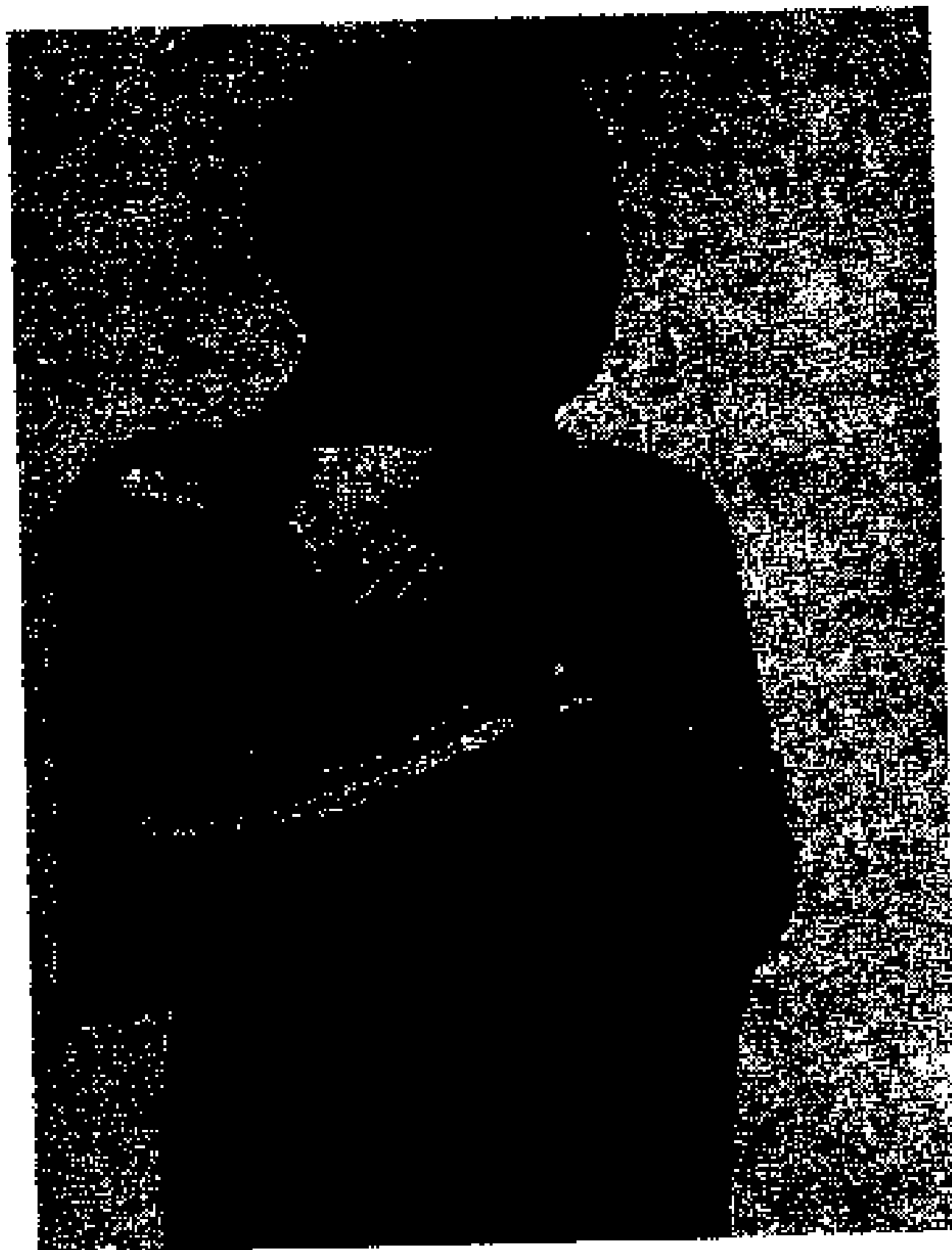
بین‌النهرین به سرزمین واقع در میان دو رود دجله و فرات اطلاق می‌شود. این دو رود از کوه‌های آسیای صغیر سرچشمه می‌گیرند و سپس به طرف جنوب و جنوب‌شرقی به پیش می‌تازند و به خلیج فارس می‌ریزند. در روزگار کنونی، این دو رود پیش از ورود به خلیج فارس به صورت یک رود درمی‌آیند و شط‌العرب را تشکیل می‌دهند. اما در روزگار باستان، این دو رود، دارای مصب‌های جداگانه‌ای بوده‌اند. سیلاب‌های موجود در این منطقه طبقه‌ای از گل و لای برجای می‌نهاد و سبب حاصلخیزی زمین می‌شده و در نتیجه، ایجاد تمدن را در این ناحیه امکان‌پذیر می‌ساخته است. [۱]

ساکنان بین‌النهرین روش‌های پیشرفته‌ای برای آبیاری زمین‌های خود داشتند، و به وسیلهٔ احداث ترعه‌ها به کشتزارهای خود آب می‌رساندند و بنابراین، عجبی نیست که بین‌النهرین در روزگار باستان به «باغ عدن» مشهور شده باشد که به قول پیشینیان محل اقامت آدم و حوا بوده است.

در این سرزمین، اقوام گوناگونی زیسته و حکومت‌های مختلفی را بنیان نهاده بودند. برخی از اقوامی که در این منطقه حکومت کرده‌اند عبارتند از: ۱. سومری‌ها که از شمال آمدند و از حدود ۴۰۰۰ تا ۲۷۵۰ پیش از میلاد حکمروایی کردند و سپس اگدی‌ها، که از بیابان عربستان آمدند و بر سومری‌ها مستولی شده و از ۲۷۵۰ تا ۹۰۰ پیش از میلاد در بین‌النهرین فرمانروایی کردند تا آن که در حدود ۱۷۰۰ پیش از میلاد سراسر بین‌النهرین تحت فرمان حموری درآمد و او نخستین دولت سلطنتی بابل را به وجود آورد. در هزارهٔ دوم پیش از میلاد، یک دورهٔ طولانی حمله و هرج و مرج پیش آمد (حملات هیتی‌ها و کاسی‌ها) و سپس امپراتوری آشور در قرن هفتم پیش از میلاد، در روزگار آشور بانی پال به اوج قدرت رسید. از سقوط نینوا (۶۱۲ پیش از میلاد) تا حملهٔ کوروش (۵۳۹ پیش از میلاد) به بابل، دومین دولت سلطنتی بابل توسط کلدانیان تأسیس شد.

تمدنی که نام بابل همراه آن است، در واقع بیش از هزار سال پیش از آن‌که شهر به صورت یک مرکز فرهنگی عظیم درآید، فرهنگی را به دیگران انتقال داد که شکل بعدی خود را قبلاً در همه جنبه‌های اصلی به دست آورده بود. اگرچه بابلی‌ها را از لحاظ قانونگذاری و ادبیات می‌ستاییم ولی کوشش‌های آن‌ها کاملاً، تحت تأثیر نمونه‌های کهن قرار داشت. فرد بابلی پیام‌آور فرهنگ سومری بود و، تنها اقدامات آن نژادی را تداوم بخشید که از لحاظ سیاسی جای آن گرفت و آن را در خود مستحیل ساخت. هنگامی که نینوا سقوط کرد، بابل جای آن را در بخش اعظم آسیا به دست آورد، ولی برتری مداوم این شهر، به تنهایی، با قدرت زودگذر پایتخت‌های پیشین در تضاد بود. شاید موقعیت جغرافیایی و اهمیت سوق‌الجیشی موجب آن شده باشد که بابل شدیدترین تعرضات را تحمل کند و پایدار بماند.

درباره هیچ یک از ادوار تاریخی بابل، به اندازه دوره مربوط به پادشاهان سامی غربی که در زمان آن‌ها بابل برای نخستین بار به عنوان پایتخت برگزیده شد، آگاهی در دست نیست. عصر حموربی عصر انتقال بود. بخش اعظم مدارک آن زمان در دست است و بر اساس آن‌ها می‌توان ساختار اجتماعی و سیاسی آن دوره را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. مجموعه قوانین حموربی از یک سو، هدف‌های اداری و معیارهای قضایی آن زمان را در اختیار ما می‌گذارد و از سوی دیگر، نامه‌های خود پادشاهان و اسناد بازرگانی و حقوقی آن روزگار را در دست داریم و درمی‌یابیم که مجموعه مزبور تنها یک سند مرده‌ای نبوده، بلکه دقیقاً با اوضاع و احوال زمان تطابق داشته است. ارزش مجموعه قوانین حموربی نه تنها از لحاظ ابتکار فراوان، بلکه از لحاظ برآوردن نیازهای عصر معتبر بوده و به منزله گواه دست اول از موضوعاتی است که مورد بحث قرار می‌گرفته و در جایی که اطلاعی در دست نیست، نامه‌ها و قراردادهای زمان، امکان رفع این نقیصه را ممکن می‌سازد. [۲]



یک شخص عالی‌رتبه سومری.

سومری‌ها^۱

ریشه‌های نژادی

سومری‌ها که بودند که طی هزار سال صحنه تاریخ را اشغال کردند؟ آیا آنان طبقه‌ای بسیار کهن از جمعیت در بین‌النهرین پیش از تاریخ بودند، یا از سرزمین دیگری آمدند و در این صورت، در چه زمانی و از کجا آمدند؟ این مسئله مهم، از هنگامی که نخستین آثار تمدن سومری در حدود یک قرن پیش کشف شد، مورد بحث بوده است. متأخرترین اکتشافات، بی‌آن‌که راه حلی به دست دهد، جواب را دشوارتر ساخته است، اما لاقلاً، دلایل تازه و مستدلی برای بحثی کهن به دست داده و در پرتو این مطلب است که «مسئله سومر» را باید بررسی کرد. [۳]

کلمه «سومری» از نام باستانی جنوب بین‌النهرین یعنی سومر^۲ می‌آید. سومر، یا به‌طور دقیق‌تر شومر^۳، معمولاً در متون نوشته شده به خط میخی، با علائم ویژه KI. EN. GI، ثبت شده است. در آغاز دوره تاریخی، سه گروه نژادی در تماس نزدیک با یکدیگر در آن منطقه می‌زیستند (۱) سومری‌ها، که در منتهی‌الیه جنوبی، از حدود نیپور^۴ تا خلیج فارس ساکن بودند (۲) سامی‌ها، که در بین‌النهرین مرکزی (منطقه موسوم به اکّد، پس از ۲۴۰۰ پیش از میلاد) زندگی می‌کردند و (۳) اقلیتی با اصل و منشأ نامعلوم و مخلوط، که در آن‌جا می‌زیستند. از نقطه نظر تاریخ‌نویسان کنونی، حد فاصل میان این سه گروه، از نخستین جمعیت تاریخی بین‌النهرین، نه سیاسی و نه فرهنگی، بلکه زبانی است. همه آن‌ها، دارای سازمان‌های مشابه بودند، تمام آن‌ها، دارای همان شیوه زندگی، فنون،

1. Sumerians

2. Sumer

3. Shumer

4. Nippur

سنت‌های هنری، باورهای دینی بودند و به‌طور خلاصه، در تمدنی سهیم بودند که در منتهی‌الیه جنوبی بین‌النهرین نشأت گرفته بود و به‌درستی، به سومریان نسبت داده می‌شود. بنابراین، تنب ضابطه قابل اعتمادی که بدان وسیله می‌توان، این سه گروه را از یکدیگر متمایز کرد و تشخیص داد، زبان آنان است. به‌طور دقیق، وجه تسمیه «سومری» را تنها باید به‌معنای «اقوام سومری زبان» دانست. همچنین «سامی‌ها»، کسانی بودند که به یک گویش سامی سخن می‌گفتند. در واقع، از وجود سومین عنصر نژادی ناآگاه می‌بودیم، اگر، چند نام شخصی و محل غیرسومری و غیرسامی که در متون یافت شده، نبود. ضمناً، این موضوع نشان می‌دهد که چرا همه کوشش‌ها در جهت تعریف و ارزیابی روابط میان سومریان و سامیان، در زمینه‌های دیگر، غیر از زبان‌شناسی، محکوم به شکست است. نکته دیگری که باید روشن ساخت این است که نژادی به‌عنوان «نژاد سومری» وجود ندارد، نه به مفهوم علمی و نه به مفهوم عادی کلمه. مجموعه‌های گورهای سومری، که مورد بررسی قرار



تندیس افرادی که در معبد ابو (Abu) در تل‌اسمر (Tellasmar) مشغول عبادت هستند. این‌گونه تندیس‌ها که تعدادشان به دوازده می‌رسد، اندازه غیرمعمول چشم‌ها که در آغاز در آن‌ها، سنگ کار گذاشته شده بود حاکی از آن است که سومری‌ها می‌خواستند توجه شدید پرستندگان را به خدایان خود نشان دهند. حدود ۲۷۰۰ — ۲۶۰۰ پیش از میلاد، موزه بغداد، عراق.

گرفته‌اند، نه کله دراز^۱ و نه کله پهن^۲ و مخلوطی از نژادهای موسوم به ارمنی و مدیترانه‌ای را نشان می‌دهند، و نژاد اخیر، تا اندازه‌ای غلبه دارد. اما دربارهٔ جنبه‌های جسمانی نقش شده بر روی پادمان‌ها، بیش‌تر مطابق سنت هستند و بنابراین، ارزش واقعی ندارند. بینی بزرگ و گوش‌تالود، چشمان بسیار درشت، گردن‌کلفت و پشت سرصاف که از مدت‌ها جزو ویژگی‌های سومری‌ها به‌شمار می‌آمد، نیز متعلق به تندیس‌های افرادی است که دارای نام‌های واقعی سامی هستند و در ناحیهٔ کاملاً سامی یعنی ماری^۳ یافت می‌شوند، درصورتی‌که، تصویرهای واقع‌گرایانه‌تری مانند تصویر گوده‌آ، استاندارد سومری ناحیهٔ لاگاش سومر، بینی کوتاه و راست و سری دراز را نشان می‌دهد. [۴]

زبان‌شناسی به‌تنهایی، غالباً، دلیل خوبی برای وابستگی نژادی است. بدین ترتیب یونانی‌ها، هیتی‌ها، هندوایرانی‌ها، اگرچه در منطقهٔ گسترده‌ای پراکنده بودند، از طریق زبان‌های هندواروپایی که به آن‌ها سخن می‌گفتند به یکدیگر مربوط بودند و شاید از خاستگاه مشترکی از جنوب شرقی اروپا آمده بودند. اما در مورد سومری‌ها، زبان‌شناسی به‌موضوع کمکی نمی‌کند. واژه‌های سومری، از ریشه‌های افعالی ساخته شده است که به‌وسیلهٔ عطف بیان، اجزاء دستوری تغییر می‌یابند، یا به هم ربط داده می‌شوند. بدین ترتیب، زبان سومری، به‌همان مقله‌ای وابسته است که گویش‌های مختلفی از مجارستان تا پولینزی بدان‌ها تکلم می‌شود. با وجود این، زبان سومری، تشابه نزدیکی به هیچ زبان شناخته شده، مرده یا زنده، ندارد. ادبیات سومری تصویری از مردمی بسیار باهوش، کوشا، معمولاً صلح‌دوست و عمیقاً مذهبی به‌دست می‌دهد، اما کلیدی دربارهٔ اصل و منشأ آن‌ها، عرضه نمی‌دارد. اسطوره‌ها و افسانه‌های سومری تقریباً همیشه، دارای زمینه‌ای از رودها، مرداب‌ها، نی‌ها و نخل‌ها است که از ویژگی‌های زمینهٔ جنوب عراق هستند. گویی سومریان همیشه در آن ناحیه می‌زیستند و دلیل وجود ندارد که نشان دهد آن محل، جایگاهی متفاوت از بین‌النهرین بوده باشد.

بنابراین، مجبوریم از باستان‌شناسی استمداد کنیم، یعنی به عناصر مادی تمدن سومری بپردازیم. مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که در میان گروه‌های نژادی مختلف، مربوط به فرهنگ‌های پیش-تاریخی بین‌النهرین، کدام یک را می‌توان با قوم سومر زبان یکسان دانست؟ این مسئله لاینحل است، زیرا نمی‌دانیم که قبل از دورهٔ اوروک^۴ [۵] به چه زبان‌هایی در بین‌النهرین تکلم می‌شد. هر پاسخی داده شود، بیش‌تر بر کلی‌گویی، یا حدس و گمان استوار است. در این مورد، دانشمندان به‌طورکلی به دو گروه تقسیم می‌شوند: بعضی‌ها آمدن سومری‌ها را به بین‌النهرین در طی دورهٔ اوروک، یا دورهٔ پیش-خطی، می‌دانند. گروه دیگر، می‌گویند که آن‌ها، در دورهٔ متأخر عبید^۵، در آن ناحیه ساکن بودند. درست است که خط سومری، برای نخستین بار در پایان دورهٔ اوروک رواج یافت، اما این بدان معنا نیست که زبان سومری در آن‌جا قبلاً تکلم نمی‌شد. در ادبیات بین‌النهرین باستان،

1. Dolichocephalic

2. Brachycephalic

3. Mari

4. Uruk

5. Ubaid

نام جاهایی وجود دارد که نه سومری و نه سامی است، اما آیا آنها لزوماً آثاری از یک جمعیت قدیمی‌تر را نشان می‌دهند؟ ولی در مورد تغییر در سبک کوزه‌گری، که آغاز دوره اوروک را نشان می‌دهد، چه کسی با اطمینان می‌تواند ادعا کند که آن سبک، بر اثر هجوم یا نفوذ خارجی، یا مطلقاً تغییر سبک محلی به وجود آمده است. در واقع، از هر جهت به جز کوزه‌گری، فرهنگ دوره اوروک، به نظر می‌رسد که تکامل اوضاع و احوالی بوده باشد که در طی دوره عبید وجود داشته بود. تداوم سنت‌های مذهبی به‌ویژه قابل توجه است. از مثال‌های متعدد یکی را می‌توان برگزید: لایه ضخیمی از استخوان‌های ماهی که کف پرستشگاه‌های عبید را در اریدو^۱ می‌پوشاند، تقریباً به‌خوبی نشان می‌دهد که خدای مورد پرستش مردم در آن‌جا، انکی^۲، خدای آب سومریان بوده است. [۶]

آیا لازم است بیش‌تر از این به گذشته برگردیم؟ اگر سفالینه‌ها را به‌عنوان یک معیار قابل اطمینان به‌شمار آوریم، چنین به نظر می‌رسد که مردم عبید، از ایران آمده باشند و علائم دیگر، نشان می‌دهد که، لااقل در شمال عراق، آنان به‌عنوان جهانگشایان رفتار می‌نمودند و قوانین خود را بر جمعیت‌های پیشین تحمیل می‌کردند. اما از سوی دیگر، «ظروف اریدو» نشان می‌دهد که ساکنان جنوب، هم وابسته به عبیدی‌ها و هم مربوط به حلفی‌های^۳ شمالی بودند. گویی اینان، دو شعبه از یک نژاد بودند و حلفی‌ها به‌نوبه خود شاید، از بازماندگان کشاورزان حصونه^۴ و جرمو^۵ و مربوط به عصر نو-سنگی بوده باشند. سومری‌ها، مخلوطی از نژادها و احتمالاً، اقوام مختلف بودند. تمدن آنان مانند تمدن ما، آمیزه‌ای از عناصر بیگانه و بومی بود و زبانشان به آن گروه زبانی تعلق دارد که سراسر آسیای غربی و بیش از آن را دربرمی‌گرفت. شاید آنان، شاخه‌ای از جمعیتی باشند که بخش اعظم خاورمیانه در اوایل عصر نو-سنگی و عصر مس و سنگ^۶ را اشغال می‌کردند، به عبارت دیگر، شاید آن‌ها «همیشه»، در عراق ساکن بودند و این تنها مطلبی است که می‌توان گفت. همان‌گونه که یکی از خاورشناسان بسیار مشهور به نام فرانکفورت^۷ گفته است «بحث درباره مسئله مربوط به اصل و منشأ سومریان، که مورد مباحثه فراوان قرار گرفته است، به‌مثابه دنبال کردن امری واهی و خیالی است.» [۷]

موقعیت جغرافیایی [۸]

از لحاظ سهولت، تاریخ سومر را به دو بخش تقسیم می‌کنند، یکی دوره اوروک (۳۳۰۰-۳۱۰۰ پیش از میلاد) و دوره پیش-خطی (۳۱۰۰ تا ۲۳۰۰ پیش از میلاد).^۸ در طی این دوره‌ها، تکامل فرهنگی که تا آن زمان به‌کندی صورت گرفته بود، با آهنگ سریع‌تری پیش رفت و سرانجام، تمدن سومری شکوفان شد. اما این امر، تنها در جنوب بین‌النهرین صورت گرفت. بخش شمالی آن سرزمین، مسیرهای مختلفی را در پیش گرفت و اگرچه دقیقاً دوره بربریت نبود، ولی از بسیاری

1. Eridu

2. Enki

3. Halafians

4. Hassuna

5. Jarmo

6. Chalcolitic

7. Frankfort

جهات، عقب افتاد. برای پیشرفت جنوب، چندین دلیل اقامه شده است، که یکی از آن‌ها، این بود که رودها و ترعه‌ها تا اندازه‌ای، نیمه جنوبی بین‌النهرین را از حملات ادواری و مخرب بیابانگردان و ساکنان نواحی مرتفع برکنار می‌داشت. اما عامل قطعی بدون تردید، عبارت از کوشش‌های عظیمی بود که برای آبیاری مصنوعی صورت می‌گرفت، زیرا شامل هماهنگ کردن مراجع دولتی، لااقل در سطح منطقه بوده و منجر به تمرکز قدرت و ثروت در دست تنی چند، در بعضی از نقاط می‌شده است. بعضی از دهکده‌ها، بیش‌تر اهمیت می‌یافتند و بیش از دیگران ثروتمند می‌شدند. در پیرامون پرستشگاه‌های آنان، که تصور می‌رود مراکزی بود که امور اقتصادی را تنظیم می‌کرد، بخشی از جمعیتی که از آن‌ها سود می‌بردند، در آن‌جا، گردمی‌آمدند. جزو این افراد، کاهنان و مقامات مختلف و همچنین دکانداران، ناظران، نگهبانان، مهندسان، معماران، نجاران، فلزکاران، کوزه‌گران، سنگ‌تراشان و مانند آن‌ها بودند و این دهکده‌ها به تدریج، به صورت شهرهای کوچک درآمدند. بدین ترتیب، جنوب بین‌النهرین، از حالت روستایی به یک گونه شهری و دارای سازمان‌های اجتماعی درآمد که با کارهای هنری و پیشرفت‌های فنی هماهنگی داشت. عوامل جغرافیایی که زندگی را در جنوب دشوارتر از شمال می‌ساخت، باعث شد که جنوب، بیش‌تر متمدن گردد. البته این فرایند، محدود به بین‌النهرین نبود تمدن باستانی مصر، چین و هند نیز در دره‌های وسیع به وجود آمد و بر پایه آبیاری ناشی از رود، قرار داشت.

عبور از مراحل روستائینی به شهرنشینی در بین‌النهرین، با پیدایی شکل‌های جدید کوزه‌گری و اختراع چرخ کوزه‌گری و چند رویداد دیگر، با چندین تکامل دیگر همراه بود، که اندکی پیش از ۳۰۰۰ پیش از میلاد، منجر به اختراع خط شد. به عقیده بعضی از دانشمندان، این تغییرات، در نتیجه یک هجوم خارجی صورت گرفت. با وجود این، اگر این نکته را بپذیریم، باعث تعجب خواهد بود که درباره آن، اطلاع بسیار کمی داریم. سرزمین اصلی این مهاجمان و شمار آن‌ها و راهی که دنبال می‌کردند، مسائلی است که بدون پاسخ مانده است. از سوی دیگر، بررسی دقیق، هیچ‌گونه تغییر اساسی در بافت اجتماعی و سنت‌های معماری و مذهبی نشان نمی‌دهد. در این‌جا، با یک تحول ناگهانی مواجه نیستیم، بلکه به دوره‌نهایی تکاملی برمی‌خوریم، که چندین سده پیش‌تر در بین‌النهرین، آغاز شده بود.

دوره فرهنگی ناشی از این اوضاع جدید، تنها چند مجلی در جنوب بین‌النهرین است. از میان آن‌ها اوروک، که نام «عراق» از آن گرفته شده است، بیش‌تر از سایر شهرها اهمیت دارد. بنابراین، در خود اوروک است که «فرهنگ اوروک» را باید مورد بررسی قرار داد. [۹]

فرهنگ اوروک

ویرانه‌های اوروک (ارک^۱ [۱۰] در تورات)، ورقای^۲ جدید، در ناحیه بیابانی میان بغداد و بصره و

1. Erech

2. Warka

در نزدیکی شهر کوچک سماوه^۱ است، در روزگار باستان، اوروک به دو خدا تعلق داشت: آن^۲ (یا آنو^۳) آسمان-خدا و اینانا^۴، الهه عشق که تحت نام سامی خود، به ایشтар شهرت داشت. در میان ویرانه‌ها، در پیرامون یک زیگورات ساخته شده از خشت، معبد اِآنای^۵ الهه قرار دارد که مجموعه‌ای از بناها و حیاطی است که آن‌ها را، از دوره‌های پیش از تاریخ تا روزگار هخامنشان تعمیر کرده و توسعه داده‌اند. معبد آنو، در بخش دیگر شهر قرار دارد. بیش‌تر در این دو ناحیه است که باستان‌شناسان آلمانی که در اوروک-ورکا^۶ (اوروک-ورقا)، از ۱۹۲۸ به بعد، کار می‌کردند، قبل از جنگ دوم جهانی بقایای ویژه فرهنگ جدیدی مانند معابد، ظروف، مهرهای استوانه‌ای شکل و الواح مختلف را به دست آوردند.

خط و زبان

اما دوره اوروک، شاهد پیشرفتی بود که به مراتب از اختراع چرخ یا مهرهای استوانه‌ای شکل، اهمیت بیش‌تری داشت. در اواخر دوره اوروک بود که در معابد اِآنای، خط برای نخستین بار به صورت تصویرنگاری آغاز شد. خط متداول در بین‌النهرین، معروف به «میخی» در آغاز، مانند همه خطوط ابتدایی مجموعه‌ای از طرح‌های کوچک و ساده، یا تصویرنگاری بود. قدیمی‌ترین متون از اوروک، و نقاط دیگر، بسیار پیچیده است و شاید نخستین کوشش بشر برای ثبت افکار خود بوده است و احتمال می‌رود که نخستین خطوط تصویری بر روی چوب، حک یا بر روی پوست یا برگ با رنگ نوشته می‌شد. اما چنین موادی مدت‌ها پیش، در زیر زمین مرطوب بین‌النهرین از بین رفته‌اند و تنها اسنادی باقی مانده‌اند که آن‌ها را بر روی الواح گل‌رس نوشته‌اند. فرایند نوشتن بسیار ساده بود: دبیر قطعه‌ای از گل رس نرم به دست می‌آورد و آن را به صورت بالش‌های مربع شکل می‌ساخت، سپس با نوک یک قلم نئین که آن را به طور مؤرب می‌تراشید، خطوطی می‌کشید که هر بخش بالش را، به صورت قطعات مربع درمی‌آورد و هر مربع را، با طرح‌هایی برش می‌داد. این «لوح» را سپس یا می‌پخت، یا به همان صورت رها می‌کرد. الواح پخته شده تقریباً دارای سختی سنگ است، ولی الواح پخته نشده قدیمی در میان انگشتان، به صورت گرد درمی‌آید، اما اگر آن‌ها را با دقت گردآوری کنیم و بگذاریم در سایه به تدریج خشک شوند و سپس در یک تنور قرار دهیم تقریباً خراب نمی‌شوند. [۱۱]

نخستین متون که در اختیار ماست، به زبان سومری نوشته شده است. این زبان، بیش‌تر یک هجایی بود و همچون در خط چینی، یک شیء یا یک اندیشه مساوی با یک صوت، و هر صوت نشان یک علامت بود. بنابراین، نخستین تصویرنگاری‌های بی‌شمار و بالغ بر ۲۰۰۰ بود. بعضی از

1. Samawa

2. An

3. Anu

4. Inanna

5. E-Anna

6. Urak-Warka

آن‌ها، نمایندهٔ اشیایی هستند که به سهولت قابل تشخیص می‌باشند، مانند ابزارهای کشاورزی، ظروف، قایق‌ها، سرهای جانوران یا بخش‌هایی از بدن آدمی. در صورتی که برخی دیگر ظاهراً، قراردادی بوده‌اند. از آن‌جا که، نشان دادن عقاید بسیار دشوار است، یک علامت تصویری غالباً برای بیان چندین کلمه به کار می‌رفت و آن را به روش‌های گوناگون می‌خواندند. مثلاً یک «پا» تنها به معنای پا (دو^۱) به سومری نبود، بلکه اندیشهٔ مربوط به پا مانند «ایستادن» (گوب^۲)، «رفتن» (گین^۳)، «آمدن» یا «آوردن» توم^۴ بود. متقابلاً بعضی از مفاهیم کاملاً ناپیوسته، که آن‌ها را، با همان صوت تلفظ می‌کردند، تحت همان علامت می‌آوردند. بدین ترتیب، علامت کمان، برای خود کمان (تی^۵) به کار می‌رفت، اما برای «زندگی کردن» (تی^۶ یا تیل^۷) استعمال می‌شد. بعضی از علایم که در ادوار باستانی به کار می‌رفت بعدها متروک شد، به طوری که، ارزش صوتی آن‌ها معلوم نیست. بدین دلایل، نمی‌توانیم الواح تصویری را «بخوانیم». تنها چیزی که می‌توان گفت این است که همهٔ آن‌ها، دارای ویژگی‌های اسناد اقتصادی، مانند فهرست‌های کارگران یا کالاها یا رسیدها و مانند آن‌هاست و آن‌چه را که به طور اخص می‌خواهیم بدانیم، به ما عرضه نمی‌کند. این جریانات در هر صورت، در دورهٔ اوروک صورت گرفته است. [۱۲]

دورهٔ پیش - خطی^۸

در ۱۹۲۵، یک آشورشناس برجسته از دانشگاه اکسفورد به نام استیفن لانگ‌دون^۹ در جمدت نصر^{۱۰} میان بغداد و بابل، مجموعه‌ای از ظروفی را به دست آورد که عمدتاً، کوزه‌های بزرگ و ضخیمی بودند که آن‌ها را، با طرح‌های هندسی طبیعی به رنگ سیاه یا قرمز ساخته بودند. بعدها، ظروف موسوم به جمدت نصر، همیشه به مقدار اندک در جنوب بین‌النهرین یافت شد که حاکی از یک دورهٔ فرهنگی پیش-تاریخی موسوم به «دورهٔ جمدت نصر» به شمار آمد. اما با پیشرفت پژوهش‌ها، معلوم گردید که وجود چند ظرف به دشواری حاکی از یک فرهنگ است و اگر بتوان خط متمایزکننده‌ای کشید، اختراع خط، شاخص بسیار مهم‌تری است، از این‌رو، اصطلاح «پیش-خطی» از سوی خاورشناسان دانشگاه شیکاگو پیشنهاد شد و مورد قبول برخی از دانشمندان قرار گرفت.

ما کلمهٔ «دوره و نه فرهنگ» را به کار می‌بریم، زیرا میان عناصر فرهنگی دورهٔ پیش-خطی، و عناصر دورهٔ اوروک اختلافی اساسی، جز تغییرات ساده از لحاظ سبک و کیفیت دیده نمی‌شود. آثار معماری اندک است، ولی به آن اندازه هست که فقدان تغییرات شدید را در طرح و آرایش معابد نشان دهد. مهرهای استوانه‌ای دارای مناظر مذهبی و غیرمذهبی هستند، هر چند اینان نیز یکنواخت و

1. du

2. gub

3. gin

4. tum

5. ti

6. ti

7. til

8. Proto-Literate Period

9. Stephen Langdon

10. Jemdat Nasr

قراردادی می‌شوند. خط، به تدریج مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی تصویرنگاری کم‌تر به کار می‌رود و غالباً از آن به تنهایی، به سبب ارزش صوتی آن، استفاده می‌شود. حجم اشیای سفالی، مشابه کوزه‌های ساده اوروک است و ظروف «جمدت نصر» که ظاهراً از ایران الهام گرفته است، شاید تنها یک رسم محلی گذرا باشد. چرخ که تصویر آن بر روی لوح‌ها دیده می‌شود مسلماً پیش‌تر اختراع شد و ظروف سنگی و فلزی ظاهراً، محصول یک سنت طولانی می‌باشد. روی هم رفته، پیکرتراشی شاید تنها کمک اصلی این دوره به پیشرفت هنر باشد. [۱۳]

طرح تاریخی

سومر یا سرزمینی که در هزاره سوم پیش از میلاد به سومر مشهور شد، احتمالاً نخستین بار بین ۴۵۰۰ و ۴۰۰۰ پیش از میلاد مسکون گردید. لااقل این موضوع مورد موافقت باستان‌شناسان تا همین اواخر بود. در آن روزگار، سومر سرزمینی باتلاقی بود که در آن جزایری ناشی از گل و لای رودهای دجله، فرات، و کارون تشکیل شده بود. پیش از آن، قسمت اعظم سومر شاید زیر آب‌های خلیج فارس فرو رفته بود و بنابراین، سکونت افراد در آن‌جا امکان نداشت. در هر صورت، نخستین ساکنان سومر، سومری نبودند. دلیل ما از شواهد باستان‌شناسی یا نژادشناسی به دست نمی‌آید، زیرا این منابع نسبتاً مبهم هستند. اطلاعات ما بیش‌تر از شواهد زبان‌شناسی دریافت شده است. نام‌های دو رود حیات بخش سومر، یعنی دجله و فرات، که به خط میخی ایدیگلت^۱ و بورانوم^۲ تلفظ می‌شود نام‌های سومری نیستند. حتی نام‌های مهم‌ترین شهرهای سومر که از لحاظ ریشه‌شناسی کاملاً سومری هستند، سومری به شمار نمی‌آیند. هم آن رودها و هم آن شهرها، یا به عبارت دیگر، همان دهکده‌هایی که بعدها به صورت شهر درآمدند، به وسیله قومی نامگذاری شدند که به زبان سومری سخن نمی‌گفتند، همان‌گونه که نام‌های بسیاری از شهرهای آمریکا مربوط به جاهایی است که به زبان انگلیسی سخن نمی‌گفتند.

نام این ساکنان قبل از سومری‌ها، البته شناخته نیست. آن‌ها مدت‌ها پیش از اختراع خط می‌زیستند و سند و مدرک کتبی از خود برجای ننهاده‌اند. همچنین با بررسی اسناد سومر در دوره‌های بعد، نمی‌توانیم به هویت آن‌ها پی ببریم، هر چند امکان دارد که لااقل بعضی از آن‌ها، در هزاره سوم پیش از میلاد از سوباری‌ها^۳ [۱۴] بوده باشند. اما این نکته را تا اندازه‌ای با اطمینان می‌توان گفت که آنان در سومر باستان، نخستین کشاورزان، گله‌داران، ماهیگیران، بافندگان، صنعتگران، کوزه‌گران و معماران بودند.

از لحاظ باستان‌شناختی، پیش‌فراتی‌ها^۴ به قوم عبید^۵ شهرت دارند، یعنی مردمی که بقایای

1. Idiglat

2. Buranum

3. Subarians

4. Proto-euphrateans

5. Ubaid

فرهنگی آنان نخستین بار، در تپه‌ای به نام العبید^۱ در حوالی اور^۲ و سپس، در تعدادی از تپه‌های سومر باستان به دست آمد. این بقایا، شامل بعضی وسایل سنگی، مانند بیل، دسته‌هاون، چاقو، یا اشیایی بود که با گل‌رس ساخته شده بود. با توجه به شواهد باستان‌شناختی، این پیش-فراتی‌ها، یا عبیدی‌ها، کشاورزان متهوری بودند که در سراسر سرزمین سومر تعدادی دهکده و شهر به وجود آوردند و اقتصادی روستایی و با ثبات ایجاد کردند.

اما عبیدی‌ها مدت‌ها به صورت قدرت برتر در سومر باستان باقی نماندند. در غرب سومر، بیابان سوریه و شبه جزیره عربستان قرار دارد که در روزگار باستان مرکز اقوام سامی بوده است. به تدریج که عبیدی‌ها ترقی کردند، گروه‌هایی از اقوام سامی هم به عنوان مهاجران صلح‌دوست و هم فاتحان جنگجو در سرزمین آن‌ها به تاخت و تاز پرداختند. البته هنوز گواه مستقیم و قاطعی برای این استنتاج در دست نیست. در وهله اول، این موضوع از تاریخ بعدی سومر دریافت می‌شود، زیرا در طی قرون متمادی، بیابانگردان سامی به مراکز مسکونی حمله بردند و آن‌ها را به تصرف درآوردند و دلیلی وجود ندارد که گفته شود همان حوادث در هزاره چهارم پیش از میلاد روی نداده است. همچنین حتی در قدیم‌ترین سنگنوشته‌های سومری، شماری وام واژه‌های سامی می‌توان یافت و در میانخدایان سومری، خدایانی وجود داشتند که دارای اصل و منشأ سامی نبودند. گذشته از این، نخستین سلسله سومر، که وجود آن را از لحاظ تاریخی می‌توان اثبات کرد و به سلسله اول کیش^۳ شهرت دارد، با گروهی از فرمانروایان آغاز می‌شود، که دارای نام‌های سامی بودند. در واقع هیچ‌یک از این دلایل را نمی‌توان قاطع دانست، ولی روی هم رفته، غیرمعقول به نظر نمی‌رسد که حدس بزنیم که سامی‌ها، پس از پیش-فراتی‌ها، به سومر وارد شدند و در نتیجه آمیزش دو فرهنگ، نخستین تمدن نسبتاً عالی در سومر به وجود آمده، تمدنی که در آن عنصر سامی احتمالاً غلبه داشت. [۱۵]

در هر صورت بسیار امکان دارد که خود سومری‌ها تا حدود نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد وارد نشدند. در این که خاستگاه نخستین آن در کجا قرار داشت، هنوز شک و تردید وجود دارد. با توجه به یک سلسله قصه‌های حماسی، نخستین فرمانروایان سومری به نظر می‌رسد که با آراتا^۴، روابط نزدیک داشتند که دولت-شهری بود واقع در منطقه دریای کاسپی. زبان سومری تا اندازه‌ای یادآور زبان‌های اورال-آلتایی است و این نکته نیز به همان منطقه آراتا اشارت دارد، اما سومری‌ها از هر کجا که آمده و هر نوع فرهنگی با خود آورده باشند این مطلب مسلم است که ورود آنان به اختلاط بسیار پرثمری با مردم بومی، هم از لحاظ نژادی و هم از لحاظ فرهنگی، انجامید. در طی سده‌های بعد، سومر، از لحاظ سیاسی و اقتصادی به درجات عالی رسید و شاهد اقدامات مهمی در زمینه‌های هنری، معماری و تفکرات دینی و اخلاقی گردید. مهم‌تر آن که سومری‌ها که زبانشان به تدریج در آن

1. Al-ubaid

2. Ur

3. Kish

4. Aratta

سرزمین متداول شد، نظامی برای خط اختراع کردند و آن را به صورت وسیله ارتباطی بسیار مؤثری درآوردند و نخستین قدم را در راه آموزش و پرورش رسمی برداشتند.

نخستین فرمانروای سومر، که اقداماتش ثبت شده است (آن هم به صورت بسیار مختصر)، پادشاهی به نام اتانا^۱ از شهر کیش بوده، که در هزاره سوم پیش از میلاد بر تخت نشست. در «فهرست پادشاهان»، او را با عنوان «کسی که همه سرزمین‌ها را از ثبات برخوردار ساخت»، می‌یابیم. براساس این فرضیه که نکته مزبور که در سندی در هزار سال بعد از سلطنت اتانا به دست آمده، می‌توان گفت که وی نه تنها بر سومر، بلکه بر بخشی از سرزمین‌های مجاور نیز حکمروایی می‌کرده و شاید او، نخستین فرمانروایی باشد که دولت بزرگی تشکیل داده بود. بر طبق افسانه‌هایی که در دست است، اتانا پادشاهی پرهیزگار و خدا ترس بود که مراسم مذهبی را صادقانه به جای می‌آورد، ولی فرزندی از خود برجای ننهاده که نام او را ادامه دهد. بنابراین، آرزوی شدید او این بود که «گیاه زایش» را به دست آورد که در آسمان و دور از دسترس بشر قرار داشت. برای رسیدن به آسمان، اتانا از کمک عقابی برخوردار شد که آن را از گودالی بیرون آورده بود. ماری پس از سوءاستفاده از دوستی با آن عقاب و خوردن جوجه‌هایش، آن پرنده را به درون گودال افکنده بود. نقش این افسانه در میان مهرسازان سومری متداول بود و این موضوع با بررسی شماری از مهرهایی روشن می‌شود که شخصی را بر بال‌های عقابی به هنگام عروج به آسمان نشان می‌دهد. [۱۶]

پس از اتانا، هفت فرمانروا بر سر کار آمدند که با توجه به نام‌هایشان سامی بودند نه سومری. هشتمین نفر پادشاهی بود به نام انمه باراگسی^۲، که درباره او اطلاعاتی تاریخی در دست است که آن‌ها، هم از فهرست پادشاهان و هم از آثار ادبی متأخر سومری به دست آمده است. گذشته از این، در همین اواخر، یک کتیبه سه کلمه‌ای بر روی قطعه‌ای از ظرف مرمر سفید پیدا شده که ثابت می‌کند که وی، به هیچ وجه پادشاهی افسانه‌ای نبوده است. در زمانی که انمه باراگسی، بر تخت کیش نشست، یک دولت-شهر سومری دیگر به نام ارک^۳، در جنوب کیش به قدرت رسید و در مقام مبارزه جویی با این شهر برآمد. شهر کیش در این هنگام، زیر فرمان مسکیا گاشر^۴ بود. یادداشتی در فهرست پادشاهان به نامش افزوده شده است به این مضمون که: «او وارد دریاها شد و از کوه‌ها بالا رفت.» با توجه به این موضوع می‌توان دانست که وی، شاید در صدد برآمده باشد که سراسر سومر و نقاط دوردست را به تصرف در آورد. در هر صورت، پسرش انمرکار^۵، یکی از افراد برجسته سومر در روزگار باستان بود. بر طبق داستان‌های حماسی، وی علیه آراتا، در نواحی اطراف دریای کاسپی لشکرکشی کرد و آن را به ارک افزود.

یکی از هم‌زمان انمرکار، لوگال باندا^۶ نام داشت که، پس از او بر تخت سلطنت ارک نشست.

1. Etana

2. Enmebaraggesi

3. Erech

4. Meskiaggasher

5. Enmerkar

6. Lugalbanda

نوشته‌اند که او فرمانروایی محترم و متنفذ بود و عجیبی نیست که تا سال ۲۴۰۰ پیش از میلاد، به او جنبه‌ی خدایی بخشیده باشند. متأسفانه، نه فهرست پادشاهان و نه داستان‌های حماسی، هیچ‌گونه اطلاعی درباره‌ی اقدامات سیاسی و نظامی او به دست نمی‌دهد، جز این‌که وی، ضمن لشکرکشی علیه آراتا همراه انمرکار حرکت کرده است.

پس از لوگال باندا، و بنابر فهرست پادشاهان، دوموزی^۱ بر سرکار آمد. در یک اسطوره‌ی سومری به نام «مراسم ازدواج مقدس» و «خدای محتضر»، به صورت چهره‌ای مشخص درآمد و در افکار مردم در روزگار باستان تأثیری عمیق برجای نهاد، در واقع زنان اورشلیم، هنوز در ماتم او در سده‌ی ششم پیش از میلاد می‌گریستند و این موضوع باعث وحشت حزقیال نبی شد. یکی از نام‌های تاریخ یهود هنوز به اسم او، به عبری تموز نامیده می‌شود و روزه گرفتن و زاری کردن در روز هفدهم ماه تموز بدون تردید، به روزگاران سومری بازمی‌گردد. در این‌که چگونه تموز را دانشمندان علوم الهی در میان سومریان پیشرو این مراسم و اسطوره دانسته‌اند، شک و تردیدی وجود دارد.

بر طبق فهرست پادشاهان، پس از دوموزی، گیلگمش بر سرکار آمد که فرمانروایی او چنان شهرت یافت که او را قهرمان والامقام در اساطیر و افسانه‌های سومری دانسته‌اند. در طی سده‌ها، اشعاری درباره‌ی اقدامات دلیرانه‌ی گیلگمش سروده شد که نه تنها به زبان سومری، بلکه به زبان‌های مهم آسیای غربی نیز بود. گیلگمش در نظر مردم باستان، دلیری ماجراجو بود که زندگی او انگیزه‌ی پایان‌ولی بیهوده‌ی بشر را برای شهرت و جاودانگی تجسم می‌بخشید، به حدی که بعضی از پژوهشگران در روزگار ما، او را شخصیتی افسانه‌ای می‌پندارند نه یک فرمانروای واقعی. هنوز مدرکی از روزگار او به دست نیامده است، هر چند امید می‌رود که کاوش‌های بعدی در لایک اطلاعاتی در این باره در اختیار ما بگذارد. بر طبق فهرست پادشاهان، سه سلسله‌ی سومری پس از «توفان نوح» سلسله‌های کیش، لِرک، و اور بودند اما از سرودهای سومری مدت‌ها چنین استنباط می‌شد که دو پادشاه آخر سلسله‌ی کیش به نام‌های اتمه باراگسی و پسرش آگا^۲، از معاصران گیلگمش، یعنی پنجمین فرمانروای لِرک بودند که بر سر تفوق بر سومر با او کشمکشی سخت داشتند. [۱۷]

بنابراین، متخصصان خط میخی بر این عقیده بودند که سلسله‌ی اول کیش و سلسله‌ی اول لِرک از لحاظ زمانی تا اندازه‌ی زیادی هم‌زمان بودند، اما درباره‌ی سلسله‌ی اور، که راجع به آن‌ها چندین کتیبه هم عصر در دست است، مؤسس آن به نام مسانه پاذا^۳، بنابر عقیده‌ی پژوهشگران، مدت‌ها بعد از گیلگمش می‌زیسته و فاصله‌ی زمانی میان آن‌ها از چهل تا چهارصد سال بوده است. براساس مدرک جدیدی که به دست آمد و موجب شگفتی بسیار شد، مسانه پاذا در واقع، پیش از گیلگمش بوده و حتی پسر مسانه پاذا به نام مسکیاگ نوئا^۴، معاصر گیلگمش بود. و مسانه پاذا، فرمانروای اور،

1. Dumuzi

2. Agga

3. Masannepadda

4. Meskiagnunna

نخستین سلسله کیش را منقرض کرده و این کار به دست گیلگمش، یا دیگر فرمانروای سلسله اول ارک، صورت نگرفته است.

در کشمکش برای نیل به قدرت در سومر، مسانه پاذا، مؤسس نخستین سلسله اور، شهر نیپور را از قسمت استیلای آگا، آخرین فرمانروای سلسله اول در کیش، بیرون آورد. در واقع او شاید، به خود کیش حمله کرده و به طور مستقیم مسئول سقوط آگا باشد. این امر نشان می‌دهد که، چرا مسانه پاذا، به جای آن‌که پادشاه اور خوانده شود، بر روی مهرها پادشاه کیش نامیده شده است، زیرا لقب پادشاه کیش از اعتبار خاصی برخوردار بوده است.

کشمکش سه‌جانبه سختی که بر اثر تفوق به وسیله فرمانروایان کیش، ایرک و اور درگرفت. می‌بایستی سومر را شدیداً ضعیف کرده و به نیروی نظامی آن آسیب رسانده باشد. در هر صورت، پس از تأسیس سلسله اول اور، پادشاه سومر به نواحی بیگانه، به کشور سلطنتی آوان^۱ برده شد، که یکی از شهرهای عیلامی‌ها در مجاورت شوش بود. معلوم نیست که سومر در چه زمانی از این ضربه رهایی یافت. در این جا، به نامی برمی‌خوریم که ممکن است منجی سومر بوده باشد. این شخص، لوگال آنه موندو^۲، پادشاه شهری به نام آداب^۳ بود که بر طبق فهرست پادشاهان، نود سال سلطنت کرد. از وی مدرکی به جای مانده که نشان می‌دهد او فاتحی بزرگ و رهبری نظامی بوده که سراسر هلال حاصلخیز، از مدیترانه تا کوه‌های زاگروس را به تصرف درآورده است. البته، این مطلب از روی نسخه‌ای که قریب هزار سال بعد استنتاج شده، به دست آمده است. اما محتویات آن دقیق و متقاعدکننده است و به نظر حقیقی و قابل اعتماد می‌آید. بر طبق این سند، لوگال آنه موندو «پادشاه چهارگوشه جهان» بوده است، «فرمانروایی که همه سرزمین‌های خارجی را وادار کرد که به او خراج بپردازند و همه جا را از صلح و آرامش برخوردار ساخت و پرستشگاه‌های خدایان بزرگ را ساخت و سومر را به شکوه باستانی آن بازگردانید و بر سراسر جهان فرمان راند.» کتیبه‌هایی در دست است که تاریخ آن‌ها از حدود ۲۵۰۰ پیش از میلاد آغاز می‌شود و به حدود ۲۳۵۰ پیش از میلاد پایان می‌یابد. بدین ترتیب، تاریخ کمابیش مداوم و غیرمنقطع سومر را می‌توان بازسازی کرد و این موضوع لااقل در مورد اشخاص و حوادث مهم صادق است. بیش‌تر این مطالب، مربوط به لاگاش^۴ می‌شود که دولت-شهری بوده در جنوب شرقی سومر و به علت ناشناخته‌ای در فهرست پادشاهان از آن نام برده نشده، ولی در تاریخ سیاسی سومر بین ۲۴۵۰ و ۲۳۰۰ پیش از میلاد نقش مهمی به عهده داشته است. [۱۸]

در حدود ۲۵۰۰ پیش از میلاد، فرمانروایی در سومر به نام میسیلیم^۵ بر سر کار آمد که خود را پادشاه کیش نامید و ظاهراً بر سراسر آن سرزمین مستولی شد. یک نسل پس از دولت میسیلیم، در

1. Awan

2. Lugalannemundu

3. Adab

4. Lagash

5. Misilim



جامه کهن سومری،
نقش حجاری شده بر روی سنگ.

حدود ۲۴۵۰ پیش از میلاد، مردی به نام اور-نانشه^۱، پادشاه لاگاش شد و سلسله‌ای بنیان نهاد که پنج نسل ادامه یافت.

یکی از فرزندان اور-نانشه به نام آکورگال^۲ در لاگاش جانشین او شد، ولی دوره سلطنت او کوتاه بود و پسرش اَناتوم^۳، سرزمین‌هایی را به تصرف درآورد و حتی طی چند سال برخود لقب پادشاه کیش نهاد و این مطلب می‌رساند که او مدعی تسلط بر سراسر سومر بود. اَناتوم، همچنین بر عیلام و شهرهای جنوبی تر سومر، مانند ارک و اور مستولی شد. وی در این هنگام، در کمال قدرت خود بود و حتی خود را به اندازه‌ای نیرومند دانست که بتواند لقب «پادشاه کیش» را، با ادعای ضمنی فرمانروایی بر سومر اختیار کند. به نظر می‌رسد که در این زمان سومر از صلح و آرامش برخوردار شده باشد، ولی می‌بینیم که اَناتوم، از فرصت استفاده کرده و ترعه‌ای حفر کرد که می‌گویند دومین ترعه او بوده است. [۱۹]

انته‌منا^۴، آخرین پادشاه از سلسله اور-نانشه بود. فرزندش اَناتوم دوم، با توجه به این که تنها یک

1. Ur-Nanshe

2. Akurgal

3. Fannatum

4. Entemena

کتیبه تاکنون از او به دست آمده است، کار مهمی انجام نداد. پس از او در لاگاش، انته تارزی^۱ بر سر کار آمد که احتمالاً، مردی غاصب بود. از روزگار او، تعداد زیادی اسناد اداری باقی مانده ولی هیچ کتیبه‌ای که دربارهٔ وقفنامه باشد، به دست نیامده است.

پس از انته تارزی، لوگالاندا^۲، فرمانروای لاگاش شد که مانند سلف خود، تنها اسناد اداری برجای نهاده است. پس از او، اوروکاگینا^۳ بر سر کار آمد، که نه تنها به سبب عملیات متهورانه نظامی، بلکه به سبب اصلاحات اجتماعی و اخلاقی شهرت دارد و این خود، قدیم‌ترین مورد در تاریخ مکتوب بشر است. اما سلطنت او دیری نپایید و به طرزی غم‌انگیز به پایان رسید و آن هنگامی بود که لوگال زاگسی^۴، که مردی جاه‌طلب از شهر مجاور او^۵ بود، تقریباً همهٔ مکان‌های مقدس لاگاش را طعمهٔ حریق ساخت و خزاین آن‌ها را بر باد داد. این اقدامات شرارت‌آمیز، در مدرک نسبتاً جالب توجهی که به توسط یکی از دبیران و کاهنان لاگاش و بدون تردید، بنابر دستور اوروکاگینا بوده، نوشته شده است. لوگال زاگسی، کتیبهٔ مهمی از خود برجای نهاده است که متن آن را هرمان هیلپرخت^۶، حدود یک قرن پیش، با پیوستن قطعات پراکندهٔ یک گلدان خواند. در این جا، لوگال زاگسی خود را مغرورانه «پادشاه ایرک و پادشاه سرزمین‌ها» می‌نامد و گویی همهٔ سرزمین‌های خارجی را مطیع خود ساخته بود. به طوری که همه جا از نعمت آرامش و خوشبختی و ترقی از «دریای پایین در طول دجله و فرات تا دریای بالا»، برخوردار شد. اما این دوره نیز به پایان رسید و جهانگشای تازه‌ای از نژاد سامی به نام سارگون (شروکین) او را شکست داد. سارگون، مؤسس سلسلهٔ اکد بود که، فرهنگ سامی را در سرزمین سومر رواج داد. [۲۰]

اوضاع اجتماعی [۲۱]

تمدن سومر اساساً جنبهٔ شهری داشت، هرچند بر پایهٔ کشاورزی و نه صنعتی استوار بود. سرزمین سومر، در هزارهٔ سوم پیش از میلاد، از حدود دوازده دولت-شهر تشکیل می‌یافت که هر یک، دارای شهری وسیع و معمولاً برج و بارودار بود که پیرامون آن را دهکده‌هایی فراگرفته بودند. ویژگی برجستهٔ هر شهر، عبارت از پرستشگاهی عمده بود که بر فراز قطعه زمین مسطح و مرتفع قرار داشت. که به تدریج، به صورت برج عظیم چنداشکوبه‌ای به نام زیگورات [۲۲] تکامل می‌یافت که مهم‌ترین خدمت سومر به معماری دینی به شمار می‌آید. پرستشگاه معمولاً، مشتمل بر یک زیارتگاه مرکزی مستطیل شکل بود که مجاور اضلاع آن، تعداد بی‌شماری اتاق برای استفادهٔ کاهنان ساخته می‌شد. در زیارتگاه، گوشه‌ای برای تندیس خدا اختصاص می‌یافت و در مقابل آن، چیزی که از آجر ساخته شده بود، جهت هدایا به کار می‌رفت. پرستشگاه بیش‌تر از خشت ساخته می‌شد و چون این ماده از لحاظ

1. Enetarzi

2. Lugalanda

3. Urukagina

4. Lugalzaggsy

5. Umma

6. Herman Hilprecht

ساخت و رنگ زیبا نیست، معماران سومری، دیوار را به وسیله برجستگی‌ها و فرورفتگی‌هایی با فواصل معین می‌آراستند. همچنین ستون و نیم‌ستون خشتی را متداول کردند و روی آن را با طرح‌های لوزی و جناقی و مثلث‌شکل تزیین می‌کردند. در این مورد، هزاران قطعه گل‌رس به صورت مخلوط با رنگ در دیوارهای ضخیم کار می‌گذاشتند. گاهی دیوارهای داخلی زیارتگاه را با تصاویری از انسان و حیوان و نقشمایه‌های هندسی مختلف می‌آراستند.

معبد، بزرگ‌ترین، وسیع‌ترین، بلندترین و مهم‌ترین بنای شهر بود و این نکته بدون تردید، مربوط به روزگاران گذشته‌ای می‌شد که سراسر شهر را متعلق به خدای اصلی می‌دانستند که به عقیده آن‌ها، در روزی که جهان خلق شد هر شهر را به خدای مخصوصی دادند. اما عملاً، پرستشگاه قسمتی از زمین را دربرمی‌گرفت که آن را به سهام‌داران اجاره می‌دادند و باقی، به صورت ملک خصوصی شهروندان بود. در آغاز، قدرت سیاسی در دست شهروندان آزاد و حاکمی ملقب به انسی^۱ بود که از جمله بزرگان به شمار می‌رفت. هرگاه می‌خواستند تصمیمی بگیرند که برای شهر به‌طور کلی حیاتی بود، در مجمعی شرکت می‌جستند که از دو مجلس تشکیل می‌یافت: یکی مجمع «بزرگان» و دیگری مجمع «مردم».

از آن‌جا که کشمکش میان شهروندان بیش‌تر شد و فشار اقوام وحشی و بیابان‌گرد از شرق و غرب به سومر افزایش یافت، رهبری نظامی حایز اهمیت شد و پادشاه، یا همان‌گونه که به سومری معروف بود، «بزرگ‌مرد»، مقامی ارجمند یافت. در آغاز وی، احتمالاً از سوی مجمع در لحظه بحرانی برای یک عمل نظامی ویژه انتخاب می‌شد. اما به تدریج، سلطنت با همه امتیازاتش به صورت یک نهاد موروثی درآمد. [۲۳]

کاهنان و شاهزادگان و سربازان، بخشی از جمعیت شهر را تشکیل می‌دادند. اکثریت عظیم عبارت از کشاورزان، دامداران، قایق‌رانان، ماهیگیران، بازرگانان، دبیران، پزشکان، معماران، قالبی‌بافان، فلزکاران، جواهرسازان و کوزه‌گران بودند. البته تعداد زیادی خانواده‌های توانگر و نیرومند وجود داشتند که مالک املاک وسیعی بودند، اما حتی مستمندان نیز می‌توانستند مزرعه، باغ، خانه و گله داشته باشند. معاملات به صورت پایاپای بود یا در مقابل کالا، یا قرصی از نقره با وزن معین داده می‌شد. این نظریه، که اقتصاد سومر نسبتاً آزاد و مالکیت خصوصی متداول بود، مورد اعتراض گروهی از شرق‌شناسان قرار گرفته است که می‌گویند دولت-شهر سومری، عبارت از یک حکومت مذهبی بود که همه امور را زیر نظر داشت و مالک همه اراضی به شمار می‌رفت و انجام امور اقتصادی را نیز برعهده داشت. حقیقت آن‌که الواح سومری پیش از سارگون، یعنی ۲۴۰۰ پیش از میلاد، فهرست اموال پرستشگاه‌های لاگاش بود که مربوط به اراضی معبد و کارکنان آن بود، دانشمندان را به این نتیجه نادرست رهنمون شد که همه اراضی لاگاش- و احتمالاً اراضی سایر دولت-شهرها، جزو

اراضی پرستشگاه به‌شمار می‌آمد. اما، از طرف دیگر نیز درست است که تعداد زیادی از اسناد لاگاش و سایر شهرها وجود دارد که به‌روشنی نشان می‌دهد که شهروندان می‌توانستند مزارع و خانه‌های خود را، قطع‌نظر از هرگونه اموال منقول، بفروشند یا بخرند.

روی‌هم‌رفته، در نتیجه تحقیقات مفصل دیاکونوف^۱، تصویری از ساختار اجتماعی و اقتصادی دولت-شهرهای سومری به‌دست می‌آید که با آنچه نزد شرق‌شناسان متداول است، فرق دارد. در این‌جا مشاهده می‌شود که جمعیت، از چهارگروه تشکیل می‌شده است: اشراف، افراد عادی، کارگزاران، و بردگان. اشراف، دارای زمین‌های وسیعی بودند که آن‌ها را به‌وسیله کارگزاران آزاد یا وابستگان و همچنین بردگان اداره می‌کردند و همچنین اشراف بودند که زمین‌های پرستشگاه‌ها را زیرنظر داشتند، هر چند این‌گونه زمین‌ها به‌تدریج به‌صورت اموال یک خانواده، نه افراد مستقل محسوب می‌شدند. آن‌ها بودند که احتمالاً مجمع «مردم» را تشکیل می‌دادند. کارگزاران مشتمل بر سه گروه بودند:

۱. وابستگان متمول پرستشگاه‌ها مانند مدیران پرستشگاه‌ها؛

۲. توده عظیم کارکنان پرستشگاه؛

۳. وابستگان اشراف. [۲۴]

بردگی، یک نهاد شناخته شده بود، و پرستشگاه‌ها، قصرها و املاک بزرگ دارای بردگانی بودند که آن‌ها را به سود خود استثمار می‌کردند. بسیاری از بردگان از اسیران جنگی بودند و لزوماً بیگانه نبودند، زیرا ممکن بود از مردم سایر شهرهای سومری باشند که در جنگ به اسارت درآمده بودند. افراد دیگر سومری به‌طریق دیگری به‌صورت برده درمی‌آمدند. افراد عادی ممکن بود به‌عنوان مجازات تا حد بردگی پایین بیایند. پدر و مادران می‌توانستند در صورت نیاز، کودکان خود را به‌صورت برده بفروشند، یا می‌توانستند همه خانواده خود را به بستانکاران در قبال وامی واگذار کنند. هر چند مدت خدمت آن‌ها نمی‌بایستی از سه سال بیش‌تر باشد. برده، به‌منزله ملک ارباب به‌شمار می‌آمد و اگر به فکر فرار می‌افتاد او را داغ می‌کردند. از طرف دیگر، به سود ارباب بود که برده‌اش نیرومند و تندرست باشد و از این‌رو معمولاً با آن‌ها خوش‌رفتاری می‌شد. بردگان حتی، دارای حقوق بودند، مثلاً می‌توانستند کار و پیشه‌ای داشته باشند، پول قرض کنند و آزادی خود را بخرند، هرگاه برده‌ای خواه زن خواه مرد، با فرد آزادی ازدواج می‌کرد، کودکانش آزاد به‌شمار می‌آمدند. بهای برده نسبت به بازار و شخص برده متفاوت بود. بهای متوسط یک برده بالغ، بیست شکیل^۲ بود، که در مواردی، کم‌تر از بهای چارپایی بود. [۲۵]

واحد اساسی جامعه سومری، همان‌گونه که امروز در جهان متداول است، خانواده بود. ازدواج

به وسیله پدر و مادر ترتیب داده می‌شد و به محض آن‌که داماد شیربهای به پدر دختر می‌داد، نامزدی قانونی می‌شد. نامزدی را غالباً با قراردادی که روی لوحه‌ای می‌نوشتند تثبیت می‌کردند. در سومر، زنان دارای حقوق مهمی بودند: آن‌ها می‌توانستند مالک باشند به کار و پیشه بپردازند و به عنوان شاهد در دادگاه حاضر شوند، اما شوهر می‌توانست به بهانه‌های نسبتاً کوچک، آن‌ها را طلاق گوید. اگر زن صاحب فرزندی نمی‌شد شوهر می‌توانست همسر دیگری اختیار کند. کودکان تحت نظارت شدید پدر و مادر بودند که می‌توانستند آن‌ها را از ارث محروم کنند و یا به صورت کنیز و غلام بفروشند. فرزندخواندگی، امری عادی نبود و با فرزندخواندگان نیز تقریباً همان‌گونه رفتار می‌شد که با سایر فرزندان. [۲۶]

مردان سومری یا چهره خود را می‌تراشیدند، یا ریش درازی می‌گذاشتند، یا موی سر خود را از وسط باز می‌کردند. معمول‌ترین جامه، عبارت از دامنی با حاشیه چین‌دار بود که روی آن ردای بلندی از نمد بر تن می‌کردند. بعدها، پیراهنی بلند جای دامن قبلی را گرفت. شال حاشیه‌داری را بر روی دامن می‌بستند که تا شانه چپ ادامه داشت و بازوی راست را آزاد می‌گذاشت. زنان غالباً، لباس‌هایی می‌پوشیدند که شبیه شال‌های دراز منگوله‌دار بود و سراپای آن‌ها را می‌پوشانید و تنها شانه راست را باز می‌گذاشت. آن‌ها معمولاً، فرق خود را از وسط باز می‌کردند و موی خود را به صورت دم‌اسبی درمی‌آوردند و به دور سر خود می‌پیچیدند.

موسیقی نیز در زندگی سومری نقشی عمده داشت و رامشگران از اعضای برجسته پرستشگاه‌ها و دربارها بودند. در گورهای شهر اور، چنگ‌ها و عودهای زیبایی به دست آمده است. طبل و تنبور و فلوت ساخته شده از نی و فلز به کار می‌رفت. در مدارس سومری، کودکان شعر می‌خواندند. بیش‌تر اشعار و سرودها در ستایش خدایان و پادشاهان بود. [۲۷]

دین

اصل و منشأ واقعی سومری‌ها هر چه بوده باشد، تردیدی نیست که تمدن آنان از دوره پیش-تاریخی خود عراق سرچشمه گرفته است. این تمدن، حاکی از جامعه روستایی و محافظه‌کاری بود که همیشه اصل و اساس آن منطقه را تشکیل می‌داده و جنبه بین‌النهرینی داشته است. به همین علت، آن تمدن، پس از نابود شدن سومریان در حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد، باقی ماند و با تغییر اندکی مورد قبول آموری‌ها، کاسی‌ها، آشوری‌ها و کلدانیانی قرار گرفت که پس از سومری‌ها به‌طور متوالی بر بین‌النهرین، فرمانروایی کردند. تمدن آشوری-بابلی^۱ هزاره دوم و اول، اساساً از تمدن سومری‌ها جدا نیست و از هر زاویه‌ای که به آن نزدیک شویم، تقریباً همیشه، به یک الگوی سومری برمی‌خوریم.

همین مطلب ویژه دربارهٔ دین صادق است. طی بیش از سه هزار سال، خدایان سومر، مورد پرستش سومری‌ها و سامی‌ها قرار داشتند و طی بیش از سه هزار سال، عقاید دینی سومری‌ها سهمی به‌سزا در زندگی عمومی و خصوصی اهالی بین‌النهرین داشت و در مؤسسات آنان اثر می‌گذاشت و در آثار هنری و ادبی آنان، و در هرگونه فعالیتی از وظایف پادشاه گرفته تا شغل و پیشهٔ اتباعشان تأثیر می‌بخشید. در هیچ جامعهٔ باستانی، دین، چنین جایگاه والایی نداشت، زیرا در هیچ جامعهٔ باستانی، بشر خود را تا آن حد کاملاً تابع ارادهٔ خدایان نمی‌دانست. این واقعیت، که جامعهٔ سومری در پیرامون پرستشگاه‌ها متشکل شد و بر یک پایهٔ حکومت دینی استوار گشت، نتایج عمیق و پایداری داشت. مثلاً به فرض، زمین، همیشه متعلق به خدایان بود و پادشاهان نیرومند آشوری که امپراتوری آنان از رود نیل تا دریای کاسپی ادامه داشت، خدمتگزاران فروتن خدای آشور بودند. همان‌گونه که، استانداران لاگاش، که بر منطقهٔ غیروسیعی از سومر حکومت می‌کردند، خدمتگزاران خدای خود به‌نام نین‌گیرسو^۱ بودند. البته این کلام بدان مفهوم نیست که اقتصاد و همچنین احساسات بشری در تاریخ بین‌النهرین باستان نقشی مهم بازی نمی‌کرد، اما انگیزه‌های دینی را هرگز نباید فراموش کرد و نادیده انگاشت. [۲۸]

وظایف خدایان [۲۹]

اطلاعات ما دربارهٔ عقاید مذهبی و اخلاقی بین‌النهرین از متون گوناگون مانند داستان‌ها و اسطوره‌های حماسی، تشریفات، سرودها، دعاها، فهرست نام‌های خدایان، ضرب‌المثل‌ها و مانند آن‌ها اخذ شده است که به‌طور کلی، از سه منبع بزرگ، معلوم می‌شود. کتابخانهٔ مربوط به کاهنان نیپور (مرکز دینی سومر)، و کتابخانه‌های سلطنتی و کتابخانه‌های مربوط به معابد آشور و نینوا. بعضی از این متون، به زبان سومری نوشته شده‌اند و برخی دیگر، عبارت از نسخه‌های آشوری یا بابلی یا جرح و تعدیل‌هایی با اصل و منشأ سومری هستند، هر چند در بعضی موارد، معادلی در ادبیات دینی سومری که تاکنون کشف شده، ندارند. زبان‌هایی که آن‌ها در واقع، به آن تصنیف شده‌اند، مربوط به پایان سومین هزاره، تا آخرین سده‌های پیش از میلاد است، ولی می‌توان فرض کرد که آن‌ها، به‌صورت سنت‌های شفاهی بودند که تاریخ آن‌ها، به دورهٔ سلسلهٔ پیشین (حدود ۲۸۰۰-۲۴۰۰ پیش از میلاد) و احتمالاً، پیش‌تر بازمی‌گردد، زیرا تعدادی از خدایان سومری و مناظر اسطوره‌ای را می‌توان بر روی مهرهای استوانه‌ای شکل و اشیای کنده‌کاری شده از اوروک و دوره‌های پیش-خطی، مشاهده کرد. قبل از این تاریخ، شواهد قطعی در دست نیست، اما تداوم سنت‌های مهندسی، بازسازی معبد، بر روی معبدی دیگر در همان محل مقدس، نشان می‌دهد که لااقل، بعضی از خدایان سومری، در دورهٔ عبید، در جنوب بین‌النهرین، مورد پرستش قرار داشتند.

با تکامل تدریجی تمدن در بین‌النهرین سفلا، افرادی فرصت آن را یافتند که دربارهٔ مسائل خوب و بد و مرگ و زندگی پس از آن، بیندیشند. به‌وجود آمدن عقاید دینی و تشکل آن‌ها به‌صورت اسطوره، مسلماً، در طی مراحل گوناگون انجام گرفت و تحت‌نظر چندین مکتب از کاهنان در یک زمان صورت پذیرفت، اما در پایان، توافقی بر سر اصول حاصل شد و ضمن آن‌که هر شهر خدای خود را و مجموعهٔ افسانه‌های خود را حفظ کرد، سراسر آن سرزمین، خدایان مشترکی را پرستش کردند.

مجموعهٔ خدایان، به‌عنوان تکراری از سنت جامعهٔ بشری، در سومر به‌شمار آمد و بر طبق آن، سازماندهی شد. تصور می‌رفت که آسمان، پر از صدها موجودات بشر مانند و مقتدر است و هر یک از آنان، وظیفه‌ای ویژه یا فعالیتی به‌خصوص دارند. مثلاً، یکی از خدایان به امور آسمان‌ها و دیگری، به هوا و سومی، به آب‌های شیرین می‌پرداخت، تا به خدایان پایین‌تری که مسئول شخم زدن و خشت ساختن یا مسئول چخماق یا کلنگ دوسر بودند رسیدگی کند. در واقع، عبارات «تصدی امور» و «مسئولیت برای بعضی امور»، همراه‌کننده هستند، زیرا سومریان عقیده داشتند که هر عنصر و هر نوع شیء دارای شخصیتی و مجموعه‌ای از خواص فعال است و از خود «اراده» دارد و این نیروهای موجود در طبیعت است که خدایان آن‌ها را تجسم می‌بخشند. این خدایان مانند خدایان یونانی، دارای هیأت انسانی و همهٔ محاسن و معایب آن‌ها هستند. آن‌ها، بسیار باهوش بودند ولی می‌توانستند دارای اندیشه باشند. آن‌ها، به‌طور کلی خوب بودند، ولی می‌توانستند عقاید و رفتار بد داشته باشند و از عشق و تنفر و خشم و حسادت و دیگر احساسات بشری رنج ببرند. آن‌ها می‌خوردند و می‌آشامیدند و مست می‌شدند. آن‌ها، با یکدیگر می‌جنگیدند و زخم برمی‌داشتند و حتی ممکن بود بمیرند، یعنی بروند و در زیر زمین زندگی کنند. خلاصه، آنان بهترین و بدترین طبیعت بشری را با یک معیار فوق‌بشری، دارا بودند.

خدایان بین‌النهرین همگی با یکدیگر برابر نبودند. شماری از آنان، خدایان نسبتاً کم‌اهمیتی به‌شمار می‌رفتند که حداکثر، سرپرستی پرستشگاه کوچکی در گوشهٔ کوچکی را برعهده داشتند. برخی دیگر، مانند شارا^۱ و زابابا^۲ به‌ترتیب، خدایان شهرهای اوما^۳ و کیش و تنها در دولت-شهر خود مهم بودند، همان‌گونه که استانداران در استان خودشان اهمیت دارند. با وجود این، اگرچه آنان به‌طور ویژه در بعضی شهرها مورد پرستش بودند، به‌سبب ماهیت خود، مورد پرستش همگان قرار داشتند. چنین بودند نانا^۴، ماه-خدا که نزد سامیان، سین^۵ نامیده می‌شد، و خدای اور بود و پسرش به‌نام اوتو^۶، خورشید-خدا (شَمَش^۷ نزد سامی‌ها)، خدای شهرهای سیپار و لارسا به‌شمار می‌رفت. هر دو تاریکی را از بین می‌بردند و در سرنوشت افراد اثر می‌گذاشتند، زیرا ماه-خدا، از آیندهٔ تاریک بشر آگاه بود و «سرنوشت همگان را می‌دانست» و خورشید-خدا، نیکوکاران و بدکاران را آشکار

1. Shara

2. Zababa

3. Umma

4. Nana

5. Sin

6. Utu

7. Shamash

می‌ساخت، در هنگامی که زمین را با روشنایی خیره‌کننده خود روشن می‌کرد. به همان طبقه نینورتا^۱، خدای جنگ و نین هورساگ^۲، مادر-الهه، و اینانا^۳، الهه عشق و زایش تعلق داشتند که با نام سامی خود، یعنی ایشتار^۴ بیش‌تر مشهور بودند و شوهرش دوموزی^۵ نام داشت. دوموزی (تموز^۶ سامیان)، درخور ذکر ویژه است، زیرا مدت‌ها تصور می‌شد که وی، خدای گیاهان است و هر سال می‌میرد و زنده می‌شود و مظهر پیدایی علف و دانه در تابستان و پیدایی دوباره آن‌ها در بهار به‌شمار می‌آمد.

سرانجام، به سه خدایی می‌رسیم که در میان خدایان بی‌شمار سومری، مقامی ارجمند داشتند: آن^۷، انلیل^۸ و انکی^۹. آن (آنو^{۱۰} یا آنوم^{۱۱} در اکدی) تجسم شخصیت بسیار نیرومند آسمان بود که نامش را با خود داشت و در میان خدایان سومری دارای نخستین پایگاه بود. این خدا که پرستشگاه او در اوروک قرار داشت، بالاترین قدرت در جهان و به‌وجودآورنده و فرمانروای همه خدایان به‌شمار می‌رفت. مانند پدری درباره مناقشات و تصمیمات آن‌ها، داوری می‌کرد. با وجود این، آن - لااقل در اسطوره‌شناسی سومر باستان - سهمی مهم در امور زمینی نداشت و در آسمان، به‌عنوان شخصیتی با عظمت، ولی اندکی کم‌تأثیر، باقی ماند. در دوره‌ای ناشناخته و به‌علتی مبهم، انلیل خدای نیپور به درجه‌ای عالی رسید و تا حدی به‌صورت خدای ملی سومر درآمد. چندی بعد خود او، اهمیتش را از دست داد و جای آن را مردوک گرفت که خدای ناشناخته بابل بود.

اما، نام انلیل به‌معنای خدا-هواست که حاکی از عظمت و حرکت و زندگی (نفس است) و انلیل به حق می‌توانست ادعا کند که نیرویی آسمانی است و زمین را از آسمان جدا کرده و بدان وسیله، جهان را آفریده بود. پرستندگان او در نیپور او را فرمانروای نوع بشر و شاه شاهان می‌دانستند. البته خدایان مهم دیگری وجود داشتند، ولی آن، انلیل و انکی، از همه مهم‌تر بودند و از طریق قدرت و حکمت جهان را اداره می‌کردند و خدایان سه‌گانه‌ای بودند که نه‌تنها مسئول اداره متظم کیهان به‌شمار می‌رفتند، بلکه پیدایی جهان نیز مربوط به آنان بود.

کیهان‌شناختی و نقش خدایان

در طی هزاره سوم پیش از میلاد، سومری‌ها عقاید مذهبی و مفاهیم معنوی را تکامل بخشیدند که بر جهان معاصر، به‌ویژه از طریق دین یهود و عیسویت و اسلام، تأثیری محونا نشدنی برجای گذاشته است. در سطح فرهنگی، متفکران سومری، بر اثر تفکرات خود درباره اصل و ماهیت جهان، فرضیاتی به‌وجود آوردند که پایه و اساس بسیاری از اصول باستانی خاورمیانه کهن را تشکیل داد. در

1. Ninurta

2. Ninhursāg

3. Inana

4. Ishtar

5. Dumuzi

6. Tamuz

7. An

8. Enlil

9. Enki

10. Anu

11. Anum

سطح عملی، کاهنان و افراد مقدس سومری تشریفات و مراسم گوناگونی را انجام می‌دادند که نه تنها برای خشنود ساختن خدایان، بلکه برای ارضای علاقه مردم به نمایش‌های مذهبی به کار می‌رفت. از لحاظ اخلاقی، شاعران و نوازندگان دوره‌گرد سومری و وارثان بعدی آنان، یعنی شاعران و دبیران، مطالبی را به وجود آوردند که غنی‌ترین اسطوره‌های خاورمیانه کهن به شمار می‌رفت.

در این جا بایستی به عقیده سومری‌ها درباره اصل جهان و خداشناسی آنان پرداخت. [۳۰] فیلسوفان و متفکران سومری در آغاز، عقایدی سطحی درباره ماهیت جهان و روش عملکرد آن داشتند. در نظر آموزگاران و حکیمان سومری، زمین و آسمان دو جزء اصلی کیهانی را تشکیل می‌دادند. در واقع، اصطلاح آن‌ها در مورد کیهان، کلمه «آن-کی» بود که ترکیبی به معنای «آسمان-زمین» است. زمین، به صورت قرص مسطحی بود که فضای خالی و عظیمی بر فراز آن قرار داشت و تصور می‌کردند که آسمان سطح زمین مسطح را مانند گنبدی دربرگرفته است. در این که این گنبد، از چه جنسی بود شک و تردید داشتند و این موضوع، با توجه به معنای کلمه قلع روشن می‌شود که آن را «فلز آسمان» می‌دانستند. همچنین می‌گفتند که میان آسمان و زمین، ماده‌ای موسوم به «لیل^۱» وجود دارد که معنای تقریبی آن، باد، هوا، نفس، و روح است. مهم‌ترین ویژگی‌های آن‌ها در نظر ایشان حرکت و توسعه و تقریباً شبیه «جو» امروزی بود. می‌گفتند که خورشید، ماه، ستارگان، و کرات با جو، از یک جنس هستند، ولی درخشندگی دارند. در پیرامون «آسمان-زمین» در همه سو، خواه بالا خواه پایین، دریای بی‌پایان قرار دارد که در آن، کیهان تا اندازه‌ای ثابت و غیرمتحرک ایستاده است.

با توجه به این واقعیات، اصولی مربوط به کیهان‌شناسی به دست دادند. نخست چنین نتیجه گرفتند که دریایی نخستین وجود دارد و این امر، حاکی از آن است که دریا را «غایت نخست و محرک پیشین» می‌شمردند و هرگز از خود نمی‌پرسیدند که از لحاظ زمان و مکان پیش از دریا، چه چیزی وجود داشته است. در این دریای نخستین بود که کیهان «آسمان-زمین» به وجود آمد که شامل آسمانی گنبددار بر فراز زمین مسطح بود و با آن، یک واحد را تشکیل می‌داد. اما در میان آنان، جو متحرک و منبسط قرار داشت که آسمان را از زمین جدا می‌ساخت. از این جو بود که اجرام سماوی مانند ماه و خورشید و ستارگان به وجود آمدند. پس از جدایی آسمان و زمین و آفرینش اجرام سماوی، گیاهان و جانوران و حیات بشری ایجاد گردید. همه این اوضاع و احوال، تحت نظر خدایانی به شکل بشر، ولی جاودانی قرار داشت که به چشمان افراد فانی نمی‌آمدند و جهان را بر طبق نقشه‌های معین و قوانین مدون اداره می‌کردند.

اما، در مورد فن آفرینش منسوب به خدایان، فیلسوفان سومری اصلی را بنیان نهادند که اصل آفریننده جهان به شمار می‌رود و آن عبارت از این است که خدایان نقشه‌ها را طرح می‌کردند و «کلمه» را بر زبان می‌آوردند و «نام» را اظهار می‌داشتند. همچنین زعمای مذهبی سومری می‌گفتند که

موجودات به محض آفریده شدن، بدون آن‌که با یکدیگر اصطکاک پیدا کنند در کمال هماهنگی و به‌طور مداوم، عمل می‌کنند. [۳۱]

خدایان سومری، همان‌گونه که از اساطیر آن‌ها برمی‌آید، به‌شکل بشر بودند حتی نیرومندترین و داناترین آن‌ها، از لحاظ شکل و اندیشه و عمل، به بشر شباهت داشت. به عقیده آن‌ها، خدایان می‌خوردند و می‌آشامیدند، ازدواج می‌کردند و خانواده تشکیل می‌دادند و مانند بشر، تابع احساسات و نقایص خود بودند. به‌طورکلی، درستی و عدالت را بر نادرستی و ستمگری ترجیح می‌دادند، اما انگیزه‌های آن‌ها، به‌هیچ‌وجه، روشن نبود و بشر نمی‌توانست آن‌ها را درک کند. به عقیده آن‌ها، خدایان برفراز «کوه آسمان و زمین، جایی که خورشید از آن برمی‌خاست» می‌زیستند، و این نکته، در مواردی صدق می‌کرد که حضور آن‌ها در جای ویژه‌ای که متصدی آن بودند، لازم نبود. در این‌که چگونه به محل مورد نظر خود می‌رسیدند، تردیدی وجود دارد، ولی می‌دانیم که خدای «ماه» با قایق، خدای «خورشید» با گردونه، یا بر طبق روایت دیگر پیاده، و خدای «توفان» به وسیله ابرها حرکت می‌کرد. از قایق، همیشه استفاده می‌شد اما متفکران سومری ظاهراً اعتنایی به مسائل عملی



بخشی از ستون یادمانی اور-نمو (Ur-nammu) از اور. شاه مشغول آشام‌پاشی به افتخار ماه-خدا یعنی نانا (Nanna) است. او فرمانروای سومر و اکد و بنیان‌گذار سومین سلسله اور است. حدود ۲۰۵۰ پیش از میلاد، موزه دانشگاه فیلادلفیا.

و واقعی نمی‌کردند و بنابراین، نمی‌دانیم که چگونه خدایان به پرستشگاه‌ها و زیارتگاه‌های خود در سومر وارد می‌شدند و کارهای بشری مانند خوردن و آشامیدن را چگونه انجام می‌دادند. کاهنان احتمالاً، تنها تندیس آن‌ها را در نظر داشتند و آن‌ها، را با دقت فراوان مواظبت می‌کردند. اما در این‌که اشیاء سنگی و چوبی و فلزی چگونه دارای استخوان و عضله و نفس بودند - این نوع پرسش‌ها - هرگز به‌خاطر آن‌ها خطور نمی‌کرد. گذشته از این، متفکران سومری تناقض میان جاودانگی و شکل بشر داشتن را در نظر نداشتند. اگرچه خدایان جاودان بودند. با وجود این، به قوت لایموت نیاز داشتند. آنان حتی بیمار می‌شدند و تا پای مرگ می‌رفتند. با افراد می‌جنگیدند و حتی زخمی و کشته می‌شدند. [۳۲]

در اواسط هزاره سوم پیش از میلاد، می‌بینیم که صدها خدا در میان سومریان وجود داشته است. از نام بسیاری از آنان آگاهییم و این نام‌ها نه تنها از فهرست‌هایی که در مدارس تنظیم می‌شد، بلکه از فهرست‌هایی از قربانیانی که بر روی الواح که در طی قرن گذشته از دل خاک بیرون آمده است، مستفاد می‌شود. بسیاری از این خدایان در درجه دوم بودند، مثلاً همسران و کودکان و خدمتگزاران فوق بشر به‌شمار می‌آمدند. از میان صدها خدای سومری چهار خدا از همه مهم‌ترند و آن‌ها عبارتند از آن (آسمان-خدا)، انلیل (هوا-خدا)، انکی (آب-خدا)، و نین هورساگ (مادر-الهه). آن‌ها معمولاً، در رأس فهرست‌ها قرار داشتند و تصور می‌رفت که اقدامات مهمی را دسته‌جمعی انجام می‌دادند و در اجتماعات و ضیافت‌ها دارای جای افتخاری بودند.

مهم‌ترین خدای سومری که در مراسم و اسطوره‌ها و نیایش‌های سومری نقش مهمی به‌عهده داشت هوا-خدا، یعنی انلیل بود. معلوم نیست چه عواملی موجب برتری او شد، ولی از مدارک پیشین برمی‌آید که انلیل «پدر خدایان» و «پادشاه آسمان و زمین» و «پادشاه همه سرزمین‌ها» بود و انلیل بود که نام پادشاه را نخست بر زبان آورد و عصای سلطنتی را به‌دست او داد و به او به چشم عنایت می‌نگریست.

از اسطوره‌ها و سرودها درمی‌یابیم که انلیل را آفریننده عوامل مولد کیهان می‌دانستند. او خدایی بود که روز را پدید می‌آورد، به بشر رحمت می‌کرد، همه بذرها و گیاهان و درختان را از زمین می‌رویاند و باعث فراوانی و ترقی می‌شد. انلیل بود که کلنگ دوسر و خیش را به‌عنوان نمونه‌های نخستین ابزارهای کشاورزی ابداع کرد. بعضی از دانشمندان معاصر، او را خدایی وحشت‌انگیز و مخرب دانسته‌اند، اما هنگامی که سرودها و اسطوره‌ها را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که انلیل را خدای دوست‌داشتنی می‌دانستند که مواظب امنیت و سعادت همه افراد بشر و به‌ویژه همه ساکنان سومر بود.

خدای مهم دیگر سومری انکی بود که خدای آب^۱ یا دوزخ، به‌شمار می‌آمد. انکی مظهر اندیشه

او بود و همو بود که زمین را بر طبق تصمیمات انلیل^۱ که نقشه‌های کلی را طرح می‌کرد، به وجود آورد. سومری‌ها در مورد پیدایی موجودات تنها می‌گفتند «انکی چنین کرد.» و جایی که سخن از فن آفرینش به میان می‌آید تنها از «کلمه و فرمان خدا» سخن می‌رود.

در میان خدایان آفریننده، باید از نین هورساگ نام برد که به «بانوی محترم» شهرت داشت. در روزگاران پیش‌تر، این الهه احتمالاً، مقامی والاتر داشت. شاید نام او در آغاز، «مادر-زمین» بود و شاید او را مادر همه خدایان می‌دانستند، زیرا او را «نین تو»^۲ به معنی «بانویی که می‌زاید» می‌نامیدند. [۳۳] فرمانروایان پیشین سومر دوست داشتند که بگویند از شیرنین هورساگ می‌نوشند. این الهه به منزله مادر همه موجودات زنده بود. در یکی از اسطوره‌ها او را پدیدآورنده بشر می‌بینیم و در اسطوره دیگر، خدایانی را در دیلمون^۳ یعنی بهشت خدایان می‌آفریند که مطلب «میوه ممنوع» را به نظر می‌آورد. شاید گروه خدایان هفت‌گانه یعنی آن، انلیل، انکی، نین هورساگ، نانا، اوتو، و اینانا باشند که آن‌ها را هفت خدایی دانسته‌اند که سرنوشت‌ها را تعیین می‌کنند. پنجاه «خدای بزرگ» را هرگز ذکر نکرده‌اند ولی آن‌ها مشابه آنوناکی^۴، یعنی فرزندان خدای «آن» بوده‌اند. همچنین گروهی از خدایان به نام ایگیگ^۵ وجود داشتند که با توجه به ذکر کمی که از آن‌ها در اسناد موجود به میان آمده است، می‌توان دانست که نقش مهمی به عهده نداشتند.

هنر و معماری

تمدن در مصب رود فرات آغاز شد. نخستین ساکنان این منطقه، دارای فرهنگ نوسنگی بودند و به عنوان کشاورز، چارپایان را تربیت می‌کردند و بذر می‌افشاندند. ظروف آن‌ها عالی بود و تندیس‌هایی که از گل می‌ساختند دارای جنبه شخصی هستند. این تندیس‌ها که تقریباً همه زنان را به صورت برهنه نشان می‌دهد به دقت ساخته شده‌اند و از لحاظ هنری تحت ضوابطی بوده‌اند. مثلاً سرهای آن‌ها بیش‌تر به شکل سرهای خزندگان است تا انسان و این ویژگی شاید، مربوط به فقدان مهارت هنرمندان باشد و شاید هم به عمد به این صورت ساخته شده‌اند. این هنرهای کوچک تنها مربوط به دوره عبید می‌شود و تا جایی که می‌توان دید تأثیری در دوره‌های بعد نداشت، هر چند گواه آن است که هنر سومری بدون آن‌ها تکامل نمی‌یافته است. بیش‌تر در معماری بود که مردم در دوره عبید سهمی پایدار در تمدن داشتند. در سرزمینی که کم‌تر سنگ داشت و فاقد الوار به اندازه کافی بود، تنها مصالح ساختمانی که از طبیعت به دست می‌آمد گل و نی بود. شاید چنین مواردی برای معماری اساسی برای ایجاد یک مکتب معماری نبود. کسانی که در مصب رود فرات ساکن شدند فن آجرسازی را با خود آوردند. اما مهاجران زیرک بی‌درنگ، به فواید نی‌های بلندی که در باتلاق‌های بین‌النهرین فراوان بود پی بردند و

1. Enlil

2. Nintu

3. Dilmun

4. Anunnaki

5. Igig

بیش‌تر بناهای خود را با آن‌ها برپا کردند. در اسطوره سومری، گیلگمش قهرمان، در خانه‌ای از نیی زندگی می‌کرد. بقایای خانه‌های ساخته شده از نیی در اور در زیر رسوبات سیلاب به دست آمده است. هنوز هم عرب‌هایی که در سرزمین‌های باتلاقی زندگی می‌کنند، همان روش را به کار می‌برند.

سومری‌ها برای حفاظت بیش‌تر، بخش بیرونی خانه‌های خود را با لایه ضخیمی از گِل می‌پوشاندند و چنین به نظر می‌رسید که خانه از گِل ساخته شده است. اما سومری‌ها پرستشگاه‌های خود را از خشت می‌ساختند. خانه سومری‌ها معمولاً به صورت دالانی طولانی و در واقع به شکل اطاقی گنبددار بود. اگر تصادفاً یکی از این خانه‌ها دچار حریق می‌شد، بخشی از گِل‌های روی بام برجای می‌ماند و پخته و محکم می‌شد. سومری‌ها در زدن طاق، مهارت یافتند و تکامل این هنر را، حتی در قصر ساسانیان در تیسفون می‌توان دید که گنبد آن، ۲۵/۸۰ سانتی‌متر عمق دارد.

افرادی که بعد از دوره نو-سنگی وارد این منطقه شدند، از چرخ کوزه‌گری استفاده کردند و کوزه‌هایی به رنگ سیاه و خاکستری و قرمز ساختند و اندکی بعد، استفاده از چرخ را تعمیم دادند و استفاده از ارابه را متداول کردند که آن را با گاو یا خر می‌کشیدند. همچنین فلز را به کار می‌بردند. افراد تازه‌وارد بیش‌تر، با معدنچیان مصر در شرق آناتولی در تماس بودند و اکنون که در این نقطه دور دست نزدیک خلیج فارس می‌زیستند، مجبور بودند که آن فلز را از طریق مسافتی دور دست به محل اقامت خود بیاورند، ولی فلزکاران این منطقه، با ذوب فلز و چکش‌کاری موفق شدند در ساختن همه اشیای فلزی مهارت لازم را به دست آورند. درست است که ابزارها یا سلاح‌های مسی نسبتاً کم ساخته می‌شد، ولی علت آن شاید گرانی آن فلز بود. اشیای مسی را به ندرت در گور می‌نهادند و ابزارهای کهنه را به دور نمی‌افکندند، بلکه دوباره ذوب می‌کردند. در آغاز، به علت کمیابی فلز، حتی داس‌ها را از گِل رس می‌ساختند و آن را با حرارت بسیار زیاد می‌پختند. این‌گونه داس‌ها اگرچه مفید، ولی شکننده بود به طوری که، در محل‌های باستانی در این منطقه، شمار شگفت‌آوری از داس‌های شکسته می‌توان دید. در دوره‌های بعد، از داس‌های فلزی استفاده می‌شد، ولی حتی یک داس مسی از آن زمان به دست نیامده است. از سوی دیگر می‌توان گفت که از مس برای ساختن ابزارهای زینتی استفاده می‌کردند. از آن‌جا که در سومر، سنگ به آسانی به دست نمی‌آمد، سومری‌ها مجبور بودند که تنها در بعضی از موارد، از سنگ استفاده کنند. مثلاً پایه‌های بناهای مقدس را با قطعاتی از سنگ آهک می‌ساختند و مهارت فنی خود را بر روی برخی از سنگ‌ها مانند مرمر سفید و سنگ صابون نشان می‌دادند. این‌گونه سنگ را برای به کار بردن در معابد و خانه‌های اشراف از خارج وارد می‌کردند. از جمله فنون معمول در سومر، ساختن دیوارهایی بود که آن را با سفال می‌آراستند. در آغاز، لایه‌ای از گِل به قطر ده سانتی‌متر بر روی دیوار می‌کشیدند و سپس قطعات مخروطی شکلی از سفال را در آن فرو می‌بردند به طوری که، بخش ضخیم تحتانی آن را رنگ می‌کردند. البته این عمل کار دشواری بود، ولی نتیجه درخشانی که به دست می‌آمد به زحمت آن می‌ارزید. [۳۴]

از تندیس‌های پرستندگان شمار زیادی باقی مانده است. در بررسی آثار تندیس‌سازان سومری دو

نکته را باید در نظر داشت، یکی هدف از ساختن تندیس و دیگری، موادی که در آن به کار می‌رفت. در سراسر تاریخ سومر، یگانه هدف از ساختن تندیس آدمی این بود که آن را در پرستشگاه بگذارند، جایی که تندیس خدایان نیز قرار داشت، تا خضوع همیشگی بشر را در برابر خدایان نشان دهند. بنابراین، می‌بایستی تا اندازه‌ای شبیه یکی از افراد باشد و غالباً نام شخص را بر روی آن می‌نوشتند، تا هرگونه ابهام دربارهٔ هویت آن را از بین ببرند. از آن‌جا که بشر را می‌بایستی در حالت ستایش نشان دهند، آن را باید به طرزی بسازند که گویی خدا باید او را ببیند. همچنین تندیس را طوری می‌ساختند که هیچ‌گونه احساسی در آن، جز تمرکز حواس پرستش‌کننده، را نشان ندهد. بنابراین، در چهرهٔ این تندیس‌ها نوعی واقع‌گرایی می‌توان یافت.

نکته دوم در باب موادی است که تندیس‌ها را از آن می‌ساختند. در شمال نوعی سنگ مرمر به دست می‌آمد که مرمر موصلی نامیده می‌شد و بیش‌تر تندیس‌ها از همین سنگ و شاید به وسیلهٔ تندیس‌گران شمالی ساخته شده باشند. [۳۵]

حکاکی و قلمزنی بر روی صدف، جزو کارهای هنری درجه دوم سومر بود و می‌توان از صدف‌هایی نام برد که روی آن را حکاکی کرده‌اند. طرح را قلمزنی و خطوط قلمزده را با خمیری به رنگ سیاه یا سرخ پر می‌کردند. طبعاً، کنده‌کاری بر روی مادهٔ سختی مانند صدف، کار آسانی نبوده است، اما قلمکاران آن روزگار، در انتخاب دشوارترین موضوعات تردیدی به خود راه نمی‌دادند. گور سلطنتی در اور، اشیای فلزی گرانبهایی در اختیار ما قرار می‌دهد تا بتوانیم مهارت زرگران سومری را ارزیابی کنیم. بدیهی است این کار، به صنعتگران سپرده می‌شد که در به کار بردن چنین ماده گرانبهایی استاد باشند و آن‌ها، استعداد خود را در ساختن اشیای زیبا به کار می‌بردند. از آن‌جا که طلا فلزی فاسدنشدنی است، اشیای زرین آن زمان، همان‌گونه که از زیر دست صنعتگران بیرون آمده‌اند، به دست ما رسیده‌اند. [۳۶]

تندیس‌سازی که پیش از این عملاً ناشناخته بود، ناگهان آشکار می‌شود و به زودی به مرحله‌ای از کمال می‌رسد و با شور و شوق در مورد تعداد گوناگونی از موضوعات به کار می‌رود: مانند شیرانی که به گاوان حمله می‌برند، قهرمانانی که شیران را مغلوب می‌کنند یا میش و قوچ‌های آرامی که نقش آن‌ها را به‌طور برجسته یا مدور، بر روی ظروف و کاسه‌های سنگی و بر روی تفرها به تصویر می‌کشیدند. همچنین از آن دوره، تندیس‌های کوچکی از پرستندگانی باقی مانده است که تقدیم خدایان می‌شد و این عمل، در اوایل تاریخ سومر، متداول بود. یک ستون یادمانی از سنگ سیاه که ناشیانه ساخته شده و در ورقا به دست آمده است، دو مرد ریش‌دار را نشان می‌دهد که شیرانی را با تیر و کمان می‌کشند و آن را می‌توان نخستین نمونهٔ سنگ‌تراشی دانست که یادآور مناظر مشهور شکار نزد آشوریان است. هرگاه همهٔ این‌ها همیشه دارای ویژگی عالی نباشند، دو شیء یافت شده در اوروک، در سراسر جهان آن دوره، هنوز بدون رقیب است. یکی عبارت از ظرف بلندی از سنگ مرمر سفید با برجستگی اندک است که آن را با کمال مهارت ساخته‌اند و الههٔ اینانا را نشان می‌دهد که

هدایایی از مردی بلندپایه و شاید یک کاهن یا رئیس، یا خدایی دریافت می‌دارد. این ظرف، در دوران باستان به‌عنوان شئی گرانبهائی به‌شمار می‌آمد، زیرا آن را با گیره‌های فلزی مرمت کرده‌اند. شاهکار دیگر، عبارت از نقابی بزرگ و مرموزین متعلق به زنی است. چشمان این نقاب متأسفانه از دست رفته است، ولی چهره او، با آن آمیزه واقع‌گرایانه ظریف و حساسیتی ساخته شده که نظیر آن قبل از دوره تندیس‌سازی کلاسیک یونان، به‌ندرت یافت می‌شود. [۳۷]

پیشرفت در فنون و هنر و خط، همگی آثار یک تمدن پیشرفته است که بدون تردید، آن را می‌توان سومری دانست. این تمدن که در جنوب بین‌النهرین به‌وجود آمد، در سراسر خاورمیانه پرتو افکند و بر دیگر فرهنگ‌های مشرق زمین تأثیری عمیق بخشید. به‌خوبی می‌توان تصور کرد که خط «پیش-عیلامی»، بر روی لوحه گلین، که تقریباً هم‌زمان در عیلام (جنوب غربی ایران)، به‌وجود آمد، تحت نفوذ خط باستانی سومری قرار داشت یا به‌وسیله قومی مربوط به آن‌ها اختراع شد. اما موضوع دشوارتر، این است که بدانیم به چه طریقی و تحت چه شرایطی مصر، آن را از بین‌النهرین اقتباس کرد. با وجود این، از گورهای پیش-تاریخی نقده، مهرهای استوانه‌ای شکل پیش-خطی بین‌النهرینی به‌دست آمده است و خود این مهرها را، مصریان به‌دست آوردند و طرح‌های سنتی خود را بر روی آن‌ها کشیدند و چون دارای الواح از گل رس نبودند که مهرهای استوانه‌ای مزبور را بر روی آن‌ها بچرخانند، آن‌ها را طی قرن‌ها، به‌عنوان طلسم و تعویذ به‌کار می‌بردند. همچنین نقشمایه‌های بین‌النهرینی مانند، مناظر شکار، شیرهایی که گاوها را می‌بلعیدند یا حیواناتی با گردن‌های دراز و به‌هم پیچیده به‌وسیله تندیس‌سازان مصری، اقتباس می‌شد. در واقع، بعضی از دانشمندان معتقدند که خط تصویری سومری، پیش از نخستین خط هیروگلیف بوده و شاید به ابداع‌کنندگان آن، الهام بخشیده باشد. این تأثیر یک سویه، از آن لحاظ بیش‌تر جالب توجه است که میان دو مرکز بزرگ تمدن در خاورمیانه، به‌طور شگفت‌انگیزی به‌ندرت تماس برقرار کرده و در سراسر تاریخ باستان، سطحی بوده است. [۳۸]

عجب آن‌که در خود بین‌النهرین، تمدن باستانی سومری منحصر به بخش جنوبی آن منطقه بود. درست است که آثار کمی از آن در ماری^۱، در بخش وسطای فرات به‌دست آمده و استاد مالووان^۲ در ۱۹۳۸-۱۹۳۹، در تل براک^۳ در حوضه رود خابور، یک معبد از دوره پیش-خطی کشف کرده است که آن را «معبد چشم» نامیده است، زیرا شامل هزاران بت سنگی کوچک بود که بر روی آن‌ها، یک جفت چشم خیره، کنده بودند. اما وجود این حوضه، یک مورد استثنایی است و شاید دلیل وجود کوچ نشینانی از جنوب بین‌النهرین باشد که از زادگاه خود مهاجرت کرده بودند. به‌دلایل نامعلوم، باقی جزیره و دره دجله، مدت‌ها، از پیشرفتی که چندین فرسنگ دورتر در جنوب، نصیب مردم شده بود، بی‌بهره ماندند. مثلاً در سراسر دوره اوروک و بخش اعظم پیش-خطی، ساکنان تپه گورا^۴ که با

1. Mari

2. Mallowan

3. Tell Brak

4. Gawara

چماق و قلاخن می‌جنگیدند، از مهرهای استوانه‌ای استفاده می‌کردند و کاسه و کوزه خود را با دست می‌ساختند و خط نداشتند، هر چند سوار بر ارابه‌های چهارچرخه می‌شدند و رؤسای قبیله را با اسباب و وسایل به خاک می‌سپردند که در جنوب در آن زمان، نظیر نداشت. «فرهنگ گورا» سرانجام جای خود را به «فرهنگ نینوا» داد که از ویژگی‌های آن، ظروف ساخته شده با چرخ و رنگ شده و برش‌دار و همچنین سلاح‌ها و مهرهای سومری است. اما تا آن زمان، سومر وارد تاریخ شده بود و سراسر دوره پیش-سلسله‌ای (حدود ۲۸۰۰-۲۴۰۰ پیش از میلاد)، سپری شد قبل از آن‌که نخستین اسناد مکتوب در شمال، به‌دنبال جهانگشایان اکدی ظاهر شود.

شکاف میان شمال و جنوب که در پایان هزاره چهارم آغاز گردید، هرگز در تاریخ باستان پر نشد. پس از اکدی‌ها، پادشاهان سومری از سلسله سوم اور و حموربی پادشاه بابل، منطقه‌ای دجله و دامنه‌های کوه‌های کردستان را تحت استیلای خود داشتند، با وجود این، با توجه به سنگنوشته‌ها، این احساس به شخص دست می‌دهد که نواحی مزبور، تا اندازه‌ای بیگانه و از لحاظ فرهنگی، عقب‌مانده‌تر بودند. حملات هیتی‌ها به بابل (۱۹۵۹ پیش از میلاد)، و دوره طولانی هرج و مرجی که پس از استیلای کاسی‌ها پیش آمد، به برتری سیاسی جنوب پایان داد، سپس منطقه شمالی انتقام خود را گرفت و پادشاهان آشور و نینوا بر سراسر بین‌النهرین مسلط شدند. اما بابلی‌ها، هرگز به طیب‌خاطر استیلای این بربرها را قبول نداشتند و بارها کوشیدند، یوغ آنان را براندازند و در این ضمن، خود فرمانروایان نیرومند آشور، متون قدیمی سومری را گردآوری می‌کردند و به‌طور منظم، در جشن سال نو بابل شرکت می‌جستند و به دین خود، نسبت به تمدنی باستانی و قابل تمجید، به‌طور ضمنی، اعتراف می‌کردند. [۳۹]

سامی‌ها^۱

ریشه‌های نژادی و خاستگاه

سامی‌ها یکی از اقوامی هستند که آنان را از اعقاب سام پسر نوح می‌دانستند و اکنون این اصطلاح دربرگیرنده اقوامی مانند اعراب، اکدی‌های بابل کهن، آشوری‌ها، کنعانیان (مشمول بر اموریان، موآبیان، ادومیان، عمونیان، فنیقیان و عبرانیان) و بخش عمده‌ای از مردم حبشه است. علت نامیدن این اقوام تحت نام واحد بستگی‌های زبانی آن‌ها به یکدیگر است که احتمالاً همان زبان سامی است. [۴۰]

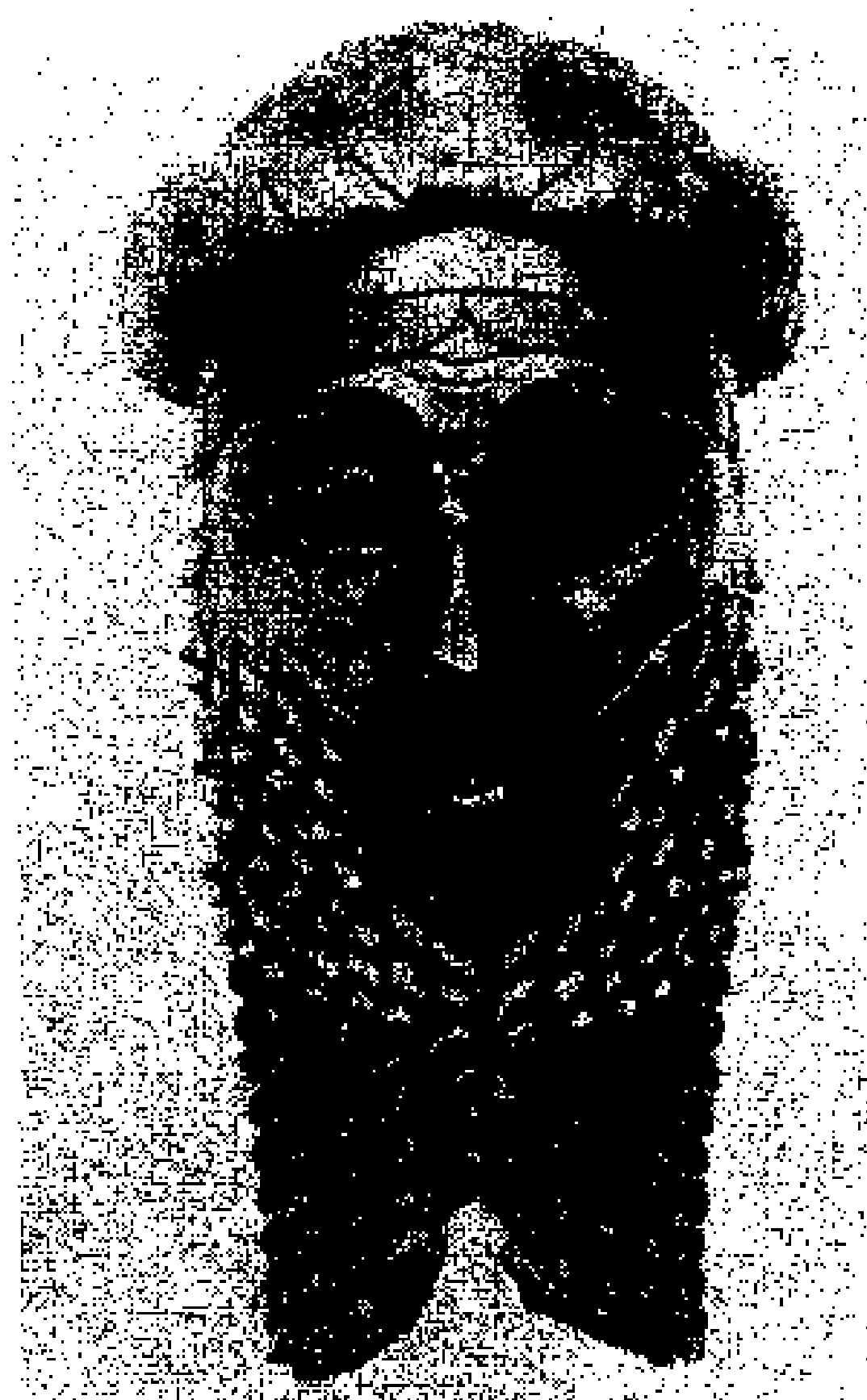
سامی‌ها بیش‌تر، زندگی بیابان‌گردی و صحرانشینی و چوپانی داشتند و هر جا که کشاورزی در آن‌جا امکان‌پذیر بود شهرهایی تأسیس می‌کردند و ساکن می‌شدند. سامی‌ها در ۲۰۰۰ پیش از میلاد مسیح، مهاجرت را از جزیره‌العرب آغاز کردند و به بین‌النهرین و سواحل مدیترانه و دلتای نیل آمدند. سازمانی قبیله‌ای داشتند که ریاست آن با شیوخ و این منصب، موروثی بود. سامی‌ها از همان آغاز با فرهنگ سومری مربوط شدند و با سارگون و حموربی، کلیه دولت-شهرهای سومری را تحت انقیاد خود در آوردند و نخستین امپراتوری بزرگ را بنیان نهادند.

صفت «زبان سامی» به معنای مشخص ساختن گروهی از زبان‌های نزدیک به هم بود و در نتیجه، اقوامی که به این زبان‌ها تکلم می‌کردند، سامی نامیده می‌شدند و فرزند سام و نیای ادعایی آرامیان، آشوریان و عبرانیان بودند، [۴۱] برخی از این زبان‌ها مانند اکدی، بابلی و آشوری امروزه از میان رفته‌اند اما بعضی دیگر، مانند عربی، زبان اتیوپیایی و عبری برجای مانده‌اند. این زبان‌ها وجوه

مشترک بسیاری دارند و در واقع، یک خانوادهٔ بزرگ زبانی را تشکیل می‌دهند.

این مطلب که سامی‌ها به‌عنوان نژاد خاصی تلقی شوند از سوی بسیاری از دانشمندان مردود شناخته شده است و فقط به‌عنوان یک جامعهٔ متشابه از افرادی که نه‌تنها زبان مشترک، بلکه آداب و رسوم و باورهای یکسان داشته‌اند به‌حساب آمده‌اند. در واقع، این که سامیان وارد بین‌النهرین شده باشند و این که آیا چنین امری رخ داده است یا نه محقق نیست. تلاش‌هایی در این زمینه به‌عمل آمده است که هجوم آن‌ها را در پگاه تاریخ بین‌النهرین قرار دهند.

سندهایی به زبان سامی و نیز برخی نام‌های خاص متعلق به نخستین دورهٔ سلسلهٔ پادشاهان و نیز تقسیم جغرافیایی آنان نشان می‌دهد که سامیان، اقلیتی در میان سومریان جنوب بوده‌اند و در برخی مناطق مانند کیش فعالیت‌هایی داشته‌اند. با بررسی اسناد ماری^۱، معلوم می‌شود که سامی‌ها در روزگار سومریان بخش عمدهٔ مردم شمال عراق را تشکیل می‌دادند. از روزگار سارگون به بعد، بخش مرکزی بین‌النهرین از نیپور و شاید هیت و سامرا، شامل درهٔ سفلا «کشور اکد» نامیده می‌شد. بنابراین می‌توانیم نخستین سامیان بین‌النهرین را اکدی بنامیم. زبان آنان نیز که اکدی نام داشت، یک شاخهٔ خاص از خانوادهٔ زبان‌های سامی بود که آن را با خط میخی سومری می‌نوشتند. اما میان زبان اکدی و سومری تفاوت‌هایی وجود داشته بود، ولی اکدی‌ها به کشاورزی می‌پرداختند و در شیوهٔ زندگی، مذهب و فرهنگ با سومری‌ها یکسان بوده‌اند. [۴۲]



سر مفرغین از نینوا، شاید سارگون اکدی.
۲۳۵۰-۲۱۵۰ پیش از میلاد، موزه بغداد، عراق.

اکدی‌ها^۱

ریشه‌های نژادی و طرح تاریخی [۴۳]

قبل از هزاره سوم پیش از میلاد قومی با استعداد که به سومری‌ها مشهورند، به سوی جنوبی‌ترین منطقه دره فرات حرکت کردند. تاریخ دقیق این مهاجرت، جای اقامت قبلی آن‌ها، سامی بودن یا نبودن آن‌ها، گرچه زیانشان غیرسامی است، معلوم نشده است. این ناحیه به سومر معروف است، در صورتی که منطقه واقع در شمال آن که منطقه‌ای سامی بود به اکد شهرت داشت. سرزمین باستانی سومر و اکد در زمان خود به بابل مشهور شد.

اندکی پس از هزاره سوم پیش از میلاد، هنگامی که دوره انحطاط سومریان آغاز شد، اقوام دیگری جای آن‌ها را گرفتند. جزو این گروه، اکدی‌ها از اقوام سامی بودند که شهر اکد را در بخش شمالی بین‌النهرین مرکزی بنیان نهاده بودند و در حدود سال ۲۷۰۰ پیش از میلاد، تحت انقیاد سارگون اول قرار گرفتند. سپس با سومری‌ها درآمیختند و از آن‌ها شیوه جنگیدن، کشاورزی، بازرگانی، صنعت و علم را آموختند و دین را اتخاذ کردند.

شاید اجتناب‌ناپذیر بوده است که سومری‌ها به‌توبه خود تحت انقیاد همسایگان بی‌شمار شمالی خویش قرار گیرند. سرزمین اکد دارای شهرهای بسیار مانند بابل، کیش، کوتا^۲ و سیپار بود. در حدود سال ۲۳۰۰ پیش از میلاد مرد با کفایتی از خاندانی پست به‌نام شروکین یا سارگون قدرت را در کیش که زادگاه او بود به‌دست گرفت. درباره اصل و نژاد او داستان‌های تخیل‌آمیزی به‌جای مانده است که لااقل نشان می‌دهد عقیده مردم درباره او چگونه بوده است. گفته‌اند که مادر سارگون زنی پست بود و



نقش برجسته نارام-سین، پادشاه اکد (۲۱۵۹-۲۱۳۳ پیش از میلاد). نقش او در این تصویر بزرگ‌تر از دیگران و دارای شاخ‌های گاو است. موزه لوور پاریس.

خود او هرگز پدرش را نشناخت. اما ایشتار، الهه بزرگ سامی، سارگون را دوست داشت و بدین لحاظ او توانست مدت پنجاه و پنج سال سلطنت کند. [۴۴]

نام سارگون اکدی در روایات متأخر بابلی زیاد به چشم می‌خورد و نویسندگان روزگار ما دوره سلطنت او را مهم‌ترین عصر در تاریخ پیشین کشور او به‌شمار می‌آورند. اشاره در متن نبونید^۱ به عصر نارام-سین^۲ باعث شده است که سلسله اکد به‌منزله معیاری محسوب شود که بدان وسیله بتوان دوره نسبی سایر سلسله‌ها یا فرمانروایانی را تعیین کرد که کتبی‌های آن‌ها گاه‌گاه در محل‌های مختلف بابل باستانی کشف شده است. حتی تاریخ‌نویسانی که نخواسته‌اند به ارقام و اعداد نبونید اعتماد

1. Nabunidus

2. Naram-sin

کنند از اهمیت موقعیت و مقام سارگون نتوانستند بکاهند و از آن‌جا که بر طبق سنت، نامش با تأسیس دوره امپراتوری او پیوستگی داشته، اصطلاحات «پیش-سارگونی» و «پس-سارگونی» به‌طور کلی برای توصیف دوره‌های پیشین و بعدی تاریخ سومر و اگد به‌کار رفته است. کشف کتیبه‌های پیشین شار-گانی-شاری^۱ اگدی و لوح‌های تاریخگذاری شده عصر او، هرگونه تمایلی را برای بی‌اعتبار ساختن ارزش تاریخی روایات بعدی از میان برده است. یکسان دانستن شار-گانی-شاری با سارگون آشوری دبیران نو-بابلی، دیگر مورد تردید نیست. در واقع تنها نکته در تاریخ بابل کهن که به‌طور مسلم و قطعی به‌شمار می‌آید، جنبه تاریخی سارگون اگدی بوده است. اما کشف تازه‌ای در شوش، عامل تازه‌ای را وارد معما کرده و بحث ناآشنایی را برانگیخته است. پیش از آن‌که از اطلاعات جدید استفاده کنیم و آن نکته را توضیح و آن را با اطلاعات پیشین تطبیق دهیم باید به اختصار به اقداماتی اشاره کرد که بدان وسیله، سارگون کشف و موقعیت او در تاریخ استنباط شده است. [۴۵]

نام سارگون در آغاز، در بعضی متون تفسیری که دارای جنبه مذهبی یا ستاره‌شناسی بود به چشم خورد. این متون از کتابخانه آشور بانی پال در نینوا به‌دست آمد. در اینجا اشاراتی به نام شارو-اوکین^۲، یا سارگون پادشاه آگاده^۳ (اگد)، می‌یابیم و معلوم می‌شود که وی در اساطیر قهرمانی آشور، نقشی مهم به‌عهده داشته است. در سال ۱۸۶۷ توجه دانشمندان به مقام و موقعیت سارگون در تاریخ معطوف شد و آن هنگامی بود که سر هنری راولینسون^۴، به اختصار اعلام داشت که افسانه مشهور سارگون را کشف کرده است که در آن، پادشاه با ضمیر اول شخص ملکی (من) سرگذشت تولد و کودکی بر تخت‌نشستن و امپراتوری بعدی خود را شرح می‌دهد. متن این افسانه در ۱۸۷۰ منتشر و دو سال بعد به‌وسیله جورج اسمیت^۵، ترجمه شد که ترجمه‌ای از تفال‌های سارگون و نارام-سین را به آن افزود. وی در مجموعه‌های الواح کویونجیک^۶، به‌طور تصادفی، به آن‌ها برخورد کرده بود. اسمیت، به پیروی از راولینسون، ساختن معبد^۷ را در آگاده (اگد) به سارگون نسبت می‌دهد و نام او را با نام پدر نارام-سین، بر طبق استوانه شکسته نبونید، یکی می‌داند که آن را تیلور^۸ در موکایار^۹ به‌دست آورد. تا این زمان، هیچ متن اصلی از دوره سلطنت شار-گانی-شاری شناخته نشده بود. نخستین متن منتشر شده، عبارت از مهر استوانه‌ای شکل ابن-شارو^{۱۰} بود که از کارگزاران عالی مرتبه شار-گانی-شاری به‌شمار می‌رفت. [۴۶]

منان^{۱۱}، شرحی از آن در ۱۸۷۷ و دوباره در ۱۸۸۳ به‌دست داد. وی، نام پادشاه را شارگانی-شار-لوخ^{۱۲} خواند و او را با سارگون ارشد، یکی دانست (و زمان وی را سده نوزدهم پیش از میلاد ذکر کرد)، ولی خاطر نشان ساخت که او، پیش از آن، پادشاه اگد بوده است. وی در ۱۸۸۲

1. Shar-Gani-shari

2. Sharru-Ukin

3. Agade

4. Sir Henry Rawlinson

5. George Smith

6. Kuyunjik

7. E. Ulmash

8. Taylor

9. Mukayar

10. Ibni-Sharru

11. Ménant

12. Shargani-Shar-lukh

شرحی از مهر استوانه‌ای ابو حبه^۱ از نبونید را انتشار داد که برقراری مجدد ا-بابار^۲ را ذکر می‌کند که دارای عبارتی مربوط به تاریخ نارام-سین «پسر سارگون» است.

کشفی که مسئله یکسان بودن شار-گانی-شاری با سارگون در روایات بعدی را مطرح ساخت، ضمن کاوش‌های انجام شده در شوش، به وسیله هیأت اعزامی فرانسوی در ایران معلوم شد. اطلاع جدید از یک اثر یادمانی به دست آمد که با توجه به نوشته‌های روی آن، شاید به عنوان باارزش‌ترین نمونه تندیس‌سازی بابلی به شمار آید. دو بخش از این سنگ کشف شده دارای پیکره و آثاری از نوشته یکی از پادشاهان پیشین سامی در بابل به شمار می‌آید. سنگ مزبور تقریباً مثلث است و در بزرگ‌ترین ضلع خود انحنايي دارد و در سه ضلع آن نقوش برجسته‌ای در دو ردیف کنده‌کاری شده است. در ردیف بالا، مناظر جنگ و یک صف از اسیران دیده می‌شود و در صف پایین تصاویری از شاه و درباریان حک شده است.

نکته مورد علاقه پژوهشگران، نام پادشاهی است که یادمان جالب توجه به او مربوط می‌شود. اگرچه کتیبه اصلی بدبختانه فروریخته، اما نام پادشاه در داخل شکل دایره‌مانندی در مقابل او حفظ و نام او «شاه شارو-گی^۳»، ذکر شده است. شاروگی عملاً همسان با شارو-گی-نا^۴، یکی از دو صورتی است که برای نام سارگون در متون آشوری و نو-بابلی آورده شده است. تاکنون، سارگون، پدر نارام-سین با شار-گانی-شاری اگدی، یکسان دانسته شده است. [۴۷]

شاید به سبب تشویقی که سارگون از تجارت میان شهرهای پراکنده تحت استیلای خود به عمل می‌آورد، توانست نظارت شدیدی بر آن‌ها اعمال کند. از بررسی مدارک آن زمان می‌توان دانست که شهرهای مستقل آزادی خود را تحت نفوذ یک دولت مرکزی از دست داده بودند. عامل دیگری که وابسته به این مرحله تمرکز است شاید در خود متن مانیش توسو^۵ یافت می‌شود. باید به خاطر داشت که این سنگ یادبود، خرید چند ملک وسیع را توسط پادشاه، در مجاورت شهر کیش و سه شهر دیگر در شمال بابل ذکر می‌کند. وی در نظر داشت که بعضی از شهروندان اگد را در آن املاک ساکن کند. انتقال بخش عمده‌ای از جمعیت یک شهر شاید، به سبب انگیزه‌های سیاسی باشد و ممکن است آن را بدین سبب بدانیم که پادشاهان کیش می‌خواستند به جای پیوستگی افراد به حکومت‌های شهری خود، دارای احساسات ملی باشند. بر طبق این فرضیه، هدف مانیش توسو، شاید تضعیف اگد با انتقال بسیاری از افراد معتبر به مجاورت کیش بوده باشد.

مقام برجسته چند تن از این مهاجران که نام‌هایشان بر روی سنگ یادبود آورده شده است، ما را به یاد یکی از اقدامات مستبدانه سارگون در مورد «پسران قصر خود» می‌اندازد. اسناد نو-بابلی، حاکی از آن است که سارگون «پسران قصر خود»، یعنی خویشاوندان خود و ملازمان شخصی آن‌ها

1. Abu Habba

2. E-Babbar

3. Sharru-Gi

4. Sharru-Gi-Na

5. Manish Tusu



گوده‌آ، انسی، از لاگاش، بر تخت نشسته از تلو (Tello).

به در پنج نقطه ساکن کرد و بر آن‌ها نظارت داشت. از شواهد چنین برمی‌آید که پادشاه، تعدادی از خانه‌های افراد برجسته را گرفت تا آن را به قصر سلطنتی بیفزاید و می‌گویند آن افراد، از سارگون تقاضا کردند که به آن‌ها بگوید به کجا بروند. شار-گانی-شاری، احتمالاً از سیاست مانیش توسو پیروی و آن را در مقیاس وسیع‌تر به کار برده است. تبعیدهایی که از اگد صورت گرفته، شاید به منظور تقویت عناصر وفادار به دولت از ایالات بوده باشد.

تأثیر چنین سیاستی مسلماً، تضعیف قدرت مقاومتی بود که پیش از این، شهرهای مستقل در برابر تسلط یکدیگر ابراز می‌داشتند. این سیاست، اگرچه تا مدتی موفقیت‌آمیز بود، ولی هیچ دولتی

به‌طور دائم براساس چنین پایه‌ای پایدار نمی‌ماند. مسلم بود که عوامل نارضایتی به‌وجود می‌آمد و در مورد شار-گانی-شاری، شاید آن را علت شورش سرزمین‌هایی بدانیم که در زمان کهنسالی او، روی داده است. شاید جالب توجه باشد که بگوئیم اوروموش^۱، در انقلابی که در قصر برپا شد جان خود را از دست داد. [۴۸]

از روایت‌ها به‌طور مسلم برنمی‌آید که شار-گانی-شاری، به چه سرنوشتی دچار شد. هم لوحه «پیشگویی» و هم لوحه «گاه‌نگاری»، نشان می‌دهد که وی در شهر اگد به محاصره افتاد و دلیرانه به بیرون شتافت و دشمنان خود را شکستی سخت داد. ولی متن بعدی گاه‌نگار، با شرحی درباره سلطنت سارگون به پایان می‌رسد که در آن، از شکست او سخن به‌میان آمده است و چنین می‌گوید: «به سبب اعمال بدی که مرتکب شد، خدای بزرگ مردوک بر او خشم گرفت و مردمش را گرفتار قحطی ساخت از برآمدن خورشید تا غروب آفتاب، مردم با او به مخالفت پرداختند و وی را آرام نگذاشتند.» لشکرکشی برضد اِرک و ناکسو^۲، شاید به این دوره از ناآرامی در بخش متأخر سلطنت سارگون اشاره داشته باشد. اشاره به سال‌های آخر سارگون در لوحه نو-بابل، کاملاً، شبیه کتاب‌های عبری «تواریخ» در تورات است. نویسنده کتیبه نو-بابل، مصائب سارگون را به اقدامات شرارت‌آمیز او نسبت می‌دهد و می‌گوید که در نتیجه همین اقدام‌ها بود که مردوک^۳، به‌منظور تنبیه، او را به مصائبی گرفتار ساخت. به نظر شگفت‌انگیز می‌نماید که این سلطنت باشکوه و پیروزمندانه، پایانی چنین داشته باشد. شاید در مورد اقدام‌های شرارت‌آمیز منسوب به سارگون، اشاره‌ای به سیاست تبعید کردن او باشد که موجب نارضایتی شدید در میان کاهنان و عناصر محافظه‌کار در میان مردم شده بود. [۴۹]

تردیدی نیست که پس از شار-گانی-شاری، پسرش نارام-سین، بر تخت سلطنت اگد نشسته است. در روایات بعدی، نارام-سین را پسر سارگون ذکر کرده‌اند و اگرچه وی در کتیبه‌های خود هرگز سخنی از پدرش به میان نمی‌آورد ولی از مدارک آن عصر درمی‌یابیم که دوره سلطنت او و دوره شار-گانی-شاری، کاملاً به یکدیگر نزدیک بوده است. رابطه سنگفرش شار-گانی-شاری در معبد اِکور^۴، با سنگفرش نارام-سین و جنبه مشابه مواد ساختمانی آن‌ها می‌رساند که این کارها با فواصل نسبتاً کم انجام گرفت و این حقیقت، که لوگال-اوشوم-گال^۵، فرمانروای لاگاش^۶، معاصر شار-گانی-شاری و نارام-سین بوده، این فرضیه را تأیید می‌کند که شخص اخیر، جانشین شار-گانی-شاری بوده است.

بر روی کتیبه تندیس از نارام-سین، وی خود را مغرورانه «پادشاه چهارگوشه [جهان]» می‌داند. اگرچه پدرش هرگز چنین لقبی را به خود نداد، امکان دارد که نارام-سین، می‌خواسته است خود را

1. Urumush

2. Naksu

3. Marduk

4. Ekur

5. Lugai-Ushum-gal

6. Lagash

فرمانروای جهان بداند و ادعا کند که پادشاه پیش از او، از این مقام برخوردار نبوده است. در هر صورت، مدارک کافی دربارهٔ فعالیت نظامی نارام-سین در دست است. در مقدمهٔ کتیبهٔ تندیس که به آن اشاره کردیم، وی مدعی است که در شش نبرد جداگانه پیروز شده و این جنگ‌ها را، دشمنانش در طی یک سال بر او تحمیل کردند.

یادمانی که نارام-سین در پرستشگاه خدای خویش به خاطر پیروزی خود برافراشته است، یکی از عالی‌ترین نمونه‌های تندیس‌سازی بابلی به‌شمار می‌آید. پادشاه، که تصویر او به مقیاس بزرگ‌تر از دیگران نشان داده شده است، تقریباً، بر ستیغ یک کوه بلند قرار دارد. در این جا، وی، کلاهخودی بر سر نهاده که دارای شاخ‌های گاو نر است و تبرزین و تیر و کمانی با خود دارد. در بخش فوقانی کوه و در طی راه‌هایی از طریق درختانی که دامنه‌های سرایش‌ها را می‌پوشاند، متحدین و جنگجویان پادشاه به دنبال او بالا می‌روند و پرچم‌ها و سلاح‌هایی در دست دارند. بعضی از دشمنان پادشاه، از برابر او می‌گریزند و ضمن فرار باز می‌گردند و طلب بخشش می‌کنند و حال آن‌که یکی از آن‌ها، نیزه‌ای شکسته را محکم در دست گرفته است. شخص دیگری که تیر پادشاه به او اصابت کرده بر روی زمین می‌خزد و سعی می‌کند که تیر را از گلوی خود بیرون بکشد. دو شخص دیگر در برابر نارام-سین، دراز کشیده‌اند و او پای خود را بر سینهٔ یکی از آن‌ها نهاده است. قلّهٔ کوه تا ستارگان بالا می‌رود. [۵۰]

نارام-سین در محدودهٔ سومر و اگد، ظاهراً، از سیاست پدر خود، در مورد بهره‌مند ساختن شهرهای عمده از مواهب مادی، پیروی کرده و ضمناً کوشیده است که آن‌ها را از لحاظ اداری، تحت نظارت دقیق خود قرار دهد. بدین ترتیب، سیاست نخبه‌بانی از کاروان‌ها را ادامه داده و در عین حال، پرستشگاه‌هایی به افتخار خدایان برپا کرده است. بازسازی معبد انلیل در نیپور و معابد شمش (خورشید-خدا) در سیپار، و به دست آمدن ظروف عقیقی رنگ یافت شده در تلو^۱، نشان می‌دهد که وی به پرستشگاه‌های لاگاش نیز توجه داشته است. شهر دیگری از سومر، که وی در آن به احداث بنا اقدام کرد، نی-نی-یش^۲ بود، زیرا در آن جا، معبد وقف شده به الههٔ نی-نی^۳ را در همان سال بازسازی و شالودهٔ معبد نیپور را پی‌ریزی کرد.

اما از جالب‌ترین شواهد بنایی او، تخته‌سنگی است که تندیس خود او بر روی آن کنده شده است و معمولاً آن را «تخته‌سنگ دیاربکر» می‌نامند. هنگامی که این تخته‌سنگ را به موزهٔ قسطنطنیه آوردند، گفته شد که آن را از ماردین^۴ کشف کردند و بعداً با دقت بیش‌تری اظهار شد که از دیاربکر^۵ است. در واقع این تخته‌سنگ، در پیرحسین به دست آمد که دهکده‌ای کوچک در کنار تپه‌ای در شمال شرقی دیاربکر است. هنگامی که روستاییان زمین را می‌کنند، آن سنگ از دل خاک بیرون آمد.

1. Tello

2. Ninni-esh

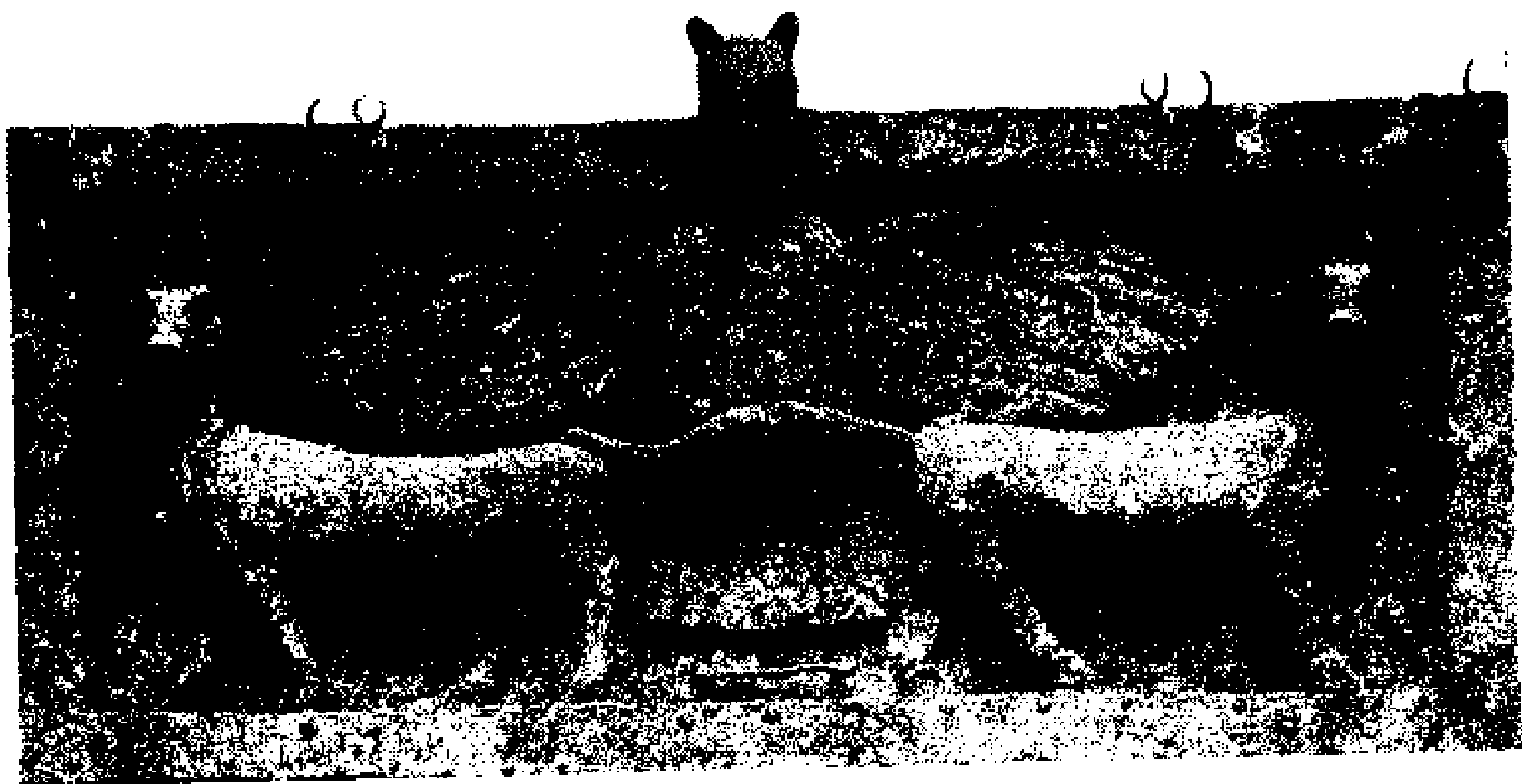
3. Ninni

4. Mardin

5. Diarbekr

نوشته‌های روی این سنگ شکسته شده ولی حاوی اشاره‌ای به شکست دشمنان پادشاه به‌وسیله خدا انکی^۱ یا اآ^۲ است. این که نارام-سین و ارتش او، به نواحی علیای دجله نفوذ کرده باشند به خودی خود جالب توجه است، ولی این که او تخته‌سنگی به مناسبت پیروزی خود در یکی از شهرهای جنوب برافراشته باشد، حاکی از این است که تصرف منطقه مزبور تا مدتی ادامه داشته است. [۵۱]

درباره جانشینان نارام-سین بر تخت سلطنت اگد، اطلاع زیادی در دست نیست، نام بین-گانی-شاری^۳، از فرزندان او بر روی مهری و بر روی اثر مهری از شهر تللو یافت شده است. ولی نامش را با عنوان پادشاه ذکر نکرده‌اند، به‌طوری که معلوم نیست وی جانشین پدر خود شده است یا



ایمدوگود (Indugud) توفان-خدا، علامت نین‌گیرسو (Ningirsu) خدای لاگاش (Lagash)، از نقش برجسته از پرستشگاهی در العبید (Alubaid)، دوره سلسله اول.

نه. پسر دیگر نارام-سین، که قرائت نام او مشخص نیست فرمانروای توتو^۴ بود، زیرا نام و لقب او، بر روی پلاکی از تللو نقش شده است. این نقش را لیپوش یا ئو^۵ حک کرده بود که خود را دختر او و عودنواز خدای سین^۶ (خدای ماه) می‌نامد. مهر مشهور کلکی^۷ دبیر که در خدمت اوبیل-ایشتار^۸ «برادر پادشاه» بود نیز، به این دوره نسبت داده می‌شود. منظره‌ای که بر روی مهر نقش شده، تصویر جالبی از یکی از نخستین فرمانروایان سامی به دست می‌دهد که ملازمانش در خدمت او ایستاده‌اند. در یک تصویر، مردی دیده می‌شود که در وسط قرار دارد و تبری بر روی شانه چپ خود گرفته، شاید اوبیل-ایشتار باشد. پشت سر او، یک مستخدم سومری حرکت می‌کند که او را می‌توان با

1. Enki

2. Ea

3. Bin-Gani-Sharri

4. TuTu

5. Lipush-lau

6. Sin

7. Kalki

8. Ubil-Ishtar

گلکی دبیر، مَهردار یکسان دانست. ملازمان دیگر، شامل شکارچی پادشاه، مباشر او با عصایش و یکی از سربازان، همگی از سامیان ریش‌دار هستند. سرتراشیده و جامهٔ حاشیه‌دار سومریان، با چهرهٔ دبیر تطابق دارد. این امر نشان می‌دهد که اگرچه سومریان در خدمت فاتحان خود بودند، اما اختلاط نژادی اندکی صورت گرفته است.

سنگ‌های یادبود پیروزی را نیز به پادشاهان اگد نسبت می‌دهند. دو قطعه از این نمونه سنگ‌ها را در تللو یافته‌اند که بر دو رویهٔ آن، نقوش برجسته‌ای حک و در زیر آن، کتیبه‌ای نوشته شده است. تندیس‌ساز، مناظر جنگی را به صورت مبارزات تن‌به‌تن نشان داده است و در این جا، جنگجویان ریش‌دار سامی را می‌بینیم که به نیزه و تیر یا تیروکمان مجهزند و دشمنان خود را می‌زنند. کتیبهٔ مزبور ناقص است، ولی بخش باقی‌ماندهٔ آن، نام تعدادی ملک یا قطعه زمین را ذکر می‌کند که بعضی از آن‌ها و اگر نگوییم همهٔ آن‌ها، مجاور لاگاش قرار داشته و به کارگزاران عالی‌رتبه بخشیده شده است. در پایان متن، خلاصه‌ای نیز آمده است و بیان می‌دارد که فهرست، شامل هفده شهر بزرگ و هشت محل عمده بوده است و با این جمله به پایان می‌رسد: «گذشته از اگد، دولتی را که دریافت داشته بود دولت پادشاهی لاگاش بود که به... داده شد.»

به نظر می‌رسد که این سنگ در لاگاش نصب نشد، تا تصرف این شهر، به توسط یکی از پادشاهان اگد را نشان دهد که در همان زمان، بخش‌هایی از سرزمین فتح شده را به درباریان و کارگزاران خود بخشید. نام شاه در این متن نیامده است، و باید با حدس و گمان سلطنت یا دوره‌ای را که به آن وابسته بوده است، حدس زد.

مقایسه‌ای میان سنگ مزبور و سنگ یادبود پیروزی نارام-سین نشان می‌دهد که اگرچه شکل‌ها طبیعی و نیرومند هستند، اما پیکر تراش همان جنبه‌های ترکیبی و ترتیبات هنرمندانه را نداشته است. نبودن سومری‌ها در صحنه‌های نبرد در نقوش برجستهٔ این دوره، حاکی از کنار رفتن آن‌ها از صحنهٔ سیاست، در برابر حمله‌های سامی‌هاست. [۵۲]

از لحاظ سیاسی، سلسلهٔ اگد به مقامی ارجمند رسید. پادشاهان آن، نه تنها بر اگد و سومر تسلط یافتند، بلکه نفوذ خود را تا آن سوی مرزهای بابل گسترش دادند. تسلط نارام-سین بر «چهار گوشه جهان»، شاید او را بر آن داشته باشد که صفات و امتیازات خدایان را به خود اختصاص دهد. می‌دانیم که به بعضی از پادشاهان کیش، جنبه‌هایی خدایی داده می‌شد. تقریباً در هر متن نارام-سین، عنوان خدایی پیش از نام او می‌آید و در مهرهای آن زمان، او را حتی «خدای اگد»، ذکر می‌کنند. این که پادشاهان اگد، خود را دارای جنبهٔ خدایی بدانند، به سبب افزایش قلمرو آن‌ها بوده که از خلیج فارس، تا مدیترانه و از عربستان تا کوه‌های کردستان ادامه داشته است. [۵۳]



سر حموری.

بابلی‌ها^۱

طرح تاریخی

بابل، مطابق نوشته‌های نویسندگان باستان، به جز ناحیهٔ اریدو^۲ (ابوشهرین^۳)، که جنوبی‌ترین شهر واقع در جزیره‌ای در خلیج فارس است و به وسیلهٔ صخره‌های شنی از درهٔ فرات جدا می‌شود، دقیقاً دشتی است که از طریق دو رود دجله و فرات ایجاد می‌شود. ورود آن‌ها به دریا، از طریق رسوبات است. این دو رود از کوه‌های ارمنستان سرچشمه می‌گیرند. این دشت که پس از دورهٔ یخبندان تشکیل یافت، دارای مرزهای طبیعی زیر است: در غرب، صحرای عربستان قرار داشت، که در آن، بیابان‌گردانی زندگی می‌کردند که به جمعیت‌های ساکن این منطقه، حمله می‌بردند. در شمال، دشت مرتفع بین‌النهرین واقع بود که در آن‌جا، آشوری‌ها مستقر شدند. بابل از این منطقه، به وسیلهٔ خطی جدا می‌شد که در حَت^۴، در کنار فرات آغاز می‌گردید و به دجله در بالای محل اتصال آن با رود ادهم^۵، می‌رسید. در شرق، تپه‌هایی وجود داشت که مرز اکنون ایران را تشکیل می‌داد و در همهٔ دره‌های آن، طوایف مختلفی زندگی می‌کردند و از آن‌جا، فلزات و الوار برای ساختمان و همچنین سنگ به دست می‌آمد و بالاخره به سوی جنوب، خلیج فارس قرار داشت و دارای مرداب‌هایی بود که کشتیرانی در آن‌ها به ندرت، صورت می‌گرفت و در آغاز ادوار تاریخی، این دشت پایین‌تر از ترعهٔ کنونی شط‌الحی^۶ فراتر نمی‌رفت. [۵۴]

سرزمین لاگاش^۷، که ویرانه‌های آن در شرق این ترعه و در دوست کیلومتری خلیج فارس واقع

1. Babilonians

2. Eridu

3. Abu Šahreïn

4. Hit

5. Adhem

6. Shatt-el-Hai

7. lagash

بود، در این منطقه دریایی قرار داشت. وضع این دو رود یکسان نیست. جریان آب در دجله که دارای سواحل بلندتر و مقاوم‌تری است، سریع‌تر است. سیلاب‌های آن، در آغاز ماه فروردین شروع می‌شود و در نخستین روزهای ماه اردیبهشت، به حد اعلای خود می‌رسد. در اواخر خرداد، سیلاب‌ها پایان می‌یابد. فرات به اندازه نصف دجله آب دارد و سیلاب‌های آن، حدود دو هفته دیرتر آغاز می‌شود و قبل از ماه شهریور، فروکش نمی‌کند و چون کرانه‌های آن پایین‌تر است، بیش‌تر آب وارد دشت می‌شود و موجب حاصلخیزی می‌گردد. بدین لحاظ، نخستین ساکنان این منطقه، سواحل آن را برای تأسیس شهرهای خود، ترجیح می‌دادند.

مسیر کنونی فرات از ویرانه‌های تعداد زیادی از این شهرها نمی‌گذرد. بابل (حله) و اور (مقیر)^۱، هنوز نزدیک بستر آن هستند. در صورتی که شهرهای دیگر این دشت، بیش‌تر در شرق قرار دارند. اما، از متون باستانی چنین برمی‌آید که مسیر این رود، به سبب خشکی خاک و فروریختن سواحل در طی سیلاب‌ها، تغییر کرده است. اندیشه‌نگاری برای فرات به معنای رود سیپار^۲ است. در آن هنگام، سیپار (ابوحبه)^۳، در کنار سواحل آن قرار داشت. در یکی از اسناد سامسو-ایلونا^۴، از پادشاهان نخستین سلسله بابل، سخن از ساختن دیوارهای کیش^۵ الأحیمیر^۶، در کنار سواحل فرات به میان می‌آید. ویرانه‌های کیش در ترعه شط‌النیل^۷ قرار دارد که از نیفر^۸ نیز که ویرانه‌های نیپور است، می‌گذرد. شط‌النیل، در زمان داریوش دوم، شعبه‌ای از رود فرات بود. بنابر افسانه گیلگمش، شوروپاک^۹ (فرا^{۱۰}) نیز، در ساحل فرات واقع بود. در مورد لارسا^{۱۱} (سنکرا^{۱۲})، همان اطلاعات از مکاتبات حموربی با سین-ایدینام^{۱۳}، حاکم آن شهر برمی‌آید. شعبه‌های این رود، متعدد بود. اومما^{۱۴} (یوخه^{۱۵})، در کنار شعبه‌ای قرار داشت که از مجاورت لاگاش می‌گذشت. در کهن‌ترین دوره تاریخی، هنگامی که آب‌های این دو رود بر اثر سیلاب به هم نزدیک می‌شد، انتمنا^{۱۶} امیر لاگاش، ترعه‌ای ساخت که این دو رود به هم می‌پیوستند. دجله، که به طرف شرق منحرف می‌گردید، در آن زمان تقریباً مسیری را طی می‌کرد که مسیر شط‌العماره^{۱۷} را در زمان ما تشکیل می‌دهد. [۵۵]

اقوامی که در این محل‌ها ساکن شدند، پیش از آن، دارای فرهنگی عالی بودند و برای آن‌که از سیلاب در امان بمانند، شهرهای خود را بر فراز پرتگاه‌های مصنوعی می‌ساختند. همچنین خانه‌ها و معابدی از آجر برپا می‌کردند و دارای گله‌ها و رمه‌های بی‌شمار بودند و می‌توانستند زمین‌های مزروعی خود را آبیاری کنند و ترعه بسازند و دستگاه‌های آب‌رسانی تعبیه کنند. مس و نقره را به کار

1. Muqayar

2. Sippar

3. Abu Habba

4. Samsu-Iluna

5. Kish

6. El Oheimir

7. Shatt-el-Nil

8. Niffer

9. Shuruppak

10. Fara

11. Larsa

12. Senkera

13. Sin-Idinam

14. Umma

15. Yokha

16. Entemena

17. Shatt-el-Ammàra

می‌بردند و با فلز اسلحه می‌ساختند. درست است که پیکره‌سازی آن‌ها هنوز خام و ابتدایی بود، ولی خط آنان، حاکی از تکامل فراوان آن‌هاست، زیرا دیگر خط در مرحله تصویرنگاری نبود و در کنار علائم اندیشه‌نگاری، حروف مصوت را نیز می‌توان دید. اما، در لایه‌های زیرین نیز آثاری از صنایع دوره نو-سنگی مانند قطعات چخماق که از مناطق کوهستانی آورده شده است، یافت می‌شود.

اولیویه^۱ طبیعی‌دان، که در آغاز سده نوزدهم از بین‌النهرین دیدار کرد، مشاهده نمود که جو و گندم به‌طور طبیعی، بر روی زمینی می‌روید که برای کشت و زرع مناسب نبود و در شمال غربی آن‌اه^۲، در ساحل راست فرات قرار داشت. این منطقه، مرکز اصلی جو و گندم بود و کشت آن‌ها، از قدیم‌ترین ایام در بابل رایج بود. جو که اساس تغذیه انسان و حیوان را شامل می‌شد، معمول‌ترین غله در تمام ادوار تاریخی بوده و وسیله پرارزش تبادل کالا را تشکیل می‌داده است. قرض گرفتن یک بار جو، تا پایان امپراتوری نو-بابلی^۳، دشوارتر از وام گرفتن مقداری نقره بوده است. [۵۶]

حیواناتی که وجود آن‌ها، به‌وسیله اسناد تاریخی یا نقوش به‌اثبات می‌رسد، عبارت بودند از: خر، گوسفند، گاو، بز، خوک و سگ و بعضی از انواع پرندگان، از زمره حیوانات وحشی باید از شیر، گاومیش، آهو، پلنگ، بزوحشی، عقاب، مار و عقرب و چندین نوع ماهی نام برد. به‌نظر می‌رسد که نخستین ساکنان اصلی منطقه، تاندازه‌ای، اطلاعاتی درباره پرورش زنبورعسل داشتند. وجود زنبور در بخش سفلی بین‌النهرین مسلم است، زیرا در آن‌جا، عسل را گردآوری می‌کردند و به‌عنوان غذا به‌کار می‌بردند. [۵۷]

گل و گیاه منطقه بابل، بر روی رسوباتی که به‌وسیله دو رود دجله و فرات ایجاد می‌شد، به‌وجود می‌آمد و هر سال، بر اثر طغیان این دو رود، به آن‌ها آب می‌رسید. فرد بابلی مجبور شد که خانه خود را بر روی سطحی بالاتر از سطح سیلاب بسازد و برای این منظور، تپه‌هایی مصنوعی ساخت و بر روی آن‌ها، کلبه‌ای از نی یا خانه‌ای از گل ایجاد کرد. با گل رس خشت تهیه کرد و سپس آن را پخت، یا در آفتاب گذاشت تا خشک شود، همچنین از آن، ظروف مورد نیاز خود را ساخت و نیز با ایجاد لوحه‌هایی از گل رس، برخی از وقایع عمومی را با قلمنی بر روی آن نگاشت. از صدف و استخوان زینت‌آلات ساخت، و چون بر روی سرزمین خود سنگ و فلز به‌دست نمی‌آوردند، بابلی‌ها مجبور بودند سنگ‌های گرانبها را، که با آن مهر می‌ساختند و چوب سرو آزاد را که از آن برای تزیین اماکن مقدس خود استفاده می‌کردند و طلا و نقره و آهن و مس را که برای زینت‌آلات مختلف به‌کار می‌بردند، از خارج وارد کنند.

این احتیاج، موجب روابط بابلی‌ها با سایر گروه‌های نژادی شد. در جنوب، باتلاق‌ها تا سواحل ادامه داشت و کشتیرانی هرگز به مرحله تکاملی پیشرفته نرسید. در جنوب غربی، بیابان‌های غیرمسکونی قرار داشت که بنابر تصورات مردم، دیوان وحشت‌انگیزی در آن‌ها ساکن بودند. یک راه

طبیعی به سوی شمال گشوده می‌شد. با بالا رفتن از مسیر فرات به کوه‌هایی می‌رسیدند که در آن‌ها، سنگ دیوریت فراوان بود و در جایی دورتر، در کنار توروس در غرب انحنای این رود بود که معادن نقره وجود داشت که از دیرباز، از آن‌ها، استفاده می‌کردند. در آمانوس^۱ و لبنان، جنگل‌های درختان سرو آزاد و سایر درختان می‌روید و از آن‌ها، برای ساختن گلک (زورق)، جهت انتقال قطعات سنگ استفاده می‌کردند. کاروان‌ها از بابل، در طول ساحل مدیترانه تا دلتای نیل پایین می‌آمدند و راه را برای آشوریان و نبوکد-نصر^۲، آماده می‌ساختند. در آسیای صغیر، در طی هزاره سوم، خط میخی که آن را بر روی لوحه‌های گلی می‌نوشتند، مورد استفاده بعضی از قبایل سامی قرار گرفت که خدای آشور را می‌پرستیدند. از همان طریق و در جهت عکس، سواحل خارجی شروع به نفوذ در بابل کردند. در اواخر هزاره سوم، پس از یک ورود تدریجی، اموریان زمام امور را به دست گرفتند و دولتی متحد به وجود آوردند. بعدها هیتی‌ها، دولت آن‌ها را از میان بردند، ولی نتوانستند آثار آن‌ها را محو کنند. در پایان هزاره سوم، بابل در شمال، پادگانی در شهرها مستقر ساخت که در آن‌ها، قدرت آشوری‌ها روبه فزونی می‌رفت و تا مدتی آن‌ها را تحت انقیاد خود قرار داد. به طرف شرق، در آن سوی دجله، منطقه‌ای کوهستانی قرار داشت که دارای معادن سنگ و فلز بود. گروه‌هایی از نژادهای مختلف در آن جا می‌زیستند که با آن‌ها به طور مداوم، می‌بایستی مبارزه کرد. افرادی مانند سارگون، یا نارام-سین، می‌توانستند آن‌ها را مطیع خود سازند، اما عکس‌العمل‌هایی به زودی به وقوع می‌پیوست. آوان^۳ و گوتیوم^۴، بر سرزمین‌های پست حکومت می‌راندند و عیلامی‌ها^۵ از اموتبال^۶، دولتی در لارسا^۷ تشکیل دادند و یک سلسله از کاسی‌ها، مدت پنج سده در بابل بر سر کار بودند و بالاخره، کوروش انزانی امپراتوری نو-بابل‌ی را از میان برد. [۵۸]

ریشه‌های نژادی، تاریخ

بین‌النهرین، اقامتگاه دو نژاد مشخص بود: در جنوب، اقوام غیرسامی و در شمال، اقوام سامی سکونت داشتند. از این‌که کدام یک از این دو نژاد، قبل از دیگری وارد این منطقه شد، اطلاع دقیقی در دست نیست. در روایات، مطلبی برای پاسخ به این سؤال وجود ندارد، تنها موضوع قابل ذکر این است که گاهی شهری در شمال یا در جنوب و حتی، شهری بیگانه بر سایر نقاط تسلط می‌یافت و تا مدتی حکومت می‌راند. از یکی از کهن‌ترین اسناد، چنین برمی‌آید که پادشاهی از شهر کیش در بخش شمالی، میان مردم اوما^۸ و لاگاش، که به گروه جنوبی تعلق داشت، وساطت کرد.

در واقع، چنین به نظر می‌رسد که اقوام غیرسامی در آغاز، نه تنها سراسر دشت رسوبی، بلکه مسیر میانی دجله را که در آن جا قدرت آشور بعدها به منصه ظهور رسید، اشغال کرده بودند. به نظر می‌رسد

1. Amanus

2. Nebuchadnezzar

3. Avan

4. Gutium

5. Elamites

6. Emutbal

7. Larsa

8. Umma

که سامی‌ها بعدها، از سوریه حرکت کردند و از مسیر فرات به سوی پایین آمدند، چنان‌که خویشان آن‌ها به نام اموری‌ها، در دوره بعد، چنین کردند و سپس در منطقه شمالی تا مجاورت نیپور اقامت گزیدند. [۵۹]

اقوام غیرسامی را مطابق نام سومر^۱، سومری^۲ نام نهادند و همسایگان سامی آن‌ها، این منطقه را به این اسم می‌نامیدند. غالباً نیز در کهن‌ترین اسناد، این منطقه را که به زبان سومری کنگی^۳ نامیده می‌شد، تنها کالام^۴ می‌خواندند که به معنای «زمین» است. در مقابل کورکور^۵، که به معنای کشور می‌آمد و این اصطلاح به‌طور کلی، در مورد سراسر جهان مسکون به کار می‌رفت، ولی بیش‌تر در مورد آن‌چه که سومر نبود، اطلاق می‌گردید. انشاکوشانی^۶ اول، خود را «فرمانروای سومر و پادشاه کشورها» می‌نامد. دو سده بعد از او، لوگال زاگیسی^۷ پادشاه اوروک (سده بیست و نهم پیش از میلاد)، خود را «پادشاه سرزمین» می‌نامد و این امر، پس از آن واقع شد که همه شهرهای این منطقه را تحت فرمان خود درآورد و خود را جانشین خدایان در جایگاه‌های مقدس سومری خواند. تسلط او تا نیپور، یعنی پایتخت مذهبی و شمالی‌ترین شهر و تا اوروک، و لارسا ادامه داشت. لاگاش، بخشی از همان سرزمین بود. گوده‌آ^۸، یکی از امیران آن‌جا، دعا می‌کند که «سومر در رأس کشورها قرار گیرد». وی می‌گوید که از خدای شهر خود، این اطمینان را دریافت داشت که پس از بنیان‌گذاری پرستشگاه او، روغن در سومر به‌وفور یافت خواهد شد. در روزگار باستان، در عهدنامه صلحی که به‌وسیله اَناتوم، پادشاه لاگاش، بر اوْمّا تحمیل شد، الهه کَش^۹، جزو خدایان سومر بود که می‌بایستی، سوگندهای مغلوبین را بشنود. شوروپاک^{۱۰} و اریدو نیز، جزو این منطقه بودند.

از دوره‌ای که نمی‌توان آن را تعیین کرد، بابل، سیپار، کیش، اوپیس^{۱۱}، آک‌شاک^{۱۲}، کوتا^{۱۳}، اکد یا آگاده^{۱۴} به سامیان تعلق داشت. شهر اخیر، یعنی اکد، به‌وسیله سارگون در سده بیست و نهم تأسیس یا مرمت شد و نام خود را بر سراسر کشور شمالی داد و مردم به اکدی شهرت یافتند. سارگون پادشاه اکد نیز «پادشاه سرزمین»، نام گرفت و آن در زمانی بود که لوگال زاگیسی را شکست داد. اما ظاهراً، پادشاهان اور بودند که در سده بیست و چهارم لقب «پادشاهان سومر و اکد» را بر خود نهادند. و این لقب، حتی در کتیبه‌های کوروش، پس از سقوط امپراتوری نو-بابلی، حفظ شد. پادشاهان اموری که نخستین سلسله بابل را تأسیس کردند سرانجام، دو منطقه را تحت تسلط خود درآوردند و نژاد سومری در طی منازعات با عیلام به انقراض کشانده شد: لاگاش، اوْمّا، کیسورا^{۱۵}، و ادب^{۱۶}، صحنه

1. Sumer

2. Sumerian

3. Kengi

4. Kalam

5. Kurkur

6. Enshakushana

7. Lugalzaggisi

8. Gudea

9. Kesh

10. Shurupak

11. Opis

12. Akshak

13. Kuta

14. Agade

15. Kisura

16. Adab



این تصویر که بر روی یک سنگ مرزی نقش شده است مروداخ-بالادان، پادشاه بابل را نشان می‌دهد که زمینی به یک شخص عالی‌رتبه اعطا می‌کند. شاه در طرف چپ ایستاده و یک عصا در دست چپ و شیء کوچکی در دست راست دارد. تصویر شخص عالی‌رتبه کوچک‌تر است و عصایی کوتاه‌تر در دست دارد و دست راست خود را به علامت امتنان بالا برده است. موزه برلین.

آتش شدند و پس از خرابی به‌ندرت روبه آبادانی نهادند. زبان سومری از میان رفت ولی برای مقاصد مذهبی و قانونی حفظ گردید. نام اکّد به هر دو کشور اطلاق شد. وحدت جغرافیایی مطابق با وحدت سیاسی بود و هنگامی که در منطقه جنوبی، دولت مستقلی بر سرکار آمد، و نام سومر را بر خود نهاد، ولی جای خود را «سرزمین دریا» نامید.

درباره دوره قبل از سلسله اول بابل، گاه‌شناسی دقیقی نمی‌توان تعیین کرد. کهن‌ترین تاریخ دقیق بر اثر مشاهدات ستاره‌شناسی تعیین شده و مربوط به سلطنت آمی زادوگا^۱، یکی از پادشاهان اموری است، که پس از او، این قوم منقرض شد. اما این تاریخ نیز، در زمانی که نوشته شده، دقیق نیست. کوگلر^۲ از کشیشان یسوعی، پژوهش‌هایی انجام داده تا کشف کند، در چه سال‌هایی پنهان شدن ستاره زهره که در یکی از الواح آمی زادوگا ذکر شده، به‌ویژه پنهان شدن آن ستاره در ششمین سال سلطنت او، یا ماه جدیدی مقارن بوده است. در میان سنواتی که به عقیده او از لحاظ فرضی

1. Ammizaduga

2. Kugler

امکان‌پذیر است، وی آغاز سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۱ پیش از میلاد را مقارن با سال ششم سلطنت آمی زادوگا دانسته و بدین ترتیب، آغاز سلسلهٔ اموری را، به ۲۲۵ پیش از میلاد بازگردانده است.

براساس تحقیقات دیگر، سلسله اول در ۲۰۴۹ پیش از میلاد آغاز شد. مهم‌ترین منابع جهت تعیین گاهنامهٔ نسبی، عبارت از یادمان‌های نخستین پادشاهان است که در شهرهای باستانی کشف شده است. این یادمان‌ها، سلسله نسب‌ها و نام‌های امیرانی را که بر شهرهای دیگر حکومت می‌راندند، ذکر می‌کند. روش تعیین هر سال به وسیلهٔ یک واقعهٔ این امتیاز را دارد که اطلاعات دقیق در اختیار ما می‌گذارد. دربارهٔ سومری‌ها و اکدی‌ها باید گفت که اکدی‌ها از سوریه و سومری‌ها از مناطق کوهستانی در شرق دجله آمده و ظاهراً زادگاه‌های اصلی خود را فراموش کرده بودند و تصور می‌کردند که بومی درهٔ فرات هستند. دورهٔ اسطوره‌ای شامل دوره‌ای است که ۲۵۹۲۰۰ سال ادامه داشته است و در طی آن، بنا به گفتهٔ بروسوس^۱، هیچ امیری فرمانروایی نمی‌کرده است، سپس به قول او «خانوادهٔ سلطنتی آسمانی» فرود آمد. [۶۰]

به سبب کاوش‌های انجام یافته سرگذشت بابل از ابهام بیرون آمده است و بنابراین می‌توان جنبه‌های عمدهٔ یکی از مشهورترین شهرهای جهان باستان را بازسازی کرد. بابل، برخلاف آشور و نینوا، در روزگار پادشاهان هخامنشی دچار تغییرات شگرف نشد، کاوش‌های اخیر، بیش‌تر آن‌ها را به اثبات رسانده است. درست است که باید شرحی را که هرودوت دربارهٔ آن نگاشته است، تعدیل کنیم ولی حاشیهٔ آرایشی ارگ به صورت شیر و تندیس‌های لعاب‌کاری شده از جانوران در دروازهٔ ایشتار^۲ (اشتار) ما را قادر می‌سازد که تا اندازه‌ای به عظمت آن پی‌بیریم. ادعا کرده‌اند که در این محل، مشهورترین بنای آن را که عبارت از «باغ‌های معلق» قصر سلطنتی بوده است، تشخیص داده‌اند. [۶۱]

برج بابل با حیاط‌های وسیع آن، جالب است و به‌درستی آن‌چه را که به‌منزلهٔ «واتیکان بابل» دانسته‌اند، دربرمی‌گرفته است. نظامی که حموربی در قانونگذاری کشور متداول ساخت، شاید نخستین کوشش‌ها را به‌منظور شهرسازی، بنابر یک اساس علمی، منعکس می‌سازد. جالب‌ترین واقعیت دربارهٔ تاریخ بابل، عبارت از تداوم فرهنگ آن در طی سلطنت سلسلهٔ اول بوده است.

تاریخ بابل، برخلاف آشور، بیش‌تر به تکامل و توسعهٔ تمدنی می‌پردازد که به اقدامات نظامی یک نژاد، در زمان پادشاهان سلسلهٔ اول و بعدها فقط براساس نیازهای بازرگانی متکی بود. نامه‌های بغازکوی، مانند نامه‌های تل‌العمارنه نشان می‌دهد که بابل، به سبب خاک و آب‌وهوای نیمه‌استوانه‌ای آن، دولت مزبور را قادر ساخت که از غلبهٔ متوالی بیگانگان جان سالم به‌دربرد و تمدن خود را بر فاتحان تحمیل کند. کاروان‌های آن تمدن را به نقاط دوردست بردند و یکی از جالب‌ترین مسائل تاریخی آن‌ها، یافتن تأثیر چنین رابطه‌ای بر آثار ادبی سایر ملت‌هاست و پژوهش‌های اخیر ثابت کرده است که تکامل مذهبی آسیای غربی و تا حدودی تکامل مذهبی اروپا، تحت تأثیر نفوذ بابل قرار گرفته است.



شَمش-رَش-اوشور (Shamash-Resh-Usur) فرمانروای سوچی (Suh) و ماری که در مقابل خدایان اداد و ایشتار از بابل ایستاده است.

فرهنگ و تمدن

نام بابل یکی از مراکز بزرگ را که تمدن از آن جا بر سایر اقوام باستانی پرتو افکند، به یاد ما می‌آورد. از هزارهٔ دوم به بعد، شواهد گسترش فرهنگ تدریجی بابل را در بخش اعظم آسیای غربی در اختیار داریم. پیش از سدهٔ پانزدهم، زبان بابلی به صورت زبان دیپلماسی شرقی درآمد بود. بنابراین، عجیبی نیست که فرعون‌های مصر در مکاتبات خود، با فرمانروایان بابل و آشور از زبان و خط بابلی استفاده کرده باشند. جالب توجه آن که فرعون، برای ارسال فرمان به استانداران خود در سوریه و فلسطین از خط و زبانی بیگانه (بابلی) استفاده کرده و کارکنان کنعانی، برای گزارش‌های خود، جهت فرمانروای مصری، همان خط را به کار برده باشند. در همان دوره، فرمانروایان آریایی میتانی^۱ در شمال بین‌النهرین، زبان کشوری را که خود در آن جا سکونت اختیار کرده بودند، به خط میخی می‌نوشتند. چند دهه بعد، هیتی‌های آناتولی^۲، دیگر از خط هیروگلیف دیرین و دشوار خود، جز در یادمان‌ها

1. Mittanian

2. Anatolia

استفاده نمی‌کردند و زبان خود را به خط میخی می‌نگاشتند، در صورتی که، عهدنامه‌های خود را با مصر به خط بابلی می‌نوشتند. در سدهٔ نهم، نژاد نیرومند اورارتویی، خط آشوری را، که از خط بابلی اقتباس شده بود، به عنوان خط ملی خود برگزید. عیلام، نزدیک‌ترین همسایهٔ بیگانهٔ بابل، مانند هیتی‌های دورهٔ بعد در دوره‌های پیشین، به جای خط هیروگلیف ناهنجار خود، از زبان و حروف کهن بابلی استفاده کردند، و بعدها از همان خط، نوعی خط ویژه ابداع کردند.

این شواهد، تأثیر بابل بر نژادهای بابل و محدود به یک بخش از تمدن، یعنی زبان و خط است، ولی هنگامی که از یک زبان خارجی برای نوشتن استفاده می‌شود، باید تا اندازه‌ای از ادبیات، افسانه‌ها و اساطیر و عقاید مذهبی نژادی که از آن زبان گرفته شده است، اطلاع داشت. از لحاظ برتری هنری نیز بابل به پایه‌ای رسیده بود که نه تنها هیچ سرزمینی از آن جلوتر نبود، بلکه در ادوار بعدی در بین‌النهرین، هیچ کشوری بدان پایه نرسید. اگرچه بابلی‌ها را از لحاظ قانونگذاری و ادبیات و تجمل روزافزون و تشریفاتشان می‌ستاییم، ولی کوشش‌های آن‌ها، تحت تأثیر نمونه‌های کهن قرار داشت. فرد بابلی پیام‌آور فرهنگ سومری بود و تنها اقدامات آن نژادی را تداوم بخشید که از لحاظ سیاسی جای آن را گرفت و آن را در خود مستحیل ساخت.

این واقعیت، که در زمان پادشاهان سامی غربی، بابل به صورت پایتخت درآمد، باشد، خود به خود حاکی از برخورداری دایم از آن موقعیت نیست. تاریخ کهن سومر و اکّد، گواه بر آن است که مرکز ثقل سیاسی پیوسته از شهری به شهر دیگر انتقال می‌یافت، ولی چرا پس از انتخاب بابل به مرکز سیاست، این انتقال در این شهر، برای سه دهه، پایدار ماند؟ هنگامی که مهاجمین هیتیایی بابل را تصرف کردند و آن را به باد غارت دادند، تندیس‌های خدایان آن را برای تقدیس با خود بردند و بعدها، فاتحان کاسی مراکز فرماندهی خود را در درون برج و باروی بابل قرار دادند و قراعهٔ سلسلهٔ هجدهم و پادشاهان هیتیایی کاپادوکیا^۱، نامه‌های خود را به بابل که دوباره بازسازی شده و قدرت یافته بود، می‌فرستادند. هیچ حمله‌ای از سوی طوایف آرامی یا کلدانی نتوانست او را از آن مقام به زیر آرد. هنگامی که نینوا سقوط کرد، بابل جای آن را در بخش اعظم آسیای غربی گرفت.

با نگاهی به نقشه این شهر در شمال منطقهٔ بابل، این شهر در محل التقای دو راه تجارتی بزرگ بود. راه فرات، بابل را به شمال سوریه و مدیترانه مربوط می‌ساخت و مسیر طبیعی تماس آن با مصر بود. همچنین آن را با کاپادوکیا از طریق دروازه‌های کیلیکیا و از میان توروس و در طول راه‌شاهی [۶۲] بعدی مربوط می‌ساخت. اندکی پیش‌تر در شمال، راه از طریق آناتولی از غرب می‌گذشت و راه‌های فرعی از دریای سیاه به آن می‌پیوست. سومین راهی که بابل بر آن نظارت داشت در شرق، از طریق دروازه‌های زاگروس می‌گذشت که ممر طبیعی تجارت با عیلام شمالی بود. بدین ترتیب، بابل، در طول رود تجاری کشور واقع بود و بر سر راه مهاجمی که از دشت‌های جنوب

حرکت می‌کرد، قرار داشت. وجود مراکز بزرگ نزدیک رودهای بین‌النهرین، از قرار داشتن سلوکیه، تیسفون و بغداد در دهانهٔ باریک دشت بین‌النهرین، ثابت می‌شود و این که بعدها فرات، جای خود را به دجله داده باشد، با توجه به عمق دجله و سهولت کشتیرانی در آن، طبیعی بود.

خلیج فارس در سراسر دورهٔ اعتلای بابل، علاوه بر آن‌که معبر بازرگانی بین‌المللی به‌شمار می‌رفت، به‌مانند سلسله کوهی، سدی بزرگ محسوب می‌شد. بر طبق روایات، دلمن^۱ (بحرین جدید) را به سارگون (شروکین) پادشاه اکد نسبت می‌دهند و این امر، نفوذ بابل را تا جنوب نشان می‌دهد و معلوم می‌دارد که استفاده از آب‌های خلیج فارس، به‌عنوان یک معبر حمل و نقل، متداول بوده است. در دورهٔ نو-بابل امکان حمل و نقل از طریق خلیج فارس مورد توجه بود و می‌گویند که تیوکد-نصر دوم، سعی کرده که در زمین‌های باتلاقی دهانه‌های بندرگاه‌هایی برای تجارت داخلی بسازد، در واقع، تجارت از طریق دریا میان خلیج فارس و هندوستان، به‌وسیلهٔ اسکندر آغاز شد. بنا به گفتهٔ هرودوت، این راه به‌وسیلهٔ داریوش آن‌هم پس از بازگشت اسکولاکس^۲ یونانی اهل کاروواندا^۳، از سفر هندوستان، گشوده شد و این، به‌منظور بازدید بود که داریوش ارزیابی ساتراپی‌های خود را براساس آن قرار داد. صخره‌ها یا آبشارهایی که مانع از حرکت کشتی‌های بزرگ می‌شد، تا زمانی که اسکندر آن‌ها را از میان برداشت، باقی بود. مسئلهٔ تجارت دریایی بابل که او ماه‌های آخر عمر خود را صرف آن کرد، یکی از عوامل مهمی بود که سلوکوس^۴ را بر آن داشت که در کنار دجله محلی را به‌عنوان پایتخت جدید خویش برگزیند. [۶۳]

کوروش و پس از او اسکندر، به‌عنوان جهانگشا وارد بابل شدند، ولیکن از سوی مردم و کاهنانش به‌عنوان بازگردانندگان حقوق و امتیازات باستانی به‌شمار آمدند. بدین ترتیب، اعتبار آن شهر و عظمت پرستشگاه‌ها و قصرهایش بی‌شک، پادشاهان هخامنشی را بر آن داشت که بابل را به‌عنوان اقامتگاه رسمی خود (جز در ماه‌های تابستان) برگزینند. سپس به مناطق خنک‌تر تخت جمشید یا اکباتان باز می‌گشتند و در اوایل بهار نیز دربار را به شوش انتقال می‌دادند؛ ولی بابل را همچنان پایتخت واقعی خود می‌دانستند. در واقع، آن شهر هنگامی اهمیت خود را از دست داد که مرکز حکومت به سلوکیه در مجاورت آن انتقال یافت. سلوکیه در زمان اشکانان به‌صورت شهری عمده درآمد و پس از آن‌که اردهشیر بر تصرفات پارت‌ها غلبه کرد، اقامتگاه زمستانی پادشاه سامیانی شد.

در سال ۶۳۶ میلادی، هنگامی که مسلمین ایرانیان را نزدیک ویرانه‌های بابل شکست دادند و سال بعد تیسفون را گرفتند، دریافتند که آن شهر به‌انضمام سلوکیه که آن‌ها آن را مدائن (شهرها) نامیدند، هنوز اهمیتی را که محل آنان در سدهٔ سوم پیش از میلاد به‌دست آورده بود، حفظ کرده است.^۵

1. Dilmun

2. Scylax

3. Caryanda

4. Setucus

تصرف بین‌النهرین به‌دست اعراب تا مدتی، راه‌های سراسری تجارت قاره‌ای را مسدود ساخت و در نتیجه، نظارت بر این سرزمین از طرف پادشاهان ساسانی اعمال نمی‌شد.

گاه‌نگاری سلسله‌ها

تصور ما، از تاریخ پیشین پایتخت به‌عنوان دولت-شهر مستقل صورت انتزاعی ندارد و سرنوشت آن را می‌توان از آغاز دورهٔ حموربی دنبال کرد. از مدت‌ها پیش، دانسته شده است که بعضی از پادشاهان لارسا که شهری در جنوب بابل بوده و آثار آن در تپه‌های سن‌کرا^۱ به‌چشم می‌خورد، معاصر یا نخستین سلسلهٔ بابل بوده‌اند. بزرگ‌ترین این پادشاهان، یعنی ریم-سین^۲ (پادشاهی با اصل و نسب عیلامی)، معاصر حموربی بود و شکست او به‌دست بابلی‌ها در سی‌ویکمین سال سلطنت حموربی ثبت شده است. کشف تاریخچه‌ای از پادشاهان پیشین بابل، ثابت می‌کند که ریم-سین تا زمان سامسو-ایلونا، فرزند حموربی زنده بوده است. یکی دیگر از پادشاهان لارسا به نام واراد-سین^۳ برادر ریم-سین شناخته شده و هر دو پسران کودور-مابوک^۴ عیلامی به ترتیب، پادشاهان این شهر بوده‌اند. از روی لوحه‌های نذری و لوحه‌های شالوده‌های بناها می‌توان گونگونوم^۵ و نیز، شاید سومو-ایلوم^۶ (پادشاهی از اور) و نور-اداد^۷ یا نور-ایمر^۸ و پسرش سین-ایدینام را نیز جزو این سلسله محسوب داشت. فهرست کاملی از پادشاهان لارسا، توسط استاد کیلی^۹ انتشار یافته و ذکر شده است که سلسله‌ای مرکب از شانزده پادشاه بوده و مجموع سال‌های سلطنت آن‌ها دویست و هشتاد و نه سال ذکر شده است. نکتهٔ مهم دربارهٔ این فهرست این است که دو پادشاه آخر سلسله، حموربی و سامسو-ایلونا نام برده شده‌اند. باید دانست که فهرست جدید پادشاهان لارسا، به‌خودی خود، حلقهٔ میان تاریخ پیشین و متأخر بابل را به‌دست نمی‌دهد. در واقع، باید سرزمین بابل را به چند امیرنشین منقسم بدانیم که هر یک با دیگری به رقابت می‌پرداخته و در درون مرزهای خود، از استقلال نسبتاً کاملی برخوردار بوده است. [۶۴]

سامی‌های غربی و سلسله‌های کهن

ارتقای بابل به مقامی ارجمند در میان سلسله‌های سومر و اکد، شاید به‌منزلهٔ آخرین پیروزی سامیان بر سومریان باشد. بقای سامیان در مبارزهٔ نژادی طولانی به‌سبب نیروهای امدادی بود که از افراد نژاد خودشان دریافت می‌داشتند در صورتی که جمعیت سومری، پس از آن که در سرزمین مستقر شدند، تنها ماندند و اقوام دیگری از همان نژاد به آن‌ها پیوستند، اما آموری‌ها^{۱۰}، یا سامی‌های غربی، مانند

1. Senkera

2. Rim-Sin

3. Warad-Sin

4. Kudur-Mabuk

5. Gungunum

6. Sumu-ilum

7. Nur-Adad

8. Nur-Immer

9. Clay

10. Amurians

اسلاف خود در بابل شمالی، اصلاً از عربستان آمده بودند، زیرا شبه جزیره عربستان نخستین خاستگاه و گاهواره اقوام سامی بود. عربستان، مانند دشت‌های آسیای مرکزی در حقیقت، یکی از پرورشگاه‌های نژاد انسانی بود و در طی دوره تاریخی، می‌توان چهار مهاجرت عمده طوایف بیابانگرد سامی را ردیابی کرد. نخستین حرکت نژادی از این دست، حرکتی است که نتایج آن بیش‌تر عراق، یا منطقه شمالی بابل، آشکار شد. دومین حرکت به‌عنوان حرکت کنعانیان است. حرکت سوم که در سده چهاردهم آغاز شد و با توجه به تأسیس دولتی در سوریه و تشکیل پایتختی در دمشق، آرامی نامیده شده است. چهارمین و آخرین حرکت، در قرن هفتم میلادی صورت گرفت و آن در زمانی بود که لشکریان اسلام، پس از تسخیر آسیای غربی و آفریقای شمالی، حتی به جنوب غربی خلیج فارس حمله کردند.

از افراد سامی که از این منطقه بیرون می‌آمدند می‌توان تصویری روشن به‌دست داد، زیرا زندگی بدوی-شبانگی، در سراسر جهان یکسان است. حیات این‌گونه بیابان‌گردان، بر اثر اوضاع ناشی از بیابان، همیشه به یک صورت است. آنان چوپانانی هستند که ساده‌ترین و سبک‌ترین چادرها، ابزارها و سلاح‌های مورد نیاز را با خود حمل می‌کنند. نوع جامعه از گونه پدرسالاری است و غالباً طایفه‌ها با همسایگان متمدن‌تر خود، به معاملات پایاپای می‌پرداختند.

اعراب سده هفتم پیش از میلاد که تصویر آن‌ها را در حجاری‌های نینوا و در حال فرار با شترانشان در برابر آشوریان مهاجم می‌بینیم، به‌طور کلی، با اسلاف خود فرق زیادی نداشتند. نخستین کتیبه‌هایی که در عربستان به‌دست آمده، نمی‌تواند متعلق به قبیل از سده ششم پیش از میلاد بوده باشد، بلکه کار طوایف سامی بوده که در دهکده‌ها و شهرها و در مناطق قابل زیست جنوب، ساکن شده بودند.

آموری، یا سامی‌های غربی که ارتقای بابل را به حمله آنان نسبت می‌دهند، از مدت‌ها پیش، از بیابان‌گردی دست برداشته و علاوه بر رسیدن به سطوح عالی، به تمدنی که تحت تأثیر بابل بود، دست یافته بودند. درباره هیچ یک از ادوار تاریخی بابل، به‌اندازه دوره مربوط به پادشاهان سامی نمی‌توان به‌راستی که در زمان آن‌ها بابل برای نخستین بار به پایتختی برگزیده شد، اطلاع نداریم. خوشبختانه بخش اعظم مدارک آن زمان در دست است که براساس آن‌ها می‌توان ساختار اجتماعی و سیاسی آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. از یک سو، مجموعه قوانین حموربی هدف‌های اداری و معیارهای قضایی آن زمان را در اختیار دانشمندان می‌گذارد، و از طرف دیگر، نامه‌ها و قراردادهای هستند که کمبودهای اطلاعاتی را مرتفع می‌سازند. [۶۵]

حقیقتات اجتماعی و حقوق زنان

جامعه بابلی از لحاظ قضایی به سه طبقه تقسیم می‌شد: اشراف، طبقه متوسط، و بردگان. زنان یکی از مهم‌ترین جنبه‌های اجتماعی در بابل به‌شمار می‌رفتند. بالاترین طبقه شامل همه افسران یا وزیران

وابسته به دربار، اعضای عالی‌رتبه و کارگزاران دولت و مالکان اراضی وسیع بود. اما ثروت یا مقام تنها ویژگی آن‌ها جهت تمایز اعضای آن‌ها با طبقاتی که بلافاصله بعد از آن‌ها قرار داشتند، به‌شمار نمی‌آمد. در واقع، ضمن آن‌که اکثریت اعضای آن طبقه از این امتیازات برخوردار بودند، امکان داشت که بر اثر تقصیر خود، یا اتفاق بد، ثروت خویش را از دست بدهند، ولی با وجود این، مقام اجتماعی و امتیازات خود را حفظ کنند. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که تمایز، براساس ویژگی نژادی بود و بالا یا اشراف، افرادی از نژاد برتر بودند، از سامی‌های غربی یا از نژاد اموری به‌شمار می‌رفتند و نخستین سلسله مستقل بابل را پایه‌ریزی کردند. با گذشت روزگار، خلوص نژادی آن‌ها، بر اثر ازدواج با ساکنان دیرین کاهش یافت، به‌ویژه در زمانی که آن‌ها به طرفداری از مهاجمان برخاسته بودند. حتی امکان دارد که بعضی از این مهاجمان در آغاز، مقامات خود را در عوض خدمات نظامی یا سیاسی به‌دست آورده باشند. اما به‌طور کلی، بالاترین طبقه را در نظام اجتماعی، می‌توان حاکی از اشرافیت آن نژادی دانست که خود را تحمیل کرده بود.

طبقه دوم شامل گروه کثیری از افراد آزاد بود، که جزو اشراف به‌شمار نمی‌آمدند و در واقع، میان طبقه اشراف و بردگان، طبقه متوسط را تشکیل می‌دادند و عنوانی داشتند که حالت فرودستی و نشان می‌داد و اگرچه لزوماً فقیر نبودند و نمی‌توانستند برده و ثروت داشته باشند، ولی در امتیازات طبقه بالا سهم نبودند. احتمال دارد که اینان از نژادی تابع به‌شمار می‌رفته‌اند که گروهی از آن‌ها، عنصر سومری کهن جامعه، و عده‌ای دیگر، از سامی نژادانی بودند که مدت‌ها پیش در شمال بابل اقامت گزیده و بر اثر مراوده و ازدواج، بخش اعظم خلوص نژادی و استقلال خود را از دست داده بودند. آن ویژگی که این دو طبقه بزرگ افراد آزاد را از دیگران متمایز می‌ساخت، با توجه به مبالغی که به‌عنوان غرامت ناشی از صدمه دیدن و صدمه رساندن پرداخت می‌شد، مشخص می‌گردد. بدین صورت که اگر فردی از اشراف، به دزدیدن گاو یا حیوان دیگری یا یک قایق شخصی یا آنچه که متعلق به پرستشگاه بود، متهم می‌شد، می‌بایستی سه برابر ارزش آن را به‌عنوان جریمه بپردازد. در صورتی که اگر دزد از طبقه متوسط می‌بود، جریمه آن به ده برابر ارزش متاع دزدیده شده می‌رسید و اگر پولی برای پرداخت نداشت، به‌مرگ محکوم می‌شد. مجازات قتل نفس نیز، هرگاه قاتل از طبقه متوسط به‌شمار می‌آمد، کم‌تر بود و چنین شخصی نیز با هزینه کم‌تری می‌توانست زن خود را طلاق گوید و در مورد عمل جراحی موفقیت‌آمیز، به پزشک یا جراح خود، مبلغ کم‌تری می‌پرداخت. از سوی دیگر، در مواردی که جان یا اعضای بدنش ارزیابی می‌شد، ارزش اعضای بدن او، کم‌تر بود. [۶۶]

در این که یک وجه تمایز طبقاتی در اختلاف مقام اجتماعی افراد وجود داشت، با توجه به مجازات‌های جاری، به‌خاطر ضرب و شتم آشکار می‌شود که بر طبق آن، فردی از طبقه اشراف می‌توانست تاوان دقیق آسیب‌هایی را که از یکی از افراد هم‌طبقه خود دیده بود، عیناً مطالبه کند. در صورتی که، اگر همان آسیب را به فردی از افراد طبقه متوسط می‌رساند، گناهکار می‌بایست غرامت

را به صورت پول پرداخت کند. بنابراین، اگر یک اشراف‌زاده، چشم یا دندان فردی از طبقه خود را درمی‌آورد، در عوض، چشم و دندان او را می‌کنند و اگر یکی از اندام‌های هم‌طبقه خود را می‌شکست، اندام مشابه او را می‌شکستند. اما اگر چشم فردی از طبقه متوسط را بیرون می‌آورد، یا عضوی از اعضای او را می‌شکست، او را به پرداخت یک «من» نقره محکوم می‌کردند و برای شکستن دندان چنین فردی نیز فقط یک سوم «من» نقره پرداخت می‌شد. مقررات دیگر نیز به اختلافات مشابهی در طبقات اجتماعی اشاره دارد که توضیح آن را به نحو احسن در اختلافات طبقاتی می‌توان جستجو کرد. بدین معنی که اگر دو فرد از طبقه متوسط با یکدیگر به مشاجره می‌پرداختند و یکی از آن‌ها، به حمله ناشایستی علیه دیگری دست می‌زد، مهاجم را فقط جریمه می‌کردند ولی هرگاه این مشاجره میان دو تن از اشراف روی می‌داد، جریمه بیش‌تر بود. از طرف دیگر، اگر چنین حمله‌ای از سوی فردی از طبقه متوسط علیه یکی از اشراف صورت می‌گرفت، مهاجم را در ملأعام و در حضور انجمن شهر به شصت ضربه تازیانه (از پوست گاو) محکوم می‌کردند. [۶۷]

سومین و پائین‌ترین طبقه جامعه، بردگان به‌شمار می‌رفتند که هر دو طبقه بالاتر اجتماعی مالک آن‌ها بودند. طبقاً شمار زیادی از آن‌ها، در خاندان‌های اشراف و یا در املاک آن‌ها دیده می‌شدند. برده، به‌منزله ملک طلق صاحب خود بود و در لوحه‌های مربوطه به قرارداد در اسناد بابلی، غالباً به لقب «یک رأس» اشاره می‌شد، که گویی حیوانی بیش نیست. برده، در نتیجه فروش، وصیت یا در زمانی که به‌طور موقت به خاطر وامی به‌گرو گذاشته می‌شد، پیوسته دست به دست می‌گشت. در مورد بزه‌های بزرگ، در معرض مجازات شدید، مانند قطع گوش قرار می‌گرفت و این امر غالباً، در موارد سرپیچی از فرمان ارباب، یا حمله به یکی از اشراف، رخ می‌داد. اما روی هم‌رفته، سرنوشت بسیار بدی نداشت، زیرا عضو شناخته شده خانواده ارباب به‌شمار می‌آمد و به‌عنوان شیء بهاداری، طبقاً به سود ارباب بود که او را تندرست و در وضع مناسب نگاه دارد. در واقع، ارزش برده، از مقدار جریمه‌هایی معلوم می‌شد که به‌خاطر ربودن یک غلام یا کنیز، یا بردن او به بیرون از شهر، از ارباب اخذ می‌گردید. در چنین مواردی، مجازات مرگ اعمال می‌شد و هرگاه کسی برده فراری را پناه می‌داد، یا او را مالک می‌شد، با او به‌همان ترتیب رفتار می‌کردند. از سوی دیگر، پاداش معینی از سوی صاحب برده به کسی داده می‌شد که برده فراری را گرفته، نزد او می‌آورد. وضع چنین قوانینی برای این هدف بود که دزدیدن برده را دشوار و پیدا کردن او را آسان سازد. بر طبق قانون بابل، اگر مسئول داغ کردن برده‌ها، بدون موافقت صاحب برده، او را داغ می‌کرد، دست‌هایش را می‌بریدند و اگر می‌توانست ثابت کند که کس دیگری او را فریفته است، آن شخص را به قتل می‌رساندند. بازار فروش برده رواج داشت و بدون تردید، شمار آن‌ها در نتیجه اسیرانی که در جنگ‌ها می‌گرفتند، پیوسته افزایش می‌یافت.

اگرچه بردگان به‌عنوان یک طبقه، از خود حقوق زیادی نداشتند. اما مقرراتی وضع شده بود که بر

طبق آن، در تحت بعضی شرایط، می‌توانستند از پاره‌ای حقوق بهره‌مند شوند و حتی آزادی خود را خریداری کنند. بدین ترتیب، برده کارآمدی که در خدمت ارباب بود، می‌توانست اموالی را برای خود به‌دست آورد و یا دارایی وابستگان خود را به ارث ببرد. در چنین مواردی، می‌توانست با رضایت ارباب، آزادی خود را خریداری کند. همچنین اگر برده‌ای به‌دست دشمن افتاده به سرزمینی بیگانه برده می‌شد و به فروش می‌رسید و با صاحب جدید به کشور خویش بازگردانده می‌شد، می‌توانست آزادی خود را بدون پرداخت تاوان به هرکدام از دو اربابش به‌دست بیاورد. گذشته از این، برده می‌توانست ضمن بردگی، امتیازات خاصی کسب کند. از این‌رو، اگر مالک کنیزی کودکانی از او پیدا می‌کرد، نمی‌توانست وی را در مقابل ادای وام خود به دیگری بدهد. در صورت مجبور شدن به این کار، می‌بایستی با پرداخت مبلغ اصلی وام به صورت پول، او را بازخرید کند. برده‌ای که در تصرف یکی از اشراف، یا در اختیار یکی اشراف و یا در اختیار یکی از اعضای طبقه متوسط بود، می‌توانست با زنی آزاد ازدواج کند و در این صورت، فرزندانش آزاد به‌شمار می‌آمدند و دارایی ارباب محسوب نمی‌شدند. همسر برده اگر زنی آزاد بود، مهریه ازدواج خود را پس از مرگ شوهرش به‌دست می‌آورد. هرگاه همسر برده و خود برده زمانی که با هم می‌زیستند، اموالی به‌دست می‌آوردند، مالک برده، تنها حق داشت نیمی از آن اموال را تصاحب کند و نیم دیگر را زن آزاد می‌توانست برای استفاده خود و کودکانش نگاه دارد. این واقعیت که چنین وصلتی امکان‌پذیر بود، نشان می‌دهد که اختلاف مشخص میان وضع اجتماعی گروه بهتر بردگان و افراد پائین‌تر طبقه متوسط وجود نداشت. کشت زمین که درآمد عمده ثروت بابل را تشکیل می‌داد، بیش‌تر در نتیجه کار بردگان و تحت نظارت دو طبقه بالای اجتماعی انجام می‌گرفت. [۶۸]

از مدارک آن زمان، تصویر کاملی از زندگی خانوادگی در بابل کهن به‌دست می‌آوریم، زیرا وظایف اعضای خانواده نسبت به یکدیگر به وسیله قانون تنظیم شده بود و هرگونه تغییری در رابطه آن‌ها در برابر گواهان، به‌طور قانونی به ثبت می‌رسید. مقررات دقیقی درباره ازدواج، طلاق، به فرزندی پذیرفتن کودکان و نگهداری از آن‌ها وجود داشت، حال آن‌که پیش‌بینی و پرداخت مهریه، حقوق بیوه‌زنان و قوانین وراثت، همگی تحت نظارت دولت و بر پایه‌های سنتی استوار بود. شاید جالب‌ترین جنبه اجتماعی، عبارت از موقعیت شناخته شده زنان در خانواده بابی و مقام کاملاً مستقل زنان به‌طورکلی بود. هرگونه ازدواج می‌بایستی قانوناً غیرقابل فسخ، همراه عقدنامه‌ای با گواه شاهدان باشد و بدون این مقدمات لازم، زن به‌عنوان همسر به مفهوم قانونی به‌شمار نمی‌آمد. از سوی دیگر، هنگامی که چنین عقد ازدواجی بسته می‌شد، غیرقابل فسخ بودن آن، به‌شدت رعایت می‌شد. عفاف از سوی زن الزامی بود و در غیر این صورت، شدیداً مجازات می‌شد. از سوی دیگر، نسبت به مسئولیت شوهر در مورد نگاه‌داری همسرش با وضعی مناسب با احوالشان نیز تأکید شده بود. قانون، همسر را از حمایت کافی برخوردار می‌ساخت و اگر شوهر، زن خود را ترک می‌کرد، زن می‌توانست تحت شرایط معینی به همسری قانونی مرد دیگری درآید و هرگاه شوهر خودسرانه او را

ترک می‌کرد و بدون اجبار از شهر خود بیرون می‌رفت، زن می‌توانست دوباره ازدواج کند و مرد در بازگشت نمی‌توانست ادعای حقی بر او داشته باشد. اما اگر این ترک کردن او، مثلاً ناشی از به‌اسارت درآمدن در جنگ بود، آن قانون قابل اجرا نبود و زن می‌بایست که در غیاب شوهر، شرایط خود را با وضع او منطبق سازد. در چنین مواردی، مقررات کاملاً به سود زن بود. اگر شوهر اموالی داشت که زن به وسیله آن، می‌توانست در طی دوران اسارت از آن استفاده کند، زن عذری برای ازدواج مجدد داشت و اگر همسر مرد دیگر می‌شد، این ازدواج قانونی به‌شمار نمی‌آمد و آن زن به جرم زنا به مجازات شدید می‌رسید. [۶۹]

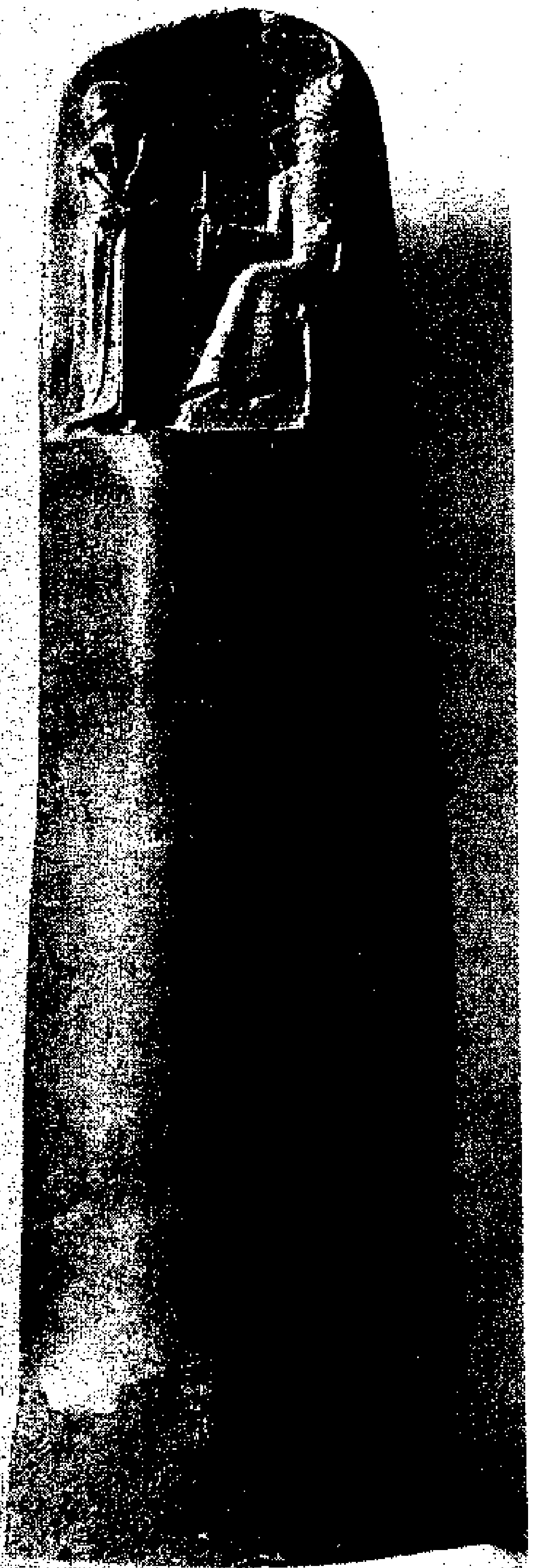
اگر شوهر امکانات کافی برای نگاه‌داری همسرش نداشت، می‌بایستی که به هر طریق ممکن، بر سر معاش کند و اگر چنین نمی‌کرد، زن اجازه ازدواج مجدد داشت. مرد اسیر، پس از بازگشت می‌توانست همسر خود را مطالبه کند ولی کودکانی که زن از ازدواج دوم پیدا کرده بود، با پدر خودشان می‌ماندند.

قرائین طلاق نیز منافع زن را تأمین می‌کرد و در صورتی با او به سختی رفتار می‌شد که معلوم می‌گشت دارایی خود را بر باده داده و در وظیفه خود به‌عنوان همسر قصور ورزیده است. در چنین وضعی، او را بدون حقوق حقه طلاق می‌دادند و حتی او را در خانه شوهرش به‌صورت کنیز به کار می‌گماشتند. اما در صورت فقدان دلیل کافی، حمایت لازم از او به عمل می‌آمد و حقوق حقه زن تأمین می‌شد، زیرا شوهر می‌بایستی مدد معاشی برای او تعیین کند. زن نیز وظیفه نگهداری کودکان خود را برعهده داشت و همسرش می‌بایستی هزینه زندگی و امور تربیتی آن‌ها را تأمین سازد. زن مطلقه و کودکانش پس از مرگ شوهر، بخشی از املاک او را به ارث می‌بردند. ابتلای زن به یک بیماری دایمی زمینه‌ای برای طلاق به دست نمی‌داد. [۷۰]

چنین مقرراتی وضع زن مزدوج را در جامعه بابلی نشان می‌دهد که در دوران باستان، نه تنها بی سابقه بود، بلکه از لحاظ آزادی و استقلال، به وضع زن در بسیاری از کشورهای پیشرفته شباهت داشت. قابل توجه‌تر همانا امتیازات زنان شوهر نکرده طبقات مرفه بود، که در بعضی موارد، می‌توانستند اموالی به نام خود داشته باشند و در امور بازرگانی شرکت جویند. برای نیل به چنین مقامی، زن سوگند یاد می‌کرد که جزو طبقه سرسپردگان یکی از پرستشگاه‌های عمده بابل یا سیپار، یا شهر دیگری بشود. وظایف چنین زنانی جنبه دینی نداشت و اگرچه آنان به‌طور کلی در بنایی ویژه، یا در صومعه‌ای وابسته به پرستشگاه می‌زیستند، ولی از نفوذ و استقلال فراوانی در جامعه برخوردار بودند. زنی که خود را وقف پرستشگاه می‌کرد، می‌توانست از خود اموالی داشته باشد و پس از آن‌که سوگند یاد می‌کرد، پدرش اموالی در اختیار او می‌نهاد، دقیقاً مثل این‌که او را شوهر داده باشد. این ثروت خاص خود او بود و به مالکیت فرقه او در نمی‌آمد و متعلق به پرستشگاهی که به آن وابسته بود نیز نمی‌شد. ثروت او منحصراً صرف نگهداری خودش می‌شد و پس از مرگ پدرش، برادرانش از او نگهداری می‌کردند. زن می‌توانست املاک خود را اجاره بدهد. پس از مرگ زن، سهم او به

خانواده‌اش می‌رسید، مگر آن‌که پدر به او این امتیاز و اجازه را داده باشد که بتواند ثروت خود را برای دیگری به ارث بگذارد. اما هرگونه ثروتی که به ارث می‌برد می‌توانست آن را به موجب وصیت به دیگری بدهد و از این بابت، مالیاتی نمی‌پرداخت. وی از آزادی بسیاری برخوردار بود و می‌توانست صومعه را ترک گوید و ازدواج کند.

زنان سوگند خورده پرستشگاه‌ها، اگرچه سوگندشان باعث تأمین امتیازاتی جهت آن‌ها می‌شد، ولی مسئولیت‌های مشابهی نیز به دنبال داشت. چنین زنی حتی هنگامی که ازدواج می‌کرد، مجبور بود باکره بماند و اگر همسرش خواهان فرزند می‌شد، زن می‌بایستی برای او مستخدمه‌ای یا صیغه‌ای بیابد. اما با وجود این، مقام خود را به عنوان رئیس دائم خانواده حفظ می‌کرد. کنیز صیغه موردنظر، اگرچه ممکن بود کودکانی از این شوهر به دنیا بیاورد، ولی همیشه نسبت به همسر اول مقام پایین‌تری داشت، و اگر می‌کوشید که خود را هم‌پایه زن اول بداند، زن اول حق داشت که او را داغ کند و در گروه کنیزان جای دهد. هرگاه صیغه نازا بود، او را می‌فروختند. زنان ازدواج نکرده وقف پرستشگاه نیز می‌توانستند در خانه‌های مخصوص خود باشند و، وقت و پولشان را به هر طریقی که بخواهند صرف کنند، ولی می‌بایستی از لحاظ تجاری و اخلاق اجتماعی ضوابط مشکلی را رعایت کنند و تخطی از آن‌ها مستوجب مجازات‌های



ستون یادمانی حموربی، دوره بابلی کهن، از سنگ سیاه، سده هجدهم پیش از میلاد. پادشاه بابل، اعطاکننده قانون در مقابل خورشید - خدا یعنی شمش ایستاده است. او حلقه و عصایی در دست دارد و در روی سنگ یادبود «مجموعه قوانین» حموربی کنده شده است. موزه لوور، پاریس.

سنگین می‌شد. مثلاً چنین زنانی نمی‌توانستند شراب‌فروشی باز کنند یا حتی وارد آن شوند، در غیر این صورت، مستوجب مرگ بودند. زن ازدواج نکرده و قف پرستشگاه، از امتیاز یک زن ازدواج کرده بهره‌مند بود و تهمت زدن به او موجب می‌شد که پیشانی اتهام‌زننده را داغ کنند. نظر به این که مقام اجتماعی زنان و قف پرستشگاه بسیار ارجمند بود، بسیاری از زنان خانواده‌های اصیل، حتی افراد خاندان سلطنتی، در زمره آنان درمی‌آمدند.

جالب توجه است که زنان یک نژاد شرقی، در آغاز هزارهٔ دوم، به چنین مقام مستقلی رسیده باشند. شاید توضیح این نکته را در سهم مهمی می‌توان دانست که تجارت نقش مهمی در زندگی بابل داشت. در میان اقوام آن زمان که بیش‌تر به تجارت و جنگ می‌پرداختند، فعالیت زن، لزوماً محدود به پرورش کودکان و توجه به امور اقتصاد داخل منزل بود. اما با گسترش تجارت در بابل، به‌نظر می‌رسد که زنان طبقهٔ بالا، تقاضا کرده باشند که در فعالیت‌هایی شرکت جویند که خود را شایستهٔ آن می‌دانستند. موفقیت این تجربه، مسلماً، تائیدهای مرهون سطح اخلاقی بالایی بود که آن را از زنان انتظار داشتند و نیز تا اندازه‌ای وابسته به اعتباری بود که در نتیجهٔ پرداختن به امور مذهبی حاصل می‌شد. [۷۱]

اقتصاد و بازرگانی

در آب و هوای نیمه‌استوایی منطقهٔ بابل، ترعه‌ها برای پیشبرد موفقیت‌آمیز یک کشاورزی سهمی حیاتی داشتند. دلائلی در دست است که نشان می‌دهد تقریباً هر پادشاه، از سلسله اول بابل ترعه‌های جدید حفر کرده است و روش آبیاری و انتقال آب را ادامه داده است. احتمال دارد که بسیاری از ترعه‌ها که به حفر آن‌ها در متون اشاره شده است، در واقع بازسازی شهرهای قدیمی بوده که بستر آن‌ها، از گل و لای انباشته شده بود. نامهٔ جالب‌توجهی به‌دست آمده که آن را نوهٔ حموربی به‌نام ابی-اشوع^۱ نوشته است و در آن، از بالا آمدن ناگهان سطح ترعهٔ ایرنینا^۲، سخن به‌میان آورده است. وظیفهٔ حکام محلی مراقبت از ترعه‌ها بود و حفظ حقوق در آب‌های محلی اعمال می‌شد. [۷۲]

در دست‌نوشته‌های بابلی، اشاراتی به دستگاه‌های آبیاری شده که باید شبیه دستگاه‌هایی باشد که در بین‌النهرین و مصر رواج داشت. این دستگاه، که در کنار دجله از آن استفاده می‌شد، در یک نقش برجستهٔ آشوری دیده می‌شود، که در کُینجیک^۳ پیدا شده است که، تصاویری از این دستگاه آبیاری موسوم به شادوف^۴ را نشان می‌دهد. روشی که بدان وسیله ابزارهای کشاورزی روزگار پیشین بابل باقی مانده بر اثر شکل خیش به‌خوبی آشکار است که از آن در بخش‌هایی از سوریه استفاده می‌شد و شبیه آن‌هایی بود که در دورهٔ کاسی‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت که تصویر جالبی از آن برجای مانده است. در لوحه‌ای که در نیپور در بین‌النهرین کشف شده و تاریخ آن را در سال چهارم سلطنت نزی-مروتاش^۵ دانسته‌اند. اثر

1. Abi-eshu

2. Irnina

3. Kuyunjik

4. Shadduf

5. Nazi-Maruttash

چندین مهر استوانه‌ای شکل دیده می‌شود که سه نفر را در حال شخم زدن نشان می‌دهد و خیش به وسیله دو گاو نر کوهاندار کشیده می‌شود. همان جریان بذر و شخم را در تصویر دیگری می‌بینیم که یکی از آن‌ها از زمان کاسی‌ها به دست آمده و بر روی یک کودورو^۱ (سنگ مرزی) دوره ملی-شیپاک^۲ دوم، کنده شده و به منزله علامت مقدس الهه شخم به نام گشتینا^۳ است و دو نقش دیگر مربوط به دوره آشوری‌هاست که یکی از آن‌ها، روی کاشی دیوار قصری در خورس‌آباد^۴ دیده می‌شود و دیگری را، در میان علائم سنگ سیاه اسرحدون^۵ می‌یابیم که بر روی آن، شرح او را درباره تعمیر بابل می‌خوانیم. [۷۳]

نخل، دومین منبع عایدی بابل را تشکیل می‌داد، زیرا به وفور بر روی خاک‌های آبرفتی می‌روید و یکی از مواد غذایی اولیه به شمار می‌رفت. از آرد آن، برای تهیه نان و از شیر آن، برای پختن شیرینی و از الیاف آن، برای بافتن طناب و از تنه آن، برای ساختن مواد ساختمانی استفاده می‌شد. از نامه‌های سلطنتی دوره اول درمی‌یابیم که از ترعه‌ها فقط برای آبیاری استفاده نمی‌شد، بلکه از آن‌ها، به منظور راه‌های آبی برای حمل و نقل بهره‌برداری می‌کردند. برای حمل کالاهای سنگین بر روی دجله و فرات از کلک استفاده می‌شد. می‌دانیم که حموربی، آشور را جزو قلمرو خود آورده و بعید نیست که استفاده از کلک‌ها لااقل، به دوره سلسله اول می‌رسیده است. از لحاظ داد و ستد محلی، در این زمان قفه را به کار می‌بردند، زیرا تصویر آن بر روی یادمان‌های آشوری دیده می‌شود و شبیه آن‌هایی بوده است که در قسمت‌های سفلی دجله و فرات مورد استفاده بوده است. قفه‌های روی حجاری‌های نینوا، که هرودوت به آن‌ها اشاره می‌کند، پوشیده از چرم است. [۷۴]

در متون و سنگ‌نوشته‌های دوره پیشین، به کشتی اشاره شده است. اندازه هر کشتی را با مقدار غله‌ای که در آن جای می‌گرفت اندازه‌گیری می‌کردند و بزرگ‌ترین واحد حجم را گور^۶ می‌نامیدند. فعالیت‌های بازرگانی بابل در زمان سلسله اول، منجر به گسترش شهرهای بزرگ شد، که از صورت مراکز محلی توزیع خارج شدند و شروع به تجارت با نقاط دوردست کردند. میان بابل و عیلام، روابط بازرگانی نزدیک از دیرباز برقرار شده بود. در راه‌های تجاری در زمان سلسله اول، خر، تنها حیوان بارکش بود ولی فقط پس از غلبه کاسی‌ها بر بابل بود که استفاده از اسب متداول شد. شمار بسیاری از قراردادهای سلسله اول مربوط به سفرهای تجاری است و شرایط معامله‌ای که طرفین ذینفع در آن وارد می‌شدند، در قراردادهای مزبور آمده است. میدان‌های پایتخت و شهرهای بزرگ می‌بایستی مراکزی بوده باشند که در آن‌جا معاملات تجارتی صورت می‌گرفته است. [۷۵]

دادگستری و قضاوت

دادگستری در دوره سلسله اول، به وسیله دادگاه‌هایی که تحت نظارت پادشاه تعیین می‌شدند،

1. Kudurru

2. Meli-Shipak

3. Geshtina

4. Khursabad

5. Esrhaddon

6. Gur

صورت می‌گرفت. قضات از سوی پادشاه به کار گماشته می‌شدند و برای آن‌که به‌طور دلخواه قانون را تعبیر و تفسیر نکنند، تنی چند از بزرگان شهر با آنان می‌نشستند و در شنیدن مطالب گواهان و بررسی مدارک به آن‌ها کمک می‌کردند. از نامه‌های حموربی چنین برمی‌آید که وی، نه تنها بر مواردی که در پایتخت درباره آن‌ها تصمیم گرفته می‌شد نظارت داشت، بلکه درباره آن‌هایی که در سایر شهرهای منطقه بابل رخ می‌داد، اعمال نظر می‌کرد. در یک مورد، از رشوه‌خواری در شهر دور-گورگوری^۱ آگاه شد و به استاندار آن‌جا دستور داد که درباره این اتهام بررسی کند و طرفین خاطی را برای مجازات به بابل بفرستد. بسیاری از موارد حقوقی که در نزد پادشاه مطرح می‌شد مربوط به اخاذی نزول‌خواران بود و هنگامی که از سوی آن‌ها نادرستی مشاهده می‌شد پادشاه آن‌ها را به سختی تنبیه می‌کرد. [۷۶]

کاهنان و اخترشناسان

روابط پادشاه با کاهنان بی‌شمار نیز بسیار نزدیک بود و نظارتی که بر کاهنان بزرگ و زیردستان آن‌ها اعمال می‌کرد، ظاهراً به‌همان اندازه شبیه و مؤثر بود که بر اولیای قضایی در سراسر کشور. بخش مهمی از کاهنان را اخترشناسان تشکیل می‌دادند که وظیفه آن‌ها احتمالاً، ارسال گزارش‌های ادواری به پادشاه، درباره اختران و حرکات اجرام سماوی بود، به‌منظور تعیین تأثیرات سعد و نحسی که از آن عاید دولت می‌شد.

یکی از نامه‌های حموربی خطاب به سین-ایدینام^۲، استاندار او در لارسا است که در آن به وی اطلاع می‌دهد که تصمیم گرفته شده است یک سال کیسه را در تقویم منظور بدارد. تقویم قمری بابل‌ها، در نظر گرفتن ادواری افزودن ماه را الزامی می‌ساخت تا آن را با سال شمسی تطبیق دهند. در نامگذاری سال، کاهنان باید سهم عمده‌ای داشته باشند، زیرا اکثر وقایعی که سال‌ها را براساس آن‌ها نامگذاری می‌کردند، جنبه مذهبی داشت. این روش، از سومری‌ها به ارث برده شده بود. غالباً برای سال، نامی موقتی اتخاذ می‌شد و هنگامی که واقعه مهمی رخ می‌داد، یا پیروزی عظیمی به‌دست می‌آمد، سال مزبور را دوباره نامگذاری می‌کردند. [۷۷]

یک طبقه مهم مذهبی دیگر در این دوره، صنف غیبگویان بود که به‌نظر می‌رسد آنان نیز تحت نظارت پادشاه بودند. این مطالب را از نامه‌ای که یکی از شاهان متأخر سلسله اول، به سه تن از کارمندان عالی رتبه سیپار نوشته بود، درمی‌یابیم. به اطلاع پادشاه رسیده بود که در شاگا^۳ غله نایاب شده است و چون این شهر در ناحیه اداری سیپار قرار داشت، شاه نامه‌ای به کارکنان آن‌جا نوشت و به آنان دستور داد که به شاگا غله بفرستند. اما پیش از انجام این کار، با غیبگویان مشورت کنند تا بدانند که آن عمل شگون دارد یا نه؟

1. Dur-Gur-Gurri

2. Sin-idinam

3. Schagga

گله‌ها و رمه‌های پرستشگاه‌های بزرگ، همراه با گله‌ها و رمه‌های پادشاه، به چراگاه برده می‌شد و گردآورندگان خراج دولتی و مذهبی مستقیماً، گزارش‌های خود را برای پادشاه می‌فرستادند. برخی سندها، روش‌های اداری دولت را روشن می‌سازد و طریقی را نشان می‌دهد که بدان وسیله، پادشاه نظارت شخصی خود را بر کوچک‌ترین جزئیات کارهای پرستشگاه‌ها اعمال می‌کرده است.

در گستره مذهبی، ارتقای بابل به مقام پایتختی، منجر به شماری تغییرات عمده و تجدیدنظر در خدایان بابلی شد. مردوک^۱، خدای بابل، به تناسب اهمیت بابل شهرت یافت. اقدامات و صفات انلیل، خدای بزرگ سومری، به او نسبت داده شد و افسانه‌ها و اسطوره‌های سومری، به ویژه آن‌هایی که مربوط به آفرینش جهان بود، توسط کاهنان بابلی از سر نوشته و به مردوک نسبت داده شد. آغاز این مرحله را می‌توان دقیقاً مربوط به سال غلبه حموربی بر ریم-سین و نظارت بعدی او بر نیپور، مرکز باستانی دین سومر کهن دانست.

سومری‌ها در آن هنگام، نژادی در حال انقراض بودند و نابودی تدریجی زبانشان همراه با ترجمه‌ای منظم و تغییراتی جزئی از نوشته‌های مذهبی آنان بود. انلیل را نمی‌توانستند به کلی از مقامی که سال‌ها از آن برخوردار بود برکنار کنند، ولی مردوک را به عنوان فرزند ارشد او به شمار آوردند. مردوک، طوری مجسم شده بود که گویی جهان را از جسم جدا شده هیولای دریا آفرید. [۷۸]

سلسله پادشاهان «سرزمین دریا»

در سال‌های پایانی سلطنت حموربی، بابل به اوج قدرت پیشین خود رسیده بود، عبارت غرورآمیز مقدمه مجموعه قوانین او، این نکته را می‌رساند که امپراتوری او دارای استحکام بود و شهرهایی از لطف و مرحمت او برخوردار می‌شدند. پس از او، پسرش سامسو-ایلونا سنت‌های پدر را به ارث برد. در نامه‌هایی که از او باقی مانده است، شواهد بسیاری در دست است که نشان می‌دهد که وی همان نظارت دقیق را بر کارگزاران قضایی و اداری خود در شهرهای دور از پایتخت اعمال می‌کرد. در سال سوم و چهارم سلطنت او بود که ترعه سامسو-ایلونا-ناگاب-نوخوش-نیشی^۲ و ترعه سامسو-ایلونا-خگالوم^۳، ساخته شد و از این زمان به بعد، فعالیت‌های پادشاه صرف تزئین بیش‌تر پرستشگاه‌های بزرگ بابل و سیپار شد. در سال نهم سلطنت او، در کنار تپه‌های عیلام غربی، طوایف کاسی حضور یافتند و این خود علامتی بود که امپراتوری به خاک و خون کشیده خواهد شد. ریم-سین، دشمن دیرینه حموربی از روزگار مرگ او، اعتبارش افزایش یافته بود. بنابراین، در بابل جنوبی، علم طغیان برافراشت و موفق به تصرف اِرک و نیسین شد.

سامسو-ایلونا، سپاهی جهت جلوگیری ریم-سین گسیل داشت و او را شکست داد و لارسا را

1. Marduk

2. Samsu-iluna-nagab-nukhush-nishi

3. Samsu-iluna-khegalum

دوباره اشغال کرد. اما، شورش کاملاً سرکوب نشده بود. اور و اِرک هنوز مقاومت می‌کرد. این حمله‌ها و شورش‌ها طبعاً، به منابع ملی آسیب وارد می‌آورد. نوشته‌اند که در سال دوازدهم سلطنت نو، همهٔ سرزمین‌ها، علیه او شورش کردند.

دشمن دیگر، ایلوما-ایلوم^۱ اگدی بود که، در رأس شورشیان کشور-دریا، در کنار خلیج فارس قرار داشت و خود را مستقل اعلام کرد. موقعیت خود را تحکیم بخشید و شهر مرکزی نیپور را به تصرف درآورد و از شرائط ویژه‌ای استفاده کرد و دولتی مستقل برپا ساخت.

فشار وارد شده بر بابل، از سوی مهاجمان سامی غربی، منجر به جابه‌جایی جمعیت شده بود و پیشروی به سوی پائین رود ادامه داشت. گروه‌هایی از جمعیت که از لحاظ نژادی با مهاجمان فرق داشتند، بیش‌تر به نقاط دیگر پناه می‌بردند و کشور-دریا، غیر از عیلام، تنها مرز عقب‌نشینی به‌شمار می‌آمد. از نام‌های فرمانروایان متأخر کشور-دریا چنین برمی‌آید که عنصر سومری بین مردم، پس از اشغال موفقیت‌آمیز جنوب بابل صورت گرفت. پادشاهان کشور-دریا، با استفاده از چنین سرزمینی، توانستند با کوشش فراوان بخش‌هایی از آن منطقه را به تصرف خود درآورند. [۷۹]

در بعضی از سنگ‌نوشته‌های تاریخ‌گذاری شده و آسیب‌دیده از سامسو-ایلونا، انعکاس‌هایی از چند لشکرکشی او می‌یابیم و می‌دانیم که وی ترعهٔ ابی-اشوع را ساخت و دژی در کنار دروازهٔ دجله بنا کرد و آن را به نام خود دور-ابی-اشوع^۲ نامید و همچنین، شهر لوخائیا^۳ را در کنار ترعهٔ آراختو^۴ در مجاورت بابل، بنا کرد.

سه جانشین او همان رسم را ادامه دادند، و امی-دیتانا^۵ و امی-زادوگا پسر و نوه‌اش در بابل و سیپار و نقاط دیگر، آثاری از خود برجای نهادند. پادشاهان متأخر سلسلهٔ اول، دربارهٔ هدایای نذری باشکوه خرد مطالبی می‌نوشتند. برای مردوک، خدای بابل، سلاح‌های بی‌شماری از زر سرخ فراهم می‌ساختند، و پرستشگاه خدای خورشید در سیپار را با سنگ‌های گرانبها و زر سرخ و لاجورد مرصع می‌کردند. این‌گونه اشارات، گواه ثروتی است که بابل در این روزگار به دست آورده و ناشی از فعالیت‌های بازرگانی روزافزون آن به‌شمار می‌رفت. [۸۰]

از کارهای عام‌المنفعه که به وسیلهٔ امی-دیتانا، فرزند ابی-اشوع انجام گرفت، اطلاعات نسبتاً زیادی در دست است. وی، علاوه بر ترعهٔ امی-دیتانا، دژی به نام دور-ابی-دیتانا^۶ و نیز دژ دیگری به همان نام در کنار ترعهٔ می-انلیل^۷ برپا ساخت. امی-دیتانا در دو مورد ادعا می‌کند که سرزمین خود را از خطر حفظ کرده و قدرت مردوک را برقرار ساخته است و همچنین، از یک نسخهٔ نو-بابل‌ی می‌دانیم که وی به خود، لقب پادشاه «سومر و اگد» را داده است. [۸۱]

یک سال پس از تصرف مجدد نیسین از دست دشمنان، امی-زادوگا به جای پدر بر تخت نشست

1. Iluma-Ilum

2. Dur-Abi-Eshu

3. Lukhaia

4. Arakhtu

5. Ammi-ditana

6. Dur-Ammi-ditana

7. Mē-Enlil

و عظمت سلطنت خود را به انلیل و نه به مردوک یا هر خدای دیگر، نسبت می‌داد. تعدادی اشارات مذهبی در سال دهم سلطنت او معلوم می‌دارد که کشور او، یک دوره پراشویی را گذرانده بود. او قلعه دور-امی-زادوگا^۱ «در مصب فرات» را ساخت و جشنی که به یاد اقدامات نذری متوالی او، در سال‌های باقی‌مانده سلطنتش و همچنین، سلطنت پسرش سامسو-دیتانا^۲ گرفته می‌شد، این نکته را محتمل می‌سازد که پادشاهان کشور-دریا، بخشی از سرزمین‌هایی را که به‌طور موقت از دست داده بودند، دوباره باز یافتند.

وقایع نگار می‌نویسد که در زمان سلطنت سامسو-دیتانا، آخرین پادشاه سلسله، مردان سرزمین خسته به سرزمین اگد تاختند. به عبارت دیگر، هیتی‌ها از آناتولی از طرف فرات پایین آمدند و از سوی شمال غربی، به بابل حمله بردند. اگر هیتی‌ها موفق شده باشند که مقدس‌ترین خدایان بابل را از آن‌جا ربوده باشند، پیداست که شهر را غارت کرده و شاید آن را تا مدتی در تصرف داشته بودند. بنابراین، سلسله سامی غربی در بابل، بر اثر این فاتحان هیتیایی، شاید منقرض شده باشد. تاکنون گواه مستقیمی از تصرف بابل توسط آن‌ها در دست نداریم، ولی چون دولت آن‌ها نیرومندترین رقیب بابل در دوره پیش از حمله هیتی‌ها بود، شاید مرزهای خود را پس از سقوط آن، گسترش داده باشند.

این واقعیت، که کاسی‌ها بابل را به پایتختی برگزیده بودند، نشان می‌دهد که عوامل اقتصادی که آن شهر را در آغاز بدان مقام رسانده بود، هنوز به قدرت خود باقی بود. عناصر سومری در میان مردم جنوب بابل، شاید روزگاری آخرین دوره نفوذ خود را گذرانده باشد و بقایای نژادی آن‌ها در کشور-دریا، تا حدی، کوشش آن را برای استقلال توجیه می‌کرد. اما در بابل به‌طور کلی، تأثیرات سه قرن فرمانروایی سامی‌های غربی پا برجا ماند. هنگامی که پس از غلبه کاسی‌ها، بار دیگر بابل وارد صحنه شد، پیدا بود که سنت‌های باقی‌مانده از نخستین امپراتوری آن، تغییرات زیادی نکرده بود. [۸۲]

کاسی‌ها که از نژاد آریایی بودند و با اندکی اطمینان می‌توان آن‌ها را از خویشاوندان فرمانروایان متأخر میتانیایی دانست، تسلط خود را بر جمعیت غیرایرانی پیشین در سوبارتو^۳ یا بین‌النهرین شمالی، برقرار ساختند و اگرچه به تدریج تمدن بابل را اقتباس کردند، مدت‌ها نام‌های بومی خود را همراه با هویت جداگانه خویش حفظ می‌کردند. سود مهمی که عاید بابل ساختند در مورد اصلاح محاسبه تقویم بود. به جای به کار بردن نظام دشوار قواعد تاریخ‌گذاری، که از سومری‌ها به سامی‌ها به ارث رسیده بود، کاسی‌ها نظام ساده‌تری را اتخاذ کردند.

از لحاظ مادی، بزرگ‌ترین تغییری که در زندگی بابل پیش آوردند عبارت از وارد کردن اسب از نقاط دیگر و استفاده از آن بود. پیش از این زمان (خرکوهستان)، که اسب را در بابل به آن اسم می‌نامیدند، حیوانی کمیاب بود و قدیمی‌ترین اشاره‌ای که به آن شده، مربوط به عصر حموربی بوده است.

1. Dur-Ammi-Zaduga

2. Samsu-ditana

3. Subartu

حملة کاسی‌ها به سرزمین بابل، در زمان سامسو-ایلونا بود که مهاجمان موفق شدند جای پای ثابتی در شمال بابل به دست آورند. بنابر فهرست نام‌های پادشاهان، مؤسس سلسله سوم، گندش^۱ نام داشت و تأیید این مدرک در یک لوحه نو-بابلی به دست آمده است. گندش در این لوحه، خویش را پادشاه بابل می‌داند و القاب افتخارآمیز پادشاه چهارگوشه جهان و پادشاه سومر و اکد را اتخاذ می‌کند. پادشاه دیگر کاسی به نام اولام-بوریاش^۲ است که سرزمین کشور-دریا را فتح کرد و تسلط خود را بر آن‌جا برقرار ساخت. اولام-بوریاش برادر کشتیلیاش^۳ کاسی بود، که شاید او را بتوان با سومین فرمانروای کاسی بابل یکی دانست. پس از او، اگوم^۴، فرزند جوان کشتیلیاش، بر تخت نشست و شهر دور-انلیل^۵ را تصرف کرد. در نسل بعد، این خانواده کاسی، سرزمین بابل را میان خود تقسیم کردند. با اشاراتی در متون تاریخی می‌توان نام‌های تنی چند از پادشاهان بعدی بابل را یافت. اما این اطلاعات ناچیز است. به سبب روابط بازرگانی با سوریه، از زمان پادشاهان سامی غربی به بعد، نفوذ فرهنگ بابلی تا نقاط دوردست گسترش یافته بود. روش نگارش آنان بر روی الواح مناسب و ضایع نشدنی از گل رس، مورد تقلید ملت‌های دیگر غرب آسیا قرار گرفته و زبان آنان، به صورت زبان عمومی جهان باستان درآمده بود. مصر، پس از تصرف کنعان، به شکل یک دولت نیرومند آسیایی درآمده، روش متداول مکاتبه را با سایر دولت‌های بزرگ و با استان‌های خود در کنعان، در پیش گرفته بود. بدین ترتیب است که بعضی از جالب توجه‌ترین اطلاعات ما، درباره این دوره، نه از منابع بابلی، بلکه از مدارک دیگر است.

آشور در اوایل سده سیزدهم، موفق به تصرف و غارت بابل شد و بر طبق یک روایت، مدت هفت سال بر آن حکومت کرد و اگرچه مجبور شد برای مطیع ساختن نواحی جنوبی دوباره دست به اقداماتی بزند ولی عیلام، دشمن دیرینه تر بابل بود که بر حکومت طولانی و غیربرجسته کاسی پایان داد. [۸۳]

نویسندگان تاریخ بابل کهن باید از شوتروک-ناخونته^۶ و فرزندش، به سبب حملات آن‌ها به دره فرات، سپاسگزار باشند، زیرا، بعضی از اسنادی که آنان با خود به غنیمت بردند، در تپه‌های شوش محفوظ ماند، تا زمانی که هیأت فرانسوی آن‌ها را از دل خاک بیرون آورد، که از آن جمله است: ستون سنگی نارام-سین، مجموعه قوانین حموربی و تعدادی از سنگ‌های مرزی-از دو لشکرکشی نبوکد-نصر اول به عیلام، دو اثر در دست است که در طی آن لشکرکشی‌ها، وی نه تنها سرزمین‌های از دست‌رفته خود را بازیافت، بلکه جنگ را به سرزمین دشمن کشاند. این متن را بر روی قطعه‌ای از سنگ آهک نقر کرده‌اند. در یک سوی آن، یک سلسله علایم آسمانی دیده می‌شود تا بر طبق رسمی که در دوره کاسی‌ها متداول بود، سند را تحت حمایت خدایان قرار دهند. سند مزبور، نبرد را با عبارات پرشور توصیف می‌کند: در این‌جا، ریتی-مردوک^۷، سردهسته گردونه‌رانان، با رهبری کردن

1. Gandash

2. Ulam-Buriash

3. Kashtiliash

4. Agum

5. Dur-Enlil

6. Shutruk-Nahhunte

7. Ritti-Marduk

حمله، خدمات شایسته‌ای انجام داد. او به پادشاه عیلام حمله برد، به‌طوری که کارش به تباهی گرایید؛ شاه نبوکد-نصر پیروز شد، سرزمین عیلام را به‌دست آورد و ثروت آن را به باد غارت داد. نبوکد-نصر، اگرچه مجد و عظمت کشور خود را بازگردانید، ولی مؤسس سلسله خود نبود. تو سه سلف او، یکی را به‌نام مردوک-شاپیک-زیریم^۱ می‌توان تشخیص داد. نام او در یک قطعه سنگ مرزی که در دانشگاه ییل خوانده شد، مربوط به سلطنت مردوک-نادین-آخه^۲ است و به سائ دوازدهم سلطنت مردوک-شاپیک-زیریم، اشاره می‌کند. [۸۴]

جنگ با لولوها و آشور

پیروزی‌های نبوکد-نصر در جنگ با عیلام و ناحیه مجاور و لولوبو^۳، او را قادر ساخت که با شدت بیش‌تری، به دفاع از مرزهای شمالی بپردازد. او، آشوریان را به‌عقب راند و آن‌ها را تعقیب کرد، ولی در این جنگ، از سپاه آشور شکست خورد و اردوگاه مستحکم خود را از دست داد. نبوکد-نصر، پیوسته از خود با نام «فاتح امورو» یاد می‌کند، ولی او را نباید بیش از یک فاتح منطقه فرات میانه دانست.

این‌که بابل در درون مرزهای خود سازمان اداری کارآمدی داشته از بررسی یک سنگ مرزی معلوم می‌شود که مربوط به دوره انلیل-نادین-آپلی^۴، جانشین نبوکد-نصر است که اعطای قطعه زمینی در ناحیه ادینا^۵ در جنوب بابل، به‌وسیله انا-شوم-ایدینا^۶ را ثبت می‌کند. این شخص، حاکم کشور-دریا بوده و آن ناحیه را تحت نظارت پادشاه بابل اداره می‌کرده و از سوی او منصوب می‌شده است. در زمان سلطنت مردوک-نادین-آخه، بابل بار دیگر از آشور شکست خورد و دوباره با تیگلت پیلسر اول، در بخش اخیر سلطنتش جنگید، ولی فرزند او به‌نام آشور-بعل-کالا^۷، با مردوک-شاپیک-زر-ماتی^۸، روابط دوستانه داشته است.

بدین ترتیب، نخستین مرحله روابط بابل با آشور، به پایان رسید، درحالی که مدت سه سده بود که حالت متناوب جنگ و صلح موقتی میان آن‌ها، برقرار بود و در زمان سیماش-شیپاک^۹ بود که کوششی به‌منظور برقراری مجدد پرستش خورشید-خدا، به‌عمل آمد. سیماش-شیپاک از «کشور-دریا» آمده و سلسله پنجم را بنیان نهاده بود و سلسله ششم به‌دست ا-اولماش-شاکین-شوم^{۱۰} تأسیس شد و تا اندازه‌ای اوضاع معبد سرو صورت یافت.

در زمان نبو-موکین-آپلی^{۱۱}، مؤسس سلسله هشتم، دولتی ثابت بار دیگر در بابل به‌وجود آمد. یک نقش از این پادشاه، بر روی سنگ مرزی زمان او حفظ شده است که در آن او را، در حالی نشان داده‌اند که موافقت خود را با انتقال ملکی ابراز می‌دارد. در روزگار سلطنت سلسله هشتم بود که

1. Marduk-shapik-Zerim

2. Marduk-Nadin-Akhe

3. Lulubu

4. Enlil-nadin-apli

5. Edina

6. E-ana-shum-iddina

7. Ashur-bēl-Kala

8. Marduk-Shapik-Zēr-mati

9. Simash-shipak

10. E-ulmash-shakin-shum

11. Nabu-mokin-appli



شمشی-آداد (Shamshi-Adad) پنجم
در زیر نماد خدایان.

تجدید حیات آشور پیش آمد و منجر به پیروزی‌های آن جهانگشای بی‌رحم، یعنی آشور-نصیر-پال^۱ و فرزندش شلمنصر^۲ سوم شد. پادشاه آشور، ضمن ثبت پیروزی خود، بابلی‌ها را کاسی‌ها می‌نامد و این حاکی از شهرت سلسله‌ای بیگانه به‌شمار می‌آمد، که بیش از سه قرن پیش، منقرض شده بود. پادشاه دیگر بابل یعنی نبو-آپلو-ایدینا^۳، بیهودگی مقاومت در برابر آشور را احساس کرد و از این‌رو، با آنان روابط دوستانه‌ای برقرار کرد. او، پادشاهی است که معبد شمش^۴ را در سیپار، تعمیر و چیزهای بسیاری وقف آن کرد. منظره حجاری شده بر روی لوح سنگی یادبودی که وقف مجدد معبد را ثبت می‌کند، نبو-آپلو-ایدینا را درحالی نشان می‌دهد که به‌وسیله نبو-نادین-شون^۵ و الهه آئیا^۶، به حضور خدای خورشید برده می‌شود.

در طی پنجاه سال بعد از آن، آگاهی از امور بابل اندک است و حتی نام‌های آخرین اعضای سلسله هشتم در دست نیست. در این زمان بود که پادشاهان آشور، چون مرزهای سرزمین خودشان مورد تهدید اورارتو بود، دیگر نمی‌توانستند به فکر پیشرفت‌های بیش‌تری در غرب بيفتند.

از زمان سقوط سلسله نهم، تا ارتقای امپراتوری نو-بابلی، کاملاً تحت‌الشعاع قدرت آشور بود و به‌صورت یک ایالت تابع امپراتوری به‌شمار می‌رفت و سلسله دهم آن، تنها مرکب از فرمانروایان آشوری یا کارگزاران آن است. پس از

1. Ashur-nazir-pal

2. Shalmaneser

3. Nabu-aplu-Iddina

4. Shamash

5. Nabu-nadin-Shun

6. Aia

مرگ سارگون در ۷۰۵ پیش از میلاد، استان‌های تابع امپراتوری شورش کردند. شورش به وسیلهٔ بابل رهبری شد، ولی در آن‌جا مروداخ-بالادان^۱، با کمک عیلامی‌ها دوباره ظاهر شد. ولی، طی جنگ‌ها و منازعاتی دوباره بابل تحت تسلط آشور قرار گرفت. آشور در رفتار بعدی خود با بابل، متناوباً^۲ سیاست تهدید استفاده کرد و این سیاست در زمان سناخریب^۳ و اسرحدون، به اوج خود رسید. اما تناوب این سیاست، اشتباهی به مراتب بدتر بود، زیرا بابلیان به قدرت خود پی بردند و این مطلب آنان را در مقاومت سرسختانهٔ خود پابرجا ساخت و هنگامی که بابل با کمک عیلام ضرباتی بر آشور وارد آورد، تا اندازهٔ زیادی نیروی نظامی آن کشور را، که بر اثر مبارزات با مصر ضعیف شده بود، بیش‌تر کاهش داد. در ۶۲۵ پیش از میلاد، هنگامی که سکاه‌ها در امپراتوری آشور به تاخت و تاز پرداخته بودند، قدرت آشور تقلیل می‌یافت، ولی زمانی که نبوپولسر^۴، خود را در بابل پادشاه خواند و دولت تازه‌ای تأسیس کرد توانست طی حدود هفتاد سال پس از سقوط نینوا، بر سرکار باقی بماند. سکاه‌ها در اواسط قرن هفتم پیش از میلاد کیمریان^۵ را به آسیای صغیر رانده بودند، و در واقع، آنان بودند که یک نسل بعد، ضربهٔ نهایی را بر امپراتوری آشور وارد آوردند. قرن‌ها بود که این قدرت نظامی بزرگ یعنی آشور، در سراسر آسیای غربی، تولید نگرانی و وحشت کرده بود. ولی این قدرت بزرگ، دیگر در آن زمان نیرویی نداشت که بتواند جلوی حملات سکاه‌ها و کیمیری‌ها را بگیرد، زیرا که آشور بانی پال^۶ سدّ اورارتو را از میان برد و می‌بینیم که طایفه‌ای از نژاد هندواروپایی مادها و از خویشان ایرانیان بر آن سرزمین دست یافتند.

بنا بر گفتهٔ هرودوت، مادها پیش از محاصرهٔ آشور دوبار به آن‌جا هجوم برده بودند و طبیعی بود که نبوپولسر، مادها را متفق خود بداند و دختر کوئکسارس^۷ پادشاه ماد را برای پسرش نبوکد-نصر به زنی بگیرد. در روزگار نبوکد-نصر، جنگ‌هایی با مصر صورت گرفت که به نفع دولت نو-بابلی بود. نبوکد-نصر، با انجام لشکرکشی‌های ماهرانه و تهورآمیز خود، دولت نو-بابلی را بر پایه‌ای مستحکم قرارداد به‌طوری که قدرت او از خلیج فارس تا مرزهای مصر بلامعارض شد.

از پادشاهان نو-بابلی، شمار بسیاری کتیبه به دست آمده است که برخلاف مدارک آشوری، حاوی روایاتی دربارهٔ لشکرکشی‌ها نیستند، ولی محدود به بازسازی یا احداث پرستشگاه‌ها یا قصرهای سرزمین بابل و سایر شهرهای بزرگ آن سرزمین است.

نبوکد-نصر، در کتیبه‌های خود به عنوان سازنده‌ای نیرومند جلوه گر می‌شود. او چهرهٔ شهر بابل را تغییر داد. او، معابد بزرگ واقع در ا-زیدا^۸ و بورسپا^۹ را ساخت و آن‌ها را با تندیس‌های گاو و اژدها مزین کرد. نبوکد-نصر، علاقهٔ ویژه‌ای به تجارت دریایی در خلیج فارس نشان داد، که بدون

1. Merodach-Baladan

2. Sennacherib

3. Nabopolassar

4. Cimmerians

5. Ashurbanipal

6. Kueksares

7. E-Zida

8. Bursipa

9. E-Sagila

تردید، او را بر آن داشت که شهر تره‌دون^۱ را در غرب فرات، به‌عنوان پایگاهی در مرز احداث کند. پس از نبوکد-نصر، امل-مردوک^۲، به‌مدت سه سال، و پس از او نری-گلیسر^۳ که دامادش بود، به حکومت رسید و مسلماً، او همان نرگال-شرزر^۴، سردار بابلی است که در محاصره اورشلیم حضور داشت. پس از او کاهنان، نبونیدوس^۵ را، که مردی از خاندان کاهنان و آشنا به سنت‌های حکومتی بود، بر تخت بابل نشانددند، او، استعداد نظامی نداشت و بیش‌تر به امور مذهبی رسیدگی می‌کرد. با نفوس نبونید بر تخت سلطنت، آخرین دوره عظمت نو-بابلی‌ها فرار رسید، زیرا دولت پارس تحت فرمان کوروش، که پس از موج جدیدی از مهاجرت طوایف هندواروپایی به‌وجود آمد، بدون دشواری، هم بر قدرت دولت ماد و هم بر سلطه دولت نو-بابلی، پایان داد. [۸۵]

تأثیرات اسطوره‌ای و دینی بر اقوام دیگر

در دوره‌های ایرانی و هلنیستی، بابل، بر نژادهای هم‌عصر خود تأثیر گذاشت و بقایای آن را در تمدن جهان کنونی می‌توان یافت. بابل مهد ستاره‌شناسی بود و تقسیمات دوازده‌گانه ساعت در روزگار ما، سرانجام از طریق یونان، از نظام باستانی تقسیم‌بندی زمان مایه گرفت. در زمان پادشاهان نو-بابلی بود که نژاد عبری، با فرهنگ بابل تماس نزدیک پیدا کرد و تردیدی نیست که یهودیان، در زمان اسارت در بابل، هنگامی که میان اسطوره‌های این شهر و اسطوره‌های خود تشابهاتی دیدند، به اساطیر بابل علاقه‌مند شدند. از آن‌جا که عنصر مذهب بیش از هر نژاد باستانی بر فعالیت‌های آن تأثیر بخشیده بود، بسیاری از جنبه‌های دین یهود و اساطیر یونانی را، با توجه به عقاید بابلی، در اسطوره‌های موجود یونانی تشخیص داده‌اند، اگرچه اعجاب‌انگیز است، ولی زیاد نیست. بهترین نمونه وام‌گیری مستقیم بدون تردید عبارت از اسطوره آدونیس^۶ و آفرودیت^۷ است که جنبه‌های مهم آن به افسانه‌های بابلی تموز و ایشتار، شباهت بسیار دارد. در این مورد، نه تنها اسطوره، بلکه جشن‌ها و مراسم همراه با آن نیز به عاریت گرفته شده و از راه بیبلوس^۸ در کرانه سوریه و پافوس^۹ در قبرس، که هر دو مراکز پرستش آستارته^{۱۰} به‌شمار می‌رفتند، به یونان رسیده است. یک افسانه دیگر یونانی، که ظاهراً منشأ بابلی داشته است، مربوط به آکتایون^{۱۱} می‌شود که به‌وضوح، به چوپانی شباهت داشته که مورد توجه ایشتار بوده و به‌وسیله او به‌صورت پلنگی درآمد بود که سگ‌های شکاری خود آن چوپان، آن را دنبال کرده و کشته بودند.

از مدت‌ها پیش، تشابهاتی میان قهرمانان ملی یعنی هراکلس^{۱۲} و گیلگمش دیده شده است. درست است که از بیش‌تر اقوام باستانی، حکایاتی درباره قهرمانان ملی با نیرو و قدرت فوق بشری

1. Tereдон

2. Amel-Marduk

3. Neriglissar

4. Nergal-sharezar

5. Nabonidus

6. Adonis

7. Aphrodite

8. Byblos

9. Paphos

10. Astarte

11. Actaeon

12. Heracles

در دست است، ولی جنبه‌هایی در روایات مربوط به هراکلس دیده می‌شود که نهایتاً، پیوستگی‌هایی با دوره افسانه‌های مربوط به گیلگمش دارد. میان ایکاروس^۱ و اتانا^۲، قهرمان یا نیمه خدای بابلی، تشابه کم‌تری می‌توان دید. اتانا، موفق شد که تا بالاترین طبقه آسمان عروج کند، اگرچه با سر بر زمین افتاد. در مورد اتانا، سخن از پرواز آدمی نیست، بلکه عقابی که دوست او بود وی را به آسمان برد تا زمانی که به دروازه‌های آسمان رسیدند، به بال‌های او چسبیده بود. این‌گونه مثال‌ها برای نشان دادن این مطلب کافی است که چگونه اساطیر بابلی بر اساطیر یونان تأثیر گذاشتند و به عقیده گروهی از دانشمندان، این تأثیرات بیش از آن است که بتوان آن را تصادفی دانست، ولی هرگونه کوششی به منظور مشخص ساختن مرزهای این تأثیرات نیز دشوار است.

جنبه‌های مشترک پدیده‌های اخترشناسی لزوماً محدود هستند و برای هر نظامی چندین بار به کار می‌روند. علی‌رغم دشواری که در فرضیه آن‌ها به صورت ذاتی وجود دارد وینکلر^۳ و مکتب او، روابط کلی را که به عقیده بابلی‌ها میان اجرام سماوی و زمین وجود دارد، نشان داده‌اند. وی با دلائلی منطقی فرض کرده است که بر طبق مفاهیم اخترشناسی بابلی، حوادث و نهادهای زمینی تا حدی نسخه بدل‌هایی از نسخه‌های اصلی آسمانی است. [۸۶]

بابلی‌ها مانند عبرانیان، جهان را مرکب از سه بخش می‌دانستند. آسمان در بالا، زمین در زیر، و آب‌ها در زیرزمین. بابلی‌ها به تدریج، به این موضوع پیدایی جهان تکامل بخشیدند و در آسمان‌ها همسان‌هایی برای تقسیم سه گانه زمین یافتند و گیتی را به یک جهان آسمانی و خاکی تقسیم کردند. گیتی زمینی، مثل سابق از سه بخش تشکیل می‌یافت، یعنی آسمان (محدود به اثیر)، خود زمین و آب‌های تحتانی آن. مشابه آن در جهان آسمانی عبارت بوده است از آسمان شمالی، منطقة البروج و آسمان جنوبی یا اوقیانوس آسمانی. در دوره بابلی بعدی، خدایان بزرگ‌تر مدت‌ها، با سیارات و خدایان کوچک با ثوابت یکی دانسته شده‌اند و هر خدایی خانه یا ستاره ویژه‌ای در آسمان، علاوه بر معبدش بر روی زمین داشت. به نظر می‌رسد که این فکر، به وسیله ستاره‌شناسان بعدی یونانی تکامل بیش‌تری یافته باشد، زیرا آن‌ها تصور می‌کردند که زمین‌ها و شهرها علاوه بر معابد، دارای نقاط مشابه کیهانی هستند. اما حتی برای بابلی‌ها سیارات، تنها علایمی نبود که غیب‌گویان برای تعبیرهای خود از آن استفاده می‌کردند، بلکه حرکات آن‌ها نیز، علت واقعی حوادث روی زمین به شمار می‌رفت.

برای نشان دادن روشی که بدان وسیله عقاید مربوط به ستارگان در اساطیر یونانی توجیه می‌شود به حکایت بَره زرین آتریوس^۴ و توئس‌تس^۵، اشاره می‌شود که ائوری پیدس^۶، آن را در یکی از سرودهای خود در نمایشنامه الکترا^۷، آورده است. [۸۷]

1. Icarus

2. Etana

3. Winckler

4. Atreus

5. Thyestes

6. Euripides

7. Electra

بر طبق این حکایت، بَرّه زرین پشم را یکی از پان‌ها^۱، نزد آتریوس آورد و آرگیوها^۲ آن را، به عنوان علامتی که آتریوس پادشاه واقعی است، به شمار آوردند. اما، برادرش توئس‌تس، با کمک همسر آتریوس، آن بَرّه را دزدید و ادعا کرد که پادشاه است. از این رو، کشمکش ادامه یافت. خوبی به بدی مبدل شد و ستارگان در مسیرهای خود به حرکت درآمدند. جالب توجه آن که به سرقت رفتن آن بَرّه، تأثیر ویژه‌ای بر آسمان‌ها و اثیر داشته است. در این جا، افسانه‌ای با عناصر ستاره‌شناسی مشخصاً به چشم می‌خورد. به سرقت رفتن بَرّه، مسیر خورشید را عوض می‌کند و از سایر ابیات سرود استنباط می‌شود که این تغییر منجر به اوضاع جوی جهان ما شد. ابرهای باران‌زا به سوی شمال رفتند و «مراکز پرسشتش آمون»^۳ - یعنی صحرای لیبی را خشک و بی آب باقی گذاشتند.

این اسطوره به صورت اصلی، شاید سرگذشت «نخستین گناه» باشد که پس از آن، هم از لحاظ اخلاقی و هم از لحاظ جوی، به صورت کنونی درآمد. گواه روشنی در دست است که بَرّه زرین با مجمع‌الکواکب آریس^۴ یکی دانسته می‌شد و از آن جا که بدون تردید، بابل مرکز ستاره‌شناسی بود، علی‌رغم اشاره‌ای که به آمون دارد می‌توان آن را یکی از افسانه‌های گمشده بابل دانست، زیرا بر طبق نظریه وینکلر باید اصل این اسطوره را، در تحولی که در طرز تفکر بابلی‌ها در سده‌های نهم و هشتم پیش از میلاد روی داده بود، دانست. گفته می‌شود که در این دوره، خورشید در اعتدال ربیعی از مجمع‌الکواکب برج ثور به طرف آریس حرکت می‌کرد. بر طبق این فرضیه، گاو با مردوک خدای بابل یکی دانسته شده و همیشه، جای خود را به برج حمل می‌داد. به هم خوردن تقویم و فصول، به سبب روش ناقص گاه شماری مربوط به این واقعه بود و انگیزه‌ای به پیدا شدن تازه افسانه‌ها داد، که یکی از آن‌ها، در لباس یونانی در سرود اثوری پیدس شد. [۸۸]

دین بابلی‌ها اساساً متکی بر ستاره‌شناسی بود. در دوره‌های نخستین تردیدی نیست که تندیس پرستی یک جنبه ویژه دین بابلی بود. تندیس خدایانی را که می‌ساختند، چنین تصور می‌کردند، که نشان‌دهنده خود آن‌هاست و از لحاظ بابلی‌ها، در همه ادوار، این جنبه جان داشتن اشیا هرگز اهمیت خود را که ستارگان و سیارات آسمان را به حرکت درمی‌آوردند و به مردم نشان می‌دادند، از دست نداد اما این تکامل، پیشرفت زیادی نسبت به تندیس پرستی بود.

با ترقی بابل، می‌توان اهمیتی را که تصویر واقعی مردوک در هر تاجگذاری و در هر تجدید سوگند پادشاه در جشن سال نو می‌یافت، درک کرد. شاه دست هیچ کسی جز دستی را که در اسگله بود، نمی‌گرفت.

در زمان حموربی، تصویری را که او از خدایان مرئی داشت در طرز برخورد او با تصاویر بیگانه می‌توان دید. این پیوستگی نزدیک میان خدا و تصویر او، تا دوره نو-بابلی ادامه یافت و از شواهد

1. Pans

2. Argives

3. Amon

4. Aries

تاریخی چنین برمی‌آید که جنبهٔ مربوط به ستارگان در دین بابلی‌ها، تنها بخش اصلی به‌شمار نمی‌رفته است. در دوره‌های پیشین، علامت خدای یک شهر ممکن بود، حاکی از قدرت آن شهر باشد و علایم خدایان دیگر، حاکی از جنبه‌ای از خصوصیت دارندهٔ آن‌ها، یا مأخوذ از یک سلاح، شیء و یا جانوری بود که خدایان مزبور با آن‌ها، از لحاظ سنتی در ارتباط بودند.

فرضیهٔ «دوره‌های جهان»، از تصورات باستانی به‌اندازهٔ کافی شناخته شده است. این فرضیه را نخست در «آثار و روزها» نوشتهٔ هسیود^۱ می‌توان یافت. در درک هسیود از چهار دوره، هیچ نکته‌ای که به‌ویژه جنبهٔ ستاره‌ای داشته باشد، یافت نمی‌شود. وی این دوره‌ها را، با فلزهای عمده مشخص ساخته و انحطاط تدریجی را نشان داده است. اما گفته‌اند که فرضیهٔ هسیود و همهٔ تصورات مشابه دربارهٔ دوره‌های جهان، از نمونهٔ بابلی گرفته شده است و دوره‌های هسیود، وضع کلی بابل را در دورهٔ پیش از تاریخ منعکس می‌کند.

قوی‌ترین اثر تصور بابلی‌ها دربارهٔ جهان، ظاهراً در نوشته‌های تاریخی عبرانیان تأثیری شدید برجای نهاده است. گفته‌اند که، روایات تورات دربارهٔ تاریخ کهن عبرانیان، تحت تأثیر اسطوره‌های بابلی‌ها دربارهٔ جهان قرار گرفته است. [۸۹]

یکی از اسطوره‌های بابلی، که در روایات عبرانی از آن به کرات یاد شده است، عبارت از فرود آمدن الههٔ ایشتار به جهان زیرزمینی در جستجوی شوهر جوانش تموز بود که در بابل مسلماً اسطوره‌ای دربارهٔ طبیعت است. در این اسطوره، تموز، حاکی از سرسبزی بهار که بر اثر گرمای تابستان رو به پژمردگی می‌رود و در ماه‌های زمستان از زمین ناپدید می‌شود، تا این‌که الههٔ باروری آن را به حالت نخستین باز می‌گرداند و همچنین تردیدی نیست که آیین تموز سرانجام به فلسطین رسید، زیرا حزقیال نبی در رویا، زنانی را در دروازهٔ شمالی معبد اورشلیم دید که برای تموز گریه می‌کنند. گفته شده است که این اسطوره، به صورت قصهٔ آدونیس و آفرودیت وارد یونان شده است.

بخشی از کتاب اودیسه^۲، که می‌گویند تحت تأثیر بابل قرار گرفته، عبارت از اقامت اودیسه در اسخریا^۳ بوده است و پذیرایی فایاکیان‌ها^۴ از او، منعکس‌کنندهٔ جشن بابلی در سال نو است. از لحظهٔ بیدار شدن او بر روی جزیره، می‌توانیم موتیف‌های «ستاره‌دار» را مشاهده کنیم. در بازی نائوسیکا^۵ با توپ، همراه با ندیمه‌هایش، توپ، مظهر خورشید یا ماه است که از یک سوی آسمان به سوی دیگر می‌رود و هنگامی که، درون رود می‌افتد، خورشید یا ماه را در حال غروب نشان می‌دهد. اودیسه که بر اثر فریادهای ندیمه از خواب بیدار شده است، از میان تاریکی جنگل بیرون می‌آید، او خورشید طالع است. راه شهر که نائوسیکا آن را برای اودیسه شرح می‌دهد، شبیه کوچهٔ مقدس برای حرکت دسته‌جمعی در بابل است.

1. Hesiod

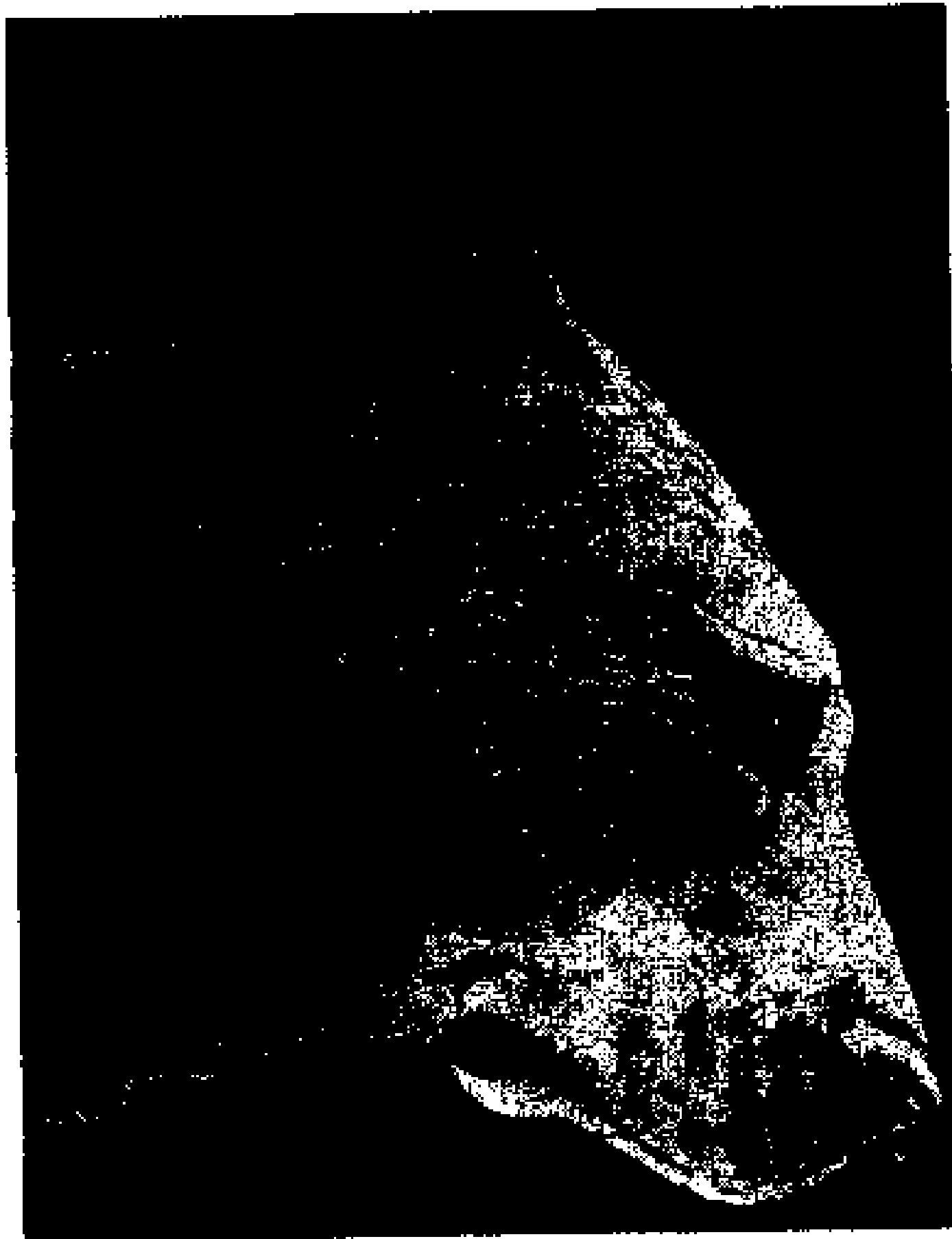
2. Odisseus

3. Scheria

4. Phaeacians

5. Nausicca

هرگاه فرض کنیم که ستاره‌شناسی بابلیان در اوضاع «دوره تبعید» عبرانیان، تأثیر گذاشته باشد، لااقل باید انتظار داشت که آثاری از آن را، در امور عملی و در اصطلاحات بیابیم. درست است که تبعیدی‌های بازگشته تحت فرمان زرو بابل^۱، نام‌ها و ماه‌های بابلی را برای استفاده غیرنظامی خود به کار بردند، اما، فکر ساعات - یعنی تقسیم روز به بخش‌های متساوی - ظاهراً، مدت‌ها پس از «دوره تبعید»، به خاطر عبرانیان خطور کرده است و حتی بعضی از تصورات در کتاب‌های شعر و کتاب‌های درباره علم پیشگویی در میان عبرانیان، صبغه‌ای بابلی دارد و تردیدی نیست که متون بابلی، در نحوه تفکر شرقی‌ها در دوران باستان کمک گرانبهایی کرده است. [۹۰]



سر یک سگ از سفال - که یکی از طرح‌های حساس دوره کاسی‌هاست از دور- کوری- گالزو، موزه بغداد، عراق.

کاسی‌ها در بین‌النهرین

زمینه نژادی و فرهنگی

پس از مرگ حموربی (۱۷۵۰ پیش از میلاد)، یک سلسله شورش به وقوع پیوست که منجر به تجزیه سریع قلمرو او شد. هنگامی که صد و پنجاه سال بعد، هیتی‌ها بابل را به تصرف در آوردند، این شهر به صورت پایتخت کوچکی درآمد بود. همه قدرت و شکوهی که بابل دوباره به دست آورد، مدیون بیگانگان دیگر یعنی کاسی‌ها بود که بر تخت جانشینان حموربی نشستند و مدت چهارصد سال آن را اشغال کردند.

کاسی‌ها که در آغاز، بخش مرکزی سلسله جبال زاگروس را در تصرف داشتند از روزگاران باستان در بخشی از خاورمیانه اقامت کرده بودند. آن‌ها برخلاف همسایگان شمالی خود، یعنی گوتیان و لولوبی‌ها، در طی هزاره سوم، نقش مهمی در سیاست خاورمیانه بازی نکردند. تاخت و تازهای ناگهانی آنان در اواسط سده هجدهم، ظاهراً بر اثر حملات جنگجویان هندواروپایی روی داد که یک یا دو قرن پیش، از شرق آمده و هنر تربیت اسب را به آن‌ها آموخته و بر طوایفشان غلبه کرده بودند. از آن‌جا که از زبان کاسی‌ها، به جز متون اکدی حاوی کلمات و عبارات کاسی چیزی در دست نداریم، آن‌چه درباره زبان کاسی‌ها می‌توانیم بگوییم این است که به گروه «آسیانی»^۱ پیوستگی داشت و شاید در روزگاران کهن ریشه در زبان عیلامی داشت. وجود عنصر هندواروپایی، با توجه به نام‌های خدایان آریایی می‌شود مانند شوریاش^۲ (به هندی سوریا^۳)، ماروتاش^۴ (به هندی ماروت^۵)

1. Asianic

2. Shuriash

3. Surya

4. Maruttash

5. Marut

و بوریاش^۱ (شاید مشابه بوره‌آس^۲، خدای یونانی باد شمال)، در کنار خدایان سومری-اکدی و خدایان کاسی خاص (مانند کاششو^۳، شپاک^۴، هاربه^۵، شومالیا^۶، شوقامونا^۷). براساس همین شواهد اندک، اطلاعات ما، متکی بر زمینه نژادی و فرهنگی این کوه‌نشینان است.

متأسفانه، اطلاعات ما درباره دوره تسلط کاسی‌ها در بابل بیش‌تر نیست. با پیشرفت کاوش‌های یاستان‌شناختی، بدون تردید، اسناد و مدارک دیگری به‌دست خواهد آمد، ولی آن‌چه اکنون در اختیار داریم، در حدود دویست کتیبه سلطنتی است که بیش‌تر آن‌ها کوتاه هستند و از لحاظ تاریخی، ارزش زیادی ندارند. روی‌هم‌رفته، به جز چند حرف و متون اقتصادی، مطلبی از آن‌ها در دست نداریم که در واقع، برای یک دوره چهارصد ساله، بسیار اندک است. به‌راستی، بیش‌تر اطلاعات ما از منابعی به‌دست آمده که ربطی به دولت بابل نداشته است. فقدان مدارک باعث می‌شود که دوره کاسی‌ها، یکی از ادوار بسیار تاریک تاریخ بین‌النهرین به‌شمار آید. با وجود این، اگر از همه منابع خود استفاده کنیم و یادمان‌های برپا شده به‌وسیله پادشاهان کاسی را به‌حساب آوریم، این دوره طولانی در مقایسه با سال‌های آخر نخستین سلسله بابل، به‌منزله عصر احیا و حتی پیشرفت، لااقل در بعضی جنبه‌ها به‌شمار می‌آید. مثلاً تردیدی نیست که کاسی‌ها، نظم و صلح و وحدت را در سرزمینی برقرار کردند که بر اثر پنج قرن جنگ ویران شده بود، سنن بین‌النهرینی را حفظ کردند و مانند پادشاهان خوب و معقول بین‌النهرینی به حکومت پرداختند. بدین ترتیب، یکی از نخستین اقدامات آگوم-ککریمه^۸ (۱۶۰۲-۱۵۸۵ پیش از میلاد)، پس از بر تخت نشستن در بابل، بازگرداندن تندیس‌های مردوک و سارپانیتوم^۹ از هانا^{۱۰} و برپا داشتن آن‌ها در معابدشان بود. این عمل اگرچه برای جلب توجه اتباع پادشاه مزبور صورت گرفت، اما، اهمیت عمیق‌تری داشت: بدین معنا بود که یک شخص بیگانه، مردوک را فرمانروای قلمرو جدید خود می‌داند و در نظر دارد به عنوان جانشین قانونی سلسله منقرض شده، محسوب شود. حدود هشتاد سال بعد، اولام-بوریاش^{۱۱}، با اِآ-گمیل^{۱۲} پادشاه کشور-دریا، جنگ کرد و بدان وسیله، بابل را به تمام سرزمین سومر افزود (۱۵۱۷ پیش از میلاد). معلوم نیست که آیا وی در جنگی ثبت نشده با آشور موفق بوده یا به‌کلی از تحمیل اراده خود بر آن سرزمین دست برداشته باشد. اما، با پوزور-آشور^{۱۳} سوم، فرمانروای آشور قراردادی درباره مرزها بست که در حدود سامرا، آن دو قلمرو را از یکدیگر جدا می‌ساخت. بدین ترتیب، بین‌النهرین به دو بخش آشور و بابل تقسیم شد و تأثیر این عمل، حدود هزار سال باقی ماند. پادشاهان کاسی در قلمرو خود، شروع به تعمیر و تزیین پرستشگاه‌های مشهور و دیرینه نیپور، لارسا، اور و اوروک

1. Buriash

2. Boreas

3. Kashshu

4. Shipak

5. Harbe

6. Shumalia

7. Shuqamuna

8. Agum Kakrime

9. Sarpanitum

10. Hana

11. Ulamburiash

12. Ea-gamil

13. Puzur-Ashur

کردند. یکی از آنان به نام کارا-اینداش^۱ (حدود ۱۴۴۵-۱۴۲۷ پیش از میلاد) در اَنا، در اوروک، اثر جالب توجهی از خود برجای نهاده است: پرستشگاهی که نمای آن از آجرهایی ساخته شده بود که هنگامی که آن‌ها را در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم، شکل‌های موجودات آسمانی را با اندک برجستگی نشان می‌دهد. این فن استادانه، که شاید جانشینی برای حجاری روی صخره‌ها به‌شمار می‌رفت، در آن زمان در بین‌النهرین، شناخته نشده بود و بعدها، به‌وسیلهٔ سلسلهٔ کلدانی در بابل و توسط هخامنشیان در شوش و تخت‌جمشید، به‌کار رفت. اما پرشورترین سازندگان بابلی، کوری‌گالزوی^۲ دوم (حدود ۱۳۴۵-۱۳۲۴ پیش از میلاد) بود، که نه تنها شهر مقدس اور را، که در زمان سامسو-ایلونا خراب شده بود، تعمیر کرد، بلکه شهر جدید و مهمی برپا ساخت که ویرانه‌های آن، در عقرقوف^۳، دیده می‌شود. [۹۱]

برج بلند ۱۷۰ پایی عقرقوف، که سایه خود را بر روی دشت می‌اندازد، و به‌عنوان نشانهٔ آشکاری در ۲۰۰ مایلی غرب بغداد، هستهٔ زیگورات عظیمی بود که در میان دور-کوری‌گالزو، شهر مستحکم و اقامتگاه شاه کوری‌گالزو بود. کاوش‌های انجام‌یافته در عراق، در عقرقوف، بین سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۴۵، پایهٔ زیگورات با پله‌های عظیم و سه معبد و بخشی از یک قصر را از دل خاک بیرون آورده است. قصر را با نقوش روی گچ آراسته بودند و دارای ستون‌های مربع‌شکل بود که خود، یک نوآوری در هنر مهندسی به‌شمار می‌رود. معابد وقف خدایان خانواده یعنی انلیل، نین-لیل^۴ و پسر آن‌ها، نینورتا^۵ بود. حضور این خدایان سومری، در شهری که به‌وسیلهٔ یک پادشاه کاسی تأسیس شده بود نشان می‌دهد که تأثیرات خارجی تا چه اندازه بوده است. اشیای جالب توجه گوناگونی در پرستشگاه یافت شده است، شامل تندیس بزرگی از کوری‌گالزو، با یک سنگ نوشتهٔ طولانی سومری و تندیس‌های رنگ شده که آن‌ها را با مهارت بسیار ساخته بودند.

گاهی گفته می‌شود که کاسی‌ها اسب را به بین‌النهرین آوردند. این مطلب کاملاً درست نیست. «خر از کشورهای بیگانه» (آن-شو-کور^۶)، همان‌گونه که به سومری گفته می‌شود، گاه‌گاه در متون شهر اور به چشم می‌خورد و اسب، تحت نام اکدی خود یعنی سیسو^۷، در نامه‌های سلطنتی از شهر ماری ذکر شده است، اما استفاده از اسب به‌عنوان یک حیوان بارکش، مسلماً در دورهٔ کاسی‌ها به‌وسیلهٔ هوریاتی‌ها و خودکاسی‌ها متداول شد. پیدا شدن ارابه‌های تندرو که به‌وسیلهٔ اسب در دشت‌های خاورمیانه در نبردها کشیده می‌شدند، البته انقلابی در طرز جنگیدن به‌وجود آورد و حال آن‌که ارابه‌هایی که به‌جای استفاده از الاغ با اسب کشیده می‌شدند، حمل و نقل را آسان‌تر و سریع‌تر ساخت. چند تغییر عمده یا اندک، به‌وسیلهٔ کاسی‌ها در طی فرمانروایی آن‌ها صورت گرفت. دو نوع از این تغییرات از لحاظ تاریخنویس دارای اهمیت ویژه‌ای است. یکی از آن‌ها این بود که سال‌های هر

1. Kara-Indash

2. Kurigalzu

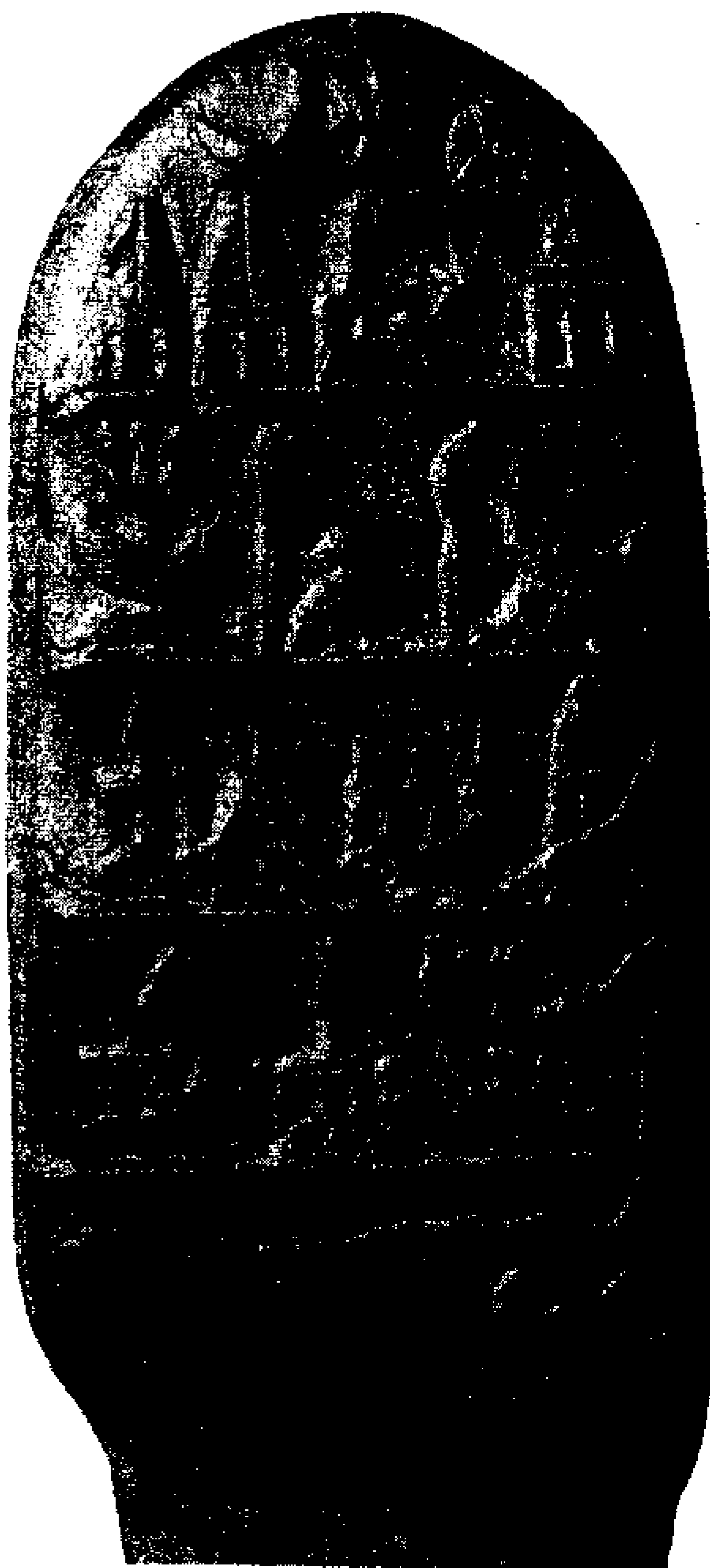
3. Aqar Quf

4. Nin-lil

5. Ninurta

6. Anshu-Kur

7. sisu



«کودورزو» یا سنگ مرزی از ملی شپاک (Melishipak)
دوم، پادشاه بابل از دوره کاسی‌ها که بر روی یک سنگ
سیاه نقر شده است. شوش (حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد)،
موزه لوور، پاریس.

سلطنت را با احتساب از نخستین سال
نوه، بعد از تاجگذاری انجام می‌دادند و
به صورت رقم ذکر می‌کردند، مثلاً
می‌گفتند «نخستین، دومین سال
سلطنت فلان شاه». ابتکار دیگر عبارت
از کودورو^۱ بود. این کلمه به زبان اکدی
به معنای «مرز یا سرحد» است و آن‌ها،
عبارت از سنگ‌های کوچکی بودند که
«سنگ‌های مرزی» نامیده می‌شدند. اما
در واقع، عبارت از اسناد سلطنتی در
مورد اعطای زمین بود که آن‌ها را روی
سنگ می‌نوشتند و در مسعد نگاه
می‌داشتند، نسخه‌هایی از آن‌ها را که از
گل تهیه می‌کردند، به مالکان زمین
می‌دادند. کودورو معمولاً به دو بخش
تقسیم می‌شد: در بالای سنگ، تصاویر
خدایان نقش می‌شد، که غالباً به جای
آن‌ها، علائمشان را می‌گذاشتند، مثلاً
قرص خورشید به جای شمش، هلال ماه،
به جای سین^۲، کج بیل به جای مردوک. در
پشت سنگ، یا زیر سنگ نوشته، مطلبی
طولانی نوشته می‌شد که نام شخصی که
از اعطای شاهانه برخوردار می‌گردید، ذکر
می‌شد. همچنین موقعیت دقیق و اندازه
ملک و معافیت‌ها و امتیازات گوناگون
مربوط به آن و فهرستی از گواهان آورده
می‌شد. بالاخره، لعن‌های متعدد بر ضد
کسی که در آینده این کودورو را خراب
کند، یا تغییر دهد، ذکر می‌گردید.

1. Kudurru

2. Sin

این یادمان‌های کوچک، با مهرهای استوانه‌ای شکل تقریباً، تنها آثار هنری دوره کاسی‌هاست و فقط، بعضی از آن‌ها جالب توجه است و با استادی کم‌تری ساخته شدند و موضوعات آن‌ها یکنواخت و تصاویر بدون روح است. بر روی مهرها، که تقریباً همیشه دارای نوشته بود و همچنین بر روی کودوروها، طرح‌ها به‌طور عمده، نمادین و ثابت هستند. در ادبیات، دوره کاسی‌ها به‌وسیله کوشش‌های قابل توجهی برای حفظ میراث فرهنگی انتقال یافته از دوره مبتکرانه‌تر پیشین و توجه بیش‌تر به مسائل اخلاقی، ممتاز و مشخص می‌شود. آثار عملی مانند مشاهدات پزشکی و ستاره‌شناسی، که در دوره ایسین-لارسا^۱ و دوره بابل کهن متداول شده بود، استنساخ گردید و به‌صورت مجموعه‌ای درآمد و فرهنگ‌ها و فهرست‌هایی از علایم خط میخی تهیه شد. تحت فرمان نخستین سلسله بابلی، بیش‌تر اساطیر و افسانه‌های بزرگ سومری-اکدی، به‌صورت ساده‌تر و روشن‌تر و با زبان ادبی‌تری نوشته شده بود. در دوره کاسی‌ها، دبیران معابد، آن‌ها را تصحیح کردند و به‌گوش عالمانه‌تری درآوردند که با زبان «بابلی میانه»، فرق داشت. عقاید مذهبی و فلسفی متداول در بین‌النهرین حفظ شد، اما در رابطه میان افراد و خدایان، تأکید بیش‌تر بر تسلیم و رضا بود، تا اعتماد و خرافات به‌جای ایمان. تصورات باطل در تقویم‌های مربوط به ایام خوب و بد و در مجموعه‌های لعن‌علیه شیاطین وجود داشت. همه این‌ها البته، بسیار اصلی نبود، ولی لااقل کاهنان دانشمند بابل، فرهنگ بین‌النهرین را از نابودی نجات دادند، همان‌گونه که راهبان اروپایی در قرون وسطی، فرهنگ یونان و روم را حفظ کردند. اعتبار و اهمیت فرهنگ بین‌النهرین در خاورمیانه باستان چنان بود که از آناتولی گرفته تا مصر، از آن اقتباس می‌شد. مثلاً داستان حماسی گیلگمش به زبان هیتیایی و هوریانی ترجمه شد و نسخه‌هایی از افسانه‌های بابلی، در کرانه‌های رود نیل به‌دست آمد. گذشته از این، زبان بابل، در دربارهای شرقی و در محافل سیاسی در سراسر نیمه دوم هزاره دوم متداول بود. در زمانی که بابل از لحاظ سیاسی تقریباً از اهمیت افتاده بود.

قوم کاسی، که از آن‌ها در اسناد عیلامی، از اواخر هزاره سوم نام برده شده است، در واقع در هزاره دوم پیش از میلاد، وارد منطقه بابل شدند. کاسی‌ها در درون دره دجله و فرات، در مرزهای شمالی بابل، جای پای به‌دست آوردند و بعدها، دومین سلسله بابلی را تشکیل دادند. این نکته که پادشاهان کاسی، حدود ۵۷۶ سال در بابل حکومت کردند، مورد توافق برخی از دانشمندان است و احتمال دارد که نخستین پادشاهان کاسی در منطقه بابل، هم‌زمان با آخرین پادشاه نخستین سلسله بابلی، سلطنت کرده باشند. در واقع پادشاهان کاسی، اعضای یک خانواده اشرافی و نظامی بودند و استیلای طولانی آنان بر بابل، نشان می‌دهد که آنان فرمانروایانی با کفایت و محبوب بودند. دور-کوری گالزو^۲، پایتخت آن‌ها بود. درباره زبان‌شان اطلاعات زیادی در دست نیست. واژه‌نامه‌های بابلی و آشوری، معادل‌های سامی بعضی از نام‌ها و واژه‌های این قوم را به‌دست می‌دهد و تعدادی از نام‌های



سنگ مرزی از مردوک نادین آخه، دوره کاسی‌ها (حدود ۱۱۰۰ پیش از میلاد)، موزه بریتانیا، لندن.

خدایان مشابه نام‌های هندواروپایی آن خدایان است.

بیش‌تر مدارک مربوط به قوم کاسی از بایگانی گوئنا^۱، یعنی استاندار شهر نیپور است و عبارت از نامه‌هایی است که از سوی پادشاهان و کارمندان عالی‌رتبه خطاب به گوئنا، یعنی از سوی افراد بالاتر به کارمند زیردست خود است و نشان می‌دهد که در سده‌های چهاردهم و سیزدهم پیش از میلاد، در بابل حکومت ملوک الطوایفی برقرار بوده است. گوئنا یا استاندار، به منزله مالک عمده به‌شمار می‌رفته و افراد زیردست، به او مالیات می‌پرداختند و بیگاری می‌کردند. از خزانه حاکم جیره لازم داده می‌شد و به کشاورزان جهت خرید بذر، وام پرداخت می‌گردید. اسناد بسیاری که درباره مالیات و مال‌الاجاره در نیپور به‌دست آمده، ما را با روش کار کاسی‌ها آشنا می‌سازد.

یکی از جنبه‌های مدارک کاسی این است که، تاریخ ذکر شده در آن‌ها، بر طبق شمار سال پادشاه وقت است، نه بر طبق واقعه مهمی که در آن زمان روی داده باشد. سنگ‌های علائم مرزی عبارت از منشورهایی است که جنبه اقتصادی و دینی ندارد، بلکه دارای ارزش هنری هستند، هر چند در سطحی عالی نباشند. از مدارک دیگر کاسی‌ها باید از مهرهای استوانه‌ای شکل نام برد، که برخی دارای علائمی مانند ابوالهول و نیز صلیب یونانی، صفحه مدور

بالدار و شکل‌های پرندگان و جانوران است. اما پرستشگاه‌هایی که پادشاهان کاسی در اور، تل‌الورکا و ایرک و دور-کوری گالزو برپا می‌ساختند، بیش‌تر دارای سبک بابلی بود و گاهی جزئیاتی بر آن می‌افزودند که شاید تقلیدی از شمال بین‌النهرین و سرزمین کاسی‌ها بود.

سلسله کاسی‌ها و روابط با مصر [۹۲]

اگرچه غلبه کاسی‌ها بر بابل، در بخش اعظم بابل با موفقیت سریع قرین بود، ولی در جنوب، این غلبه به کندی انجام گرفت. پادشاهان کشور-دریا، تا مدتی استقلال خود را حفظ کردند و حتی، بعد از انقراض آن سلسله نزاع بر سر تسلط بر جنوب ادامه یافت. بعد از یک دوره کشمکش دیگر بود که استیلای کامل حاصل شد. از لحاظ بابل، تعداد مهاجمان به اندازه‌ای نبود که بتواند جمعیت را در خود مستحیل سازد. احتمال این که قوم کاسی از اقوام میتانیایی و از اقوام آریایی بودند، مدت‌ها مورد قبول قرار گرفته بود. قوم میتانیایی مدت‌ها تسلط خود را بر جمعیت آریایی پیشین در سوبارتو^۱، یا بین‌النهرین شمالی برقرار ساخته بودند.

کاسی‌ها در بابل، همانند پادشاهان میتانیایی، یک طبقه فرمانروا و اشرافی بودند که نتوانستند تأثیر عمیقی بر فرهنگ نواحی تحت استیلای خود باقی بگذارند و دلیلی نیز در دست نیست که آن‌ها به درجه‌ای عالی از فرهنگ رسیده باشند. کاسی‌ها به تدریج تمدن بابل را اقتباس کردند و تا مدت‌ها نام‌های بومی خود را همراه با هویت جداگانه خویش حفظ کردند. آنان مدیران کارآمد و لایقی تربیت کردند و سود مهمی که عاید بابل نمودند عبارت از اصلاح محاسبه تقویم بابلی بود. به جای به کار بردن نظام دشوار قواعد تاریخ‌گذاری، که از سومری‌ها به سامی‌ها به ارث رسیده بود و بر طبق آن، هر سال بر پایه نامی از یک واقعه بزرگ یا سنت دینی پایه‌گذاری شده بود، کاسی‌ها، نظام ساده‌تری را که عبارت تاریخ‌گذاری بر پایه فرمانروایی پادشاهان بود، متداول ساختند.

حمله کاسی‌ها به سرزمین بابل، در زمان سامسو-ایلونا، احتمالاً حملات دیگری را به دنبال داشت، ولی تنها در زمان پادشاهان متأخر کشور-دریا بود که مهاجمان موفق شدند جای پای ثابتی در شمال بابل به دست آورند. بنابر فهرست نام پادشاهان، مؤسس سلسله سوم گندش^۲ نام داشت و این مطلب از یک کتیبه نو-بابلی^۳ به دست آمده که یک نسخه از لوح او را دربر داشت. پادشاه بابلی که این نسخه متن او را بازسازی می‌کند، نام گندش^۴ را با خود دارد که ظاهراً، صورت تخفیف یافته نام گندش در فهرست پادشاهان است و این سند، حاوی اشاره‌ای مسلم به غلبه کاسی‌هاست. گندش در متن خود، علاوه بر آن که خود را پادشاه بابل می‌داند، القاب افتخارآمیز پادشاه چهارگوشه جهان و پادشاه سومر و اکد را اتخاذ می‌کند. در اینجا می‌توان دید که پادشاه کشور-دریا اکنون در درون

1. Subartu

2. Gandash

3. Neo-Babylonian

4. Gadash

مرزهای خود می‌زیست، هر چند شاید کوشش‌هایی برای جلوگیری از حمله به‌عمل آمده باشد. ا-اگمیل، در هر صورت که آخرین پادشاه سلسله دوم بود، به دفاع از سرزمین اجدادی خود قناعت نکرد، زیرا می‌دانیم که دست به تعرض زد و به عیلام حمله برد. اما ظاهراً به موفقیتی دست نیافت و پس از مرگش یکی از رؤسای کاسی به‌نام اولام-بوراریاش^۱ یا، اولام-بوریاش^۲ سرزمین کشور-دریا را فتح کرد و تسلط خود را بر آن‌جا برقرار ساخت.

مورخ بعدی که این حوادث را ثبت می‌کند می‌نویسد که، اولام-بوریاش برادر کشتیلیاش کاسی بود، که شاید او را با سومین فرمانروای سلسله کاسی بابل بتوان یکی دانست. در آن‌جا به‌جای گندش مؤسس سلسله، فرزندش اگوم^۳ بر تخت نشسته بود، اما بعد از سلطنت بیست و دو ساله کشتیلیاش که رقیب کاسی او بود و تاج و تخت را به‌دست آورده بود. ولی ظاهراً از یک طایفه نیرومند کاسی بود، زیرا برادرش به‌نام اولام-بوریاش بود که کشور-دریا را تسخیر کرده بود. اثری از سلطنت این شخص اخیر به‌صورت دسته‌ای یا سرگزری از سنگ دیوریت به‌دست آمده که در طی کاوش‌هایی در بابل یافت شد. بر روی آن، وی خود را پادشاه کشور-دریا می‌نامد، و از آن نیز چنین برمی‌آید که او و برادرش پسران بُورنا-بوراریاش^۴ یا بُورنا-بوریاش^۵، که ممکن است به‌عنوان یک رهبر محلی کاسی در عیلام باقی مانده باشد و حال آن‌که، پسرانش امنیت بابل را تأمین کردند. پس از مدتی، کشور-دریا احتمالاً علیه اولام-بوریاش شورش کرد، زیرا اگوم، فرزند جوان کشتیلیاش به تسخیر آن پرداخت. می‌گویند وی شهر دور-انلیل را تصرف کرد. و ا-مالگا-اورونا^۶، معبد محلی انلیل را ویران ساخت. در این ضمن فرزند ارشد کشتیلیاش در بابل جانشین پدر شده بود و چنانچه اگوم تسلط خود را بر کشور-دریا برقرار ساخته باشد، در این‌جا باز با دو برادر مواجه می‌شویم که در نسل بعدی این خانواده کاسی، سرزمین بابل را میان خودشان تقسیم کردند، اما چون در تاریخ نیامده است که اگوم، مانند عمویش اولام-بوریاش بر سراسر کشور-دریا مسلط شده باشد، شاید وی بیش از یک موفقیت محلی به‌دست نیاورده باشد. سپس تخت و تاج بابل به دومین پسر کشتیلیاش به‌نام ابی-راتاش^۷ منتقل شد، احتمالاً به‌توسط او یا یکی از جانشینانش بود که سراسر بابل بار دیگر تحت استیلای شهر بابل یعنی پایتخت آن درآمد.

درباره دو تن دیگر از خانواده کشتیلیاش، که سلسله او را در بابل ادامه دادند اطلاع بیش‌تری در دست داریم، زیرا به‌جای ابی-راتاش پسرش و نوه‌اش به‌نام‌های تَشه-گوروماش و اگوم-ککریمه بر تخت نشستند. از این شخص مدرکی باقی مانده است که سابقاً به آن اشاره شد و آن مربوط به بازیافتن مجسمه‌های مردوک و سارپانتیوم از سرزمین خنی^۸ است و سپس در آگاهی ما از تاریخ بابل خلأ بزرگی پدید می‌آید. تا مدتی بیش از سیزده سلسله، از حدود اواسط قرن هفدهم تا پایان قرن

1. Ula-Burariash

2. Ulam-Buriash

3. Agum

4. Bura-Burariash

5. Burna-Buriash

6. E-Malga-uruna

7. Abi-Ratash

8. Khanf

پانزدهم پیش از میلاد، اطلاعات بومی ما محدود به یک جفت مدرک مختصر است که از نیمه دوم زمان مزبور باقی مانده است. همچنین یک یا دو اشاره تاریخی در متون بعدی در دست داریم و با کمک آن‌ها توانسته‌ایم که نام‌های تنی چند از پادشاهان گمشده را کشف کنیم، هر چند ترتیب نسبی آن‌ها و در یک یا دو مورد حتی وجود آن‌ها، هنوز مورد مباحثه است. در واقع، اگر تنها به منابع بابلی اکتفا می‌کردیم آگاهی ما درباره تاریخ این سرزمین، حتی در صورت مجدد تعیین جانشینی‌ها، عملاً ناچیز می‌بود. اما به سبب روابط بازرگانی با سوریه از زمان پادشاهان سامی غربی به بعد، نفوذ فرهنگ بابلی تا نقاط دوردست گسترش یافته بود. روش نگارش آنان بر روی الواح مناسب و ضایع نشدنی از گل رس مورد تقلید ملت‌های دیگر غرب آسیا قرار گرفته و زبانش به صورت زبان عمومی جهان باستان درآمده بود. مصر، پس از تصرف کنعان، به صورت یک دولت نیرومند آسیایی درآمده و روش متداول مکاتبه را با سایر دولت‌های بزرگ و با استان‌های خود در کنعان، در پیش گرفته بود. بدین ترتیب است که بعضی از جالب‌توجه‌ترین اطلاعات ما درباره این دوره نه از منابع بابلی، بلکه از منابع مصری به دست می‌آید.

تپه‌های مشهور به تل‌العمارنه در مصر علیا، نشانه شهری است که در زمان آمن-حتپ^۱ چهارم یا آخناتن^۲، از پادشاهان متأخر سلسله هجدهم، دوره‌ای مختصر ولی درخشان داشت. او همان فرعون «مرتد» بود که در صدد محو کردن دین رسمی مصر برآمد تا به جای آن نوعی وحدانیت، در مورد ستایش قرص خورشید برقرار سازد. در تعقیب عقاید مذهبی خود بود که شهر تب، پایتخت باستانی کشور را ترک گفت و پایتخت جدیدی در شمال به نام آخناتن تأسیس کرد که همان تل‌العمارنه کنونی باشد. وی مدارک رسمی دولت خود و مدارک پدرش آمن-حتپ سوم، شامل مکاتبات با استان‌های آسیایی مصر و مکاتبات سیاسی با پادشاهان بین‌النهرین، آشور و بابل را به آنجا انتقال داد. بعدها شمار بسیاری از این اسناد در ویرانه‌های قصر سلطنتی یافت شد و یکی از گرانبهارترین منابع اطلاعاتی ما، درباره روابط پیشین مصر با آسیای غربی به شمار می‌رود و اخیراً نیز این اطلاعات به وسیله کشف مدارک مشابهی در بغازکوی، در کاپادوکیا تکمیل شده است که دهکده‌ای بوده نزدیک ختی، پایتخت باستان امپراتوری هیتی. مدارک سلطنتی و رسمی را در قلعه باستانی حفظ کرده بودند و خلاصه‌های چندی که تاکنون از هزاران سند مکشوف انتشار یافته است، اطلاعات بسیار گرانبهایی از تاریخ هیتی‌ها به دست می‌دهد.

از این اسناد، تصویر کاملی از سیاست بین‌المللی در آسیای غربی در طی دو قرن، از پایان قرن پانزدهم تا اواخر قرن سیزدهم پیش از میلاد، به دست آورده‌ایم و تا اندازه‌ای می‌توانیم روابطی را که سلسله‌های مصری با دیگر دولت‌های بزرگ آسیایی برقرار ساخته بودند و همچنین روشی که بدان وسیله تعادل قدرت را بیش‌تر به وسیله روش‌های دیپلماتیک برقرار می‌کردند، بشناسیم. در طی

بخش پیشین این دوره، قدرت مصر در فلسطین، و سوریه پابرجا بود، در صورتی که دولت میتانی، تحت تسلط سلسله آریایی خود، به منزله مانعی در راه توسعه آشوریان بود. اما مصر کم‌کم تسلط خود را بر استان‌های آسیایی خویش از دست می‌داد و ارتقای دولت هیتی همزمان با تنزل قدرت مصر بود. میتانی به زودی در برابر قدرت هیتی‌ها سقوط کرد و این خود به سود آشور بود زیرا دولت میتانی برای همسایگان غربی و جنوبی خود به صورت تهدیدی درآمده بود. پس از یک تغییر سلسله‌ای، مصر در این ضمن، اراضی از دست داده خود را در فلسطین بازیافت و بار دیگر، در جرگه ملت‌های بزرگ آسیای غربی درآمد. با سقوط امپراتوری هیتیایی است که اوضاع بین‌المللی دوباره دستخوش تغییر شد. در سرتاسر این دوره، بابل از جریانات برکنار ماند و بیش‌تر مشغول تجارت تا تسخیر اراضی دیگران بود. اما در نیمه دوم این دوره، توجه بابل معطوف به همسایه آشوری خود گردید. از نامه‌های مکشوف در تل‌العمارنه چنین بر می‌آید که پادشاهان میتانی، آشور و بابل دختران خود را به عقد ازدواج فراعنه مصر درمی‌آوردند و در صدد دوستی و اتحاد با آن‌ها بودند، ولی ظاهراً مصر مادون شأن خود می‌دانست که شاهزاده خانم‌های خود را در عوض به آن‌ها بدهد، زیرا کاداشمان-انلیل^۱ در یکی از نامه‌هایش خطاب به آمن-حتپ او را سرزنش می‌کند که از دادن یکی از دخترانش امتناع ورزیده است و تهدید می‌کند که به تلافی آن، از ازدواج دختر خودش با مصریان جلوگیری خواهد کرد. یکی دیگر از نامه‌ها، به طرزی جالب‌تر، جنبه صمیمانه روابط بین‌المللی را در این زمان آشکار می‌سازد. دولت میتانی، در اعتلای قدرت خود، ظاهراً نواحی جنوبی آشور را ضمیمه و تا مدتی بر نینوا حکمروایی نموده، همان‌گونه که حموربی پادشاه بابل در دوره پیش‌تر چنین کرده بود. به هنگام فرمانروایی بود که دوشراتا^۲، تندیس مقدس ایشتار نینوا را به عنوان احترام برای آمن-حتپ سوم به مصر فرستاد. نامه‌ای را که وی همراه با این الهه به مصر ارسال داشته در دست داریم که در آن، راجع به الهه مزبور چنین می‌نویسد: «در واقع در روزگار پدرم بود که بانو ایشتار به آن سرزمین رفت و چون در آن‌جا سابقاً زیسته و مردم به او احترام می‌گذاشته‌اند اکنون برادرم [فرعون مصر] ده بار بیش از پیش به او احترام می‌گذارد. امیدوارم برادرم همچنان به او احترام بگذارد و به او اجازه دهد که با خوشی و شادمانی بازگردد.» می‌توان تصور کرد که این نخستین بار نبود که ایشتار به مصر رفته بود، و از چنین رسمی می‌توان نتیجه گرفت که یک رب‌النوع یا ریه‌النوع، هنگام اقامت در یک کشور خارجی، با اجازه خودش، در صورت خوشرفتاری با او، آن کشور را از سعادت و کامیابی برخوردار می‌ساخت. بعدها خواهیم دید که رامسس دوم خدای خود به نام خونسو^۳ را با هاموریت مشابهی به ختنی فرستاد تا دختر مصروع پادشاه هیتی را که می‌گفتند جن‌زده است، معالجه کند. دلایل جالب توجه دیگری از روابط بین‌الملل بهتر از این در دست نداریم. نه تنها فرمانروایان دولت‌های بزرگ دختران خود، بلکه خدایان خود را نیز با یکدیگر معاوضه می‌کردند.^۴

اما این نامه‌ها نیز حسادت را که میان دولت‌های رقیب آسیایی وجود داشت آشکار می‌سازد. فرعون مصر و مشاورانش با سیاست ماهرانه با هدایا و رشوه‌های سنگین و به‌ویژه در زمان سلطنت اخناتن موفق شدند که دولت‌ها را علیه یکدیگر بشورانند و تا اندازه‌ای تسلط خود را بر استان‌های مزاحم سوریه و فلسطین محفوظ بدارند. اخناتن با پرداخت مبالغ زیاد و پاداش‌های فراوان به اتباعش در خود مصر، سیاست ستی فراعنه مصر را دنبال می‌کرد و این روش را در مورد روابط با دولت‌های خارجی ادامه داد. ولی سفیران، بخشی از این هدایا را اختلاس می‌کردند و حرص و طمع پادشاهانی که سفیران مزبور به نزد آن‌ها فرستاده می‌شدند، پس از دریافت طلای مصری و خرج کردن آن، افزایش می‌یافت. بخش عمده‌ای از نامه‌ها مصروف تقاضا برای هدایای بیش‌تر می‌شد و حاکی از شکایاتی بود که هدایای وعده داده شده نرسیده بود. مثلاً در یک نامه آشور-اوبالیت^۱ پادشاه آشور به اخناتن چنین می‌نویسد که سابقاً پادشاه خنی‌ریت^۲، هدیه‌ای بالغ بر بیست من طلا از مصر دریافت داشته است و خود او مطالبه مبلغ مشابهی می‌کند. بورنا-بوریاش پادشاه بابلی معاصر او، نامه‌ای به همان مضمون به وی می‌نویسد و اخناتن تذکر می‌دهد که آمنوفیس^۳ سوم، به مراتب سخی‌تر از پدرش بوده است. وی می‌نویسد: «از زمانی که پدرم و پدر تو با یکدیگر روابط دوستانه برقرار کردند، هدایای گرانبهایی برای هم فرستادند و هر چیزی را که می‌خواستند از یکدیگر مضایقه نمی‌کردند. اکنون برادرم [فرعون] هدیه‌ای بالغ بر دو من طلا فرستاده است. طلای بیش‌تری مانند پدرت لطف کن. اگر این مقدار کم‌تر باشد فقط نیمی از هدیه پدرت را بفرست. تو چرا دو من طلا فرستاده‌ای؟ زیرا ساختن معبد، کار بزرگی است و من آن را به عهده گرفتم و آن را با شدت ادامه می‌دهم؛ پس طلای بیش‌تری بفرست. هر چه که تو مایلی از کشورم برایت بفرستند جهت تو ارسال خواهد شد.»

اگرچه بخش اعظم نامه‌های سلطنتی تل‌العمارنه مصروف چنین تقاضاهای خسته‌کننده‌ای برای طلا شده است ولی اطلاعات ذی‌قیمتی دربارهٔ اوضاع سیاسی زمان در اختیار ما می‌گذارد. مثلاً در می‌یابیم که مصر، مانع از کمک‌رسانی بابل به شورشیان کنعان شد، ولی در تشویق آشور تردیدی به خود راه نداد که به عنوان رقیب بابل، شروع به عرض و اندام کرده بود. بورنا-بوریاش، این موضوع را هنگامی تذکر می‌دهد که شکایت می‌کند اخناتن سفیری از طرف آشوریان، که آنان را مغرورانه اتباع خود می‌داند، به حضور پذیرفته است و پذیرش پیشنهادهای کنعانیان را از سوی بابل، در مورد اتحاد علیه مصر در زمان پدرش کوری‌گالزو را، با آن عمل قابل مقایسه نمی‌داند و می‌نویسد: «در زمان پدرم کوری‌گالزو کنعانیان از او چنین خواستند: بیایید به مرز [مصر] برویم و به آن‌جا حمله کنیم و اجازه بدهید که با شما متحد شویم. اما پدرم به آن‌ها پاسخ داد: از اتحاد با من صرف‌نظر کنید. چنان چه با برادرم فرعون مصر مخالفید و با یکدیگر متحد هستید، آیا حق ندارم که بیایم و شما را

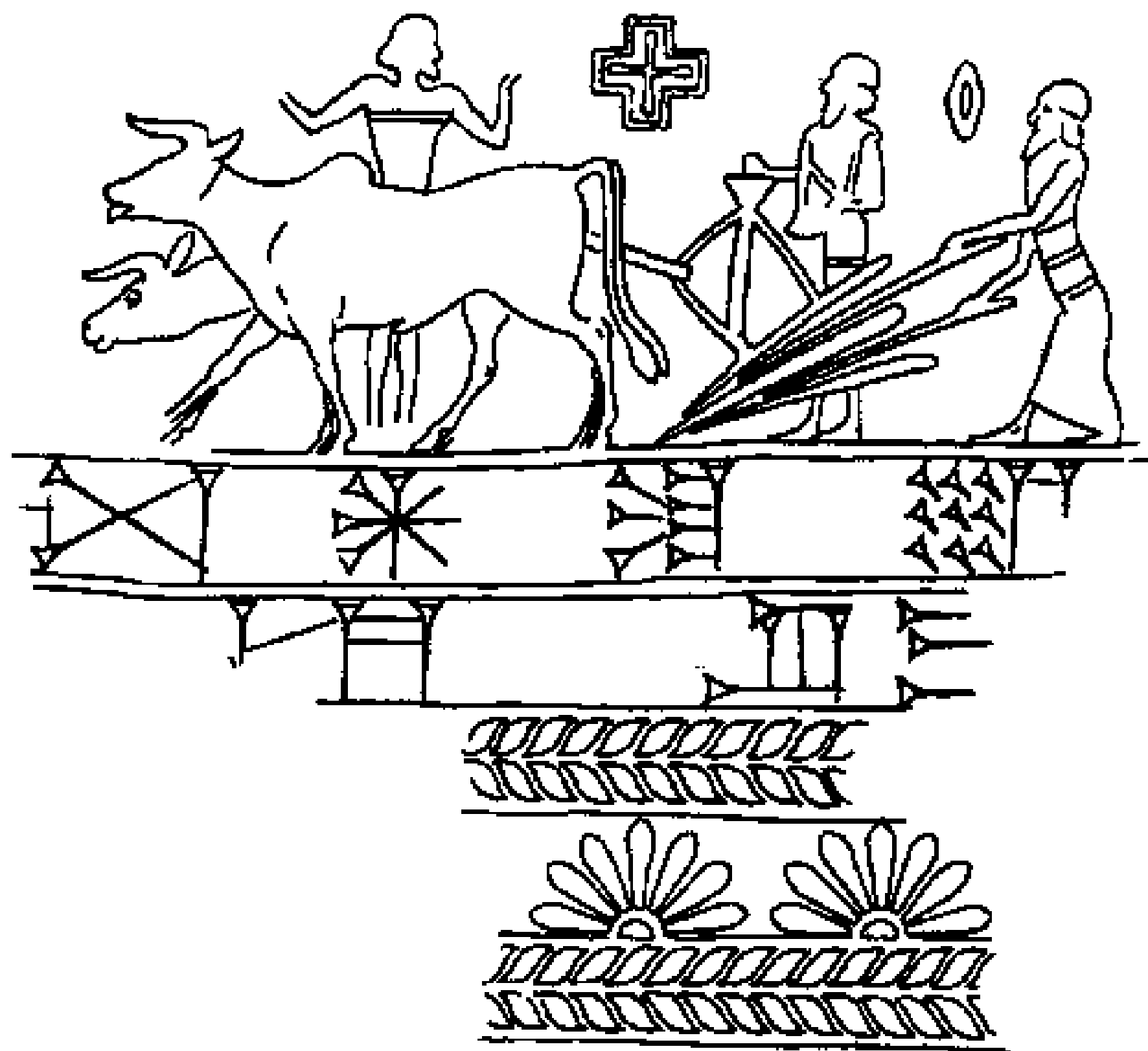
1. Ashur-uballet

2. Khanirabbat

3. Amenophis

غارث کنم، زیرا فرعون مصر متفق من است و پدرم به خاطر پدر تو به خواهش آنان تن در نداد.» ولی بورنا بوریاش کاملاً از قدردانی مصریان در مورد کمک‌رسانی بابل در گذشته مطمئن نیست و برای تأیید استدلال خود، هدیه‌ای شامل سه من سنگ لاجورد، پنج رأس اسب و پنج گردونه چوبی ارسال می‌دارد. سنگ لاجورد و اسب دو مورد از کالاهای ذیقیمت از بابل در طی دوره کاسی‌ها به‌شمار می‌رفتند و تا اندازه‌ای مشابه ذخیره تقریباً تمام‌نشده‌ی طلا بود که مصریان از معادن نوبه به‌دست می‌آوردند.

بابل در این زمان هیچ طمع ارضی در خارج از مرزهای خود نداشت و بیش‌تر از سوی میتانی تهدید می‌شد و پس از سقوط این دولت بود که از افزایش قدرت آشور نگران شد. گذشته از دفاع از مرزهای خود، نگرانی عمده بابل بازنگاهداشتن راه‌های تجارتي، به‌ویژه راه به سوریه و شمال از طریق رود فرات بود. از این‌رو می‌بینیم که بورنا بوریاش، در هنگامی که کاروان‌های یکی از قاصدانش به‌نام سالمو^۱ مورد غارت رؤسای کنعانی قرار گرفته بود، مصریان را ملامت می‌کند. در مورد دیگر، چنین می‌نویسد که کاروان بازرگانان بابلی در خناتنی^۲ در کنعان غارت شده و خود آن بازرگانان به قتل رسیده‌اند و دوباره اخناتن را مسئول می‌داند و می‌گوید: «کنعان از متصرفات تو است و پادشاهانش نوکران تو به‌شمار می‌روند» و تقاضا می‌کند که خسارت او داده شود و قاتلان به مجازات برسند. اما مصر در این زمان به‌اندازه‌ای گرفتار امور داخلی خود بود که حتی قدرت آن را نداشت که منافع بازرگانی همسایگان خود را حفظ کند، زیرا در بیش‌تر نامه‌های تل‌العمارنه می‌بینیم که متصرفات آسیایی مصر از هم فرو می‌پاشند. از شمال سوریه تا جنوب فلسطین، استانداران مصری و فرمانروایان تابع آن‌ها به عبث می‌کوشیدند که شورش را فروبشانند و جلو طوایف مهاجم را بگیرند. سرچشمه بیش‌تر این آشوب‌ها عبارت از دولت بزرگ هیتیایی در شمال و در کوهستان‌های آناتولی بود. پادشاهان هیتی اتحادیه‌ای از اتباع خود در شمال توروس به‌وجود آورده بودند و اکنون به‌سوی جنوب و به طرف فنیقیه و لبنان پیش می‌رفتند. آنان خواستار دشت‌های حاصلخیز شمال سوریه بودند و مصر کشوری بود که جلو پیشروی آن‌ها را می‌گرفت. آن‌ها در آغاز به‌اندازه کافی نیرومند نبودند که با حمله مستقیم به ایالات مصر، با آن دولت به معارضه برخیزند، از این‌رو به ایجاد شورش در میان امرای محلی کنعان اکتفا کردند و آن‌ها را بر آن داشتند که تسلط مصریان را براندازند و به شهرهایی که از پیوستن به آن‌ها امتناع می‌کردند بتازند. رهبران و استانداران وفادار به مصر از این کشور یاری می‌خواستند و از نامه‌های آن‌ها چنین برمی‌آید که عموماً به عبث استمداد می‌کنند. زیرا اخناتن فرعونی ضعیف بود و بیش‌تر به پرستش ارتدادی قرص خورشید علاقه داشت تا به حفظ سرزمین‌های بیگانه‌ای که آن‌ها را به ارث برده بود. در زمان سلطنت او بود که هیتی‌های آناتولی در سیاست غرب آسیا، سهمی فعال به‌عهده گرفته بودند.



اثر یک مهر از دوره کاسی‌ها.

روابط کاسی‌ها با دولت‌های هیتی و میتانی

تا زمان کشف اسناد بغازکوی، امکان داشته بود که وجود هیتی‌ها را از آثاری که در مدارک مصری و آشوری برجای نهاده بودند تشخیص داده و در آن زمان حتی مسلم نبود که بتوانیم سنگ‌نوشته‌های صخره‌ای به خط هیروگلیف را که در بخش اعظم آسیای صغیر پراکنده‌اند، کار آن‌ها بدانیم. اما امروز امکان دارد که اطلاعات خود را از منابع بومی تکمیل و گسترش تدریجی قدرتشان را از راه غلبه و دیپلماسی آن‌ها ردیابی کنیم. هیتی‌ها قومی دلیر بودند و جنبه‌های برجسته آن‌ها هنوز، نه تنها در تندیس‌های صخره‌ای، بلکه در آثار برجسته مصری در کنار آثار دیگر اقوام آسیایی به چشم می‌خورد. آنان از لحاظ قیافه نیز کاملاً مشخص هستند. زیرا بینی آن‌ها اگرچه برجسته و تا اندازه‌ای کج است ولی زیاد گوشت‌آلود نیست. دهان و چانه آن‌ها کوچک و پیشانی آن‌ها زیاد متمایل به عقب است و موهایشان از پشت آویخته و بر روی شانه‌هایشان به صورت دو گیسوی بافته آویزان است. معلوم نیست که به کدام خانواده ملت‌ها وابسته هستند. گفته‌اند که زبانشان دارای بعضی جنبه‌های هندواروپایی است، ولی در زمان حال مطمئن‌تر این است که آنان را یک نژاد بومی آسیای صغیر بدانیم. جنبه چهره آن‌ها در هر صورت به همان اندازه غیرقابل مقایسه با آریایی‌هاست که با افراد سامی. تمدن آن‌ها تحت تأثیر شدید تمدن بابل قرار گرفت و این امر، شاید بر اثر کوچ‌نشینان تجارت پیشه آشوری بود که در نیمه دوم هزاره سوم در کاپادوکیا تأسیس شده بود. از طریق این مهاجران پیشین سامی، یا جانشینان هیتی‌ها، بود که آنان طرز ساختن الواح گلی و خط میخی را آموختند. اما همچنان در سنگ‌نوشته‌های خود از حروف تصویری استفاده کردند و حتی در دوره بعد، هنگامی که با امپراتوری آشور تماس مستقیم برقرار کردند، هنر آن‌ها ویژگی خود را از دست نداد. بعضی از

تندیس‌های صخره‌ای استادانه آن‌ها، هنوز در پرستشگاهی در یازیلی‌کایا^۱ در نزدیکی بغازکوی دیده می‌شود. در این‌جا، بر روی صخره در یک شکاف طبیعی کوه، شکل‌هایی از خدایان آن‌ها حجاری شده است که مهم‌ترین آن‌ها مادر-الهه هیتی‌هاست. این الهه و تسحوب، خدای مذکر عمده، در این‌جا با گروهی از خدایان و ملازمانشان دیده می‌شوند. معلوم نیست که آیا دقیقاً از همین ناحیه بود که طوایف هیتیایی جهت نهب و غارت از کرانه‌های فرات گذشتند یعنی عملی که سقوط اول سلسله بابل را تسریع کرد و شاید آن را به پایان آورد، البته تاکنون وسیله‌ای برای اثبات آن به دست نیامده است، اما در طی سده‌های بعدی بود که می‌توان توسعه کند ولی بدون وقفه این ناحیه را در تحت نظارت هیتی‌ها نشان داد و شاید هم که قدرت در میان دولت‌ها و امیرنشینان مختلف محلی که دره‌ها و سرزمین‌های شمالی توروس را اشغال کرده بودند، تقسیم شده بود.

در روزگار استیلای هیتی‌ها، پایتخت و ارگ مرکزی آن‌ها در ختی بود که در شرق رود هالیس (قزل ایرماق) در دشت آناتولی، در سه‌هزارپایی سطح دریا قرار داشت و در مجاورت تقاطع خطوط بزرگ تجاری آسیای صغیر و دارای موقعیتی مستحکم بود و توسعه از این ناحیه می‌بایستی در دوره‌ای پیش‌تر، در فراسوی کرانه باختری آن رود آغاز شده باشد، جایی که سرزمین، امکانات بیش‌تری برای چراگاه داشت. مسیر دیگر پیشروی آن‌ها به طرف جنوب و به سوی دشت‌های ساحلی پایین‌تر از توروس بود و مسلم است که کیلیکیا، پیش از آن‌که حمله‌ای به شمال سوریه صورت گیرد، به تصرف طوایف هیتی درآمده بود. این‌که هیتی‌ها در آغاز، بدون هیچ‌گونه سازمان مرکزی، به‌شماری دولت-شهرهای مستقل تقسیم شده بودند، از مدارک بعدی آن‌ها استنتاج می‌شود، زیرا هنگامی که در این اسناد رسمی، به سرزمینی اشاره می‌شود از آن به‌عنوان «سرزمین شهر چنین و چنان» نام برده می‌شود و حاکی از آن است که هر شهرک مهمی مرکز ناحیه‌ای مستقل بوده که نام خود را به آن داده است. بعضی از دولت‌های هیتیایی باگذشت روزگار، به درجه قابل ملاحظه‌ای از اهمیت دست یافتند: بدین ترتیب می‌بینیم که تارکوندارابا^۲ از آرزوا^۳ به‌اندازه‌ای مقتدر شد که دختر آمن حتپ سوم فرعون مصر را به زنی گرفت. شهر دیگر کوسار^۴ بود که یکی از پادشاهانش به‌نام ختوسیل^۵ اول، پدر شوبی لولیوما^۶ بود که در زمان او، هیتی‌ها اتحادیه‌ای نیرومند تشکیل دادند که قریب دویست سال ادامه یافت. می‌بایستی به‌سبب اهمیت سوق‌الجیشی ختی باشد که شوبی لولیوما آن را به‌جای شهر نیاکانی خود به‌عنوان پایتخت خویش انتخاب کرد.

گذشته از نام ختی و سنت‌های وابسته به آن، تردیدی نیست که این شهر از این به‌بعد، مرکز قدرت و تمدن هیتیایی بود، زیرا به‌مراتب وسیع‌ترین محل موجود و متعلق به هیتی‌ها به‌شمار می‌رود و شامل سرزمینی مرتفع بر فراز بغازکوی است که در پایین دره قرار دارد. خوشبختانه بخش

1. Yasilikaya

2. Tarkundaraba

3. Arzawa

4. Kussar

5. Khattusil

6. Shubbiluliuma

اعظم دهکده جدید خارج از مرزهای شهر باستانی ساخته شد، زیرا ویرانه‌ها در نتیجه، کم‌تر در معرض تخریب قرار گرفته است. این شهر به جهت مقاصد سوق‌الجیشی محض، در نقطه‌ای مرتفع ساخته شد، زیرا بر «راه‌شاهی» از غرب و بر راه بزرگ از سوی جنوب در مجاورت دیوارهای شهر مسلط بود. ارگ بر فراز تپه‌ای ساخته شده است که بالای آن مسطح و بر شهر برج و بارودار از طرف شمال و غرب و جنوب مسلط است. سراشیب‌های آن، تا بخش جنوب شرقی تا رودی در کوهستان خارج از دیوارها ادامه دارد و رود کم‌عمقی که به آن می‌پیوندد به سوی شمال غربی از میان شهر جریان دارد. زمین، از نقطه‌ای که ارتفاع آن در جنوب آغاز می‌شود تا پیوستن آن‌ها در پایین شهر، به بیش از هزار پا پایین می‌آید و سطح ناهموار برای دفاع کاملاً مورد استفاده قرار می‌گرفته است. دیواری که در پیرامون نیمه جنوبی و مرتفع شهر قرار داشت، هنوز نسبتاً خوب حفظ شده است و سه ضلع یک شش‌گوشه تقریبی را تشکیل می‌دهد، ولی زمین روبه پایین و ناهموار روبه شمال، مانع از تکمیل قرینه این مسیر می‌شده است. یک سلسله استحکامات درونی، متناسب با سراشیبی زمین، شماری از نواحی غیرمنظم را دربرمی‌گرفت. قلعه‌های کوچک فرعی بر فراز چهار تپه کوچک‌تر در طول دیوار عرضی جنوبی ساخته شده است که در بخش علیای شهر پایان می‌یابد.

بزرگ‌ترین طول شهر از شمال به جنوب در حدود یک و یک‌چهارم مایل بود و عریض‌ترین بخش آن سه‌چهارم مایل وسعت داشت و سراسر مسیر استحکامات موجود، شامل ناحیه سفلا، حدود سه و نیم مایل ادامه می‌یافت. این خود اندازه جالب توجهی برای شهری کوهستانی به‌شمار می‌رود و اگرچه بعضی از بخش‌های این ناحیه دارای هیچ بنایی نیست، استحکامات چنین محل وسیعی نشانه‌ای از قدرت امپراتوری هیتیایی و پایتخت آن به‌شمار می‌رود. دیوار که در حدود چهارده پا ضخامت دارد در بسیاری از جاها تا دوازده پای آن محفوظ مانده است و مشتمل بر یک دیوار داخلی و خارجی است که میان آن‌ها را با سنگ انباشته‌اند. نمای خارجی طبعاً محکم بود و سنگ‌های عظیمی که گاهی طول آن‌ها به پنج پا می‌رسد، در ساختمان آن به کار رفته است. دیوار به وسیله برج‌هایی که در فواصل کم و بیش منظم و در طول آن قرار داده شده بود، مستحکم گشته و موقعیت آن‌ها گاهی با توجه به محیط آن‌ها تعیین می‌گردید. در پیرامون بخش اعظم این مسیر، آثاری از یک دیوار دفاعی خارجی یا ساخت سبک‌تر وجود دارد که برج‌های کوچک‌تر ولی نه پشت سرهمی دارد و در جایی که شیب زمین به اندازه‌ای کافی بود که دیوار عمده را حفظ کند، برج‌های کوچک ساخته نمی‌شد.

برج‌های پیش آمده نیز در دو سوی دروازه‌های عمده قرار داشت و این خود یک جنبه مشخصه معماری هیتیایی را نشان می‌دهد. این خود نوع خاصی از دروازه و شامل طاق نوک تیزی است که با اضلاعی که شیب آن به تدریج کم می‌شود و این اضلاع را سنگ‌های عظیمی تشکیل می‌دهند که آن‌ها را به دیوار وصل کرده‌اند. به نظر می‌رسد که آجر احتمالاً هم در بخش فوقانی دیوار و هم در برج‌ها به کار می‌رفته است و در سایر ساختمان‌های شهر، مانند معبد بزرگ در شمال غربی ارگ، در

قسمت فوقانی دیوارهایی که بر پایه‌های سنگی قرار داشت آجر به کار می‌رفت. آجر، در یکی از نواحی شمالی بین‌النهرین جایی مورد استفاده بود، که در آن‌جا سنگ به وفور یافت می‌شد، از این سنگ‌ها همیشه برای پایهٔ ساختمان استفاده می‌شد. بنابراین، غیرمحمّل نیست که کنگره‌های پله‌دار در آشور و بابل نیز از آن‌ها اقتباس شده باشد، زیرا این روش، مناسب‌ترین و تزئینی‌ترین راه اتمام قسمت‌های فوقانی دیواری بود که با سنگ ساخته می‌شد.

در نخستین سال‌های سلطنت شوبی لولیوما، شهر بدون تردید، کوچک‌تر از آن بود که بعدها شده، ولی او از آن به‌عنوان پایگاه استفاده کرد و هم با سیاست و هم با پیشروی و تسلط موفق شد که نفوذ هیتی‌ها را، در فراسوی مرزهای آن‌ها گسترش دهد. شورش‌های مردم سوریه در زمان آمن-حتب سوم که بر اثر آن قدرت مصر در استان‌های آسیایی این کشور تضعیف گردید، مسلماً مورد تشویق هیتی‌ها قرار گرفته بود. شوبی لولیوما نیز از فرات‌گذشت و نواحی شمالی میتانی، یعنی رقیب عمدهٔ هیتی‌ها را در آن زمان، به باد غارت داد. بعدها با لشکری فراوان به سوریه حمله برد و به دژ کوهستانی خود یعنی ختنی بازگشت، درحالی‌که، غنایم بسیار با خود آورده بود و دو شاهزادهٔ میتانیی را به صورت اسیر به‌دنبال خود داشت. پس از جلوس اختاتن بر تخت سلطنت، شوبی لولیوما نامهٔ تهنیت‌آمیزی نوشت، اما هنگامی که از یرو^۱ تسلط مصر را گردن نهاد، شوبی لولیوما او را شکست داد و از سراسر شمال سوریه خراج گرفت و بعد غلبهٔ خود را بر آن کشور به‌وسیلهٔ عهدنامه‌ای با مصر مورد تأکید قرار داد. دولت میتانی نیز سر به اطاعت شوبی لولیوما نهاد، زیرا پس از قتل دوشراتا پادشاه نیرومند میتانی وی از ماتی و آزا^۲ طرفداری کرد و پس از آن که دختر خود را به عقد ازدواج او درآورد، وی را بر تخت سلطنت پدرش نشاند. متن عهدنامه با میتانی قدرت مستبدانهٔ پادشاه هیتیایی را در آن زمان منعکس می‌کند. وی درحالی‌که به صیغهٔ سوم شخص به خود اشاره می‌کند می‌گوید: «پادشاه بزرگ، به‌خاطر دخترش، به میتانی حیات تازه‌ای بخشید.»

در زمان سلطنت مورسیل^۳ فرزند جوان شوبی لولیوما بود که دولت هیتیایی با مصر وارد جنگ شد. تغییر سلسله در مصر و برقراری مجدد دین پیشین، باعث تقویت دولت شده بود و اکنون منجر به کوشش‌های مجدد برای بازیافتن اراضی از دست رفته‌اش گردید. در وهلهٔ اول، هیتی‌ها از ستی^۴ اول در شمال سوریه شکست خوردند و مصر سرزمین‌های فنیقیه و کنعان را دوباره تصرف کرد. بعدها، احتمالاً در زمان سلطنت موتالو^۵، فرزند مورسیل، رامسس دوم درصدد بازیافتن سوریه شمالی برآمد. در نبرد قادش، در کنار رود اورونتس وی موفق به شکست ارتش هیتیایی شد و در یک مرحلهٔ اولیهٔ مبارزه، خود رامسس نزدیک بود که اسیر شود. وقایعی از این جنگ را هنوز به صورت برجسته بر روی دیوارهای معبد آلاقص^۶، کرنک^۷ و ابیدوس^۷ می‌توان دید.

1. Aziru

2. Mattiuaza

3. Mursil

4. Seti

5. Mutallu

6. Karnak

7. Abydos

جنگ با مصر همراه با موفقیت‌های متفاوتی بود، هر چند مسلم است که هیتی‌ها سرانجام در شمال به پیروزی دست یافتند. اما در زمان سلطنت ختوسیل، برادر موتالو طرفین از جنگ خسته شدند و عهدنامهٔ پیچیده‌ای در مورد صلح و اتحاد تنظیم شد. این عهدنامه را بر روی لوحی سیمین حک کردند و سفیری آن را به مصر برد و به رامسس تقدیم کرد. محتویات این عهدنامه از روی متن مصری از مدت‌ها پیش ساخته شده است، زیرا آن را بر دیوارهای معبد کرنک حک کرده بودند. در میان الواح یافت شده در بغازکوی، نسخهٔ شکسته‌ای از متن اصلی هیتیایی به دست آمده است که به خط میخی و بابلی، که زبان دیپلماسی در آن عهد بود، تنظیم شده است. ختوسیل نیز روابط دوستانه با دربار بابل برقرار کرد و او را از عهدنامهٔ با فرعون مصر آگاه ساخت. از نسخه‌ای از این نامه که در بغازکوی به دست آمده، چنین برمی‌آید که پادشاه بابل از آن عهدنامه آگاهی یافته و برای تحقیق دربارهٔ آن، نامه‌ای نوشته بود. ختوسیل پاسخ داد که فرعون مصر با او عهدنامهٔ مودت و دوستی بسته است، بدین معنی که: «ما برادریم و متفقاً علیه دشمن می‌جنگیم و با دوست روابط صمیمانه برقرار می‌کنیم.» و نکته‌ای که بعد می‌افزاید، ما را قادر می‌سازد که مخاطب کاسی او را بشناسیم، زیرا می‌افزاید: «و هنگامی که [فرعون مصر] سابقاً به [ختی] حمله برد برای اطلاع از این امر نامه‌ای به پدرت کاداشمان-تورگو^۱ نگاشتم.» بنابراین، ختوسیل معاصر دو پادشاه کاسی (کاداشمان-تورگو و کاداشمان-انلیل) بود که بیست و چهارمین و بیست و هفتمین فرمانروای سلسله بودند.

بخش دیگری از این نامه، بسیار جالب توجه است، زیرا نشان می‌دهد که کوشش ختوسیل به منظور دخالت در سیاست بابل باعث رنجش شد و به عداوت موقتی میان دو کشور انجامیده است. ختوسیل می‌کوشد که کاداشمان انلیل را در مورد بی‌غرضی انگیزه‌هایش مطمئن سازد و توضیح می‌دهد که عملش کاملاً به نفع خود پادشاه کاسی بوده است. این واقعهٔ پس از مرگ کاداشمان تورگو روی داده بود و بر طبق روایت ختوسیل، وی نامه‌ای به بابل نوشته و اعلام داشته بود که اگر جانشینی کاداشمان انلیل که در آن زمان کودکی بیش نبود، مورد تصویب قرار نگیرد، وی عهدنامه‌ای را که پادشاه متوفای یعنی پدر کاداشمان انلیل بسته بود نقض خواهد کرد. اتی-مردوک-بالاتو^۲، صدراعظم بابل، از لحن نامه رنجیده و پاسخ داده بود که پادشاه هیتی نامه را با لحن برادری ننوشته و فرامین خود را چنان صادر کرده که گویی بابلی‌ها رعایای او هستند. در نتیجه، مذاکرات سیاسی در طی صغیر بودن پادشاه جوان قطع شده بود. اما او در این زمان به بلوغ رسیده و زمام امور را از دست صدراعظم خود گرفته بود. اعلامیهٔ طولانی ختوسیل باید اندکی پس از برقراری روابط سیاسی نوشته شده باشد.

ختوسیل پس از ادای توضیحات مربوط به روابطش با مصر و قطع مذاکرات سابقش با بابل، به مسائلی می‌پردازد که بدون تردید فرصتی برای ارسال نامه‌اش پدید آورده بود. بعضی از بازرگانان

1. Kadashman-Turgu

2. Etti-Marduk-balatu

بابل، ضمن حرکت به اموریه^۱ و اوگاریت^۲ (شهری در شمال فنیقیه) به قتل رسیده بودند. از آن‌جا که مسئولیت به پای دولت هیتی محسوب شده بود، کاداشمان-انلیل ظاهراً از ختوسیل خواهش کرده بود که مجرمان را به دست خویشان بازرگانان مقتول بسپارد. این اشاره دارای اهمیت است، زیرا گواه دیگری دربارهٔ فعالیت‌های بازرگانی بابل در غرب به دست می‌دهد و ثابت می‌کند که چگونه پس از آن که مصر تسلط خود را بر شمال سوریه از دست داد، فرمانروایان کاسی از پادشاه جدید خواستار شدند که حفاظت کاروان‌های آن‌ها را تأمین کند.

دلایلی در دست است که این اقدام سیاسی کاملاً مؤثر بود، زیرا نه تنها زبان و رسم الخط بابلی به آسیای غربی نفوذ کرد، بلکه احترام آن دولت به قانون و روش‌های قانونگذاریش باعث شد که این روش لااقل در درون قلمرو هیتی به اجرا درآید. این نکته بر اثر آخرین بخش‌های این نامهٔ جالب توجه روشن می‌شود که مربوط به شکایت پادشاه بابل دربارهٔ اقدامی از سوی بانتی-شیننی^۳ اموری است. این امیر اموری هنگامی که از سوی ختوسیل متهم شد که در سرزمین کاداشمان-انلیل آشوب برپا کرده است، در پاسخ، ادعای متقابلی نیز برای دریافت سی تالان نقره از ساکنان اگد نموده بود. ختوسیل بعد از اظهار این نکته به نامهٔ خود چنین ادامه می‌دهد: «اکنون که بانتی-شیننی رعیت من شده است بگذارید برادرم ادعای علیه او را تعقیب کند و اما دربارهٔ آشوب برپا کردن در سرزمین برادرم، او باید در برابر خدا و حضور سفیرت اداد-شار-ایلانی^۴ از خود دفاع کند. و اگر برادرم خود به این امر نپردازد پس اجازه بده که نوکرت بیاید که شنیده است بانتی-شیننی در سرزمین برادرم آشوب به پا کرده است و او باید کار را به دست بگیرد. سپس بانتی-شیننی را احضار خواهم کرد که جواب این اتهام را بدهد. او رعیت من است. اگر برادرم را بیازارد آیا مرا هم نخواهد آزرده؟» در این‌جا شاید سیاستمداران هیتیایی از احترام بابلی‌ها به قانون استفاده کردند تا راهی برای این وضع دشوار بیابند. اما پیشنهاد دربارهٔ چنین محاکمه‌ای که عرضه شده است نشان می‌دهد که روش حل اختلافات کوچک بین‌المللی بنابر نظام قانونگذاری داخلی بابل بوده است. معلوم است که دولت هیتی مایل بود که از اختلال روابط با بابل جلوگیری کند، زیرا از کاداشمان-انلیل می‌خواهد به یک دشمن مشترک که از او نام نمی‌برد حمله کند. این دشمن می‌بایستی آشور بوده باشد، که قدرت روزافزونش برای هر دو دولت خطرناک شده و باعث گشته بود که آن‌ها برای حمایت متقابل به یکدیگر نزدیک شوند.

روایتی که از این سند طولانی به دست داده‌ایم جنبهٔ نامه‌های سلطنتی مکشوف در بغازکوی را نشان می‌دهد. از بعضی جهات، بسیار شبیه جنبهٔ نامه‌های تل‌العمارنه است. ولی تضاد دلپذیری در آن دیده می‌شود، زیرا از آن تقاضاهای استغاثه‌آمیز برای طلا و هدیه که قسمت عمدهٔ اسناد دیرین را دربر می‌گیرد، اثری در آن‌ها دیده نمی‌شود. سیاست مصریان در مورد هدیه و رشوه‌دادن، بدترین

1. Amuru

2. Ugarit

3. Banti-shinni

4. Adad-Shar-ilani

جنبه اخلاق شرقیان را نشان می‌دهد. هیتی‌ها به هدیه‌دادن اعتقاد نداشتند و در هر صورت دارای هدیه‌ای نبودند که بدهند در نتیجه، مکاتبات آن‌ها تا اندازه زیادی مربوط به قضایای دولتی و سیاسی است و از آن‌ها وقار و مناعت‌نفس دیده می‌شود. این نکته نیز، تا آن‌جا که می‌توان دید، درباره مکاتبات با مصر صدق می‌کند که از انحطاط موقت خود نجات یافته بود. تردیدی نیست که نامه‌های سلطنتی هیتیایی، در صورت منتشر شدن ما را قادر خواهد ساخت که حرکات سیاسی این دوره را با تفصیل بیش‌تری دنبال کنیم.

به یکی دیگر از اقدامات ختوسیل باید اشاره کرد، زیرا در زمینه مذهبی، از بین رفتن موانع بین‌المللی را نشان می‌دهد. ختوسیل چندسالی پس از تکمیل عهدنامه بزرگ خود، دخترش را به مصر برد و او را با تشریفات مجلل به عقد ازدواج رامسس درآورد. میان دو خانواده سلطنتی روابط صمیمانه‌ای برقرار شد و هنگامی که بنته‌رش^۱، خواهرزن رامسس در ختنی بیمار شد و تصور می‌رفت که به طرزی علاج‌ناپذیر روحش تسخیر شیطان شده است، رامسس پزشک خود را شتابان برای معالجه او فرستاد. اما چون کوشش‌های او بی‌نتیجه ماند، فرعون تندیس مقدس خونسو، رب‌النوع ماه را برای معالجه آن دختر به کاپادوکیا فرستاد. تندیس مزبور به سلامت به این پایتخت دور دست رسید و هنگامی که با روح شیطان درگیر شد، گفته‌اند که پادشاه هیتی «با سربازان خود ایستاده بود و بسیار می‌ترسید». اما خونسو پیروز شد و پس از آن‌که شیطان به محلی رفت که از آن‌جا آمده بود، جشن و سرور بسیاری برپا شد. این واقعه شبیه مسافرت ایشتار به مصر در زمان سلطنت آمن-حتپ سوم است. تردیدی نیست که فرزند و نوه ختوسیل به نام دودخالیا^۲ و ارنوانتا^۳ سیاست پدر خود را در مورد دوستی با بابل ادامه دادند، این دولت دلیلی نداشت که از دخالت مصریان در ختنی به خشم آید. اما ارنوانتا آخرین پادشاه ختنی است که نامش کشف شده است و مسلم است که در قرن بعد، هجوم اهالی فروگیا (فریجیه) و موسک‌ها^۴ به قدرت هیتی‌ها در کاپادوکیا پایان داد. هیتی‌ها از طریق گرده‌ها به جنوب شتافتند و نفوذ سیاسی خود را اندکی در شمال سوریه اعمال کردند. در این ضمن آشور از سقوط و ناپدید شدن آن‌ها در شمال استفاده کرد. این دولت به زیان دولت میتانی توسعه یافته بود و اکنون که دومین مانع از سرراش برداشته شد تعادل قدرت در غرب آسیا به هم خورد. تاریخ بابل از این زمان به بعد، بیش‌تر تحت تأثیر روابط آن با دولت شمالی قرار گرفت. حتی در زمان پادشاهان متأخر هیتی بابل نتوانست مرز خود را از تجاوز آشور محفوظ بدارد و خود پایتخت به‌زودی سقوط کرد. تفصیل مسیر این حوادث را تا اندازه‌ای می‌توان تعقیب کرد، زیرا با شروع سلطنت کارا-اینداش^۵ اول پیش‌ترین مخاطب آمن-حتپ سوم، منبع اطلاعات ما، به وسیله «تاریخ هم‌زمان» آشور و بابل افزایش می‌یابد و یک سلسله اطلاعات مختصر درباره روابط دو کشور در اختیار ما قرار می‌دهد.

1. Benteresh

2. Dudkhalia

3. Arnunta

4. Muski

5. Kara-indash

در دوره طولانی میان سلطنت آگوم - ککریمه و کارا - اینداهش، تنها نام‌های سه فرمانروای کاسی باقی مانده است. از یک کودوزو^۱ (سند قضایی) مربوط به زمان کاداشمان - انلیل اول، از دو پادشاه پیشین کاسی به نام‌های کاداشمان - خاربایا^۲ و فرزندش کوری - گالزو باخبر می‌شویم و امکان دارد که پسر شخص اخیر یعنی ملی - شیپاک جانشین پدر خود شده باشد. درباره روابط بابل و آشور از این دوره، اطلاعی نداریم و نخستین آگاهی ما از کشمکش طولانی آن‌ها بر سر تفوق مربوط به زمان سلطنت کارا - اینداهش می‌شود که می‌گویند عهدنامه‌ای دوستانه با آشور - ریم - نیشه‌شو^۳ درباره مرز مشترک خودشان منعقد کرده است. این که عهدنامه‌ای تنظیم شده باشد به خودی خود حاکی از اصطکاک منافع است و تعجب‌آور نیست که یک نسل یا بعدتر، بورنا - بوریاش مخاطب آمن - حتپ سوم لازم دانسته باشد که عهدنامه مشابهی با پوزور - آشور^۴ پادشاه معاصر آشور منعقد کرده باشد. این عهدنامه‌ها را می‌توان آغاز نخستین مرحله در روابط بعدی بابل با آشور دانست که به توافقی‌های دوستانه مشابهی در زمان چهارمین سلسله بابلی ختم می‌شود. با وجود حدود سه قرن روابط دوستانه دائمی اینک این روابط بر اثر اختلافات مسلحانه قطع می‌شد و این اختلافات معمولاً منجر به تغییر مرز و به زیان بابل تمام می‌شده است تنها در یک مورد در جنگ و در طی این مدت دوبار خود پایتخت به دست دشمن افتاد. اما آشور هنوز به اندازه‌ای نیرومند نشده بود که بتواند بر دولت جنوبی مستولی شود و در پایان این دوره، به نظر می‌رسد که بابل هنوز بخش عمده‌ای از اراضی

سابق خود را در اختیار داشت. ولی از حیثیت و اعتبارش بسیار کاسته شده بود. برای درک انگیزه‌هایی که آشور را بر آن داشت که گاه‌گاه در سیاست بابل دخالت کند که متناوباً کوششی در جهت توسعه به جنوب به عمل آرد لازم است تاریخ خود آن دولت را پی‌گیریم و روشی را ملاحظه کنیم که در آن، جاه‌طلبی‌های آشور در نقاط دیگر بر سیاست این کشور در جنوب اثر گذاشت. در این جا کافی است شرح حوادثی را خلاصه کنیم که مربوط به بابل باشد. نظریه دوستانه پوزور - آشور نسبت به بورنا - بوریاش به وسیله پادشاه نیرومندتر آشور به نام آشور - اوبالیت تأیید شد که اتحاد میان دو کشور را با دادن دخترش به نام موبالیت - شروآ^۵ به بورنا - بوریاش مستحکم ساخت. پس از مرگ بورنا - بوریاش پسرش کارا - اینداهش دوم که نوه آشور - اوبالیت بود بر تخت نشست و شاید به سبب پیوستگی‌های آشوری او بود که کاسی‌های بابل سر به شورش برداشتند، او را به قتل رساندند و نزی - بوگاش^۶ را برجایش نشاندد. آشور - اوبالیت به بابل حمله برد و پس از انتقام گرفتن از نزی - بوگاش، کوری - گالزوی سوم، پسر دیگر بورنا - بوریاش را بر تخت نشاندد. اما کوری - گالزوی جوان انتظارات خویشان آشوری خود را بر نیاورد، زیرا پس از مرگ آشور - اوبالیت علیه آشور لشکرکشی کرد و از سگگی^۷ در کنار رودخانه زبزلت^۸ از انلیل - نیواری^۹

1. Kuduru

2. Kadashman-Kharba

3. Ashur-rim-nisheshu

4. Puzur-Ashur

5. Mubalit-Sherua

6. Nazi-bugash

7. Sugagi

8. Zabzallat

9. Enlil-Nirari

شکست خورد و مجبور شد بخشی از اراضی خود را به او بدهد. توسعه بیش‌تر آشور به وسیلهٔ اداد-نیراری اول صورت گرفت که فرزند و جانشین کوری-گالزو به نام نزی-مروتاش در کار-ایشتار را در ناحیهٔ مرزی اکرسلو^۱ شکست داد. از نامه‌های بغازکوی دیدیم که چگونه امپراتوری هیتی و بابل در این زمان بر اثر وحشت از دشمن مشترک و بی‌تردید در نتیجهٔ سیاست تجاوزکارانهٔ شلمنصر اول به هم نزدیک شدند. معلوم نیست که کاداشمان-انلیل دوم تحت تحریکات ختوسیل قرار گرفته باشد و در زمان سلطنت کشتیلیاش دوم بود که مدارکی دربارهٔ اختلافات تازه در دست داریم. در این هنگام بود که بابل برای نخستین بار از آشور شکستی سخت خورد. تا این زمان دیدیم که دو پادشاه آشوری ارتش‌های بابل را شکست داده و در نتیجهٔ پیروزی‌های خود امتیازات ارضی به دست آورده بودند. توکولتی-نی‌نیب^۲ اول سیاست آن‌ها را تعقیب می‌کرد که به نوبهٔ خود از کشتیلیاش شکست خورد. اما اقدام او با اقدامات دیگران فرق داشت، زیرا موفق شد بابل را بگیرد، پادشاه آن را تبعید کند و به جای به دست آوردن قطعه باریکی از زمین، کاردونیاش^۳ را مقهور ساخت و آن را به عنوان یکی از استان‌های خود تا زمان مرگش نگاهداشت. شورش‌هایی که به سلطنت و زندگی توکولتی-نی‌نیب پایان داد به زودی تنها مبارزهٔ موفقیت‌آمیز بابل را علیه آشور به دنبال داشت. اداد-شوم-اوشور^۴، که سلطنتش مرهون شورش اشراف کاسی بر ضد تسلط آشوریان بود، تا مدتی اعتبار شورش را به آن بازگردانید. در نبردی انلیل-کودور-اوشور^۵ را شکست داد و او را به قتل رساند و هنگامی که آشوریان عقب‌نشینی کردند، به دنبال آنان شتافت و در مجاورت شهر آشور با آنان به جنگ پرداخت. این تجدید ادعای موفقیت‌آمیز ابتکار بابل به وسیلهٔ اخلاف مستقیم او به نام‌های ملی-شیپاک دوم مردوک-آپلو-ایدینا^۶ یا مروداخ بالادان^۷ ابقا شد و مدارک کودوروها^۸ (سنگ‌های مرزی) که به دست آمده است، اوضاع داخلی کشور را در طی دورهٔ اخیر کاسی‌ها روشن می‌سازد اما آشور در زمان آشور-دان^۹ اول حق خود را بار دیگر مطالبه کرد و زاماما-شوم-ایدین^{۱۰} را شکست داد و موفق به بازیافتن استان‌های مرزی از دست‌رفتهٔ خود شد. سلسلهٔ کاسی بعد از این شکست مدت‌ها باقی نماند.

کودورو (سنگ مرزی)

گذشته از لوحه‌های دورهٔ کاسی و مکشوف در نیپور، منبع عمدهٔ اطلاعات ما دربارهٔ اوضاع اقتصادی بابل در این زمان، نوشته‌های روی کودوروها یا سنگ‌های مرزی است که پیش از این به آن‌ها اشاره شد. کلمه کودورو، را می‌توان دقیقاً «سنگ مرزی» نامید، زیرا متون را روی قطعات مخروطی شکل از سنگ حک می‌کردند و تردیدی نیست که بسیاری از سنگ‌های پیشین را روی حدود املاک نصب

1. Akkarsalu

2. Tukulti-Ninip

3. Karduniash

4. Adad-Shum-usur

5. Enlil-Kudur-Usur

6. Marduk-aplu. iddina

7. Merodach-baladan

8. Kudurrus

9. Ashur-dān

10. Zamama-Shum-idin

می‌نمودند و مقصود این بود که مرزها و مالکیت آن‌ها را مشخص و یادآوری کنند. حتی در زمانی که خود سنگ برای مشخص ساختن مرز به کار نمی‌رفت در خانه مالک یا در معبد خدا نگاهداری می‌شد تا مالک بتواند در صورت نیاز، از آن به عنوان قباله‌ای استفاده کند. متن، ضوابط دیرینه‌ای را که مرزها و جهات قطعه زمین موردنظر را مشخص می‌ساخت حفظ می‌کرد.

اهمیت این مدارک، بسیار است. نه از لحاظ جنبه‌های قضایی و مذهبی آن‌ها، بلکه از نقطه نظر تاریخی و گذشته از اشاراتی که به پادشاهان بابل و حوادث تاریخی دارند، در بسیاری از موارد، تنها اسنادی از آن دوره به شمار می‌روند که به دست ما رسیده است. بدین ترتیب، خلایی را که در اطلاعات ما مربوط به تمدن ناحیه «فرات» از دوره کاسی‌ها تا دوره پادشاهان نوبابلی، وجود دارد پر می‌کنند و ضمن آن‌که تکامل تدریجی قانون و رسوم را در بابل نشان می‌دهند، تداوم فرهنگ را در طی دوره‌های تغییرات بزرگ سامی به اثبات می‌رسانند.

اصل و منشأ سنگ‌های مرزی در زمان پادشاهان کاسی بود و ضمن آن‌که در آغاز برای ثبت یا تأیید اعطای یک قطعه زمین از سوی پادشاه به کارمند یا مستخدم مهم پادشاه به کار می‌رفت، هدف عمده از آن بدون تردید این بود که حقوقی را که تازه به دست آورده بودند تحت حمایت خدایان قرار دهند. یک سلسله لعنت که آن را به سند قضایی ضمیمه می‌کردند علیه کسی بود که در حقوق مالک دخالت می‌کرد که آن نیز تحت حمایت شماری از خدایانی قرار داشت که علائمشان را روی جاهای خالی سنگ حک می‌کردند. گفته‌اند که فکر قرار دادن ملک تحت حمایت یکی از خدایان از ابداعات کاسی‌ها نبود. درست است که سنگ بناهای مخروطی شکل مربوط به انته منا^۱ کاهن-پادشاه سومری به لعنت‌های مفصلی ختم می‌شده است که هدف از آن جلوگیری از تخطی به خندق مرزی بوده است، اما سنگ‌های مخروطی شکل و همچنین ستون‌هایی که مطالب مزبور به روی آن‌ها نوشته می‌شد، به منظور حمایت از مرز به طور اعم بود و نه مرزهای املاک خصوصی. جای نصب سنگ‌ها را نیز کاملاً مربوط به جای مرزی دانسته‌اند، به این دلیل که آستانه معبد ممکن است به عنوان مرز آن به شمار آید. اما هدف عمده از جای نصب این سنگ‌ها مستحکم ساختن دروازه معبد بود و موقعیت مهم آن‌ها و ماهیت بادوام جنس این سنگ‌ها بدون تردید حاکی از آن است که آن‌ها راجای مناسبی برای نوشتن کتیبه‌های یادگاری می‌دانستند. ویژگی سنگ‌های مرزی این است که هم با لعنت و هم به وسیله علائم حجاری شده ملک خصوصی و حقوق خصوصی افراد را تحت حمایت خدا قرار می‌دادند.

در عصر حموربی، دلیلی از تداول این رسم در دست نداریم و سنگ هرمی شکل (اوبلیسک^۲) متعلق به مانیش توسو^۳، پادشاه پیش‌تر اگد که خریدهای فراوان او را از اراضی شمال بابل ذکر می‌کند و بدون لعنت‌نامه یا علائم خدایان است. بدین ترتیب کاملاً احتمال دارد که رسم حمایت از املاک خصوصی به این صورت در زمانی متداول شد که قدرت قانون به اندازه کافی زیاد نبود که

احترام به ملک افراد تضمین شود. این نکته به‌ویژه در مورد اعطای زمین به صاحب‌منصبان محبوس که در میان جمعیتی متخاصم اقامت داشتند صدق می‌کند، خصوصاً اگر از سوی پادشاه کاسی بهای ملک به اندازه کافی پرداخت نشده بود. هرج و مرج و آشوبی که پس از سقوط سلسله اول پیش آمد، در دوره غلبه کاسیان باید تجدید شده باشد و فقدان هرگونه احساس امنیت عمومی مستلزم ایجاد این رسم بود که زمین خصوصی را تحت حمایت خدایان قرار دهند.

استفاده از سنگ‌های هرمی شکل برای این مقصود شاید ناشی از رسوم کاسی‌ها بوده باشد، زیرا در کوه‌های غرب ایران، که اقامتگاه اخیر طوایف کاسی قبل از غلبه آنان بر بین‌النهرین بود، سنگ احتمالاً برای نشان دادن حدود کشتزارهای آن‌ها به کار می‌رفته است و احتمال دارد که بر روی سنگ‌های مزبور نام و لقب مالک را می‌نوشتند. به کار بردن لعنت برای به‌دست آوردن حمایت خدایان بود و بدون تردید، اصل و منشأ بابلی و نهایتاً سومری داشته است، ولی این فکر که علایم خدایان را بر روی سنگ قرار می‌دادند احتمالاً رسم کاسی‌ها بوده است، گذشته از این، سنگ مرزی سند اصلی نبود که به‌دست آوردن زمینی را که به آن اشاره داشت ثبت کند. همان‌گونه که درباره دوره‌های پیشین بابلی صدق می‌کند لوحه‌هایی از گل رس همچنان برای این مقصود به کار می‌رفت و بر روی آن مهر سلطنتی را به‌عنوان گواه تصویب و اجازه پادشاه قرار می‌دادند. متن لوح که به‌طور کلی همراه با فهرستی از گواهان بود، بعداً به‌وسیله حکاک روی سنگ حک می‌گشت و لعنت‌ها و علایم بر روی آن نقر می‌شد.

شاید بهترین نوع از این‌گونه فرمان‌ها فرمانی باشد که در آن ملی-شیپاک ملکی را در بیت-پیر-شادو-رتو^۱، نزدیک شهر قدیمی اگد یا آگاده و شهر کاسی دور-کوری گالزو^۲، به فرزندش مروداخ-بالادان^۳ اول که بعداً جانشین او شد، اعطا کرده است. این متن، پس از آن‌که اندازه و موقعیت املاک و نام‌های کارمندان عالی‌رتبه‌ای را که مأمور ممیزی آن املاک بودند ذکر می‌کند، امتیازاتی را که همراه با زمین به مروداخ-بالادان اعطا شده است تصریح می‌نماید. از آن‌جا که بعضی از فرمان‌های مزبور تا اندازه‌ای نظام زمینداری را در دوره کاسی‌ها روشن می‌سازد، آن‌ها را می‌توان به اختصار ذکر کرد.

پادشاه ضمن اعطای مالکیت زمین به فرزند خود او را از هرگونه مالیات و دیونی معاف ساخت و جابه‌جایی خندق‌ها، حدود و مرزهای آن را ممنوع ساخت و مقرر داشت که کارگران این زمین‌ها بر روی املاک دیگران بیگاری نکنند. همچنین دستور داد که هیچ یک از افرادی را که بر روی آن زمین کار می‌کنند برای کارهای عمومی یا برای جلوگیری از سیل یا تعمیر ترعه، که بخشی از آن زیر نظر دهکده‌های مجاور بیت-سیکامیدو^۴ و دامیک-آداد^۵ بود به زور به کار نگیرند. این‌گونه افراد را

1. Bit-Pir-Shadu-Rabū

2. Dur-Kurigalzu

3. Merodach-Baladān

4. Bit-Sikkamidu

5. Damik-Adada

نمی‌بایستی در دریچه ترعه‌ها یا برای ساختن سدها یا حفر بستر ترعه‌ها مجبور به کار اجباری کنند. هیچ زارعی وابسته به این ملک، خواه اجیر و خواه متعلق به ملک، نمی‌بایستی از سوی حاکم محلی، که حتی از حمایت سلطنتی برخوردار بود، به‌زور به کار گمارده شود. هیچ‌گونه مالیاتی نمی‌بایستی بابت هیزم، علف، گاه، گندم یا هرگونه محصولی یا بابت گاری‌ها و یوغ‌ها یا خرها یا مستخدم‌ها اخذ گردد. هیچ‌کس نباید از ترعه آبیاری فرزند پادشاه استفاده کند و هیچ مالیاتی از منبع آب او حتی در زمان خشکسالی نباید گرفته شود. هیچ‌کس حق ندارد علف زمین او را بدون اجازه‌اش درو کند و هیچ حیوانی که متعلق به پادشاه یا حاکم و وابسته به این ناحیه باشد نباید از روی ملک او عبور داده شود یا در آن جا بچرد. بالاخره، پسر پادشاه از هرگونه مسئولیتی در مورد احداث پل یا جاده به سود مردم مبرا بود، هر چند پادشاه یا حاکم در این مورد دستوری صادر کرده باشد.

از این مقررات چنین برمی‌آید که مالک زمین در بابل، در روزگار پادشاهان متأخر کاسی، مگر آن‌که از معافیت ویژه‌ای برخوردار بوده باشد، می‌بایستی کارهای عام‌المنفعه را به‌صورت بیگاری هم برای ملک خود و هم برای ناحیه محلی خود، انجام دهد و می‌بایستی چراگاه را در اختیار گله و رمة پادشاه و یا حاکم قرار دهد و مالیات‌های مربوط به زمین آبیاری و محصول را بپردازد. پیش از این، تداول رسوم مشابهی را در زمان سلسله اول دیدیم و روشن است که حملات متوالی به این سرزمین و غلبه یک نژاد خارجی در زندگی و رسوم مردم و حتی در جنبه عمومی نظام اداری به‌اندازه زیاد تأثیر برجای نهاد.

در یک مورد، سنگ‌های مرزی موضوعی را روشن می‌سازد که در دوره سلسله اول وجود نداشت و آن عبارت از نظام کهن زمینداری در بابل بوده است. از این سنگ‌ها چنین برمی‌آید که زمین‌هایی که موضوع عطایای شاهانه را در دوره کاسی‌ها تشکیل می‌داد به‌طور کلی، ملک بیتو^۱ یعنی طایفه محلی بوده است. در بعضی موارد، پادشاه در واقع زمین را از «بیتو» می‌خرید و گاهی بدون هیچ دلیلی آن را مصادره می‌کرد. روش مالکیت دسته‌جمعی یا طایفه‌ای، که از سنگ هر می شکل مانیش توسو^۲ مستفاد می‌شود بدون تردید، تا دوره کاسی‌ها باقی ماند و هم‌زمان با نظام مالکیت خصوصی ادامه یافت، همان‌گونه که بدون تردید در زمان پادشاهان سامی غربی معمول شده بود. «بیتو» گاهی مساحت زیادی را دربرمی‌گرفت و میان نواحی یا گروه‌هایی از دهکده‌های جداگانه تقسیم می‌شد. در رأس آن مدیری به‌نام بل بیتی^۳ (بعل بیتی) قرار داشت و هیأت کارمندان محلی آن، از کارمندان اداری و نظامی متمایز بودند. در واقع، حیات کشاورزی در بابل در دوره‌های پیشین باید وجوه مشترکی با مالکیت دسته‌جمعی، همان‌گونه که تا اوایل قرن بیستم در هندوستان متداول بود، داشته باشد. از آن‌جا که این نظام حتی پس از تغییرات سیاسی و انقلابات قرن‌های بسیار پابرجا ماند، امکان دارد که مالکیت طایفه‌ای در بابل نیز به تدریج از میان نرفت.

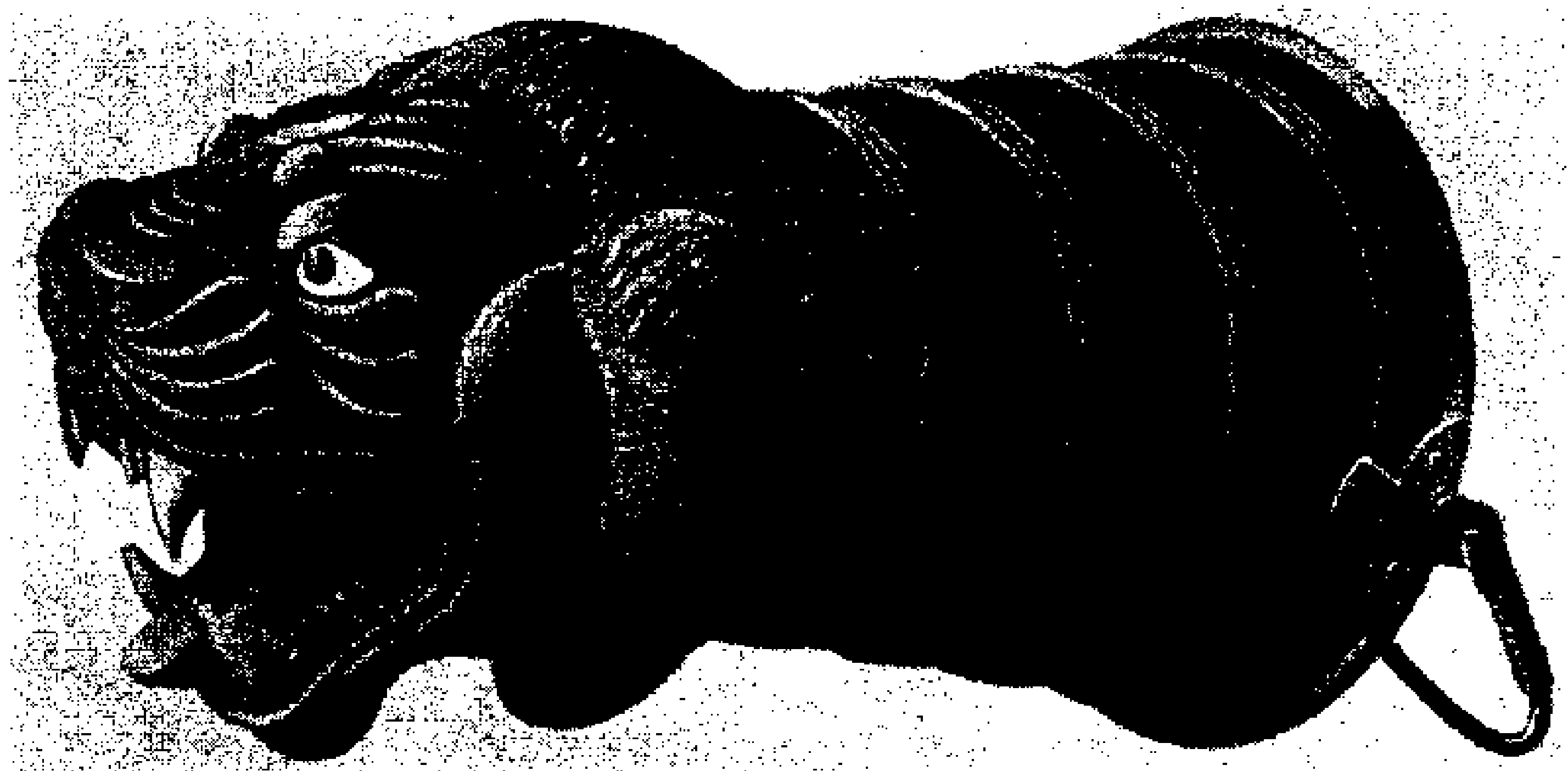
1. bitu

2. Manishtusu

3. bel biti

عامل عمده تجزیه مالکیت دسته‌جمعی بدون تردید، سیاستی بود که فاتحان سامی غربی و کاسی تعقیب می‌کردند و آن عبارت از ساکن ساختن صاحب‌منصبان و ملتزمان نیرومند خود بر روی املاک در سراسر آن سرزمین بود. بدین ترتیب این هر دو دوره، یک زمان انتقالی را نشان می‌دهد که در طی آن، نظام دیرین زمینداری به تدریج جای خود را به مالکیت خصوصی داد که به علل سیاسی محض، مورد تشویق شدید پادشاهان قرار گرفت. تردیدی نیست که در زمان پادشاهان سامی غربی، در هر صورت از زمان حموربی به بعد، سیاست مصادره به‌ندرت اعمال می‌شد، حتی فرمانروایان پیشین آن سلسله، به سبب پیوستگی نژادی با قسمت اعظم اتباع خود بیش‌تر مایل بودند که سازمان‌های طایفه‌ای را که در سرزمین اصلی خود آن‌ها نظیر داشته بود محترم بشمارند. از سوی دیگر، کاسی‌ها دارای عوامل بازدارنده وابستگی‌های نژادی از این نوع نبودند و جالب توجه آن‌که از سنگ‌های مرزی در این روزگار استفاده می‌شد، که در آن علایم تهدیدکننده خدایان و عبارات لعنت‌آمیز به کار رفت. از این سنگ‌ها که در آغاز برای حمایت مالکیت خصوصی استفاده می‌شد و غالباً متکی بر دستورهای مصادره از طرف پادشاه بود، بعدها جهت انتقال مالکیت ارضی از طریق فروش استفاده گردید. در دوره نو-بابلی، هنگامی که سنگ‌های مرزی خریدهای متعددی که مربوط به املاک وسیع‌تر می‌شد ثبت می‌کرد، لعنت‌ها و علایم خدایان به صورت معمول باقی ماند.

ولی آن دوره هنوز بسیار دور بود و تغییراتی که آن سرزمین دستخوش آن شد منجر به امنیت زمینداری نگردید، خواه زمین تحت مالکیت خصوصی یا دسته‌جمعی بود. ملاحظه شد که آشور در اوایل سده سیزدهم، موفق به تصرف و غارت بابل شد و بر طبق یک روایت، مدت هفت سال بر آن حکومت کرد و اگرچه مجبور شد برای مطیع ساختن نواحی جنوبی دوباره دست به اقداماتی بزند ولی عیلام، دشمن دیرینه‌تر بابل بود که به فرمانروایی کاسی‌ها پایان داد.



آشوری‌ها^۱ [۹۳]

موقعیت جغرافیایی

محل دولت سلطنتی آشور، بخش علیای درّه بین‌النهرین بود. شهرهایی که به‌طور متوالی پایتخت‌های آن بودند، همگی در دجله میانه قرار داشتند. حدود بخش شمالی آشور، نواحی کوهستانی ارمنستان بود که دجله از آن‌جا سرچشمه می‌گرفت. بخش شرقی آشور، سلسله کوه‌های زاگروس و بخش جنوبی آن، دشتی مرکب از آبرفت‌هایی بود که آشور را از بابل جدا می‌ساخت. بخش غربی این سرزمین، به‌وسیله شعبه‌های دجله سیراب می‌شد. در بخش شرقی که منطقه کوهستانی زاگروس قرار داشت، بعدها مادها در آن‌جا سکونت اختیار کردند. آب و هوای این بخش از لحاظ حاصلخیزی مساعد بود، زیرا سلسله جبال مرتفع و پوشیده از برف زاگروس، هوای خنک‌تر و مرطوب‌تر از نواحی غربی دجله داشت و گرمای تابستان، بر اثر وزیدن نسیم از کوه‌های مجاور، تعدیل می‌یافت. بخش شمال غربی آشور، آب و هوایی سخت‌تر از نواحی مرکزی داشت و نزدیکی نواحی کوهستانی ارمنستان با برف‌های همیشگی آن، سبب کاهش درجه حرارت می‌شد، بهاران همراه با باران و توفان ولی تابستان و پاییز، هوا مطبوع بود و در بخش غربی این منطقه، گرمای تابستان شدید می‌شد و اکنون نیز چنین است و دلیلی ندارد که در روزگار باستان متفاوت بوده باشد. [۹۴]

مردم، ویژگی‌های نژادی

جنبه نژادی آشوریان مانند کلدانیان، مدت‌ها مورد بحث بود. روزگاری چیزی به جز نام بعضی از

پادشاهان و امیران و سرداران شناخته شده نبود. دلایل بسیاری وجود داشت که از آن، استنتاجاتی امکان‌پذیر بود. بر طبق نوشته‌های تورات، مردم آشور را از اسلاف آرامی‌ها یا سوریه‌ای‌ها، اسرائیلی‌ها یا عبرانیان و یا عرب‌ها می‌دانستند. زبان‌ها، ویژگی‌های جسمانی و اخلاقیات این نژادها، به‌خوبی شناخته شده بودند. همگی ظاهراً، اصل و منشأ واحدی داشتند که نژادشناسان آن‌ها را سامی می‌نامیدند. همچنین به‌خاطر آداب و رسوم و به‌ویژه مراسم مذهبی آشوریان، آن‌ها را با سوریه‌ای‌ها و فنیقی‌ها در ارتباط نژادی می‌دانستند. گذشته از این، کلدانی‌های کردستان که خود را ساکنان باستانی سرزمین آشور می‌دانستند، به یک لهجه سامی سخن می‌گفتند. با این سه خط مشخص که به هم می‌رسد، کافی بود که تاریخ‌نویسان به این نتیجه برسند که آشوریان باستان از لحاظ نژادی، به خانواده سامی و کم‌وبیش با سوریه‌ای‌ها و بعدها، با بابلی‌ها، اسرائیلی‌ها و عرب‌های شمالی شبه جزیره عربستان، وابسته بودند. شواهد زبان‌شناسی، نتایج به‌دست آمده را تأیید می‌کنند. در الواح، آجرها و استوانه‌هایی که در ویرانه‌های شهرهای بزرگ آشور یافت شده، شواهدی حاکی از جنبه زبانی و ویژگی‌های نژادی آن‌ها به‌دست آمده است. ظاهراً، کسی تردیدی ندارد که زبان این مدارک، سامی بوده است.

یکی دیگر از دلایل مربوط به ویژگی‌های جسمانی مردم، با مشاهده تندیس‌ها و آثار تراشیده شده از سنگ به‌دست می‌آید، همه ما، از تشابه شگفت‌انگیز میان صورت ظاهری یهودیان با نقوش برجسته آشوری‌ها، آگاه هستیم. در این نقوش برجسته، پیشانی، مستقیم ولی نه زیاد بلند است، ابروها پهن و چشم‌ها درشت و بادامی شکل و بینی‌ها عقابی است. فک قوی و لب‌های ضخیم دارند همه این‌ها از خصوصیات عمده یهودیان است.

اگر از ویژگی‌های جسمانی به خصوصیات اخلاقی بپردازیم متوجه می‌شویم که آشوریان بیش‌تر به یهودیان شباهت داشتند تا کلدانی‌های کردستان.

در وهله اول، یک تمایل شدید مذهبی در هر دو قوم مشاهده می‌شود. در سنگ‌نوشته‌های شاهان آشوری، دعا‌هایی مربوط به خدایان آن‌ها دیده می‌شود. همه پیروزی‌های پادشاه و حتی موفقیت او در شکار، ناشی از حمایت بعضی از خدایان محافظ به‌شمار می‌آمد. پادشاه هر جا می‌رفت سعی می‌کرد علایم آشور، یا خدایان آشوری را برافرازد و می‌کوشید که اقوام مغلوب را به ابراز احترام نسبت به آشور ترغیب کند. بهترین غنائم به‌عنوان هدیه وقف معابد می‌شد. پادشاهان، دیوارهای قصرهای خود را با تصاویری مربوط به پیروزی‌ها و شکارگاه‌های خود منقوش نمی‌کردند، بلکه نقوش مذهبی و علایم برخی از خدایان با اهمیت را نشان می‌دادند. از هر لحاظ به‌نظر می‌رسد که دین، در افکار مردم جای ویژه‌ای داشت. [۹۵]

در کتاب مقدس (اشعیا، باب ۳۳، آیه ۱۹)، آشوری‌ها به‌عنوان قومی ستم‌پیشه نامیده شده‌اند. به‌نظر می‌رسد که پیروزی‌های آن‌ها، مربوط به دلیری و مهارت آن‌ها در به‌کار بردن فنون جنگی بوده است. بدون تردید، شجاعت آشوریان با تهور و درنده‌خویی همراه بوده است در تورات (اشعیا، باب

۲۸، آیه ۲) آمده است که «آشوریان مثل تگرگ شدید و توفان مهلک و مانند سیلاب‌های زورآور» هستند. پایتخت آن را «شهر خونین» می‌نامیدند. تعداد کمی از نژادهای فاتح رقیق‌القلب بودند و بدون تردید، کشتار و خرابی که به دنبال ارتش آشور رخ می‌داد در میان زیردستان تولید رعب و تنفر می‌کرد. در جنگ و حمله بسیار وحشت‌انگیز بودند. مقصران اصلی آشوب شهرها را به سیخ می‌کشیدند. اسیران را با طنابی که به حلقه‌ای می‌بستند، به نزد شاه می‌بردند و آن طناب را از سوراخ روی لب فوقانی اسرا عبور می‌دادند و گاهی نیز، پوست اسیران را با چاقو می‌کندند.

بدترین جنبه اخلاقی آشوری‌ها، خیانت پیشه بودن آن‌هاست. در تورات (اشعیا باب ۳۳، آیه ۱)، در مورد اخلاق آن‌ها چنین آمده است: «وای بر تو ای غارتگر که غارت نشدی و ای خیانتکاری که با تو خیانت نورزیدند. هنگامی که غارت را به اتمام رسانیدی، غارت خواهی شد، و زمانی که از خیانت نمودن دسکت برداشتی به تو خیانت خواهند ورزید.»

جنبه نامطلوب دیگر اخلاق آشوری‌ها غرور و خودپسندی است که در تورات (حزقیال نبی، باب ۳۱، آیه‌های ۱۰-۱۱) گفته شده است که همین خصایص، سبب خشم خداوند علیه آنان گردید. فرد آشوری، خود را به مراتب بالاتر از ملت‌هایی می‌داند که با او تماس برقرار می‌کنند و تنها ارزشی که فرد آشوری برای بیگانگان قایل است، شناخت مهارت آن‌ها در آثار هنری بود و از این‌رو، هنرمندان بیگانه را برای تزیین بناهای خود استخدام می‌کردند. آشوریان بسیار تجمل‌پرست بودند و بناهای آشوری این نظریه را تأیید می‌کند.

سازمان‌ها، دولت و خانواده

آشور، خدای سرزمین آشور، فرمانروای بابلی این کشور و این شهر بود که نام او را در برداشت. پادشاه آشور نایب و جانشین او به‌شمار می‌رفت و به‌هیچ کاری بدون فرمان او و توجیه اقدامات خود نمی‌پرداخت. مثلاً هرگاه از جنگ باز می‌گشت، گزارش مفصل به او می‌داد که در واقع گزارش‌های مربوط به جنگ و تاریخ موفقیت‌های او به‌شمار می‌آمد. اگر تیگلت پیلسر اول، به کوماژن (کوماگنه) حمله کرد، تنها به این دلیل بود که «این ناحیه از پرداخت خراج و دادن هدایا به خدا-آشور، امتناع کرده بود.»

همان‌گونه که بابلی‌ها می‌پنداشتند، هر شهر آشور جایگاه خدایانی بود. سارگون به خدایانی اشاره می‌کند که در «کالاح»^۱ اقامت داشتند. همچنین از خدایان مذکر و مؤنثی نام می‌برد که در «سومر و اکد» می‌زیستند. اسرحدون^۲، پس از ویران ساختن بابل می‌گوید: «خدایان و الهه‌هایی که در آن‌جا ساکن بودند به آسمان صعود کردند و مردمی که در آن‌جا می‌زیستند به یوغ و زنجیر کشیده شدند.» در رأس سلسله مراتب اجتماعی، پادشاه، ملکه و ولیعهد هر کدام دارای خانه مخصوص خود و

1. Kalah

2. Esarhaddon

کارکنان بی‌شمار بودند. پادشاه، نام خود را به سالی می‌داد که پس از جلوس او بر تخت سلطنت پیش می‌آمد. تورتان^۱، یا فرمانده کل قوا، نام خود را به سال بعد می‌داد. خانواده سارگون تعداد زیادی از افراد را به دور خود گرد می‌آوردند مانند مهرداد سلطنتی، رئیس تشریفات، کلیددارباشی، رئیس ساقیان، رئیس مهتران، رئیس پزشکان، دبیرنامه‌های آرامی و...

مردم به دو طبقه، یعنی افراد آزاد و بردگان تقسیم شده بودند. همان‌گونه که در بابل مرسوم بود، خانواده مقام ارجمندی در آشور داشت و با خانواده بردگان تحت تملک خود به‌عنوان یک خانواده تلقی می‌شد. بردگان غالباً، به ازدواج یکدیگر درمی‌آمدند و تک‌همسری در چنین ازدواج‌هایی، همان‌گونه که در میان افراد آزاد متداول بود، رواج داشته است. برده نمی‌توانست نام خود را بر کودکانش بگذارد. هر برده به اسم خاص خودش نامیده می‌شد. در طی سلطنت مردوک-شر-اوتسور^۲، برده‌ای را که در اختیارش بود به پسر کاتکو-لانوم^۳، یعنی همان بازرگان مهمی که نامش در قراردادهای زمان آشور بانی پال آمده است، فروخت. مطالب این لوحه با مطالب قراردادهای مشابهی که میان افراد آزاد بسته می‌شد، فرقی نداشت. [۹۶]

ارتش

تقریباً هر سال در ماه تموز که ایزد دانش یعنی خدا نین-ایگی-آزاگ^۴، آن ماه را بر روی لوحی کهن با عنوان «فصل تجمع سپاه و اردو زدن تعیین کرده است»، شاه آشور به جنگ می‌رفت. با وجود این، به وسیله غیبگویان باخدایان مشورت می‌کرد. غیبگویان امعا و احشای قربانیان را بررسی می‌کردند، فرمان خدا را در خواب دریافت می‌داشتند.

هنگامی که پادشاه شخصاً در رأس قوا قرار نمی‌گرفت، لشکر تحت فرماندهی تورتان که عالی‌ترین فرد درباری بود، درمی‌آمد. سارگون در ۷۱۴ پیش از میلاد، ترکیب این‌گونه سپاه را در نامه‌ای که برای خدا-آشور می‌نویسد شرح می‌دهد و در آن گزارش هشتمین جنگ خود را تقدیم می‌دارد. بر طبق نقوش برجسته‌ای که بخش تحتانی دیوارهای قصر را مزین می‌کرد، پیاده‌نظام آشوری کلاهخود مخروطی بر سر داشت که دارای دو پوشش برای گوش‌ها بود. پیاده نظام سنگین اسلحه، از دو گروه تشکیل می‌یافت: کمانداران و نیزه‌داران و هر دو گروه شمشیری کوتاه، برای جنگ تن‌به‌تن داشتند. نیزه‌داران، نیزه‌ای بلند با سپر در دست داشتند. سپر آن‌ها یا از فلز و به صورت مدور و محدب، یا از ترکه به هم بافته بود. کمانداران جوشن بر تن نمی‌پوشیدند.

گردونه جنگی که چرخ‌های بلند و عظیم آن‌ها را می‌کشید از بدنه‌ای تشکیل می‌یافت که بر محوری قرار داشت و برای کشیدن گردونه از دو اسب استفاده می‌شد. علامت گروه، عبارت از تیر

1. Turtan

2. Marduk-Shar-Utusr

3. Katku-Lanum

4. Nin-igi-Azag



اعطای زمین توسط ملی شیپاک به دخترش در برابر الهه. در بالای این نقش قرص خورشید (شمش) و هلال ماه (سین) و ستاره هشت پر (ایشتار) دیده می‌شود. الهه نشسته نانا (Nana) است. نقش برجسته از شوش.

بلندی بود که روی چرخ گردونه قرار می‌دادند و در وسط آن، تصاویر جانوران مقدس یا خدایی را نقش می‌کردند. وقایع مهم هر جنگ را به صورت نقش برجسته بر دیوارهای قصر نشان می‌دادند. [۹۷]

خدا-آشور، بر فراز سرپادشاه در جنگ شرکت می‌کند. گاهی پادشاه از گردونه پایین آمده و در میان پیاده نظام با دشمن به نبرد می‌پردازد، ولی دو نفر محافظ در تصاویر از او مواظبت می‌کنند، یعنی یکی با کمان تیر می‌اندازد و دیگری با سپر از پادشاه مواظبت می‌کند. در یک مورد که تیگلت پیلسر قوم موسخی‌ها^۱ را مغلوب ساخت، سرها را از تن جدا کرد و بر فراز برج و باروهای ویران و بیخت. توکولتی-نینورتا^۲، شهرها را سوزاند و آشور-ناستیر-آپلا^۳، سرهای مقتولین را از تن جدا کرد و از آن‌ها هرم‌ها ساخت. وی پس از آن که شورشیان را به اسارت درآورد دستور داد پوست آن‌ها را زنده زنده بکنند و پوست‌ها را مانند پرده بر دیوارهای شهر بیاویزند. گروهی دیگر را زنده، به مانند مصالح ساختمانی به کار می‌برد. پس از بازگشت از لشکرکشی‌ها موفقیت‌آمیز، گردونه‌های آشوری به آرامی حرکت می‌کردند، دبیران سرهای دشمنان را می‌شمردند و رامشگران با چنگ این پیروزی را

1. Moschians

2. Tukulti-niarta

3. Ashur-nastir-apla



منظره شکار آشوربانی‌پال، نمرود (۸۸۳ – ۸۵۹ پیش از میلاد)، موزه بریتانیا.

جشن می‌گرفتند، عقابی همراه لشکر فاتح در حرکت بود که سر یکی از کشته‌شدگان را در چنگال داشت. شلمنصر دوم، پسر آشور-ناستیر-آپلا، اورارتو را به زیر پای لگدکوب کرد او نیز، از کله‌ها منارها ساخت. بر روی برجستگی‌های مفرغی دروازه بالافات^۱ در اورارتو، افرادی که در سوگونیا^۲ از شهرهای اورارتو، اسیر کرده بود دیده می‌شوند. شمشي-اداد^۳ شاید کم‌تر بی‌رحم بود زیرا، فقط شهرها را طعمه حریق می‌ساخت و اسرا را تبعید می‌کرد.

تیگلت پیلسر سوم، که در سال ۷۴۵ پیش از میلاد بر تخت نشست ادعا می‌کند که شهرهای مغلوب را با خاک یکسان ساخته است. سارگون نیز چنین کرد. مردم سامره^۴ را به مرزهای دولت ماد فرستاد و به جای آن‌ها، گروهی از اهالی سوریه شمالی را در آن‌جا، اسکان داد. او نیز در ایجاد رعب و وحشت و تخریب همه چیز، تردیدی به خود راه نمی‌داد و شادمان بود که دود نقاط سوخته، به عنوان قربانی به پیشگاه خدایان فرستاده می‌شود. اسرحدون، سرعبدی-میلکوتی^۵، پادشاه صیدون^۶، و سندوآری^۷، متفق او را جدا کرد، ولی او مانند سایر پادشاهان نبود و در همه موارد ترحم بیش‌تری از خود نشان می‌داد. [۹۸]

پسرش آشوربانی‌پال^۸، برخلاف او در ستمگری نظیر نداشت: در پایان هشتمین لشکرکشی او، دونانوم^۹، فرمانروای گامبولو^{۱۰} در رژه به صورتی ظاهر می‌شود که، سرثومان^{۱۱}، پادشاه عیلام را برگردن دارد. این سر را بعدها، در یکی از دروازه‌های نینوا به عنوان گواه قدرت آشور آویختند. پادشاه

1. Balavat

2. Sugunia

3. Shamshi-Adad

۴. سامره پایتخت اسرائیل بوده است. سامرا، یکی از شهرهای عراق است.

5. Abdi-Milkutti

6. Sidon

7. Sanduarri

8. Ashurbannipal

9. Dunaanum

10. Gambulu

11. Teumman

آشور غالباً، برای شهرهای مغلوب یکی از امیران بومی را به کار می‌گماشت و یا یکی از افسران خود را به عنوان استاندار منصوب می‌کرد. اما هرگاه برای تحکیم موقعیت خویش، راه دیگری نمی‌یافت، در ایجاد رعب و وحشت و تخریب همه‌چیز تردیدی به خود راه نمی‌داد. محصولات را از بین می‌برد، درختان را قطع می‌کرد دهکده‌ها را به آتش می‌کشید. سارگون درباره‌ی یکی از نبردهای خود اظهار می‌دارد که «هفتاد شهر مستحکم و سی دهکده‌ی مجاور را در کوه‌های اوباندا^۱، برافکندم و آن‌ها را با خاک یکسان نمودم، درخت‌ها را به صورت اخگری روشن درآوردم. انبارهای پر از غله را گشودم و غلات موجود در آن‌ها را، به سربازان دادم، قوت مردم و علوفه‌ی چارپایان را نابود کردم.» هیچ‌چیز ویژه‌ی دیگری جز نابودی و کشت و کشتار در تاریخ شاهان آشور دیده نمی‌شود. [۹۹]

دین

دین آشوری‌ها اساساً با دین بابلی‌ها فرقی نداشت. مراسم دینی آن‌ها از سنت‌های بابل، اوروک و سیپار الهام گرفته بود و این سنت‌ها، برای تطبیق با نبوغ ویژه‌ی یک نژاد جنگجو، تعدیل یافت. در هر صورت، دین، تأثیر قاطعی بر این تمدن نظامی نداشت و این نکته در تزیینات قصرها به چشم می‌خورد، جایی که تمام مساعی در مورد نشان دادن نه احساسات دینی، بلکه شکوه و عظمت فرمانروا، به کار رفته است. [۱۰۰]

آشور، بزرگ‌ترین خدای این سرزمین، نام خود را به نخستین پایتخت و به سراسر آشور داد. این خدا، طی بیست و پنج سده، پرستندگان بسیار داشت و در میان خدایانی که در ناحیه‌ی قیصریه در کاپادوکیا (آسیای صغیر) مورد احترام بودند، دارای مقام نخست بود. خدا-آشور را، با آنشار^۲ یکی می‌دانستند و بر طبق «شعر آفرینش» متداول در میان بابلی‌ها او را قدیم‌تر از آنو^۳، خدای آسمان، می‌شمردند. خدا-آشور، پادشاه همه‌ی خدایان، آفریننده‌ی آسمان، انو و مناطق دوزخ بود. او نیز مانند مردوک^۴، در چشم بابلی‌ها، پدیدآورنده‌ی بشر به شمار می‌رفت و چون ادعا می‌کرد که تمام افراد بشر را تحت فرمان دارد، خدای جنگ محسوب می‌شد و می‌گفتند که مردوک «خدایان چهار منطقه را مطیع او ساخته است تا کسی از تحت فرمان او نگریزد.» نشان او، عبارت از کمان گسترده‌ای بود که می‌خواستند تیری از آن رها کنند و در وسط نقش قرص بالدار قرار داشت. این نشان را از هیتی‌ها اقتباس کرده بودند. همسر او ایشتار آشوری بود که غالباً او را بعلیت^۵ (فرمانروا) می‌دانستند.

پس از خدا-آشور، ایشتار در میان خدایان آشور، مهم‌ترین مقام را داشت و این نکته، مربوط به تجارب جنگی او بود، زیرا او را نیز جنگجو به شمار می‌آوردند و می‌گفتند که او قهرمان جنگ‌هاست و جان دشمنان آشور را هرگز نمی‌بخشد. آشور بانی پال روایت کرده است که ایشتار را در خواب با دو

1. Ubanda

2. Anshar

3. Anu

4. Marduk

5. Bélit

تیردان دیده که هر یک را به یک شانه خود آویخته بود و تیری را در دست داشت و شمشیر تیزی را از غلاف بیرون می‌کشید، همان‌گونه که تصویر او را بر روی مهرهای استوانه‌ای نقش کرده بودند. خدایان سین^۱ شَمَش^۲، اداد^۳، بعل-مردوک^۴، نبو^۵، اینورتا^۶، نرگال^۷، نوسکو^۸، بیش از سایر خدایان در متون تاریخی ذکر شده‌اند و همراه با آشور و ایشтар، از سلوی پادشاهان مورد استغاثه قرار می‌گرفتند. [۱۰۱]

پرستشگاه‌های آشوری را، مانند معابد سومر و اکد می‌ساختند، ولی همان اختلافات فنی که در معماری غیرمذهبی به چشم می‌خورد، در آن‌جا مشهود بود. در زمینه‌های پرستشگاه‌های مهم، آشوری‌ها برج مطبق یا زیگوراتی می‌ساختند ویرانه‌های آن‌ها در دور-شروکین^۹ و آشور یافت شده است.

کاهنان، دارای وظایف گوناگون بودند. گروهی از آنان به وسیله مراسم و دعا، افراد و اشیا را تطهیر می‌کردند، گروه بعدی، به تفسیر اراده خدایان در طبیعت می‌پرداختند و بالاخره، عده‌ای دیگر با نقشی زیردست، آوازخوانان و خدمتگزاران بودند. به نظر می‌رسد که کاهنه‌ها در این‌جا نسبت به اکد کم‌تر بودند، و در متون، کم‌تر از آن‌ها نام برده شده است.

پادشاه که نماینده خدایان بر روی زمین به شمار می‌آمد و از سوی آنان برای اعمال قدرت سلطنتی انتخاب می‌شد، دارای وظایف عمده بود: حفظ صلح و عدالت، جلوگیری از ستم چیره‌دستان بر ضعفا و مطیع ساختن اقوام برای آشور و تنبیه کسانی که سوگند وفاداری خود را نسبت به آشور نقض می‌کردند و بالاخره، خود پادشاهان نیز وظایفی مانند وظایف کاهنان برعهده داشتند. در نقوش برجسته قصرها، مناظری می‌بینیم که در آن‌ها پادشاه بر فراز لاشه شیرهایی که با تیر سوراخ شده بودند، به افتخار ایشطار جرعه نوشی می‌کند.

وظیفه کاهنان که حوادث آینده را پیش‌بینی می‌کردند، بسیار مهم بود. آن‌ها، در کتابخانه‌های خود کتاب‌هایی مربوط به مراسم و سنت‌های بابلی را نگاه می‌داشتند و نتایج مشاهدات خود را پیوسته به آن‌ها می‌افزودند. برای هر واقعه عمومی یا خصوصی، از آن‌ها کمک می‌گرفتند و با آن‌ها مشورت می‌کردند. سارگون، در زمانی که خود را آماده حمله به موساسیر^{۱۰} می‌کرد به او اطلاع داده شد که ستاره‌های نبو و مردوک به سوی خانه‌ای در آسمان می‌شتابند که حاکی از پیروزی لشکر او بود و شَمَش (خدا) بر روی امعا و احشای جانوران علایمی گذاشته بود که نشان می‌داد، همراه سارگون حرکت خواهد کرد. خدایان با وسایل بسیار ساده‌ای خود را آشکار می‌ساختند. آشور بانی پال با نبو مشورت کرد، صدای خفیفی از سوی خدا به او گفت: «بیم به خود راه مده، من به تو عمری دراز عطا

1. Sin

2. Shamash

3. Adad

4. Bêl-Marduk

5. Nabu

6. Inurta

7. Nergal

8. Nusku

9. Dur-Sharrukin

10. Musasir

خواهم کرد.» غالب اوقات، برای آرامش بخشیدن به آشور در لحظات بحرانی، نظرات خود را به او ابراز می‌داشت. روزی ارتش آشور در تعقیب عیلامی‌ها، به کرانه‌های رود ایدید^۱ رسید که در آن سوی آن، دشمن سنگرهایی حفر کرده بود. جریان آب رود سریع بود و گداری یافت نمی‌شد. دلیرترین جنگجویان، از عبور از آب بیمناک بودند. ایشتار در خواب به سربازان ظاهر شد و آن‌ها را با این کلمات تشویق کرد: «پیشاپیش آشور بانی پال، پادشاهی که با دست خودم بر تخت نشسته است، حرکت خواهم کرد.» حس اعتماد سربازان تقویت شد و روز بعد، عبور از رود بدون حادثه انجام یافت. در آشور مانند بابل، مراسم دینی شامل دعا و قربانی و نذر، هم به صورت عمومی و هم به صورت خصوصی بود. مراسم مربوط به هر خدا را آکیتو^۲ می‌نامیدند، که عبارت از حرکت دسته‌جمعی مردم بود و در طی آن، تندیس خدا را به پرستشگاهی می‌بردند که آن نیز آکیتو نامیده می‌شد و در خارج از شهر قرار داشت. آکیتوی آشور، به نام آکیت تسری^۳، در دویست متری دیوار شهر یافت شده است.

مراسم مربوط به ایشتار نینوا در ماه تبت^۴ و مراسم هم‌نام او در شهر اربل^۵ در ماه آب^۶، انجام می‌گرفت. در سال ۶۵۵ پیش از میلاد، خود آشور بانی پال، در مراسم ماه آب حضور داشت و در بازگشت به قصر، خود او رانندگی گردونه‌ای را به عهده گرفت که تندیس ایشتار در آن بود و طی ورود ظفر نمون خود به شهر، با غریو شادی مردم مواجه شد. بعضی از شاهزادگان شهر گامبولو، در غل و زنجیر در پیشاپیش او حرکت می‌کردند و سرثومان، پادشاه عیلام در معرض تماشای مردم قرار داشت.

سنگنوشته‌های سلطنتی پر از دعا و نیایش است. در آن‌ها تیگلت پیلسر اول، پیوسته از آنو و آداد استمداد کرده و در یکی از آن‌ها چنین نوشته است: «امیدوارم دست‌های مرا که به نیایش برداشته‌ام بگیرند و دعا‌های پرشورم را بشنوند و به کشورم باران‌های فراوان، سال‌های پر نعمت ارزانی دارند، از آن‌ها می‌خواهم که مرا از صحنه تبرد، تندرست و سرافراز بیرون آرند و سراسر مناطق دشمن و پادشاهانی را که با من خصومت می‌ورزند مطیع و منقاد من سازند و من و اخلاف کاهن مرا برکت بخشند و کاهنان مرا در برابر خدا-آشور، مانند کوه استوار بدارند.»

هدایای تقدیم شده به خدایان، بسیار گوناگون بود. پادشاه در بازگشت از هر سفر جنگی خود، بخشی از غنائم را برای نگهداری پرستشگاه‌ها و افزون به خزانه‌ها اختصاص می‌داد. تیگلت پیلسر اول، خدایان سرزمین‌های فتح شده را به آداد عطا کرد. سناخریب^۷، بنیادهای خیریه‌ای را به یادبود غلبه بر بابل تأسیس کرد. آشور بانی پال در بازگشت از عیلام، پس از غارت شوش، بهترین بردگان و برگزیده غنائم را برای خدایان آشور فرستاد. شهروندان گاهی زمین‌ها و همه‌گونه کالا، یا بردگان، یا حتی فرزندان خود را وقف خدمت به خدایان می‌کردند.

1. Idid

2. Akitu

3. Akit Tseri

4. Tabet

5. Arbel

6. Ab

7. Sennacherib

سوگند خوردن، گاهی همراه با اعطای قربانی بود و قربانی کردن مانند این بود که کسی خدایان را برای گواه گرفتن صداقت گفتارش به کمک می‌طلبید. همان‌گونه که در بابل مرسوم بود، میان دین و جادوگری فرقی نمی‌گذاشتند. هنگامی که آشور-نیراری^۱، با ماتی ایلو^۲ فرمانروای آریاد^۳، عهدنامه می‌بست قوچی را قربانی می‌کردند و قربانی‌کننده اعلام داشت: «این سر متعلق به قوچ نیست، بلکه سرماتی ایلو، سر فرزندان او، سر بزرگان او، مردم کشور اوست...» سپس دعا می‌کردند که ماتی ایلو، دچار سرنوشت قوچ شود، هرگاه سوگند خود را نقض کند. مراسم قربانی همراه با جادوگری در بسیاری از موارد، در زندگی خصوصی انجام می‌گرفت. بدین ترتیب، تطهیرزنی که همسرش نسبت به او علاقه نشان نمی‌داد، مستلزم اهدای قربانی و دعایی خطاب به ایشتار بود. طی این مراسم، رشته‌ای با چهارده گره از الیاف شاهدانه و پشم و «گوشت پشت مازوی بز کوهی» را بر دامن ایشتار می‌نهادند.

مانند بابل، بیم از خدایان اساس دین را تشکیل می‌داد. درباره آغاز سلطنت آشور بانی‌پال نوشته‌اند: «خدایان به او نظر مساعد دارند؛ بیم از خدا، فراوان است؛ پرستشگاه‌ها ثروتمند هستند.» خود پادشاه می‌گوید: «در پیشگاه معابد بزرگ مرعوب شده‌ام.»

نقض وظایف دینی، مستلزم تنبیه و گاهی اعدام مجرم بود. آشور بانی‌پال، برای انجام دادن این وظیفه، کارکنان را مجازات می‌کرد. وی زبان سربازان اگد را که علیه آشور شورش کرده بودند، از بن بیرون کشید. سناخریب نوشته است:

به فرمان خدای من، کودور-ناخونته^۴، پادشاه عیلام، نه ماه را به سر نبرد، و ناگهان پیش از موعد درگذشت.

از سوی دیگر، پرهیزگاری دینی در این جهان با طول عمر پاداش داده می‌شد. زندگی در جهان دیگر در دین بابلی یا آشوری، دارای هیچ‌گونه پاداشی برای اعمال خوب یا بد نبود. تیگلت پیلسر اول، درباره یکی از اسلاف خود به نام آشوردان^۵ نوشته است: «رفتار او و تقدیم قربانی از سوی او موجب خرسندی خدایان بزرگ می‌شد، به طوری که به کهن‌سالی رسید و دارای موی سپید شد.» آشور-ناستیر-آپلا قربانگاهی برپا داشت «تا عمر و وحش طولانی و روزهایش بی‌شمار باشد.» آشور بانی‌پال، به خدایانی که معابدشان را تعمیر کرده چنین خطاب می‌کند: «به من که از الوهیت عظیم شما بیم دارم، عمر دراز و دل شادمان عطا کنید به منظور آن که، تا زمان پیری در معابد شما گام بردارم.»

از گورهای پادشاهان آشور تنها پنج گور، که همگی آن‌ها در آشور و نزدیک به قصر بوده‌اند یافت شده است. این گورها به صورت اتاق‌های زیرزمینی طاق‌داری بود که در پیرامون آن‌ها آجر به کار برده و مدخل‌های آن‌ها را با سنگ‌های عظیم بسته بودند. در درون آن‌ها تابوت‌های سنگی بزرگی قرار

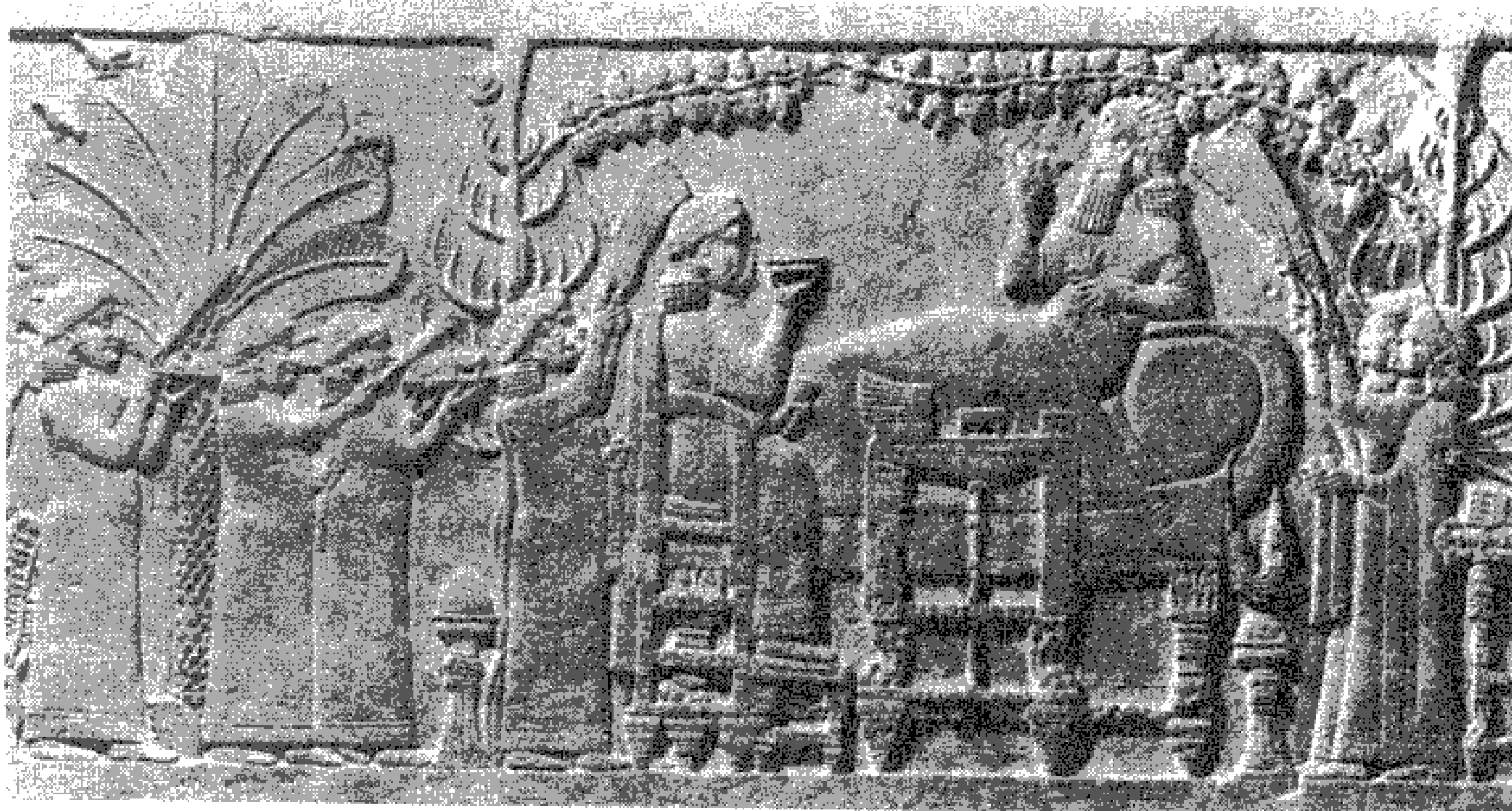
1. Ashur-nirari

2. Mti'ilu

3. Arpad

4. Kudur-Nakhunta

5. Ashur-dan



نقش برجسته بر مرمر سفید از قصر آشوربانی پال (۶۶۸-۶۲۶ پیش از میلاد)، از نینوا، که شاه و ملکه رادر مراسمی نشان می‌دهد. آن‌ها گیاه زندگی را در دست دارند. موزه بریتانیا.

داشت و متأسفانه محتویات آن‌ها را در روزگار باستان، دزدیده و اجساد و همه اثاث سوگواری را به غارت برده بودند. اما بازسازی کتیبه‌های روی سه گور سنگی میسر شده و نام‌های آشور-بعل-کالای اول^۱ پسر تیگلت پیلسر اول، آشور ناستیر-آپلای دوم، و شمش-آداد^۲ پنجم خوانده شده است. [۱۰۲]

معماری، هنر و صنعت

ضمن آن‌که در بابل و فلسطین و مصر با زندگی روزانه مردم به‌خوبی آشنایی داریم، اطلاعات ما درباره تمدن آشور بیش‌تر محدود به قصرهای سلطنتی است و در دربارهای آنان می‌توانیم زندگی گذشته آشوری‌ها را به‌وسیله نامه‌ها و اسناد آنان بررسی کنیم. هنگامی که می‌خواهیم اطلاعاتی درباره شهروندان عادی به‌دست آوریم، باید به شرح حوادث تاریخی مضبوط در قصرها متوسل شویم. کشاورزان آشوری در کمال سادگی زندگی می‌کردند و تمدن آشور، اساساً شهری بود. میان پایتخت امپراتوری آشور و کلبه‌های روستاییان، اختلافات فراوانی وجود داشت، ولی تضاد مهم، میان شهر و روستا مربوط به تضاد شگفت‌انگیزی بود که در شهرهای آشوری یافت می‌شد.

شهروندان، در پس دیوارها و برج و باروهای شهر می‌زیستند. محیط این دیوارها وسیع بود و برای باغ و فضاهای باز در شهر، امکانات بسیاری وجود داشت. هرگاه شهر کوچک بود، روستایی وسیع در مجاورت آن قرار داشت. محل‌های اجتماع، نزدیک دروازه‌ها و میدان‌ها بود که در آن‌جا

1. Ashur-Bêl-Kalal

2. Shamashi-Adad

مردم، برای انجام دادن معاملات یا گفتگو، یا دآوری دربارهٔ برخی مسایل گرد می‌آمدند. [۱۰۳] آشور مانند بابل، دارای کوچه‌هایی بود که نسبت به یکدیگر عمود بودند. بعدها، هنگامی که دولت آشور رو به زوال نهاد، کوچه‌ها را به صورتی دیگر ساختند مثلاً در یک مورد، کوچه‌ای داری که پنج بار کوچه‌های دیگر آن را قطع می‌کند. کوچه‌ها، دارای ده تا دوازده پا عرض بودند و بن‌بست‌ها، نصف این مقدار عرض داشتند. کوچه‌ها را با قطعات سنگ، فرش می‌کردند و آب باران از آن‌ها به خوبی خارج می‌شد. در خارج دیوارهای شهر، راه سلطنتی به خوبی سنگفرش می‌شده و دارای علایم سنگی بود.

خانه‌ها مستقیماً در کنار کوچه قرار داشتند و به روی حیاط کوچک یا بن‌بستی باز می‌شدند. شخص، از طریق دالان کوچکی وارد خانه می‌شد که داخل آن، از بیرون دیده نمی‌شد. حیاط، در وسط قرار داشت و زمین آن را با قلوه سنگ و طرح‌های هندسی گوناگون می‌پوشاندند. در پیرامون حیاط، اتاق‌ها قرار داشت. در خانه‌های بهتر، واحدهای جداگانه‌ای برای مردان و زنان می‌ساختند و هر یک از آن واحدها، دارای یک اتاق پذیرایی وسیع بود که دیوارهایش را با مخلوطی از گل‌رس و گاه می‌ساختند و با روکشی از گچ اندود می‌کردند و با حاشیه‌ای قرمز یا با قیر سیاه، نیز می‌آراستند. قالیچه‌ها و پرده‌های زیبا از یک‌نواختی اتاق‌ها می‌کاست و طاقچه‌ها در طی روز، به صورت اتباری برای مخدعه‌ها و ملافه‌ها درمی‌آمد.

روی هم‌رفته، داخل خانه برای روزهای نادری مورد استفاده قرار می‌گرفت که هوای سرد یا بارانی، مردم را به داخل خانه می‌کشاند، یا برای فرار از آفتاب سوزان به درون خانه می‌رفتند. زندگی خانوادگی در طی روز، در پیرامون حیاط متمرکز بود و شب هنگام، برای استراحت به بالای بام می‌رفتند. هنگامی که کسی می‌مرد، او را بیش‌تر وابسته به خانهٔ زمینی او می‌کردند. بدین معنی که او را زیر سقف خانهٔ خود او دفن می‌کردند.

در گوشهٔ هر حیاط، دستاسی قرار داشت که به وسیلهٔ آن گندم را به صورت آرد درمی‌آوردند. آتشی برافروخته از خار و خلنگ یا هیزم یا سرگین را در کنار ظرفی قرار می‌دادند و خمیر را به ظرف می‌چسبانند و نانی ترد و نازک تهیه می‌کردند. معمولاً، نان را از جو می‌پختند و در جشن‌ها از گندم که بسیار گران‌بها تر بود، شیرینی می‌پختند که در روزگار ارمیای نبی مورد توجه زنان بود. در آشور که در شمال بین‌النهرین قرار داشت، خرما به عمل نمی‌آمد، ولی آن را که محصول عمدهٔ بابل بود، از این سرزمین وارد می‌کردند.

صنعت، تقریباً به تمامی کار دست بود. اندکی دستگاه‌های ساده، مانند دوک و دستگاه بافندگی برای پارچه و چرخ و تنور برای کوزه‌گری وجود داشت، ولی غیر از این، دستگاه‌هایی در اختیار صنعتگران نبود. گاهی کارهای هنری در خانه انجام می‌گرفت. ولی به طور مرتب، صنعتگری در دکان‌های کوچک و در حاشیهٔ بازار به چشم می‌خورد و کالاها به وسیلهٔ شخصی به فروش می‌رسید که آن‌ها را می‌ساخت. هر صنعتی دارای صنف ویژه خود بود و یکی از مقدسان را حامی خویش می‌دانست

و دارای ریسی بود که نماینده مستقیم صنف به‌شمار می‌رفت و با دولت در تماس بود. [۱۰۴]

پشم، کالای معمولی برای بافندگی بود و به‌سهولت و به‌ارزانی به‌دست می‌آمد، زیرا دشت‌ها پر از گوسفند بود، ولی با هوای گرم آن منطقه زیاد تناسب نداشت. در مقابل گرمای تابستان، پشم، بدن‌ها را حفظ می‌کرد ولی برای کارهای سخت مناسب و از طرف دیگر زیاد پاکیزه نبود. پس از آن‌که پشم را به‌صورت نخ درمی‌آوردند، آن را به‌وسیله کارگاه‌های بافندگی کوچک و ساده، به پارچه تبدیل می‌کردند. برای استفاده داخلی، ثروتمندان کتان را به‌کار می‌بردند که از مدت‌ها پیش از مصر وارد می‌شد، هر چند در این زمان، کنف در آسیای غربی کشت می‌شد. یکی از پادشاهان یهودیه ادعا کرده است که در روزگار او، کتان ظریف، بسیار معمول شده بود و آن را اعتبار خود محسوب می‌دارد، زیرا با عدالت حکومت کرده بود. شاید بهتر آن باشد که، این اعتبار را به سبب مجاورت با مصر بدانیم. پنبه، که ارزان‌ترین کالا بود، در زمان سناخریب متداول شد و باید گفت که تنها اعضای خانواده‌های اطرافیان او بودند که جامه‌هایی از پنبه می‌پوشیدند. جامه‌ها را با رنگ‌های درخشان رنگ می‌کردند. رنگ ارغوانی را از صدفی به‌نام مورکس^۱ به‌دست می‌آوردند که به‌وسیله فنیقی‌ها متداول شد. هر صدفی را که می‌گشودند، تنها قطره‌ای از آن رنگ را به‌دست می‌آوردند و تهیه آن، در طی مراحل پیچیده و ظریفی انجام می‌گرفت. به‌علت گرانی این رنگ بود که در فهرست‌های باج و خراج، مکرر از آن نام برده شده است. [۱۰۵]

در بسیاری از این فهرست‌ها، از چرم‌سازی و کفش راحتی بارها نام برده شده است. لوحه‌ای از سال ۷۰۲ پیش از میلاد در کرکمیش^۲ به‌دست آمده است که، توافق منعقد شده با گروهی از آرامی‌ها را از منطقه میتانی، برای تهیه بلوط و سماق به‌منظور دباغی نشان می‌دهد. گذشته از این، پوست را به‌جای کاغذ به‌کار می‌بردند.

از ابزارهایی که در خانه‌های افراد متوسط به‌کار می‌رفت باید از کاسه و کوزه‌های سفالین نام ببریم. سرزمین بابل، شاید جایگاه چرخ کوزه‌گری بود، ولی بیش‌تر ظروف خشن و ناهموار را با دست می‌ساختند. این ظرف‌ها را بیش‌تر با گل‌رس و به رنگ سبز طبیعی رنگ می‌کردند. داخل آن‌ها را در صورتی که برای نگهداری مایعات اختصاص می‌دادند، با لایه نازکی از قیر سیاه اندود می‌کردند. بدون تردید، بخش عمده‌ای از بازار پر از سلاح بود و شمشیر تشریفاتی آداد-نیراری^۳ اول، نمونه‌ای بسیار عالی از صنعت اسلحه‌سازی به‌شمار می‌رود. همچنین برای به‌دست آوردن شرح مفصل سلاح‌های حکاکی شده و مرصع سارگون باید به آنچه در موساسیر یافت شده است، رجوع کنیم. در این جا نیز ذکری از عاج‌های مرصع، که موتیف‌های آشوری و مصری در آن به‌کار رفته است، به‌میان آید. [۱۰۶]

در معماری، آشوری‌ها از سبک‌های بابلی تقلید می‌کردند از آن جا که در هر دو سرزمین از خشت و تا اندازه کم‌تری از آجر استفاده می‌شد، طبعاً می‌توان تصور کرد که فنون معماری در آشور به فنون

1. Murex

2. Carchemish

3. Adad-Nirari

معماری در بابل شباهت داشته است. بابلی‌ها، شهرهای خود را از خشت می‌ساختند و در خشت اندکی کاه به کار می‌بردند تا آن را مستحکم سازند و سپس، در برابر آفتاب برای خشک شدن قرار می‌دادند و آن‌ها را درحالی‌که هنوز کاملاً خشک نبودند، به کار می‌بردند به طوری‌که از آن‌ها، توده محکمی فراهم می‌شد. آجر را در بابل از روزگاران کهن به کار می‌بردند و سپس از قیر به عنوان ملاط استفاده می‌کردند، ولی یافتن چوب برای پختن آجر دشوار بود. هرگز شالوده‌ای واقعی پی‌ریزی نمی‌کردند و در نتیجه، دیوارها را ضخیم می‌ساختند تا توده عظیم گل خام پابرجا بماند. به کار بردن سنگ در نمای ساختمان، غیرمعمول بود. آشوری‌ها نیز، از همین سبک پیروی می‌کردند و این خود دلیل عدم ابتکار آن‌ها در فن معماری است.

آشور از لحاظ استفاده از سنگ، موقعیت مناسبی داشت. آشوری‌ها، روش‌های انتقال توده‌های عظیم سنگ را از بابل اقتباس نکردند، بلکه ابتکار خود آن‌ها بود و گاهی هم استفاده از آن را از سوریه یا آسیای صغیر یا مصر اقتباس می‌کردند. هزینه مصالح ساختمانی، تنها از لحاظ حمل و نقل آن بود و بی‌تجربه‌ترین بردگان را که از آن‌ها کاری جز این ساخته نبود، به شیوه‌ای تربیت می‌کردند که قادر به حداکثر بهره‌رسانی باشند. از آن‌جا که، پادشاهان آشوری اسیران بی‌شماری در اختیار داشتند می‌توانستند آن‌ها را به کار گِل برای زدن خشت بگمارند. عامل دیگری که آشوری‌ها را در به کار بردن خشت تشویق می‌کرد حرارت شدید منطقه آشور بود. اما آشوری‌ها بیش از بابلی‌ها، سنگ به کار می‌بردند. حس نظامی آن‌ها، به آنان آموخت که دیوارهای گِلی شهر در برابر حمله هر مهاجمی به آسانی فرو می‌ریزد و یا با دستگاه‌های جنگی تازه‌ای که اختراع شده بود، سوراخ می‌گردد. از این رو، در صدد برآمدند که بیش‌تر دیوارهای شهر را با سنگ بسازند. [۱۰۷]

در هنر آشوری بیش از هر چیز به پیکره‌ها و نقوش برمی‌خوریم. با آن‌که در ساحل دجله، در نخستین هزاره پیش از میلاد، تندیس‌سازی کم‌تر به چشم می‌خورد. با وجود این، از پایتخت‌های آشور تعداد اندکی تندیس به دست آمده است. از این جمله است تندیس آشور بانی‌پال که در موزه بریتانیا قرار دارد. این تندیس نشان از اعتلای سبک هنری نیست و از جهاتی از کارهای سومری‌ها پست‌تر است. برعکس، نقوش برجسته آشوری همیشه جالب توجه و اغلب به تجسم واقعی زیبایی دست یافته‌اند و بدون تردید، نشان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پیشرفت آشوریان است.

روش ساخت این‌گونه نقوش برجسته به دوران کهن بازمی‌گردد. نخستین نمونه آن، به نام «ستون شکار ورکا (ورقا)» است. آشوریان سنت عناوین مذهبی را دنبال کردند، اما به زودی این سنت را ترک کرده و به نشان دادن تصاویر پادشاهان خود پرداختند. ستون‌های سنگی یادمانی که غالباً به منظور یادآوری فتوحات آشوریان در کشورهای مغلوب برپا می‌شد، جزو بهترین آثار هنری است که شاید ارزش تاریخی آن، بیش‌تر از کیفیت ساخت آن‌ها باشد.

شاید اندیشه به کار بردن تندیس در تزئین آثار معماری از آناتولی و اقوام هیتی گرفته شده باشد که در هزاره دوم پیش از میلاد، دیوارهای کاخ‌های خود را با تندیس‌های ایستاده زینت می‌کردند.



پیکره عظیم شیر با سر انسانی از
مرمر سفید. نگهبان قصر
آشوربانی‌پال، نمرود، موزه بریتانیا.

آشوری‌ها به خاطر داشتن امکانات سنگ و استخراج آن و صنعتگران ماهر، کارهای هنری هیتی‌ها را مورد تقلید قرار دادند و آن را تا درجه‌ای عالی تکامل بخشیدند. گاوهای بالدار عظیم‌الجثه با روح با سر انسان و شیرهای غول‌پیکر با سر انسان که از دروازه‌های کاخ‌های آنان محافظت می‌کرد با چنان هماهنگی و دقت در جزئیات تراشیده شده‌اند که احتمالاً جزو بهترین شاهکارهای منحصر به فرد هستند.

تخته‌سنگ‌هایی که کناره اتاق‌ها و راهروها را پوشانده است طوری ساخته شده‌اند که مورد توجه قرار می‌گیرند. این خود هنری ممتاز است که از لحاظ اهمیت، بعد از هنر کلاسیک یونان است. این هنر بدان لحاظ اهمیت دارد که تا این زمان، تمام بناهای تاریخی بین‌النهرین دارای جنبه مذهبی است

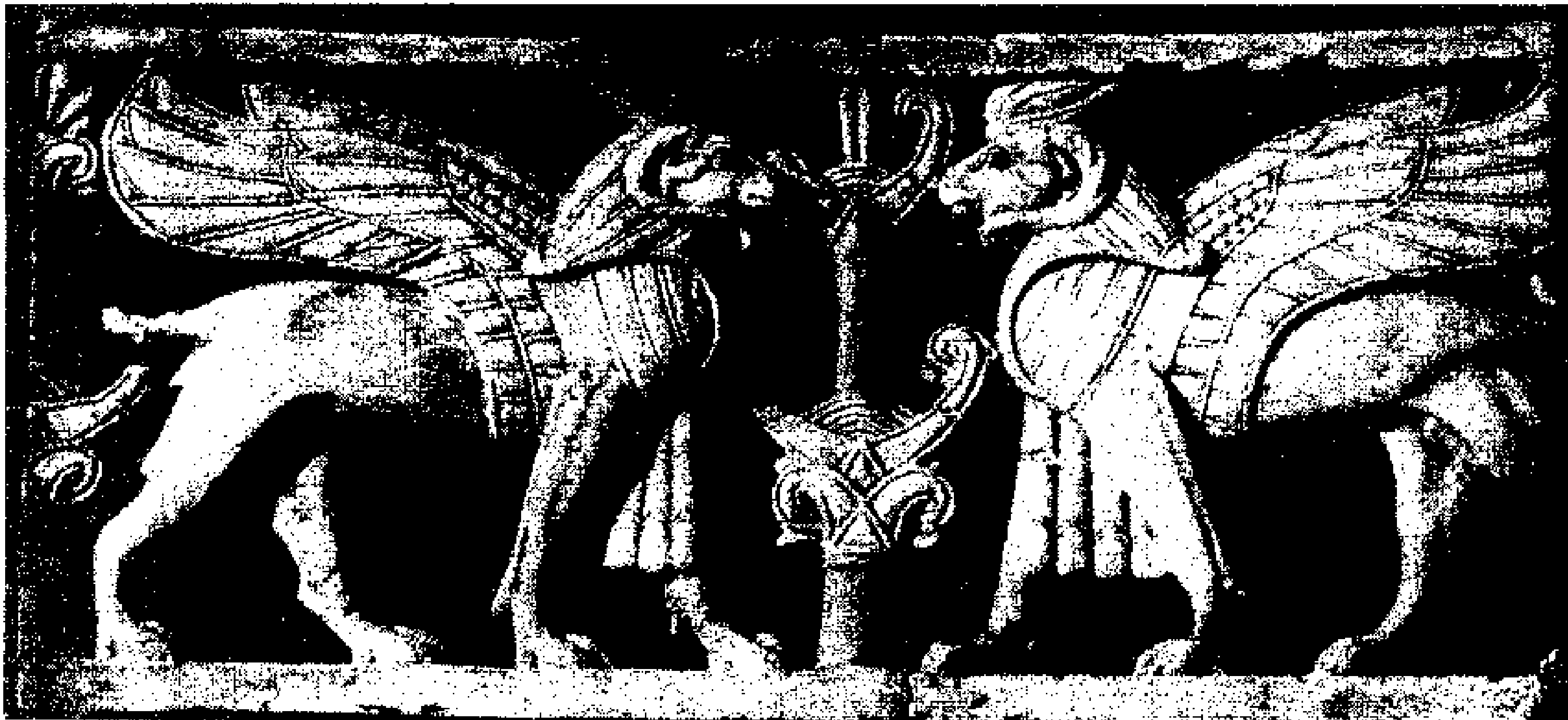
و فقط در اطراف خدایان دور می‌زند. اما در پیکرتراشی آشوری غالباً مطلب عمده، مربوط به شده است و نه به صورت خدایان مصری. این شاه، مشغول سان دیدن از سپاه، یا شکار یا استراحت یا در حال دریافت خراج و رهبری سپاه است. و هرگز او را در حال انجام مراسم مذهبی نشان نمی‌دهند. خدایان به صورت نمادین نشان داده می‌شوند همچون نيزه‌ای که در محراب فرو رفته یا به شکل صفحه بالداري در آسمان. به‌طورکلی، کار پیکرتراشان آشوری یکی از نخستین تلاش‌هایی بود که برای جنبه انسانی بخشیدن به هنر و نیز رها ساختن آن از مفاهیم جادوگری و مذهبی به‌عمل آمد. تندیس‌ها و برجسته‌کاری‌ها در معابد که رنگ‌آمیزی می‌شدند، یک دوره انتقالی میان برجسته‌کاری و نقاشی دیواری به‌شمار می‌رفتند.

تکه‌های بزرگی از نقاشی دیواری از خورس آباد، نمرود، تل احمر (تل برسیپ) به موزه‌های بزرگ منتقل شده است. نقاشی‌های دیواری مانند نقوش برجسته ریشه‌های کهن در بین‌النهرین دارد، ولی در آشور باعث رواج هنر غیرمذهبی شده است. نقاشی‌های دیواری آشور عالی‌ترین کیفیت را در این هنر عرضه می‌دارد. [۱۰۸]

آشوریان در صنعت فلزکاری متبحر بودند، قطعات ظریفی از بشقاب‌های مفرغین و زرین و سیمین از آن‌ها برجای مانده است. سنگ‌تراشان آشوری برخلاف پیکرتراشان مطالب مذهبی، مطالب غیردینی را ترجیح می‌دادند. مهرهای استوانه‌ای از دوره آشور که با مهارت و دقت حکاکی شده‌اند، زیبایی و جاذبه خاصی دارند.

از دیگر کارهای هنری آنان منبت‌کاری بر روی عاج بود. بدون تردید، اغلب عاج‌هایی که در خورس آباد، ارسلان تاش و نمرود کشف شده است به‌عنوان خراج، از مناطق غربی امپراتوری گرفته شده است. اما تعدادی از آن‌ها که از نظر سبک و الهام دقیقاً آشوری هستند، اصولاً، باید در کارگاه‌های آشوری ساخته شده باشند. عاج در تزئین ظروف و سایر اشیاء، به‌کار رفته است.

در بعضی از یافته‌ها چهره خشن و سخت پادشاه آشور را می‌توان دید، اما نقوش دیگری نیز مانند «مونالیزای نمرود» و رامشگران خوشحال، ابوالهول‌های سرد و عبوس، گاوی که به گوساله خود شیر می‌دهد، به نحوی دلپذیر، آرام‌بخش هستند. عاج‌های کنده‌کاری شده خواه در آشور یا در جای دیگر ساخته شده باشند، گواه آن هستند که آشوریان به زیبایی و ظرافت حساسیت داشته‌اند به‌همان‌گونه که کتابخانه‌های آن‌ها علاقه آن‌ها را به مطالعه نشان می‌دهد. [۱۰۹]



نقش عاجی کنده کاری شده که هیولا‌های بالدار را نشان می‌دهند و محافظ درخت زندگی که بیار نقش پردازی شده‌اند، می‌باشد. یافت شده در قصر آشوری اربسلان تاش در شمال سوریه موزه ملی حلب، دمشق.

کنعانیان^۱ [۱۱۰]

جغرافیای تاریخی

سوریه و فلسطین که در تورات «کنعان» نامیده شده‌اند بخشی از مناطق مرتفعی به‌شمار می‌رفتند که از درّه‌های ناشی از رودهای بزرگ خاورمیانه ایجاد شده بود. پیشرفت کشاورزی برپایه باران‌های فصلی بود و نه آبیاری به‌معنای وسیع کلمه. در این سرزمین، گندم می‌روید و از قراین چنین برمی‌آید که این وضع، از دورهٔ میان - سنگی، مزولیتیک^۲ در فلسطین در حدود ۱۰۰۰۰ تا ۷۵۰۰ سال پیش از میلاد ادامه داشت. جوامع کشاورز در واحه‌های کوچکی می‌زیستند و این خود، برخلاف تمرکز عظیم جمعیت در جنوب بین‌النهرین پس از آمدن سومری‌ها بود. اراضی این بخش از دشت ساحلی واقع در شمال غزه در جنوب فلسطین آغاز می‌شود و تا خلیج اسکندریه تا شمال سوریه ادامه می‌یابد و گاهی، در لبنان به ۶۰۰۰ پا می‌رسد. بادی که از مدیترانه به صحراهای داخلی می‌وزد دارای رطوبت است و چون تا ارتفاع زیادی بالا می‌رود، در زمستان، به‌صورت باران شدید و در تابستان، به‌صورت شب‌نم ظاهر می‌شود. به وجود شب‌نم تابستانی با توجه به متون کنعانی که در رأس شمرا^۳ به‌دست آمده و در کتاب تورات از آن یاد شده است، پی می‌بریم. در این جا، زه‌کشی به‌طور طبیعی انجام می‌گرفت و مانند جنوب بین‌النهرین، هرگز به‌صورت مشکی نبود. یکی از دشواری‌های محلی، عبارت از پوسیدگی خاک تپه‌ها بود. در کنار تپه‌ها، درختان مو و زیتون می‌روید و با جنگل‌های طبیعی سرو و کاج در لبنان، به‌عنوان سرمایه‌های عمدهٔ آن سرزمین به‌شمار می‌رفت. گذشته از این، خاکی که پوسیده می‌شد، قطعه‌های حاصلخیزی به‌وجود می‌آورد و این‌گونه اراضی

1. Kanaanians

2. Mesolithic

3. Ras Shamra



طرح معبد کنعان (سده چهاردهم پيش از ميلاد). در ورودی معبد شبیه معبد سلیمان است.



تبر مفرغین ساخت دمشق حدود ۱۶۰۰ پیش از میلاد که به شکل جانوری ساخته شده است. شاید متعلق به دوره سلطنت میتانی‌ها در شمال بین‌النهرین باشد، موزه ملی حلب.

حاصلخیز را «زمین‌های بعل»^۱ می‌نامیدند، بدین معنا که، زمینی که کشت و زرع در آن انجام می‌گرفت، وابسته به فعالیت خدایی بود که در باران‌های پاییزی و زمستانی متجلی می‌شد. از آن‌جا که پیش از این باران‌ها، صدای رعد به گوش می‌رسید، بعل را کنعانیان با نام ویژه خودش، یعنی هداد^۲، یعنی خدای تندر یا ریمون^۳ می‌نامیدند که به همان مفهوم است. اصطلاح «زمین-بعل» در مقابل زمین آبیاری شده در قوانین بعدی در ارزیابی مالیاتی به سود مستمندان باقی مانده است. باران‌های سنگین موسمی در زمین‌های متشکل از سنگ آهک دارای خلل و فرج، رسوخ می‌کرد و به صورت چشمه‌های کوچک ولی نسبتاً فراوان در می‌آمد که از آن‌ها، برای آبیاری قطعات کوچک زمین استفاده می‌شد و نیازی به همکاری به مقیاس وسیع، همان‌گونه که در جوامع شهری جنوب بین‌النهرین متداول بود، احساس نمی‌شد. استقلال جوامع محلی در کنعان، مانع از تکامل سیاسی بیش از دولت-شهرهای کوچک می‌گردید. در نتیجه، یک فرهنگ ساده‌تری در این منطقه تا در بین‌النهرین به وجود آمد و مردم به خدایان خود، از لحاظ تأمین نیازهای معمولی کم‌تر متکی بودند. روابط اجتماعی نیز نسبتاً ساده بود و اساساً، مربوط به گروه‌های عادی نژادی بود. [۱۱۱]

1. Bel

2. Hadad

3. Rimmon

تکامل فرهنگی

در سراسر این منطقه، شهرهای بزرگ و دارای فرهنگ محلی در سرزمین‌های حاصلخیزی قرار داشتند که دارای آب کافی و بر سر راه‌های کاروان‌رو بودند. این راه‌ها، دو مرکز تمدن باستانی، یعنی بین‌النهرین و مصر را به هم پیوند می‌داد. بعضی از شهرهای داخلی کنعان مانند اریحا^۱، بیت‌شان^۲ مجدو^۳، حاصور^۴ در فلسطین، دمشق و حلب در سوریه، دارای اهمیت فراوان بودند. اما مهم‌ترین مراکز تمدن کنعان که در سراسر منطقه تأثیر گذاشت عبارت از شهرهای ساحلی سوریه فنیقیه، مانند صور^۵، صیدا، بیروت، و بیبلس و، عراد^۶ و اوگاریت^۷ بودند. اوگاریت در هزارهٔ دوم پیش از میلاد، از طریق دریا، با اقوامی در ارتباط بود.

این تماس‌های خارجی، بعضی از نفوذهای بیگانه را در فرهنگ و دین متداول ساخت. نفوذ خارجی در رأس شمرا و بیبلس (بندر مهم لبنان برای صدور الوار) عمدتاً مصری بود، ولی بیش‌تر جنبهٔ فرهنگی داشت تا دینی. اما، از لحاظ اسطوره‌شناسی و اصول سلطنت، قرابت بیش‌تری ب بین‌النهرین داشت.

موقعیت میانی کنعان و انزوای محلی و تکامل اقتصادی و سیاسی محدود، بیش‌تر اکتسابی بود و کم‌تر جنبهٔ ابتکاری داشت. اما این محدودیت منجر به یکی از مهم‌ترین ابتکارات شد که بیش‌تر مرهون اقدامات ساکنان بین‌النهرین و مصر بود، یعنی تکامل الفبا. برای تبدیل خط میخی نگدی تجاری به عمل آمد و همچنین از هیروگلیف مصری استفاده شد و الفبایی که به وجود آمد، تنها مرکب از حروف صامت بود. چنین الفبایی، همان‌گونه که امروزه در عربی و عبری دیده می‌شود، حتی بدون مصوت‌ها کافی است. این الفبا، برای نوشتن مطالبی بر روی گور پادشاهان در بیبلس از پایان هزارهٔ دوم پیش از میلاد، به کار رفت و از سدهٔ هشتم پیش از میلاد، پادشاهان آرامی در داخل سوریه از آن استفاده کردند. اما، مدارک مفصل‌تر را در بیبلس بر روی کاغذ پاپیروسی که از مصر می‌آوردند، می‌نوشتند. متأسفانه، بیش‌تر این پاپیروس‌ها، بر اثر رطوبت آب و هوا در شرق مدیترانه از میان رفت. اما در رأس شمرا، مطالبی را که با خط میخی بر روی الواح گل رس می‌نوشتند و آن را خشک می‌کردند و یا حتی می‌پختند، باقی مانده است. این الواح امروزه، بهترین منابع برای اساطیر کنعانی در سدهٔ چهاردهم پیش از میلاد هستند. [۱۱۲]

دین

کنعانیان ظاهراً از خدایان بین‌النهرین اطلاعی نداشتند و این خود احتمالاً، سادگی نسبی زندگی آن‌ها

1. Jerico

2. Bethshan

3. Megiddo

4. Hazor

5. Tyre

6. Arad

7. Ugarit

را می‌رساند. هدف آن‌ها، توجیه نیروهای مختلف طبیعت و جامعه نبود، بلکه می‌خواستند، وابستگی خود را به خدایان اعلام دارند و برای رضای آنان بکوشند. ال^۱ [۱۱۳] خدای بزرگ، شبیه آنو^۲ در بین‌النهرین بود. ال، موافقت یا مخالفت خود را با همه تصمیمات خدایان در مورد طبیعت و جامعه ابراز می‌داشت و پدر خدایان و رئیس مجمع آسمانی بر فراز کوه «اجتماع» بود. در اساطیر کنعانی، او را با نماد «گاو نر» می‌شناسند که مظهر قدرت و نیروی آفریننده بود. در اسطوره‌ها او را «آفریننده چیزهای آخرین» می‌نامند، ولی معمولاً، او را به طرزی مجسم می‌ساختند که در مکانی مرتفع نشسته و در ملتقای دو رود بر تخت جلوس کرده است. این مطلب، شخص را به یاد باغ «عدن»^۳ می‌اندازد که در تورات از آن نام برده شده است. از باغ عدن رودی جاری می‌شد که رودهای دجله، فرات، جیحون و پیشون^۴ را تشکیل می‌داد. در تورات نیز از رودی نام برده شده است که از زیر تخت خداوند در اورشلیم جاری می‌شده است (کتاب حزقیال نبی، باب ۴۷، آیه‌های ۱-۱۲؛ مزامیر داوود، باب ۴۶، آیه ۴). از آن جا که از فعالیت ال در رأس شمرا، بر طبق متون، مطالب زیادی به دست نمی‌آید، معلوم می‌شود که بعل^۵ جای آن را گرفته است. در کنعان مانند بین‌النهرین، خدایی که برای نگهداری نظم در برابر هرج و مرج می‌کوشد، خدای توفان به نام بعل هداد^۶ است. مقام اجتماعی ال، بیش‌تر با این عناوین روشن می‌شود: «پدر بشر»، ال، خدای مهربان و رحیم. نکته مهم آن که، او را پدر پادشاهی می‌نامیدند که به «خدمتگزار ال» توصیف شده است. همچنان که داوود «خدمتگزار خداوند» نام گرفته است. او مجری فرامین خداوند در روی زمین است. بعل، مجری دادگاه آسمانی است. بعل مانند انلیل، اداد، مردوک و آشور در بین‌النهرین، مجری دادگاه آسمانی است. مانند انلیل یا اداد، حیوان پرستشی او گاو نر است که در مراسم نیایش از آن استفاده می‌شد و شاخ‌های آن را بعل، بر روی کلاهخود خود می‌گذاشت. او نیز مانند همتای بین‌النهرینی خود، با هرج و مرج مبارزه می‌کند که در یک مورد، به منزله آب‌های طغیانگر و در موارد دیگر، به عنوان خشکسالی تابستان سوریه‌ای، متجلی می‌شد. در حجاری‌ها و تمثال‌ها، او را به عنوان سوارکاری جنگی نشان می‌دهند، که دامنی کوتاه پوشیده و دشنه‌ای بر کمر دارد و آماده نبرد است. در یک دست، گریزی دارد و در دست دیگر، نیزه‌ای گرفته است که علامت حاصلخیزی است و دسته این نیزه، به صورت یک درخت با شاخه و برگ است. عنوان‌های او عبارت است از «بعل نیرومند»، «کسی که بر ابرها سوار است» و این خود تقریباً، معادل مطالبی است که در تورات درباره خداوند گفته می‌شود. اما فعالیت او به اندازه فعالیت انلیل گسترده نیست، زیرا، محدود به مظاهر طبیعت می‌شد. او را با گیاهانی که سرپرست آن‌ها بود می‌شناختند، چنان که از لقب او به عنوان «پسر داگان»^۷، یعنی «خدای غله» برمی‌آید. برای داگان و

1. El

2. Anu

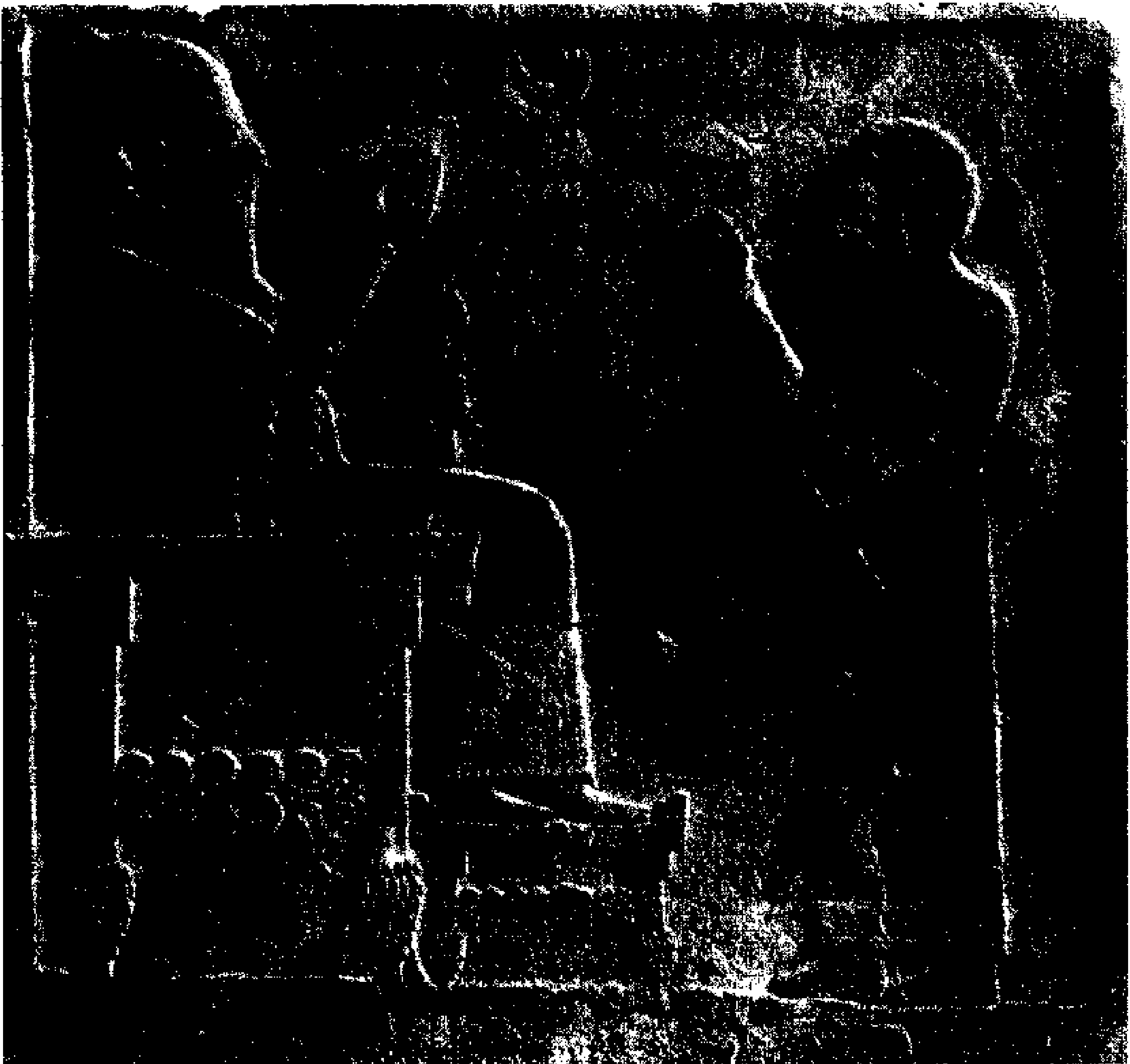
3. Edn

4. Pishon

5. Bél

6. Bél Hadad

7. Dagan



نقش بار- ركب (Bar-Rakkab) (اواخر سده هشتم پیش از میلاد) از زنجیرلی نزدیک حلب. گل در دست او نماد زندگی و سلامتی است. نقش سرگاو روی تخت او نشان پرستش گاو است. شاید کلمه «ركب» به مفهوم «گردونه‌ران» باشد.

همچنین بعل برفراز شهر رأس شمرا دو معبد برپا کرده برده‌اند. در اسطوره‌ها، از آنات^۱، خواهر او نام برده‌اند که ما را، به یاد ایشтар بین‌النهرینی می‌اندازد.

الهه‌ها

در رأس شمرا، الهه‌ای به نام «مادر-الهه» وجود داشت که نام او، آشراح^۲ بود و باروری به او نسبت داده می‌شد. به‌ویژه وی از ال، تقاضا می‌کند معبدی برای بعل بسازد، زیرا بعل بر قدرت هرج و مرج

1. Anat

2. Asherah

فایق آمده است. نقش او را به صورت درخت زندگی میان جانوران می کشیدند که از لحاظ معاش به او، وابسته بودند.

الهای که به ویژه به بعل مربوط می شده، آنات^۱ نام داشت و مانند ایشتار، خدای عشق و جنگ بود. آنات در مبارزات بعل شریک اوست و هنگامی که بعل شکست می خورد، از او حمایت می کند. الهای غیر از آشراح که مربوط به مراسم حاصلخیزی و باروری در کنعان است در تورات (عهد عتیق) عشتارته^۲ است که همانا صورت کنعانی نام ایشتار است، ولی در متون رأس شمرا، نقش کم اهمیت تری دارد و وظایف او را آنات برعهده می گیرد. در کنعان، این گرایش وجود داشت که وظایف سه الهه را با یکدیگر نشان دهند. چنان که این موضوع از نقش الهه باروری مصریان درک می شود، که مادر-خدایی به نام قودشو^۳ به معنای «تقدس» را میان خدای باروری مصری به نام مین^۴ و خدای کنعانی به نام رشف^۵ [۱۱۴] نشان می دهد که خدایی با نیروی زندگی و مرگ به شمار می رفت. الهه بر روی شیری ایستاده است که جانور پرستشی ایشتار در بین النهرین بود.

خدایان کم اهمیت تر [۱۱۵]

خدایان کم اهمیت تر در دین کنعانیان، به ویژه در متون رأس شمرا عبارتند از: اول، یم^۶ به معنی «دریا» است که در مقابل بعل، به عنوان قهرمان نظم، بر ضد هرج و مرج بود. یم را «شاهزاده دریا» و فرمانروای امواج اوقیانوسی می نامیدند. سپس، در اسطوره ای که بعل را به عنوان خدایی در حال نزاع و برخاستن او را در جشن سال نو-کنعانی نشان می دهد. دشمن او موت^۷ به معنای «مرگ» یا «نازایی» است که او را در یک متن، «مرگ و تباهی» می نامند. موت در زیر زمین، در میان تاریکی و ویرانی زندگی می کند و در آنجا، نماد مرگ است. موت به عنوان دشمن که بعل سرانجام در تابستان تسلیم او می شود، نماد «خشکسالی» است، اما در مبارزه اش با بعل، به دست خواهر بعل به نام آنات، نابود می شود.

در اسطوره بعل، شخصیت های کوچک تری مانند سه دختر یا همسر غیررسمی بعل هستند که مظاهر شبنم، باران و حاصلخیزی به شمار می روند. قاصدان او، تاک و مزرعه هستند. در اسطوره بعل از اتهر^۸ نام برده می شود که در اصل، مظهر ستاره زهره بود و او را، طوایف مقیم صحرای سوریه می پرستیدند، ولی بعد از اقامت آن طوایف در کنعان، او را خدای مربوط به آبیاری دانستند. (کلمه اَطْهَرَا^۹ در عربی به معنای «آبیاری» است) و جانشینی به هنگام بعل هداد برای خسوف موقت آن بود. یادآوری واضحی از پرستش ستاره زهره در تجلی دوگانه اش به عنوان ستاره «سپیده دم» و «پایان روز» در متنی بسیار دشوار، که درباره تولد آن ها سخن می گوید، حفظ شده است. عجب آن که در این متن، ال نقش تاندازه ای خنده آور را بازی می کند. این نکته را مربوط به وحدت مهاجران گله دار با

1. Anat

2. Astarte

3. Qudshu

4. Min

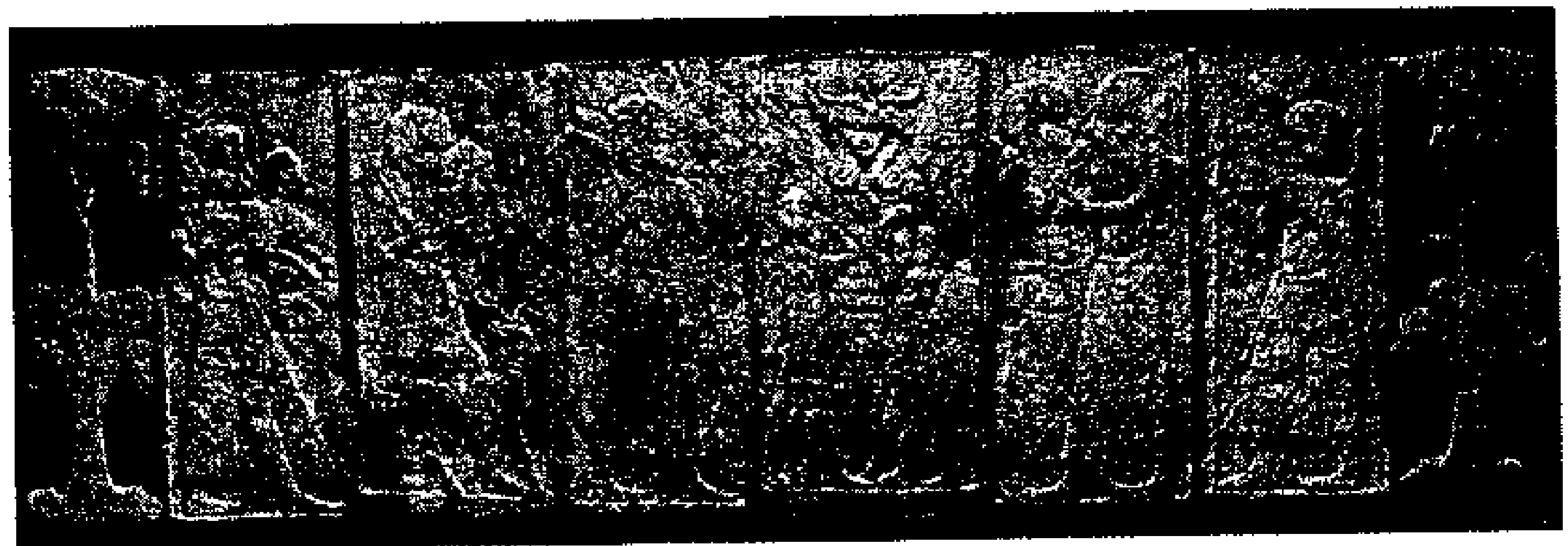
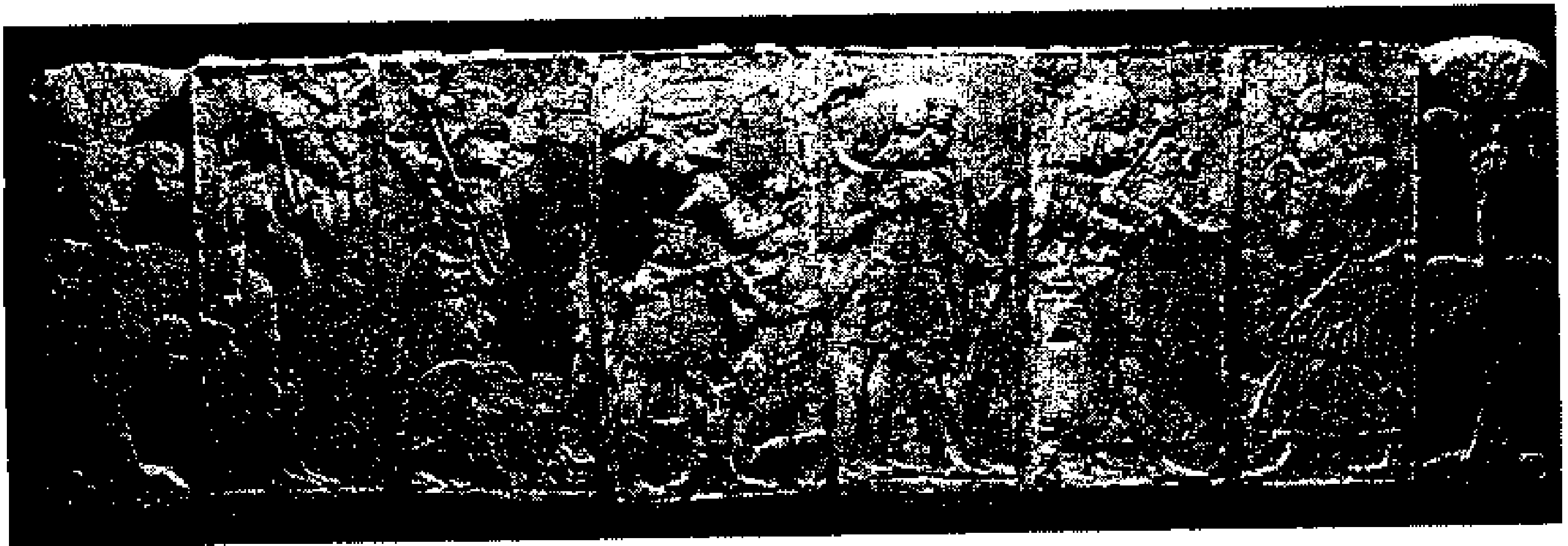
5. Reshef

6. Yam

7. Mot

8. Athara

9. athara



دو حاشیه از عاج از پرستشگاه بزرگ در رأس شمرا (حدود ۱۳۰۰ پیش از میلاد)، حاشیه بالا منظره کارهای شاهانه در جنگ و شکار به همراه همسر خود ست. درخت زندگی در دو طرف این حاشیه دیده می‌شود. حاشیه زیرین جفت سلطنتی بعد از ازدواج است. متون رأس شمرا، موزه ملی دمشق.

مردم سرزمین‌هایی می‌دانند که گله‌های خود را در اراضی آن‌ها به چرا می‌بردند. شاید این موضوع، حاکی از ازدواج میان آن‌ها، بر طبق رسم سامی بینا^۱ بوده است که بر طبق آن، زوجه با قوم پدر خود می‌زیست و شوهرش، گاه‌گاه از او دیدار می‌کرد. مانند شمشون و همسرش در تمه^۲ (کتاب داوران، ۱۵، ۱).

دوره کشاورزی

از آن‌جا که اسطوره بعل در متون رأس شمرا، هنگامی قابل فهم خواهد بود که مربوط به دوره سال کشاورزی باشد، باید این دوره را مورد بررسی قرار داد:

پس از یک دوره خشکسالی لا اقل پنج ماه تابستانی که از شدت آن، تنها به وسیله شب‌نم و آبیاری محلی کاسته می‌شد، مردم احساس تنش و نگرانی شدیدی می‌کردند که بر اثر باد گرم پاییزی که از شمال افریقا می‌وزید، نگران‌تر می‌شدند. در فصل پاییز، برداشتن محصول به جز زیتون، با گردآوری انگور تکمیل می‌شد. سپس، غله‌ای که در اواخر تابستان کوبیده و از پوست درآورده می‌شد، به انضمام محصولات دیگر، مانند انجیر خشک به مخازن زمستانی حمل می‌شد. در تورات، از این رسم نام برده شده است که هنوز، در دهکده‌های کوچک عرب‌نشین، آن را با شور و شغف و جشن گرفتن معمول می‌دارند. از کتاب عهد عتیق معلوم می‌شود که این خود موردی برای شادمانی بود.

1. Bina

2. Timnah

این جریان، به مفهوم جشن سال نو در اسرائیل نیز بود. جالب توجه آنکه در یک تقویم کشاورزی از جازر^۱ در حدود سدهٔ دهم پیش از میلاد، سال، با گردآوری محصول آغاز می‌شود. البته این امر، باید مربوط به سال نو باشد نه پایان سال و احتمالاً، مربوط به این تفکر است که مراسم سال نو باید به طرز فرخنده‌ای همراه با حالت سپاسگزاری و شادی باشد. چنان که در مزامیر داوود، از آن ذکری به میان آمده است.

شادی‌های موسم گردآوری محصول، تنها بخشی از اضطراب و نگرانی کشاورز را می‌کاست. زمین، پس از یک دورهٔ تابستان طولانی، به همان صورت خشک باقی می‌ماند و تنها در صورتی برای محصول فصل جدید در آن شخم می‌زدند که بر اثر نخستین باران‌های زمستانی نرم می‌شد. اگر باران دیرتر می‌بارید، فصل نمو و رشد کوتاه می‌شد و غله‌ای که قبل از شروع بادهای گرم اوایل تابستان خوشه می‌داد، از رشد باز می‌ماند. در این مورد، محصول به جز گاه نبود. و این موضوع، در کتاب (عاموس نبی در ۴، ۷) از قول خداوند چنین آمده است: «و من نیز در هنگامی که سه ماه به درو مانده بود باران را از شما منع نمودم.»

نگرانی بر اثر مراسم جشن پاییزی کاهش می‌یافت. مانند جشن بهاری سال نو در بین‌النهرین به صورت واقعیت تهدید به نظام طبیعت در نظر گرفته می‌شد، و آن به عنوان مبارزه‌ای میان نیروهای زندگی و حاصلخیزی و نظام طبیعت از یک سو، و نیروهایی که آن‌ها را از میان می‌برد، به شمار می‌آمد. مردم که در این کشمکش، از لحاظ احساسی درگیر بودند، تنش و نگرانی خود را با همکاری با قدرت نظم کیهانی تسکین می‌دادند. متأسفانه، دربارهٔ اسطورهٔ کنعانی بعل، اثری در دست نیست، تا مراسمی را که برپا می‌شد نشان دهد و معلوم نیست که تضاد و اختلافی از لحاظ تشریفات با سایر اقوام وجود داشته باشد. اما از متون چنین برمی‌آید که اختلافاتی در این مورد وجود داشته است.

تشابه میان نیروهای هرج و مرج با آب، در اسطورهٔ بعل در رأس شمرا و در مزامیر یهودی، شاید در بادی امر، در کنعان به نظر عجیب بیایند، جایی که دشمن بزرگ آب نبود بلکه خشکسالی به شمار می‌رفت. شاید این مطلب، مربوط به تأثیر مراسم سال نو در بین‌النهرین باشد. تپه‌های ساییده شدهٔ سوریه و فلسطین، حاکی از باران‌های سیل آساست. در دشت‌های ساحلی رأس شمرا، باران‌های اوایل زمستان ممکن بود اراضی زراعتی و محصولات را از بین ببرد.

کنعان جشن‌های مربوط به کشاورزی خود را در آغاز درو جو و پایان گردآوری گندم برپا می‌کرد که معمولاً پنجاه روز یا هفت هفته بعد، انجام می‌گرفت. در ماه فروردین، درختان مو را بر روی داربست‌ها نصب می‌کردند و قبل از برداشت محصول، کشاورزان حیوانات اهلی خود را به مناطقی دور از منازل خود، که جای کشت و زرع نبود، می‌بردند. [۱۱۶]

اساطیر

الواح رأس شمرا در خانه کاهنی در مجاورت معبد بعل یافت شده، ترتیب آن‌ها برای دانشمندان مشکل ایجاد کرده و همسانی آن‌ها نیز مورد بحث است. سه بخش از آن‌ها نشان می‌دهد که چگونه بعل قدرت سلطنتی خود را از سوی خدایان بزرگ بر ضد طغیان آب‌های دریا و اوقیانوس اعمال می‌کند. در بعضی از متون آمده است که الهه آنات، خواهر و حامی بعل، قاصدان بعل، یعنی تاک و دشت را با این سؤالات پذیرا می‌شود و می‌گوید:

کدام دشمن علیه بعل برمی‌خیزد؟
چه دشمنانی بر آن که بر ابرها سوار است می‌تازد؟
ای محبوب آی Ai، آیا دریا را نرده‌ام؟
آیا جریان اوقیانوس، یعنی خدای بزرگ را از بین نبرده‌ام؟
آیا مار پیچان را سرکوب نکرده‌ام؟
ماری که به‌خود پیچیده بود و هفت سر داشت من محبوبه خدایان موت^۱ زیرزمینی را سرکوب کرده‌ام.
که با شتابی شگفت‌انگیز گام برمی‌دارد.

اسطوره بعل [۱۱۷]

سه متن که به غلبه بعل بر دریا و اوقیانوس خاتمه می‌یابد و بعل به‌عنوان پادشاه مستقر می‌شود، با شرحی درباره گستاخی «شاهزاده دریا» و حتی جریان اوقیانوس به‌عنوان فرمانروا، آغاز می‌گردد. بعل مانند اثنیل، به‌عنوان قهرمان نظم دربار الهی، برضد تهدید هرج و مرج ظاهر می‌شود. قدرت بعل به‌عنوان پادشاه «در آغاز»، برای جشن بزرگ پاییزی قبل از فصل جدید کشاورزی، صفت برجسته‌ای است. در مزامیر داوود، اشاراتی به جشن سال نو در بهار شده است و مشابه آن نیز در اساطیر بین‌النهرین یافت می‌شود. این جشن در فلسطین در هنگامی که اسرائیلیان در آن‌جا ساکن شدند، شناخته شده بود. شاید قوم اسرائیل مطالب خود را مربوط به سلطنت خداوند از دعا‌های کنعانی گرفته بودند، زیرا اسرائیلیان در آغاز، خداوند را پادشاه نمی‌دانستند.

سلطنت

در میان لوح‌های رأس شمرا، دو متن به سبک حماسی درباره کرت^۲ [۱۱۸] و دانائیل^۳ وجود دارد. افسانه مربوط به کرت نشان می‌دهد که چگونه نسل کرت از میان رفت و از او جانشینی برجای

1. Mot

2. Krt

3. Dn'il

نماید. کرت با گروهی از سپاهیان خود، برای گرفتن همسر به نزد قبیله‌ای رفته بودند تا دختری را به زور به زنی بگیرد که این رسم در میان اعراب، به عنوان «ربودن عروس» باقی مانده است. پدر عروس با اکراه با ازدواج دخترش موافقت می‌کند. از ازدواج او با این زن، هشت دختر به دنیا آمد و بزرگ‌ترین آن‌ها به نام یاسیب^۱، به معنای کسی که جانشین می‌شود به عنوان وارث او تعیین گردید.

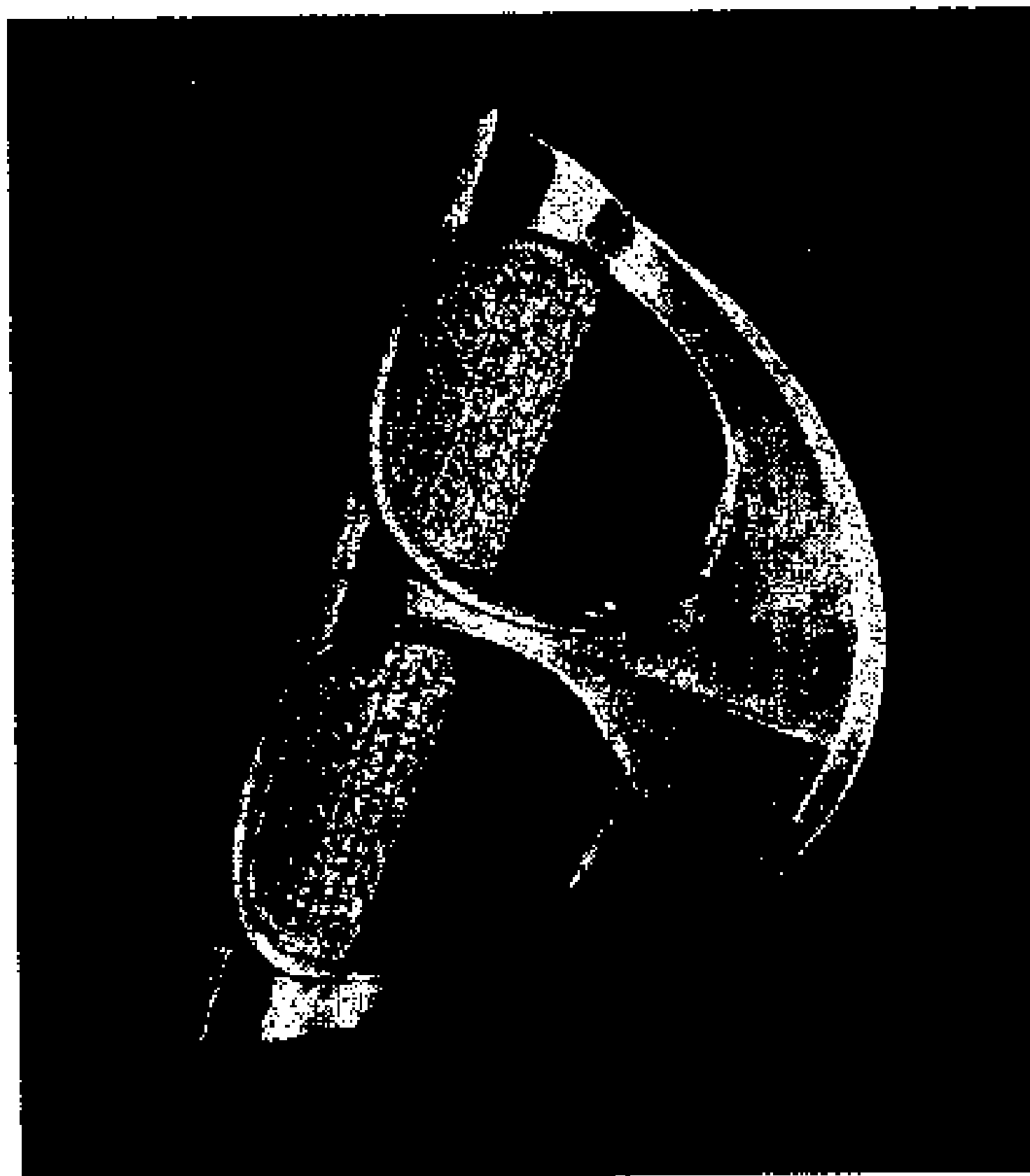
اما در مورد اسطوره شاه دانائیل، این شخص در احادیث عبری از لحاظ عقل و درستی شهرت یافت. او را در پرستشگاه ال درحالی می‌یابیم که لنگی بر خود بسته و مانند سموئیل جوان است که به طور موقت، از پرستشگاه مراقبت می‌کند و احتمالاً، در انتظار دریافت الهام است. این رسم، به مراسمی که در رؤیای سلیمان در معبد گیدئون^۲ وجود دارد، شبیه است. پادشاه، برای خدایان به مدت شش روز غذا و آشام تقدیم می‌کند. سپس در روز هفتم، بعل برای فرزند دانائیل، که خود مظهر باروری است، شفاعت می‌کند. وارث پادشاه به عنوان رئیس جامعه می‌بایستی مراسمی به جای آورد که باعث وحدت و پیوستگی جامعه می‌شد. پادشاه می‌بایستی یک ستون یادمانی در پرستشگاهی که جسم پدرش را دربردارد، برپا سازد و آشام تقدیمی را بر زمین بریزد. این گونه ستون‌های یادمانی، در یک پرستشگاه کنعانی در حاصور در فلسطین، در سده چهاردهم پیش از میلاد یافت می‌شد.

تولد اقت^۳ [۱۱۹]

پسر مانند پدرش، می‌بایستی تمامیت جامعه و پیوستگی آن را با خدایان به وسیله قربانی حفظ کند. در اینجا بخشی از قربانی تقدیم خدایان می‌شد و بقیه را مردم می‌خوردند. پسر می‌بایستی نام خود را از طریق مهمان‌نوازی محفوظ دارد و این امر، در میان سامیان به دقت مراعات می‌شد. بنابراین، یکی از وظایف مهم او این بود که «بشقاب‌های مهمانان خود را پر کند و کسانی را که مهمان شبانه او را می‌آزارند از خود دور سازد.» وی همچنین باید سقف قصر را در هنگام بارش باران تعمیر نماید. یکی دیگر از وظایف پسر این بود که جامه پدر را در هنگام کشیف شدن بشوید و این شاید اشاره‌ای باشد به این که کسی نتواند بر ضد شاه سحر و جادو کند.

تصور پادشاه به عنوان پسر «ال» و مجری اوامر خدایان البته باعث می‌شد که پادشاهان به طور اغراق‌آمیزی به خود جنبه الهی بدهند. این رسم در مورد یکی از جانشینان اسکندر کبیر به نام آنیتوخوس چهارم (۱۶۴-۱۷۵ پیش از میلاد)، بود که خود را مظهر خدایان می‌دانست. در کتاب حزقیال نبی، باب بیست و هشتم، آیه‌های ۱۲-۱۹، آمده است که وی بر مرگ پادشاه صور اظهار تأسف می‌کند و او را مظهر قدرت خداوند می‌داند. در آن آیات چنین آمده است:

ای پسر انسان، برای پادشاه صور مرثیه بخوان و وی را بگو خداوند یهو چنین می‌فرماید تو خاتم کمال و مملو از حکمت و کامل از لحاظ جمال هستی.



تبریزین از جنس طلا. هنرمندان فنیقی به کار بردن اجزای ظریفی از طلا و نقره را با مهارت انجام می دادند و این روش نزد اتروسک‌ها (Etruscans) بسیار شناخته شده بود. موزه ملی بیروت.

فنیقی‌ها^۱

وجه تسمیه فنیقی

در مرحله نخست، این قوم توسط نامشان توصیف می شوند، و شناخت اصل و منشأ آن‌ها برای تحقیق در مورد نامشان ضروری است. کلمه *φοίνικες* برای نامیدن این قوم و *φοινίκη* برای نامیدن سرزمین آن‌ها، دارای اصل یونانی است و به روزگار هومر، اگر نگوییم قبل از او، بازمی گردد. از آنجا که این نام به قوم دیگری اطلاق نمی شود، به صورت نامی باقی می ماند که توسط بیگانگان برای آن‌ها به کار برده می شد. در صورتی که بدون شک از لحاظ ریشه شناسی به *φοινίξ* به معنای «ارغوانی» مربوط است و بنابراین، با صفت رنگ کردن پارچه با رنگ ارغوانی، که ویژه شهرهای فنیقی بوده، مربوط می شود.

اگرچه کلمه یونانی به هومر نسبت داده می شود، متون موکتایی^۲ (میسنی)، که اخیراً کشف شده است، حاوی یک صفت مؤنث به صورت *po-ni-ki-jo* به معنای «قرمز» است که به «ارابه» اشاره دارد. این کلمه ممکن است قبلاً دارای ارزش نژادی بوده است، به ویژه از آن رو که نام *po-ni-ki-jo* را برای نشان دادن گیاهی به کار می بردند که شاید *herba phoenicea* «گیاه فنیقیه‌ای» باشد که پلینی^۳ از آن نام برده است. پس اگر واژه مربوط به ارزش نژادی باشد مدارک یونانی، مربوط به چند سده پیش از آن می شود.

در منابع محلی، کلمه کنعانی^۴ را برای مردم و کنعان را برای سرزمین، در سده پانزدهم پیش از

1. Phoenicians

2. Mycenaean

3. Pliny

4. Canaanite

میلاد، به کار برده‌اند (در کتیبه اکدی^۱ بر روی تندیس ایدریمی^۲، ستون یادبود مصری از آمنوفیس^۳ دوم از ممفیس^۴). درباره این نکته، اسناد و مدارک پراکنده‌ای در طی قرون و اعصار به دست آمده است (به ویژه در تورات، حتی اگر معنای آن سراسر منطقه و قوم پیش از اسرائیل را دربر بگیرد) و در دوره هلنیستی^۵ در فنیقیه^۶ (نوشته‌های روی سکه‌ها: «لاودیکیه^۷ در کنعان»). این نام غالباً در منابع باستانی (فیلو^۸ اهل بیبلس^۹) و در افریقا به صورت نامی است که ساکنان فنیقی تبار، آن را حفظ کرده‌اند. اگوستین مقدس^{۱۰} نیز از آن نام برده است.

ای. آ. اشپایزر^{۱۱} عقیده دارد که در متون اکدی در نوزی^{۱۲}، کلمه کیناه هو^{۱۳} به معنای «ارغوانی» است و این کلمه تشابه زیادی با *phōnē* یونانی دارد. هیچ نوع گواه زبان‌شناختی در دست نیست، که تصور شود کلمه کیناه هو از *kn'n* و یا بالعکس ناشی شده باشد. بنابراین می‌توان اصل و منشأ زیر را برای این قوم پیشنهاد کرد: کنعان اصطلاح بومی برای سرزمین فنیقی است و کلمه «ارغوانی» به سبب رنگریزی محلی، از آن مشتق شده است. [۱۲۰]

هرگاه کنعانی^{۱۴} نامی باشد که فنیقی‌ها برای نامیدن خود به کار می‌بردند، مسلماً ممکن است فقط برای ایشان، و نیز نام اصلی نباشد. مثلاً کلمه صیدونی^{۱۵}، که مربوط به شهری به همان نام است، غالباً در آثار هومر و تورات به جای فنیقی به کار می‌رود و این مطلب در سفر تکوین از طریق شجره‌شناسی تأیید می‌شود. «کنعان دو پسر دارد، صیدون و حت».

روی هم رفته، نام‌هایی که فنیقی‌ها را به عنوان واحدی تعیین می‌کند، به ندرت به کار می‌رود و تا جایی که به خود فنیقی‌ها مربوط است، این مطلب، تقسیم ناحیه‌ای و برتری آگاهی شهری بر آگاهی ملی را می‌سازند. آنچه که مربوط به آگاهی وحدت بخش می‌شود، از نیمه دوم هزاره دوم به بعد است و تأخر نسبی نام‌هایی مانند کنعانی و صیدونی تنها محدودیت‌های زمانی مربوط به تمدن فنیقی را تأیید می‌کند.

ویلیام فوکسول آلبرایت^{۱۶}، دانشمند آمریکایی نوشته است که آن روزگار سپری شده است که نیازی به بحث درباره فرضیه اریتره‌ای^{۱۷} اصل و منشأ فنیقی‌ها احساس شود، یا درباره فرضیه‌های متأخر، که اصل آن‌ها را از جنوب فلسطین می‌داند، یا خاستگاه سامی‌ها مباحثاتی صورت گیرد. با توجه به نظر آلبرایت، حتی برجسته‌ترین نویسندگان متأخر، به شناخت فنیقی‌ها علاقه‌مندند.

1. Akkadian

2. Idrimi

3. Amenophis

4. Memphis

۵. Hellenistic، به دوره بعد از اسکندر گفته می‌شود که در آن، فرهنگ شرق و غرب درهم آمیخت و نباید آن را با هلنی (Hellenic) به معنای «یونانی» اشتباه کرد. — مؤلف.

6. Phoenicia

7. Laodicea

8. Philo

9. Byblos

10. St. Augustine

11. E. A. Speiser

12. Nuzi

13. Kinahhu

14. Canaanite

15. Sidonian

16. William Foxwell Albright

17. Erythraean

اوتو آیسفلدت^۱، که در این باره به تفصیل سخن گفته است، عقیده دارد که باید در شبه جزیره سینا^۲، یا در سرزمین مجاور عربستان باشد که فنیقی‌ها از آن‌جا در حدود ۳۰۰۰ پیش از میلاد مهاجرت کردند، تا در محل‌های تاریخی آینده خود ساکن شوند. جورج کونتینو^۳، مطالب بسیاری را به زادگاه فنیقی‌ها اختصاص داده و اگرچه، عقیده خود را به‌طور قاطع ابراز نمی‌دارد، ولی در نسبت دادن موجودیت و فردیت قوم فنیقی به دوره‌های پیشین تاریخی (واگر نه ماقبل تاریخ)، احتراز نمی‌کند. وی حتی عقیده دارد که هر چه دوره متقدم‌تر باشد، اطلاعات نژادی به‌تدریج روشن‌تر می‌شود. بنابراین کاملاً محتمل است که در آغاز تاریخ، یک نژاد سامی وجود داشته که به زبان سامی سخن می‌گفته است. دونالد هاردن^۴ اخیراً، به امواج مهاجران سامی اشاره کرده است که گویی از عربستان یا خلیج فارس آمده‌اند. وی هرودوت را به‌عنوان منبع خود ذکر می‌کند و بررسی‌های اخیر را پژوهش‌های درباره اصل و منشأ سامی‌ها، نادیده می‌انگارد. سرانجام، پژوهش‌های بی‌شماری که پس از انتشار متون اوگاریتی^۵ انجام گرفت، توافقی‌های مجددی از فرضیات مربوط به اصل و منشأ جنوبی آن‌ها را به‌دست داد.

در واقع بیش‌تر فرضیات متکی بر نوشته‌های نویسندگان باستان و فیلو اهل بابل است که ادعا می‌کند که فنیقی‌ها بومی بودند و نه تنها مردم، بلکه خدایان و سراسر فرهنگ مردمی، از ناحیه آن‌ها نشأت گرفته است. هرودوت در وهله اول، محل آن‌ها را در ناحیه اریتره می‌داند. استرابون می‌گوید که در کنار خلیج فارس معابد و شهرهایی مشابه معابد و شهرهای فنیقی وجود داشت و پلینی^۶ نیز این مطلب را تأیید می‌کند. ژوستن^۷ ابراز می‌دارد که فنیقی‌ها، پس از آن‌که بر اثر زلزله از خانه و زادگاه خود رانده شدند، نخست در کنار دریاچه سوریه (بحرالمیت) و سپس در کنار مدیترانه ساکن شدند.

این تلفیق روایات و بررسی‌ها، که می‌کوشد اصل و منشأ قوم فنیقی را بشناساند، متکی بر این فرضیه غیرقابل اثبات است که این ملت پیش از ظهور تاریخی خود، در کنار دریای مدیترانه وجود داشته است. اما از آن‌جا که، هیچ نوع پیوستگی تاریخی و فرهنگی شهرهای فنیقی را نباید به ادوار پیش از تاریخ یا حتی اوایل دوره تاریخی نسبت داد، معمای اصل و تبار فنیقی‌ها به‌شدت دچار تغییر می‌شود. تشکیل ملت فنیقی، در محدوده نسبتاً غیرثابت، ظاهراً از یک تکامل تاریخی در ناحیه سوریه و فلسطین ناشی می‌شود، نه از مهاجرت مردم از خارج از آن سرزمین. حتی می‌توان گفت که شاید مهاجرت اقوام دیگر (فلسطینی‌ها، عبرانی‌ها و آرامی‌ها) باشد که شهرهای فنیقی را به همبستگی با یکدیگر وادار کرد. [۱۲۱]

تاریخ فنیقی‌ها در ناحیه ساحلی سوریه-فلسطین آغاز می‌شود. مرز شمالی این منطقه را می‌توان

1. Otto Eissfeldt

2. Sinai

3. Georges Contenau

4. Donald Harden

5. Ugaritic

6. Pliny

7. Justin

هم‌طراز با تل سوقاس^۱ دانست، زیرا در شمال این شهر، هیچ مسکن ثابت فنیقی یافت نمی‌شود، البته شهر بزرگ اوگاریت^۲ وجود دارد، ولی آن را نمی‌توان به تمدن فنیقی نسبت داد. گذشته از این، تاریخ اوگاریت قبل از ۱۲۰۰ پیش از میلاد، به پایان می‌رسد. از طرف دیگر، مرز جنوبی را می‌توان هم‌طراز با عکا^۳ دانست. درست است که کتیبه اشمونذر^۴، انضمام دور^۵ و یافا^۶ را به صیدون، در دوره ایرانی ذکر می‌کند، اما این شهرها را نمی‌توان زیستگاه ثابت فنیقی‌ها دانست.

مرزهای شرقی و غربی فنیقیه معلوم است. دریای مدیترانه در غرب، سلسله جبال لبنان در شرق، به دنبال سرزمین باریک کوه‌های نوسائیریس (نوصیری؟)^۷، سلسله جبال لبنان تا قریب شش مایل با دریا امتداد دارد و در نقاطی به ارتفاع نه هزار پا می‌رسد. مفاهیم تاریخی این وضع جغرافیایی آشکار است. در مرحله اول، سراسر منطقه میان کوه و دریا محصور است و این امر منجر به یک جدایی تاریخی از درون گردید که بر اثر ورود اقوام نیرومند و دولت‌های آن‌ها، در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد تشدید شد. در مرحله دوم، تجزیه این منطقه مانع از وحدت سیاسی و حتی آگاهی وحدت‌بخش شد و باعث ایجاد دولت-شهرها و جوامع گردید. در مرحله سوم، توسعه طبیعی راه برای این قوم در این سرزمین، مدیترانه است. این موضوع با سقوط اقوام دیگری که سابقاً کشتیرانی را زیر نظر داشتند، به اثبات رسید و به همین صورت باقی ماند تا آن‌که دولت‌های جدید و متشکلی به روی کار آمدند.

شهرهای فنیقی غالباً دارای یک ویژگی ساختمان شهری بود. آن‌ها را بر روی دماغه‌های صخره‌ای می‌ساختند تا دارای لنگرگاه باشند. و یکی در شمال و یکی در جنوب به تناسب با دو فصل سال ساخته می‌شد. فنیقی‌ها جزایر کوچکی را که در کنار ساحل بود ترجیح می‌دادند، جایی که استحکامات و دفاع طولانی در صورت محاصره سهل‌تر بود. دو شهر معروف فنیقی مانند آرادوس^۸ و صور^۹ دارای چنین ویژگی بودند و اسکندر مقدونی با ساختن یک موج‌شکن یا لنگرگاه مصنوعی، سرانجام شهر صور را به خشکی ملحق ساخت.

کشتیرانی فنیقی‌ها که ناشی از شرایط جغرافیایی و تاریخی سیاسی بود، توسعه آن‌ها را از طریق مدیترانه و تأسیس یک پایگاه یا مرکز تجاری تأمین ساخت. از طریق همین توسعه بود، که فراتر از ستون‌های هرکول^{۱۰} (جبل طارق) می‌رفت، فنیقی‌ها در جستجوی محل‌هایی بودند که با آن‌ها آشنایی داشتند، دماغه‌های مانند کارتاژ^{۱۱}، نورا^{۱۲} و بوتیا^{۱۳}، و جزیره کوچکی مانند سان آنتیوکو^{۱۴}،

1. Tell suqas

2. Ugarit

3. Akka

4. Eshmunazar

5. Dor

6. Jaffa

7. Nosairis

8. Aradus

9. Tyre

10. Pillars of Hercules

11. Carthage

12. Nora

13. Bythia

14. St. Antioco

موتیا^۱، کادیز^۲، و موگادور^۳ بود و بالاخره برای ورود به خشکی در سفرهای طولانی خود، سعی می‌کردند مساکن خود را در فواصل معین از یکدیگر، بسازند.

بر طبق متون تاریخی، بزرگ‌ترین ثروت فنیقیه همانا جنگل‌های لبنان بود که دارای کاج، سرو و بالاتر از همه سدار^۴ (سرو آزاد) بود که در سراسر خاور نزدیک شهرت داشت. در طی قرن‌ها، لشکرکشی‌هایی از بین‌النهرین یا مصر به‌عمل می‌آمد تا این ماده گرانبها را که پیرامون خود را عطرآگین می‌ساخت به‌دست آورند. امروزه از این جنگل‌های باشکوه به مقدار زیادی برجای نمانده است، که شاید بر اثر بهره‌برداری از آن‌ها به تدریج از میان رفته‌اند. ماهی که از دریا به‌دست می‌آمد فراوان بود و به‌ویژه صدفی به‌نام مورکس، که رنگ ارغوانی به‌خصوصی از آن می‌گرفتند و نام خود را به این منطقه داد، شهرت دارد. [۱۲۲]

تاریخ کهن

تاریخ کهن فنیقی را می‌توان از منابع غیرمستقیم بازسازی کرد. حقایق تاریخی را که از کتیبه‌های مختصر به زبان فنیقی می‌توان استنتاج کرد، ناچیز است. گذشته از این، این کتیبه‌های دیرینه، از بیلس به‌دست آمده است، جایی که گروهی از متون سده دهم در آن جا یافت شده است. یک منبع که می‌بایستی در اصل مستقیم بوده باشد، ولی به‌صورت غیرمستقیم و پراکنده به ما منتقل شده است، عبارت از شرح وقایع سالانه در صور است که آن را ژوزفوس^۵ در بعضی از عبارات مناندر^۶ اهل افه‌سوس^۷ (افز) نقل کرده است. این عبارات مربوط به دو دوره، یکی سده دهم تا هشتم و دیگری سده ششم است و واقعیات بی‌شماری را درباره تاریخ شهرها به‌دست می‌دهد، مانند نام‌های پادشاهان و اطلاعات مفصلی درباره حوادث محلی. اما با مقایسه با اطلاعات بعد، به‌ویژه اطلاعات ناشی از تورات درباره کهن‌ترین دوره، معلوم می‌شود که شرح وقایع سالانه دقیق است.

در منابع مصری و بین‌النهرینی ذکری از شهرهای فنیقی وجود دارد و بیش‌تر مربوط به شرح وقایع سالانه آشوری‌هاست. یک منبع غیرمستقیم برای تاریخ فنیقیه در شرق، عبارت از کتاب عهد عتیق است که با وجود اطلاعات پراکنده، شرح‌هایی در اختیار ما می‌گذارد. این کتاب وسیع‌ترین اطلاعات را درباره بعضی ادوار مانند عصر سلیمان و رابطه او با صور در اختیار ما قرار می‌دهد و باید به‌خاطر داشت که تاریخ‌نگاری در آن زمان، بسیار دقیق و قابل اعتماد بوده است. در بازسازی حوادث عمده تاریخ فنیقی از این منابع، مسئله فوری عبارت از ارزیابی این مطلب است که تا چه اندازه عوامل وحدت‌بخش بر تقسیمات شهری فایق می‌آید و بحث درباره یک ناحیه را به‌طور کلی موجه می‌سازد.

1. Motya

2. Cadiz

3. Mogador

4. Sedar

5. Josephus

6. Menander

7. Ephesus

حمله «اقوام دریا» در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد تأثیر مستقیمی بر بعضی از شهرهای ساحلی داشت: آرادوس و صیدون ویران شد و این نکته بر طبق گفته ژوستین است که اکنون به وسیله کاوش‌های باستان‌شناختی تأیید می‌شود. اما وضع سیاسی و نظامی پس از این حمله، آغاز عصر استقلال را نشان می‌دهد. شهرهای برجسته این دوره جدید عبارتند از آرادوس، بیبلس، صیدا، صور و عکا. از بریتوس^۱ (بیروت)، تنها در زمان ایرانیان نام برده می‌شود. از اشارات گوناگون چنین برمی‌آید که صیدا در آغاز، بر شهرهای دیگر تسلط داشت. نام صیدونیان هم در کتاب عهد عتیق و هم در اثر هومر برای فنیقی‌ها به کار رفته است. برتری صیدون از شرحی که ژوزفوس اهل تیمایوس^۲ نقل می‌کند، یعنی دویست و چهل سال پیش از آن که معبد اورشلیم ساخته شود، معلوم می‌گردد. که اندکی پس از ۱۲۰۰ پیش از میلاد، ساکنان صیدون که از پادشاه عسقلانیان^۳ (احتمالاً «اقوام دریا») شکست خورده بودند، با کشتی‌های خود گریختند و صور را بنیان نهادند. در هر صورت، بنابر منابع گوناگون دوره صور در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد آغاز شد، در صورتی که برتری صیدون بر سایر شهرها، احتمالاً تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد ادامه یافت و پس از آن بر اهمیت صور به تدریج افزوده شد. تسلط آشور تا مدتی بر سوریه اعمال می‌شد. اما این تسلط تا مدت زیادی به طول نیانجامید. در کتیبه‌های به دست آمده از بیبلس، در کتیبه مختصری تعدادی نام‌های سلاطین به دست آمده است مانند: احیرام^۴، ایتوبعل^۵، آبی بعل^۶، یهی ملک^۷، الی بعل^۸، شپیت بعل^۹. این کتیبه سنگ روی گور احیرام است. [۱۲۳]

کتاب عهد عتیق، اطلاعات وسیعی درباره اسرائیلیان در اختیار ما می‌گذارد، که به طور شایسته‌ای، شرح وقایع تاریخی صور تأیید می‌شود. در زمان سلیمان (حدود ۹۶۱-۹۲۹) اطلاعات ما افزایش می‌یابد. در شرح وقایع سالانه آمده است که وی شهر خود را توسعه داد و ستونی زرین در معبد زئوس اولیمپوس^{۱۰} خدای بعل شمیم^{۱۱} برافراشت و جزیره کوچکی را که در آن معبد ملقارت^{۱۲} واقع بود به جزیره بزرگ‌تر صور ضمیمه کرد. و معابد تازه‌ای به افتخار هراکلس^{۱۳} (ملقارت) و آستارته^{۱۴} برپا داشت. روابط سلیمان با احیرام خوب بود و او را بر آن داشت که مواد و صنعتگرانی را برای ساختن معبد و قصری در اختیار او بگذارد. روابط میان سلیمان و احیرام بنابر مطالب موجود در تورات بسیار خوب بوده است. [۱۲۴]

استقلال دو دولت و به هم پیوستگی اقتصاد آن‌ها که از این عبارت تورات برمی‌آید به وسیله عبارت مشابهی در کتاب «تواریخ ایام» در تورات و همچنین به وسیله حقایق دیگری تأیید می‌شود.

1. Berytus

2. Timaeus

3. Ascalonians

4. Ahiram

5. Ittobaal

6. Abibaal

7. yehimilk

8. Elibaal

9. Shipitbaal

10. Zeus Olympus

11. Baal Shamim

12. Melqart

13. Heracles

14. Astarte

مانند واقعه شگفتی که در طی آن احیرام از گرفتن شهرهایی که سلیمان به او تقدیم داشته بود، خودداری کرد. در شرح وقایع سالانه آمده است:

گذشته از این‌ها، وی (سلیمان) چند شهر را در جلیل که تعداد آن‌ها به بیست می‌رسید و در مجاورت صور بود به او تقدیم کرد، ولی احیرام آن‌ها را مشاهده کرد و از این هدیه ناراضی شد و برای سلیمان پیغام فرستاد که آن شهرها به درد او نمی‌خورد (کتاب اول پادشاهان، باب نهم، آیات ۱۰-۱۴).

سپس سخن از لشکرکشی از طریق دریا به سرزمین اوفیر^۱ به میان می‌آید، که بر طبق تورات، به وسیله این دو پادشاه انجام گرفت. این عبارت‌ها اهمیت دریایی فنیقی‌ها را می‌رساند. جای اوفیر را معمولاً در یمن ذکر می‌کنند، اگر نگوییم در سومالی و عبارت «طلای اوفیر» بر روی یک قطعه استخوان متعلق به عبرانی‌ها از ناحیه تل قسیل^۲ دیده می‌شود.

وقایع سالانه صور درباره جانشینان احیرام اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد: باله آزار^۳، که چهار سال زیست و هفده سال سلطنت کرد (۹۳۵-۹۱۹)؛ آبداستراتوس^۴، که بیست و نه سال زیست و نه سال حکومت کرد (۹۱۸-۹۱۰) و به دست پسران دایه خود کشته شد. از این دو تن یکی به نام متوستراتوس^۵ پنجاه و چهار سال زیست و دوازده سال سلطنت کرد (۹۰۹-۸۹۸)؛ سپس آستاریموس^۶، که پنجاه و هشت سال زندگی و نه سال سلطنت کرد (۸۹۷-۸۸۹)؛ سپس فلس^۷ بود، که پس از کشتن برادرش پنجاه سال زیست و هشت ماه سلطنت کرد (۸۸۸)؛ فلس، به دست یک کاهن معبد استاراته به نام ایتوبعل^۸ سرنگون و کشته شد و شصت و هشت سال زیست و سی و دو سال سلطنت کرد (۸۷۷-۸۵۶) و سلسله‌ای را تأسیس نمود که لااقل یک قرن دوام یافت.

قدرت صور در زمان ایتوبعل با اشارات فراوانی تأیید می‌شود و در تورات به او به عنوان «پادشاه صیدونیان» اشاره شده است در صورتی که احیرام «پادشاه صور» نامیده شده است. [۱۲۵]

دین و خدایان

منابع مستقیم برای آگاهی درباره دین فنیقی‌ها عبارت از کتیبه‌های بی‌شمار موجود در شهرهای فنیقی است. اما ماهیت این کتیبه‌ها و همچنین اختصار آن‌ها اطلاعات ما را تقریباً محدود به نام‌های خدایان می‌سازد، ولی درباره مراسم و حیات دینی اطلاعات زیادی در اختیار ما قرار نمی‌دهد و از لحاظ اسطوره‌شناسی نیز به هیچ وجه کمکی نمی‌کند. یک منبع عبارت از کار سانخونیاتون^۹ است که کاهنی فنیقی از شهر بریتوس (بیروت) بوده و می‌گویند در حدود سده یازدهم پیش از میلاد

1. Ophir

2. Tell Qasile

3. Baleazar

4. Abdastratos

5. Methustratos

6. Astharymos

7. Phelles

8. Ittobaal

9. Sanchuniathon

می‌زیسته است. این مطلب را فیلو اهل بیبلس ذکر می‌کند که به یونانی می‌نوشت. فیلو ادعا می‌کند که نوشته‌های آن کاهن باستانی را ترجمه کرده است. البته مطالب فیلو به صورت قطعات پراکنده‌ای بوده که تاریخ‌نویسان به طور گوناگون نقل کرده‌اند.

آگاهی بیش‌تر دربارهٔ شناخت آفرینش جهان در میان فنیقی‌ها به وسیلهٔ داماس کیوس^۱ نو-افلاتونی^۲ به دست می‌آید که در حدود ۴۸۰ میلادی تولد یافت. گذشته از مطالب مربوط به شناخت آفرینش جهان، نویسندگان باستانی دیگر، به ویژه پلوتارک و لوسیان^۳ اطلاعاتی دربارهٔ عقاید فنیقی‌ها ذکر می‌کنند که باید با احتیاط پذیرفته شود.

مسئلهٔ دیگر عبارت از متون اوگاریت است که حاوی اطلاعات کافی دربارهٔ دین و اساطیر شهری واقع در شمال سوریه است. منطقهٔ اوگاریت را بدون تردید می‌توان کنعانی توصیف کرد و می‌بایستی تا حدودی با دین سایر شهرهای ساحلی عصر آهن اشتراک داشته باشد. به نظر می‌رسد که دین فنیقی از لحاظ زمانی ادامهٔ دینی است که آن را می‌توان کنعانی، در هزارهٔ دوم پیش از میلاد دانست. دین فنیقی عناصر مستقل خود را حفظ کرده و از دین کنعانی نیز جنبه‌هایی اتخاذ نموده است. [۱۲۶]

در شهر بیبلس، خدایان عمده عبارت از ایل^۴ بعلت^۵ و آدونیس بوده است. ایل خدای سامی مهمی در دین کنعانیان به شمار می‌رفته و جزو نام‌های خدایان در متون اوگاریت به عنوان خدای برجسته‌ای می‌آید. او را با کروئوس^۶ یکی دانسته‌اند. گذشته از ایل، فیلو، ایلون^۷ (هیپ سیستوس^۸) را ذکر می‌کند و او را در رأس خدایان می‌گذارد. در تورات این کلمه با ایل ترکیب می‌شود و به صورت ایل ایلون به معنای «برترین خدا» ظاهر می‌شود و بعلت جبل^۹ به معنی «بعلت از بیبلس» دوباره پدیدار می‌گردد. [۱۲۷]

البته بَعْلَت اساساً با مادر-زمین که مظهر باروری است و در نتیجه به منزلهٔ پدیدآورندهٔ خدایان و مردان است یکی دانسته شده است. سومین خدای بیبلس به نام آدونیس است که نویسندگان یونانی نیز او را چنین نامیده‌اند و گفته‌اند خدای جوانی است که می‌میرد و زنده می‌شود. وی مظهر نابودی و تولد مجدد گیاهان بر روی زمین است. [۱۲۸] اما این نام ظاهراً سامی است. گذشته از چند نام خدایان بر روی مهرها، سخن از بعل شمیم^{۱۰} «اریاب خدایان» به میان می‌آید که هم در ادوار باستانی (کتیبهٔ یهی ملک) و هم در دورهٔ ایرانیان (کتیبهٔ شپیپت بعل^{۱۱}) ظاهر می‌شود. در کتیبهٔ اخیر، بعل لادیر^{۱۲} «سرور نیرومند» ذکر می‌شود و این خدا در کتیبه‌های کارتاژی^{۱۳} و نو-کارتاژی^{۱۴} در افریقا، دوباره دیده می‌شود. عشتارته در میان خدایان صیدونی از همه برتر است و این نکته با اهدای مکرر

1. Damascius

2. Neo-Platonist

3. Lucian

4. El

5. Baalat

6. Kronos

7. Eliun

8. Hypsistos

9. Baalat Gebal

10. Baal Shamim

11. Shipitbaal

12. Baal Addir

13. Punic

14. Neo-Punic

کتیبه‌ها، برپا داشتن معابد به افتخار او، این واقعیت را که پادشاهان و ملکه‌ها خود را کاهن و کاهنه‌های او می‌دانند به اثبات می‌رساند. عشتارته نیز یک خدای عمومی کنعانی است و از الهه‌ای نشأت گرفته که در سراسر شرق باستان به منزلهٔ مادر-زمین بوده و بنابراین با بعلت از بیبلس تطابق داشته است. خدای سوم صیدونی اشمون^۱ است از این خدا، برخلاف خدایان دیگر، نه در دوره‌های پیشین و نه در خارج از ناحیهٔ فنیقی-کارتاژی یاد نشده است. [۱۲۹]

دربارهٔ خدایان شهرهای دیگر فنیقی آگاهی زیادی در دست نیست. به نظر می‌رسد که گروه مرکب از سه خدا، برای سراسر فنیقیه یکسان باشد. این سه خدا عبارت بودند از یک خدای حامی شهر و یک الهه که همسر یا معاشر او بود و مظهر زمین حاصلخیز به‌شمار می‌رفت و یک خدای جوان که معمولاً پسر او خوانده می‌شد و زنده شدن او حاکی از دورهٔ سالانهٔ نشو و نمای گیاهی بود.

بر این اساس به نظر آشکار می‌آید که تعبیر پیچیدهٔ یونانیان از دین فنیقی‌ها اساساً درست است. خدای عمده یا قدیم‌ترین خدا با کرونوس^۲ و یا حتی زئوس^۳ یکی دانسته شده است. الهه مطابق با آفرودیت است و خدای جوان اسکله پیوس^۴ یا هراکلس^۵ یا دیونوسیوس^۶ ظاهر می‌گردد. خدای دیگری که فاقد عنصر بعل است، ولی اصل و منشأ شرقی دارد رشف^۷ [۱۳۰]، خدای رعد و آتش است و دیگری داگون^۸ خدای گندم است، در فنیقیه او را سازنده گندم و خیش دانسته‌اند. خدای دیگری که نام او را به «روح شفا» تعبیر کرده‌اند، شاتراپس^۹ است. در نقوش پالمیری او همراه مار و عقرب دیده می‌شود و به‌عنوان یک خدای بومی شناخته شده است. پرستش ستارگان در دین باستان فنیقی‌ها باید نادر بوده باشد. ولی تنها تحت نفوذ بابلی‌ها و یونانی‌ها این نفوذ صورت گرفت، ولی همیشه دارای اهمیتی ثانوی بود.

مراسم عبادی فنیقی‌ها معمولاً در کوه‌ها، کنار آب‌ها و درختان و صخره‌ها که مقدس به‌شمار می‌آمدند، انجام می‌گرفت. این نکته با توجه به ویرانه‌های معابد و گاهی با توجه محراب‌های عیسویان که بر روی جایگاه‌های مقدس کافران پیشین بنا شده است تأیید می‌شود. محل‌های مقدس شهرهای عمده بر فراز تپه‌های مجاور آرادوس^{۱۰} و بائتوسیا^{۱۱} و بیبلس در آفکا^{۱۲} قرار داشت. پرستشگاه اشمون در دامنهٔ تپه‌ای قرار داشت که رود اسکله پیوس^{۱۳} از پای آن می‌گذشت. به آب‌ها نیز احترام بسیار می‌گذاشتند. پرستشگاه آفکا در کوه‌های لبنان در کنار رود آدونیس نزدیک نهر ابراهیم قرار داشت. پیشکش‌های ویژه عشتارته را در درون کاسه‌ای می‌انداختند و تصور می‌رفت که اگر پیشکش‌ها خوب پذیرفته شوند، در آب فرو می‌روند و گرنه در سطح آب باقی می‌مانند.

1. Eshmun

2. Kronos

3. Zeus

4. Asklepios

5. Heracles

6. Dionysius

7. Reshef

8. Dagon

9. Shatrapes

10. Aradus

11. Baetocea

12. Aphka

13. Askelepios

هم درختان و هم آب‌ها مورد پرستش^۱ کردند. بیشه‌های مقدس نزدیک پرستشگاه‌ها احداث می‌شد. یکی از این بیشه‌ها نزدیک پرستشگاه عشتارته در آفکا بود. سنگ‌های مخروطی شکل را که بر روی محراب‌ها می‌گذاشتند^۲ یا^۳ می‌نامیدند. این کلمه به معنای «خانه خدا» است و درک مراسم پرستش را توجیه می‌کند. سه رترین بتیل‌ها در پرستشگاه بیبلس بود و شکل آن بر روی سکه‌های عصر رومی دیده می‌شود. برخی معبد‌ها در فضای باز و بعضی چون معبد سلیمان که بنابر شرح تورات، در فضایی سرپوشیده، به دست صنعتگران فنیقی ساخته شد، قرار داشت.

کهانته غالباً به خانواده سلطنتی تعلق داشت. در بیبلس کتیبه بت‌نعام^۴ می‌گوید که اوزبعل^۵ پادشاه شهر کاهن بعلت بود. اشمونذر به مادر خود به عنوان اُمی عشترت^۶ یعنی «کاهنه عشتارته بانوی» اشاره می‌کند. در واقع، وظایف سلطنتی و کهنانی در یک فرد جمع می‌شده است.

قربانی‌ها با هدایای حیوانی و گیاهی انجام می‌گرفت، اما فیلوی بیبلسی از قربانی‌های انسان در موارد مصیبت‌های بزرگ یاد می‌کند و محل قربانی‌های انسانی توفت^۷ نام داشته است. تردیدی نیست که فنیقی‌ها به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند. این موضوع، گذشته از هدایای ویژه سوگواری، با توجه به تابوت‌های مزین و مراحل مومیایی کردن به اثبات می‌رسد و بالاتر از همه، بر فراز کتیبه‌ها دعایی است که شخص متوفی را نیاز دارند و کسانی را که به آرامگاه توهین می‌کنند، مورد لعن خدایان قرار دهند. در کتیبه‌ها سخن از موجوداتی از جهان دیگر آمده است که آن‌ها را رفاعیم^۸ یا «سایه‌ها» می‌نامند، که بدان وسیله هم اعتقاد به جهان دیگر و هم ارواحی که در آن ساکنند تأیید می‌شود. [۱۳۱]

خط و زبان

یکی از بزرگ‌ترین و اگر نگوییم مهم‌ترین افتخار فنیقی‌ها گسترش الفبا در منطقه دریای مدیترانه بود. تردیدی نیست که فنیقی‌ها الفبا را به یونانیان آموختند و فنیقی‌ها و یونانی‌ها عامل گسترش آن در غرب بودند. این مسئله، سهم عظیمی در تاریخ تمدن به فنیقی‌ها اعطا می‌کند. این که فنیقی‌ها الفبا را اشاعه داده باشند، لزوماً بدان معنا نیست که آن را ابداع کرده باشند. در روزگار باستان، مردم چنین می‌پنداشتند که فنیقی‌ها الفبا را ابداع کرده‌اند، اما برخی از نویسندگان بیش‌تر درباره اشاعه الفبا سخن می‌گویند تا درباره ابداع آن. پلینی، از یک سو ادعا می‌کند که ابداع حروف کار مهم فنیقی‌ها بوده است و در جایی دیگر اصل و منشأ حروف را از بین‌النهرین می‌داند. تاکیتوس^۹ (تاسیت) معتقد است که الفبا، اصل و منشأ مصری دارد و می‌افزاید که فنیقی‌ها، قبل از آن که آن را به دیگران انتقال دهند، آن اعتبار را کسب کردند.

جستجو برای اصل و منشأ الفبا را نمی‌توان به سادگی با جستجو برای نوع خطی که الفبا بر آن متکی

1. Betyl

2. Batnaam

3. Ozbaal

4. Umiashtart

5. Tophet

6. Réphaim

7. Tacitus

بود یکسان دانست. الفبای اوگاریتی حاکی از آن است که خط آن از میخی الهام گرفته، ولی این نکته بدان معنا نیست که الفبا از بین‌النهرین آمده باشد. اگر اصل و منشأ مصری به نظر محتمل بیاید، خط‌های سینایی^۱، و جعلی-هیروگلیفی^۲ و پیش-کنعانی^۳، نخستین کوشش‌هایی خواهد بود، که در جهت اصل و منشأ الفبا انجام گرفت. امکان دارد که الفبا، با تمام ویژگی‌های خود در اوگاریت، در حدود قرن ۱۵-۱۴ ابداع شده باشد. الفبای فنیقی، که نمونه‌های آن بر روی نوشته‌هایی بر نوک پیکان‌های مربوط به سده دوازدهم دیده می‌شد و می‌بایستی متکی بر الفبای اوگاریتی بوده که شکل آن را ساده کرده‌اند. [۱۳۲]

پیوستگی میان الفباهای فنیقی و اوگاریتی، در سال‌های اخیر با توجه به واقعیات تازه‌ای تأیید شده است. کشف یک کتاب مربوط به املاي اوگاریتی به ترتیب فهرست الفبا نشان داده است که این ترتیب، با ترتیب الفبای فنیقی، که از بعضی مزامیر تورات مستفاد می‌شود، تطابق دارد. در نتیجه، اصل الفبایی، مسلماً پیش از دوره فنیقی‌ها ابداع و سپس ساده گردید و در سراسر مدیترانه شایع شد. به نظر می‌رسد که مرحله دوم، کار فنیقی‌ها بوده است و حتی به نظر می‌رسد که یکی از مشخصاتی باشد که آغاز عصر آن‌ها را نشان می‌دهد. ممکن است اصل ابداع در بیبلس انجام گرفته باشد. همه شواهد موجود درباره تکامل الفبا در ناحیه سوریه-فلسطین و شکل‌های دیگری که در این ناحیه یافت شده است، به یک منبع، یعنی فنیقی باز می‌گردد.

قدیم‌ترین کتیبه‌های عبری گرایش خطی عمده‌ای از فنیقی را نشان نمی‌دهد و بسیار جالب توجه است که بینیم قدیم‌ترین کتیبه موجود عبری «تقویم جازر»^۴، مربوط به سده دهم، مستقیماً به شکل‌های خطی کتیبه فنیقی احیرام است و شبیه نوع خط فلسطینی بر روی سر پیکان‌ها نیست. زبان کتیبه‌های فنیقی، بدون تردید، با دیگر زبان‌های سامی ناحیه سوریه، فلسطین، هم در گذشته و هم در زمان حال، پیوستگی نزدیکی دارد. اما علی‌رغم این نکته، می‌توان گفت که زبان فنیقی استقلال و فردیتی دارد که به دانش محققین برای شناخت مردم آن کمک می‌کند. کتیبه‌های پیشین از بیبلس، عناصر باستانی بی‌شماری را با خود دارند که بعدها از میان می‌روند و خطوط شاخصی را عرضه می‌کنند، که هنوز در مورد تقسیم به زبان‌های فنیقی، عبرانی و آرامی، نمی‌توان از آن استفاده کرد. زبان فنیقی، همان‌گونه که در هزاره اول وجود داشت، دارای گونه‌های گویشی است. گذشته از گونه‌های بیبلس به‌طور کلی، و کتیبه احیرام به‌ویژه، نمونه‌های پراکنده دیگری در قبرس، قره‌تپه و اور وجود دارد. در مورد سامی سوریه-فلسطین در هزاره دوم، فنیقی هم از تداوم و هم از تکامل زیادی برخوردار است. تداوم، هم به وسیله عناصر کهن که در نقاط دیگر تکامل می‌یابد و هم به وسیله ابداعات مشتق شده از صورت‌هایی که در هزاره دوم یافت می‌شود، معلوم می‌گردد. تکامل گسترده بر اثر میزان ابداعات نشان داده می‌شود و قرابت با سایر زبان‌های هزاره اول قابل توجه است و تکامل همدوشی

1. Sinaitic

2. Pseudo-hieroglyphic

3. Proto-Canaanitic

4. Gezer



پلاک عاجی از نمرود (Kaihu کالهو). شاید طرحی بر روی ظرفی بوده است که در آن جوانی به توسط شیری کشته می‌شود. عالی‌ترین عاجی که تاکنون به‌دست آمده است. موزه بریتانیا.

را می‌سازند، به‌ویژه تا آن‌جا که به زبان عبری مربوط است. بسیاری از بدعت‌گذاری‌های فنیقی با عبری اشتراک دارد، با دو اختلاف حفظ عناصر کهن در یک زبان نه در دیگری و بدعت‌گذاری‌های متباین. ارزیابی کلی زبان فنیقی وابسته به ماهیت واقعی زبان عبری است. مقایسهٔ میان زبان فنیقی و عبری در واقع، استقلال متقابل را نشان نمی‌دهد، بلکه پیوستگی تکاملی مشابه را آشکار می‌سازد و این تکامل مشابه، هیچ اختلاف عمده را ایجاد نکرد. [۱۳۳]

هنر، معماری و تندیس‌سازی

بقایای بی‌شماری از عصر مفرغ، به‌ویژه پسر از کاوش‌های در بیلس و اوگاریت و همچنین اشیایی از ناحیهٔ یونانی-رومی به‌دست آمده است. ولی یادمان‌های کمی از دورهٔ استقلال فنیقی، کشف شده

است. از بعضی نواحی کوچک‌تر، مانند تل سوقاس و امریت^۱ در شمال و آکزیو^۲ در جنوب، اشیای جالب توجهی به دست آمده است، در صورتی که موريس شهاب^۳، طی کاوش‌های اخیرش در خربت سلم^۴ قرایه^۵ و کلدۀ^۶، ظروفی از عصر آهن متقدم به دست آورده است. اگرچه مواد یافت شده اندک است، ولی مواد بیش‌تری از خارج آن به دست آمده که احتمال می‌رود، آنچه که در سرزمین مجاور یافت شده، از فنیقیان بوده است. اگر بقایای کافی از معابد فنیقی وجود نداشته باشد، معبد سلیمان در اورشلیم که به وسیله کارگران فنیقی ساخته شده است، به طور مفصل در تورات مورد بحث قرار گرفته است. درست است که قصرها و یا حصارهای شهرها وجود ندارد، ولی تصاویر آشوری هر دو را نمایان می‌سازد. این تصاویر اگرچه ساده هستند، عناصر فراوانی را از آن‌ها می‌توان استنتاج کرد.

در ۱۸۹۵ دووگه^۷ نوشت که فنیقی‌ها هیچ ابتکاری نداشتند. در واقع، هنر فنیقی تا حد زیادی، در هنر سوریه‌ای گنجانده شده است و در محل تلاقی نفوذهای مختلف از مصر گرفته تا بین‌النهرین و از اژه تا آناتولی قرار دارد. به سبب این اوضاع، و همچنین به دلایل سیاسی و اقتصادی، ظاهراً توجهی به هنر متعالی وجود نداشته است و هنرمندان ترکیبی از نفوذها را عرضه می‌داشتند و حال آن‌که فاقد سنت مربوط به سبک بوده‌اند. ظاهراً، نفوذ مصر بیش از نفوذ سایر نقاط دیگر بوده و ناشی از ارتباط مستقیم از طریق دریا و روابط بازرگانی مداوم می‌بوده است که یکی از مقاصد اساسی تولیدات هنری را تشکیل می‌داد. البته این ارزیابی را باید بر طبق نوع هنر تعدیل کرد. این نظریه مسلماً درباره اشیای عاجی صدق می‌کند، ولی کم‌تر در مورد علایم خطی حجاری شده که در وهله اول در سنت بین‌النهرین وجود داشت و نیز درباره نقشمایه‌های اژه‌ای که در ظروف به کار می‌رود و همچنین اشیای فلزی که تحت تأثیر بین‌النهرین و آناتولی بودند نیز صدق می‌کند.

گونه‌های هنری و شمایل‌سازی فنیقی تحت تأثیر مناطق مجاور قرار داشت. آثار فنیقی مربوط به عصر آهن نشان‌دهنده ادامه فرهنگی است که پیش از آن، از ویژگی‌های عصر مفرغ بوده است. فرهنگی که بر اثر ورود اسرائیلیان و آرامی از لحاظ تاریخی قطع شده است. ضمن آن که جمعیت‌های جدید، هیچ‌گونه سنت هنری ویژه با خود نیاوردند و به تدریج سنت منطقه را اقتباس کردند، فنیقی‌ها آن سنت را حفظ کردند و ادامه دادند. در واقع باید گفت که هنر فنیقی را می‌توان بر طبق گونه‌های آن و براساس شکل‌های هنری طبقه‌بندی کرد. در هزاره اول، فنیقی‌ها بدون تردید، تولیدکنندگان بزرگی در خاورمیانه از لحاظ ساخت اشیای تزیینی مانند پلاک‌هایی از عاج، کاسه‌های فلزی، جواهرآلات و مهرها بودند. با توجه به این‌گونه‌ها، آثار فنیقی ویژگی خود را دارند، حتی اگر این امر به ماهیت خود هنر بستگی نداشته باشد. [۱۳۴]

کامل‌ترین اطلاعات درباره معماری و مهندسی همانا توصیف معبد سلیمان در تورات است.

1. Amrit

2. Akziv

3. Maurice Chéhab

4. Kherbat selm

5. Qeraye

6. Kalde

7. De Vogue

این معبد در اسرائیل ساخته شد، ولی به‌طور آشکار کار هنرمندان فنیقی بوده است. در برابر معبد، حیاطی قرار داشت که مذبحی برای قربانی‌ها ساخته شده بود و همچنین کاسه بزرگی که آن را «دریای مفرغ»^۱ می‌نامیدند و حاوی آبی برای تطهیر بود. در دو سوی در معبد، دو ستون نیز از مفرغ قرار داشت. بنا دارای سه بخش به‌دنبال هم بود: یک دهلیز مربع؛ یک اطاق مرکزی مستطیل با مذبحی زرین و میزی از چوب سرو آزاد برای تقدیم نان؛ سپس «مقدس مقدسان»^۲ که عبارت از اتاق مدور تاریکی بود که از طریق دری به آن می‌رسیدند و این در به‌وسیله پرده‌ای پوشیده بود که در اینجا «تابوت عهد»^۳، نگهداری می‌شد. چند قدم در مقابل مدخل و چند قدم دیگر در محل مقدس مقدسان، باعث می‌شد که سطح ساختمان از قسمت جلو به عقب بالا برود و در پیرامون این مکان مقدس اتاق‌هایی در سه طبقه وجود داشت. [۱۳۵]

مقایسه‌ای میان اطلاعات عرضه شده در تورات با شواهد باستان‌شناختی از معابد سوریه‌ای، به‌ویژه معبد سده سیزدهم در حاصور^۴ و معبد قرن نهم در تل تاینات^۵، نشان می‌دهد که ساخت معبد سلیمان دارای همه ویژگی‌های این ناحیه است. این ویژگی‌ها ظاهراً نزدیک‌تر به خصوصیات معبدسازی مصری است تا خصوصیات بین‌النهرینی. و دو ستون یا دو ستون درون دیواری در مدخل معبد اورشلیم، با نمونه‌های نمازخانه‌ها از خاک‌رس در آغاز هزاره اول تطابق دارد و در عبارتی از هرودوت به آن‌ها اشاره شده است. بنا به گفته او، معبد ملقارت در صور دارای ستون‌های مشابهی، یکی از طلا و دیگری از زمرد بود. در مورد سر ستون‌ها، کشف نمونه‌هایی در قبرس و در شهرهای دیگری نظیر سامره^۶، مجدو^۷، حاصور، رامه راحیل^۸ مربوط به نمونه‌های پیش-اِئولیایی^۹ نشان می‌دهد که این سر ستون‌ها ممکن است نیز از فنیقیه نشأت گرفته باشد.

در تل سوقاس، صیدون، امریت و عین‌الحیة^{۱۰}، بقایایی از ضریح‌های فنیقی وجود دارد. در صیدون، ضریحی وقف اشمون گردیده و در بود عشترت^{۱۱} یافت شده است. این ضریح، در محلی به‌نام بستان‌الشیخ^{۱۲} واقع است که در چهار کیلومتری شمال سعیده^{۱۳} در ساحل چپ مسیر نهرالاولی^{۱۴} قرار دارد. همه جایگاه‌های مقدس فنیقی که کشف شده‌اند، هر قدر هم که خراب و ناقص مانده باشند، حاوی یک محوطه وسیع هستند که محراب مقدس را دربر گرفته‌اند. یک نمونه از این گونه معبد بر روی سکه‌ای از بیلوس و متعلق به امپراتور ماکرینوس^{۱۵} (۲۱۷-۲۱۸ میلادی) دیده می‌شود که ظاهراً معبدی را نشان می‌دهد که چندین صد قرن قدمت داشته است. یک سفالینه قرمز از ایدالیون^{۱۶} و

1. Sea of bronze

2. holy of holies

3. Ark of the Covenant

4. Hazor

5. Tell Tainat

6. Samaria

7. Megiddo

8. Ramat Rahel

9. Proto-Aeolic

10. Ain El Hayat

11. Bodashtart

12. Bostan Eshsheikh

13. Saida

14. Nahr El Awali

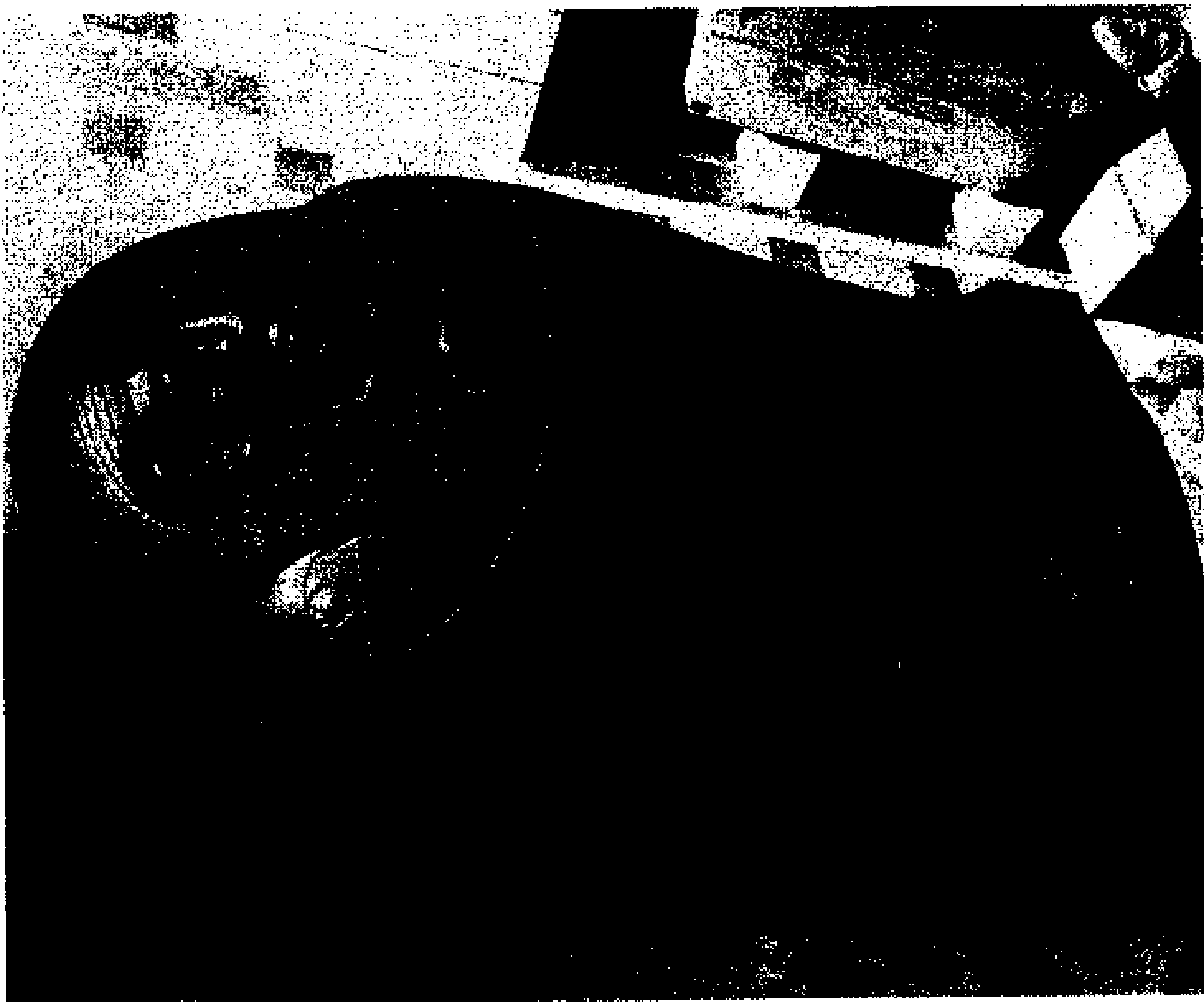
15. Macrinus

16. Idalion

دو نقش معبد از قبرس بر روی یک پلاک زرین و یک سکه، به ترتیب شباهت بیش‌تر به معبد امریت دارد. [۱۳۶]

سرانجام، نوع دیگری از مکان‌های مقدس و مذکور در تورات، اگرچه خارج از حوزه فنیقی و در مجاورت اورشلیم قرار دارد، توفت^۱ است که در آن‌جا کودکان را قربانی می‌کردند. هرگاه شواهد فراوانی را که بر اثر کاوش در کوچ‌نشینان غربی به دست آمده است، به شواهد توراتی افزوده شود در کارتاژ، سوسه^۲، موتیا، نورا، سن آنتیوکو و مونته سیرای^۳ ظروفی حاوی استخوان‌های خاکستر شده کودکان و گاهی پرندگان یا جانوران کوچک دیگر به جای بقایای انسانی کشف شده است. البته اشاره تورات به «قربانی‌های مولوخ»^۴ و ذکر یک توفت نزدیک اورشلیم، حاکی از وجود مراسم عمومی کنعانی است که فنیقی‌ها آن‌ها را در عصر آهن ادامه می‌دادند. [۱۳۷]

اما گورها را در دل صخره‌ها می‌کنند و از طریق یک راهرو و یا دروموس^۵ به آن‌ها می‌رسیدند. گورهای آکزیو که توسط یک هیأت باستان‌شناس مورد کاوش قرار گرفت، از این‌گونه است. در



تابوت اشمونذر (Eshmunazzar) از صیدا.

1. Tophet

2. Sousse

3. Monte Sirai

4. Moloch

5. Dromos

بیبلس، آرامگاه احیرام و تابوت مشهور او دارای همان جنبه‌های اساسی است. وجود گونه‌های مشابه در کارتاژ ثابت می‌کند که این نوع تا چه اندازه معمول بوده است.

بناهای شهرها از طریق تصاویر آشوری نمایانده شده‌اند. در پیرامون شهرها، برج و باروهایی می‌ساختند که نمونه‌ای از آن را می‌توان بر روی دروازه‌های مفرغی شلمنصر سوم (۸۵۹-۸۲۴) در بالوات دید و بعدها، یادمان‌های بازمانده از سناخریب (۷۰۵-۶۸۱) در دیوارهای شهر صور دوباره ظاهر می‌شود. نقش دیگری از دیوارهای فنیقی را بر روی سکه‌ای متعلق به سده چهارم پیش از میلاد می‌بینیم که در صیدون یافت شد و برج و حصارهای شهر را نشان می‌دهد و بالاخره، شرح استرابون در دست است که خانه‌های صور و آرادوس طبقات بسیار داشتند و خانه‌های صور بلندتر از خانه‌های رومی بودند.

مهندسان فنیقی در ساختن سد و پل مهارت بسیار داشتند، آن‌ها قطعات عظیم سنگ را به کار می‌بردند که دارای همه صفات صخره طبیعی بود. بقایای سدها در آرادوس، صیدون و صور، گواه کاملی بر این اقدامات مهندسی است. همچنین بندرگاه‌های مصنوعی وجود دارد که تاکنون تنها در محل‌های کوچ‌نشینان در کارتاژ و موتیا یافت شده است. [۱۳۸]

قطعاتی که از امریت به دست آمده است، ظاهراً به دوره متأخری بین سده چهارم و سوم تعلق دارد و بیش‌تر آن‌ها، سرها و نیمتنه‌های مردانی هستند که ملبس به پوست شیر و ردهای بر تن چسبیده‌اند. در تل سوقاس به مقیاس کوچک‌تر، قطعاتی از تندیس‌های کوچک سنگی یافت شده که شامل سر و شانه‌های شیری متعلق به حدود سده ششم است. تعداد تندیس‌های کوچک مفرغی بیش از تندیس‌های سنگی است. یک تندیس کوچک زنانه با سر بند مدور و ردایی بلند با کمربند که اکنون در موزه اشمولیان^۱ قرار دارد و در حلب یافت شده است، به سده هفتم یا هشتم تعلق دارد. تندیس زنانه دیگری از بعلبک به دست آمده و متعلق به قرن نهم یا هشتم است. این تندیس‌ها دارای طرز عمل بسیار ناشیانه‌ای است و جنبه‌های صورت، تقریباً بدشکل است و آن‌ها را از تندیس‌های کلیشه‌ای جدا می‌سازد و به همین علت است که ویژگی خاصی نسبت به سنت‌های پیشین دارند. [۱۳۹]

برای نقشمایه‌های برجسته بر روی سنگ، باید نخست از یادمان کوچکی نام برد که به سبب پیشرفت‌های بعدی در هنر کارتاژی^۲، حایز اهمیت بسیار است. یک جا پیکره دیواری از صیدون، تکرار کوچکی از معبد امریت است و به عنوان پیشرو مصنوعات در کارتاژ و غرب به کار می‌رود. در جا پیکره دیواری، تندیس دو جانور عجیب الخلقه قرار دارد که تختی را نگاه داشته‌اند. بر فراز جا پیکره، نعل درگاهی است مرکب از یک قرص خورشید بالدار عریض در بالای آن ردیف‌هایی از نقش مار دیده می‌شود. گونه دیگری که بعدها در غرب رایج شد. سنگ بنای یادبود مستطیل شکل از برج

1. Ashmolean

2. Punic

الشمالی^۱ است و آن را باید به نفوذ پیش از دوره هلنی منسوب داشت. قدیم‌ترین سنگ بنای یادبود ظاهراً از امریت است که، شخصی ایستاده بر روی شیری را نشان می‌دهد. نقش، دارای کلاهی مشابه به تاج سفید در مصر علیاست و به دامنی به گونه مصریان ملبس است. بر فراز تندیس قرص خورشیدی با بال‌های گسترده و متمایل به طرف پایین و یک هلال ماه که در بالا به هم می‌پیوندد و تاریخ آن، میان سده نهم-ششم است.

سنگ بنای یادبود یهو ملک^۲، متعلق به دوره ایرانیان است. در بالای کتیبه آن کارهای انجام یافته و تزییناتی را که از سوی شاه به معبد بیلِس اعطا شده ثبت گردیده است. نفوذ مصر در این یادمان حتی بیش از دوره قبل بوده است.

یک برجستگی بر روی مرمر سفید از آرادوس که به سده هشتم-هفتم نسبت داده می‌شود، دارای تزیینات نسلی شکل با پیچ‌های زیر و روست که بر فراز یک جانور عجیب‌الخلقه بالدار قرار دارد. [۱۴۰]

یک نمونه از نقوش برجسته مربوط به ناحیه فنیقیه و سرزمین‌های آن در آن سوی دریاها، نقش‌هایی است که بر روی تابوت‌های سنگی کنده شده است. قدیم‌ترین نوع آن، عبارت از تابوت آحیرام است. این تابوت سنگی را می‌توان به سده سیزدهم یا دوازدهم نسبت داد، درحالی‌که کتیبه آن احتمالاً از سده دهم است. تابوت به صورت



تابوتی که زنی بالدار را نشان می‌دهد از کارتاز.

مستطیل است و بر روی تندیس شیرهای چمباتمه‌زده‌ای قرار دارد که بدن‌هایشان به صورت برجسته در بخش طولی است، درحالی‌که سرهای آن‌ها بیرون آمده است. مناظر بسیار و نیز ابوالهول‌هایی و پرستندگانی بر روی آن نقش شده‌اند.

بعد از تابوت آحیرام تابوت‌های دیگری مربوط به سده پنجم یافت شده است که تماماً به سبک مصری هستند و بر روی آن‌ها به خط هیروگلیفی، نام نخستین کسی که در آن دفن شده است، دیده می‌شود. از صیدون، بین سده‌های پنجم و چهارم، ساختن تابوت متداول شد و یک بررسی تحلیلی توسط کوکاهن^۱ از این تابوت‌ها به عمل آمد که در آن‌ها، می‌توان هم تأثیر آشکار مصری و هم نفوذ برتر یونان را مشاهده کرد. [۱۴۱]

یک جنبه اساسی «هنرهای کوچک» کنده‌کاری روی عاج است. گروه‌های عمده‌ای از نمرود، سامره، زنجیرلی^۲، ارسلان تاش^۳ و خورس‌آباد است. بر روی بسیاری از عاج‌ها حروف فنیقی کنده‌اند که در برخی موارد حاکی از اصل و منشأ آن‌هاست. به نظر موجه می‌رسد که گسترش این صنعت را در نواحی مختلف سوریه-فلسطین، در ناحیه مدیترانه، با توسعه دریایی فنیقی‌ها و تجارت اشیای زینتی که از ویژگی آن‌ها بود، مربوط دانست. اما در سوریه داخلی، وضع فرق می‌کرد، زیرا در آن‌جا اشیای عاجی ظاهراً یا به صورت غنایم جنگی یا خراج وارد می‌شد و یا صنعتگران فنیقی که در دربارها استخدام می‌شدند، آن‌ها را می‌ساختند. اشیای کنده‌کاری شده عاجی در عصر مفرغ متأخر و به عبارت دیگر از سده شانزدهم در آلالاخ^۴، اوگاریت، بیبلس، مجدو، لاکیش^۵ و نواحی دیگر یافت شد، اما این‌گونه مصنوعات در آغاز عصر فنیقی، یعنی همزمان با عصر آهن به وجود آمد. اشارات مربوط به معبد سلیمان و خانه عاجی در تورات حاکی از آن است که از عاج برای آراستن دیوارهای معابد و قصرهای سلطنتی استفاده می‌شد.

بارنت^۶ در عاج‌های نمرود که دارای اصل و منشأ فنیقی است، دو گروه را تشخیص داد: یکی گروه لایارد که این گروه از قصر شمال غربی نمرود به دست آمد که متعلق به پایان سده هشتم پیش از میلاد و منشأ آن‌ها از حماة بود و بخش دوم گروه لوفتوس، از قصر جنوب شرقی بود. بیش‌تر اشیای عاجی لوفتوس قطعات کوچکی از جعبه‌ها، فنجان‌ها، ظرف‌ها، شانه و اشیای مسطحی هستند. [۱۴۲]

مصنوعات کوچک‌تر عبارت از ظروف فلزی زینت یافته از مفرغ و طلا و نقره است. ظروف، سنتی را ادامه می‌دهند که در اوگاریت نشأت گرفته‌اند و بدون تردید، ویژگی‌های عصر آهن را نشان می‌دهند و در این مورد، با اشیای عاجی تشابه دارند، زیرا موضوعات متفاوتی را به هم پیوند می‌دهند. جام‌ها از آشور (نمرود) قبرس، یونان (آتن)، دلفی، المپیا، کرت و ایتالیا به دست آمده‌اند که تاریخ آن‌ها را می‌توان بین سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد تعیین کرد. در همه بشقاب‌ها یک

1. Kukahn

2. Zincirli

3. Arslan Tash

4. Alalakh

5. Lakish

6. Barnett

تقارن تزیینی از عناصر شمایل نگاری مصری (عمدتاً) بین‌النهرینی و اژه‌ای دیده می‌شود. با در نظر گرفتن فقدان یافته‌ها در فنیقیه، تأیید شده است که مکان اصلی محصولات، قبرس بوده است، اما وجود نوشته‌های فنیقی را نیز باید در نظر داشت، که یکی از آن‌ها بر روی بشقاب گور برناردینی^۱ در پراينسته^۲ شناخته شده است.

در بشقاب‌ها بعضی ویژگی‌های کلی را می‌توان تعیین کرد: وجود یک ترنج مرکزی؛ تزیین‌کاری نوارهای هم‌مرکز، نقشمایه‌های هندسی در کنار نقشمایه‌های انسانی و جانوری، در قسمت تقسیم‌کننده حاشیه‌ها.

بشقاب‌های قبرسی را گِرشتاد^۳ بررسی و به گروه‌ها و دوره‌های مختلفی تقسیم‌بندی نموده است. ظروفی که او آن‌ها را قبرسی-فنیقیه‌ای^۴ می‌داند، به سه گروه تقسیم شده‌اند اول (۸۰۰-۷۰۰ پیش از میلاد)؛ دوم (۷۰۰-۶۰۰ پیش از میلاد)؛ سوم (۶۰۰-۵۵۰). احتمال دارد که این ظروف، که دارای ویژگی و تکامل‌های مستقل هستند، به هنرمندان فنیقی در قبرس نسبت داده شوند، نه به واردات از شهرهای فنیقی. در گروه قبرسی-فنیقیه‌ای، سه ظرف وجود دارد که دو تای آن‌ها در مجموعه سسنولا^۵ و دیگری در موزه لوور است. ظرف شماره ۴۵۵۴ در مجموعه سسنولا، تنها ظرفی است با یک بخش مرکزی که به وسیله یک نقشمایه دارای اصل و منشأ آشوری بوده است. ظرف دیگر در مجموعه سسنولا به صورت قطعات شکسته است، ولی حاشیه‌های متعددی را با مناظر جنگ نشان می‌دهد. سومین ظرف از گروه قبرسی-فنیقی که در ایدالیون یافت شده و اکنون در لوور است، دارای یک بخش مرکزی وسیع است با حاشیه‌های هندسی شامل آذین‌های گل‌سرخ با شش گلبرگ در پیرامون آن‌ها و در حاشیه باریک با نقشمایه‌های گل و بوته‌دار. [۱۴۳]

هنر جواهرتراشی فنیقی شامل مهرهایی به شکل سوسک مصری، یا به ندرت شبیه آن است که در بخش تحتانی آن بریدگی قالب مهر است. این واقعیت که بعضی از مهرهای استوانه‌ای دارای نام‌های فنیقی است، گواه اصل و منشأ فنیقیه‌ای خود مهرها نیست، زیرا افزودن نام، فقط نشانه ثانوی مالکیت است. با ابداع الفبا، به جای گل‌رس از پاپیروس استفاده شد، به طوری که استوانه‌ای را که بر روی گل می‌مالیدند. از رواج افتاد و جای آن را سوسک، از گونه مصری گرفت. این سوسک‌ها از طرف دیگر، نه تنها به عنوان مهر به کار می‌رفتند، بلکه به عنوان حلقه و بخش‌هایی از گردن‌بند از آن‌ها استفاده می‌شد. تداول مهر در عصر سنگ، سراسر ناحیه سوریه-فلسطین را فرا گرفت. به عبارت دیگر، نمونه‌های بی‌شماری از این محصولات، هم در نواحی فنیقی و هم در مناطق اسرائیلی و آرامی یافت می‌شود. [۱۴۴]

یک صنعت خاص فنیقی عبارت از شیشه‌گری بوده است، اگرچه نباید تصور کرد که بنا به گفته

1. Bernardini

2. Praeneste

3. Gjerstad

4. Cypro-Phoenician

5. Cesnola

بعضی از نویسندگان باستانی، فنیقی‌ها در واقع این کالا را اختراع کردند، ولی می‌توان گفت که آن را اشاعه دادند. تمجید پلینی از شیشه‌های صیدونی موجه است. نخستین سکه‌ها در ناحیهٔ ایرانی ضرب شده بود که کهن‌ترین آن‌ها ظاهراً در صور به کار می‌رفت و قدمت آن‌ها به اواسط سدهٔ پنجم می‌رسید. بین پایان سدهٔ پنجم و چهارم، سکه‌های دیگری در صور متداول بود. همچنین از آرادوس، صیدون و بیبلس سکه‌هایی به دست آمده است. ضرب سکه اگرچه منحصر به فرد بوده، ولی فعالیت متأخر است و در عصر هلنیستی به طور قابل ملاحظه‌ای تکامل یافت. [۱۴۵]

اقتصاد، تجارت و توسعه

تردیدی نیست که فنیقی‌ها آن مقدار از اراضی کوچک محدود و قابل کشتیرانی را که در اختیار داشتند، مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند و حتی تا دامنه‌های کوه‌های لبنان که به کشت و زرع می‌پرداختند و برای آبیاری از نهرها استفاده می‌کردند. زمین‌هایی که امکان آبرسی به آن‌ها وجود داشت، مردم را قادر می‌ساخت که غلات به عمل بیاورند، ولی در اراضی صخره‌ای نهال‌کاری می‌کردند. نظام کشت غلات، به‌ویژه گندم، برقرار بوده است. در ستون‌های یادمانی کارتاژی‌ها، خیش بسیار ساده‌ای دیده می‌شود که بنابه گفتهٔ ماگو^۱ به وسیلهٔ گاو کشیده می‌شد و شباهت زیادی به خیش‌های مردم شمال آفریقا و سوریه داشت.

باستان‌شناسان در شهر و جزیره‌ها بقایای انبارهای وسیعی را از دل خاک بیرون آوردند و استرابون شرح جالبی از روش آبیاری آن‌ها به دست می‌دهد و نیز عامل مهم دیگری که در اقتصاد فنیقیه بسیار مهم بود، بهره‌برداری از جنگل‌های سرو و کاج بود که برای سرزمین‌های مجاور چوب گرانبهائی تهیه می‌کردند. منابع مصری از تجارت از آغاز تاریخ خود، به‌ویژه در بیبلس یاد می‌کنند. تجارت با مصر از طریق دریا انجام می‌گرفت، در صورتی که در مورد بین‌النهرین از کاروان‌هایی استفاده می‌شد که تا فرات پیش می‌رفتند و سپس تنه‌های درختان را در طول رود با خود حمل می‌کردند. فنیقی‌ها از سنگ نیز استفاده می‌کردند. رسم ایجاد گور در صخره‌ها دلیل استفادهٔ آن‌ها از سنگ است و سنگ را برای ساختن دیوارهای شهرها به کار می‌گرفتند و استفاده از تابوت‌های سنگی نشانه‌ای دیگر از قابلیت استفاده از سنگ است.

صنعت عمدهٔ فنیقی‌ها پارچه‌بافی بود. هومر در چندین مورد، به جامه‌های رنگارنگ صیدونیان اشاره کرده است و آسیایی‌هایی که بر روی یادمان‌های مصری نقش شده‌اند نیز، جامه‌های رنگین بر تن دارند. فنیقی‌ها به سبب رنگ کردن پارچه‌های خود، با صدفی که در دریا نزدیک ساحل فنیقیه به وفور یافت می‌شد، شهرت داشتند، ولی صدف‌های مزبور بر اثر بهره‌برداری بسیار از آن‌ها به تدریج ناپدید شدند. از صدف مرده مایعی ترشح می‌شد که وقتی آن را بر روی پارچهٔ سفید

می‌ریختند آن را به رنگ بنفش درمی‌آورد و این همان رنگ ارغوانی است که با نام فنیقی‌ها مربوط شده است. گواه صنعت رنگرزی فنیقی‌ها صدف‌هایی است که نزدیک صور و صیدون یافت شده است. صنعت مهم دیگر فنیقی‌ها، صنعت شیشه‌سازی شهرهای فنیقی پس از قرن هفتم پیش از میلاد بود. شاید فنیقی‌ها این صنعت را از مصریان آموخته و بعداً آن را تکامل بخشیده باشند، زیرا آن‌ها از شیشه‌های شفاف استفاده می‌کردند، در صورتی که شیشه‌های مصریان صاف و مات بود. فلزکاری و عاج‌سازی، حاکی از بازرگانی گسترده‌ای است. مس از قبرس، نقره و طلا از حبشه و شاید از آناتولی، عاج از هندوستان یا پونت^۱ به دست می‌آمد، هر چند معادن مس و آهن در وادی عربّه^۲ که سلیمان از آن به وفور استفاده می‌کرد، وجود داشت. همه این‌ها اهمیت راه دریای سرخ را نشان می‌دهد که از آن‌جا دسترسی به ساحل افریقا و هندوستان میسر می‌شد. بنابراین، یک تصویر روشن از فعالیت اقتصادی در دست است که متکی بر بهره‌برداری از منابع محلی و کالاهایی بود که آن‌ها را می‌توانستند از سرزمین‌های دوردست در کشتی بگذارند و از طریق راه‌های دریایی حمل کنند.

روایاتی در تورات از پیامبرانی مانند اشعیا در دست است که دربارهٔ بازرگانی ماورای بحار در صیدون، در مورد فروش غلات مصر سخن می‌گویند و همچنین واقعیات تاریخی را دربارهٔ ناوگان احیرام در دست داریم که طلا، سنگ‌های گرانبها و چوب منطقهٔ اوفیر^۳ (احتمالاً جنوب عربستان) را با خود می‌آورد، در صورتی که از ترشیش، چوب، نقره، عاج، میمون، طاووس وارد می‌کردند. فنیقی‌ها با کشتی‌هایی به تجارت می‌پرداختند که آشوری‌ها آن‌ها را توصیف کردند. دو نمونه از این کشتی‌ها را بر روی نقوش برجستهٔ آشوری از نینوا می‌توان دید. [۱۴۶]

به علت عدم قطب‌نما، کشتیرانی تحت هدایت دُبّ اصغر صورت می‌گرفت که یونانی‌ها به آن «فنیقی» می‌گفتند. کشتی‌ها زیاد از ساحل دور نمی‌شدند و مراحل به خشکی رسیدن خود را طوری تعیین می‌کردند که شب‌هنگام بتوانند بر روی خشکی به سر برند. با وجود این، از مقصدهای بسیار دور نیز وحشت نداشتند و از جزایری در دریاها باز به عنوان لنگرگاه استفاده می‌کردند. بنا بر گفتهٔ هرودوت، دورترین سفری که ملوانان فنیقی به عهده گرفتند دور زدن قارهٔ افریقا بود که بنابه فرمان فرعون نخو^۴ در حدود ۳۰۰ پیش از میلاد انجام گرفت. گفته شده است که این سفر سه سال طول کشید و ملوانان از دریای سرخ به طرف غرب حرکت کردند و ضمن عبور از لیبی، خورشید در طرف غرب آن‌ها بود. دو سفر دیگر نیز از کارتاژ صورت گرفت؛ یکی در حدود ۴۵۰ به وسیلهٔ هیمیلکو^۵، که از جنوب اسپانیا به جزایر بریتانیا رفت و دیگری در حدود ۴۲۵ به وسیلهٔ هانو^۶ که به نظر می‌رسد از طریق ستون‌های هرکول (جبل طارق) به خلیج گینه سفر کرده باشد. این سفرهای دریایی که نه از فنیقیه، بلکه از کارتاژ (غرتاجنه) صورت گرفت، ادامهٔ یک هنر پیشرفتهٔ

1. Punt

2. Wadi Araba

3. Ophir

4. Necho

5. Himilko

6. Hanno

کشتیرانی است که فنیقی‌ها در آن استاد بودند. [۱۴۷]

بنابه قول مؤلفان باستانی، کوچ نشینی فنیقی‌ها در پیرامون دریای مدیترانه، پیش از کوچ‌نشینی یونانیان بود و با توجه به مساکن اولیه، تاریخ آن به پایان سده دوازدهم بازمی‌گردد. دیودوروس^۱ نیز کوچ‌نشینی فنیقی‌ها را در افریقا قبل از بنیان‌گذاری کادیز می‌داند. بنابه گفته توسیدید^۲، فنیقی‌ها پیش از یونانیان به سیسیل رفتند. بنابراین، پراکندگی فنیقی‌ها در غرب، پس از ورود «اقوام دریا» و پیش از یونانیانی بود که بنابه گواهی همه نویسندگان، از قرن هشتم آن‌جا بودند. این امر موجب منازعات طولانی میان فنیقیان و یونانیان بر سر تسلط بر راه‌های دریایی گردید.

از نقطه نظر گردآوری اسناد باستان‌شناختی، مطالبی مربوط به کارتاژ (غرطاجنه)، قبل از سده هشتم پیش از میلاد در دست نیست. در نخستین مراحل کوچ‌نشینی، فنیقی‌ها احتمالاً به تأسیس محل‌هایی برای پیاده شدن در خشکی اکتفا می‌کردند و گاه‌گاه گروه‌های کوچکی از کوچ‌نشینان را اسکان می‌دادند. این کوچ‌نشینان، به ساده‌ترین وضع می‌زیستند و هیچ بنا یا اثری که برای پژوهش باستان‌شناختی ارزشمند باشد از خود برجای نگذاشتند. گذشته از این، در روزگار سلیمان، تورات سخن از ناوگان بازرگانی صور به میان می‌آورد که قادر بود به سفرهای طولانی و دشوار بپردازد. احتمال دارد که دریانوردان فنیقی در قرن دهم به غرب نفوذ کرده و ظاهراً از مراکز بی‌شماری جهت پیاده شدن به خشکی استفاده کردند.

احتمالاً می‌توان نتیجه گرفت که توسعه نفوذ فنیقی‌ها در مدیترانه حدود ۱۱۰۰ پیش از میلاد یا شاید پیش‌تر آغاز شده باشد. بنابراین، می‌توان کوچ‌نشینی در ماورای بحار را واقعاً قبل از این دوره، به عنوان یک عامل مشخص‌کننده تمدن فنیقی، غیرممکن دانست. در واقع، فنیقی‌ها نه تنها در محل‌هایی ساکن شدند که سرانجام منتج به کوچ‌نشینی گردید، بلکه به صورت گروه‌های کوچکی به ساختن مراکز تجاری در مناطقی پرداختند که از لحاظ نژادی و سیاسی متفاوت بود، یا در آن‌جا به عنوان جوامع کوچک باقی ماندند، یا در جمعیت بومی مستحیل شدند.

در قبرس، مستعمرات فنیقی احتمالاً از هزاره دوم و مسلماً از آغاز هزاره اول وجود داشت. شهر عمده فنیقیه ممکن است کیتیون^۳ باشد، که در مجاورت آن، کتیبه‌های بی‌شماری یافت شده است. در این‌جا، میرز^۴ کوچ‌نشینی را کشف کرد که ممکن است با قرتی‌هدشتی (قرطهدشت)^۵، از منابع آشوری یکی باشد، که پادشاهش به سارگون دوم در ۷۸-۷۹ خراج می‌پرداخت. گول‌گوی^۶، ایدالیون^۷، تاماسوس^۸، ماریون^۹، لاپتوس^{۱۰}، احتمالاً سایر مراکز فنیقی در قبرس بوده‌اند.

1. Diodorus

2. Thucydides

3. Kition

4. Myres

5. Qartihadashti

6. Golgoy

7. Idalion

8. Tamassos

9. Marion

10. Lapethos

در مجمع الجزایر اژه آشکار است که فنیقی‌ها در رودس، در دو شهر عمده کامیروس^۱ و یالیسوس^۲ ساکن شدند. همچنین بنابه گفته یونانیان شهرهای فنیقی در سایر جزایر از (تاسوس^۳، کوترا^۴، ملوس^۵، ثرا^۶) و کرت تأسیس شد. در سواحل افریقا پایگاه‌های ورود به خشکی احتمالاً در مصر وجود داشت و هرودوت به محله‌ای از ممفیس^۷ به نام «دشت صوری^۸» اشاره می‌کند و می‌افزاید که پرستشگاهی وقف آستارته (آفرودیت بیگانه) به هنگام ورود هلن^۹، پس از جنگ تروا، در آن‌جا ساخته شده بود. گذشته از این، ظروف قرمز فنیقی در الرتابه^{۱۰} و سایر مکان‌ها در دلتای نیل یافت شده است و احتمالاً حاکی از محل‌ها و پایگاه‌های ورود به خشکی است. روی هم رفته، کوچ‌نشین‌ها در مناطقی گسترش یافتند که از لحاظ سیاسی ضعیف بودند و حال آن‌که در کشورهای نیرومند و متمرکزی مانند مصر، نفوذ فنیقی‌ها، هرگز به پایه اشغال یا استقلال نرسید. [۱۴۸]

می‌گویند که ناوگان فنیقی که بر دریاها مسلط بود، شهر اوتیکا^{۱۱} را در ۱۱۰۱ و کارتاز را در ۸۱۴ بنیان نهاد. در کارتاز یافته‌های باستان‌شناختی متأخرتر است. سایر کوچ‌نشینان فنیقی در شمال افریقا عبارتند از آووزا^{۱۲} که در تاریخ حوادث صور آمده که توسط ایتوبعل در سده نهم تأسیس گردید. لپتیس ماگنا^{۱۳} که بنابه ادعای سالوست^{۱۴}، کوچ‌نشینی از پناهندگان صیدون بود؛ هیپو^{۱۵} که سالوست آن را به فنیقی‌ها منسوب می‌داند. هادرومتوم^{۱۶} که به اهالی صور نسبت داده می‌شود. مسئله این جاست که کارتاز به سرعت به قدرت رسید و شروع به تأسیس کوچ‌نشین از طرف خود کرد. گفته شده است که در جزایر مدیترانه، تندیس مفرغی ملقارت که در این دریا نزدیک سلینونته^{۱۷} یافت شده است، ممکن است حاکی از حضور فنیقی‌ها در سیسیل، از پایان هزاره دوم باشد. از جزایر جنوب سیسیل، مالت مسلماً یک پایگاه فنیقی بوده و بنابر اطلاعات باستان‌شناختی، آن را می‌توان به سده هشتم نسبت داد. درباره ساردنیا، گفته شده است که کتیبه نورا حاکی از حضور فنیقی‌ها بر روی این جزیره، در اوایل سده نهم است. نام پورت ماهون^{۱۸} در مینورکا^{۱۹} نیز حاکی از تأسیس آن به دست کارتازی‌هاست.

در آن سوی ستون‌های هرکول (جبل طارق)، کوچ‌نشینان فنیقی یا کارتازی عبارت بودند از طنجه، لیکسوس^{۲۰}، موگادور^{۲۱}. کوچ‌نشین‌های فنیقی در اسپانیا، بر طبق روایات، به پایان سده دوازدهم باز می‌گردد. ولی مواد به دست آمده از آن، به مراتب، متأخرتر است (سده پنجم). مازار^{۲۲}

1. Camiros

2. Ialysos

3. Thasos

4. Kythera

5. Melos

6. Thera

7. Memphis

8. Tyrian feilol

9. Helen

10. El Retabeh

11. Utika

12. Auza

13. Liptismagna

14. Sallust

15. Hippo

16. Hadrumetum

17. Selinunte

18. Port Mahon

19. Minorca

20. Lixus

21. Mogador

22. Mazar

عقیده دارد که آثار باستان‌شناختی از فنیقی‌ها در اسپانیا لااقل به سده نهم مربوط می‌شود. با توجه به توسعه عالی دریایی فنیقی‌ها و کارتاژی‌ها، جایگاه‌های داخلی همیشه ارزش ثانوی داشتند و معمولاً، بر روی بلندی‌های قابل دفاعی بودند که محل‌های ساحلی را حفظ می‌کردند، به عقیده وی گسترش نفوذ فنیقی‌ها و سپس کارتاژی‌ها، بیش‌تر از لحاظ تجارت بود و قصد تصرف سرزمینی را نداشتند و نیازمند به جایگاه‌های ثابتی نبودند. البته این بدان معنا نیست که جایگاه‌های ثابت و مهاجرت و تصرف اراضی صورت نمی‌گرفت، ولی این امور به هیچ‌وجه وابسته به پدیده توسعه نبود و ممکن بود اصلاً روی ندهد، یا بعدها به وقوع پیوندد. [۱۴۹]

فنیقی‌ها در قبرس

تنها کوچ‌نشین فنیقی در شرق، که به‌طور ویژه‌ای تکامل یافت قبرس بود. اما قبرس، نزدیک به سرزمین اصلی فنیقی‌ها بود و تبادل میان آن‌ها به اندازه‌ای رواج داشت که به‌ویژه در زمینه هنری، همیشه آسان نیست میان اصل و منشأ فنیقی یا قبرسی تشخیص قایل شد.

بر اثر کاوش‌های انجام یافته توسط باستان‌شناسان در کیتیون، شهر عمده فنیقی در این جزیره، شهری از دل خاک بیرون آمده است که تاریخ آن به سده یازدهم پیش از میلاد بازمی‌گردد. هیچ علامت ویرانی شهر یا تغییر اساسی در ظروف دیده نمی‌شود. بنابراین، احتمال می‌رود که این شهر به‌وسیله نخستین فنیقی‌هایی که در آن جزیره اقامت کردند ساخته شد به‌ویژه از آن‌جا که حضور اقوامی در قبرس از ساحل آسیایی احتمالاً پیش‌تر از استقلال دولت-شهرهای فنیقی صورت گرفته است. از اواسط عصر مفرغ و اواخر آن، تماس‌های میان دو منطقه بسیار بود و این موضوع از یافته‌های اوگاریت معلوم می‌شود.

کتیبه‌ای که یک نوشته روی سنگ گور است، دارای مشخصات خطی پی است که نشان می‌دهد مربوط به سده نهم پیش از میلاد است، بنابراین این کتیبه به انضمام کتیبه نورا در ساردنیا حاکی از توسعه کوچ‌نشینی فنیقی یا لااقل حضور فنیقی‌ها در قبرس است. کتیبه‌های فنیقی در قبرس مربوط به نیمه دوم سده هشتم است. استقلال کوچ‌نشینان فنیقی به‌طور کلی، پس از پایان سده هشتم، یا دقیق‌تر پس از سلطنت سارگون دوم، (۷۲۱-۷۰۵ پیش از میلاد) از میان رفت. این پادشاه پس از فتح قبرس، شرحی درباره خراجی که به‌وسیله مردم قبرس به او پرداخت می‌شود از خود برجای نهاده و یک ستون یادمانی سیاه در کیتیون به افتخار خود برپا کرده است. هر تغییر اساسی در سیاست مدیترانه‌ای نشان می‌دهد که در نتیجه آن، فنیقی‌ها تنها فرمانروایان راه‌های تجاری نبودند، بلکه تحت حمایت دولت‌های بزرگ خاور نزدیک قرار داشتند. اسرحدون (۶۸۰-۶۶۰ پیش از میلاد)، فهرستی از پادشاهان تابع خود را برجای نهاده است که بعضی از نام‌های پادشاهان قبرسی را دربردارد. جالب توجه آن‌که بعضی از این پادشاهان دارای نام‌های یونانی هستند.

اشاره بیش‌تری به پادشاهان قبرس، یعنی رعایای آشور در زمان آشوربانی‌پال (۶۶۸-۶۲۶)

به عمل آمده است و این شاهان شامل افرادی مانند داماسو^۱، شاه کوریون^۲، ادمسو^۳ شاه تاماسوس^۴، داموسو^۵ شاه قرت-هدشت^۶، و، اونا ساگوسو^۷ از لدر^۸ بوده است. سپس تعدادی از شهرها با سلسله‌های فنیقی نسبتاً مستقل به وجود آمد که مسلماً ایرانی‌ها، در مقابل یونانی‌ها از آنها حمایت می‌کردند. تعداد بسیاری کتیبه فنیقی، مربوط به اواسط سده پنجم و سده سوم-دوم پیش از میلاد وجود دارد که ما را قادر می‌سازد برخی حوادث و نام‌های پادشاهان این سلسله‌ها را بازسازی کنیم. پادشاهی با نامی از گونه فنیقی به نام بعل ملک^۹ در کیتیون، در حدود ۴۵۰ پیش از میلاد سلطنت می‌کرد. نام فرزندش اوزبعل^{۱۰} بود که ایدالیون را تحت فرمان داشت. جانشین او به نام بعل ملک دوم، این قلمرو را گسترش داد. سلسله مزبور در حدود ۴۱۰ منقرض شد، ولی سلسله جدیدی در ۳۷۲ به وسیله ملک یاتون^{۱۱}، پسر بعل رام^{۱۲} به وجود آمد.

جانشین ملک یاتون که برایدالیون نیز حکومت می‌راند پوما یاتون^{۱۳} بود (۳۶۱) که از او در کتیبه‌ای با عنوان «پادشاه کیتیون، ایدالیون و تاماسوس» یافت شده است و او نیز تسلط سلسله خود را ادامه داد. بنابر عبارتی از آتنائوس^{۱۴} پادشاه آماتوس، توماسوس را به پوما یاتون فروخت. دولت پوما یاتون تا ۳۱۲ ادامه یافت و در این هنگام بطلمیوس اول، او را اعدام و سرزمینش را ضمیمه قلمرو خود ساخت و بدان وسیله، به خودمختاری سلسله فنیقی پایان داد. غلبه بطلمیوس، استقلال دولت-شهرها را از میان برد چنان‌که این موضوع از ادوار محلی در کیتیون ۳۱۱ و لاپتوس ۳۱۴ معلوم می‌شود. کتیبه‌هایی که حاکی از این دوره‌هاست، تا مدت قابل توجهی ادامه می‌یابد و پایداری زبان فنیقی را لااقل در زمینه ادبی به اثبات می‌رساند. [۱۵۰]

با توجه به موقعیت جغرافیایی جزیره، به نظر می‌رسد که فرهنگ قبرسی از چند منبع همسویه ناشی می‌شود. نخست یک عنصر بومی وجود دارد؛ سپس عنصر یونانی که به صورت اولیه موکنایی (میسنی) خود گسترده است و بالاخره، عامل فنیقی در کتیبه‌هاست که آن را می‌توان از یک سلسله مصنوعات هنری، که به ندرت از سایر عناصر تشکیل دهنده به دور است، ردیابی کرد.

ضمن آن‌که فرهنگ فنیقی در قبرس، حاکی از تداوم عواملی است که خاص سرزمین اصلی یعنی فنیقیه به شمار می‌آید، باید دانست که بعضی از ویژگی‌های کوچ‌نشینان غربی، از لحاظ اصل و منشأ، قبرسی هستند. بنابراین، بعضی نقشه‌های معابد در ساردنیا و برخی جزئیات معماری، مانند سرستون‌ها با طورما و بالشتکی‌های^{۱۵} سرستون را در دست داریم که مرکب از عناصر افقی و نقشمایه‌های شمایل‌نگاری است. در قبرس، هیچ اثر مهندسی که آن را اساساً فنیقی بتوان دانست

1. Damasu

2. Kurion

3. Admesu

4. Tamassos

5. Damusu

6. Qart-Hadasht

7. Unasagusu

8. Ledra

9. Baal milk

10. Ozbaal

11. Milkyaton

12. Baalram

13. Pumayyaton

14. Athenaeus

15. Echions

وجود ندارد، اما در زمینه آرایش معماری در قبرس، بقایای مهمی از سر ستون‌های پیش-ائولیایی^۱ باقی مانده است که به گونه سوریه-فلسطینی شباهت دارد، ولی از لحاظ سنواتی اندکی متأخرتر است. اگرچه هیچ بنای مذهبی فنیقی در قبرس به دست نیامده است، ولی الگوی کوچکی از یک معبد از جنس سفال در دست است که بیست و یک سانتی متر ارتفاع دارد و در ایدالیون یافت شده و تاریخ آن، بین سده هشتم تا هفتم پیش از میلاد است. باید خاطر نشان ساخت که هنر تجسمی قبرسی بسیار جالب توجه است. صدها تندیس سفالی زنانه، با جنبه‌های خشن و بدنی استوانه‌ای شکل با قاعده پهن در پرستشگاه کاملارگا^۲، نزدیک کیتیون و نقاط دیگر یافت شده است. این تندیس‌ها مربوط به مصنوعات گسترده سوریه-فلسطین هستند و همچنین یکی از ویژه‌ترین محصولات جهان پیش-کارتاژی است. و نیز بعضی تندیس‌های جالب توجه از مردان وجود دارد. [۱۵۱]

ظروف فلزی از تولیدات عمده قبرسی-فنیقی بوده است. در تنها نقشمایه‌های مصری، بین‌النهرینی و اژه‌ای به خاطر مقاصد تزئینی محض با یکدیگر تلاقی می‌کنند. ظروف قبرسی که گرشتاد^۳ آن‌ها را به سه گروه تقسیم کرده است (گروه اول: ۸۰۰-۷۰۰ پیش از میلاد؛ گروه دوم: ۷۰۰-۶۰۰ پیش از میلاد؛ گروه سوم: ۶۰۰-۵۰۰ پیش از میلاد)، احتمالاً به صنعتگران فنیقی نسبت داده می‌شود که در قبرس کار می‌کردند و این ظروف وارداتی نبودند. ولی این فرضیه را غیرمحمتمل باید دانست که همه این مصنوعات در قبرس نشأت گرفتند تا در فنیقیه. مقدار زیادی از آثار فلزی که در قبرس ساخته می‌شد به‌طور واضح حاکی از تأثیرات فنیقی و آسیایی است.

سرانجام، ظروف سفالین قبرسی که دارای شکل‌هایی با اصل و منشأ فنیقی است، به‌ویژه کوزه‌هایی با دهانه‌های قارچ‌مانند که حلقه‌ای بر وسط گردن دارند. این نمونه‌ها، مربوط به سده نهم و هشتم تا سده پنجم هستند. در عصر متأخرتر، طرحی محلی، مرکب از خطوط و حلقه‌های کوچک ظاهر می‌شود. چراغ‌هایی با یک دهانه نوک‌مانند، شبیه‌گونه فنیقی جالب توجه است و حال آن‌که چراغ‌هایی با دو دهانه در کارتاز و غرب متداول بوده است. اما نفوذ یونانی و سنت محلی، تولیدات قبرسی را از سبک فنیقی متمایز می‌سازد. [۱۵۲]

گواه وجود ادیان فنیقی در قبرس از طریق کتیبه‌ها و نام‌ها معلوم می‌شود، بدین ترتیب چندین الهه آشنا را می‌یابیم: آستارته، ملقارت، اشمون، رشف. کتیبه‌ای از سده هشتم با عنوان آشنای «بعل لبنان» وقف بعل شده است. علاوه بر این، نام این خدا در اسامی خاص مانند بعل یاتون^۴، آذر بعل^۵ و مانند آن‌ها به چشم می‌خورد. یک خدای پیش-فنیقی^۶، که در قبرس وجود داشت آنات^۷ [۱۵۳] بود. همچنین خدایان محلی وجود داشتند که مورد پرستش فنیقیان بودند، مانند پومای^۸ و او شبیه خدای فنیقی آدونیس-اشمون [۱۵۴] بود.

1. Proto-Aeloic

2. Kamelarga

3. Gyerstad

4. Baalyaton

5. Azerbaal

6. pre-Phoenician

7. Anat

8. Pumay

در دوره‌ای متأخرتر، خدایان مصری مانند اوزیریس، هوروس در قبرس مانند سایر محل‌های فنیقی-کارتاژی ظاهر می‌شوند و ما به هم پیوستگی‌هایی مانند اشمون-ملقارت را می‌بینیم که به نظر می‌رسد نتیجه ترکیبات بعدی باشند. در نتیجه، دین فنیقی در قبرس ظاهراً عناصر اصلی خود را حفظ کرده است، ولی نیز برخی از خدایان محلی را با خدایان خود، وفق داده و بالاتر از همه، فنیقیان را برانگیخته است که خدایان قبرسی را با توجه به تشابهات آن‌ها به میل خود تعبیر کنند. [۱۵۵]

فنیقی‌ها در کارتاز (غرطاجنه)

آگاهی از تاریخ فنیقیه و کارتاز در شمال افریقا، متکی بر منابع غیرمستقیم است. در واقع، برای تاریخ پیشروی فنیقی‌ها در افریقا، یا تاریخ کارتاز، هیچ منبع مستقیمی در دست نیست. در این‌که چنین منابعی وجود داشته و بعضی از نویسندگان باستانی، که آثار آن‌ها باقی مانده، از آن‌ها استفاده کرده‌اند، تردیدی نیست. این موضوع، به وسیله کتیبه هانو^۱ که در پریبلوس^۲ ثبت شده، ثابت گردیده است. از کوچ‌نشینان فنیقی در شمال افریقا و بالاتر از همه، در کارتاز، کتیبه‌هایی به دست آمده است، ولی این کتیبه‌ها به دین و مراسم آن‌ها اشاره دارد و خدایان و سنت‌ها را توصیف می‌کند و هیچ‌گونه اطلاع مناسبی درباره فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی به دست نمی‌دهد.

نویسندگان یونانی و لاتینی عمدتاً توجه خود را به جنگ‌های میان کارتاز و سیراکوس^۳ و بعدها میان کارتاز و روم معطوف داشتند. اطلاعاتی که تاریخ‌نویسان یونانی و لاتینی درباره کارتاز به دست می‌دهند، ظاهراً تحت تأثیر منابع مختلف قرار داشت. در مورد چنین دشمنانی، خصومتی ذاتی موجود بود و نویسندگان سعی می‌کردند، شرحی نادرست درباره آنان به دست دهند و آن‌ها را به بیرحمی و خیانت متهم کنند. اما، هانیبال^۴، یک مورد استثنایی است. شاید به منظور توجیه شکست‌های سختی که بر رومیان وارد آورد، تاریخ‌نویسان از اخلاق و مهارت او تمجید می‌کنند. به همان ترتیب تصویری اغراق‌آمیز از قدرت کارتاز در دست است. [۱۵۶]

منابع باستانی در نسبت دادن تأسیس کارتاز به ۸۱۴-۸۱۳ پیش از میلاد با یکدیگر توافق دارند. حدیثی مربوط به فیلیستوس^۵ از یونانیان سیراکوس، مربوط به سده چهارم در دست است که بر طبق آن، کارتاز به وسیله دو نفر از اهالی صور به نام‌های آزوروس^۶ (یا، زوروس^۷) و کارخه دون^۸، اندکی پیش از جنگ ترووا تأسیس شد. نامحتمل بودن این روایت که به وسیله ائوکسودوس^۹ اهل کنیدوس^{۱۰} و آپیان تکرار شده است به تنهایی از دو نام آشکار می‌شود: زوروس به طور واضح تحریف کلمه صور و کارخه دون تحریف کلمه کارتاز است. درست است که کارتاز به معنی «نوشهر» است^{۱۱}، اما

1. Hanno

2. Periblos

3. Syracus

4. Hannibal

5. Philistus

6. Azoros

7. Zoros

8. Karchedon

9. Euxodus

10. Cenidus

امکان دارد که فنیقی‌ها شهر را در محلی بنا نهادند که با آن آشنا بودند.

بنابر گفته ژوستن، بنیان‌گذاران کارتاژ از صور آمده بودند. دریانوردان به‌طور مستقیم به سوی محلی پیش رفتند که در آن‌جا قرار بود کارتاژ را تأسیس کنند. به‌منظور به‌دست آوردن قطعه زمین بزرگی، الیسا^۱، خواهر شاه پیگمالیون^۲، به نیرنگی متوسل شد که عبارت بود از خرید یک قطعه زمین به‌اندازه‌ای که یک پوست گاو آن را دربرگیرد، سپس پوست را به تسمه‌های بسیار باریکی تقسیم کرد و آن‌ها را به‌هم بافت و در اطراف تپه‌ای که بر فراز دماغه کارتاژ بود پیچاند. در اینجا ظاهراً برای شهری که بر بلندی نهاده شده باشد در یونانی کلمه بورس^۳ وجود دارد که از لغات فنیقی برای آکروپولیس یعنی شهر بلند اقتباس شده و در یونانی به‌معنای «پوست گاو» است.

بنا به گفته دیونوسیوس اهل هالیکارناسوس^۴، تیمایوس^۵، تاریخ سنتی تأسیس کارتاژ را ۳۸ سال قبل از نخستین جشن المپیاد در ۸۱۴ پیش از میلاد می‌داند. ولیوس پاترکولوس^۶ سال تاریخ تأسیس کارتاژ را ۸۱۴ پیش از میلاد می‌داند. با توجه به این‌که هیچ دلیل باستان‌شناختی از وجود کارتاژ، قبل از اواسط سده هشتم در دست نیست، مطالب انتقادآمیز درست به‌نظر نمی‌رسد.

اصل و منشأ صوری کارتاژ، به‌وسیله سفیرانی که آن شهر در طی قرون و اعصار به‌صور می‌فرستاده است، تأیید می‌شود. این سفیران، پیوسته هدایایی برای پرستشگاه هرکول (ملقارت) می‌بردند؛ و اگر درست باشد که این هدایا یک دهم عواید دولت بوده است، خود آن هدایا را می‌توان نوعی باج و خراج دانست. دیودوروس می‌نویسد که بعدها هدایای مذکور کاهش یافت، ولی در لحظات خطر، کارتاژی‌ها خدای صور را به یاد می‌آوردند و با مبالغ گزاف پول و خراج برای ادای احترام به او به‌صور می‌رفتند.

از مدت‌ها پیش گفته شده است که نام واقعی این شهر ممکن است از لحاظ تاریخی، حاکی از قصد سوق‌الجیشی مؤسسان آن بوده باشد. قرت هذشت به‌معنای «شهر جدید» است، ولی نیز معنای پایتخت جدید از آن مستفاد می‌شود و بنابراین، وجود قصد سیاسی مشخصی را همراه با تأسیس آن آشکار می‌سازد. در واقع لازم بود که پایگاهی برای گسترش فعالیت فنیقی‌ها در غرب تأسیس شود و تفرقی که کارتاژ به‌زودی نسبت به هر کوچ‌نشین فنیقی بدان دست یافت، ناشی از اوضاع پیش‌بینی نشده‌ای نبود، بلکه به قصدی حساب‌شده انجام گرفت. کارتاژ که مانند دماغه بلند عظیمی میان دو مردابی قرار داشت که برای دفاع از دو سوی آن بسیار مناسب بود به قاره آفریقا از طریق برزخی وصل می‌شد و دفاع از آن آسان بود. وسعت بسیار اراضی قابل کشت بر روی دماغه بلند، باعث می‌شد که سراسر آن ناحیه مجزا بماند و به‌آسانی قابل دفاع باشد.

بالاخره، تاریخ ۸۱۴-۸۱۳ پیش از میلاد را برای تأسیس کارتاژ می‌توان دقیق دانست و نیز

1. Elissa

2. Pigmalion

3. byrsa

4. Halicarnassus

5. Timaeus

6. Velleius Paterculus

می‌توان فرض کرد که کارتاژ به وسیله کوچ‌نشینانی از صور تأسیس شد.

درباره تاریخ پیشین کارتاژ اطلاع زیادی در دست نیست و در واقع، تا تأسیس کوچ‌نشینانی در ایبیزا^۱ (۶۵۴-۶۵۳ پیش از میلاد)، مطلقاً اطلاعی در دست نیست. اما موقعیت تاریخی نشان می‌دهد که کارتاژ به صورت شهر عمده فنیقی‌ها در غرب درآمد و تسلط خود را بر کوچ‌نشینان برقرار ساخت. در واقع، انگیزه اصلی به هم پیوستگی نقاط پراکنده فنیقی در غرب تحت حمایت کارتاژ، ناشی از نفوذ یونانیان به ناحیه مدیترانه بوده است. پس از سده هشتم، این نفوذ با شدت بیش‌تری ادامه یافت و منجر به رقابت و خطری جدی برای کوچ‌نشینان فنیقی گردید. درست است که افراد تازه‌وارد در محل‌هایی متمرکز می‌شدند که در آنجا تفاوت زیاد دیده نمی‌شد.

از آن‌جا که کوچ‌نشینان فنیقی که عبارت از مراکز تجاری دریایی با فاصله‌های عمده بود، آنان را علاوه بر خطر یونانیان، در معرض حملات جمعیت بومی قرار می‌داد و آن‌هم هنگامی بود که کوچ‌نشینان از خود ضعف نشان می‌دادند، یا هیچ‌گونه وسیله انتقام‌جویانه نداشتند. بنابراین، این خود دلیل دیگری برای اتحاد با شهری بزرگ بود که طبعاً در نیرومندترین کوچ‌نشین به وجود آمد. البته به این ملاحظات که حاکی از ایجاد تدریجی روابط میان کارتاژ و سایر کوچ‌نشینان فنیقی در غرب بود، می‌توان انحطاط صور و فنیقیه شرقی را افزود. انحطاط کندی که مراحل متناوبی داشت. این که کوچ‌نشینان فنیقی برتری کارتاژ را با طیب‌خاطر پذیرفته باشند، به درستی معلوم نیست، زیرا اطلاعات تاریخی و باستان‌شناختی به آن اندازه دقیق نیست که بحران‌ها و اختلافات میان مراحل فنیقی و کارتاژی را نشان دهد.

نخستین اشاره به ماهیت کارتاژ مربوط به تأسیس یک کوچ‌نشین ایبیزا در بالئار^۲ است. دیودوروس سیکولوس^۳، تأسیس این کوچ‌نشین را ۱۶۰ سال پس از تأسیس کارتاژ (۶۵۴-۶۵۳ پیش از میلاد) می‌داند. با ساختن ایبیزا، کارتاژ در راه ساردنیا به اسپانیا بندری برای خود به دست آورد. حوادث دو دهه بعد، حاکی از اقامت کارتاژی‌ها در ساردنیا و سیسیل بود. بنابراین می‌توان گفت که توسعه کارتاژ در مدیترانه و بیرون آوردن اختیار را از دست صور، به عنوان رهبر کوچ‌نشینان طی سده هفتم پیش از میلاد صورت گرفت.

در حدود ۶۰۰ پیش از میلاد کارتاژی‌ها از یونان شکست سختی خوردند و این ضربه یونانیان را قادر ساخت که بر یک نقطه مهم از لحاظ دریانوردی در مدیترانه دست یابند و آن دسترسی به دره رُن^۴ بود. همچنین این زمان آغاز اتحاد میان کارتاژی‌ها و اتروسک‌ها^۵ به منظور قصد مشترک مخالفت با توطئه یونانیان بود. مالخوس^۶ سردار کارتاژی، در حدود ۵۵۰ در جنگی بر ضد یونانیان در سیسیل پیروز شد و بنابه گفته ژوستن، بخشی از این جزیره را به تصرف درآورد. سپس مالخوس

1. Ibiza

2. Baleares

3. Diodorus Siculus

4. Rhone

5. Etruscans

6. Malchus

به ساردنیا رفت ولی از جمعیت محلی شکست خورد. ژوستن می‌گوید که مالخوس، همراه با بقایای لشکرش در نتیجه این شکست از کارتاژ اخراج شد و بر ضد آن شورید و سرانجام آن را به محاصره گرفت. اما اندکی بعد، متهم به استبداد گردید و به قتل رسید. [۱۵۷]

پس از مالخوس، ماگونی‌ها^۱ بر سر کار آمدند که تا سه نسل بر کارتاژ حکومت راندند و اقدامی متهورانه به منظور تکامل قدرت شهر انجام دادند. مشهورترین اعضای این خانواده عبارت از هامیلکار^۲ و هاسدروبال^۳ دو پسر ماگون^۴ بودند. اتحاد میان کارتاژی‌ها و اتروسک‌ها منجر به شکست فوکاها^۵ در ۵۳۵ پیش از میلاد شد. فوکاها با استفاده از آلالیا^۶ در کرس به عنوان پایگاه، به زیان تجارت در مدیترانه به دزدی دریایی می‌پرداختند. کارتاژی‌ها و اتروسک‌ها آنان را شکست دریایی سختی دادند. این واقعه دارای اهمیت فراوان بود، زیرا مانع از پیشرفت یونانی‌ها در کرس و ساردنیا شد. در طی چند عهدنامه، مناطق نفوذی اتروسک‌ها و کارتاژی‌ها تعیین شد. از مواد یافت شده اتروسکی در کارتاژ، روابط و فرهنگی و سیاسی این دو قوم با یکدیگر معلوم می‌شود.

اتحاد میان اتروسک‌ها و کارتاژی‌ها در سطح دریای مدیترانه، دارای اهمیت فراوان بود. در یک کتیبه کارتاژی که در سن سورا^۷ (پورگی^۸ باستانی)، متعلق به ۵۰۰ پیش از میلاد، کشف شده است، اهمیت این دوستی ذکر می‌شود. روابط میان کارتاژ و فنیقیه نیز در این دوره فعال بود. هنگامی که کمبوجیه پس از تسخیر مصر، در صدد اعزام قوایی بر ضد کارتاژ برآمد، فنیقی‌ها حاضر به مشارکت نشدند، همچنین سفیرانی که گاه‌گاه از کارتاژ به صور می‌رفتند نه تنها هدایایی برای زیارتگاه ملقارت می‌بردند، بلکه درباره مبارزه مشترک علیه یونانیان با یکدیگر به بحث می‌پرداختند.

ولی قدرت در اتحاد بر ضد یونانی‌ها در غرب از زوال دولت اتروسکی و شورش بر ضد تارکن‌ها^۹ در ۵۱۷، به انضمام روی کار آمدن روم به عنوان یک جمهوری مستقل بود. در ۵۰۹، روم عهدنامه‌ای با کارتاژ بست و حدود نفوذ خود و کارتاژ را معین کرد. متن این عهدنامه که پولیبیوس آن را آورده است قدرت کارتاژ را در غرب مدیترانه نشان می‌دهد. در این ضمن، نزدیک بود تبرد قاطع میان ایرانیان و یونانیان واقع شود. پدیده‌ای که اهمیتی فراوانی داشت و تلاش موفقیت‌آمیز یونانیان را برابر شکستن حلقه محاصره و تحکیم برتری خود بر بخش اعظم ناحیه مدیترانه نشان می‌دهد. حتی نویسندگان باستانی به پیوستگی میان نبرد سالامیس^{۱۰}، که در آنجا ناوگان ایرانی به‌ویژه کشتی‌های فنیقی شکست خوردند و نبرد هیمرا^{۱۱}، که در آنجا کارتاژی‌ها بر ضد پایگاه یونانیان در سیسیل با ناکامی مواجه شدند، اشاره می‌کند.

1. Magonid

2. Hamilkar

3. Hasdrubal

4. Magon

5. Phocaeans

6. Alalia

7. St. Severa

8. Pyrgi

9. Tarquinius

10. Salamis

11. Himera

یکی از تاریخ‌نویسان یونانی به نام افوروس^۱ می‌گوید که نمایندگان ایرانی و فنیقی، اندکی پیش از جنگ به کارتاژ رفتند و از آن دولت خواستند نیرومندترین ناوگان کارتاژی را به سیسیل بفرستند و یونانیان را شکست دهند و سپس عازم پلوپونس^۲ شوند، تقاضایی که کارتاژی‌ها با آن موافقت کردند. دیودوروس می‌گوید که خشیارشا نمایندگانی به کارتاژ فرستاد که تا یک حرکت دوگانه را ترتیب دهد. بدین معنا که موافقت کرد به یونان حمله کند و در این ضمن کارتاژی‌ها به مقابله یونانیان در سیسیل در ایتا بشتابند و برای این منظور عهدنامه‌ای به امضا رسید. هامیلکار، پسر ماگون، لشکرکشی را به عهده گرفت و با ناوگانی از کارتاژ به حرکت درآمد. در نبردی که روی داد گلون^۳ فرمانروای مستبد سیراکوس و ترون^۴ فرمانروای آگریگنتوم^۵ پیروز شدند و هامیلکار در صحنه نبرد به قتل رسید. سال ۴۸۰ برای پیروزی یونانیان در مدیترانه، هم در شرق و هم در غرب، سال قاطعی بود. [۱۵۸]

یافته‌ها

تجمع مساکن کارتاژی، حاکی از نیروی روبه رشد کارتاژ بوده است. هر چند این رشد بیش‌تر در سطحی تجاری تا سیاسی به‌شمار می‌آمد. درباره نظارت واقعی که کارتاژ این مساکن اعمال می‌کرد دلیل ما در مرحله اول باستان‌شناختی است و آثار باقی‌مانده بیش‌تر مربوط به شهرهایی است که تاریخ آن‌ها را معمولاً از روی یافته‌ها می‌توان تعیین کرد. نخستین مسکن عمده عبارت از لپتیس ماگنا^۶ بوده است که در آن جا گورستانی مربوط به سده سوم-دوم شناسایی شده و نیز گروه مهمی از تندیس‌های مسلماً کارتاژی و احتمالاً از عصر هلنیستی از دل خاک بیرون آورده شده است. سپس اوآ^۷ (طرابلس امروزی) بوده، که در آن جا گورستانی مربوط به سده سوم-دوم در ۹۵۷ کشف شد، که شامل اتاقک‌هایی کنده شده در دل صخره بوده است.

در مجاورت بوستا^۸، گروه عظیمی از کوزه‌های دو دسته با ظروفی به سبک کارتاژی کادوسه‌ها^۹ و نماد تانیت^{۱۰} تشخیص داده شده است. از سابراتا^{۱۱} نیز تندیس‌های کوچکی از سنگ منسوب به عصر کارتاژی-هلنیستی^{۱۲} در دست است. بر طبق روایات، در ناحیه جغرافیایی، نخستین شهر عمده کارتاژی آشولا^{۱۳} بود که به وسیله فنیقی‌های مالت تأسیس شده در این جا یک توفت^{۱۴} کشف شد.

1. Ephorus

2. Peloponese

3. Gelon

4. Theron

5. Agrigentum

6. Leptis Magna

7. Oea

8. Bou-setta

۹. Caduceus، چوبی که دو بال بر فراز آن بود و دو مار به هم پیچیده در اطراف آن چوب قرار داشت. این علامت صلح و تجارت بود. - مؤلف.

10. Tanit

11. Sabratha

12. Punic-Hellenistic

13. Acholla

۱۴. Tophet، در تورات دره‌ای نزدیک اورشلیم بوده که در آن جا کودکان را برای مولوخ یا ملوک قربانی می‌کردند و به محلی اطلاق می‌شود که شبیه جهنم است. - مؤلف.

گورهای عمودی با تابوت‌های چوبی در هادرومتوم^۱ که اکنون سوسه^۲ نام دارد به مراتب جالب‌تر است. اما این شهر پس از سده ششم از رونق افتاد و دارای توفتی با سنگ‌های و یادمانی گوری بسیار مهم است. در منطقه جبل ملذا^۳ گورهای فراوانی با جواهرات، طلسم‌ها، قطعات مختلف ظروف و بقایای نقاشی‌ها به دست آمده است. اوتیکا از لحاظ سنتی، قدیم‌ترین کوچ‌نشین در شمال افریقا بوده است. سینتاس^۴، دو گور متعلق به سده‌های هشتم و چهارم پیش از میلاد را به دست آورده که پر از اشیای نذری شامل حلقه‌ها، طلسم‌ها و ظروف و اشیایی به شکل سوسک مصری بوده است. جنبه کارتاژی تا دوره رومی‌ها به وسیله یادمان‌هایی با علامت تانیت تأیید می‌شود. وجود سکه‌های بی‌شمار مربوط به دوره کارتاژی با نام یکسم^۵ مرحله قبل از رومی، این محل را به اثبات می‌رساند. در جزیره رخگون^۶ و ویی لموت^۷، بیش از صد گور و عمدتاً کوره‌های جسدسوزی، با ظروف نذری، چراغ، سلاح، جواهر و تعویذ از دل خاک بیرون آورده شده و همه آن‌ها به سده‌های هفتم-ششم باز می‌گردد. در مراکش روسادیر^۸ (ملیله^۹)، دارای گورستانی است که در آنجا گورهای ساده‌ای کشف شده که در آن‌ها ردیف‌هایی از کوزه‌های دو دسته وجود داشت. ویژگی خارق‌العاده‌ای که نظیر آن را در اولبیا^{۱۰} در ساردنیا می‌بینیم. سپس در غرب در امسا^{۱۱} بقایای دیوارها و اتاق‌های خانه‌ها با ظروفی متعلق به سده سوم تا دوم به دست آمده است. در طنجه اکتشافات پونسیش^{۱۲}، به اطلاعاتی که مربوط به دوره رومی بوده افزوده است و به ویژه سکه‌هایی با نام شهر به حروف فنیقی یعنی جالب توجه هستند. ولی باید دانست که میان عناصر فنیقی و کارتاژی حد فاصل مشخصی وجود ندارد ولی یافته‌ها، حاکی از یک اصل و منشأ شرقی یا در هر صورت، تماسی با جهان فنیقی است. [۱۵۹]

ساختار سیاسی، دین و مراسم پرستشی

باید دانست که کارتاژ، حتی در اوج قدرت خود، هرگز به صورت یک قدرت امپراتوری به مفهوم واقعی کلمه نبود. پیوستگی سایر کوچ‌نشین‌های فنیقی در غرب به کارتاژ و در واقع، بستگی آن‌ها به این دولت به علت قدرت کارتاژ بود نه جهت ضمیمه ساختن و تسلط مستقیم. شهروندان کوچ‌نشین‌های مختلف کنار مدیترانه، هرگز کارتاژی به شمار نمی‌آمدند؛ کوچ‌نشینان سیسیل، ایبیزا و کادیز سکه‌های خود را ضرب می‌کردند و دولت آن‌ها، تا جایی که دانسته شده است، خودمختار بود. از سوفت‌هایی^{۱۳} [۱۶۰] در مالت، تاروس^{۱۴} و کادیز ذکر می‌شود که به میان آمده است. بر طبق یک نظام ویژه

1. Hadrumetum

2. Sousse

3. Dgebel Mlezza

4. Cintas

5. Yksm

6. Rachgoun

7. Vuilemot

8. Rusaddir

9. Melilla

10. Olbia

11. Emsa

12. Ponsich

13. Suffetes

14. Tharros

دولت-شهر در شرق، هر مرکز شهری در غرب بر یک منطقه کوچک مجاور حکومت می‌راند. کارتاژ از این قاعده مستثنا نبود، ولو آن که به سبب گسترش قدرت آن سرزمین مورد نظر تا سده پنجم، تا اندازه‌ای به داخل افریقا گسترش یافته بود. اگرچه گسترش نواحی مجاور چنان نبود که جنبه شهری دولت کارتاژ را تغییر دهد، اما با توجه به حاصلخیزی خاک، اقتصاد آن را توسعه بخشید. ضمن آن که مردم شهر بیش‌تر دارای اصل و منشأ فنیقی بودند، جمعیت کشور بیش‌تر بومی بود، ولی بردگانی از اصل و منشأ گوناگون با آن پیوند خورده بودند.

از قرائن چنین برمی‌آید که در نخستین مرحله تاریخ کارتاژ، پادشاه وجود داشته است. گذشته از لقب باسیلئوس^۱ که یونانی‌ها به رهبران کارتاژی دادند و با آن‌ها در سیسیل تماس گرفتند، از مالخوس^۲ پادشاه سالخورده و مجلس سنا توسط ژوستن نام برده شده است. قدرت ماگونی‌ها که پس از مالخوس تا سه نسل بر سر کار بودند، احتمالاً حاکی از ادامه نظام سلطنتی است. اما بعدها با تبعید خانواده ماگونی جرح و تعدیلی در تجدید قدرت سلطنتی رخ داد و احتمالاً در این زمان بود که لقب به سوفیت تغییر یافت. گذشته از این، سنا یک هیأت دولتی سوم تحت عنوان دادگاه یک‌صد نفری تشکیل داد که هدف آن نظارت بر قدرت سلطنتی بود. شاید بعدها خود سنا، بر اثر این حکومت اولیگارشی (چندنفره) قدرت خود را از دست داد.

کلمه سوفت که در کتاب‌های مختلف دیده می‌شود با کلمه فنیقی شوفتیم^۳ مطابقت دارد، که به وسیله کتیبه‌های کارتاژی تأیید می‌شود که در آن‌جا، عالی‌مقام‌ترین شهروندان را نشان می‌دهد. دوره تصدی این مقام در سده سوم-دوم یکسال بود و در دوره‌های پیشین احتمالاً طولانی‌تر بود و رسیدن به این مقام مربوط به اصل و نسب نبود، بلکه همان‌گونه که ارستو اظهار می‌دارد، مربوط به انتخاب بر پایه ثروت و شایستگی بود. در کارتاژ مانند صور، شاید قدرت در دست اشراف تجارت‌پیشه بود. رویهم رفته، نظام سیاسی کارتاژ کاملاً وابسته به فنیقی بود. مشاهده می‌شود که طبقه بازرگانان ثروتمند قدرت را در سنا و در مجلس کوچک‌تر، یعنی دادگاه یک‌صد نفری در دست داشتند و این خود عمده‌تأ یک نظام اشرافی و اولیگارشی بود. در واقع تشکیلات آن‌ها عبارت از تقارن میراث فنیقی و ویژگی‌های محیطی بود که فنیقی‌ها با آن‌ها در غرب تماس حاصل کردند.

یک تکامل جالب توجه سازمان دولت کارتاژی که به‌طور آشکار تأثیر فنیقی را می‌رساند، استفاده از مزدوران بود. از آن‌جا که کارتاژی‌ها قصد ایجاد امپراتوری وسیعی را نداشتند، مایل نبودند به کاهش جمعیت بر اثر جنگ، تن در دهند. اما گذشته از خطر احتمالی که جنگجویان غیرنظامی برای دولت داشتند، این واقعیت که ارتش همیشه می‌توانست با اتباع لیبیایی عهدنامه‌هایی منعقد کند، خطری بسیار جدی و یکی از عوامل عمده سقوط کارتاژ بود. درست است که کارتاژ بر کوچ‌نشینان فنیقی در غرب، در زمانی که وجود داشتند و نیز کوچ‌نشینان تازه‌ای که تأسیس می‌کردند،

تسلط داشت ولی هرگز آن‌ها را به خود ملحق نساخت و به فکر ادارهٔ مستقیم آن‌ها برنیامد. در همه جا حکومت‌های محلی وجود داشت و سکه‌های مستقلی ضرب می‌شد و حتی اتحاد هر نوع ارتش محلی را جز برای نیازهای فوری ممنوع ساخته بود.

تردیدی نیست که کارتاژ شالودهٔ دولت عظیمی را پایه‌گذاری و اصل خودمختاری محلی را عاقلانه به کار برد. اما اصل و منشأ تجاری آن و رسوم ویژه شهر، که از خاستگاه فنیقی آن به ارث رسیده بود، به کارتاژ اجازه نداد این شالوده را به صورت یک امپراتوری مستحکم درآورد. کارتاژ کوچ‌نشینان را مطیع و منقاد خود ساخت و علی‌رغم خودمختاری نسبی آن‌ها به استثمار آن‌ها پرداخت و بدین لحاظ، این دولت، اگرچه در طی عظیم‌ترین بحران‌ها اساساً به صورت به هم فشرده باقی ماند، در زمان بحران، به سرعت از هم فروپاشید. [۱۶۱]

دین در تمدن کارتاژی سهمی عمده داشت. قربانی به منزلهٔ عامل اصلی بود و در هر نوع مصنوعات هنری در معابد، گورها، سنگ‌های یادمانی، سنگ‌های روی گور، تندیس‌های کوچک و حرزها منعکس شده است. اسناد ادبی موجود نشان می‌دهد که زندگی دینی، نه تنها در سطح رسمی، بلکه به طبقات فرهیخته مربوط است. هزاران سنگ یادمانی نذری و اشیای ریز گوناگون حاکی از اعتقاد به جادوگری ثابت می‌کند که در هر سطح جمعیت، احساسات گستردهٔ دینی وجود داشته است. وجود نام‌هایی چون «عبد اشمون: خدمتگزار اشمون»، «شفات بعل: داورى شده به وسیلهٔ بعل»، «اخی ملک: برادر ملک»، حاکی از پیوندهای عاطفی و دینی، و نیز نام‌هایی چون «عبد ملقارت: بندهٔ ملقارت»، «جر ملقارت: مشتری ملقارت»، آما ت بعل «خدمتگزار بعل» مربوط به انقیاد و بردگی است و نام‌هایی چون «اشمون هارنو: اشمون لطف کرده است»، «ملقارت تذرت: ملقارت کمک کرده است»، «ملقارت شا: ملقارت گوش داده است»، مربوط به اعتقاد پایداری در مورد لطف و مرحمت خدایان است.

در کارتاژ خدایان کم‌تر به صورت بشری ظاهر می‌شدند. برای بازسازی دین کارتاژی در شمال آفریقا، موادی محدود موجود است. خدایان فنیقی همگون نبودند. هر شهری خدایان خود را داشت، اما تقارن جنبه‌های مختلف آسمانی در سه خدا، یعنی خدای بزرگ، الههٔ حاصلخیزی و یک خدای جوان که می‌میرد و دوباره زنده می‌شود، وجود داشت.

تائیت و بعل هامون اگرچه به مراتب مهم‌ترین خدایان در کارتاژ به شمار می‌آیند، ولی تنها خدایان نیستند. ملقارت، خدای برجستهٔ صور، در کارتاژ نیز پرستیده می‌شد. وجود یک سنگ یادمانی ثابت می‌کند که در اینجا نیز پرستشگاهی وقف او شده بود و هر سال هیأتی از سوی کارتاژ به صور می‌رفت، تا به پرستشگاه او هدیه‌ای تقدیم کند، و این خود دلیل مهمی برای ارتباط پایداری میان فنیقی‌های شرق و غرب به شمار می‌رفت. اشمون^۱، که فنیقی‌های شرقی با آن آشنا بودند، در

کارتاژ نیز پرستیده می‌شد. پرستشگاه او بر فراز تپه‌ای در بورساق قرار داشت. یکسان دانستن این خدا با اسکله‌پیوس^۱ در نزد یونانیان و آسکولاپیوس^۲ نزد رومیان، دلالت بر صفات شفا دهنده‌ای دارد که به این خدا نسبت داده می‌شد. از خدایان دیگری با اصل و نسب شرقی، که با توجه به نام‌های مربوط به خدایان شناخته شده‌اند باید از ساکون^۳، میسکار^۴، و شد^۵ و شادراپا^۶ نام برد.

پیکارد^۷ معتقد است که رسم اساسی در دین کارتاژ قربانی کردن است و او گفته خود را بر این واقعیت متکی می‌سازد که در بخش اعظم متون و یادمان‌هایی که به ما رسیده است، به قربانی‌هایی اشاره می‌کنند و در این راستا مطالب فراوانی وجود دارد. قربانی انسانی، بر سایر اشکال قربانی، به همان اندازه برتری داشت که قربانی به‌طور کلی، بر سایر اشکال پرستشی. در ناحیه تانیت، اندکی در غرب بنادر کارتاژ، هزاران ظرف مربوط به مراسم تدفین همراه با سنگ‌های یادمانی، از دل خاک بیرون آمده است. در این جا یک «توفت» به دست آمده که جایگاه قربانی کردن کودکان بوده است. در میان شهرهایی که توسط فنیقی‌ها در غرب تأسیس شد، این مراسم فنیقی، به‌ویژه در کارتاژ و همچنین در سیسیل و موتیا^۸ و ساردنیا (نورا، سولکیس^۹، تاروس^{۱۰}، و مونته سیرای^{۱۱}) دیده می‌شود. باید دانست که کلمه فنیقی و کارتاژی برای قربانی در توفت کلمه مُلک^{۱۲} است. این کلمه مربوط به ریشه‌ای است که تملک را می‌رساند. بدین معنی که قربانی به تملک خداوند درمی‌آید. در دوره بعدی، و در تطابق این نام با نام لاتینی، یک تعمیم این اسم وجود دارد که ماهیت آن را تصریح و تعیین می‌کند. این نام مولخومور^{۱۳} است که به معنای «ملک بزه» است و به‌طور واضح نشان می‌دهد که به جای قربانی انسانی، از حیوان استفاده شده است. پیدا شدن بعضی از توفت‌ها که شامل استخوان‌های جانوران کوچک است، یک تکامل زمانی را نشان می‌دهد که استخوان‌های حیوان به جای استخوان‌های کودکان ظاهر می‌شود.

توفت در کارتاژ، در سراسر تاریخ آن کشور، وجود داشته است و این موضوع را لایه‌های مختلف ارضی به اثبات می‌رساند. قربانی‌ها در آغاز، تنها به بعل هامون^{۱۴} تقدیم می‌شد. دیودوروس سیکولوس^{۱۵} می‌گوید که قربانی‌ها را روی دست‌های یک تندیس مفرغی می‌گذاشتند و قربانی به داخل آتش افکنده می‌شد. سپس دیودوروس مقاصد و ماهیت اصلی قربانی را تصریح می‌کند و می‌گوید هنگامی که آگاتوکلس^{۱۶}، کارتاژی‌ها را در ۳۱۰ شکست داد و جنگ را به افریقا کشید، کارتاژی‌ها تصور کردند که با جایگزین ساختن کودکان بهترین خانواده‌ها که سابقاً برای کروئوس

1. Asklepios

2. Aesculapius

3. Sakkon

4. Miskar

5. Shed

6. Shadrapa

7. Picard

8. Motya

9. Sulcis

10. Tarros

11. Monte Sirai

12. Molk

13. Molchomor

14. Baal Hammon

15. Diodorus Siculus

16. Agathocles

قربانی می‌شدند، او را رنجانده‌اند، زیرا به‌جای فرزندان بهترین خانواده‌ها، کودکانی را برای آن منظور خریداری کرده بودند. بنابراین، تصمیم گرفتند به‌منظور وفا کردن به قول خود، دویست کودک از بهترین خانواده‌ها را قربانی کنند و شهروندان ضمن اشتیاق خود برای کمک به این هدایا، تا سیصد کودک را گردآوری کردند.

دیودوروس می‌گوید که خویشاوندان را از گریستن منع می‌کردند، زیرا نمی‌خواستند از ارزش قربانی، با گریه و زاری، بکاهند. دوسو^۱ اظهار عقیده کرده است که تقدیم خون باعث جوان ساختن و تقویت خدایی می‌شد که قربانی به او اهدا می‌گردید. دلایل روشنی نیز دربارهٔ قربانی‌های افراد بالغ و بیگانگان و دشمنان نیز در دست است. هنگامی که هانیبال، هیمرا^۲ را به‌تصرف درآورد، سه‌هزار اسیر را برای جبران مرگ هامیلکار قربانی کرد و کارتاژی‌ها نیز پس از غلبه بر آگاتوکلس، بنابه گفته دیودوروس، زیباترین اسیران را به‌عنوان سپاسگزاری از خداوندشان در آتش سوزاندند. بالاخره هر سال یک قربانی انسانی تقدیم هراکلس می‌شد. [۱۶۲]

مراسم پیچیدهٔ مرسوم در کارتاژ، مستلزم کاهنان بسیار بود. در کتیبه‌ها از کاهنان و کاهنه‌ها یاد شده است و همچنین یک سلسله مراتب در میان آن‌ها برقرار بود. در واقع کتیبه‌ها از طوایف و وظایف کاهنان و کاهنه‌ها در خانواده‌هایی تا چندین نسل یاد می‌کند. کاهنان، مربوط به اشراف شهر بودند. گروه دیگری مانند خدمتگزاران، دبیران، نوازندگان و مشاطه‌ها نیز وجود داشتند. معلوم نیست که روسپیگری مقدس که از ویژگی‌های شرق بوده در کارتاژ وجود داشته است یا نه. اعتقاد به حیات پس از مرگ با توجه به هدایایی که همراه شخص متوفا در گور او می‌نهادند معلوم می‌شود. جادوگری، در عقیدهٔ مربوط به جهان دیگر، سهمی اساسی داشت و این مطلب با توجه به فزونی حرز و تعویذ در میان اشیای مربوط به تدفین، و نیز علایم سوزاندن جسد نیز مشاهده شده است.

کشاورزی، اقتصاد و بازرگانی

کارتاژی‌ها همانند فنیقی‌ها در شرق، در سرزمینی محدود کار می‌کردند و در درون آن، صورت‌های کشاورزی و اقتصادی خود را شکل می‌بخشیدند. معلوم نیست که آیا فنیقی‌ها لوازم کشاورزی خود را وارد می‌کردند، یا وسایل محلی موجود را تکامل می‌بخشیدند، زیرا این امر را قبلاً در خاستگاه خود انجام داده بودند. در سرزمین کارتاژ، منطقهٔ مجاور پایتخت، به‌وسیلهٔ کوچ‌نشین‌ها فنیقی کشت و زرع می‌شد. منابع، دربارهٔ این‌گونه منطقه‌های حاصلخیز مطالبی ذکر می‌کنند.

دربارهٔ کشت غلات باید گفت که گندم و جو، به‌وسیلهٔ بومیان شمال آفریقا کاشته می‌شد و تا زمانی که آنان، بخش‌هایی از کارتاژ، سیسیل و ساردنیا را در اختیار داشتند، مقدار زیادی غله به‌دست می‌آمد. از نقوش موجود بر روی ستون‌های یادمانی می‌توان به خیشی که به‌کار می‌بردند، پی‌برد.

خیش را از چوب می‌ساختند و هیچ‌گونه چرخشی به آن نصب نمی‌کردند و به وسیلهٔ گاوهایی کشیده می‌شد، ولی این خیش، شبیه خیشی بود که هم در اسرائیل باستان و هم در شمال آفریقا مورد استفاده قرار می‌گرفت.

دستگاهی جهت درو کردن که وارو^۱ از آن نام می‌برد وجود داشت که به پلوستلوم پونیکوم^۲ شهرت داشت و دارای اصل و منشأ کارتاژی بود. این دستگاه، نوعی سورتمهٔ چوبی بود که غلطک‌های دنداندار داشت که شاید اصل و منشأ آن از شرق بوده باشد. کشت تاک و زیتون که دو محصول ویژهٔ جهان پونیکی بود متداول بود و کارتاژی‌ها، در اراضی پیرامون پایتخت، به کشت آن‌ها توجه خود را معطوف می‌داشتند و شاید توسط مهاجران فنیقی در شمال آفریقا متداول شده بود. روایت شده است که هانیبال، بخش عمده‌ای از آفریقا را، با ریشه‌های زیتون پر کرد و سربازان خود را به مواظبت از آن‌ها گماشت.

ادعای پلینی در مورد این که بعضی از درختان زیتون را، از آن لحاظ نشانهٔ مرزی زمین می‌دانستند که هر سال هزار رطل، روغن زیتون به دست می‌داد، قدری اغراق‌آمیز است، زیرا روغن نیز مانند شراب، از اگرینگتوم وارد می‌شد و این امر نشان می‌دهد که تولید محلی، دارای کمیت و کیفیتی اندک بود. نخل همه جا متداول بود و این امر، با مشاهدهٔ تصاویر متعددی بر روی ستون‌های یادمانی و سکه‌ها به اثبات می‌رسد. از گیاهان صنعتی باید از بزرک نام برد.

گله‌داری در میان بدویانی که در حاشیه‌های زمین‌های مزروعی می‌زیستند، متداول بود و کارتاژ مسلماناً، با آن‌ها معامله می‌کرد و به آنان اجازه می‌داد که در فصل خشک وارد سرزمین کارتاژ شوند و در عوض، از گاو و گوسفند آنان، استفاده می‌کرد. اسب، که گاه‌گاه تصویر آن بر روی سکه‌های پونیکی دیده می‌شود، احتمالاً از نژاد محلی بود و نژاد آن را، با نژادهای دیگر اصلاح می‌کردند. تصاویر گاو و قوچ نیز بر روی ستون‌های یادمانی نذری دیده می‌شود. این قوچ‌ها شبیه قوچ‌های تونس هستند. پرورش زنبور، به سبب موم و عسل آن، مشهور بود. نویسندگان لاتینی، آن را، سراپونیکا^۳ می‌نامیدند و از آن، برای مقاصد پزشکی استفاده می‌کردند. صنعت نمک سود کردن ماهی باعث شد که کادیز (قادش)، در سراسر جهان باستان مشهور شود. این مطلب، از کارگاه‌های یافت شده در شمال آفریقا، به اثبات می‌رسد. [۱۶۳]

تکامل گستردهٔ صنعت در کارتاژ، به وسیلهٔ ستون‌های یادمانی نذری، به اثبات می‌رسد. این ستون‌ها، که به پیشه‌های مختلف وقف‌کنندگان آن اشاره دارد، نشان می‌دهد که اینان شهروندان آزاد بودند. با مشاهدهٔ اشیایی مانند چاقو، چنگال، قیچی و آینه در گورها، معلوم می‌شود که صنعت‌گرانی وجود داشتند. صنعت نساجی نیز اهمیتی فراوان داشت. از کتیبه‌ها برمی‌آید که بافندگان حرفه‌ای وجود داشتند و کارگاه‌هایی نیز احداث شده بود. مَحْذَه، قالی و مليله‌دوزی

کارتاژی، به عقیده نویسندگان باستانی، دارای کیفیت ویژه‌ای بوده است و صنعت رنگ ارغوانی از فنیقیه وارد شد و توسعه یافت. توده‌هایی از صدف مورکس^۱، در نقاط متعددی در شمال افریقا یافت شده است. و جزیره جربا^۲، به سبب داشتن ماده رنگ‌کننده شهرت داشت. مهارت کارتاژی‌ها در بافتن قالی و خانه‌سازی و تعمیر کشتی مورد ستایش همگان است. صنعت شیشه‌گری، کوزه‌گری و طلاسازی نزد آنان متداول بود البته این محصولات، به مقدار فراوان ساخته می‌شد و بیش‌تر مورد تقاضای بازرگانان بود و روی هم‌رفته، فاقد ابتکاری ویژه به‌شمار می‌رفت. [۱۶۴]

بازرگانی کارتاژی‌ها، به‌منزله سیاستی عمدی بود و تعریف گزل^۳ از آن، هنوز بسیار معتبر است که می‌گفت: «هدف کارتاژی‌ها این بود که بازارها را به زور، یا به‌وسیله عهدنامه‌ها، یا با تأسیس کوچ‌نشین‌هایی بگشایند و استثمار را به سود خود، در کشورهای محفوظ نگه دارند که در آن‌جا، اجتناب از هرگونه رقابتی امکان‌پذیر بود.» یکی از اصول مهم کارتاز و حتی اصل و منشأ آن را در توانایی آن، جهت ردیابی و بهره‌برداری از فلزات می‌توان دانست. بنابه گفته دیودوروس سیکولوس، فنیقی‌ها، معادل نقره اسپانیا را کشف کردند و دریافتند که بومیان ارزش آن را به‌خوبی در نمی‌یابند. بنابراین، یک سلسله پایگاه‌های تجاری ساختند که آخرین آن‌ها، کادیز بود، تا بر خرید و فروش فلزات گرانبهایی نظارت کنند، که آن‌ها را، در عوض کالاهای بی‌ارزش، به‌دست می‌آوردند و آن‌ها را با شرایط بسیار متفاوتی می‌فروختند.

فلز دیگری که فنیقی‌ها در غرب یافتند و بر آن مسلط شدند، قلع بود که آن را از معادنی استخراج می‌کردند که محل آن‌ها، شمال غربی اسپانیا و انگلیس بود. با طلایی که از داخل افریقا به‌دست می‌آوردند، تصویر بازرگانی فنیقی‌ها در مورد فلزات، تکمیل می‌شود. کارتاز که به‌منزله یک مرکز تجاری در غرب بود به‌تدریج، به‌نوبه خود، مرکز فعالیت بازرگانی گسترده و پیچیده‌ای شد.

تاریخ کارتاز، حوادثی را نشان می‌دهد که ملازم این سیاست بازرگانی بود. غلبه آن بر ساردنیا و سیسیل و اسپانیا و نیز، ایجاد کوچ‌نشین‌هایی تا سواحل اوقیانوس اطلس، به‌منزله ابزارهای سیاسی به‌شمار می‌رفت. کارتاژی‌ها می‌خواستند، در همه‌جا، مراکز بازرگانی برقرار سازند. بعضی از این مراکز، به‌صورت مجزا در اراضی فتح‌نشده و برخی دیگر را در نواحی مجاور، برای تأمین حمایت از خود، تسخیر کردند. به‌منظور حمایت از مراکز تجارتی و خطوط ارتباطی، جنگ، همیشه لازم به‌نظر می‌رسید، به‌همین جهت، یک نیروی دریایی قوی ایجاد کردند که، کارتاز را به اوج قدرت خود در سده چهارم رسانید.

کارتاژی‌ها، آن‌چنان که از گفته‌های پولیبیوس درک می‌شود، با روم، عهدنامه‌هایی مربوط به راه‌های بازرگانی و پایگاه‌های تجاری داشتند. دزدی دریایی، بر اثر قراردادی تحت نظارت قرار می‌گرفت: تنها مطلب شگفت‌انگیز که در سازمان محتاطی مانند سازمان بازرگانی کارتاژی‌ها به چشم

می‌خورد، تأخیر در ضرب سکه است. ضرب سکه، پیش از سده پنجم در سیسیل و قبل از سده چهارم در کارتاژ صورت نگرفت. مسلماً، کوچ‌نشینان، با توجه به وضعیت عقب‌مانده و ابتدایی فعالیت‌های بازرگانی خود، نمی‌توانستند سکه را بپذیرند، ولی این استفاده دیر از سکه، نقش عمده‌ای در انحطاط بازرگانی کارتاژ داشت.

فلز، از بزرگ‌ترین واردات کارتاژ بود و یکی از منابع عمده تجارت کارتاژ به‌شمار می‌رفت. همچنین گاهی بردگان را، به‌وسیله دزدی دریایی اسیر و وارد می‌کردند. مواد غذایی از کوچ‌نشین‌ها به‌دست می‌آمد. غلات از ساردنیا، شراب و روغن از سیسیل وارد می‌شد. در عوض کارتاژ، با ادامه سنت فنیقی‌ها، پارچه‌هایی که آن‌ها را به رنگ ارغوانی درآورده بودند، همچنین قالی، جواهرآلات و اشیای تزیینی کوچک، حرز و تعویذ، تخم رنگ شده شترمرغ، شیشه، اسلحه و ظروف فلزی، بدل چینی و عطر صادر می‌کرد. از این‌رو، اشیای یونانی که به توسط بازرگانان کارتاژی به غرب راه می‌یافت، و وفور مواد خارجی در کارتاژ مانند مواد مصری، که آن‌ها را در میان گورها یافته‌اند، حاکی از ورود کالاهای فراوان از یونان و مصر بود. [۱۶۵]

کارتاژ به‌منظور افزایش توسعه بازرگانی خود، یک سلسله سفرهای طولانی را تشویق کرد که در تاریخ دریانوردی، فصلی عمده به‌شمار می‌آید. این سفرها نیز نتیجه سیاستی بود که توسط فنیقی‌ها در حدود ۶۰۰ پیش از میلاد، به‌دستور فرعون مصر به‌نام نخو^۱، با دور زدن قاره آفریقا آغاز شد. نخستین سفر عمده به‌وسیله هیمیلکو انجام گرفت که از سواحل اسپانیا و فرانسه، در طول اوقیانوس اطلس تا جزایر بریتانیا در حدود ۴۵۰ پیش از میلاد به طرف شمال رفت. مسلم است که هیمیلکو می‌خواست راه قلع را تا دورترین منابع آن دنبال کند و این که وی پس از دریانوردی در طول سراسر اروپای غربی از ایرلند دیدار کرد.

هیمیلکو شرح سفر خود را بر روی یک ستون یادمانی در معبد بعل هامون^۲ نقر کرد و اطلاعات از این سفر، متکی بر ترجمه یونانی این مطلب است. [۱۶۶]

هنر و معماری

کاوش‌های عظیم و متوالی در کارتاژ، یک سلسله یادمان‌هایی را پدیدار کرده است، که مدارکی ناهمگون را تشکیل می‌دهد. ولی روی هم رفته، حاکی از مصنوعات هنری کارتاژ است. تخریب اساسی کارتاژ، به توسط رومیان آن‌چنان بود که جز چند بنا، برجای نمانده است. باید دانست که میان هنر کارتاژ و فنیقیه، پیوستگی خاصی وجود دارد. نقشمایه‌های فنیقی، طبعاً همراه با نقشمایه‌های مصری هستند. بخش اعظم مواد کشف شده از گورها، همان‌گونه که ورکوتر^۳ خاطرنشان ساخته است، مصری یا مصری شده است. اما کارتاژ، به‌مراتب بیش از فنیقیه، در معرض تماس با یونان بود،

1. Necho

2. Baal Hammon

3. Vercoutter

به‌طوری‌که مواد مربوط به تأثیر دوره یونانی، یا بعدها هلنیستی، سهم مهمی در تاریخ هنر آن دارد و نیز تماس‌های تاریخی با اتروسک‌ها، در مصنوعات هنری تأثیر بسیار کرد.

در واقع، دووگه^۱ و نیز گزل معتقدند که صنعتگران کارتاژی، چه در فنون و چه در تزیینات، هیچ‌گونه ابتکاری از خود نداشتند. آنان هیچ فرایند تازه‌ای را ابداع نکردند و هیچ نوع نوآوری در مصنوعات خود ایجاد ننمودند. صنعتگران کارتاژی، الگوها و فنون خود را از مصر اقتباس و بعضی عناصر بین‌النهرین را متداول ساختند. سپس هنر یونانی غالب شد و احتمالاً بیش‌تر از طریق سیسیل وارد گردید، زیرا یونانیان به‌طور مداوم، با کارتاژی‌ها مشغول داد و ستد بودند. [۱۶۷]

گزل، انحطاط ناگهانی نفوذ یونانی را، در اوایل سده پنجم، مشاهده می‌کند. پیکارد، ارزیابی دقیق‌تری از هنر کارتاژی به‌عمل می‌آورد و می‌گوید که آن مواد را، به‌جای تقلید از آن‌ها، وارد می‌کردند و مواد مصری فراوان نیز، وارد می‌شد. این نکته، با توجه به وفور نقش‌های دارای سوسک مصری به اثبات می‌رسد. اصل و منشأ این نقش‌ها، شهر نائوکراتیس^۲ بود که ۶۳۰، در دلتای نیل تأسیس شد. یونانیان در واقع، مواد اولیه فنیقیه را غارت می‌کردند و در عوض، تنها، کالاهای تجملی نسبتاً بی‌ارزش به آن‌ها ارائه می‌دادند، زیرا کارتاژ تجارت خود را براساس مبادله ادامه می‌داد که بایستی بسیار، تحلیل‌برنده باشد.

در آثار معماری کمی که باقی‌مانده است نیز نفوذ یونانی غلبه دارد. در ظروف طلا و هنر جواهرتراشی، نفوذ مصر، برتر است. در ستون‌های یادمانی، عناصر مصری و یونانی، بر یک پایه مستقل محلی، غلبه دارد. البته انتقال مصنوعات فنیقی و ویژگی‌های آن و نیز فاصله از منبع و منشأ از شرق به غرب، آشکارا باعث جذب عناصر جدید و گوناگون شد و طبعاً از تکامل طبیعی که در خاستگاه صورت گرفته بود، به دور شد.

شهرهای فنیقی‌ها باید در دماغه سه گوشه میان مرداب سبخت ریانا^۳، در شمال و تونس در جنوب ساخته شده باشد، نخستین اقامتگاه فنیقی، می‌بایستی در منطقه سالامبو^۴ باشد، جایی که یک توفت و قدیم‌ترین بنادر کشف شده‌اند. اما بسط و توسعه به‌سوی تپه بورس، می‌بایستی بلافاصله انجام گرفته باشد. از گورستان بورس اشیا قدیمی به‌دست آمده است. بنابراین، آکروپولیس بورس، به انضمام دو تپه سن لویی و جونو^۵، مرکز شهر بود و برفراز آکروپولیس پرستشگاه اشمون قرار داشت.

پایین آکروپولیس، در ناحیه‌ای میان آن‌جا و بندر، محل‌های اقامت با میدان‌های بزرگ یا (فوروم^۶)، قرار داشت و در پیرامون آن، رواق‌هایی بود که به‌منزله مرکز تجاری و اداری بود و ساختمان سنا و جایی که قضات به تمشیت امور می‌پرداختند، احتمالاً در آن نواحی قرار داشت.

1. de Vogue

2. Naucratis

3. Sebkhet Riana

4. Salammbô

5. Juno

6. Forum

قدیم‌ترین لنگرگاه مصنوعی که به کوتون^۱ شهرت دارد، جایی برای کشتی‌های تجاری و کشتی‌های جنگی بود. در پیرامون شهر، دیواری با سه ردیف خط دفاعی در جلو آن بود. اما در کاوش‌های اخیر در کرکوانه^۲ خانه‌هایی از دل خاک بیرون آمد که دارای سنگفرش موزاییک و دیوارهایی با گچ‌بری‌های ارغوانی و نیز پاره‌ای تأسیسات بهداشتی و بسیاری چیزهای دیگر که همه آن‌ها، به سده چهارم و سوم پیش از میلاد مربوط می‌شود یافت شده است. معابد مربوط به خدایان می‌بایستی بر روی آکروپولیس بورس، یعنی معبد اشمون یا اسکله پیوس بوده باشد. تانیت و بعل هامون، می‌بایستی بین تپه سن لویی و دریا معابدی از خود داشته باشند، یعنی جایی که هزاران ستون یادمانی، که وقف آن‌ها شده، کشف گردیده است. [۱۶۸]

مهم‌ترین بنای باقی‌مانده مذهبی کارتاژ توفت است که در ناحیه سالامبو قرار دارد. مراسم دینی آن‌ها می‌بایستی بسیار باستانی و مربوط به حوادث مهم در تاریخ کارتاژ بوده باشد. قدیم‌ترین بخش توفت، عبارت از نیایش خانه سیتاس است که اتاقی است در حدود یک متر مربع با جایی برای حفظ «مقدس‌ترین مقدس‌ها»، که آن را در درون صخره کنده‌اند و دارای کوزه‌های سفالین متعلق به سده هشتم بود. پس از سده هشتم، هزاران کوزه با خاکستر و استخوان کودکان و گاهی همراه با استخوان پرندگان و حیوانات کوچک در توفت یافت شده است که به طور واضح مراسمی را نشان می‌دهد که از تورات به ما رسیده و دلایل دیگر آن را در جهان فنیقی-پونیک غرب می‌یابیم، همراه با کوزه‌ها، سیپوس‌ها (ستونک‌های مرمری) و ستون‌های یادمانی نذری را می‌توان دید که مطالبی را بر روی آن‌ها کنده‌اند. همه لایه‌های زمین را که به نوبت مورد کاوش قرار داده‌اند، لایه اول مربوط به سده هشتم و هفتم می‌شود و شامل کوزه‌هایی با استخوان‌های خاکستر شده کودکان است که آن‌ها را بر روی زمین ریخته و به وسیله توده‌هایی از سنگ‌های ریز پوشانده‌اند. لایه دوم که دارای کوزه‌های بیش‌تر و نیز شامل قطعات سنگ‌های بزرگ زیر قربانگاه‌ها یا حتی زیر ستون‌های یادمانی است که بتیل‌ها را نشان می‌دهد و یا علامت تانیت بوده است و تاریخ آن، به سده چهارم باز می‌گردد و پس از آن، لایه سوم و وجود دارد که تاریخ آن را، از سده سوم تا تخریب کارتاژ می‌دانند و دارای کوزه‌هایی کوچک و چند ستون یادمانی است. سراسر این محل، پوشیده از بناهای رومی و بیزانسی است. نخستین محل مقدس در سوسه^۳، در سده ششم تأسیس شد، در صورتی که بقیه در بیربوکنیسیا^۴ و کنستانتین و تعدادی دیگر، در دوره هلنیستی برپا شد. [۱۶۹]

تشابه بسیاری میان گورهای فنیقی در سرزمین اصلی و گورهای کوچ‌نشینان واقع در شمال آفریقا ملاحظه می‌شود و شامل اتاق‌های بزرگی است که آن‌ها را در چند متری صخره در کنار یک حفره عمیق کنده‌اند و نظایر آن‌ها را می‌توان در گورستان‌های برج جدید و سنت مونیک یافت. همچنین

1. Cothon

2. Kerkouane

3. Susse

4. Bir Bouknissia

گورهای با دروموس^۱ وجود دارد که همیشه آن‌ها را در صخره می‌کنند. شمال افریقا به خاطر گورستان‌های کوچ‌نشینان شهرت دارد و بهترین نمونه آن، گورستان مهدیا در جنوب سوسه است. در فنیقیه، بعضی گورها را بر روی سطح صخره می‌ساختند مانند گور اشمونذر^۲ در صیدون. گورهای بزرگی مانند گورهای امریت در فنیقیه وجود دارد که نمونه آن را در گور دوگا^۳ در تونس می‌توان دید و تاریخ آن، به سده سوم-دوم پیش از میلاد باز می‌گردد. سوزاندن جسد روش عمده تدفین در سراسر تاریخ کارتاژ است.

سپس باید از سردیسه‌ها و تندیس‌های یافت شده در کارتاژ سخن گفت قدیم‌ترین نمونه تندیس‌سازی پونیک یک سر مرمرین است که به وسیله سیتاس^۴، کشف شده است [۱۷۰] که به برخی نقاب‌های سده‌های هفتم تا ششم پیش از میلاد شباهت دارد. همونیز تندیس دیگری یافته که آن را به دوره متأخرتری یعنی سده‌های سوم-دوم، نسبت می‌دهد، که عبارت از تندیس‌زنی بر تخت نشسته است و آن را در حجابی پوشانده‌اند و در دو سوی او، ابوالهول‌هایی قرار دارد. بعضی از نیم‌تنه‌ها و بخش‌هایی از تندیس‌های ساخته شده از سنگ سیاه و از سابراتا^۵، که در آن‌ها، دی ویتا^۶، آثار یک سنت پونیک باستانی و نیز مربوط به دوره پونیک-هلنیستی را یافت.

وجود تعداد چند هزار بقایای تندیس‌های پونیک در کارتاژ و نواحی دیگر، شخص را قادر می‌سازد که بتواند بررسی گسترده‌ای از این جنبه از هنر پونیک در شمال افریقا به دست آورد. اینک با توجه به ستون‌های یادمانی کارتاژ، مواد یافت شده در کارتاژ را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد: قدیم‌ترین آن‌ها به وسیله سپوس‌هایی نظیر تخت‌ها، قربانگاه‌ها و نائوس‌ها^۷ معلوم می‌شوند و گروه دوم (سده پنجم-دوم)، از طریق ستون‌های یادمانی یا نوک‌های سه‌گوشه، مشخص می‌گردند. تمام مصنوعات که از بورگ الشمالی^۸ به دست آمده شامل، سلاها یا ستون‌هایی است که بر روی آن‌ها، یک قرص خورشید بالدار در حال پرواز است و قرنیزها با یک سلسله اورایوس^۹ است و همه این مصنوعات به الگوهای مصری باز می‌گردد و بار دیگر نفوذ مصر را در هنر فنیقی مشاهده می‌کنیم.

بتیل‌های موجود گاهی شش‌گوشه و چند ضلعی و گاه بطری‌شکل هستند و آخرین نقشمایه از این الگوی فنیقی در اکزیو مشاهده شده است. در برخی موارد کلافت^{۱۰}، یا کلاه‌گیس مصری را می‌بینیم که بی‌درنگ شخص را به یاد اصل و منشأ شرقی این نقشمایه می‌اندازد. در سده پنجم

۱. dromos، خیابان یا راهی که به بنایی منتهی می‌شود و معمولاً از وسط ستون و مجسمه می‌گذرد. - مؤلف.

2. Eshmunazar

3. Dougga

4. Cintas

5. Sabratha

6. Di Vita

۷. Naos، جایگاه نگهداری پیکره. - مؤلف.

8. Burgeshe Sheamali

۹. Uraeus، نماد سلطنتی مصر، که روی پیشانی می‌بستند. - مؤلف.

10. Kluft

سیپوس‌ها از میان می‌روند و ستون‌های یادمانی با نوک سه‌گوشه، که غالباً دو کنگره زینتی در دو سوی خود دارند مشاهده می‌شود. بسیاری از این نقشمایه‌ها، علامت هلال ماه، قرص خورشید، علائمی با جنبه‌های انسانی و علامت تانیت را دربردارند. دست‌های بالارفته به صورت دعا، در یک ستون یادمانی در حاصور^۱، و سر ستون پیش-اثولیایی و درخت نخل بر روی این آثار دیده می‌شود. اما آثار یونانی شده و ستون‌هایی ایونیایی^۲ و دوریایی^۳ و کادوسئوس^۴، ماهی یونس، پرندگان، نقشمایه‌های گل مانند و نظیر آن‌ها، جنبه‌ای مهم به خود می‌گیرند. از عناصر انسانی، کاهنانی مشاهده می‌شوند که مشغول قربانی هستند و نیز تصاویر افرادی که در حال عبادت‌اند. گذشته از این، از سده چهارم به بعد، نقوش بسیاری از مردگان را بر روی ستون‌های یادمانی و سنگ گورها مشاهده می‌کنیم. تصاویر انسانی کم‌تر دیده می‌شود، ولی آنچه که هست، جالب توجه است. از جمله یک نقش ایستاده که تقدیم‌کننده قربانی است و گلدانی یا یک برگ نیلوفر آبی را به دست گرفته و در ضمن، دست دیگر را به صورت دعا بالا برده و کودک عربانی که روی زانوی چپ خود نشسته و زانوی راست را زیر بدن خود خم کرده و ظاهراً شبیه «کودک معبد» و دارای اصل و منشأ قبرسی است و تقریباً همه نقوش انسانی حاکی از مناظر قربانی است.

یک مرکز مهم تولیدکننده ستون‌های یادمانی پونیکی، در سیرتا^۵ یا کنستانتین بود. ستون‌های یادمانی کنستانتین، شاید قدیم‌ترین و از الگوهای کارتاژی باشند و در آن‌ها علامت تانیت، به مراتب صورت انسانی به خود گرفته و کادوسئوس، همچنین سلاح‌های گوناگون دیده می‌شود. البته این گونه ستون‌ها با سقوط کارتاژ از میان نرفتند و برعکس، در دوره نو-پونیکی^۶، تکامل یافتند و گاهی پایدار ماندند و تکاملی را نشان دادند که بر اثر محیط هلنیستی-رومی ایجاد شده بود. گویاترین این گونه تحول را در ستون یادمانی مشهوری از غرفه^۷ می‌توان دید. گروه بزرگ و جالب توجه دیگری از ستون‌های یادمانی نو-پونیکی از دوگا^۸ به دست آمده که یک سلسله نقشمایه فنیقی را نشان می‌دهد. [۱۷۱]

مرحله بعد، وجود تابوت‌های سنگی است که بر روی آن‌ها، نقش شخص متوفای نشان داده می‌شود که این مطلب از مصر اقتباس شد و تحت نفوذ یونان قرار گرفت و تاریخ آن، مربوط به سده پنجم و آغاز سده چهارم پیش از میلاد است و در گورستان سنت مونیک نظایر آن را می‌توان یافت. یکی از آن‌ها، متعلق به یک رب^۹ کارتاژی به نام بعل شیلک^{۱۰} است. تابوت به مقیاس کوچک است و بنابراین، می‌تواند ظرفی برای نگه‌داری خاکستر باشد. دو تابوت سنگی دیگر، دو کاهن ریش‌دار را نشان می‌دهد که به ردایی ملبّس هستند و ظرفی در دست دارند که این نقش نفوذ یونانی را نشان می‌دهد، تابوت بعدی، تابوت زنی است که جامه‌ای بلند بر تن دارد و دارای دو بال بزرگ است. این

1. Hazor

2. Ionic

3. Doric

۴. عصای مرکوری که در روزگار ما علامت پزشکی است. - مؤلف.

5. Cirta

6. Neo-Punic

7. Ghorfa

8. Dougga

9. Rab

10. Baal Shillek

نقشمایه از تصویرهای ایزیس-نفتوس^۱ مصری گرفته شده است. در بالای سر این زن، نقش یک قوش است که آن نیز، یک نقشمایه مشخص مصری، ولی دارای اصل هلنیستی است. [۱۷۲]

علاوه بر یافته‌های بالا، ظروف و تندیس‌های سفالین به دست آمده است که نظایر آن‌ها را در سایر مناطق غرب جهان پونیک، در بوتیا^۲ در ساردنیا می‌توان یافت. بعد از سده ششم، مصنوعات فراوانی از تندیس‌های زنان، بخشی مصری و بخشی یونانی آغاز به گسترش کرد. می‌توان گفت که تندیس‌های مصری، دارای جنبه خشک و زمخت مومیایی‌هاست و حال آن تندیس‌های یونانی، بعضی راست قامتند و بعضی بر تخت نشسته‌اند. از مصنوع دیگر کارتاژ باید از کوزه‌هایی با لبه‌هایی به شکل قارچ سخن گفت. کوزه‌هایی با گردن استوانه‌ای و شاید با اصل و منشأ کورنتی^۳ متداول شد. بر روی این کوزه‌ها طرح‌های رنگین به کار می‌بردند و احتمالاً تحت تأثیر هلنیسم مصری قرار گرفتند. از محصولات دیگر کارتاژ نقاب‌ها هستند که از گل پخته ساخته شده‌اند و دارای پیشینه شرقی هستند. این مطلب را با توجه به کشف نقابی از گونه موجود در حاصور می‌توان به اثبات رساند که تاریخ آن، به اواخر عصر مفرغ می‌رسد. البته نقاب‌های یافت شده با یکدیگر به‌طور قابل ملاحظه‌ای متفاوتند: در یک‌سو، تصویر زنانی را با چهره‌های بی تفاوت یا متبسم می‌بینیم و در طرف دیگر، صورت‌های مردانی که شکلک درمی‌آوردند. درباره کاربرد این نقاب‌ها باید گفت که آن‌ها کوچک‌تر از آن بودند که بتوانند بر چهره بگذارند و گویی جنبه حفاظتی داشتند و برای ماندن و دور کردن ارواح خبیثه از کنار متوفا به کار می‌رفتند. تندیس‌های زنان در گورهای سده‌های هفتم-ششم، بعضی تحت نفوذ مصر و برخی تحت تأثیر یونان هستند. نقاب‌های دیگر دارای گونه‌های مختلفی هستند که بعضی از آن‌ها از استخوان و خمیر شیشه ساخته شده‌اند. [۱۷۳]

گونه دیگر یافته‌های گوری جهان پونیک از قدیم‌ترین ادوار طلسم‌ها و تعویذها هستند که خدایان و جانوران و اشیا و مظاهر دینی را، به مقیاس کوچک، نشان می‌دهند. آن‌ها را غالباً از خمیر سیلیس، که دارای خلل و فرج بود، می‌ساختند و با لعاب می‌پوشاندند. ورکوتر^۴، اصل و منشأ آن‌ها را مصری می‌داند، ولی سینتاس معتقد است که همه آن‌ها متعلق به مصر نیستند و ممکن است بخشی از آن‌ها در کارتاژ ساخته شده باشند. به هر حال، معمول‌ترین موضوعات تندیس‌ها، چشم اوجات^۵، اورایوس (نقش مار بر روی کلاه) و پناه-پاته‌خوس^۶ است. همچنین قوش، هوروس^۷، بس^۸ و تحوت^۹ هستند.

گونه دیگری از تعویذها عبارتند از مفتول‌های فلزی بسیار ظریف هستند که گاه هشت ضلعی و گاه استوانه‌ای شکل‌اند و روی آن‌ها، تصویرها و گاهی مطالب مختصری وجود داشت. مفتول‌های پیشین، بیش‌تر از طلا و نقره و مفتول‌های بعدی گاه از مفرغ و سرب بودند. بر بالای مفتول، سر یک

1. Isis-Nephtys

2. Bythia

3. corinthian

4. Vercoutter

5. ujat

6. Ptah-patechus

7. Horus

8. Bes

9. Thot

حیوان مقدس مصری قرار داده می‌شد. آن‌هایی که از طلا و نقره بودند، معمولاً سر سخمت را داشتند، در صورتی که سرهای مفرغی تقریباً همیشه قوش را نشان می‌دادند. در درون مفتول‌ها طومارهایی وجود داشت. بر روی طومارها تصاویری با اصل و منشأ مصری بود که پیداست مربوط به مفاهیم سحرآمیز بوده است. گاه نقش‌های مار، شیر، تمساح، کژدم، نشان می‌دهد که بعضی طلسم‌ها بر ضد مار و عقرب گزیدگی بوده‌اند. طومارها گاه، نوشته‌ای پونیکی دارند که در آن‌ها از خدایان طلب حمایت شده است. این خود نشان می‌دهد که این طومارها جنبه‌ای سحرآمیز داشته و به‌طور مستقیم از سحر و جادوگری مصریان الهام گرفته است و همچنین وابستگی کارتاژی‌ها را به عقاید مصریان نشان می‌دهد.

یک مصنوع فلزی دیگر عبارت از تیغ است که نمونه‌هایی از آن در کارتاژ به‌دست آمده است، و این نیز از مصر الهام گرفته شده است، و فرق آن با تیغ‌های مصری آن است که تیغ پونیکی دارای کنده‌کاری و فاقد دسته تیغ مصری است. به نظر می‌رسد که استفاده از تیغ‌ها، جنبه دینی دارد. برخی از آن‌ها به‌صورت نوک اردک و بعضی دیگر دو شاخه هستند. تیغ‌ها غالباً با نقشمایه‌های مصری یا فنیقی-پونیکی تزیین یافته‌اند. آن‌ها که نقش یونانی دارند نقوشی از هراکلس یا اسکله پیوس و آن‌ها که اصل و منشأ مصری دارند نقوش ایزیس/هوروس و قوش بر روی برگ نیلوفر دارند و گاه دارای نقش تاج مصر سفلا و علامت عنخ^۱ نیز می‌باشند. [۱۷۴]

اشیای عاجی نیز در کارتاژ یافت شده است. وجود فیل در افریقا، این عمل را آسان می‌ساخت. از گوری در جونو^۲ و نیز از گوری در نکروپولیس از دویی مس^۳ دسته‌های آینه به‌دست آمده، که تندیس ایستاده زنی را نشان می‌دهد. این زن دارای آرایش مو به سبک مصری است. شیء عاجی مشخص دیگر، شانه‌ای است که از تپه‌ای در جونو به‌دست آمده و منسوب به سده ششم است و شکل کبوتری را دارد که بر روی ابوالهولی چمباتمه زده و نشسته است.

ساخت طلا و جواهرآلات نیز در کارتاژ رایج بوده است. از این‌گونه است حلقه‌های زرین و سیمین و اشیایی که به شکل سوسک مصری از طلا ساخته شده بودند نیز دستبدهای ساده از طلا، دو مار پیچ حلزونی، تزییناتی نخل مانند، صفحات کوچک و مدور از طلا و مزین به نقش خورشید بالدار در میان اورایوس‌ها، نیمتاج، گوشواره، حلقه‌هایی برای بینی یا میچ پا که بیش‌تر از نقره بودند. اشیای سوسک مانند از خمیر لعاب داده، سوسک‌هایی از سنگ یشم، عقیق جگری، حلقه که در قدیم‌ترین دوره یعنی سده‌های هفتم-ششم از مصر وارد می‌شدند و هنگامی که تولید اشیای سوسک مانند، در مصر متوقف شد، کارتاژی‌ها، آن را از ساردنیا آوردند و با ویژگی‌های سرزمین خود، آن را ساختند.

اشیای بسیاری نظیر، نقاب، تعویذ، جواهرآلات و اشیای سوسک‌مانند، از جنس شیشه ساخته

می‌شد. اشیای مدوّر، کوزه‌های دو دسته و ساخته شده از شیشه آبی با خطوطی به رنگ‌های روشن‌تر، ویژه کارتاز هستند. ظروف کوچک دیگر، گاه به شکل گاو آپیس یا میمونی در حال چمباتمه است.

نخستین سکه‌های پونیکی در سیسیل، در پایان سده پنجم ضرب شد، تا مواجب مزدوران کارتازی را در این جزیره، پردازند. این سکه‌ها، عبارت از سکه‌های طلا با عیار فنیقی یا چهاردرهمی نقره با عیار آتنی بود. نوشته‌ها شامل نام‌های موتیا، پانورموس^۱ و شهرهای دیگر سیسیل و همچنین کارتاز «اردوگاه یا مرکز فرماندهی» بودند. بر روی سکه، سرتانیت به صورت پرسفون^۲ و بر پشت سکه، نقش اسب یا شیر یا درخت نخل وجود داشت. در کارتاز، سکه‌ها به‌طور مستقیم، پیش از سده چهارم ضرب نمی‌شد و با عیار فنیقی و از طلا، الکتروم و مفرغ بود و نقشمایه‌های اسب و نخل را داشت. هنگامی که در پایان سده سوم، هامیلکار به معادن اسپانیا دست یافت، سکه‌های نقره را در کارتاز ضرب کردند. بالاخره در آخرین روزهای کارتاز، سکه‌های مفرغی بیش‌تر متداول شد. [۱۷۵]

خط و زبان

با انتقال فنیقی‌ها از شرق به غرب، خط و زبان جهان پونیکی، که در واقع تداوم و تکامل فرهنگ شرق بود، در غرب ظاهر شد. خط در کارتاز، دنباله یک نوع خط فنیقی است که دارای جنبه‌های کهن است. این خط، که به‌نظر می‌رسد خط رسمی کارتاز و امپراتوری پونیک تا قبل از ۱۴۶ پیش از میلاد باشد، تا مدت کوتاهی پس از این تاریخ، در کتیبه‌های فرمانروایان افریقایی ظاهر و گاهی بر روی سکه‌ها نیز مشاهده می‌شد و به خط نو-پونیکی، شهرت دارد. در برخی از ستون‌های یادمانی نذری، نام وقف‌کننده به خط نو-پونیکی است. از ویژگی این خط، تکامل بسیاری از حروف است.

زبان پونیکی همانند خط آن، ادامه زبان فنیقی است. زبان محاوره پونیکی، اختلافات روشنی با اصول زبان سامی دارد. از لحاظ صرفی اختلافاتی میان پونیکی و فنیقی می‌توان مشاهده کرد که ظاهراً ناشی از تکامل‌های دوگانه است. تنها زمینه‌ای که در آن، تکامل زبان پونیکی را آشکارا تحت تأثیر زبان‌های دیگری که با آن‌ها در تماس بود قرار می‌دهد، نحو است. در نتیجه، خط و زبان جنبه‌های مهم فرهنگی را نشان می‌دهند که در آن‌ها، سنت فنیقی با وجود پراکندگی و گذشت روزگار باقی ماند. [۱۷۶]

فنیقی‌ها در سیسیل

درباره قدیم‌ترین تاریخ فنیقی‌ها و کارتازی‌ها در سیسیل، اطلاع زیادی در دست نیست. بقایای باستان‌شناختی در موتیا^۳ نشان می‌دهد که در سده ششم، فنیقی‌ها فعال بودند و در سده پنجم، حضور آنان به‌طور قطع، مسلم شده است. این اشارات و اسناد، از طریق سنت، به‌عنوان نخستین

1. Panormus

2. Persephone

3. Motya

اقدام متهورانه کارتاژی‌ها در سیسیل تأیید می‌شود. شهرهای دیگر مانند پانورموس^۱ و سولونتو^۲ نیز احتمالاً شکل شهرهای پونیک را به خود گرفته بودند.

جنگ میان کارتاژ و یونان در سیسیل در ۴۸۰ بود. اتحاد میان گلون^۳، جبار سیراکوس و ترون^۴، جبار آگریگنتوم، خطری برای کارتاژی‌ها به بار آورد که ترون، شهر هیمرا را به تصرف درآورد و تریلوس^۵، متحد کارتاژ را بیرون راند، ولی به سبب سیاست گلون کارتاژ متصرفات خود را در این جزیره حفظ کرد. درگیری میان کارتاژ و یونان در ۴۰۹، هنگامی از سر گرفته شد که هانیبال، از اخلاف هامیلکار، سلینوته و هیمرا را ویران ساخت. سه سال بعد، در ۴۰۶، لشکری از کارتاژ به رهبری هانیبال و هیمیلکو به آگریگنتوم و گلا حمله برد و آن‌ها را تسخیر کرد. گذشته از کوچ‌نشین‌های موتیا، پانورموس، سولونتو و سرزمین الیمی‌ها^۶، برای کارتاژ منطقه خراجگذار سیکانیا^۷ و شهرهای سلینوته، آگریگنتوم، هیمیرا، گلا و کامارینا^۸، باقی ماند. هنگامی که هیمیلکو به کارتاژ بازگشت، در حدود نیمی از سیسیل به تصرف کارتاژی‌ها درآمده بود. [۱۷۷]

در ۳۹۶، کارتاژی‌ها، پس از آماده ساختن لشکری نیرومند، تحت فرماندهی هیمیلکو، در سیسیل دخالت کردند و پس از پیاده شدن در پالرموس به درون آن راه یافتند، ضمن آن که دیونوسیوس به سیراکوس عقب‌نشینی می‌کرد، هیمیلکو به سوی تنگه‌ها شتافت و مسینا را تسخیر کرد. ماگو پس از چندبار روبه‌رو شدن با دیونوسیوس در سال ۳۹۳ و ۳۹۲، عهدنامه‌ای منعقد ساخت که به موجب آن، اهالی سیسیل و سیکول‌ها^۹ هم‌پیمان با سیراکوس باقی ماندند و سیکانی‌ها و الیمی‌ها به کارتاژ پیوستند. در نبرد بعدی در کرونیون^{۱۰} بود که در آن‌جا، سیراکوسی‌ها شکست خوردند، ولی کارتاژی‌ها، پس از تحمل صدمات سنگین، عهدنامه‌ای امضا کردند و رود هالیکوس^{۱۱} را مرز قرار دادند. تا حدود یک قرن، این مرز به همان صورت باقی ماند و تسلط کارتاژ بر یک‌سوم سیسیل تثبیت شد.

کارتاژ پس از پیروزی در جنگ‌هایی دیگر نیز کوشید که در کمال مهارت، از تقویت یک قدرت وحدت‌بخش در شرق سیسیل ممانعت کند، که ممکن بود موجب منازعات دیگر شود. اما تا مدت زیادی موفق نبود و آنچه که به نظر مخالف عقیده عمومی می‌آمد این بود که توانست راه را برای آگاتوکلس، جبار جدید سیراکوس فراهم سازد. در این زمان آگاتوکلس، به سوی سرزمین پونیک با انگیزه‌های آشکارتری به پیشروی پرداخت. کارتاژ، که سیاست خود را ناگهان تغییر داده بود، هامیلکار پسر گیسگو^{۱۲} را به فرماندهی منصوب ساخت و این شخص، با لشکری نیرومند در سیسیل پیاده شد و در کرانه راست رود هیمرا اردو زد. در نبرد قاطعی در ۳۱۰، آگاتوکلس را شکست

1. panormus

2. Solunto

3. Gelon

4. Theron

5. Terillus

6. Elymi

7. Sicanians

8. Camarina

9. Siculi

10. Kronion

11. Halycus

12. Gisgo

داد و او را نخست به گلا و سپس، به سیراکوس عقب راند و در آن‌جا، آگاتوکلس را از طریق خشکی و دریا در محاصره گرفت. در این زمان، سراسر سیسیل، به دست کارتاژی‌ها افتاد.

کارتاژ پیش از این، عهدنامه‌ای برضد پیرهوس^۱ باروم در ۲۷۹، بسته بود. دو دولت، علاوه بر تعیین مناطق نفوذ خود (سیسیل برای کارتاژ و ایتالیا برای روم) موافقت کردند که به یکدیگر کمک برسانند و روم حاضر شد به‌ویژه به کارتاژی‌ها در دریا، یاری برساند. بعدها، در جنگی که میان دولت روم و کارتاژ در سیسیل درگرفت دولت روم، سراسر آن سرزمین به جز لی‌لی‌بایوم را، به تصرف درآورد. در ۲۶۵ یا ۲۶۴ کارتاژی‌ها، پادگانی در مسینا برقرار ساختند و اندکی بعد، رومیان به آن‌ها اعلان جنگ دادند. در ۲۴۱، نخستین جنگ پونیک به پایان رسید و سراسر سیسیل تحت تسلط رومی‌ها درآمد. [۱۷۸]

از لحاظ یافته‌ها، موتیا، مهم‌ترین و پررونق‌ترین شهرها از لحاظ مواد باستان‌شناختی است. در این شهر کاوش‌های بسیاری انجام گرفته و یافته‌ها از دو اقامتگاه فنیقی-پونیکی سنتی، یعنی پانورموس^۲، سولونتو^۳ است. از این دو اقامتگاه، بخش‌هایی از دیوار و تعدادی گور و چند کتیبه و سکه به دست آمده است. از لی‌لی‌بایوم که کارتاژی‌ها بعدها، این شهر را مستحکم ساختند، مواد جالب توجهی شامل چاپیکره‌های دیواری نذری با تصاویر رنگ شده به دست آمده است. یک تندیس کوچک مفرغی مردانه در دریا نزدیک سلینونته کشف شده است.

مدارک اندک است. پژوهش‌های انجام یافته به وسیله توسا^۴، عناصر بسیار جالب توجهی را ارائه می‌دهد. مثلاً در سگستا^۵، یک یافته معماری با قالب‌گیری مصری به دست آمده است که آن را به نفوذ فنیقی-پونیکی نسبت می‌دهند. در سگستا یک پرستشگاه الیمپایی با نوشته‌هایی به خط یونانی، ولی نه به زبان یونانی، یافت شده است. الیمپایی‌ها، که از متحدین صمیمی کارتاژی‌ها بودند، بهتر از یونانی‌ها عناصر فرهنگ کارتاژی را حفظ کردند. زیرا آن‌ها را بهتر می‌شناختند. همچنین یک اوسیلوم^۶ که شیئی سفالین و به شکل قرص است بود و آن را به خود می‌آویختند و دارای حروفی به پونیکی و حروف دیگری به یونانی است یافت شده است.

از سولونتو، یعنی شهر دیگری که از جهت بنا، کاملاً باستانی است شواهدی مربوط به نفوذ پونیکی در دست است که احتمالاً، از زیربنای جمعیت نشأت گرفته است و عبارت است از (۱) پرستشگاهی با مذبح باز و حوضچه‌ای حاوی استخوان‌های سوخته شده جانوران کوچک که ما را به یاد قربانی‌های توفت [۱۷۹] می‌اندازد. (۲) دو مذبح کوچک با نمادهای مذهبی مانند علامت تانیت و کادوستوس [۱۸۰] (۳) سرهای الهه‌ها با علامت هلال ماه (۴) دو چراغ نوکدار. در سلینونته، بناهایی با سبک هلنیستی، که دارای علائم تأثیر پونیکی هستند مثل دیوارهای دوک‌مانند که از آن در

1. Pyrrhus

2. Panornus

3. Solunto

4. Tusa

5. Sagesta

6. Osilum

موتیانیز می‌توان یافت و سرانجام، نوشته‌های پونیکی و نو-پونیکی و برخی از نام‌ها که دارای اصل و منشأ کارتاژی هستند.

نخستین سکه‌های پونیک، ضرب شده در سیسیل، دارای سر آستارته [۱۸۱] است که به وضوح، از سر زنانه دارای اصل و منشأ آتنی اقتباس شده است و بر روی سکه‌های سیراکوس دیده می‌شود. البته تشخیص میان مرحله فنیقی و پونیکی دشوار است. آنچه می‌توان گفت این است که تندیس کوچک به دست آمده از حوالی سلینونته و از نخستین ظروف موتیا، حاکی از تأثیر الگوهای فنیقی است و حال آن‌که اسناد پس از سده ششم، دلالت بر نوع کارتاژی دارد.

شهر موتیا، که ساخت آن اساساً به گونه فنیقی-پونیکی است دارای نمونه عالی از معماری است. دیوارهای دوک‌مانند، بقایای برج‌ها در درون دیوارها، وجود یک کوتون^۱، همه دارای اصل پونیکی هستند. دو بنای عمده به نام‌های کاپیدازو^۲ که یک بنای عمومی یا پرستشگاه فنیقی است که در هوای آزاد قرار داشت و دیگری به نام «خانه موزاییک‌ها»^۳ است، که کف آن از ریگ‌های سفید و سیاه است و با نقوشی به سبک شرقی آن‌ها آراسته‌اند.

از یافته‌های دیگر باید از توفت موتیا و نیز ستون‌های یادمانی و ظروف خاکستر مرده نام برد. هم وینکلر و هم سینتاس همه این‌ها را دلایل موجهی بر وجود قربانی به سبک فنیقی و پونیکی می‌دانند. در لی‌لی‌بایوم، گورستان موسوم به دی‌کاپوسینی^۴ گورهای دخمه‌مانند زیرزمینی مشاهده شد که در قعر آن‌ها، اتاقک‌هایی برای تدفین وجود داشت. گورستان‌های پونیکی در پانورموس، موجود است. از آن‌جا سیپوس‌ها و ستون‌های یادمانی از یک‌سو و سرستون‌های جانور دیس و نقاب‌ها از سوی دیگر، به دست آمده است. وجود سیپوس و ستون یادمانی در موتیا دلیل نفوذ هنر کارتاژ بوده است. بعضی ستون‌های یادمانی مربوط به سده چهارم از لی‌لی‌بایوم به دست آمده که به یک مثلث کوتاه و کوچک و یک آکروتیریا ختم می‌شود و در آن، کاهنی در برابر یک تومباتریون^۵ که مظهر تانیت بوده ایستاده است. همچنین یک کادوسئوس به دست آمده که روی آن، سه بتیل با قالب‌گیری مصری قرار داده بودند و در بالای آن، نمادهای انسانی و خورشیدی و نیز کتیبه‌ای در پایین آن دیده می‌شود.

مصنوعات صنعتی هنرمندانه از موتیا دارای اهمیت بسیار است. تندیس‌های کوچکی از سفال قرمز، از گونه متداول در بوتیا^۶ (ساردنیا)؛ تعویذهای کوچکی از خمیر با نقوش مصری و متداول در کارتاژ) دستبند، گوشواره، حلقه انگشتری و گردنبندهایی از مرواریدهای شیشه‌ای، کهربا یا سنگ سیاه، گاهی اوقات ماسک‌های کوچک «سوسک مصری» از لاجورد و از عقیق جگری و سنگ‌های سخت دیگر و قطعاتی از عاج به دست آمده است.

1. Cothon

2. Cappiddazzu

3. Dei Cappuccini

4. Thymiaterion

5. Bythia

همان‌گونه که ذکر شد نخستین سکه‌های پونیکی در سیسیل، در اواخر سدهٔ پنجم برای پرداخت مواجب مزدوران کارتاژی در این جزیره ضرب شد. این سکه‌ها از جنس طلا و نقره هستند و کلمهٔ «پانورموس» را با حروف پونیکی بر روی آن، حک کرده‌اند. بعد از سدهٔ چهارم، نام‌های موتیا، کارتاداشت^۱، ماهانات^۲ بر روی سکه‌ها ظاهر شدند. کارتاداشت مترادف با کارتاژ است، اما چون این نام به معنای «شهر جدید» است، به پانورموس بازسازی شده یعنی (کاوالارو^۳)، اشارت دارد. «ماهانات» به معنای «اردوگاه» است و به عبارت دیگر، به معنای مراکز فرماندهی کارتاژی‌هاست. ظروف پونیکی در سیسیل، به‌طور کلی، وابسته به ظروف کارتاژی بوده‌اند. [۱۸۲]

با توجه به توفت‌ها و همچنین قربانی‌های انسانی و جانوری دین پونیکی در سیسیل تأیید می‌شود و صورت‌های تانیت-آستارته، معلوم می‌دارد که کاملاً شبیه صورت‌هایی است که در کارتاژ دیده می‌شود. از نمونه‌های پیش-پونیکی فنیقی تنها می‌توان تندیس کوچکی از بعل را ذکر کرد که در دریا نزدیک سلینونته به دست آمده است. رویارویی مهمی میان مراسم مذهبی پونیکی و محلی را در ستایش آستارته اریکس^۴ را در فضای باز می‌توان یافت. روسپی‌گری مقدس که در این پرستشگاه انجام می‌گرفت که به وضوح، دارای اصل و منشأ شرقی است. [۱۸۳]

فنیقی‌ها در ساردنیا [۱۸۴]

اصل و منشأ فنیقی-پونیکی در ساردنیا به صورت یک واقعیت تلقی شده است. منابع تاریخی تا آن‌جا که مربوط به کارتاژ می‌شود، اندک است و حتی قابل مقایسه با منابع موجود در سیسیل نیست. پیوستگی میان ساردنیا و افریقایی‌ها و ایبریایی‌ها و موکنایی‌ها آشکار است. پیداست که نخستین افریقاییان، در واقع، همان فنیقی‌ها بودند و حال آن‌که، افریقایی‌های بعدی، کارتاژی‌ها به‌شمار می‌روند. مهم‌ترین عناصر، که برای بازسازی مرحلهٔ فنیقی در ساردنیا، ارزش بسیار دارد، از طریق کتیبه‌شناسی و باستان‌شناسی معلوم می‌شود. کتیبهٔ نورا^۵، که احتمالاً تاریخ آن، به سدهٔ نهم بازمی‌گردد، دارای اهمیتی خاص است. این کتیبه، براساس تاریخ و نه بر اصل اسطوره برای نخستین بار، نامی برای ساردنیا به دست می‌دهد. ما نام صور^۶ را در کوچ‌نشینان در غرب می‌یابیم و همچنین پوما^۷ ذکر شده را که نامی آسمانی بوده است. هم نورا و هم سن‌آنتیوکوک^۸، یافته‌هایی از سدهٔ هشتم و از مرحلهٔ پیش-فنیقی-پونیکی به دست می‌دهند. تکامل مفرغ‌های معروف این دورهٔ نخستین، تحت تأثیر مفرغ‌های فنیقی قرار گرفت. در واقع، فنیقی‌ها مس را به ساردنیا آوردند و طرز استفاده از آن را به بومیان این جزیره آموختند.

1. Kartadasht

2. mahanat

3. Cavallaro

4. Eryx

5. Nora

6. Tyre

7. pumay

8. S. Antico

کارتاژی‌ها تا سده ششم، در ساردنیا اقامت گزیده بودند. ژوستن^۱، دیودوروس و استرابون بر استقرار کارتاژی‌ها در ساردنیا تأکید دارند. علاوه بر نورا و سولکیس^۲، کوچ‌نشینان دیگری نیز مانند اینوسیم^۳ (کارلوفورت^۴) کارالیس^۵ (کاگلیاری^۶)، و تاروس^۷ وجود داشت. تأسیس این کوچ‌نشین‌ها را به سده هفتم نسبت می‌دهند. ناحیه اشغالی ظاهراً باید شامل سراسر کرانه غربی جزیره، از ناحیه دماغه کاربونارا^۸ در جنوب در جزایر تاوالارا^۹ و مولارا^{۱۰} در شمال بوده باشد.

اگرچه شهرهای ساحلی به عنوان محل‌هایی برای پیاده شدن بر سر راه تجارت دریایی ایجاد شدند، شهرهای داخلی از آن لحاظ تأسیس گردیدند که یونانیان را از این ناحیه حیاتی در تجارت بین‌الملل دور بدارند و شهرهای ساحلی، مانند مونته‌سیرای را، حفظ کنند و از منابع کشاورزی و کانی ساردنیا بهره‌برداری نمایند. از روایات تاریخی بی‌شمار این حقیقت تأیید می‌شود که کارتاژی‌ها اهمیت ویژه‌ای برای ساردنیا قایل بودند. آنان ظاهراً مردم افریقایی را به این جزیره، برای هدف‌های کشاورزی وارد می‌کردند و بدان وسیله، یک مرحله نفوذ مستقیم و برتری نژادی را ایجاد می‌نمودند که در جای دیگر تکرار نشد و به منزله اختلاف عمده میان استیلای پونیک‌ها در ساردنیا و سیسیل به‌شمار می‌رود.

ساختار سیاسی شهرهای پونیک در ساردنیا می‌بایستی متکی بر سیاست کارتاز بوده باشد. وجود دو سوفت^{۱۱} [۱۸۵] در رأس شهرداری به وسیله یک کتیبه سه‌زبانه لاتینی-یونانی-پونیک، از پائولی‌گری^{۱۲} به اثبات می‌رسد. متن پونیک می‌گوید: «قربانگاهی از مس به وزن حدود یکصد پوند به وسیله کلثون وقف خدا، اشمون مره^{۱۳} شده است. خداوند صدای او را شنید و او را شفا داد.»

ساردنیا منبعی اصلی جهت نفوذ واقعی ویژگی‌های جهان فنیقی-پونیک را تشکیل می‌دهد. گذشته از موطن اصلی کارتاز، منطقه‌ای که در آنجا، نشانه‌های تمدن فنیقی-پونیک ریشه‌های عمیق دارد، ساردنیاست. اقامتگاه‌ها باستانی و مسلماً متعلق به دوره پیش-پونیک هستند و پیشروی از ساحل به داخل جزیره، به‌طور قابل ملاحظه‌ای انجام یافته است. علاوه بر فرهنگ پیچیده فنیقی-پونیک، باید فرهنگ لیبیایی را نیز افزود، که در نتیجه انتقال جمعیت بر طبق تاریخ، از شمال افریقا صورت گرفته است. گذشته از این، اجزای متشکله پونیک دارای تأثیرات زبانی بوده است؛ بنابراین، نام‌های محل‌ها مانند ماکومر^{۱۴} و ماگوماداس^{۱۵} و میزا^{۱۶} (چشمه)، مسلماً پونیک هستند. [۱۸۶]

1. Justin

2. Sulcis

3. inosim

4. Carlofort

5. Karalis

6. Cagliari

7. Tharos

8. Carbonara

9. Tavalara

10. Molara

11. Suffetes

12. Pauli Gerri

13. Eshmun Merreh

14. Macomer

15. Magomadas

16. Mizza

فرهنگ فنیقی-پونیک، برخی از تکامل‌های ویژه فرهنگ پیش-ساردنیایی، نظیر ساختن اشیای مفرغی را به‌جلو برد. اکتشافات اخیر در مونته سیرای، مواد بسیار گرانبهایی را برای بررسی میان این دو فرهنگ به‌دست می‌دهد. وجود نماد واژگون تانیت، این مطلب را آشکار می‌سازد که هنرمندان ساردنیایی، بنابه امر کارتاژی‌ها کار می‌کردند و سنت‌های ویژه خود را با موضوعات خارجی تطبیق می‌دادند.

شرح باره‌کا^۱، درباره شهرسازی فنیقی-پونیک در ساردنیا، مبنی بر آن است که مطابق اصول سنتی فنیقی‌ها، شهرها را بر روی دماغه‌ها یا جزایر کوچک مجاور ساحل می‌ساختند، به‌طوری‌که، باد در هر جهت بوزد، مورد استفاده قرار گیرد. روش فنیقی‌ها و کارتاژی‌ها در ایجاد بارانداز را می‌توان از برخی منضمات ساحلی در نورا و تاروس، استنتاج کرد.

بر طبق روش متداول در شهرهای بندری، میدان‌هایی که کالاها را در آن‌جا، در معرض تماشا و فروش می‌گذاشتند، می‌بایستی در کنار بندر بوده باشد. کاوش‌های نورا، یک میدان را آشکار ساخته است که آن را می‌توان دارای اصل و منشأ فنیقی یا پونیک دانست. در غرب این میدان، پسکه^۲، یک محله مسکونی را مورد کاوش قرار داده است، که ویژگی پونیک خود را، حفظ کرده است. این میدان‌ها درون شهرهایی بوده که به‌وسیله دیوارهایی محصور می‌شدند. باره‌کا، بقایای استحکاماتی را در نورا، سولکیس، مونته‌سیرای و تاروس یافته، که می‌بایستی استحکاماتی کارتاژی باشند. در ۱۹۶۴، یک دژ جالب‌توجه و گورستان پونیک از مونته‌سیرای به‌دست آمده است که تنها دژی است که تاکنون در ساردنیا شناخته شده است.

آثار بی‌شماری از پرستشگاه‌های پونیک در ساردنیا وجود دارد، که شامل یک «محل مرتفع»، مربوط به فنیقی‌هاست که عبارت از مکانی مقدس و شامل محوطه‌ای باز بود و شیء پرستشی «بتیل، جاپیکره دیواری» در مرکز آن قرار داشت. پرستشگاه تانیت در نورا، نیز در یک «محل مرتفع» تشخیص داده شد. پاترونی^۳، یک سیپوس هرمی شکل را کشف کرده که تندیس تانیت بوده است. از یک بنای مذهبی دیگر در نورا، جاپیکره دیواری بسیار جالبی به‌دست آمده که یک نمونه مشهور فنیقی-امریتی را به‌خاطر می‌آورد و دارای قرص خورشید بالدار و یک ردیف از علایم سلطنتی مصری است. گونه متفاوت دیگری به‌توسط باره‌کا در ۱۹۶۳ در مونته سیرای کشف شده است که عبارت از یک نیایشگاه سرگشاده مستطیل شکل است و مرکز آن دارای اتاق قربانی است و آن را می‌توان شبیه بعضی بناهای مقدس در قبرس دانست که مربوط به آغاز هزاره اول پیش از میلاد است.

در سولکیس و مونته‌سیرای آثاری از «توفت» به‌دست آمده است. یک توفت بسیار جالب توجه در تاروس کشف شده است. این توفت‌ها همه، بر روی یک صخره شیب‌دار ساخته شده‌اند و در دامنه‌های آن، محلی است که به‌علت وجود ظروف مخصوص خاکستر مردگان، به «اتاقک ظروف»

معروف است. در توفت‌ها، صدها ظرف خاکستر یافت شده که حاوی استخوان‌های کودکان، دندان‌ها، به انضمام صفحات، چراغ‌های نوکدار و تندیس‌هایی از سفال و بتیل‌ها و سیپوس‌های نذری، تصاویر تائیت بوده است. کتیبه‌های موجود، گواه قربانی‌هایی است که برای تائیت و برای خدای مذکری که احتمالاً، بعل ادیر بوده، انجام می‌گرفته است. در گورها بقایای تابوت‌های چوبی که آن‌ها را با رنگ قرمز جلا داده بودند، یافت شده است. بتیل‌ها، عبارت از ستون‌های پهنی بود که تصور می‌رفت، یکی از خدایان در آن، می‌زیسته است. اگرچه در بقیه جهان پونیک، تعداد زیادی بتیل بر روی ستون‌های یادمانی وجود داشته است. [۱۸۷]

تندیس‌های انسانی در ساردنیا نایاب است. یک سلسله تندیس، که می‌گویند از بس^۱ [۱۸۸] است از ساردنیا نشأت گرفته و با توجه به حجم آن‌ها، می‌توان تصور کرد که مربوط به عصر هلنیستی باشند. این نکته درباره دو تندیس از ماراکالاگونیس^۲، نزدیک کاگلاری نیز صدق می‌کند.

در کاوش‌های اخیر در پرستشگاه عظیم تاروس، شیری با اندازه طبیعی از سنگ سیاه یافت شده است. فرسودگی فراوان این تندیس، حاکی از آن است که مدت‌ها در هوای آزاد بوده است و مانند الگوهای شرقی دوردست، برای نگهبانی ضریح نصب کرده بودند. تندیس‌های دیگری از پونته سوسن سو^۳ به دست آمده و می‌گویند در آن‌جا در قدیم در فضای باز، ضریحی وجود داشته است. برخی تندیس‌ها از زنان، دارای اصل و منشأ فلسطینی و قبرسی هستند. از جمله تندیس عریان الهه‌ای که ایستاده و سینه‌های خود را در دست گرفته و متعلق به سده ششم پیش از میلاد است و دیگر، الهه‌ای ایستاده ملبس به جامه دوریایی، با سجاف پهن، که دست خود را بر روی سینه نهاده است؛ الهه‌ای ایستاده از گونه هلنی، اما، با دایره زنگی فنیقی-پونیک؛ الهه‌ای نشسته به گونه هلنی که در گورهای پونیک نیز از آن می‌توان دید. و نیز تندیس‌های کوچک دیگر، که از سوی پیروان برای بهبود یافتن از بیماری‌ها تقدیم می‌شده و این موضوع، از وضعیت دست‌ها به حالت دعا، معلوم شده است.

ستون‌های یادمانی گوناگونی از نورا، سولکیس و مونته سیرای به دست آمده است. تا آن‌جا که به نورا مربوط می‌شود، بت‌های آتی‌کونی [۱۸۹] به تعداد زیاد وجود دارد. بتیل‌های ستونی شکل، که گاهی بر فراز آن‌ها، نمادهایی از هلال ماه و خورشید دیده می‌شود، بت‌های بطری شکل یافت می‌شود. یک جنبه ستون‌های یادمانی در نورا، یک نماد آتی‌کونی است، که صورت شمایل را پیدا می‌کند. از ویژگی‌های ستون‌های یادمانی نورا، تندیس‌هایی در حال حرکت است که نیمرخ آن‌ها، از طرف چپ و راست دیده می‌شود، که سوابق شرقی آن‌ها را به یاد می‌آورد. از دوره هلنیستی، گروهی از ستون‌های یادمانی را با نوک‌های منحنی و همچنین نمادهای ستاره‌ای شکل و تصویر قوچی در حال حرکت است، که حاکی از الگوهای باستانی شرقی است.

نقاب‌هایی از گل‌رس و سرستون‌های جانور دیس زنانه، گونه دیگری از نقوش برجسته و هنر

1. Bes

2. Maracalagonis

3. Punt'e su sensu

جهان پونیکي است که در ساردنیا می‌توان دید. نقاب‌های خنده‌آور نیز نظایری در ساردنیا دارد. از گورهای ساردنیا، یک سلسله تعویذ به‌دست آمده که با تعویذهای یافت شده در کارتاز، شباهت دارد. آن‌ها را از خمیر شیشه یا استخوان ساخته‌اند. متداول‌ترین نقوش دینی مربوط به هوروس،^۱ [۱۹۰] بس، توئه‌ریس^۲ [۱۹۱]، آنوبیس^۳ [۱۹۲] و شو^۴ [۱۹۳] است. در ساردنیا لوله‌های ویژه حاوی طلسم نیز وجود دارند. آن‌ها را در تاروس و اولبیا یافته‌اند که در حدود ۴ سانتی‌متر طول و درپوشی به‌صورت شیر یا گنجشک بر روی آن‌هاست. جنس آن‌ها، هم از مفرغ و هم از طلاست و نمونه‌های عالی از تاروس با سرشیر، مناظری مربوط به رستاخیز، مطابق عقیده مصریان بر روی آن کنده شده است.

از تیغ‌های ویژه پونیکي نیز در ساردنیا دیده می‌شود. دسته این تیغ‌ها به‌شکل لک‌لک و همچنین مرغابی، مرغ درازپا و ماهی است. تنها شش تیغ ساردنیایی به‌صورت مزین یافت شده است. یک تیغ سلمانی مربوط به عصر هلنیستی پیدا شده که بر روی یک طرف آن، تصویری عریان و در سوی دیگر آن، نقاب شگفت‌انگیز مربوط به گورگون^۴ [۱۹۴] را کنده‌اند و بر روی نیم‌تنه گورگون قرص خورشید و هلال ماه را نقش کرده‌اند. پسکه، که تصویر این تیغ‌ها را منتشر ساخته است می‌گوید که ساخت آن‌ها شبیه تیغ‌های کارتازی ولی، عین آن‌ها نیست.

اشیایی از جنس عاج و استخوان، علاوه بر تعویذها و طلسم‌ها دیده می‌شود که از گوری در تاروس به‌دست آمده است. از اکتشافات انجام شده در مونت‌سیرای، اجزای گوناگونی از اشیای زرین به‌دست آمده شامل نیم‌تنه‌های خدایی به‌حالت دست بر سینه و اشیای کوچک‌تری مانند سنجاق سر، قاشق، ماله رنگریزی و جاقلمی. جواهرآلات زرین و سیمین از تاروس به‌دست آمده و بهترین نمونه‌ها عبارتند از گوشواره زرین، یک جعبه کوچک، دستبندهایی که در آن‌ها نقش‌مایه‌هایی به شکل نخل و سوسک مصری دیده می‌شود. تعداد بسیاری اشیای سوسک مانند، از گورهای پونیک در ساردنیا و به‌ویژه از تاروس و کورنوس به‌دست آمده است. برخی لعاب داده شده و بعضی دیگر، از سنگ سخت پشم سبز است.

تخم رنگ شده شترمرغ، که گاه آن را به‌صورت مدور یا هلال ماه بریده‌اند و به‌صورت چهره انسان، چشم، گل یا نقوش هندسی ساخته‌اند و از بعضی گورها در ساردنیا و عمدتاً کاگلیاری و تاروس به‌دست آمده است.

قمقمه‌های رنگارنگ ویژه عطر، ظروف میناکاری ویژه خاکستر و گردنبندهایی به شکل نقاب‌های کوچک، تعویذهای بی‌شماری از جنس خمیر شیشه و در گورستان‌های اولبیا، لوی^۵، گونه‌های بسیاری مانند آستارته، بس، قوش، مار، علائم خانواده سلطنتی مصر، خروس و میمون و خوک را دیده است.

1. Tueris

2. Anubis

3. Shu

4. Gorgon

5. Levi

از سدهٔ چهارم، سکه‌هایی در ساردنیا ضرب می‌شد و بر روی آن‌ها، سرتانیت و بر پشت آن‌ها، نقش اسب، گاو، خوشه‌های گندم دیده می‌شود. ظروف، همان ویژگی‌های ظروف کارتاژی را داراست. کوزه‌هایی با دهانه‌هایی به شکل قارچ و شبدر در دست است. ظروف جانور مانند زیبا، کوزه‌های دو دسته با انتهایی به شکل گل میخ، چراغ‌هایی با دو نوک و یک نوک یافت شده است. [۱۹۵] وجود توفت‌های بی‌شمار، ظاهراً، گویاترین ویژگی دین فنیقی-پونیکی به‌شمار می‌آید. اما توفت‌ها، تنها محل‌های پرستشی نبوده‌اند که در ساردنیا به‌دست آمده بلکه بقایایی از پرستشگاه‌ها نیز آشکار شده است. در ضمن، کتیبه‌هایی مربوط به خدایان فنیقی-پونیکی وجود دارد، همان‌گونه که در کارتاژ مشاهده می‌شود. پرستش بعل و تانیت-پنه-بعل^۱، متداول بود. علاوه بر این، ملقارت [۱۹۶]، اشمون [۱۹۷] را با لقب «مره»^۲ می‌شناسیم. بعل شمیم^۳، به‌صورت بش شمیم^۴، ذکر شده است. پیوستگی‌های میان تانیت و آستارته به‌خوبی آشکار است.

کتیبه‌ای از کاگلیاری از آستارته اریسینه^۵، نام می‌برد و بنابه گفتهٔ بعضی‌ها این الهه، پرستشگاهی ویژهٔ خود در ساردنیا داشت. کوتوله خدای ساردنیایی به‌نام بش [۱۹۸]، به‌طور گسترده‌ای پرستیده می‌شد و این مطلب با توجه به طلسم‌ها معلوم می‌شود که این خدا، به‌منزلهٔ یک روح محافظ در مجموعهٔ باورهای خرافی مردم قرار داشت. [۱۹۹]

فنیقی‌ها در اسپانیا [۲۰۰]

فنیقی‌ها، بدان لحاظ اسپانیا را به‌صورت کوچ‌نشین (مستعمره) درآوردند که منابع تجارت فلزات مثل طلا، قلع و بیش‌تر از همه، نقره را به‌دست آورند، که بعداً، آن‌ها را در مشرق زمین، با سود بسیار به فروش برسانند. یک سلسله روایت مربوط به دورهٔ کوچ‌نشینی در کادیز در دست است. استرابون به نقل از پوسیدونیوس^۶ می‌گوید که از طرف اهالی صور، گروه‌های مختلفی به طرف ستون‌های هرکول (= جبل طارق)، فرستاده شدند و اعزام سومین گروه منجر به تأسیس کادیز و ایجاد پرستشگاهی در بخش شرقی جزیره و ایجاد شهری در بخشی غربی گردید. ولیوس پاتروکولوس^۷، تصریح می‌کند که هشتاد سال پس از سقوط ترووا^۸، ناوگان صور، که بر دریا مسلط بود، کادیز را در منتهی‌الیه اسپانیا در جزیره‌ای ساخت که به‌وسیلهٔ اوقیانوس محاط و از سرزمین اصلی، به‌وسیلهٔ تنگهٔ کوچکی جدا بود و می‌گوید که اندکی بعد، همان اهالی صور، اوتیکا را بنیان نهادند.

دونالد هاردن^۹، کوچ‌نشینی فنیقی‌ها را در اسپانیا به یک تاریخ نسبتاً متأخر نسبت داده است اما ویژگی‌های کلی کوچ‌نشینی فنیقی‌ها در مدیترانه، مطابق با ایجاد پایگاه‌های تجارتی در کرانه‌های

1. Tanit-Pene-Baal

2. Merreh

3. Baal Shamim

4. Bashshamem

5. Astarte Erycine

6. Posidonius

7. Velleius Paterculus

8. Troy

9. Donald Harden

اسپانیا از حدود ۱۱۰۰ است. در واقع، تجارت فنیقی‌ها با میسنی‌ها^۱ (موکنایی‌ها)، از همین زمان صورت می‌گیرد. کادیز از نقطه نظر بازرگانی در موقعیتی مهم قرار داشت، زیرا بر ناحیه حای معادن نقره ترسوس^۲، تسلط داشت. از این شهرها، فنیقی‌ها می‌توانستند بر راه‌های تجاری مدیترانه مسلط شوند و در عین حال، راه‌هایی به سوی سواحل اوقیانوس اطلس بیابند. استرابون می‌گوید که پس از جنگ‌های تروا، فنیقی‌ها از ستون‌های هرکول فراتر رفتند و در آن‌جا، شهرهایی تأسیس کردند.

با بررسی منابع باستانی معلوم می‌شود که ترسوس (ترشیش^۳ در عهد عتیق)، محلی در جنوب اسپانیا بوده است. هرودوت درباره سفر دریایی کولایوس^۴، به ترسوس سخن می‌گوید. بررسی‌های اخیر برای ترشیش مفهومی کلی تا خاص به دست داده که، به معنای «معدن» است، از ریشه سامی RSS. همچنین باید این واقعیت ذکر شود که ترشیش در سفر تکوین به انضمام الیشاوکیتیم^۵ و هر دو نام، به معنای جزیره قبرس است. بنابراین، ترسوس، شهری بود که تا دوردست گسترش داشت و به علت تجارت فلز، ثروتمند بود و علت این که فنیقی‌ها، کادیز را در مجاورت ترسوس ساختند، همین امر بود.

از آن‌جا که فنیقی‌ها می‌خواستند پایگاه‌های ورود به خشکی را تقویت کنند، با برقراری قدرت تدریجی، سعی کردند که به جای صور، بر بنادر غربی نظارت داشته باشند. بنابه گفته تیمایوس^۶، ۱۶۰ سال پس از تأسیس کادیز، در (۶۵۴-۶۵۳ پیش از میلاد)، کارتاژی‌ها، کوچ‌نشینی در ایبیزا در جزایر بالئار تأسیس کردند که شکل نام ارسوس^۷ باید به جای ابی سوس^۸ و از آن‌جا، ابوسوس^۹ لاتینی و ایبیزا ناشی می‌شود. در این مورد، یافته‌های باستان‌شناختی، این مطلب را تأیید می‌کنند. تندیس‌های یافت شده از گل رس در این منطقه، شبیه تندیس‌های ساردنیایی یافت شده در بوتیاست که لااقل مربوط به سده هفتم پیش از میلاد می‌شود. و این یافته‌ها حاکی از وجود نخستین پایگاه کارتاژی است که از آن‌جا، مهاجران، بعدها، به جزایر بزرگ‌تر مهاجرت کردند.

مواجهه قاطع فنیقی‌ها با یونانیان در آلالیا^{۱۰}، در ۵۳۵ صورت گرفت. کارتاژی‌ها، بر اثر اتحاد با اتروسک‌ها، اهالی فوکایا^{۱۱}، را شکست دادند و بر ناحیه مدیترانه مسلط شدند. در این هنگام، درهای اسپانیا بر روی یونان بسته شد. در ۵۱۰ پیش از میلاد، بر اثر نخستین عهدنامه روم با کارتاژ، تسلط پونیک در مدیترانه غربی برقرار شد. بر طبق این عهدنامه، رومی‌ها و متفقین آن‌ها، حق نداشتند تا غرب دماغه کارتاژ و «دماغه زیبا» بروند و در ۳۴۸ پیش از میلاد، دومین عهدنامه کارتاژ با روم اعلام داشت که رومیان حق ندارند در فراسوی دماغه زیبا و ماستیای ترسوم^{۱۲} به تجارت بپردازند و یا شهرهایی احداث کنند. این شهر اخیر، که آن نزدیک کارتاژ در اسپانیا می‌دانند می‌بایستی مرز شرقی

1. Mycenaeans

2. Tartessus

3. Tarshish

4. Kolaious

5. Elisha and Kittim

6. Timaeus

7. Eresos

8. Ebyzos

9. Ebusos

10. Alalia

11. Phocaeans

12. Mastia Taresum

اسپانیا را تشکیل داده و تحت نظارت کارتاژ بوده باشد.

سکسی^۱، مالاگا^۲ و آبدرا^۳ در کرانه جنوبی، می‌بایستی کوچ‌نشین‌های عمده پونیکی بوده باشند که اهمیت خود را در عصر روم با ضرب سکه‌هایی به اثبات می‌رساندند. در کنار اوقیانوس اطلس و فراسوی ستون‌های هرکول، بدون تردید، مراکزی از کادیز باستانی منشعب می‌شد. اورا ماری تیما^۴، اهل آوینوس^۵، در ترجمه‌ای از متن یونانی، می‌گوید که کارتاژی‌ها در فراسوی ستون‌های هرکول، «اقوام و شهرهایی داشتند» و پریبلوس از قول اسکولاکس دروغین در سده چهارم، از بسیاری از پایگاه‌های فنیقی در این منطقه یاد می‌کند.

در ۲۴۱ پیش از میلاد، نخستین جنگ پونیک، منجر به از دست رفتن سیسیل شد که به از دست رفتن ساردنیا، کرس و جنگ با مزدوران رومی انجامید. در اسپانیا جمعیت محلی از این قضیه برای تصرف سرزمین‌های کارتاژی در منطقه استفاده کردند. در واقع، اسپانیا به صورت تنها پایگاهی برای انتقام‌گیری از روم باقی ماند. هامیلکار، در اقدام جسورانه خود بسیار موفق بود و ظرف نه سال، بر اثر پیروزی‌های نظامی و مهارت سیاسی، بر سراسر بخش جنوبی شبه جزیره مسلط شد. پس از شکست و قتل هامیلکار در نبرد الیکه^۶ (۲۲۸)، هاسدروبال^۷ جانشین او، تسلط خود را برقرار ساخت. و شهر جدید پونیک کارتاژنه را در محل ماستیای^۸ باستانی تأسیس کرد و در ۲۲۶، توافق‌نامه‌ای با روم امضا کرد که به موجب آن، به کارتاژ اجازه داده شد نفوذ خود را در شبه جزیره ایبریا، به مراتب، افزایش دهد.

قتل هاسه روبال در ۲۲۱، هانیبال را به قدرت رساند. او نیز طی جنگ‌هایی نفوذ خود را مستقر ساخت. در دومین جنگ پونیک در ساگونتوم^۹ در ۲۱۸ که به نظر می‌رسید که کارتاژ بتواند بر سراسر اسپانیا مسلط شود، سی‌پیو^{۱۰}، غرطاجنه را در ۲۰۹ و کادیز را در ۲۰۶ تسخیر کرد و به تاریخ فنیقی پونیک در اسپانیا خاتمه داد.

در کادیز و ایبیزا، بیش از هر ناحیه دیگر یافته‌های فنیقی-پونیک، به دست آمده است، ولی این اشیاء، بیش‌تر مواد یافت شده از گورها هستند. از لحاظ زمانی، اشیای عاجی یافت شده در کارمونا را می‌توان به فنیقی‌ها نسبت داد. مواد فنیقی یافت شده در اسپانیا، به مراتب، از مواد ساردنیایی یا سیسیلی از موتیا تکامل یافته‌ترند. شهرسازی فنیقی-پونیک در اسپانیا تأیید می‌شود. کادیز و موتیا چنین وضعی را دارند. بقایایی از کارگاه‌هایی برای نمک سود کردن ماهی باقی مانده است.

منابع ادبی ما را با پرستشگاه‌های کادیز، نظیر کرونوس^{۱۱} (بعل هامون) و هراکلس (ملقارت) آشنا می‌سازد. معبد هراکلس، بنابه گفته استرابون دارای دو ستون مفروضی و نوشته‌ای بود که حاوی

1. Sexi

2. Malaga

3. Abdra

4. Ora maritima

5. Avienus

6. Elike

7. Hasdrubal

8. Mastia

9. Saguntum

10. Scipio

11. Kronos

فهرستی از هزینه‌هایی بود که بر اثر احداث معبد ایجاد شده بود. به قول استرابون چشمه‌آبی در معبد، به عنوان آب مقدس وجود داشت. بنابر اطلاعات باستان‌شناختی در معبد هراکلس یک ضریح صخره‌ای در فضای باز قرار داشت که از آن‌جا در حدود ۶۰۰۰ تندیس کوچک سفالین به دست آمده و یک کتیبه نذری این ضریح را به تائیت نسبت می‌دهد.

هیچ‌گونه توفتی در اسپانیا یافت نشده است. گورستان‌های بی‌شماری وجود دارد که آن‌ها را، در دل صخره‌ها کنده‌اند. بیش‌ترین آن‌ها از کادیز به دست آمده است. در این‌جا با کمبود تندیس‌های بزرگ و نیز فقدان ستون‌های یادمانی مواجه هستیم، ولی تابوت‌های آدمی شکل، فقط یکی در کادیز ۱۸۸۷ یافت شده است که گونه‌شناسی یونانی دارد. از پیکره‌های مدور، یک پیکره مفرغی به سبک مصری پیدا شده و از کادیز به دست آمده است، اما تندیس‌های کوچک مدور بی‌شمار وجود دارد که گاه نشسته و گاه ایستاده و معمولاً عریان هستند و این‌ها از آن‌گونه تندیس‌های کوچکی هستند که برای بیماران جهت نزدیک‌تر شدن به خدایان ساخته می‌شد.

از میان یافته‌ها باید به نقاب‌های مردانه مضحکی اشاره کرد که به وضوح می‌توان آن‌ها را به گروه‌بندی سینتاس افزود. مقدار زیادی تعویذ کوچک از خمیر شیشه یا سنگ سخت، مهره‌های کمر بند که از ویژگی سراسر جهان پونیکی است در گورستان‌های پونیکی واقع در اسپانیا به دست آمده است و در ایبیزا نیز می‌توان دید، ولی بعضی از آن‌ها از کادیز، آمپوریاس^۱، مالاگا، سکسی و ویلاریکوس^۲ و همچنین نقاط مختلفی در کنار اوقیانوس اطلس و گاه در داخل، به دست آمده است. یافته دیگر، عبارت از چندین تیغ سلمانی است که پیش از این در کارتاژ مشاهده شد. در این‌جا نیز تیغ‌ها دارای دسته باریک به شکل سر پرنده هستند و در پایه دسته آن‌ها طرح‌های هندسی یا بال پرنده و نقشی از گونه مصری یا یونانی دیده می‌شود.

تعداد زیادی اشیای عاجی در گورهای ناحیه کارمونا و همچنین در اوسونا^۳ یافت شده است. معمولاً آن‌ها، جنبه زینتی دارند و جعبه‌ها، شانه‌ها و ظرف‌هایی نیز در میان آن‌ها می‌توان دید. این اشیاء، دارای نقشمایه‌های هندسی و نخل‌های بسیار ظریف و مناظری با نقوش انسانی و بالاتر از همه، جانوران هستند که در آن‌ها شیر، گریفین و غزال بیش‌تر دیده می‌شود. برجسته‌کاری‌های روی عاج‌ها را می‌توان به سده هفتم-ششم و مصنوعات ویژه فنیقی نسبت داد. طلاساز پونیکی در اسپانیا مربوط به گنجینه لآلی سدا^۴ است، که در ۱۹۲۰ کشف شد و اکنون در موزه باستان‌شناسی مادرید قرار دارد.

اشیای سوسک‌مانند و مهره‌های گوناگون از گورستان‌ها به دست آمده که نقشمایه‌های مصری سرزمین فنیقی و کوچ‌نشینان آن را تکرار می‌کنند. بیش‌ترین این‌گونه اشیاء در کادیز یافت شده است. از

1. Ampurias

2. Villaricus

3. Osuna

4. La Aliseda

گورستان سکسی تخم‌های رنگ‌شده شترمرغ کشف شده است. قمقمه‌های جای عطر در ایبیزا به دست آمده. در کادیز، مالاگا، سکسی، آبدرا، باریا^۱، کارتازنه و ایبیزا سکه‌هایی ضرب می‌شد. از این‌گونه سکه‌ها، در بسیاری از نقاط منطقه جنوبی یافت شده است و سرانجام، کوزه‌هایی با لبه‌هایی به شکل قارچ، گلدان‌هایی به شکل انسان و حیوان، چراغ‌های دو نوک‌دار، کوزه‌هایی با انتهای به شکل میخ که همه آن‌ها در جهان پونیکی آشنا هستند. [۲۰۱]

در مورد دین فنیقی‌ها در اسپانیا باید گفت که مراسم دینی مربوط به ملقارت که بزرگ‌ترین معبد در کادیز وقف او شده است، حاکی از اصل و منشأ فنیقی و به‌ویژه از شهر صور است. یکسان دانستن ملقارت با هراکلس که در شرق صورت می‌گرفت، در اسپانیا تکرار می‌شود. آستارته و اشمون که در کتیبه‌ها ظاهر می‌شوند، شاید مربوط به مرحله فنیقی بوده باشند و حال آن‌که معادل اشمون، اسکله پیوس، معبدی در کارتاز داشت و پولیبیوس از آن نام می‌برد. استرابون از بعل هامون، به علت آن‌که معبدی در کادیز داشت و پولیبیوس، به علت مراسمی که در کارتازنه برای وی برپا می‌شد، از او نام می‌برند. تانیت، ضریحی صخره‌ای در ایبیزا داشت. در اسپانیا مانند نقاط دیگر، تانیت را با جونوکالستیس^۲، یکی می‌دانستند و بدین ترتیب، در نقاط مختلف برای او مراسمی برپا می‌کردند. بعل هامون در کادیز، پیگمالیون (پوما^۳)، مورد پرستش بود. از خدایانی چون رشف-ملقارت و میلک-عشرت در کتیبه‌ها نام برده شده و از خوسور^۴ نیز به عنوان خدایی که در کارتازنه مورد پرستش بود، ذکری به میان آمده است. اما در مورد گد^۵ به معنای «بخت»، بر روی یک کتیبه از ایبیزا ذکر شده که شاید نام دیگری برای تانیت باشد و سرانجام، سولاسوله^۶، پیشنهاد کرده است که بس، خدای بزرگ ایبیزا بوده و نام فنیقی-پونیکی خود را به آن شهر داده است.

در مورد مراسم پونیکی، بنابه گفته سیلیوس^۷، در معبد کادیز، کاهنان می‌بایستی مجرد باشند و با جامه کتانی سفید و با پای برهنه انجام وظیفه کنند. در این پرستشگاه، اعمال غیبگویی انجام می‌گرفت. هانیال و سزار، برای غیبگویی با آن ضریح مشورت می‌کردند. یک جنبه مشکل دیگر، عبارت از قربانی انسانی است. اگرچه هیچ توفتی یافت نشده است، ولی استخوان‌های افراد قربانی شده، در گورستان ال‌آسه‌بوکال^۸ و نیز گورهای کودکانی در بولونیا، در جنوب شبه‌جزیره کشف شده است. [۲۰۲]

1. Baria

2. Juno Callestis

3. Pumay

4. Chusor

5. Gad

6. Sola sole

7. Silius

8. El Acebuchal



کلدانیان^۱

ریشه‌های قومی و نژادی [۲۰۳]

در این که دشت رسوبی واقع در مصب دو رود فرات و دجله جزو سرزمین‌هایی بود که برای نخستین بار، بشر در آن ساکن شد، به وسیله تورات (سفر تکوین، باب یازدهم، آیه‌های ۱-۹)، تأیید می‌شود. بر طبق تورات، محل کلدان را در جایی می‌دانند که هنوز زبان، به لهجه‌های مختلف تقسیم نشده و نژادها به مفهومی که امروزه در نظر است، وجود نداشته بود. در این جا باید درباره ویژگی‌های آن نژادی سخن گفت که دولت مقتدری در بخش سفلی دشت مزبور تشکیل داد.

بر طبق فرضیه معمول، این نژاد آرامی یا سامی بود. بنابه گفته نیبوهر^۲ نام آرامی، سوریه‌ای و آشوری به ملت‌هایی اطلاق می‌شود که از مصب فرات و دجله تا دریای سیاه و رود هالیس (قزل ایرماق) و فلسطین می‌زیستند.

در داخل این سرزمین گسترده، البته به لهجه‌های گوناگونی تکلم می‌شد و تردیدی نیست که در برخی محل‌ها، ملت از نژادهای مختلف تشکیل می‌یافت. اما نیبوهر عقیده دارد که، ساکنان بین‌النهرین سفلا آرامی خالص و بسیار شبیه آشوریان بودند و تنها از لحاظ سیاسی با هم فرق داشتند.

بسیاری از نویسندگان باستانی معتقد بودند که حبشیان در مجاورت خلیج فارس اقامت داشتند. هومر^۳، ضمن گفتگو از مردم حبشه می‌گوید که «آن‌جا، به قبایل مختلف تقسیم شده بودند و در انتهای جهان و در جایی که خورشید طلوع و غروب می‌کند سکونت داشتند.» این نظریه را به‌طور

1. Chaldaens

2. Nibuhr

3. Homer

متفاوت تعبیر کرده‌اند. ولی بهترین عقیده از آن استرابون است که آن را از افوروس^۱ نقل کرده است، مبنی بر آن‌که، حبشیان سراسر سواحل جنوبی آسیا و آفریقا را از یکدیگر جدا می‌سازند.

دلائل بسیاری می‌توان ارائه کرد که بر طبق آن‌ها، یونانیان به وجود یک حبشه آسیایی اعتقاد داشتند که در جایی میان عربستان و هندوستان واقع بود. هرودوت، دوبار از حبشیان آسیا نام می‌برد و آن‌ها را به دقت، از حبشیان آفریقا متمایز می‌سازد (هرودوت III، ۹۴؛ VII، ۷۰). هسیود^۲ و آپولودوروس^۳، ممنون^۴ پادشاه حبشی را پسر «سپیده‌دم» می‌دانند و معتقد به وجود حبشه‌ای بودند که در شرق یونان و نه در جنوب این سرزمین قرار داشت.

این خود، اشاره‌ای به اطلاعات مشابهی است که از نویسندگان باستانی به دست می‌آید و در هر حال، مربوط به مطلع‌ترین افراد یونان باستان است. روایات ارمنی‌ها مطابق گفته‌های یونانیان است. موسی خورنی، تاریخ‌نویس بزرگ ارمنی، بابل و مصر و حبشه علیا را با یکدیگر مربوط می‌داند. جالب‌ترین ویژگی جسمانی حبشیان آفریقا، رنگ گندم‌گون بشره و موی مجعد آنان است. بنابر گفته هرودوت، حبشیان آسیا نیز گندم‌گون بودند، ولی موی آن‌ها صاف بود. [۲۰۴]

هنگامی که از نخستین ساکنان کلدانه نام برده می‌شود و آن‌ها را از همان نژاد ساکنان نیل علیا ذکر می‌کنند، طبعاً این سؤال پیش می‌آید که نخستین قوم که در کلدانه ساکن شد کدام بود؟ دلایلی در دست است که نشان می‌دهد در آغاز، مردمی از نژاد سامی و آریایی در این سرزمین ساکن بودند و سرانجام، با یکدیگر مخلوط شدند. اتباع پادشاهان نخستین در کتیبه‌ها «کیپرات-آربات»^۵، نامیده شدند که آن را به معنای «چهار ملت» یا «چهار زبان»، تعبیر کرده‌اند.

در روزگار ابراهیم پیامبر، اتحادیه چهار پادشاه، متناسب با چهار تقسیم نژادی سامی، آریایی، تورانی، کوشی^۶، مطابق بوده و افراد نژاد کوشی، مقامات را در دست داشتند و برتری نژادی با آن‌ها بود. همچنین، زبان کتیبه‌های کهن دارای واژگان فراوان سامی و تعداد کمی واژگان آریایی بوده است. بنابراین، به احتمال قوی، چهار زبانی که از آن‌ها نام برده شده است تنها لهجه‌های محلی نبودند، بلکه زبان‌های مشخص و متمایزی به شمار می‌رفتند و به ترتیب، نماینده چهار خانواده زبانی نوع بشر بودند. از بررسی مختصر زبان و سایر علایم نژادی کلدانی‌ها چنین نتیجه می‌گیریم که آن‌ها قومی خالص نبودند و به منزله اتحادیه‌ای از نژادهای گوناگون به شمار می‌رفتند که در میان آن‌ها، تضادهای و تناقضات فراوان وجود داشت. در مورد نام «کلدانی»^۷، که این قوم مخلوط را بدان نام می‌خوانند، باعث شگفتی است که در هیچ سند بومی مربوط به ادوار نخستین، ذکری از آن‌ها به میان نمی‌آید. تنها در کتیبه‌های آشوری مربوط به سده نهم پیش از میلاد است که از کلدانی‌ها، به عنوان نژاد مسلط در سرزمین پیرامون بابل، نام برده می‌شود. شاید موجه‌ترین شرح اصل و مبدأ کلمه مزبور این باشد

1. Ephorus

2. Hesiod

3. Apollodorus

4. Memnon

5. Kiprat-arbat

6. Cushite

7. Chaldaean

که، به ساکنان پایتخت باستانی یعنی اور^۱ یا هور^۲ اطلاق می‌شود و خلدی^۳ معادل دقیق کلمه هور^۴ است، که نام خالص «خدای ماه» بود و کلدانی یا به معنای «ماه‌پرست» است، یا فقط به «ساکنان شهری گفته می‌شد که ماه را می‌پرستیدند.» کلمه بابل نیز همین حالت را داشت، بدین معنا که درباره ساکنان پایتخت به کار می‌رفت و سپس در مورد تمام سرزمین به‌طور کلی، اطلاق شد.

در سال‌های اخیر، در مورد کلدانیان فرضیه دیگری عنوان شده است. تصور می‌رود که آن‌ها از نژادی متفاوت با بابلی‌های نخستین بودند که از شمال فرود آمدند و در دره سفلی بین‌النهرین ساکن شدند. در تأیید این نظریه، دلائل زبان‌شناختی ضعیفی در دست است، ولی بیش‌تر به سبب نوشته‌های تورات مورد قبول قرار گرفته است. بدین معنی که کلدانی‌ها در آغاز، در سده هشتم یا هفتم پیش از میلاد، در بین‌النهرین ساکن شدند. مهم‌ترین عبارت مربوط به آن‌ها، در کتاب اشعیا در تورات آمده است که در آن جا گفته شده: «اینک زمین کلدانیان که قومی نبودند و آشور آن را به جهت صحرائشینان بنیان نهاد.» (اشعیا، باب ۲۳، آیه ۱۳). از این جمله چنین استنباط کرده‌اند که اندکی پیش از روزگار اشعیا، کلدانیان به‌عنوان ملت وجود نداشتند و بعد از مدت کوتاهی به قدرت رسیدند.

در جایی دیگر در تورات در کتاب حبقوق^۵ نبی، باب یک، آیات ۵-۷ چنین آمده است. «در میان امت‌ها نظر کنید و ملاحظه نمایید و به شدت متحیر شوید، زیرا که در ایام شما کاری می‌کنم که اگر شما را هم از آن مخبر سازند، باور نخواهید کرد، زیرا که این که آن امت تلخ و تندخو یعنی کلدانیان را برمی‌انگیزانم که در وسط جهان می‌خرامند تا مسکن‌هایی را که از آن ایشان نیست به تصرف درآورند.» این نظریه ارائه شده در تورات روی هم رفته، تا همین اواخر یعنی تا زمان کشف کتیبه‌هایی به خط میخی، مورد قبول عام بود. [۲۰۵]

زبان و کتابت [۲۰۶]

کلده که احتمالاً در روزگار باستان محل اقامت چهار طایفه یا ملت عمده بود و از پادشاهان آن، به‌عنوان فرمانروایان «چهارنژاد» یا کیپرات آریات نام برده شده است، همان‌گونه که می‌توان استنباط کرد، دارای واژگان زبانی یکسان نبوده است. ضمن آن‌که میان زبان این قوم و لهجه‌های «هامی»^۶ و زبان مصر باستان شباهت‌هایی وجود دارد و نیز در بسیاری از موارد شبیه لهجه‌های تاتاری^۷ و تورانی^۸ بوده، و گاهی دارای قرابت‌های سامی و آریایی است.

درباره دستور این زبان، اطلاعات بسیار کمی در دست است. صرف افعال بسیار دشوار بود و شخص و شمار در افعال به‌وسیله پیشوندهایی مشخص می‌شده است.

قدیم‌ترین یادمان‌ها به این زبان، عبارت از یک دسته آجر بوده که بر روی آن‌ها عباراتی را با خط

1. Ur

2. Hur

3. Khaldi

4. Hur

5. Habakkuk

6. Hami

7. Tatar

8. Turanian

میخی نوشته بودند و در آن چنین آمده است:

«بانویش بلتیس^۱، اوروخ^۲ فرمانروای پرهیزگار، پادشاه هور^۳ و پادشاه سرزمین اگد را بر آن داشت که پرستشگاهی برای او (بلتیس) بسازد.» در یادمان دیگر، همان کتیبه، ولی به شیوه‌ای دیگر نوشته شده است و به جای خطوط میخ‌مانند، خط‌هایی به کار برده شده که از لحاظ ضخامت یکسانند و به نظر می‌رسد که همه آن را به وسیله مهر ثبت کرده باشند. ماده عمده‌ای که کلدانیان بر روی آن می‌نوشتند گل‌رس بود، که از آن، به صورت لوح و خشت استفاده می‌کردند. کتیبه‌های سلطنتی را، تنها بر روی خشت می‌نوشتند و خط‌ها را با دقت از یکدیگر جدا می‌ساختند. لوح‌های کلدانیان از جالب‌ترین آثار بازمانده آن‌ها به شمار می‌رود و روش زندگی، آداب، دین و حتی می‌توان گفت دانش این قوم را آشکار می‌سازد. آنچه که درباره اسناد کلدانی موجب شگفتی می‌شود این است که پس از آن که لوح‌ها را می‌ساختند آن‌ها را در پوششی از گل‌رس می‌گذاشتند و بر روی آن دوباره مطالب را می‌نوشتند، به طوری که، از بخش بیرونی، نسخه‌ای از مطلب نوشته شده در درون را نشان می‌دادند که در حقیقت نسخه دوم به شمار می‌رفت.

علاوه بر نوشتن مطلب بر روی گل‌رس، کلدانیان از روزگار باستان عادت داشتند که مطالب خود را بر روی جواهر حک کنند. [۲۰۷] مهر استوانه‌ای شکل یکی از پادشاهان بسیار قدیم، به صورت ترکیب حروفی است که بر روی خشت‌های کهنه به کار می‌رفته است. در این که این مهر، با خشت‌ها هم‌زمان بوده است، تردیدی نیست، زیرا نام همان پادشاه بر روی هر دو نوشته شده است. نوشته روی مهر از این قرار است: «مهر اورخاموس^۴، فرمانروای پرهیزگار، پادشاه اور^۵، ... کاهن اعظم (?) نیر^۶».

دین

جالب‌ترین بقایای کلدانیان گورهای آنان است. برخلاف آشور در بین‌النهرین علیا، در کلدان، گورهای فروانی برجای مانده است. حدس زده می‌شود که آشوری‌ها در روزگار باستان، از کلدان به عنوان محلی برای گورهای خود و دفن مردگان خویش، استفاده می‌کردند. در هر صورت، مقدار بقایای انسانی انباشته شده در بعضی از نقاط کلدان شگفت‌انگیز است و به نظر می‌رسد که بیش از مقداری باشد که جمعیت نواحی اطراف می‌توانست فراهم آورد. در بعضی محل‌ها، تابوت‌ها، روی یکدیگر تا عمق سی و گاهی شصت پا بر روی هم انباشته شده است.

در مورد دین آن‌ها باید گفت که، مبتنی بر پرستش ستارگان بود، خود آسمان، خورشید، ماه و بعضی از سیارات را می‌پرستیدند. گروه‌بندی خدایان عمده کلدانی از این قرار بود: در رأس خدایان، خدایی به نام ایل^۷ یا را^۸ (رع؟) قرار داشت که درباره او، اطلاع زیادی در دست نیست. پس از او،

1. Beltis

2. Uruk

3. Hur

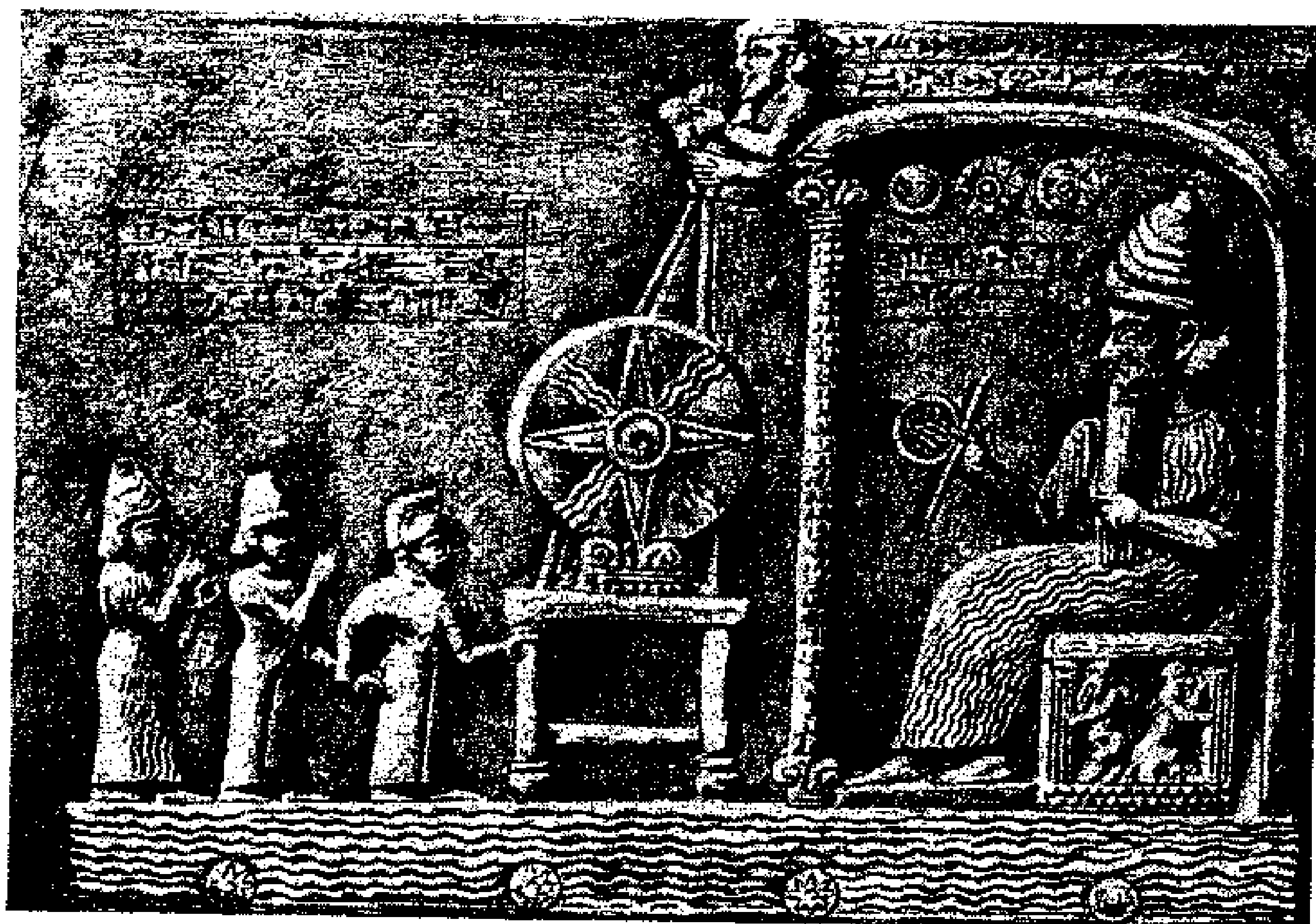
4. Urchamus

5. Ur

6. Niffer

7. Il

8. Ra



شمش (خورشید- خدا) در ضریح خود، نشان او بر روی مذبح است.

خدایان سه گانه انا، بل^۲، (بعل؟) یا بلوس^۳ و هه آ^۴ قرار داشت. هر یک از آن‌ها، همراه یک همسر اصلی است. همسر انا، آنات^۵، و همسر بل، مولیتا^۶ (بلیس) و همسر هه آ یا هوا^۷ به نام داوکینا^۸ بود؛ سپس، خدایان سه گانه دیگری به دنبال می آیند مانند سین^۹، یا هورکی^{۱۰}، ماه-خدا، سان^{۱۱} یا سانس^{۱۲}، خورشید-خدا و، وول^{۱۳} هوا-خدا. همسران خدایان مزبور شالا^{۱۴} یا (تالا^{۱۵}) گولا^{۱۶} (آنونیت^{۱۷}) نام داشتند. همسر هورکی (ماه)، الهه‌ای بود که نام او کاملاً ناشناخته است، ولی لقب او «بانوی بزرگ» بود. پس از آن، با نام پنج خدای کوچک‌تر آشنا می شویم که نمایندگان پنج سیاره بودند: نین^{۱۸} (نی نیپ^{۱۹}) مظهر کیوان، مروداخ^{۲۰} مظهر مشتری، نرگال^{۲۱} مظهر مریخ، ایشتار^{۲۲} مظهر زهره و نبو^{۲۳} مظهر عطارد. همه این خدایان را، خدایان عمده می نامیم و پس از آن‌ها، خدایان بی شماری از درجه دوم و سوم

1. Ana	2. Bel	3. Belus
4. Hea	5. Anat	6. Mulita
7. Hua	8. Davkina	9. Sin
10. Hurki	11. San	12. Sansi
13. Vul	14. Shala	15. Tala
16. Gula	17. Anunit	18. Nin
19. Ninip	20. Merodach	21. Nergal
22. Ishtar	23. Nebu	



بعل-مروداخ (Bel-Merodach) با سلاح آذرخش با تیامات (Tiamat) می‌جنگد.

می‌آیند. خدایان مزبور را مانند خدایان مصری و یونانی و رومی نمی‌توان از یک خانواده دانست. با وجود این، نوعی خویشاوندی میان آن‌ها برقرار بود.

کلدانی‌ها دربارهٔ تکوین جهان چنین می‌پنداشتند که در آغاز، همه چیز در تاریکی به آب فرو رفته بود و جانوران شگفت‌انگیز از میان آن‌ها برخاستند. افرادی بودند که دو بال و یا چهار بال و دو چهره داشتند. افراد دیگر دارای دو سر، یکی سر مرد دیگری سر زن، بر روی یک بدن بودند. همچنین، مردان دیگری دارای سر و شاخ بز و افراد دیگر شُم‌هایی مانند اسب داشتند. بخش فوقانی بدن بعضی از انسان‌ها، پیوسته به بخش‌هایی از بدن اسب بود. گذشته از این، گاوهایی با سری از حیوانی دیگر و سگ‌هایی با چهار بدن و دم ماهی وجود داشت. گذشته از این، ماهی‌ها و خزندگان و مارها و جانوران مختلفی دیده می‌شدند که هر یک، جنبه‌هایی از شکل و ویژگی جانور دیگر را اقتباس کرده بود. شبیه همهٔ آن‌ها در معبد بلوس، دیده می‌شوند. زنی به نام اومورکا^۱، بر آنان فرمانروایی می‌کرد. سپس بلوس آشکار شد و زن را به دو نیم کرد. از یک نیم آن، آسمان را ساخت و از نیم دیگر، زمین را؛ سپس تاریکی را شکافت و زمین و آسمان را تقسیم کرد و به جهان نظم بخشید و جانورانی را که قادر به تحمل روشنایی نبودند، از میان برد. سپس، بلوس چون دریافت که زمین خالی شده است، به



ماهی-خدا، از یک نقش برجسته از نمرود.

یکی از خدایان دستور داد که سر او را از تن جدا سازد و خونش را با خاک بیامیزد و از آن، انسان را بیافریند و جانورانی را به وجود آورد، که قادر به تحمل روشنایی باشند. بشر بدین صورت ساخته شد و چون بخشی از ذکاوت الهی بود، دارای عقل شد. بلوس، با همین ترتیب ستارگان و ماه و خورشید و پنج سیاره را ساخت. به طور کلی می توان دید که این کیهان شناختی، شباهت شگفت انگیزی به تاریخ آفرینش بشر در فصول آغازین کتاب تکوین دارد. حتی بعضی ها، استدلال کرده اند که تورات از آن اقتباس شده است. [۲۰۸]

کلدانیان نخستین، ظاهراً از نابودی کلی نوع بشر به سبب شرارت آن ها بر اثر سیل آگاه بوده اند. در این باره، در افسانه های زمان کلدانی چنین آمده است:

«خداوند در رؤیا به خیسوئروس^۱ (نوح) در خواب ظاهر شد و به او خبر داد که در پانزدهم ماه دایسیوس^۲، نوع بشر بر اثر توفانی از میان خواهد رفت و به او دستور داد نخستین و آخرین نوشته ها را در سیپارا^۳، شهر خورشید، دفن کند و یکی کشتی بسازد و خود با خانواده و دوستان نزدیکش در آن بنشینند و برای خود گوشت و

آشامیدنی تدارک ببینند و پرندگان بالدار و چارپایان زمین را بر روی کشتی بگذارد و چون همه چیز آماده شد، بادبان برافرازد.» خیسوئروس پرسید: «به کجا سفر کنیم» به او گفته شد به نزد خدایان. با این خواهش که با نوع بشر به خوبی رفتار شود. خیسوئروس فرمانی را که در رؤیا دریافت داشته بود در کشتی گذاشت. سیل آغاز شد و پس از آن که فرو نشست، خیسوئروس پرندگان را آزاد کرد و آن ها، چون غذا یا جایی برای آسایش نیافتند، به کشتی بازگشتند. پس از چند روز دوباره پرندگانی را فرستاد که این بار نیز به کشتی بازگشتند، ولی پاهای آن ها به گِل آغشته شده بود. پرندگان پس از آن که برای بار سوم فرستاده شدند دیگر باز نگشتند و خیسوئروس دریافت که زمین دوباره آشکار شده است. پس از آن که بخشی از پوشش کشتی را برداشت دریافت که کشتی بر روی کوهی نشسته است. [۲۰۹]

در این جا نیز، شباهت نزدیکی با روایت تورات به چشم می خورد.

1. Xisuthrus

2. Daesius

3. Sipara

هنر جانوری کلدانی

نبوغ کلدانی‌ها در هنرهای تجسمی، در صورت وجود اوضاع مناسب اجتماعی، به حد اعلای می‌رسید. این موضوع را می‌توان با بررسی نقوش جانوری آن سرزمین بهتر درک کرد. هنر جانوری کلدی، هم از لحاظ برجستگی و نیز از لحاظ ساخت آن، به مراتب بهتر از تندیس‌های انسانی کلدانی‌هاست، به طوری که امروزه موجب شگفتی و اعجاب تندیس‌سازان می‌شود. علت این اختلاف به آسانی مشهود است، زیرا هنگامی که یکی از هنرمندان به ساختن تندیس‌های جانوری می‌پرداخت، موانع و مشکلاتی از قبیل چین و شکن جامه‌ها که در تندیس‌های انسانی پیش می‌آمد، وجود نداشت. هنرمند می‌توانست، اندام‌های بدن جانور را ببیند و حرکات ذاتی و ویژه او را درک کند. وی می‌توانست، اندام‌های بدن جانور مورد نظر را مطرح کند و عضلات زیر پوست حیوان را تجسم بخشد. البته این مطلب، به طور واضح در برجستگی‌ها نقوش آشوری نیز به خوبی دیده می‌شود، ولی آثار کم‌تری از این دست، با اصل و منشأ بابلی، همان تمایل و لااقل همان استعداد هنرمندان کلدانی را آشکار می‌سازند. تندیس‌سازان آشوری، ضمن تقلید از هنر تندیس‌سازان همسایگان خود، تنها از نمونه‌های همسایگان جنوبی خود، یعنی کلدانی‌ها، اقتباس کردند.

در این جا باید، به مهری استوانه‌ای اشاره کرد که آن را می‌توان، به نخستین دروه سلطنت کلدانی منسوب داشت که، دو گاو نر را در یک مزرعه گندم نشان می‌دهد. بلندی این خوشه‌های گندم باعث شگفتی هرودوت شد (کتاب اول، ۱۹۳). [۲۱۰]

تندیس‌های عظیم دروازه‌ها، فرصتی در اختیار انسان می‌گذارد که اندام‌های نیرومند و شکوه طبیعی گاو نر را مشاهده کنیم. در این حجاری‌های آشوری، گاو سهم کم‌تری دارد، تا حجاری مصری. گاو نر وحشی که پادشاهان آشور در صحراهای مجاور شکار می‌کردند، در نقش‌ها دیده می‌شود. تندیس‌سازان کلدانی، گاو‌ها را تنها با یک شاخ نشان می‌دادند. در این جا تندیس‌ساز، تنها به نشان دادن طرح گاو بسنده نکرده و کفل و زیر شکم آن را به شیوه‌ای نشان داده است که ضخامت آن به چشم بخورد.

با توجه به سبک و نوشته روی بسیاری از سنگ‌ها، می‌توان آن‌ها را به قدیم‌ترین مکاتب هنری کلدانی نسبت داد و به طور کلی می‌توان گفت که آغاز همه این آثار هنری در بین‌النهرین سفلا بود. پادشاهان کلدی و آشور، با علاقه شدیدی که به شکار داشتند، مسلماً به نگهداری و تربیت سنگ علاقه وافر نشان می‌دادند، و حتی، تندیس‌سازان را تشویق می‌کردند که تندیس‌هایی از این جانور بسازند. در قصر آشور بانی پال، تندیس‌های کوچکی از بهترین سنگ‌های او یافت شده است. این سنگ‌ها، از نژاد همان سنگ‌های کلدانی است، ولی باید گفت که نیرو و شاید درندگی آن‌ها را در تندیس‌هایی می‌توان دید که نه در حالت استراحت، بلکه در حال حرکت و عمل هستند. در این جا باید به یک سلسله لوح توجه شود که حرکت سنگ‌ها را برای آغاز شکار نشان می‌دهد. بند قلاده

سگ‌ها را ملازمانی در دست گرفته‌اند. باید به بند کشیده قلاده سگ‌ها، بدن‌های کشیده آن‌ها به جلو، تنش هر یک از اعضای آن‌ها و علاقه آن‌ها را به رسیدن به شکار خود، توجه کرد. در یکی از نقوش برجسته، گورخرانی دیده می‌شوند که برخلاف عادت طبیعی خود غافلگیر نمی‌شوند و رو به فرار می‌گذارند. عده زیادی از تعقیب‌کنندگان، آن‌ها را به سوی شکارچیان می‌رانند. شکارچیان، درحالی‌که سگ‌ها، جلوتر از آن‌ها حرکت می‌کنند، به گورخرها حمله می‌برند و آن‌ها را در جهات مختلف می‌پراکنند. آن‌هایی را که در دسترس دارند با تیر می‌زنند و آن‌هایی را که بر زمین نمی‌افتند، تعقیب می‌کنند و به وسیله سگ‌های شکاری بر زمین می‌افکنند.

تندیسی که اکنون در موزه بریتانیا مضبوط است، مرد نیمه‌عریان و ریش تراشیده‌ای را نشان می‌دهد که چوبدستی در دست دارد و سگی نیرومند را به وسیله قلاده‌ای، به صورت یک تسمه بافته، با خود می‌برد. این سگ، نوعی از سگ‌هایی است که از آن‌ها، برای شکار گراز وحشی، کفتار و پلنگ در بیابان‌ها و باتلاق‌ها استفاده می‌کردند. ویژگی این سگ، چنان آشکار است که طبیعی دانان، آن را از نژادی می‌دانند که هنوز نه تنها در بین‌النهرین، بلکه در آسیای مرکزی نیز وجود دارد. شاید آن را بتوان به عنوان نمونه سگ‌های هندی دانست که در روزگار هرودوت (کتاب اول، ۱۹۲)، در قصر استاندار بابل دیده می‌شد. تعداد سگ‌های او به اندازه‌ای زیاد بود که درآمد چهار دهکده را برای نگهداری آن‌ها صرف می‌کردند. [۲۱۱]

از همه تندیس‌های جانوری، که رابطه نزدیک‌تری با انسان دارند و بیش‌تر، در دیوارهای قصرها به چشم می‌خورند، تندیس اسب است. ساکنان این نواحی، از اسب به عنوان حیوان بارکش استفاده نمی‌کردند و استر بود که برای کشیدن ارابه‌های حامل زنان و کودکان و کالاهای به کار می‌رفت. همان‌گونه که در میان اعراب متداول بود، اسب، انحصار به جنگ و شکار داشت، ولی کلدانیان و آشوری‌ها، به بستن به ارابه بسنده نمی‌کردند، بلکه بر آن سوار می‌شدند. ارتش آن‌ها، شامل تعداد زیادی سواره‌نظام مجهز بود و هنرمندان آن‌ها اسب‌ها را به مراتب، بیش‌تر از هنرمندان مصری مجسم می‌کردند.

اسبانی که در حجاری‌های آشوری دیده می‌شوند، اصیل‌تر از اسبان عربی و به‌طور کلی کوتاه‌تر و تنومندتر هستند. سر اسب‌ها کوچک و خوش ترکیب و متناسب و شانه‌های آن‌ها قدری افتاده و گردن آن‌ها کشیده و عضلات نیرومند آن‌ها به خوبی نشان داده شده است. بیننده‌ای نیست که از مشاهده رفتار و حرکتی که تندیس‌ساز آشوری به اسبان بارکش و سواری می‌دهد، به شگفتی نیفتد. این موضوع، در نقوش برجسته آشوریانی پال که مراحل شکار گورخرها را مجسم می‌کند، به خوبی دیده می‌شود. [۲۱۲]

بزکوهی و بز وحشی نیز در حجاری‌ها به چشم می‌خورد، طبعاً جانوران اهلی و وحشی که در این نقوش هستند حیوانات بین‌النهرین و نواحی اطراف آن هستند. هنرمند، از هر فرصتی برای نشان دادن جانوران نادر که گاهی در نینوا دیده می‌شدند، استفاده کرده است. بدین ترتیب، شتری که در بسیاری از نقوش مشاهده می‌شود، همان است که امروزه در همان مناطق و باتلاق‌ها وجود دارد،

ولی در ستون سنگی بلندی که شلمنصر را نشان می‌دهد، شتر با کتریایی دوکوهانه مشاهده می‌شود. در بعضی موارد، شترها را می‌بینیم که مورد حمله گرازهای وحشی قرار گرفته‌اند. در ستون شلمنصر، کرگدن و فیل هندی و نیز میمون‌هایی که در یکی از نقش‌ها دیده می‌شوند، وجود دارند.

پرندگان در نقوش برجسته، مقام دوم را دارا هستند. تندیس‌سازان کلدانی و آشوری، به آن اندازه ماهر و دقیق نبودند که شکل‌ها و پرهای پرندگان را نشان دهند، زیرا برای این کار، خطوط ظریف و رنگ‌های درخشان مورد نیاز بود. هنرمندان مصری بودند که با قلم نقاشی خود گچبری‌های آرامگاه‌های نیل را با تصاویری از پرندگان عمده با شکل‌ها و پرهای رنگارنگ آنان آراستند. در آشور، تنها پرندۀ ای که دیده می‌شود عقاب، یعنی مظهر پیروزی است که بر فراز گردونه پادشاه می‌پرد، یا کرکس است که اجساد دشمنان آشور را در جایی که بر زمین می‌افتادند، می‌خورد. تصویر شترمرغ نیز بر روی تزیینات جامه‌های سلطنتی و مهرها دیده می‌شود. شاید شترمرغ به نظر مقدس می‌آمده است. [۲۱۳]

از موضوعات مشابهی که بر روی الواح بابل دیده می‌شود، یکی نقش شیر است. احتمال دارد که در قصرها و باغ‌های سلطنتی، شیران اهلی وجود داشته بودند. حتی در سده نوزدهم از این‌گونه شیران در آن منطقه دیده می‌شد. هنگامی که توله‌شیرها را شکار می‌کردند، تربیت آن‌ها به آسانی صورت می‌پذیرفت. هرگاه او را گرسنه نمی‌گذاشتند به صورت مصاحب بی‌آزار و تقریباً آرامی تا زمان بلوغ درمی‌آمد. شاید نقش دو شیر موجود در موزه بریتانیا از شیرهای اهلی بودند. زمینه این نقش برجسته، باغی را نشان می‌دهد که متصل به قصر سلطنتی بود نه جنگل و بیابان. درخت مو، با



یک شیر زخمی به وسیله تیر که خون از دهانش می‌ریزد.

خوشه‌های انگور بر روی سرشیری که چرت می‌زند، دیده می‌شود. بعید به نظر می‌رسد که حیوانات وحشی توانسته باشند به چنین باغی راه یابند. پس، می‌توان نتیجه گرفت که هنرمند می‌توانست الگوهای خود را از میان شیرهایی انتخاب کند که آزادانه در میان باغ‌های قصرهای سلطنتی می‌گشتند و خود را در آفتاب گرم می‌کردند، یا دندان‌های درخشان خود را، در بدن شکارهای زنده‌ای فرو می‌بردند و نگهبانان به‌سوی آنان تیر می‌افکندند.

شکارگران سلطنتی، درحالی که معمولاً سوار بر گردونه می‌جنگیدند با شیر مواجه می‌شدند و دو یا سه تن از دلیرترین و ماهرترین خدمتگزاران پادشاه، همیشه حاضر بودند که در صورت لزوم به آن‌ها کمک کنند. در موزه بریتانیا، تعداد زیادی از حجاری‌هایی دیده می‌شود که در آن‌ها، جزئیات شکار تا پایان آورده شده است. به دو لوح اشاره می‌شود که شکار بزرگ آشور بانی پال را نشان می‌دهد. لوح اول، نقش شیری است که به‌وسیله تیری زخمی شده، ولی هنوز بر روی دو پای خود ایستاده است. شاید تیر، به یکی از شریان‌های او خورده است و خون، به‌صورت فراوانی از دهان او بیرون می‌آید. آثار مرگ در چهره او دیده می‌شود و درحالی که کمر او خم شده و زمین را با چنگ گرفته است، نیروی خود را در آخرین تلاش جمع می‌کند که مانع از افتادن خود بر روی زمین شود.

شاید بتوان موارد دیگری را ذکر کرد، ولی بهتر از همه، نقش شکارگاه آشور بانی پال است که نشان می‌دهد، هنرمند آشوری نقش شیر را از روی طبیعت جانور به‌وجود می‌آورد، زیرا فرصت مشاهده شیر را نیز داشت و مسلماً به او اجازه داده می‌شد در شکارهایی به‌عنوان وقایع‌نگار رسمی، حضور یابد. در این‌جا پادشاه، جانوران را می‌دید که به نيزه‌های سربازان حمله می‌کنند، یا از برابر تیرهای گردونه‌رانان می‌گریزند و صف رزم‌دهندگان را می‌شکافند. همچنین هنرمند آشوری، افتادن شیران بر اثر تیرهای مکرر و آخرین تشنجات آن‌ها را مشاهده می‌کرد و بعداً، می‌توانست خاطرات خود را تکمیل و طرح‌های خود را، با بررسی شیرهای کشته شده، تصحیح کند.

در یکی از نقوش برجسته، پادشاه را می‌بینیم که در برابر محراب ایستاده است و پس از شور و هیجان و خطرهای ناشی از شکار که تقریباً به‌صورت نبرد بود، خدایان را سپاس می‌دارد و به‌عنوان سپاسگزاری نسبت به خدایان، جرعه‌ای می‌افشاند. گاهی پادشاه از نزدیک با شیری درگیر می‌شود. در یکی از نقوش برجسته، آشور بانی پال چنین می‌گوید: «من، آشور بانی پال، پادشاه ملت‌ها، پادشاه آشور، درحالی که ایستاده و با شجاعت بسیار با شیری عظیم‌الجثه می‌جنگیدم، گوش او را گرفتم (۱) و به‌نام خدای آشور و ایشتار، الهه جنگ، با نيزه‌ای که در دست داشتم به حیات او پایان دادم.»

به‌سبب چنین تسهیلاتی بود که تندیس‌سازان نینوا، تصاویر دقیقی از شیر برجای نهاده‌اند تا، جانشینان هنرمندتر آن‌ها در یونان و روم. برای هنرمند رومی، نقش شیر تنها جنبه آرایشی داشت. درست است که گاهی نقش‌های جالب‌توجهی از آن به‌دست می‌دادند، ولی همیشه بر طبق سلیقه خود و مقتضیات زمان، در نشان دادن آن مداخله می‌کردند. هنرمند آشوری، هرگز این اشتباه را

مرتکب نمی‌شد، زیرا می‌دانست که این جانوران بزرگ و گوشتخوار هرگز فریه نمی‌شوند و سراسر عصب و عضله هستند، بدون آن‌که در آن‌ها از آن بافت‌های پرچربی تکامل یابد که در جانوران علف‌خوار مانند گاو، گوسفند یا خوک دیده می‌شود. با توجه به شیر مفرغی خورس‌آباد، این مطلب معلوم می‌شود.

هنرمندان بین‌النهرین، با توجه به آشنایی خود از این جانور به‌ندرت از آن به‌عنوان نقش تزئینی استفاده می‌کردند و همیشه جنبه واقعی و طبیعی حیوان را در نظر می‌گرفتند. این موضوع، از شی‌بی که در موزه بریتانیا محفوظ است معلوم می‌شود. دقیقاً مشخص نیست که این شیء در کجا یافت شده، یا چه مورد استفاده‌ای داشته است. شیء مزبور به‌صورت نوعی طاقچه بود که آن را از صخره‌ای به‌دست آوردند، ولی به‌اندازه‌ای هم گود نبود که جای بت یا تندیس باشد. اما هرچه بوده باشد، حرکت دو شیری که در دو زاویه فوقانی آن قرار دارد، بسیار طبیعی است. آن‌ها، با چنگال‌های کشیده خود، به لبه سنگ آویخته شده‌اند و تأثیر خوشی در بیننده برجای می‌گذارند. تصویر شیر را بر روی مليله‌دوزی‌های جامه‌های پادشاهان نیز می‌توان دید. در نمونه‌هایی از آن که در دست است شیر، یا حیوانی دیده می‌شود که دست‌ها و پاها را گاو نری را دارد، ولی بزرگ‌تر از آن و شکل آن ظریف‌تر از شکل بز کوهی است. به نظر می‌رسد که اسبی افسانه‌ای است که شاخی در وسط پیشانی دارد و در قصه‌های شرقی از آن نام برده شده است.

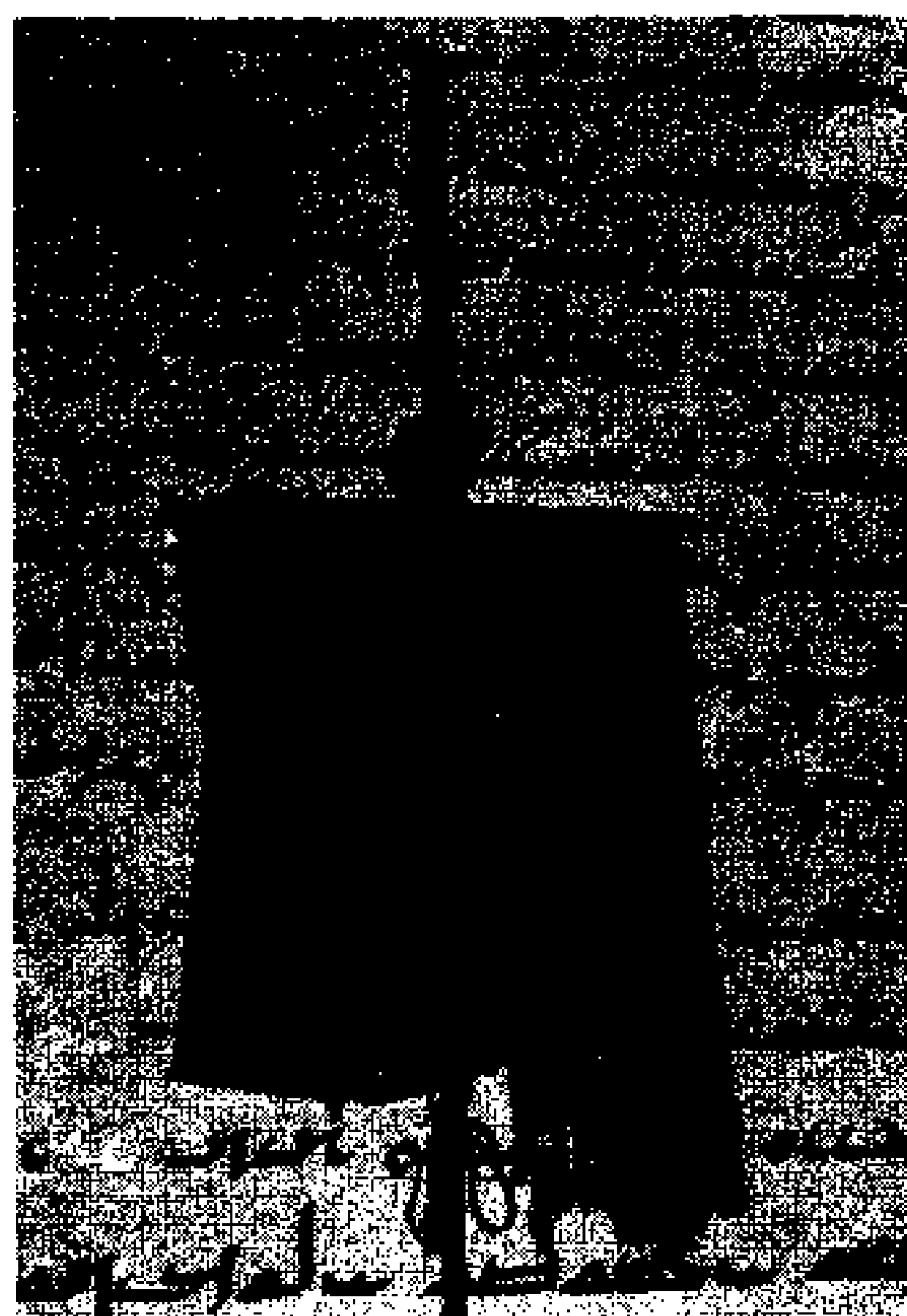
سر شیر با عضلات نیرومند و یال افشان، غالباً نقشمایه‌ای (موتیفی) به‌دست زرگران و نقره‌کاران داده است. نمونه‌ای از آن در مجموعه لوین^۱، در کتابخانه ملی پاریس می‌توان دید، جنس آن از طلاست.

همان دقت نظر، یا به عبارت دیگر، همان درک و دریافت از شکل حیوان را در تندیس‌های افسانه‌ای می‌توان دید که هنرمندان بین‌النهرین در ایجاد آن‌ها، احساس شعف می‌کردند و اگرچه این‌گونه تندیس‌ها، مجموعه‌ای از جنبه‌های مختلف جانوران کاملاً جداگانه است، ولی هنرمندان بین‌النهرین، همه این جنبه‌ها را با نهایت دقت نمایانده‌اند. [۲۱۴]

یکی از جالب‌ترین تندیس‌های مرکب از این‌گونه جنبه‌ها، عبارت از تندیس مردی با بال پرنده و بدن گاو است که در مدخل قصر آشور بانی‌پال قرار دارد. نمونه دیگری از آن را، در یک نقش برجسته آشور بانی‌پال می‌توان دید که او را با بدن شیر نشان می‌دهد. گروه بی‌شماری از گریفین‌ها، یا جانورانی با بدن شیر یا پلنگ و بال‌ها و سرپرنده شکاری، در هنر آشوری به چشم می‌خورد. همچنین در مليله‌دوزی‌های جامه‌های پادشاهان آشور دیده می‌شود که بعدها هنرمندان یونانی از نقش‌های آن استفاده کردند و تندیس زنانی را ساختند که دارای بال‌ها و چنگال‌های پرندگان بودند.

همچنین تندیس مرکبی را می‌توان دید که پرنده‌ای را با سر زنی نشان می‌دهد. در دورهٔ سلسلهٔ سارگون، هنگامی که روابط با مصر برقرار شد، بسیاری از نقشمایه‌های درهٔ نیل، وارد سبک تزئینی بین‌النهرین شد، ولی تأثیر آن زیاد نبود. در پدیده‌هایی که در کلد و آشور مشاهده گشت، مسلماً نیروی ابتکار و قوهٔ خلاقه به مراتب زیادتر از ابداعات مصری شد. به‌طور کلی می‌توان گفت که برای هنرمندان این سرزمین هیچ ترکیب ممکن و وجود نداشت که آن را جلوه‌گر نساختند. سوریه، یهودیه، فنیقیه و همچنین آسیای صغیر، الگوی خیال خود را از هنرمندان کلد و آشور اقتباس کردند. بر اثر تقلید از هنرمندان بین‌النهرین و مصر بود که سفالینه‌سازان یونانی آثار بدیعی به‌وجود آوردند و هنرمندان دورهٔ رنسانس، از آنها پیروی کردند و در آثار هنری روزگار ما تأثیر برجای نهادند. [۲۱۵]

درفش. علامت ویژه قوم مندایی



منداییان^۱

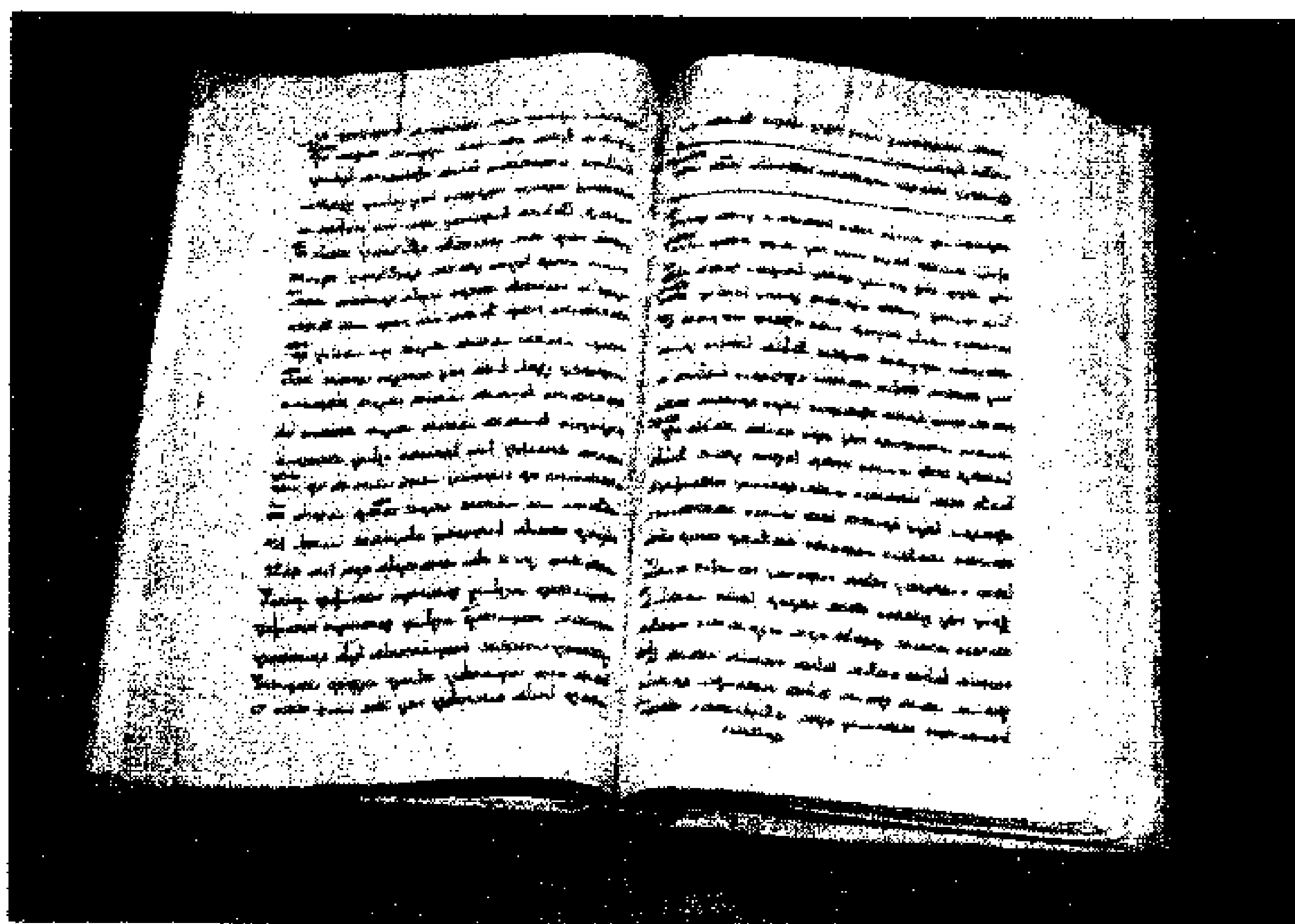
شناخت قومی

منداییان نه از آن لحاظ که یک شعبه بازمانده جداگانه از نژاد سامی هستند، بلکه به سبب دین، زبان و ادبیات مقدسشان مورد توجه قرار گرفته‌اند. گذشته از مدارک مربوط به تعالیم و اشعار دینی شان، ادبیات بازمانده آن‌ها شامل بقایا و تفکرات و اساطیر عرفانی باستانی است. پیروان آیین مندایی، خواه در جوامع بزرگ‌تر، خواه گروه‌های خانوادگی مشخص کوچک‌تر، هنوز در شهرها و شهرک‌های فرات سفلا، دجله سفلا، و رودهایی که شرق عراق و استان ایرانی خوزستان را آبیاری می‌کند، یافت می‌شوند. در واقع، زیستن در مجاورت رودها برای آن‌ها الزامی است، زیرا غوطه خوردن در آب روان، یک جنبه مشخص آیینی آن‌هاست.

تا آن‌جا که می‌دانیم، زندگی آن‌ها در کمال سادگی می‌گذشته است و آنان معاش خود را به عنوان درودگر، آهنگر، قفل‌ساز و طلاکار تأمین می‌کردند. راهنمایان مذهبی آنان، وظیفه انجام دادن تشریفات دینی عمومی را داشتند که تعداد آن‌ها زیاد نبود و به هیچ وجه، حرقه باشکوهی نبوده است و اینان بعضی از مراسم را از سوی اعضای جامعه انجام می‌دادند. وظیفه آن‌ها، از برخواندن خلاصه‌هایی از کتاب‌های مقدس بود. در دین مندایی مانند سایر ادیان، چنین از برخوانی‌ها جای دعا‌هایی را می‌گیرد و در ارتباط با مراسم مذهبی برای تأمین نجات روح است.

از زمانی که مندایی‌ها شروع به گردآوری متون دینی خود کردند که این متون عبارتند از اسناد اسطوره‌ای و افسانه‌ای که به عنوان الهامات به‌شمار می‌آمدند، داشتن نسخه‌ای از کتاب‌های مقدس

۱. Mandaeans



تصویری از یک صفحه کتاب گنزاربا (صُخف آدم).

آنان، در نظر ایشان به عنوان وسیله پاک‌سازی آنان از گناه به‌شمار می‌آمده است. در نتیجه، نه تنها رهبران دینی، بلکه تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از افراد عادی نسخه‌هایی از آن را با خود داشتند، بعضی از این کتاب‌ها را مبلغان عیسوی از نوآیین‌ها به‌دست آوردند و بعضی دیگر را خریداری کردند. در نتیجه، تنها تعداد کمی از نسخه‌های مندایی به کتابخانه‌های اروپایی راه یافت. کتاب‌ها بیشتر تر به گویش مشخص سامی و به خط ویژه‌ای نوشته شده است. [۲۱۶]

ریشه‌های تاریخی و گستره جغرافیایی

بنابر برخی منابع، کلمه مندای از مادا و آماد است که از کلمه مادی و ماد گرفته شده است و این کلمه در یونان باستان نام مادی داشته است. البته حد غربی جغرافیایی ماد تا مرز غربی ایران در روزگار مادها و هخامنشان و سلوکیان و اشکانان امتداد داشته است. منداییان، بنابر گفته خودشان، روزگاری به‌خاطر برخی شرایط مشکل اجتماعی و قومی، از ناحیه کنعان به‌سوی سوریه به مهاجرت پرداختند و به ناحیه حرّان در حوزه رود فرات رسیدند که قلمرو مادها بود. البته این توضیح مورد تأیید همه شرق‌شناسان نیست، زیرا برخی همچون پروفیسور ماتسوخ^۱ نولدکه^۲ و دیگران معتقدند که این کلمه از «مندای» به‌معنای «عرفان» گرفته شده است.

1. Matsokh

2. Noldike

با مقایسه تقویم سال و ماه ایشان که نسخه دومی برای تقویم یزدگردی است می‌توان به ارتباط تاریخی و اجتماعی آن‌ها با مردم بومی سرزمینی که در عهد مادها و هخامنشان و یونانی‌ها و اشکانان و ماد و مادای که از روزگار ساسانیان به بعد، ایرانشهر خوانده شده است، پی برد.

این قوم آرامی که محل سکونت اولیه آن‌ها در مصر و فلسطین بوده است، نزدیک به دو هزار سال پیش، بر اثر برخورد با اقوام دیگر منطقه مجبور به ترک سرزمین اصلی خود شده و به مهاجرت پرداختند و به سوی شمال سوریه و بین‌النهرین و سپس به خوزستان که در منطقه تحت فرمانروایی اشکانان و از شرایط جغرافیایی مناسبی نیز برخوردار بود، وارد شدند.^۱ این مهاجرت در زمان اردوان سوم اشکانی صورت گرفت. منداییان خود را از پیروان شیث می‌دانند.

خط و زبان این قوم ریشه در آرامی دارد و از آن‌جا که خط و زبانی کهن است، بخش اعظم این خط و زبان، به علت عدم دسترسی زبان‌شناسان و خط‌شناسان، نامکشوف مانده است. مدارکی به این خط و زبان به دست آمده است که تا حدی به شناخت این قوم باستانی کمک می‌کند.

باید گفت که اصرار پیشوایان دینی این قوم، در پوشیده نگاه داشتن آثار دینی و مطالب مذهبی و انجام احکام و سنت‌های دینی، به دور از چشم دیگران و نیز آموختن خط و آثار معارف دینی به افراد کمی از خود منداییان باعث شده است که این حوزه معرفتی، دور از دسترس دانشمندان قرار گیرد. وقوف بر این مطالب، تا حدی در حوزه اختیار پیشوا یا شیخ، یا گنجوری است که به زبان مندایی گزنا^۱ خوانده می‌شود و این مستوری و نهفتگی از نظرها، موجب بسیاری از محرومیت‌های این قوم شده است.

برخی از متعصبین مسیحی عقیده دارند که دین مندایی کلید باب مسیحیت بوده است و آیین مزبور را نه فقط تکمیل‌کننده فلسفه عالی حکمت و مکتب خداشناسی می‌شناسند، بلکه در پاره‌ای موارد، مؤثر در سایر دین‌ها می‌دانند.^۲ هانری پوش^۲، در کتاب تاریخ عمومی خود می‌نویسد:

«آیین مسیحیت که اصول آن مبتنی بر شناسایی کامل و عالی طبیعت و وظایف خالق است، از مندایی‌گری الهام گرفته و به عبارت دیگر مندایی‌گری نشانه و طلیعه مسیحیت بوده است.^۳»

در آثار و نوشته‌های یونانی صراحت بیش‌تری در مورد مندایی‌ها به چشم می‌خورد. «بالاخره انجیل یوحنا با آن که مندرجات آن به وضوح منطبق بر اصول مندایی‌گری است. با وجود این، آیین مزبور را مورد حمله قرار داده و عقیده دارد که مسیح وارث کلیه صفات و مواهب و مشخصات یحیی، پیشوای مسیحیت اول و مبتکر قانون تعمید بوده است و در حقیقت، یحیی مبشر و پیشاهنگ عیسویت می‌باشد، اما مسلم است که بسیاری از اصول و قواعد آیین مسیحیت تحت تأثیر و نفوذ مندایی‌گری بوده و از آن، الهام گرفته است.»

در انجیل یوحنا در باب اول آمده است که «شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی



تعمید طفل به توسط معتمد.

بود. او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او، ایمان آورند.» بنابراین، مشاهده می شود که انجیل، یحیی را بشارت دهنده عیسی می داند و این که آیا یحیی در کجای رود اردن تعمید می داد، در انجیل یوحنا آمده است: «یحیی در بیت عبره، در آن سوی اردن با آب تعمید می داد.» ولی در باب سوم انجیل یوحنا باز آمده است که: «یحیی در عینون نزدیک سالیم، تعمید می داد زیرا که در آن جا آب بسیار بود و مردم می آمدند و تعمید می گرفتند.» از این رو، اقامتگاه پیروان یحیی و زکریا را می توان به ظن قوی در کنار اردن دانست.

اما یکی دانستن یحیای ناصری با یوحنای تعمیددهنده امری نادرست است زیرا یحیی در ناصره نبوده و ناصره نیز جایی مناسب جهت تعمید نبوده است. [۲۱۷]

مراسم تعمید [۲۱۸]

یکی از باشکوه ترین اعمال سنتی منداییان تعمید است که در زبان مندایی «مصوتا» یا «مصبوتا» خوانده می شود. این رسم، ویژگی آیین مندایی است. این مراسم در آب جاری انجام می گرفته و

هم‌اکنون نیز در روزهای یکشنبه برگزار می‌گردد. معنای این عمل آن است که تعمید، فرد را از بندهای دنیای مادی رها می‌سازد و شخص در برابر خداوند بزرگ و توانا، بنده خاشع می‌شود. این عمل دیرین و کهن، یکی از ارکان مهم سنت دین مندایی بوده است و از طریق همین تعمید است که فرد، مندایی به‌شمار می‌آید.

انجام مراسم تعمید از دیرباز در میان منداییان معمول بوده و امروزه هم بین آنان متداول است و منداییان در جشن‌ها و عیدها به‌انجام این رسم دینی مبادرت می‌کنند زیرا این کار از فرایض دینی آنان به‌شمار می‌رود. برای انجام تعمید، تعمیدشونده لباس رسمی و دینی خود را که از پارچه سفید نخی درست شده و در زبان مندایی به آن «رسته» گفته می‌شود، می‌پوشد. لباس از پنج قسمت یعنی: (۱) پیراهنی بلند به‌نام دشداشه؛ (۲) دستار یا برز نقاهوار؛ (۳) کمربندی پشمی و سفید به‌طول دو تا دو و نیم متر به‌نام همیانه؛ (۴) شلواری که در زبان مندایی شلوارا نامیده می‌شود و (۵) شال دورگردن یا نصیقه، تشکیل شده است.

در پوشیدن پوشاک، هفت تکه به‌هنگام تعمید، به‌صورت درست آن و بستن همیانه دقت لازم باید صورت گیرد. شال گردن و دستار باید درست بسته شوند و اگر شخص، تردیدی در استفاده صحیح در آن‌ها داشته باشد، باید به سراغ عالم روحانی، یا نزد کسی که در این کار تجربه است برود تا واریسی شود و اگر خطایی در مورد استفاده از آن‌ها به‌کار رفته باشد، تصحیح گردد، زیرا اگر کسی لباس رسته را مطابق با قوانینش به تن نکرده باشد، تعمید او درست نیست.

بعد از آن که عالم روحانی از درست بودن استفاده از جامه تعمید اطمینان حاصل کرد، شاخه‌ای بلند از درخت یاس که «آغا» نامیده می‌شود و نیز ساقه باریکی از همان درخت را به‌صورت انگشتی درمی‌آورد و «کلیله» نامیده می‌شود برمی‌دارد و به‌سوی آب جاری و روان رود به‌راه می‌افتد. در کنار آب جاری به مراسم «رشامه»، که در واقع، نوعی وضو و یکی از اساسی‌ترین رسوم و واجبات دین مندایی است می‌پردازد. درباره رشامه باید گفت که هر فرد مندایی باید سه بار در روز، به‌هنگام صبح و ظهر و عصر، عمل رشامه را انجام دهد. البته رشامه در هر کجا که آب جاری وجود داشته باشد، می‌تواند انجام گیرد. عمل رشامه را روبه شمال که قبله منداییان در آن طرف است، انجام می‌دهند. زیرا مکان مقدس منداییان در شمال قرار دارد، جایی که اعمال نیک و بد شخص سنجیده می‌شود و حکم پایانی در مورد او صادر می‌گردد.

عالم روحانی به‌هنگام اجرای مراسم تعمید، رو به شمال می‌ایستد و با ذکر نام خداوند شروع به خواندن بوته (آیه)‌های مربوط به پیچاندن «آغا» یا شاخه بزرگ‌تر یاس می‌کند. سپس جامه تعمید شونده را بازرسی می‌کند که از درست پوشیدن رسته و دیگر تکه‌ها اطمینان حاصل کند و بعد دعای مربوط به آن را می‌خواند. پس از آن که ورد خوانده شد، روحانی مندایی به شخص تعمیدشونده نزدیک می‌شود و اسم دینی شخص تعمید شونده را که در مندایی «ملواشه» نامیده می‌شود، می‌پرسد و سپس روحانی مندایی، شروع به خواندن بوته‌هایی می‌کند که برای آمرزش روح شخص

تعمیدشونده است. بعد، دعا‌های دیگری خوانده می‌شود و انگشتی کلیده را که از شاخه نازک یاس درست شده است، در زیر دستار خود می‌گذارد و بعد با دست راست خود دنباله دستار را که «پندامه» نامیده می‌شود از چپ به راست به دور دهان خود می‌بندد و شروع به خواندن بوته‌هایی می‌کند و به سوی آب رود، روان می‌گردد. شخص تعمید یابنده درحالی که انگشت کلیده را نیز در انگشت کوچک دست راست خود دارد، به دنبال عالم روحانی که در همین وقت، وارد آب شده و منتظر شخص تعمیدشونده روبه شمال ایستاده است و دعا می‌خواند می‌رود. خلاصه و ترجمه دعا، بدین مضمون است:

«با نام پروردگار بزرگ و جاویدان من (تعمیدشونده اسم دینی اش را می‌گوید)، در آب جاری پاک و مقدس فرو رفته و تعمید گشتم و این تعمید من، چون تعمید ملکا بهرام ربّا^۱ فرزند نیکان و بزرگان است. تعمیدم مرا از گزند اهریمنان و بدی‌ها دور می‌دارد، بر ایمانم می‌افزاید و به ملکوت خداوند عروج خواهم کرد.»

سپس تعمیدشونده سه بار روبه شمال در آب رود فرو خواهد رفت و عالم روحانی به او در این امر کمک می‌کند. عالم روحانی سه بار با چهار انگشت خود بر روی پیشانی تعمیدشونده می‌کشد و دعا می‌خواند و با دست راست خویش سه بار آب برمی‌دارد و تعمید شونده آب را می‌نوشد و عالم روحانی دعا می‌خواند. سپس تعمیدشونده پس از خروج از آب، دور تریانا (بخوردان)، از راست به چپ می‌چرخد و دعا می‌خواند و بعد، بر روی سنگی روبه شمال می‌نشیند و بوته‌ای می‌خواند که معنایش این است:

من با روانی پاک و آرام و آزاد از آب جاری و پاکیزه رود بیرون آمدم و رسم تعمید را انجام دادم، به همان گونه که حضرت شیتل فرزند حضرت آدم ابوالبشر به همین راه و روش اقتدا کرد. ما مندایی‌ها نیز امروزه طبق وصیت الهی او این اعمال را به جا می‌آوریم. خدایی که پروردگار تواناست و خورشید را در آن دخالتی نمی‌باشد... آفتاب فاقد هرگونه قدرت و اراده‌ای بر بشر است. بار خداوندگارا، شما فرمودید که آفتاب فاقد ربوبیت و باطل است و کسی که آفتاب را ستایش و تعظیم و تکریم کند برخلاف مسیر الهی و حق بوده و مردود و باطل باطل می‌باشد... و نیز کسی که ماه را کرنش می‌کند باطل و خلاقار است... ما تمام اعمال تعمیدمان خدایی بوده و به خواست حق تعالی انجام می‌پذیرد... بار خدایا تو فرمودی که آتش و هر چیز دیگر غیر تو فاقد اراده و باطل باطل است و کسی که آن‌ها را تعظیم و سجده می‌کند نیز حق‌شکن و باطل و از مفسدین و منکرین است.



یک معمد و یک تعمیدشونده در پشت بخوردان گلی.

یکی از دیگر مراسم منداییان استفاده از نوعی بخور به نام سندلوس است که عالم روحانی آن را در بخوردان گلین (= تریانا) و در زغال افروخته می‌گذارد و سپس همراه این بخور عطراگین و بوی خوش، عالم روحانی روبه شمال ایستاده و بوته‌هایی می‌خواند و بعد، چهار انگشت خود را در کاسه‌ای کوچک و برنجی که در آن، روغن کنجد ریخته شده فرو می‌برد و بر پیشانی تعمیدشونده از راست به چپ می‌مالد و دعای مخصوص آن را می‌خواند این کار را «رشمه کردن» می‌نامند.

در این مراسم، نان تبرک یافته مقدس که از آرد گندم، نمک و آب پاک و جاری رود در «تریانا» یا آتشدان گلی پخته شده و «پهتا» خوانده می‌شود در دهان تعمید شونده برای تبرک می‌گذارد. سپس عالم روحانی کاسه برنجی «کپتا» را از آب رود پر می‌کند و به تعمیدشونده می‌دهد که آب آن را سر بکشد و در همین زمان است که عالم روحانی از تعمیدشونده میثاق و پیمان می‌گیرد درحالی‌که دست راستش در دست تعمید شونده است، برای این امر نیز دعاهایی خوانده می‌شود.

تعمید، به خواست تعمیدشونده است و هر فرد مندایی هر زمان که اراده کند می‌تواند تعمید یابد. اما تعمید الزامی آن است که یک نفر مندایی باید در مواقع لزوم، حتماً به انجام آن مبادرت ورزد. موارد و زمان‌هایی که تعمید حتماً باید انجام گیرد عبارت است از: ۱) تمام نوزادان برای آن که مندایی به حساب آیند، بعد از چهل و پنج‌روزگی؛ ۲) زن زائو بعد از وضع حمل؛ ۳) عروس و داماد

قبل از مراسم عقد؛ ۴) عروس و داماد یک هفته بعد از مراسم عقد؛ ۵) تعمید پدرخوانده (اشکندا) به هنگام تعمید نوزاد؛ ۶) انجام دهندگان اعمال حرام و خلاف؛ ۷) تعمید کسانی که حمل جنازه انجام داده‌اند؛ ۸) تعمید کسی که به زن زانو دست زده باشد؛ ۹) دختری که به عادت ماهانه دچار شده باشد؛ ۱۰) پسری که احتلام به او دست دهد؛ ۱۱) فردی که مرده‌ای را لمس کند.

خط و زبان [۲۱۹]

گویی که ادبیات مندایی بدان نوشته شده یک لهجه آرامی بابلی است. زبان ادبی مندایی که از لحاظ تولد که^۱ برای بررسی زبان‌های سامی کمال اهمیت را دارد، برخلاف زبان‌های آرامی، یهودی و بابلی که با کلمات عبری مخلوط شده و حتی برخلاف زبان سریانی که کلمات و عبارات یونانی در آن نفوذ کرده از تأثیر زبان‌های بیگانه برکنار مانده است. این خط که مستقیماً از آرامی مشتق شده، آسان‌ترین و کامل‌ترین خطوط سامی است. زیرا در آن مصوت‌ها نیز به کار می‌رود و خط فونتیک است. خط شامل بیست و سه واج و از راست به چپ نوشته می‌شود. زبان مندایی نوعی از آرامی بود که در بابل سفلا تکامل یافت و نزدیک‌ترین به آن، لهجه ویژه تلمود، یعنی آرامی بابلی علیاست. تفسیر صحیح متون، در صورتی که به دقت نوشته شده و به خوبی محفوظ مانده باشد، از طریق دستور زبانی که تولد که نوشته، امکان پذیر شده است.

اما با وجود دستور زبان تولد که، به آسانی نمی‌توان نوشته‌های منداییان را به طور کامل ترجمه کرد. نوشته‌های مندایی^۲ شامل تعداد بسیاری از عباراتی است که می‌توان معنای آن را فقط حدس زد یا حتی برخی موارد، به نظر می‌رسد که بسیاری از عبارات اصل فارسی دارد و تعدادی از کلمات اصیل آرامی در آن‌ها یافت می‌شود که استفاده از آن‌ها با روح متن مندایی سازگاری ندارد. گاه نیز کلمات و عبارات حاوی یک مفهوم خداشناسی یا تشریفاتی است که قابل فهم نیست.

از ترجمه‌ها، باید از ترجمه ایگناتیوس^۳ یسوعی، که در قرن هفدهم در بصره به تبلیغ می‌پرداخت نام برد. وی طی حدود سی سال در تماس مستقیم با منداییان بود و می‌گوید که تا اندازه‌ای از زبان آن‌ها آگاهی یافته است، ولی جانشین او به نام آنجلوس^۴ ادعا می‌کند که قادر به درک نوشته‌های آنان است. موادی که آبراهام اشه لنسیس^۵ دانشمند مارونی از سه کتاب مندایی به دست آورده و آن را در رم در ۱۶۶۰ به چاپ رسانده، در واقع، با کمک منداییان عیسوی شده و مقیم در رم صورت گرفته

1. Noldeke

۲. قدمت خط مندایی با مقایسه الفبای نوشتاری مندایی که توسط ژولیوس اوتینگ Julius Euting در Tabula scripturae aramica, strasburg, 1890 کتاب گرنه پهلوی نیز دارد، درمی‌یابیم که این علائم شبیه علائم به کار رفته در کتیبه‌های نبطی سنیایی که متعلق به سده‌های ۲-۵ بعد از میلاد و بیشتر شبیه آن‌هایی است که در کتیبه‌های یافت شده در الحجر (El-Hajr) به دست آمده و در سده اول میلادی نوشته شده است.

3. Ignatius

4. Angelus

5. Abraham Echellensis

است. از همان دوره، سه نسخه مربوط به آداب غسل تعمید منداییان به دست آمده است و نشان می‌دهد که مترجمان حتی، در نخستین سطرهای کتاب، حیرت زده شدند، زیرا در واقع آن مطالب، مربوط به دعای مقدماتی منداییان بوده است.

پوینون^۱، نهایت سعی خود را به عمل آورده تا کتیبه‌های مندایی را ترجمه کند و عبارات بی‌شماری از کتب آن‌ها را بخواند ولی او نیز دچار اشتباهات فراوان شده است.

درباره زبان امروزی منداییان باید گفت که تلفظ آن‌ها بی‌شبهت به عربی نیست و اگر کسی زبان عربی نداند تصور می‌کند که آن‌ها عربی حرف می‌زنند و این شاید به لحاظ نفوذ زبان عرب بعد از اسلام در سرزمین آن‌ها باشد. مندایی‌های کنونی (صبی‌ها) به فارسی و عربی هر دو تکلم می‌کنند.

نوشته‌های مندایی [۲۲۰]

گرانبهاترین این نوشته‌ها از لحاظ تاریخی، عبارت از قدیم‌ترین بخش‌های ادبیات مندایی بوده و در سدراربا، کتاب بزرگ یا گنزا^۲ (گنجینه)، گردآوری شده است. گنزا، یا سدراربا (= کتاب بزرگ) به توسط لیدزبارسکی^۳ به زبان آلمانی ترجمه و منتشر شده است. این نوشته‌ها بیش‌تر شامل رسالات دینی، افسانه‌ای، تاریخی و اخلاقی است که الهامات، دعاها و سرودها در آن‌ها پراکنده‌اند. در این کتاب مطالب مهمی درباره احکام دین، جهان آخرت و نیز تعالیم و چگونگی زندگی حضرت آدم، حضرت شیث بن آدم، حضرت نوح، حضرت سام بن نوح و حضرت یحیی آمده است.

در بعضی از نوشته‌های منداییان، اقتباسی از آثار کهن‌تر صورت گرفته است که اکنون آن آثار وجود ندارند. تردیدی نیست که اسناد گنزا که درباره اندیشه و احساسات منداییان است. نوشته‌های بعدی شیوخ مندایی بوده که می‌خواستند بخش اعظم ادبیات باستانی خود را به نسل‌های آینده انتقال دهند.

به مانند گنزا، سدرایحیی^۴ (کتاب یحیی) یا دراشه ملک (دعاهای شاهان) که گاهی به عنوان دراشه یحیی (دعاهای یحیی) در نظر گرفته می‌شود. دعاهای یحیی نیز مجموعه‌ای از رسالات است که به شکلی ناقص گردآوری شده است. بخش عمده آن‌ها مربوط به تعالیم یحپای تعمیددهنده است. مطالبی که در گنزا آورده شده یحیی را به عنوان پیامبر عاقل و پرهیزگار واقعی نشان می‌دهد و آن را به صورتی مردم‌پسند ارائه داده‌اند. قبل از شکل قدیمی نام او یعنی یوحنا، کلمه عربی یحیی آورده شده است و از این حقایق می‌توان استنتاج کرد که محتویات این مجموعه، مدت‌ها بعد از گنزای بزرگ گردآوری شده است.

قلستا^۵، مجلدی که حاوی دعاها برای جشن سالانه تعمید و مراسمی برای مردگان، ماسهقتا^۶

1. Poynon

2. Ganza

3. Lidzbārski

4. Sedra d'Yahyā

5. Golasta

6. masseqtā

است. بخش‌های شاعرانه آن، که آن‌ها را به عنوان سرودها یا دعا‌هایی از بر می‌خوانند، در خور آن هستند که در کنار سرودهای گنزا ذکر شوند. اگرچه احتمال دارد که به مانند آن‌ها، کهن نباشند، جنبه‌های عبادی وابسته به آن‌ها، شاید مربوط به دوره بعد باشد و در رابطه با نویسندگانی به حساب آید که با صورت محض زبان مندایی آشنا نبوده‌اند. همان مطلب درباره دو بخش «تشریفات دینی» صادق است که تاکنون به چاپ نرسیده است.

جنبه‌های دعایی دو اثر یاد شده، با دیوان^۱ که در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود، مطابقت دارد. کلمه دیوان از سوی منداییان، به اثری گفته می‌شود که بر روی یک قطعه کاغذ طولانی نوشته شده باشد. دیوان دیگری که اکنون در کتابخانه واتیکان وجود دارد، حدود هفت متر طول دارد و شامل یک سلسله طرح‌هایی است که توقف‌گاه‌هایی را نشان می‌دهد که روح یک متوفای مندایی باید از آن، در صعود خود، عبور کند و به مقصد خود یعنی ترازوها و تخت آباتور^۲ برسد. طرح‌های عمده آن، عمدتاً با خط کش و پرگار کشیده شد و امکان دارد که کار یک کودک باشد و حال آن‌که بخش‌هایی از متن که در کنار تصویرها یا در میان آن‌هاست، بر اثر لک‌ها و خرابی کاغذ قابل تشخیص نیست.

کتاب دیگر به نام دراشن^۳ (کتاب تعمید): در این کتاب تمام مراسم تعمید شرح داده شده و کتاب مخصوص مراسم تعمید است.

متن دیگر ائیانی (عبادت) است، از این کتاب برای انجام عبادت و نماز استفاده می‌شود، زیرا تمام رسوم عبادت در آن نگاشته شده. کتاب اشفر ملواشه برای آوردن اسم دینی به کار می‌رود. علاوه بر این کتاب‌ها نوشته‌های مهم دیگری هم موجود است که باز به نوبه خود از اهمیت قابل توجهی برخوردارند و مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از تفسیر پغرا^۴، که درباره بدن انسان و چگونگی ساختمان آن بحث کرده است. نوشته مهم دیگر منداییان به نام آلماریشایا^۵ است که درباره تکوین و به وجود آمدن جهان گفتگو می‌کند. طومار حران^۶ گوبیثا^۷، یکی از نوشته‌های تاریخی و مهم منداییان است که در آن، درباره سرگذشت و نیز چگونگی مهاجرت منداییان از فلسطین نوشته شده است. قماها، دعا‌هایی است که به صورت بوته (آیه) است که برای نگهداری و حفظ افراد مندایی از شر و بلا خوانده می‌شود. یکی دیگر از نوشته‌های مهم منداییان الف ترسریشال^۷ است که برای حل معضلات دینی به کار می‌آید و منداییان به ویژه روحانیان آن‌ها برای گرفتن پاسخ سؤال‌هایشان به این هزار و دوازده سؤال مراجعه می‌کنند.

مهم‌ترین و وسیع‌ترین بخش نوشته‌های مندایی جنبه دعایی و اسطوره‌ای دارد. اسطوره‌ها مربوط به اصل و ماهیت جهان‌خدایان و بشر است و همچنین تاریخ دین بشر. با بررسی متون

1. Dīvān

2. Abatūr

3. našmaṭa

4. Payra

5. Almarishaya

6. Gobitha

7. Alf Tresar Šiāla

مندایی می‌توان به نکته‌هایی پی‌برد. الف: آشنایی با مفاهیم بعضی از مراسم مندایی. ب: نظریه‌ای در باب منشأ و تاریخ کهن دین مندایی. ج: پیشبرد دانش ما درباره جنبه عرفانی شرقی و مفاهیم دینی آن.

معبد مندایی^۱ یا مشکنه^۲ [۲۲۱]

معبد مندایی در حقیقت شامل اتاق کوچکی است که از نی و گل در آب ساخته شده است و برای پوشاندن آداب دینی از چشم کفار است. در بخش جنوبی آن سوراخ کوچکی تعبیه شده که روزنی جهت ورود نور است. داخل بنا طاقچه‌های چوبی وجود دارد که نشان می‌دهد این اتاق یا حجره ویژه روحانیان دین مندایی است. ورود به این حجره، جهت افراد عادی، مجاز نیست ولی گویا سالی یکبار این ممنوعیت از میان می‌رود و افراد مندایی جهت تبرک و تیمن به آن جا می‌روند. در داخل محوطه حوض آبی ساخته شده که به توسط جوی کوچکی به رود مجاور متصل می‌شود. مراسم دینی ممکن است نزدیک همین حوض و در خارج از محوطه معبد انجام یابد. آنان احترام خاصی برای آب جاری یعنی یردن^۳، قایلند.

روحانیون و کسانی که مأمور انجام امور معابد هستند غالباً مشخص و متمایز از سایر افراد فرقه می‌باشند. انتخاب این هیأت طی مراسمی بدین مضمون انجام می‌گیرد که یک کودک مندایی هفت ساله، تحت تعلیم بزرگان مذهبی آن فرقه قرار می‌گیرد و سپس در سن نوزده سالگی چنان آماده می‌شود که با عنوان «شکاندا»، می‌تواند در مجمع روحانیان حضور یابد و به‌هنگام انجام تشریفات دینی وظایف امام جماعت را برعهده بگیرد و پس از گذشت شش ماه یا یک سال «شکاندا»، به سمت پیشوای مذهبی یا «تارمیدا»^۴ انتخاب می‌شود و سپس، همین پیشوایان مذهبی «گانزیرا»^۵ یا شیخ بزرگ را انتخاب می‌کنند. البته در میان مندایی‌ها، کهنات ارثی است، از آن جهت که مندایی‌ها احترام بسیار به آب می‌گذارند و به‌همین جهت از دیرباز، معبد و عبادت‌گاه در آب می‌سازند و تعمید (شستشو) و برخی اعمال دینی را در آب به‌جا می‌آورند. عبادت‌گاه مندایی را «معبد ماه» نیز می‌نامند.

جشن‌ها و مراسم [۲۲۲]

در میان رسم‌های قوم مندایی، اعیاد به تمامی مذهبی است و به مناسبت‌های دینی برپا می‌گردد. از جمله اعیاد مهم در طول سال هفت عید مشخص می‌باشند که عبارتند از:

- (۱) دهواربا، یا عید بزرگ؛ (۲) عید شیشان؛ (۳) دهوا حوئینا یا عید کوچک؛ (۴) پروانایا یا، بنجه؛ (۵) دهوا دیمانه، که روز تولد حضرت یحیی است؛ (۶) عید فل؛ (۷) عاشوریه.
- دهواربا عید بزرگ منداییان در اول ماه «دولا» و مصادف اوایل امرداد یزدگری است. اما یک روز

1. Mandi

2. Mashkana

3. Yardan = اردن

4. Tarmida

5. Ganzibra

قبل از آن، یعنی در روز سی‌ام و در آخرین روز ماه «گدیا»، که منداییان آن را «کنشوزه‌لی» می‌نامند به خانه‌تکانی و نیز دور کردن اندیشه‌ها و افکار بد از خود می‌پردازند و به تعمید جهت پاکیزگی و طهارت می‌روند. در این روز به ذبح حیوانات حلال گوشت نمی‌پردازند، زیرا در گنزاربا (صُخُف آدم)، کتاب مقدس منداییان آمده است که «حیوانات حلال گوشتی را که بارور می‌شوند ذبح نکنید.» در این روز تقدیمی‌هایی برای خداوند عرضه می‌شود. سعی در اصلاح خود می‌کنند و از خداوند طلب مغفرت می‌نمایند.

در روز دوم عید، صبح زود به آبتنی یا «طماشه» می‌پردازند، به دیدار یکدیگر می‌روند، از مستمندان دستگیری می‌کنند به سخنان پیشوایان بزرگ خود و گنزورا گوش فرا می‌دهند. عیدشیشان. این عید در روز ششم ماه «دولا» انجام می‌گیرد. در این روز پیروان این فرقه شاخه‌ای از بید را که علمای روحانی بوئه‌هایی (آیه‌هایی) را برای تبرک بر آن می‌خوانند بر سر در خانه‌هایشان نصب می‌کنند.

عیدفل. این عید، مصادف با اولین روز ماه «تورا» و مطابق با آبان ماه یزدگری بود. این روز، روزی است که «ملکا هیول زیوا» فرشته بزرگ درگاه خداوند، از طرف او مأموریت یافت تا در زمین «حیات» را به وجود آورده و زمین را قابل سکونت سازد. فرشته بزرگ در این روز، وارد زمین شد و گیاه و نبات را به وجود آورد و از نخستین درختانی که به وجود آمد، درخت خرما بود، که ملکاهییول زیوا از آن خورد و به همین لحاظ است که درخت نخل در آیین مندایی جایگاهی ویژه دارد و منداییان به مبارکی و میمنت چنین روزی جشنی به پا می‌دارند و برای انجام این جشن، روز قبل از عید مقادیری خرما تهیه می‌کنند و پس از جدا کردن هسته آن، دانه‌های خوشبو به آن می‌افزایند و با آمیزه آن با خرما، گری‌های کوچکی درست می‌کنند که «فل» نام دارد و نام عید «فل» از همین رسم گرفته شده است.

عید دهواخونینا (عید کوچک). عید کوچک، در هجدهم ماه «تورا» و مقارن است با آبان ماه یزدگری، این عید، دنباله عید «فل» است که در آن روز یعنی عید کوچک، «ملکاهییول زیوا»، به جای خود یعنی عالم انوار برمی‌گردد و به مناسبت موفقیت این فرشته و پایان مأموریتش بر روی زمین را جشن می‌گیرند.

عید پروانایا (= بنجه). این عید که نام دیگر آن عید بنجه است، همان عید معروف پنج‌روزه منداییان است که بی‌اندازه مهم و مقدس است. این عید مصادف با اولین روزهای بهاری و در اوایل فروردین ماه و نیز میان ماه‌های «شمبلتا» و «قبنا»ی مندایی است. یعنی وقتی ماه شمبلتا تمام شد اولین روز بنجه آغاز می‌شود و بعد از پنج روز تمام می‌شود و نوبت به ماه قبنا می‌رسد و این ایام بین پایان ماه اول و آغاز ماه دومی قرار دارد و منداییان این ایام را جزو عمر به حساب نمی‌آورند.

به خاطر تقدس بیش از حد این ماه، مردم در این ماه، هم در شب و هم در روز به تعمید می‌پردازند و در راه خدا و برای روان درگذشتگان خیرات می‌کنند. در این ایام منداییان باید از انجام

هر عمل زشتی پرهیز کنند و کارهای نیک انجام دهند.

دهوادیماندا یا روز تولد حضرت یحیی که در اول ماه مندایی «هطیا» قرار دارد و مصادف با اوایل ماه خرداد است. این روز به مناسبت تولد حضرت یحیی روز کودکان نامگذاری شده است و در این روز بیش‌تر، کودکان را تعمید می‌دهند. باید توجه داشت که در این جشن و سایر اعیاد مندایی، درفش، که علامت مذهبی منداییان است تعمید داده شده و نصب می‌شود.

عاشوریه این رسم به مناسبت پختن غذایی است که برای ارواح درگذشتگان انجام می‌گیرد و داستان از این قرار است که حضرت نوح پس از توفان که یازده ماه بر روی دریا سرگردان بود، در این تاریخ که توفان فرو نشست و نوح و همراهانش از کشتی پیاده شدند. آنان بعد از شکر خداوند نخستین کاری که انجام دادند تهیه خوراک برای طلب آمرزش از خداوند و جهت مردگان و گناهکاران حادثه توفان بود تا شفاعتی برای نجات روح غرق شدگان باشد. نوح و همراهانش این غذای آمرزش (دخرانی) را درست کردند. و منداییان این رسم را در اولین روز ماه مندایی، یعنی «سرطانا» برپا می‌دارند. غذای پخته را به فقرا و دیگران می‌دهند.

مراسم تدفین [۲۲۳]

منداییان به محض احساس نزدیک شدن پایان عمر و مرگ از اطرافیان طلب آب می‌کنند و اگر محضر چنین نکند، اطرافیان به فکر آوردن آب و تطهیر او می‌افتند و با ذکر نام دینی شخص یعنی ملوашه او، در واپسین دقایق حیات او را غسل می‌دهند. علت آن‌که منداییان شخص محضر را غسل می‌دهند آن است که آنان عقیده دارند که روح باید از جسم پاک و طاهر خارج شود، سپس محضر را در کفنی که به مندایی «قماشی» خوانده می‌شود می‌پیچند و تمام این کارها قبل از مرگ محضر انجام می‌گیرد.

پس از پوشاندن قماشی، او را طوری قرار می‌دهند که روی او به جهت شمال (اواثر)، یعنی قبله منداییان باشد. در این هنگام کلپله‌ای (انگشتی کوچکی از شاخه یاس) را زیر دستار او قرار می‌دهند. البته این کلپله قبلاً توسط یک عالم روحانی با خواندن بوته (آیه)هایی بر آن متبرک شده است. بعد از آن‌که این کارها انجام گرفت محضر را به حال خود می‌گذارند و دستار (نصیفه) او را با نخ و سوزن دوخته و زیر سرش قرار می‌دهند.

بعد از مرگ کسی به میت دست نمی‌زنند و اگر کسی مرده را لمس کند، عمل طماشه یا غسل بر او واجب می‌شود. آنگاه مرده را در درون بانیه، که از جنس نی است قرار می‌دهند و سپس چهار حلالی^۱ جنازه را بر روی دوش حمل می‌کنند. باید دانست که چهار حلالی، دهان خود را با پندامه، که تکه‌ای از دستار است می‌بندند که از ورود هر چیز آلوده به دهان جلوگیری کنند. زیرا باید مرده را تا

۱. کسانی که مراسم دینی و کفن و دفن را انجام می‌دهند. - مؤلف.

گورستان ببرند و ممکن است که متوفا، بیماری خطرناکی داشته باشد.

به هنگام خارج کردن مرده از اتاق، حلالی‌ها، که مقدم آن‌ها ریشامایا ابواست و پرتجربه‌ترین حلالی‌هاست مرده را بلند می‌کنند اما ریشا در طرف سر مرده و دیگران در طرف پای او قرار می‌گیرند و روبه شمال ایستاده و از مندلته رد می‌شوند، مندلته از تعدادی نی که در درون صندوق چوبی به طور عمودی ثابت می‌شود و نیز تعدادی نی، به حالت افقی آن‌ها را دربر می‌گیرد و این نی‌ها، نخست به دو قسمت جدا از هم و سپس باز هم هر کدام از آن دسته نی‌ها به وسیله نی خیسانده به دو قسمت دیگر تقسیم می‌شوند که جمعاً چهار قسمت است و بعد، آن چهار قسمت را هم به سه قسمت اصلی تقسیم می‌کنند که تمام این تقسیم‌بندی‌ها به وسیله نه بند انجام می‌گیرد و آنگاه نی‌های مندلته توسط بند بلند می‌شوند، خیسانده دور تا دور از راست به چپ بسته می‌شوند. فلسفه درست کردن مندلته بدان لحاظ است که مندلته نمایانگر انتقال روح آدمی یا تولد او در دنیای جدید که جهان آخرت است می‌باشد.

منظور از تقسیم‌بندی نی‌ها به وسیله نه بند و در آخر نیز بند دهم که برعکس نه بند دیگر، و هر کدام دو دور بسته می‌شوند و یکبار نیز به دور همه نی‌ها پیچیده می‌شود، آن است که نشان داده شود همان‌طور که نوزاد در طول نه ماه و در آغاز ماه دهم پرورده شده و به دنیا می‌آید، فلسفه ساختن مندلته بدان معناست که مولودی تازه در حال به دنیا آمدن در جهان آخرت است.

آن حلالی که طرف پای جنازه است و نیز دو حلالی دیگر نخست با پای راست از روی مندلته عبور می‌کند و این درحالی است که آنان جنازه را بر بالای سر خود دارند ولی ریشا، از روی مندلته عبور نمی‌کند. البته اشخاص دیگر نیز به حلالی‌ها در حمل جنازه کمک می‌کنند. ریشا بعد از این کار در پشت مندلته رو به شمال نشسته و با «سکین دوله^۱»، سه بار به نام متوفی مندلته را ممهور می‌کند و دعای ترحیم را می‌خواند. چهار موجود منقوش بر روی مهر «سکین دوله» علامت عناصر اصلی یعنی آب، خاک، باد و آتش است که مار علامت آب، عقرب نماد خاک، زنبور نشان باد (هوا) و شیر علامت آتش است و منظور منداییان از ممهور کردن مندلته یا گورهای خود با «سکین دوله» آن است که روح و جسم هر مندایی، چه زنده چه مرده، از شر این چهار عنصر در امان باشد.

سپس جنازه بر روی دوش افراد به گورستان مندایی روانه می‌گردد در گور، مرده را به پشت می‌خوابانند طوری که، پاهایش روبه شمال باشد. مرده را که در بانیه قرار دارد در گور می‌گذارند و مرده را طوری قرار می‌دهند که اگر مرده را بنشانند به سوی «اواثر» یا قبله منداییان یعنی شمال باشد. در میان منداییان مراسم عزای متوفا در روزهای سوم، هفتم، سی‌ام و چهل و پنجم صورت می‌گیرد. منداییان به هنگام مرگ نزدیکان خود باید لباس سفید بپوشند و از گریه و زاری و مویه پرهیزند. منداییان معتقدند که روح هر شخص امانتی است که خدا در نزد آنان به ودیعه گذاشته است. پس اگر

۱. مهری آهنی که دارای دسته‌ای مانند انگشتر بوده و بر روی آن، نقش شیر، زنبور، عقرب و مار کنده شده و به وسیله زنجیری ظریف به کاردکی آهنی وصل است. - مؤلف.

روزی خداوند مصمم به پس گرفتن آن روح شد، دیگر جایی برای گریه و مویه نمی ماند. اگر اشکی از چشم نزدیکان ریخته شود به مانند دریایی مانع از رسیدن روح به بهشت می شود. اگر نزدیکان جامه سیاه بر تن کنند، راه رسیدن به بهشت برای روح ظلمانی و تاریک می شود. اگر کسی تار مویی را به خاطر مرگ کسی بکند آن مو در آن دنیا طناب اسارتی برای روح آن عزیز خواهد بود. به جای این همه، می توان فقرا و بیچارگان را تغذیه کرد و پوشاند، تا روح متوفا در جهان مورد مغفرت قرار گیرد. منداییان به جهانی غیر از جهان مادی اعتقاد دارند، آنان، این دنیا را گذرا و فاقد ارزش معنوی می دانند و به نظر آنان، دنیایی ابدی و جاودانی وجود دارد. به عقیده آنان، در جهان آخرت دو جا وجود دارد، یکی «المادنهورا» (جهان نورها) یا (دنیای پاکیزگی ها و نور) و دیگری، «آلمادهشوخوا» (جهان بدهی ها) و گاهی به این دو مکان بهشت و دوزخ اطلاق می شود.

تقویم مندایی [۲۲۴]

سال مندایی دارای سیصد و شصت و پنج روز است، ولی هر ماه آن فقط سی روز دارد که با این حساب، تعداد روزها به سیصد و شصت روز می رسد که اگر پنج روز را به روزهای مندایی بیفزاییم، همان ۳۶۵ روز به دست می آید. روزهای بنجه، بین ماه شمبلتا، ماه ششم و ماه قبنا یعنی ماه هفتم مندایی قرار دارند. این روزها بسیار مقدس هستند. ماه های مندایی بدین ترتیب اند: امبرا، تورا، صلمی، سرطانا، اربا، غمبلتا، قبنا، ارقو، هطیا، گدیا، دول، نونا.

روزهای هفته که از یکشنبه آغاز می شود از قرار زیر است:

یکشنبه (هوشب)؛ دوشنبه (اترین هوشبا)؛ سه شنبه (ثلاثا هوشبا)؛ چهارشنبه (آربای هوشبا)؛ پنجشنبه (همشاهوشبا، یا هیول زیوا)؛ جمعه (اورفتا)؛ شنبه (شفتا).

سال و ماه مندایی مانند سال و ماه یزدگردی است که خود آنها آن را دلوی می گویند و این به مناسبت آن بوده است که در آغاز تاریخ، اول سال آنها فروردین و مقارن ماه «دلو» بوده است. تقویم شمسی قمری ایران از خَمَل سال ۱۷۲۵ پیش از میلاد متداول شده ولی، تقویم دیگری با سال های قُرسی از زمان قدیم تر وجود داشته است که در آن، سال را به دوازده ماه و هر ماه را به سی روز تقسیم کرده و پنج روز آخر را جداگانه به نام پنجگی و پنجه و پنجو و اندرگاه و پنجه دزدیده می نامیدند، زیرا پنج روز از ماه های آغاز سال را دزدیده و به آخر افزوده اند.

در تقویم منداییان سال و ماه مندایی عیناً بدون هیچ گونه تغییر همان سال و ماه عهد ساسانی است. از مقایسه سال و تقویم مندایی با سال و تقویم ایرانی چنین به نظر می رسد که باید تقویم تقریباً در آغاز دولت اشکانی اقتباس شده باشد و باید این قوم یا سلف آنها، سال و ماه ایرانی را در زمانی اقتباس کرده باشند که فروردین تقریباً با برج دلو مطابق بوده است (تقریباً آغاز دولت اشکانی یا اندکی پس از آن)، و این تاریخ با ظهور مهر (مسیحا) هم زمان بوده است. مطلب قابل توجه آن است که هنوز ناخداها و ملوان های محلی کنار رود کارون و شط العرب و خلیج فارس، سال را ۳۶۰

روز می‌دانند و این تقویم را «تقویم دریایی» می‌نامند.

گذشته از شباهت بسیار سال و ماه ایرانی با سال و ماه مندایی، ایرانیان شش گاهنبار داشته‌اند که در اوستا از شش گاهنبار نام برده می‌شود که یکی از این گاهنبارها، فروردگان اندرگاه، بوده است. گاهنبار بزرگ ایران پیش از تاریخ یزدگردی فروردگان در ایام پنجگی بوده است. هر یک از شش گاهنبار ایرانیان در پنج روز و گاهنبار ششم، پنج روز پایان سال به نام فروردگان بوده که آغاز عید فرورها یا ارواح درگذشتگان بوده است.

مندایی‌ها هفته را هفت روز دانسته و روز هفتم را که یکشنبه باشد تعطیل مذهبی به حساب می‌آورند و مانند ایرانیان، هر یک از روزهای هفته را به یکی از سیارات نسبت می‌دهند و معتقدند که نور از پیکر هر هفت سیاره روان می‌شود. باید دانست که نام ماه‌های مندایی شباهت بسیار به نام‌های دوازده گانه منطقه البروج دارد مانند ثور را «تور»، سرطان را «ترتنه» و سنبله را «شمبله» و عقرب را «عرقو، عرقب» و جدی را «گدی» و دلو را دول می‌نامند.

رسم شستشو نیز یک ریشه در آیین ایران باستان پیش از ساسانی دارد. یکی از ویژگی‌های مهر (میترا) در ایران کهن اِپم نیات یا فرشته آب است. مطالب مربوط به ستارگان و آب که هر دو در آیین مندایی مورد توجه است از ایران باستان گرفته شده و شاید به دلیل همین اعتقاد است که برخی از مورخین اروپایی نوشته‌اند که ایرانیان در روزگار ساسانیان پیروان نصارا (عیسوی) را وادار به ترک کیش خود می‌کردند و آن‌ها را مجبور می‌ساختند که به جای معتقدات خود، خدای خورشید و میترا را ستایش کنند و چنان که مهر پرستان هفت روز هفته را به نام هفت سیاره نامیده و هر یک را ستایش می‌کردند که روز یکشنبه اختصاص به میترا داشته است و نیز در مناصب مهر هفت درجه و مقام به شماره هفت ستاره وجود داشته است. شاید آن‌ها از بقایای ستاره پرستان پیش از تاریخ و پیروان میترا بوده و آیین مهرپرستی داشته‌اند. در نظر بسیاری از محققان آیین آن‌ها اختلاطی از دین زرتشتی، مسیحی، یهودی و مانوی است.

منداییان کنونی (صابئین) [۲۲۵]

امروزه صُبی‌ها یکی از اقلیت‌های مذهبی در ایران و عراق هستند که در نقاط شرقی خوزستان در اهواز و خرمشهر، کنار کارون و بهمنشیر و کرخه و در شهرها و روستاهای کنار شط العرب و در بصره در کناره‌های دجله و فرات سفلای زندگی می‌کنند.

آن‌ها امروزه در خوزستان بیش‌تر به صنایع دستی اشتغال دارند، این گروه که امروزه به صابئین مشهورند، عقیده دارند که به‌طور کلی جهانی وجود دارد که روشن و تابناک است و در برابر آن، جهان دیگری غرق در تاریکی و نادانی است که مسکن زن^۱ است و آن را صبی‌ها «روحا» می‌گویند.

۱. این فلسفه نور و ظلمت و نیز مخالفت با زن ریشه مانوی دارد. - مؤلف.

قوم‌شناسان غالباً نام صبی و اشتقاقیات آن را نادرست می‌پندارند و می‌گویند که این نام از روزگار عباسیان به آن‌ها اطلاق شده است. اگرچه قبلاً در قرآن از صابشین نام برده شده است. صبی‌ها به شستشو و پرهیز از نجاسات توجه بسیار دارند و بیش از یک زن نمی‌گیرند و شیخ و پیر آن‌ها نیز زن می‌گیرد، فقط همسران شیوخ حق دست زدن به لوازم خانه را ندارند و شیوخ خود به تهیه غذای روزانه می‌پردازند صبی‌ها بیش‌تر گیاه‌خوارند و به خوردن ماهی علاقه خاص دارند، چون از آب گرفته می‌شود. گوشت چارپایان به جز گوشت گوسفند نر را نمی‌خورند و گاو را هرگز نمی‌کشند و نمی‌خورند و به آن، ارج می‌گذارند و این رسم آن‌ها بیش‌تر به رسم اقوام هند و ایرانی نزدیک است. ذبیح با مراسم ویژه خود را دارند. در میان صبی‌ها ختان جایز نیست. صبی‌های امروز غالباً درشت‌اندام و بلندقد هستند. رسم‌ها و سنت‌ها و جشن‌های کهن مندایی را همچنان انجام می‌دهند.

یادداشت‌ها

۱. Mesopotamia، نام سرزمین بین‌النهرین که در کتاب تورات (پیدایش ۱۰، ۱۰) به نام «شنعار» آمده است. ر.ک.: جورج سارتون. ۱۳۴۶: تاریخ علم، ترجمه احمد آرام، مؤسسه انتشارات فرانکلین، تهران، ص ۵۹ به بعد؛ ویل دورانت. مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام، علی پاشایی، امیرحسین آریان‌پور، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۵، صص ۲۵۹-۲۶۰؛ درباره حوزه جغرافیایی بین‌النهرین که از مشرق به ایران، از شمال به آناتولی (Anatolia) و از مغرب به سوریه محدود می‌شود، ر.ک.: Giovanni Garbini. 1966. *The Ancient World*, Paul Hamlyn, London, p. 9; احمد بهمنش. ۱۳۶۹. تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۳-۵؛ درباره اقوام مختلفی که در بین‌النهرین می‌زیستند، ر.ک.به: A. Leo Oppenheim. *Ancient Mesopotamia*, Chicago Press, Chicago & London, 1964, pp. 32-34.
۲. برای پادشاهان سامی غربی و عصر حموری، ر.ک.به: L. W. King. 1969. *A History of Babylon*, Ams Press, New York, CH V, pp. 162 ff.
۳. در مورد ریشه‌های نژادی این قوم که درباره آن نظرات مختلفی وجود دارد و نیز این‌که از کدام راه به بین‌النهرین آمدند ر.ک.به: John Gray. *Near Eastern Mythology*, Paul Hamlyn, London, pp. 12-13; مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۴۴؛ Georges Roux. 1964. *Ancient Iraq*, Georg Allen & Unwin L.T.D, London, p. 77; آغاز تمدن سومری از زمان مهاجرت قوم «کله‌سیاه‌ها»ی سومری به سرزمین بین‌النهرین است. سومریان به تمدن شهری دست یافتند. آنان از اقوام سامی نبودند و بعدها به آن دیار رسیدند. ر.ک.: فریدون آدمیت. ۱۳۵۷: تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، انتشارات روشنگران، تهران، ص ۱۱ (زیرنویس).
۴. ر.ک.به: *Ancient Iraq*, pp. 75-76.
۵. با توجه به کاوش‌های انجام یافته در بین‌النهرین، ساکنان اولیه آن، یعنی بخش‌هایی که دولت‌های سومر و بابل و اکد در آن به وجود آمد با مقدمات تمدن آشنا بوده‌اند و آثار به دست آمده از دوره‌های پیش-تاریخی به سه قسمت اصلی تقسیم می‌شوند و هر یک از آن‌ها به نام ناحیه‌ای که آثار تمدن ویژه در آن پیدا شده نامیده می‌شوند. این سه بخش عبارتند از: تل العبید (Tell El Ubaid) نزدیک اور (Ur)؛ اوروک (Uruk) و رکا (Warka) در شمال غربی اور؛ جمدت نصر (Jomdat Nasr) نزدیک کیش (Kish). ر.ک.به: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۱۸، ۲۲، ۲۷، ۳۲؛ Bottero, Cassin and Vercouter. 1967. *The Near East, the Early Civilization*, Weidenfel and Nicolson, London, pp. 64 ff;
6. *Ancient Iraq*, p. 77.
7. *Ibid.*, p. 78.
۸. در مورد بین‌النهرین سفلا که تا ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح مسکون نبوده است و در هزاره سوم پیش از

میلاد به توسط سومری‌ها و اکدی‌ها مسکون شد. ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۲-۵؛ *Ancient Iraq*, p. 66.

9. *Ibid.*, p. 67.

10. *Ibid.*, p. 68; تورات، سفر پیدایش، باب دهم، آیه ۱۰.

۱۱. قدیم‌ترین نوع شناخته‌شده خط، که امروزه آن را می‌شناسیم، خط میخی است که در اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد به توسط سومری‌ها، یعنی قومی که از لحاظ نژادی شناخته نبودند و به جنوب بین‌النهرین فرود آمدند ابداع شد. اواخر سده‌های هزاره چهارم پیش از میلاد، حدود ۱۵۰۰ سال از تسلط آن‌ها بر بین‌النهرین گذشته بود. آنان دارای نظام پیچیده حقوقی، تجاری و دینی بودند. ر.ک.به:

David Diringer. 1965. *Writing*, Frederick A. Praeger, New York. Washington, pp. 35-36;

درباره گام انقلابی سومریان و ابداع خط و نوشتن آن بر روی لوح‌ها، ر.ک.: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، صص ۱۵۷-۱۵۹؛ یوهانس فریدریش. ۱۳۶۸: *تاریخ خط‌های جهان*، ترجمه فیروز رفاهی، انتشارات دنیا، تهران، ص ۴۷ به بعد؛

۱۲. در بین‌النهرین تا پایان هزاره سوم عموماً سومری به کار می‌رفت و از آن به بعد، رفته‌رفته، زبان‌های سامی شرقی، یعنی اکدی، بابلی، آشوری و کلدانی جای زبان سومری را گرفت. ر.ک.به: تاریخ علم، ص ۶۴؛ *Ancient Iraq*, p. 71.

13. *Ibid.*, p. 75.

۱۴. درباره سرزمین سومر و خاستگاه «کله‌پهن‌ها» یعنی سومریان و مسئله لاینحل نژادی آن‌ها، ر.ک.به:

John Gray. 1969. *Near Eastern Mythology, Mesopotamia, syria, palestine*, Hamlyn House, London, pp. 12-13; Samuel Noah kramer. 1972. *The Sumerians*, The University of Chicago Press, U.S.A, p. 40;

مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۱۴۳؛ قدیم‌ترین نام هوریانی‌ها ظاهراً سوباری است. لهجه هوریانی‌ها ممکن است سوباری دانسته شود و سرزمین آن‌ها شمال غربی بابل بود و به زبان سومری به «سوبار» معروف بود. ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۱۵۵.

۱۵. ر.ک.به: *The Sumerians*, pp. 41-42؛ در مورد وجود دو تمدن سومری و سامی در بین‌النهرین و نیز دوران پیش-سلسله‌ای در سومر، ر.ک.به: *The Aneient World*, p. 9.

۱۶. در مورد پادشاهان کیش (Kish) و اتانا (Etana) که از پادشاهان بعد از توفان بود و نیز پرواز او بر روی بال عقاب جهت یافتن گیاه تولد، ر.ک.به:

The Sumerians, p. 43; *Near Eastern Mythology*, pp. 52-53.

۱۷. در مورد فهرست پادشاهان سومر، توفان و هبوط آدم، ر.ک.به:

The Sumerians, pp. 45-46 ff; *Near Eastern Mythology*, p. 52 ff; *The Near East*, p. 54;

تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۳۲-۳۴؛ جان ناس. ۱۳۵۴. تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، مؤسسه انتشارات فرانکلین، صص ۴۸-۴۹.

The Sumerians, pp. 50, 52.

۱۸. ر.ک.به:

19. *Ibid.*, p. 53.

20. *Ibid.*, p. 58.

۲۱. برای شناخت جامعه روستایی و کشاورز سومر در آغاز تشکیل شهرنشینی، ر.ک.: تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، صص ۱۱-۱۲؛ *The Ancient World*, pp. 9-10; *The Sumerians*, p. 73.

۲۲. Ziggurat، برج‌های عظیم، مطبق و ستون‌دار مانند برج بابل بود که در رأس آن مذبحی قرار داشت و در آن‌جا کاهن، مراسم عبادت، دعا و افسون را به‌جای می‌آورد. این بنا نماد کوه مقدس بود که خدایان در آن به‌سر می‌بردند و محور زمین و آسمان به‌شمار می‌رفت. ر.ک.به:

J. C. Copper. 1993. *An Illustrated Encyclopaedia of Traditional Symbols*, Thames and Hudson, p. 198;

تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۳؛ تاریخ جامع ادیان، صص ۵۱-۵۲؛ مشرق‌زمین گاهواره تمدن، صص ۲۶۶-۲۶۷؛ *The Sumerians*, p. 73.

۲۳. ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۴۵؛ *The Sumerians*, p. 74. 24. *Ibid.*, p. 77.

۲۵. درباره برده‌داری و قوانین پیچیده آن، ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۱۰۰؛ *The Sumerians*, p. 78.

26. *The Ancient World*, p. 9; *The Sumerians*, p. 78.

27. *The Sumerians*, pp. 99-100.

۲۸. برای جایگاه والای دین نزد سومریان و پرستش خدایان که بعد از آن‌ها به سامی‌ها منتقل شد، ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۴۷-۴۹؛

Near Eastern Mythology, pp. 17 ff; *Ancient Iraq*, p. 80.

۲۹. در مورد خدایان و الهه‌های سومری که تعداد آن‌ها به قراری افزون بر چهار هزار است و نیز منش خدای برتر و وظایف و اعمال آن‌ها، ر.ک.: تاریخ جامع ادیان، صص ۴۵-۴۶؛

Ancient Iraq, pp. 80-81;

Near Eastern Mythology, pp. 16 ff؛ مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۱۵۴ به بعد.

۳۰. در مورد کیهان‌شناسی سومری‌ها و این که هر یک از عناصر طبیعت و اجرام کیهانی، زنده بودند و اراده و شخصیت طبیعی داشتند و هویت آن‌ها در خدایان و الهه‌ها تجسم می‌یافت، ر.ک.: تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، صص ۱۸-۱۹، ۲۸-۳۰؛ *Ancient Iraq*, p. 84; *The Sumerians*, pp. 112-13.

۳۱. درباره نقشه‌های خدایان برای آفرینش و بر زبان راندن «کلمه» و «نام» ر.ک.: *The Sumerians*, pp. 115, 122.

۳۲. در اساطیر سومری خدایان به شکل آدمی بودند می‌خوردند و می‌آشامیدند و به جنگ می‌رفتند. الهه‌ها باردار می‌شدند و وضع حمل می‌کردند، ولی مدت بارداری آن‌ها ۹ روز بود. ر.ک.: تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، صص ۳۷-۳۸؛ *The Sumerians*, p. 117.

۳۳. درباره نین هورساگ که او را فرمانروای مرداب‌ها و سیلاب‌های بین‌النهرین سفلا می‌دانستند، ر.ک.به: *Near Eastern Mythology*, p. 17; *The Sumerians*, pp. 119, 122.

۳۴. ساختن خانه با گِل و نی از دیر باز در بین‌النهرین که سنگ به‌دست نمی‌آمد رواج داشت. البته پرستشگاه‌ها با خشت ساخته می‌شد و طاق گنبددار که از ابداعات سومری بود در بناها به کار می‌رفت. ر.ک.: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، صص ۱۵۹-۱۶۰؛ *The Ancient World*, pp. 16-11؛ تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۴۳.

۳۵. در مورد تندیس‌سازی انسانی و چشم‌های ویژه این تندیس‌ها که به تندیس‌های «چشمی» معروفند، ر.ک. به:

The Ancient World, p. 10;

The Sumerians, p. 99.

36. *Ibid.*, p. 101; *The Ancient World*, p. 36.

۳۷. برای تندیس‌سازی درباره موضوعات و مفاهیم مختلف، ر.ک.:

The Ancient World, pp. 11, 33; *Ancient Iraq*, p. 72.

۳۸. ر.ک.: تاریخ خط‌های جهان، ص ۴۷. *The Ancient World*, p. 16; *Ancient Iraq*, pp. 73-74.

۳۹. ر.ک. به: *Ancient Iraq*, p. 74.

۴۰. برای شناخت اقوام سامی ر.ک. به: *Near Eastern Mythology*, pp. 15-16؛ قدیم‌ترین دسته از نژاد سامی

که تاریخ وجود آن‌ها را تأیید کرده است در دوره جم‌دت نصر در کیش و اکد زندگی می‌کردند و دسته دیگر

از سامی‌ها، اعراب جنوبی بودند که از سوریه متوجه جنوب عربستان یعنی یمن شدند، برای آگاهی بیشتر

ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۷۸-۷۹ (زیرنویس).

۴۱. عهد عتیق، سفر پیدایش، باب دهم، آیه‌های ۲۱-۳۱.

42. *Near Eastern Mythology*, pp. 15-16; *Ancient Iraq*, p. 124.

۴۳. امپراتوری اکد (حدود ۲۳۴۰-۲۱۹۸ پیش از میلاد)، از قومی تشکیل یافت که به گمان برخی سامی و به

عقیده عده‌ای غیرسامی بودند، پنج شاه در این امپراتوری، یکی بعد از دیگری، به صورت موروثی به

سلطنت رسیدند و این موجب ثبات در امپراتوری آن‌ها شد، از سومری‌ها شیوه‌های جنگاوری، کشاورزی و

بازرگانی و صنعت و علم را آموختند. ر.ک. به: *The Near East, The Early Civilization*, pp. 102-3;

Ancient Iraq, p. 127؛ ادوارد شی‌یرا. ۱۳۷۵: الواح بابل، ترجمه علی‌اصغر حکمت، انتشارات علمی و

فرهنگی، تهران، ص ۳۱۲ (زیرنویس).

۴۴. درباره اصل و نسب سارگون (شروکین، شروقین) اکدی اظهار شده است که وی فرزند زنی به نام انی‌توم

(enitum)، از زنان سرسپرده معبد و عروس خدایان بوده است که مجبور بودند با نخستین بیگانه‌ای که به

معبد وارد می‌شود ازدواج مقدس کنند و این امر، برای تقدس بوده و تقرب به خدایان را موجب می‌شده

است. ر.ک. به: *Near Eastern Mythology*, pp. 54-55.

و برای این داستان که مادرش او را در سبیدی گذاشت و روی آب دریا رها کرد، ر.ک. به:

Ancient Iraq, p. 128؛ تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۵۳.

۴۵. برای دوره امپراتوری سارگون، ر.ک. به:

Leonard W. King. 1968. *A History of Sumer and Akkad*, Greenwood Press, New York, p. 216.

46. *Ibid.*, pp. 217-218.

47. *Ibid.*, pp. 220-221.

48. *Ibid.*, pp. 238-239.

49. *Ibid.*, p. 240.

۵۰. در مورد جانشینان شار-گانی-شاری (سارگون) و نیز پسرش نارام-سین (Naram-sin) ر.ک.: تاریخ ملل

- قدیم آسیای غربی، صص ۵۶-۵۸؛ *A History of Sumer and Akkad*, pp. 241-243; *Ancient Iraq*, pp. 132-133.
۵۱. دربارهٔ سلطنت نارام-سین و همچنین ستون یادمانی او که وی در آن خود را پادشاه چهارگوشهٔ جهان نامیده است، ر.ک. به: *A History of Sumer and Akkad*, pp. 244-246.
- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۵۷. ۵۲. *A History of Sumer and Akkad*, pp. 246-247.
۵۳. *Ibid.*, p. 251.
۵۴. ر.ک. به: L. Delaporte. 1970. *Mesopotamia*, (Translated by Gordon V. Childe), Barnes & Noble, INC. New York, p. 11;
- غالب حوادث تاریخی در درهٔ میان دو رود فرات و دجله رخ داده است و این سرزمین در تورات (سفر پیدایش ۱۰، ۱۰) به شینار (Shina) معروف است، ر.ک.: تاریخ علم، ص ۵۹.
۵۵. جای بابل در مصب دو رود بزرگ دجله و فرات قرار داشت و رومی‌ها و یونانی‌ها آن را مسوپوتامیا می‌گفتند. گفته شده است که این دو رود مجرای اصلی خود را عوض کرده‌اند و مسیر امروزی مانند مسیر روزگار کهن نیست، ر.ک.: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، صص ۲۴۱-۲۴۲، ۲۵۹.
۵۶. ر.ک. به: *Mesopotamia*, pp. 12-13؛ تمدن بابلی براساس بازرگانی بود و کاهنان، جزو بازرگانان و مالداران بابل بودند و کالاهای گوناگون را در معابد عرضه می‌داشتند که بخش مهمی از بازرگانی کشور بود، ر.ک.: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۲۷۶؛ *Ancient Mesopotamia*, p. 45.
۵۷. *Ibid.*, pp. 45-46; *Mesopotamia*, p. 14.
۵۸. ر.ک. به: *Ibid.*, pp. 14-15.
۵۹. بابل از لحاظ نژاد، نتیجهٔ آمیختن اکدی‌ان و سومریان با یکدیگر است و از این اتحاد، نژاد بابلی برخاسته و عنصر سامی در آن غالب است، ر.ک. به: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۲۶۰؛ *Mesopotamia*, p. 16; *Ancient Mesopotamia*, pp. 153 ff.
۶۰. *Mesopotamia*, pp. 17-20; H. W. F. Saggs. 1962. *Babylon*, The New American Library, U.S.A, p. 161; *Ibid.*, pp. 17-20.
۶۱. دربارهٔ «باغ‌های معلق» بابل که مورخان یونانی و رومی از آن‌ها نام می‌برند ر.ک. به: G. Rawlinson. 1865. *Five Great Monarchies*, V, IV, John Murray London, p. 391.
۶۲. هرودوت در کتاب پنجم دربارهٔ راه شاهی می‌نویسد که این راه از افه‌سوس (Ephesus) (افز)، از طریق دروازه‌های کیلیکیا به شوش می‌رسید و نام جادهٔ شاهی را آن‌جا یافت که همهٔ کارهای دربار ایران از طریق آن انجام می‌گرفت. فواصلی که هرودوت با مقیاس‌های فرسنگ و مرحله به دست می‌دهد، از برخی اسناد رسمی معلوم می‌شود، ولی آن راه، از مسیر یک راه شاهی کهن‌تری می‌گذشت و حاتی (Hati)، پایتخت امپراتوری دیرین هیتی‌ها روابط خود را با غرب و با درهٔ فرات از این طریق برقرار می‌ساخت، ر.ک. به: Leonard W. King. 1969. *A History of Babylon*, Ams Press, INC., New York, pp. 1-4.
۶۳. ر.ک. به: *Ibid.*, pp. 6-7; *Babylon*, p. 162; *Ancient Mesopotamia*, pp. 90-92.
۶۴. *A History of Babylon*, pp. 88-89.
۶۵. *Ibid.*, pp. 119, 121-123.
۶۶. *Ibid.*, p. 163 ff.

۶۷. برای تنبیهات جزایی و مجازات‌ها در بابل، ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۱۰۴-۱۰۶؛
A History of Babylon, p. 164.
۶۸. برای برده‌داری در بین‌النهرین و وضع مالکان آن‌ها، ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۱۰۰؛
A History of Babylon, pp. 165-167;
Ancient Mesopotamia, pp. 75-76.
۶۹. درباره زندگی خانوادگی و قوانین حقوقی و قوانین حمایت از خانواده، ر.ک.به:
Ancient Mesopotamia, p. 77; *A History of Babylon*, pp. 184-185;
- الواح بابل، ص ۲۱۵؛ تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، ص ۳۱.
۷۰. در منابع درباره وضع زنان در جامعه باستان مطالب بسیار آمده است و نوشته‌اند که زنان از حقوق متساوی با مردان برخوردار بوده‌اند، ولی این مطلب با نوشته هرودوت (۲/۴۲۱) منافات دارد که گفته است بابلیان به هنگام محاصره، زنان خود را خفه می‌کردند تا در آذوقه صرفه‌جویی شود. ر.ک.: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۲۹۱؛ تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۹۵-۹۸؛
A History of Babylon, pp. 185-186.
۷۱. *Ibid.*, pp. 186-188;
- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۹۵-۹۸.
۷۲. برای حفر ترعه‌هایی که پادشاهان بابل برای ساخت آن‌ها اقدام می‌کرده‌اند و این کار جهت تسهیلات بازرگانی و کشاورزی بوده است، ر.ک.به:
Ancient Mesopotamia, p. 80; *A History of Babylon*, p. 170.
73. H. W. F. Saggs. 1962. *Babylon*, The New American Library, New York, p. 162; *A History of Babylon*, p. 172.
- برای سنگ‌های مرزی دوره کاسی‌ها ر.ک.به:
The Ancient World, p. 43.
۷۴. برای مشاهده شکل این قف‌های مربوط به دوره بابل و آشور، ر.ک.به:
A History of Babylon, pp. 178, 179.
۷۵. در رابطه با تجارت و بازرگانی خارجی و نیز استفاده از اسب جهت سواری و منظوره‌های دیگر در روزگار کاسی‌ها در بین‌النهرین، ر.ک.به:
Babylon, p. 262; *A History of Babylon*, pp. 180-181; *Ancient Mesopotamia*, pp. 90-93.
76. *A History of Babylon*, p. 189; *Babylon*, p. 197;
- الواح بابل، ص ۲۷۹ به بعد.
77. *A History of Babylon*, p. 189;
- تاریخ علم، ص ۷۹؛ مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۲۷۶.
۷۸. درباره گله و رمة سلطنتی، ر.ک.به:
A History of Babylon, pp. 191, 194;
Ibid., p. 194.
- در مورد مردوک، خدای شهر بابل، ر.ک.به:
79. *Ancient Mesopotamia*, pp. 163-170; *A History of Babylon*, pp. 197, 199.
80. *Ibid.*, pp. 205-206.
81. *Ibid.*, p. 207; *Babylon*, p. 324.

82. *A History of Babylon*, pp. 209-210.

83. *Ancient Iraq*, pp. 198-201; *A History of Babylon*, pp. 214-216, 251.

84. *Ibid.*, p. 252.

85. *Ibid.* pp. 255-256, 259, 268, 275-276, 280; *Babylon*, p. 342.

86. *A History of Babylon*, pp. 289, 290, 291.

87. *Ibid.*, p. 291;

تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، صص ۴۲-۴۳.

۸۸. در مورد اسطوره پشم زرین، ر.ک.: الواح بابل، ص ۲۱۵؛

A History of Babylon, pp. 292-293.

89. *Ibid.*, p. 296.

90. *Babylon*, p. 455; *A History of Babylon*, pp. 304, 308, 313.

91. C. J. Gadd. 1972. *History and Monuments of Ur*, Benjamin Blom, INC., New York, CH VI, pp. 191-193, 196; Georges Roux. *Ancient Iraq*, Georg Allen & Unwin LTD., London, CH. XV, pp. 198, 202-204.

92. *A History of Babylon*, pp. 214-251; *Ancient Iraq*, pp. 204 ff; *History and Monument of Ur*, p. 198 ff.

93. Giovanni Garbini. 1966. *The Ancient World*, Paul Hamlyn, London, pp. 44-46; *Ancient Iraq*, CH XVIII, pp. 234-248;

مشرق‌زمین گاهواره تمدن، فصل دهم، صص ۳۱۱-۳۲۶.

94. George Rawlinson. 1862. *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, John Murray, Albert Street, London, pp. 225-226; *Babylon*, p. 116; *Ancient Iraq*, p. 234.

95. *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, pp. 295, 297, 299, 300.

96. L. Delaporte. *Mesopotamia, The Babylon an Assyrian Civilization*, Translated by V. Gordon Childe, Barnes & Noble INC. New York, pp. 269, 270; A. T. Olmstead. 1968. *History of Assyria*, The University of Chicago Press, Chigago and London, pp. 504 ff.

97. *Mesopotamia*, pp. 272-273; *Ancient Iraq*, p. 288; *Babylon*, p. 117;

تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۱۳۱.

98. *Mesopotamia*, pp. 277-278; *Ancient Iraq*, p. 244.

99. *Mesopotamia*, p. 280; *Ancient Iraq*, p. 283.

۱۰۰. تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۱۳۷؛

Mesopotamia, p. 309 ff; *History of Assyria*, p. 613.

101. *Mesopotamia*, p. 310; *History of Assyria*, pp. 612-616.

102. *Mesopotamia*, pp. 310-315.

103. *Ancient Iraq*, pp. 291-295; *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, p. 347; *History of Assyria*, p. 555.

104. *History of Assyria*, pp. 557-559.

۱۰۵. صنعت عمده فنیقی‌ها پارچه‌بافی بود و آن را با صدفی رنگ می‌کردند که به رنگ قرمز بود و در دریا نزدیک فنیقیه به وفور یافت می‌شد. از صدف مرده مایعی ترشح می‌شد و این مایع همان رنگ ارغوانی است که حتی با نام فنیقی‌ها در ارتباط است. ر.ک. به:

Sabatino Moscati. 1968. *the World of the Phoenicians, History of Civilization*, Weidenfeld and Nicolson, London, pp. 3-4; *History of Assyria*, p. 559.

106. *Ibid.*, pp. 560, 562.

107. *Ibid.*, pp. 563-564.

108. Leonard Woolley. 1961. *Art of the World, Mesopotamia and the Middle East*, Methuen, London, pp. 180 ff; Morris Jastrow. 1971. *The Civilization of Babylonia and Assyria*, Benjamin Blom, INC., U.S.A, p. 370.

109. *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, pp. 455-495; *Art of the World, Mesopotamia and the Middle East*, p. 184.

۱۱۰. در منابع محلی سرزمین فنیقی‌ها، کنعان (Kan'n) و خود فنیقی‌ها، کنعانی نامیده شده‌اند و کلمه کنعان در سده پنزدهم پیش از میلاد به کار رفته است و کلمه کنعان از طرف مستشرقین به صورت نامی بومی برای فنیقی‌ها پیشنهاد می‌شود و کلمه «ارغوانی» که به فنیقی‌ها اطلاق می‌شود از زبان محلی گرفته شده است. گاه آن‌ها را در آثار هومر و تورات «صیدونیان» نامیده‌اند، برای آگاهی بیشتر ر.ک. به:

Sabatino Moscati. 1968. *The World of the Phoenicians*, Weidenfeld and Nicolson, London, pp. 3-4.

111. *Near Eastern Mythology*, p. 66; Sabatino Moscati. *The Face of the Ancient Orient*, Anchor Books, Doubleday & Company, INC., New York, pp. 205-206;

در سفر خروج، باب سوم، آیه ۸، از جمله اقوامی که نام آن‌ها در تورات آمده نام اقوامی است که همه، قبل از بنی اسرائیل در فلسطین بوده‌اند. این اقوام شامل فریزیان، حوئیان، یوسیای کنعانیان، هیتیای و اموریان بوده‌اند. ر.ک.: الواح بابل، ص ۲۹۸؛ تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۱۹۱-۱۹۲؛ نام دیگر کنعانیان فلسطینیان است و روزگار آنان را میان سال‌های ۱۰۰۰-۵۸۶ پیش از میلاد تخمین زده‌اند و بعدها به دست هودیای منقرض شدند. ر.ک.: الواح بابل، ص ۱۲۵؛ سکنة قدیم کنعان از نژاد سامی بودند و شباهت زبان آنان با زبان عبرانی از روی پاره‌ای اصطلاحات که در مکاتبات تل‌العمارنه (سده‌های ۱۵ و ۱۴) دیده می‌شود به اثبات می‌رسد و بنابر روایت تورات، فیلیستن‌ها از کرت (Ceret) آمده بودند که در سرزمین فلسطین اقامت گزیدند و این سرزمین قبلاً کنعان نامیده می‌شد. ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۲۰۲ و ۲۱۹؛

Ancient Iraq, pp. 222-223.

112. *Near Eastern Mythology*, pp. 66-68.

۱۱۳. El، خدای سامی مهمی در دین کنعانیان به‌شمار می‌رفته و جزو نام خدایان در متون اوگاریت (Ugarit) به‌عنوان خدای برچسته‌ای به‌شمار می‌آمد و در بیبلوس (Byblos) او را فعال‌ترین خدا و با کرونوس (Keronos) یونانی یکسان می‌دانستند، اِل در صیدون با بعل (Baal) مساوی بود. ر.ک. به:

The World of the Phoenicians, CH. 3, pp. 31-32.

۱۱۴. یکی از خدایانی که اصل و منشأ شرقی دارد، رشف است که نزد فنیقی‌ها خدای رعد و آتش به‌شمار می‌رود و یونانی‌ها او را با آپولون (Apollo) یکسان دانسته‌اند. ر.ک. به: *Ibid.*, p. 37.

115. *Near Eastern Mythology*, pp. 74-75.

116. *Ibid.*, pp. 75-76.

117. *Ibid.*, p. 78.

۱۱۸. Krt.، نیای احتمالی دودمان سلطنتی اوگاریت (Ugarit) بوده است. او هفت همسر خود را از دست داد... (سموئیل ۱۶، ۶) ر.ک. به: *Ibid.*, p. 91.

۱۱۹. Aqht، همان شاهزاده قهرمان است که بعدها او را به نام دانائیل (دانیال) می‌شناسیم، برای آگاهی بیشتر از تولد و مرگ این شاهزاده، ر.ک. به: *Ibid.*, pp. 93, 94.

120. Sabatino Moscati. 1968. *The World of the Phoenicians*, Translated from the Italian by Alastair Hamilton, Weidenfeld and Nicolson, London, p. 3;

مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۳۴۲؛ *The Ancient World*, p. 104؛ لوکاس دوبلوپس-روبارتوس وان دراسپک. ۱۳۷۹: دیباچه‌ای بر جهان باستان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، ققنوس، تهران، صص ۶۹-۷۰.

121. *Ancient Iraq*, pp. 221-223; D. G. Hogarth. 1968. *The Ancient East*, Greenwood Press Publishers, New York, pp. 56-59; *The World of The Phoenicians*, pp. 4-5;

تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۰۶؛ مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۳۴۲.

122. *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, pp. 252-253; *The Ancient World*, p. 110; *The Face of the Ancient Orient*, p. 204-205; *Ancient Iraq*, p. 222; *The World of the Phoenicians*, pp. 5-7;

الواح بابل، صص ۳۲۶-۳۲۷.

123. *The World of the Phoenicians*, pp. 8-9; *The Face of the Ancient Orient*, p. 213;

تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ۲۲۷-۲۳۰، ۲۰۹؛ الواح بابل، ص ۳۲۳.

124. *The World of the Phoenicians*, pp. 11-12.

125. *Ibid.*, p. 19; *The Face of the Ancient Orient*, p. 214

126. *Ibid.*, pp. 30-31.

۱۲۷. برای این خدایان سامی ر.ک. به: *The Face of the Ancient Orient*, pp. 218-219;

تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۶۲، ۲۱۱، ۲۱۳؛ *The World of the Phoenicians*, p. 31.

128. *Ibid.*, p. 32;

Ancient Iraq, p. 82. برای آدونیس که خدای تجدید حیات است، ر.ک. به:

نام آدونیس از آدونی (Adoni) به‌معنای (مولای من) گرفته شده است. هر سال مراسم عزاداری آدونیس در سراسر کنعان به‌خصوص در بیبلس برپا می‌شد، در خرداد یعنی هنگام خرمین، دسته عزاداران در بیبلس به‌راه می‌افتادند و به‌طرف سرچشمه رود آونیس (Avenis) روانه می‌شدند و شبیه این خدا را در آن‌جا می‌گذاشتند و راهبه‌های معابد با ندبه و انجام رقص‌های مخصوص و با آهنگ نی، شبیه خدا را به‌خاک می‌سپردند و انتظار داشتند که در بهار دوباره زنده شود. ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۱۳؛

The World of the Phoenicians, p. 32; *Ancient Iraq*, p. 82.

۱۲۹. تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۱۳.

۱۳۰. در مورد تجدید حیات و نشو و نمای گیاهی که مربوط به یکی از سه خدای فنیقی‌ها بود. ر.ک.: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۳۴۵؛ برای خدای داگون ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۰۳ و نیز یادداشت ۱۱۴.

131. *The World of the Phoenicians*, pp. 38-39;

در مورد قربانی انسانی و توفت، ر.ک.به: *The Face of the Ancient Orient*, p. 218;

مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۳۴۸؛ تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۳۱۴.

132. *The World of the Phoenicians*, pp. 89-90;

برای خط بیبلس و هیروگلیف جعلی ر.ک.به: *Writing*, pp. 104-105;

و در ارتباط خط فنیقی با خط کنعانی، ر.ک.به: *Ibid.*, p. 125.

برای خط بیبلسی باستان که در شهر بیبل (Bibl) در سواحل شمالی فنیقیه به کار می‌رفت. ر.ک.: تاریخ خط‌های جهان، صص ۶۹-۷۰؛ برای اندیشه هم‌عرض بودن ابداع و اختراع خط در مصر، کرت و این‌که شاید اندیشه ابداع خط نخست در مصر بوده و سپس فنیقی‌ها یا اقوام پیش‌سومری آن را اختراع کرده‌اند، ر.ک.: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، صص ۱۲۹-۱۳۰؛ دیباچه‌ای بر جهان باستان، ص ۷۰؛ تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۰۹.

133. *The World of the Phoenicians*, pp. 90-91;

درباره متون اوگاریتی، ر.ک.به: *The Face of the Ancient Orient*, pp. 218-220;

مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۱۳۰؛ درباره اختراع خط‌نویسی، ر.ک.: تاریخ علم، ص ۶۴ به بعد؛ درباره ابداع خط و نیز بردن خط توسط حاملان فنیقی، ر.ک.به:

Morris Jastrow. 1971. *The Civilization of Babylon and Assyria*, Benjamin Blom, INC., U.S.A, p. 116 ff;

The World of the Phoenicians, pp. 90-97.

134. *Art of the World, Mesopotamia and the Middle East*, pp. 105, 100, 117; *The Face of the Ancient Orient*, pp. 278-280.

۱۳۵. درباره معبد سلیمان مذکور در تورات، ر.ک.به:

The World of the Phoenicians, p. 44; *The Face of the Ancient Orient*, p. 279; *Art of the World, Mesopotamia and the Middle East*, p. 114;

تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۴۵.

136. *The World of the Phoenicians*, pp. 45-46; *Art of the World, Mesopotamia the Middle East*, p. 116;

برای تل تاینات در اورشلیم که بعد از معبد سلیمان برپا شد و قصرهای دیگری که در فلسطین در سامره، مجدو و رامه راحیل پیدا شده است، ر.ک.به: *The Ancient World*, p. 105.

۱۳۷. در مورد قربانی انسانی و نیز بچه‌های کوچک، ر.ک.به:

The World of the Phoenicians, p. 49; *The Face of the Ancient Orient*, pp. 218-220.

۱۳۸. dromos، گونه‌ای از گورهای سنگی فنیقی‌هاست که تشابه بسیاری با گورهای اتروسک‌ها (Etruscans) دارد. ر.ک.به:

Art of the World, Mesopotamia and the Middle East, p. 168; *The World of the Phoenicians*, p. 50.

139. *Ibid*, p. 52; *The Ancient World*, pp. 75-76.

۱۴۰. دربارهٔ دیگر هنرها و نیز تأثیرات هنر مصر بر هنر فنیقی-پونیک، ر.ک.به:

The World of the Phoenicians, pp. 53-55; *Art of the World Mesopotamia and the Middle East*, pp. 107-108.

۱۴۱. در مورد تابوت‌های سنگی و متأثر از سبک یونانی و مصری، ر.ک.به:

The World of the Phoenicians, p. 58; *Art of the World Mesopotamia and the Middle East*, pp. 110;

تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۰۹.

۱۴۲. در مورد عاج‌ها و تراش آن‌ها و اشیایی که از عاج ساخته می‌شد، ر.ک.به:

The World of the Phoenicians, p. 59; *Art of the World Mesopotamia and the Middle East*, pp. 113-114.

143. *The World of the Phoenicians*, pp. 68-70;

در بشقاب‌های قبرسی تأثیر هنری مصر و کِرت به‌خوبی مشاهده می‌شود. ر.ک.به:

Ibid., pp. 68-70; *Art of the World, Mesopotamia and the Middle East*, p. 111; *The Ancient World*, p. 105.

144. *The World of the Phoenicians*, p. 75; *The Ancient World*, p. 105;

دربارهٔ هنرهای ظریف و مهرهای فنیقی با تأثیرات و نقشمایه‌های مصری و بین‌النهرینی، ر.ک.به:

Art of the World, Mesopotamia and the Middle East, p. 114; *The Ancient World*, p. 105.

۱۴۵. قبل از ضرب سکه و استفاده از آن به توسط ایرانی‌ها، مردم صور و صیدا در شهرهای فنیقی از طریق

مبادلهٔ کالا، امور تجاری خود را انجام می‌دادند. ر.ک.به: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۳۴؛

The World of the Phoenicians, p. 78.

146. *Ibid.*, pp. 82-84;

دربارهٔ تجارت شهرهای فنیقی و نیروی دریایی آن‌ها در مدیترانه و این‌که شهرهای فنیقی به‌صورت مراکز

مهم تجاری و اقتصادی و سیاسی درآمدند. ر.ک.به: *The Ancient World*, p. 110؛ تاریخ ملل قدیم

آسیای غربی، ص ۲۴۴.

۱۴۷. به علت عدم قطب‌نما، فنیقی‌ها در آغاز از سفر به شب‌هنگام پرهیز می‌کردند و تا آن‌جا که میسر بود از

ساحل دور نمی‌شدند، ولی از زمان شناختن ستارهٔ قطبی، که یونانیان آن را «ستارهٔ فنیقی» می‌نامیدند،

توانستند به قلب اوقیانوس‌ها راه یابند و حتی فراتر از ستون‌های هرکول (جبل طارق) برانند. ر.ک.:

مشرق‌زمین گاهوارهٔ تمدن، صص ۳۴۳-۳۴۴؛ *The World of the Phoenicians*, p. 78.

۱۴۸. در حدود سدهٔ دوازدهم که مردم کرت (Crete) قدرت دریایی خود را از دست دادند فنیقیان از این

فرصت استفاده کردند و آقای دریای مدیترانه شدند و بدین لحاظ بود که مجبور بودند جهت امور تجاری

خود مراکزی در کرانه‌های مدیترانه ایجاد کنند و ایستگاه‌های دریایی داشته باشند. مرکز اصلی تجارت در

صور بود و آن‌چنان که از کتاب حزقیال نبی (۲۷، ۱۳-۲۵) برمی‌آید صوریان مراکز تجاری در قبرس،

رودس (Rodes) و تاسوس (Thasos) و کورفو (Corfu) و سیسیل و گوزو (Gozo)، نزدیک مالت و تونس و ساردنیا و جزایر و نواحی دیگر ایجاد کردند، ولی مشهورترین پایگاه آن‌ها در کارتاژ بود. برای آگاهی بیشتر ر.ک.: تاریخ علم، صص ۱۱۳-۱۱۴؛ تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۲۰۶-۲۰۸؛

The World of the Phoenicians, pp. 94, 98.

149. *Ibid.*, pp. 98-100;

در مورد پیش‌تازی فنیقی‌ها به سوی کرس، ساردنیا و سیسیل ر.ک.:

D. G. Hogart. *The Ancient East*, Greenwood Press, New York, pp. 153-156;

تاریخ علم، ص ۱۱۴.

150. *The World of the Phoenicians*, pp. 103-105;

برای استقرار فنیقی‌ها در نقاط سوق‌الجیشی اطراف مدیترانه همانند قادش، کارتاژ، مالت، سیسیل، ساردنیا و کرس و قبرس و ایجاد ارتباط میان فرهنگ و تمدن غرب و شرق ر.ک.: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، صص ۳۴۳-۳۴۴؛ و نیز جهت استقرار فنیقی‌ها در قبرس به جهت استفاده از منابع مس آن سرزمین در قرن دهم، ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۰۸ و نیز درباره روابط جزیره قبرس که در مغرب فنیقیه قرار داشت و از دیرباز با کشورهای ساحل مدیترانه و همچنین رأس شمرا (اوگاریت) در فنیقیه شمالی که مرکز داد و ستد بود، ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۳۰۴-۳۰۵.

151. *The World of the Phoenicians*, pp. 106-107; *Art of the World, Mesopotamia and the Middle East*, p. 101.

152. *The World of the Phoenicians*, pp. 108-109; *Art of the World, Mesopotamia and the Middle East*, p. 111.

۱۵۳. Anat، الهه سامی غربی که نام او در متون اوگاریتی دیده می‌شود. از لحاظ ریشه‌شناسی شاید نام او با «ettu» اگدی به معنای «خواستۀ فعال» در ارتباط باشد. ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۱۳.

۱۵۴. Adonis، نام خدای «تموز» در سوریه بود و نام یکی از خدایان فنیقی و به معنای «مولای من» است. ر.ک.: همان کتاب، صص ۴۸ و ۲۱۳.

155. *The World of the Phoenicians*, pp. 109-110.

۱۵۶. کارتاژ (غرتاجنه) مشهورترین پایگاه فنیقیان در شمال آفریقا در سده نهم ساخته شد. رقابت دریایی میان فنیقی‌ها و یونانیان در سده دوازدهم مدت‌ها برقرار بود، ولی مستعمرات فنیقی‌ها تا کرانه‌های غربی این سرزمین ادامه داشت. ر.ک.: تاریخ علم، ص ۱۱۴؛

The Ancient East, p. 154 ff; *The World of the Phoenicians*, p. 113; *The Ancient World*, pp. 168-169.

۱۵۷. ر.ک. به: *The Ancient East*, pp. 154-156; *The World of the Phoenicians*, pp. 114-118;

درباره تاریخ تأسیس کارتاژ به دست مهاجران صور در حدود ۸۰۰ پیش از میلاد و ایجاد پایگاه‌های استعماراتی در غرب سیسیل، ساردنیا، شمال آفریقا و اسپانیا، ر.ک.: دیباچه‌ای بر جهان باستان، صص ۷۰ و ۲۳۲.

158. *The World of the Phoenicians*, pp. 118, 120.

159. *Ibid*, pp. 121-122; *The Ancient World*, p. 169.

۱۶۰. Šöphëtim, Suffet، قضات درجه اول در صور که بعداً، فنیقی‌ها در کارتاژ، از این عنوان استفاده

می‌کردند. ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۴۰؛ *The World of the Phoenicians*, p. 132; در اثری دیگر کلمه فنیقی سوفت به معنای «کلاتر، قاضی» و انتخاب او به اعتبار شایستگی فردی بوده و غالباً دو تن بودند که از جانب شورای معمرین فنیقی فقط به مدت یک سال انتخاب می‌شدند. ر.ک.: تاریخ فکر، از سومر تا یونان و روم، ص ۷۷.

161. *The World of the Phoenicians*, pp. 134-135.

۱۶۲. یکی از خدایان بزرگ فنیقی «مولوخ یا ملک» بود که مردم فرزندان خود را زنده زنده در برابر ضریح او به عنوان قربانی می‌سوزاندند و یک‌بار که شهر کارتاژ در حصار دشمنان بود (۳۰۷ پیش از میلاد)، بر قربانگاه این خدای خشمناک، دویست پسر از بهترین خانواده‌های شهر را در آتش سوختند. ر.ک.: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۳۴۵؛ *The World of the Phoenicians*, pp. 136, 139, 141, 142.

163. *Ibid.*, pp. 176-178.

۱۶۴. تاریخ علم، ص ۱۱۴؛ *Ibid.*, p. 179.

۱۶۵. کارتاژ بازرگانی مدیترانه غربی و ساحل اروپایی اوقیانوس اطلس را تا جنوب بریتانیا در انحصار خویش گرفت و با امیران اتروسک‌ها (ایتالیایی‌ها) کامل‌ترین نوع قرارداد را منعقد کرد و مقتدرانه شهرهای منطقه اژه و یونان را به دست آورد. ر.ک.: تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، ص ۷۴؛

The World of the Phoenicians, pp. 180-181;

تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۲۰۸-۲۰۹؛ تاریخ علم، صص ۱۱۴-۱۱۵.

۱۶۶. کارتاژ به معنای «شهر جدید» است و کارتاژیان در دریانوردی، فن کشتی‌سازی و صنعت فلزکاری به ترقیات بسیاری دست یافتند. هانو (Hano) دریا سالار کارتاژی نیز در ۴۵۰ پیش از میلاد سفر خود را برای دور زدن قاره آفریقا همراه با شصت کشتی آغاز کرد، بخشی از این گزارش سفر به دست آمده است. ر.ک.: تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، ص ۷۴؛ مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۳۴۴؛

The World of the Phoenicians, p. 181;

Ibid., p. 210. و برای سفر هانو

167. *Ibid.*, p. 145; *The Ancient World*, p. 16-169; *the World of The Phoenicians*, pp. 145.

۱۶۸. آثار معماری کارتاژی بیشتر دینی و کم‌تر قصری است. ر.ک.:

Ibid., pp. 146-148; *The Ancient World*, p. 169.

۱۶۹. مهم‌ترین توفت و نیز کوزه‌های حاوی خاکستر کودکان و جانوران در ناحیه سالامبو یافت شده که متعلق به سده‌های پنجم تا دوم پیش از میلاد و دارای سبک و تزیینات مصری است. ر.ک.به:

The World of the Phoenicians, p. 151; *The Ancient World*, p. 168.

۱۷۰. سردیسه مرمرینی که در موزه باردو (Bardo) در تونس قرار دارد، به عقیده فنیقی‌ها دارای نیروی سحرآمیز شفابخشی و به شدت رنگ‌آمیزی شده است. ر.ک.به:

The Ancient World, p. 168; *The World of the Phoenicians*, pp. 151-152.

171. *Ibid.*, p. 157.

۱۷۲. یکی از این‌گونه تابوت‌های سنگی متعلق به احیرام (Ahiram)، پادشاه بیبلس و متعلق به حدود ۹۷۵ پیش از میلاد است و نقوشی بر روی آن حک شده است. ر.ک.به:

Art of the World, Mesopotamia and the Middle East, pp. 107, 110; *the World of the*

Phoenicians, p. 161.

۱۷۳. در جهان پونیک‌ها ساختن نقاب‌هایی به شکل دیوان مرسوم بود و جنبه شفابخشی داشت و آن‌ها را هم در معابد و هم در توفت‌ها قرار می‌دادند. بعدها ساخت این نقاب‌ها توسط یونانیان و مصری‌ها تقلید شد. ر.ک. به: *The Ancient World*, p. 168; *The World of the Phoenicians*, p. 163.

174. *Ibid.*, pp. 165, 167.

175. *Ibid.*, pp. 169, 172; *The Ancient World*, p. 169.

176. *Ibid.*, pp. 185-186.

۱۷۶. اختراع الفبا عامل نشر فرهنگ از فنیقیان بود و الفبای خود را به سراسر شهرهای مدیترانه صادر کردند و فن نوشتن را در حدود نیمه قرن هشتم به یونانیان آموختند که نه خط داشتند و نه الفبا. اشخاصی همچون طالس و فیثاغورس بنیان‌گذار مکتب اورفئوس، و نیز کادموس نخستین مورخ ایونایی، با اسم و رسم فنیقی بودند. زنون (Zenon) فیلسوف رواقی از شهر خود به آتن رفت. برای آگاهی بیشتر ر.ک.: تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، ص ۷۵؛ تاریخ علم، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.

177. *The World of the Phoenicians*, pp. 195-197; *The Ancient East*, pp. 153-159.

178. *The World of the Phoenicians*, pp. 197-199. *The Ancient East*, pp. 154-156.

برای ساختن پایگاه‌های فنیقی در اطراف جزایر مالت و سیسیل ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۲۰۹ و ۲۳۳.

۱۷۹. برای توفت‌ها ر.ک.: یادداشت ۱۶۹.

۱۸۰. caduceus، عصای مرکوری و نماد علم پزشکی است. ر.ک.: پرویز مرزبان و حبیب معروف، ۱۳۷۱: فرهنگ مصور هنرهای تجسمی، سروش، تهران.

۱۸۱. Astarte، نام یونانی، خدای مؤنث بین‌النهرینی به نام ایشتار (عشتر) بود که در بعضی نقاط به عنوان مظهر عفاف و پاکی تلقی می‌شد. ر.ک.: تاریخ علم، صص ۱۳۳ و ۲۰۷؛ این الهه منشأ حیات نباتی و حاصلخیزی است. ر.ک. به:

The Face of the Ancient Orient, p. 219.

182. *The World of the Phoenicians*, pp. 201-202, 204; *The Ancient World*, p. 169.

183. *The World of the Phoenicians*, p. 205.

روسپی‌گری از دیرباز در سومر متداول بوده است. سه طبقه روسپی‌های مقدس با نام‌های کیزرته (Kizrete)، سان‌هاته (Sanhate) و هریماته (Harimate) وجود داشتند. برای آگاهی بیشتر، ر.ک. به: *Mesopotamia*, p. 87.

184. *The Ancient East*, pp. 153-159; *The World of the Phoenician*, pp. 206, 208, 209.

۱۸۵. Suffets، قضات درجه اول، کلاتر در صور و کارتاژ، ر.ک.: یادداشت ۱۶۰.

186, 187. *The Ancient World*, pp. 168-169; *The World of the Phoenicians*, pp. 211-215.

۱۸۸. Bes، کوتوله — خدای مصری که حامی زنان به هنگام زاییدن و نیز حامی موسیقیدانان بود. ر.ک. به:

James Hall. 1994. *Illustrated Dictionary of symbols in Eastern and Western Art*, London, p. 169.

۱۸۹. aniconic، بی‌تصویر (مانند خدا). پرستش چیزهایی که نشان خداوند و خالق است مثل پرستش آفتاب و

- غیره و برعکس پرستش بت یا تصویر. ر.ک.: فرهنگ مصور هنرهای تجسمی؛
The World of the Phoenicians, p. 224.
۱۹۰. Horus، کهن‌ترین شاهین- خدای مصری که به هیأت جنگجویی نشان داده می‌شود و تاج دو طبقه‌ای بر سر دارد که نماد مصر علیا و مصر سفلا بود. ر.ک.به:
Illustrated Dictionary of symbols in Eastern and Western Art, p. 188.
۱۹۱. Tueris، خدایی پیش- سلسله‌ای به شکل اسب آبی که نام او به معنای یگانه بزرگ بود. در برخی از تصاویر بر بالای سر او شاخ و گاهی قرص خورشید دیده می‌شد که نماد سرزدن خورشید در روز بود. ر.ک.: ورونیکا ایونس، ۱۳۷۵: اساطیر مصر، ترجمه باجلان فرخی، انتشارات اساطیر، تهران، ص ۱۷۴.
۱۹۲. Anobis، خدایی به شکل سگ یا شغال در مصر که در نقش خدای مردگان در مراسم تدفین جای دارد. ر.ک.: همان اثر، ص ۱۳۶؛
 Caston Maspero. 1894. *The Dawn of Civilization*, Fredreick ungar Publishing co. New York, 2V, VI, pp. 113, 116, 134.
۱۹۳. Shu، خدای نگهدارنده آسمان و باد- خدا یا هوا- خدا در مصر، او و خواهر دوقلویش تفتوت (Tephnut)، نخستین جفت از خدایان ته‌گانه هلیوپولیس (شهر خورشید) و آفریده رع (RE) بودند. ر.ک.به:
Ibid., pp. 127-129.
۱۹۴. Gorgon، بزرگ- مادر، در جنبه مخرب و وحشتناک خود، ر.ک.به:
An Illustrated Encyclopaedia of Tradditional Symbols, p. 76.
195. *The World of the Phoenicians*, pp. 221, 224, 227, 228.
۱۹۶. Melqart، یک خدای سامی غربی که نام او به معنای «پادشاه شهر» است. در روزگار فنیقیان در صور و کوچ‌نشین کارتاژ او خدای اصلی بود. یونانیان و رومیان او را معادل هراکلس (Heracles) می‌دانستند. ر.ک.به:
 Gwendolyn Leik. *A Dictionary of Ancient Near Eastern Mythology*, Routledge, New York, 1997, p. 118.
- و کلمه ملقارت را به صورت Melek-Qart «خدای شهر» نوشته‌اند. ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۱۳.
۱۹۷. Eshmun، ر.ک.: همان اثر، ص ۲۳۴؛
The World of the Phoenician, p. 228.
۱۹۸. ر.ک.: یادداشت ۱۸۸.
199. *The World of the Phoenicians*, p. 228.
200. *Ibid.*, pp. 230-235.
201. *Ibid.*, pp. 236-239.
202. *Ibid.*, pp. 241-242.
203. *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, pp. 53, 59, 62; *The Ancient East*, p. 79;
- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۲۷۹.
204. *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, pp. 59, 62.

205. *Ibid.*, pp. 69-72.
206. *Ibid.*, pp. 77, 78, 80, 81; *The Dawn of Civilization*, pp. 725-726.
207. *Ibid.*, p. 731; *The Five Great Monarchies of the Eastern World*, p. 87; *The Dawn of Civilization*, p. 731.
208. *The Five Great Monarchies of the Civilization*, pp. 87, 139, 141, 180.
209. *Ibid.*, pp. 184-185; *The Dawn of Civilizations*, p. 565.
210. *A History of Art in Chalde & Assyria*, pp. 142-143.
211. *Ibid.*, pp. 145-146.
212. *Ibid.*, pp. 149-150.
213. *Ibid.*, p. 152.
214. *Ibid.*, pp. 159, 160, 164.
215. *Ibid.*, pp. 168, 172.
216. *Encycopaedia of Religion and Etichs*, V VIII, p. 380.
217. *The New Encyclopaedia Britanica*, V VIII, U. S. A, Chicago, 1994, p. 762.
۲۱۸. برای تعمید و نان متبرک ر.ک.: سلیم برنجی. ۱۳۶۷: قوم از یاد رفته. دنیای کتاب، تهران، صص ۱۸۵-۲۰۲؛ مجید یکتایی. ۱۳۴۰: تریانا، شرکت سهامی تحریر ایران، تهران، صص ۸-۱۵.
219. *Encyclopaedia of Religion and Etichs*, p. 381.
220. *Ibid.*, pp. 380-381.
۲۲۱. ر.ک.: تریانا، ص ۶۹ به بعد.
۲۲۲. همان اثر، ص ۱۵ به بعد.
۲۲۳. برای مراسم تدفین ر.ک.: همان اثر، ص ۲۶ به بعد.
۲۲۴. برای گاه‌شماری و تقویم مندایی ر.ک.: قوم از یاد رفته، ص ۲۱۸ به بعد؛ تریانا، ص ۵۸ به بعد.
۲۲۵. ابوریحان بیرونی صابئین یا حرانیان را در کتاب *آثار الباقیه* «مائدائیان» ذکر می‌کند و می‌گوید: «در تاریخ آمده که در پادشاهی تهورث پیشدادی (بوداسف) در هند ظاهر شد و آیین صابئین را که پرستش ستارگان و اجرام نورانی آسمانی بود پی‌ریزی کرد و کتابی به پارس آورد. این ستاره‌پرستی آن‌ها میان مردمان زیادی هواخواه داشت. چنان‌که شاهان پیشدادی و برخی از شاهان کیانی تا زمان پیدایی زرتشت کلیات عناصر و اختران را می‌پرستیدند.» ر.ک.: احمد اقتداری. ۱۳۵۴: دیار شهریاران، بخش دوم، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ص ۱۱۷۰.

بخش سوم

دانش قوم‌های کهن

مقدمه

پیدایی دانش از آن زمان آغاز شد که بشر به فکر حل مشکلات زندگی خود افتاد. راه‌حل‌های نخستین، ساده و ناچیز بودند ولی اندک‌اندک این امر تکامل یافت و انسان توانست بر بسیاری از مسایل غلبه یابد. آیا نخستین تدابیر جهت حل مشکلات تنها وسیله کار بودند یا اندکی تعقل و استدلال در آن وجود داشت؟ آیا علوم و دانش باستانی به‌طور کلی عملی جهت سودجویی مطلق بودند یا بر پایه عقل و منطق قرار داشتند؟ در پاسخ به چنین سؤال‌هایی، مشکل به جواب‌های قانع‌کننده بتوان رسید.

انسان اولیه باید چیزی جهت خوردن و سرپناهی برای ناسازگاری هوا و نیز حمله حیوانات درنده برای خود می‌جست. این نیاز باید او را به طرف راه‌چاره‌هایی رهنمون می‌شد. وجود ابزارآلاتی که قوم‌های کهن به کار می‌بردند گواه این واقعیت است که آدمی پیوسته، درصدد اختراع و تهیه وسایلی برای برآورد نیازهای خود بوده است. از آن جمله با روش مشاهده و عمل، از طریق استفاده از سنگ، آتش را یافته است و با به‌کارگیری آن برخی صناعات را خودبه‌خود آموخته و اصول مقدماتی کشاورزی را دریافته است. قطعاً در آن روزگاران پیشین، بشر زبانی جهت تفهیم و تفهم داشته که اگرچه مکتوب نبوده ولی کارساز بوده است.

فرد کشاورز برای دریدن و بریدن و پوست‌کندن و کوبیدن و نرم کردن نیاز به ابزارهایی داشته است. هر ابزار به‌تنهایی، خود، اختراعی بوده که راه را برای اختراعات بعدی باز می‌کرده است و انسان نخستین برای آسان‌تر زیستن و سبک‌تر کردن بار مشکلات خود ناچار به ساختن آلات و ابزارهایی جهت زندگی خویش بود. برای یافتن گیاهان سودمند و دانه‌دار می‌بایستی یک به یک به اکتشاف آن‌ها پردازد و این امر، مستلزم آزمایش‌های فراوان بوده است، زیرا فقط پیدا کردن یک گیاه کافی نبوده، بلکه مفیدترین آن موردنظر بوده است.

رام کردن جانوران یکی از نخستین کارهای او و نیز جایی جهت نگهداری آن‌ها و ساختن

مخزن‌هایی برای انبار کردن غلات و دانه‌ها از نیازهای دیگر او به‌شمار می‌رفته است. ساختن ظروف گلی و خشت‌زنی همراهی افراد بسیاری را لازم می‌ساخته و اختراع دستگاه کوزه‌گری یک تکامل بعدی به‌شمار می‌رفته است.

یکی از راه‌حل‌ها برای پوشاندن بدن و جلوگیری از سرما و باران و آفتاب سوزان استفاده از پوست جانوران و برگ‌های گیاهان و پوسته درختان بوده است و هنگامی این کار به کمال رسید که الیاف گیاهان را به هم بافتند و از آن، جامه‌ای ابتدایی ساختند و بدین ترتیب، شالوده صنعت بافندگی پی‌ریزی شد. ابزارهای نخستین را با سنگ و استخوان ساختند و هنگامی که به ارزش فلز پی بردند این هنر را با تلفیق این سه عنصر تکمیل کردند و از این مرحله جستجوی فلز و استفاده از آن، هنر فلزکاری به کمال رسید و از آن نیزه و سپر و ابزارهای دیگر را ساختند.

نقل مکان از جایی به جای دیگر به‌ندرت صورت می‌گرفت. شاید مهم‌ترین مرحله تاریخ نوع بشر، گذر از زندگی بیابانگردی به زندگی استقرار یافته باشد. انسان نمی‌تواند در نقطه‌ای جایگزین شود مگر آن‌که از دشمن ایمن باشد و این خود مستلزم اجتماع انسان‌ها با یکدیگر است که در واقع، نوعی از حکومت در آن، شکل می‌گیرد. البته الزام‌آور نیست که همه اقوام کهن برای رسیدن به این وضع از مراحل مشابهی از پیشرفت و تمدن عبور کرده باشند.

انسانی که کاشتن زمین را آموخت، به زمین وابسته شد. اما بیابانگردانی که اساس معیشت آن‌ها وابسته به چارپایان آن‌ها بود، پیوسته به‌دنبال چراگاه، از جایی به جایی می‌رفتند. اما هیچ قوم اسکان‌یافته‌ای نیست که اگر در کنار دریا یا رودی ساکن باشد، طرز ساختن کشتی را نیاموخته و با آن به سفر دریایی نرفته باشد و از این جاست که هنر دریانوردی را آموخته است. البته این صنعت با ساختن کرجی و قایق شروع شده بود و داد و ستد موادی چون کهربا که دریانوردان را برای یافتن بازار به این سو و آن سوی جهان می‌کشاند، راهی برای مبادله فرهنگ‌ها و باورهای دینی و اجتماعی و اقتصادی میان قوم‌های نخستین بود. بقایای یافت شده موادی در گورها، در واقع، خط سیر تجارت و بازرگانی بعضی از کالاها را مشخص می‌سازد. تجارت به مانند امروز وسیله مبادله کالا به‌شمار می‌رفت و یکی از ابزارهای انتقال تمدن بود. البته مقاومت و رخوت اجتماع سبب آن است که ابزار و آلات قدیمی برجای بماند و ابزار تازه نتواند جای آن را بگیرد، اما برخی اوقات ابزار قدیمی در دوره بعد، رنگ تشریفاتی و تقدس و مذهب به خود می‌گیرد. از این قبیل است استعمال کارد سنگی برای ختنه کردن در مصر و فلسطین و استفاده از ابزارهایی با سنگ یشم در چین.

نجوم

نجوم در ایران کهن

جالب‌ترین مطلب درباره نجوم ایران به روزگار پیامبر بزرگ ایرانی یعنی زرتشت بازمی‌گردد. زرتشت، پیامبر و ستاره‌شناس بزرگ در دوره تفکر ده‌ساله خود، در غاری که در آن‌جا به اندیشه می‌پرداخت از فراز شکاف‌های صخره‌ها به رصد ستاره‌ها مشغول می‌شد و آن‌چه که در زایچه (زیج) یا زیگ باقی‌مانده است دلیلی بر این مدعاست، زیرا دیوارهای غار محل اعتکاف زرتشت پر از نقش‌های ستارگان و خورشید و ماه و مسیر حرکت آن‌ها بوده است. این غار پس از گذشت روزگاران طولانی زیارتگاه زرتشتیان بوده است. [۱]

در پژوهش بر روی گات‌ها در اوستا و کتاب بندهش [۲] (آغاز آفرینش)، و نیز کتاب دینکرد [۳] مطالبی درباره نجوم وجود دارد که این مطالب مورد توجه یکی از شاهان ایران کهن قرار گرفت. وی دستور داد که مطالب مربوط به نجوم آن زمان را بر پوست درخت توز بنویسند و در دژی نزدیک آتشکده‌ای در قلعه‌ای به نام جی قرار دهند. [۴]

از کتاب بندهش می‌توان دریافت که ایرانیان کهن، به پزشکی و ریاضی و نجوم علاقه بسیار داشتند. این علاقه پایه و اساس دانش ستاره‌شناسی در ایران شد. ایرانیان باستان چهار ستاره درخشان را به سپاهیدی آسمان گماردند. ۱. تیشترا^۱ که سپاهید خراسان (= شرق) است. ۲. ستاره سدویس^۲، که سپاهید خاوران (= غرب) است. ۳. ستاره ونند^۳، که سپاهید نیمروز (= جنوب)، و هفتورنگ که سپاهید ناحیه اباختر (= شمال) است و میخ‌گاه، سپاهیدان سپاهید است.

در کتاب بندهش، مشخصات کاملی از هر یک از این ستارگان آمده است و بدون تردید، دانش نجوم از روزگاران کهن در سرزمین ایران وجود داشته است. در کتاب بندهش از میخ‌گاه به‌عنوان سپاهبدان سپاهبد، که فرمانروای ستارگان دیگر بوده سخن به‌میان آمده است. [۵]

داریوش هخامنشی شاهنشاه ایران دستور داد که نقوش صورت‌های فلکی را بر بدنهٔ پلکان کاخ آپادانا، در ۵۰۰ پیش از میلاد، نقش کنند. از آثار ایرانی که در آن‌ها مطالبی دربارهٔ نجوم آمده عبارتند از: رسالهٔ پهلوی مادِیگان چترنگ؛ کتیبهٔ بیستون که مشتمل بر نام ماه‌های سال است؛ قطعات پهلوی یافت شده در تورفان؛ سکه‌های هندوسکایی که بر روی آن‌ها علائم منطقة البروج دیده می‌شود؛ زیج شهریاران که در مورد درجه و ارتفاع ستارگان و محل آن‌ها سخن می‌گوید؛ و نیز فصل زیج گیهانان در بندهش، که دربارهٔ علم نجوم است. [۶]

داریوش بزرگ مشوق پزشکان، حکما و علما بوده است و به پیشرفت دانش نجوم اهمیت فراوان می‌داده و منجمین بزرگ کلدانی را تشویق به انجام امور ستاره‌شناسی می‌کرده است.

دیوجانس^۱ از قول ارستو نقل می‌کند که یکی از موبدان ایرانی که در دانش ستاره‌شناسی استاد بود، به آتن سفر کرد و با سقراط به مباحثه پرداخت و او بود که در مورد مرگ وحشتناک سقراط پیشگویی‌هایی به‌عمل آورد و نیز پیشگویی‌ها مغان ایرانی در مورد ولادت حضرت مسیح، بنابر آنچه در باب دوم انجیل متی آمده که در آن‌جا گفته شده که آن‌ها ستارهٔ حضرت مسیح را تشخیص دادند و با راهنمایی همان ستاره و اطلاعات نجومی خود تا بیت لحم به دیدار مریم و کودک شتافتند. این مطلب، تبحر و پیشینهٔ پر بار دانش نجوم ایران دورهٔ هخامنشی را که بعدها نیز ادامه یافت، نشان می‌دهد. [۷]

در روزگار حکومت پارت‌ها، جمعی از مغ‌های سیستان به هند رفتند و سنت‌های ریاضی و اخترشناسی هندی را پایه‌گذاری کردند و به «مغ-برهمن» مشهور شدند. [۸] ظاهراً، براهماگوپتا، ریاضی‌دان بزرگ هندی سدهٔ هفتم میلادی، از بازماندگان همین مغ‌ها بوده است. جادهٔ ابریشم که از دوران حکومت پارت‌ها پرجنب‌وجوش بوده است، به اختلاط فرهنگ‌های مختلف یاری بسیار رسانید. «زیج شهریار» که در دورهٔ ساسانی تنظیم شده بود، منبع مورد مراجعهٔ بسیاری از دانشمندان سده‌های بعد بوده است. موسیقی و اخترشناسی که رابطهٔ نزدیکی با ریاضیات دارند، در زمان ساسانیان صورتی پیشرفته داشته است. [۹]

در یکی از پاپیروس‌های مصری که به‌دست آمده و مؤلف آن، یک پزشک مصری بوده است، به‌عنوان افتخار خود می‌نویسد: «من از سائیس بیرون آمده‌ام» و این مرکز آموزش پزشکی، در زمان داریوش برپا بوده است.

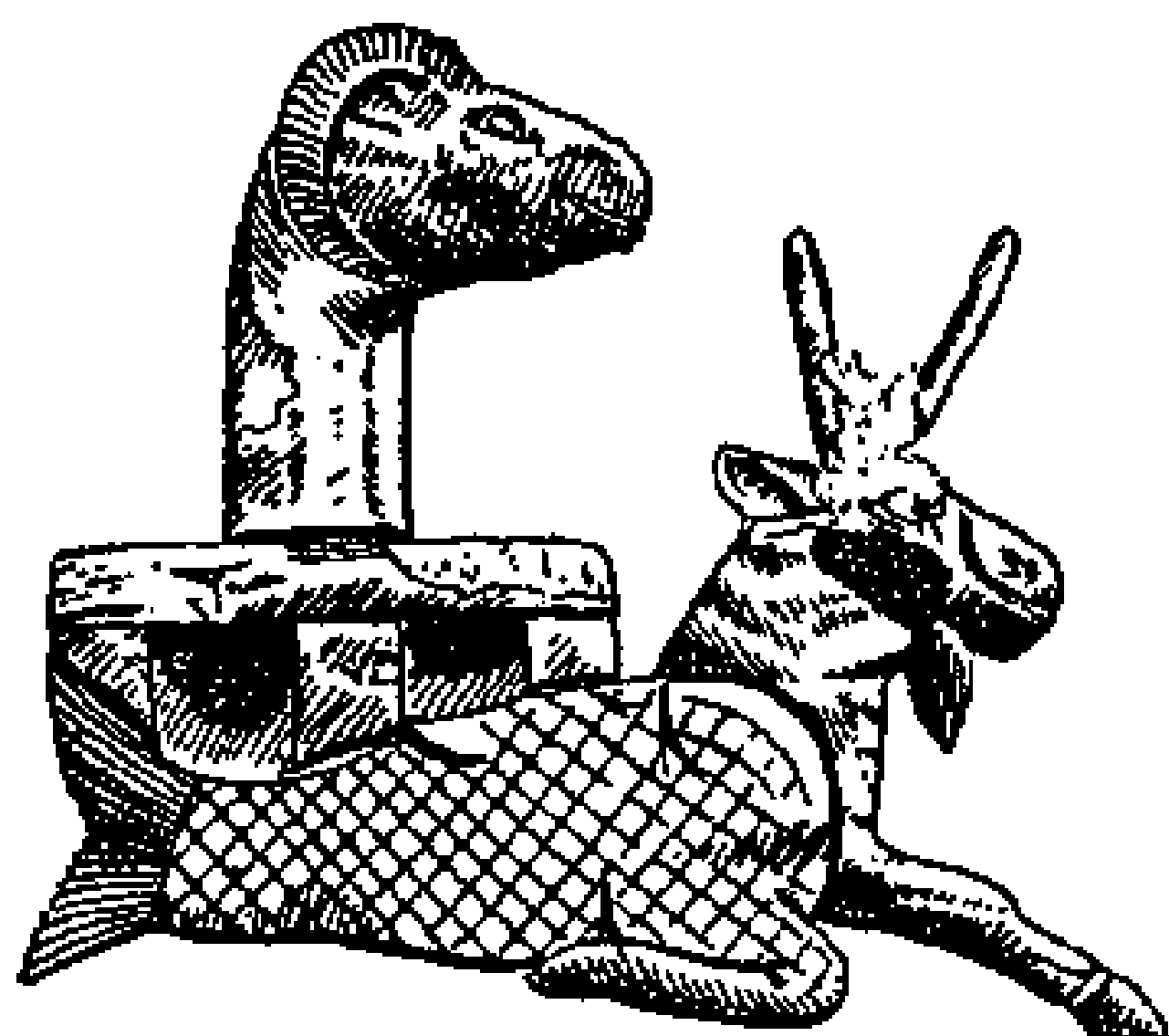
هرودوت، تاریخ‌نویس یونانی، می‌نویسد که کورش از آمازیس^۲، فرعون مصر خواست تا



(۱)



(۲)



(۳)



(۴)



(۵)



(۶)

لوح‌های ۶-۱

کمان و بزیسر روی سنگ‌های علامت مرزی از دوره کاسی‌ها و بر منطقه البروج مدور معبد دندرا (Dendra). دم‌های دوگانه و بال‌ها و دوسر کمان‌دار در تصویرهای ۱ و ۲ وجود دارد. حالت پاهای بزمایی در تصویرهای ۳ و ۴ همانند یکدیگر است. ایزد آب‌ریز یا (دلو) در شکل ۵ و ۶ همانند است. این شباهت‌ها نشانه وابستگی صورت‌های مصری به اصل بابلی آن‌هاست.

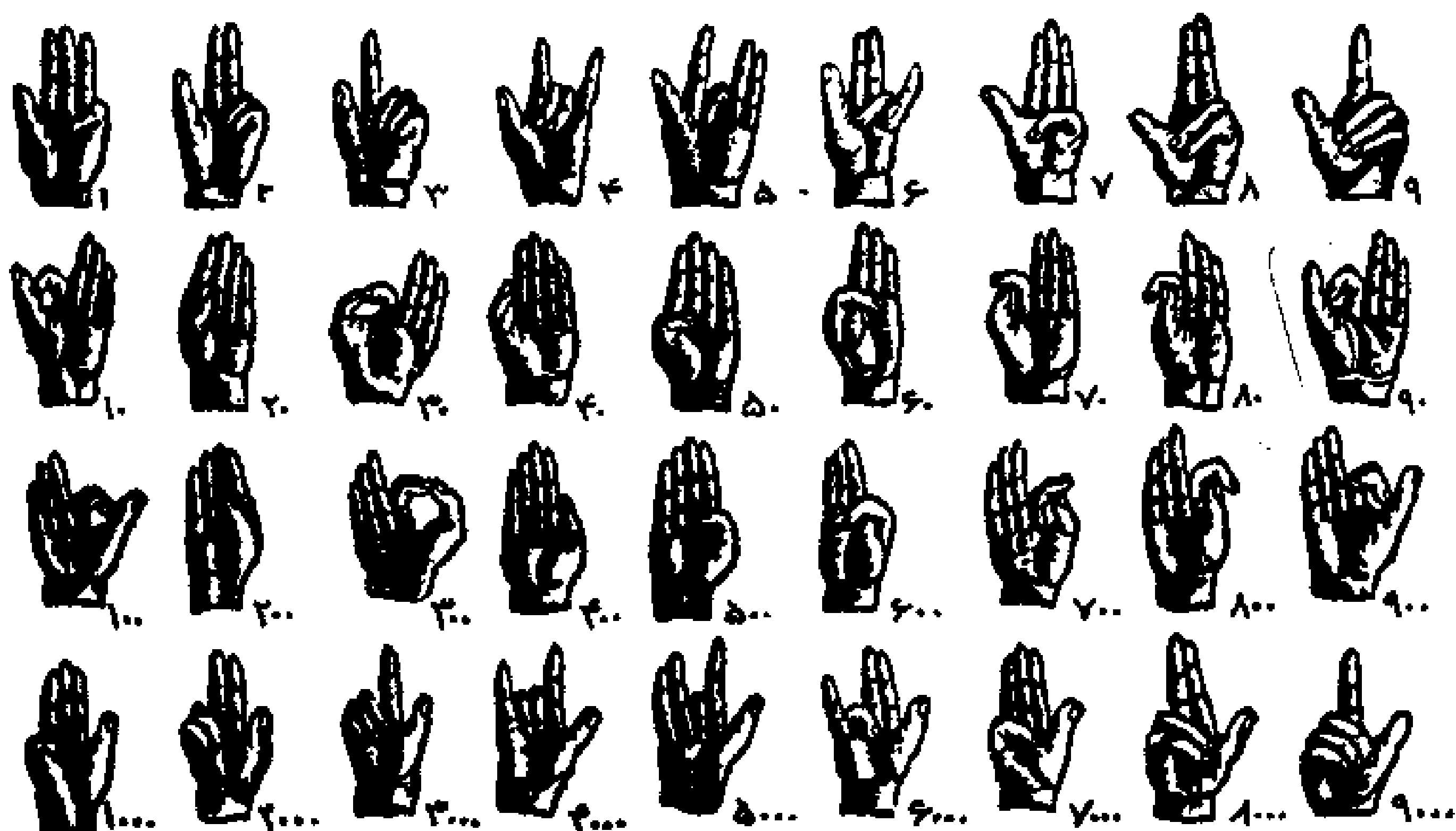
چشم‌پزشکی به دربار او بفرستد و او نیز چنین کرد. پلوتارک مورخ دیگر یونانی می‌نویسد که یک مدرسه علمی ایرانی را دیده است که در آن، داستان سائیس نزدیک به هزار سال بعد تکرار گردید و دانشگاه «گندی شاپور» مرکز دانش به‌ویژه جهان شد. [۱۰]

نجوم در بین‌النهرین

پیشرفت بابلی‌ها در علم نجوم به‌اندازهٔ پیشرفت ریاضی آنان نبوده است، ولی در تاریخ، بابلیان را به دانش نجوم بیش‌تر می‌شناسند. برخی از دانشمندان، دانش نجوم بابلی را متأثر از نجوم کلدانی می‌دانند. با آن‌که بابلی‌ها دانش ریاضی را بنیان نهادند، ولی به یک سلسله رصد‌های نجومی دست زدند که اگر آن رصد‌ها صورت نمی‌گرفت، بسیاری از پیشرفت‌های بعدی در زمینهٔ نجوم بی‌نتیجه می‌ماند. آن‌ها بودند که وسایلی جهت رصد کردن ستاره‌ها و نیز ساعت آبی را اختراع کردند. [۱۱]

پیشرفت دانش نجوم در بابل به‌کندی صورت می‌گرفته و تقویم بابلی براساس گردش ماه بوده است. مجموع دوازده ماه قمری (۳۵۴) روز و یازده یا دوازده روز کوتاه‌تر از سال شمسی بوده است و برای آن‌که سال شمسی با سال قمری مطابق درآید، بابلیان، سال را دوازده ماه می‌انگاشتند و هر زمان که ضروری بود ماه سیزدهمی بر آن می‌افزودند. در یکی از فرمان‌های حموربی که به فرمانداران خود نوشته، در آن تأکید ورزیده است که آن‌ها، ماه جدیدی بر سال بیفزایند. [۱۲]

از ابداعات دیگر مردم بابل، اختراع هفته است. مردم بابل برای روزهای ۷، ۱۴، ۲۱، ۲۸ ماه اهمیت مخصوصی قایل بودند و مثلاً در چنین روزهایی برخی چیزها برای شاه ممنوع شمرده می‌شد و بدین ترتیب، ماه را به تقسیمات هفت روزه بخش می‌کردند. اما به هفته‌های متوالی و پشت سر یکدیگر اعتقادی نداشتند، ولی اندیشهٔ ساعت متساوی را از آن جهت پیدا کردند که محاسبات نجومی بدون آن‌ها امکان‌پذیر نبود. ساعتی که ما اکنون با آن سروکار داریم، از لحاظ ثابت بودن زمان، بازماندهٔ تقسیمات شبانه‌روزی بابلی است. احتمالاً دانش نجوم بابلیان در ملت‌های شرقی دیگر، مثل ایرانیان، هندی‌ها و چینی‌ها نیز تأثیر بسیار داشته است. [۱۳]



علامت‌های عددی انگشتی.

ریاضیات

مفهوم عدد در اساطیر و نزد قوم‌های کهن

در بسیاری از سنت‌ها، به ویژه در بابلی، هندی و فیثاغوری، عدد عبارت از یک اصل اساسی است که سراسر جهان عینی از آن ناشی می‌شود منشأ همه اشیا و هماهنگی نهفته جهان است. همچنین اصل اساسی جهان در تناسب در هنرهای تندیس‌گری و حجمی و در آهنگ در موسیقی و شعر است. در فلسفه کیمیاگرانه، جهان اعداد، برابر با جهان خرد است. اعداد به تنهایی، کمی نیستند، بلکه حالتی کیفی نیز دارند. محال است بتوان همه پیچیدگی‌های نمادگرایی فیثاغوری و عیسوی قرون وسطایی اعداد را، همان‌گونه که در علوم الهی و گیثاشناسی و دانش به کار می‌رفت، ذکر کرد. در میان چینی‌ها، اعداد فرد عبارت از یانگ^۱، آسمانی، نامتغیر و فرخنده و اعداد زوج، به منزله یین^۲، زمینی و متغیر هستند. تا روزگار اوگوستین^۳ مقدس و دانشمندان اسکندریه، عدد نزد عیسویان کم‌تر وجود داشت. از لحاظ اوگوستین مقدس، عدد، نمونه کامل مطلق است. یونانیان معتقدند که همه چیز بر طبق اعداد مرتب می‌شود، این نظریه متعلق به فیثاغورس است. از نظر افلاتون، اعداد عبارت از هماهنگی جهان است و ارستو معتقد است که عدد اصل و گویی جوهر همه چیز و تأثیرات و حالات آن بودند. اعداد فرد، نرینه و اعداد زوج مادینه هستند.

پلوتارک^۴ معتقد است که «قربانی برای خدایان آسمانی با عدد فرد و برای خدایان زمینی با عدد زوج است.» اعداد فیثاغوری، هم کمی و هم کیفی هستند. هندوها می‌گویند که

1. Yang

2. Yin

3. Augustine

4. Plutarch

اعداد از عنصر نخستین جهان هستند.

صفر، عبارت است از عدم، هیچ بودن و تجلی نیافتن، بی‌کرانگی و ابدی و فاقد هرگونه کیفیت یا کمیت است. در تائویی به عنوان خلأ و عدم، نمادگرایی می‌شود. در آیین بودایی، هیچی و پوچی را می‌رساند. در کابالایسم^۱ (تعبیر اسرارآمیز)، به منزله بی‌نهایت و روشنی بی‌کران است. از لحاظ فیثاغوریان، عدد صفر، عبارت از شکل کامل، جوهر فرد، ابداع‌کننده و شامل همه چیز است. در اسلام، صفر ذات الهی است. صفر نیز تخم کیهانی و دارای ماهیت دوگانه است و تمامیت را نشان می‌دهد. شکل آن به صورت دایره میان تهی، هم پوچی مرگ و هم تمامیت زندگی را، در درون دایره نشان می‌دهد و در نمادگرایی آن، به صورت یک جسم شلجمی شکل است و دو بخش آن، نشان‌دهنده صعود و هبوط و تکامل و پیچیدگی است. در برابر عدد یک، فقط عدم و پوچی اندیشه، راز نهایی و مطلق غیرقابل ادراک را می‌رساند.

عدد یک، بر وحدت نخستین، آغاز امور، آفریننده ازل و به حرکت درآورنده مجموعه امکانات ذات و هستی تقسیم ناشدنی و اصلی، افراد، قیام و افزایش سریع دلالت دارد. اصلی است که منتج به ثنویت می‌شود و در نتیجه، به کثرت و وحدت نهایی می‌انجامد. در چین، عدد یک آسمانی و نرینه و یانگ و فرخنده است. در آیین عیسوی علامت پدر-خدا و الوهیت است. در نزد عبرانیان، آدونای^۲، سرور آسمانی، فرخنده و جوهر فردیت «من هستم» و هوش پنهانی است. در اسلام، خداوند به عنوان یکتای مطلق بی‌نیاز است. فیثاغوریان، آن را روح خداوند می‌دانند که همه چیز از او نشأت می‌گیرد و جوهر فردیت است. تائویی‌ها معتقدند که تائویک را ویک‌دورا، و دوسه‌را، و سه، همه چیز را به وجود آورد.

عدد دو، ثنویت، تناوب، تنوع، کشمکش، وابستگی و مغایرت، وضع ثابت، قطب‌های متضاد و ماهیت دوگانه بشر و آرزو را نشان می‌دهد، زیرا همه آن‌چه که در ثنویت آشکار است، در جفت‌های متضاد وجود دارد. از آن‌جا که «یک» نشان‌دهنده نقطه است، بنابراین «دو» مفهوم طول را دارد. دو تایی، عبارت از نخستین عددی است که از جلو وحدت کنار می‌رود و از آن‌جا نیز، گناه را نمادگرایی می‌کند که از خوب نخستین منحرف می‌شود و بدین ترتیب، دلالت بر ناپایداری و فساد دارد. دو حیوان، از یک نوع و حتی از دو نوع مختلف مثل دو شیر یا یک شیر و یک گاو نر، که هر دو جنبه خورشیدی دارند، نیروی دوگانه را متجلی می‌سازند. در کیمیاگری متضادها عبارتند از خورشید و ماه، پادشاه و ملکه، گوگرد و جیوه که این دو عنصر آخر در آغاز، متضاد بودند ولی سرانجام، در یکدیگر حل شدند و به صورت دوجنسیتی درآمدند. نزد بوداییان دوگانگی سامسارا^۳، یعنی نرینه و مادینه، نظریه و عمل، حکمت و روش، همچنین کورولنگ با هم است که یکی راه را ببیند و با هم

1. Qabalism

2. Adonai

۳. Samsara، در سنسکریت به معنای حلقه بی‌پایان تولد و مرگ است که روح از طریق آن، از یک بدن به بدن دیگر می‌رود و در واقع، سیر مداوم و حلقه‌ای توقف‌ناپذیر از تولد و مرگ است.

بروند. نزد چینیان عدد دو مؤنث و یین، زمینی و غیرفرخنده است. مسیح با دو ماهیت نزد مسیحیان به عنوان خدا و بشر متجلی می شود. در تعبیر اسرارآمیز عبرانی (کابالایسم)، به معنای نیروی حیات، حکمت و خودآگاهی است. نزد هندوان، مشتمل بر دوگانگی شاکتا-شاکتی^۱ است. در اسلام، مشتمل بر روان است. افلاتون می گوید که عدد دو، رقمی بدون معناست زیرا، دربردارنده ارتباطی است که عامل سوم را معرفی می کند. فیثاغوریان آن را دوآد^۲، یعنی هستی زمینی تقسیم شده می دانند. در تائویی کوآ^۳، دو تعیین کننده یعنی یین-یانگ است. عدد دو یک عدد ضعیف یین است، زیرا مرکز ندارد. سه، عدد کثرت، نیروی آفریننده، رشد و حرکت به طرف جلو و غلبه بر دوگانگی، بیان کننده، ترکیب کننده است. عدد سه، نخستین عددی است که کلمه «همه»، به آن اختصاص یافته است و گروه سه چیز یا سه تن عدد تمامی است، زیرا به قول ارستو، شامل آغاز، میان و پایان است. نیروی عدد سه، همگانی است و ماهیت سه گانه جهان به عنوان آسمان، زمین و آب ها به شمار می رود و تولد و حیات و مرگ، آغاز و میان و پایان، گذشته و حال و آینده است و سه مرحله از این نظیر را نشان می دهد. عددی به نام عدد «آسمانی» وجود دارد، که روان را نشان می دهد که چهارمین آن جسم است و با هم هر دو برابر با هفت شکل مساوی هستند و هفت گانه های مقدس را تشکیل می دهند و حال آن که 4×3 ، نشان دهنده علائم دوازده گانه منطقه البروج و نیز ماه های سال و مانند آن هاست. گروه سه تایی را می توان به دو و یک که سه مجموع آن است تقسیم کرد. عدد سه، از لحاظ نمادگرایی تائویی عددی نیرومند است، زیرا دارای یک نقطه مرکزی تعادل است. عدد سه، الوهیت سه گانه تثلیث، یعنی پدر و مادر و فرزند را معرفی می کند که مفهوم آن در خانواده بشری نیز منعکس است. عدد سه، قدرت تأثیر مجموع را با خود دارد، یک یا دوبار انطباق احتمالی است ولی سه بار، متضمن اطمینان و قدرت مثل بزرگ ترین هرمس^۴ سه گانه، سرور نجیب سه گانه، جزایر خوشبخت سه گانه و مانند آن هاست. در ادبیات عامه، سه آرزو، سه کوشش، سه شاهزاده یا شاهزاده خانم، جادوگران سه تایی، خواهران سه گانه شگفت انگیز پریان یافت می شود که غالباً دوتای از آن ها خوب، و یکی بد است. عدد سه ممکن است معادل بسیار باشد و بر تعداد زیاد دلالت کند، مانند تجمع سه نفر، یا سه بار هورا کشیدن و نیز به مفهوم انجام یافتن کار است. شمار خدایان و نیروهای سه تایی، بسیار یافت می شود و سه ماه-خدا، و سه الهه در ادیان سامی، یونانی، سلتی و توتونی^۵ وجود دارد، که آن ها غالباً جنبه های متفاوت یک خدا هستند. نماد اصلی عدد سه، عبارت از مثلث یا سه گوشه و سه دایره درهم رفته یا مثلث که وحدت تجزیه ناپذیر سه شخص از یک تثلیث را می رساند. نمادهای دیگر عبارتند از نیزه سه شاخه، سوسن سفید، شیدر، علامت سه ترکی مربوط به شیوا، تندر سه گانه، نوشته سه حرفی و مانند آن هاست. حیوانات وابسته به ماه، به همان صورت که ماه دارای سه مرحله

1. Shakta-shakti

2. Duad

3. K'ua

4. Hermes

5. Teutonic

است، دارای سه پا هستند. گاهی مانند اعتقاد در میان فرانسویان، سه خرگوش و سه نفر در ماه زندگی می‌کنند. در باورهای آفریقاییان، یک آشانتی^۱، الهه ماه عبارت از سه نفر یعنی دو نفر سیاه و یک نفر سفید است. در میان کیمیاگران، سه تایی‌ها عبارتند از گوگرد، سیماب، نمک و روان و روح و جسم را نشان می‌دهد. نزد اعراب پیش از اسلام، منات^۲ یک الهه سه‌گانه است، که سه باکره مقدس یعنی لات^۳، عزی^۴ و منات را به صورت سنگ‌ها یا ستون‌های یادمانی بدون شکل یا ستون‌هایی که کبوترانی بر فراز آن‌ها بودند، نشان می‌دادند. در آیین بودایی تری‌راتنا^۵، سه گوهر گرانبها یعنی بودا، دهارما^۶ و سانگها^۷ بود. در عقاید سلتی^۸، بریجیت^۹ سه‌گانه یعنی سه بانوی متبرک است و سه‌گانه‌های بی‌شماری وجود دارد که غالباً جنبه‌ای سه‌گانه از همان خداست، در سنت سلت‌ها، عدد سه به‌ویژه، دارای مفهوم خاصی است.

در میان چینی‌ها، سه، عدد مقدس، فرخنده، نخستین عدد فرد، عدد یانگ است و وزغ یا پرندۀ وابسته به ماه سه پا دارد. نمادهای عدد سه نزد مسیحیان عبارت است از تثلیث، روان، وحدت جسم و روح در انسان و در کلیسا است. سه هدیه مجوسان برای عیسی، به عنوان خدا-شاه-قربانی، وجود داشته است. سه شکل تبدیل یعنی تبدیل اغواها، انکارها به وسیله پتر مقدس، صلیب‌های تپه کالواری (جُلجُتا) هستند، و روزهای مرگ مسیح، ظهور بعد از مرگ شهیدان و صفات یا تقوای سه‌گانه الهی یعنی ایمان، امید و عشق هستند.

نزد مصریان تحوت عظمت سه‌گانه است و نزد یونانی-رومی‌ها، مویراها^{۱۰} خدایانی که سه تا در یکی به عنوان سرنوشت هستند؛ هکاته^{۱۱} سه‌گانه است. ارین یه‌ها^{۱۲}، به عنوان ارین یه، سه‌تا در یکی هستند، همچنان که گورگون‌ها به عنوان مدوزا در نزد مصریان چنین‌اند. سه نیکوکاری، سه زیبایی، سیرن‌ها^{۱۳}، هوراها^{۱۴}، هسپریدها^{۱۵}، گرایاها^{۱۶} وجود دارند. سرپروس^{۱۷}، دارای سه سرو اسکیلا^{۱۸}، دارای یک دم سه شاخه است، کیمر، یک بدن سه‌گانه دارد، سه، چهار و

1. Ashanti

۲. Manāt، نام بتی که قبل از اسلام، طوایف عرب می‌پرستیدند و کافران آن را دزدیدند و به هند بردند و محلی برای آن به نام «سومنات» ساختند. ر.ک.: فرهنگ معین.

۳. Lat، بتی در معبد طائف که قبیله ثقیف آن را می‌پرستیدند. ر.ک.: فرهنگ معین.

۴. Ozzā، یکی از دو بت معروف طایفه قریش و دیگری لات، که اعراب بت‌پرست آن‌ها را دختران خدا می‌دانستند. ر.ک.: فرهنگ معین.

5. Tri-ratna

6. Dharma

7. Sangha

8. Seltic

9. Bridgit

10. Moirai

11. Hecate

12. Erinyes

13. Sirens

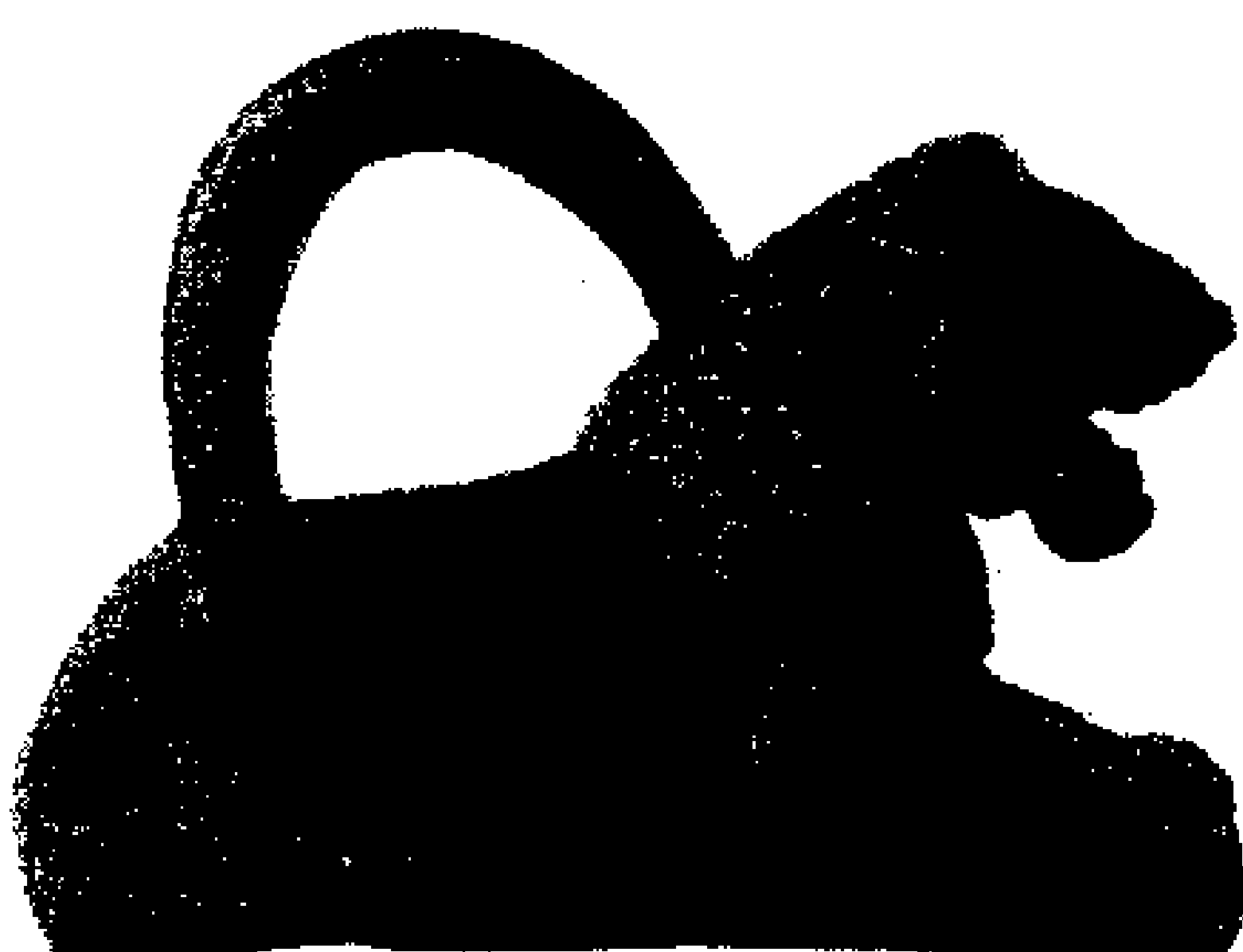
14. Horoe

15. Hesperides

16. Graiai

17. Cerberus

18. Scylla



وزنهٔ مفرغی به شکل شیر به اندازه $\frac{2}{3}$ مینا.

مجموع آن، یعنی هفت برای آفرودیت/
ونوس^۱، به عنوان ملکهٔ سه جهان و چهار
عنصر مقدس هستند.

نمادگرایی اورفه‌ای بر سه جنبهٔ هستی
یعنی وجود، زندگی و هوش پایه‌گذاری
شده است. نزد عبرانیان، نور بی‌کران، درک
مقدس است و در تعبیر اسرارآمیز، عدد
سه، نشان‌دهندهٔ درک و سه‌گانگی نرینه،
مادینه و ادراک وحدت بخش است. در
مفاهیم هرمتسی^۲، نیروی متعالی، سه

عظمت است. در میان هندوها، تری مورتی^۳، قدرت سه‌گانهٔ آفرینش، انهدام و مربوط به بسط و
حفظ و نتیجه‌گیری است. خدایان سه‌گانهٔ بسیاری وجود دارند، گردونهٔ ماه دارای سه چرخ است.
ژاپنی‌ها به گنجینه‌های سه‌گانهٔ آینه، شمشیر و گوهر؛ حقیقت؛ شجاعت و ترحم اعتقاد دارند.
مائوری‌ها به یک تثلیث که شامل روح بزرگ، آفرینندهٔ آسمانی، که یک تثلیث مرکب از خورشید، ماه
و زمین است، خدای طبیعت، خدای گذشته و خدای حال و آینده، اندیشه، اخلاق و جسم که
به وسیلهٔ سه‌انگشت بلند کرده نمادگرایی می‌شود اعتقاد دارند. مکزیکی‌ها، تثلیث را به وسیلهٔ سه
صلیب که یکی بزرگ و دو تا کوچک است نشان می‌دهند. عدد سه نزد فیثاغوریان به معنای کمال
است. در اسطوره‌شناسی توتوننی، ماه عبارت از سرنوشت است و هولدا^۴، ماه-الهه، با سه دختر
خود، یک تثلیث‌اند. خرگوش موجود در ماه دارای سه پا است ثور^۵، گاهی با سه سرو یک سه‌پره
یادارای سه گوشه و نماد اودین/ وودن^۶ است.

عدد سه عبارت از عدد خوشبختی است. «تمام چیزهای خوب سه‌تایی هستند.» در آثار
سومری-سامی آمده است که سه‌گانه‌های بی‌شماری وجود دارد. در کارتاز، الههٔ بزرگ جنبهٔ ماه
داشت و به وسیلهٔ ستون بی‌تصویر نشان داده می‌شد. در میان اسلاوها، ماه-خدا سه سر دارد. در
تائویی سه‌گانهٔ بزرگ عبارت از آسمان، بشر و زمین است. عدد سه نخستین عدد «نیرومند» است،
همچنان که اگر تقسیم شود مرکزی به عنوان نقطهٔ مرکزی تعادل باقی می‌ماند. یانگ، فرخنده و
همچنین نمادگرایی تکثر را دارد. «عدد یک، عدد دو را به وجود آورد و عدد دو، عدد سه و عدد سه،
همهٔ اعداد را ایجاد کرد.» [۱۴]

1. Aphrodite/ Venus

2. Hermetic

3. Trimurti

4. Holda

5. Thor

6. Odin/ Woden

ریاضیات در ایران کهن

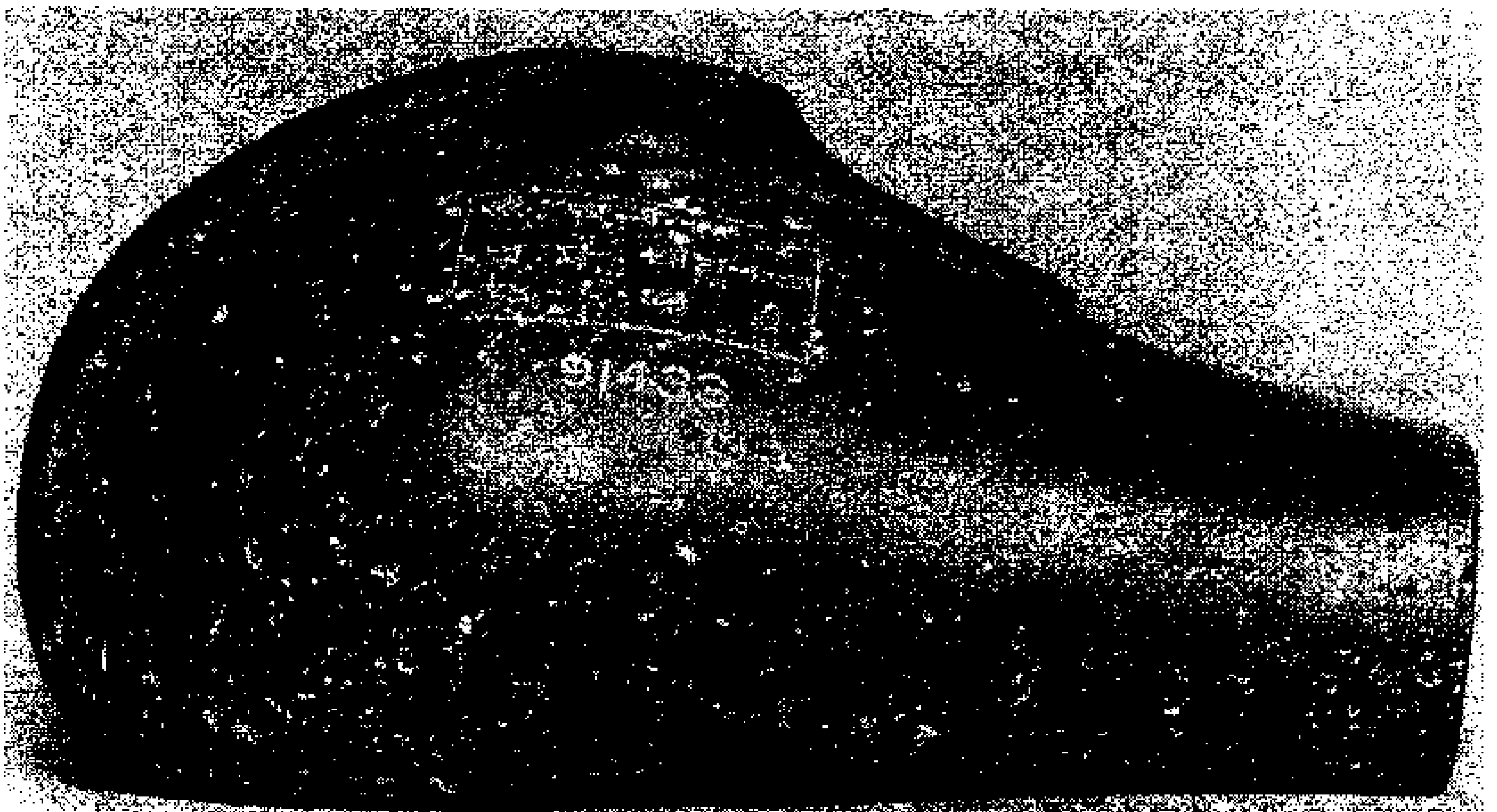
ریاضیات با بشر همیشه همراه بوده است. مفهوم عدد، یکی از اساسی‌ترین مفاهیم‌ها در ریاضیات و در ضمن، یکی از قدیم‌ترین این مفاهیم است و همه ملت‌ها، حتی در ژرفای تاریخ، با عدد سروکار داشته‌اند. البته شمردن و حساب عددها راه بنیادین درازی را پیموده است و انسان در هر مرحله از تکامل تمدن خود، بسته به نیازهای عملی خود، مفهوم عدد را تکامل بخشیده است و آنچه که امروز داریم، اندوخته‌ای است که از تلاش تمامی نسل‌های گذشته به ما رسیده است.

برخلاف نظر بعضی از ذهن‌گرایان، عدد طبیعی، مفهومی فطری نیست، بلکه مثل هر دستاورد دیگر جامعه‌های بشری، نتیجه کار انسان و محصول اندیشه اوست. برخلاف نظر کرونه کر^۱، [۱۵] که معتقد است عددهای طبیعی از ازل وجود داشته‌اند و تنها بقیه عددها کار دست انسان است، پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناسی نشان داده است که انسان، برای شناخت عددهای طبیعی، به دورانی بسیار طولانی نیاز داشته است. در واقع، بشر از عمل آغاز کرد نه از نظریه. بشر در برابر صنعت، نظاره‌گری بی‌طرف نبود بلکه ضمن چاره‌جویی برای زندگی خود و فرزندان خود، در صدد تغییر و مقابله با آن برآمد. نوشته‌های جهانگردان، از زندگی بسیاری از قبیله‌های استرالیا و پولینزی روشن می‌کند که آن‌ها تا همین اواخر، تنها دو عدد را برای شمار می‌شناختند، یعنی یک و دو. آن‌ها، برای عددهای بزرگ‌تر از دو، از همین دو عدد استفاده می‌کردند مثلاً: یک-دو = ۵، یا دو-دو = ۶ و وقتی به عددی بزرگ‌تر از ۶ نیاز داشتند از واژه «بسیار» استفاده می‌کردند. این در واقع، همان عدد شماری بر مبنای «دو» است که تقریباً برای همه انسان‌های نخستین وجود داشته است.

از همین جا می‌توان دلیل وجود بعضی از «ضرب‌المثل‌ها»، «نام‌ها» و یا سعد و نحس بودن بعضی عددها را دریافت، «هزارپا» یعنی با پاهای بسیار، «هفت بارگزکن، یک بار پاره‌کن» یعنی بسیار اندازه بگیر و بعد، اقدام کن؛ «چلچراغ» به معنای چراغ‌های بسیار است و شاید از همین جاست که در بین بسیاری از ملت‌ها، از جمله ملت ایران، عدد ۷ عددی مقدس بود، چرا که فراوانی و زیادی را بشارت می‌داده است.

شاید روزگاری و در جایی، فقط تا دوازده را می‌توانسته‌اند بشمارند و برای بعد از آن با ابهام و تاریکی روبه‌رو می‌شدند. از واژه «سیزده»، به معنای «تاریکی» و «ابهام» و «ناتوانی» استفاده می‌کردند و در طول زمان «نحوست ۱۳»، اعتبار خود را پیدا کرد و بعد داستان‌هایی نیز برای آن ساختند، مانند خیانت یهودا اسخریوطی در شام آخر مسیح، که نفر سیزدهم بود و سیزده سکه برای فروختن مسیح دریافت داشته بود.

در واقع، برای بشر در این مرحله از «محاسبه»، عدد هنوز به صورت انتزاعی درنیامده بود و



وزنه‌ای به اندازه سی مینا (من) حک شده بر روی سنگ سیاه به شکل مرغابی.

«تعداد» را، همراه با مجموعه ویژگی‌های دیگر اشیا مانند رنگ، شکل، اندازه و رفتار و... در نظر می‌گرفت. ولی این مرحله شمارش تا زمانی کفایت می‌کرد که سطح تولید پایین بود، کارها بفرنج نشده بود، ارتباط میان قبیله‌ها معمول نبود و در این مرحله، عدد، با سایر ویژگی‌های خود همراه بود که باید آن را «عدد کیفی» نامید، ولی به تدریج و به خصوص وقتی که ارتباط‌ها گسترش یافت، «عدد کیفی»، نمی‌توانست نیازها را برآورد. در این مرحله، انگشتان دست‌ها و پاها و حتی بند انگشتان به کمک آمدند و جای «عدد کیفی» را گرفتند. این، آغاز انتزاع و آغاز شکل‌گیری «عدد کمیتی»، یعنی عدد، بدون توجه به ویژگی‌های دیگر اشیا بود. عدد شماری و عددنویسی دهدهی که امروزه در همه جا رایج است، ریشه در شمارش با ۱۰ انگشت دست دارد. مبنای ۵ و ۲۰ و ۱۲ هم که در بین بسیاری از قوم‌های کهن معمول بوده است، به همین تعداد انگشتان و بندهای انگشتان مربوط بوده است. مثلاً قوم آرتک (بومیان مکزیک در سده‌های ۱۵ و ۱۶ میلادی)، در عددنویسی خود از مبنای ۵ استفاده می‌کردند. [۱۶]

دوره‌های تاریخی پیشرفت ریاضیات را نمی‌توان و نباید برحسب دوران‌های نظام‌های اجتماعی تقسیم کرد. ریاضیات، در همان حال که همراه با پیشرفت تولید و بازرگانی، توسعه کشاورزی و دامداری، برخورد قوم‌ها و تدارک دژها و قصرها و معبد‌ها و... بفرنج‌تر و «علمی‌تر» می‌شود، نمی‌توان مهر نظام اجتماعی حاکم را بر پیشانی آن، حک کرد. نظام‌های اجتماعی نقش خود را به‌طور غیرمستقیم بر ریاضیات گذاشته‌اند و بیش‌تر به جنبه‌های استنتاج‌های فلسفی و یا در بعضی موارد، در شیوه طرح موضوع‌ها مربوط می‌شود. در نوشته‌های ریاضی که از سرزمین باستانی بابل باقی

مانده است، خیلی کم از استدلال منطقی استفاده شد، زیرا اطاعت شرط اصلی ادامهٔ زندگی بود و این، نزد ملت‌ها نمی‌توانست بر نحوهٔ طرح و ارائهٔ موضوع‌های ریاضی اثر نگذارد. دوره‌های پیشرفت ریاضیات را می‌توان به چهار مرحله تقسیم کرد:

۱. دوران شکل‌گیری مفهوم‌های اولیه

۲. دوران ریاضیات مقدماتی

۳. دوران ریاضیات با کمیت‌های متغیر

۴. دوران ریاضیات امروزی

۴-

در ریاضیات کهن ایران، بحث بر سر دورانی از تاریخ ریاضیات است که به «دوران شکل‌گیری مفهوم‌های اولیه» مربوط می‌شود. یعنی عدد در ایران کهن و اوستا.

شاید بتوان گفت «زبان اوستایی» گویش شرقی و زبان پارسی باستان، گویش غربی بوده است، که نزدیکی‌های فراوان با هم دارند. از خطی که اوستای کهن را در زمان پیدایی خود با آن می‌نوشتند، اطلاعی نداریم و به‌همین دلیل، نمی‌توان دربارهٔ شیوهٔ عددنویسی آن دآوری کرد. زبان اوستایی، دست‌کم از حدود هزارهٔ اول پیش از میلاد تا نزدیکی‌های سدهٔ سوم میلادی رایج بوده است و بعد، تنها در کتاب مقدس زرتشتیان باقی مانده است. ولی حتی این نوشته‌های کتبی هم، بارها و بارها، مورد هجوم و نابودی قرار گرفته است. حتی نویسندهٔ کتاب «دینکرد» در سدهٔ نهم میلادی (سوم هجری)، بیش از سه برابر متن امروزی اوستا، در اختیار داشته است.

بدین ترتیب، دآوری ما دربارهٔ ریاضیات سرزمین شرقی ایران، در نخستین هزارهٔ پیش از میلاد، نمی‌تواند کامل و یا حتی تقریبی باشد. به‌خصوص که برخی از متن‌های اوستایی، بعدها و در پنج سدهٔ اول بعد از میلاد جمع‌آوری شده است و تنها گات‌ها یا سرودهای زرتشت و بخشی از یشت‌هاست که به سده‌های دورهٔ پیش از میلاد، مربوط می‌شود. وجود آن‌ها، نشانهٔ فرهنگی درجه اول در دنیای کهن است.

زبان اوستایی از گروه زبان‌های هند و ایرانی است که خود شاخه‌ای از زبان‌های هند و اروپایی است و متعلق به دورهٔ باستان است و با زبان فارسی باستان و مادی شاخه زبان ایرانی باستان است. با بررسی و مطالعهٔ این اسناد و مدارک، برای تحول زبان‌های ایرانی سه مرحله در نظر گرفته شده است.

۱. دورهٔ باستان (زبان اوستا، فارسی باستان و مادی)

۲. دورهٔ میانه

الف: (پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی)

ب: زبان‌های ایرانی میانه شرقی (سغدی، ختنی، خوارزمی، بلخی)

۳. دورهٔ نوین فارسی و سایر گویش‌ها

متن اوستا به خط دین دبیره است که تنها برای ثبت مطالب دینی ساخته شده است و زمان وضع آن را سده ششم میلادی دانسته‌اند. [۱۷]

عدد در اوستا [۱۸]

عددگویی و عددنویسی در متن‌های کهن شامل: بیان وصفی، بیان کمی و مرحله نمادین است، ولی عدد نویسی در اوستا مرحله نمادین را ندارد. عددنویسی و عددگویی در مرحله بیان وصفی، کمی و توضیحی است.

۱. عددهای اصلی

مرتبه یکان

«۱»	aēva	: یک (۱)
«۲»	dva	: دو (۲)
«۳»	θri	: سه (۳)
«۴»	čaθvar	: چهار (۴)
«۵»	čatura	: چهار (۴)
«۶»	panča	: پنج (۵)
«۷»	xšvaš	: شش (۶)
«۸»	hapta	: هفت (۷)
«۹»	ašta	: هشت (۸)
«۱۰»	nava	: نه (۹)
«۱۱»	dasa	: ده (۱۰)

مرتبه دهگان

در این مرتبه نخست واحد کوچک‌تر و سپس واحد بزرگ‌تر ذکر می‌شود و در واقع مفهومی از جمع دارد.

«۱۱»	ویددسز	aēvo.dasan	: یازده (۱۱)
۱	+	۱۰	=
«۱۲»	ویددسز	dēva.dasan	: دوازده (۱۲)
۲	+	۱۰	=
«۱۳»	ویددسز	θri.dasan	: سیزده (۱۳)
۳	+	۱۰	=

چهارده (۱۴) :	čaθru.dasan	چهارده	چهارده	چهارده	چهارده
	۱۴	=	۱۰	+	۴
پانزده (۱۵) :	panča.dasan	پانزده	پانزده	پانزده	پانزده
	۱۵	=	۱۰	+	۵
شانزده (۱۶) :	xšvaš.dasan	شانزده	شانزده	شانزده	شانزده
	۱۶	=	۱۰	+	۶
هفده (۱۷) :	hapta.dasan	هفده	هفده	هفده	هفده
	۱۷	:	۱۰	+	۷
هجده (۱۸) :	ašta.dasan	هجده	هجده	هجده	هجده
	۱۸	:	۱۰	+	۸

و نیز در مفهومی از ضرب $۱۸ = ۹ \times ۲$

نوزده (۱۹) :	duyē navaiti	نوزده	نوزده	نوزده	نوزده
نوزده (۱۹) :	nava dasan	نوزده	نوزده	نوزده	نوزده
بیست (۲۰) :	vīsaiti	بیست	بیست	بیست	بیست
بیست و پنج (۲۵) :	pančāča vīsaiti	بیست و پنج	بیست و پنج	بیست و پنج	بیست و پنج
	۲۵	:	۲۰	+	۵
سی (۳۰) :	θrisas	سی	سی	سی	سی
چهل (۴۰) :	čaθvarəsata	چهل	چهل	چهل	چهل
پنجاه (۵۰) :	pančāsata	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه
شصت (۶۰) :	xšvašti	شصت	شصت	شصت	شصت
هفتاد (۷۰) :	haptāiti	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد
هشتاد (۸۰) :	aštāiti	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد
نود (۹۰) :	navaiti	نود	نود	نود	نود

طبقه صدگان

صد (۱۰۰) :	sata	صد	صد	صد	صد
					مفهومی از ضرب:
صد (۱۰۰) :	dasa.dasa	صد	صد	صد	صد
	۱۰۰	:	۱۰	x	۱۰

ریاضیات ۴۰۱

دویست (۲۰۰) :	duyē.saitē	دویست	۲	x	۱۰۰	:	۲۰۰
دویست (۲۰۰) :	dvaēča saitē	دویست	۲	x	۱۰۰	:	۲۰۰
سیصد (۳۰۰) :	θrisata	سیصد	۳	x	۱۰۰	:	۳۰۰
سیصد (۳۰۰) :	tišaro.sata	سیصد	۳	x	۱۰۰	:	۳۰۰
چهارصد (۴۰۰) :	čaθwārō.sata	چهارصد	۴	x	۱۰۰	:	۴۰۰
پانصد (۵۰۰) :	panča.sata	پانصد	۵	x	۱۰۰	:	۵۰۰
ششصد (۶۰۰) :	xšvaš.sata	ششصد	۶	x	۱۰۰	:	۶۰۰
هفتصد (۷۰۰) :	hapta.sata	هفتصد	۷	x	۱۰۰	:	۷۰۰
هشتصد (۸۰۰) :	ašta.sata	هشتصد	۸	x	۱۰۰	:	۸۰۰
نهصد (۹۰۰) :	nava.sata	نهصد	۹	x	۱۰۰	:	۹۰۰

مرتبه هزارگان

هزار (۱۰۰۰) :	hazaŋra	هزار
xšvas. satāiš. hazaŋrəmča	هزار و شصت و شش	۱۶۰۰ = ۶ × ۱۰۰ + ۱۰۰۰

نخست طبقه یکان و سپس صدگان و بعد هزارگان نوشته می شود.

$$۱۶۰۰ = ۱۰۰۰ + ۶۰۰ = ۱۰۰ \times ۶$$

یعنی مفهوم ضرب به اضافه مفهوم جمع.

دو هزار (۲۰۰۰) :	duyē.hazaŋrē	دو هزار	۲	x	۱۰۰۰	:	۲۰۰۰

ده صد و شصت و سه	دو صد و صد	satōtəmō.sata	: ده هزار (۱۰'۰۰۰)
۱۰۰	x	۱۰۰	: ۱۰'۰۰۰
صد و پنجاه و سه		ahaxšta	: ده هزار (۱۰'۰۰۰)
صد و «سی و دو»		baēvar	: ده هزار (۱۰'۰۰۰)
{صد «صد و صد و صد»}	صد و «سی و دو»		: نود هزار (۹۰'۰۰۰)
۹۰	x	۱۰۰۰	: ۹۰'۰۰۰
صد و سی و سه	صد و سی و دو	hazaṇrōtəmō.hazaṇra	: یک میلیون (۱'۰۰۰'۰۰۰)
۱۰۰۰	x	۱۰۰۰	: ۱'۰۰۰'۰۰۰

۲. عددهای وصفی. این‌گونه عددها، در معنی صفت‌اند و آن را وصفی گویند. عددهای وصفی از عددهای ترتیبی گرفته می‌شود؛ عددهایی که با بیان وصفی به کار می‌روند.

پاوروا، پاوریا، فرایشتا: paūrva, paōīrya, fraešta: نخستین

بیتیا: bitya: دومین

ثریتیا: θritya: سومین

توریا: tūīrya: چهارمین

پوکشا: puxḡa: پنجمین

کشتوا: xštva: ششمین

هپتاθα: haptaθa: هفتمین

اشتوما: aštōma: هشتمین

ناوما ؛ ناوما: nauma ; naoma: نهمین

داسوما: dasōma: دهم، دهمین

اِیوا.داسا: aēva.dasa: یازدهم، یازدهمین

دوا.داسا: dva.dasa: دوازدهم، دوازدهمین

θridasa: سیزدهم

čaθru dasa: چهاردهم

panča dasa: پانزدهم

xšvaš dasa: شانزدهم

hapta dasa: هفدهم

ašta dasa: هجدهم

nava dasa: نوزدهم

vīśāstōma: بیستم

اعداد کسری

$$\begin{aligned} \frac{1}{3} : \theta rišvant, \theta rišva \\ \frac{1}{4} : \check{c}a\theta rušva \\ \frac{2}{3} : dva. \theta rišva \\ \frac{1}{5} : pañtañhva, pangtanghum \\ \frac{2}{3} : \theta ribyō.\theta višvaēibyō \\ \frac{1}{4} : naēma \text{ نیم} \end{aligned}$$

۳. مقیاس و اندازه گیری

بیان کمی که به وسیله بیان کیفی صورت می گیرد، با ذکر موارد قیاس مثل اعضای بدن انسان که برای مقیاس هایی چون ژرفا، ارتفاع، طول، عرض و حجم انجام می گیرد. چون: *vībāzu*: به اندازه طول بازو، *rāθni*: واحدی به اندازه دو وجب *mušti-masangh*: به اندازه مشت؛ *pərəsu-masangh*: به بزرگی یک پهلوی؛ *dišti*: به اندازه یک انگشت؛ *dasa-gāya*: ده گام؛ *nava-pāḍa*: به اندازه نه پا (واحد طول) *zastōfrāna*: آرش، ساعد؛ *spā* یک پا (واحد طول)؛ *hāθra*: هاسر (هزار گام «یک مایل»؛ *yujyast*: یوجیست (واحد طول «۱۰ مایل»؛ *nərə-bərəzangh*: به بلندی مردی؛ *θripaḍa*: به طول سه پا (واحد اندازه)؛ *tanu-mazangh*: به بزرگی تن (واحد اندازه)؛ *zastō-miti*: به اندازه مشت آدمی. و دیگر *mā* و *mar* به معنای اندازه گرفتن، سنجیدن، شمار، شمار کردن *Yava*: نوعی واحد اندازه؛ *vītāra*: واحد طول؛ *danarə*: واحد وزن؛ *nava-frāθwərəsa*: واحد اندازه؛ *yārə*: طول یک سال؛ *yārə drāḷangh*: درازای یک سال؛ *nava-pixa*: چوبی با نه گره (وسیله اندازه گیری)، *nitōma*: کوچک ترین اندازه.

— *masangh*: اندازه، مقیاس

— *avāntəm*: مساوی

— *vībāzu*: به اندازه یک بازوی گسترده

— *zastō frānō*: به بلندی ساعد، ارش

— *baē-ərəzu*: به ضخامت دو انگشت

— *aēša*: واحدی برای اندازه گیری طول

— *avi*: واحد اندازه گیری درازا

— *asīō staoyangh*: بزرگ تر از اندازه یک اسب

— *bāzu*: از زیر بغل تا آرنج (واحد اندازه گیری)

— *frābāzu*: فاصله از شانه تا انگشت میانی (واحد اندازه گیری)

— *frābāzu.drāḷangh*: به درازای یک بازو

— frārāθni: از آرنج تا انگشت میانی

— afsmanivā: اندازه، مقیاس، میزان

— raoza: اندازه، مقیاس

— yavō-frasangh: با ضخامت یکسان

— Yavant: به همان اندازه

مفاهیم کثرت، نهایت و بی‌نهایت

haurva: همه، تمام و کامل؛ avavant, aētavant, hanghu, pōuru, pōiθwa paru, frēna,

vīspāyū, frapity Xšaoδangh, frapity: فراوان، فراوانی، زیاد، بسیار

ahaxšta, pōurušu, pōurvanya, baēvarə-baēvara, ahaxšti, anafšma, pōuru.sata,

pōurumant: بی‌نهایت، بی‌شمار، بی‌اندازه، زیاد، متعدد. mazarā: فراوانی کمال darəyemčit:

برای مدتی طولانی؛ urvata, yangh: به حد اکمل، کامل؛ Yava: همیشه، هر وقت؛

pōuru-sarəða: انواع بسیار؛ raθwā: زیادی، بسیاری؛ parənanghvat: فراوان، کافی؛ urvaēsa:

نهایت، پایان؛ kasišta: کم‌ترین؛ pərəθu: وسیع، فراوان؛ iža: فراوانی؛ vispa: همه، تمام، نهایی.

مفهوم چهار عمل اصلی ریاضی شامل: جمع، تفریق، ضرب و تقسیم.

الف. مفهوم جمع: و واژه‌هایی که دلالت بر جمع دارد، در واژه‌های به کار رفته در متون اوستایی

به صورت‌های زیر است:

uxšan, ərəzu, upa-Ĵim: اضافه، افزایش؛ varədant, syu, arəzu, varəd, ruo,

rud: افزودن؛ ham-par, fraxšti, dəbazangh, frašti, fraša-vaxšaya, a-fras, fravāza,

fradaθa, šyaoma, aspəna, varədaθa, frāxšəna: افزایش؛ fraxšti-dā: افزایش دادن

ب. مفهوم تفریق در واژه‌های:

angra: کاهش یافتن؛ xši: نقصان، کاهش؛ apa-rud: کاستن؛ ava-vid: کم شدن. کاستن

ج. مفهوم تقسیم و بخش در واژه‌های:

apa-garəw, vīurvis, baĴ, bāž, apa-yuĴ, پیشوند apa به معنای جداسازی است.

تکه، بخش، جزء bayā, baya, θwarsangh,

تفکیک، جداسازی vī-urvišti

د. مفهوم ضرب در صورت‌های:

byərə: مرکب از پیشوند از bi به معنای «دو» در واژه‌های بعد:

bi-yərə: دو سال bižvat: دویار، دوبرابر

biwivā : دو بار، دو برابر

bi-ayar : دو روز

āḍbitya : دو بار

bi-xšapan : دو شب

hazangrōtēmō . hazangra

$$۱۰۰۰ \times ۱۰۰۰ = ۱'۰۰۰'۰۰۰$$

navasəsča . baēvan

$$۹۰ \times ۱۰۰۰ = ۹۰'۰۰۰$$

satōtēmō . sata

$$۱۰۰ \times ۱۰۰ = ۱۰'۰۰۰$$

navača . hazangra

$$۹ \times ۱۰۰۰ = ۹'۰۰۰$$

۴. مفهوم‌های هندسی

— طول، درازا: drāžangh, stavangh

— عرض، پهنا: fraθangh

— بلندی، ارتفاع: barəz, barəzangh, Uz, Us, Uska, barəzišta : بلندترین.

— محیط، وسعت، مساحت، اندازه: masangh

— دایره، گرد، مدور: anu-pōiθwant, skarəna

— ژرفا: ŋafnu, gafya, nisma

— عمود، راست: zarəš

— پهن، بسیار گسترده: vītara, vītarə

— دراز، درازترین: drājišta, darəya

— در میان: antarə

— زاویه، گوشه: Kusra

— مرز، حد: vīmaiḍya

— وسیع، فراخ: anazangh

— چهارگوشه، چهار ضلع، مربع: čaθru-karana, Čaθru-gaoša

— پهناور، عریض، گسترده: vōuru, vōuru-āsta, urva, masya, vīkusra

— هشت گوش، هشت گوشه: ašta-kooždam

— از سه جهت: θrižat

— عریض و پهن بودن: fraθ

— بر طبق اندازه لازم: yaθa-ma

— بزرگ، عظیم mazant , masita , maza , raoiðita

— یکی از هر چهار ضلع، چهار جهت: čaθruša

— قعر، پایان: bun

— انتها: sāna, apana

۵. واژه‌های مربوط به پول و داد و ستد

— ثروت: daθa , māya , saēta , varəta , raēvant, raē

— ارزش، قیمت: arəJangh

— ارزش بسیار: parō-arəJangh

— بی‌مایه، بی‌پول: amayavā

— بی‌ارزش: kasvika

— مبلغ، مقدار: han-Ĵas

— ضرر، زیان: zyāna

— قرض: lšud

— ادای قرض: arənat-čaēša

— سود: sōiðiš , arəθa , sava

— ارزش: pərəskā

— حساب‌دار: marəni

— باارزش: han

— مزد: mižda

— مزد گرفتن: miždavan

— پاداش کافی: aš-mižda

۶. مفهوم‌های دیگر ریاضی

— شمار: mar

— عدد، شمار: sāngha

— شمردن: mar

— یکبار: hakərət , نخست، پیشین paurva , paoiryaēini , paoirya

— دُدیگر: daibitya

— سدیگر: θrižvat

— جفت: θyaoiti

— دوگانه، تثنیه، دوتایی: *bī, dva*

— نیمه جلو، نیمه پیشین: *paurva-naēma*

— جفت (مرد یا زن): *miθwan*

— کوچک: *kasu*

— سنگین، بزرگ: *stūi, stvi*

— بلندترین: *ustōma*

— دور، فاصله دار: *parō.asna*

— میان، وسط: *maiθya*

— امتحان کردن: *čaš*

— یکی از دو تا: *Yatāra*

— کدامیک از آن دو: *Katāra*

— امتحان کردن: *pairi-iš*

— چقدر: *čaiti, čū*

— چه اندازه: *čvant*

— بزرگ تر: *frāyangh*

— با هم: *haza*

— دوره، مرحله: *raiθya*

— دوره (زمان): *ratu*

— کم، اندک: *kasu-kamna*

شمار در ایرانی میانه

در این گفتار بخشی از مفاهیم ریاضی زبان‌های ایرانی میانه مورد بررسی قرار می‌گیرد و با مفاهیم و واژه‌های کنونی موجود در ریاضیات به گونه‌ای سنجیده می‌شود و از این سنجش معلوم می‌شود که کدام یک از این مطالب ریاضی کهن در حال حاضر فراموش شده و کدام جابه‌جایی در آن‌ها رخ داده و چه مفاهیم و کاربردهای جدیدی جایگزین مطالب از دست رفته شده است. متون فارسی میانه که برای این سنجش برگزیده شده است عبارتند از: گزیده‌های زادسپرم، روایات پهلوی، بندهش، زند بهمن یسن، صد در نثر صد در بندهش.

صرف نظر از اختلافاتی که در صورت‌های نوشتاری پهلوی و آثار ریاضی قرن پنجم موجود است، مشابهاتی از لحاظ عددگویی در آن‌ها به چشم می‌خورد. از جمله در مورد خواندن اعداد و مراتب بالاتر از عدد هزار. در متون ریاضی قرون چهارم و پنجم، برای خواندن اعداد بزرگ‌تر از هزار، این طریق ملحوظ بود که نخست به تعداد طبقات هزارگان، لفظ هزار را تکرار می‌کردند، از جمله در

(نسوی‌نامه، بخش ۳ ص ۳۹) عدد «۹۸۷,۶۵۴,۳۲۱» چنین خوانده می‌شود: ۹۰۰ هزار هزار و ۸۷ هزار هزار و ۶۵۴ هزار و ۳۲۱ واحد. [۱۹]

این روش در مورد نوشتن و خواندن ارقام بالاتر از هزار در خط و زبان پهلوی نیز به کار می‌رود، از آن جمله در پهلوی روایات، فصل نهم، [۲۰] عدد:

sē hazār hazār čahār sad hazār

سه هزار هزار چهارصد هزار، خوانده می‌شود که برابر با «سه میلیون و چهارصد هزار» است. و نیز čahār hazār hazār: چهار هزار هزار خوانده می‌شود که برابر با «چهار میلیون» است. [۲۱] طبری در شمار نامه، مراتب را روشن‌تر از نسوی بیان می‌کند و طبقات اعداد را در مفتاح الحساب غیاث‌الدین جمشید کاشانی چنین تشریح کرده است.

مراتب عبارت است از ارقام متوالی، از راست به چپ، موضع اول را یکان و موضعی که در سمت چپ آن است مرتبه دهگان و موضعی که در سمت چپ مرتبه دهگان است، مرتبه صدگان می‌نامند. بعد از آن، سه موضعی را که پس از سه موضع اول می‌آید به ترتیب یکان هزار و دهگان هزار و صدگان هزار می‌خوانند. در دوره‌های بعدی، یعنی موضع سه گانه‌ای که در دنبال یکدیگر می‌آیند (هر دو یکبار) لفظ هزار هزار را تکرار می‌کنند. یعنی به جای لفظ امروزی میلیون (هزار هزار) و به جای لفظ امروزی بیلیون یا میلیارد (هزار هزار هزار) گفته می‌شود. [۲۲]

شمار به معنای عدد است و شمارگری علمی است که از اصول و خواص اعداد گفتگو می‌کند. عددگویی و عددنویسی در دوره میانه شامل بیان وصفی، بیان کمی و مرحله نمادین است. ۱. بیان وصفی. در متون پهلوی از بیان‌های وصفی برای نشان دادن واحدهای اندازه (مکان-زمان) استفاده شده است.

الف. hāsar: هاسر، که واحدی برای اندازه‌گیری زمان و مکان است. هاسر زمانی و هاسر مکانی. هاسر زمانی که خود دارای دو گونه بلند و کوتاه است و درازای شبانه‌روز ۱۲ هاسر بلند است یا ۱۸ هاسر کوتاه و هر هاسر زمانی ۲ یا ۱/۵ ساعت امروز بوده است. ب. هاسر مکانی، که در متون پهلوی گاه دو فرسنگ، گاه یک فرسنگ و گاه ۱/۴ فرسنگ و گاه به اندازه هزار گام دو پای یک انسان است. [۲۳]

۲. بیان کمی که به وسیله بیان کیفی صورت می‌گیرد با ذکر موارد قیاس مثل اعضای بدن انسان برای مقیاس‌هایی چون ژرفا، بلندی، طول و عرض، مانند: dirang bāzāyīh: درازای بازو (اندازه)؛ badast: بدست؛ وجب؛ pāy، پای، پی؛ angust: انگشت، انگشت؛ panjutag، پنجوتگ: به اندازه پنج انگشت؛ xānag، خانه: اندازه‌ای است برای نشان دادن حجم؛ pahlūg masāy، پهلومسای: به اندازه یک پهلو؛ mušt، مشت: واحدی برای اندازه‌گیری؛ sar، سر: گاوسر، برای اندازه‌گیری حجم؛ مرد سر، گاو سر: به اندازه سر مرد، به اندازه سر گاو؛ dišt، دشت: واحد اندازه‌ای است از

انگشت شصت تا انگشت میانه (هفت و نیم اینچ)؛ *bāzāy masāy*، بازومسای: به اندازه طول یک بازو؛ *frapāy-drahnāy*، فرپای درهنا: مقیاس طولی به اندازه قسمت بالای پا. فلسفه این نوع بیان کمی به وسیله بیان کیفی، مقایسه کلان-جهان با خرد-جهان است و اشاعه اجزای خرد-جهان برای اندازه گیری کلان-جهان و این تحول بیان کیفی به وصفی کمی است که بعدها در ریاضی به صورت بیان نمادین کمی با اعداد ظاهر می شود.

۳. مرحله نمادین اعداد-که نشان نظام عددنویسی و سپس نظام عددگویی است.

انواع عدد در دوره میانه

۱. اعداد اصلی
۲. اعداد ترتیبی
۳. اعداد کسری
۴. اعداد منفرد بزرگ

۱. اعداد اصلی در فارسی میانه پیش تر به صورت مفرد به کار می رود. در متون پهلوی، اسم تعریف شده، در صورت جاندار نبودن مرجع آن، مفرد است. این اعداد بیان مرتبه معدود می کنند مثل: الف، ر: *ē*؛ یک؛ س، *dō*؛ دو؛ س، *sē*؛ سه؛ س، *čahār*؛ چهار؛ س، *panj*؛ پنج؛ س، *šaš*؛ شش؛ س، *haft*؛ هفت؛ س، *hašt*؛ هشت؛ س، *noh*؛ نه؛ و، *dah*؛ ده؛ و، *yāzdah*؛ یازده؛ و، *dwāzdah*؛ دوازده.

ب. هر مقدار عددی با نمادهای خاصی نموده می شود.

ز: ۱؛ و: ۱۰؛ ل: ۲۰؛ لو: ۳۰؛ ن: ۴۰؛ نو: ۵۰؛ فن: ۶۰؛ فو: ۷۰؛ فع: ۸۰؛ فعو: ۹۰؛ لک: صد؛ س: ۲۰۰؛ ل: ۱۰۰۰؛

ج. برخی از مقادیر با نمادهای ترکیبی نموده می شوند:

س + س : س	س + س + س : س
۳ + ۲ : ۵	۳ + ۳ + ۳ : ۹

گاه ترکیب با تکرار منظم «۱» واحد است، شاید بتوان ۲، ۳، ۴ را شکلی مبتنی بر تکرار «۱» دانست چون:

س + س (۱+۱)؛ س + س + س (۱+۱+۱) س س = (۳+۳)

د. گاه ترکیب براساس کنارهم قرار گرفتن واحدهای جزئی است میان جایگاه یکان-صدگان، سلسله اعداد از ۹-۵ نخست واحد بزرگ تر و سپس واحد کوچک تر:

س + س ؛	س + س ؛	و + و ؛	و + و ؛
۳ + ۲	۴ + ۳	۱۰ + ۱	۱۰ + ۳

۵. میان سلسله اعداد جایگاه دهگان تا صدگان، برای ترکیب واحدها، برای مرتبه واحد، نخست واحد جزء و سپس واحد کل و بزرگ و حالت توان و ضرب کردن مرتبه را به جایگاه می‌دهد.

سلح سلک : dō hazār dō sad دو هزار و دویست

و. گاه عدد بزرگ‌تر در میان خوشه‌ای از اعداد کوچک‌تر قرار می‌گیرد:

$$\begin{array}{ccc} \text{و} & & \text{و} \\ ۵۰ + ۱۰ + ۱۰ + ۱۰ = ۸۰ & & ۱۰ + ۳۰ + ۱۰ = ۵۰ \end{array}$$

و

$$۱۰ + ۵۰ + ۱۰ + ۱۰ + ۱۰ + = ۹۰$$

در نمونه ۵۰ (w) می‌تواند شکل کوتاه شده و برگرفته از عدد مرکب ۵۰ باشد که در عدد ۸۰ به کار رفته است.

ز. در اعداد مجرد پهلوی، صفر، و نیز صورت نمادین خاصی برای عدد ۱۰۰۰۰ وجود ندارد و در زبان‌های ایرانی میانه آن را به صورت *bēwar*: «بیور» به صورت توضیحی نشان می‌دهند. استاد پورداوود معتقد است که عدد ۱۰۰ و ۱۰۰۰ و بیور در جایگاه و معنی حقیقی خود به کار نرفته‌اند، بلکه معنی استعاره و مجاز دارند و بر کثرت دلالت می‌کنند. [۲۴] بزرگ‌ترین عدد به کار رفته در متون پهلوی *hazār*، *sēsad hazār*، سیصد هزار هزار یعنی «سیصد و دو میلیون» است [۲۵] و کوچک‌ترین عدد صورت‌های کسری $\frac{1}{4}$ و $\frac{1}{5}$ ، تا $\frac{1}{1۰۰}$ است.

۲. اعداد وصفی. این‌گونه اعداد در معنی صفت‌اند و آن‌ها را وصفی گویند، اعداد وصفی از اعداد ترتیبی گرفته می‌شوند. اعدادی که با بیان‌های وصفی به کار می‌روند چون:

fradom، فردوم: نخست؛ *dudīgar*، ددیگر: دوم؛ *sidīgar*، سدیگر: سوم؛ *čahārom*، *čahārōmēn*، چهارم، چهارمین. مانوی *tasum*: چهارم. سغدی *catfārum*، چهارم، فارسی میانه تورفانی *tasum*، چهارم؛ مانوی، *panjdas*: پانزدهمین؛ *panjrīn*، پنجمین، *panjēn*، پنجمین؛ *dahrin*، دهرین: ده لا، ده چین؛ *dōrī*، دولا، جفت.

گاه خروج و عدول از قاعده در پسوند صفت وصفی مشاهده می‌شود چون: *šašom sad* ششم صد: ششصدمین.

۳. اعداد کسری. این اعداد در متون پهلوی بازسازی شده از شیوه عددگویی سده‌های ۴ و ۵ (هجری) است و شیوه بیان اعداد کسری بر این قاعده مبتنی است که نخست، بیان عدد کل و سپس بیان عدد جزء است و در نظام عددنویسی پهلوی شکل نمادین عددی از آن در دست نیست مانند:

سه یک: $\frac{1}{3}$: sē ēk
 چهار یک: $\frac{1}{4}$: čahār ēk
 چهار یکی: $\frac{1}{4}$: čahārēkē
 پنج یک: $\frac{1}{5}$: panj ēk
 پنج یک: $\frac{1}{5}$: panjtak
 پنج یک و پند = $\frac{1}{5}$ و نیم: panj ēk un pand
 هفت یک: $\frac{1}{7}$: haft ēk

۴. اعداد منفرد بزرگ. این اعداد به قرار زیرند:

hāsar، هاسر: واحد اندازه گیری زمان و مکان hāsar masāy: به اندازه یک هاسر [۲۶]
 wōiyn، دهه: یک دوره ده ساله: اوقیه، در عربی واحد حجم.
 frasang، فرسنگ: در بندهش دوگونه فرسنگ ذکر شده است. الف. فرسنگ مه، یا کلان. ب.
 فرسنگ پیمانیک: فرسنگ متوسط که بدون شک با فرسنگ کلان از لحاظ طول متفاوت بوده است،
 چیزی مثل «مَنْ شاه و مَنْ تبریز»، در مقایسه با من معمولی [۲۷] = (۳۰۰۰ گرم)
 yōjiyast، یوجیست، [۲۸] واحد اندازه ای برای فاصله، برابر ۱۶ هاسر، ۸ پخر paxar.

مقوله سازی ثابت اعداد

الف. استفاده از چند تکرار از ساختن مقوله جمع. تکرارهای purr و čand مقوله جمع می سازند:

purr sad، پر صد: صدها
 čand sad، چند صد: صدها
 purr ē sad، پر یکصد: صدها
 čand hazār، چند هزار: هزاران
 čand ē dah hazār، چند ده هزار، ده هزاران

ب. استفاده از یک رشته عددی برای مقیاس های عددی گوناگون و نیز افزایش پسوندهای -om،
 -ōmēn ؛ -īn ؛ -vīn ؛ -tag ؛ -ag ؛ -īh ؛ -isīh ؛ -gān ؛ -gānag ؛ برای ساختن مقولات عددی.

panj، پنج، عدد پنج.
 pand، پند، ۵/ که احتمالاً، با «پنج» از یک ریشه است.
 panjom: panj + om، پنجم، پنجمین
 panjomēn: panj + om + ēn، پنجمین

šuhom: šuh + om (مانوی): ششمین

panjrin: panj + rin پنج‌تایی

čahārīh: چهارین: چهارتا

dahrin: دهرین: ده‌لا، ده‌جین

dōgān: dō + gān: جفت، تکرار؛ dōgānīg: دوبه‌دو، بار دوم

sēvin: sē + vin سه‌بار

dōtag: dō + tag: دوبار، دو مرتبه

panjutag: پنج‌وتگ: ۵ انگشت (واحد اندازه‌ای است)

panjag: پنجگ (عدد کسری، عدد اعشاری)

dōgānag: دوگانگ، دوگانه، دوقلو

sēgānag: سه‌گانگ، سه‌گانه، سه‌تایی

dō + īh: دویی: ثنویت

wēšistīh: weš + istīh: حداکثر

Kamistīh: Kam + istīh: حداقل

dōgān: dō + gān: دوگان، جفت، تکرار

wēšīgān: wēš + ī + gān: متعدد

sad + gānag: صدگانه؛ hazārgānag: هزارگانه؛ bēwargānag: بیورگانه، ده‌هزارگانه.

ل ۱ سرری ۱ ر: hazār ud panj sad ud wīst ud ēk: هزار و پانصد و بیست و یک

سررودم: šaš sad: ششصد

ه. کنار هم قرار گرفتن و تکرار عدد.

dō dō: دو دو: دوتا دوتا

jud jud: جدا جدا

juxt juxt: جفت جفت

و. اعداد برابر که شامل (اعداد ساده + َند؛ ēsad and = یکصد + َند) هستند:

dō + and = دو + َند؛ ēsadand = یکصد + َند

ز. گاه خروج از قاعده دوگونه قراردادی برای مقادیر گوناگون اعداد «ساده-ترکیبی»، برای مقوله

عددی ساده به‌وجود می‌آورد.

šaš + sad: شش + صد = ششصد

šaš + om + sad: شش + ُم + صد: ششم صد: ششصدمین

ح. افزایش - ē = یک، به‌آغاز واژه:

$\bar{e}-\check{c}and$: چندی، تعدادی، مقداری

$\bar{e} + sad : \bar{e}sad$: یکصد

$\bar{e} + haz\bar{a}r$: یکهزار

نظام عددگویی

ویژگی‌ها و تفاوت‌های نظام عددگویی و عددنویسی

الف. نظام عددگویی، نظام نمادین درجه ۱ است که طی آن، مفاهیم ذهنی به قالب محدود و مادی زبانی درمی‌آیند و با توجه به امکانات ساختمان هر زبان (واژگان، دستور، معناشناسی) بیان می‌شوند.

ب. نظام عددنویسی، نظام نمادین درجه ۲ است که طی آن، مفاهیم ذهنی که با واژه‌ها و عبارات وصفی قابل بیان‌اند و با نمادی پیچیده‌تر، در قالب اعداد نموده می‌شوند.
مفهوم ← بیان وصفی ← بیان وصفی کمی ← بیان نمادین با شماره‌های ریاضی

واژه‌ها، عبارات زبانی

نماد عددی

درجه ۱

درجه ۲

ج. نحوه بیان و ترکیب در نظام عددگویی و عددنویسی، در خط از راست به چپ و در جهت نمایش و تأکید بر کل است.

د. در نظام عددگویی از روش لانه‌گیری استفاده می‌شود، نخست، اجزا بیان می‌گردد و در پایان، کل و بزرگ می‌آید که تأکید بیش‌تری از سوی گوینده بر شنونده باشد:

مثال در عددگویی: ۹ (۱۰)، ۹ (۱۰۰)، ۹ (۱۰۰۰)

نود نهصد نه‌هزار

مثال در عددنویسی

سرسرلو

سرسرلو

۱۰۰۰ (۳ + ۳ + ۳)

۱۰۰ (۳ + ۳ + ۳)

۲. شیوه عددگویی و عددنویسی مبتنی بر ترکیب اجزا برای ساختن یک کل است:

الف. در عددگویی اجزا به ترتیب از جزء به کل در کنار هم قرار می‌گیرند و به عنوان نشان پیوندهنده زبانی گذاشته می‌شوند مانند:

سرسر

دوسو

سرسرلو

سرسرلو

نه

نود

نهصد

نه‌هزار

ب. در عددگویی برای بیان مقادیر و عبارت عددی ترکیبی بزرگ، اجزا از بزرگ تا کوچک کنار هم می‌آیند و گاه واو عطف به عنوان نشان پیوندهنده زبانی میان آن‌ها گذاشته می‌شود.

سرسر	ا	دو	ا	سرسر	ا	سرسر
نه	و	نود	و	نهد	و	هزار

روش‌های ریاضی

گاه از روی واژگان و بیان‌های توصیفی می‌توان به‌طور مستقیم و روشن و یا به‌صورت غیرمستقیم استنباط کرد که چه نوع از اعمال ریاضی در میان اقوامی خاص، در دوره‌ای خاص رواج داشته است. مانند مجموعه‌های واژگانی که مستقیماً به این‌گونه اعمال اشاره دارند: ساگ (شمار)، آمار، اماره (شمار).

مفهوم کلی شمارش در ایرانی میانه در واژه‌های: آماریدن، اشماردن، اشمردن، اشمیردن، هنگاردن (= شماردن)، اشمِر، ایشمیر، فرهید (= بی‌شمار) در مانوی و نیز واژه‌های: آمارینیدار (= آماردار و محاسب) و امرگر (ذیحساب)، آمار ویزیدار (تسویه‌کننده حساب).

مفهوم چهار عمل اصلی ریاضی شامل: جمع، تفریق، ضرب، تقسیم

الف. مفهوم جمع در واژه‌های به‌کار رفته در متون مختلف پهلوی: افزودن، افزایش، افزاییدن.

ب. مفهوم تفریق در واژه‌های: کاهش، کاستن، کاهیدن

ج. مفهوم ضرب در واژه‌های: زدن (= ضرب کردن)؛ and در مفهومی از ضرب dōand: دوبرابر؛ یکصداند؛ یکصد برابر.

د. مفهوم تقسیم در ریاضی کهن نقش اساسی دارد و در متون از این بخش از ریاضیات بیش‌تر سخن رفته است. در واژه‌ها و مفاهیم:

brin: برین، بخش، قسمت، بهر، بهره؛

brīnōmand: قابل تقسیم

bahrīg، بهریگ: بهری، قسمت کردنی، قابل بخش

baġišn: تکه، قسمت

bak: تکه، قسمت، سهم

baxšišn: تقسیم

baxtan: تقسیم کردن

baxtār: تقسیم‌کننده

baxšiš kunišn: عمل تقسیم

bazišn: تقسیم، بخش‌بندی

kāfād: (مانوی): به دو نیم کردن

مفاهیم دیگر ریاضی چون: تساوی، عدم تساوی، کم، زیاد، بی‌شمار، مفهوم کلی سنجش با پول: درم، درهم، درم سنگ
مفهوم کلی سنجش با زمان، wōiyn: دوره ده ساله، سده (دوره صدساله)، هزاره (دوره هزارساله)، هاسر زمانی.
مفهوم کلی سنجش مقدار چیزی غیرمادی، چون یک عمل و یک گناه، گرفت، یات، تنافور، فرمان، اویریش، استیر.

مفهوم وزن و حجم

tarāzēnidan، ترازیدن: وزن کردن
sahmānōmandīh: دارای حد و اندازه بودن
dāng، دانگ: چار یک درم و مثقال
andāzag، اندازگ: اندازه، پیمانه
dānar، دانه: نوعی وزن و اندازه
dōlag, dōl: دول، دوله (نوعی واحد وزن)
dōlag: دوله، نام مقیاس حجم

مقیاس‌های هندسی

drahnāy: درازا؛ pahnāy: پهنا؛ zahā: ژرفا؛ čahārgōs: چهارگوشه؛ bar: ارتفاع؛ bālist: بلندی؛
sūk، سوک: زاویه، گوشه؛ war ī čahargōš: ور چهارگوش، حصار چهارگوش؛ taskirb (مانوی):
چهارگوش و نیز čatrang، شترنج: چهارگوش.

پاره‌ای از مقیاس‌های هندسی با مطالب وصفی بیان می‌شوند. آن‌جا که می‌گوید: «آسمان را با طول و عرض یکسان ساخت. [۳۰]» و نیز čahār ēk به مفهوم یک ضلع از چهارگوش [۳۱] و در مورد گنجایش با بیان توصیفی: «ایدون دریای فراخ‌کرد که به اندازه هزار دریا آب داشته است.»

شمارش مجازی و اسطوره‌ای

پاره‌ای از اعداد در متون پهلوی گاه در جایگاه حقیقی خود به کار نرفته و دلالت بر کمیت عددی نمی‌کنند و تنها مجازاً به معنی بسیار و زیاد به کار رفته‌اند. اعدادی چون صد و هزار، دوره‌های حیات صدساله انسان نخستین [۳۲]، هزار سال سلطنت ضحاک [۳۳]، هزار ستون و روزنه کاخ ناهید و یکهزار ستون کاخ ایزد سروش بر فراز البرز، وجود ده هزار چشم و ده هزار نگهبان برای مهر، ایزد پیمان و نور و نیز ۹۹۹'۹۹۹، فروهر پارسایان نگهبان نطفه زرتشت در دریای کیانسه [۳۴] و مقادیری از این قبیل رنگ مجاز و افسانه دارد.

در متون پهلوی گاهی برای نشان دادن بزرگی، حجم و یا پیرامون چیزی از شمارش تصویری استفاده می‌شود، آن‌جا که می‌گویند برای اندازه‌گیری دور دریای افسانه‌ای فراخکرد «مردی که با اسبی به چهل روز پیرامون بگردد که بشود هزار و سیصد فرسنگ کلان» [۳۵] و نیز درباره «واس پنجه ستوران»، که نام ماهی افسانه‌ای عظیم‌الجثه‌ای است گویند: «درازای آن به اندازه‌ای است که اگر مردی به دو تیز برود، از بامداد تا هنگامی که خورشید فرو رود به اندازه درازای او نرود» [۳۶].

شمارش تمثیلی

شمارش‌های تمثیلی نیز رنگ افسانه و اسطوره دارد:

چون شمارش اعضای بدن (خرسه پا)، موجود مینوی اساطیری که دارای سه پا، شش چشم، نه گند (بیضه) است و هر گند او به اندازه حجم خانه‌ای است و بزرگی او به اندازه کوهی است و فرورفتگی پایش چنان است که هزار مرد با هزار ارابه می‌توانند از آن درگذرند. [۳۷]

شمارش با بیان وصفی

الف. مفهوم «صفر»، برخی از بیان‌های وصفی به صورت کلی و غیرمستقیم به مفهوم «صفر» و «هیچ» اشاره دارند. صفر در فلسفه اعداد بیانگر مرحله‌ای است که در آن، نیروهای حیاتی دچار دگرگونی می‌شوند. در متون زرتشتی در زمینه آفرینش جهان مادی آمده است که آفرینش از تخمه‌ای پدید آمد [۳۸] چیزی که در تندیس‌های مهری با پدیدار شدن ایزد مهر از درون صدفی به صورت « Δ » نمود می‌یابد [۳۹] و نیز در بیان‌هایی چون $hēčēnīdan =$ «به هیچ رساندن» و «هیچ دیو» [۴۰] و غیره. همواره توجه به ایرانیان به مفهوم صفر و اهمیت آن اشاره شده است و گویا «هیچ» صفرگونه، اهمیتی به سزا داشته است.

ب. مفهوم بی‌نهایت. مفهوم پراهمیت بی‌نهایت که در ریاضیات نو با علامت « ∞ » نشان داده می‌شود، در مفاهیم مربوط به آفرینش و جهان مادی فرودین و جهان مینوی زیرین به همراه واژه‌هایی چون «بی‌پایان» و «بی‌کران» در بافت‌هایی چون «روشنی بی‌آغاز» [۴۱] و زمان بی‌کرانه [۴۲] و «بی‌شمار» و غیره آمده است.

بیان‌های نجومی

برخی از بیان‌های نجومی در بندهش [۴۳]، در رابطه با اعداد به کار رفته است در واژه‌هایی چون:

abdom، افدَم: پایان (خانه دوازدهم ماه)

mayān، میان: (خانه یازدهم ماه)

mēx ī mayān ī asmān، میخ میان آسمان: و تد عاشر از ستارگان

kaht sar، کهت سر، خانه بیست و پنجم در نجوم پهلوی

Hoftōring، هفت‌رنگ: دارنده هفت نشان، از سیارات

hazār-gōš، هزار گوش: کنایه از خورشید یا صفتی برای آن در ادبیات پهلوی

haftān، هفتان: هفت سیاره

dwāzdahān، دوازدهان: دوازده برج فلکی

do-pahikar، دو پیکر: دو برادر، ستاره جوزا

sadwēs، سدویس: «دارنده صد منزل» یا «دارنده صد بنده»، نام ستاره شعرای یمانی

panjag: پنجه، خمسه مسترقه، پنجه، دزدیده

sālmar: سالشمار، تقویم

purr-māh: پرماه، ماه کامل، ماه در حالت بدر

axtar-āmārān: اختر آماران، ستاره شماران

nēm-rōz، نیمروز، سمت جنوب.

در بیان اندازه‌ها، مقدارها، حجم‌ها، اوزان، سطح‌ها در حساب و هندسه و نجوم و در بیان‌های توصیفی آزاد

مفهوم عدد در زبان‌های میانه شرقی (سغدی)

زبان سغدی وابسته به گروه قرعی ایرانی شعبه زبان‌های هندوایرانی است. متون دینی نخستین، باقی‌مانده از اواخر سده اول پیش از میلاد، تا سده نهم میلادی که در آسیای میانه به دست آمده، به زبان سغدی است. این متون شامل متن‌های بودایی، مانوی و مسیحی است و از لحاظ محتوا، به سبب اختلافات مذهبی و همچنین زبان و خط با یکدیگر تفاوت دارند. یغنوبی یکی از بازماندگان زبان سغدی است.

شمار در سغدی [۴۴]

بررسی تاریخ تفکر انسانی، مستلزم بررسی تاریخ زندگی اقتصادی اوست و بدون یکی، دیگری هم نارسا می‌ماند و دشواری‌هایی از جهت راه‌گشایی آینده زندگی به وجود می‌آورد. در متون ایران کهن، توصیفات عددی بی‌شماری برای سنجش مکان، زمان، وزن، حجم، نیرو و غیره در رابطه با ساختار زندگی اقتصادی انسان وجود داشته است. این توصیفات، امروزه نیز نقش مهم و کاربرد مؤثری در میان مردم دارد.

در این گفتار بخشی از مفاهیم ریاضی زبان سغدی (موجود در متن‌های قابل دسترسی) تا آنجا که در این مقال بگنجد، مورد بررسی قرار می‌گیرد و برای آن‌که قابل درک باشد با مفاهیم و واژه‌های کنونی موجود در ریاضیات به گونه‌ای سنجیده می‌شود. شمار به معنای عدد است و شمارگری علمی است که از اصول و خواص عددها گفتگو می‌کند. عددگویی و عددنویسی شامل بیان وصفی، بیان

کمی و مرحله نمادین است.

۱. بیان وصفی در زبان سغدی، از بیان‌های وصفی برای نشان دادن واحدهای اندازه برای مکان، زمان، مقیاس، حجم و نیز سایر مفاهیم ریاضی استفاده شده است.
۲. بیان کمی که به وسیله بیان کیفی صورت می‌پذیرد و آن با ذکر موارد قیاس مانند اعضای بدن انسان، برای مقیاس‌هایی چون ژرفا، بلندی، طول و عرض انجام گیرد.
۳. مرحله نمادین اعداد. این مرحله در نظام ریاضی این قوم، وجود ندارد و علائم و نمادهایی برای اعداد نیست. اینک پاره‌ای از عددها و مفاهیم ریاضی سغدی‌ها با بیان‌های کمی، وصفی و کیفی ذکر می‌گردد.

مفهوم انواع عدد

۱. عددهای ترتیبی
۲. عددهای وصفی
۳. عددهای کسری
۴. عددهای منفرد بزرگ
۱. عددهای ترتیبی که مرتبه معدود را بیان می‌کند مثل:
 - ۱: yw: سغدی مانوی، سغدی بودایی
 - yw: سغدی مسیحی
 - ۲: δw', δβty: سغدی مانوی
 - dw': سغدی مسیحی
 - δw: سغدی بودایی
 - ۳: δty: سغدی مانوی
 - δty: سغدی بودایی
 - šy: سغدی مسیحی
 - ۴: ctfr: سغدی مانوی
 - ctβ'r: سغدی بودایی
 - ۵: pnc سغدی مانوی
 - pnž سغدی مسیحی
 - ۶: wywšw: سغدی مانوی
 - xwšw: سغدی مسیحی
 - ۷: βt: سغدی بودایی و مانوی
 - ۸: št: سغدی بودایی

۹: nw' : سغدی بودایی

۱۰: ōs' : سغدی مانوی

: ds' : سغدی مسیحی

۱۱: ywtsnw : سغدی مسیحی، در مفهومی از جمع $tsnw + yw =$ یازده

$$11 = 10 + 1$$

۱۲: dw'tsnw : سغدی مسیحی در مفهومی از جمع $tsnw + dw' =$ دوازده

$$12 = 10 + 2$$

: ōw'ts : سغدی مانوی

: ōuwātas : سغدی مسیحی

$ts + pnc =$ پانزده

۱۵: pnc'tsyh : سغدی مانوی

$$15 = 10 + 5$$

$ts + š$: هجده

۱۸: šts : سغدی مسیحی

$$18 : 10 + 8$$

štas

ساختن عدد با مفهومی از تفریق

۳۰: šys : سغدی مانوی

۵۰ - ۱ = چهل و نه

۴۹: 'ywknpyl

$$49 = 50 - 1$$

ساختن عدد با مفهومی از جمع

۵۰: pnc's : سغدی مانوی

: pnd's : سغدی مسیحی

۷۰: βt't' : سغدی مانوی

۸۰: št't' : سغدی مسیحی

۹۰: nw't' : سغدی بودایی

۹۹: nw' nw't' : سغدی مانوی

۹۹ = ۹ + ۹۰، مفهومی از جمع، نخست واحد بزرگ تر و سپس واحد کوچک تر

۱۰۰: slw : سغدی مسیحی

۱۰۸: c'st' : سغدی بودایی

$$108 = 100 + 8$$

۲۰۰: dwyst : سغدی مسیحی

۲۰۰ = ۲ × ۱۰۰، نخست واحد کوچک تر ضربدر واحد بزرگ تر.

عددسازی در مفهومی از ضرب

۳۰۰: δyst : سغدی مسیحی

$$۳۰۰ = ۳ \times ۱۰۰$$

۹۰۰: $\text{nw}'\text{st}$: سغدی مانوی

$$۹۰۰ = ۹ \times ۱۰۰$$

۱۰۰۰: $\text{z}'\text{r}$: سغدی مانوی۳۰۰۰: $\delta\text{ryy z}'\text{r}$: سغدی مانوی

$$۳۰۰۰ = ۳ \times ۱۰۰۰$$

۱۰'۰۰۰: βtywr : سغدی مانوی۱۰۰'۰۰۰: $\text{cz}'\text{r}$: سغدی مانوی

$$۱۰۰۰۰۰ = ۱۰۰ \times ۱۰۰۰$$

واژه بیور در زبان‌های ایرانی میانه شرقی و نیز در پهلوی که صورت نمادین خاصی نیز برای عددها موجود است به صورت توضیحی است.

۲. عددهای وصفی: این گونه عددها، در معنی صفت‌اند و از عددهای ترتیبی گرفته می‌شوند. عددهای وصفی چون: βtmwz ، prtmy ، ftmyy به معنای «نخستین»؛ $\delta\text{y}\beta\text{tyw}$ ، $\delta\beta\text{ty}'$ ، $\delta\beta\text{tyk}$: دومین؛ $\text{t}\delta\text{styw}$: سوماً، ثالثاً. δtyw : سومین؛ $\text{ct}\beta\text{rmyk}$ ، $\text{ct}\beta\text{'rm}$: چهارم، چهارمین؛ pncm : پنجمین؛ $\text{wy}\delta\text{my}$: ششمین؛ βtmy : هفتمین؛ δtmy : هشتمین؛ $\text{nwm}'\text{y}$: نهمین؛ δsmy : دهمین؛ $\text{c}'\delta\text{rcyk}$: آخرین.

۳. عددهای کسری

$$\frac{۱}{۱۰'۰۰۰} = \text{'ywpr}\beta\text{ywr} ; \frac{۱}{۱۰۰۰} = \text{'ywprz''r}$$

۴. اعداد منفرد بزرگ $\beta\text{s}'\text{ny}$ ، $\beta\text{s}'\text{ny}$ ، $\text{fns}'\text{x}$ (مانوی)

گاه از روی واژگان و بیان‌های توصیفی، می‌توان به‌طور مستقیم و روشن و یا به‌صورت غیرمستقیم استنباط کرد که چه نوع از اعمال ریاضی در میان اقوام کهن در زمانی ویژه به کار می‌رفته است. از این نظیرند مجموعه‌های واژگانی که مستقیماً به این گونه مفاهیم اشاره دارند.

شمارش، شمار کردن $\text{pcm}'\text{r}$ (سغدی مسیحی) $\text{pt}\delta\text{m}'\text{r}$ ، $\text{pt}\delta\text{mrt}$ (سغدی مانوی)

واژه‌های مربوط به معامله و داد و ستد و بازرگانی

خریدن: Xryc

خریدار: $\text{yr}'\text{yn}'\text{k}$

فروختن: $\text{pr}'\text{y}\delta$ و $\text{pr}''\delta\text{t}$ و $\text{par}\delta\text{an}$ (سغدی مانوی)

پرداختن: twJ (سغدی مانوی) و $\text{tw}\delta$ (مسیحی) و $\beta\text{r}'\text{ymn}$ ، $\text{nm}'\text{cyw}$

دریافت: $\text{'n}\beta(\text{'})\text{rz}$ - $\text{pa}\delta\text{ax}\delta$ ، $\text{pcx}\delta$ (مانوی)

بدهی، وام: $p'myt'y$ ، $pwrc$

سود: wr' و $pcy'y$ (سغدی بودایی) و $pcy(y)'y$ (بودایی مانوی)

زبان، ضرر: $zykh$ (بودایی) $\gamma\check{s}yp$ (مسیحی)

باجگیر، تحصیلدار: $bw\check{z}brt$ (سغدی مسیحی)

گنج: γazn

تاجر: $wh'k(r)$

ارزش، بها: $\check{s}cy'n'k$

ثروت: $\gamma r'myy$

مفهوم چهار عمل اصلی شامل: جمع، تفریق، ضرب و تقسیم.

الف. مفهوم جمع در واژه‌های به کار رفته در متون مختلف سغدی: افزودن، افزایش، افزایش:

$\beta\check{J}'w$ ، $xw\check{s}y$ ، xw (سغدی مانوی)، $xw\check{s}yy$ و $frtry'$ (سغدی مسیحی) $fratarā$: جمع کردن، با هم جمع کردن.

$\delta\beta'\gamma\check{s}t$ و $(anw\check{e}\check{z}-)$ و $nwyj$ (سغدی مانوی) $n\check{s}krt$ و $\theta vax\check{s}$ و $(par\check{e}w)$. $pr'yw$

ب. کاهش، تفریق: $knpy$ ، $qmbyy$

$\delta w'$	$qmbyy$	$\check{s}ys$
دو	منهای	سی
۲	—	۳۰ = ۲۸
$'yw$	$qmbyy$	$pnc's$
۱	—	۵۰ = ۴۹

ج. مفهوم ضرب به صورت‌های

$wy/w\check{s}w$	$y'wr$	$wy/w\check{s}w$	$= 30 wy/w\check{s}w = ۳۶$
۶	$\times$	۶	$= ۳۶$
$'\beta t'$	$y'wr$	$z'r$	$= ۷۰۰۰$
۷	$\times$	۱۰۰۰	$= ۷۰۰۰$
$'\check{s}t$	$y'wr$	$z'r$	$= ۸۰۰۰$
۸	$\times$	۱۰۰۰	$= ۸۰۰۰$

استفاده از گونه‌های غیرایرانی

$'\check{s}t'$ Rypw : ۸۰۰۰

۸ $\times$ ۱۰۰۰۰ = ۸۰۰۰۰

د. مفهوم تقسیم در ریاضی این قوم نقش اساسی دارد و در متون، از این بخش از ریاضیات، در

واژه‌ها و مفاهیم زیر سخن رفته است:

جدا کردن، تقسیم کردن، بخش کردن: yxwsl (مسیحی)، ywx'y، βxsšy، frkrnd، mgrnd.
تقسیم شده، بخش شده: wjxs، wjxstyyh، wžaxs- (مسیحی)، جزء، بخش، قطعه، تکه:
yxw'k، p'w'q (patifn-) - p'lyfn (مسیحی)، نیمه‌نیمه، پنجاه پنجاه nym nym
مفاهیم دیگر ریاضی چون: تساوی، عدم تساوی، کم، زیاد، بی‌شمار، بی‌حساب، به‌اندازه،
یکسان، به ارتفاع و غیره:
βystr و bystr (مسیحی): بیش‌تر، بیش‌ترین، βr' yštr، sk' tryq (")؛ βy''tr، frtr. کامل:
'sptyy، jwk، əpətak، əspun، spwrnw (مانوی)، spwn'q (مسیحی)، 'sp'ww، 'sp'k.
بسیار زیاد: 'ft'r (مانوی)، ft'r (مسیحی)، w'fryδδ
همه: mwywn (مانوی)، wysp-، 'nytyy، 'nyteh، 'sywtm'n.
بسیار: yrf و yrfβ
همه چیز، هر چیز: wyspn'cw
پر: 'spwrn، pwrn (مانوی)، 'spwrn (بودایی)
کمال: 'sp'k
کم‌تر از، کوچک‌تر: qmbyy
چند تا: 'ywc'f
کوچک: kavanak، kβn'kk، kβnw
کوچک‌تر: rystir
تنها: ywt'c، ywwšyy، xwig'r، ywly
یکی یکی، فرداً فرد: ywywir (سغدی مسیحی)؛ wš'wš
با هم: 'm()rd'n، δβnw، δyβnw
هر کدام: yw'w
روی هم رفته، تماماً: ywmywm، pryq
چه، کدام، چه قدر: 'ywq' m، 'ywc'f q' m
دوباره δβty، δβtyw، δβtyk، p'lnwyy، wδyβty
بزرگ، عظیم: 'nw'z'k، wzrg، mzyx
دو برابر، مضاعف: 'ywprōw
توالی: kry'
دیگر 'nyw، ()ny، p'ryqt
آغاز کردن: m'y'z'nd، m'y'z'nd، βr'y'z'nt
تمام کردن: p'tyy'm (ptiyām) (سغدی مسیحی)؛ pty'msty'k'm، fry'm، patyām (بودایی)
اتبار کردن: 'mbyr

کم کم، اندک اندک: $k\beta n'kk\beta nw$

جفت: $juft$

همیشه: $'y'yh$

نسبتاً: $prtr... c'n'kw$

گوناگون، مختلف: $wšwšyt ; ny'zng$

نوع: zng ؛ (wkar) - (wkr) (سغدی مسیحی)

دورتر: $\delta wrtr$

نزدیک‌تر: $pntr$

هر چه زودتر: $'yw pyrn$

پیش، قبلاً: $prtr ; pyrnmsr$

فوراً: $y\delta ; prw 'yw 'pc't$ ؛ (ywn) ($xy\delta wn$) ، $y\delta n\epsilon\theta$

در آغاز: $cn''y'z$

هر لحظه: $'kš'n 'kš'n$

بعد: $wy\delta'yty ; prw ; nwkr ; 'pšys'r$

سریع‌تر: $twytr$

دیر: $yyyr$

بسیار زود: $w'twyt ; w'\beta r''kt$ (بودایی)

زمان: $zwnyy$

پگاه: $fr'k$

زود: $\beta r'k'y\delta$

حالا: $k\delta ry$

دیرتر: $yrrtr$

پیر: $wl[\delta]nc$

به‌موقع: $pizmnw$

دورتر: $\delta wrtr$

همه نوع: $zng zug'ny$

دور: $\delta wr ; wy\delta\beta yt$

پایان: $'ny'm$

نهایت، بی‌نهایت و ابدیت در واژه‌های:

ابدیت: $nwš'ykh$

سرانجام: $c'\delta rcyk$

نخست، نخستین: ftmcyk ؛ 'ftmyk ؛ srcy

ابدی، جاودانی: 'ykwncyg ؛ 'ykwn

نامحدود: pw Kwskyr'n

جاودان: 'nwšk ؛ 'δrm'yk

صدپا، هزار پا: stp'δ'k (بودایی)

مقیاس طول، وزن

ذراع، ارش: 'r'ync

واحد وزن: pcm'r

واحد اندازه‌گیری

غلات: pila

سنگین: yarv

مقیاس‌های هندسی، اوقات روز

دراز: 'βrzyy ؛ 'βrz'k (بودایی)

درازا: 'βrzwk

پهنا: 'w'k ؛ yyrt'

پهن، عریض: 'δβnz ؛ 'rt ؛ 'yγ ؛ 'yδrt (مسیحی)

کو‌تاه: 'mwrzk ؛ 'mwrzk ؛ 'βw ؛ 'knpy ؛ 'strh ؛ 'knpy

راست، مستقیم: 'wrzr ؛ 'mryy

بلند: 'sq ؛ 'ptrzty

بسیار بلند: 'wtsk'tt ؛ 'sk'tmcyk

ارتفاع: 'wyh ؛ 'sk

مسطح: 'marx

عمود: 'styy

باریک: 'wβtt ؛ 'w's (بودایی)

سوی، کران: 'pkš

جلو: 'rytyy ؛ 'wy

عقب: 'prch (بودایی) ؛ 'prey (مسیحی)

بالا: 'skys'r

پایین: čāḏarsār

زیر: c'ḏr

میان: myḏ'ncy ؛ myḏ'n

عمیق: nyy

درون، داخل: čindarsār

اطراف: ywrs

ساعت: jmn ؛ vrs' ؛ jm

روز: mēθ

روزانه: myḏc'nyy ؛ ptmyḏyy

یکی از آن‌ها: ywt cn wyšnt (رابطه جزء و کل)

کدام یک از آن‌ها: kḏ'm 'ywtr (رابطه جزء و کل)

یک صورت حساب عیلامی^۱

در سه هزار سال پیش از میلاد، سومری‌ها از خط تصویری برای نوشتن صورت حساب‌های خود استفاده می‌کردند. همین خط بود که با جزیی تفاوت‌هایی، مورد استفاده همسایگان آن‌ها در سرزمین ایران، یعنی عیلامی‌ها، قرار گرفت. این خط، به سرعت راه‌های بازرگانی عیلامی‌ها را پیمود و در شمال شرقی، در کوشان و در نقطه‌های دوردست شرقی این سرزمین و در جنوب کرمان رواج یافت. بر روی لوح‌ها، می‌توان تصویر جانوران، کوزه‌ها، ظرف‌ها و بسیاری چیزهای دیگر را مشاهده کرد. رمز این خط هنوز کشف نشده است و برای بسیاری از نشانه‌ها، هنوز معنای دقیقی به دست نیامده است و چه بسا که هرگز مفهوم آن‌ها به طور دقیق و روشن معلوم نشود، ولی برخی از نوشته‌ها، به داد و ستد مربوط می‌شوند و در واقع، فهرست‌برداری از اشیا و ثبت آن‌ها که ظاهراً نوعی رسید یا یادداشتی برای تحویل کالا هستند.

تصویرهایی که در این جا آورده شده، از این نمونه است. این دو تصویر، پشت و روی یک لوح‌اند. تصویر روی لوح (تصویر صفحه بعد)، فهرستی از اسب‌ها را به دست می‌دهد که بسیار آموزنده است و یکی از نخستین مواردی است که در آن تصویر اسب دیده می‌شود. در این جا، تنها سر اسب دیده می‌شود که طبق نظریهٔ موجه و پذیرفتنی شایل^۲، آن‌ها که یال‌هایی روبه بالا دارند، نشانهٔ اسبان نر و آن‌ها که یال‌هایی رو به پایین دارند نشانهٔ ماده‌ها هستند؛ اسب‌هایی که یال ندارند، نمایندهٔ کره اسب‌اند. در این تصویر، عدد هم وجود دارد. عددها در سمت چپ اسب‌ها آمده‌اند. دایرهٔ

1. Walter Hinz. 1972. *The Lost World of Elam*, translated by Jennifer Barnes, London.

2. Scheil



کوچک نماینده ۱۰ و علامت انگشت شصت نماینده واحد است. این خط را خط «پیش-عیلامی» می‌نامند که طبق نظریهٔ برایس^۱ باید از راست به چپ خوانده شود. اگر این نظریه درست باشد، صف پایین تصویر بالا، به «مادیان، هشت» ختم می‌شود. علامت‌هایی که در جاهای مختلف و نزدیک سر اسب قرار دارد، ممکن است معرف دریافت‌کننده یا مالک این حیوان، یعنی به معنای نام‌ها یا لقب‌های خاص باشد.

در پشت لوح (تصویر همین صفحه) و در وسط لوح، مجموع، یعنی ۱۸۵ دیده می‌شود: قسمت راست عدد، علامت بزرگ انگشت شصت، به معنای ۱۰۰، سمت چپ آن، علامت هشت دایره کوچک به معنای ۸۰ و سرانجام، در سمت چپ «دهگان»، علامت پنج انگشت شصت به معنای ۵ قرار دارد، یعنی ۱۸۵.

تصویرهای غزال یا بز کوهی که بعضی از آن‌ها نشسته و بعضی دیگر ایستاده‌اند، نشان می‌دهد که این لوح، یک سند رسمی است.

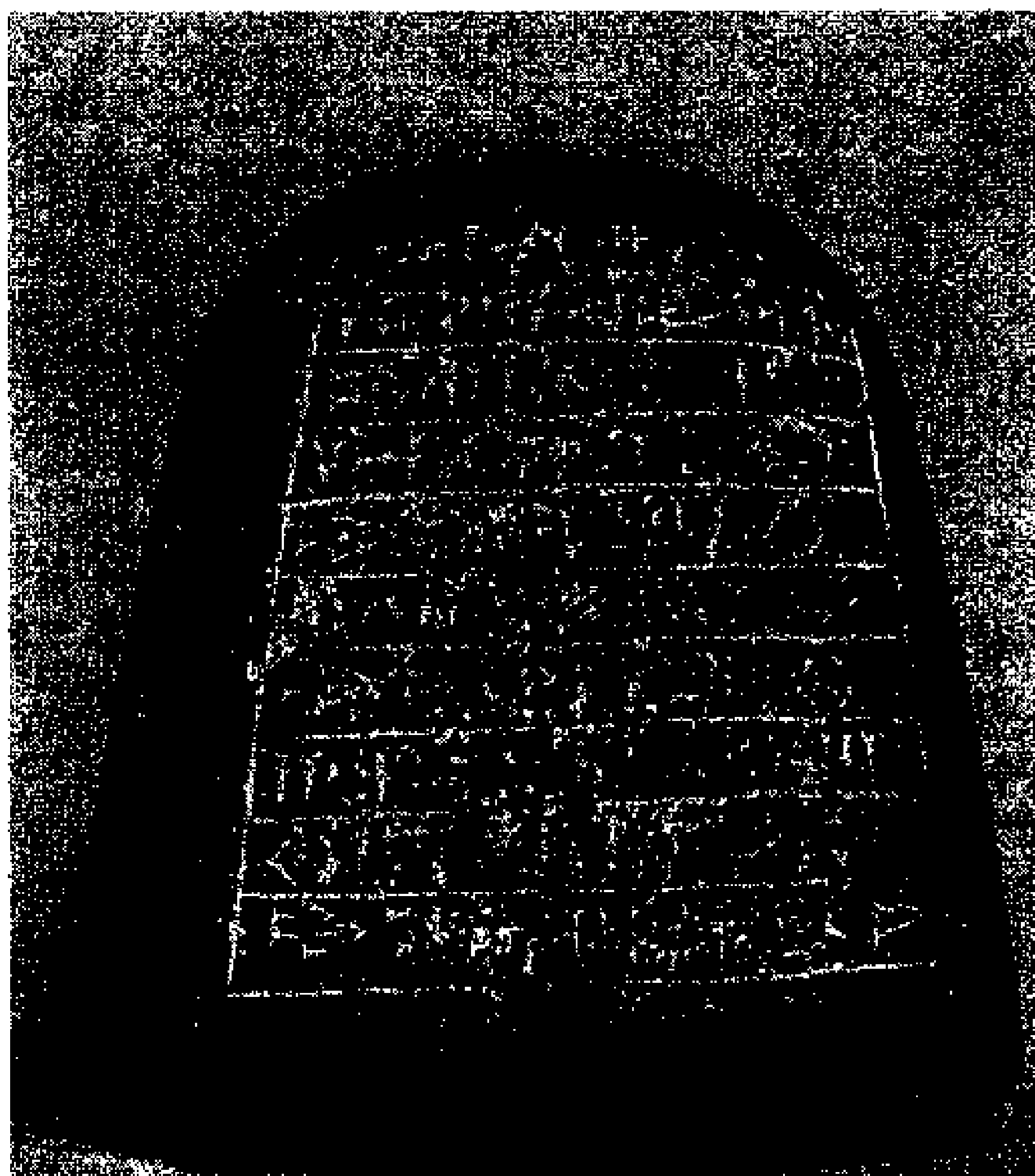
خط پیش-عیلامی، به احتمالی بیش از ۱۵۰ نشانه نداشته است، ولی این نشانه‌ها با روش‌های مختلف با هم ترکیب می‌شده‌اند. به همین جهت است که، بیننده تصور می‌کند که تعداد نشانه‌ها فوق‌العاده زیاد است.

این خط تصویری، سرانجام، منجر به خط «سیلابی» شد که تنها شامل نمونه‌های پراکنده‌ای از نشانه‌های خط تصویری بوده و در سده‌های بعد از ۲۹۰۰ پیش از میلاد، به صورتی ساده درآمد.

ریاضیات در بین‌النهرین

بخش اعظم دانشی که درباره علم و معرفت ریاضی کهن به دست ما رسیده است متکی بر دانش بابلی است، زیرا اطلاعات بسیاری درباره همه دانش‌های سومری که به خط اکدی (بابلی) نوشته شده است، آشکار می‌شود. می‌توان به این‌گونه دانش نام علم بین‌النهرینی، سومری یا اکدی داد. اما آنچه که باید به خاطر داشت این است که این علم، رنگ و منشأ سومری دارد. این دانش‌ها بر روی لوح‌ها هستند و تاریخ دقیقی برای لوح‌ها نمی‌توان در نظر گرفت، زیرا فاقد تاریخ هستند. [۴۵]

آن تعداد از لوحه‌های ریاضی که خوانده شده است شامل لوحه‌های ریاضی و لوحه‌های جداول و بر روی هم شامل ۲۶۰ لوحه است. تاریخ این لوحه‌ها به درستی معلوم نیست زیرا مطالب این لوحه‌ها، به مانند



مطالب ریاضی مصری بر روی چیزی مانند پاپیروس نبوده است و بدین لحاظ خواندن آن‌ها آسان نمی‌نمود و البته تعداد لوحه‌های خوانده شده از حدود شصت لوح تجاوز نمی‌کند. [۴۶]

عدد شماری سومری در آغاز، ترکیب عجیبی از دهگانی و شصت شصتی بوده است. به نظر می‌رسد که نخستین ریاضی دانان آن زمان، ابتدا روش دهگانی و بعد مبنای شصت را انتخاب کردند که انتخاب این روش، بسیار قابل تأمل است. سومری‌ها تا دوره متأخر سلوکی عدد صفر را

تصویر واحد وزن یعنی یک-مینا (من) متعلق به زمان نبوکدنصر دوم.



ترازوی کوچک در دست راست و ترازوی بسته در دست چپ.

نمی‌شناختند و به جای گذاشتن صفر جای عدد را در مرتبه خود، خالی می‌گذاشتند که این مطلب، باعث اشتباهات زیادی در خواندن لوحه‌ها شد. [۴۷]

با وجود عددنویسی ناقص سومری‌ها، انجام اعمال ریاضی بی‌اندازه شگفت‌انگیز بوده است. در واقع سومری‌ها، محاسبان نابغه‌ای بوده‌اند که چنین دستگاہی را از تجربه فراوان بیرون آوردند. کوشش‌های آن‌ها باعث شد که به محاسبات پیچیده جبر پردازند. لوحه‌های کهن سومری شامل

انواع مختلف جدول‌های عددی است، مثل جدول ضرب و جدول توان‌های دوم و سوم و جدول عکس عددها است.

ریاضیات بابلی دارای سه شعبه حساب، مقیاس و نجوم بوده است. اندازه‌گیری و مقیاس زاده کار و زندگی است و خرید و فروش خود مستلزم آن است که واحد مقیاسی انتخاب شود و کار سنجیدن و اندازه گرفتن با آن انجام گیرد. بسیاری از الواح به دست آمده از آن زمان، تنها اسناد مربوط به معاملات است و غالباً صورت نگاشته آن‌ها، از لحاظ ریاضی اهمیت فراوان دارد. این محاسبات، قطعاً می‌توانسته است معادلات خطی و معادلات خطی چند مجهولی و بسیاری دیگر را نیز حل کند. باید خاطر نشان کرد که ترقی سومریان از لحاظ علم جبر در ۴۰۰۰ سال پیش، به آن اندازه است که برای شگفت‌زده کردن دانشمندان امروزی کافی است. فهم مطالب آن، برای افراد غیرمتخصص مشکل است و دانشمندان معتقدند که به همان‌گونه که یونانیان در علم هندسه صاحب تبحر و دانش بسیار بوده‌اند سومریان کهن نیز در علم جبر مظهر هوشمندی به‌شمار می‌رفتند.

کلمه algebra، که نام انگلیسی علم جبر است، از لغت عربی «الجبر» گرفته شده است. اختراع جبر عربی در مغرب زمین پیشرفت بسیاری نداشته است. تاریخ جبر بسیار معماآمیز بوده و پیشرفت آن غالباً به صورت پنهانی انجام می‌گرفته است.

سومریان و جانشینان بابلی آن‌ها، سه میراث مهم برای ما برجای گذاشتند. (۱) مفهوم مرتبه در عددنویسی، (۲) امتداد سلسله اعداد به اجزا و اصناف آن، (۳) استعمال مبنای واحدی برای عددشماری و مقیاس‌ها. این سه هدیه سومریان، شاید به اندازه‌ای بزرگ بوده که آیندگان پس از چند هزار سال به ارزش آن پی برده‌اند.



یک صفحهٔ پاپیروس به شکل طومار و مهر شده به سند ازدواج در آرامی است.

خط

خط در دنیای کهن

کلید همهٔ علوم و دانش‌ها خط است. خط هر قوم از مجموعهٔ حروف و کلماتی تشکیل شده که منحصرأ برای نشان دادن مقاصد و افکار و نیز ثبت و ضبط آثار علمی، ادبی، هنری، تاریخی، اجتماعی، اخلاقی و دینی آن قوم به کار می‌رود.

بدون تردید، ستایشی بسیار، در خور آن کس یا کسانی است که خط را ابداع کردند که خود، کلید هر علم و دانشی است. به‌طور قطع، ملل مختلف جهان دربارهٔ خط آغازین و نیز تحول و تکمیل آن و نیز ابداع‌کنندگان آن، چیزی نمی‌دانند حدس‌ها و گمان‌هایی که در این باره زده شده است، مبتنی بر آثار بازمانده و مدارکی است که علما و دانشمندان از روی قرائن و شواهد نظراتی به دست داده‌اند.

بدون تردید، موجبات اجتماعی و فرهنگی و تاریخی، در پیدایی علوم و فنون و دانشی عظیم همچون ابداع خط، مؤثر بوده است. خط، همچون هر پدیدهٔ اجتماعی دیگر، مشمول تکامل بوده و در طی زمان‌های طولانی، از صورت‌های نخستین خود خارج شده و به شکل امروزی درآمده است. خط، تنها وسیله جهت حفظ و ثبت و ضبط میراث فرهنگی و تمدن بشری در طی هزاران سال بوده است و بدین لحاظ، در روشن ساختن تاریخ گذشته ملت‌ها سهم بسیار دارد.

خط نزد قوم‌های کهن در شرق باستان

یکی از ارزش‌های والای فرهنگ بشری ابداع خط است. خط و زبان درواقع، شکل‌های گوناگون اطلاع‌رسانی هستند. حتی حیوانات نیز زبان خبررسانی دارند و افزون‌براین، علامت‌های رنگ‌ها، صداها و یژه، صدای طبل‌های جنگی، کف‌زدن و از این نظیر خود زبان اطلاع‌رسانی دارند. برخی از



کتابخانه ان‌هگال (Enhegal)،
پادشاه لاگاش، کنده شده بر روی
یک لوح سنگی.

رنگ‌ها، اطلاع‌رسان هستند، رنگ سیاه در نزد برخی ملت‌ها علامت عزّا و رنگ سفید علامت شادمانی است.

خط را می‌توان نوعی علامت اطلاع‌رسانی به حساب آورد، که به انسان کمک می‌کند تا بر محدودیت‌های زمانی و مکانی غلبه کند. هرگونه خبررسانی شفاهی دارای دو بعد خارجی (صوت) و بعد داخلی (مفهوم) است. خبررسانی کتبی نیز همین دو بعد را دارد، با این تفاوت که ارتباط میان ابعاد آن، پیچیده‌تر است. البته شناخت این دو بعد، زمانی میسر است که هم نویسنده و هم خواننده، متعلق به گروه زبانی واحدی باشند.

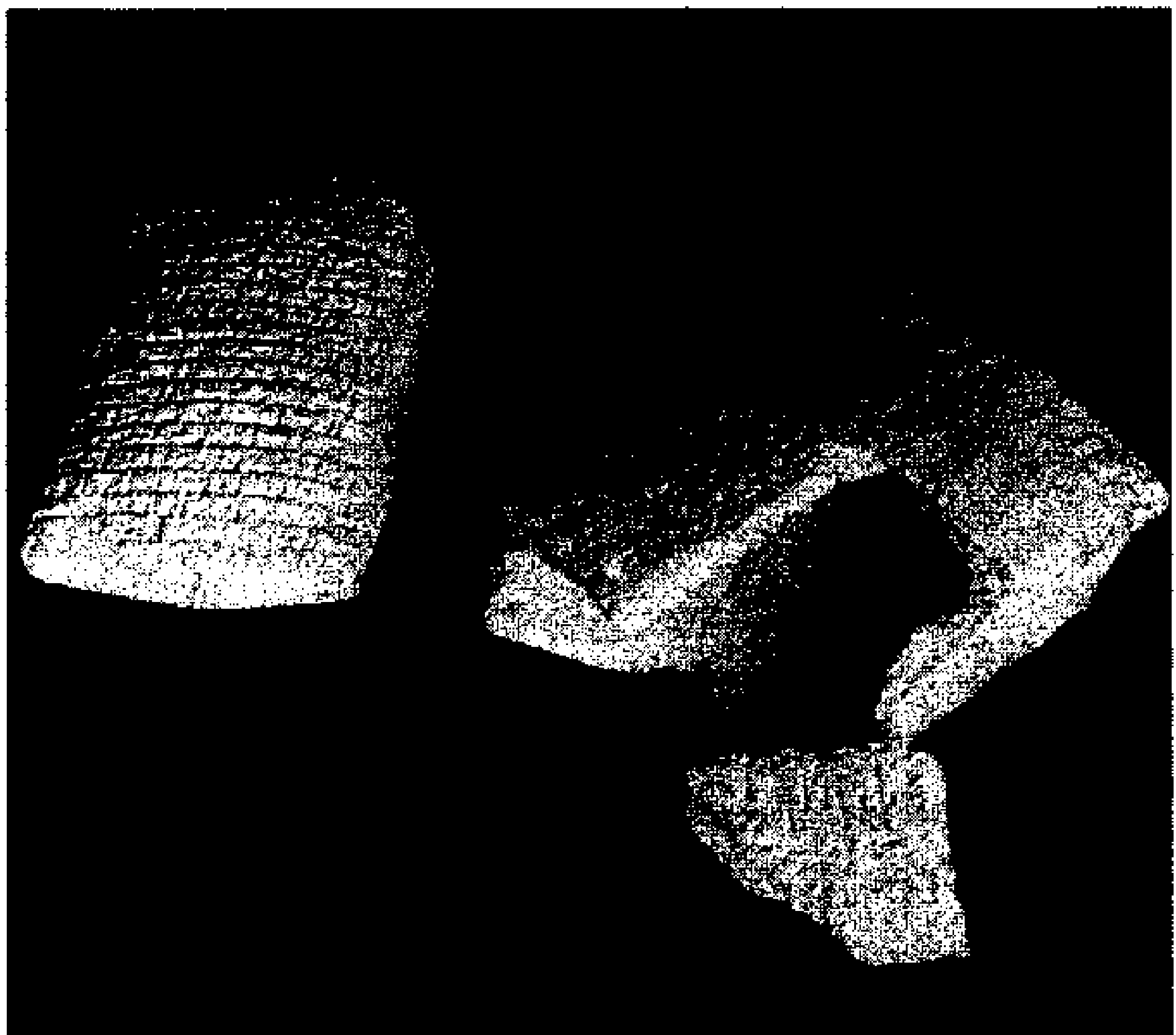
خط دارای انواع مختلف همچون خط تصویرنگار (مصری)، خط واژه‌ای (چینی)، خط هجایی (ژاپنی) است. اما آنچه مهم است ابداع خط و استفاده از این میراث کهن است. در مورد خط میخی باید گفت که براساس قوانین خاص خود رشد کرده است و در حقیقت خطی ابداعی است. اما خط لاتینی نه به صورت مستقل، بلکه به تقلید از خط یونانی در رم باستان ایجاد شده و در واقع، خطی جایگزین شده یا اقتباسی است.

البته خط الفبایی تنها گونه خط نیست، بلکه یکی از انواع آن است. مسلماً غیرقابل قبول است که بپذیریم اقوام باستانی توانسته باشند، بدون مراحل قبلی خطی ابداع کرده باشند. مراحل پیشین خط کنونی شامل خط اشیایی که در نزد اقوام کهن بسیار رایج بوده و نیز خط اندیشه‌نگار که در آن برای

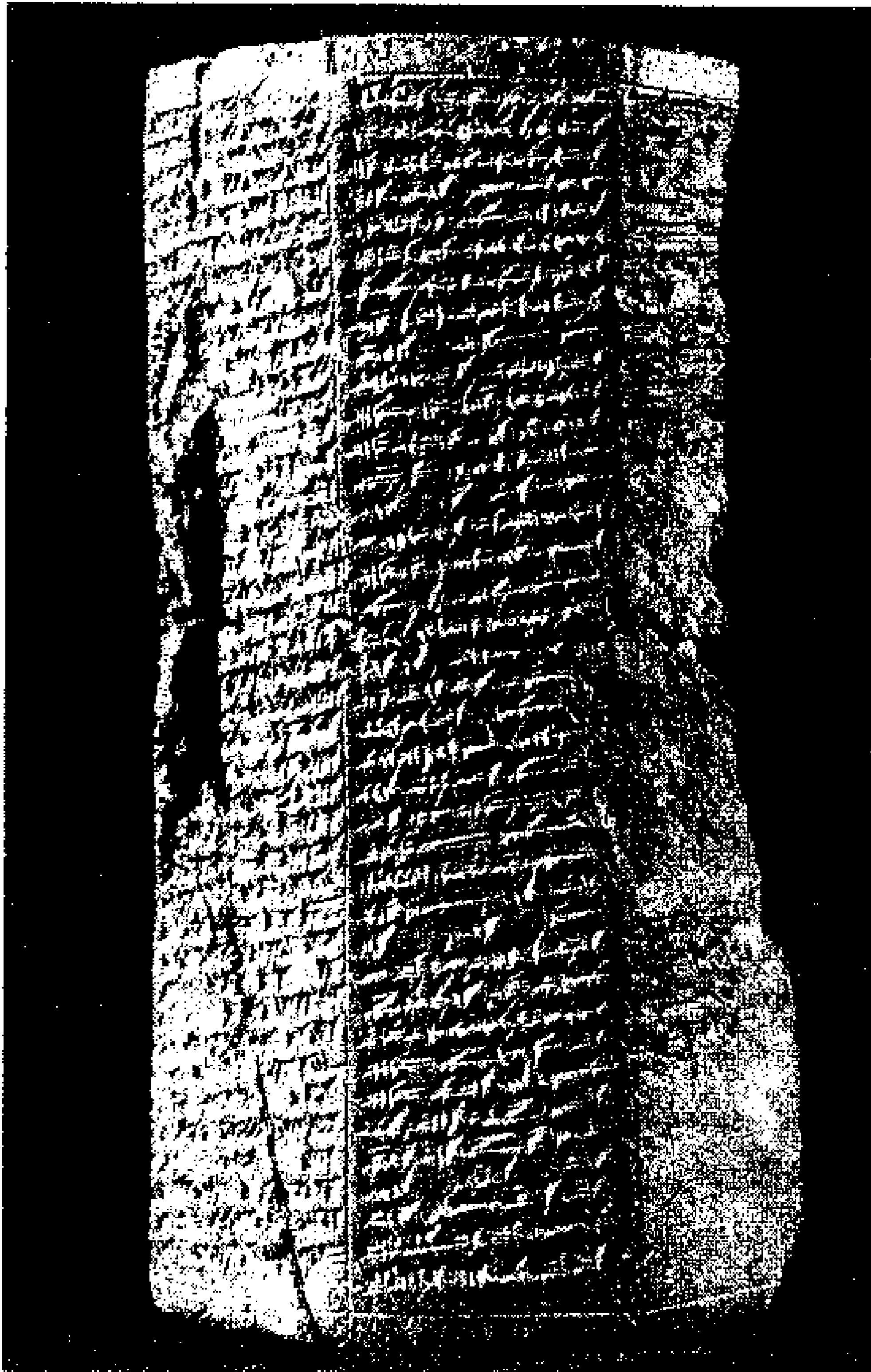
انسان‌های اولیه تصویر اشیا به مثابه خود اشیا بوده‌اند و در واقع، خط‌اشیایی و خط‌تصویری در نظر آنان تفاوتی نداشته است. به‌راستی نمی‌توان میان جسم و تصویر قابل انعطاف آن و نقاشی آن جسم عملاً فرقی قایل شد و آن‌ها را می‌توان جایگزین یکدیگر کرد. [۴۸]

یکی از صورت‌ها، خط‌اشیایی بر روی الواح چوبی بوده که طوایف غیرمتمدن از این خط با کندن اشارات عددی بر روی چوب خط‌ها، خط‌های دقیقی را به‌وجود می‌آوردند. خط‌گره‌دار نیز در محاسبات کهن به کار برده می‌شد و حتی قوانین و برخی مطالب را در خود حفظ می‌کرد و گاه حاوی اشعار نیز بود.

گفته شد که برای انسان‌های نخستین، خط‌اشیایی و خط‌تصویری یکسان بوده است، اما با جداشدن خط‌تصویری، از خود اشیا و انتقال آن خط بر روی اجسام گوناگون، مثل سنگ، لوحه گلی، لوحه چوبی، تحول عظیمی پدید آمد. کنارگذاشتن صورت شیء و رسیدن به موادی به‌عنوان ابزار خط، گامی مهم و اساسی به سمت و سوی خط در مفهوم دقیق آن بود. تمغاها [۴۹] را باید به‌عنوان نوع خاصی از خط اندیشه‌نگار که تا عصر ما باقی‌مانده است در نظر گرفت که میان کوچ‌نشینان بسیار رایج است، زیرا از آن برای علامت‌گذاشتن یا داغ کردن چارپایان استفاده می‌کنند. شواهد کتبی دال بر وجود تمغاها را در شرق باستان، در میان سارمات‌ها، و نیز در سرزمین بابل و نزد هیتی‌ها می‌توان یافت. حتی این علایم که به‌گونه‌ای خط محسوب می‌شوند، همانند علامت اشرافیت و خانوادگی دارای معانی هستند. اما خط‌تصویری و خط‌اشیایی در مفهوم خاص خود،



سند قضایی و پاکت
آن از کاپادوکیا.



قرارداد تاریخی اسرحدون
بر روی منشور گلی.

خط به شمار نمی‌روند، بلکه تحولات پیشین خط هستند که به کمک آن‌ها می‌توان مفهوم کلی خبری را دریافت داشت و درواقع، در مورد خط، تنها زمانی می‌توان از آن نام برد که خبر به باری کلمه بیان شود ولی مهم نیست که این خط چگونه باشد، واژه‌ای، هجایی یا خط صوتی.

دو خط اولیه در شرقی باستان [۵۰]

در کنار دیگر دستاوردهای تاریخ کهن، خط به عنوان بخشی از فرهنگ، با تمام جنبه‌های پیشرفت تمدن بشر ارتباطی نزدیک دارد. مصر و بین‌النهرین باستان در رشد فرهنگ انسان معاصر و نیز در توسعه خط و کتابت اهمیت ویژه‌ای داشته است. خاور نزدیک باستان دو خط اولیه مهم، یعنی خط

میخی و خط هیروگلیف مصری را برای جهان به ارمغان آورده است. اروپای متمدن در مقایسه با شرق باستان دنباله‌رو بوده و در اختراع خط‌های اولیه دخالتی نداشته است. خط مصری، که عامل اصلی شکل آن. سامی‌ها و افریقایی‌ها بودند در اوایل هزاره سوم پیش از میلاد، ابداع شد و بسیاری از خط‌شناسان بر تأثیر خط‌های بین‌النهرینی بر آن، تأکید می‌ورزند.

در بین‌النهرین به‌صورت اساسی دو زبان مختلف، یعنی نخست سومری و بعد از آن، اکدی رواج یافت. زبان سومری نه سامی است و نه آریایی، بلکه زبان مرکبی است که از لحاظ ساختمان می‌توان آن را با مغولی، ژاپنی و چینی قابل قیاس دانست. اما زبان اکدی قطعاً زبانی سامی است و با زبان عبری نزدیکی

Original pictograph	Pictograph in position of later cuneiform	Early Babylonian	Assyrian	Original or derived meaning
				bird
				fish
				donkey
				ox
				sun
				grain
				orchard
				to plow to till
				hurling to throw to throw down
				to stand to go

پیشرفت خط کتیبه‌ای.

بسیار دارد که حتی از روی این زبان بسیاری از واژه‌های تورات را می‌توان شناخت. در بین‌النهرین تا پایان هزاره سوم عموماً زبان سومری به‌کار می‌رفت و از آن زمان به بعد، رفته‌رفته زبان‌های سامی شرقی یعنی اکدی، بابلی و آشوری جای سومری را گرفتند، اما در لهجه‌های سامی عوامل سومری بسیاری باقی ماند. تمام این زبان‌ها را با خط واحدی که بنابر شکل آن که شبیه اثر میخ خوابیده بود می‌نوشتند. [۵۱] در واقع، سومری‌ها یا اسلاف ناشناخته آن‌ها، همانند مصری‌ها، آغاز کار نوشتن خود را با خط میخی آغاز نکردند بلکه، شروع کار ایشان همچون مردم مصر با نوشته‌های تصویری که مقداری از آن‌ها باقی مانده است، بود. پس از مرحله تصویری، خط حروف سطری به‌وجود آمد و برای این کار از سنگ استفاده می‌کردند، ولی هنگامی که خط‌نویسی رواج یافت، به فکر چیزی افتادند که نوشتن را آسان سازد. مصری‌ها برای این کار از پاپیروس استفاده کردند، ولی سومریان در بین‌النهرین از گل رُس سود بردند، زیرا با قلم نی به‌خوبی می‌شد که بر الواح گل‌رُس بنویسند و چون این الواح خشک می‌شدند خواناتر به‌نظر می‌آمد، ولی بعدها با پختن این الواح هنر خود را کامل کردند.

خط سومری تقریباً ۳۵۰ علامت هجایی داشت [۵۲] و هرگز به مرحله یک خط الفبایی تکامل یافته نرسید. اما این امر، برای مصریان صورت پذیرفت و کار برای آن‌ها آسان‌تر بود. البته بهترین ویژگی خط میخی آن بود که با الواح گلی سازگار بود و به‌همین جهت تهیه چنین لوحه‌هایی همه‌جا

میسر بود و رواج نیز یافت. در آناتولی و در عیلام، از روزگاران کهن خط میخی خط رسمی بوده است. کتیبه‌های هخامنشی در سه ستون و سه زبان مجزا از یکدیگر یعنی فارسی باستان، بابلی و عیلامی را با خط واحد میخی در یک جا و نزدیک یکدیگر گذاشته‌اند. باید متذکر شد که پیش از پایان سده پانزدهم زبان بابلی و خط میخی، زبان و خط بین‌المللی به‌شمار می‌رفته است. البته دوام پاپیروس‌های مصری در هوای خشک آن جا تأمین می‌شد، ولی اگر در بین‌النهرین هم به‌جای لوح از پاپیروس استفاده می‌شد، گنجینه عظیم بین‌النهرینی با خط میخی برجای نمی‌ماند و بدین لحاظ است که باید گفت مصری‌ها، کتاب را اختراع کردند و مردم بین‌النهرین سازمان‌های ضبط اسناد را. [۵۳]

نفوذ فرهنگی بابل به‌سوی باختر چشمگیرتر بود و خط ابتدا به‌توسط اقوام هوریانی^۱، که در شمال غربی بین‌النهرین ساکن بودند اقتباس شد. این خط در هزاره دوم پیش از میلاد برای زبانی که نه سامی و نه هندواروپایی بود به‌کار رفت و استفاده از آن را، به اقوام هیتیایی، ساکن در شمال بین‌النهرین آموختند و به‌توسط هیتی‌ها به اقوام اورارتو و اقوام ساکن مجاور انتقال یافت.

خط آرامی

آرامیان که از قبیله‌های سامی نژاد سوریه بودند و در جنوب فلسطین در اطراف رود اردن و بحرالمت می‌زیستند، تا سده چهاردهم پیش از میلاد به نقاط و سرزمین‌های متمدن همجوار روی آوردند و از آن جا که بازرگانان چیره‌دستی بودند، در حدود هزار سال پیش از میلاد، خط فنیقی را آموخته و به‌جایی که می‌رفتند آن را رواج می‌دادند، به‌طوری‌که این خط، خط میخی را که تا سده اول پیش از میلاد استفاده می‌شد، از رواج انداخت و بدین ترتیب، خط و زبان آرامی، در تمام سرزمین‌های قبایل سامی نژاد، از کرانه‌های دریای مدیترانه تا دامنه‌های زاگروس مورد استفاده قرار گرفت و زبان بین‌المللی شد. [۵۴]

هنگامی که هخامنشان به سرزمین بابل، آسیای صغیر و سوریه و مصر چیره شدند، با اقوامی تماس حاصل کردند که زبان و خط آرامی در میان آنان رواج داشت و بدین ترتیب بود که خط و زبان آرامی در میان ایرانیان به‌کار گرفته شد. تماس اقوام مختلف غیرآریایی موجب شد که خط و زبان آرامیان در ایران راه یابد و در دیوان‌های دولتی هخامنشان مورد استفاده قرار گیرد.

از آن جا که خط میخی هخامنشی به‌علت نقایص و دشواری‌ها نمی‌توانست در محاسبات و مکاتبات روزانه به‌کار رود، خط آرامی وسیله این‌گونه ارتباطات شد. برخی سکه‌ها و کتیبه‌ها به خط آرامی از دوره هخامنشان باقی مانده است.

خط در ایران کهن

موبدان زرتشتی پیش از تدوین اوستا، مطالب آن را سینه به سینه حفظ می‌کردند. در دوره اشکانان در زمان بلاش تدوین اوستا صورت گرفت. خط پهلوی با تعدادی شناسه‌های ناکافی و نیز وجود هزوارش، برای نوشتن اوستا ناقص بود؛ بزرگان آیین زرتشت در زمان شاپور دوم برای ضبط دقیق سرودهای دینی از خط پهلوی، خطی به نام دین دبیره ابداع کردند که برای نوشتن آن‌چه که از اوستا باقی مانده بود به کار برند و در نتیجه، این اثر تا به امروز باقی مانده است. خط دین دبیره از کامل‌ترین خط‌هایی است که تاکنون بشر ابداع کرده است. چهل و چهار علامت دارد که به صورت جدا و از راست به چپ نوشته می‌شود. [۵۵]



پزشکی

پزشکی کهن

به نظر می‌رسد که یکی از کهن‌ترین دانش‌ها، دانش پزشکی است. شناخت گیاهان و استفاده از آن‌ها، از دیرباز معرفتی بوده که در طی تجربه‌هایی مربوط به زمان‌های بسیار طولانی انجام گرفته بود. یعنی انسان کهن گیاهان و چیزهای دیگر را مورد آزمایش قرار می‌داد و برحسب سود و زیان آن‌ها، به تقسیم‌بندی می‌پرداخت. از آن‌جا که آدمی همواره از روزگار آغازین با درد و رنج همراه بوده، از همان زمان درصدد دفع شر و زحمت و درد از خود برآمده است و از همین جاست که دانش پزشکی به صورتی ابتدایی آغاز می‌گردد و پیدا است که نخستین کسی که توانسته است از خود یا از دیگری رفع درد کند، اولین پزشک بوده است.

ترس و بیم از بیماری و امید به بهبود آن‌ها، از زمان‌های پیشین در نهاد بشر بوده و از زمان‌های دور، پزشکی با خرافات و موهومات همراه بوده است. البته امکان ندارد که بتوان فهمید که چگونه تجربه‌های نامعلوم و تصادفی انسان کهن ادامه یافته و نتایج آن، از نسلی به نسلی منتقل شده است. ظاهراً بیابانگردان، راه ساده شکسته‌بندی و جانداختن استخوان‌ها را می‌دانستند و ماماها با تجربه حرفة خود را به شاگردانشان می‌آموختند. [۵۶]

پزشکی در دوره‌های پیش از تاریخ، جنبه نیمه تجربی و نیمه جادویی داشته است. امکان دارد که موفقیت جادوگران، بستگی به قدرت روحی آنان و اعتماد متقابل دیگران نسبت به آنان بوده است. از آن‌جا که بابلی‌ها از علم نجوم و هیأت بهره کافی داشتند، اثر و نیروی ستارگان و نجوم را در اعمال و رفتار بیماری‌ها دخیل می‌دانستند. گاه آن را به فال نیک و گاه به فال بد می‌گرفتند. و آشوریان نیز به دیوهای بیماری سل، امراض کبدی و دیو سقط‌جنین معتقد بودند. [۵۷]



پزشکان کهن از جامه‌هایی از پوست حیوانات و پوشش سرهایی از شاخ‌های بز کوهی استفاده می‌کردند و دم‌هایی به شکل دم گرگ برای خود می‌گذاشتند. شاید این به سنتی ناشناخته وابسته بوده است.



شمن‌های سرخ‌پوستان آمریکا جامه‌هایی با پوست جانوران به هنگام درمان بیماران بر تن می‌کردند. رقص‌های آیینی و وردخوانی بخشی از درمان بود. اما پزشکان دانه‌های گیاهی نیز تجویز می‌کردند و گاه این دو گونه درمان مؤثر می‌افتاد.

یکی دیگر از راه‌های درمان بیماری اعتراف بیمار نزد پزشک کاهن بود. پزشک در هنگام درمان نقاب شیر به چهره می‌زد که ارواح خبیثه و شیاطین را تسخیر کند. پزشک باید به‌هنگام آموزش پزشکی مراحل جهت آموختن سحر و اوراد را نیز طی کند. در واقع، هر بیماری در قلمرو حکومت دیوی جداگانه بود. گاهی بیماری را ره‌آورد شیطان و زمانی دیگر، بیماری را خود شیطان می‌دانستند و دفع ارواح خبیثه و شیاطین حامل بیماری‌ها، از وظایف کاهنان بود، زیرا ارتباط نزدیکی میان پزشکی و سحر و جادو و مذهب وجود داشت. [۵۸]

در آن روزگار، بیماری‌های ساده را با گیاهان و مالش بدن و روزه گرفتن معالجه می‌کردند. بیماری‌های سخت مثل آبله یا عوارضی مانند خُرد شدن قسمت عمده استخوان‌های بدن که درمانی برای آن نمی‌یافتند، چاره‌ای جز کشتن بیمار نبود، زیرا تصور می‌رفت که بیمار باری بر روی دوش خانواده است. پزشکان در این دوره، سه روش عمده داشتند. نخست آن‌که برای بهبود حال بیمار، تندیس کوچکی از دشمن می‌ساختند و اعضای آن را ناقص می‌کردند. دوم آن‌که، مستقیماً عضوی از بدن دشمن را می‌بریدند و سوم آن‌که برای سلامت بیمار، تشریفاتی برپا می‌ساختند. این‌گونه پزشکی، که آمیخته با جادوگری بود، هزار سال ادامه یافت.



کاهنان ویژه تدفین مراسم ختان را در مصر باستان انجام می دادند. نقش برجسته از سلسله ششم ساکره (Sakkara).

در بعضی موارد، باستان شناسان، لوازم و آلاتی را یافته اند که نشان می دهد، اقوام پیش از تاریخ چگونه یک عمل جراحی پیچیده و ظریف را که عبارت از برداشتن بخشی از استخوان جمجمه بود انجام می دادند. این عمل، از فشار بر مغز می کاست و جراحی مزبور، به همین منظور صورت می گرفت. اما به نظر می رسد که دارای مفهوم جادوگری نیز بود، زیرا استخوان های کوچک و مدور جمجمه را به عنوان طلسم، جهت دور کردن ارواح خبیثه به کار می بردند. در دوران باستان، جادوگری و پزشکی بدون تردید، با هم آمیخته بوده است. [۵۹]

به نظر می رسد که در زمانی که خط اختراع شد، آن دو رشته از هم جدا گردید در واقع نزد اقوام باستان بیماری ها به دو مقوله متمایز تقسیم می شد: یکی آن هایی که با توسل به قوای مافوق طبیعی بهبودی می یافتند و دیگری آن هایی که نیاز به معالجه داشتند. توسل به قوای مافوق طبیعی تنها در مواردی صورت می گرفت که بیمار وضع نومیدکننده ای داشت، مثلاً ماری او را گزیده بود که در این صورت، معالجه در حوزه عملیات کاهنان معابد بود.

برخی مجموعه‌هایی که از زمان پیش از تاریخ به دست آمده است، علامات‌ی دارد که نشان می‌دهد در آن زمان‌ها، بر روی کاسه سر، عمل جراحی صورت گرفته است. دلیل این که عمل جراحی بر روی سر شخص زنده انجام می‌گرفته این است که سوراخ‌های جای عمل جراحی را استخوان تازه‌ای پوشانده بود و این خود دلیل آن است که عمل جراحی شکستگی استخوان مربوط به سر شخص زنده بوده است. در واقع، باید گفت که سنگ‌های سوراخ‌شده و منه‌هایی مربوط به دوران ماقبل تاریخ در میان آثار بازیافته به دست آمده که نشان می‌دهد که استخوان جمجمه و سنگ را با آن سوراخ می‌کرده‌اند. [۶۰]

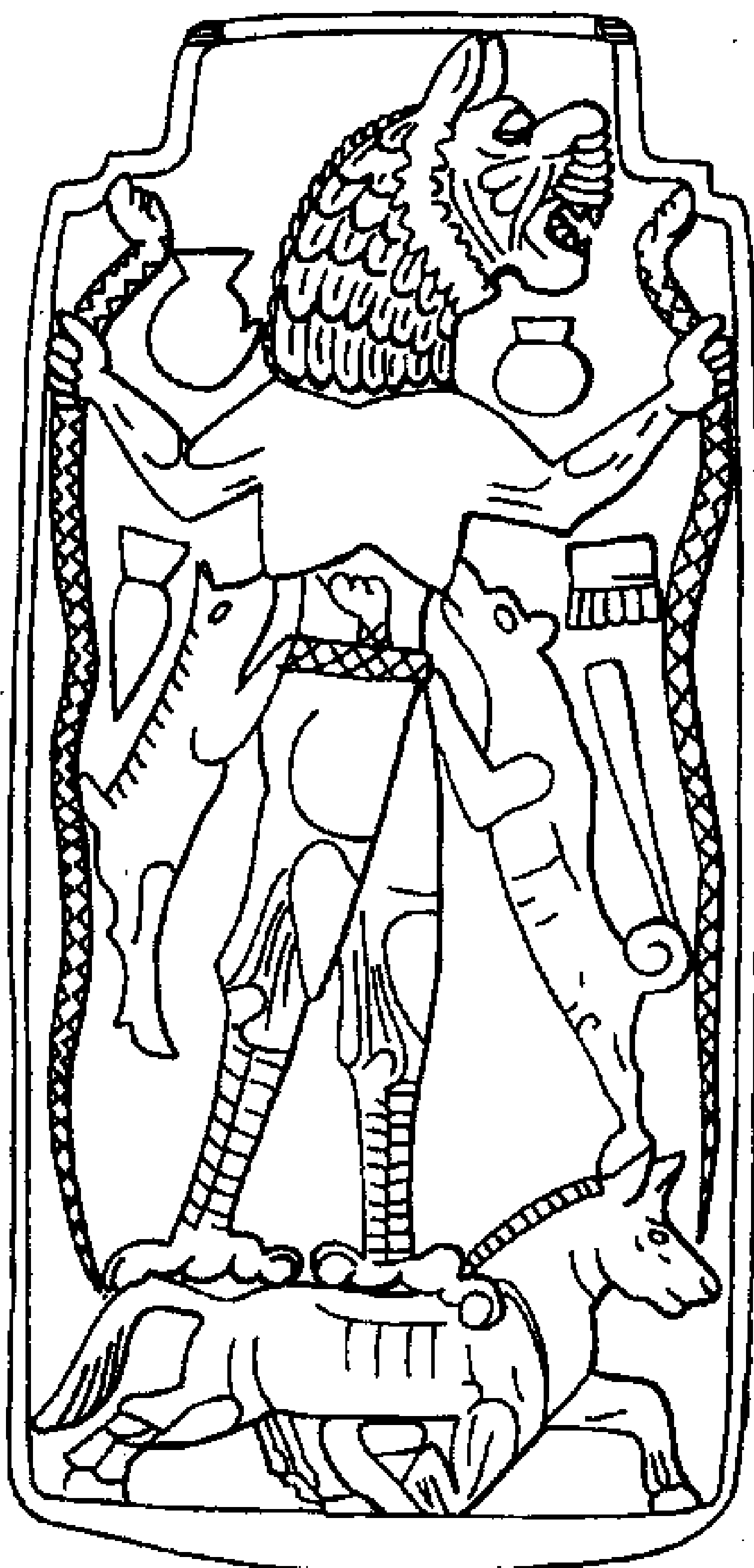
بیماری و پزشکی در ایران کهن

عقاید مربوط به بیماری‌های جسمی و معالجه آن‌ها به وسیله هنر پزشکی، بخش قابل ملاحظه‌ای از نظام اوستایی را تشکیل می‌دهد. بر طبق تصور دوگانه جهان، بیماری‌های بدنی و معالجه آن‌ها به وسیله هنر پزشکی دقیقاً با گناه، که یک بیماری روحی به شمار می‌آمد، تطابق داشت و معالجه آن‌ها با اعمال مذهبی، پزشکی اخلاقی یا روحانی انجام می‌شد. همچنین، به سبب تقسیم دوگانه جهان به یک آفرینش خوب و یک آفرینش بد، همه بیماری‌های جسمانی از پدیده‌های انگرمینو (مینوی بد) به شمار می‌آمد. در وندیداد XXII، اهورامزدا اعلام می‌دارد که انگرمینو ۹۹'۹۹۹ بیماری آفرید که شمار آن البته به صورت‌های مختلف تخمین زده شده است. [۶۱] در بخش‌های مختلف اوستا، شمار قابل ملاحظه‌ای از نام‌های بیماری‌ها حفظ شده، و دیگر^۱ در کتاب فرهنگ ایران شرقی^۲ آن‌ها را به دقت گردآوری کرده و مورد بحث قرار داده است. اما بیش‌تر این نام‌ها مشکوک و مبهم است و از زمان دیگر به بعد، هیچ‌گونه پیشرفتی در این امر صورت نگرفته، حتی فرهنگ بزرگ بارتولومه،^۳ اصطلاحات به کار رفته را روشن نکرده است.

اما به طور مسلم می‌توان در آن‌ها تب‌ها (dazhu, tafnu) [۶۲] و بیماری‌های سر (sārana, sārastī) [۶۴] را یافت. از آن‌جا که بیماری‌های پوستی از جنبه‌های ویژه سرزمین‌های ایرانی بوده است، طبعاً انتظار داریم که در آن‌ها از جذام ذکری به میان آید و در واقع این بیماری هولناک ظاهراً با عبارت paes vītareto tanus در وندیداد II، ۸۵؛ یشت V، ۹۲ نشان داده شده است. احتمالاً در این جا منظور پیسی است. منظور از پامن^۴ در یشت XIV، ۴۸ یا برص است یا گری. [۶۳] در میان اصطلاحات کم‌وبیش مجهول دیگر، که شناسائی آن‌ها بیش‌تر مبنی بر حدس و گمان است، این اصطلاحات را می‌یابیم:

۱. واورشی vāvereshi یشت، XIII، ۱۳۱ احتمالاً یک بیماری مقاربتی است. [۶۴]

۲. tafnu...tanyue zoishnuye تب زایمان یا نفاس است. (وندیداد VII، ۷۰).



لاماشتوم (Lamashtum) دیو تب نفاس در شرق باستان.

۳. اسکندا^۱ (وندیداد VII، ۵۹) ممکن است به مفهوم بریدگی باشد.

۴. اگهوستی^۲ (وندیداد VII، ۵۸) و وازم نوآستی^۳ (وندیداد XVIII، ۵۴) به احتمال قوی به مفهوم نرمی استخوان و فساد استخوان است.

۵. دروکا^۴ (وندیداد XX، ۶) مسلماً سنگ کلیه یا صفرا است.

۶. کوروگها^۵ (همان) ظاهراً همان است که در فارسی امروزی به آن کورو، کورک (دمل بزرگ) گویند. [۶۵]

۷. آستائیریآ^۶، ظاهراً نام یک بیماری است که بر روی بدن جوش‌هایی مانند دانه‌های آبله، یا سرخک ظاهر می‌شود. در میان شماری از بیماری‌هایی که کاملاً ناشناخته است، سه بیماری با «اژ»^۷ آغاز می‌شود و احتمالاً، ناراحتی‌هایی است که بر اثر گزش مار به وجود می‌آید. [۶۶]

اصل پزشکی همان‌گونه که در اوستا آمده مربوط به قوای مافوق طبیعی، و وابسته به نام قهرمان ثریته^۸ است [۶۷] که بنابر وندیداد، نخستین پزشک بود، یعنی «نخستین فرد از مردان قهرمان، فعال و نیکوکار، با قدرت جادویی، درخشان و

نیرومند». وی از اهورامزدا تقاضا کرد علاجی علیه همه زهرها و یک کارد فلزی برای عملیات پزشکی به او بدهد. اهورامزدا می‌گوید که هزاران و میلیون‌ها گیاه درمان‌بخش آفریده‌ام که از آن میان‌ها، گوکرنا^۹ [۶۸] منبع همه داروهاست (وندیداد XX، ۴). در یشت‌ها این ثریته همان

1. Skenda

2. Aghosti

3. Vazem noasti

4. Duruka

5. Kurugha

6. Āstāiryā

8. Thrīta

9. Gaokerena

۷. Až، که واژه ازدها از آن است.

ثرائه تئونا^۱ (فریدون) دانسته شده است که نام او به نظر می‌رسد یک نام خانوادگی و مشتق از نام قبلی باشد. از فروهر او علیه بیماری‌ها کمک خواسته می‌شود. گذشته از این، اریارمنه^۲ را نیز وابسته به هنر پزشکی می‌دانند. [۶۹] اهورامزدا از او می‌خواهد که بیاید و بیماری و مرگ را دور کند (وندیداد XXII، XXIII) بعدها، در دینکرد پهلوی، اریارمنه حامی پزشکان می‌شود و به آن‌ها برای معالجه^۳ انسان‌ها، کمک‌های معجزه‌آسا می‌کند. دعا، همیشه به منزله مؤثرترین درمان‌ها بوده است.

در اوستا، به تقسیم سه‌گانه پزشکی، بر پایه و اساس کاربرد آن‌ها اهمیت بسیاری، داده می‌شده است، یعنی: کارد^۳، گیاهان درمانی urvara و کلام manthra، و به عبارت دیگر می‌توان گفت که این سه بخش عبارت از جراحی، پزشکی و دعا خواندن بوده است. چنین به نظر می‌رسد که اوستا به معالجه به وسیله دعا یا افسون بیش از همه چیز اهمیت می‌دهد، به طوری که مانتریشاز^۴ یعنی «کلام شفابخش» را پزشک پزشکان می‌نامد. در واقع، به کلام شفابخش یا «کلام مقدس»^۵ شخصیت داده شده و از او به عنوان یکی از ایزدان یاد می‌شود: «ای کلام مقدس، ای درخشان، مرا شفا ببخش!» در این جا، خود اهورامزدا است که سخن می‌گوید، و هزاران شتر و گاو و گوسفند وعده می‌دهد. وندیداد XXII، ۳. این «کلام مقدس» به مفهوم ما دعا نیست، بلکه وردی است برای دور کردن بیماری‌ها.

از این‌گونه ورد، نمونه‌ای عالی در وندیداد XX، ۶ می‌توان دید: «بیماری را به عقب می‌رانم، مرگ را عقب می‌رانم، درد و الم را به عقب می‌رانم، سردرد را به عقب می‌رانم... آبله؟ را به عقب می‌رانم!» میان این دعاها و وندیداد و وردهایی که آگادی‌ها برای درمان به کار می‌بردند تشابه شگفت‌انگیزی وجود دارد. دعاها و مذکور در وندیداد، ممکن است مانند مطالب دیگر اوستا، از قومی پیشین (شاید تورانیان) که در آریایی‌ها مستحیل شدند، اقتباس شده باشد. می‌گویند که ایزد فلزات به نام خشتر وئیریه^۶ «شهرپور» [۷۰] به ثریته^۷ (نخستین پزشک) کاردی با نوک زرین برای عملیات جراحی داده است (مقایسه شود با وندیداد XXII، ۳). درباره تربیت و امتحان جراحان و پزشکان، توصیه‌های دقیقی شده است. داوطلب پزشکی برای آزمایش جراحی نباید از مزدپرستان استفاده کند، بلکه باید یکی از دیوپرستان را مورد آزمایش قرار دهد. هرگاه بیماری را جراحی کند و در نتیجه بیمار هلاک شود و این کار بار دوم و سوم تکرار گردد، داوطلب پزشکی برای همیشه از حرفه پزشکی محروم خواهد شد. اگر در این کار اصرار ورزد و به یک نفر مزدایی آسیب برساند، متهم به جنایتی معادل آدم‌کشی خواهد شد. اما پس از سه بار تجربه موفقیت‌آمیز، وی به عنوان یک پزشک شایسته به شمار خواهد آمد (وندیدا VII، ۳۶-۴۰).

وظایف پزشک و پای‌مزد او

به وظایف پزشک اهمیت زیاد داده شده است: وی باید به شتاب به عیادت بیماران برود. هرگاه

1. Thraētaona

2. Aryaramna

3. Kereta

4. Manthra Bēšāz

5. mānthra spenta

6. Khshathra Vairya

7. Thrīta

بیماری، شب هنگام به کسی عارض شود، پزشک باید بکوشد که پیش از پاس دوم شب خود را به او برساند. اگر در پاس دوم باشد، باید پیش از نیمه شب حضور یابد. اگر در طی شب باشد باید پیش از سپیده دم حاضر گردد (وندیداد XXI، ۳). پای مزد پزشک دقیقاً متناسب با مقام بیمار داده خواهد شد. موبد تنها با دعا و دادن برکت پای مزد را می پردازد. رئیس خانواده یا قبیله یا ده یا فرمانده استان، به ترتیب یک خر، یک اسب، یک شتر و یا چهار اسب می پردازند و حال آن که در مورد زنان، چارپایان ماده داده خواهد شد. به نظر می رسد که بعدها این پای مزدها، مبدل به پول شده باشد. [۷۱] مفسران زبان پهلوی عقیده دارند که موبدان سه هزار استیر می پرداختند، که معادل چهار اسب و عبارت از هفتاد استیر بود. باید یادآور شد که پزشک اوستایی جراح دامپزشک نیز بود، زیرا میزان پای مزد برای درمان چارپایان کوچک و بزرگ تعیین شده است (وندیداد VII، ۴۱). به طور مشخص گفته شده است که مبلغی همسان باید برای درمان یک سگ هار و برای یک سگ باوفا (وندیداد XIII، ۳۵) پرداخت شود.

هنگامی که به مطالب متأخر پهلوی می پردازیم، می بینیم که تمام مطالب پزشکی به طور منظم در رساله ای در آن اثر دایرةالمعارف مانند، یعنی دینکرد، آورده شده^۱ که مشتمل بر چهار بخش جداگانه یعنی پزشکی، پزشک، بیماری و درمان است. در دینکرد، بن (būn) و البته لزوم پزشکی که به سبب عمل اهریمن است شرح داده شده است. سپس میان پزشکی مینوی و پزشکی مادی و همچنین میان پزشکی عمومی و پزشکی انفرادی، فرق قائل شده است؛ گروه اول، ظاهراً مربوط به حفظ بهداشت عمومی و دسته دوم، مربوط به بیماران فردی هستند. عجب آن که دینکرد، ضمن پیروی از روش پزشکی اوستا به شرح فوق، پنج گونه درمان (به جای سه درمان) می شناسد: دعا، آتش، گیاه، ترشی ها و کارد. وجه تمایز دیگر، عبارت از بهداشت و پیشگیری از بیماری است که بر طبق آن، دو گونه پزشک تشخیص داده می شود: دروِست بُد^۲ (مطابق رئیس بهداری امروزی) و پزشک^۳. در فصل مربوط به پزشک، چند سؤال مطرح می شود، رئیس گروه پزشکان، پادشاه است؛ [۷۲] رئیس پزشکی روان، موبد موبدان است. آنچه که پزشک هنر خود را بر آن می آزماید در مورد پزشک روان، عبارت از روح انسان است که در بدن وجود دارد؛ در مورد پزشک که درمان بخش جسم است، عبارت از کالبد انسان است که روان در آن جای دارد. سپس تقابل کالبد و روان با مهارت قابل توجهی مورد بحث قرار می گیرد و تقریباً شبیه این نظریه ما می شود که «عقل سالم در بدن سالم» است. شرح یک پزشک کامل در خور نقل کردن است:

باید اندام های بدن و مفاصل و درمان بیماری های آنها را بداند. باید ارابه شخصی و دستیار داشته باشد. باید مهربان و بدون حسادت باشد و آرام سخن بگوید و هیچ گونه غروری نداشته باشد.

۱. ر.ک.: دینکرد، فصل ۱۵۷، کتاب III، ج چهارم، از چاپ پشتون سنجانا، بمبئی، ۱۱ ج، ۱۸۷۴-۱۹۱۰.

2. Drūstopat

3. Bizišk

دشمن بیماری، ولی دوست بیمار باشد. حجب و حیا را رعایت کند و به دور از جنایت، آسیب‌رسانی و زورگویی باشد. شتابان به کار پردازد. یار پیوه‌زنان باشد. رفتاری نجیبانه داشته باشد. پاسدار شهرت خوب باشد. به خاطر سود کار نکند، بلکه پاداشی معنوی را در نظر داشته باشد. در دادن گیاهان درمان‌بخش مهارت نشان دهد تا جسم را از بیماری برهاند و فساد و ناپاکی را دور کند آرامش بیش‌تری ببخشد و لذا ید حیات را افزون سازد.

مقررات کارآموزی داوطلب پزشکی همان است که از اوستا ذکر شد و حال آن‌که در مورد پای مزدها، دینکرد فقط به متون مقدس ارجاع می‌دهد. در بخش سوّم با این مطلب مواجه می‌شویم که دو نوع بیماری اساسی به نام‌های افراط^۱ [۷۳] و تفریط^۲ [۷۴] وجود دارد که به نظر می‌رسد به انواع بدی‌های اخلاقی اشاره می‌کند. ولی توضیح آن‌ها بی‌نهایت مبهم است، هر چند کلمات مربوط در چندین کتاب به چشم می‌خورد. مینوی بد^۳ علت همه بدی‌های روانی و جسمی است و در مورد بیماری‌های روانی، سبب هر نوع خباثت و احساسات پلید است و در مورد بیماری‌های جسمی منشأ سرما، خشکی، بدبویی، فساد، گرسنگی، تشنگی، پیری، درد و «دیگر علل بیماری و مرگ» است. شمار بیماری‌ها ۴۳۳۳ ذکر شده است و آن نام‌ها، با تغییر مختصری همان است که در اوستا آمده است. یک بخش جالب‌توجه بیماری‌ها آن است که بیماری‌های جسمی را به دو گونه بیماری‌های ارادی (مانند بیماری‌های مقاربتی) و بیماری‌های غیرارادی (مانند انواع تب‌ها) تقسیم می‌کند، و حال آن‌که بیماری‌های روانی را عبارت از عیوبی می‌داند که آدمی را به جلو می‌راند (مانند هیجان و خشم) و عیب‌هایی که شخص را نگاه می‌دارد (مانند تنبلی).

چهارمین و آخرین بخش رساله دینکرد را می‌توان وابسته به درمان دانست. شمار درمان‌هایی که به وسیله گیاهان شفا بخش انجام می‌پذیرد هفتاد ذکر شده است و دوباره به آن‌هایی که طبیعتاً سودمندند و آن‌هایی که طبیعتاً زهرآگین‌اند و ممکن است به عنوان دارو به کار روند تقسیم می‌شود. یک نمونه از گروه اول، که تنها گیاهی است که از آن نام برده شده، هلیله است. درختان درمان‌بخش، که در این جا به عنوان منبع شفا و درمان یاد شده است عبارت است از گوکرن^۴ و هوم سپید. سپر تندرستی به دو گونه تقسیم می‌شود: تندرستی روان و تندرستی تن و تضادهای گوناگون میان نیروهای گونه نخست و بعضی از عیوب به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرند. در سراسر عبارت، وجه تمایز روشنی میان همستریک^۵ (مخالف) و براتروتو^۶ (هم‌زمان ولی مخالف) دیده می‌شود. آن‌گاه به وجه تمایز مشابهی میان اخلاط اربعه بدن و نیروهای مخالف، یعنی سردی و خشکی که به وسیله روح بد به وجود می‌آید، به چشم می‌خورد که در واقع به منزله نبردی داخلی، میان اخلاط اربعه و سردی و خشکی، بنابه گفته جالینوس و سایر نویسندگان پزشکی در روزگار کهن است. در

1. Frēh-būd

2. Abē-būd

3. Gannāg.Mēnōg

4. Gaokarəna

5. Hamēstarīk

6. Brātavato

نزد ایرانیان، حالت خشکی و رطوبت معکوس است و خشکی و سردی مجموعاً به عنوان صفات بد به شمار آمده‌اند، و این نکته، مسلماً، با توجه به کمی رطوبت و اهمیت فراوان آن در ایران باستان توجیه می‌شود. سپس عمل خون و غذا و اعتدال و همچنین وابستگی پزشکی روانی با پزشکی جسمانی مورد بحث قرار می‌گیرد.

در بالا به بعضی از همانندی‌ها میان فرضیات پزشکی ایرانی و یونانی اشاره شد، هر چند قطعیت هیچ کدام از آن فرضیه‌ها را به درستی نمی‌توان معلوم کرد. اما تاریخ، احتمال تأثیر پزشکی یونانی را بر پزشکی ایرانی ثابت می‌کند. در همه دوره‌ها، در دربارهای پادشاهان ایران، پزشکانی یافت می‌شدند. حتی در زمان هخامنشان وضع چنین بود. در این جا کافی است که از دموکدس^۱ در زمان داریوش اول و کتزیاس^۲ مشهور و همچنین از آپولونیدس^۳ یاد کرد که کتزیاس از او نام برده است. اسپیگل^۴ عقیده دارد که احتمالاً در شهرهای پرجمعیت، پزشکان خارجی غالباً با پزشکان محلی رقابت می‌کردند. در زمان ساسانان نیز عده‌ای پزشک یونانی در دربار بودند و اسپیگل بر این باور است که پزشکان هندی نیز به آن جا روی می‌آوردند.

غیر از ثریته (فریدون)، نام پزشک دیگری در تاریخ پزشکی ایران باستان آمده است: یما (جم)^۵. که به عنوان پزشک، اول بیماران مبتلا به امراض پوستی و استخوانی و دندانی را معالجه می‌کند و دوم، سازنده هوم و تریاق است و ثریته پدر گرشاسپ [۷۵] پهلوان بود و مرض و مرگ و زخم نیزه و تب سوزان را از بدن‌ها برطرف می‌کرد.

آریاها عموماً، علل بیماری‌ها را از خشم ایزدان دانسته و به همین جهت قربانی می‌کردند و سهم ایزدان را نیز می‌پرداختند. در کتاب مقدس زرتشتیان آمده است که اهورامزدا کاردی مرصع به ثریته داد تا با آن عمل جراحی انجام دهد. [۷۶]

پزشکی نزد اقوام کهن بسیار مشابه بوده است. بیهوش کردن بیمار با زدن تخماق به نقطه معینی از مغز، همه جا معمول بوده است، ولی فقط ایرانیان بودند که با خوراندن شراب بیماران خود را از هوش می‌بردند. به قول گزنفون، کوروش را عقیده بر آن بود که اغلب بیماری‌ها از پرخوری و غذاهای فاسد و بد و آب و هوای بد و آب‌های آلوده است.

در بخشی از اوستا آمده است که مردار خواران، ناپاک هستند و به چشم و شکم و دل خود آسیب می‌رسانند و سفیدی چشم آنان بزرگ می‌شود و اهریمن بر آن‌ها غلبه می‌کند. در ایران باستان کسانی که عمل غسل و کفن کردن و حمل جنازه به دخمه را انجام می‌دادند، کثیف محسوب می‌شدند. از مشهورترین پزشکان ایرانی که به تألیفات ارزشمندی دست زدند باید از محمدبن زکریای رازی و پورسینا نام برد.

۱. Demokedes، طبیب یونانی داریوش اول هخامنشی که در شوش خدمت می‌کرد و داریوش و ملکه آتوسا را

معالجه نمود. ۲. Ctesias، طبیب اردشیر دوم هخامنشی.

3. Apollonides

4. Spiegel

5. Yema

پزشکی در بین‌النهرین

آنچه که بیش‌تر هنر تلقی می‌شود تا دانش، علم پزشکی در بین‌النهرین بود. مردم بین‌النهرین تصور می‌کردند که بیماری مجازاتی است که خدایان به خاطر گناهان، بر انسان فرود می‌آورد. البته این گناهان فقط شامل خطاها و لغزش‌های اخلاقی نیست، بلکه قصور در انجام وظایف دینی و اعمالت زشت را نیز شامل می‌شود. خدایانی که از قصور انسان‌ها لطمه دیده‌اند، می‌توانند ضربه بزنند. مثلاً در مجموعه قوانین حموربی [۷۷] آمده است که «هرکس میله‌های مرزی را جابه‌جا کند یا پیمان‌های میان اقوام را تغییر بدهد، دچار بیماری‌های دردناک خواهد شد.»

در بین‌النهرین و نزد بیش‌تر قوم‌های کهن، پزشکان دست خدایان را که موجب پیدایی بیماری در انسان می‌شد، می‌شناختند و نیز همین خدایان می‌توانستند به شیطان‌ها دستور بدهند که به بخش‌های مختلف بدن انسان حمله کنند. بنابراین، بیماری اصولاً محکومیتی به‌شمار می‌رفت که بر اثر ضعف اخلاقی یا کوتاهی در امور دینی عارض می‌شد. از آن‌جا که هر نوع شفای جسمی، مستلزم درمان روحی بود، لذا در بسیاری از موارد، شفا بخشی جنبه جادوگری و دینی داشت. از کاهن یا بارو^۱ یا غیبگو، تقاضا می‌شد که به هر شیوه ممکن منشأ گناهی را که موجب خشم خدایان شده است بیاید و کاهن، با خواندن اوراد، شیطان را از جسم بیمار خارج کند. خدایان نیز فقط با دعاها و قربانی‌ها تسکین می‌یافتند و آرام می‌شدند.

ولی با مطالعه دقیق متون کهن بین‌النهرینی، جنبه دیگری نیز روشن می‌شود و آن این است که در بین‌النهرین پزشکان واقعی نیز وجود داشتند که ریشه بسیاری از بیماری‌ها را می‌شناختند و به عوامل بیماری‌زایی چون گردوغبار، پلیدی و نیز خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های غیر سالم و نیز شیوع بیماری‌های واگیردار آشنا بودند. این پزشکان گاه، درمان‌هایی شیمیایی یا ابزاری به‌کار می‌بردند و بدین ترتیب، در جواز پزشکی کاهنان و جادوگران، همیشه پزشکی بر پایه عقل و منطق نیز وجود داشته است. [۷۸]

پزشک (أسو osu)، [۷۹] دارای حرفه‌ای متعلق به طبقه بالای اجتماع آشوری-بابلی بود. او سال‌ها به تحصیل علوم روزگار خود پرداخته و مدت‌ها به اتفاق سایر همکاران در به‌دست آوردن تجربه روزگار گذرانده بود. در مجموعه قوانین حموربی نه ماده درباره پزشکی و جراحی آمده است. دستمزد برخی جراحی‌ها ذکر شده است و در ضمن مجازات پزشک را در مورد خطا کردن جراح-هنگامی که به نقص عضو بیمار منجر شود، را یادآور می‌شود. اما این واقعیت در قوانین مزبور به چشم می‌خورد که حرفه پزشکی حرفه‌ای تحت کنترل دولت و، همیشه محترم بوده است. درباره‌های سلطنتی، پیوسته پزشکان مجرب را مبادله می‌کردند. [۸۰]

در میان یافته‌ها بین‌النهرین فهرست بسیاری دربارهٔ علائم بیماری‌ها و نسخه‌های پزشکی و نیز نامه‌هایی مشتمل بر مشورت‌های پزشکی یافت شده است. از میان لوحه‌هایی که متعلق به سده‌های هشتم تا پنجم پیش از میلاد است رساله‌ای به دست آمده که دربارهٔ بیماری‌ها گفتگو می‌کند، ولی فصل اول آن، دربارهٔ کسانی است که شیطان را از جسم بیمار خارج می‌کنند و سپس به توصیف علائم مختلف بیماری‌ها و طبقه‌بندی آن‌ها می‌پردازد. برخی الواح دیگر نیز مربوط به درمان بخشی هستند. در یک رساله در مورد بیماری‌هایی چون صرع، سنگ مثانه، یرقان و نیز راه درمان آن‌ها مطالبی آمده است. [۸۱]

در واقع علم پزشکی در بین‌النهرین، گرچه غرق در خرافات بود، اما جنبه‌هایی از دانش مثبت را نیز داشت و بخشی از آن به یونان منتقل شد که همراه با پزشکی مصریان راه را برای پزشکی بقراط در سدهٔ پنجم پیش از میلاد هموار کرد و باید انصاف داد که غالب اوقات در امور مربوط به علم و دانش، پیشرو دیگر دانشمندان در شرق باستان بودند.

الواح یافت‌شدهٔ مربوط به پزشکی

بر اثر حفاری‌ها در بین‌النهرین در حدود ۳۰'۰۰۰ لوحهٔ خاک رس از کتابخانهٔ آشور بانی پال (۶۶۸-۶۳۱ پیش از میلاد) به دست آمده است که با بررسی آن‌ها معلوم می‌شود که بیماری‌هایی چون اسهال و تیفوئید در بین‌النهرین وجود داشته است و نیز کاوش‌ها، مبین این مطلب هستند که در حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد، پزشکانی در سرزمین‌های کناره‌ای بین‌النهرین وجود داشته‌اند. [۸۲] از جمله آثار یافت شده خشت‌هایی از گل رس است که بر روی آن‌ها، به خط میخی مجموعه‌ای از نسخه‌ها و دستورهای همراه با صورت داروها و موادی که برای درمان در آن روزگار به کار می‌رفته است، وجود دارد. در لوحه‌های گل رس از آشور بانی پال نوشته شده است که بیماری به منزلهٔ مجازاتی تلقی می‌شده است که خدایان برای گناهکاران در نظر می‌گرفتند.

کاهنانی که پزشک بودند هنر پزشکی خود را در درون پرستشگاه در پنهانی به افراد می‌آموختند و برای جراحی از سلمانی‌ها کمک می‌گرفتند. روش اساسی تشخیص بیماری، عبارت از بررسی کبد جانوران قربانی شده بود. [۸۳] از اخترشناسی، برای یافتن علت بیماری استفاده می‌شد و در این مورد نیز، داروهای گیاهی به کار می‌بردند. در ۱۶۹۰ پیش از میلاد، حموربی قوانین موجود در بین‌النهرین را مدون ساخت و در مورد حرفهٔ پزشکی، ضوابطی را تعیین کرد. این مجموعهٔ قوانین، حاوی بسیاری از نظرات سومری‌های کهن دربارهٔ کشاورزی، کشتیرانی و نیز هنر پزشکی است. [۸۴] در این جا یک طبقهٔ در خور ذکر جراحان بودند، زیرا فقدان مهارت لازم، باعث جریمهٔ سنگین می‌شد. هرگاه جراح به خانهٔ یکی از اشراف احضار می‌شد و عملیات جراحی را به نحوی انجام می‌داد که به مرگ یا نقص عضو دایم، مانند از دست دادن چشم می‌شد، مجازات این کار قطع هر دو دست جراح بود. اگر بیمار از طبقهٔ متوسط مردم بود جراح را مجازات نمی‌کردند ولی اگر بردهٔ چنین

مردی در نتیجه عمل جراحی می‌مرد، جراح می‌بایستی برده دیگری به مالک برده بدهد. در صورتی که برده چشم خود را از دست می‌داد، جراح نصف ارزش برده را به مالک می‌پرداخت. [۸۵] البته در میان جامعه، طبقه‌ای نبود که مشابه طبقه پزشکان کنونی باشد. استفاده از گیاهان پزشکی و داروهای مختلف، از پیشه جادوگری جدا نبود. بیماری را ناشی از دخالت ارواح خبیثه، یا عواملی که آن‌ها را در اختیار داشت نمی‌دانستند و اگرچه شربت‌هایی برای معالجه می‌نوشتند، ولی مسلماً آن‌ها را به توصیه جادوگر و نه پزشک، به کار می‌بردند و در این مورد، از مراسم و دعا‌های جادوگران استفاده می‌کردند. [۸۶]

مطالب مربوط به لوح‌ها، حاوی اطلاعاتی در زمینه پزشکی بوده است، ولی به هیچ وجه، از پرستش شیاطین و سحر و جادو، که در سرزمین بین‌النهرین به منظور درمان معمول بوده، نامی برده نشده است. بنابراین، به نظر می‌رسد که روش‌های درمانی در دست پزشکانی بوده و آداب و تشریفات مذهبی و سحر و جادو در پزشکی نفوذ داشته و در نزد اقوام کهن سراسر جهان، پر از نیروهای ناشناخته‌ای است که بر آنچه بر سر انسان و حیوان و کل جهان می‌آید، فرمان می‌دهند و هر بیماری، ویژه اهریمنی جداگانه است. دفع ارواح خبیثه و شیاطینی که موجب بیمار می‌شوند، از وظایف کاهنان و روحانیان بوده، زیرا میان پزشکی و سحر و جادو و مذهب، ارتباط نزدیکی وجود داشته است.

پیشگویی، از جمله مواردی بوده است که با امعا و احشای جانوران قربانی انجام می‌گرفته و کاهنان می‌توانستند ارواح شریر و مزاحم را، که ایجاد مرض و بیماری می‌کردند، دور کنند. مطالعه بر روی این عضو جانور با دقتی وافر انجام می‌گرفته است، زیرا معتقد بودند که جگر سیاه جایگاه حیات و روان است و حالت و وضعیت جگر جانور قربانی را مشابه وضع جگر بیمار می‌دانستند، ولی تشخیص عاقبت کار بیمار را موکول به معاینه تمامی عضو حیوان می‌کردند. هرگونه حالت غیرعادی جگر ممکن بود موجب پیشگویی‌هایی چون بیماری‌های همه‌گیر و آمدن بیماری‌ها از طرف خدایان شود. اشکال مختلف این حالات را که برای شاگردان مدرسه پزشکی بر روی الواح گلین نقش می‌کردند، هنوز در میان آثار باقی مانده از اقوام بین‌النهرین باقی است.

از آن جا که بیماری را به عنوان تنبیهی از سوی خدایان به شمار می‌آوردند، معتقد بودند که بیمار بایستی به نزد پزشک کاهن برود و به گناهان خود اعتراف کند. پزشک به هنگام درمان بیمار، نقاب جانور به صورت خود می‌نهاد تا بتواند ارواح خبیثه و شریر را تسخیر کند. گاهی اوقات چیزهایی می‌سوزاندند که بوی نامطبوعی در هوا منتشر کند و گاهی مواد گندیده و فاسد و بوگرفته را مورد استفاده قرار می‌دادند و گاه از ادرار و مدفوع و کیسه صفرای چارپایان و چیزهای پلید دیگر استفاده می‌کردند، زیرا عقیده داشتند که این مواد بدبو و تهوع‌آور، اشتهای ارواح خبیثه و شریر را از میان می‌برد. [۸۷]

درباره مسائل مربوط به علم پزشکی در بین‌النهرین باید دانست که نادرست است اگر تصور کنیم که کار پزشکی در بین‌النهرین فقط منوط به سحر و جادو و پرستش شیاطین بوده است. چنان که از

لوح‌ها برمی‌آید، هرکسی که در بین‌النهرین می‌خواست به حرفه پزشکی بپردازد، می‌بایستی اطلاعات وسیعی درباره تشریح و جراحی و شناخت بعضی داروها داشته باشد. انواع مختلف ابزارهای جراحی در نینوا پیدا شده است [۸۸] که برای برداشتن کاسه سر به کار می‌رفته است. پزشکان بین‌النهرین در دو هزار سال پیش از میلاد، عمل آب مروارید چشم را به وسیله سوزن‌های مفرغی انجام می‌دادند. از مطالب به دست آمده نسخه‌هایی جهت شیاف، تنقیه، دستورهای غذایی مشاهده می‌شود و معلوم می‌دارد که پزشکان بین‌النهرین علاوه بر پرستش ارواح خبیثه و سحر و افسون، روش‌های منطقی درمان بیماری‌ها را نیز معمول می‌داشتند.

پزشکی در سومر

تا همین اواخر، از پزشکی سومری‌ها تقریباً هیچ اطلاعی در دست نبود، هر چند صدها متن پزشکی اکدی از هزاره اول پیش از میلاد وجود دارد که در آن، همه‌گونه کلمات و عبارات پزشکی سومری دیده می‌شود. حتی امروزه تنها دو لوح پزشکی سومری در دست است و یکی از این‌ها قطعه کوچکی حاوی تنها یک نسخه پزشکی است، [۸۹] و دیگری لوحی است در اندازه $6\frac{1}{4} \times 3\frac{3}{4}$ ، که پانزده نسخه در آن نوشته شده، ولی از لحاظ تاریخ پزشکی اهمیت چندانی ندارد. با توجه به خط دقیق و درشت و زیبای لوح می‌توان دانست که این لوح، در آخرین ربع هزاره سوم پیش از میلاد نوشته شده و بنابراین، حاوی مطالبی است که کهن‌ترین کتاب داروسازی جهان به شمار می‌رود و اگرچه در حدود اوایل سده بیستم کشف شد، ولی تنها در سال ۱۹۴۰ بود که در اختیار دانشمندان قرار گرفت و از آن زمان تاکنون، چندین ترجمه از این متن، که پر از دشواری‌هایی از لحاظ زبان‌شناسی و عبارت‌پردازی‌های فنی است، منتشر شده است که آخرین و موثق‌ترین آن‌ها، توسط میگل سیویل^۱ صورت گرفته که در آن تاریخ، دانشیار دانشگاه پنسیلوانیا بود. این سند حاوی ۱۴۵ سطر، یا به عبارت بهتر، مورد است. ۲۱ سطر اول به اندازه‌ای آسیب دیده است که نمی‌توان تصویر درستی از محتویات آن به دست آورد. در قیاس با اسناد پزشکی به خط میخی مربوط به هزاره اول پیش از میلاد، انتظار می‌رفت که شاید دارای مطلبی به این‌گونه باشد: «اگر کسی از این بیماری رنج ببرد» و بعد از آن نام یکی از بیماری‌ها بیاید. اما علائم و عباراتی که حفظ شده مانند «ریشه یک گیاه» (موارد ۱ و ۲)، «سر یک...»، (موارد ۳ و ۵)، «پشم» (موارد ۹ و ۱۰)، و «نمک» (مورد ۱۵)، این موضوع را به اثبات نمی‌رساند. [۹۰]

خود نسخه‌ها که روی هم رفته، تعداد آن‌ها به پانزده تا بالغ می‌شود با سطر بیست و دوم آغاز می‌گردد (نزدیک انتهای ستون اول لوح). آن‌ها را می‌توان بر طبق روشی که داروها به کار می‌رفت به سه طبقه تقسیم کرد. طبقه اول، شامل هشت نسخه است که در آن ماده‌ای که به کار می‌رود به صورت

ضماد است. به‌طورکلی، محتویات آن‌ها از این قرار است: نخست فهرستی از مواد اولیه که در هر نسخه‌ای باید به‌کار رود. سپس دستوری داده می‌شود در مورد کوبیدن و ساییدن آن‌ها و آمیختن آن‌ها با مایعی به‌منظور به‌دست آوردن خمیر. این ضماد را باید به‌بخش دردناک بیمار مالید و آن هم پس از آن که بدن بیمار را با روغن چرب کنند. این عمل را یا از لحاظ ارزش درمانی آن، یا برای جلوگیری از چسبیدن ضماد به پوست انجام می‌دادند.

باید دانست که پزشکان کهن پیوسته محافظه‌کار بوده‌اند — حق هم داشتند — از آن‌جا که سروکار آنان با مرگ و زندگی بود، می‌بایستی دربارهٔ فرضیات جدید و معالجات اثبات نشده جانب احتیاط را نگاه دارند. پزشکان غالباً پوست حیوان بر تن می‌کردند و مشغول معالجه می‌شدند. رقص تشریفاتی و ورد خواندن، بخش اعظم معالجه را تشکیل می‌داد. پزشکان گاه داروهای گیاهی تجویز می‌کردند و جراحی‌های ساده را گاهی با مهارت بسیار انجام می‌دادند و عجب آن‌که در بسیاری از موارد، ترکیب تأثیر روانی و معالجهٔ عملی باعث می‌شد که بیمار، تندرستی خود را بازیابد.



خنياگرى (موسيقى)

موسيقى قوم‌هاى كه‌ن

موسيقى كه‌ن‌ترين هنرها و قدمت آن، به درازاى تاريخ است. انسان به موسيقى نياز داشت، به همان گونه كه آتش را محترم مى‌داشت و از اجاقى به اجاق ديگر و از نسلى به نسل ديگر منتقل مى‌ساخت، به «الخان موسيقى» هم ارج مى‌نهاد و از خاطرى به خاطر ديگر مى‌سپرد و «سنت» آن را زنده نگه مى‌داشت. موسيقى نشانه پويايى و حيات و در واقع، زبان احساسات و عواطف و بيان زيبايى و انسانيت است. موسيقى گوياترين زبان آفرينش و زنده‌ترين و شاعرانه‌ترين هنرها و بهترين وسيله براى ايجاد تفاهم ميان انسان‌هاست. اگر ادبيات و موسيقى از زندگى بشر حذف شود، از درك زندگى متعالى محروم مى‌شود. چه خوب گفته‌اند آن جا كه زبان قدرت گفتار ندارد، موسيقى با تمام توش و توان خود جلوه‌گرى مى‌كند.

بشر در ميان اصوات به دنيا آمد و اصول موسيقى را از جهان طبيعت دريافت داشت. در زندگى روزانه خود پى‌برد كه هر حركتى كمابيش صوتى ايجاد مى‌كند. چرخ را ساخت سپس صداهاى مداوم و متوالى چرخ كه با فاصله‌هاى معين تكرر مى‌شد يكنواختى آن در ذهنش حالت مطبوعى ايجاد مى‌كرد. انسان دريافت كه وجود آن اصوات، در شوق او به انجام دادن كار و افزودن كوشايى او كمك مى‌كند و از آن زمان، براى انجام كارهاى سنگين با اصوات موزون بر نيروى كار خود مى‌افزود. هنگامى كه از عوامل طبيعت مانند رعد و توفان و زلزله و تاريكى مى‌ترسيد به عوامل ماورائى طبيعى معتقد و متوسل مى‌شد يعنى قدرتى وجود داشت كه باعث ايجاد چنين واكنش‌هاى طبيعى مى‌شد و براى حفظ خويش و غلبه بر ترس و وحشت خود به خدايان متوسل مى‌گرديد و جهت پرستش آن‌ها كلماتى ناموزون و بعدها موزون بر زبان مى‌راند كه به تدريج، به صورت سرودهاى

آیینی و آوازهای گروهی جهت عبادت، درآمد و در جهتی دیگر، یکی از کشاورزان نوایی را زمزمه می‌کند، دیگری از روی آن، شعری می‌سازد و کشاورزان دیگر دسته‌جمعی آواز می‌خوانند و به نوای آن حرکاتی موزون می‌کنند به‌همین جهت می‌توان گفت که زمان پیدایی شعر و موسیقی و رقص یکی بوده است.

باستان‌شناسی کمک می‌کند تا اساسی‌ترین مدرک‌ها جمع‌آوری شود، ولی مهم این است که در دوران کهن صوت را نمی‌شد مثل سایر چیزها نگه‌داشت و به‌همین مناسبت، تلاش برای احیای موسیقی گذشته و شناخت آن، کاری بس دشوار است و با وجود این که امروز، برای شناخت موسیقی گذشته، پیچیده‌ترین امکانات علمی موجود به یاری گرفته شده است، بازسازی موسیقی گذشته، تقریباً در گام‌های نخست خود قرار دارد. یادداشت‌های مربوط به موسیقی در روی سنگ‌ها، الواح-گل پخته، پوست، پاپیروس و نیز آلت‌های موسیقی گذشته‌های دور و رساله‌های نظری مربوط به موسیقی فقط از طریق باستان‌شناسی به‌دست آمده است. در این زمینه، نقش‌های برجسته و تندیس‌های نوازندگانی که در حال نواختن یا خواندن هستند و نوشته‌های تاریخی و شاعرانه نویسندگان باستان درباره جشن‌ها و مراسمی که موسیقی در آن‌ها نقش مهمی داشته است، همه به یک اندازه دارای ارزش هستند.

تا آن‌جا که به موسیقی جهان کهن مربوط می‌شود، تعداد زیادی ابزارهای موسیقی و میزان اندکی اثرهای خطی موسیقی در دست است. تنها از آغاز نخستین هزاره بعد از میلاد، تعداد دست‌خط‌های مربوط به موسیقی، فزونی گرفت. اما در این‌جا نیز موفقیتی حاصل نشد، زیرا بخش عمده این دست‌خط‌ها، کشف رمز نشده‌اند. البته آثار خطی موسیقی، به‌اندازه شاهکارهای ادبی، هنرهای تجسمی و معماری سده‌های گذشته وجود دارند، ولی در حال حاضر، افراد بسیار کمی در جستجوی حل این یادداشت‌ها هستند. باید گفته شود که یادداشت کردن موسیقی، امری دشوار بوده است. در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که آیا نیاکان ما، برای نگه‌داری صوت‌ها، تلاش می‌کرده‌اند که آن‌ها را با نشانه‌های ترسیمی به ما برسانند. شاید خط‌های موج‌داری که از دهان یک شکارچی یا جادوگر بیرون می‌آمده، یا انسانی با یک «ستاره نیک‌بختی» که از لب‌های او به پرواز درآمده است، به‌معنای یک ترانه کامل شکارچی بوده باشد.

هیکمن^۱، دانشمند آلمانی که پژوهشگری برجسته در موسیقی باستانی مصر است، ثابت کرد که مصریان با همان خط هیروگلیفی، حتی تداوم صوت‌های موسیقی را ثبت می‌کرده‌اند. در صحنه‌های موسیقی که بر روی دیوارهای بناهای عصر سلطنت کهن مصر (سه‌هزار سال پیش از میلاد)، کنده شده است، نوازنده‌های اجراکننده «رهبران ارکستر» هم نقش شده‌اند. دستی که از آرنج خم شده است با حالت معین پنجه و انگشتان، معرف صدای معینی است و هیکمن سعی می‌کند معلوم سازد که

کدام حالت، معرّف کدام صداست. اما این تصویرها قدیم‌ترین یادداشت‌های مربوط به موسیقی هستند که به ما رسیده‌اند، ولی از «حالت دست» در نقش‌های مصر باستان، تا «نوت‌های امروزی» موسیقی راه درازی را پیموده است. [۹۱]

یک یادداشت دربارهٔ موسیقی، مربوط به هزارهٔ سوم پیش از میلاد است که از بین‌النهرین باستانی به دست آمده است. این یادداشت، بر روی لوحهٔ گلی نوشته شده و متن آن، از روایت سومری «خلقت انسان» گرفته شده است. در این یادداشت، به جز خط میخی متن، نشانه‌های دیگری هم وجود دارد که زاکس^۱، موسیقی‌شناس معروف آلمانی آن‌ها را، نشانه‌های مربوط به موسیقی می‌داند.

کرامر^۲، سومرشناس معروف در کتاب «سومر» خود از نخستین سرودهای تدفین، نخستین ترانهٔ عشقی سخن می‌گوید که در مراسم سالانهٔ شاه که در روز سال نو برگزار می‌شد، مراسمی همراه با موسیقی و آواز و رقص برپا می‌گشت و در یکی از همین جشن‌ها، شعرهایی که بر روی لوحه‌های کوچکی نوشته شده بود، به توسط همسر شاه، خوانده می‌شد. همهٔ موسیقی‌شناسان، با نشانه‌هایی که سومریان برای «نوت‌های» موسیقی در هزارهٔ سوم پیش از میلاد داشتند، آشنا هستند، ولی نشانه‌هایی را که در یادگارهای خطی، چه از مصری‌ها و چه از سومری‌ها پیدا شده است، هنوز به مفهوم امروزی نمی‌توان آن‌ها را «نوت» دانست. این نشانه‌ها، هنوز نمی‌توانند تصویری زنده، از موسیقی ملت‌های باستانی به ما ببخشند. [۹۲]

همسایگان سومری‌ها، یعنی فنیقی‌های باستان، این افتخار را دارند که خط صوتی «الفبا» را ابداع کردند. بسیاری از ملت‌هایی که با سومری‌ها داد و ستد داشتند، با این خط ساده آشنا شدند و آن را پذیرفتند و براساس آن، الفبای خاص خود را به وجود آوردند، یونانیان نیز جزو همین ملت‌ها بودند. اما نمی‌دانیم که آیا فنیقی‌ها برای ثبت موسیقی تلاشی داشته‌اند یا نه در واقع، اگر حرف بتواند صدای جداگانهٔ کلام را بیان کند، پس حتماً می‌توان صداهای جداگانهٔ موسیقی را هم، به وسیلهٔ حروف ثبت کرد.

گلدانی سومری مربوط به پایان هزارهٔ چهارم و آغاز هزارهٔ سوم پیش از میلاد، در شهر قدیمی ادب^۳ پیدا شده که بسیار جالب توجه است. روی گلدان، دسته‌ای نوازنده نقش شده‌اند. در جلو، دو چنگ نواز در حال نواختن چنگ‌هایی هستند که شکلی پیچیده دارند. در کاوش‌های شهر اور، یعنی بزرگ‌ترین شهر بین‌النهرین، به توسط باستان‌شناس انگلیسی وولی^۴، در گورهای سلطنتی شهر، از درون یک گور، که متعلق به سلطان «آبارگی»^۵ و ملکه «شوباد»^۶ بود، سه چنگ و از گور دیگری، چهار چنگ پیدا کرد. قدمت هر دو گور، به هزارهٔ سوم پیش از میلاد می‌رسد، دو تا از چنگ‌ها از نقرهٔ خالص بودند. از مصر باستان هم، تعداد زیادی سند و تصویرهایی مربوط به موسیقی پیدا شده است. در

1. Sax

2. Kramer

3. Adab

4. Wulli

5. Abargi

6. Shubad

این جاست که ما برای نخستین بار، با گروه‌های موسیقی که اغلب از تعداد زیادی نوازنده، خواننده و رقاصه تشکیل می‌شده است برخورد می‌کنیم. [۹۳] چنگ زاویه‌ای در مصر باستان به تکامل نهایی خود می‌رسد. این چنگ، در آغاز هزارهٔ اول پیش از میلاد چنان گسترش یافته بود که آن را به حق می‌توان یک ساز «همگانی» نامید. در آشور، فرمانده‌های نظامی پیروز را با یک عده کامل از نوازندگان، با چنگ‌های زاویه‌ای، استقبال می‌کردند. باید ذکر کرد که انسان، حتی در دورهٔ پارینه‌سنگی، از ابزارهای بادی موسیقی استفاده می‌کرده است. از سنگ و استخوان و چوب ساز می‌ساخته و از شاخ جانوران، شیپور درست می‌کرده است شیپورهایی پیدا شده که میان ۱۲ تا ۱۵ هزار سال پیش، مورد استفادهٔ انسان بوده است.

از میان قوم‌های باستانی چینی‌ها، سامی‌ها و آریایی‌ها آثاری از موسیقی از خود به یادگار گذاشتند. در چین ساختن آهنگ‌های موسیقی مختص پادشاهان آن کشور بود و نخستین بار امپراتور بزرگ فو‌هی^۱، نزدیک به پنج هزار سال پیش از میلاد، موسیقی را تدوین کرد. قوم‌های سامی مانند مصریان، کلدانیان، یهودیان ابتدا موسیقی را بنیان نهادند [۹۴] و سپس اقوام آریایی یونان و ایران به موسیقی توجه پیدا کردند اما از نظر علمی، یونان پایهٔ موسیقی غرب و ایران اساس موسیقی شرق را بنیان نهاد.

موسیقی در مصر قدیم، بیش از کشورهای دیگر اهمیت داشت. آوازهای مذهبی را فرعون شخصاً در برابر تندیس خدا، به حال طلب رحمت می‌خواند و مردم پشت سر او، سرود را تکرار می‌کردند. در موسیقی غیرمذهبی نیز، آهنگ‌های رقص معمول بود. در دیوارهای اهرام ثلاثه و مقابر مصری، چند صحنه از رقص قدیم این کشور، نقاشی شده است. تندیس کوچک یک رقاصه، که مربوط به پنج هزار سال پیش از میلاد است، در اطراف اهرام کشف شده است.

موسیقی در ایران کهن

اقوام آریایی از دیرباز با هنر موسیقی آشنایی و در تهیهٔ آلات و وسایل مختلف و تنظیم آهنگ‌ها و ترانه‌های زیبا نقش مؤثری داشتند. آواز پرندگان، زمزمهٔ جویبارها و وزش باد، الهام‌بخش انسان‌ها در پیدایی موسیقی بوده است و برای رقص‌های مذهبی و حرکات بزمی و رزمی نیاز به عوامل محرک و مهیج بوده است و بدین لحاظ، آن‌ها در فکر ساختن وسایلی افتادند که نظر آن‌ها را تأمین کند. [۹۵] بر مبنای نوشته‌های مورخان یونانی، مطالب بسیار کوتاهی دربارهٔ موسیقی دوران هخامنشی قابل دریافت است. از نوشته‌های هرودوت چنین استنتاج می‌شود که در مراسم آیینی زرتشتیان سرودهای گاتاها خوانده می‌شد. گزنفون نیز اشاراتی در مورد موسیقی رزمی و بزمی می‌کند. براساس یافته‌های تاریخی معلوم می‌شود که سازهایی چون کرنا، تبیره (نوعی طبل) و چنگ وجود

داشته است و سازهایی چون بربط و تنبور به یونان رفته و یونانیان با توجه به ساخت آن‌ها، سازهای دیگری جهت خود ساخته‌اند.

مدارک موجود دربارهٔ موسیقی ایران باستان مربوط به دورهٔ ساسانی است. این دوره عصر درخشانی در فرهنگ موسیقی است و موسیقیدانان از مقام شامخی برخوردار بودند و نقش آلات موسیقی متعددی چون چنگ، سرنا، بربط و تنبور در حجاری‌های طاق بستان دیده می‌شود. هرودوت مورخ یونانی (سدهٔ پنجم پیش از میلاد)، تصریح می‌کند که اعمال دینی در ایران بدون موسیقی صورت می‌گرفت. هر چند که سرودهای دینی گات‌ها به صورت موزون خوانده می‌شد، ولی کیفیت موسیقی غیردینی، به صورت رقص و آواز رواج داشت و در دربار هخامنشان، به خصوص در روزگار خشایارشا، موسیقی برای همراهی رقص‌های درباری اجرا می‌شد. ولی در حقیقت پایه و اساس موسیقی ایران در زمان ساسانیان گذاشته شد. رامشگران و خنیاگران در دربار ساسانان مقام بزرگی داشتند. به خصوص در زمان بهرام‌گور موسیقیدانان، جزو طبقه ممتاز کشور محسوب می‌شدند. [۹۶]

موسیقیدان‌های ایرانی تحت سرپرستی رییس تشریفات سلطنتی «خرم باش»، انجام وظیفه می‌کردند و در مهمانی‌های بزرگ و به دستور او، آهنگ می‌نواختند. معروف‌ترین آهنگ‌سازان دوره خسرو پرویز سرگش، باربدونکیسا بودند. اختراع دستگاه‌های ایرانی را به باربد نسبت می‌دهند و به نظر می‌آید که او دستگاه‌ها را تنظیم کرده است. دستگاه‌های موسیقی ایرانی مرکب از هفت خسروانی [۹۷] بود و ابداع آن‌ها را به نکسیسا خواننده معروف خسرو پرویز نسبت داده می‌شود، به علاوه، ۳۰ لحن و ۳۶۰ دستان یا آهنگ نیز وجود داشته که با ایام هفته و روزهای سال ساسانیان تناسب داشته است. بعضی از دستان‌ها، مربوط به حوادث تاریخی مانند کین ایرج، کین سیاوش، گنج باد آورد و برخی دستان‌ها که در وصف جشن‌ها و طبیعت ساخته شده بود. دستان نوروز بزرگ، آرایش خورشید، ماه ابرکوهان، سبز اندر سبز معروفند و برخی مانند مرگ شب‌دیز آهنگ سوگواری بود.

زرتشت بخش مهمی از کتاب خود یعنی گات‌ها را به صورت سرودهای ساده بیان کرده است تا بهتر تأثیر ببخشد و شاید کلمهٔ «گاه» در موسیقی ایرانی از همان کلمه گرفته شده باشد، زیرا این کلمه در پهلوی به صورت «گاس» و در فارسی امروز به صورت «گاه» است. [۹۸]

در روزگار هخامنشان، موسیقی، بیش‌تر جنبهٔ رزمی داشته است. هرودوت می‌نویسد که کوروش به هنگام آغاز نبرد، سرود جنگ می‌خواند و سپاهیان نیز آن را پاسخ می‌گفتند و بدین صورت بود که در دورهٔ هخامنشان موسیقی همگام با سایر هنرها پیش رفت. [۹۹]

به هر حال، در میان آثار بازمانده از دوران کهن و به ویژه عهد ساسانی، ظروفی یافت شده است که بر روی آن‌ها صحنه‌های جالبی از بزم و موسیقی و رقص کنده کاری شده است. بر روی یکی از آن‌ها بانوانی در حال نواختن آلات موسیقی رایج در آن روزگار مانند بربط، سرنا، قاشقک و ارغنون هستند

و نیز رقاصه‌هایی می‌رقصند. بر روی یک بشقاب سیمین متعلق به همین زمان، شاه بر تخت نشسته و چنگ‌زن و نی‌زن در برابر او می‌نوازند. در طرف دیگر این ظرف، زنی بر پشت اژدهای افسانه‌ای سوار است و نی می‌نوازد و نیز در نقوش طاق بستان، که نقش یک شکارگاه حجاری شده است، شاه در حال شکار است و در پشت سر او، چند دختر چنگ‌زن مشغول نواختن هستند. اگر به دقت بررسی شود، اکثر آلات موسیقی اروپایی ریشه ایرانی دارند.

خنیاگری، گوسانی، مگوسانی (ایران و قفقاز)

کلمه خنیاگر در زبان پهلوی به صورت 𐭮𐭥𐭭𐭥𐭭 (huniāgar)، هونیاک‌گر و هونیاگر است بخش اول کلمه دارای پیشوند hū 𐭮 به معنای «خوب» است و بخش دوم شاید گونه‌ای از 𐭮𐭥𐭭 (niwāg «نوا» باشد که پسوند -gar 𐭥، یعنی پسوند فارسی «-گر» بدان افزوده شده است و کلمه بر روی هم، «دارنده نوا یا خوب» معنی می‌دهد. [۱۰۰]

در ادبیات فارسی از موسیقیدان به صورت رامشگر یا خنیاگر یاد شده است اما واژه دیگری در متون به شکل گوسان^۱ دیده می‌شود که وجه اشتقاق آن نامعلوم است. این واژه در دو متن فارسی به کار رفته است. در منظومه ویس و رامین که ریشه پارتی دارد و شاه موید با همسر و برادرش رامین به شادی نشسته‌اند و یک گوسان نواگر برای آنان آواز می‌خواند، گوسان شاید به مفهوم «نوازنده» باشد که در ادب فارسی به کار نرفته ولی شاد گوس ارمنی از آن گرفته شده باشد و نیز مگوسان^۲ گرجی نیز شاید ریشه در این کلمه داشته باشد. به نظر می‌رسد که واژه گوسان پارتی است و به دوره ساسانی رسیده است.

شاید بهترین کاربرد لفظ گوسان در زبان ارمنی از موسی خورنی باشد که نمودی از روایت‌های شفاهی را به دست می‌دهد و می‌گوید که «از سرودها و آوازهای رایج لفظی گوسان‌های ناشناخته گرفته شده است.» همو در جای دیگر می‌گوید که داستان‌های گوسان‌ها منظوم بوده است و سروده می‌شده و به کتابت در نمی‌آمده است. [۱۰۱]

گویا گوسان‌ها گروهی بی‌سواد بوده‌اند که برای سرگرمی مردم و شادی آن‌ها کار می‌کرده‌اند. فاستوس نقل می‌کند که گوسان‌ها مشتمل بر طبالان، نای‌زنان و چنگ‌نوازان و شیپورچیان بودند. در برخی متون کهن، همه جا فریاد خشم از گوسان‌های «فاسد، میگسار، و عربده‌جو که همواره در مستی و سرخوشی و شهوت روزگار می‌گذرانند» شنیده می‌شود. گویا گوسان با نمایش و تئاتر هم پیوندی داشته و شاید این کلمه بر لفظی موهنی دلالت داشته است. [۱۰۲]

کلیسا و مقامات روحانی به گوسان‌های دست‌اندرکار در مراسم سوگواری نیز خوشبین نبودند. ظاهراً گوسان‌ها در خواندن مرثیه‌هایی در باب آیین و آداب کفرآمیز دست داشتند که کلیسا از آن‌ها به زشتی یاد

می‌کند. ولی، با وجود بیزاری آشکار اهل کلیسا، باز هم افرادی به آن توجه داشتند. در یک قانون کلیسایی موجود نوشته شده است که «از آنان که برای مردگان سوگواری می‌کنند، رییس خانواده و گوسان‌ها را بیابند و به درگاه شاه ببرند و کیفر کنند تا خانواده ایشان، از آن پس، جرأت سوگواری نکنند» و در جای دیگر آمده است که «مبادا کشیشان سرودهای مقدس را فروگذارند و گوسان‌ها را به خانه خویش راه دهند.» و حتی تا سده دوازدهم میلادی، در یک دعای توبه چنین آمده است: «گناه کرده‌ام که به تماشای کم‌دی‌ها رفته‌ام. گناه کرده‌ام که از گوسان‌ها پذیرایی کرده‌ام.» اما این یک سرگرمی معمولی و پیش‌پا افتاده نبوده است که اهل کلیسا بدان اشاره کرده‌اند، بلکه، قطعاً دارای فضیلتی بوده است.

مطلب بالا با شواهد گرجی تأیید می‌شود زیرا، گرجی‌ها لفظ مگوسانی^۱ را برای گوسان از ارمنی‌ها گرفته‌اند. مسیحیت در گرجستان کم‌تر مانع کارهای فکری و ادبی می‌شد. در توصیف از مجالس جشن و سرور در دربار گرجستان پیوسته مگوسانی ظاهر می‌شود. مثال‌های زیر از امیرائو-دارجانیانی^۲ از قرن دوازدهم است «در بامداد خورشید پرتوافکن گشت. شاه در همان جای سابق نشست و امیرانش گرد او را گرفتند و به جشن و سرور نشستند، مگوسانی خواند و جام‌ها به دور افتاد. چون خورشید دمید، پادشاه نشست، امیرانش گرد او را گرفتند تا مگوسانی بخوانند؛ دیگر روز به تالاری دیگر رفتیم... و در درون مگوسان دایره‌وار ایستاده می‌خواندند.» در اثری از روستاوی به نام پلنگینه پوش آمده است: «مگوسانی با بندبازان به مجلس می‌آیند.»

به هر حال، مگوسانی گرجی با گوسان ارمنی، یعنی نوازندگان و سرگرم‌کنندگان و مداحان و نوحه‌خوانان، یکی دانسته می‌شود، زیرا پنداری نزد هر دو ملت یک گروهند مشتمل بر نوازندگان و خوانندگان. اما در آثار گرجی مطلبی راجع به گریز از آن‌ها و دشمنی با آن‌ها دیده نمی‌شود.

هنینگ^۳ این لفظ را در آثار مندایی با معنای «قاضی» یافته که گویا از بلند پایگان بوده است. اما همو در جای دیگر می‌گوید که در متنی آمده است که گوسان یک سرگرم‌کننده حرفه‌ای و نوازنده دوره‌گرد بوده است. به هر حال پذیرفته شده است که مندائیان آن را از پارتی به همان مفهوم اصلی «شاعر نوازنده» پذیرفته‌اند. شواهد موجود نشان می‌دهد که گوسان در زندگی پارت‌ها و همسایگان آن‌ها تا زمان فرمانروایی ساسانیان اثری شگرف داشته است.

درباره دوره ساسانی شواهد فراوانی که دلالت بر ادامه سنت گوسان‌ها در شمال بوده در دست است. اصطلاح «نوازنده حرفه‌ای» یا «هونیاگر» همچنان که ذکر شد به کار رفته که بعدها به صورت رامشگر و چامه‌گو نیز دیده شده است. به هر حال در فارسی میانه و پارتی هم هونیاگر و هم گوسان آمده است. [۱۰۳]

یکی از مشهورترین موسیقیدانان ایران کهن باربد است که از طبقه هنرمندان بود و به این گروه در زبان پارتی (پهلوی اشکانی) گوسان و به فارسی میانه یا پهلوی، خنیاگر می‌گفتند. این هنرمندان که

1. Magosani

2. Amirau-Darejaniani

3. Henning

موسیقیدان و شاعر بودند داستان‌های ایران‌باستان را خوب به‌خاطر می‌سپردند و آن‌ها را به شعر درمی‌آوردند. این هنرمندان برای مردم هنرنمایی می‌کردند و بهترین آن‌ها به دربار راه می‌یافت. بارید یکی از این‌گونه هنرمندان موفق بود و به‌خاطر الحان مختلف در زمینه موسیقی رییس خنیاگران دربار شد و سرانجام، بنابر روایت ثعالبی سرجس یا سرگیس، رقیب او، وی را زهر داد و کشت. [۱۰۴] در کتاب‌های عربی و فارسی مطالب بسیاری دال بر هنرمندی او در شعر و موسیقی و بدیهه‌سرایی آمده است.

موسیقی در قفقاز

گرجستان دارای یک فرهنگ موسیقی غنی و باستانی است. پس از هر مجلس مهمانی گرجی‌ها ناگهان، خودبه‌خود، شروع به خواندن آوازهای مستانه چندآوایی و دسته‌جمعی جالب‌توجه می‌کنند. این آوازاها وابسته به سرودهای کلیسایی در قرون وسطی است. یک منبع مربوط به سده یازدهم، اطلاعاتی درباره وجود دوگونه موسیقی صوتی در بیزانس و گرجستان، به‌دست می‌دهد. یکی از آن‌ها یونانی و تک‌صوتی و دیگری گرجی بود و با سه درجه صوت خوانده می‌شد. در روزگار باستان، همسایگان گرجستان، تنها با سرود تک‌صوتی آشنا بودند، به‌طوری‌که موسیقی گرجی، با آهنگ چندصوتی تکامل یافته‌اش، هم از لحاظ آوازهای محلی و هم از نظر موسیقی کلیسایی و هماهنگی ابتکاریش، نسبت به محیط خود استثنایی بود و نوعی جزیره در دریایی از آوازهای تک‌صوتی به‌شمار می‌رفت. از منابع باستانی چنین برمی‌آید که هرگاه متن سرودها از یونانی به گرجی ترجمه می‌شد، موسیقی همراه آن را از نو می‌نوشتند، زیرا همان‌گونه که یک مؤلف گرجی در سده دوازدهم اظهار داشته است «سرودهای روحانی یونانی برای مردم ما بیگانه است». جزو برجسته‌ترین مصنفان آهنگ‌ها باید از گریگوری مقدس از خاندزتا^۱ (۷۵۹-۸۶۱) و میخائیل مودرکیلی^۲ و جوآن متبواری^۳ در سده دهم نام برد.

نوت‌های موسیقی بر روی دست‌نوشته‌هایی از سرودهای دیتی گرجستان باستان مدت‌ها ناشناخته ماند. نه دست‌نوشته عمده، که چند نسخه از آن‌ها به طرز زیبایی تذهیب‌کاری شده است و دارای نمونه‌هایی از نوت‌های موسیقی باستانی است، وجود دارد. پنج دست‌نوشته در گرجستان، یکی بر روی کوه آتوس^۴، و سه دست‌نوشته دیگر در کتابخانه صومعه کاترین مقدس در کوه سینایی است. یک زبان‌شناس گرجی به‌نام پاوله اینگوروکووا^۵، موفق به بازسازی آهنگ‌های واقعی این سرودهای کلیسایی شد. دکتر ایگون ولسز^۶ صاحب‌نظر بزرگ موسیقی بیزانسی، پس از اظهارنظر درباره مقاله اینگوروکووا، منتشر شده به زبان انگلیسی، در مجله کوریه^۷ یونسکو در ماه مه ۱۹۶۲،

1. Khandzta

2. Modrekili

3. Joan Metbevari

4. Athos

5. Pavle Ingoroquva

6. Egon Wellesz

7. Courier

در نامه‌ای چنین نوشت: «نوت‌های موسیقی که اینگوروک‌ووا، از روی آن‌ها نوشت، نوت‌هایی است که اوپری^۱ و تیپو^۲ نیم‌قرن پیش یافتند و دست‌نوشته‌های ارمنی را مورد بررسی قرار دادند. علامت‌های قرمز معمولاً، برای اجراست. علائم مشابهی در دست‌نوشته‌های بیزانسی متعلق به سدهٔ دهم و یازدهم یافت می‌شود. آن‌ها را علایم میانی باید دانست یعنی علایمی که حاکی از زیرویمی آهنگی است که خواننده، آن را می‌شناسد. مؤلف، وزن شعر را در شیوهٔ سرودنویسی آیین اورتودوکس دوباره کشف کرد که پیترا^۳ در ۱۸۶۷، از آن، سخن به میان آورده، ولی عجیب است که نوت‌های موسیقی ارمنی را مورد بررسی قرار نداده است. با وجود این، تردیدی نیست که پژوهش‌های اینگوروک‌ووا، خدمت بزرگی به بررسی سرودنویسی گرجی در مقایسه با سرودنویسی بیزانس، روسیه و ارمنستان انجام داده است.

گرجی‌ها در قرون وسطی از موسیقی مذهبی و غیرمذهبی، که با آلات مختلف نواخته می‌شد، لذت می‌بردند. از تصاویر دست‌نوشته‌ها چنین برمی‌آید که آن‌ها از سنج، عود، تنبور و نی استفاده می‌کردند. یک مینیاتور قرون وسطایی از گرجستان، جدعون^۴ (گیدئون) و نوازندگان عبرانی را نشان می‌دهد که با شیپورهای قفقازی آهنگ‌های باروخی می‌نوازند و اهالی مدین^۵ را در واقع، می‌گریزانند. به مناسبت ازدواج ملکه تامار با داوود سوسلان^۶ در ۱۱۸۹، در یک جشن موسیقی یا ساخیوبا^۷، تعداد زیادی آهنگ‌نواز (مگوسانی^۸) و بندباز شرکت جستند و همچنین، گروهی دلیری‌های شوالیه‌وار، ابراز داشتند. کشاورزان گوریا^۹ و مینگرلیا^{۱۰}، نی‌لبک را با مهارت بسیار می‌نواختند. والتینا استشنکو-کوفتینا^{۱۱}، تک‌نگارهٔ بسیار جالبی دربارهٔ نی‌لبک‌های گرجی نوشته و مشابهات آن‌ها را در یونان و آسیای صغیر و همچنین آمریکای جنوبی، چین و جنوب شرقی آسیا نشان داده است. سایر سازهای بادی متداول، عبارت است از استویری^{۱۲} یا نی‌انبان، نی‌لبک سالاموری^{۱۳} و دودوکی^{۱۴}، نوعی قره‌نی، که این برگردان مشهور از آن ناشی شده «شراب دودوکی و دختران را دوست دارم.» سازهای زهی متداول شامل چونگوری^{۱۵}، نوعی ماندولین با تارهای ابریشمی و همچنین چندگونه از عودهای ابتدایی بوده است. [۱۰۵]

موسیقی در بین‌النهرین و شرق باستان

یکی از مهم‌ترین موضوعات باستان‌شناختی عصر ما، کشف تمدن سومر در بین‌النهرین سفلا بوده و

1. Upry

2. Thibont

3. Pitra

4. Gideon

5. Midianiles

6. David Soslan

7. Sakhioba

8. Magosani

9. Guriya

10. Mingrelia

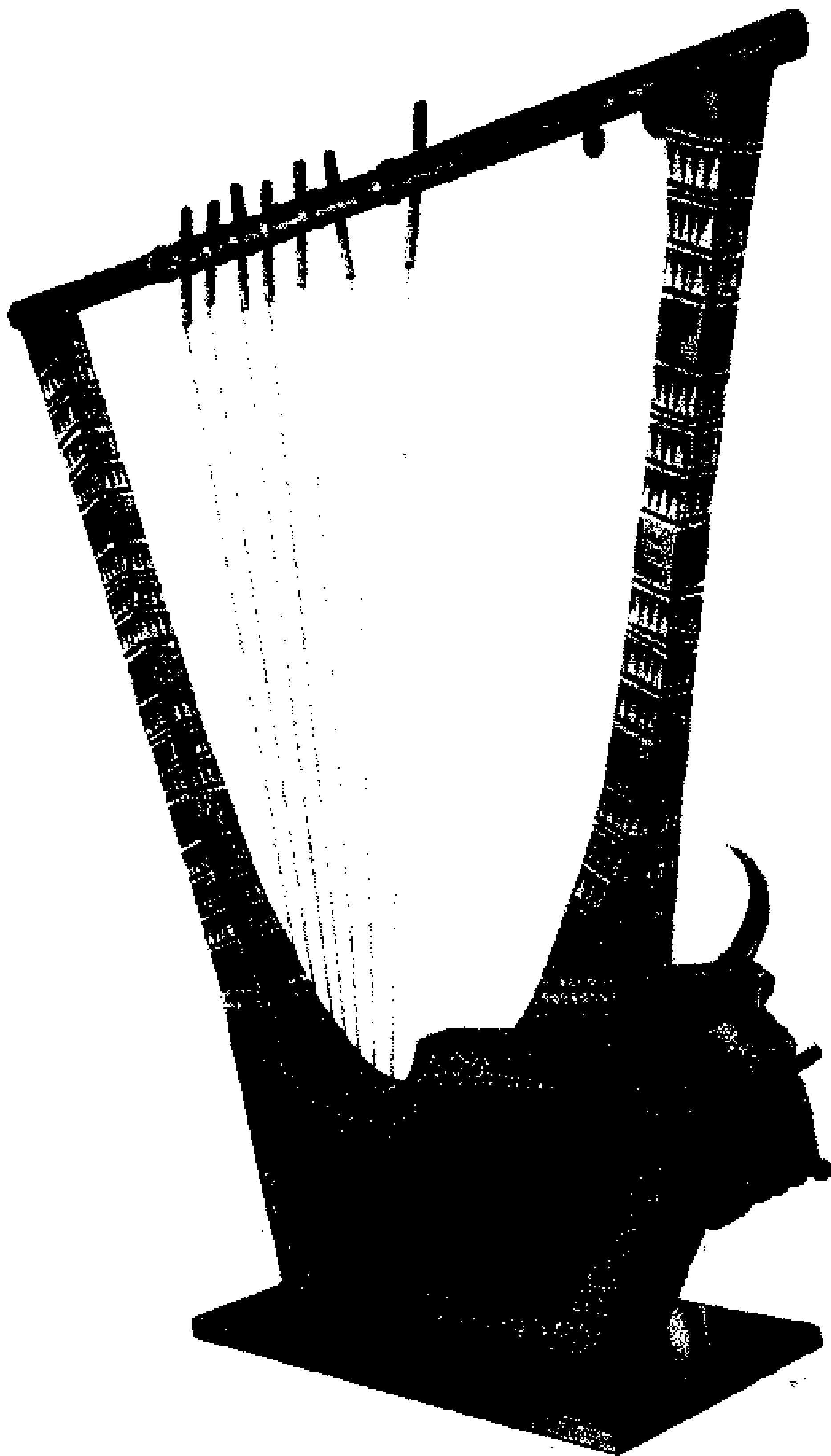
11. Valentina steshenko-kuftina

12. Stviri

13. Salamuri

14. Duduki

15. Chonguri



چنگ بازسازی‌شده سومری دارای جعبه صدا با پایانه‌ای
به شکل سر گاو از طلا از اور.

وجود یک جامعه متمدنی را چند قرن پیش از آغاز فرهنگ مصر آشکار ساخته است. اصل و منشأ سومریان هنوز به صورت مسئله‌ای مورد بحث باقی مانده، اما درباره ارزش سهم آنان نسبت به تمدن توافق کلی وجود داشته است. جامعه سومری- که نخستین جامعه‌ای بوده که الفبا، تندیس‌سازی، مهندسی، تقویم و مانند آن‌ها را داشته، ناگزیر، تأثیر عمیقی بر فرهنگ بین‌النهرین برجای نهاده است. مصر از لحاظ ساختن تندیس‌ها و بناهای عظیم مقامی شامخ داشته است. نقاشی و ادبیات مصر

باستان نیز دارای این ویژگی بوده که عالی‌ترین اندیشه‌ها را در هنرهای زنده‌ای مثل رقص و موسیقی تجسم بخشیده است و همچنین کرتی‌ها، فنیقی‌ها، سوریه‌ای‌ها و عبرانی‌ها هرکدام، فرهنگ ویژه خود را تکامل بخشیدند. اما آشکار است که این جوامع، با یکدیگر تماس مستقیم داشتند. بنابراین، جای شگفتی نیست که درباره اصول موضوعاتی مانند دین، سیاست و هنر نظراتی داشتند که اساساً به یکدیگر شبیه بود.

موسیقی در این تمدن تحت تأثیر رسوم و عادات دینی و غیردینی قرار گرفت. با وجود این، احتمال دارد که موسیقی در بابل و مصر و کرت از لحاظ سبک، با یکدیگر اختلافاتی داشت، هم‌چنان که این اختلافات در هنر و معماری اقوام مختلف این زمان به چشم می‌خورد. متأسفانه تحقیق در این باره، راه به جایی نمی‌برد. درست است که تصویرهای فراوانی در دست است که حاکی از مقام و اهمیت موسیقی در جوامع ابتدایی است، اما کشف ابزارهای موسیقی در طی کاوش‌های باستان‌شناختی قادر نیست که خود موسیقی را برای ما بازسازی کند و باید به دانش ناقصی متکی بر داده‌های فرضی و تاریخی اکتفا کرد. آهنگ واقعی این موسیقی با مردان و زنانی که آن را می‌نواختند از میان رفته است. شاید پژوهش‌های آتی این موضوع را مشخص سازد، زیرا هیچ‌گونه نوت‌نویسی از روزگار باستان به دست نیامده که نشان دهد فراعنه در دوران کهن در مصر به چه نوع موسیقی گوش فرامی‌دادند یا سرودها و مزامیر چگونه خوانده می‌شد.

در این مورد سنت شفاهی سینه به سینه را نباید از نظر دور داشت. در واقع، جنبه‌های مختلفی وجود دارد که در طی آن، هنوز، با میراث سومریان و مصریان زندگی می‌کنیم. بسیاری از شیوه‌های بیان موسیقاری آن‌ها هنوز به کار می‌رود. بعضی از ابزارهای موسیقی ما، طی چهار هزار سال اخیر، تغییرات عمده‌ای نیافته است. چنگ نواز نابینای سومری و مصری، همان‌گونه که او را در تندیس‌های بین‌النهرینی یا نقاشی‌های مصری می‌بینیم، همان شبان‌نی‌زنی است که در روستاهای خود مشاهده می‌کنیم. زیبایی دختران فلوت‌نواز و عودزن دربار فراعنه که در نقاشی‌های روی دیوارهای تب^۱ دیده می‌شوند تاکنون نظیر نداشته است.

دولت‌های مذهبی سومر، بابل، آشور و مصر اهمیت فراوانی به دین و پرستش خدایان خود می‌دادند و برای موسیقی که تا روزگار ما نیز با مراسم مذهبی درآمیخته است، اهمیت خاصی قایل بودند. جوامع ابتدایی، برخلاف تشابهات ظاهری با جوامع ما، از لحاظ معنوی با جامعه ما اساساً فرق داشته است. اعتقادات ما متکی بر معقولات است و حال آن‌که اعتقادات آن‌ها اساساً مذهبی بود و این نکته البته جای موسیقی را در زندگی آن‌ها مشخص می‌ساخت موسیقی برای ما، در جهت تهذیب ویژگی‌های اخلاقی به کار می‌رود، ولی از لحاظ آن‌ها، اساساً وسیله ارتباط با قوای مافوق طبیعی و آرام ساختن ارواح خبیثه یا ایجاد حالت جذبه بوده است. [۱۰۶]

در سومر، موسیقی چنان مقام شامخی را دارا بود که از آن در فهرست قوانین الهی و اصول تمدن یاد می‌کردند. رازانی در کتاب شعر و موسیقی می‌گوید:

«از سومر باستان، دو ستون که بر آن‌ها آهنگ موسیقی کهنه شده به دست آمده است و از خرابه‌های اور، ابزار موسیقی بادی کشف شده که می‌توان قسمت عمده نغمه‌های متداول امروز را از آن استخراج کرد. این ابزار متعلق به ۱۸۰۰ پیش از میلاد است.» بر اثر تتبعات دقیق و با اتکا به تصاویر و نقش و نگاره‌های موجود، موسیقی سومر شامل سرود، شکواییه و مرثیه بوده و این تغنی به دوران گوده‌آ^۱ (۲۴۰ پیش از میلاد)، مربوط می‌شود....

«در کلدی پزشکان پیش از عمل جراحی، آهنگی مقدس می‌سروده‌اند و دربار کلدی از موسیقی خاصی بهره‌مند می‌شد و نوازندگان از آلتی شبیه لیر^۲ که پنج سیم داشت استفاده می‌کردند.»

در موزه بریتانیا در لندن نقشی از عیلام کهن (متعلق به ۶۸۹ پیش از میلاد) وجود دارد که بر روی آن، ده نوازنده و پانزده خواننده با کمک چنگ و نی و طبل هنرنمایی می‌کنند. [۱۰۷]

هزار سال پیش از آن که عبرانیان تورات را تدوین کنند و یونانیان به گردآوری ایلید و اودیسه پردازند، یک سنت ادبی شکوفان به صورت اسطوره و اشعار حماسی و سرودها و مرثیه‌ها و مجموعه‌های بی‌شماری از ضرب‌المثل و قصه و مانند آن‌ها به وجود آمده بود. ابزارهای موسیقی را در همان مقوله که موجودات آسمانی و نیروهای کیهانی و سایر عوامل را برای پیشبرد منظم جامعه انسانی لازم می‌دانستند قرار می‌دادند.

در سراسر جهان، از روزگاران بسیار کهن، موسیقی در مراسم به کار می‌رفت. از قدرت موسیقی برای بالا بردن تأثیر سخن گفتن و قابل ارائه ساختن آن به درگاه خدایان استفاده می‌شده است. حتی اگر کلمات جادویی را به کمک موسیقی ادا می‌کردند، تأثیر آن بیش‌تر به نظر می‌آمد. حتی امروزه کلیمیان سنتی را دنبال می‌کنند که به روزگار باستان باز می‌گردد و آن این است که در قرائت هر بخشی از تورات از آهنگ ویژه‌ای استفاده می‌کنند.

نخستین آلات موسیقی را اقوام ابتدایی در سراسر جهان، برای ایجاد هماهنگی با رقص به کار می‌بردند. خاصیت رقص، سحرآمیز بود و اعمال شکارچیان و جنگجویان را تقلید می‌کرد تا موجب پیشبرد اقدامات متهورانه آینده شود. نخستین آلات موسیقی مانند انواع جفجغه و طبل منحصر به تولید صدا می‌کردند و خاصیت سعادت بخشیدن یا طرد شر را داشتند و مردم، نمونه‌های کوچکی از آن‌ها را به عنوان طلسم با خود حمل می‌کردند. صدای جفجغ کدو، به ویژه، دارای نیروی سحرآمیز و متداول‌ترین ابزار بت پرستان در مراسم شورانگیز آنان بود. طبل، دارای خاصیتی مربوط به باروری انسان بود. طبل و چوب طبل در مراسم بسیاری از اقوام، نماد زهدان و آلت نرینه بود.

ابزارهای بادی موسیقی از روزگاران پیشین، مفاهیمی مربوط به آلت نرینه داشتند که در



آشوربانی پال و همسرش در قصر خود جشن گرفته‌اند و نوازندگان مشغول نواختن آلات موسیقی هستند، نینوا.

اسطوره‌ها و افسانه‌های عامیانه باقی مانده است. شیپور، دارای نمادگرایی گوناگون بود. به عنوان یک ابزار نظامی، هدف از آن در آغاز، ترساندن دشمن بود و نیز برای راندن ارواح خبیثه، به ویژه در مراسم تدفین به کار می‌رفت. [۱۰۸]

انواع گوناگون جفجغه در مراسم مذهبی بسیاری از اقوام برای برانگیختن شور و شوق در شنوندگان یا راندن شیاطین بود. نوعی جفجغه بر روی مهر استوانه‌ای سومری‌ها مربوط به ۲۵۰۰ پیش از میلاد دیده می‌شود. دایره زنگی نیز مانند جفجغه برای راندن ارواح خبیثه یا برای ایجاد وجد به کار می‌رفت.

زنگ که شکل آن به صورت گنبد آسمان است، صدای آن در اساطیر می‌تواند حاکی از احضار یا اخطار باشد. در آیین بودایی صدای خالص اصل حکمت کامل است. در اساطیر چینی، علامت جنگجویان شایسته است و چشم زخم ارواح خبیثه را دور نگاه می‌دارد. در مراسم عیسویان، زنگ مقدس، حاکی از حضور عیسی در مراسم آیین عشاء ربانی است. زنگ‌های کلیسا، مؤمنان را احضار و تشویق می‌کنند. در میان عبرانیان زنگ‌ها نماد تندرو آذرخش به شمار می‌رفتند و دختران، تا هنگام ازدواج آن را با خود داشتند و نشان دوشیزگی بود (کتاب اشعیا، ۳، ۱۶).

زنگ در مراسم مذهبی به طور گسترده‌ای به کار می‌رود. در سراسر آسیا و در مراسم هندوها، بودایی‌ها و لامایی‌ها و پیروان کنفوسیوس و تائو، زنگ نواخته می‌شود. زنگ، علاوه بر نشان دادن مراحل پرستشی، دارای این تأثیر است که صدای آن، ارواح خبیثه را دور می‌کند. [۱۰۹]

در سراسر جهان باستان از چنگ، به عنوان یک ابزار موسیقی استفاده می‌شد و یکی از ابزارهای موسیقی در عیلام، بین‌النهرین و مصر بود. چنگ‌های یافت شده در او را به ۲۵۰۰ پیش از میلاد دارای سر حیوانی هستند که آن را به جعبه صدا متصل کرده بودند و شاید حاکی از این عقیده بود که منبع یا الهام موسیقی یک خدای جانوری یا احتمالاً گاو نر یا بز باشد. در هنر عیسوی، نشان داوود است. در اساطیر، مرگ چنگنواز است. [۱۱۰]

در بعضی از جوامع کهن شیپور را برای راندن ارواح خبیثه در طی مراسم ختنه و تدفین به‌هنگام غروب به صدا درمی‌آوردند. شیپور را تنها مردان می‌نواختند و دلالت بر آلت نرینه داشت. بعدها شیپور مفرغین مستقیم را به‌عنوان ابزار جارجیان به‌کار بردند. شیپور در فراخواندن افراد برای برگرفتن سلاح و در اعلام‌های مختلف به‌کار می‌رفت. در هنر عیسوی دو فرشته با شیپور، بشارت از روز رستاخیز می‌دهند. [۱۱۱]

قدیم‌ترین نوع عود با حجم کم و گردن دراز و دو سیم، بر روی برجستگی‌ها و تندیس‌های موجود متعلق به هزارهٔ دوم پیش از میلاد دیده می‌شود. بر روی تندیس‌هایی متعلق به ایران، در سدهٔ هشتم پیش از میلاد، نقش عود کوتاهی که سر آن باریک‌تر است وجود دارد.

عود در یونان باستان و روم کمیاب بود. در اروپا با یازده سیم، در اواسط سدهٔ پانزدهم میلادی، صورت تکامل یافته‌ای به‌خود گرفت. در عیسویت نماد اورفئوس^۱ بود و توسط عیسویان کهن، برای نشان دادن پیروان او به‌کار می‌رفت که مجذوب عیسی و انجیل می‌شدند. در اساطیر یونانی اورفئوس، به‌عنوان شبان خوب و میانجی بود و عود او، وسیلهٔ هماهنگی و آشتی قوای طبیعت به‌شمار می‌رفت. [۱۱۲]

ساز دیگر، عبارت از بریط بود، که چندین نوع از آن، از نیمهٔ اول هزارهٔ سوم پیش از میلاد در گورهای سلطنتی اور کشف شده است. بریط‌های بین‌النهرینی مربوط به آن زمان، غالباً مزین به سرگاو و



سه چنگ‌نواز اسیر بر روی یک نقش برجستهٔ آشوری.

حاکمی از پرستش حیوانات است. در یونان بریط، ابزار آپولون و اورفئوس، شاعر افسانه‌ای اهل تراکیا^۱ (تراس) است. بریط هفت سیمی نشان‌دهنده هماهنگی سیارات و هفت تار آن، مطابق با هفت سیاره است. این ابزار، دارای دو شکل بود: بریط ساده با یک جعبه صدا، از پوست لاک‌پشت ولی دیگری محکم‌تر بود و آهنگ‌سازان از آن استفاده می‌کردند و هومر از آن اطلاع داشت. [۱۱۳]

طبل، در بسیاری از امور مذهبی از جمله رقص، کاربردهای بسیار داشت. نوعی از آن، در آیین هندویی، نشانه شیوا^۲، به‌ویژه در حال رقص و نیز علامت خدایان مذکر و مؤنثی است که با او مربوطند. از صدای طبل شیوا، صدای آفرینش نخستین شنیده می‌شود. در ژاپن، طبل، مردم را به دعا فرامی‌خواند. طبل را گاه با خروس یکسان می‌دانستند. طبل در دست شیوا در حال رقص، نماد و فرایند آفرینش موسیقی است و نیز نماد صوت و بنابراین، نماد کلمه ادا شده است. طبل و سنج و سنتور همگی در رقص‌های پرشور به کار می‌رود. در میان شمن‌ها، طبل، قدرت سحرآمیز احضار روح را دارد و طبل را به‌طور نمادین از چوب «درخت کیهانی» می‌سازند. [۱۱۴]

سنج، نشان دو نیمکره زمین است. سنج از آلات موسیقی ضربی است که در شرق و غرب در بزم و رقص و پایکوبی و سایر مراسم به کار می‌رفت و برای نخستین بار، بر روی مهرهای استوانه‌ای شکل از اور و متعلق به نیمه اول هزاره سوم پیش از میلاد، نشان داده است. سنج‌ها بر دو گونه هستند: عریض و مسطح، که آن‌ها را به‌طور افقی به هم می‌زدند و گونه کوچک و گرد، که آن‌ها را به‌صورت عمودی به هم می‌زدند. هر دو گونه آن، در سراسر آسیا به کار می‌رفت. نوع اول آن، در پرستش بودا مورد استفاده بود. [۱۱۵]

نی لبک، از ابزار موسیقی است. هم فلوت و هم نی، در مراسم کهن باروری، به‌سبب تشابه آن به آلت نرینه جای داشت و در بافت‌های عاشقانه گوناگون در هنر یونانی-رومی، از دوره رنسانس به بعد، یافت می‌شود. خدایان شبانی به‌طور اخص نی می‌نوازند. کریشنا^۳، در جنبه شبانی خود، غالباً چنین نشان داده شده است. نی لبک کریشنا «صدای ابدیت» است.

نی‌های یک لوله‌ای و دو لوله‌ای، در تصاویر بین‌النهرینی، از هزاره سوم پیش از میلاد، نقش شده‌اند. نی در مراسم مذهبی بسیاری از تمدن‌ها مورد استفاده بوده است. یک میمون نی‌نواز، بر روی یک مهر استوانه‌ای شکل متعلق به هزاره سوم پیش از میلاد از اور، پیشرو جانوران آهنگ‌سازی است که در هنر بین‌النهرینی دیده می‌شود. [۱۱۶]

از سازهای کهن دیگر ارغنون بود. در چین، آن را از نی و باکدویی که دارای سیزده لوله خیزران بود، می‌ساختند. این آلت موسیقی نخستین بار، در ۵۵۱ میلادی مورد استفاده قرار گرفت ولی از لحاظ سنتی، به مراتب، کهن‌تر است، هم در مراسم عروسی و هم در عزا به کار می‌رفت.

پیدایی موسیقی نیایشی در شرق باستان

در سومر مانند مصر، موسیقی در حوزه فعالیت معبد بود که مرکز حیات فرهنگی و معنوی شهر به‌شمار می‌رفت و حتی مدارس و کتابخانه‌ها به آن وابسته بودند. کاهنان و موسیقیدانان که طبقه‌ای مقتدر و ثروتمند بودند، سرودهای نیایشی می‌ساختند که متکی بر حیات خدایان بود و مهم‌ترین مراحل آن‌ها را با حرکات دسته‌جمعی و تشریفات و ضیافت‌های دینی انجام می‌دادند. سرودها و دعاها را با ابزارهای بادی یا طبل می‌خواندند و نوع ابزار بسته به خدایی بود که مورد پرستش قرار می‌گرفت یا به ماهیت مراسم بستگی داشت. به‌همین ترتیب، آوازهایی در ستایش خدایان یا در سوگ آنان خوانده می‌شد. در این جا قطعاتی از دو سرود آورده شده است. قطعه اول در مورد احداث پرستشگاهی برای یک خدای سومری به نام انکی - انگورا^۱ است. کلمه آلگارها^۲ آمده در این متن، شاید اشاره به نوعی چنگ دارد: بر بط‌ها، آلگارها، چنگ‌ها، طبل‌ها. [۱۱۷]

«سیستراها^۳، ابزارهای سابوم^۴ و مایری‌ها^۵ که خانه را پر می‌کنند. «صدای شیرین چنگ‌ها، بگذارید در برابر عظمت هیبت‌انگیز او به صدا درآیند. بگذارید ابزار سهمگین و باشکوه انکی یعنی آلگار مقدس، به صدا درآید، بگذارید همه رامشگران بنوازند.»

قطعه دوم در ستایش هاتور^۶، الهه عشق و موسیقی در نزد مصریان است: «ای خدای دندراه^۷، در حضور تو شادی می‌کنیم... تو ملکه و فرمانروای کسانی هستی که آواز می‌خوانند، تو الهه کسانی هستی که می‌رقصند. تو خدای کسانی هستی که حلقه‌های گل می‌بافند. بیا! از شادی فریاد برآور و شب و روز طبل را به صدا درآر! مردان طبل می‌نوازند و زنان، به پایکوبی می‌پردازند...»

سومریان اساس و پایه یک سنت دعاخوانی را پی‌ریزی کردند که به‌طور جدایی‌ناپذیری به موسیقی وابستگی داشت. نوع آن، تأثیری شگرف بر تمدن‌های بعدی گذاشت. به عقیده بعضی‌ها، بعدها، مزامیر داوود را یک آوازه‌خوان می‌خواند و حاضران بندپایانی را تکرار می‌کردند. در سومر، این‌گونه تشریفات با آیین پرستش میترا در ایران و کوبله^۸ یا سیبیل (مادر-خدایان)، در آسیای صغیر مخلوط شد و از آن‌جا به رُم رفت و سرانجام در غرب، گسترش یافت. اقدام خارق‌العاده سومری‌ها در طی تاریخ بابل و آشور با توجه به این نکته روشن می‌شود که تا صد سال پیش از ظهور مسیح، سامی‌های بین‌النهرین از زبان سومری برای مقاصد دینی و نیایشی استفاده می‌کردند. همان‌گونه که کشورهای غربی، در قرون وسطی، زبان لاتین را به کار می‌بردند. [۱۱۸]

1. Enki-Engura

2. Algars

3. Sistras

4. Sabum

5. Maeirey

6. Hathor

7. Dendrah

8. Cybele

حرکت دسته‌جمعی

از آن‌جا که مردم حق نداشتند در جایگاه ویژه مقدس پرستشگاه مراسم دینی را به‌جای آورند، تشریفات دینی در فضای آزاد، جای خود را به حرکات دسته‌جمعی و جشن‌های بزرگ، به‌ویژه در مصر داد. مردان فلوت و زنان، کروتالا^۱ (آلتی شبیه قاشقک) می‌نواختند. هنگامی که فرعون و درباریان در این مراسم شرکت می‌جستند، تشریفات به‌صورت جشن‌های ملی گسترده‌ای درمی‌آمد. در این‌جا باید از جشن سالانه مین^۲ یاد شود که خدای حاصلخیزی در مصر بود. فرعون درحالی‌که سوار بر عماری باشکوه خود بود و به‌وسیله شاهزادگان و کارمندان عالی رتبه حمل می‌شد به معبد می‌رفت و هنگامی که به کنار معبد می‌رسید، درها را با وقار تمام می‌گشودند و سرودی همراه با رقص می‌خواندند، تندیس مقدس را از اتاق داخلی برمی‌داشتند و به‌توسط بیست و دو کاهن در جای دیگر می‌گذاشتند. فرعون همراه با ملکه خود، در رأس جمعیت حرکت می‌کرد و گاو سفیدی که مظهر مین بود، در کنار او قرار می‌دادند. قرصی مانند قرص خورشید که بر فراز آن دو پر نهاده بودند، در میان شاخ‌های این گاو می‌درخشید. جمعیت به‌سوی ضریحی که برای این مورد خاص برپا شده بود، به حرکت درمی‌آمد و در هر بار توقف، مراسم رقص و آواز اجرا می‌شد. نزدیک ضریح، فرعون چندبار پوشش سر و جامه‌های تشریفاتی خود را عوض می‌کرد که این به نشانه نیروهای متعدد بارور و خلاق خدایان بود.

گاهی در طی این مراسم، نمایش‌هایی اجرا می‌شد، که یادآور جنبه‌های برجسته یکی از خدایان بود. کاهنان بابل نیز در طی مراسمی که برای مردوک خدای خود برپا می‌کردند، نمایش‌های مقدسی که حاکی از مرگ و رستاخیز مردوک بود، نشان می‌دادند. اگرچه هیچ سند کتبی از آن زمان، در این مورد، نمانده است، ولی می‌توان فرض کرد که در این نمایش‌های هیجان‌انگیز و موسیقی سهم عمده‌ای داشته است. [۱۱۹]

رقص در اساطیر شرق باستان

رقص در نزد اقوام، به‌منزله نیروی آفریننده کیهانی و آهنگ جهان و تقلیدی از بازی آسمانی آفرینش است. رقص‌های دَوْرانی از مسیر خورشید در آسمان پیروی می‌کند و نیز به مفهوم چرخیدن به دور محل مقدسی را نشان دهد. رقص‌های با شمشیر و رقص‌های چوبی^۳، حرکاتی سحرآمیز برای کمک کردن به خورشید در حرکات دَوْرانی آن، به‌ویژه در بهار است. رقصیدن در پیرامون یک شیء، آن را در دایره سحرآمیز قرار می‌دهد و آن شیء را هم حفاظت و هم تقویت می‌کند. رقص با زنجیر، نماد پیوستگی نرینه و مادینه، آسمان و زمین است. رقص‌های پرهیجان، یا رقص‌های پرپیچ و خم،

1. Krotala

2. Min

3. Morris

احتمالاً قدرت بخش و همچنین جهت دفع شر و نیروبخشیدن به شیء در مرکز بود، یا در هنگامی که دوشیزه‌ای در وسط قرار داشت و نیز دسترسی به هدف و مرکز و هر دو، نشانه یک هدف، خواه در آشنا ساختن به مراسم، خواه بازیافتن بهشت بود.

رقص‌های رشته‌ای یا طنابی (پیوسته)، رشته آریادنه^۱، یا دانش پنهان را مجسم می‌کند که راه ورود و خروج به دالان پیچ در پیچ را نشان می‌دهد. طناب یا ریسمان نیز به عنوان بندناف است. در هندویی، رقص شیوا، حرکت جاودانی گیتی و آهنگ کیهان و بازی آفرینش با شیوا به عنوان آفریننده و حفاظت‌کننده و نابود سازنده جهان است. شیوا بر روی دیو مغلوب هرج و مرج و ماده و برفراز جهل مغلوب می‌رقصد و رقص، نماد رهایی بعد از نابود ساختن توهم است. اما هنگامی که شیوا بر روی چهره کودکی آرمیده می‌رقصد، رقص او به اندازه‌ای سبک است که کودک زیر پایش را نمی‌آزارد. بسیاری از خدایان هندویی با رقص و موسیقی ارتباط دارند. مرگ در اوپانیشادها^۲، به صورت رقص است. در رقص‌های مربوط به شیوا، آهنگ طبل، پایان عصر کیهانی را نشان می‌دهد. در رقص‌های پرشور مربوط به جشن‌های دیونوسوس/باکوس^۳، رقص، دارای نمادگرایی هرج و مرج احساسات است دیونوسوس در هنر باستانی به‌طور گسترده‌ای نشان داده می‌شود و در نقاشی‌های بر روی ظروف از یونان، یک عصای مقدس به نام تورسوس^۴ را در دست دارد. این نشانه‌ها نیز متعلق به پیروان مرد و زن او، یعنی ساتیرها^۵ و باکانت‌ها^۶ است. باکانت‌ها غیر از سنج زدن و نواختن دایره زنگی، ممکن است مارهایی در دست داشته باشند، که ظاهراً بخشی از مراسم دیونوسوسی بوده است.

در جاهایی که ادیان توحیدی وجود دارد، رقص دَورانی از رقص فرشتگان در پیرامون تخت خداوند تقلید می‌کند. در عیسویت در کتاب مکاشفات یوحنا رقصی دَورانی وجود دارد که در آن، دوازده حواری در پیرامون عیسی که در وسط قرار دارد، می‌رقصند که آن را رقص «رازواره‌ای» می‌خوانده‌اند. در اسلام، درویشان، چرخیدن یک سیاره را در حول محور خود و در پیرامون خورشید، و نیز دوره‌های هستی و چرخش به دور آن‌ها را از طریق روح مجسم می‌کنند. [۱۲۰]

داوود، پادشاه اسرائیل و نی‌نواز و مؤلف فرضی مزامیر و تصور پیشین عیسی در تورات، تاجی شاهانه بر سردارد و یک ابزار موسیقی سیم‌دار را که معمولاً چنگ است می‌نوازد، یا در کتاب‌های مزامیر در قرون وسطی، او را به‌صورتی مجسم کرده‌اند که یکی از ابزارهای موسیقی به نام قانون را می‌نوازد. [۱۲۱]

به هر حال وجود ابزارهای موسیقی در رقص، دلالت بر خوشبختی دارد. بعضی از ابزارهای بادی جنبه نرینه و بسیاری از ابزارهای سیم‌دار نشان‌دهنده حالت مادینه هستند.

1. Ariadne

2. Upanishads

3. Dionysius/ Bacchus

4. Thyrsus

5. Satyrs

6. Bacchants

بس^۱، کوتوله- خدای مصری، حامی موسیقی و رقص بود. آپولون^۲، خدای مربوط به دوره پیش-هلنی، که به‌طور گسترده‌ای او را در هنر همه ادوار، از سده هفتم پیش از میلاد در یونان گرفته تا بعد، می‌بینیم، به‌عنوان رهبر و الهام‌بخش الهه‌های موسیقی و هنر، تاجی از برگ غار بر سر دارد و یک آلت موسیقی سیم‌دار، مناسب با زمان را می‌نوازد و بر روی نقاشی‌های ظروف سفالی یونانی آلت موسیقی مزبور، نوعی عود kithara و در دوره رنسانس، ویولون شش سیم قدیم، یا آلت موسیقی مشابهی است. در هنر چین کهن، نمادهای چهار هنر عبارت بودند از عود (یا قانون)، کتاب (با قلم‌مو)، دو طومار (نقاشی و خوشنویسی) و یک صفحه شترنج بود. [۱۲۲]

هاتور، گاو-الهه مصری که او را مادر آسمانی فرعون می‌دانستند، الهه عشق و موسیقی و رقص بود و در دوره بطلمیوسی با آفرودیت/ ونوس یکسان شمرده می‌شد و در این نقش، دارای جفجغه و منات^۳ بود.

موسیقی و رقص نیز به‌عنوان وسیله‌ای جهت ایجاد جذبه و خلسه و هذیان‌های اسرارآمیز به‌کار می‌رفته است. نمونه‌های بسیاری از آن را در تورات می‌بینیم. عطش بشر برای مطالب عرفانی، سیری‌ناپذیر است. در این مورد باید به رؤیاهای پیامبران اسرائیل و حالات شوق و جذبه پرستندگان دیونوسوس (باکوس خدای شراب)، هیجان‌ات پیروان آستارته (الهه سوریه‌ای) و حتی رقص‌های دراویش امروزی و رقص‌های شمن‌پرستان سیبری توجه شود. [۱۲۳]

موسیقی و جادوگری

در تورات، با توجه به قصه‌ای درباره شائل^۴، از اهمیت شفابخش موسیقی در طرد ارواح خبیثه آگاه می‌شویم. در دوره‌ای که اختلالات روحی را منسوب به ارواح خبیثه می‌دانستند، ارزش موسیقی و جادوگری را به‌آسانی می‌توان درک کرد. هنگامی که شائل افسرده حال می‌شد، از چنگ کمک می‌گرفت. در تورات در کتاب اول سموئیل باب شانزدهم چنین آمده است: «و واقع می‌شد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شائل می‌آمد که داوود برپط گرفته و به‌دست خود می‌نواخت و شائل را راحت و صحت حاصل می‌شد و روح بد از او می‌رفت.»

همان‌گونه که کاهنان موسیقیدان، یکی از طبقات مذهبی را تشکیل می‌دادند، رامشگران به مقام سلطنت وابسته بودند. از زمان سومری‌ها به بعد، اشارات مداومی به رابطه میان موسیقی و داستان‌های حماسی می‌یابیم، گذشته از این، میان معیارهای مذهبی، اجتماعی و هنری عصرهای متوالی تشابهات شگفت‌انگیزی وجود دارد. در این مورد باید از یونان (پایان هزاره دوم پیش از میلاد)، و از هند (در حدود صد سال بعد از آن)، و اقوام ژرمنی (از قرن چهارم تا ششم میلادی)،

1. Bes

2. Apollo

3. Menat

۴. Shaul، شائل نخستین پادشاه اسرائیل بود که پیش از داوود حکومت می‌کرد.

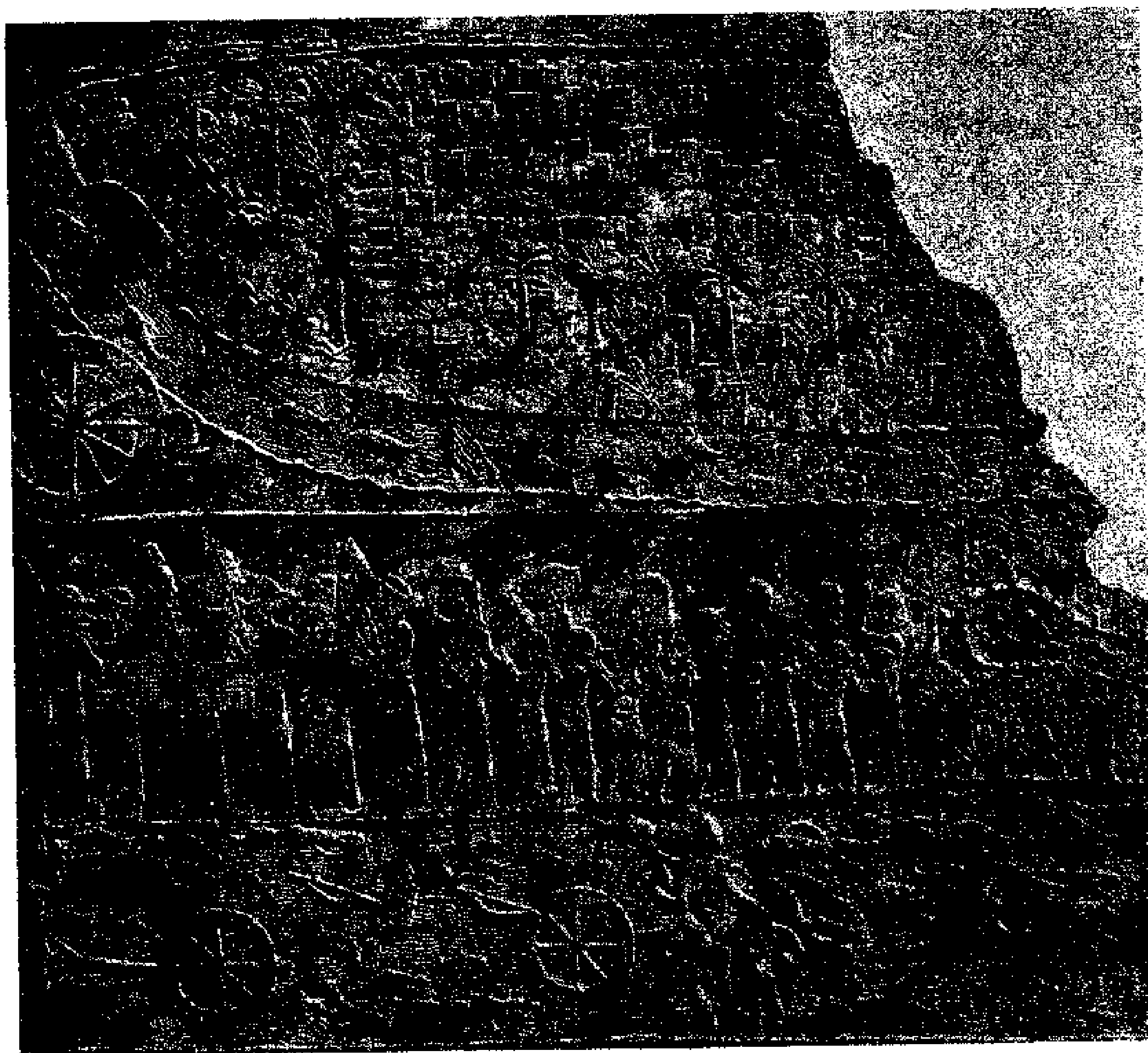
«اعصار قهرمانی» در سوئد (ربع اول هزارهٔ سوم پیش از میلاد)، نام برد. هر یک از این تمدن‌ها افسانه‌هایی به صورت اشعار حماسی خلق کردند که مردم آن‌ها را از بر، یا به احتمال قوی به صورت سرود می‌خواندند. طبقات حاکمه خواستار شکوه و جلال بودند و از این‌رو، از رامشگران می‌خواستند که اشعاری بسازند و ضمن آن‌ها از اقدامات دلیرانهٔ پادشاهان و امیران ستایش کنند. از این حکایات در پذیرایی از مهمانان در جشن‌هایی که به توسط فرمانروایان برپا می‌گشت، استفاده می‌شد و احتمالاً، آن‌ها را، همراه عود یا بربط می‌خواندند. [۱۲۴]

پس وظیفهٔ موسیقی عبارت از منعکس ساختن عظمت و قدرت سلطنت بود. پادشاه عیلام کوتیک اینشوشی‌ناک^۱ گروهی رامشگر داشت که پیوسته در پای قصر او آهنگ‌هایی می‌نواختند. پادشاهان و فراعنه، گذشته از نگهداری رامشگران، آوازخوانان و رقاصان و نیز گروه آوازخوان معبد را، که صیت شهرت آن‌ها سراسر کشور را فرامی‌گرفت، در اختیار داشتند. در طی جشن‌ها و ضیافت‌های باشکوه دربار، این هنرمندان، گوش مهمانان را با آهنگ‌های خود نوازش می‌دادند. جالب توجه آن‌که، پس از پایان لشکرکشی پادشاه مغلوب می‌بایستی نه تنها از زنان و ثروت‌ها، بلکه از دسته‌های آوازخوان و نوازندهٔ خود چشم‌پوشد. یک نقش برجستهٔ دیواری از نینوا (موجود در موزهٔ بریتانیا)، دقیقاً نقش چنین تسلیمی را نشان می‌دهد. گروه موسیقیدانانی که تسلیم کرده بودند، به دوازده نفر می‌رسیدند و به دنبال آن‌ها، عده‌ای مرکب از نه کودک و شش زن دیده می‌شوند. [۱۲۵]

از این زمان به بعد، مشاهده می‌شود که اشراف و طبقات ثروتمند و بالای اجتماع، از دربار تقلید می‌کنند و این‌گونه رسم‌ها را تشویق می‌نمایند. این نکته مسلماً در مورد موسیقی در بین‌النهرین و به‌ویژه مصر نیز صادق است که در آن‌جا، ظاهراً، همهٔ طبقات جامعه با شوق و ذوق از موسیقی طرفداری می‌کردند. تصویرهای فراوان رامشگران در نقاشی‌های مصری حاکی از این اهمیت است. حتی موسیقی را در زمینهٔ کشاورزی نیز به کار می‌بردند. درو کردن، میوه‌چینی و انگورچینی همگی همراه با آواز خوانی و نواختن ابزارهای مختلف موسیقی انجام می‌گرفت. در نیمهٔ روز در مهمانی خانواده‌های ثروتمندان، هنگامی که دوشیزگان غذا را می‌آوردند، رامشگران نیز آوازخوانان و پایکوبان وارد می‌شدند. گاهی نیز یک بند باز، به آنان می‌پیوست و اشعاری در ستایش مهمان و یا خدایان بالبدیهه می‌خواند.

مصریان ثروتمند، که دوست داشتند تجملات زیبا و آثار هنری گرانبها را در پیرامون خود بگذارند، بسیاری از اوقات فراغت خود را به گوش دادن به فلوت و بربط می‌گذراندند. از سوی دیگر، زنانشان، چنگ یا عود را ترجیح می‌دادند. همین نکته دربارهٔ توانگران بابل و آشور صدق می‌کند. گذشته از این، از مراسم بابلی‌ها در همهٔ شهرهای بزرگ شرق مدیترانه تقلید می‌شد.

به نظر می‌رسد که در بین‌النهرین افراد عادی نیز به اندازهٔ طبقات اشراف به موسیقی علاقه نشان می‌دادند و از هر جشنی، به عنوان بهانه‌ای برای شادی و آوازخوانی استفاده می‌کردند. یک متن



موسیقی نوازان عیلامی در مراسمی به هنگام فتح شهر مدکتور (Madaktu).

سومری که جشنی را به افتخار الهه ایشتار توصیف می‌کند چنین آمده است: «مردم کیش می‌رقصند و سیستراها یا جغجغه‌های خود را در دست چپ به صدا درمی‌آورند، مرکز شهر بر اثر صداهای سنج‌ها می‌لرزد و از نقاط دور، صدای نی و طبل به گوش می‌رسد.»

گاهی موسیقی برای مقصدی غیرعادی به کار می‌رفت. هنگامی که آشور بانی پال می‌خواست قصر خود را بسازد، به پادشاهان عربستان که مغلوب او شده بودند، دستور داد که «اسباب کار کارگران را با خود حمل کنند و کلاه کارگران را بر سر بگذارند. آن‌ها، روزها را به خشت‌زنی و کارهای اجباری می‌گذراندند و در ضمن کار، برای آن‌ها موسیقی می‌نواختند. بدین ترتیب، کار ساختن بنا را با شادی و طرب به پایان رساندم.»

در ضمن باید گفت که از موسیقی نه تنها برای مشغول داشتن کارگران استفاده می‌شد، بلکه روشی بود که بدان وسیله، کار به‌طور هماهنگ و با رضایت خدایان صورت می‌گرفت. [۱۲۶]

موسیقیدانان، مقام و وظایف آنها

در جوامعی که موسیقی در آن سهم فعالی داشت طبعاً پیشه موسیقیدانی به سرعت جنبه مستقل به خود گرفت. حتی چنگ‌نوازان و آوازخوانانی را که تصویر آنها را بر نقوش سومری می‌بینیم وابسته به سازمان‌های قانونی بودند. هر چند معلوم نیست که عضویت در این سازمان‌ها از طریق اصل و نسب یا وابسته به شرکت افراد بوده است.

مقام موسیقیدان مربوط به وظیفه او بود. هرگاه او وابسته به معبد بود، عضو سلسله‌مراتب کاهنان به‌شمار می‌آمد و اگر برای خدای مهمی آواز می‌خواند، اعتبار او به مراتب افزایش می‌یافت. در حرکات دسته‌جمعی در رأس قرار می‌گرفت و مقام کاهنی او، خودبه‌خود، وی را پایین‌تر از خدایان و پادشاهان و در نتیجه، بالاتر از دبیران قرار می‌داد. اگر رئیس دسته آوازخوانان بود، مقام او همپایه وزیر دربار یا رئیس خواجه‌سرایان بود.

بسیاری از زنان آوازخوان و رقاص از معشوقه‌های خدایان به‌شمار می‌رفتند و قلمرو آنها محدود به جای مقدسی بود که برای الهه‌ها در نظر گرفته می‌شد و در آنجا، هیأتی از روسپی‌های مقدس را تشکیل می‌دادند. به‌نظر می‌رسد که چنین رسمی در معبد هاتور^۱، خدای مصری و خواهر او آفرودیت یونانی و ایشتار بابلی وجود داشته است. شاید تصور رود که این‌گونه ارتباط برای دختران جوان شرم‌آور بوده باشد، اما عکس قضیه صادق است. به عقیده اوولا^۲، دانشمند ایتالیایی، روسپی‌ها یا خدمتکاران الهه، مظهر رازهای عشق جسمانی بودند و با شرکت کردن در مراسم سحرآمیز، نوعی پیوستگی روحی را که مظهر وحدت جسمانی پیروان الهه با او بود را نشان می‌دادند و بدین طریق، فضیلت الهه را به کسانی که با آنها در این مراسم شرکت می‌جستند، منتقل می‌کردند. این دوشیزگان را «پاک» و «مقدس» می‌نامیدند.

در هندوستان و سوریه رقاصه‌های معبد نیز به‌منزله روسپی‌های خدایان به‌شمار می‌آمدند. اوولا همچنین می‌نویسد که حتی، خانواده‌های اشرافی افتخار می‌کردند که دخترانشان را از کودکی وقف خدمت به معبد کنند. اگر پیوستگی میان موسیقی و عشق را تا به این حد مورد بحث قرار می‌گیرد از این لحاظ است که حرفه رامشگری از قدیم‌ترین دوره‌ها، با روسپی‌گری رابطه نزدیک داشته است. در بعضی از مجامع شرقی، داشتن صدای دلپذیر از سوی دختری موجب پذیرفته شدن او در جمع معشوقه‌های سلاطین می‌شد. [۱۲۷]

آوازخوانانی که در خنریت^۳ (مقدس‌ترین بخش یک زیارتگاه یا قصر) خدمت می‌کردند، می‌بایستی در معبد مقیم باشند. رهبر آنها، به‌نام «معشوقه آسمانی خداوند»، نامیده می‌شد. همسر واقعی خداوند، خود ملکه بود که وظیفه داشت رهبری دسته روسپی‌های آوازخوان را به‌عهده

بگیرد. موسیقیدانان بسیاری نیز در دربار استخدام می‌شدند که بسیاری از آن‌ها دارای مقامات ارجمندی بودند. در واقع، با نام‌های برخی از موسیقیدانان درباری در مصر و سومر آشنا هستیم. در مصر، رهبر نوازندگان سلطنتی که در زمانی میان سال‌های ۲۷۲۳ و ۲۵۶۳ پیش از میلاد می‌زیست، همره^۱ نام داشت. بازرس آواز در حدود ۲۴۲۳ پیش از میلاد اسنف فرونوفر^۲ اول بود که به‌عنوان وزیر خزانه‌داری نیز می‌بایستی هر روز به حضور فرعون بار یابد. معشوقه‌های فرعون وظیفه مواظبت از گروه رقاصان و نظارت بر مراسم را برعهده داشتند.

به نظر می‌رسد که موسیقیدانان مانند امروز، کار خود را با درجات مختلفی از موفقیت و مطابق استعداد و مقام خود انجام می‌دادند. گاهی مورد احترام قرار می‌گرفتند و زمانی از آنان با حقارت یاد می‌شد، مثلاً درباره تنی چند از چنگ‌نوازان مصری می‌شنویم که به‌سبب شکمبارگی در ضیافت‌های سلطنتی از مقام خود عزل شدند. نکته جالب این است که سر چنگ‌نوازان مصری را به‌عنوان تقدیس می‌تراشیدند و بسیاری از آنان نیز کور بودند.

در نقاشی‌های دیواری مصری اندام‌های زیبای نوازندگان زن را می‌توان دید. اما جنبه دیگری نیز وجود دارد که موجب شگفتی می‌شود. چنگ‌نوازان و فلوت‌زنان، همگی، ملبس هستند و حال آن‌که، عودنوازان تقریباً همیشه برهنه‌اند. آیا می‌توان نتیجه گرفت که عود مانند چنگ مقامی ارجمند نداشته یا، به قصد دیگری به کار می‌رفته است. این غرابت جامه به‌طور مکرر، در نقاشی‌های مصری به چشم می‌خورد. خلاصه آن‌که رامشگران در هر سطحی در حیات جامعه نقش داشتند. از اشراف دربار یا معبد تا آوازه‌خوانان و آهنگ‌نوازان دهکده، قطع نظر از آوازه‌خوانان دوره‌گرد که همراه با جنگجویان و بازرگانان یا کاملاً تنها در روستاها می‌گشتند، حرفه موسیقی در آن روزگاران گذشته تقریباً مانند روزگار ما متنوع بوده است. [۱۲۸]

ابزارهای موسیقی کهن

اکنون معلوم شده است که بیش‌تر ابزارهای موسیقی که از اقوام مدیترانه‌ای به ما به ارث رسیده، در اصل، از بین‌النهرین باستان بوده است. در سومر و مصر، چنگ، یک ابزار سلطنتی بوده است. دو نوع چنگ سومری وجود داشته است: عمودی و افقی. چنگ عمودی بی‌شبهت به چنگ روزگار ما نبود. آن را به سینه می‌چسبانده و تارهای آن را با انگشت به صدا درمی‌آوردند. اما، چنگ افقی را با مضراب می‌نواختند. در موزه بریتانیا یک چنگ یازده‌سیمی متعلق به ملکه شوباد^۳ دیده می‌شود. سر آن، به‌صورت جانوری است که در آن سنگ‌های گرانبها و لاجورد نشانده‌اند. عود گردن‌دراز سومری تاریخی به قدمت دوهزار سال پیش از میلاد دارد. این عود دو یا سه سیم داشت و آن را با مضراب می‌نواختند و بدنی کوچک به‌شکل یک نیم‌گلابی داشت. ابزارهای بادی بین‌النهرین شامل

1. Hemreh

2. Snefrounofre

3. Shubad

فلوت و شیپور اولو^۱ بود که یک ابزار دولوله‌ای بود که نیای قره نی به‌شمار می‌آید. [۱۲۹]

از ابزارهای ضربی باید از بالاک^۲ نام برد که یک طبل بزرگ بوده است (اصطلاحات موسیقی سومری هنوز برای پژوهشگران ناشناخته است). بر روی بالاک، تندیس‌هایی از یک قوچ را قرار می‌دادند که علامت إآ^۳، الهه دفع ارواح خبیثه بود و بالاک را وقف او می‌کردند. بر طبق اسناد آن زمان، صدای بمی که از آن برمی‌خاست، شبیه صدای گاو وحشی بود. همچنین طبل‌های کوچک‌تری به‌شکل مخروط یا استوانه وجود داشت و دایره‌زنگی‌ها، مستطیل یا مدور بود. سایر ابزارهای ضربی عبارت بودند از سنج و دهل و نقاره و سیستروم (جفجغه).

در مصر، ابزارهای موسیقی مورد استفاده از عصر اهرام عبارت بود از فلوت، قره‌نی دولوله‌ای (دو لوله‌تین به‌هم پیوسته) و البته چنگ. آن‌ها را به‌تنهایی یا دوگانه یا سه‌گانه می‌نواختند. با وسعت یافتن مصر، تنوع ابزارها افزون شد. مثلاً چنگ به‌صورت کوچک‌تر و قابل حمل درآمد، یا بزرگ‌تر شد و آن را بر پایه‌ای قرار دادند. گاهی هم تارهای زیاده‌تری به آن می‌افزودند. این نوع چنگ را با طرح‌های گل و بوته و هندسی می‌آراستند و بدنه آن را چنان می‌ساختند که انتهای آن به‌صورت سر آدمی درمی‌آمد. ظاهراً مصری‌ها برای به‌صدا درآوردن به‌جای مضراب، از انگشتان خود استفاده می‌کردند. بربط و کیتهارا^۴ نیز به‌شکل‌های گوناگون بودند. کیتهارا، قابل حمل بود و تنها پنج سیم داشت، نوع دیگر آن، به‌اندازه جثه یک آدم بود، و آن را دو نوازنده به‌حال ایستاده می‌نواختند. عود مصری دارای چهار سیم بود، ولی صرف‌نظر از این اختلاف، به نوع مصری خود شباهت داشت و بدنی کوچک و گردنی دراز داشت.

فلوت نیز از لحاظ اندازه و وسعت صدا تکامل یافت. اولو در این زمان عبارت از دو لوله‌تین بود که یک زاویه حاده را تشکیل می‌داد. قره‌نی دولوله، از دو لوله متوازی ساخته می‌شود و طبل در مصر، کم‌تر از سومر به‌کار می‌رفت، ولی دایره‌زنگی، به‌صورت‌های مدور و مستطیل باقی مانده است.

کروتالا^۵ مانند جفجغه، وقف خدای هاتور بود و به قاشق‌های زمان ما شباهت داشت و از دو قطعه چوب یا عاج بر روی زنجیری ساخته شده بود. سیستروم (جفجغه)، از دو دایره کوچک فلزی تشکیل می‌شد. بالاخره، باید از ابزاری نام برد که اصل و منشأ آن ناشناخته مانده است - یعنی ارغنون. به‌نظر می‌رسد که هیدرولیس^۶ (ارغنون آبی)، در قرن سوم پیش از میلاد، به‌توسط مردی مصری نام کتزیبیوس^۷، اهل اسکندریه ساخته شده باشد. نام ارغنون آبی از دستگاهی گرفته شده که به‌وسیله آب کار می‌کرد و هوا را وارد لوله‌ها می‌ساخت. از این ابزار در رُم، در مسابقات گلاادیاتورها استفاده می‌شد. [۱۳۰]

1. Aulo

2. Balag

3. Ea

4. Kithara

5. Krotala

6. Hydraulis

7. Ktesibios

ابزارهای دسته‌جمعی

آیا اصوات مربوط به ابزارها را چگونه هماهنگ می‌کردند. موسیقیدانان، فرضیه‌های مختلفی را عرضه کرده‌اند که اگرچه بسیار جالب توجه هستند، ولی هنوز در حیطه حدس و گمان قرار دارند. اما به اثبات رسیده است که حتی در زمان سومری‌ها، رامشگران از درهم آمیختن صداهای مختلف لذت می‌بردند. در آشور، از ابزارهای دسته‌جمعی در مراسم و تشریفات استفاده می‌کردند. در فلسطین، در زمان سلطنت سلیمان، به‌هنگام ساختن معبد اورشلیم، صدوبیست شیپورزن، مشغول نواختن بودند.

به نظر می‌رسد که موسیقیدانان باستان در به کار بردن ابزارها با اصوات هماهنگ دقت خاصی نشان می‌دادند. البته اغراق است اگر گفته شود که به مانند امروز ابزارهای هماهنگ به کار گرفته می‌شد، ولی قطعاً در تلفیق آهنگ‌های گوناگون سعی می‌کردند. هرگاه ملاحظه شود که اقوام بدوی امروزی نیز بدون هیچ‌گونه زمینه فرهنگی در به کار بردن آهنگ‌های مختلف به شکل هم‌زمان، سعی می‌کنند به طور معقول می‌توان نتیجه گرفت که تمدن‌های بزرگ گذشته، با اقدامات شگفت‌انگیز خود در زمینه‌های مهندسی، تندیس‌سازی، پزشکی، ریاضی و نجوم، حتماً برای تلفیق آهنگ‌ها نیز کارهایی انجام می‌داده‌اند.

اداره کردن هیأت نوازندگان هنری است که به روزگاران گذشته بازمی‌گردد، ولی مصریان بودند که طی سده‌ها، این هنر را به کمال رساندند. در واقع، وظیفه رهبر هیأت نوازندگان، دشوارتر از وظیفه رهبر ارکستر در روزگار ما بود، زیرا هیچ‌گونه نوت موسیقی در برابر خود نداشت. و بنابراین، وظیفه او، یادآوری نوازندگان از آهنگ بود. البته نباید تصور کرد که این اشارات، تنها، یک سلسله حرکات مبهم بوده است. برعکس، اشارات مزبور حاکی از یک نظام مفصل و دقیق حرکات دست و انگشتان بوده که نوازندگان و یا آوازه‌خوانان آن‌ها را عیناً دنبال می‌کردند. [۱۳۱]

دانش آبیاری و سفالگری

در میان لوحه‌های بازمانده از روزگار حموربی، لوحه‌هایی یافت می‌شود که در آن، این پادشاه، به فرمانداران خود، در مورد حفر ترعه و مجراهای آبی و لایروبی آن‌ها دستورهای داده است. بسیاری از پادشاهان بابل در مورد حفر این ترعه‌ها به خود بالیده و غالب آن‌ها به حفر ترعه‌هایی اقدام کرده‌اند. جلگه حاصلخیز بین‌النهرین، می‌بایستی خوب آبیاری شود.

یکی از بزرگ‌ترین هنر سومری‌ها، آن بوده که شبکه‌یی از ترعه‌ها را در این سرزمین حفر کرده‌اند و این کار به دو منظور صورت می‌گرفته است. نخست آن‌که هم آبیاری زمین تأمین شود و هم وسیله ارتباط آبی صورت گیرد. و این خود موجب پیشرفت بازرگانی و داد و ستد می‌شد. مشاهده شده است که فرمانروایان باستانی لاگاش^۱، که بارها به فتوحات خود افتخار کرده‌اند در مورد حفر ترعه‌ها نیز به خود بالیده‌اند. سومری‌ها و جانشینان سامی نژاد آن‌ها مردمانی بازرگان و معامله‌گر بوده‌اند بخش اعظم صادرات آن زمان که مشتمل بر غلات، خرما و رمه‌های گاو و گوسفند بود از طریق همین آبراه‌ها به نقاط دیگر برده می‌شد. درست است که اختراع پول و سکه به مردم لودییه (لیدی^۲) نسبت داده می‌شود ولی این کار در واقع، پیش‌زمینه سومری داشته است که تجارت آن‌ها مستلزم چنین ابداعی بوده است. در واقع سومری‌ها در باب مسئله مقادیر و اوزان بر همه اقوام باستانی مقدم بوده‌اند. وزنه‌هایی که آن‌ها به کار می‌بردند و اینک به دست آمده است به شکل شیر و مرغابی است و برخی از آن‌ها نوشته‌هایی بر روی خود دارند.

از میان صنایع، سفال‌سازی و لعاب دادن سفال و شیشه‌سازی نیز متداول بود. صنعت رنگ کردن

1. Lagash

2. Lydia

فلزات و ساختن مواد رنگی و داروها و صابون نیز مرسوم بود. یک متن مهم مربوط به شیمی از آن زمان به دست آمده که مربوط به ششمین پادشاه سلسلهٔ کشور-دریا بوده است و به صورت لوح میخی کوچکی است و در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود. در این لوحه دستور ساختن ظروف گلی و نیز دستور تهیه لعاب، به صورت استفاده از مس و سرب و نیز طریق رنگ آمیزی گل پخته آورده شده است. البته مطالب این دستورها به صورت رمزی نوشته شده است و شاید این بدان جهت است که اسرار دانش مخفی خود را نمی‌خواسته‌اند برملا سازند و یا از آن جهت که خود کیمیاگری که پدر دانش شیمی بوده است با تعبیرات پیچیده و غامض نوشته می‌شده است. [۱۳۲]



کیمیاگری

دانش کیمیاگری

کیمیاگران در کتاب‌های خود، از اشارات مبهم و مفاهیم رمزی کمک می‌گرفتند. اما در آن رموز و اشارات، مطالبی فلسفی می‌یابیم که تقریباً معادلی برای دین است. سفر پژوهشی کیمیاگر برای گرفتن نتیجه، با آن که مربوط به یک فرایند شیمیایی بود، ولی در واقع جستجویی برای مفهوه باطنی و درونی سراسر جهان ماده به‌شمار می‌رفت. کیمیاگر در واقع، سهم خود را نسبت به دانش اقوام کهن، به‌همان اندازه انجام می‌داد، که کمک او به تکامل علم شیمی چنین می‌کرد.

البته هنر کیمیاگری نخست در اسکندریه متبلور شد و بعدها از طریق امپراتوری روم و سپس به توسط اعراب ادامه یافت. این دانش به‌وسیلهٔ اقوام کهن به روزگار ما انتقال یافت. [۱۳۳]

در سرتاسر تاریخ، دربارهٔ ارتباطات فلزات با قوای طبیعی و خدایان، بررسی‌های بی‌شماری انجام یافته است. نتیجهٔ این ارتباطات در کیمیاگری بسیار مهم بوده است زیرا، فلزات را با سیارات مربوط می‌دانستند. مس با ونوس^۱ (زهره) ارتباط داشت و به‌همین ترتیب این الهه با قبرس^۲ (به‌معنای مس) و بدین صورت، با اندیشهٔ متداول در دریای اژه مربوط بود. نقره در رابطه با ماه بود که سفیدی آن شاید علت عمدهٔ این ارتباط باشد.

ارتباط آهن با مارس (مریخ) ظاهراً اعتقادی متأخر است، زیرا کشف آهن، اندکی پیش از ۲۰۰۰ پیش از میلاد و از ناحیهٔ قفقاز بود. در بین‌النهرین، مریخ را با عنوان نرگال^۳، یعنی خدای جنگ یکی می‌دانستند. شاید این امر، مربوط به رنگ ستارهٔ مذکور باشد که به‌نظر مانند آتشی دوردست می‌آید.

1. Venus

2. Cyprus

3. Nergal



کیمیاگر در کارگاه خود.

فلسفه‌های اساسی مربوط به کیمیاگری به صورت آداب دینی در آمد و چنان با ستاره‌شناسی کهن مربوط شد که می‌توان گفت دین بابلی‌ها در زمینه آن قرار داشت. دانش کیمیاگری به مانند عقیده نیمه‌پنهانی بود که تنها عده معدودی معنای واقعی آن را درک می‌کردند، زیرا کاهنان آن‌ها را با خط میخی و گاه با خط هیروگلیف می‌نوشتند به‌طوری‌که، توده‌های بی‌سواد مردم، قادر به خواندن و درک آن نبودند.

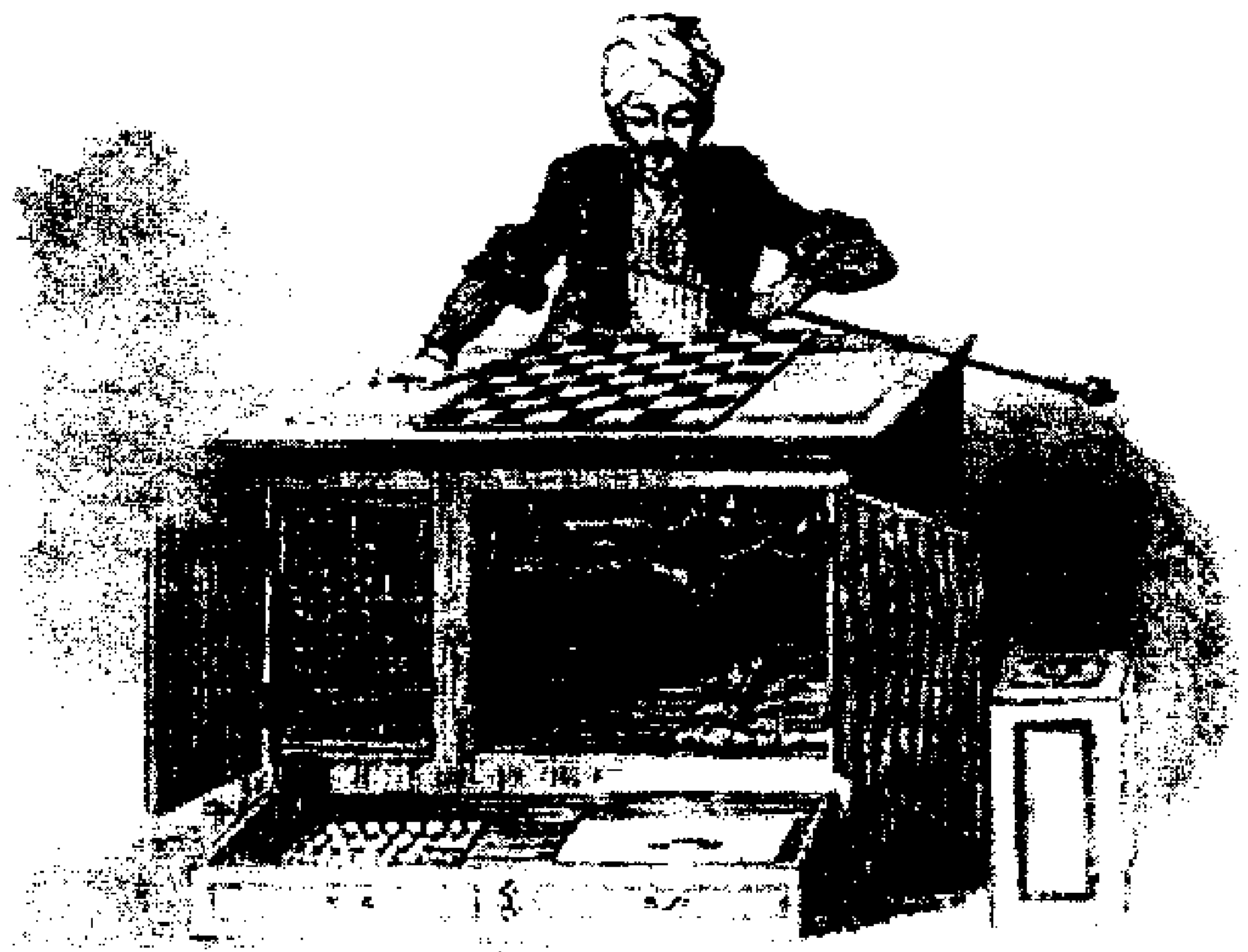
اسکندریه محل تلاقی ملت‌ها بود و در این بندر بزرگ، همه‌گونه اندیشه‌ای وجود داشت که به صورت عرفان کیمیاگرانه درآمد و دانشمندان در آن سامان و نیز در یونان فیلسوفان و ریاضی‌دانان

بزرگی پرورش داده بودند، که به ساختار کیهان علاقه‌مند و به ساختار اتمی ماده دست یافته و به این نتیجه رسیده بودند که ساختاری عنصری باید وجود داشته باشد. عناصر فرضی عبارت بودند از زمین، هوا، آتش و آب، که این خود، توصیف معقولی از طبیعت به دست می‌داد و دانشمندان و کیمیاگران کهن با توجه به چهار عنصر و اخلاط چهارگانه عمل می‌کردند. [۱۳۴]

پس از آن‌که ایران، سوریه و عراق به صورت قسمتی از دستگاه خلافت در آمد، بخشی از اعتقادات مانویان و نسطوریان وارد اعتقادات کیمیاگران شد و بدین ترتیب، زمینه برای یک مکتب کیمیاگری ایرانی فراهم آمد و به نام یکی از دانشمندان مشهور ایرانی به نام جابر بن حیان برمی‌خوریم که در علم کیمیا تبحر داشت. پدرش در داروسازی تخصص داشت و ضمن سفرهای خود در شهر تونس اقامت گزید و ظاهراً جابر در آن‌جا به دنیا آمد. وی پس از مرگ پدر تحقیقات خود را در زمینه پزشکی ادامه داد و علاقه‌مند به تجزیه و ترکیب شد و سرانجام، به عنوان فیلسوف و کیمیاگر شهرت یافت. جابر عضو یک نهضت صوفی‌گری بود که حکمت را از راه اندیشه می‌جست و این امر، به وحدت وجد آمیز با اندیشه مربوط به خداوند منتهی شد. [۱۳۵]

گفته شده است که دو سده پس از مرگش، از ویرانه‌های خانه او بازمانده آزمایشگاهی که حاوی هاوونی جهت کوبیدن و نرم کردن ذراتی بود به دست آمد و معلوم شد که از طلای ناب بوده است. همه آثار پزشکی و کیمیاگری و نیز آثار بعدی فرقه اسماعیلیه را از آن او دانستند. از طریق آثار جابر، پیشرفت‌های علمی واقعی صورت گرفت. تهیه اسیدنیتریک و نمک‌های کمیاب گوناگون و نیز اکسیرها و تقطیر بسیاری از مواد طبیعی را به او نسبت داده‌اند.

یکی از دانشمندان مشهور ایرانی پورسینا، پزشک و دانشمند (۳۷۰-۴۲۸ هجری)، بود. هنگامی که شانزده سال بیش نداشت در علم پزشکی مورد مشورت بود. اما وی به کیمیاگری اعتنایی نداشت زیرا معتقد بود که کیمیاگری را نمی‌توان علم محسوب داشت و تبدیل فلزات به طلا قابل اعتماد نیست. و می‌گفت کیمیاگری وسیله‌ای برای تغییر جنبه‌های خارجی فلزات است، یعنی فقط فلز سفید را قرمز می‌کند، تا به نظر طلا بیاید و فلزات قرمز را به رنگ سفید درمی‌آورد تا به آن، ظاهر نقره بدهد. البته بعدها، روزگار درخشان دانش کیمیاگری به پایان آمد و عقاید اصلی مبتکرانه مربوط به کیمیاگری در رابطه با شیمی جذب یک تفکر دینی تا تکامل مادی یک دانش مربوط به فلزات شد. [۱۳۶]



شترنج

شترنج، دانشی که همچون زنان اسرارآمیز است^۱

از میان همه بازی‌های عمده، شترنج محبوب‌ترین و گسترده‌ترین و کهن‌ترین بازی‌هاست. بخشی از فریبندگی شترنج در وفور امکانات آن است و درباره آن گفته‌اند که «شترنج همچون زنان اسرارآمیز است». روایات افسانه‌ای حاکی از آن است که خاستگاه بازی شترنج از ایران است گو این‌که، هیچ‌گونه سند موثقی این مطلب را به‌درستی تأیید نمی‌کند. [۱۳۷]

در روایتی آمده است که ویشناسپ (گشتاسپ)، شاه ایرانی، به‌خاطر دست‌یابی به هر آن‌چه که خواسته بود، از زندگی خسته شده بود، بدین لحاظ زرتشت که مبدع بازی شترنج بود، برای آن‌که ذهن شاه را متوجه تفکر و اندیشه و مبارزه کند، این بازی زیبا را به نزد شاه گشتاسپ برد و شیوه آن را بدو آموخت و او را آگاه ساخت که گستره زمین، جای مبارزه و پیکار پیوسته و مداوم میان خوبی و بدی است و انسان کامل کسی است که با همه نیروی خود به مقابله و پیکار برخیزد، سکون و عدم تحرک را ترک گوید زیرا سکون و یأس به‌منزله مرگ است.

زرتشت از طریق این بازی همه قوانین جهان و نظم طبیعت و اساس و شالوده هستی را برای گشتاسپ به نمایش درآورد. گشتاسپ از این رویداد بسی شادمان شد و در وی دل‌بستگی به زندگی و کوشش و پیکار دگرباره بیدار شد.

به‌موجب افسانه دیگری بازی شترنج در روزگار انوشیروان از هند به ایران آورده شد و بازی نرد از ایران به هند رفت. بزرگمهر درباره اختراع نرد اردشیر می‌گوید: بازی‌یی پدید آورده‌ام و می‌خواهم که

1. Fred Reinfeld. 1958. *Chess in a Nutshell*, Doubleday & Company, Inc. Garden City New York.

نام اردشیر را بر آن نهم. این بازی کنایتی از هستی و بر سپندارمذ (زمین) شبیه است. سی مهره دارد که نشان از سی شبانروز و دلالت بر شب و تاریکی دارد. گردش هر مهره‌ای به منزله گردش اختران و سپهر است. تک خال، کنایه از اهورامزدا و خداوند یکتاست دو، نماد جهان روان و جسم است. سه، کنایه از اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است. چهار، دلالت بر چهار عنصر و چهار جهت جهان‌دار. پنج، به منزله پنج روشنی است که از خورشید و ماه و ستاره و آتش و آذرخش ساطع می‌شود و شش، اشاره به شش مرحله آفرینش و گاهنبارها دارد. حرکت مهره‌ها نشان تحرک مردمان در جهان و تکاپوی آنان است. در واقع، بنیان شترنج بر اندیشه و تفکر و احتیاط است.

در متن پهلوی کارنامه اردشیر بابکان آمده است که اردشیر هنگامی که به خدمت اردوان آخرین شاه اشکانی رسید از میان فنونی که دانستن آن‌ها به او نسبت داده می‌شد، از شترنج نام برده شده است. بازی شترنج در روزگار شاپور پسر اردشیر رواج داشته است و در واقع، بیش از خود بازی، به فلسفه و اثرات آموزشی و اخلاقی توجه می‌شده است. در آثار نویسندگان اسلامی سده‌های دوم و اوایل سده سوم آمده است که شترنج در روزگار شاپور معمول بوده است.

رساله کوچکی به نام «ماتیکان چترنگ»^۱ وجود دارد و به موجب این متن، بازی شترنج در روزگار خسرو انوشیروان از سوی شاه هند به ایران زمین فرستاده شد تا دانایان ایران راز آن را بگشایند. بزرگمهر وزیر دانشمند خسرو راز آن بازی را گشود و در عوض، بازی دیگری به نام نیو اردشیر را به هند فرستاد تا دانایان آن سرزمین راز آن را بگشایند. بنابراین، به موجب این رساله، بازی شترنگ (شترنج) در روزگار انوشیروان از هند به ایران آورده شد و بازی نرد از ایران برای هندوان به ارمغان رفت.

ترجمه متن پهلوی گزارش شترنج^۲

۱. ایدون گویند که اندر پادشاهی خسرو انوشه‌روان، از (سوی) سچیدرم بزرگ شهریار هندوان شا، برای برآزمودن خرد و دانایی ایرانیان و نیز سود خویش نگریدن (= به ملاحظه منافع خویش، شترنج، این چنین جفت (= به صورت دو طرف قرینه)، شانزده تایی از زمرد و شانزده تایی از یاقوت سرخ ساخته و فرستاده شد.

۲. با آن شترنج، هزار و دویست اشتر با زر و سیم و گوهر و مروارید و جامه و نود پیل (که) چیزهای پربها همراه کرد، فرستاد؛ و چون تترگدوس در (میان) هندوان به گزین بود. او را نیز همراه فرستاد.

۳. به طومار آن‌گونه نوشته شده بود که: (هم) چنان (که) بایسته است نام شما به شاهنشاهی بر ما همه شاهنشاه باشد، باید که دانایان شما نیز از آن ما (= دانایان ما) داناتر باشند. یا چم این شترنج را تشریح کنید (و یا) در غیر این صورت ساو (= خراج) و باج بفرستید.

1. Mātīkānī Čatrang

۲. این ترجمه برگرفته از کتاب جاماسب‌جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، متون پهلوی، گردآوری و گزارش سعید عریان. ۱۳۷۱: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، صص ۱۵۲-۱۵۷ است.

۴. شاهنشاه سه روز زمان خواست و هیچ کس از دانایان ایرانشهر نبود که (برای) تشریح کردن چم آن شترنج شایسته باشد.
۵. سدیگر روز بزرگمهر بختگان بر پای ایستاد.
۶. او گفت که انوشه باشید، من چم این شترنج را تا امروز از آن سبب تشریح نکردم تا شما و هر که در ایرانشهر باشد بدانند که اندر ایرانشهر من مرد داناتر هستم.
۷. من چم این شترنج را به آسانی شرح می‌دهم و ساو (= خراج) و باج از سچیدرم می‌ستانم و نیز چیزی دیگر کنم (و) سوی سچیدرم می‌فرستم که آن را شرح کردن نتوان، من از او دوباره ساو (= خراج) می‌گیرم و به این (امر) بی‌گمان باشید که شما به شاهنشاهی ارزانی (= ارزنده) هستید و دانایان ما از آن سچیدرم داناتر هستند.
۸. شاهنشاه سه بار گفت که زهی بزرگمهر، ترگدوس ما! وی فرمود دوازده هزار درهم به بزرگمهر دادن (= بدهند).
۹. روز دیگر بزرگمهر، ترگدوس را به پیش خواست و گفت که: سچیدرم این شترنج را به چم کارزار همانند کرد.
۱۰. او همانا دو سر خدای ساخت، شاه به عنوان (مهره) اصلی (= مادیان) همانا رخ بر چپ و راست، فرزین همانند ارتشتاران سالار، پیل همانند پشتیبان سالار و اسب همانند سواران سالار، پیاده، آن هم همانند پیاده پیش رزم.
۱۱. سپس ترگدوس شترنج را (درمیان) نهاد، با بزرگمهر بازی کرد، بزرگمهر سه دست از ترگدوس برد و به (سبب) آن (بُرد)، رامش بزرگ به همه کشور آمد.
۱۲. سپس ترگدوس بر پای ایستاد.
۱۳. و گفت که انوشه باشید، ایزد این ورج (= قدرت غیرقابل تصور) و فره و هماوندی و پیروگری را به شما داد (از این روی شایسته است که) ایران و انیران (را) خدای باشید.
۱۴. پس از چندی دانایان هند، با خرج و رنج بسیار، این شترنج را چنین جفت به این جا آوردند، هیچ کس را توان شرح کردن (آن) نبود.
۱۵. بزرگمهر شما از آشنُخرد (= خرد ذاتی) خویش این چنین به آسانی و سهولت (آن را) شرح کرد.
۱۶. پس وی (ترگدوس)، آن مقدار خواسته (= ثروت) را به گنج شاهنشاه گسیل کرد.
۱۷. شاهنشاه دیگر روز بزرگمهر را به پیش خواست.
۱۸. پس او به بزرگمهر گفت که: ای بزرگمهر ما، چیست آن چیزی را که گفتی «می‌کنم (و) به سوی سچیدرم می‌فرستم».
۱۹. بزرگمهر گفت که از رهبران اندر این هزاره، اردشیر فعال تر و داناتر بود و نیو اردشیر را چنین جفت (= به صورت دو طرف قرینه)، به نام اردشیر (نام) می‌نهم.
۲۰. تخته نیو اردشیر را به زمین سپندارمذ شبیه کنم.

۲۱. و سی مهره را به سی روز و شب شبیه کنم، پانزده (مهره) سفید را به روز شبیه کنم و پانزده (مهره) سیاه را به شب شبیه کنم.
۲۲. یک جفت گردانه (= طاس) را به گردش اختران و گردش سپهر شبیه کنم.
۲۳. (عدد) یک را بر گردانه‌ای آن‌گونه همانند که هرمزد یکی است و هر نیکی را او داد.
۲۴. دو را بر مینو و گیتی همانند کنم.
۲۵. سه را به هومت و هوخت و هوورشت (یعنی) اندیشه نیک و گفتار نیک و کنش نیک همانند کنم.
۲۶. چهار را به چهار آمیزش که انسان از آن (به وجود آمد و سپس) چهار سوی گیتی (یعنی) خراسان و خاوران، نیمروز و اباختر (شمال) از آن (پدید آمد) شبیه کنم.
۲۷. پنج را به پنج روشنی چون خورشید و ماه و ستاره و آتش و رعدی که از آسمان می‌آید، شبیه می‌کنم.
۲۸. شش را به شش آفرینش آفرید (گان)، در شش گاهنبار شبیه می‌کنم.
۲۹. نهادن نیو اردشیر را بر تخته به هرمزد خدا هنگامی که آفرید (گان) را در گیتی آفرید شبیه می‌کنم.
۳۰. گردش و چرخش مهره‌ها بر اساس (هر) گردانه‌ای را به مردمانی شبیه می‌کنم که بند (آنان) در گیتی به مینو پیوسته است (و) به هفت (سیاره) و دوازده (برج) همه می‌گردند و به پیش می‌روند و گاهی می‌شود که یکی بر دیگری زنند و برچینند، چنان مردمان (که) اندر گیتی یکی بر دیگری می‌زنند.
۳۱. و گاهی بنا بر گردش گردانه‌ای همه (مهره‌ها) را برچینند، مردم که همه از گیتی (در حال) گردش (= گذر) باشند و گاهی بار دیگر نیز بنهند. همانند مردمان که به رستاخیز همه باز زنده شوند.
۳۲. شاهنشاه چون آن سخن از او شنید آسوده شد و فرمود دوازده هزار اسب تازی هم موی (= دارای موی یک‌سان) دارای افسار (= ی از) زر و مروارید و دوازده هزار مرد جوان که از ایرانشهر برگزیده (شده باشند)، دوازده هزار زره هفت کرد و دوازده هزار شمشیر پولادین هندو ویراسته، دوازده هزار کمر هفت چشمه و دیگر هر چیز در خور دوازده هزار مرد و اسب، هر چه نابرناتر پیراییدن.
۳۳. (سپس) بزرگمهر بختگان را بر آن‌ها سالار کرد و (در) روزگاری گزیده به جهش نیک (= زمانی میمون) و یاری ایزدان به سوی هندوان فرستاد.
۳۴. سچیدرم، بزرگ-شهریار هندوان شاه، چون آنان را به آن آیین دید از بزرگمهر بختگان چهل روز زمان خواست.
۳۵. هیچ‌کس از دانایان هندوان نبود که چم آن نیو اردشیر را بداند.
۳۶. بزرگمهر بار دیگر، هم چند (= برابر) آن ساووباج را از سچیدرم ستاند و به جهش نیک و شکوهی بزرگ به ایرانشهر باز آمد.
۳۷. گزارش چم شترنج این‌که (آن بازی) به نیرنگ است (= نیاز به اندیشیدن دارد)، از آن روی دانایان نیز گفته‌اند که: پیروز آن‌که به خرد (بازی را) ببرد، (و) از آن سبب (همه) خردی (= اندیشمند

بودن و) مایه‌وری دانستن را گواهی می‌کنند.

۳۸. بازی کردن شترنج این‌که: نگرش (= توجه) و کوشش در نگاه داشتن ابزار خود بیش از کوشش در بردن ابزار آن دیگری و به امید بردن ابزار آن دیگری دست به بازی نکردن و همواره ابزار یکی به کار (= در حمله) و (آن) دیگر در پرهیز (= دفاع) داشتن و نگرش (به صورت) کامل‌اندیشی و دیگر آن‌چنان که در آیین‌نامه نوشته شده است.

بررسی و گسترش تاریخی شترنج [۱۳۸]

هندوستان را خاستگاه شترنج می‌دانند. تا سده پنجم میلادی گونه‌ای باستانی از این بازی به نام چاتورانگا^۱ در آن‌جا تکامل یافته بود. هدف بازی، گرفتن مهره‌های طرف مقابل بود. بعدها، هدف به صورت مات کردن درآمد. در شترنج، مهره فیل به‌طور مورّب حرکت می‌کرد، ولی می‌توانست بر روی مهره‌ها مانند اسب در بازی روزگار کنونی بجهد. وزیر، تنها می‌توانست به‌طور مورّب در یک گوشه حرکت کند. در سده هشتم و نهم شترنج در سراسر سرزمین‌های خلافت عرب گسترش یافت. نخستین روش با یادداشت کردن بازی صورت می‌گرفت و نخستین آثار فرضی نوشته می‌شد. بازیکنان شترنج در روزگار خلافت به چهار طبقه تقسیم شدند: عالی‌ترین طبقه شامل استادان بزرگ بودند که بسیاری از آن‌ها نیز به‌عنوان مؤلفان رسالات شترنج مانند ابوالفتح تاجیکی در سده دوازدهم شهرت داشتند. تا قرن هفتم و هشتم، اقوام خاورمیانه با شترنج آشنا شدند، نخستین اشارات به انجام این بازی، در گرجستان و ارمنستان از سده دوازدهم باقی مانده است و نیز کهن‌ترین اشاره به شترنج در اروپای غربی متعلق به اوایل سده یازدهم بود. اگرچه شواهدی در دست است که نشان می‌دهد که این بازی، از سده نهم یا دهم از طریق کشورهای عربی و عمدتاً از طریق اسپانیا و احتمالاً ایتالیا وارد شد. وایکینگ‌ها^۲ (نورمان‌ها) شترنج را به اسکاندیناوی و جزایر بریتانیا بردند، تا سده سیزدهم و چهاردهم، شترنج، به‌صورت یک سرگرمی اشرافی درآمد و در تعدادی از آثار ادبی مثل آواز رولاند^۳ و ترستان و ایزوت^۴، از آن ذکری به‌عمل آمده است. شترنج، بخشی از آموزش و پرورش شوالیه‌ها شد. در اروپای غربی، صفحه شترنج، دور رنگی بود و حال آن‌که در شرق، یک رنگ داشت. در آثار مربوط به اخلاق، بازی شترنج به‌عنوان وسیله‌ای جهت تربیت اخلاق، مورد تشویق قرار گرفت. در اواسط سده پانزدهم، احتمالاً در شبه جزیره ایبری، در بازی شترنج، اصلاحاتی به‌عمل آوردند. وزیر و فیل، حرکات جدید خود را به دست آوردند و بازی، سریع و پرهیجان شد. در اواخر سده پانزدهم، نخستین کتاب‌ها درباره فرضیه جدید شترنج در اسپانیا تنظیم و به‌وسیله وینسنت^۵ (۱۴۹۵) و لوسنا^۶ ۴۹۷ نوشته شد. در ژم در ۱۵۱۲،

1. Chaturanga

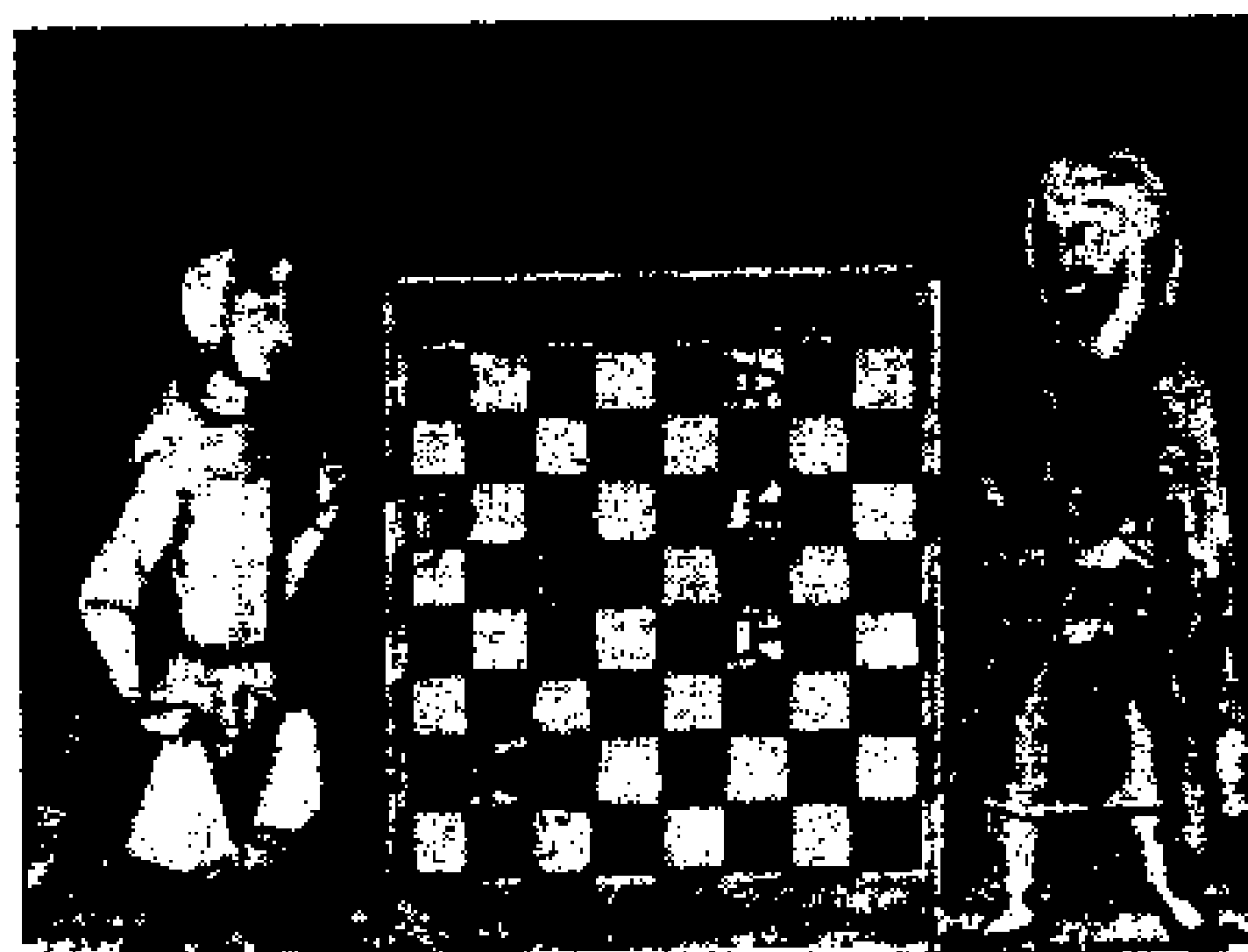
2. Vikings

3. The song of Roland

4. Tristan and Iseult

5. Vincent

6. Lucena



نقش یک مسلمان و یک مسیحی در کنار صفحه شترنج.

دامیانوی^۱ پرتغالی کتابی درباره شترنج نوشت که بارها به چاپ رسید و به محبوبیت شترنج در اروپای غربی کمک کرد.

نماد شترنج در اساطیر و نزد قوم‌های کهن [۱۳۹]

این بازی به منزله بازی سلطنتی حیات و کشمکشی میان نیروهای معنوی روشنی و تاریکی است، مانند نبرد میان دیوان و ایزدان، که برای تسلط بر جهان با یکدیگر می‌جنگند. وجود، به عنوان زمینه عمل نیروهای متضاد، سفید و سیاه، قرمز و سفید و صفحه شترنج، نماد کشمکش همه دوگانه‌های اساسی در متمدن‌ها در تجلی، مثبت و منفی، روز و شب، خورشید و ماه، زن و مرد، تیرگی و روشنی، زمان و فضا و مانند آن‌هاست. و نیز الگوی برخوردکننده حیات میان خوبی و بدی، خوشبختی و بدبختی، به‌طور متناوب است.

شصت و چهار مربع آن، عبارت از ماندالای^۲ شیوا در آیین هندویی، در جنبه تغییرپذیر اوست و متکی بر نمادگرایی چهارگانه هشت در هشت است، که شکل اساسی معبد یا شهری را نشان می‌دهد و دلالت بر جهان با همه امکانات آن به همراهی نیروهای موجود دارد که در کیهان و امور بشر در کارند و بدین لحاظ، حاکی از کمال کیهانی است.

صفحه مدور شترنج نزد هندوها، نشانه نهایت و چرخه تولد و مرگ است. هر بازی، نماد یک دوره عدم تجلی است. انتخاب حرکت، آزادانه است، ولی برای به حرکت درآوردن یک سلسله، ناگزیر از تأثیرات مؤثر است. هم اراده آزاد و هم تقدیر مطرح می‌شود؛ روح، عبارت از حقیقت است و بشر در آن آزاد است؛ در خارج آن، بنده سرنوشت می‌شود.

شاه، در این بازی خورشید است و مرکزیت دارد و عبارت از نیروهای نظم و قانون است و حرکات شاه به وسیله تجلی محدود می‌شود. ملکه یا وزیر عبارت از روح و ماده است. فیل، نشان

1. Damiano

2. Mandala



هدیه هارون الرشید
به شارلمانی.

فرمانروایان جهان معنوی است. اگر بر روی مربع‌های سفید حرکت کند، حاکی از راه عقلانی و مثبت است و اگر بر روی مربع‌های قرمز یا سیاه حرکت کند، طریق عبادی را نشان می‌دهد. راه منفی در این جا حرکت مورّب به مفهوم وجود و تأنیث است و تحت فرمانروایی ژوپتر قرار دارد. رخ، قلعه یا گردونه، عبارت از نیروی دنیوی و فرمانروایان این جهان است. حرکت، متکی بر مربع است که نماد ماده و زمین است و حال آن‌که. حرکت محوری، که از طریق رنگ‌ها می‌گذرد،

حاکی از مردانگی و تحت فرمانروایی کیوان قرار دارد.

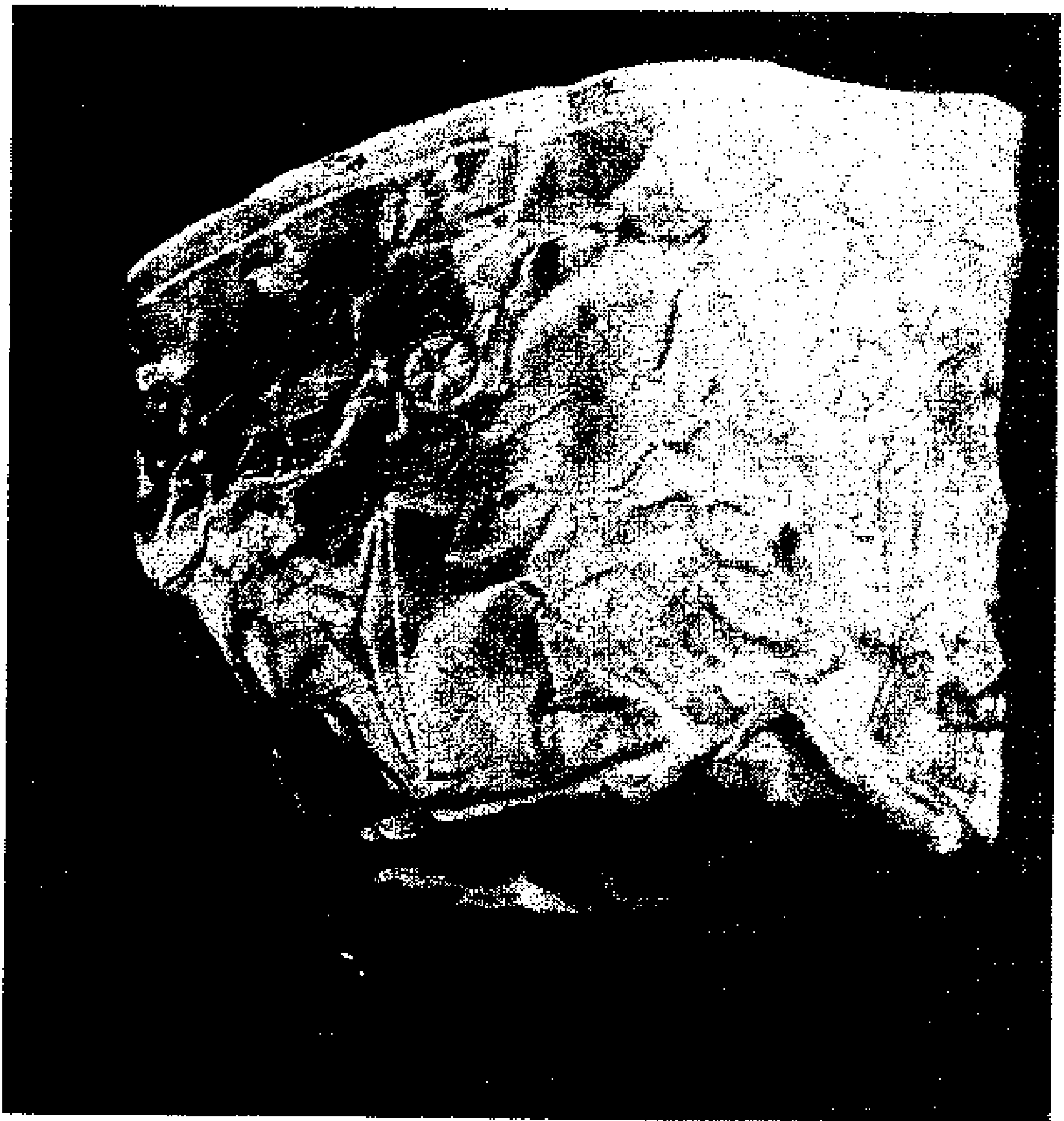
سرباز تازه‌وارد، هم، طریق عقلانی و هم راه عبادی را به کار می‌برد، ولی بدون نیروی روح است. حرکت سرباز، نشان‌دهنده حرکت ادراک و نیز راه طرف چپ است و حاکی از پیوستگی‌های نظامی با نیروهای آغازین در میان مدافعان نظامی «سرگردان یا سرباز آواره» شترنج تحت تسلط مارس، خدای جنگ است. مهره‌ها، عبارت از افراد عادی هستند که می‌کوشند از صفحه و از طریق هفت درجه ورود به آیین بگذرند، تا به هشتمین مربع، که هدف ورود به آیین است، نایل شوند. رسیدن به مرحله هشتم، عبارت از درک و تنویر و دست یافتن به بهشت است که می‌توان به میل خود حرکت داد. مهره‌ها، تحت تسلط ونوس و کیوان، یک جفت عاشق قرار دارند.

در شترنج عربی-اسپانیایی، شهمات، لزوماً مرگ شاه نیست، ولی شرافت او لکه‌دار می‌شود یا شکست می‌خورد و عزل می‌شود. رخ، عبارت از قلعه یا رخ مخوف است که سند باد با آن مواجه شد و نیز، کلمه‌ای برای گردونه است و از آن‌جا، حرکت مستقیم را نشان می‌دهد. فیل به صورت الفیل، در مهره‌های شرقی ظاهر می‌شود. ملکه وجود ندارد، بلکه وزیری است که می‌تواند از یک مربع به طور مورب بگذرد، اگرچه در نخستین حرکت می‌تواند به مربع سوم، به صورت مورب یا مستقیم بپرد (به عربی فرزین). صفحه شترنج دارای ۶۴ مربع یا یکصد مربع بود و همچنین یک بازی دونفره وجود داشت که، بر روی یک تخته مربع ۱۶ × ۱۲ انجام می‌گرفت. شترنج بزرگ، دارای ۱۴۴ خانه مربع و دوازده مهره و دوازده پیاده است. در کنار شاه، یک گریفین و سپس یک زرافه و یک تک شاخ و یک شیر یا یک رخ قرار داشت. ازدهای افسانه‌ای نیز وجود داشته است.

شترنج در روزگار کنونی

یک پیشداوری نابه‌جا که مردم را از شترنج دور نگاه می‌دارد، مبتنی بر این عقیده عمومی است که تنها متفکران می‌توانند به خوبی شترنج بازی کنند. این نکته به هیچ وجه صحت ندارد. بازی شترنج به منزله مهارتی تخصصی است که آن را با پرورش و تعلیم می‌توان تکامل بخشید. همه کس به متخصصان بسیار قابل در همه زمینه‌ها آشناست که در خارج از تخصص خود افرادی کاملاً عادی هستند. این نکته درباره شترنج‌بازان بزرگ نیز صدق می‌کند که در خارج از جهان شترنج، به ندرت استثنایی هستند.

در واقع، بعضی از این شترنج‌بازان بزرگ، غالباً به شیوه‌ای ناامیدکننده افراد معمولی هستند. جیمز مورتی مر^۱ با نشر باشکوه دوره ویکتوریا صریحاً درباره آن‌ها گفت: «که باعث خوشبختی است که بدانیم که بسیاری از افرادی که به صورت شترنج‌بازان ماهری هستند، در پاره‌ای موارد، مغزهای آنان، به طور کلی با استعدادها و نیروی تفکر یک آدم معمولی فرقی ندارد.»



نقش شترنجی زیرین جام حسنلو.

نکته مهم دیگری که باید به خاطر سپرده شود این است که برای لذت بردن از شترنج، شخص لازم نیست که استاد بزرگی باشد، فقط کافی است که اندکی بیشتر تر از حریف مقابل خود بداند. مهم داشتن تصویری روشن از قواعد اساسی بازی است. [۱۴۰]

یافته‌های دارای نقش شترنج

نقش جامی که از ویرانه‌های حسنلو در آذربایجان به دست آمده و آن را از سده نهم پیش از میلاد می‌دانند، دارای یک نقش شترنجی است. این نقش در بخش زیرین جام از یک طرف دارای ده خانه و از طرف دیگر، نه خانه دارد.

از میان کاشی‌های یافت شده در سیلک، که آن‌ها را از دوران پیش از تاریخ می‌دانند، برخی کاشی‌های بدون لعاب، یافت شده که در یکی دو تای آن‌ها نقش سفره شترنج دیده می‌شود. [۱۴۱] مهره‌هایی از جنس سنگ گچ و نیز یک صفحه شترنجی با خانه‌های متعدد از هارپا در پاکستان و نیز فراه در افغانستان به دست آمده است.

یادداشت‌ها

۱. ر.ک.: عبدالرفیع حقیقت (رفیع). ۱۳۷۸: نقش ایرانیان در تاریخ تمدن جهان، انتشارات کومش، تهران، ص ۳۶.
۲. *bun-dahishn*، یکی از مهم‌ترین کتب دینی تاریخی پارسیان است. متن کتاب کهنه و دارای دو نسخه به نام‌های *بندیش ایرانی* و *بندیش هندی* و به خط پهلوی است. نام این کتاب به معنای «بن آفرینش»، اساس آفرینش» است. در این دو کتاب فصلی به نام «درباره فراز آفریدن روشنان» آمده است که درباره اخترازان (ثوابت) اپاختران (سیارات) و دیگر رفتارهای نجومی سخن می‌رود. ر.ک.: رقیه بهزادی. ۱۳۶۸: *بندیش هندی*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، صص ۷۷-۷۹؛ مهرداد بهار، ۱۳۶۲: *پژوهشی در اساطیر ایران*، انتشارات توس، تهران، صص ۲۳-۳۷؛
- T. D. Anklesaria. 1908. *The Bundahishn*, Bombay; W. B. Henning. 1942. «An Astronomical Chapter of the Bundahishn», *Journal of the Royal Asiatic Society*, London, p. 229;
- سیدحسن تقی‌زاده. ۱۳۱۶: *گاه‌شماری در ایران قدیم*، تهران.
۳. Dinkard، به معنای «اعمال دینی»، به زبان پهلوی شامل اطلاعات وسیعی درباره قواعد و اصول، آداب و رسوم، روایات و تاریخ و ادبیات زرتشتی متعلق به قرن نهم میلادی است.
۴. ر.ک.: نقش ایرانیان در تاریخ تمدن جهان، صص ۳۶-۳۷.
۵. ر.ک.: یادداشت ۲.
۶. ر.ک.: یادداشت ۲؛ سعید عریان. *متون پهلوی*، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۵۵، بند ۳۰؛ بهرام فره‌وشی. ۱۳۵۴: *کارنامه اردشیر بابکان*، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۲۴-۲۶ و ۳۶؛ محمدجواد مشکور. ۱۳۶۹: *کارنامه اردشیر بابکان*، دنیای کتاب، تهران.
۷. ر.ک.: نقش ایرانیان در تاریخ تمدن جهان، ص ۴۷.
۸. هلموت هومباخ. ۱۳۷۹: *میترا (مهر) در هندوستان و نزد مغان هندویی* شده، ترجمه رقیه بهزادی، نشر پژوهنده.
۹. درباره تأسیس زیج شهریار، ر.ک.: نقش ایرانیان در تاریخ تمدن جهان، ص ۴۵؛ پرویز شهریاری. ۱۳۷۷: *غیاث‌الدین جمشید گاشانی ریاضی‌دان ایرانی*، شرکت انتشارات فنی ایران، تهران، ص ۶.
۱۰. در مورد نقاضای کوروش از آمازیس (Amasis) برای یک چشم‌پزشک و پی آمدهای آن ر.ک.: هرودوت، *تواریخ*، کتاب سوم، صص ۱۹۱-۱۹۲.
۱۱. برای دانش نجوم بابلی ر.ک. به:

Georges Roux. 1964. *Ancient Iraq*, George Allen & Unwin LTD, London, pp. 301-305;

A. Leo Oppenheim. 1964. *Mesopotamia*, Chicago & London, pp. 305-310;

George Rawlinson. 1865. *Five Geat Monarchies of the Ancient Eastern World*, London, pp. 415-428;

H. W. F. Saggs. 1962. *Babylon*, New York and Toronto, pp. 420 ff.
۱۲. ر.ک.: جورج سارتون. ۱۳۴۶: *تاریخ علم*، ترجمه احمد آرام، امیرکبیر، ص ۷۹.

۱۳. همان اثر، همان صفحه؛ برای شناخت بابلیان به عنوان پدر علم نجوم ر.ک.: ادوارد شی‌پرا. ۱۳۷۵: الواح بابل. ترجمه علی اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، صص ۲۳۵-۲۳۸.
۱۴. برای نقش عدد و نمادها در اساطیر ر.ک.به:
- J. C. Cooper. 1993. *An Illustrated Encyclopaedia of Traditional Symbols*, Thames and Hudson, Leipzig GmbH, pp. 113-115.
۱۵. لئوپولد کرونه‌کر (Leopold Kroneker). ریاضی‌دان مشهور آلمانی (۱۸۹۱-۱۸۲۳)، اعتقاد داشت که «خدا عددهای طبیعی را آفریده است». یعنی خداوند امکان شناسایی این عددها را به ما داده است و گرنه بشر به‌خودی‌خود، استعداد شناختن اعداد را نداشت. ر.ک.: ب. فلندبلوم. ۱۳۵۸: پویایی ریاضیات. ترجمه پرویز شهریاری، پویش، تهران.
۱۶. برای شناخت پایه عملی حساب و شمارش با انگشت ر.ک.: رنه تاتون. ۱۳۶۴: تاریخ حساب، ترجمه پرویز شهریاری، امیرکبیر، تهران، صص ۱۰۰-۱۰۱؛ احمد بهمنش. ۱۳۶۹. تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، انتشارات دانشگاه، تهران، ص ۱۱۳.
۱۷. برای اطلاع بیشتر درباره زبان‌های ایرانی و زبان اوستایی و تقسیم‌بندی‌های باستان، میانه و نوین ر.ک.: ژاله آموزگار، احمد تفضلی. ۱۳۷۵: زبان پهلوی، انتشارات معین، چاپ دوم، تهران، صص ۱۱-۱۴.
۱۸. برای عدد و صرف آن در اوستا ر.ک.: ویلیام جکسن. ۱۳۷۶. دستور زبان اوستایی، ترجمه رفیه بهزادی، انتشارات فرزین، تهران، صص ۲۵۲-۲۵۷.
۱۹. درباره این‌گونه عددنویسی ر.ک.: علی‌بن‌احمد نسوی. ۱۳۵۱. نسوی‌نامه، پژوهش ابوالقاسم قربانی، انتشارات بنیاد فرهنگ، ص ۳۹.
۲۰. مهشید میرفخرایی. روایت پهلوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۱۱.
۲۱. همان اثر، ص ۱۲.
۲۲. نسوی‌نامه، ص ۴۱.
۲۳. برای هاسر که مقیاس زمان و مکان بوده و اندازه‌های مختلف داشته است ر.ک.: بندهش هندی، بخش پانزدهم، ص ۲۵۳: پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۳۶-۳۷.
۲۴. ابراهیم پورداوود. ۱۳۴۷. یشت‌ها، ۲ ج، ج ۲، تهران، ص ۲۹۱.
۲۵. روایت پهلوی، فصل نهم.
۲۶. ر.ک.: به یادداشت ۲۴.
۲۷. بندهش هندی، بخش یازدهم، ص ۸۹.
۲۸. این واژه در اوستا به صورت *yojyasti* آمده است، برای اطلاع بیشتر ر.ک.: احسان بهرامی، ۱۳۶۹. فرهنگ واژه‌های اوستایی، ۴ ج، ج ۳، دفتر سوم، نشر بلخ، وابسته به بنیاد نیشابور، تهران، ص ۱۱۸۸.
۲۹. *Uzwārišn*، هزوارش‌ها کلمات آرامی هستند که به خط پهلوی نوشته می‌شدند ولی معادل پهلوی آن‌ها به تلفظ درمی‌آمد برای اطلاع بیشتر ر.ک.: ژاله آموزگار، احمد تفضلی. ۱۳۷۳. زبان پهلوی، نشر معین، تهران، صص ۵۰-۵۱.
۳۰. روایت پهلوی، ص ۱۲۸.
۳۱. برای «ور چهارگوش» که در داستان جم نام آن آمده که وی به فرمان هرمزد از بهر آن ساخت که در آن تخمه

- همه‌رمه‌ها، ستوران، مردمان، سگان، پرندگان و آتشان سرخ سوزان را فراز بزدنک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۶۸ به بعد.
۳۲. ر.ک. به: Anklesaria. T. D. 1980. *The Bundahishn*, Bombay, pp. 104, 105.
۳۳. ضحاک یا اژدهاک (azi-dahāk) که در ادبیات پهلوی دارای لقب بیوراسپ (bewarasp) (دارنده ده هزار اسب) است و هزار سال فرمانروایی کرد. ر.ک.: پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۱۵۲-۱۵۳: یشت‌ها، ج ۱، ص ۳۹۸.
۳۴. نام دریای کیانسه در اوستا به صورت (Kasaoya) آمده است و این دریا با دریاچه هامون یکی دانسته شده است. در زند بهمن یسن (۱۳، ۷) دریای سه تخمه نامیده شده است. موعودهای آیین زرتشت از کنار همین دریاچه ظهور خواهند کرد. برای آگاهی بیشتر ر.ک.: بندهش هندی، صص ۹۰ و ۲۴۵.
۳۵. شاید فرسنگ کلان یا فرسنگ مد، در مقابل فرسنگ معمولی بوده است مثل من شاه و من معمولی که از لحاظ وزن با یکدیگر متفاوتند. ر.ک.: فرهنگ فارسی.
۳۶. Vāsī Paneā sadvarā، نام ماهی بسیار بزرگی است که در اوقیانوس فراخکرد زندگی می‌کند. صفت پنجاسدورا به معنای «دارنده پنجاه در» است. برای آگاهی بیشتر ر.ک.: بندهش هندی، صص ۲۵۸-۲۵۹: یشت‌ها، ج ۱، ص ۱۳۱.
۳۷. xarī se . pāy، خرسه پای در دریای فراخکرد و موجودی مینوی در آیین زرتشتی است. خرسه پای شش چشم و نه گند (بیضه) دو گوش و یک شاخ دارد. با آن شش چشم بر خطرهای پیروز می‌شود. بزرگی این خرسه به اندازه کوهی است. برای آگاهی بیشتر ر.ک.: بندهش هندی، صص ۹۹-۱۰۰، ۲۵۹: روایت پهلوی، صص ۴۶، ۱۴۵: یشت‌ها، ج ۱، ص ۱۳۳: پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.
۳۸. TD_۲، ص ۹۴، سطر ۴ به بعد، ص ۱۰۰، سطر ۱۳ به بعد.
۳۹. برای تولد مهر از درون صدف ر.ک.: محمد مقدم، ۱۳۵۷. جستار درباره مهر و ناهید، دفتر نخست، انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، تهران، ص ۳۶.
۴۰. hecdew، هیچ دیو، در پهلوی به معنای دیونیستی است ر.ک.: TD_۲، ص ۱۸۵: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۳۰.
۴۱. asar-rošn، به معنای روشنی بی آغاز، یا به گمانی روشنی بی حرکت و ایزد واپسین روز ماه و نام جهان هرمزد. ر.ک.: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۲۶.
۴۲. برای زمان بی کرانه و زروان (Zurwān) به معنای زمان ر.ک.: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۲۲ به بعد.
۴۳. ر.ک.: مهرداد بهار، ۱۳۴۵. واژه‌نامه بندهش، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران.
۴۴. برای کل مفاهیم شمار در زبان سغدی، ر.ک.: بدرالزمان قریب، ۱۳۷۴. فرهنگ سغدی، انتشارات فرهنگ‌ها، تهران.
- Acta Iranica 10, *Encyclopedie Permannit Des Etudes Iranienes*, (The Buddhist Sogdian Texts of the British Library) Leiden, 1976, VII, pp. 73-159.
۴۵. بابلیان در ۲۰۰۰ پیش از میلاد چنان قوانین اساسی برای ریاضیات تدوین کردند که آشورشناسان کنونی هنوز به حل بسیاری از مسائل در آن مورد دست نیافته و رمزهای اعداد و استخراج جدول‌ها را به طریق دلخواه پیدا نکرده‌اند. ر.ک.: الواح بابل، ص ۲۳۲: *Ancient Iraq*, pp. 301-305 درباره دانش ریاضی و نجوم بر اساس ریاضی موجود در الواح بین‌النهرین، ر.ک. به: *Ancient Mesopotamia*, pp. 305-306.

۴۶. جورج سارتون (George Sarton)، تعداد لوح‌های خوانده شده ریاضی بابلی را افزون بر شصت می‌داند که البته بر آن‌ها تعداد دویست لوحه را می‌افزاید و معتقد است که قریب دو ثلث این لوحه‌ها مربوط به دوره‌های بعد هستند و بنابراین، برای معرفی ریاضیات بابلی بیش از صد لوح در اختیار نیست ر.ک.: تاریخ علم، ص ۷۱: *Ancient Mesopotamia*, pp. 306-308

۴۷. در مورد عدد شماری شصت شخصی سومری که ظاهراً نخست عدد شماری براساس دهدهی و سپس شصت شخصی ملاک عدد شماری شده بود ر.ک.: تاریخ علم، ص ۷۴: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۱۱۳: الواح بابل، ص ۲۳۲:

W. H. F. Saggs. *Babylon*, New American Library, New York, 1968, pp. 421 ff.

دربارۀ عدد «صفر» که ابداع آن را به هندی‌ها نسبت می‌دهند، شی‌یرا^۱ معتقد است که این مفهوم نزد اقوام سومری با سابقۀ کهن در علوم ریاضی و نجوم وجود داشته است و در جای صفر علامتی می‌گذاشته‌اند که معنای «هیچ» داشته است و آن علامت همان «صفر» است. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک.: الواح بابل، صص ۲۳۴-۲۳۵.

۴۸. استفاده از خط اشیایی حتی نزد اقوام فاقد خط نیز برقرار بوده است. اطلاعاتی همچون ذخیرۀ آذوقه، تعداد چارپایان و موارد دیگر مورد نیاز بشر کهن بوده است که خود نوعی علائم خبررسانی قبل از اختراع خط نزد اقوام باستان است تصویر اشیاء به عنوان نشان و نماد آن، نموداری از این خط است. چیدن سنگ بر روی هم، چیدن سنگ در اطراف یک زمین، بالا بردن علم یا پرچمی با رنگ‌های متفاوت دال بر مقاصد مختلف، گونه‌هایی از خط اشیایی است. بنابه گفته هرودوت هنگامی که داریوش هخامنشی وارد سرزمین سکاه‌ها (Scythians) شد، نامه‌ای اشیایی متشکل از پرنده، موش، وزغ و پنج تیر از آن قوم دریافت داشت مفهوم آن را این‌گونه تعبیر کرده‌اند که «اگر شما چون پرنده در آسمان نمی‌پرید، چون موش به زیر زمین نمی‌خزید و یا مانند وزغ در آب نمی‌جهید، پس فرار از تیرهای ما برای شما میسر نیست.» ر.ک.: یوهانس فریدریش، ۱۳۶۸: تاریخ خط‌های جهان، ترجمۀ فیروز رفاهی، انتشارات دنیا، تهران، صص ۱۲-۱۷:

David Diringer. *Writing*, Frederick A. Praeger, New York, Washington, pp. 27-30;

تاریخ علم، ص ۶۴.

۴۹. *lamaya* یکی از جنبه‌های جالب توجه در کشور سلطنتی بوسنور در سده اول میلادی ظهور علامت معروف به «تمغا» است. در مورد معنی و کاربرد آن، عقاید مختلفی وجود دارد. برخی آن را دارای مفهومی سحرآمیز و بعضی دیگر تمغا را علامت مالکیت می‌شمارند. این علامت، از نشان‌های معروف سارمات‌ها^۲ بود. کاوش‌ها نشان می‌دهد که سرزمین سارمات‌های نخستین شامل کوه اورال جنوبی و سرزمین استپی در شرق رود اورال بوده است. قدیم‌ترین تمغاها، مربوط به سده اول میلادی و منحصرأ در نواحی بوسفوری به دست آمده است. ر.ک.:

۱. Prof. Edward Chiera، استاد کرسی آشورشناسی در مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو که در سال ۱۹۳۳ وفات یافت. بسیاری از کاوش‌های باستان‌شناختی در بین‌النهرین توسط او انجام یافته است و بسیاری از الواح کشف شده به همت او خوانده شده است.

۲. Sarmatians، شاخه‌ای از سکاه‌ها و از نژاد هندواروپایی و دارای زبان فارسی وابسته به لهجۀ اوستایی بودند. هرودوت (IV، ۲۱) نخستین کسی است که از آن‌ها نام می‌برد. و یکی دیگر از نویسندگان باستانی جای آن‌ها را نزدیک دریای آزوف می‌داند.

Tadeusz Sulimirski. 1970. *The Sarmatians*, Thames and Hudson, Great Britain, pp. 151-154.

۵۰. در مورد دو خط مصر و بین‌النهرین یعنی خط میخی و خط هیروگلیف ر.ک.: تاریخ خط‌های جهان، صص ۳۲-۳۳؛ *Writing*, pp. 35-36؛ تاریخ علم، ص ۶۸.

۵۱. هرگونه پیشرفت در زمینه دانش، هنر و خط، نشان تمدن پیشرفته‌ای است که سومری نامیده می‌شود که در جنوب عراق به منصه ظهور رسید و بر سراسر شرق باستان پرتوافشانی کرد و بر دیگر فرهنگ‌های مشرق زمین تأثیر گذاشت، حتی خط عیلامی‌ها نیز تحت تأثیر خط سومر باستان قرار گرفت. ر.ک.: *Ancient Iraq*, p. 73؛ *The Ancient World*, p. 16؛ کلمه «میخی» cuneiform از صورت لاتین cuenus به معنای «گوه goveh» و forma یعنی «شکل» به وجود آمده است. از سده نوزدهم که این خط مورد مطالعه قرار گرفت این نام بر این گونه خط گذاشته شد. در چهارمین هزاره پیش از میلاد، اقوامی که ما اکنون آنان را سومری می‌نامیم، بخشی از بین‌النهرین را از ساکنان بومی آن گرفتند و حدود ۱۵۰۰ سال با تمدن درخشان خود از لحاظ، حقوقی، حکومتی، تجاری و دینی بر آن نواحی فرمانروایی کردند. ر.ک.: *Writing*, pp. 35-36.

۵۲. حدود پانصد سال از غلبه سومری‌ها بر جنوب بین‌النهرین، سومری‌ها نوشتن را به نوعی آغاز کردند که به خط میخی منتهی شد. نامحقق است که آیا خود آنان این خط را ابداع کردند، شاید منبع اصلی از سامی‌های ساکن در منطقه بوده باشد شاید خط آنان در آغاز در مرحله تصویرنگاری بوده و سرانجام راه کمال پیموده است بعدها مطالب خود را با قلم‌های فلزی بر روی لوحه‌های گل‌رس نوشتند و از آنجا که این ماده از بین نرفته است کمک زیادی به شناخت فرهنگ این قوم از طریق خواندن لوحه‌های گل‌رس که از آن سرزمین به دست می‌آمد، به عمل آمده است. ر.ک.: *Writing*, pp. 35-40. برای عبور از مرحله اندیشه‌نگاری و رسیدن به نگارش به سبک هجایی ر.ک.: الواح بابل، صص ۸۳-۸۴. درباره الواح گل‌رس متعلق به ۲۲۰۰ پیش از میلاد و ثبت حوادث، قراردادهای قبایله‌های املاک، صورت خرید و فروش با نیش قلم بر روی لوحه‌های گل‌رس و ایجاد بزرگ‌ترین متن در تاریخ تمدن جهان ر.ک.: *مشرق‌زمین گاهواره تمدن*، صص ۱۲۸ و ۱۵۸.

۵۳. تاریخ خط‌های جهان، ص ۴۷.

۵۴. در حدود سده هشتم پیش از میلاد، زبان و الفبای آرامی در بخش اعظم بین‌النهرین و سوریه رواج یافت و همچنان که قبلاً زبان اکدی‌ها (Akkadian) در دوره‌های نخستین زبان بین‌المللی بود، زبان آرامی زبان رایج گردید. در روزگار هخامنشان زبان و خط آرامی از مصر و آسیای صغیر تا هندوستان مورد استفاده بود. این زبان تا بیش از هزار سال بعد از آرامیان به کار می‌رفت. ر.ک. به: *Writing*, pp. 133-134؛ تاریخ خط‌های جهان، صص ۱۰۱-۱۰۴؛ آرامی‌ها خط خود را با الفبایی که از الفبای فنیقی مشتق شده بود می‌نوشتند. پیشرفت زبان آرامی موجب زوال بسیاری از لهجه‌های معمول آن زمان شد. استفاده از زبان عبری حتی در فلسطین از رونق افتاد و برخی از فصول تورات به زبان آرامی نوشته شد. ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، صص ۲۱۷-۲۱۸.

۵۵. برای خط اوستا ر.ک.: تاریخ خط‌های جهان، صص ۱۵۴-۱۵۵؛ دین دبیره یا خطی که متون زرتشتی و اوستا و گات‌ها را با آن می‌نوشتند و لفظاً به معنای «خط دین» است. خطی آوایی است و دارای مصوت‌هایی است. تاریخ ابداع آن روشن نیست و از راست به چپ نوشته می‌شود. ر.ک.: جهانگیر اوشیدری. ۱۳۷۸: دانشنامه مزدیسناه نشر مرکز، ج ۲، تهران، ص ۲۸۶.

۵۶. محمود نجم‌آبادی. ۱۳۷۱. تاریخ طب در ایران، ج ۱، چ ۲، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، صص ۲۰-۲۱.

۵۷. همان اثر، صص ۲۰-۲۱.

۵۸. در ارتباط نزدیک میان سحر و جادو و خواندن وردها به توسط کاهنان که بخشی از دانش پزشکی اقوام کهن را تشکیل می‌داد، ر.ک.: الواح بابل، صص ۲۲۲-۲۲۳؛ گرهارد فنتزمر. ۱۳۶۶. پنج‌هزار سال پزشکی، ترجمه سیاوش آگاه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۱، تهران، ص ۱۳؛ تاریخ علم، ص ۹۷.

۵۹. ادوارد شی‌یرا در کتاب الواح بابل، سحر و جادو را مرحله طفولیت دانش می‌داند و به کار بردن آن را به توسط اقوام کهن امری درست می‌شمارد، صص ۲۲۲-۲۲۳ و نیز همو میکروب را شیطان می‌نامد که به چشم انسان وارد می‌شود و پزشکان سعی در دور کردن او می‌کنند (ص ۲۳۱) و حتی معتقد است که فورمول سحری عهد بابلی مانند تلقینی است که پزشکان عصر حاضر برای روحیه مریضان خود به کار می‌برند؛ پنج‌هزار سال پزشکی، صص ۱۳ و ۱۴؛ *Babylon*, p. 438.

۶۰. پنج‌هزار سال پزشکی، ص ۲۰.

۶۱. ر.ک.: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۲۷؛

Wilhelm Geiger. 1885. *Civilization of Eastern Iranians*, Amen Corner, E.C., London, pp. 216 ff;

Tehmurasp Rustamji Sethna. 1997. *Vendidād*, Karachi, Pakistan, CHXXII, pp. 155, 156.

۶۲. dazhu از ریشه سنسکریت «dah» به معنای سوختن و برابر است با «tafnu» (=تب) در پهلوی. ر.ک. به: *Civilization of Eastern Iranians*, p. 216.

۶۳. Sāsarna، بیماری سر، ر.ک. به: *Ibid.*, op.

۶۴. Vavereshi، شاید با ریشه Vṛsh در سنسکریت در ارتباط باشد. ر.ک. به:

Civilization of Eastern Iranians, p. 217.

Vendidād, XX, pp. 149-150;

۶۵. Kurugha، کورک یا دمل. ر.ک. به:

Civilization of Eastern Iranians, p. 217

۶۶. azhi-karshtem tbaeshō، بیماری‌هایی که بر اثر گزش مار ایجاد می‌شود مانند azhana، azhahva که گیگر از پژوهش درباره آن‌ها صرف‌نظر می‌کند، زیرا آن‌ها را نامفهوم می‌داند؛ برای بیماری‌های دیگر ر.ک.: سیدمحمد علی حسینی داعی‌الاسلام. ۱۳۶۱: *وندیداد*، حصه سوم، چ ۲، دانش، تهران، باب بیستم، بندهای ۷، ۶ تا بند ۱۱.

۶۷. Thrīta معادل تریته Trita در سنسکریت است. تریته در اصل آب-خدا بود و از آن‌جا که آب شفابخش بود، تریته حامی دانش پزشکی به‌شمار می‌آمد. ر.ک. به: *Civilization of Esatern Iranians*, p. 218, n. 5؛ *وندیداد*، باب بیستم، بند ۲؛ تاریخ طب ایران، ص ۱۱۰، تریته به صورت ترائه‌تنونا (Thraetaona) آمده و از او با نام طبیب بزرگ در طب زرتشتی نام برده شده است.

۶۸. gökarana، نام درخت مقدس افسانه‌ای در دریای فراخکرد است. این درخت را در اساطیر ایران هوم سفید تصور کرده‌اند که شیر گیاه هوم سفید درمان‌بخش است. ر.ک.: *بندهش هندی*، ص ۲۳۱؛ *Vendidād*, XX, 4؛ پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۸۰، که در اثر اخیر، نام این درخت به معنای «گاوشاخ» آمده است و با کوکنار فارسی مربوط دانسته شده است. *Venidād*, XX, p. 149.

۶۹. aryāman، به معنای «دوست»، نام ایزد آریایی است. هنگامی که اهریمن ۹۹,۹۹۹ بیماری را به جهان آورد، اریامن به فرمان هرمزد بر زمین آمد تا بیماری را درمان کند. ر.ک.: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۱۶: *Vendidad, XXII, 2, 7*.
۷۰. xšθra vairya، شهرپور، در آیین آریایی ایزد نگهبان فلزات است و به ثریته (پدر علم پزشکی ایران)، به عنوان نخستین پزشک، یک کارد جراحی مرصع اهدا می‌کند؛ تاریخ طب در ایران، ص ۱۱۲.
۷۱. ر.ک. به: *Civilization of Eastern Iranians, p. 220*؛ تاریخ طب در ایران، ص ۲۳.
۷۲. ر.ک. به: *Vendidad, XII*.
۷۳. frēh-būd در معنی افراط و زیاده‌روی و در پهلوی نام دیوی است. ر.ک.: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۶۲.
۷۴. abē-būd، تفریط که نام دیوی در متون پهلوی است. همان اثر، همان صفحه.
۷۵. Karišasp، گرشاسپ، از پهلوانان اوستایی و پسر ثریته است و در ادبیات پهلوی گاهی او را سام می‌خوانند. برای آگاهی بیشتر ر.ک.: همان اثر، ص ۱۸۸.
۷۶. تاریخ طب در ایران، ص ۱۱۲.
۷۷. این مجموعه قوانین حاوی بسیاری از نظرات سومریان کهن است که به خط میخی نوشته شده است و در آن، علاوه بر قوانین حقوقی و مدنی، تجارت و کشتیرانی، نه ماده هم درباره پزشکی است. در کتاب‌هایی که درباره تمدن بین‌النهرین و پزشکی گفتگو شده است، مطالبی درباره عمل جراحی آب مروارید در مجموعه قوانین حموربی به چشم می‌خورد. علاوه بر این، در مورد فعالیت‌های پزشکی و حوادثی که در رابطه با زندگی افراد وجود دارد قواعدی در دست است و نیز از برخی بیماری‌های چشمی نیز گفتگو شده است. ر.ک. به: A. Leo oppenheim. 1964. *Ancient Mesopotamia, Chicago & London, p. 293*؛ درباره بیماری آب مروارید ر.ک.: پنج‌هزار سال پزشکی، ص ۱۹.
۷۸. برای غیبگویی و جگر بینی جهت دور کردن ارواح خبیثه از جسم بیمار ر.ک. به: *Babylon, pp. 439, 442*؛ پنج‌هزار سال پزشکی، صص ۱۵-۱۶. درباره خرافات توأم با پزشکی، ر.ک.: تاریخ علم، ص ۹۷؛ *Ancient Iraq, p. 306*.
۷۹. asu (أسو) یک واژه اکدی است و از a-zu یا ia-zu سومری مشتق شده است که به معنای «کسی است که آب را می‌شناسد، یا روغن را می‌شناسد.» که این اصطلاح به معنای کسی است که به این وسیله به شناخت خدایی رسیده است و شاید به کمک اِآ (EA) الهه آب‌ها چنین شده است. ر.ک.: *Ancient Mesopotamia, p. 294; Babylon, p. 433*.
۸۰. مؤثرترین سندی که درباره جراحان سخن می‌گوید قانون حموربی است احتمال دارد که چون پزشکان نسخه‌های سومری را به کار می‌برده‌اند، افراد مقدسی به‌شمار می‌آمدند که نباید از قوانین عادی پیروی کنند. ولی جراح همچون صنعتگری بوده که اگر کار خود را خوب انجام می‌داده پاداش می‌گرفته و اگر دچار عده موفقیت می‌شده به کیفر می‌رسیده است. در قوانین حموربی از همه این موارد سخن می‌رود. ر.ک.: تاریخ علم، صص ۹۳-۹۴؛ *Ancient Iraq, p. 306*؛ الواح بابل، ص ۲۲۵.
۸۱. در علم بابلی، پزشک جنبه روحانی داشته است زیرا دردها و بیماری‌ها نشان عدم رضایت خدایان بود. راه علاج بیماری‌ها در درجه اول راضی کردن و فرونشاندن خشم خدایان بود. بدین لحاظ همواره پزشکان با کاهنان معابد کار می‌کرده‌اند. برای غیبگویی هر منظره و پیشامدی را از لحاظ روحی به‌شکلی تعبیر می‌کردند. فالگیرها به ستاره‌ها نظر داشتند، جگر حیوانات ذبح شده بهترین وسیله تعبیر بسیاری از حوادث

- و بیماری‌ها بود. ر.ک.: تاریخ علم، صص ۹۲-۹۵؛ الواح بابل، صص ۲۳۱-۲۳۲؛
Ancient Iraq, p. 309; *Babylon*, p. 434
۸۲. از کتابخانه آشوربانی بال در ناحیه نینوا (کویونجیک Kuyunjik)، و نیز قبل از آن از آشور از سده سیزدهم در ناحیه بغازکوی (Boghazkoi) (به زبان هیتیایی) مطالبی متعلق به دوره کاسی‌ها و نسخه‌های پزشکی سومری متعلق به سلسله سوم اور (Ur) به دست آمده است. از دو بخش اصلی متون، یکی مربوط به پزشکی است و دیگری مربوط به مطالبی در مورد تشخیص پزشکی است. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به:
Ancient Mesopotamia, p. 290; *Babylon*, 433-434.
۸۳. بابلی‌ها جگر را مرکز احساسات و خود زندگی می‌دانستند، شکاف‌های روی جگر فرصت بیشتری برای پیشگویی می‌داد. معمولاً از جگر گوسفند و بز استفاده می‌شد. نمونه جگر ساخته شده از گل رس و موجود در موزه برلن، نمونه این مدعاست و بر روی آن‌ها مطالبی نوشته شده است. بر نمونه‌های دیگری که در بغازکوی به دست آمده هم به خط هیتیایی و هم به خط اکدی مطالبی وجود دارد. ر.ک.: تاریخ علم، صص ۹۶-۹۷؛ *Babylon*, p. 442.
۸۴. ر.ک. به: *Ancient Mesopotamia*, pp. 293 ff
۸۵. برای پای‌مزدهای متفاوت جراحان و نیز گاه خطاهای آنان در کار جراحی که موجب قطع عضو جراح یا مرگ او می‌شد ر.ک.: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۳۰۳؛ *Babylon*, p. 442.
۸۶. برای اسامی گیاهان و داروهای پزشکی در لوحه‌های یافت شده، ر.ک.: تاریخ علم، ص ۸۷.
۸۷. درباره این اعتقاد کهن که مواد بدبو، ارواح خبیثه را دور می‌کند ر.ک.: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، ص ۱۱۵؛ الواح بابل، صص ۲۳۱-۲۳۲.
۸۸. از جمله ابزارهای جراحی کشف شده در بین‌النهرین باید از کاردک مخصوص مالیدن ضماد، میله‌های فلزی مانند نیشر که به غلط «چاقوی سلمانی» نامیده شده و جهت امور پزشکی به کار می‌رفته است نام برد. بدون تردید ابزارها و وسایل دیگری نیز مورد استفاده بوده که در متون از آن‌ها ذکر به میان نیامده است. سزارین‌ها غالباً بعد از مرگ زائر انجام می‌گرفته و اصل آن عمل را از یونان می‌دانند گو این‌که در شاهنامه آمده است که رستم را از پهلوی شکافته مادر بیرون کشیده‌اند. مامایی به دست زنان انجام می‌گرفته و در متون از آن به ندرت یاد می‌شود. در مجموعه قوانین حموربی از عمل آب مروارید چشم سخن رفته است. ر.ک.: *Ancient Mesopotamia*, pp. 239 ff در دو متن خراب شده پزشکی مطالبی درباره بیماری‌های چشمی و عمل جراحی بر روی آن آمده است. ر.ک. به: *Babylon*, pp. 442-443.
۸۹. درباره لوحه‌ها و نسخه‌های پزشکی و تشخیص بیماری‌ها ر.ک. به: *Ibid.*, pp. 433-434.
۹۰. *Ibid.*, pp. 436, 439.
۹۱. در آثار باقی‌مانده از مصر باستان، بانوی حرم دارای دسته نوازندگانی بوده است که تصویر آن‌ها نشان می‌دهد که در حال نواختن ابزارهای موسیقی گوناگون و نیز حالاتی شبیه اجرای رقص و آواز هستند. ر.ک. به:
 Gaston Maspero. 1968. *The Dawn of Civilization*, Translated from the French by M.L. Meclure, Fredric Ungar Publishing co., New York, VI, pp. 278-279; Seton Lloyd. 1963. *The Art of the Ancient Near East*, Thames and Hudson, Great Britain, p. 153.
۹۲. در مورد موسیقی ابزاری و آوایی در سومر ر.ک. به:
 Samuel Noah Kramer. 1972. *The Sumerians*, U.S.A, p. 100.

۹۳. مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ص ۲۳۰.

۹۴. برای وجود موسیقی نزد عبرانیان و مصریان و وجود جشن‌هایی در برابر فرعون‌های مصر ر.ک. به:

Romain Goldron. 1968. *Ancient and Oriental Music*, H.S. Stuttman, Company, pp. 25-28.

۹۵. برای موسیقی در دوره هخامنشیان ر.ک.: احمد تاجبخش ۱۳۵۵: تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران، انتشارات دانشگاه ملی ایران، صص ۱۵۸-۱۵۹.

۹۶. برای موسیقی عهد ساسانی ر.ک.: عباس اقبال، حسین خدیو جم، آرتور کریستنسن، هرمز فرهت ۱۳۶۶: شعر و موسیقی در ایران، انتشارات هیرمند، تهران، ص ۷ به بعد؛ تقی بینش ۱۳۵۷: زبان کتیبه و متون کهن (اصطلاحات در متون مانوی و ساسانی)، سازمان میراث فرهنگی، صص ۵۹-۶۶.

۹۷. همه آهنگ‌هایی که برابر سیستم هفت نغمه‌ای (هفت نوت) نواخته می‌شده خسروانی نام داشته است، اما اصطلاح هفت خسروانی کم‌کم جای خود را به «دستان» یا «دستگاه موسیقی» داد. به‌طوری‌که بعدها، خسروانی معنی اعم همه آهنگ‌ها و دستگاه‌ها و موسیقی را گرفت. ر.ک.: فریدون جنیدی ۱۳۶۱. زمینه شناخت موسیقی ایرانی، انتشارات پارت، ص ۱۲۷ به بعد؛ برای اصطلاحات موسیقی در متون مانوی و ساسانی، ر.ک.: زبان کتیبه و متون کهن، صص ۵۹-۶۶.

۹۸. ر.ک.: تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران، صص ۱۵۸-۱۵۹.

۹۹. ر.ک.: همان اثر، همان صفحات.

۱۰۰. درباره ریشه کلمه خنیاگر و صورت پهلوی آن ر.ک.: زمینه شناخت موسیقی ایرانی، ص ۴۱ به بعد.

۱۰۱. درباره گوسان‌ها و نیز متن پارسی ویس و رامین که به دوره پارت‌ها باز می‌گردد ر.ک.: مری بویس-هنری جورج فارمر، خنیاگری و موسیقی ایران، ترجمه بهزادباشی، انتشارات آگاه، صص ۳۰-۳۷؛ احمد اقتداری ۱۳۵۴: دیار شهریاران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، بخش دوم، تهران، ص ۱۰۸۰.

۱۰۲. Kösän، واژه «کوسان» به معنی خنیاگر را واژه‌ای کهن و برابر با خوسان، خوسیان = خوزیان می‌دانند و واژه «کوس» را که در عرب به کار می‌رود، معرب «کوست» فارسی می‌دانند که عبارت از طبل بزرگی است که در رزمگاه می‌کوبند و به همین گونه خوسان را با کوسان مربوط می‌دانند. ر.ک.: دیار شهریاران، صص ۱۰۸۳-۱۰۸۴؛ خنیاگری و موسیقی ایران، صص ۲۹-۴۳.

۱۰۳ و ۱۰۴. دوران سلطنت خسرو پرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۷ میلادی)، عصر زرین موسیقی ایران است. در این عصر از استادانی همچون رامتین، بامشاد، نکیسا، آزاد، چنگی، سرکش و بارید سخن رفته است برای اطلاع بیشتر ر.ک.: احمد تاجبخش. تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران، انتشارات دانشگاه ملی ایران، تهران، بی‌تا، صص ۱۵۸-۱۵۹، ۲۳۱-۲۴۱.

۱۰۵. برای موسیقی گرجی‌ها در قفقاز ر.ک. به:

David Marshall Lang. 1966. *The Georgians*, Thames and Hudson, London, pp. 149-151;

موسی خورنی درباره گروهی از گوسان‌ها در دربارهای شاهان ارمنستان سخن می‌گوید و ذکر می‌کند که آنان همراه با چنگ و طبل و نای برای شاهان می‌نواختند و می‌خواندند ر.ک. به:

Charlez Burney and David Marshall Lang. 1971. *Peoples of the Hills*, Weidenbeld and Nicolson, London, pp. 269-265.

۱۰۶. درباره ابزارهای موسیقی سومری یافت شده در اور (ur)، ر.ک. به:

Francis William Galpin. 1970. *The Music of the sumeirans and their immediate sucressors*, Books for Libraries Press, New York, p. 71.

۱۰۷. ر.ک.: زمینه شناخت موسیقی ایرانی، ص ۶۷.

108. James Hall. *Illustrated Dictionory of Symbols in Eastern and Western Art*, London, 1994, pp. 84-85.

109. *Ibid.*, p. 56.

110. *Ibid.*, p. 68.

111. *Ibid.*, p. 111.

112. *Ibid.*, pp. 72-73.

113. *Ibid.*, p. 73.

114. *Ibid.*, pp. 56-57.

115. *Ibid.*, p. 64.

116. *Ibid.*, p. 78.

۱۱۷. از آن‌چه که از تاریخچه موسیقی در جهان پیداست. سومری‌های نخستین قومی بودند که به ابداع آلات موسیقی و به گونه‌ای نزدیک به نوت‌نویسی برای پرستش خدایان و نیز شعایر مذهبی پرداختند. ر.ک. به:

Francis William Calpin. 1970. *The Music of the Sumerians, and Their Immediate Successors The Babylonians and Assyrians*, Book for Libraries Press, Freetport, New York, CH VI, pp. 70-71.

و نیز برای موسیقی پرستشی برای ستایش و سوگ خدایان سومری ر.ک. به:

Romain Goldron. 1968. *Ancient and Oriental Music*, H. S. Stuttman Co, pp. 26-27.

118. *Ibid.*, p. 26.

119. *Ibid.*, p. 28.

An Illustrated Encyclopaedia of Traditional Symbols, pp. 49-50;

۱۲۰. ر.ک. به:

مشرق‌زمین گاهواره تمدن، صص ۱۰۶-۱۰۷.

121. *Illustrated Dictionary of Symbols in Eastern and Westerb Art*, p. 176.

122. *Ibid.*, pp. 169-170.

123. *Ibid.*, p.p, 187; *Ancient and Oriental Music*, p. 29.

124. *Ibid.*, p. 30.

125. *Ibid.*, p. 31.

در عیلام پرستش همراه با موسیقی انجام می‌گرفت و بر روی نقشی از این دوره رامشگری را می‌توان دید. در ۲۲۵۰ پیش از میلاد کوتیک اینشوشی‌ناک به رامشگران حقوق می‌داد که از صبح تا غروب در برابر مدخل اصلی پرستشگاه که او وقف خدای خود به نام اینشوشی‌ناک (Inshushinak) کرده بود، بنوازند و آواز بخوانند. ر.ک.: قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، ص ۳۱۲.

126. *Ancient and Oriental Music*, p. 31.

127. *Ibid.*, p. 34;

علاقه به موسیقی کهن در بابل و کشورهای همسایه مانند آشورو سوزیانا (شوش) در بسیاری از مدارک به چشم می‌خورد. کتزیاس (XII، ۵۳۰) دربارهٔ موسیقی بابل اشاره دارد و از گروه موسیقی متشکل از ۱۵۰ نفر زن اجراکننده سخن می‌گوید و از آلات موسیقی همچون نی، چنگ و برخی ادوات دیگر نام می‌برد.
ر.ک. به: *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, pp. 451-452.

128. *Ancient and Oriental Music*, p. 34

129. *Ibid.*, p. 35.

دربارهٔ ابزارهای موسیقی سومری مانند طبل دستی به سومری (اوب UB)؛ طبل به شکل ساعت شنی (بالاگ، بالاگ - دی Balag, Balag-di)؛ طبل بزرگ (آ-لا A-La)؛ چغانه چهارگوش (آ-دا-پا A-DA-Pa)؛ چغانه مدور (مه-زه ME-ZE)؛ زنگوله (کترال Katral)؛ زنگ (کیگ-کال-گا KIG-KAL-GA)؛ نی لبک (نا Na)؛ نی لبک منحنی (پیتو PITU)؛ نی لبک دولوله‌ای (ایمبوبو IMBUBI)؛ شیپور (مکو پوگو Mekku-pukku)؛ بوق انجام مراسم (سی ایم دا SI-IM-DA)، شیپور راست (کاران KARAN)؛ شیپور دراز (لاباناتو LABBANātu)، ر.ک. به: *The Music of the Sumerians*, CH. I, II, pp. 1-39؛
دربارهٔ انواع مختلف آلات موسیقی و نیز دسته‌های آوازه‌خوانان ر.ک.: *گاهواره تمدن*، ص ۲۹۹.

130. *Ancient and Oriental Music*, p. 37.

131. *Ibid.*, p. 38.

۱۳۲. ر.ک.: *مشرق زمین گاهواره تمدن*، ص ۱۶۱؛ دربارهٔ صنعت سفال در بین‌النهرین ر.ک.: *تاریخ اقوام آسیای غربی*، ص ۲۹.

۱۳۳. ر.ک. به: *The Arts of the Alchemists*, Weidenfeld and Nicolson, London, 1967, p. 4

134. *Ibid.*, pp. 5-7.

135. *Ibid.*, pp. 28, 29.

136. *Ibid.*, p. 33.

۱۳۷. ر.ک. به: Fred Reinfeld. *Chess, In a Nutshell*, Doubleday & Company, Garden City, New York, pp. VII-IX;

مجید یکتایی، شطرنج، انتشارات فدراسیون شطرنج ایران، بی‌تا، صص ۱۴-۱۶؛ عبدالحسین نوایی، سیر شطرنج ایران در جهان، صص ۵-۶.

۱۳۸. شترنج از دیرباز در ایران کهن یکی از دانش‌هایی بوده است که ایرانیان به فرزندان خود می‌آموختند. ر.ک.: بهرام فره‌وشی ۱۳۵۴: *کارنامه اردشیر بابکان*، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ص ۱۵؛ *متون پهلوی*، صص ۱۵۲-۱۵۷.

۱۳۹. برای نمادهای شترنج در اساطیر کهن ر.ک. به:

An Illustrate Encyclopaedia of Traditional Symbols, pp. 34-35.

Chess in a Nutshell, pp. VII-VIII

۱۴۰. ر.ک. به:

۱۴۱. برای تصویر جام حسنلو با نقش شترنجی در زیر جام، ر.ک.: *شطرنج*، ص ۳۴.

کتاب نامه

منابع لاتین

- Acta Iranica 10, Encyclopedie Permanente des Etudes Iraninnes* (The Buddhist Sogdian Texts of the British Library), 1976.
- Allen, D.E.W, 1971. *A History of the Georgian People*, Routledge & Kegan Paul, London.
- Baillie, J 1842. *Mesopotamia and Assyria*, Oliver & Boyd, Tweeddale Court, and Simpkin, Marshall, & Co., London.
- Bottéro, Jean & Cassin, Elena & Vercoutter, Jean, 1967. *The Near East: The Early Civilizations*, Translated by R. F. Tannenbaum, Weidenfeld and Nicolson, London.
- Bernabo Brea, L 1957. *Sicily*, (Translated from the Italian by C.M. Preston and L. Guido), Thames and Hudson, London.
- Burland, C. A 1967. *The Art of the Alchemists*, Weidenfeld and Nicolson, London.
- Burn, Andrew Robert 1970. *Persia and the Greeks*, Edward Arnold, London.
- Burney, Charles & Lang, David Marshall 1971. *The Peoples of the Hills*, Weidenfeld and Nicolson, London.
- Delaporte, L 1970. *Mesopotamia, The Babylonian and Assyrian Civilization* (Translated by V. Gordon Childe), Barnes & Nobll, INC., New York.
- Der Nersessian, Sirarpie 1969. *The Armenians*, Thames and Hudson, London.
- Diringer, David 1965. *Writing*, Fredrick A. Praeger, New York.
- Dunlop, D. M 1967. *The History of the Jewish Khazars*, Schoeken Books, New York.
- Gadd, C. J 1972. *History and Monuments of Ur*, Benjamin Blom, INC., New York.

- Garbini, Giovanni 1966. *The Ancient World, Landmark of the World's Art*, Paul Hamlyn, London.
- Geiger, W 1885. *Civilization of the Eastern Iranians in the Ancient Times*, Henry Frowde, Ame Corner, E. C, London.
- Galpin, Francis William 1970. *The Music of the Sumerians and their Immediate Successors, The Babylonians and Assyrians*, Book for Libraries Press, Free Port, New York.
- Hasting, James 1974. *Encyclopaedia of Religion and Ethics*, V. VIII, T & T Clark, New York.
- Gelb, Ignace J 1973. *Hurrians and Subarians*, The University of Chicago Press, Chicago.
- Goldron, Romain 1968. *Ancient and Oriental Music*, H.S. Stutman Company, Inc.
- Gray, John 1969. *Near Eastern Mythology, Mesopotamia Syria Palestine*, Hamlyn Publishing Group Limited, London.
- Gurney, O.R 1990. *The Hittites*, Penguin Books, London.
- Great Soviet Encyclopedia, Edited by A. M. Prokhorov 1978. MacMillan, Inc., New York, London.
- Harmatta, Janos 1994. *History of Civilizations of Central Asia*, V II, Unesco Publishing, France.
- Hogarth, D. G 1968. *The Ancient East*, Greenwood Press, publishers, New York.
- Iones, Veronica 1973. *Egyptian Mythology*, Paul Hamlyn, London.
- 1968. *A History of Sumer and Akkad*, Greenwood press, New York.
- 1969. *A History of Babylon*, Ams Press, New York.
- Kunn, G 1981. *Codex Cumanicus*, Edited by Apor, E. Budapest.
- Jackson, A. V. Williams 1892, *Avesta Grammar*, part I, W. Kohlhammer, Stuttgart.
- Jastrow, Morris 1971. *The Civilization of Babylonia and Assyria*, Benjamin Blom, INC. New York.
- King, Leonard W 1896. *Babylonian Magic and Sorcery*, George Olms Verlag Hildesheim, New York.
- 1899. *Babylon Religion and Mythology*, Kegan Paul, Trench, Trubner & Co., LTD., London.
- Laessoe, Jorgen 1963. *People of Ancient Assyria*, Routledge & Kegan Paul, London.
- Lang, David Marshall 1966. *The Georgians*, Thames and Hudson, London.
- Lee, Russel V & Sarel Eimerl 1967. *The Physician*, Time Incorporated, New York.
- LLOYD, Seton 1963. *The Art of the Ancient Near East*, Thames and Hudson, London.
- Loftus, William Kennett 1971. *Chaldaeia and Susiana*, James Nisbet and Co., London.
- Luckenbill, Daniel David 1968. *Ancient Records of Assyria and Babylonia*, 2 V, Greenwood Press, Publishers, New York.
- Maspero, Gaston 1968. *The Dawn of Civilization*, Translated from the French by M.L.

McClure, 2 V, Frederick Ungar Publishing Co., New York.

Moortgat, Anton 1969. *The Art of Ancient Mesopotamia*, Phaidon Publishers Inc., New York.

Moscatti, Sabatino 1962. *The Face of the Ancient Orient*, Anchor Book, U.S.A.

————— 1968. *The World of The phoenicians, History of Civilization*, Weidenfeld and Nicolson LTD., London.

Olmstead, A. T 1968. *History of Assyria*, The University of Chicago press, Chicago.

Oppenheim, A. Leo 1964. *Mesopotamia*, The University of Chicago Press, Chicago.

Paloczi Hovart, Andras 1989. *Pechenegs, Cumans, Iasians, Steppe Peoples in Medieval Hungary*, Hereditas Corvina, Hungary.

Perrot, Georges and Charles Chipiez 1884. *A History of Art in Chaldaee & Assuria*, Translated and Edited by Walter Armstrong, Champman and Hall Limited, New York.

Pritchard, James B 1969. *The Ancient Near East in Pictures*, Princeton University Press, U.S.A.

Rassam, Hormuzd 1971. *Asshur and Land of Nimrod*, Gregg Interational Publishers Limited Westmead, Farnborough, Hants, England.

Rawlinson, George 1865. *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World V I, III* John Murray, London.

Reinfodl, Fred 1958. *Chess in a Nutshell*, Doubleday & Company, Inc., New York.

Rice, Michael 1993. *Egypt's Making*, Butler & Tanner LTD., London.

Roux, Georges 1964. *Ancient Iraq*, George Allen & Unwin LTD., London.

Rosenfield, John M 1967. *The Dynastic Arts of the Kushans*, University of California Press Berkley and Los Angles, U.S.A.

Saggs, H.F 1962. *The Greatness that was Babylon*, New American Library, New York and Toronto.

Starr, Chester G 1973. *Early Man, Prehistory and the Civilization of the Ancient Near East*, Oxford University Press, London.

Sethna, Tehmurasp Rustamji 1977. *Vendidad, The Law of Zarathushtra to Turn a Way from Evil*, Ma'aref Printers, Karachi.

Sulimirski, T 1970. *The Sarmatians*, Thames and Hudson, London.

Talbot Rice, David 1977. *Art of the Byzantine Era*, Thames and Hudson, London.

Talbot Rice, Tamara 1961. *The Scythians*, Thames and Hudson, London.

————— 1965. *Ancient Arts of Central Asia*, Thames and Hudson, London.

————— 1966. *The Seljuks in Asia Minor*, Thames and Hudson, London.

Wiseman, D. J 1979. *Chronicles of Chaldaean Kings (626-550 B.C.)* In the British Museum, British Museum publications LTD., London.

Woolley, Leonard 1961. *Art of the World, Mesopotamia and the Middle East*, Cholle and Co., Holland.

منابع فارسی

- آدمیت، فریدون ۱۳۷۵: از سومر تا یونان و روم، تهران، روشنگران.
- آسانا، جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب ۱۳۷۱: متون پهلوی، ترجمه و آوانوشت سعید عریان، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- آموزگار، ژاله (احمد تفضلی) ۱۳۷۵: زبان پهلوی، تهران، معین.
- اباذری، یوسف (زهره بهجو- مراد فرهادپور- وهاب ولی) ۱۳۷۲: ادیان جهان باستان، مصر و بین‌النهرین، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- اعلم، امیر جلال‌الدین ۱۳۶۷: فرهنگ اعلام کتاب مقدس، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- اقبال، عباس (حسین خدیوچم- آرتو کریستنسن- هرمز فرهت و...) ۱۳۶۶: شعر و موسیقی در ایران، تهران، هیرمند.
- اقتداری، احمد ۱۳۵۴: دیار شهریاران، بخش دوم، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- اوشیدری، جهانگیر ۱۳۷۸: دانشنامه مزدیسنا، تهران، نشر مرکز.
- ایونس، ورونیکا ۱۳۷۵: اساطیر مصر، ترجمه باجلان فرخی، تهران، اساطیر.
- بارتولد، و ۱۳۷۶: تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران، توس.
- برنجی، سلیم ۱۳۶۷: قوم از یاد رفته، تهران، دنیای کتاب.
- بویس، مری (هنری جورج فارمر) ۱۳۶۸: دو گفتار درباره خنیاگری و موسیقی ایران، ترجمه بهزادبائی، تهران، آگاه.
- بهار، مهرداد ۱۳۶۲: پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، تهران، توس.
- _____ فرنبغ دادگی ۱۳۶۹: بندهش، تهران، توس.
- بهزادی، رقیه ۱۳۶۸: بندهش هندی، متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی)، تصحیح و ترجمه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ ۱۳۷۳: قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه.
- بهمنش، احمد ۱۳۶۹: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- بیات، نادر ۱۳۶۷: تورانیان، از یگانه تاریخ تا پذیرش اسلام، تهران، ایران‌شهر.
- پاسدار ماجیان، هرازد ۱۳۶۹: تاریخ ارمنستان، ترجمه محمدقاضی، تهران، ارژنگ.
- پاکباز، روین ۱۳۷۸: دایرةالمعارف هنر، تهران، فرهنگ معاصر.
- پورداوود، ابراهیم ۱۳۴۷: یشت‌ها، ج ۱، تهران، طهوری.
- تاتون، رنه ۱۳۶۴: تاریخ حساب، ترجمه پرویز شهریاری، تهران، امیرکبیر.
- تاجبخش، احمد بی‌تا: تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- تقی‌زاده، حسن ۱۳۵۷: گاه‌شماری در ایران قدیم، زیر نظر ایرج افشار، تهران، ج دهم، شرکت افست «سهامی عام».
- جنیدی، فریدون ۱۳۶۱: زمینه شناخت موسیقی ایرانی، تهران، پارت.

کتابنامه ۵۰۵

حسنی (داعی الاسلام)، سید محمد علی ۱۹۴۸: وندیداد، حصّه سوم کتاب اوستا، به اهتمام حاجی فتح‌الله مفتون یزدی.

حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع ۱۳۷۸: نقش ایرانیان در تاریخ تمدن جهان، تهران، کومش.
دوبلوئیس، لوکاس (روبارتوس وان دراسپک) ۱۳۷۹: جهان باستان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس.
دورانت، ویل ۱۳۶۵: تاریخ تمدن، مشرق‌زمین گاهواره تمدن، مترجمان احمد آرام، ع. پاشایی، امیرحسین آریان‌پور، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

دیاکونوف، ا. م ۱۳۵۷: تاریخ ماده، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.
راشد محصل، محمدتقی (مترجم) ۱۳۶۶: گزیده‌های زادسیرم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

_____ ۱۳۷۰: زند بهمن‌یسن، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
رضا، عنایت‌الله ۱۳۶۵: ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
روستا ولی، شوتا ۱۳۷۷: یلنگینه‌یوش، ترجمه و پژوهش فرشید دلشاد، تهران، جام.
رییس‌نیا، رحیم ۱۳۷۹: آذربایجان در سیر تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ۳ جلد، تهران، توس.
سارثون، جورج ۱۳۴۶: تاریخ علم، ترجمه احمد آرام، تهران، امیرکبیر.
_____ ۱۳۶۰: مقدمه بر تاریخ علم، جلد اول، از هومر تا عمرخیام، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، نقش جهان.

شهریاری، پرویز ۱۳۷۷: غیاث‌الدین جمشید کاشانی، تهران، شرکت انتشارات فنی ایران.
شی‌پرا، ادوارد ۱۳۷۵: الواح بابل، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
فروه‌وشی، بهرام ۱۳۵۴: کارنامه اردشیر بابکان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
فریدریش، یوهانس ۱۳۶۸: تاریخ خط‌های جهان، ترجمه فیروز رفاهی، تهران، دنیا.
فلدبوم، ب ۱۳۵۸: یویایی ریاضیات، ترجمه پرویز شهریاری، تهران، پویش.
فنتزمر، گرهارد ۱۳۶۶: پنج‌هزار سال پزشکی، ترجمه سیاوش آگاه، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

قربانی، ابوالقاسم ۱۳۵۳: بیرونی‌نامه، تحقیق در آثار ریاضی استاد ابوریحان بیرونی، تهران، انجمن آثار ملی.
قریب، بدرالزمان ۱۳۷۴: فرهنگ سفدی، تهران، فرهنگان.
کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) ۱۹۸۷: مترجم انجمن کتاب مقدس، تهران، انجمن کتاب مقدس.
کستلر، آرتور ۱۳۷۴: خوزان، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی.
کسروی، احمد ۱۳۵۶: کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین.

لوی، حبیب ۱۳۳۹: تاریخ یهود ایران، تهران، کتاب‌فروشی بروخیم.
مقدم، محمد ۲۵۳۷ (۱۳۵۷): جستار درباره مهر و ناهید، دفتر نخست، تهران.
مرزبان، پرویز (حبیب معروف) ۱۳۷۱: فرهنگ مصور هنرهای تجسمی، تهران، سروش.
مصفی، ابوالفضل ۱۳۶۶: فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
مورگان، لوئیس هنری ۱۳۷۱: جامعه باستان، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).

- مهرین، عباس بی‌تا: تاریخ ارمنستان، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- میرفخرایی، مهشید ۱۳۶۷: روایت پهلوی، متنی به زبان فارسی میانه، ترجمه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مینورسکی، و ۱۳۷۸: نام جغرافیایی و ریشه‌های تاریخی آن‌ها در آتروپاتن (ماد)، ترجمه رفیه بهزادی، تهران، پژوهنده.
- ناس، جان ۱۳۵۴: تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات پیروز با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- نجم‌آبادی، محمود ۱۳۷۱: تاریخ طب در ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- نسوی، علی بن احمد ۱۳۵۱: نسوی‌نامه، پژوهش و نگارش ابوالقاسم قربانی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- نوابی، عبدالحسین ۱۳۷۸: سیر شطرنج ایران در جهان، تهران، شباويز.
- نوابی، ماهیار ۱۳۶۳: درخت آسوریگ، تهران، سازمان انتشارات فروهر.
- واندروردن، بارتل ل ۱۳۷۲: پیدایش دانش نجوم، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- ورجاوند، پرویز ۱۳۷۸: ایران و قفقاز، اران و شروان، گردآوری و تنظیم، تهران، قطره.
- هرودوت، تواریخ بی‌تا: ترجمه و حواشی از ع. وحید مازندرانی، تهران، فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- یعقوبی، ابن واضح ۱۳۶۶: تاریخ یعقوبی، ج اول، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- یکتایی، مجید ۱۳۵۰: شطرنج، تهران، انتشارات فدراسیون شطرنج.
- _____ ۱۳۴۰: تریانا، تهران، شرکت سهامی تحریر ایران.
- یونگ، کارل گوستاو ۱۳۷۳: روان‌شناسی و کیمیاگری، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

فهرست اعلام

آئین ۱۴۰، ۳۸۸	آوزا (کوچ‌نشین) ۳۰۰
آتنا ۷۹	آب (نام یک ماه) ۲۵۹
آتنائوس (شاه آمائوس) ۳۰۲	آباسگیا = آبخازیا ۹۷
آتنی (اصل و منشأ، عیار) ۳۲۳، ۳۲۶	آبدرا ۲۳۶
آتورپاتکان ۱۹، ۱۱۵	آبراهام اشم‌لنسیس (دانشمند مارونی، مندایی‌شناس)
آتوس (کوه دارای کنده‌کاری مربوط به موسیقی) ۱۰۱، ۴۵۸	۳۵۷
آتوسا (ملکه) ۴۴۵	آبخازیا ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۴۶
آتیلا ۵۰، ۱۲۵	آبخازیا — آباسگیا
آخال‌تسیخه (منطقه) ۹۲	آپاتی-سالاش (دهکده یاس‌ها) ۱۳۰
آخال‌کالاکی (= شهر جدید) ۹۷	آبادانا (کاخ داریوش) ۳۸۸
آخال‌گوری ۸۷	آپزیستنا (ناحیه) ۳۴
آخناتن (فرعون مصر) ۲۳۴، ۲۳۶	آپم نیات = الهه آب ۳۶۵
آدارناس (شاه) ۹۷	آپلودوروس (مورخ) ۳۳۸
آداگ (شاه آلان‌ها) ۱۲۵	آپولون (خدا) ۷۹، ۱۰۴، ۳۷۵
آدانا (شهر) ۷۳	آپولونیدس (پزشک یونانی) ۴۴۵
آدمیت، فریدون ۳۶۷	آپیان (مورخ) ۳۰۴
آدونا (سرور آسمانی) ۳۹۲	آپیس (گاو مقدس) ۳۲۳
آدونیس (خدای بابلی، اسطوره، رود) ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۷۵	آتچارا ۱۰۰
آدونیس-اشمون (خدای فنیقی) ۳۰۳	آتچانا (آلاخ، عطشانه) ۴۳
	آتروپات، آتورپات ۱۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶
	آتریوس ۲۲۲، ۲۲۳

آرزاوا (شهر) ۲۳۹	آدیغه چرکسی (زبان) ۹۹
آرسنیوس ۱۰۱	آذبایجان (ایران) ۸۷، ۵۵، ۱۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹
آرگاوی (رود) ۱۴۷	آذربایجان = ماد کوچک ۱۱۶
آرگونوت‌ها ۱۴۴	آذر بعل (خدا) ۳۰۳
آرگیشتی (شاه اورارتو) ۶۲، ۱۴۴	آذری (از زبان‌های ایرانی باستان) ۱۹، ۱۱۶، ۱۱۸
آرگیوها ۲۲۳	آرایخای باستانی (کرکوک) ۳۲
آرمازی (اهورامزدا، خط) ۱۰۰، ۱۰۳	آرایخه نولو (کوهستانیان) ۳۳
آرماویر (شهر) ۶۴، ۷۹	آراتا (دولت-شهر) ۱۳۵، ۱۶۳-۱۶۵
آرمناک ۶۳	آراختو (ترعه) ۲۱۵
آرمن‌ها (ارمنی‌ها) ۶۴	آرادوس (شهر) ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۸
آرمنی-شوبریا (گروه) ۶۳	آرات (نام قوم ارمنی در تورات، کوه، دشت) ۱۷، ۶۲-۶۴
آرمینا (نام سرزمین ارمنی‌ها) ۶۳	آراکس (رود، دره) ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۷۵
آرواد (شهر فنیقی) ۳۵	آراگاتس (کوه) ۶۲
آروک سالاش (دهکده قوم یاس) ۱۳۰	آرال (دریا) ۱۳۸
آروناسیل (ایزد) ۴۵	آرام (از اخلاف هایک) ۶۳
آریان (مورخ) ۱۱۵	آرامزد (اهورامزدا، خدای آریایی) = هرکول ۱۸، ۷۷، ۷۸
آریس (مجمع‌الکواکب) ۲۲۳	آرامی، آرمیان (زبان، خط، قوم، فرهنگ، مناطق، شاهان) ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۴۴، ۱۰۰، ۲۰۲، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۳۷، ۳۵۳، ۳۵۷، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۹۴
آریستاکس (مورخ ارمنی) ۷۲، ۷۶، ۱۴۱	آرامی بابلی (گویش) ۲۳، ۳۵۷
آریا، آریایی، آریاها (نژاد، قوم سلسله) ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۳۳، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۴۷، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۳۹، ۴۵۴	آرانی = آلانی ۱۴۷
آزات‌ها، آزادها (اشراف کوچک) ۶۹	آریا-چای (آخوریان) ۶۷
آزوف (دریا، منطقه) ۵۵، ۱۱۹، ۱۲۲، ۴۹۳	آرتاشس (شاه) ۷۹
آستارته (الهه) ۲۲۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۶	آرتاکسانا (شهر) ۶۴، ۷۳
آستارته اریسینه ۳۳۲	آرتاکساتاها = آرتاکسیاها (سلسله) ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۸۲
آستارته اریکس (محل) ۳۲۷	آرتاماتا (شاه میتانی) ۴۷۱
آستاریموس (شاه) ۲۸۴	آرتسرونی‌ها (سلسله، خانواده) ۶۶، ۸۴
آسرها (قوم، نژاد قفقازی) ۱۹، ۲۰، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۰-۱۳۲	آرتسن (شهر) ۷۲
آشراح (مادر-الهه بین‌النهرینی) ۲۲، ۲۷۲، ۲۷۳	آرتمیس (الهه) ۷۹
آشوت (شاه ارمنی) ۶۶، ۱۴۱	آرتمیس-آتنا ۷۹
آشوت باگراتونی ۶۶	آرتمیس-آناهیتا ۷۹
آشور (سرزمین، امپراتوری، پادشاه، دولت، هنرمندان) ۱۷، ۲۱، ۲۷، ۴۰، ۴۷، ۸۹، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۵۳	آردانوش (شهر گرجی) ۷۲
	آرژاشکو (دژ اورارتویی) ۶۲

- ۲۵۷-۲۵۹، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۸۳، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۷۲
 آشور- اوبالیت (شاه آشور) ۲۳۶، ۲۴۵
 آشوربانی پال (شاه آشور، کتابخانه) ۱۵۳، ۱۸۷، ۲۶، ۲۲۰، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹-۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۰۱
 ۳۴۵، ۳۴۷، ۴۴۷، ۴۶۳، ۴۷۱، ۴۷۹
 آشور- بعل- کالا (شاه آشور) ۲۱۸، ۲۶۱
 آشور- دان (شاه آشور) ۲۴۶، ۲۶۰
 آشور- ریم- نیشه شو (شاه آشور) ۲۴۵
 آشور- ناستیر- آپلا (شاه آشور) ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱
 آشور- نصیر پال (شاه آشور) ۶۲، ۲۱۹
 آشور- نیراری (شاه آشور) ۲۶۰
 آشوری (کوچ نشین) ۳۳، ۳۷
 آشوری (موتیف، پیکرتراشی، معماری) ۳۲، ۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶
 آشوری (متون، تصاویر، کتیبه‌ها، دین، تندیس‌سازان، سالنامه‌ها، نقش برجسته‌ها) ۲، ۴۰، ۴۵، ۸۹، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۴۶۴
 آشوری (زبان، خط، نسخه‌ها، منابع، تاریخ) ۱۷، ۱۴۴، ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۰۲
 آشوریان، آشوری‌ها ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۱۰۲، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۶۶
 آشوری- بابلی (تمدن) ۱۷۱
 آشولا (شهر کارتاژی) ۳۰۸
 آشولتی (فرهنگ) ۹۱
 آغا (شاخه‌ای از یاس در آیین مندایی) ۳۵۴
 آغتلار (جزیره، کلیسا) ۷۱، ۸۲، ۸۴، ۱۴۳
 آغتش (شهر) ۸۱
 آغماشن ابلی (سازنده، لقب داوود) ۹۷
 آغوان (= آلوان) ۸۸، ۱۱۰، ۱۴۷
 آغوانگ ۱۴۷
 آفکا (ناحیه، پرستشگاه) ۲۸۶، ۲۸۷
 آفرودیت (الهه، اسطوره) ۶۱، ۸۰، ۱۲۲، ۲۲۴، ۲۸۶
 آفرودیت- ونوس ۳۹۵، ۴۶۹
 آفریقا، آفریقایی، آفریقایی‌ها ۲۲، ۷۷، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۳۴
 آفریقای شمالی ۲۰۵
 آق خزرها (خزرهای سفید) ۵۱
 آکتابون ۲۲۱
 آکتزر = آق تزر (خزرهای سفید) ۵۰
 آکرسلو ۲۴۶
 آکروپولیس ۳۰۵
 آکروپولیس بورسا ۳۱۷، ۳۱۸
 آکزیو (گورها) ۲۹۰، ۲۹۲
 آک شاک ۱۹۸
 آکورگال (شاه لاگاش) ۱۶۷
 آکیت تسری (آکیتوی آشور) ۲۵۹
 آکیتو (مراسم مربوط به خدایان) ۲۵۹
 آگا (شاه سومر، آخرین فرمانروای سلسله اول) ۱۶۵، ۱۶۶
 آگانا آنگلوس (منشی تیرداد، مورخ ارمنی) ۷۶، ۱۴۲
 آگاتوکلس (جبار سیراکوس) ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۲۵
 آگاده = اکد ۳۶، ۱۸۷
 آگریگتوم (ناحیه) ۳۰۸
 آگوم ۲۱۷، ۲۳۳
 آگوم- ککریمه (شاه کاسی) ۲۲۷، ۲۴۵
 آلاجا (ناحیه‌ای در آناتولی) ۳۷، ۳۹
 آلاجامویوک ۳۰، ۱۴۷
 آلاجد- جای (دره) ۶۷
 آلارودی (قوم) ۵۲
 آلاگوز = آراگاتس (کشور) ۶۱
 آلالاخ = عطشانه (ناحیه) ۳۵، ۳۶، ۴۵-۴۷، ۱۳۶، ۲۹۵
 آلالیا (ناحیه) ۳۰۷، ۳۳۳
 آلان (نام آلبانیا در متون اسلامی) ۱۹
 آلانورس‌ها (قوم) ۱۱۹
 آلان‌ها = آس‌ها (قوم در قفقاز) ۱۷، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵
 ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۴-۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۹
 آلان‌های غربی ۱۲۰، ۱۲۱
 آلانی (نژاد، سرزمین، فرهنگ، طوایف، کوچ نشین) ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱
 آلانی- آسی (گروه) ۱۳۱
 آلانی- اوستی (نام‌ها) ۱۳۲

۵۱۰ قوم‌های کهن...

آلاتی- صربی ۱۲۵	۲۶۴، ۲۹۰، ۲۹۸، ۴۳۵
آلبان ۱۴۷	آناتولیایی ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۴۴
آلبانی (= آلاتی در زبان یونانی، مردم) ۱۱۱، ۱۴۷	آناتولی مرکزی ۳۹
آلبانیا (سرزمین) ۸۷، ۱۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۷، ۱۴۸	آنانیاس (دانشمند سده هفتم) ۷۷
آلبانیای قفقاز (منطقه، هنر) ۵۵، ۷۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۸	آناه (ناحیه ساحل راست فرات) ۱۹۶
آلبانیایی (زبان) ۱۰۰	آناهیتا (الهه باروری و حاصلخیزی) ۱۸، ۷۸، ۷۹
آلبانیایی‌ها (قوم) ۸۸، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۴۲	آنهاهای آلاتی (قوم، دولت سلطنتی) ۱۲۱، ۱۲۲
آلبرایت، ویلیام فوکس (باستان‌شناس آمریکایی) ۹۲، ۲۷۹	آنتساها = آتورس‌ها (قوم) ۱۱۹
آلتایی ۱۴۸	آنتهائیب (سرزمین) ۱۲۱
آلزی (ناحیه) ۸۹	آنتیوخوس (یکی از جانشینان اسکندر) ۱۸۱، ۲۷۷
آلشی (قوم) ۶۲	آنجلوس (مندایی‌شناس) ۳۵۷
آلماد نهورا (جهان نورها، بهشت مندایی) ۳۶۴	آنشار ۲۵۷
آلماد هشوخوا (جهان بدی‌ها، دوزخ مندایی) ۳۶۴	آن- شو- کور (حزبه زبان سومری) ۲۲۸
آلماریشایا (کتاب تکوین در آیین مندایی) ۳۵۹	آن- کی (آسمان و زمین) ۱۷۵
آلوان ۱۴۷	آنو (آسمان- خدای معبد) ۱۶۰، ۱۷۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۱
آلوشا (ناحیه آلاتی) ۱۲۶	آنویس (خدای شغال- سر مصری) ۳۳۱
آمات یعل ۳۱۱	آنوم = آنو (خدای اکدی) ۱۷۴
آمازیس (فرعون مصر) ۳۸۸	آنوناکی (فرزندان خدای آن) ۱۷۸
آمانوس ۱۹۷	آنی- کاماخ (ناحیه) ۷۸
آمپوریاس ۳۳۵	آنی (پایتخت باگراتیان، شهر هزار و یک کلیسا) ۱۸، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۹۷، ۹۸، ۱۱۲
آمیانیوس مارسلینوس (مورخ) ۱۹، ۱۱۹، ۱۴۹	آوارها (قوم) ۹۹، ۱۲۱، ۱۲۷
آمن- حتب (فرعون مصر) ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴	آواز رولاند (متن ادبی) ۴۸۵
آمنوفیس (فرعون مصر) ۴۷، ۲۳۶، ۲۷۹	آورانلو (ناحیه) ۱۰۹
آمودریا (رود) ۱۳۸	آوان (شهر سلطنتی عیلامی) ۱۶۶، ۱۹۷
آموزگار، ژاله ۴۹۱	آونیس (رود) ۳۷۵
آموق (دشت) ۳۸	آیاس (بندر) ۷۳
آمون ۲۲۳	آیایا = سرزمین خورشید طالع ۱۴۴
آمیرانیس گورا (ناحیه) ۹۲	آیرارات (ناحیه) ۶۶
آمی زادوگا (شاه اموری) ۱۹۹، ۲۰۰	آیسفلدت، اوتو (دانشمند) ۲۸۰
آن = آنو (آسمان- خدا) ۱۶۰، ۱۷۷	آتورس‌ها (قوم) ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۹
آنا (خدا) ۳۴۱	آثیا (الهه) ۲۱۹
آنات (الهه) ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۰۳، ۳۴۱	آ (خدای بین‌النهرینی) ۱۹۲، ۴۷۴
آناتولی (سرزمین، دشت، معماری) ۱۸، ۳۲، ۳۶، ۳۷	آ- گمیل (شاه) ۲۲۳، ۲۳۷
۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۸۸، ۸۹، ۹۳-۹۵، ۱۰۳، ۱۰۶	آنا ۱۶۰، ۲۲۸
۱۱۲، ۱۴۷، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۹	

۱- آناتوم (شاه لاگاش در سومر) ۱۶۷، ۱۹۸	ارانی‌ها (قوم قفقازی) ۱۹
۲- آنا- شوم- ایدینا ۲۱۸	اریل (شهر) ۲۵۹
۳- اولماش (معبدی در اکد) ۱۸۷	اردشیر (شاه) ۵۳، ۸۱، ۴۸۱
۴- اولماش- شاکین- شوم ۲۱۸	اردن (رود، دره) ۳۷، ۳۵۳، ۴۵۳
ابن سعید مغربی (نویسنده عرب) ۵۲	اردهان (استان) ۹۷
ابن فضلان (مورخ) ۱۷، ۵۴، ۵۸	ایرز (شهر) ۷۸
ابن فقیه (مورخ) ۱۱۶	ارزنجان = ارزیاستانی ۶۱، ۷۹، ۸۰
ابن مقفع (نویسنده ایرانی) ۵۱، ۱۱۶	ارس (رود) ۱۱۱، ۱۱۲
ابن ندیم (نویسنده اسلامی) ۵۸، ۱۱۶	ارستو (حکیم یونانی) ۲۴، ۷۶، ۳۱۰، ۳۸۸، ۳۹۱
ابو (معبد) ۱۵۶	ارسلان تانش (ناحیه) ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۹۵
ابوحبه (ناحیه) ۱۸۸، ۱۹۵	ارشک (شاه پارت‌ها) ۶۵
ابی- اشوع (نوه حموری) ۲۱۱	ارغنون (نوعی آلت موسیقی) ۴۵۵
اییدوس ۲۴۱	ایرک (دولت- شهر سومری، سلسله) ۱۳۵، ۱۶۴-۱۶۷، ۱۹۰، ۲۱۴، ۲۳۲
ابی-راتاش (شاه کاسی) ۲۳۳	ارمنستان (سرزمین، دولت) ۱۷، ۱۸، ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۴۱
ابی- سوسی ۳۳۳	۴۳، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۱-۶۴، ۶۶-۶۸، ۷۱-۷۳
اپلوس ۱۴۵	۷۶، ۷۷، ۷۹-۸۲، ۹۵-۹۸، ۱۰۰، ۱۱۰-۱۱۲، ۱۳۵
اتانا (شاه سومر، قهرمان) ۱۶۴، ۲۲۲	۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۵۱
اترومک‌ها (قوم) ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۳۳، ۳۷۶، ۳۷۹	ارمنستان بیزانسی (ارمنستان چهارم) ۶۵
اتهر (مظهر ستاره زهره) ۲۷۳	ارمنی، ارمنی‌ها (قوم، زبان، الفبا، ادبیات، نظام فتودالی، هنر، سنت) ۱۷-۱۹، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۶۱-۶۳، ۶۵-۶۸، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵-۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۵
اتی- مردوک- بالاتو (صدر اعظم بابلی) ۲۴۲	۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۷
اتیویایی (زبان) ۱۸۳	ارمیای نبی ۶۳، ۲۶۲
اچمیاد زین (کلپسا) ۷۹، ۸۴، ۸۵	ارمیناژ (موزه پتروگرا) ۱۴۸
احیرام (شاه بئیبلس، کتیبه) ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۳-۲۹۵، ۲۹۸، ۳۷۹	ارنواتا ۲۴۴
اخناتن (فرعون مصر) ۲۴۱	ارواندشت ۶۴
اداد (خدا) ۲۰۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۱	اروپا (قاره)، اروپایی ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۷۷، ۱۱۴، ۱۲۳
اداد- شار- ایلانی (سفیر) ۲۴۳	۱۳۱، ۱۴۱
اداد- شوم- اوشور ۲۴۶	اروپای شرقی ۱۲۶، ۱۳۱
اداد- نیراری (شاه) ۲۶۳	اروپای غربی ۴۸۵
ادب (شهر سومری) ۱۹۸، ۴۵۳	اره‌بونی (دژ اورتویی) ۶۲
ادمسو (شاه) ۳۰۲	اره‌سوس (شهر) ۳۳۳
ادومیان (طایفه) ۱۸۳	اریارمنه (اولین پزشک ایران کهن) ۴۴۲
ادهم (رود) ۱۹۴	اریتره‌ای ۲۷۹
ادینا (ناحیه) ۲۱۸	اریحا (شهر کنعانی) ۳۸، ۲۷۰
اران (ناحیه) ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۴۷	
ارانشاه (حکام ایرانی، آلبانی، دودمان مهرانیان) ۱۹، ۱۱۳	

۵۱۲ قوم‌های کهن...

اشری (ناحیه) ۱۰۸	اریدو = ابوشهرین (منطقه) ۱۵۸، ۱۹۴، ۱۹۸
اشکانی، اشکانان (دوره، شاهان، کتیبه‌ها) ۱۹، ۲۱، ۲۵،	ازدواج مقدس ۱۶۵
۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۱، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۰۳،	ازیدا (ناحیه) ۲۲۰
۳۵۲، ۴۳۶	ازیرو ۲۴۱
اشکناز (نام دولتی در تورات) ۶۳	ازه (منطقه، دریا) ۹۵، ۳۷۹
اشمولیان (موزه) ۲۹۳	ازهای (مجمع‌الجزایر، نقشمایه‌ها) ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۳
اشمون (خدای صیدونی، پرستشگاه) ۲۸۶، ۲۹۱،	اسپانیا (کشور) ۹۱، ۱۲۵، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۳۳،
۳۰۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۳۶	۴۸۵، ۴۳۶
اشمونذر (شاه، کتیبه، گور) ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۱۹،	استرابون (مورخ یونانی) ۱۶، ۱۹، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳،
اشمون مره (خدا) ۳۲۸	۱۱۵، ۳۳۲-۳۳۴، ۳۳۸
اشمون-ملقارت (خدا) ۳۰۴	استروپسک (منطقه) ۱۲۰
اشمیت (باستان‌شناس) ۹۱	استروگوم (ناحیه) ۱۲۹
اصطخری (جغرافی‌دان) ۵۱، ۵۹	استروه ۳۲
اعراب (قوم) ۱۷، ۱۹، ۲۷، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۷۶،	استفن اوریلی (دوک) ۸۴، ۹۶
۱۱۳، ۱۴۵، ۱۸۳، ۲۰۴، ۳۹۴، ۴۷۸	استویری (نی انبان گرجی) ۴۵۹
افلاتون (دانشمند یونانی) ۳۹۱	اسرحدون (شاه آشور) ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۵۳، ۲۵۶، ۳۰۱،
افوروس (مورخ) ۳۰۸، ۳۳۸	۴۳۳
افه سوس (افز، شهر) ۲۸۲، ۳۷۱	اسخریا ۲۲۴
اقبال، عباس (نویسنده) ۴۹۸	اسراییل ۲۷۵، ۲۷۹
اقت ۲۷۷	اسراییلیان، اسراییلی‌ها (قوم، سرزمین) ۲۵۲، ۲۷۶،
اقتداری، احمد (نویسنده) ۳۸۲، ۴۹۸	۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۶
اقوام دریا ۲۸۳	آشفر ملواشه (ذکر نام دینی مندایی) ۳۵۹
اکباتان (شهر) ۷۲، ۲۰۳	اسکله پیوس (خدای علم پزشکی، رود) ۲۸۶، ۳۱۲،
اکد = آگاده (شهر، سرزمین، امپراتوری، سلسله) ۲۰،	۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۶
۳۲، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰-۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۲،	اسکندر (کبیر، مقدونی) ۲۷، ۵۳، ۷۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۰۳،
۲۰۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۶۰، ۳۴۰، ۳۶۷، ۳۷۰	۲۸۱، ۲۷۷
اکدی (خط، زبان، کتیبه، متون، سلسله‌الواح، قوم) ۱۷،	اسکندریه (بندر، خلیج، دانشمندان) ۱۴۰، ۲۶۷، ۳۹۱،
۲۰، ۲۱، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۴۰، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۸۲-۱۸۶،	۴۷۹
۱۹۸، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۷۹، ۳۶۸، ۴۳۴	اسکولاکس یونانی ۲۰۳، ۳۳۴
اکدی بابلی (خط) ۴۲۷	اسگه (معبدی در بین‌النهرین) ۲۲۰
اکور (معبد) ۱۹۰	اسلام، اسلامی (دین، نویسندگان، هنر) ۵۶، ۵۹، ۶۷،
إل (لقب خدای بین‌النهرین) ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۷۴	۸۲، ۱۴۸، ۲۰۵، ۳۹۲، ۴۸۲
الأحیمیر (شهری در ساحل فرات) ۱۹۵	اسلاو، اسلاوی (قوم) ۵۶، ۵۸، ۱۲۱، ۱۲۵
الازیگ (ناحیه) ۳۷	اسمیت، جورج (شرق‌شناس) ۱۸۷
الازیگ-ملطیه (منطقه) ۳۶	اشپایزر، ای-آ (شرق‌شناس) ۲۷۹
الاقصّر (معبد) ۲۴۱	اشپینگل (شرق‌شناس) ۴۴۵

- اَلْب (رود) ۱۲۱، ۱۲۵
الران = آلان (نام آلبانیا در متون اسلامی) ۱۸، ۱۱۰
العبد (ناحیه، تپه) ۱۶۳، ۱۹۲، ۳۶۷
الف ترسرسشیه (کتابی برای حل هزار و دوازده معضل
دینی مندایی) ۳۵۹
الکترا (نمایشنامه) ۲۲۲
الی بعل (شاه)
۲۸۳
الپسا (نام یک شاهزاده خانم) ۳۰۵
الیکه (نبرد) ۳۳۴
الیمی‌ها (قوم) ۳۲۴
ا-مالگا-اورونا (معبد انلیل) ۲۳۳
امریت (منطقه) ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۹
امل-مردوک ۲۲۱
اموتبال (دولتی در لارسا) ۱۹۷
اموری، اموریان، اموری‌ها (سلسله، شاهان) ۳۶، ۱۷۱،
۱۸۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴-۲۰۶
اموریه (منطقه) ۲۴۳
اموی (سلسله) ۶۵
امی-دیتانا (شاه) ۲۱۵
امی-زادوگا (شاه) ۲۱۵
امی عشتروت (کاهنه عشتارته) ۲۸۷
انا (خدای کلدانی) ۳۴۱
انته تارزی (شاه لاگاش) ۱۶۸
انته منا (شاه سومر، کاهن، آخرین شاه اور) ۱۶۷، ۱۹۵،
۲۴۷
انجیل متی ۳۸۸
انجیل‌های چهارگانه ۱۴۶
انجیل یوحنا ۳۵۲
انسی (حاکم لاگاش) ۱۶۹، ۱۸۹
انشا کوشانا ۱۹۸
انطاکیه (بندر) ۳۸، ۴۵، ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۴۱
انکی (آب-خدای سومری) ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۲
انکی-انگورا (خدای سومری) ۴۶۶
انلیل (خدای سومری) ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۱، ۲۱۴،
۲۱۶، ۲۲۸، ۲۷۱، ۲۷۶
انلیل-کودور-اوشور ۲۴۶
انلیل-نادین-آپلی ۲۱۸
انلیل-نیراری ۲۴۵
انمرکار (شاه سومر) ۱۶۴، ۱۶۵
انمه باراگسی (شاه سومر) ۱۶۴، ۱۶۵
انوشیروان، خسرو (شاه ایران) ۱۷، ۲۸، ۴۸، ۵۲، ۵۳
ان هگال (کتیبه) ۴۳۱
اِنثولینیک (عصر) ۹۱
او! آ (طرابلس کنونی) ۳۰۸
اواثر (قبله منداییان) ۳۶۲
اوباندا (کوه) ۲۵۷
اوبلیسک (سنگ هرمی شکل) ۲۴۷، ۲۴۸
اوبیل-ایشثار (خدا) ۱۹۲
اوپانیشادها ۲۷
اوپری (محقق) ۴۵۹
اوپیس ۱۹۸
اوتارجا پاریدزه (باستان‌شناس گرجی) ۹۳
اوتنه (ناحیه) ۱۴۷
اوت‌ها (قوم) ۱۱۲
اوتو (خورشید-خدا) ۱۷۳، ۱۷۸
اوتیکا (شهر) ۳۰۰، ۳۳۲
اوتی‌گورها (قوم ترک) ۱۲۶
اورجات ۳۲۱
اوختنس ۷۶
اودا (هودة باستانی) ۳۴
اودی (ناحیه) ۱۴۷
اودیسه ۲۲۴
اوزیعل (شاه، کاهن بعلت) ۲۸۷، ۳۰۲
اوزیریس (خدای مصری) ۳۰۴
اور = هور (مقبر، شهر، سلسله) ۱۶۳، ۱۶۵-۱۶۷،
۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۳۶۷،
۴۵۰، ۴۵۳، ۴۶۳، ۴۶۴
اورارتو (سرزمین، ارمنستان کهن) ۱۷، ۳۲، ۳۵، ۴۴،
۶۲، ۶۳، ۸۰، ۹۹، ۱۱۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۴، ۲۲۰، ۲۵۶،
۴۳۵

۵۱۴ قوم‌های کهن ...

اوشیدری، جهانگیر ۴۹۴	اورارتویی، اورارتویی‌ها (نژاد، زبان، هنر دینی، کتیبه)
اوفیر (سرزمین) ۲۹۸، ۲۸۴	۳۲، ۴۶، ۹۰، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۴۳، ۲۰۲
اوکراین ۴۲، ۱۲۰-۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷	اوراسیا (دشت‌ها) ۱۴۸
اوگاریت = رأس شمرا (منطقه، متون) ۲۲، ۴۷، ۲۴۳، ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸	اوراسیایی ۱۰۶
اوگاریتی (متون) ۲۸۸، ۲۸۰	اورال (کوه، رود، ناحیه) ۱۲۰، ۴۹۳
اوگوستین مقدس ۳۷۹، ۳۹۱	اورایوس (نقش مار بر روی کلاه فراغنه مصر) ۳۲۱، ۳۲۲
اولام-بوراریاش (از رؤسای کاسی) ۲۳۳	اوریلی (باستان‌شناس) ۱۱۲
اولام-بوریش (کاسی) ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۳	اوریلی‌ها (خانواده فرمانروا) ۶۷
اولبیا (ناحیه‌ای در ساردنیا) ۳۰۹، ۳۳۱	اوریلوم (شهر ارپل) ۳۲
اولو (شیپور بین‌النهرین) ۴۷۴	اورخون-انیسی (گویش) ۵۰
اولیگارشی (حکومت چندنفره) ۳۱۰	اورشلیم (شهر، معبد) ۱۰۱، ۱۶۵، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۷۱
اولیویه (طبیعی‌دان) ۱۹۶	۲۸۳، ۲۹۰-۲۹۲، ۳۰۸، ۳۷۶، ۴۷۵
اوما (شهر یوخه) ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸	اورفتوس (شاعر افسانه‌ای تراکیا) ۴۶۶
اوولا (دانشمند ایتالیایی) ۴۷۲	اورکیش (ناحیه) ۳۲
اورید (مورخ) ۱۲۸	اورمیه (سرزمین، دریاچه) ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۶۲، ۶۶، ۸۱
اویغور-خزر ۵۸	۱۱۵
اویغورها (قوم ترک) ۱۷، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۱۳۸	اور-نانشه (شاه لاگاش) ۱۶۷
اویغوری (نژاد، زبان) ۱۷، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۸	اورونتس (شاه ارمنی، رود) ۶۴، ۲۴۱
اهورامزدا (خدای آیین زرتشت) ۲۶، ۷۷، ۷۹	اوروک (عراق باستان، منطقه، فرهنگ، سنت، دوره)
ایران (کشور، سرزمین) ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۵۴، ۶۱، ۶۵، ۷۶	۲۰، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۸، ۲۲۷، ۲۲۸
۷۷، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۴۰-۱۴۲، ۱۴۷	۲۵۷، ۳۶۷
۱۶۲، ۴۲۵، ۴۸۰، ۴۸۱	اوروک = ایرک = ورقا (منطقه) ۱۶۰
ایرانی، ایرانیان، ایرانی‌ها (قوم، اصل و نسب، دوره، شاهان، طرح، سبک، هنر) ۱۸، ۲۴، ۶۰، ۶۵، ۷۰، ۷۹	اوروکاگینا (شاه لاگاش) ۱۶۸
۸۱، ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۵	اور-نمو (شاه سرزمین اور) ۱۷۶
۲۰۳، ۲۲۱، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۰۹	اورونتسی‌ها (خانواده‌ای از اخلاف هخامنشان) ۶۴
۳۸۸، ۳۹۰، ۴۴۵، ۴۵۵	اورینیاکی (فرهنگ) ۹۱
ایرانی میانه (زبان‌ها) ۴۰۷	اوستا (کتاب مقدس زرتشتیان) ۲۴، ۱۱۴، ۱۱۶، ۳۸۷
ایرانی میانه شرقی (زبان‌ها) ۳۹۸	۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۴
ایرانی-یونانی (گونه) ۷۹	اوستاس (از قدیسیان) ۱۰۱
ایرینا (ترعه) ۲۱۱	اوستایی (زبان، خط) ۱۹، ۲۵، ۳۹۸
ایروان (پایتخت ارمنستان) ۶۲، ۸۵	اوستروگوت‌ها (قوم) ۱۲۴
ایرون (گویش آسی) ۱۹	اوست‌ها (قوم، اخلاف آلان‌ها) ۱۲۷
ایرو-قفقازی ۱۴۶	اوستی (گویش فارسی) ۱۳۰
ایبریا (منطقه، شبه جزیره) ۹۸-۱۰۰، ۱۰۴، ۱۴۷، ۳۳۴	اوستیه (منطقه‌ای در قفقاز) ۹۳، ۹۸
	ارسونا (ناحیه) ۳۳۵

- ایبریای قفقاز ۹۵، ۹۶، ۱۰۴
ایبریایی (ملت، حکومت، شاهان) ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۴، ۳۲۷
ایبریایی- قفقازی (اقوام، زبان‌ها) ۸۷، ۹۸-۱۰۰
ایبریایی- گرجی ۹۸
ایبیزا (کوچ‌نشین) ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۳۳-۳۳۶
ایتاز (فرمانروای آلانی) ۱۲۷
ایتل (شهر، پایتخت قوم خزری) ۱۷، ۵۴، ۵۵
ایتیوعل (شاه) ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۰
ایدالیون (ناحیه فنیقی) ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳
ایدریمی (شاه آلاخ) ۴۶، ۲۷۹
ایدید (رود) ۲۵۹
ایزیس- نفتوس (مصری) ۳۲۱
ایدیگلت (دجله) ۱۶۲
ایسورا = الازیک (ناحیه) ۳۷
ایسین- لارسا (دوره) ۲۳۰
ایشثار (الهه سامی، مظهر ستاره زهره) ۲۱، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۴۴، ۲۵۵-۲۵۹، ۲۷۲، ۳۴۱، ۳۸۰، ۴۷۱
ایشثار هوریانی ۳۴
ایشورا (قوم) ۶۲
ایکاروس (قهرمان) ۲۲۲
ایگناتوس یسوعی (مترجم آثار مندایی) ۳۵۷
ایگون ولسز (موسیقیدان بیزانسی) ۴۵۸
ایگیگ‌ها (گروهی ازخدایان) ۱۷۸
ایل (خدای کلدانی) ۲۸۵، ۳۴۰
ایل ایلیون = برترین خدا ۲۸۵
ایلوما- ایلوم (اکدی) ۲۱۵
ایلیاد و اودیسه (اثر هومر) ۴۶۴
ایلیون = هپ سیستوس (خدا) ۲۸۵
ایمد و گود (توفان- خدا) ۱۹۲
ایمرتی = استان گرجستان غربی ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۸
ایمرتی = کولخیس ۱۴۵
اینانا (الهه عشق و زایش) ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰
اینلرا (ایزد) ۴۵
اینشوشی‌ناک (خدای عیلامی) ۴۹۹
اینگوری (رود) ۹۱
اینورتا ۲۵۸
ایواشچنکو (باستان‌شناس) ۱۰۶
اتوخار فروسیسیموس (شاه آلانی) ۱۲۵
ایوری = ایبریایی ۸۸
انوری پیدس ۲۲۲، ۲۲۳
اتوکسودوس (مورخ) ۳۰۴، ۳۰۶
اپونس، ورونیکا (نویسنده) ۳۸۱
ایونیایی (ستون) ۳۲۰
بابل = کاردونیاش (سنت‌ها، مردم، تمدن، سرزمین، بازرگانی، نفوذ فرهنگی) ۲۳، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۶۰، ۳۳۸، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۶۱
بابل (شهر، تاریخ، خدایان، شاهان، دولت) ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۶۱، ۱۵۳، ۱۸۵، ۱۹۴-۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۴، ۲۰۸-۲۱۱، ۲۱۴-۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴
بابلی (نژاد، زبان، جامعه، سلسله، جنبه‌ها، افسانه‌ها، سبک، خط میخی، زبان، دست‌نوشته‌ها، دین، ستاره‌شناسی، جشن‌ها) ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۱۰۲، ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۸۶، ۳۵۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۸۹-۳۹۱، ۴۲۹، ۴۳۵
باربد (موسیقی‌دان) ۴۵۵
بارتولد ۱۱۳، ۱۱۵
بارتولومی (حواری) ۷۹
باتومی ۹۶، ۹۹
باخکورو ۱۰۱
بادر (پژوهشگر) ۶۰
بارساليا (سرزمین آلان‌ها) ۵۰
بارسیلی‌ها = باسیلی‌ها ۵۱
بارنت (محقق) ۲۹۵
باره‌کا (محقق) ۳۲۹
باریا ۳۳۶

۵۱۶ قوم‌های کهن...

بازیل (امپراتور روم شرقی) ۹۷، ۹۶، ۹۷	برنی سالاش (شهر قوم یاس) ۱۳۰
باسک (ناحیه) ۹۹	بروسوس ۲۰۰
باسیلئوس (لقب) ۸۱، ۱۴۳، ۳۱۰	بریجیت (سه گانه، سه بانوی متبرک) ۳۹۴
باسیلی‌ها (قوم شمالی) ۵۱	برهبرایوس (مورخ) ۵۴، ۵۰
باشقیرها (قوم) ۵۸	بری (پژوهشگر) ۵۹
باشماکوف ۵۲	بریتانیا (موزه) ۶۱، ۶۲، ۳۴۶
باغابرد (دژ) ۸۴	بریتوس = بیروت ۲۸۳، ۲۸۴
باکانت‌ها (طرفداران مؤنث باکوس) ۴۶۸	بس (کوتوله خدای حامی موسیقی و رقص) ۳۲۱، ۳۳۰-۳۳۲، ۳۳۶، ۴۶۹
باکتریایی (بلخ باستانی در آسیای مرکزی) ۳۴۶	بسارایی ۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱
باکو ۴۱	بستان الشیخ ۲۹۱
باگرات ۹۷	بش شمیم ۳۳۲
باگرات باگراتونی ۱۴۶	بشکنی‌ها (سلسله) ۹۸
باگراتونی = باگراتیان (خانواده سلطنتی ارمنی، سلسله دوره) ۱۸، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۸۲، ۹۷، ۱۴۰	بطریق (یونانی) ۷۰
بالاگی (طبل بزرگ) ۴۷۴	بطلمیوس (مورخ، دانشمند) ۷۷، ۱۲۱، ۱۲۵، ۳۰۲
بالاوات (شهر اورارتویی) ۶۲، ۲۵۶	بعل (خدا) ۲۲، ۶۳، ۲۷۱-۲۷۴، ۲۷۶، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۷۴
بالکان ۱۳۲	بعل ادیر (سرور نیرومند) ۲۸۵، ۳۳۰
باله‌آزار (شاه) ۲۸۴	بعلبک (شهر) ۲۹۳
بالیاخ-خابور (مرکز دولت) ۴۵	بعلت (مادر- زمین) ۲۸۵، ۲۸۶
بالثار (ناحیه، جزیره) ۳۰۶، ۳۳۳	بعلت جبل (بعلت از بیبلس) ۲۸۵
بانتی- شینی (اموری) ۲۴۳	بعل‌رام ۳۰۲
بانتوسیا (شهر) ۲۸۶	بعل شمیم (خدا) ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۳۲
بایزید ۸۵	بعل شیلک (خدای کارنازی) ۳۲۰
بت‌نعام (ناحیه، کتیبه) ۲۸۷	بعل لبنان ۳۰۳
بتیل (خانه خدا) ۲۸۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰	بعل- مردوک ۲۵۸
بحرالعبث ۴۳۵	بعل- مروداخ ۳۴۲
بدشخ (نایب السلطنه موروثی) ۶۸	بعل- ملک ۳۰۲
براهماگوپتا (ریاضی‌دان هندی) ۳۸۸	بعل- هامون (معبد خدا) ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۳۴، ۳۳۶
برایس (خط‌شناس) ۴۲۶	بعل هداد (توفان- خدا) ۲۷۱
بریط (ابزار موسیق آپولون و اورفئوس) ۴۵۵، ۴۶۵	بعل یاتون (خدا) ۳۰۳
برج شمالی ۲۹۳-۲۹۴	بعلیت (فرمانروا) ۲۵۷
برج شمالی — بورگ شمالی	بغازکوی (منطقه، اسناد، نامه‌های سلطنتی) ۱۷، ۶۲
برجان (بلغارها) ۵۲	۴۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۰۰، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳
بردع (شهر) ۱۱۳	۲۴۶
برلین (موزه) ۱۹۹	بغداد (شهر، موزه) ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۵
برنجی، سلیم ۳۸۲	۲۰۳، ۲۲۶

- بغ (ناحیه) ۸۲
 بل = بعل (خدای کنعانی) ۳۴۱
 بلاش (شاه اشکانی) ۲۵، ۴۳۶
 بلای چهارم (شاه) ۱۳۳
 بل بیثی (مدیر، رئیس) ۲۴۹
 بلغارستان ۱۰۱، ۱۳۲
 بلغارها (قوم ترک، هنر) ۱۷، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۱۲۶
 بلغاریوس ۵۰
 بلنجر (شهر، پایتخت قوم خزر) ۱۷، ۵۲، ۵۴
 بنی اسرائیل (قوم) ۳۷۴
 بنی امیه (خلفا) ۱۱۳
 بندهش (کتاب پهلوی) ۲۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۷
 بوئه (آیه در کتاب‌های مندایی) ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۲
 بوتیا (ناحیه‌ای در ساردنیا) ۲۸۱، ۳۲۱، ۳۲۶
 بوستا (ناحیه) ۳۰۸
 بودا (منطقه‌ای در بوداپست) ۱۲۹
 بودا (پیامبر آیین بودایی) ۴۶۵
 بودایی مانوی (متن‌ها) ۴۱۷
 بودایی مسیحی (متن‌ها) ۴۱۷
 بوداییان ۳۹۲
 بودبه (ناحیه) ۱۰۴
 بودعشرت (ناحیه) ۲۹۱
 بورانوم (فرات) ۱۶۲
 بورسا = شهر بلند = پوست کار ۳۰۵، ۳۱۷
 بور-سوئن (شاه) ۳۲
 بورسیا (شهر) ۳۲
 بورگ‌الشمالی = برج‌الشمالی ۳۱۹
 بورن-بوراریاش (شاه بابل) ۲۳۳
 بورن-بوریش (شاه بابل) ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۵
 بوره آس (خدای یونانی) ۲۲۷
 بوری (ناحیه) ۱۰۳
 بوریش (خدا) ۲۲۷
 بوسفور (کشور سلطنتی) ۴۹۳
 بوسفورکیمریایی = تنگه کرج ۱۴۴
 بولنیسی سیونی (کلیسا) ۱۰۱
 بولونیا (شهر) ۳۳۶
 بوهائی (منطقه آلانی) ۱۲۶
 بويس، مری (شرق‌شناس) ۴۹۸
 بهار، مهرداد (محقق) ۴۹۱، ۴۹۲
 بهرامی، احسان (مترجم) ۴۹۱
 بهزادی، رقیه (مترجم، نویسنده) ۱۳۵، ۴۹۰
 بهمنش، احمد (محقق، مورخ) ۱۳۶، ۳۶۷
 بیات، نادر (نویسنده) ۱۳۸
 بیانی لی (سرزمین) ۶۲
 بیبلس (شهر) ۲۲، ۲۲۱، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶
 ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۷۴، ۳۷۶
 بیت-پیر-شادر-ریو (ناحیه) ۲۴۸
 بیت-سیکامیدو (روستا) ۲۴۸
 بیت شان (شهر کنعانی) ۲۷۰
 بیت‌لحم (ناحیه) ۱۰۱، ۱۰۵، ۳۸۸
 بیتو (طایفه محلی) ۲۴۹
 بیت-یره (دهکده) ۹۲
 بیجویتا (پیتونت) ۱۰۵
 بیروکنیسیا (شهر) ۳۱۸
 بیرونی، ابوریحان (دانشمند، مورخ) ۳۸۲
 بیرانس (دولت، نویسندگان، امپراتوری، هنر) ۵۰
 ۵۲-۵۸، ۶۰، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۶، ۸۵، ۹۰، ۹۶
 ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۴۰، ۱۴۵، ۴۵۹
 بیزانسی، بیزانسی‌ها (الگو، مسکوکات، شمایل‌نگاری، بناها) ۵۶، ۶۶، ۷۰، ۷۳، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۶، ۱۱۰، ۱۳۴، ۳۱۸
 بیستون (کتیبه) ۶۳، ۳۸۸
 بیک‌ها (حکام خزری) ۵۶، ۱۳۸
 بین‌النهرین (مردم، اقوام، سرزمین) ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۶۵، ۷۲، ۷۷، ۸۹، ۹۳، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۶۲، ۲۶۵-۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰
 بین‌النهرین (تمدن، خط، هنرمندان، فرهنگ، پزشکی) ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۷۲، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۷، ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۴۹
 ۳۵۲-۴۴۶، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۷۳

۵۱۸ قوم‌های کهن...

پلینی (مورخ یونانی) ۱۹، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۴۸، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۷	بین‌النهرین باستان ۱۵۷، ۴۷۳
پمپشی ۷۲	بین‌النهرین سفلا ۱۷۳، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۶۷، ۴۵۹
پندامه (دهان‌بند مندایی) ۳۵۵	بین‌النهرین علیا ۳۴۰
پنجگی، پنجو، اندرگاه (خمسه مسترقه مندایی) ۳۶۴	بین‌النهرینی (نقش‌مایه‌ها، ویژگی‌ها، تندیس‌ها، متون کهن) ۳۵، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۷۷، ۴۴۶، ۴۶۴
پوتی (ناحیه) ۱۰۴	بین-گانی-شاری ۱۹۲
پودولیا (ناحیه) ۱۲۱	بینگول داغ (کوه) ۶۱
پورت ماهون ۳۰۰	بشوگوس (شاه آلان‌ها) ۱۲۵
پور داوود (استاد، دانشمند) ۴۱۰	پاترونی (محقق) ۳۲۸
پورسینا (پزشک ایرانی) ۴۴۵، ۴۸۰	پاراتانا (شاه میتانی) ۴۶
پورولومزی (ناحیه) ۸۹	پارت‌ها (دوره، حکومت) ۱۱۴، ۱۴۸، ۲۰۳، ۳۸۸، ۴۵۷
پوزور-آشور (شاه آشور) ۲۲۷، ۲۴۵	پارتی (هنر) ۷۵، ۸۱، ۱۱۰
پوزور-اینشوشی‌ناک (شاه عیلام) ۳۳	پارس، پارس‌ها (سرزمین، قوم) ۴۴، ۱۳۵، ۱۴۴
پوسیدونیوس (مورخ) ۳۳۲	پازیریک (ناحیه، قالی) ۱۱۲، ۱۴۸
پوگورایا (قوم) ۵۴	پاسدار ماجیان، هراند ۱۴۶
پولتاوا (ناحیه) ۱۲۰	پافوس (شهر) ۲۲۱
پولیبیوس (مورخ) ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۳۶	پالایی (زبان) ۳۲، ۱۳۶
پومای (خدای محلی) ۳۰۳	پالموس (ناحیه) ۳۲۴
پومایاتون (شاه) ۳۰۲	پالمیری (نقوش) ۲۸۶
پومپتیوس ۹۵	پانونیا (ایالت رومی) ۱۲۲، ۱۲۴
پونتو-زاگروس (اقوام) ۸۸، ۱۸	پانورموس (شهر) ۳۲۳، ۳۲۴-۳۲۶
پونتوس ۶۴، ۹۵، ۹۶	پاوله اینگوروکورا (زبان‌شناس گرجی) ۴۵۸، ۴۵۹
پونتیک (کوه) ۶۱	پترا، قلعه ۹۶
پونیک (منطقه کارتاز) ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵	پتر، پتراییبی (متأله بزرگ ایبریا) ۱۰۵، ۱۱۰
پونیک (کوچ‌نشین، شهر، جنگ، تندیس‌سازی، دین، جهان، سکه‌ها، تیغ‌ها) ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱-۳۲۷، ۳۳۰	پتام-پاته‌خوس ۳۲۱
۳۳۴، ۳۳۵، ۳۸۰	پرسپولیس ۷۹
پونیک-هلنیستی (دوره) ۳۱۹	پرسفون ۳۲۳
پهتا (نام دعای مندایی) ۳۵۶	پروتایا = بنجه (عید مندایی) ۳۶۰
پهلوی (خط، زبان، الفباء، منابع، کتاب‌ها) ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۵۱، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۴۳۶	پروت (رود آلانی) ۱۲۰، ۱۲۶
پهلوی آذری (زبان مردم آذربایجان) ۱۱۷، ۱۹	پرومته (اسطوره یونانی) ۱۴۵
پهلوی اشکانی (زبان) ۳۹۸	پریلوس ۳۰۴، ۳۳۴
پهلوی ساسانی (زبان) ۳۹۸	پس-سارگونی (دوره) ۱۸۷
پهلوی شمالی (زبان) ۱۴۲	پسکه (محقق) ۳۲۹
پیش-اثولیایی (سرستون، نمونه) ۲۹۱، ۳۰۳، ۳۲۰	پغرا (تفسیر مندایی درباره جسم آدمی) ۳۵۹
	پلوتارک (مورخ یونانی) ۷۲، ۱۴۱، ۲۸۵، ۳۹۰، ۳۹۱

- پیش-پونیکى (نمونه) ۳۲۷
پیش-تاریخى (دوره فرهنگى) ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۱
پیش-خطى (دوره) ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۲
پیش-خطى (بین النهرین) ۱۸۱
پیش-ساردنیایی (فرهنگ) ۳۲۸
پیش-سارگونى (دوره) ۱۸۷
پیش-سومرى (اقوام) ۱۶
پیش-عیلامى (خط) ۱۸۱، ۴۲۶، ۴۲۷
پیش-فراتى ها (عبیدى ها) ۱۶۲
پیش-فنیقى (خدا) ۳۰۳
پیش-قفقازى (زبان) ۹۹
پیش-کارتاژى (محصولات) ۳۰۳
پیش-گرجى ۱۰۴
پیش-هلنى (خدا) ۴۶۹
پیشون (رود) ۲۷۱
پیلیش (منطقه، تپه) ۱۲۹، ۱۳۲
پیلیش جاپا (منطقه) ۱۳۲
پیکارد (دانشمند) ۳۱۲، ۳۱۷
پیکولوسکایا (شرق شناس) ۱۱۵
پیگمالیون ۳۰۵ ۳۳۶
تابوت عهد ۲۹۱
تانارى (لهجه) ۳۳۹
تاتف (صومعه در ارمنستان شرق) ۱۴۲
تاتیان ۱۰۱
تاجبخش، احمد (محقق، نویسنده) ۴۹۸
تاجیکى، ابوالفتح ۴۸۵
تارکوندارابا ۲۳۹
تارمیدا (ریاست مذهبى مندایی) ۳۶۰
تارنا (رود) ۱۳۰، ۱۳۳
تاروس ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱
تاریل چوبى نیشویلى (باستان شناس) ۹۲
تازیان ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷
تالوس (جزیره) ۳۷۷، ۳۰۰
تاسى میس (خدای آب و هوا) ۳۴
تاشیرا (منطقه) ۶۶
تاکاریشویلى (باستان شناس) ۱۰۸
تاکیتوس = تاسیت ۲۸۷
تاگارموس ۱۴۳
تامار (ملکه گرجى) ۹۷، ۹۸، ۱۴۶، ۴۵۹
تاماسوس (منطقه فنیقى) ۲۹۹، ۳۰۲
تامان (شبه جزیره) ۱۴۴
تانیت (علامت، پرستشگاه) ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۰
تانیت-پنه-بعل ۳۳۲
تائوخوها (قوم) ۹۹، ۱۴۴
تائوکالارجتى ۹۹
تائوکولا (استان) ۹۷
تائویى ۳۹۵
تاتوروس روسلین (نقاش سده ۱۳) ۸۶
تانیس (شهرى در مصر، پایتخت هیکسوس ها) ۱۳۷
تب (پایتخت مصر باستان، نقاشى های دیوارى) ۴۷، ۲۳۴، ۴۶۱
تبیره (نوعى طبل) ۴۵۴
تحتوت ۳۲۱، ۳۹۴
تحتومس ۴۶، ۴۷
تخت جمشید ۲۰۳، ۲۲۸
تراپوزان (بنلر) ۷۲، ۷۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴
تراژان ۱۲۲
ترتسوس = ترشیش در تورات (شهر) ۳۳۳
ترشیش (شهر) ۲۹۸
تیرک (رود) ۱۰۶
ترک، ترکی، ترکان (ایل، قوم، اتحادیه، زبان) ۱۹، ۵۰-
۵۳، ۵۶، ۸۸، ۹۷، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۶
۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹
ترکستان ۱۱۷، ۱۴۱
ترک-مغول (سازمان) ۵۶
ترون (جبار آگریگتوم) ۳۲۴
ترووا (ناحیه، جنگ) ۱۰۸، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۳۲، ۳۳۳
تره دون (شهر) ۲۲۱
تریالتى (ناحیه، جام) ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۴۷

۵۲۰ قوم‌های کهن...

تربانا (آتشدان گلی در آیین مندایی) ۳۵۵، ۳۵۶	تنبور (آلت موسیقی) ۴۵۵
تری راتنا (سه گوهر گرانبها در آیین بودایی) ۳۹۴	تندورک (کوه) ۶۱
تریستان وایزوت (معن ادبی) ۴۸۵	توبال ۸۸، ۸۹، ۱۴۵
ترانی (زبان) ۹۹	توبال-قاین (آهنگر، در تورات) ۸۹، ۹۴
تساته (شاه) ۹۶	توتو (ناحیه) ۱۹۲
تسارتسیس گورا (ناحیه) ۱۰۸	توتونی (قوم، سبک، اسطوره‌شناسی) ۷۰، ۱۲۳، ۳۹۵
تسارسکایا (ناحیه) ۱۰۶	توج (تور، پسر فریدون) ۵۲، ۵۳
تسحوب (خدای هوریانی) ۳۴، ۴۵، ۲۳۹	توخیکوس (استاد) ۷۷
تسخینوالی (ناحیه) ۹۳	توخه (الهه بخت) ۷۷
تشد گوروماش (شاه کاسی) ۲۳۳	تورات ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۴۴، ۸۲، ۱۵۹، ۲۲۴، ۲۵۲
تصویری (خط) ۲۲۷	۲۵۳، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۰-۲۹۱
تفلیس (شهر) ۱۸، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۰، ۱۴۵	۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۶۷، ۳۷۱
تفضلی، احمد (محقق، استاد) ۴۹۱	۳۷۴، ۳۷۶، ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۹۴
تقویم جازر (کتیبه عبری) ۲۸۸	تورانی، تورانیان (نژاد، لهجه) ۲۳، ۱۳۸، ۳۳۸، ۳۳۹
تقویم یزدگردی ۳۵۲	تورتان (رئیس قوای آشوری) ۲۱، ۲۵۴
تقی‌زاده، سید حسن (محقق، استاد) ۴۹۰	تورفان (در آسیای مرکزی) ۳۸۸
تکسپه، شارل ۱۴۷	توروس (منطقه، کوه) ۳۴، ۴۳، ۴۶، ۶۱، ۶۴، ۷۳، ۱۹۷، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۰۲
تل احمر = تل برسیپ ۲۶۲	تورو-سکاها (طایفه) ۱۲۰
تل اسمر (ناحیه) ۱۵۶	توریون (ناحیه) ۱۲۴
تل‌العمارنه (ناحیه آثار مکشوف، نامه‌های سلطنتی) ۳۴، ۴۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۰۰، ۲۳۴-۲۳۷، ۲۴۳	توسا (پژوهشگر) ۳۲۵
تل الورکا (ناحیه) ۲۳۲	توسیدید ۲۹۹
تل-براک (حوزه رود خابور) ۱۸۱	توش راتا (شاه میثانی) ۴۵
تل‌تاینات ۲۹۱، ۳۷۶	توفان نوح ۱۶۵
تل جدیده (ناحیه) ۳۸	توفت (قربانگاه انسانی) ۲۸۷، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸
تل حلف ۳۵	۳۲۵-۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۷۹
تل سوقاس (ناحیه) ۲۲، ۲۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳	توکولتی-نی‌نیب ۲۴۶
تللو (شهر، ناحیه) ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲	توکولتی نینورتا ۶۲، ۲۵۵
تل قسیل ۲۸۴	تولستور ۱۳۹
تلمود (لهجه) ۳۵۷	تومی = کنسئانتای کنونی ۱۲۸
تلی‌پینوس (خدای هیتی‌ها) ۱۰۹	تومباتریون (مظهر تائیت) ۳۲۶
تمش (رود) ۱۲۹	تونس (کشور) ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۷۷، ۳۷۹
تمغا (علامت سلطنتی بوسفور، نوعی اندیشه‌نگار) ۱۲۱، ۱۲۲، ۴۳۲، ۴۹۳	توواس-آس (طایفه آلانی) ۱۳۱
تموز (خدای سومری) ۱۶۵، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۵۴، ۳۷۸	توهوآن ۵۴
	توئس‌تس ۲۲۲، ۲۲۳
	توئهریس ۳۳۱

- تیمورث پیشدادی ۵۴
 تیان‌شان ۵۴
 تیارن‌ها (طایفه قفقازی) ۸۸، ۹۰، ۱۲۴
 تیپو (محقق) ۴۵۹
 تیتان‌ها (غول‌ها) ۶۳
 تیر = آپولون ایزد کاتب آرمزد ۷۸
 تیرداد (شاه) ۷۹، ۸۱
 تیسفون ۲۰۳
 تیشاری ۳۲
 تیگران کبیر (شاه ارمنستان) ۶۴، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۸۱، ۱۴۱
 تیگران-گرد (شهر) ۷۲، ۷۵، ۱۴۱
 تیگلت پیلسر (شاه آشور) ۶۲، ۸۹، ۱۳۹، ۲۱۸، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۰
 تیمایوس (مورخ) ۲۰۵، ۳۳۳
 تیمور لنگ ۶۸، ۱۱۷
 تئودو روس (اسقف آلانی) ۱۲۶
 تئودوسیوپولیس (شهر ارزروم) ۷۲
 تتوفانس (مورخ) ۵۰
 تتومان (شاه عیلام) ۲۵۶، ۲۵۹
 تنی شبایی‌نی (شهر کرمیر بلور) ۶۲
 جابرین حیان (دانشمند ایرانی) ۲۸، ۴۸۰
 جاثلیق (رئیس کلیسا) ۶۶، ۶۹، ۱۴۸
 جاده ابریشم ۳۸۸
 جازر (شهر اسرائیلی) ۲۷۵
 جان (اسقف) ۸۶
 جبل طارق (ستون‌های هرکول) ۲۲
 جبل ملذا (ناحیه) ۳۰۹
 جدعون = گیدئون (نوازنده عبرانی) ۴۵۹
 جریا (جزیره) ۳۱۵
 جرجی‌ها ۸۸
 جرمو (ناحیه) ۱۵۸
 جزیره العرب ۱۸۳
 جلجتا (کوه) ۱۰۴
 جلیل (دریا) ۹۲، ۲۸۴
 جمعدت نصر (دوره، ناحیه، ظروف) ۱۶۱، ۱۶۲
 جنووا (بندر) ۷۲
 جنیدی، فریدون (محقق، نویسنده) ۴۹۸
 جوآن متبواری (مصنف آهنگ‌های گرجی) ۴۵۸
 جوانختی ۹۷، ۹۹
 جوانشیر (فرمانروا) ۱۱۱، ۱۱۳
 جورج مقدس ۸۸
 جونو (ناحیه) ۳۲۲
 جیپفو (خاقان خزرها) ۹۶
 جیمحون (رود) ۲۷۱
 چاتورانگا (شترنج به هندی) ۴۵۸
 چایلد، گوردون (شرق‌شناس) ۹۳، ۹۵
 چتل هویوک (ناحیه) ۳۸
 چچنو- اینگوش، چچنو- اینگوشی (منطقه، زبان) ۹۳، ۹۹
 چچنو- اینگوش‌ها (قوم) ۹۹
 چرکسی (گونه‌نژادی، قوم آسیای مرکزی) ۱۷، ۵۱، ۵۲، ۹۹
 چغار بازار (ناحیه) ۳۶
 چولیوش (ناحیه) ۱۳۱
 چونگوری (ساز زهی گرجی) ۴۵۹
 چوواش (لهجه ترکان خزری) ۱۳۹
 چورلسون (پژوهشگر) ۵۸
 چیاتورا (ناحیه در غرب گرجستان) ۹۱، ۱۴۵
 چین (زبان، خط واژه‌ای، امپراتور، هنر کهن) ۵۲، ۵۳، ۷۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۳۱، ۲۳۴، ۴۵۴، ۴۶۹
 چینی (قوم، مردم) ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۱۳۱، ۳۹۰، ۳۹۳
 حاتی، حاتی‌ها (قوم، سرزمین) ۳۷
 حاصور (ناحیه) ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۹۱، ۳۲۰، ۳۲۱
 حبات = حیبت (الهه) ۳۴، ۴۵
 حبشه، حبشه آسیایی ۲۰، ۳۳۸
 حبشیان آسیا ۳۳۸
 حبشیان آفریقا ۳۳۸
 حران (ناحیه) ۳۵۱
 حران گویشا (نوشته تاریخی منداییان) ۳۵۹

۵۲۲ قوم‌های کهن ...

خراسان = صابین ۳۸۲	خرسون (ناحیه) ۱۲۶
حزقیال نبی ۱۶۵، ۲۲۴، ۲۷۱، ۲۷۷، ۳۷۷	خزر = کوزا (دریا) ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۶۴
حسنلو (ناحیه، جام) ۴۸۹، ۵۰۰	خزرستان (خزریه) ۴۹، ۵۴
حصونه (ناحیه) ۱۵۸	خزرستان صغیر ۵۴
حلب (شهر) ۳۴، ۴۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲	خزرها، خزران (قوم ترک) ۱۷، ۴۹، ۵۰-۵۴، ۵۶
حلفی‌ها (قوم) ۱۵۸	۵۸-۶۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۵
حقیقت، عبدالرفیع (نویسنده، دانشمند) ۴۹۰	خزرها (خاقان) ۵۱-۵۴
حماة (شهر) ۲۹۵	خزری (خان‌ها، جامعه) ۱۳۸، ۱۳۹
حمزه اصفهانی (مورخ اسلامی) ۱۱۶	خسروانی (دستگاه موسیقی) ۴۹۸
حموری (شاه بابل، مجموعه قوانین، فرامین، عصر)	خسرو پرویز (شاه ساسانی، عصر) ۱۴۸، ۴۵۵، ۴۹۸
۲۶، ۳۵، ۴۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۵، ۲۰۰،	خسرویان (سلسله ایرانی فرمانروا در گرجستان) ۱۸، ۹۵
۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۲،	خشیارشا (شاه ایران) ۳۰۸، ۴۵۵
۲۳۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۳۶۷، ۳۹۰، ۴۴۶، ۴۹۶	خلامو (ردای یونانی‌ها) ۷۱
حیره (شهر) ۵۲	خلدی (خدای کلدانیان) ۳۳۹
خابور (رود) ۳۳، ۳۶، ۱۳۵	خلیج فارس ۲۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۸۰
خاچکار (ستون‌هایی ضربدری) ۸۱	خناننی (ناحیه) ۲۳۷
خاخه تپا (ناحیه) ۱۱۰	خنیاگر = رامشگر ۴۵۲، ۴۵۷
خاقان ۱۳۸	خنی (سرزمین) ۲۳۳
خالدی، خالیدیایی (قوم، زبان) ۱۳۶، ۱۳۹	خنی-ریت (شاه خنی) ۲۳۶
خالسدون (شورا) ۱۰۵	خوارزم، خوارزمی (سرزمین، زبان) ۱۳۱، ۳۹۸
خانات خزر ۵۴، ۵۵	خوتسوری (خط، کتیبه) ۱۰۱، ۱۴۶
خان بالیق (شهر) ۷۴	خوخلاک-نووچرکاسک (ناحیه) ۱۲۶
خان زادپان (نویسنده) ۴۱	خور (گردنه) ۵۱
خاورمیانه (سرزمین، اقوام، تمدن) ۷۳، ۹۲، ۱۰۳،	خورس‌آباد ۲۱۲، ۲۶۶، ۲۹۵
۱۵۸، ۱۷۴، ۱۸۱، ۲۲۶	خورشید-خدا ۲۱۸
خاور نزدیک ۱۳۵، ۲۸۲	خورنی، موسی (مورخ ارمنی) ۱۸، ۵۱، ۶۳، ۶۴، ۷۵،
ختوسیل (شاه هیتی‌ها) ۲۳۹، ۲۴۲-۲۴۴	۷۸، ۷۹، ۱۱۳، ۱۳۹، ۳۳۸، ۴۹۸
خته، ختی (پایتخت باستانی هیتی‌ها) ۲۱۶، ۲۳۵،	خوزستان ۳۵۰، ۳۶۵
۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۳۹۸	خوزی (زبان) ۱۱۶
خریت سلم (ناحیه) ۲۹۰	خوسور (خدا) ۳۳۶
حزیت کرک (ناحیه، فرهنگ، ظروف) ۳۷-۳۹، ۹۲،	خونسو (رب النوع ماه) ۲۳۵، ۲۴۴
۱۴۵	خیسوئروس (نوح) ۳۴۳
خدا-آشور ۲۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹	داریوش هخامنشی ۶۳، ۱۹۵، ۲۰۳، ۴۴۵
خدیوجم، حسین (نویسنده) ۴۹۸	داعی الاسلام، سید محمد علی حسنی ۴۹۵
خراسان ۵۳، ۱۱۶	

- داغستان ۳۷، ۳۹، ۵۴، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱، ۱۴۸
 داغستانی (زبان) ۹۹
 داکبای رومی (ترانسپلوانی) ۱۲۳
 داکبایی‌ها (قوم) ۱۲۲
 داگان ۲۷۱
 داگون (خدای غله) ۲۸۶
 داماس کیوس ۲۸۵
 داماسو ۳۰۲
 دامیانو (نویسنده پرتقالی) ۴۸۶
 دامیک-آداد (ناحیه) ۲۴۸
 دانائیل (دانیال) ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۷۵
 داتوب (رود) ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹
 داوکینا (الهه) ۳۴۱
 داوود سوسلان ۴۵۹
 داوود کورویالاتس = «سازنده» (شاه گرجستان) ۶۷، ۹۶-۹۸، ۱۴۶
 دجله (رود) ۲۲، ۳۳، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۴-۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۷۱، ۳۳۷، ۳۵۰
 دراشه نشسته (کتاب تعمید مندایی) ۳۵۹
 دربند = چور (شهر) ۵۵، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۳
 در تمنه ۲۷۴
 دروموس ۳۱۹
 دری (زبان) ۱۱۶
 دریای سرخ ۲۹۸
 دریای سیاه ۲۲، ۳۷، ۵۶، ۶۴، ۷۲، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۴، ۲۰۲، ۲۵۱، ۳۳۷
 دستار = برزنقاھوار (سربند مندایی) ۳۵۴
 دسقالد سینه‌لا (رود) ۹۱
 دشداشه (پیراهن بلند منداییان) ۳۵۴
 دشت صوری (محلله‌ای در ممفیس) ۳۰۰
 دلمن = بحرین ۲۰۳
 دلفی ۲۹۵
 دمشق ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۲۶۷، ۲۷۰
 دموکدس (طبيب یونانی داریوش اول) ۴۴۵
 دندرا (معبد) ۳۸۹
 دنی ۴۹
 دنپیر (رود) ۵۵، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۶
 دنپستر (رود) ۱۲۲، ۱۲۸
 دویروجا (ناحیه) ۱۲۲
 دویپکر (ستاره جوزا) ۴۱۷
 دو دخالیا (شاه هیتی‌ها) ۲۴۴
 دودوکی (نوعی قره‌نی گرجی) ۴۵۹
 دور = شهر ۲۸۱
 دور-ابی-اشوع (شهر) ۲۱۵
 دور-امی-دیتانا (شهر) ۲۱۵
 دور-امی-زادوگا (شهر) ۲۱۶
 دور-انلیل (شهر) ۲۱۷، ۲۳۳
 دور-کوری گالزو (شهر، پایتخت کاسی‌ها) ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۸
 دور-گورگوری (شهر) ۲۱۳
 دورانت، ویل (دانشمند) ۳۶۷، ۴۹۴
 دور-شروکین (شهر) ۲۵۸
 دوریایی (ستون) ۳۲۰
 دوسو (محقق) ۳۱۳
 دوشراقا (شاه میتانی) ۲۳۵، ۲۴۱
 دوگا (منطقه) ۳۲۰
 دوگین (نویسنده) ۵۴
 درک-آس (طایفه آلانی) ۱۳۱
 دولت-شهر ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۲۰۴، ۳۱۰
 دوموزی (خدای گیاهی، شاه سومر) ۱۶۵، ۱۷۴
 دون (رود) ۵۰، ۵۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۹
 دونانوم ۲۵۶
 دونتس (رود، منطقه) ۵۵، ۱۳۲
 دون-دونتس (منطقه) ۱۳۱
 دوورنیک (محقق) ۱۲۱
 دووگه (محقق) ۳۱۷
 دوزین (پایتخت ارمنستان) ۷۲، ۱۴۰، ۱۴۵
 دهوا خونینا (عید کوچک مندایی) ۳۶۰
 دهوا دیمانه (روز تولد حضرت یحیی) ۳۶۰

۵۲۴ قوم‌های کهن ...

دهواریا (عید بزرگ مندایی) ۳۶۰	رستمیانی ۱۰۲
دیاتسارون ۱۰۱	رسته (جامه سفید منداییان) ۳۵۴
دیاریکر (منطقه) ۱۹۱	رشامه (وضوی مندایی) ۳۵۴
دیاکونوف، ا. م (محقق، مورخ) ۱۱۳، ۱۴۸، ۱۷۰	رشف (خدا) ۲۷۳، ۲۸۶، ۳۰۳، ۳۷۵
دیاله (رود) ۱۳۵	رشف-ملقارت (خدا) ۳۳۶
دیائوخوا (طایفه) ۱۴۴	رشمه کردن (ندهین در آیین مندایی) ۳۵۶
دیائوئه‌ها (طایفه) ۱۴۴	رفاعیم (سایه‌ها) ۲۸۷
دیرینه قفقازی (اقوام) ۸۸	رگانی (ناحیه) ۹۱
دیسپس (مسیح) ۸۳	رنسانس = نوزایی (هنرمندان، دوره) ۳۴۹، ۴۶۹
دیگورون (گوش آسی) ۱۹	روایات پهلوی (کتاب) ۴۰۷
دیلمون (بهشت خدایان) ۱۷۸	روث آمران (دانشمند) ۹۳
دین دبیره (خط) ۲۵، ۳۹۹، ۴۳۶، ۴۹۴	روحا (جهان تاریکی و جایگاه زن در مندایی) ۳۶۵
دینکرد (کتاب دینی زرتشتیان) ۲۴، ۲۶، ۳۸۷، ۴۴۳	رودس ۳۷۷، ۴۰۰
دیوان (کتاب دعای مندایی) ۳۵۹	روسا (شاه ارمنستان) ۶۲
دیوجانس (حکیم یونانی) ۲۴، ۳۸۸	روسادیر = مليله (ناحیه‌ای در مراکش) ۳۰۹
دیودوروس، دیودوروس سیکولوس ۲۹۹، ۳۰۶	روستاولی، شوتا (شاعر گرجی) ۱۴۶، ۴۵۷
۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۸	روسیه ۱۱۲، ۴۰۲
دیونوسوس/باکوس (خدای شراب یونانی) ۴۶۸	روکسولان‌ها (قوم) ۱۲۲، ۱۲۸
دیونوسیوس (شاه یونان) ۲۸۶، ۳۰۵، ۳۲۴	روم، رومی، رومیان (عصر، خط، بناها، خدایان) ۱۷، ۲۸، ۵۴، ۵۸، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۹، ۹۵، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۲۲
دی‌ویتا (محقق) ۳۱۹	۱۲۵، ۱۴۰، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۴۷، ۴۳۱، ۴۷۸
دیوئه‌ها (طایفه) ۹۹	روم شرقی (دولت) ۶۴، ۶۶، ۹۶، ۱۳۴
دیی کاپوسینی (گورستان) ۳۲۶	رها (شهر) ۷۶
را = رع (خدای کلدانی) ۳۴۰	ریب سیم ۱۰۴
راتچا (ناحیه) ۹۹	ریشی-مردوک ۲۱۷
راتی باگراتی (سلسله) ۹۷	ریم-سین ۲۰۶، ۲۱۴
رازی، محمدبن زکریا (دانشمند ایرانی) ۴۴۵	ریونی (رود) ۹۰، ۱۰۴، ۱۰۸
رأس شمرا (منطقه، مثنون) ۱۰۸، ۲۶۷، ۲۷۱-۲۷۴، ۲۷۶	ریس‌نیا، رحیم (نویسنده، محقق) ۱۴۸
رامسس (فرعون مصر) ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲	زابابا (جنگد خدا) ۳۴
رامه‌راحیل ۲۹۱، ۳۷۶	زاجوا (رود، دره) ۱۳۰، ۱۳۳
رامیک‌ها (طبقه پایین در نظام) ۶۹	زاخاروف (باستان‌شناس) ۱۰۹
راولینسون، سرهنری (شرق‌شناس) ۱۸۷	زادن (خدا) ۱۰۳، ۱۴۷
راه‌شاهی ۲۰۲، ۲۴۰، ۳۷۱	زاکاریان (خانواده فرمانروا) ۶۷
رخگون (جزیره) ۳۰۹	زاکس (موسیقی‌شناسی آلمانی) ۴۵۳
رستم (قهرمان اساطیری ایران) ۱۴۳	زاگروس (رشته کوه) ۲۱، ۲۵، ۳۱، ۳۵، ۴۰، ۴۳، ۱۳۵
	۱۶۶، ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۵۱، ۴۳۵

- زاله (رود) ۱۲۵
 زامامه شوم ایدین (شاه) ۲۴۴
 زدازدنی (ناحیه) ۱۴۷
 زرتشت، زرتشت سپتامان (پیامبر ایرانی) ۲۴، ۲۸، ۱۱۶، ۱۴۰، ۳۸۷، ۳۹۸، ۴۸۱
 زرتشتی (آیین، متون) ۱۹، ۶۵، ۷۹، ۹۶، ۱۱، ۴۳۶، ۴۹۴
 زروبابل ۲۲۵
 زکی ولیدی، زکی ولیدی طغان (مورخ ترک) ۵۱-۵۳
 زمیسکایا (ناحیه) ۱۲۴
 زند بهمن یسن (کتاب پهلوی) ۴۰۷
 زنون (فیلسوف رواقی) ۳۸۰
 زنجیرلی (منطقه‌ای در آناتولی) ۲۷۲، ۲۹۵
 زهره (ستاره، مظهر پگاه) ۲۷۳
 زیثون (شهر) ۷۴
 زیج شهریار ۳۸۸
 زیگورات (برج مطبق) ۱۵، ۲۱، ۱۶۰، ۱۶۸، ۲۲۸، ۲۵۸
 زیویه (منطقه، یافته‌ها) ۳۴
 ژئوس (خدای یونانی) ۲۸۶
 ژئوس اولومپایی (خدا) ۷۹، ۲۸۳
 ژئوس مگیستوس ۷۹
 ژاپن، ژاپنی، ژاپنی‌ها (سرزمین، زبان، خط هجایی) ۶۰، ۳۹۵، ۴۳۱، ۴۳۴
 ژاک دومورگان (دانشمند) ۹۰
 ژرمن‌ها (قوم) ۱۱۴، ۱۲۵، ۴۶۹
 ژوزف فلاویوس (مورخ) ۱۱۵
 ژورفوس ۱۱۹، ۲۸۲، ۲۸۳
 ژوستن (مورخ) ۲۸۰، ۲۸۳، ۳۰۵-۳۰۷، ۳۱۰، ۳۲۸
 ژوستینین (رومی) ۱۲۷
 سابرانا (ناحیه) ۳۱۹
 سایبر (قومی در داغستان) ۵۵
 ساتارک‌ها (قوم) ۱۲۰
 ساتیرها (طرفداران مؤنث باکوس) ۴۶۸
 ساخیویا (آلت موسیقی قفقازی) ۴۵۹
 ساریانتیوم ۲۲۷، ۲۳۳
 سارتون، جورج (دانشمند) ۳۶۷، ۴۹۳
 ساردنیا، ساردنیایی (جزیره، یافته‌ها) ۲۲، ۳۰۱، ۳۰۲
 ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۷-۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۷۸
 سارکل (شهر) ۶۰
 سارگون = شروکین، شاه اکد (دوره، امپراتوری) ۲۰، ۳۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷
 ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۴۹، ۳۷۰
 سارمات، سارماتی (قوم، دوره، طوایف) ۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۹، ۴۳۲، ۴۹۲
 سارماتی-آلانی (اقوام) ۱۲۰، ۱۳۴
 ساروس = ساروزی (شاه آلان‌ها) ۱۲۷
 ساسانان، ساسانی (دوره، شاهان، هنر، کتیبه) ۱۹، ۲۷، ۵۳، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۹۶، ۱۱۰
 ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۳۵۲، ۳۶۴، ۴۵۵
 ساسپروها (طایفه قفقازی) ۸۸
 سلاکارتول-ابی (خامسنگاه گرجی‌ها) ۹۰
 ساکارتولو (سرزمین گرجی‌ها) ۹۰
 ساکازیا (غار) ۹۱
 ساکخره (ناحیه) ۱۰۸
 ساکسونی (تورینگیا، ناحیه) ۱۲۵
 ساکون (خدا) ۳۱۲
 ساگونیا (شهر اورارتویی) ۶۲
 سامانیان (سلسله) ۱۱۷
 ساموحا = ملطیه ۳۴
 سالامبو (منطقه) ۳۱۷، ۳۷۹
 سالاموری (نی‌لیک گرجی) ۴۵۹
 سالامیس (نبرد) ۳۰۷
 سالتووو-مایکی (قوم، فرهنگ) ۱۲۷، ۱۲۸
 سالمه کلدیه (غار رویاه) ۱۴۵
 سام (نیای آرامیان) ۲۰، ۱۸۳
 سام‌بن نوح ۳۵۸
 سامسرخه (استان) ۸۹، ۹۸، ۹۹

۵۲۶ قوم‌های کهن ...

سامرا (در عراق) ۶۶، ۱۸۴	سرپروس (هیولا) ۳۹۴
سامره (پایتخت اسرائیل) ۲۵۶، ۲۹۱، ۳۷۶	سردوری (شاه ارمنی) ۱۴۴
سامسارا (حلقه بی‌پایان تولد و مرگ) ۳۹۲	سرگیس (اصطف) ۱۴۲
سامسو- ایلونا (شاه بابل) ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۳۲، ۲۲۸	سرگش = سرگیس (موسیقی‌دان دوره ساسانی) ۴۵۸، ۴۵۵
سامسو- ایلونا- خگالوم (ترعه) ۲۱۴	سرگی زامیانتین (باستان‌شناس) ۹۱
سامسو- ایلونا- ناگاب- نوخوش- ایشی (ترعه) ۲۱۴	سُرنا (ساز) ۴۵۵
سامسو- دیتانا ۲۱۶	سروش (ایزد آریایی) ۴۱۵
سامی (نژاد، زبان، فرهنگ، طوایف) ۱۶، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۳-۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۵۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۲۳، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۷، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۵۴	سریانی (زبان اهل عراق، مورخین) ۱۷، ۱۸، ۷۵، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۳۸
سامی‌های غربی (شاهان) ۲۰۲، ۲۰۴-۲۰۶، ۲۱۵-۲۱۷، ۲۳۴، ۲۵۰	سزار بارداس ۶۸
سان = سانی (خورشید- خدا) ۳۴۱	سفدی (زبان) ۲۴، ۳۹۸، ۴۱۷
سان آنتیوکو (جزیره) ۲۸۱	سفدی بودایی ۴۱۹
سانخونیاتون (کاهن فنیقی) ۲۸۴	سفدی مانوی ۴۱۹
ساندور (رهبر قوم یاس) ۱۲۹	سفدی مسیحی ۴۱۹
سانتا (ناحیه) ۱۰۹	سقراط (دانشمند یونانی) ۳۸۸
سahas ساراس (خدای آب و هوا) ۳۴	سکاسنه (ناحیه) ۱۱۳، ۱۴۷
سahاک اول (جاثلیق ارمنستان) ۱۴۲	سکسی (کوچ‌نشین) ۳۳۴-۳۳۶
سائیس (مرکز پزشکی ایران کهن) ۳۸۸، ۳۹۰	سکاه، سکایی (قوم، بجاانگردان آسیای مرکزی، سبک هنری) ۱۶، ۱۸، ۸۸، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۲۰، ۴۹۳
سبا ستویول ۱۲۶	سکاهای سلطنتی ۵۱
سبخت ریانا (شهر) ۳۱۷	سکاهای کریمه ۱۲۰
سبه‌ئوس (روایتگر) ۷۶	سکائیه ۵۰، ۱۴۴
ستاره فنیقی = ستاره قطبی ۳۷۷	سکین دوله (وسیله مهرزنی مندایی) ۳۶۳
ستون‌های هرکول = جبل طارق ۲۲، ۲۸۱، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۳۲-۳۳۴، ۳۷۷	سگستا (ناحیه) ۳۲۵
سثی اول (شاه مصر) ۲۴۱	سگگی (ناحیه) ۲۴۵
سخت ۳۲۲	سلتی ۳۹۴
سدراربا = گنزا (گنجینه، کتاب بزرگ مندایی) ۳۵۸	سلتی- داکیایی (قوم) ۱۲۲
سدرا یحیی = دراشه یحیی (کتاب دعای مندایی) ۳۵۸	سلجوقی، سلجوقیان ۱۸، ۱۹، ۶۷، ۷۲، ۷۶، ۸۳، ۸۸، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۷
سدوریس = شعرای یمانی ۴۱۷	سلم (پسر فریدون شاه ایران) ۵۲
سراپیتا (شاهزاده خانم گرجی) ۱۰۰	سلوکوس ۲۰۳
	سلوکی، سلوکیان ۱۱۴، ۳۵۱، ۴۲۷
	سلوکیه (شهر) ۲۱، ۷۲، ۲۰۳
	سلیمان (شاه، معبد) ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷
	۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۷۶

- سلینوخته (ناحیه) ۳۰۰، ۳۲۴-۳۲۷
 سماوه (شهر) ۱۶۰
 سمبات پاسبان (شاه ارمنی) ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۹۷
 سمندر (شهری در داغستان) ۵۵
 سموئیل ۲۷۷
 سن آنتیوکو (شهر) ۲۹۲، ۳۲۷
 سنا خریب (شاه) ۲۲۰، ۲۵۹، ۲۹۳
 سن ژولین ۵۹
 سنت مونیک (ناحیه، گورستان) ۳۱۸، ۳۲۰
 سنج (سازگرجی) ۴۵۹
 سندلوس (بخور در آیین مندایی) ۳۵۶
 سندوآری ۲۵۶
 سن سورا = پورگی باستان (شهر، کتیبه‌های کارتازی) ۳۰۷
 سنسولا (مجموعه در موزه لوور) ۲۹۶
 سن کرا (ناحیه، تپه) ۲۰۴
 سوانتی (ناحیه) ۹۶
 سوانی (زبان) ۹۸، ۹۹
 سوبارتو = بین‌النهرین شمالی ۲۱۶، ۲۳۲
 سوباری، سوباری‌ها (لهجه، قوم) ۱۶۲، ۳۶۸
 سویی لولیوماس = شویی لولیوما (شاه هیتیایی) ۳۳، ۳۴، ۶۲
 سوخومی (ناحیه) ۱۰۸، ۱۴۴
 سورا ۵۶
 سورامی (جبال) ۹۸، ۹۹
 سوریا (خورشید خدای هندی) ۲۲۶
 سوریه (سرزمین، مردم، هنر) ۲۲، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۴۶-۴۸، ۷۲
 ۷۵، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۴۵، ۱۶۳، ۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۳۷، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۷۸، ۴۳۵، ۴۸۰
 سوریه فلسطین (ناحیه ساحلی) ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۸۰
 ۲۸۸، ۳۰۳
 سوزیانا = شوش ۵۰۰
 سوسه (شهری در کارتاز) ۲۹۲، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۱۹
 سوفت (کلاتر نزد فنیقی‌ها) ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۸، ۳۷۹
 سوفسطایی (فیلسوف) ۷۷
 سوفنه (سرزمین) ۶۴
 سوقاس (ناحیه) ۲۹۲
 سوگونیا (شهر) ۲۵۶
 سولاسوله (محقق) ۳۳۶
 سولک (رود) ۵۴
 سولکیس (شهر) ۳۱۲، ۳۲۸-۳۳۰
 سولونتو (ناحیه) ۳۲۴-۳۲۵
 سومر (سرزمین، دولت، شاه، تاریخ کهن) ۲۰، ۲۷، ۴۵، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۶۶-۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۷، ۲۵۳، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۸۰، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۷۳، ۴۹۷
 سومری (اصل و منشأ، زبان، خط، دانش، جامعه، فرهنگ، مَهرها، اسطوره‌ها، نسخه‌ها، خدایان) ۲۰، ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۴۰، ۱۳۵، ۱۵۳-۱۵۵، ۱۵۷-۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴-۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹-۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۴۸، ۳۶۸، ۴۲۵، ۴۲۷-۴۲۹، ۴۳۴، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۹۷، ۵۰۰
 سومری-اکدی (افسانه‌ها، خدایان) ۲۲۷، ۲۳۰
 سومریان، سومری‌ها (قوم، کیهان‌شناسی، هنر) ۱۸، ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۱۰۲، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۳۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۷۶، ۴۹۶، ۴۹۹
 سومو-ایلوم ۲۰۴
 سوهما (قوم) ۶۲
 سوتوکد سو (ناحیه، گورستان) ۱۲۶
 سوتوها (قوم) ۱۲۲، ۱۲۵
 سپار (شهر، رود) ۲۰، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۵۷، ۳۴۳
 سپیان (کوه) ۶۱
 سپیوس (ستونک مرمرین) ۳۱۸-۳۲۰، ۳۲۹
 سیحون میانی ۱۳۱
 سیراکوس (شهر، جنگ، سکه‌ها) ۳۰۴، ۳۲۵، ۳۲۶
 سیرتا (ناحیه) ۳۲۰
 سیردریا (رود) ۱۳۸
 سیرن‌ها ۸۲

۵۲۸ قوم‌های کهن...

شائوشارتار (شاه) ۲۷	سیس (شهر) ۷۳
شائوشکا (الهه هوریانی) ۳۴	سیستروم (جغجغه) ۴۷۴
شائول (داستان) ۴۶۹	سیسک (قبیله) ۱۱۳
شد (خدا) ۳۱۲	سیسو (نام خریه زبان اکدی) ۲۲۸، ۲۱
شرق باستان ۴۶۷، ۴۳۲	سیسیل (سرزمین، جزیره) ۲۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۱۰
شروان (شهر) ۹۸	۳۱۲-۳۱۶، ۳۲۳-۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۷۷، ۳۷۸
شط الحی ۱۹۴	۳۸۰
شطالعرب ۱۵۳، ۳۶۴	سیکانی (قوم) ۳۲۴
شطالعمار ۱۹۵	سیکول‌ها (قوم) ۳۲۴
شطالنیل ۱۹۵	سیلزی (سرزمین) ۱۲۱
شکاندا (روحانی دینی مندایی) ۳۶۰	سیلیوم ۳۳۶
شکیل (واحد پول) ۱۷۰	سیماش-شیپاک ۲۱۸
شلمنصر (شاه آشور) ۶۲، ۲۱۹، ۲۴۶، ۲۹۳، ۳۴۶	سی‌گیس موند (شاه) ۷۰، ۱۳۰
شلوارا (شلوار مندایی‌ها) ۳۵۴	سین (ماد خدای سامی) ۱۷۳، ۱۹۲، ۲۲۹، ۲۵۵، ۲۵۸
شلئی (فرهنگ) ۹۱، ۱۴۴	۳۴۱
شماخی (شهر) ۹۸	سینا (شبه جزیره) ۲۸۰
شمش (خورشید خدای سامی‌ها) ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۱۹	سین-ایدینام (شاه) ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۳
۲۲۹، ۲۵۵، ۲۵۸، ۳۴۱	سینایی (کوه) ۱۰۱، ۴۵۸
شمش-رش-اوشور (فرمانروای سوحی) ۲۰۱	سیتاس (باستان‌شناس) ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۳۵
شمشون ۲۷۴	سیونیک (ایالت، صومعه) ۸۲، ۸۴
شمشی‌اداد ۲۱۹، ۲۵۶، ۲۶۱	
شنعار (سرزمین) ۳۶۷	شاپور (شاه ایران) ۶۵، ۸۱، ۴۸۲
شنگاویت (ناحیه) ۳۹، ۹۳	شات بردی ۱۰۱
شو (خدا) ۳۳۱	شاتراپس (خدا) ۲۸۶
شویاد (ملکه) ۴۷۳	شادرپا (خدا) ۳۱۲
شویی لولیوما = سویی لولیوما (شاه هیتیایی) ۲۳۹	شادگوس (ارمنی) ۴۵۶
۲۴۱	شارکالی-شاری (شاه اکد) ۳۳
شونارنا ۴۷	شارگانی-شار-لوخ = سارگون ۱۸۷
شوتروکد ناخونته ۲۱۷	شارگانی-شاری (اکدی) ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰
شورویاک (منطقه فرا) ۱۹۵، ۱۹۸	شارلعانی ۴۸۶
شوریاش (خدا) ۲۲۶	شارو-اوکین (سارگون) ۱۸۷
شوش ۱۶۶، ۲۰۳، ۲۲۹، ۲۵۵، ۳۷۱، ۴۴۵	شاز (لهجه زبان ترکی) ۵۶، ۵۸
شوکشو (ناحیه) ۲۲	شاکتا-شاکتی (در هندری) ۳۹۳
شوگون (رییس نظام حکومتی در ژاپن) ۶۰	شاگا (شهر) ۲۱۳
شوقامونا (خدا) ۲۲۷	شالا (الهه) ۳۴۱
شول، صول (شهر) ۵۳	شایل (محقق) ۴۲۵

شومالیا (خدا) ۲۲۷

شومر = سومر (سرزمین) ۱۵۵

شهریاری، پرویز (ریاضی دان، دانشمند) ۴۹۰

شیپاک (خدا) ۲۲۷

شیپیت بعل ۲۸۵، ۲۸۳

شیث = شیث بن آدم (نیای منداییان) ۳۵۸، ۳۵۲

شیراک (شهر) ۷۷

شینشان (عید مندایی) ۳۶۰

شیلوان (ناحیه) ۳۳

شیوا (هندویی) ۴۸۶، ۴۶۵

شی‌پرا، ادوارد (محقق) ۳۷۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵

صَبّی‌ها = صابثین (منداییان کنونی) ۳۶۵، ۳۵۸

صد در نثر صد در بندهش (کتاب پهلوی) ۴۰۷

صرب (قوم) ۱۲۵

صربستان سفید ۱۲۵

صرب‌های آلانی ۱۲۵

صور (شهر، خدایان برجسته، ناوگان بازرگانی) ۲۲،

۲۷۰، ۲۷۷، ۲۸۱-۲۸۴، ۲۹۳، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۴،

۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱

صوری، صوریان (اصل و منشأ) ۳۰۵، ۳۷۷

صیدا = صیدون (شهر) ۲۲، ۸۱، ۲۷۰، ۲۸۳، ۲۹۲، ۳۷۷

صیدون، صیدونی، صیدونیان (قوم، ناحیه) ۲۵۶،

۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۷۴

ضحاک ۴۱۵

طالس ۳۸

طائف (قبیله، معبد) ۳۹۴

طبری (دانشمند ایرانی) ۵۲، ۵۳

طرسوس (شهر) ۷۳

طنجه (شهر) ۳۰۰، ۳۰۹

عاشوریه (عید مندایی) ۳۶۰

عباسی، عباسیان (خلفاء، سلسله) ۶۵، ۷۲

عبداشمون = خدمتگزار اشمون ۳۱۱

عبدی-میلکوتی ۲۵۶

عبرانی، عبرانیان (قوم، حکومت) ۲۰، ۱۸۳، ۲۲۲،

۲۲۴، ۲۲۵، ۲۵۲، ۲۸۰، ۲۸۴، ۴۶۱

عبری (نژاد، زبان، خط، کتبه‌ها، منابع) ۴۹، ۵۸، ۱۸۳،

۲۲۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۵۷، ۴۳۴، ۴۹۴

عید (دوره) ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۷۸

عیدی‌ها (قوم) ۱۵۸، ۱۶۳

عثمانی (حکومت) ۱۳۳

عِذْنُ (باغ) ۲۷۱

عراد (شهر) ۲۲، ۲۷۰

عراق (سرزمین) ۷۳، ۱۱۷، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۸۳،

۱۸۵، ۴۸۰

عرب، عرب‌ها (طوایف) ۲۰، ۱۸، ۶۶، ۶۸، ۸۸، ۹۶،

۲۵۲، ۳۹۴

عربستان (سرزمین) ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۵،

۲۳۸، ۲۸۰

عربی (زبان، حروف، مسکوکات) ۱۹، ۴۹، ۷۰، ۷۳،

۱۱۱، ۱۱۴، ۱۸۳

عریان، سعید (نویسنده) ۴۸۲، ۴۹۰

عَزَّی (بت جاهلی) ۳۹۴

عسقلانیان ۲۸۳

عشتارته (صورت کنعانی ایشثار، مادر-زمین) ۲۷۳،

۲۸۵، ۲۸۶

عُرقوف (ناحیه) ۲۲۸

عُکّا (شهر) ۲۲، ۲۸۱، ۲۸۳

عمونیان ۱۸۳

غنج ۳۲۲

عهد عتیق (کتاب تورات) ۲۷۴، ۲۸۲

عیسی (پیامبر) ۱۰۴

عیسوی (هنر) ۴۶۳، ۴۶۴

عیسویت (دین) ۱۷۴

عیلام، عیلامی، عیلامیان (نژاد، زبان، اسناد، شاه،

موسیقی) ۱۷، ۲۱، ۲۷، ۳۱-۳۳، ۱۶۷، ۱۹۷، ۱۹۸،

۲۰۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۳،

۲۵۰، ۲۵۹، ۴۲۵، ۴۳۵، ۴۶۳، ۴۷۱، ۴۹۹

عین‌الحیاء ۲۹۱

۵۳۰ قوم‌های کهن...

۲۸۸، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۵۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۴۳۵، ۴۹۴	غرفه (ناحیه) ۳۲۰
فلشوسنت کرای (ناحیه) ۱۲۹	غز (طایفه) ۴۹
فنیقی، فنیقی‌ها (اصل و منشأ، خط، الفبا، زبان، سکه‌ها،	غزنویان (سلسله) ۱۱۷
نقشمایه‌ها، سلسله شاهان، کتیبه‌ها) ۱۶، ۲۰، ۲۲،	غزه (شهر) ۲۶۷
۲۵، ۳۵، ۱۴۱، ۱۸۳، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۷۸-۲۸۲	غیرسامی (زبان) ۵۸
۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰-۳۰۳	
۳۰۵، ۳۰۸-۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۶	فارسی (زبان) ۳۹۸، ۱۱۶، ۶۸
۳۲۷، ۳۳۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۳۵	فارسی میانه (خط، زبان) ۴۰۷، ۱۰۳، ۱۰۰
فنیقی-امریقی (گونه) ۳۲۹	فارکین = میافارقین ۱۴۱
فنیقی-پونیک (فرهنگ، جهان، هنر، نقشمایه‌ها)	فارمر، جورج (محقق) ۴۹۸
۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸-۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۶	فاسیس = ریونی (دره) ۹۰، ۹۹، ۱۰۴
۳۷۷	فایاکیان‌ها (قوم) ۲۲۴
فنیقی-کارتاژی (محل‌ها) ۲۸۶، ۳۰۴	فتز، گرهارد (محقق) ۵۰۵
فنیقیه (منطقه، تاریخ) ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۷۰، ۲۷۹،	فرات (رود، دره، وادی، منطقه) ۲۲، ۳۳، ۳۶، ۴۸، ۶۱
۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۴۹، ۳۷۴	۶۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۴-
فوروم (میدان بزرگ) ۳۱۷	۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۶-۲۱۸، ۲۲۱،
فوکاها (قوم) ۳۰۷	۳۳۷
فوکایا (شهر) ۳۳۳	فرات سفلا ۳۵۰
فوهی (امپراتورچین) ۴۵۴	فرانک‌ها ۷۰
فهرست (کتاب ابن ندیم دانشمند بزرگ ایرانی) ۵۸	فرانکفورت (خاورشناس) ۱۵۸
۱۱۶	فراه (شهری در افغانستان) ۴۸۹
فیثاغورس (بنیانگذار مکتب اورفه‌ای) ۳۸۰، ۳۹۱	فرعون (پادشاه مصر) ۴۷، ۴۹۸
فیثاغوری، فیثاغوریان (منت، اعداد) ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۵	فروگیا، فروگیایی (سرزمین، قوم) ۱۸، ۶۳، ۷۵، ۸۹
فیلو (اهل بیبلوس) ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵	۱۰۲، ۱۴۲، ۲۴۴
فیلیستوس (یونانی) ۳۰۴	فرهت، هرمز (نویسنده) ۴۹۸
فیلیستینی‌ها (مردم کم‌فرهنگ) ۱۳۰	فره‌وشی، بهرام (ایران‌شناس) ۴۹۰، ۵۰۰
فیناواگرین (نژاد) ۵۳	فریدریش، یوهانس (خط‌شناس) ۱۴۶، ۴۹۳
فتودوسیا = تتودوسیه (ناحیه آلانی) ۱۲۶	فریدون (شاه ایرانی) ۵۲
	فریزر (محقق) ۱۴۵
قادش (ناحیه، نبرد) ۲۴۱	فریزیان (قوم) ۳۷۴
قارص (شهر) ۷۲، ۸۵	فل (عید مندایی) ۳۶۰
قبچاق (قوم، زبان) ۱۳۸	فلدبلوم، ب (ریاضی‌دان) ۴۹۱
قبرس (جزیره، اصل و منشأ، هنر) ۲۲، ۱۰۱، ۲۲۱،	فلس (شاه) ۲۸۴
۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۰	فلسطین، فلسطینی (سرزمین، قوم، خط) ۲۲، ۳۸، ۳۹
۳۳۰، ۴۷۸	۴۶، ۴۸، ۸۱، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۴۵، ۲۰۱،
قبرسی-فنیقی (مصنوعات) ۲۹۶، ۳۰۳	۲۲۴، ۲۳۵-۲۳۷، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۸۰

کاداشمان-خاریا ۲۴۵
 کادموس (مورخ ابونیایی) ۶۳، ۳۸۰
 کادوستوس = عصای مرکوری ۳۲۵، ۳۸۰
 کادوسیه (سرزمین) ۱۱۳
 کادیز = قادش (کوچ نشین، جزیره) ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۳۲-۳۳۶
 کارا- ایندش ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۴۵
 کار- ایشار ۲۴۶
 کارتاژ = غرطاجنه (نوشهر، دولت، دین) ۲۲، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲-۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۱-۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۱-۳۳۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۵
 کارتاژنه (شهر) ۳۳۴، ۳۳۶
 کارتاژی (قوم، دوره، تمدن، هنر، ناگان، ظروف، کتیبه‌ها) ۲۸۵، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۲-۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱-۳۳۳
 کارتاژی- هلنیستی (عصر) ۳۰۸
 کارتلوس (خدای نیمه‌اساطیری) ۸۷
 کارتلوس (قهرمان، نیای گرجی‌ها) ۱۴۴
 کارتلی (استان) ۹۳، ۹۶-۹۹، ۱۴۶
 کارتول ۸۸
 کارتول- ابی (نام گرجی‌ها) ۸۷
 کارتولی (اقوام، زبان) ۹۰، ۹۸، ۹۹
 کاردونیاش = بابل ۲۴۶
 کارمونا ۳۳۴، ۳۳۵
 کارنامه اردشیر بابکان (متن پهلوی) ۴۸۲
 کارولی تسه‌گلدی (باستان‌شناس) ۱۳۰
 کارون (رود) ۱۶۲، ۳۶۴
 کاروند (کتاب) ۱۴۸
 کاسپی (دریا، منطقه) ۳۳، ۷۲، ۹۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۶۳
 کاسل (پژوهشگر) ۶۰
 کاسی‌ها (قوم، دوره، سلسله، زبان، لوحه‌ها) ۲۱، ۳۱، ۳۵، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶-۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۳۷۲، ۳۸۹

قرون وسطی ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۴۶۶
 قرايه (ناحیه) ۲۹۰
 قرت- هشت (ناحیه) ۳۰۲
 قرقیزها (قوم ترک) ۵۱
 قره‌تپه ۲۸۸
 قره خزرها (خزرهای سیاه) ۵۱
 قریب، بدرالزمان (نویسنده) ۴۹۲
 قزاق (سواره‌نظام) ۵۰
 قزاقستان (سرزمین) ۱۲۶
 قسطنطنیه (شهر) ۶۶، ۶۸، ۷۷، ۸۶، ۱۰۵، ۱۹۱
 قفقاز (سرزمین، کوه‌ها، زبان، طوایف، موسیقی) ۱۷، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۵۰-۵۵، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲-۹۵، ۹۷-۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۶، ۴۵۸
 قُلسا (دعاهای جشن سالانه تحمید مندایی) ۳۵۸
 قماش (کفن در آیین مندایی) ۳۶۲
 قماها (دعاهای دورکننده بلا در مندایی)
 قودشو (مادر-الهه) ۲۷۳
 قوریلتا (مجمع بزرگ) ۶۸
 قیصریه (ناحیه) ۲۵۷
 کاباردیایی‌ها (قوم) ۹۹
 کاباغاک (شهری در آلبانیا) ۱۴۸
 کابالا (شهر) ۱۴۸
 کاباله (شهر) ۱۴۸
 کابالیسم (تعبیر اسرارآمیز عبرانی) ۳۹۲
 کابولا (شهر) ۱۱۱
 کابولاکا (پایتخت آلبانیا) ۱۹، ۱۱۱
 کاپادوکیا (آسیای صغیر) ۳۴، ۱۰۴، ۱۳۵، ۲۰۲، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۵۷، ۴۳۲
 کاپیدازو (پرستشگاه فنیقی) ۳۲۶
 کاتاوینا (شهر رومی) ۱۳۷
 کاختی (استان) ۹۶، ۹۹، ۱۰۶
 کاداشمان- انلیل ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶
 کاداشمان- تورگو ۲۴۲

۵۳۲ قوم‌های کهن ...

کاشان (سرزمین کاسی‌ها نزدیک کرکوک) ۳۳	کریشنا (خدای هندویی) ۴۶۵
کاششور (خدای کاسی) ۲۲۷	کریمه (خزرستان کوچک) ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۷۰، ۸۱، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۶
کاگلیاری ۳۳۰-۳۳۲	کستلر، آرتور (نویسنده) ۱۳۸، ۵۰۵
کالاح (شهر) ۲۵۳	کسروی، احمد (نویسنده) ۱۴۸
کالام ۱۹۸	کش (الهه سومری) ۱۹۸
کالانکاتوکی، موسی (مورخ) ۱۴۸	کشتیلیاش (شاه کاسی) ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۴۶
کالواری (تپه جلجنا) ۳۹۴	کشور- دریا (سرزمین، شاهان) ۲۱۵-۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۳
کامارنیا (شهر) ۳۲۴	کلافت (کلاه گیس مصری) ۳۱۹
کامیروس (شهر) ۳۰۰	کلدانی، کلدانیان (سرزمین قوم، سلسله، دین، مکاتب هنری، نجوم) ۲۳، ۲۴، ۱۵۳، ۱۷۱، ۲۰۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۳۷، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۴۵۴
کانش = کول تپه ۳۷، ۴۰	کلکی (دبیر) ۱۹۲، ۱۹۳
کانگ‌چو = رود سیحون ۱۳۱	کلی (استاد) ۲۰۴
کانگ‌چوها (قوم) ۱۴۹	کلیله (انگشتی از شاخه یاس) ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۲
کائرونیاپوتیا ۱۴۱	کمبوجیه (شاه هخامنشی) ۳۰۷
کبر (قبیله مجاری) ۶۰	کنستانین (شهر) ۷۹، ۱۰۴، ۳۱۸، ۳۲۰
کپثا (کاسه برنجین در آیین مندایی) ۳۵۶	کنعان (سرزمین، معبد) ۲۲، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۱
کنزیاس (پزشک اردشیر دوم هخامنشی) ۴۴۵، ۵۰۰	کنا ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۵۱، ۳۷۴
کُر (رود) ۱۱۲	کنعانی، کنعانیان (خط، متون، دین، اساطیر) ۲۰، ۱۳۵، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۷
کرامر (سومرشناس) ۲۷، ۲۵۳	کونا ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۷۴، ۳۷۶
کرت، کرتی‌ها (جزیره، قوم) ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۵، ۳۰۰	کنگی (منطقه) ۱۹۸
۳۷۷، ۴۶۱	کنگه (رود سیحون در اوستا) ۱۳۱
کُرچ = گرج (صورت نام گرجی) ۸۸	کنیون، کاتلین (دانشمند) ۹۳
کیرچ (تنگه) ۸۱	کواتس خلی (ناحیه) ۳۹، ۹۳
کردستان (کوه‌ها) ۱۱۳، ۱۹۳	کویاچی (منطقه) ۱۱۱، ۱۱۲
کرس (جزیره) ۲۲، ۳۰۷، ۳۳۴، ۳۷۸	کویان (حوزه، رود، دره) ۳۷، ۵۵، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۴
کرکمیش (شهر) ۴۷، ۲۶۳	کویستان (ناحیه‌ای در جنوب باکو) ۴۱
کرکوانه (منطقه) ۳۱۸	کویله = سیبیل (مادر-الهه فروگپایی) ۲۶۶
کرکوک (شهر) ۴۶، ۱۳۶	کویولنی ۹۶
کرماهی = خرماهی ۸۲	کوتا (شهر اکدی) ۲۰، ۱۸۵، ۱۹۸
کرنا ۴۵۴	کوترا (جزیره) ۳۰۰
کرنگ (معبد) ۲۴۱، ۲۴۲	کوتری گورها (قبیله ترک‌نژاد) ۱۲۶
کروتالا (آلت موسیقی) ۴۶۷، ۴۷۴	کوتون (لنگرگاه مصنوعی) ۳۱۸
کروفاکان (ناحیه) ۱۰۸	
کروکوفسکی ۹۱	
کرونوس (خدا) ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۱۲، ۳۷۴	
کرونه‌که، لئوپولد (ریاضی‌دان آلمانی) ۳۹۶، ۴۹۱	
کریستنن، آرتور ۴۹۸	

- کوتیان (قوم) ۱۱۳
کوتیک اینشوشی ناک (شاه عیلام) ۲۷، ۴۷۰، ۴۹۹
کودور- ناخونته ۲۶۰
کودورو (سنگ مرزی، سند قضایی) ۲۱، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۴۶
کور (رود) ۵۱
کورا (رود) ۱۱۰
کوره ارسی (فرهنگ) ۹۲، ۱۴۵
کور- کور (کشور) ۱۹۸
کورسک ۱۲۰
کوزلوفسکی (باستان شناس) ۹۱
کورفو (شهر) ۳۷۷
کورگان (فرهنگ، تمدن) ۹۴، ۱۰۶-۱۰۹
کورنتی (اصل و منشأ) ۳۲۱
کورنوس (ناحیه) ۳۳۱
کوروکوس (بندر کیلیکیایی) ۷۳
کوروش (شاه انزان، شاه هخامنشی) ۲۱، ۲۷، ۶۴، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۴۵۵
کوری- گالزو (شاه) ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۴۶
کوربون (منطقه) ۳۰۲
کوسار (منطقه) ۲۳۹
کوسون (باستان شناس) ۹۱
کوشان (سرزمین) ۴۲۵
کوشی (نژاد) ۲۳، ۳۳۸
کوفتین (باستان شناس) ۱۰۶
کوگلا (کشیش یسوعی) ۱۹۹
کولا (ناحیه) ۱۰۵
کولایوس ۳۳۳
کولباکی (دهکده) ۹۳
کولتبه (کانش باستانی) ۳۹، ۹۳
کولخیس، کولخیس ها (شهر، قوم) ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۹۸-
۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۴۵
کول ها (قوم) ۱۴۴
کوماژن (کوماگنه، شمال سوریه) ۲۵۳
کومان، کومان ها، کومانی (قوم، زبان) ۳۴، ۱۳۱، ۱۳۸
کونتسنتی (ناحیه آلانی) ۱۲۶
کونتیبو، جورج (محقق) ۲۸۰
کونکسارس (دختر شاه ماد) ۲۲۰
کویونجیک (ناحیه، الواح) ۱۸۷
کوئه (ناحیه) ۳۶
کیانسه (دریا) ۴۹۲
کیتهارا (ساز مصری) ۴۷۴
کیتیون (شهر) ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲
کیزواتنا (شهر) ۳۶
کیسورا (ناحیه) ۱۹۸
کیش (شهر سومری در اکده، سلسله) ۱۶۳-۱۶۷، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۷
کیف ۵۶
کی کولی (نویسنده رساله) ۱۳۷
کیلیخ ها = کول ها (قوم) ۹۰
کیلوپا ۴۷
کیلیکیا، کیلیکیایی (سرزمین) ۳۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳
۷۴، ۸۲، ۸۶، ۱۴۵، ۲۰۲، ۲۳۹
کیماک ها (قوم) ۱۳۸
کیمیری ها، کیمریان (قوم) ۱۸، ۸۸، ۸۹، ۲۲۰
کیمیگر، کیمیگری (دانش، پدر علم شیمی) ۴۷۸، ۴۸۰
کین ایرج (دستان موسیقی) ۴۵۵
کین سیاورش (دستان موسیقی) ۴۵۵
گات ها (سرودهای زرتشت) ۳۸۷، ۳۹۸، ۴۵۵
گارنی (کلیسا) ۴۱، ۸۱، ۸۳، ۱۴۳
گاسگاه ها = کاشک ها (قوم) ۸۹
گاگرا (منطقه) ۹۱
گایک آرتسرونی (شاه) ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵
گالیسیا (منطقه) ۱۲۵
گامبولو (شهر) ۲۵۶، ۲۵۹
گانزیرا = تارمیدا (پیشوای دینی مندایی) ۳۶۰
گاهنبار (گاه های آفرینشی زرتشتی) ۳۶۹
گبی (منطقه، دهکده) ۱۰۸
گنسی (خدا) ۱۰۳
گدش، گندش (شاه) ۲۱۷، ۲۳۲
گرجستان (سرزمین) ۲۷، ۳۹، ۴۲، ۵۵، ۶۶، ۷۷، ۸۷

۵۳۴ قوم‌های کهن...

گوخناری (ناحیه) ۱۰۹	۹۰-۹۳، ۹۵-۹۸، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۰۹-۱۱۱، ۱۲۷،
گوداوتی (ناحیه) ۱۰۸	۱۲۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۴۵۸
گوده‌آ (استاندار شهر لاگاش) ۱۵۷، ۱۸۹، ۱۹۸، ۴۶۲	گرجی، گرجیان، گرجی‌ها (قوم، خط، زبان، ادبیات)
گور (واحد حجم) ۲۱۲	۱۸*، ۲۷، ۴۹، ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۸۷، ۸۸، ۹۳-۱۰۲،
گورا (فرهنگ، یافته‌ها) ۱۸۱، ۱۸۲	۱۴۳-۱۴۶
گورگون ۳۳۱، ۳۹۲	گرجی-موشکی ۸۹
گوریا (منطقه) ۱۰۰	گردیزی (مورخ اسلامی) ۵۱
گوزو (منطقه) ۳۷۷	گرشناد (محقق) ۲۹۶، ۳۰۳
گوسان، گوسان‌ها، گوسانی ۲۷، ۴۵۶، ۴۵۷	گرماتیکوس (رومی) ۱۲۷
گوکرن (درخت اساطیری) ۱۴۳، ۴۴۱	گرفین‌ها (شیر-دال‌ها) ۸۲
گوگ ترک (قوم) ۵۹	گریگور (مرثیه‌سرا) ۷۶
گولا = آنونیت (الهه) ۳۴۱	گریگوری روشنگر (قدیس) ۷۶، ۷۹، ۸۲، ۱۰۴
گول‌گوی (ناحیه فنیقی) ۲۹۹	گریگوریوس ابوالفرج ابن العبری = برهبرایوس
گومر ۸۹	(نویسنده یهودی تبار) ۱۳۸
گوندریک (شاه واندال‌ها) ۱۲۵	گریگوری مقدس (مصنف آهنگ‌های گرجی) ۴۵۸
گونگونوم ۲۰۴	گزل (محقق) ۲۱۷، ۳۱۵
گوئنا (منطقه) ۲۳۱	گزنفون (مورخ) ۶۴، ۴۴۵، ۴۵۴
گیدنون ۲۷۷	گزیده‌های زاد سپرم (کتاب پهلوی) ۴۰۷
گیسگو ۳۲۲	گشتاسپ (شاه) ۲۸
گیگر ۴۴۰، ۴۹۵	گشتینا ۲۱۲
گیورگی اول ۹۷	گل (فرانسه) ۱۲۵
گیورگی تسرتلی (دانشمند) ۱۰۰	گلا (شهر) ۳۲۴، ۳۲۵
گیورگی گیورفی (محقق) ۱۲۹	گلانی (شهر) ۱۰۲
گیولانت (زبان‌شناس) ۱۳۲	گلون (جبار سیراکوس) ۳۰۸، ۳۲۴
گیون ۵۴	گنج بادآورد (دستان موسیقی) ۴۵۵
گیلگمش (شاه سومر) ۲۰، ۳۲، ۸۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۹،	گندی شاپور (دانشگاه) ۳۹۰
۱۹۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۰	گنزا = گنجور (سرودهای مندایی) ۳۵۲، ۳۵۹
گنیم (خدا) ۱۰۳	گزارتا = صُخف آدم (کتاب مندایی) ۳۵۱
	گنوسی = عرفانی ۲۳
لاآلی سدا (گنجینه) ۳۳۵	گوار (شاه) ۱۲۵
لاپنوس (منطقه فنیقی) ۲۹۹، ۳۰۲	گوارجی لاسکلده (ناحیه، غار) ۹۱
لات (بت جاهلی) ۳۹۴	گوته‌ها، گریتان (قوم) ۳۱، ۳۲، ۵۵، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۶،
لاتکوه-لانوم ۲۵۴	۱۳۴، ۱۳۵، ۲۲۶
لاتینی (زبان، نویسندگان) ۷۰، ۱۳۲، ۳۰۴، ۳۱۴	گوتو (سرزمین گوتیان) ۳۳
لاتینی-یاسی (واژه‌نامه) ۱۲۹	گوتی-لولویی (اقوام) ۳۲
لاتینی-یونانی-پونیکی (کتاب سه‌زبان) ۳۲۸	گونبوم (ناحیه گوتی) ۱۹۷

- لاتیوم (منطقه) ۱۴۵
لارسا = سنکرا (شهر) ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۳
لاز (طایفه) ۹۶، ۹۸، ۱۰۰
لازیکا (شهر) ۹۶، ۱۰۴
لاسوسابو (پژوهشگر، نژادشناس) ۱۳۳
لاکیش ۲۹۵
لاگاش (دولت-شهر) ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۴۷۶
لاتک دون، استیفن (آشورشناس) ۱۶۱
لانگویاردی‌ها (قوم) ۱۲۱، ۱۲۲
لایارد (دانشمند، شرق‌شناس) ۲۹۵
لایوس فکته (ایالت) ۱۳۳
لبنان (منطقه، سلسله جبال) ۴۶، ۱۹۷، ۲۳۷، ۲۸۱، ۲۸۶
لکخومی (ناحیه) ۹۹
لزگی (قوم) ۹۹
لوخائیا (سرزمین) ۲۱۵
لودیا = لیدیه (سرزمین) ۴۷۶
لوری (کشور، سلسله) ۷۳، ۱۴۱
لوسنا (نویسنده اسپانیایی) ۴۸۵
لوسیان ۲۸۵
لوسیتانا = سرزمین پرتقال ۱۲۵
لوکولوس (شهر) ۶۴
لوکولوس = تیگران - کرد (شهر) ۶۴، ۷۲
لوگال آنه موندو (پادشاه) ۱۶۶
لوگالاندا (شاه) ۱۶۸
لوگال-اوشوم-گال (فرمانروای لاگاش) ۱۹۰
لوگال باندا (شاه سومر) ۱۶۴، ۱۶۵
لوگال زاگسی (شاه لاگاش) ۱۶۸، ۱۹۸
لولیو (ناحیه) ۲۱۸
لولویی، لولوییان (مردم، طایفه) ۱۳، ۳۱، ۳۳، ۲۲۶
لوور (موزه) ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۲۹
لوویایی (گروه زبانی) ۳۲، ۳۶، ۱۳۶
لوی (ناحیه) ۳۳۱
لهستان (کشور) ۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶
لیبیایی (اتباع) ۳۱۰
لیپتیس ماگنا (کوچ‌نشین) ۳۰۰
لیپوش یانو ۱۹۲
لینز بارسکی (مترجم آثار مندایی) ۲۲، ۳۵۸
لبر (لهجه ترکی خزرها) ۱۷، ۵۶، ۵۸، ۱۳۹
لیکوس ۳۰۰
لی‌لی بایوم (شهر) ۳۲۵، ۳۲۶
لئو (شاه) ۷۳، ۸۶
لئوکوتیا (معبد خورشید) ۱۰۴
لئونتیوس (سراسقف قیصریه) ۷۹
ماتناداران (کتابخانه در ارمنستان) ۷۴، ۸۳، ۸۵
ماتسوخ (شرق‌شناس) ۳۵۱
ماتی ایلو (فرمانروای آریاد) ۲۶۰
ماتی وازا (شاه میثانی) ۴۵، ۴۸، ۲۴۱
مادآتروپاتن ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۷
مادا = آمادا ۲۳، ۳۵۱
ماد، مادها (سرزمین، دولت، امپراتوری) ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۴۴، ۶۲، ۱۱۳-۱۱۶، ۱۴۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۵۱، ۳۵۱
۳۵۲
مادر-الهه ۲۳۹
ماد غربی ۱۳۵
مادیگان چترنگ (رساله پهلوی) ۳۸۸
مارکالاگونیس (شهر) ۳۳۰
مارانو (گروه جنگجویان) ۴۵
مارتویلی (گنجینه) ۱۰۳
مارتینوفکا (گنجینه) ۱۲۱
ماردین (ناحیه) ۱۹۱
مارس (خدای یونانی) ۴۷۸
مارکوآرت (ایران‌شناس) ۱۹، ۵۴، ۱۱۷
مارکوپولو (جهانگرد) ۷۳
ماروتاش (خدا) ۲۲۶
مارها (قوم) ۱۴۴
ماری (شهر، سلسله) ۲۱، ۱۵۷، ۲۰۱، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۲۸
ماریاگیمبوتاس ۱۰۶
ماریسا ۸۱
ماریون (ناحیه فنیقی) ۲۹۹

۵۳۶ قوم‌های کهن...

مازار (باستان‌شناس) ۳۰۰	مجبوسان ۳۹۴
ماساژت‌ها (قومی از سکاها) ۱۷، ۱۹، ۵۲، ۱۱۹، ۱۴۹	محاکم انطاکیه (کتاب مجموعه قوانین) ۷۰
ماستیای باستانی (منطقه) ۳۳۴	مخلرولی (خط) ۱۴۶
ماسقطا (مراسم تدفین مندایی) ۳۵۸	مخیتارگوش (نویسنده) ۷۰، ۱۴۱
ماشک (قوم) ۸۸	مدائن ۲۰۳
ماکرون‌ها (قوم) ۱۴۴	مدکتور (شهر) ۴۷۱
ماکرینوس (امپراتور) ۲۹۱	مدیترانه (دریا، کرانه‌ها، اقوام) ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۵، ۶۴
ماگدانی (فرهنگ) ۹۱	۷۲، ۷۳، ۹۳، ۱۵۷، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۷۰،
ماگناتورا (ناحیه، قصر) ۶۸	۲۸۷، ۲۸۰، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۳۳، ۳۷۷، ۳۷۸،
ماگو (مورخ) ۲۹۷	۳۸۰، ۴۳۵، ۴۷۳
ماگون (فرمانروای کارتاژ) ۳۰۷، ۳۰۸	مدین ۲۵۹
ماگونی‌ها (فرمانروایان کارتاژ) ۳۰۷، ۳۱۰	مرادسو (رود) ۸۹
مالاگا (کوچ‌نشین) ۳۳۴-۳۳۶	مردوک (خدای برجسته بابل) ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۲۹،
مالت (جزیره) ۲۲، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۷۷، ۳۸۰	۲۳۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۷۲
مالخوس (سردار کارتاژی) ۳۰، ۳۰۷، ۳۱۰	مردوکد آپلو-ایدینا ۲۴۶
مالوان (استاد) ۱۸۱	مردوکد شاپیکد زرماتی ۲۱۸
ماماس (مقدس) ۱۰۲	مردوکد شاپیکد زریم ۲۱۸
مامیستر! (شهر) ۷۳	مردوکد شر-اوتسور ۲۵۴
ماناها (قوم دامنه‌های زاگروس) ۱۷، ۳۴، ۱۱۳، ۱۱۵	مردوکد نادین-آخه ۲۱۸
ماندالا ۴۸۶	مرزبان، پرویز (مترجم، نویسنده) ۳۸۰
مانوی (متن)، مانویان ۲۵، ۴۸۰، ۴۹۸	مرو (شهری در آسیای مرکزی) ۱۷، ۵۳
مانیش توسو (شاه اکد) ۱۳۶، ۱۸۰، ۱۸۹، ۲۴۷، ۲۴۹	مروداخ (خدا، مظهر مشتری) ۳۴۱
ماورای قفقاز، ماورای قفقازی (سرزمین، هنر، فرهنگ) ۱۷، ۳۵-۴۲، ۶۲، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵،	مروداخ بالادان (شاه بابل) ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۴۶، ۲۴۸،
۱۰۶، ۱۲۷	مزامیر (داوود، یهود) ۲۷۱، ۲۷۵، ۴۶۶
مایکوپ (منطقه، دوره) ۳۷، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۴۷	مزختوس (نیای گرجی‌ها) ۱۴۵
ماتوری‌ها (قوم) ۳۹۵	مزدایی (آیین) ۱۸، ۷۹، ۱۰۳، ۱۴۷
مترولی، رویین ۱۴۴	مسانه پادا (مؤسس سلسله اور) ۱۶۵، ۱۶۶
متسخته (ناحیه، کتیبه آرامی) ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۴۶	مسخی (قوم) ۱۴۴
متکواری (رود) ۱۴۷	مسروپ، مسروپ ماشتوتس (مبدع خط ارمنی و گرجی) ۱۸، ۱۹، ۷۴، ۷۵، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۴۶
متوستراتوس ۲۸۴	مسعودی (مورخ ایرانی) ۵۲، ۵۳، ۱۱۶، ۱۱۷،
متیو (مورخ) ۷۶	مسکیاگاشر (فرمانروای کیش) ۱۶۴
مجارستان، مجارها (قوم، هنر) ۵۵، ۶۰، ۱۲۵، ۱۲۶،	مسکیاک نونا (شاه‌اور) ۱۶۵
۱۵۷، ۱۲۸	مسوپوتامیا = بین‌النهرین ۳۷۱
مجاری (زبان) ۵۰، ۱۳۳	مسیح، مسیحی، مسیحیت (پیامبر، آیین) ۲۵، ۷۹،
مجدو (ناحیه) ۲۷۰، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۷۶	۳۵۲، ۳۹۳، ۳۹۶

- مسیحا ۳۲۴، ۳۲۵
 مشخ (نام توراتی) ۱۴۵
 مشکنه (معبد مندایی) ۳۶۰
 مصر، مصری (سرزمین، قوم، معابد، نقشمایه‌ها، هنر)
 ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۴۴، ۱۰۶، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۷۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴-۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۱-۲۶۴، ۲۸۷-۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۳
 مصری (خط تصویرنگار) ۴۳۱
 مصری (شاهین-خدا) ۳۸۱
 مصری-یونانی (عناصر) ۳۱۷
 مصطفی، ابوالفضل (نویسنده) ۵۰۵
 معبد ماه (عبادت‌گاه مندایی) ۳۶۰
 معروف، حبیب (نویسنده، مترجم) ۳۸۰
 مغان، مغان ایرانی ۲۴، ۳۸۸
 مغ-برهمن ۳۸۸
 مغول، مغولان، مغول‌ها ۱۸، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۷۲، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۲
 مغولی (زبان، سکه) ۶۸، ۷۳، ۴۳۴
 مغویمه وی (منطقه غارها) ۹۱
 مقدم، محمد (مترجم، نویسنده) ۴۹۲
 مقدونی (سلسله) ۶۸
 مگوسان (خنیگران گرجی) ۴۵۶، ۴۵۷
 مگوسانی (خنیاگری) ۴۵۶
 ملطیه (شهر) ۸۸
 ملقارت (خدا، معبد) ۲۸۳، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۸۱
 ملکا بهرام رئا (یکی از قدیسین مندایی) ۳۵۵
 ملک یاتون (حاکم ایدالیون) ۳۰۲
 ملواشه (نام دینی تعمیدشونده در آیین مندایی) ۳۵۴، ۳۶۲
 ملوس (جزیره) ۳۰۰
 ملیتوپول (ناحیه) ۱۲۶
 ملی شیپاک ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۵
 ملی کیشویلی (دانشمند) ۹۰
 ممفیس (شهری در مصر) ۲۷۹
 ممنون (شاه حبشه) ۳۳۸
 منات (بت نزد اعراب جاهلی) ۳۹۴
 منان (محقق) ۱۸۷
 مناندر ۲۸۲
 مندایی، منداییان (قوم، زبان، آیین، ادبیات، تقویم)
 ۲۳، ۳۵۰-۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۳ (تابوت نشین مندایی)
 منهیر (سنگ‌های عمودی) ۱۰۹
 منی (نام دولت در تورات) ۶۳
 موآبیان (قوم) ۱۸۳
 موبالیت-شروا ۲۴۵
 موبدان (روحانیان زرتشتی) ۴۴۳
 موت (خدای مرگ و نازایی) ۲۷۳
 موتالو (شاه) ۲۴۱، ۲۴۲
 موتوران ۳۳
 موتیا (ناحیه) ۲۸۲، ۲۹۲، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۲۶
 مورسیل (شاه هیتی) ۲۴۱
 مورسی لیس = مورسیل (شاه هیتی) ۳۵، ۶۲، ۱۳۹
 مورکس (صرف) ۱۴۱، ۲۶۳، ۲۸۲، ۳۱۵
 مورگان، لوئیس هنری (دانشمند) ۵۰۵
 موریس (امپراتور بیزانس) ۵۰
 موریس شهاب (باستان‌شناس) ۲۹۰
 موساسیر (منطقه) ۲۵۸، ۲۶۳
 موستری (فرهنگ) ۹۱
 موسخوها (قوم) ۹۹، ۱۴۴
 موسخی‌ها (قوم) ۱۴۴، ۲۵۵
 موسک‌ها (قوم) ۲۴۴
 موسونویک‌ها (قوم) ۱۴۴
 موسی داسخورانتسی (نویسنده آلبانیایی) ۷۶
 موسی کالانکاتو (مورخ) ۱۱۱
 موشک‌ها (قوم) ۸۹
 موغنی انجیل ۸۵
 موکنایی = میسنی (متون) ۲۷۸، ۳۲۷، ۳۳۲
 موگادور ۳۰۰

۵۳۸ قوم‌های کهن ...

مینا (من) واحد وزن ۳۹۷	مولداوی ۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۲
مینگرلد لاز (قوم دیرینه قفقازی) ۸۸، ۸۸	مولوخ (خدای فنیقی و کارتازی) ۲۹۲، ۳۰۸
مینگرلد لاز (زیان) ۹۸، ۹۹	مولیتا = بلتیس (الهه) ۳۴۱
مینگرل‌ها (قوم) ۹۸، ۱۰۰	مونالیزای نمرود ۲۶۶
مینورسکی، و (شرق‌شناس) ۱۴۹	مونه سیرای (ناحیه) ۲۹۲، ۳۱۲، ۳۲۹، ۳۳۰
نارام- سین (شاه اکد) ۲۰، ۳۳، ۳۶، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۸۸	مونوفیزیت ۷۹، ۱۰۵
۱۹۰-۱۹۳، ۳۷۰، ۳۷۱	مویراها (خدایان سه گانه) ۳۹۴
ناریارنگیوس ۱۰۵	مویسیا (ایالت رومی) ۱۲۸
ناجی سنت میکلوس (گنجینه) ۵۷	مهران، مهرانیان (خاندان ایرانی حاکم بر آلبانیا) ۱۹
ناخارارها (اشراف ارمنی) ۶۵-۶۹، ۸۲، ۱۴۰	۱۱۳، ۱۴۸
نارک (شهر) ۷۶	مهرداد اتویاتور (فرمانروا) ۶۴
ناس، جان ۳۶۸	مهرداد کبیر ۹۵
ناساتیا (ایزد آریایی) ۴۵	مهرین، عباس (نویسنده) ۱۳۹، ۵۰۵
ناکسو ۱۹۰	می- آنجل (ترعه) ۲۱۵
نالچیک ۱۰۶	میتانی، میتانیایی (دولت، حکومت) ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۴۳-
نانا (ماد الهه) ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۵۵	۴۸، ۱۳۵-۱۳۷، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۷،
نانه = آتنا (الهه) ۷۸	۲۴۱، ۲۶۹
نارار (نامار، نامرو) ۳۲	میخاییل بوردو ۱۰۴
ناهید ۴۱۵	میخاییل تسرتلی (باستان‌شناس) ۱۰۹
نائوس (جایبک‌ره) ۳۱۹	میخاییل سیروس (مورخ) ۵۰، ۵۴
نائوسیکا ۲۲۴	میخاییل مودرکیلی (مصنف آهنگ‌های گرجی) ۴۵۸
نائوکراتیس (شهری در دلتای نیل) ۳۱۷	میخی (خط) ۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۹۷، ۲۰۱،
ناییری (سرزمین کهن ارمنی) ۱۷، ۶۲، ۱۳۹	۲۰۲، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۸۸، ۳۳۹، ۴۳۱، ۴۳۴،
نبو (خدا، مظهر عطار) ۲۵۸، ۳۴۱	۴۳۵، ۴۴۷، ۴۵۳
نبو- آپلو- ایدینا ۲۱۹	میخی اکدی (خط) ۲۷۰
نبوپولسر ۲۲۰	میتر (ایزد آریایی، خورشید خدا) ۱۸، ۴۵، ۷۹، ۳۶۵،
نبوکل- نصر ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱	۴۶۶
نبو- موکین- آپلی ۲۱۸	میتراسیل (ایزد) ۴۵
نبو- نادین- شون ۲۱۹	میرز (باستان‌شناس) ۲۹۹
نبونید، نبونیدرس ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۲۱	میریان (شاه) ۱۰۵
نچ- سالاش (دهکده یاسی) ۱۳۰	میسکار (خدا) ۳۱۲
نجم‌آبادی، محمود، (نویسنده) ۴۹۵	میسلیم (فرمانروا) ۱۶۶
نچ هج (جایگاه گورهای تپه‌ای) ۱۲۳	میکادو (تصویر الهی در ژاپن) ۶۰
نخجوان (شهر) ۷۲، ۱۴۷	میک‌ها (قوم) ۹۸، ۱۱۲
نخو (فرعون مصر) ۲۹۸	مبلکد عشرت ۳۳۶
	مین (خدای باروری و حاصلخیزی) ۲۷۳، ۴۶۷

- نرد اردشیر (بازی) ۴۸۱
نرسی (جاثلیق) ۷۶
نرگال (خدا، مظهر مریخ) ۲۵۸، ۳۴۱، ۳۷۸
نرگال-شرزر ۲۲۱
نری-گلیسر ۲۲۱
نزی-بوگاش ۲۴۵
نزی-مروتاش ۲۱۱، ۲۴۶
نسطوریان ۷۴، ۴۸۰
نسوی، علی بن احمد ۴۹۱
نشجرتوف (ناحیه) ۱۲۰
نصیبین ۸۱
نصیفه (شال مندایی) ۳۵۴، ۳۶۲
نعمان بن منذر (عرب) ۵۲
نکرسی (ناحیه) ۱۰۵
نکروپولیس (شهر) ۳۲۲
نکیسا (خواننده دربار خسرو پرویز) ۲۷، ۴۵۵
نمرود (منطقه) ۲۶۶، ۲۸۹، ۲۹۵
نمرود داغ (کوه) ۶۱، ۸۱
نو-افلاتونی ۷۶، ۲۸۵
نواپی، عبدالحسین ۵۰۶
نو-بابلی (دوره، دولت، امپراتوری) ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۵۰
نو-پونیک (دوره، خط، سبک) ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۶
نوح ۵۲، ۲۵۸
نورا (دماغه) ۲۸۱
نورا (منطقه، کتیبه) ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰
نور-اداد ۲۰۴
نوراوانگ (کلیسا) ۸۲
نور-ایمر ۲۰۴
نوروز بزرگ (دستان) ۴۵۵
نوزی = بورگان = یالقان تپه ۳۵، ۴۳، ۱۳۶
نوسائیریس (نوصیری) ۲۸۱
نو-سنگی (دوره) ۹۲، ۱۵۸، ۱۷۹، ۱۹۶
نوسکو ۲۵۸
نو-کارتازی (کتیبه‌ها) ۲۸۵
نو-کنعانی (جشن سال) ۲۷۳
نولکه (محقق) ۲۳، ۳۵۱، ۳۵۷
نوروچرکاسک (منطقه) ۱۱۹، ۱۲۳
نوبین اولا (منطقه) ۱۱۲
نهرم (شهر) ۴۵
نیپور (شهری در بین‌النهرین) ۲۰، ۴۵، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۱
نیسین (شهر) ۲۱۴، ۲۱۵
نیقیه (شهر، شورا) ۱۰۴
نیل (رود، حوزه) ۴۶، ۱۳۷، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۳۰، ۳۳۸
نین-ایگی-آزاگ (ایزد دانش) ۲۵۴
نیبوهر (محقق) ۲۳۷
نیفر ۱۹۵
نین = نی-نیب (خدا، مظهر کیوان) ۳۴۱
نیناتا (ملازم ایشتار هوریانی) ۳۴
نین-تو (بانوی زاینده) ۱۷۸
نین گیرسو (خدای لاگاش) ۱۹۲
نینو، نینوی مقدس ۱۰۴، ۱۰۵
نینوا (شهر، فرهنگ، حجاری‌ها) ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۳۵، ۲۵۶، ۴۳۶، ۴۴۹، ۴۹۷
نینو بردزیشویلی (باستان‌شناس) ۹۱
نینورتا (جنگ-خدا) ۱۷۴، ۲۲۸
نین-لیل ۲۲۸
نین هورساگ (مادر-الهه) ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸
نی نی (الهه) ۱۹۱
نی-نی-اش (شهر سومری) ۱۹۱
واختانگ گرگ اسلان (شاه) ۱۰۵
واراد-سین ۲۰۴
واراگ (صومعه) ۸۴
وارتانس کرتوغ (مثاله ارمنی) ۸۴، ۱۴۳
واردان (مورخ دربار مغول) ۶۸
وارونا (ایزد آریایی) ۴۵
واسپوراکان (خانواده فرمانروا) ۶۶، ۷۱، ۸۴، ۱۴۱

۵۴۰ قوم‌های کهن...

واشوکانی (پایتخت میتانی) ۳۱، ۴۶، ۴۷

والاشی (منطقه) ۱۲۰، ۱۳۲

والتر (گالری هنر) ۸۵

والتینا آسنشکو کوفتینا (نویسنده) ۴۵۹

وان (دریاچه) ۱۷، ۶۱-۶۳، ۸۲، ۱۳۵

واناد (ایالت) ۶۶

واندال‌ها (قوم) ۱۲۵

واندر و ردن، بارتل (نویسنده) ۵۰۵

وانی (زبان) ۱۳۶

واهاگن (جنگ خدا) ۷۸

وایکینگ‌ها (نورمان‌ها) ۴۸۵

وتدعاشر (ستاره) ۴۱۶

ورترگنا = ورثرغنه (جنگ خدا) ۷۸

ورکا = ورکه (شهر) ۲۶۴، ۳۲۷

ورکوتر (باستان‌شناس) ۳۱۶، ۳۲۱

ولادیمیر ۱۱۲

ولگا (نهر ایسل) ۱۷، ۵۴، ۵۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷،

۱۳۸

ولیوس پاتروکلوس (مورخ) ۳۰۵، ۳۳۲

وندیداد (کتاب دینی زرتشتی) ۴۴۰

ونیز (بندر) ۷۲

وول (هول خدا) ۳۴۱

وولی (باستان‌شناس) ۴۵۳

وی (سلسله در چین) ۵۱

ویبیوس سکوستر (مورخ) ۱۲۵

ویرسهن (لقب گرجی‌ها) ۸۸

ویری ۸۸

ویزیگوت‌ها (قوم) ۱۲۵

ویشتاسپ (گشتاسپ) ۴۸۱

ویلاریکوس ۳۳۵

ویلبراند (پژوهشگر) ۷۰

وینسنت (نویسنده اسپانیایی) ۴۸۵

وینکلر (محقق) ۲۲۲، ۳۲۶

وی لموت (جزیره) ۳۰۹

هاتوان (ایالت) ۱۳۳

هائور (گار-الهه مصری، الهه عشق و موسیقی) ۴۶۴،

۴۷۲، ۴۶۹

هادریانوس ۱۲۳

هادرمتوم (کوچ‌نشین صوری) ۳۰۰، ۳۰۹

هاریبه (خدا) ۲۲۷

هاریا (منطقه‌ای در پاکستان) ۴۸۹

هاردن، دونالد (دانشمند) ۲۸۰

هارون الرشید (خلیفه عباسی) ۱۸، ۶۶، ۴۸۷

هاسدروبال (فرمانروای کارتاژی) ۳۰۷، ۳۳۴

هاغبات (ناحیه، صومعه) ۷۷

هالان‌ها (قوم، نام دیگر سارمات‌ها) ۱۹، ۱۱۹

هالیس = قزل ایرماق (رود) ۳۷، ۸۹، ۱۴۷، ۲۳۹، ۳۳۷

هالیکارناس (شهر) ۳۰۵

هالیکوس (رود) ۳۲۴

هامی (لهجه) ۳۳۹

هامیلکار (فرمانروای کارتاژی) ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۲۳،

۳۳۴

هانا ۲۲۷

هانری پوش (محقق) ۳۵۲

هانری فرانکفورت (محقق) ۹۵

هانو (دریا سالار کارتاژی) ۳۰۴، ۳۷۹

هانیال (شاه) ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۴

هانی گال بات (ناحیه میان دجله و فرات) ۴۵، ۴۶

هایاسا-آزی (سلسله‌های کوچک) ۶۲، ۶۳

هایک (دنیای ارمنی‌ها، نام ملت ارمنی) ۱۸، ۶۳

هایوت دزور (دژ ارمنی‌ها) ۶۳

هتوم اول (شاه ارمنی) ۷۰، ۸۶

هخامنشان، هخامنشی (دوره، خط، شاهان، کتیبه‌ها،

هنر) ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۶۸، ۸۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۵،

۱۴۴، ۱۶۰، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۲۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۸۸، ۴۳۵،

۴۴۵، ۴۹۳، ۴۹۴

هداد = ریمون (تئدر-خدا) ۲۶۹

هرات (شهر آسیای مرکزی) ۱۷، ۵۳

هرازدان (رود) ۳۹، ۶۲

هراکلس (قهرمان، معبد) ۷۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۸۶، ۳۱۳،

۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۸۱

هراکلیوس = هرقل (امپراتور بیزانس) ۵۵، ۷۶، ۹۶،

۱۴۳، ۱۴۵

هرکول ملقارت (پرستشگاه) ۳۰۵

- هرمس، هرمسی ۳۹۳، ۳۹۵
 هرودوت (مورخ یونانی) ۲۷، ۵۲، ۵۸، ۱۴۴، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۸۰، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۸، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۹۳
 هرومکلا (مقر بطریق) ۸۳، ۸۶
 هریپ سیمه (مادر آشوت) ۷۱
 هسیود (مورخ) ۲۲۴، ۲۳۸
 هفتورنگ (سیاره) ۴۱۶
 هلال حاصلخیز = هلال خصیب ۲۰، ۲۲، ۳۵، ۴۵، ۱۵۱، ۱۶۶
 هلن، هلنی ۳۰۰، ۳۳۰
 هلنیستی (دوره، اصل، محیط، سبک) ۸۰، ۲۲۱، ۲۷۹، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۰
 هلنیسم مصری (تأثیر) ۳۲۱
 هلیوپولیس (شهر خورشید) ۳۸۱
 همره (موسیقی دان مصری) ۴۷۳
 همپانه (میان‌بند مندایی) ۳۵۴
 همپلتون، ویلیام ۱۴۷
 هند، هندی، هندی‌ها (قوم، سنت، اخترشناس) ۵۱، ۵۲، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵
 هندوآریاها (مهاجرت) ۴۴
 هندواروپایی، هند و اروپاییان (گروه نژادی، گروه زبانی، اقوام) ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۳۵-۳۷، ۴۳، ۴۵، ۶۳، ۷۴، ۷۵، ۸۸، ۹۴، ۹۸، ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۸، ۳۹۸، ۴۳۵
 هندوایرانی (گروه قومی، گروه زبانی) ۳۱، ۱۵۷، ۳۹۸
 هندوستان (شبه‌قاره) ۲۷، ۴۳، ۱۱۴، ۲۰۳، ۲۹۸، ۳۳۸، ۴۸۵
 هندویی، هندوها (طایفه، آیین) ۳۹، ۴۸۶
 هنگری، هنگریایی ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲
 هنینگ، والتر (دانشمند شرق‌شناس) ۴۵۷
 هور (سرزمین) ۳۴۰
 هورکی (مام خدا) ۳۴۱
 هورما (ناحیه) ۳۴
 هوروز تپه (ناحیه) ۳۷
 هوروس (خدای مصری) ۳۰۴، ۳۲۱، ۳۳۱
 هوروم (کوه) ۱۳۵
 هوریان، هوریانی (قوم، سرزمین، زبان، سنت، فرهنگ، دین، اساطیر) ۱۷، ۳۱-۳۹، ۴۳-۴۶، ۶۲، ۹۳، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۴۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۳۶۸
 هوریانی- اورارتویی ۳۲
 هولاکو ۶۸
 هومباخ، هلموت (شرق‌شناس) ۴۹۰
 هومر (شاعر یونانی) ۶۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۳۷، ۴۶۵
 هون‌ها (قوم، تاریخ) ۱۹، ۲۰، ۵۰، ۵۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳-۱۲۶
 هوراساناس (خدای آب و هوا) ۳۴
 هیتی، هیتیایی (اقوام، سرزمین خط و زبان، تمدن دولت زبان، شاهان، معماری) ۱۷-۱۸، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۶۲، ۸۲، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۹-۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۴۳۲، ۴۳۵
 هیدرولیس (ارغنون آبی) ۴۷۴
 هیروگلیف، هیروگلیف جعلی (خط) ۲۷، ۱۸۱، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۷۰، ۲۳۸، ۲۹۵، ۳۷۶
 هیکسوس‌ها (قوم آسیایی مهاجم به مصر) ۳۹، ۴۶، ۱۳۷
 هیمرا (شهر، رود) ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۲۴
 هیگمن (موسیقی‌شناس) ۲۷، ۴۵۲
 هیلپرخت، هرمان (باستان‌شناس) ۱۶۸
 هیمیلکو (سیاح) ۲۹۸، ۳۱۶، ۳۲۴
 یازرنش (نماینده طبق متوسط) ۱۲۹
 یازیگ‌ها (قوم شاخه‌ای از آس‌ها) ۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۰
 یازیلی‌کایا (صخره نوشته) ۲۳۹
 یاساک (سرزمین قوم یاس) ۱۲۹، ۱۳۳
 یاس برینی (شهر یاس‌ها) ۲۰
 یاس فالو (اقامتگاه یاس‌ها) ۱۲۹، ۱۳۲
 یاس‌ها = اوست‌ها (قوم، نام نژادی) ۲۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲

۵۴۲ قوم‌های کهن ...

یاسی (پایتخت مولداوی) ۲۱۲

یاسیب ۲۷۷

یاشتخوا (ناحیه) ۱۴۴

یافا (منطقه) ۲۸۱

یافث (پسر نوح) ۱۸، ۶۳، ۸۹، ۱۱۰

یافثی (گروه قومی و نژادی) ۱۸، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۱۱۰

یالیسوس (شهر) ۳۰۰

پانیک تپه (منطقه) ۳۹، ۴۰

پاوان (ایونی‌ها) ۸۹

یحیی (پیامبر) ۳۵۲، ۳۵۸

یردن = اردن (آب جاری در مندایی) ۳۶۰

یشت‌ها (کتاب مربوط به آیین زرتشت) ۴۴۱

یقعوبی، ابن واضح (مورخ اسلامی) ۱۷، ۱۱۷، ۵۲

۱۳۸، ۱۴۸

یکتایی، مجید (نویسنده، محقق) ۳۸۲، ۵۰۰، ۵۰۵

یم = دریا (خدا) ۲۷۳

یما (جم) ۲۶

یمن (سرزمین) ۲۸۴

ین‌تساها (قوم) ۱۴۹

یوحناشماس (دانشمند مثاله) ۷۷

یوردانس (مورخ) ۵۰

یونان، یونان باستان (سرزمین) ۳۳، ۵۰، ۹۵، ۱۰۴

۱۴۴، ۲۲۱، ۲۹۵، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۵۱

۳۷۹، ۴۵۹، ۴۷۹

یونانی-ارمنی (دوره) ۶۸

یونانیان، یونانی‌ها (زبان، عناصر، خط، اساطیر، هنر

کلاسیک، آثار، نویسندگان) ۱۸، ۵۱، ۵۲، ۷۵، ۷۹-

۸۱، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۴۴، ۱۵۷، ۲۲۱

۲۲۲، ۲۳۱، ۲۶۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴

۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۲

۳۷۸، ۳۸۱، ۳۹۱، ۴۴۵

یونانی-رومی (منطقه) ۲۸۹، ۳۹۴

یونانی-مقدونی (جهانگشایان) ۴۴

یونکالو (ناحیه) ۶۲

یونکر (زبان‌شناس) ۱۴۲

یونگ، کارل گوستاو (دانشمند) ۵۰۵

یهود، یهودی، یهودیان (قوم، تاریخ، زبان، دین) ۵۸

۵۹، ۹۵، ۱۶۵، ۲۲۱، ۳۵۷، ۴۵۴

یهودیه ۳۴۹

یهوملک، یهی‌ملک (شاه، کتیبه) ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۴

نشر نی منتشر کرده است:

تاریخ • سفرنامه • خاطرات

نام کتاب	نویسنده/مترجم	قیمت (تومان)
آن سوی اتهام (۱) (خاطرات عباس امیرانتظام، شهریور ۵۷ تا خرداد ۶۰)	عباس امیرانتظام	۲۲۵۰
آن سوی اتهام (۲) (محاكمه و طاعیات عباس امیرانتظام در داگاه انقلاب)	عباس امیرانتظام	۲۷۵۰
اخبار الطوال	احمد بن داود دینوری / محمود مهدوی دامغانی	۳۶۰۰
اسناد امیر مؤید سوادکوهی	محمد ترکمان	۲۰۰۰
القاب رجال دوره قاجاریه	کریم سلیمانی	۱۸۰۰
ایران بین دو انقلاب	یرواند آبراهامیان / احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی	۳۸۰۰
اوضاع اقتصادی-اجتماعی موالی در صدر اسلام	جمال جوده / جباری، زمانی	۲۰۰۰
بازار قیصریه لار	محمد حسن ضیاء توانا	۱۰۰۰
با زمزمه هزارستان (خاطرات اقبال آذر)	سید جواد حسینی	۳۰۰۰
پان ترکیسم	جیکوب لاندو / حمید احمدی	۲۸۰۰
خاطرات سفر ایران	کنت ژولین دو روشسوار / مهران توکلی	۹۵۰
خاطرات سیلویا پلات	سیلویا پلات / مهسا ملک مرزبان	۳۵۰۰
درآمدی بر فلسفه تاریخ	مایکل استنفورد / احمد گل محمدی	۳۴۰۰
در فاصله دو نقطه (خاطرات ایران هزوی)	ایران دژودی	۲۵۰۰
دوازده روز (در کوهساران بختیاری)	وبتاسکوویل وست / مهران توکلی	۹۵۰
رساله های میرزا ملکم خان ناظم الدوله	حجت الله اصیل	۳۴۰۰
زنان ریاضی دان و دانشمندان	میریام گنی / پرویز امینی	۱۴۰۰
زندگی و اندیشه ی میرزا ملکم خان ناظم الدوله	حجت الله اصیل	۷۰۰
سالن ۶ (یادداشت های روزانه زندان)	سید ابراهیم نبوی	۱۸۵۰
سرگذشت من	چارلز اسپنسر چاپلین / جمشید نوایی	۵۶۰۰
قصه زندگی من	هانس کریستیان آندرسون / جمشید نوایی	۱۲۵۰
گزارش کارملیت ها از ایران در دوران افشاریه و زندیه	معصومه ارباب	۱۲۰۰
گفته ها و ناگفته ها (خاطرات محمد مهدی کمالیان)	بهروز مبصری	۱۲۵۰
گلپانگ محراب تا بانگ مضراب (خاطرات سید جواد بدیع زاده)	به کوشش الهه بدیع زاده	۳۹۰۰
گوهر عمر (مصاحبه با احمد آرام)	پیروز سیار	۲۵۰۰
مسی به رنگ شفق (خاطرات سید کاظم موسوی بجنوردی)	علی اکبر رنجبر کرمانی	۲۲۰۰
مجلس و نوسازی در ایران	محمد وحید قلفی	۱۵۰۰
نفت ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان	کاوه بیات	۹۵۰

ادبیات (شعر، داستان، نمایشنامه، درباره ادبیات)

نام کتاب	نویسنده / مترجم	قیمت (تومان)
ادبیات فارسی (از عصر جامی تا روزگار ما)	محمدرضا شفیعی کدکنی / حجت‌الله اصیل	۱۰۰۰
اکتاویو پاز (گفت‌وگوهایی با خولیان ریوس)	خولیان ریوس / کاوه میرعباسی	۱۴۰۰
باغ بلور	محسن مخملباف	۷۵۰
بیراه	ژوریس کارل اوئیسمنس / کاوه میرعباسی	۱۹۵۰
پسران معجزه	ژاکلین وودسن / منصوره حکمی	۹۵۰
تهران زیر پاشنه آشیل	رسول حسین‌لی	۷۵۰
داستانهای کوتاه آمریکای لاتین	روبرنو گونسالس اچه وریا / عبدالله کوثری	۲۰۰۰
در هزارتو	آکن روب-گری به / مجید اسلامی	۱۲۰۰
دشمنان جامعه سالم	سید ابراهیم نبوی	۶۰۰
دشنه و سیب گمشده	پرویز رجبی	۱۱۰۰
دیدن و ندیدن (گزیده گفتار و نوشتار ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰)	محسن مخملباف	۳۰۰۰
دیوان پروین اعتصامی	ولی‌الله درودیان	۳۲۰۰
دیوان عمادالدین نسیمی	یدالله جلالی بندری	۳۶۰۰
رؤیای سه گانه	احمد پورنجانی	۱۴۰۰
سلام بر خورشید	محسن مخملباف	۲۵۰
شمال و جنوب (دوره ۵ جلدی)	جان جیکس / احمد صدارتی، یونس شکرخواه	۶۰۰۰
عناصر داستانهای علمی تخیلی	گروه نویسندگان / خیام فولادی تلاری	۷۵۰
قدرتهای بی صدا (دوره ۲ جلدی)	گونتر نولاو / جواد سبداشرف	۱۵۰۰
قصه کوتولها و درازها	سید ابراهیم نبوی / رضا عابدینی	۳۰۰۰
گفت‌وگو با مرگ	آرتور کوستر / نصرالله دیهیمی، خشایار دیهیمی	۱۸۰۰
مقایسه داستان گنجی و شاهنامه	کازوکو کوساکابه	۲۵۰۰
مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی (ویرایش دوم)	رنالد آلن نیکلسن / اوانس اوانسیان	۴۹۰۰
میر یام	پرلا گرکویت / علی اصغر بهرامی	۹۰۰
میناگر عشق (شرح موضوعی مثنوی معنوی جلال‌الدین محمد بلخی)	کریم زمانی	۷۵۰۰
نوبت عاشقی	محسن مخملباف	۶۰۰
نویسندگان روس	به سرپرستی خشایار دیهیمی	۸۵۰۰
و نیچه گریه کرد	اروین یالوم / مهشید میرمعزی	۲۹۰۰
یادداشت‌های یک دیوانه	نیکلای گوگول / خشایار دیهیمی	۲۱۰۰
یک جفت چشم آبی	تاماس هاردی / ابراهیم یونسی	۲۹۰۰

